فہرست اشعۃ اللمعات ترجمہ مشکوٰۃ شریف جلد اول

ترجمہ جلد اول
شکوۃ شریف
فارسی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله اكمل الحمد على كل حال وفى كل حين والصلوة والسلام الاتمان الاكملان على سيد المرسلين وامام المتقين وخاتم النبيين
وآله واصحابه واتباعه اجمعين هداة طريق الحق ومحيى علوم الدين اما بعد بنده مسكين عبد الحق بن سيف الدين الدهلوى
البخارى الاصل را بعد از رجوع از حرمين شريفين زادهما الله تشريفا وتعظيما وحصول اجازت واخذ حديث از مشايخ
آن ديار شريف چون توفيق وتائيد الهى تعالى دستگيرى كرد ودر خدمت اين علم شريف در مقام استقامت
كه كتاب مشكوة المصابيح را كه درين روزگار بسمت تداول واشتهار موسوم است شرح كند واز فوائد انچه كه در كتب
واز مشايخ وقت شنيده يا بخاطر فاتر وے رسيده بطالبان برساند بعضے از اجله اصحاب صفوت وارباب محبت
كه اگر شرح آن بزبان فارسى واقع شود هر آئينه نفع آن اعم واشمل باشد چون شروع كرد دوران واثنائے مطالعه آن
روئے نمود كه درج آن در شرح فارسى مناسب نباشد واز دست دادن آن سخنان را نيز گنجائش نديد پس در شرح آن بلسان
شروع نمود تا چندگاه هر دو شرح فارسى وعربى معا تسويد مى يافت آخر چنان گشت كه عربى چون اسپ تازى پيشتر رفت
وفارسى در نيمه راه ماند چون بامر النظر ثانى بران مقيد شد تبييض نمود وزمانے مديد بران گذشت ومسوده فارسى حكم نسيا منسيا
بازامر شد كه فارسى نيز تمام كرده واسوده به بياض رسد وبروے كار آيد بحكم المامور معذور آنقدر كه تسويد يافته بود به بياض
ودر اتمام انچه باقى مانده بود شروع كرد وبالله التوفيق ومنه الاتمام ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انك على كل شئ قدير
انت الغفور الرحيم وپيش از شروع در شرح كتاب مقدمه مختصر در بيان بعضے از اصطلاحات علم حديث شريف بقدر كفايت نهد
مقدمه بدانكه حديث در اصطلاح محدثين قول وفعل وتقرير رسول را گويند صلى الله عليه وعلى آله واصحابه وسلم وتقرير
آنست كه مثلا شخصى در حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم كارے كرد يا سخنے گفت ووے صلى الله عليه وآله وسلم بران مطلع شد

بود و سکوت ورزید و آنرا مقرر داشت این را تقریر گویند و این نیز داخل حدیث است و نزد بعضے قول و فعل و تقریر
صحابه رضوان الله علیهم اجمعین نیز حدیث گویند پس انچه منتهی بحضرت نبوت صلی الله علیه وآله وسلم گردد آنرا حدیث مرفوع خوانند
خواه گفت یا کرد یا تقریر نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا گویند از ابن عباس آمده مرفوعا یا گویند رفع کرد این را ابن عباس و انچه
منتهی بصحابی شود آنرا موقوف خوانند چنانکه گویند گفت یا کرد یا تقریر نمود ابن عباس و یا گویند از ابن عباس آمده موقوفا یا موقوف است
و انچه منتهی بتابعین است آنرا مقطوع گویند و مشهور آنست که موقوف و مقطوع را اثر گویند چنانکه میگویند در آثار
و بعضی اثر بر حدیث مرفوع نیز اطلاق کنند چنانکه گویند در ادعیه ماثوره و وردهاے ماثور چنین آمده است و خبر
نیز حدیث است و بعضی حدیث را مخصوص بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله وسلم وصحابه وتابعین دارند و خبر را در اخبار
ملوک و ایام ماضیه استعمال کنند و رفع گاهے صریح بود چنانکه گفته شده و گاهے در حکم صریح چنانکه از صحابه و تابعین کارے
که آنرا باجتهاد و فکر و قیاس عقل نتوان گفت و درک بے سماع و نقل بیان نمود چنانکه از احوال آخرت و اخبار ماضیه
و غیر آن نیز حکم رفع دارد و اگر گویند در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم چنین میکردیم یا گویند سنت چنین است این نیز حکم
مرفوع است و بعضی گویند سنت صحابه و خلفاے راشدین نیز احتمال دارد

رجال حدیث را گویند که روایت کرده اند و اسناد نیز بهمین معنی آید و گاهے بمعنی ذکر سند آید یعنی اظهار آن نیز آمده و متن حدیث آنچه
منتهی شود بآن اسناد از کلام پس اگر هیچ راوی از راویان از میان ساقط نگردد و اسناد آن تمام بود آنرا حدیث متصل
گویند و عدم سقوط را اتصال و اگر یکے یا زیاده ساقط گردد منقطع گویند و این سقوط را انقطاع و اگر سقوط از مبادی سند بود از اول است
آنرا معلق گویند و این اسقاط را تعلیق و ساقط یکے باشد یا بیشتر و گاهے تمام سند ساقط بود چنانکه گویند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانکه عادت
مصنفان است و در تراجم صحیح بخاری بسیار است و همه آن صحیح است بحکم اتصال دارد زیرا که وے التزام کرده است که درین کتاب بجز
صحاح نیارد اما در مواضع دیگر متصل نیز ذکر کرده است و اگر سقوط از آخر سند است بعد از تابعی آنرا حدیث مرسل خوانند و این فعل را
ارسال گویند چنانکه تابعی گوید قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و نزد بعضی محدثین مرسل و منقطع یکی است و اصطلاح اول اشهر است نزد فقها و محدثین و حکم مرسل توقف است
نزد جمهور زیرا که نتوان دانست که ساقط ثقه است یا نه زیرا که روایت تابعی از تابعی بسیار است و در تابعین ثقه بوده اند
و غیر ثقه و نزد امام ابوحنیفه و مالک رحمة الله علیهما مقبول است مطلقا و ایشان گویند که ارسال بجهت کمال وثوق و اعتماد است
است و اگر نزد وے صحیح نبود ارسال نمی نمود و قال رسول الله نمی گفت و نزد امام شافعی رحمه الله اگر حدیث
بوجهے دیگر مقبول است و از امام احمد دو قول است بقولے قبول و بقولے توقف و اگر سقوط از اثناے اسناد است
اگر دو کس یا زیاده باشند متوالی و پیهم آنرا معضل خوانند بضم میم و سکون عین و فتح ضاد معجمه و اگر ساقط یکے بود یا زیاده نه پیهم
آنرا منقطع گویند و منقطع بمعنی شامل همه اقسام نیز آید چنانکه گفته شد و قسمے از منقطع است که آنرا مدلس گویند
شده و فعل آنرا تدلیس خوانند و فاعل آنرا مدلس بکسر لام و صورتش آنست که راوی نام شیخ خود را نبرد و

از شیخ که فوق اوست روایت کند بلفظیکه موهم سماع است بی آنکه وی سماع دارد چنانکه گوید عن فلان
مذموم و مکروه است مگر آنکه ثابت شود که وی تدلیس نمیکند مگر از ثقه و این غرض فاسد باشد مثل اخفای سماع از
و عدم جاه و شهرت و مثل آن که بسبب طعن گردد و تدلیس در لغت بمعنی عیب کالا پوشیده داشتن و بمعنی اختلاط و اشتداد ظلام
اکابر حدیث نیز تدلیس میکرده اند اما بجهت وثوق بصحت حدیث و استغنا بشهرت حال نه از جهت این اغراض فاسده
و در اسناد یا متن از راوی حدیث اختلاف واقع شود بتقدیم یا تاخیر یا زیاده یا نقصان یا ابدال راوی مکان راوی
دیگر و امثال آن آنرا حدیث مضطرب خوانند و اگر راوی کلام خود را در میان حدیث آورده بجهت غرضی مثل آنکه
تفسیر این کلام میکرد و بکلام در روایت حدیث و نقل آن بالمعنی و در اینجا اختلاف است اکثر برانند که جائز است آنرا که
بعربیت ماهر باشد و باسالیب کلام عارف بود و بخواص عبارات و مفهومات خطابات [illegible] و زیادت و نقص
و عنعنه روایت حدیث است بلفظ عن فلان عن فلان و معنعن حدیثی را گویند که روایت کرده شده باشد باین طریق
تدلیس معتبر نیست بجهت اشتباه و التباس مذکور و هر حدیث که مرفوع بود و سند وی متصل آنرا مسند خوانند اصطلاح
و بعض متصل را مطلقاً مسند نامند هرچند موقوف و مقطوع بود و بعض مرفوع را مسند گویند هرچند مرسل و منقطع و معضل بود و
وصل و از اقسام حدیث شاذ و منکر و معلل است شاذ در لغت فرد را گویند که از میان جماعت بیرون افتاده و در
روایت کرده شده است مخالف آنچه روایت کرده اند آنرا ثقات پس اگر راوی آن ثقه نیست مردود است و اگر ثقه
در اینجا ترجیح است بمزید حفظ و ضبط یا کثرت عدد و دیگر وجوه ترجیحات پس آنرا که راجح است محفوظ خوانند و مرجوح را شاذ
روایت کند راوی ضعیف مخالف کسی که ضعف وی کمتر بود و مقابل منکر معروف است پس منکر و معروف هر دو را
یکی ضعیف تر از دیگری و در شاذ و محفوظ هر دو راوی قوی یکی قوی تر از دیگری و شاذ و منکر هر دو مرجوح و محفوظ و
بعض در شاذ و منکر قید مخالفت راوی دیگر قوی یا ضعیف نکرده اند و گفته اند که شاذ حدیث
ثقه منفرد بود و بیان و ترجیح جانب [illegible] موافق [illegible] بعض ثقه اعتبار کنند و مخالفت
مخصوص بصورت مذکوره ندانند و حدیث مطعون [illegible] غفلت و کثرت غلط را منکر گویند و این اصطلاحات
و معلل بصیغه اسم مفعول از تعلیل اسنادی را گویند که در وی علل و اسباب باشد که قادح است در صحت آن و دریافت
و غوامض است در علم حدیث و اگر حدیثی روایت کرده راوی و دیگری نیز موافق آن روایت کرده حدیث این راوی را متا
بصیغه اسم فاعل خوانند یعنی آنکه محدثان میگویند تابعه فلان و متابعات و متابعت موجب تقویت و تایید است و اگر
مساوی اصل بود در مرتبه اگر کمتر از آن باشد و در مرتبه نیز متابعت را متابع و متابع اگر موافق اصل بود در لفظ و معنی
و اگر موافق در معنی است نه در لفظ نحوه گویند و در متابعت شرط است که هر دو حدیث از یک صحابی باشد و اگر از دو صحابی
گویند چنانچه میگویند له شواهد و یشهد به حدیث فلان و تتبع طرق [illegible] تایید متابع و شاهد پیدا کردن آن را

معضل

حدیث سه قسم است صحیح و حسن و ضعیف صحیح مرتبه اعلے است و ضعیف مرتبه ادنے و حسن متوسط حدیث صحیح آنست
تام الضبط متصل السند نا منتفی ثابت شده باشد اگر این صفات بر وجه کمال و تمام پیداست آنرا صحیح لذاته خوانند و اگر نوعے
نقصان بدان راه دارد و کثرت طرق جبر آن نقصان کرده صحیح لغیره گویند و اگر جبر نقصان نشده آن را حسن لذاته نام است
و ضعیف تعدد طرق جبر نقصان ضعف وے کرده آنرا حسن لغیره گویند و ظاهر کلام قوم و رایانست که در حسن نقصان در همه
صفات راه دارد اما تحقیق آنست که در حسن لذاته ضعف و نقصان در ضبط است فقط و باقی صفات بحال خود است و در ضعیف
نقصان در همه صفات راه دارد و اکنون معنی عدالت و ضبط باید بیان کرد تا تعریف این اقسام منکشف گردد بدانکه مراد بعدالت
در شخص که حامل و باعث گردد او را بر ملازمت تقوے و مروت و مراد بتقوے اجتناب از اعمال سیئه است از شرک و فسق و
در اجتناب از صغیره اختلاف است و مختار عدم اشتراط آنست که از طاقت بیرون است مگر اصرار در و و اصرار بر آن نیز از قبیل کبیره است و مراد بمروت
تنزه از خسائس است که نه مقتضاے همت مردانگی است مثل بعض مباحات دنیه چنانکه اکل و شرب در بازار و بول در شارع عام و مانند آن و
باید دانست که عدل روایت عام تر است از عدل شهادت شامل است مر عبد را و عدل شهادت مخصوص است بحر و مراد بضبط حفظ مسموع است و تثبیت
وے است از فوات و اختلال بحیثیتے که متمکن و قادر گردد بر استحضار آن و آن دو قسم است ضبط صدر و ضبط کتاب ضبط صدر بیاد داشت
و حفظ قلب است و ضبط کتاب بنگاهداشت و صیانت آن نزد خود تا وقت ادا

و طعن متعلق بعدالت راوی پنج قسم داشته اند اول کذب راوی دوم اتهام وے بکذب سوم فسق چهارم جهالت پنجم بدعت و
مراد بکذب راوی آنست که ثابت شده باشد کذب وے در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و حدیثے را که مطعون است راوی وے بکذب
موضوع نامند و هر که ثابت شد از وے تعمد کذب در حدیث اگرچه وقوع آن در تمام عمر یکبار بود و اگرچه توبه کند دیگر حدیث وے مقبول نیست
بخلاف شاهد زور چون توبه کند کذا قالوا و مراد بحدیث موضوع در اصطلاح محدثین اینست نه آنکه البته ثابت شود وضع و کذب و خصوص این جهت
در حکم بظن غالب است و قطع و یقین بدان راه نیست فان الکذوب قد یصدق و اما اتهام راوی بکذب آنکه مشهور و معروف شده باشد
در سخن اگرچه وقوع آن در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله و سلم از وے ثابت نشده و روایت مخالف قواعد معلومه ضروریه شرع نیز همین حکم
را متروک خوانند چنانکه گویند حدیثه متروک و هو متروک الحدیث و این چنین کسے اگر توبه کند و توبه وے صحیح شود و امارات صدق وے پیدا
و صلاح حال وے لائح گردد حدیث از وے میتوان شنید و آنکه احیاناً بطریق ندرت دروغے در کلام وے در غیر حدیث نبوی
معصیت است اما و تسمیه حدیث وے بموضوع و متروک تاثیر ندارد و اما فسق مراد بوے فسق در عمل است نه در اعتقاد که آنرا داخل
بدعت شمرند و اکثر استعمال بدعت در اعتقاد است و کذب نیز اگرچه داخل فسق است و لیکن بجهت شدت طعن در وے و تباین حکم او را جدا
اعتبار کرده اند اما جهالت از نام راوی نیز سبب طعن در حدیث است که چون نام وے معلوم نگردد حال وے نیز معلوم نخواهد بود خواه
بغیر صیغه چنانکه گویند اخبرنی رجل او اخبرنی شیخ و آنرا مبهم خوانند و حدیث مبهم مقبول نبود مگر آنکه صحابی باشد که ایشان همه عدل اند و اگر
بلفظ تعدیل آید چنانکه گوید اخبرنی عدل و اخبرنی ثقه اینجا اختلاف است و صحیح آنست که مقبول نیست چه تواند که باعتقاد خود او ثقه باشد

کرده باشد و در نفس الامر نباشد پس بگویند نام او را تا همه بدانند که ثقه است و اگر امام حاذق بگوید مقبول ست و آنکه بدعت مراد بدان اعتقاد چیز
که احداث کرده شده باشد بر خلاف آنچه معروف و معلوم ست از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنوعی شبهه و تاویل نه بطریق جحود و عناد که آن کفرست
و حدیث مبتدع مردودست نزد بعض اگر متصف باشد بصدق لهجه و صیانت لسان مقبولست و بعض گفته اند که هر که منکر ست امری متواتر را
از شرع که معلومست بضرورت بودن او از دین مردودست و هر که نه باین صفت بود اگرچه تکفیر او کرده باشند مقبولست با انضمام ضبط
و ورع و تقوی و احتیاط و مختار آنست که اگر داعی باشد به بدعت خود و در مقام ترویج و تزیین آن بوده قبول نکنند و اگر چنین نبود قبول کنند
مگر آنکه چیزی روایت کند که مقوی بدعت وی بود پس درین تقدیر مردودست و بالجمله علمای حدیث مختلف اند در اخذ حدیث از اهل بدع و اهوا و ارباب
مذاهب باطله و در جامع الاصول میگوید که اخذ کرده اند جماعه از ائمه حدیث از فرقه خوارج و از انها که منسوب اند بقدر و تشیع و رفض و دیگر اصحاب بدع
و اهوا و جماعه دیگر احتیاط کرده اند و تورع نموده اند از اخذ حدیث ازین فرق و هر کدام را نیاتست انتهی و شک نیست که اخذ حدیث ازین فرقها
بعد از تحری صدق و صواب خواهد بود با وجود آن احتیاط در عدم اخذ است چه بثبوت رسیده است که این مردم وضع احادیث برای
ترویج مذاهب خود مینمودند و بعد از توبه و رجوع اقرار بدان میکردند والله اعلم

وصل وجوه طعن متعلق بضبط نیز پنج گفته اند اول از جهت فرط غفلت دوم کثرت غلط سوم مخالفت ثقات چهارم وهم پنجم سوء حفظ اما فرط
غفلت و کثرت غلط نزدیک یکدیگر اند غفلت در سماع و تحمل حدیث و غلط در اسماع و ادای آن و مخالفت ثقات در اسناد یا در متن بانواع متعدده است
و آن موجب شذوذ حدیث است و اعتبار وی از وجوه طعن متعلق بضبط بجهت آن باشد که باعث بر مخالفت ثقات عدم ضبط و حفظ و عدم
صیانت از تغییر و تبدیل خواهد بود و اما طعن بجهت وهم و نسیان راوی که بدان خطا کرده و روایت بر سبیل توهم کرده اگر اطلاع یافته شود
بر توهم وی بقرائن و [illegible] و دریافت علل و اسباب قادحه آنرا حدیث معلل خوانند و این اغمض علوم حدیث و ادق آنست و
قیام نتواند نمود بآن مگر کسی که داده شده است فهم ثاقب و حفظ واسع و معرفت تام بمراتب رواة و احوال اسانید و متون چنانکه متقدمین
از ارباب این فن بودند تا دارقطنی که میگویند که بعد از وی مثل وی درین باب نیامده و گاهی چنانکه بود که عبارت معلل از اقامت
حجت قاصر بود چنانکه در تعیین علت نتوانند کرد و بر مثال صیرفی در نقد درهم و دینار اما سوء حفظ مراد بوی آن داشته اند که اصابت وی غالب
بر خطا خود و اتقان اکثر از سهو و نسیان نبود یعنی اگر خطا و نسیان غالب بود یا مساوی بود با صواب و اتقان این هر دو صورت داخل
در سوء حفظ است و معتبر غلبه و کثرت صواب و اتقان است و سوء حفظ اگر لازم حال وی در جمیع اوقات عمر کسی گردد حدیث وی معتبر نبود و این
قسم را نیز شاذ گویند برای بعض محدثین و اگر طاری و عارض شده بجهت عارضی مثل اختلال حافظه بکبر سن یا ذهاب بصر یا فوات
کتب این قسم را مختلط نامند و اگر چیزی که پیش از اختلاط و اختلال حدیث کرده جدا و ممیز گردانیده است از آنچه بعد از وی کرده قبول
کرده شود و اگر تمیز کرده و جدا نساخته توقف کنند و اگر اشتباه بود نیز همین حکم دارد و اگر این قسم را متابعات و شواهد پیدا شود ترقی کند از
درجه رد و توقف بمرتبه قبول و رجحان و همین ست حکم احادیث مستور و مدلس و مرسل

وصل حدیث صحیح اگر راوی وی یکیست آنرا غریب نامند و اگر دو بود عزیز گویند و اگر زیاده از دو بود مشهور و مستفیض خوانند و گر

بشرط روات بجدے رسد که توافق ایشان بر کذب محال نتوان کرد متواتر گویند و غریب را فرد نیز گویند و مراد بآنکه راوی یکے بود آن است که
اگر در یک موضع هم همچنین یافته شد غریب است ولیکن آنرا فرد نسبی خوانند و اگر همه جا همچنین آمده فرد مطلق بود و مراد بآنکه از دو کس روایت آید
آنست که همه جا همچنین آمده و اگر یک جا یکے آید آن عزیز نبود بلکه غریب باشد چنانکه گفته شد و همچنین قیاس اعتبار زیادت بر دو در مشهور
و نیست معنی قول ایشان که در هیچ طبقه اقل حاکم بود اکثر است فافهم و از اینجا معلوم شد که غرابت منافات بصحت ندارد و حدیث غریب صحیح
میتواند بود چنانکه هر یکے از رجال وے ثقات باشد و غریب گاهی بمعنی شاذ نیز آید یعنی شذوذ که از اقسام طعن در حدیث است و آن
مراد صاحب مصابیح که در بعض احادیث بطریق طعن میگوید هذا حدیث غریب و بعضی شاذ را بغیر بودن راوی تفسیر کرده اند بے اعتبار نقض
ثقات و گفته اند صحیح شاذ است و غریب شاذ بمعنی فرد ثقه و آنکه در مقام طعن مذکور شد بمعنی مخالفت ثقات است

وصل حدیث ضعیف آنست که یکے از شرائط معتبره در صحت و حسن یا زیاده مطلقا مفقود گردد و راوی بعدم عدالت یا بعدم ضبط
و اسناد او بانقطاع متهم بود و شذوذ و نکارت و علت موهوم گردد و باین اعتبار اقسام ضعیف متعدد و متکثر گردد و افراد بسیار و مراتب صحیح و حسن لذاتهما
و لغیرهما نیز متفاوت است بتفاوت مراتب و درجات این صفات با وجود اشتراک در اصل صحت و حسن این قسم مراتب صحت را ضبط کرده اند و تعیین نموده
و مثله آنرا از اسانید ذکر کرده و گفته که اسم عدالت و ضبط همه رجال این اسانید را شامل است و لیکن بعضے از آن فوق بعض است اما در اطلاق اصح اسانید
بسند مخصوص علی الاطلاق اختلاف است و بعض گفته اند اصح اسانید زین العابدین از پدرش از جدش و بعض مالک از نافع از ابن عمر و بعض گفته اند
زهری از سالم از پدرش ابن عمر و صواب آنست که حکم باینکه اسناد مخصوص باصحیت علی الاطلاق نتوان کرد الا آنکه در صحت مرتبه اعلی است و بسیارے از
اسانید درینجا داخل اند و اگر مقید بقیدی کنند چنانکه گویند اصح اسانید فلان بلد یا اصح اسانید و فلان باب یا در فلان مسئله درست است والله اعلم

تنبیه عادت ترمذی است که در کتاب خود میگوید حدیث حسن صحیح و حدیث غریب حسن و حدیث غریب حسن صحیح اجتماع و حسن و صحت خود اشکالے
ندارد که حسن لذاته باشد و صحیح لغیره چنانکه گذشت اما در اجتماع غریب و حسن اشکال می آرند که ترمذی در حسن تعدد طرق اعتبار کرده است و آن
با غرابت منافات دارد و جواب میگویند که اعتبار تعدد طرق در حسن نزد ترمذی مطلق نیست بلکه در قسمے از وست و آنجا که حسن را با غریب
جمع کرده مراد قسم دیگر است و بعض گویند که اشارت باختلاف روایات کرده که نزد بعض غریب است و نزد بعض حسن یا واو بمعنی او است که شک
و تردد دارد در آنکه غریب است یا حسن و قول بآنکه مراد بحسن اینجا مصطلح نیست بلکه ما یمیل الیه الطبع است بعید است

وصل احتجاج در احکام بخبر صحیح لذاته مجمع علیه است و همچنین بحسن لذاته نزد عامه علما و آن ملحق بصحیح است در احتجاج اگرچه در رتبه کمتر است و حدیث
ضعیف بتعدد طرق مرتبه حسن میرسد آن نیز حجت است و آنکه مشهور است که حدیث ضعیف در فضائل اعمال معتبر است نه در غیر آن مفرد او است مراد آن
نه مجموع که آن بتعدد طرق داخل حسن است نه ضعیف صرح به الائمه و بعضے گفته اند اگر ضعف حدیث بجهت سوء حفظ بعض رواة یا اختلاط یا تدلیس بود
با وجود صدق و دیانت منجبر میگردد بتعدد طرق و اگر بجهت اتهام کذب راوی یا شذوذ و فحش خطا بود اگرچه تعدد طرق باشد منجبر نگردد و حدیث محکوم
بضعف باشد و در فضائل اعمال معمول بها و شاید که همین است محمل آنچه گفته اند که لحوق ضعیف بضعیف فائده نمی کند [illegible] الا ترجیح [illegible] افساد است فقدبر

وصل [illegible] صحیح بخاری مقدم است بر سائر کتب

مصنفش گفته اند که اصح الکتب بعد کتاب الله صحیح البخاری و بعض مغاربه ترجیح کرده اند صحیح مسلم را بر صحیح بخاری و جمهور میگویند که این ترجیح باعتبار حسن سیاق احادیث و جودت وضع و ترتیب است و مانند آن و هیچ کتابی در حدیث مثل صحیح مسلم در تتبع و ترتیب و رعایت دقائق اشارات و محاسن نکات و ذکر اسانید نیست و این خارج مبحث است سخن در صحت و قوت و آنچه متعلق است بدان میرود و در صحت و قوت هیچ کتابی مساوی صحیح بخاری نیست بدلیل وجوه کمال صفات که در صحت معتبر است در رجال وی و بعض توقف کنند در ترجیح یکی بر دیگری و مشهور نزد جمهور ترجیح صحیح بخاریست بر صحیح مسلم کما بینوه فی موضعه والله اعلم و حدیثی را که جمع شوند بخاری و مسلم بتخریج آن حدیث متفق علیه خوانند یا اخرجه الشیخان گویند و گفته اند که مجموع احادیث متفق علیه دو هزار و سه صد و بیست و شش است و بالجمله مذهب جمهور محدثین آنست که اعلای مراتب حدیث صحیح متفق علیه است پستر آنچه منفرد است بآن بخاری پستر آنچه منفرد است بآن مسلم پستر آنچه بر شرط بخاری و مسلم باشد پستر آنچه بر شرط بخاری بود پستر آنچه بر شرط مسلم بود و پستر آنچه بر شرط غیر مسلم و بخاری بود از ائمه حدیث که التزام صحت کرده و تصحیح نموده اند مجموع اقسام باین ترتیب هفت اند و مراد بشرط بخاری و بشرط مسلم آنست که رجال حدیث متصف بصفاتی باشند که رعایت کرده اند آنرا بخاری و مسلم از ضبط و عدالت و عدم شذوذ و نکارت و علت و در بیان معنی شرط کلام زیاده برین است که در مقدمه شرح سفر السعادت گفته است والله اعلم

وصل احادیث صحیحه منحصر نیست در صحیح بخاری و مسلم و ایشان استیعاب نکرده اند تمامه صحاح را بلکه بعض صحاح که نزد ایشان بود بر شرط ایشان نیز نیاورده اند چه جای مطلق صحاح بخاری گفت که نیاورده ام من درین کتاب مگر آنچه صحیح است و ترک کرده ام بسی از صحاح را و مسلم گفت که هر چه درین کتاب آورده ام از احادیث صحیحه است و نمیگویم که آنچه نیاورده ام وی ضعیف است و لابد درین ترک و ایشان وجه تخصیص و ترجیح خواهد بود خواه از حیثیت صحت یا از جهت مقاصد دیگر و حاکم ابو عبدالله نیشاپوری کتابی تصنیف کرده است که نام او مستدرک نهاده است یعنی آنچه در بخاری و مسلم از احادیث صحاح فروگذاشت شده است آنرا تلافی و استدراک نموده و درین کتاب آورده بعض بر شرط شیخین و بعض بر شرط یکی از ایشان و بعض بر غیر شرط ایشان و گفته است که ایشان یعنی بخاری و مسلم حکم نکرده اند که صحیح نیست احادیث غیر آنچه ایشان تخریج کرده اند درین دو کتاب و گفته که درین عصر جماعه از مبتدعه پیدا شده اند که زبان طعن بر ائمه دین کشاده اند که تمام آنچه صحیح شده نزد شما از احادیث بده هزار و مانند آن نمیرسد از بخاری می آرند که گفت یاد دارم من از صحاح صد هزار حدیث و از غیر صحاح دو صد هزار و ظاهر آنست که صحیح بشرط خود را میگفته باشد و مبلغ آنچه از احادیث درین کتاب آورده با تکرار هفت هزار و دو صد و هفتاد و پنج حدیث است و بعد از حذف تکرار چهار هزار و ائمه دیگر نیز در صحاح تصنیف کرده اند مثل صحیح ابن خزیمه که او را امام الائمه گویند و او شیخ ابن حبان است و ابن حبان در شان او گفته است که ندیدم بر روی زمین هیچکس را که نیک داند صناعت سنن را و یاد دارد الفاظ صحیحه را و زیادات آنرا غیر وی گویا که سنن و احادیث همه پیش چشم اوست و مثل صحیح ابن حبان شاگرد ابن خزیمه که ثقه ثبت فاضل فهامه بود و حاکم در شان او گفته است که بود وی از اوعیه علم در فقه و حدیث و لغت حدیث و وعظ و از عقلای رجال بود و مثل صحیح

حاکم ابو عبد الله نیشاپوری الحافظ الثقة که مستدرک نام دارد و بعضی گفته اند که درین کتاب از وی تساهل نیز راه یافته است و گفته اند
که ابن خزیمه و ابن حبان امکن و اقوی اند از حاکم و بهتر و لطیف تر اند از روی اسانید و متون و چنانکه مختاره حافظ ضیاء مقدسی و وی
نیز صحاح که در صحیحین نیست آورده و گفته اند که وی نیز احسن است از مستدرک و چنانکه صحیح ابو عوانه و ابن السکین و منتقی ابن جارود
و این کتب همه مخصوص بصحاح اند ولیکن جماعه بر اینها انتقاد کرده و بر التعصب یا انصاف رفته اند و فوق کل ذی علم علیم والله اعلم

وصل کتب سته که مشهور اند در اسلام عبارت اند از صحیح بخاری و مسلم و جامع ترمذی و سنن ابی داود و نسائی و ابن ماجه و نزد
بعض موطا است بدل ابن ماجه و صاحب جامع الاصول موطا را اختیار کرده و درین کتب سته اقسام احادیث از صحاح و حسان
و ضعاف همه موجود است و تسمیه آن بصحاح بطریق تغلیب است و صاحب مصابیح که غیر روایات بخاری و مسلم را حسان نام کرده است
قریب باین وجه است و در حقیقت این اصطلاح جدید است از صاحب مصابیح و بعضی گفته اند که کتاب دارمی سزاوار تر است بگردانیدن وی
سادس کتب زیراکه رجال وی در ضعف کمتر اند و وجود احادیث منکر و شاذ در وی نادر است این مذکورات مشاهیر کتب اند و سیوطی در جمع الجوامع
احادیث از کتب کثیره آورده و آنچه از کتب مجاوز است مشتمل بر صحاح و حسان و ضعاف و گفته که در وی حدیثی نیاوردم که موسوم بوضع باشد
و باتفاق محدثین متروک و مردود بود والله اعلم و مولف در دیباچه کتاب ذکر کتابها از ائمه حدیث کرده ما نیز بیان احوال آنها بترتیبی که وی
نهاده ذکر کردیم و ذکر امام اجل اعظم اکرم ابو حنیفه کوفی درین کتاب متروک گشت و در کتاب اسماء الرجال آنرا مرجعیم و داخل کرده ایم والله الموفق

احوال بخاری کنیت او ابو عبد الله است و نام او محمد و نام پدرش اسمعیل بن ابراهیم بن مغیره بن بردزبه بفتح موحده و سکون را
و کسر دال مهمله و سکون زا و فتح موحده و را بخاری گویند زیراکه تولد او در بخارا شده و بخاری بهتر اعلام و کتاب گفته اند و جعفی بضم
جیم و سکون عین مهمله و بفاء نیز گویند زیراکه مغیره که جد اوست مجوسی بوده و بر دست یمان جعفی که در آن زمان والی بخارا بود مسلمان گشته و بخاری را
نیز نسبت بوی جعفی گفتند چنانکه نسبت بشافعی شافعی گویند و بخاری پیشوا و مقتدا است در فن حدیث و اهل آن بوده و او در میان محدثان
امیر المومنین فی الحدیث و ناصر الاحادیث النبویه و ناشر المواریث المحمدیه القاب است و علمای زمان او و در میان محدثان اندازه
کرده اند و مسلم صاحب الصحیح چون نزد وی در آمد میگفت بگذار مرا تا بوسه دهم قدم و پای ترا یا طبیب الحدیث یا استاذ الاستاذین یا سید المحدثین
و ترمذی میگفت ندیدم مانند او و گردانیده است خدا تعالی او را زینت این امت و ابن مدینی گفته که وی ندیده است مثل خود
و ابن خزیمه گفته نیست زیر کبودی آسمان داناتر بحدیث و حافظتر از وی و بعضی از علما در شان او گفته اند که وی آیتی از آیات الله
است که بر روی زمین میرود و گفته اند که وی در زمان خود در حفظ احادیث و اتقان آن و فهم معانی کتاب و سنت و حدت ذهن
و جودت قریحت و وفور فقه و کمال زهد و غایت ورع و کثرت اطلاع بر طرق حدیث و علل آن و دقت نظر و قوت اجتهاد و استنباط فروع
از اصول نظیری نداشت و پدر وی از ابرار و اخیار و از اهل روایت بوده و با ابن مبارک صحبت داشته و وی در روایت کرده
از اصحاب مالک و طبقه ایشان دارد و بود وی رضی الله عنه مستجاب الدعوات حتی که بارها میگفت که خدا را دعا کردم دو بار
مستجاب گردان و چیزی برای آخرت نگاه دارد و او پدرش نیز مستجاب الدعوات بوده و آورده اند که بخاری

واطبا از معالجت وے عاجز آمدند مادر وے بدرگاه حق توجه آورده دعا کرد ابراهیم خلیل الله علیه السلام را در خواب دید که با او گفت حق سبحانه تعالیٰ
بصر پسرترا باو باز گردانید بسبب کثرت دعا و بکاے تو وے در صباح آن بینا برخاست و آورده اند که وے در ده سالگی ملهم شد بحفظ حدیث و
در یازده سالگی غلط شیخ خود باز داد و در سن شانزده سالگی کتب ابن مبارک و وکیع حفظ کرد و کتب اصحاب رای را اطلاع یافت آنگاه پدر را و مع والده
و برادر او را حج برد و در سن هژده سالگی کتاب فضائل صحابه و تابعین را تصنیف کرد و بعد ازان در مدینه نزد قبر پیغمبر صلی الله علیه وسلم
تاریخ کبیر تالیف نمود و در شبهاے ماهتاب می‌نوشت و پیش ازین برای سماع و قراءت حدیث رحلت در بلاد اسلام نمود و منقول است از وے
که گفت رو بامصر و شام بجهت استفاده حدیث رحلت کردم و چهار بار به بصره آمدم و در حجاز شش سال اقامت نمودم و احصا نمی‌توانم کرد که چند
نوبت با محدثان بکوفه و بغداد در آمدم و گفت از هزار و هشتاد شخص روایت حدیث دارم و کتابت حدیث از ایشان کرده ام و درین عدد
غیر از صاحب حدیث نبود و مشایخ او بر پنج طبقه اند شیخ تابعین و اتباع تبع و اقران و اصحاب او و بعضی تلامذه او هستند که از ایشان چیزے
فوائد که در حدیث ایشان ملاحظه کرد روایت کرده و از وے رضی الله عنه منقول است که گفت لا یکون المحدث کاملا حتی یکتب عمن فوقه و
عمن هو مثله و عمن هو دونه و خلائق کثیر از وے حدیث دارند مثل مسلم در غیر صحیح خود و ترمذی و ابن خزیمه و فربری و غیر ایشان و قریب بعد از
کس از بخاری روایت حدیث دارند رحمة الله علیه و علیهم و علی سائر عباد الله الصالحین آورده اند که بخاری در نهایت متمول بود بمیراثے که از پدر او
بوے رسیده بود و جوانمرد و سخی و صاحب مروت و متورع و محتاط بود در جمیع امور و تصدق بر فقرا می‌نمود و طالبان علم حدیث را رعایت بسیار
میکرد و بغایت قلیل الاکل بود چنانکه روزے بدو بادام یا سه بادام میگذرانید و بروایتے چهل سال نان خورش نخورد و چون بیمار شد
اطبا گفتند که این مرض بجهت نان خشک خوردن عارض شده پس بمبالغه مرتبه با نان اختیار کرد مروی است که نوبتے در نماز بود و زنبور بهفده
نوبت او را نیش زد و نماز را قطع ننمود رحمة الله علیه رحمة واسعة کاملة و بخاری را غیر این جامع صحیح کتابها است مانند کتاب ادب مفرد و
رفع الیدین فی الصلوة و قراءة خلف الامام و بر الوالدین و تاریخ کبیر و تاریخ اوسط و تاریخ صغیر و خلق افعال عباد و کتاب الضعفاء و جامع
و مسند کبیر و تفسیر کبیر و کتاب الاشربه و کتاب الهبه و اسامی صحابه و کتاب الوحدان و کتاب العلل و کتاب الکنی و کتاب مبسوط و کتاب فوائد

ذکر باعث بر تصنیف بخاری این صحیح جامع را پوشیده نماند که در عصر اصحاب کبار و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین احادیث
و آثار در جوامع مدون نبود و رسم تصنیف بوجود نیامده زیرا که دایره حفظ ایشان بواسطه برکت صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم
و قرب زمان آنحضرت بغایت وسیع و اذهان در نهایت صفا و سیلان بود و نیز نزاع و خلاف و فتاوے و واقعات که باعث
بر جمع و تالیف گردد کمتر بوجود آمده بود و نیز آورده اند که صحابه را از نوشتن احادیث نهی کرده بودند تا مبادا بعضے ازان بقرآن مخلوط
شود و در بادی النظر اشتباهے والتباسے بدان لازم آید و نیز اکثر از ایشان عارف بصنعت کتابت نبودند و تدوین احادیث
و اخبار و تصنیف سنن و آثار در آخر عصر تابعین پیدا آمد پس جماعتے مثل زهری و ربیع بن صبیح و سعید بن ابی عروبه و غیر ایشان
متصدی این امر شریف گشتند و تصنیف هر بابے علیحده نمودند تا زمانے که کبار اهل طبقه ثالثه پیدا شدند و تدوین و تالیف حدیث بر
ترتیب ابواب فقه بنیاد کردند مالک که پیشواے اهل مدینه بود موطا تصنیف کرد و آنچه از احادیث اهل حجاز بمبلغ صحت و ثبوت

داشتند و در آن جمع کرد و از اقوال صحابہ و فتاوی تابعین و من بعدہم درج نمود و در مکہ ابو محمد عبد الملک بن عبد العزیز بن جریج بصحیحین اول مخصوص و در شام ابو عمرو عبد الرحمن اوزاعی و در کوفہ سفیان ثوری و در بصرہ حماد بن سلمہ ہر یک کتابے تصنیف کرد بعد از ان ہر یکے از اعیان علمائے مجتہدین تالیفے نمودند و اکابرے محدثین مثل احمد بن حنبل و اسحاق بن راہویہ و غیر ایشان مسانید نوشتند و در بعض تصانیف ترتیب ابواب فقہ نمودند ولیکن در ہیچ کدام ازین مولفات صحیح حدیث را از ضعیف تمیز ننمودند و اول کسیکہ در صحیح تصنیف کرد بخاری بود و اطلاع بر ین تصانیف باعث گشت او را بر جمع صحیح و از وے مروی است گفت در خواب دیدم کہ پیغامبر صلی اللہ علیہ وسلم تشریف آوردند و من در مقابل آنحضرت استادہ ام و مروحہ بدست منست و آن سرور را باد میکنم و مگس را از روے مبارک وے میرانم و این واقعہ را بمعبرے عرض کردم گفت تو جہان شوی کہ از وے دروغ را دور کنی و این واقعہ و تعبیر نیز مرا باعث و محرک شد بر تالیف و تحریر صحیح جامع و بثبوت پیوستہ کہ بخاری گفتہ من صحیح جامع خود را از ششصد ہزار حدیث تخریج نمودہ ام و جعلتہ حجۃ بینی و بین اللہ و گویند بخاری در مدت شانزدہ سال تصنیف صحیح نمود و گفت در نیاوردم درین کتاب الاحادیث صحیحہ و آنچہ ترک نمودہ ام از احادیث صحاح بیشتر است و تصنیف آن در مسجد الحرام نمود و ہیچ حدیثے را در ان کتاب در نیاوردم تا آنکہ استخارہ نمودم از خداوند تبارک و تعالے و دو رکعت نماز گزاردم و در روایتے آمدہ کہ غسل با آب زمزم میکرد و دو رکعت نماز خلف مقام میگزارد و ہر چند در وے صحت آن یقین می پیوست در ان کتاب ایراد مینمود و ابن عدی از جماعتے از شیوخ خود نقل کرد کہ بخاری نقل تراجم کتاب خویش در مدینہ درمیان قبر و منبر حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بتقدیم رسانیدہ و ہر ترجمہ کہ مینوشت دو رکعت نماز میگزارد و وجہ توفیق میان نقل مکہ و مدینہ آن گفتہ اند کہ مسودہ کتاب در مسجد الحرام کردہ باشد و در مدینہ مطہرہ آن را بہ بیاض بردہ و از وے منقول است کہ گفت کتب خود را سہ نوبت تصنیف کردہ و بر ان گذشتہ و تنقیح نمودہ بہ بیاض بردہ ام و کثرت اختلاف نسخ بخاری ازین جہت است و نسخ وے در حقیقت روایات است کہ مختلف آمدہ و گفتہ اند شاید کہ احادیث را بر آنحضرت عرض میکرد و ہر چہ او را یقین میشد و از حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم در واقعہ یا بالہام مجاز و مرخص میگشت مینوشت واللہ اعلم و ابو زید مروزی گوید کہ درمیان رکن و مقام ابراہیم در خواب بودم کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را دیدم گفت اے ابو زید چرا کتاب مرا درس نمیگوئی گفتم یا رسول اللہ کتاب تو کدام است گفت کتاب محمد بن اسمعیل بخاری و از بعض علماے ثقات آوردہ اند کہ در خواب دیدند کہ بخاری از عقب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم میرفت و ہر قدم کہ آنحضرت بر میداشت بخاری ہمان محل قدم می نہاد و جمہور علما بر آنند کہ کتاب وے در صحت مقدم است بر جمیع کتب مصنفہ در حدیث تا آنکہ گفتہ اند کہ اصح الکتب بعد کتاب اللہ صحیح البخاری و شیخ شہاب الدین ابن حجر در شرح صحیح البخاری گفتہ کہ جملہ احادیث صحیح بخاری مع التعلیقات و الشواہد و التابعات و مع المکررات نہ ہزار و ہشتصد و ہشتاد و دو حدیث است و باسقاط مکررات احادیث مرفوعہ آن دو ہزار و ششصد و بست و سہ حدیث است انتہی و درینجا میان علماے اصول حدیث و شراح بخاری اختلافے نیز ہست واللہ اعلم اسنے و اقرب اسانید احادیث جامع صحیح او آنست کہ میان او و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سہ واسطہ باشد و بست و دو حدیث مع المکررات ازین قبیل است و باسقاط مکررات شانزدہ و بسیارے

از مشایخ و علمای ثقات از برای حصول مرادات و کفایت مهمات و قضای حاجات و دفع بلیات و کشف کربات و برای
صحت و شفای بیماران و در مضائق و شدائد خوانده اند و بمراد رسیده و مقصود خود دریافته اند و آن را مانند تریاق مجرب
دانسته و این معنی نزد علمای حدیث بمرتبه شهرت و استفاضه رسیده و سید جمال الدین محدث استاد سید اصیل الدین [illegible]
نقل کرده که گفت قریب صد و بیست بار صحیح بخاری را در وقائع و مهمات برای خود و برای مردم دیگر خوانده ام بهر نیتی که خوانده ام
مقصود حاصل شده و هم بکفایت انجامیده است و میان علمای این معنی بمنزله مشهور رسیده است که [illegible] بخاری را در هیچ شده
نخوانده اند الا که نجات و کشاد از آن شدت حاصل شده و در هر کشتی که [illegible] بوده [illegible] از غرق
و حرق نگاه داشته و نزد ثقات بثبوت رسیده که بخاری مستجاب الدعوات بوده و در شان او [illegible]

ذکر قصه وفات بخاری رحمة الله علیه آورده اند که محمد بن اسمعیل چون از طلب علوم و رحلت بلاد و زیارت مشایخ
فارغ شده ببخارا که وطن و مولد او بود باز گشت اهل بخارا بتعظیم و تکریم و احترام او نموده یک فرسنگ برای او استقبال کردند
و قباب و خیام در آن یک فرسنگ برای او زدند و [illegible] نثار ساختند [illegible] در بخارا بود و بنشر احادیث
و افاده علوم اشتغال داشت بعضی از اصحاب غرض و حسد حاکم بخارا را بران داشتند که بخاری را استدعا فرمود که صحیح جامع خود
و تاریخ کبیر را بیار تا سماع آن دو کتاب از تو نمایم محمد بن اسمعیل فرستاده او را گفت من نخواهم که این علم را ذلیل گردانم و آن را بدر سرای
مردم [illegible] اگر او را حاجتی هست بچیزی از علم باید که خود حاضر شود در مسجد من یا در خانه من [illegible]
والی بخارا استدعا نمود از بخاری که مجلس خاص با اولاد و متعلقان [illegible]
بخاری در جواب گفته فرستاد که من نمیتوانم که قومی را دون قومی بسماع حدیث مخصوص سازم [illegible]
میان بخاری و حاکم بخارا و منجر بان شد که حاکم امر کرد که محمد بن اسمعیل از بخارا بیرون رود [illegible] چون آن وقت
در رسیده بود و سبب تشویش وقت او شده بود بر والی بخارا و جمعی از اعیان آن بلده که با وی درین امر اتفاق نموده بودند
دعای بد کرد و گفت اللهم ارهم ما قصدونی به فی انفسهم و اولادهم و اهالیهم [illegible] ایشان را [illegible] انچه قصد
کرده بودند در بدن و در [illegible] ایشان و اهل و اولاد ایشان حق تعالی دعای او در شان آنها قبول کرد یک ماه
از ین امر نگذشته بود که از دار الخلافه فرمان صادر شده بعزل والی و با آنکه [illegible] بر دراز گوش ماده نشانده گرد شهر گردانیدند و ندا
میکردند که سزای بدکار این است و در زندان حبس کردند تا بمرد و آن جمعی از اعیان که با وی موافقت کرده بودند هر یکی به بلای
گرفتار شدند که ماده عبرت خلائق گشتند شعر [illegible] نقل است که چون بخاری از بخارا
بیرون رفت و این خبر بسمرقند رسید اهل سمرقند مکتوبی باو نوشتند و از وی استدعا نمودند که بسمرقند آید بخاری بجانب سمرقند توجه نمود
و چون بقریه خرتنگ رسید که نزدیک سمرقند است معلوم وی شد که اهل آن بلده اختلاف دارند در بودن وی در آن بلده
در آنجا توقف کرد تا ببیند که امر بر چه قرار یابد شبی از اختلاط خلق و اختلاف ایشان و حدوث فتنه ایشان

کہ بتو بدین گردد ملول و دل تنگ شدہ بعد از نماز تہجد دست بدعا برداشت و گفت اللہم قد ضاقت علی الارض بما رحبت فاقبضنی
الیک خداوندا تنگ آمدہ زمین بر من با این فراخی کہ دارد پس پروردگار او بکشید سوے خویش در ہمان ماہ آنجا خستہ شد و
وفات یافت و ولادت بخاری در روز جمعہ بعد از نماز عصر سیزدہم یا شانزدہم در ماہ شوال سنہ اربعۃ و تسعین و مائۃ بہ بلدۂ بخارا
و وفات وے شب شنبہ غرۂ شوال سنہ ست و خمسین و مائتین بود رحمہ اللہ و خطیب ابوبکر بغدادی باسناد خویش از عبد الواحد
طواویسی نقل میکند کہ گفت پیغامبر را صلی اللہ علیہ وسلم در خواب دیدم کہ با جمعے از اصحاب استادہ بودند و انتظار میکشیدند
سلام کردم بر آن حضرت جواب سلام من باز داد گفتم یا رسول اللہ سبب توقف شما درین موضع چیست فرمود انتظر محمد
ابن اسمعیل بعد از چند روز خبر فوت بخاری رسید چون تفحص نمودم از وقت وفاتش ہمان ساعت بود کہ من در واقعہ دیدہ
بودم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم نقل ست کہ چون ویرا دفن کردند رائحۂ طیبہ از مشک از قبر او بدمید و این رائحہ مدتے از خاک
تربت او استشمام میکردند و مردم بزیارت می آمدند و از خاک تربت وے تبرک میبردند تا آنکہ شگافے بر تربت او پیدا شد پس
مردم حجرہ از چوب بر سر تربت او ترتیب دادند و مردم خاک را حول حجرہ میبردند و ہمان رائحہ می شنیدند و تا مدتہاے مدید آن رائحہ
باقی بود نظم ہر جا کہ تو بگذری و بر داری پے ہر گل روید و لالہ رویدا ندر پے کمال ہمنشین در من اثر کرد و گرنہ من ہمان خاکم کہ ہستم

احوال مسلم ابوالحسین مسلم بن الحجاج بن مسلم بن ورد بن کوشاذ القشیری نسبا و نیشاپوری وطنا و مسکنا یکے از علماے اعلام
است و حفاظ ملت ست و در فن حدیث مقتدا و پیشوا و مسلم از ارباب این فن و یکے از متقنان و پیشروان این علم شہر نیشاپور بود و
مقتدا و عمدہ و استاد و قدوۂ اہل اسلام رحلت کرد از وطن خویش در طلب حدیث باقطار و اکناف و امصار و اطراف عالم و سماع
حدیث نمودہ در خراسان از یحیی بن یحیی و اسحق بن راہویہ و غیرہما و در رے از محمد بن مہران جمال و از ابی غسان و غیرہما و در
عراق از احمد بن حنبل و عبد اللہ بن مسلمۃ القعنبی و غیرہما و در حجاز از سعید بن منصور و از ابی مصعب و غیرہما و در مصر از عمرو بن سواد و حرملۃ
بن یحیی و غیرہما و جمعے بسیار روایت حدیث دارد از کبار علما و حفاظ عصر خود کہ فوق او بودہ اند و رحلت کرد بہ بغداد چند بار و تحدیث
کرد در وے و روایت حدیث کردہ اند از وے طائفہ از مشائخ و علما و حفاظ عصر او کہ در درجہ او بودہ اند مثل ابوحاتم رازی
و موسی بن ہارون و احمد بن سلمہ و ابوعیسی ترمذی و ابوبکر بن خزیمہ و غیرہم و خلائق بسیار کہ حصر و احصاے ایشان متعسر است و در صحیح
کتابے تصنیف کردہ کہ علما آنرا تلقی بقبول کردہ اند چنانکہ صحیح بخاری را در صحیح خویش گفتہ نہ ہر چہ صحیح بود آنرا درین کتاب آوردہ ام بلکہ آنچہ
بر آن اجماع کردہ بودند آوردہ ام و گفتہ کہ این مسند صحیح خود را از سہ صد ہزار حدیث مسموع تصنیف کردہ ام و ابو عمرو بن احمد بن حمدان حیری
گفتہ کہ ابوالعباس بن عقدہ را کہ از محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن الحجاج النیشاپوری پرسیدم کہ کدام یکے ازین اعلم است گفت آن ہم
عالم است و این ہم عالم باز مکرر گفتم وے ہمین کلمہ گفت پس گفت یا ابا عمرو گاہے غلط میکند بخاری در اہل شام و ذکر میکند در جاے
یکے از ایشان را بکنیت و ذکر میکند در جاے دیگر بنام پس گمان بردہ میشود کہ آن دو کس اند و اما مسلم کمتر واقع میشود او را غلط و خطیب
ابوبکر بغدادی گفتہ کہ مسلم پیروی کردہ است بخاری را و نظر کردہ است در علم وے و راست میرود بر ابر او و چون بخاری

جمال
ابوالحسن

در آخر عمر خود به نیشاپور آمد مسلم ملازمت او کرد و بخدمت وی بشتافت و بسیار آمد و رفت کرد بروی و دارقطنی گفته که اگر بخاری نمی بود
هیچ رفت مسلم و نمی آمد و بالجمله مسلم از مستفیدان آثار بخاری و مقتبسان انوار اوست و ابو احمد که شیخ حاکم ابو عبدالله است گفته است که مسلم
اکثر احادیث کتاب او در کتاب خود متفرقا آورده و بسیار دلیری کرد که بخود منسوب ساخت و در صحیح خویش از وی روایت نکرده و اشتهر فی العالم
و از علو اسانید مسلم آنست که میان او و پیغمبر صلی الله علیه وسلم چهار واسطه باشد و بس و چند حدیث در صحیح او این چنین وارد
و مسلم را غیر از صحیح مصنفات دیگر هست مانند مسند کبیر و جامع کبیر و کتاب علل و کتاب اوهام محدثین و کتاب تمییز و کتاب من لیس له
الا راو واحد و کتاب طبقات تابعین و کتاب مخضرمین و شیخ محی الدین نووی در مقدمه شرح مسلم خویش آورده که هر که از اهل تحقیق
و امعان نظر تامل کند در صحیح مسلم و مطلع شود بر آنچه او ابداع نموده است در اسانید احادیث و ترتیب آن و حسن سیاقت و بدیع
طریقت آن از نفائس تحقیق و جواهر تدقیق و انواع ورع و احتیاط و تحری در روایات و تلخیص و احصاء طرق حدیث و ضبط متفرق
آن و غیر این امور از محاسن و اعجوبات بداند که او مقتدای سابق است که هیچ لاحق بعد از وی بوی نرسیده و کسیکه مساوی بل مدانی او باشد
در وقت و زمان او در غایت قلت است و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم و نزد جمهور علما کتاب وی
تلو کتاب بخاری است در صحت و متانت و نزد بعضی از مغاربه کتاب او مرجح است بر کتاب بخاری اما آن از حیثیت جودت
وضع و ترتیب و حسن سیاق است و از هیچ احدی از علمای اسلام تصریح باصحیت صحیح او بر صحیح بخاری واقع نشده و بیشک
عمدهای اصحیت بر این دائر است که اتصال سند و عدالت و ضبط و حفظ و اتفاق رجال و عدم شذوذ و علت است و بخاری
اتم است و شروط بخاری در این صفات اقوی و اشد ولادت مسلم در سال دویست و چهار و بقولی در سال دویست و
شش و وفات او در نیشاپور شب یکشنبه بیست و چهارم ماه رجب سال دویست و شصت و یک قبر او در ظاهر بلده نیشاپور واقع شده رحمة الله علیه

احوال مالک ابو عبدالله مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عمرو بن الحارث الاصبحی الحمیری پیشوا و مقتدای دار الهجرة
یعنی مدینه مطهره بوده کان ثقة مامونا ورعا فقیها عالما حجة ثبتا و وی از تبع تابعین است از نافع مولی ابن عمر و از محمد بن المنکدر و از زهری
و جماعهٔ دیگر از تابعین و تبع تابعین روایت حدیث کرده و یحیی بن سعید انصاری و زهری با آنکه از شیوخ او و از جمله تابعین اند از و
روایت حدیث کرده اند و ابن جریج و سفیان ثوری و سفیان بن عیینه و اوزاعی و شعبه و لیث بن سعد و ابن مبارک و شافعی و ابن وهب
و خلائق بیشمار و طوائف علما از وی سماع نموده و بجلالت شان و تقدم او در علم و حفظ احادیث و تقوی و ورع وی قائل
شده و شافعی در شان او گفته لولا مالک و ابن عیینه لذهب علم اهل الحجاز و هم از شافعی منقول است که در حق او گفته اذا ذکر العلماء فمالک النجم و
در تعریف کتاب او که موطا است گفته ما تحت ادیم السماء اصح من موطا مالک و در آن زمان صحیح بخاری و مسلم مولف نشده بودند و وهب ابن
خالد که یکی از کبار اهل حدیث است گفته که در میان مشرق و مغرب هیچ احدی بر حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم امین تر
از مالک نیست و از امام مالک منقول است که گفت کم کسی باشد که من از وی کتابت حدیث کرده باشم که پیش من نیامده و از من
فتوی نگرفته و وی در تعظیم و احترام حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم باقصی الغایة میکوشید و چون شخصی بطلب علم بدر سرای

مالک آمدے جاریہ خود را گفتے کہ برو و بپرس ازین شخص کہ فتوے میخواہد یا حدیث اگر گفتے فتوے میخواہم مالک بیرون آمدے
و جواب فتواے او بگفتے و اگر گفتے حدیث میخواہم او را بنشاندے و غسل تازہ برآوردے و لباس پاکیزہ پوشیدے و خود را
مطیب و منظف ساختے و وسادہ نہادے و بر بالاے وسادہ با ہیبت و وقار بہ نشستے آنگاہ دستوری دادے تا آن شخص
در آمدے و او را حدیث شنواندے آوردہ اند کہ ہارون رشید در ایام سلطنت خود بزیارت روضہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
آمد مالک بدیدن وے رفت چون ملاقات واقع شد و مجلس پرسش و مصاحبت و مکالمت بانجام رسید مالک خواست کہ
بیرون آید ہارون گفت اگر مقتداے مسلمانان فضل فرماید و ہر روز نزدیک ما حاضر آید و فرزندان ما امین و مامون از وے علم
حدیث کنند منت از وے برما ست مالک بکراہیت در وے نگریست و گفت یا امیر المومنین لا تفضح فی نفرة شئی رفعه الله الیهم
یوتی ولا یاتی یعنی بگذار و پست مگردان عزت چیزے را کہ بلند گردانیدہ آنرا حق عز شانہ علم چیزیست کہ بجانب وے بیایند نہ علم بجانب کسے
برود و بروایتے آنکہ اعزک اللہ علم از پیغمبر کہ اصل و قبلہ شما است ہاشمی و پیدا شدہ پیش شما است کہ آنرا عزیز دارید ہارون بانصاف در آمد
و گفت صدقت ایہا الشیخ کان ہذا ہفوة منی فاسترہا علی اسے گفت اے پیر این سہوے و لغزشے بود کہ از من صادر شد بپوش
آنرا بر من و بگذار آنرا از من پس امین و مامون را بدرسراے مالک فرستادے و مالک ایشانرا آنگاہ بار دادے کہ دیگر
طالبعلمان را و ہمراہ ان صف نشاندے کہ دیگر آنرا آوردہ اند کہ ہارون بر مالک زرے فرستاد مالک بخدمتگاران خود گفت کہ
این مال را نگاہدارید و خرج نکنید بعد از ان ہارون بمالک گفت کہ اگر تو با ما موافقت کنی و در صحبت ما باشی کتاب ترا مشہور گردانیم
و رواج دہیم و ہمہ را بمذہب تو و موافق کتاب تو بیاریم مالک گفت حاشا این کتابیست کہ من بر اندازہ علم و دانش خود جمع کردہ و
فراہم آوردہ ام و شاید کہ در انجا خطا ہا کردہ باشم و دیگرے دانا تر از من باشد و دیگر آنرا بمذہب من آوردن چہ معنی دارد اما آن مبلغ
کہ امیر المومنین فرستادہ تیار است و امانت نہادہ پس آن مبلغ بر ہارون باز پس فرستاد ہارون اعتذار نمود و مبلغ نگرفت شافعی گوید
دیدم بر درسراے مالک اسپے چند از اسپان خراسانی و بغلہ چند از بغال مصری بستہ کہ ندیدہ بودم ہرگز بہتر از انہا و بسبیل تعجب
باوے گفتم چہ نیکو مینمایند این افراس و بغال گفت یا ابا عبد اللہ این ہدیہ است از من بسوے تو قبول کن آنرا گفتم بعض ازینہا یکے ابہ
براے خود نگاہدار تا سواری کنی بران گفت من شرم میدارم از خداوند تعالے کہ بر زمینے کہ تربت رسول صلی اللہ علیہ وسلم
دران باشد سوارہ بران روم و مالک در تعظیم و محبت مدینہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم باقصی الغایت کوشیدے و ہرگز از مدینہ بیرون نرفت
الا یکبار براے حج و مدت عمر در مسجد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در روضہ شریف درس گفت رحمہ اللہ ولادت وے سنہ خمس و تسعین
از ہجرت یا احدے و تسعین یا اربع و تسعین یا سبع و تسعین و وفاتش در سال صد و ہفتاد و نہ بود و اللہ اعلم بالصواب

احوال شافعی ہو ابو عبد اللہ محمد بن ادریس بن العباس بن عثمان بن شافع بن سائب بن عبید بن عبد یزید بن ہاشم بن عبد المطلب
بن عبد مناف القرشی المطلبی و وے را مطلبی براے آن گویند کہ جد اعلاے او چنانکہ معلوم شد مطلب بن عبد مناف ست برادر ہاشم
بن عبد مناف کہ جد پیغمبر ست صلی اللہ علیہ وسلم و او را نسبت بجد او شافع کردہ شافعی گفتند و نسبت بوے بدین لفظ کنند و گویند کہ

مادر عبد یزید بن هاشم دختر هاشم بن عبد مناف ست که جد آنحضرت ست صلی الله علیه وسلم و مادر شافع خلده بنت اسد
بن هاشم بن عبد مناف خواهر فاطمه بنت اسد که والده امیر المومنین علی است رضی الله عنه و گویند که مادر شافعی ام الحسن
بنت حمزه بن القاسم بن زید بن الحسن بن علی ابن ابی طالب پس امام شافعی را باین جهات نسبت به بیت نبوت ثابت
باشد و آورده اند که شافع بن سائب ملاقات با آن حضرت کرده در حالیکه جوانی رسیده بالغ بود و پدر او در روز بدر صاحب
رایت بنی هاشم بود از جانب اهل مکه اسیر مسلمانان شد و فدیه خویش داد و مسلمان گشت و ولادت شافعی در غزه بود و
بقولے در عسقلان بود و بقولے در منا و او را بمکه بردند و نشو و نما در انجا یافت و وے هفت ساله بود که حفظ قرآن کرد
و چون ده ساله شد موطا مالک یاد داشت و فقه بر مسلم بن خالد که در ان زمان مفتی مکه بود خوانده و چون پانزده ساله گشت
علماے عصر او را اذن فتوے دادند بعد از ان رحلت بمدینه کرد و ملازمت مالک نمود و از شافعی منقول ست که در ابتداے
امر مرا میل بسیار بود بشعر و بسیار می ورزیدم آنرا تا رسیدم بپایه که بر نیاید مثل آن پایه مگر ذو حظ عظیم روزے در سایه خانه کعبه
نشسته بودم و هیچکس نزد من نبود از عقب خود شنیدم که گوینده می گفت یا محمد علیک بالفقه و دع الشعر و هم از وے منقول ست
که پیش از آوان بلوغ پیغمبر را صلی الله علیه وسلم در خواب دیدم که بامن فرمود یا صبی گفتم لبیک یا رسول الله فرمود از کدام
قومی تو گفتم از قوم تو فرمود نزدیک من آے و دهن بکشاے چنان کردم پس آب دهن مبارک خود مقدارے گرفت و بر دهان
و زبان و لب من فرو کشید و فرمود امض بارک الله فیک و دیگر بعد ازین واقعه در من لغزشے و خطاے در حدیث و مذاکره علم
واقع نشد و گفت چون نزدیک مالک رفتم مالک کلام مرا شنید ساعتے نظر بجانب من نمود و مالک را فراستے بود پرسید
که نام تو چیست گفتم محمد گفت یا محمد بپرهیز و بترس از خداے تعالے و از معاصی مجتنب و محترز باش بدرستی که ترا شانے عظیم
دست دهد در میان امت محمد صلی الله علیه وسلم پس بروے ملازمت کردم او را تا از تحصیل علمے که نزد او بود فراغ حاصل
کردم و چون اجازت سفر از وے خواستم در حال وداع با من گفت ای جوان بدرستی که خداے تعالے در دل تو نورے القا فرموده است
پس اطفا مکن آن نور را بظلمت معصیت و شافعی روایت دارد از مالک و سفیان بن عیینه و عبد العزیز دراوردی و غیرهم
و خلائق کثیر روایت کرده از وے احمد بن حنبل و ابو ثور و مزنی و غیر ایشان خلائق بسیار آورده اند که بعد از ملازمت مالک
به یمن رفت و دو سال آنجا اقامت نمود و علماے آنجا بروے جمع شدند و اخذ حدیث و فقه از وے کردند و کتاب قدیم را
خود در انجا تصنیف نموده بعد از ان بمکه باز گشت پس نوبتے دیگر ببغداد رفت بعد از ان عزیمت مصر کرد و بتدریس و نشر علوم
مشغول شد و کتب جدید در انجا تصنیف نمود و آورده اند که تصانیف او در اصول دین چهارده مجلد ست و در فروع اربعه صد جزو
و از احمد حنبل منقول ست که گفت ما نشناختیم ناسخ حدیث رسول را صلی الله علیه وسلم از منسوخ آن و خاص آن را از عام آن
و مجمل آنرا از مفصل آن تا با شافعی ننشستیم و از حسن بن محمد زعفرانی منقول ست که گفت هرگز بر شافعی در نیامده ام الا که احمد
بن حنبل نزد وے بود و از وے استفاده میکرد و احمد در عقب نماز ها میگفت اللهم اغفرلی ولوالدی ولمحمد بن ادریس الشافعی

و همیگفت شافعی مثل آفتاب ست مر روز را و مانند عافیت ست مر مردم را و گفت سی سال ست که شب نگذرانیده ام الا که
دعا برای شافعی کرده ام و استغفار جسته ام برای او و آورده اند که یحیی بن معین که راس و رئیس اهل حدیث ست با احمد بن حنبل
گفت چه بوده است ترا یا احمد که با کمال علم و زهد پیاده برهمین بغلهٔ شافعی می روی احمد گفت اگر دوست میداشتی تو علم فقه را
تو نیز پیاده میرفتی بر پسیار بغلهٔ او و بیت هر که دانش نباشدش روزی * ننگ دارد ز دانش آموزی * و محمد بن حسن شیبانی در مقام مدح شافعی
گفت که وی کتاب اوسط ابوحنیفه را از من بعاریت گرفت و تمام آنرا در یک شبانه روز حفظ کرد و از علمای وقت او مدح و ثنای
بلیغ بروی نقل میکنند و وی در حفظ و ضبط حدیث و فقه و علم و فصاحت و معرفت و ثبات و تمکین و حسن صورت و سیرت
و جودت رای و فراست و شجاعت و حسن اخلاق و کرم و جود و سخاوت و مروت درجهٔ کمال داشت و از ابو محمد خواهرزاده
شافعی منقول ست که گفت شافعی در یک شب چند بار میفرمود تا جاریه وی برای وی چراغ روشن میساخت و
در سایهٔ چراغ کتابت میکرد و مطالعه مینمود و آنچه میخواست بعد از آن میگفت چراغ بردار پس به تذکر و تفکر اشتغال مینمود و پس باز
بانگ میزد که چراغ بیار از وی پرسیدند که از رد مصباح چه اراده میکرد گفت در تاریکی ذکر جلا بیشتر دهد و از کلمات اوست رضی الله عنه
استعینوا علی الکلام بالصمت و علی الاستنباط بالفکر و نیز گفته من وعظ اخاه سرا فقد نصحه و زانه و من وعظه علانیة فقد فضحه و شانه
و فرموده زینة العلماء التقوی و حلیتهم حسن الخلق و جمالهم کرم النفس و هم از شافعی منقول ست که گفت اگر علما اولیای حق تعالی نیستند
پس دیار آخرت ولی نباشد ما اتخذ الله ولیا جاهلا قط و گویند که هارون رشید با شافعی گفت بمن رسیده است که تو عالم نجومی
حکمت درین چیست گفت برودت آب و طیب هوا و قلت ذباب و حسم مادهٔ طمع در هوا را جواب هارون گفت هذا بیتا القصیده
وی گفته که علما را زینت و هر فقر است با قناعت و خوشنود بودن بآن و صبر نمودن و فرمود فقر علما اختیاری ست و فقر جهال
اضطراری و آورده اند که مزنی در وقت موت بسر وی رسید و پرسید که چگونه صباح کردهٔ و چه حال داری در جواب وی
گفت صباح کرده ام بقصد ارتحال از دنیا و مفارقت از برادران دینی و بقصد آشامیدن جام موت و به بدیهای کردار خود رسیدن
و بر خداوند تعالی وارد شدن بعد از آن در گریه شد و ابیات چندی خواند در رجای عفو و مغفرت الهی و جان داد و ولادتش
در صد و پنجاه از هجرت و وفاتش روز جمعه سلخ ماه رجب سال دویست و چهار و در جهان بود بعد از تمام عمر مدفون گشت بقرافهٔ مصر و قبر وی مشهور و مزار و متبرک ست رحمة الله علیه

احوال امام احمد بن حنبل

ابو عبد الله احمد بن محمد بن حنبل بن هلال بن اسد بن ادریس بن عبد الله بن حیان بن اسد بن ربیعه بن نزار
بن معد بن عدنان پیشوا و مقتدا بوده در حدیث و فقه و زهد و ورع و عبادت و باو شناخته شد صحیح از سقیم و مجروح از معدل نشو و نما در
بغداد یافته و طلب علم و تحصیل حدیث دران دیار کرده و بعد از انکه از سماع حدیث از مشائخ آن ناحیه فارغ شد رحلت نمود در
تحصیل سند عالی و سماع حدیث از وطن خویش بکوفه و بصره و مکه و مدینه و یمن و شام و جزیره و کتابت حدیث و سماع آن از علما
و مشائخ بلاد مذکوره نموده روایت دارد از یزید بن هارون و یحیی بن سعید قطان و سفیان بن عیینه و شافعی و خلائق بسیار و روایت
دارند از وی مشائخ عظام و علمای اعلام مثل محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری و ابو زرعه و ابو داود سجستانی و غیر ایشان و

اسحٰق بن راہویہ در حق او گفتہ احمد حنبل حجت ست میان خداوند و بندگان او بر روے زمین و شافعی در شان او گفتہ از بغداد بیرون آمدم
و نگذاشتم در انجا احدے را کہ اورع و اتقی و اعلم بودہ باشد از احمد بن حنبل احمد بن سعید دارمی گوید من ندیدم ہیچ جوانے را کہ احفظ باشد
مر حدیث رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم از احمد بن حنبل و مسند او در میان مردم مشہور و معروف ست و دران مسند زیادہ از سی ہزار
حدیث جمع کردہ و کتاب وے در زمان او اعلیٰ و ارفع و اجمع کتب بودہ روایت کردہ اند از وے ثقات کہ گفتہ این مسند خود را
انتخاب کردہ ام زیادہ از ہفتصد و پنجاہ ہزار حدیث از ابو داؤد سجستانی منقول ست کہ گفت مجالست با احمد بن حنبل مجالست آخرت ست
و یاد ہیچ چیز از امور دنیا در مجلس او نبودے آوردہ اند کہ احمد بن حنبل فقر اختیار کردہ و ہفتاد سال بران صبر نمود و از ہیچ کس ہیچ چیزے
قبول نکرد و محمد بن موسیٰ گوید از مصر برائے حسن بن عبد العزیز میراث او صد ہزار دینار زر سرخ بار کردہ بہ بغداد فرستادند وے از انجملہ
سہ کیسہ زر کہ ہر یکے ہزار دینار داشت برائے احمد بن حنبل فرستاد و گفت یا ابا عبد اللہ این از وجہ میراث حلال بمن رسیدہ ست
بگیر آنہا را و بر عیال خود نفقہ کن احمد گفت مرا ہیچ حاجتے نیست بآن و ہیچ ازان قبول نکرد شعر گرچہ گرد آلود فقرم شرم باد از ہمتم * گر بآب
چشمۂ خورشید دامن تر کنم * و از وے در باب صبر و توکل و استغنا و در باب ورع و تقوے و احتیاط حکایات عجیب و غریب
نقل کردہ اند کہ دلالت دارد بر وصول او بدرجۂ علیا و مرتبۂ قصوے در اینباب رحمۃ اللہ علیہ رحمۃ واسعۃ کاملۃ رباعی دست و
دل با ہر چہ تہی تر خوشتر * و آزادی از ہر چہ خوشتر خوشتر * عیش خوش مفلسانہ یک چشم زدن * از عشرت صد ہزار قیصر خوشتر * از
ابو داؤد سجستانی منقول ست کہ گفت دویست شخص را از کبار مشائخ حدیث دیدہ باشم ہیچ یکے را مثل احمد بن حنبل نیافتم و از ابو زرعہ
رازی منقول ست کہ گفت چشمان من یک کس مثل احمد بن حنبل ندید و گفتند در علم جواب داد در علم و زہد و فقہ و در ہمہ نیکوئیہا علی
بن المدینی گوید در اصحاب ما در احادیث پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم احفظ از احمد بن حنبل نیست عبد اللہ بن احمد گوید کہ اصحاب حدیث
در مجلس ابو عاصم نبیل ضحاک بن مخلد حاضر شدند و گفت آمدہ اید کہ دانا شوید و حال آنکہ در میان شما فقیہے نیست و در ایستاد و مذمت
ایشان می نمود گفتند در میان ما یک مرد فقیہ است پرسید کہ کیست آن گفتند ہمین ساعت حاضر خواہد شد پس چون پدر من پیدا شد
گفتند بتحقیق کہ آن مرد کہ میخواستے آمد ابو عاصم باز نگریست و او را دید گفت بگذر و بالا نشین گفت مکروہ میدارم کہ پا بر گردن مردم
نہم ابو عاصم با اہل مجلس گفت این از جملۂ فقہا و یکے ست انگاہ گفت کشادہ سازید برائے او مجلس را پس کشادہ ساختند و او را
در برابر خود نشاندند و بر وے مسئلۂ القا کرد و وے در زمان جواب گفت دیگرے پرسید و جواب شنید و ہمچنین مسائل می پرسید
و جواب مسائلش می گفت ابو عاصم گفت این از ان مردان ست کہ بر روے دریا می روند تا آنکہ بر روے زمین می روند و از
اقواے حجج و اسناے برین علو مقام و رفعت مکان و قوت مذہب و اجتہاد این امام اجل و اکرم آن ست کہ شیخ الشیوخ
قدوۃ الاولیا قطب الاقطاب فرد احباب غوث اعظم شیخ محی الدین عبد القادر رضی اللہ عنہ و ارضاہ حامل مذہب و تابع اقوال
او ست و در بہجۃ الاسرار نوشتہ است در مناقب وے و کان یفتی علی مذہب الشافعی و احمد بن حنبل و ازینجا ظاہر میشود کہ آن حضرت
را اجتہادے بود کہ موافقت داشت بیکے ازین دو مذہب و مشہور و مقرر آنست کہ ایشان حنبلی مذہب اند و ذکر ایشان

ودر حنابله داخل و ثابت است والله اعلم ولادت وے درماه سنه در بغداد در ربیع وستین ومائة ووفات او هم در بغداد احدے واربعین ومائتین مات رحمه الله
یوم الجمعه وقت الضحی ودفن بعد العصر

احوال ابو داؤد سجستانی ابو داؤد سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر سجستانی یکے از انجمله است که رحلت کرده در طلب علم از وطن خویش واطراف عالم را طواف نموده ودرین طلب وجمع کرده احادیث را وتصنیف نموده ومشائخ عراق وخراسان وشام ومصر وجزیره را دریافته واخذ وتحمل حدیث از ایشان نموده وروایت حدیث کرده از مشائخ کبار وعلماے ذوی الاقدار مانند مسلم بن ابراهیم وسلیمان بن حرب ویحیی بن معین واحمد بن حنبل وغیرهم وروایت کرده اند از وے پسر وے عبدالله وابو عبدالرحمن النسائی واحمد بن محمد بن خلال وغیرهم وابو داؤد در بصره ساکن بود و به بغداد درآمده مراتب متعدده وتصنیف کتاب خود در بغداد کرده واهل آن ناحیه روایت سنن از او نموده وعرض کرده شد بر احمد بن حنبل پس پسندید او را واستحسان نمود از ابی داؤد منقول است که پانصد هزار حدیث رسول الله صلی الله علیه وسلم از مشائخ در قید ضبط وسلک کتابت در آورده ام وسنن خود را ازین پانصد هزار برگزیده آورده ام ودران کتاب چهار هزار وهشتصد حدیث ایراد کرده ام که صحیح است وآنچه نزدیک بآن است وآدمی را از جمله این احادیث که درین کتاب آورده ام چهار حدیث کافی است اول انما الاعمال بالنیات دوم من حسن اسلام المرء ترکه ما لا یعنیه سوم لا یکون المؤمن مؤمنا حتی یرضی لاخیه ما یرضی لنفسه چهارم ان الحلال بین وان الحرام بین وبینهما مشتبهات الحدیث وابوبکر خلال در شان او گفته که ابو داؤد پیشوا بود در عصر خود مقدم ومتصف بزهد وورع وبصارت ومهارت در فن حدیث موصوف ومعروف ابو سلیمان خطابی گفت کتاب ابو داؤد کتابیست شریف که در علم دین کتابے مثل آن نوشته نشده یعنی بعد از بخاری ومسلم واز ابو داؤد منقول است که گفت در سنن خود حدیثے ایراد نکرده ام که علماے حدیث اجماع کرده باشند بر ترک آن وگفته اند که اگر مردے باشد که نزد وے هیچ نباشد از کتب الا مصحف بعد از ان کتاب ابو داؤد احتیاج نمی افتد او را بچیزے ودر احکام هیچ چیز وے کسے تصنیف نکرده وچون تصنیف کرد وے بر مردم خواند گشت در میان مردم مثل مصحف که متبع میکردند بآن ومخالفت نمیکردند آنرا وموسی بن هارون گوید ابو داؤد در دنیا مخلوق شد برای حدیث ودر آخرت برای بهشت وابو حاتم بن حبان در شان او گفته که ابو داؤد یکے از مقتدایان روزگار است در فقه وعلم وحدیث وحفظ آن ونسک وورع واتقان ولادت او در سال دو صد وسی است ووفاتش در سال دو صد وهفتاد و پنج بوده

احوال ترمذی ابو عیسی محمد بن عیسی ابن سوره بن موسی بن ضحاک سلمی ترمذی یکے از علماے اعلام وحفاظ حدیث سید الانام علیه الصلوة والسلام واز ثقات مجمع علیه بوده ومر او را در حدیث وفقه تصانیف است وکتاب جامع وے دلالت دارد بر عظم قدر واتساع حفظ وکثرت اطلاع وغایت تبحر او درین فن ومثل آن کتاب درین باب مؤلف نشده در ذکر علل حدیث وتصحیح وتحسین وتضعیف آن وبیان مذاهب علما از سلف وخلف وشرح اختلاف مجتهدان ودر شان کتاب جامع او گفته اند که کافی است مجتهد را وغنی است مقلد را روایت کرده حدیث را از صدر اول از مشائخ مثل قتیبه بن سعید ومحمود بن غیلان ومحمد بن بشار واحمد بن منیع ومحمد بن المثنی وسفیان بن وکیع ومحمد بن اسمعیل وغیر ایشان وروایت حدیث دارند از وے خلائق بسیار مانند محمد بن احمد محبوبی وهیثم بن کلیب وگفته اند

که در اسانید وے غیر ثلاثی هست و یک حدیث در سنن او این حال دارد و آن این حدیث ست که یاتی علی الناس زمان الصابر فیهم
علی دینه کالقابض علی الجمر و مسلم و ابو داود ثلاثی ندارند و چون تصنیف کرد جامع خود را عرض کرد آن را بر علماے حجاز و عراق
و خراسان و پسندیدند آن را و مرضی افتاد ایشان را و شمائل النبی تصنیف اوست و آن از احسن کتب است که در بیان تصنیف
یافته و میامن و برکات بسیار و بیشمار دارد و خواندن آن براے مهمات مجرب اکابر ست و ولادت ترمذی در سال دویست و نه
و وفاتش در سال دویست و هفتاد و نه بوده والله اعلم

احوال نسائی ابو عبد الرحمن بن احمد بن شعیب بن بحر بن سنان النسائی یکے از حفاظ حدیث و عالم و مشار الیه و مقدم و عمده
و قدوه بود میان اصحاب الحدیث و جرح و تعدیل وے معتبر میان العلما ر و اول کتابے نوشته که آن را سنن کبیر نسائی گویند و آن کتابیست
جلیل الشان که مثل آن نوشته نشده در جمع طرق حدیث و بیان مخرج آن و بعد از آن اختصار کرده آن را و مسمی ساخته بمجتبی السنن
و سبب اختصار آن آن بود که یکے از امراے زمان از وے پرسید که همه احادیث کتاب تو صحیح ست گفت نے پس آن امیر امر کرد
او را بنوشتن صحیح مجرد پس مجتبی را از آن انتخاب نمود و هر حدیث را که در اسناد آن تکلم کرده و معلل داشته اند از آن کتاب
اسقاط نمود و چون محدثان گویند رواه النسائی مراد ایشان مجتبی باشد این کتاب مختصر آن کتاب کبیر و همچنین گاهے که گویند
کتب خمسه یا اصول خمسه بخاری و مسلم و سنن ابو داود و جامع ترمذی و مجتباے نسائی خواهند حاکم ابو عبد الله نیشاپوری گوید
شنیدم از ابو علی نیشاپوری حافظ که چهار نفر را از حفاظ حدیث میان اهل الاسلام یاد کرد اول نام ابو عبد الرحمن نسائی بود و نیز از
حاکم منقول ست که شنیدم از ابی الحسن علی بن عمر دارقطنی بیش از یک بار گفت ابو عبد الرحمن مقدم ست بر هر کسے که بعلم حدیث و جرح
و تعدیل رواة آن مذکور شود در زمان خود و بود در غایت ورع می بینی که در سنن خویش روایت از حارث بن مسکین باین طریق
میکند که قرئ علیه و انا اسمع و در روایت از وے نمیگوید حدثنا و اخبرنا چنانکه در روایت دیگرے از مشائخ خود میگوید و گفته اند سبب
این طریق روایت کردن از وے آنست که میان حارث و نسائی خشونتے واقع شده بود بعد از آن مجلس حارث نتوانست حاضر شد
پس در حین تحدیث حارث در گوشه پنهان می نشست چنانکه حارث او را نمیدید لیکن آواز او را می شنید و از وے استماع حدیث مینمود
و ابن حارث عالمے صالح و قاضی مصر بود و نسائی روایت حدیث دارد از کبار مشائخ مثل قتیبه بن سعید و اسحاق بن ابراهیم
و علی بن خشرم و محمود بن غیلان و ابو داود سجستانی و روایت حدیث دارند از وے جماعتے از کبار مانند ابو جعفر طحاوی و ابو بکر
بن السنی و ابو القاسم طبرانی و میر جمال الدین محدث میگوید از شیخ عبد الله یافعی منقول ست که در تاریخ خود آورده که ابو عبد الرحمن احمد
بن شعیب النسائی صاحب مصنفات و مقتداے زمان خود در مصر مسکن داشت و تصانیف او در آن دیار منتشر ست و مردم
بسیار از وے اخذ و تحمل حدیث کرده اند پس از مصر بدمشق آمد و اهل آن از وے در مسجد باو گفتند چه میگوئی در حق معاویه
و چه چیز در فضل او وارد شده او در جواب سائل گفت ایرضی معاویة ان یخرج رأسا برأس حتی یفضل و در روایتے آنکه گفت
نمی شناسم او را هیچ فضیلتے الا لا اشبع الله بطنه پس از وے هر چه ساختند و در روے پیچیدند و خصیها کردند و چندان زدند تا از مسجد

بیرون آوردند و او را برمله بردند و از آن جهت بیمار شد و در آن بیماری برفت از دنیا و در روایتی آنکه بمکه بردندش و از آن جهت
بیمار شد و در مکه وفات یافت و میان صفا و مروه مدفون گشت و هم یافعی آورده که کتاب خصائص در فضل امیر المؤمنین علی و اهل البیت
علیهم التحیة والسلام تصنیف کرد او را گفتند چرا در فضائل صحابه دیگر نمی نویسی گفت باعث من بر این تصنیف آن بود که چون
در دمشق در آمدم مردم آن ناحیه را منحرف یافتم از امیر المؤمنین علی خواستم که خداوند تعالی ایشان را براه راست آرد و بسبب این کتاب
راه یابند گویند او یکروز روزه میداشت و یکروز افطار میکرد و موصوف بود بکثرت جماع و چهار زوجه داشت و میان ایشان قسم
می کرد و ولی آن سراری نیز داشت ولادت نسائی در سال دویست و پانزده از هجرت و وفاتش در سال سیصد و سه

احوال ابن ماجه ابو عبد الله محمد بن یزید بن ماجه الربعی مولاهم القزوینی یکی از پیشوایان و حافظان حدیث و ثقه متفق علیه
است و صاحب سنن از اصحاب مالک و لیث سماع حدیث کرده و رحلت نموده در طلب حدیث ببلاد و کتاب او یکی از کتب اسلامیه است
که بین العلما باصول سته و کتب سته مشهور شده و بصحاح سته نیز تعبیر کرده اند یعنی صحیح بخاری و صحیح مسلم و سنن ابی داود و جامع ترمذی
و سنن نسائی و سنن ابن ماجه و چون محدثان حدیثی را گویند رواه الجماعة مراد این است که این شش تن در این شش کتاب روایت
کرده اند و چون گویند رواه الاربعة مراد این چهار اند غیر از بخاری و مسلم و ابن ماجه را چند حدیث ثلاثی است و وی در باب تفضیل
قزوین در سنن خویش حدیث ایراد کرده و بر وی و بر کتاب وی از این جهت طعن و عیب کرده اند از آن جهت که آن حدیثی است
منکر بل موضوع و در فضل قزوین احادیث بسیار آمده و نزد محدثان آن همه موضوع است و میسره شخصی بود از واضعان که
آنها را وضع کرده ولادت ابن ماجه در سال دویست و نه و وفات او در سال دویست و هفتاد و سه بود

احوال دارمی ابو محمد عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل بن بهرام السمرقندی الدارمی یکی از حفاظ حدیث و از علمای اعلام
دین و شیخ الحفاظ و المسندین است با زهد و ورع و دیانت و صیانت موصوف بود و کتاب او از احسن کتب حدیث است روایت او
از یزید بن هارون و حبان بن هلال و نضر بن شمیل و حیوة بن شریح روایت کرده اند و وی کبار علمای محدثین مانند مسلم و ترمذی
و نسائی آورده اند که شخصی سوال کرد احمد بن حنبل را از ابو المنذر در جواب گفت نمی شناسم او را تحقیق کن و در دراز کشید
برادران ما از ما آن قدر آگاه پیر عبد الله بن عبد الرحمن را علیک بذاک السید علیک بذاک السید الا السید گویند حفاظ دنیا چهار اند
محمد بن اسمعیل در بخارا و ابو زرعه در ری و مسلم بن الحجاج در نیشاپور و عبد الله بن عبد الرحمن در سمرقند و علمای ذهب ساندید او آن است که بیان
پیغمبر صلی الله علیه وسلم داوشد اسناد عالیه در حدیث و کتاب او بر این طریق مرتب گشته ولادتش در سال صد و هشتاد و یک
و وفاتش در سال دویست و پنجاه و شیخ اسحاق بن احمد بن خلف بخاری گوید از محمد بن اسمعیل بودیم که خبر فوت عبد الله بن عبد الرحمن
دارمی بوی رسید خبر سر در پیش انداخت آنگاه سر بر آورد و کلمه استرجاع گفت و آب چشم بر رخسارها روان شد و بیت خواند

احوال دار قطنی ابو الحسن علی بن عمر الدار قطنی حافظ حدیث و علامه مشهور فاضل و محدث کامل عالم عامل فرید عصر و وحید دهر
و یگانه بود در علم حدیث و معرفت علل آن و اسمای رجال و رواة حدیث با جرح و تعدیل بود با صدق و دیانت و ثقت و عدالت صحت

اعتقاد و گویند که بعد از وے در بغداد کسے نیامد و این فن بر وے ختم شد و در تفسیر و فقه و ادب و شعر صاحب کمال الفقیه ابی سعید
اصطخری کرده و روایت حدیث از وے و از خلائق بسیار دارد و روایت دارند از وے حافظ ابو نعیم و ابوبکر برقانی و جوهری و قاضی ابو الطیب
طبرے و حاکم ابو عبد الله نیشاپوری و از وے پرسیدند که مثل دارقطنی دیده گفت او خود را مثل ندیده من چگونه دیده باشم ولادت وے
در بغداد در سال سه صد و پنج یا شش و وفاتش هم در انجا روز چهارشنبه بیست و دوم ذیقعده سال سه صد و هشتاد و پنج

احوال بیهقی ابوبکر احمد بن الحسین البیهقی یکے از پیشوایان و مقتدایان حدیث و فقه بوده و در زمان خود تحقیقات در علوم بسیار
دارد و در مباحثه و مناظره غایت انصاف مرعی داشته و تصانیف بسیار کرده و گویند که تصانیف او به هزار جزو رسیده و گویند
که او در علم ثانی نبود و بعضے از علما گفته اند هفت مرد اند که ایشان تصانیف در اسلام نموده اند و مسلمانان انتفاع بسیار از تصانیف
ایشان گرفته اند یعنی از متاخران یکے دارقطنی دوم حاکم ابو عبد الله نیشاپوری سوم ابو محمد عبد الغنی بن سعید ازدی مصری
چهارم ابو نعیم احمد بن عبد الله اصفهانی پنجم ابو عمرو بن عبد البر نمری حافظ اهل مغرب ششم ابوبکر احمد بن الحسین بیهقی هفتم خطیب ابوبکر
احمد بن علی بغدادی صاحب تاریخ بغداد و وے فقه از شیخ سهل صعلوکی حاصل کرده و در عهد وے در خراسان [illegible]
آن نبود که در علم حدیث مصطفی صلی الله علیه وسلم بنا و جمعی بے اسناد و بے اجازت استاد و بے ممارست [illegible]
دارد و روایت حدیث از حاکم ابو عبد الله حافظ که مصنف تاریخ نیشاپور است و از ابو طاهر محمد بن محمد زیادی و ابن فورک و ابو عبد الرحمن
سلمی دارد و از مشاهیر مصنفات بیهقی کتاب مبسوط و کتاب السنن و کتاب دلائل النبوة و کتاب معرفة علوم الحدیث و کتاب
بعث و نشور و کتاب آداب و کتاب فضائل صحابه و کتاب فضائل اوقات و کتاب شعب الایمان و کتاب خلافیات است
ولادت او در خسروجرد که قریه ایست از قرای بیهق واقع شده در شعبان سال سه صد و هشتاد و چهار و وفاتش در نیشاپور
سال چهار صد و پنجاه و هشت بود و جنازه او را از آنجا بار کرده به وطن خودش بیهق آوردند و در [illegible]

احوال رزین ابو الحسن رزین بن معاویه العبدری صاحب کتاب تجرید فی الجمع بین الصحاح و وفات او بعد از سال پانصد و بیست
بود و عبدری منسوب است بعبد الدار بن قصی بطنی مشهور از قریش رحمة الله علیه

احوال امام نووی لقب وے محیی الدین و کنیت وے ابو زکریا و نام وے یحیی بن شرف حزامی است و حزامی بحای حطی
مکسوره و بزای منقوطه نسبت بحزام که یکے از اجداد اوست ولادت وے در عشر اول از محرم سنه احدی و ثلثین و ستمائة در نوی که از
شام که از اعمال دمشق است و نسبت بوے نواوی نیز گویند قرأت کرد قران مجید را پیش قدوم آورد بدمشق در سنه تسع و اربعین
و خواند کتاب تنبیه را که در مذهب شافعی است در چهار و نیم ماه و یاد گرفت ربع مذهب را در بقیه سال و ملک کرد دو سال چنانکه
پهلو بر زمین نهاد و میخواند در شب و روز دوازده درس بر مشائخ در انواع علوم دینیه و تفقه کرد بر بسیاری از مشائخ و اکثر
انتفاع وے بر کمال الدین اسحق مغربی بود و وے محرر مذهب شافعی و مهذب و منقح و مرتب اوست بعد از رافعی و الآن مدار مذهب
شافعی بر تصحیح و تحقیق اوست و بود وے رحمة الله علیه جانب کثیر از علم و زهد و صبر بر خشونت عیش نمی در آمد بحمام و

نمی‌خورد و از خوراک دمشق که اکثر قوت اهل آن دیار بران است بجهت آنکه در ضمانت آن بود از خیانت و شبهه و قوت میکرد بانچه می‌آمد از بلد وی
از نزد والدین وے و اکل میکرد در شب و روز یکبار بعد از نماز عشا و شرب میکرد یکبار نزد سحر و نمی‌خورد آب برف چنانکه عادت شامیان است
و اختیار تجرد کرده و انفراد را و اتفاق نیفتاد مر او را تزوج و بسیار میکرد بیداری در عبادت و تصنیف میکرد و امر معروف و نهی منکر میکرد ملوک
و امرا را نیز هم و او نمیداد دراهم را درین کار و دوبار حج رفت و متولی شد دار الحدیث اشرفیه را در سنه خمس و ستین و نگرفت از وظائف وے
چیزی تا رفت از عالم و نبود در لحیهٔ مبارک وے مگر چند موی سفید و غالب بود بر وے سکینه و وقار و هیبت و در جمیع احوال و منزه بود از
تعصب شافعیت متصف بود بانصاف و نقل میکرد در کتب خود از اقوال اصحاب ابوحنیفه و متصف بود بتقوی و اعتقاد مشایخ بعد از آن سیاحت
کرد و بلد خود و زیارت کرد قدس خلیل را باز بوطن آمد و بیمار افتاد نزد والدین خود بنوی وفات یافت در شب چهارشنبه چهاردهم شهر رجب سنه
ست و سبعین و ستمائه و هم در شهر خود مدفون گشت رحمة الله علیه و علی جمیع عباد الله الصالحین

احوال ابن جوزی کنیت وے ابوالفرج است و نام وے عبدالرحمن بن علی البغدادی الحنبلی الصدیقی مشهور بابن جوزی
جوزی نسبت است بموضعے که آن را فرضة الجوزی گویند و میگویند پدر وے رو بنه گری عالم بود و فاضل و فقیه و محدث و فصیح و بلیغ صاحب
تصانیف در تفسیر و حدیث و فقه و سیر و تواریخ و اخبار و وعظ و ممتاز بود از اهل عصر خود درین ابواب و مشغول بود بوعظ و تذکیر و قصص
و حکایات و جواب میداد سوالات مردم را بر سر منبر و از جمله حکایات وے یکی آن است که روزی نزاع بود میان اهل سنت و تشیع
در تفضیل ابوبکر و علی رضی الله عنهما و بسیار جدال و نزاع نمودند و آن پس راضی شدند بحکم ابن جوزی و وے بر منبر وعظ میگفت
پس پرسیدند از وے من افضل الصحابة پس رعایت جانبین کرده و ترس اصابت کرده نموده گفت افضل صحابه رسول الله صلی الله
علیه وسلم الذی بنته فی بیته این سخن گفت و بدر رفت تا کشف شر نمایند این چنین ذکر کرده این حکایت را امام یافعی در تاریخ خود و سیوطی در
تاریخ الخلفاء گفته که الناصر لدین الله که از خلفاء عباسیه بود و میلے بمذهب امامیه پیدا کرده بود بر خلاف روش پدران خود
از ابن جوزی پرسید من افضل الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم پس ابن جوزی در جواب وے این کلام گفت و ابن جوزی را
کتابے است در جمع موضوعات حدیث که افراط کرده است در آنجا در نسبت وضع باحادیث و حکم کرده است در وضع بر بسیاری
از احادیث بمجرد توهم و مخالفت آنچه نزد وے بود از علم و شیخ ابن حجر عسقلانی در بسیارے از مواضع بر وے بحث کرده و گفته اعتماد نیست
بر وے در نسبت وضع باحادیث و ولادت ابن جوزی در سنه عشر و خمسمائه و وفات او در سنه سبع و تسعین و خمسمائه در عهد دولت الناصر لدین الله
و ابن جوزی را کتابے است مشهور مسمی بتلبیس ابلیس بیان کرده است در وے طریقها که راه یافته است شیطان بآن بفریب مردم و واقع شده اند
در بدعت و ضلالت خصوصاً بر طائفهٔ صوفیه و مبالغه کرده در رد و انکار بر ایشان و در آنچه منقول است ازین قوم از حکایات غلبهٔ حال
و طریق سلوک و نسبت کرده بزرگان این طائفهٔ علیه را بجهل و تبدیل و حماقت با وجود آنکه کتابهاے خود در اسطر ساخته است بکلمات غریبه و حکایات
عجیبهٔ ایشان و حقیقت این تلبیس ابلیسی است که بر وے ساخته این را و در آمده و تزویر ساخت و وے اگرچه سوگند میخورد که غرض من
اظهار علم و تائید سنت است تا اتباع آن کنند نه تشنیع عباد الله الصالحین و لیکن افراط و تجاوز وے از حد اعتدال و رد و تشنیع دلالت

وصاحب تفسیر مسمی بمعالم التنزیل و مصنف کتاب شرح السنۃ و در افتا وے است در مذہب شافعی مشہور بفتاوے بغوی
و در وے لطفے و دیگر فتاوائے شیخ خود را قاضی حسین نیز جمع کردہ و در زمان خود نہایت بزرگ و مقتدا و پیشوا و فقیہ و محدث و مفسر
بودہ و در علم قرأت مہارتے تمام داشتہ و بہ بے تکلفی و خشونت عیش و فقری گذرانید و اول حال پیوستہ در اکل نان خشک
اکتفا کردے چون اصحاب و تلامذہ وے تکلیف کردند و گفتند کہ نان خشک خوردن مورث ضعف بدن ست قدرے از زیت
و بروایتے زبیب نان خورش بیساخت و وے جامع بود میان علم و عمل و موفق بسلوک طریقہ سلف صالحین و در وے
ملقب بمحیی السنۃ آوردہ اند کہ چون کتاب شرح السنۃ را تالیف نمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را در واقعہ دید کہ فرمود احیاک اللہ
کما احییت سنتی زندہ دارد ترا خدائے تعالے چنانکہ زندہ داشتی تو سنت مرا و وے فقہ را بر قاضی حسین کہ از مشاہیر علمائے
شافعیہ است خواندہ و روایت حدیث از مشایخ اعلام کہ در زمان وے بودند داشتہ و جماعہ از مشایخ و علماء روایت حدیث
از وے کردہ و شیخ ابو النجیب سہروردی یکے از ایشان ست وفات او در شوال سال پانصد و شانزدہ از ہجرت بودہ و
سن وے از ہشتاد تجاوز نمودہ قبر وے در دار اقامت وے در مرو نزد قبر استاذ وے قاضی حسین واقع شدہ رحمہما اللہ
تعالے رحمۃ واسعۃ اجمع کتاب صنف فی بابہ بود کتاب مصابیح جامع ترین کتابہائے حدیث کہ تصنیف کردہ شد
در باب خود یعنی در باب عملیات و اعتقادیات و احکام ایمان و اسلام و مانا کہ مراد آن است کہ از جملہ جامع ترین کتب حدیث است
والا کتابہا ہست در حدیث کہ جامع تر از ان ست یا مراد مبالغہ است در مدح کتاب و این نوع مبالغہ در مدح کتاب برائے
ترغیب طالبان اتفاق می افتد و صورت جواز دارد یا آنکہ احتمال صدق در وے غالب است چہ باعتبار جمع مقاصد
و مطالب دینی کتابے بمختصر مثل آن در غایت قلت و ندرت ست اگرچہ باعتبار عدد احادیث و روایات بیشتر باشد واللہ اعلم
و اضبط لشوارد الاحادیث و اوابدہا۔ و بود کتاب مصابیح نگاہ دارندہ ترین کتابہا مر شوارد حدیث را و اوابد آن را شوارد جمع شاردہ
شتر رمیدہ از شتر نیا و اوابد جمع آبدہ بمعنی متوحشہ و فی الصراح ابد رمیدن و ناآمختن ستور یا مردم او ابد منسوب شیخ جمال الدین محدث
فرمودہ کہ مراد بشوارد احادیثے ست کہ مخرج ست در کتب اصول و مواضع ایراد آنہا در ان کتب بر طالبان حدیث مخفی ست پس گویا
آن احادیث از ایشان رمیدہ و گریختہ و مراد باوابد احادیثے ست کہ دلالت آن بمعنی کہ مراد و مقصود ست از ان مخفی ست پس گویا کہ متوحش
اند از طلاب و باب المحیی السنۃ در بابے کہ مناسب و لائق ست در مصابیح از وحدت شرود و توحش بیرون آمدہ و در قید ضبط المجموع شدہ و
مانوس گشتہ۔ ولما سلک رضی اللہ عنہ طریق الاختصار و حذف الاسانید تکلم فیہ بعض النقاد۔ و چون رفتہ است شیخ خوشنود باد خدائے تعالے
از وے در کتاب مصابیح براہ اختصار و کوتاہ کردن سخن و انداختہ است اسنادہائے احادیث را سخن کردہ اند در ان و اعتراض نمودہ اند
بران بعضے از ناقدان و سرہ از ناسرہ جدا کنندگان و تمیز نمایندگان صحیح حدیث از غیر صحیح زیرا کہ چون صحت و سقم احادیث بنظر و اسانید
آنہا ظاہر میشود حدیثے کہ اسناد نداشتہ باشد صحیح آن از سقیم متمیز نگردد و اسناد در لغت باز خواندن یکے و تکیہ دادن چیزے را بچیزے
و بر بستن سخن بگویندہ آن و در اصطلاح محدثین حکایت طریق متن حدیث ست بر وجہے کہ کیفیت روایت آن معلوم گردد و حاصل

این ذکر رجال واشخاص که روایت حدیث کرده اند و متن حدیث عبارت ست از آنچه پس از تمام شدن اسناد مذکور می گردد و مراد از حذف
اسناد اینجا ترک ذکر صحابی و ترک ذکر تخریج خواهد بود چه کاری که مصنف مشکوة کرده زیاده بر مصابیح این ست که ذکر صحابی و بیان
تخریج در هر حدیث نموده بخلاف صاحب مصابیح که اهمال این دو امر کرده و توان که مراد با سناد معنی مصطلح بود و حکایت طریق متن ست
و ذکر رجال با جمعهم لیکن مؤلف اکتفا کرده بذکر صحابی تنها که خواهد گفت که من چون نسبت کردم حدیث را با ایشان گویا نسبت کردم
بآنحضرت صلی الله علیه وسلم و این چه ذکر صحابی مختصر از برای تبرک خواهد بود و فا همه دا اخراج و تخریج در عرف ارباب این فن
ایراد حدیث ست با سناد در کتاب چنانچه گویند اخرجه الشیخان یا خرجه الشیخان مراد ازان این خواهد که ایشان در کتاب خویش این حدیث را
با سناد خود آورده اند پس مؤلف میگوید بعض نقاد چه مصنف اسانید را صاحب مصابیح سخن کرده اند . وان کان نقله وانه من الثقات
کالاسناد . و اگر چه هست نقل شیخ مصابیح از آن که وی شخصی است از ثقات است مثل سنای نقی که من دارد که گویا ایراد حدیث با سناد کرده نقاد
جمع ناقد ست و آن در اصل لغت بمعنی امتحان کردن و اختیاری خالص ست پس ازان اطلاق می کنند بر شخص معتمد استوار شده
در روایت حدیث لکن لیس ما فیه اعلام کالاغفال . اگر چه نقل صاحب مصابیح بی اسناد از جهت بودن وی از ثقات مانند اسناد بود
لیکن نیست آنچه در وی نشانها و علامتها باشد مانند آنچه در آن نشانها و علامتها نباشد و اعلام بفتح همزه جمع علم ست بفتحتین
بمعنی علامت و نشان است که در راه نصب کنند تا بدان راه یابند و اغفال بفتح همزه جمع غفل بضم غین معجمه و سکون فا بمعنی شیئی که در وی اثر
علامت نبود و آن راهیست که نشانه نباشد و اعلام و اغفال بکسر همزه بر لفظ مصدر نیز روایت . فاستخرت الله تعالی و استوفقت منه
پس طلب خیر کردم و نیکی خواستم از خدای تعالی و توفیق جستم ازوی درین عمل خیر فاعلمت ما اغفله پس بعد از استخاره
و طلب توفیق نشانه دار ساختم آنچه صاحب مصابیح آن را بی نشانه گذاشته بود یعنی ترک ذکر راوی از رسول الله
صلی الله علیه وسلم و احادیث که اسناد بسیار کرده بود من در هر حدیث التزام ذکر آن کردم و ذکر تخریج احادیث بوجهی
که در هر حدیث بخصوصه معلوم شود نکرده بود من ایراد آن در هر حدیث بخصوصه نمودم اگرچه باصطلاحی که در صحاح و حسان
نهاده است اجمالا معلوم شود که در قسم اول حدیث شیخین است هر دو یا یکی و در قسم دوم از غیر ایشان لیکن من در هر حدیث
بخصوصه ذکر کردم کما رواه الائمة المتقنون والثقات الراسخون چنانکه روایت کرده آن را ائمه متقنان ثقات خود داران که استوار
کنندگان کار اند و ثقات و استوار شدگان که ثابت و استوار و پا برجا اند در علم حدیث مثل ابی عبدالله محمد بن اسمعیل البخاری
وابی الحسین مسلم بن الحجاج القشیری وابی عبدالله مالک بن انس الاصبحی وابی عبدالله محمد بن ادریس الشافعی وابی عبدالله احمد
بن محمد بن حنبل الشیبانی وابی عیسی محمد بن عیسی الترمذی وابی داود سلیمان بن الاشعث السجستانی وابی عبدالرحمن احمد بن
شعیب النسائی وابی عبدالله محمد بن یزید بن ماجه القزوینی وابی محمد عبدالله بن عبدالرحمن الدارمی وابی الحسن علی بن عمر الدارقطنی
وابی بکر احمد بن الحسین البیهقی وابی الحسن رزین بن معاویة العبدری این سیزده تن از ائمه حدیث که احادیث را با سانید
کرده اند در مصنفات خود ایراد نموده اند و صاحب مشکوة احادیث را با ایشان نسبت کرده و اند کسی ست که غیر

ایشان نیز نسبت کرده چنانکه گفت وغیرهم وقلیل ما هو وغیر ایشان و بسیار اندک ست ذکر غیر ایشان و چون جای آن بود که کسے
گوید چون نقل او بر صاحب مصابیح از جهت ترک ذکر اسناد آمده بود و آن خود نیز باقی ست چه بد کرده که این مصنفان اسناد ذکر نیاورده است
از برای دفع این توهم می گوید وانی اذا نسبت الحدیث الیهم کانی اسندت الی النبی صلی الله علیه وسلم و بدرستی که من چون
نسبت کردم حدیث را بسوے این ائمه گویا که من اسناد کردم و برداشتم حدیث را بسوے آنحضرت صلی الله علیه وسلم
لانهم قد فرغوا منه واغنونا عنه زیرا که این ائمه تحقیق اسناد آورده اند و فارغ شده اند از اسناد آوردن و فارغ و بے نیاز گردانیده اند
ما را از آوردن اسناد وسردت الکتب والابواب کما سردها و پیوسته آوردم و ترتیب دادم کتابها را و بابها را چنانکه آورد محیی السنة
در مصابیح وقفیت اثره فیها و پیروی کردم و برگزیدم پے و نشان شیخ را در کتب و ابواب و ترتیب آن سرد کار پیوسته کردن
و سخن بکور آمدن و پیوسته گفتن و اقتفا از پے فرا شدن و برگزیدن و اثر بکسر همزه و سکون ثلثه و بفتحتین نشان پا یعنی چون وے
کتب و ابواب را ترتیب نیک ذکر کرده و نیز اکثر عنوانات آن را بر وجه لائق و طریق صواب آورده من نیز همچنان بے تبدیل و تغییر
و تقدیم و تاخیر ذکر کردم و پیروی او نمودم و عادت مصنفان آنکه مبحث تمام بمنزله جنس عام و شامل انواع مطالب را کتاب نام نهند
و در وے ابواب ذکر کنند مشتمل بر هر نوعے از آن جنس چنانکه کتاب الطهارة گویند و در وے از وضو بابے نهند و از غسل بابے دیگر
و از تیمم بابے دیگر و باز در هر بابے فصلها نهند و بیان صنفے از آن نوع چنانکه غسل جنابت و غسل جمعه و غسل عیدین مثلا
و بعضی ابواب را منحصر در فصول ساخت و در باب جز آنچه در فصلهاست چیزے دیگر ذکر نکرد چنانکه ما قصد کردیم فقد چنانکه
گفت وقسمت کل باب غالبا علی فصول ثلثة و قسمت کردم هر بابے را که در کتاب بود بیشتر بر سه فصل بیشتر برائے آنکه گفت که
اندکے باشد که بابے از ابواب سه فصل نداشته باشد چنانکه معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی اولها ما اخرجه الشیخان او احدهما
اول آن فصول احادیثیست که اخراج کرده و روایت نموده اند آن را هر دو شیخ یعنی بخاری و مسلم یا یکے از آن دو واکتفیت بهما
و بس کردم بدو شیخین وان اشترک فیه الغیر و اگرچه انباز شده اند در آن احادیث غیر شیخین در روایت کرده اند آن را ائمه دیگر غیر ایشان
لعلو درجتهما فی الروایة از جهت بلندی پایه شیخین در روایت و رفعت شان ایشان و دانی که با وجود روایت ایشان حدیث را
احتیاج نیفتد بروایت دیگران در ثبوت اصل صحت حدیث اگرچه در تائید و تاکید دخل دارد با حصول اختصار و بدانکه حدیثی را
که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند در اصطلاح محدثین متفق علیه خوانند بشرط آنکه هر دو از یک صحابی روایت کرده باشند
و اگر یکے از شیخین از یک صحابی روایت کرده و دیگرے از صحابی دیگر آن را در اصطلاح متفق علیه نخوانند صرح به الشیخ ابن حجر فی
شرح نخبة الفکر وثانیها ما اورده غیرهما من الائمة المذکورین و فصل دوم از آن سه فصل احادیثیست که آورده اند آن را غیر شیخین
از ائمه که ذکر کرده شده اند وثالثها ما اشتمل علی معنی الباب و فصل سوم از فصول ثلثه چیزیست که دلیل ... ثابت شده
بمعنی که مقصود است از باب و ذکر کرده شده است باب از برائے آن من ملحقات مناسبة از چیزها که رسانیده و چسپانیده
و در هم آورده شده است که مناسب و شامل و موافق و مشابه است مقصود باب را مع محافظة علی الشریطة ...

در رعایت شرطی که ذکر کرده شد که آن ذکر راوی و بیان مخرج ست در هر حدیثی و ان کان ماثورا عن السلف و الخلف و اگرچه آن
مشتمل بر معنی باب که در فصل سوم است ماثور و منقول باشد از جماعه که پیش گذشته اند و طائفه که پس ایشان آمده یعنی متقدمان
و متاخران یعنی آنچه در فصل سوم آورده ام التزام آن نکرده ام که البته حدیث مرفوع بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم باشد بلکه
بعضی از اقوال و افعال و تقریرات صحابه و تابعین بعد هم که مناسب باب باشد نیز آورده ام و در مقدمه معلوم شد که آن را در اصطلاح
نیز حدیث می نامند و این فصل زیادت ست که مصنف آورده و در مصابیح نیست و در مصابیح همان دو قسم اول و ثانی آورده و آنها را
نیز معنون بعنوان فصل نساخته بلکه اول را که احادیث شیخین باشد هر دو یا یکی معنون گردانیده بقول خود من الصحاح و ثانی را که
احادیث غیر شیخین است معنون ساخته بقول خود من الحسان تسمیه این بحسان اصطلاح جدید است از صاحب مصابیح و الا در اینجا احادیث
صحاح و ضعاف نیز هست یا باعتبار تغلیب گفته چون غالب درین احادیث حسان ست یا به احسان گفته والله اعلم
و صاحب مشکوٰة معنون ساخته بقول خود الفصل الاول و الفصل الثانی و فصل ثالث از پیش خود آورده و از کتب مذکوره احادیث
التقاط نموده چه از شیخین و چه از غیر آن و بعضی از اقوال و آثار سلف نیز بآن ضم کرده و در اینجا نیز ذکر راوی از صحابه و غیرهم و ذکر مخرج
از ائمه مذکورین التزام نموده است ثم انک ان فقدت حدیثا فی باب بیشتر بعد از دانستن مقدمات مذکوره بدانکه بدرستی که
تو اگر گم کنی و نیابی حدیثی را در بابی از ابواب این کتاب و حال آنکه صاحب مصابیح آن حدیث را در آن باب آورده باشد
فذلک عن تکریر اسقطه پس آن گم کردن و نیافتن از جهت مکرر آوردن صاحب مصابیح ست که من آن مکرر را ساقط نموده و
انداخته ام و ان وجدت آخر بعضه متروکا علی اختصاره و اگر بیابی تو بعضی دیگر را از احادیث گذاشته شده بر اختصار خودش او مضموما الیه
تمامه یا فراهم آورده شده بسوی آن حدیث تمام و باقی آن فعن داعی اهتمام اترکه و الحقه پس از جهت داعی و باعث اهتمام و اعتنا
میکنم بآن حدیث را بر اختصارش یا الحاق میکنم و میرسانم تمام آن را یعنی اینجا امری خواهد بود که باعث باشد بر ترک و الحاق اما
باعث بر ترک آن بر اختصار آن باشد که پاره از حدیث دراز مناسب باب و پاره دیگر نه یا پاره مناسب این باب و پاره
دیگر مناسب باب دیگر پس اگر حدیث باین دو صفت ست آن را اختصار کردم و اگر شیخ نیز باین جهت اختصار کرده من نیز تابع وی
شدم و برعایت این مناسبت آن را بر اختصار گذاشتم و هر حدیث که نه باین دو صفت یافتم تتمه آن را بوی ملحق گردانیدم اگرچه
شیخ اختصار کرده باشد و تواند که باعث و داعی بر ترک و الحاق غیر این معنی نیز باشد فافهم و ان عثرت علی اختلاف فی الفصلین و اگر اطلاع
یابی و دیده و شنوی بر اختلاف در دو فصل اول و ثانی بخلاف فصل ثالث که آن محل اختلاف نیست من ذکر غیر الشیخین فی الاول و ...
اختلاف این است که ذکر غیر شیخین در فصل اول و ذکرهما فی الثانی و ذکر شیخین در فصل ثانی یعنی صاحب مصابیح بقراری که داده است
احادیثی که در قسم اول آورده از بخاری و مسلم ست و آنچه در قسم ثانی آورده از غیر بخاری و مسلم بر هم او و من بعضی از احادیث
فصل اول را بغیر بخاری و مسلم نسبت کرده ام و آنکه دیگر را در آن ذکر کرده چنانکه در فصل اول از باب سنن الوضوء و در فصل اول
از باب فضائل القرآن و در فصل اول از باب السلام من کتاب الآداب و جز آن و بعضی از احادیث فصل ثانی را

نسبت به بخاری و مسلم داده و ذکر ایشان در آن کرده چنانکه در فصل ثانی از باب القراءة بعد التکبیر ذکر کرده و از اینجا نسبت قصور و نقصان
به تتبع و استقرای صاحب مصابیح لازم می آید فاعلم انی بعد تتبعی کتابی الجمع بین الصحیحین للحمیدی و جامع الاصول یعنی پس بدانکه من بعد از
درین مخالفت و دلیل هرا پیش نسبت این است که من بعد از پیروی کردن و تتبع و تفحص نمودن من این دو کتاب را یکی کتاب حمیدی
که در وی جمع کرده است میان صحیح بخاری و مسلم و احادیث این هر دو کتاب را بهم آورده و دیگر کتاب جامع الاصول ابن اثیر
جزری که در وی شش کتاب را یکجا جمع کرده اعتمدت علی صحیحی الشیخین و متنیهما اعتماد نمودم و تکیه کردم بر صحیح بخاری و صحیح مسلم
و بر متون احادیث که درین دو کتاب است و تواند که مراد به متن آنها اصل کتاب آنها باشد نه جمع بین الصحیحین و جامع الاصول
که بمنزلهٔ شرح آنها اند یعنی مظان مجال وجود احادیث شیخین صحیحین ایشان است و دو کتاب مذکور اگر در آنها یافتم نسبت بایشان کردم
اگرچه شیخ بغیر ایشان کرده باشد و اگر در آنها نیافتم نکردم اگرچه شیخ کرده باشد و الفاظ الجمع بین الصحیحین و جامع الاصول نکردم اگر الفاظ ایشان میکردم
جای آن بود که گوینده میگفت شاید که در صحیحین متن ایشان یابند و اگر الفاظ صحیحین متن آنها میکردم میگفت شاید که در جمع بین الصحیحین و جامع الاصول یا
باشد پس هر چهار کتاب را تتبع و تفحص نمودم تا وثوق و اعتماد شود و ظن قوی حاصل گردد صحت این نسبت که من کرده ام
صحت آنچه صاحب مصابیح کرده آیا پوشیده نماند که تتبع صحیحین و متون آنها و جمع بین الصحیحین و جامع الاصول که مشتمل است بر
صحیحین مفید نسبت نگردد ذکر شیخین در فصل ثانی آنان و ذکر غیر شیخین در فصل اول تتبع و تفحص کتب و متن غیر شیخین باید کرد تا معلوم گردد
که آنچه صاحب مصابیح در فصل اول ذکر کرده و نسبت به شیخین داده حدیث غیر شیخین است کما لا یخفی و مصنف بذکر آنها تعرض نکرده
از جهت ظهور مراد و وضوح آن فتدبر و بالله التوفیق و ان رأیت اختلافا فی نفس الحدیث و اگر بینی و بیابی اختلاف میان
من و صاحب مصابیح در لفظ حدیث یعنی وی حدیث را بلفظی آورده و من بلفظ دیگر فذلک من تشعب طرق الاسانید
پس آن اختلاف ناشی از تشعب و تفرق و کثرت و پراگندگی اسانید احادیث است که راههای رسیدن حدیث اند
و اسنادهای حدیث باین لفظ آمده و در طریقی دیگر و اسنادی دیگر بلفظ دیگر آمده و لعلی ما اطلعت علی تلک الروایة التی
سلکها الشیخ رضی الله عنه و شاید بود که من اطلاع نیافته باشم بر روایتی که سلوک کرده است شیخ طریق آن را و آن
لفظ بآن طریق یافته و قلیلا ما تجد اقول و اندکی است که بیابی تو که میگویم من این کلام را که ما وجدت هذه الروایة فی
کتب الاصول نیافتم من که این روایتی که صاحب مصابیح آورده در کتب اصول یعنی کتابهای ائمه که اصل و مدار
روایات اند و اعتماد در این باب بر آنهاست او وجدت خلافها فیها یا میگویم یافتم من خلاف روایتی که شیخ ذکر کرده است
در کتب اصول فاذا وقفت علیه پس چون واقف شوی تو برین قول من که میگویم فانسب القصور الی لقلة الدرایة پس
نسبت کن قصور و کوتاهی را بسوی من از جهت کمی دانش و دریافت من لا الی جناب الشیخ نه بسوی درگاه شیخ
و در ذکر این کلمه تعظیم و احترام است یعنی او چنان است که نام او بر زبان نتوان آورد مگر نام درگاه او و برین قیاس است ذکر
حضرت و مجلس و خدام و نواب و ملازمان که در امثال این مقام ذکر کنند رفع الله قدره فی الدارین بلند گرداند خدای تعالی بزرگی

وعظمت شیخ را در ہر دو جا سے حاشا بعد من ذلک منزہ است شیخ از نسبت قصور و این منزہ بودن او از جہت خدمات و این
نظارت تحقیق و تبیانے نیست کہ در شرح ذکر کردہ شدہ است رحم اللہ من ازا وقف علی ذلک بخشاد و مہربانی کناد خدائے تعالیٰ
کسے را کہ چون مطلع گردد بر وجہ و آن روایت کہ شیخ در مصابیح آوردہ و من نیافتہ ام در کتب اصول نبہنا علیہ بیدار سازد و آگاہ گرداند
ما را بران وارشدنا طریق الصواب و نماید ما را راہ راستی دریافت حق تنبیہ و ارشاد اگر بر تحقیق حمل کنند مخفی و نہان نباشد مولف
خواہد بود والامر او رافت کردن کتاب نیست بر طریق محو و اثبات و تبدیل و تغییر یا تعلیق حواشی بر کتاب و اشارت بدان و تنبیہ کردن
بدان ولم آل جہدا فی التنقیر والتفتیش و تقصیر نکردیم در کوشش و توانائی در باز کاویدن و جستن و تفحص کردن تصحیح نمودن احادیث
و روایات مختلفہ از کتب اصول بقدر الوسع والطاقۃ باندازہ توانائی و رسائی تنقیر و تفتیش بیک معنی ست چنانکہ وسع و طاقت
و آوردن الفاظ مترادفہ و عطفہا عرف متعارف ست میان ارباب تصنیف ونقلت ذلک الاختلاف کما وجدت و نقل کردم
آن اختلاف روایات را چنانکہ یافتم بے کم و بیش و بے تغییر و تبدیل وما اشار الیہ رضی اللہ عنہ من غریب او ضعیف او
غیرہما بینت وجہہ غالبا و آنچہ اشارت کردہ بود شیخ در مصابیح رضی یا دیگرے از وے از حدیث غریب یا ضعیف یا غیر غریب
و ضعیف مثل شاذ و منکر و معلل بیان کردم وجہ آن را الا ما شذ و اندکے ست کہ بیان نکردم وجہ آن را جہت نایافت وجہ یا دیگر
واللہ اعلم وما لم یشر الیہ مما فی الاصول و آنچہ اشارت نکرد شیخ بسوے آن از آنچہ در کتب اصول ست و گفت غریب او ضعیف مثلا
فقد قفیتہ فی ترکہ پس تحقیق تتبع و پیروی کردم او را در ترک اشارت و متعرض نشدم بہ بیان حال حدیث از صحت و حسن و ضعف و غرابت
و جز آن الا فی مواضع لغرض مگر در موضعے چند لغرضے کہ تابع و پیروی نکردم یا وجود کہ وے اشارت بحال حدیث نکردہ من کردم از برائے
غرضے و آن غرض آن ست کہ بعضے از علماء شان بعضے از احادیث مصابیح را نسبت بوضع و بطلان کردہ اند مثل مولف از ترمذی و غیرہ
نقل کردہ کہ این حدیث صحیح ست یا حسن ست مثلا تا توہم آنہا باطل گردد و غرضے دیگر آنکہ شیخ التزام کردہ در دیباچہ مصابیح گفتہ کہ اعرضت عن ذکر ما
از ایراد حدیث منکر و حال آنکہ در وے از احادیث منکر ہست پس صنف بیان کردم آن را بجہت اظہار حق و اقوال اطلبی در بعضے مواضع
و کم ست یا لیس ساست کہ بیابی جاہا را از کتب یمن کہ مشکوٰۃ ہست کہ بیان کردہ نشدہ ہست در آن جاہا راوی آن اہملہ مذکورین و ذلک حیث لم
اطلع علی راویہ و این بحال و ترک بیان در جائے خرابود کہ مطلع نشدہ ام بر راوی آن فترکت البیاض پس گذاشتہ ام در جائے نوشتن
نام آن راوی سفیدی در کتاب فان عثرت علیہ فالحقہ بہ پس اگر مطلع شوی تو اے مخاطب و اے ناظر در کتاب بر آن پس لاحق و پیوستہ گردان
آن را بآنجا و بنویس در موضع بیاض نام راوی را احسن اللہ جزاک نیک گرداند خدائے تعالیٰ جزائے ترا برین عمل و بعضے از علماء مثل شیخ
شمس الدین محمد جزری و غیر وے تبیین مواضع جملہ نمودہ اند بر کنار کتاب نام راوی نوشتہ و در اصل کتاب بیاضے کہ مصنف
گذاشتہ بحال خود گذاشتہ تا معلوم گردد کہ تبیین آن از مصنف نیست و در اکثر نسخ درین زمان در اصل نوشتہ شدہ است و از حاشیہ
نوشتہ کہ در اصل بیاض بود و این نوشتن عارضی ست چنانکہ بنظر در نسخ مشکوٰۃ ظاہر گردد وسمیت الکتاب و نام نہادم این کتاب را
بمشکوٰۃ المصابیح و وجہ تسمیہ آنکہ مشکوٰۃ طاقچہ کہ در وے چراغ نہند و مصابیح جمع مصباح یعنی چراغ پس گویا ہر یکے از احادیث را

تشبیہ کردہ بچراغ کہ روشنائی می بخشد شخص را در سلوک طریق ایمان و یقین و منور میگرداند دل او را بنور علم و معرفت دین و نیز مصابیح
کہ نام کتاب محی السنہ است و جزو اوست و این کتاب مشتمل ست بران چنانکہ طاقچہ مشتمل میباشد بر چراغ و اسأل اللہ التوفیق
و میخواہم از خداے تعالیٰ توفیق را بر تصنیف این کتاب بر وجہ مذکور و اتمام آن بلکہ در سائر امور و احوال و توفیق دست دادن
کسے را اسباب خیر و در عرف علما آفریدن اللہ تعالیٰ ست قدرت و قوت طاعت را در بندہ والاعانۃ والہدایۃ والصیانۃ و میخواہم
از وے تعالیٰ یاری دادن و راہ راست نمودن را درین تالیف و در سائر امور و میخواہم نگاہداشتن از خطا درین کتاب و غیرہ
و تیسیر ما قصدہ و میخواہم از خدا آسان گردانیدن آنچہ آہنگ میکنم آن را وان ینفعنی فی الحیوۃ و بعد الممات و سوال میکنم از خداوند تعالیٰ
کہ نفع رساند مرا بسبب تالیف این کتاب در زندگی بتوفیق مطالعہ و تعلیم و رسانیدن احادیث آن بمردم و بعد از مردن بعطاء
اجر و ثواب و رضا و خوشنودی کہ بزرگتر ست و جمیع المسلمین والمسلمات و ہمہ مسلمانان را از مرد و زن حسبی اللہ ونعم الوکیل بس
مرا خداے وے تعالیٰ و نیکو وکیل ست و وکیل کسے ست کہ کار خود را باو بگذارند شعر کار خود را بخدا باز گذار و چہ کشی غم و بیم
ازین بہتر کار نیست ولا حول ولا قوۃ الا باللہ العزیز الحکیم و نیست جنبش و دور شدن از معصیت و قوت و توانائی بر طاعت مگر بخدا
کہ عزیز ست و حکیم و معنی عزیز و حکیم در شرح اسماے حسنی از کتاب معلوم خواہد شد انشاء اللہ العلی العظیم و چون از شرح خطبۂ کتاب
فارغ شدیم وقت آن شد کہ بشرح احادیث آن مشغول شویم و باللہ التوفیق و منہ التیسیر و بدانکہ مصنف رحمۃ اللہ علیہ بعد از
شروع در ذکر کتب و ابواب ابتدا کرد بحدیث انما الاعمال بالنیات بجہت تنبیہ و ترغیب طالب بر تحسین و تخلیص نیت و تجرید
اخلاص در طلب این علم شریف و تحصیل آن از شائبہ اغراض و اعواض و گویا در آمدن در راہ طلب این علم حکم بر آمدن بہجرت
بسوے خدا و رسول خدا دارد و چنانکہ اخلاص نیت در آنجا شرط است درینجا نیز باید و ہمین جاری شدہ عادت اکثر از مصنفان
این علم کہ ابتدا کنند تصنیفات خود را باین حدیث چنانچہ بخاری کہ سر گروہ این طائفہ است نیز کردہ و خطابی گفتہ کہ متقدمین مشائخ
ما مستحسن میدیدند تقدیم حدیث انما الاعمال بالنیات را پیش از ہر امرے کہ ابتدا میکردند از امور دین و ائمہ حدیث اتفاق دارند
بر فضل و شرف این حدیث و تعظیم قدر وے بعظم موقع و کثرت فوائد وے و وے اصلی عظیم ست از اصول دین و بعضے
از علما آن را نصف علم داشتہ باعتبار آنکہ اعمال ہمہ دو قسم ست قالبی و قلبی و نیت اصل اعمال قلب و اصل آن ست و اگر
باعتبار توقف صحت و ثواب ہمہ انواع اعمال از عبادات و عادات بر حسن نیت مبالغہ نمایند و این حدیث شریف را تمام علم و جمیع دین
دارند نیز گنجایش دارد و امام شافعی گفتہ کہ این حدیث در ہفتاد باب از ابواب دین دخل دارد و تا کہ مقصود وے رحمہ اللہ
ازین عبارت تکثیر و مبالغہ است نہ حصر و تخصیص چہ ذکر این عدد در باب مبالغہ متعارف شدہ و الا وے در جمیع ابواب دخل ست
چہ اقسام عبادات و معاملات و عادات لا تعد ولا تحصی ست و نیت در ہمہ جا دخل دارد و ہمہ علماے دین متفق اند بر صحت
این حدیث و بعض آن را متواتر گفتہ و تحقیق حال در مقدمہ کردہ شدہ است قال المصنف عن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت ست از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم

انما الاعمال بالنیات. نیست اعتبار کردارها و قبول آن بدرگاه حق تعالی و تقدس مگر بنیتهای آن و در اکثر روایات دانشوران همچنین آمده
و در بعضی الاعمال بالنیات بی کلمهٔ انما و در بعضی الاعمال بالنیة و در بعضی العمل بالنیة نیز آمده و مقصود و مراد از همهٔ این عبارات یکیست و نیت عزیمت
عمل قلب و قالب و اخذ و ترک و قول و فعل و عبادات و عادات بی نیت مقبول و معتبر نبود و ثواب بران مترتب نگردد و ثابتست آنکه اعمال
دو قسم اند بعضی مقصود لذاته اند چنانکه نماز مثلاً درین قسم چون ثواب نماند صحت نیز نبود و جائز نباشد و قسمی دیگر وسیله عمل دیگر چنانکه وضو که بجا
نیز ثواب مشروط بنیتست ولیکن بی نیت جائز بود و نماز بوضوئی بی نیت درست گردد در مذهب امام ابوحنیفه و نزد سایر
ائمه دیگر وضوء بی نیت درست نبود و نماز بدان جائز نه و مراد به نیت درینجا قصد تقرب الی الله است یعنی هر کاری که کند برای
خدا کند و بقصد امتثال امر و طلب رضای وی کند و باید دانست که نیت کار دلست بزبان گفتن حاجت نیست اگر
بزبان گوید و دل غافل باشد اعتبار ندارد و اگر قصد انشاء در دل حاصل گردد و بزبان نیاید یا بزبان خلاف آن رود و زبان سبقت کند
و اختلاف کرده اند علما در نیت نماز بعد از اتفاق همه بران که مقصود ازان ما شرع است که تلفظ بنیت شرط صحت نماز است یا نه
صحیح آنست که شرط نیست و شرط داشتن آن خطاست ولیکن فقها گفته اند که اگر بزبان نیز گوید بهتر است و مستحب تا زبان با دل موافق
و ظاهر با باطن مطابق بود و نیز تعقل معنی نیت و استحضار آن در دل بذکر الفاظ آسان باشد و محدثان گویند که در هیچ روایت از حضرت
رسول الله صلی الله علیه و سلم نیامده که نیت بزبان گفته باشند همین قدر آمده است که چون نماز برخاستی الله اکبر گفتی و اگر چیزی دیگر
خوانده بودی هر آئینه روایت کردندی پس طریقهٔ سنت و اتباع آنست که هم بر نیت بدل اقتصار کند و اتباع چنانکه
در فعل واجبست در ترک نیز همچنین باشد پس آنکه مواظبت نماید بر فعلی که آنحضرت نکرده باشد مبتدع بود کذا قال المحدثون. و انما لامرئ
ما نوی. و نیست هر مرد را نصیب از عمل و ثواب آن مگر آنچه نیت کرده و در بعض روایات انما لکل امرئ آمده بزیادت لفظ کل و این
جمله مؤکد و مقرر کلام سابق است و مؤدی و مآل هر دو کلام یکیست که عمل بی نیت صحیح و معتبر نبود و بعضی گفته اند این جمله بخصوص
بران نصیب مرد از عمل همان است که نیت آن کرد مثلا اگر عملی باشد که نیات متعدده در وی توان کرد چنانکه کسی
که قریب و خویش اوست چیزی بدهد اگر نیت تصدق او بیند و ملاحظهٔ قرابت وی نکند ثواب صدقه یابد نه صلهٔ رحم و اگر نیت
قرابت کند فقط ثواب صلهٔ رحم خود یابد نه صدقه و اگر هر دو کند ثواب هر دو یابد و گاه باشد که شخص در یک عمل خیر ثوابهای
متعدده بواسطهٔ نیات متعدده که دران وارد بیابد مثلا نشستن در مسجد یک عمل است ولیکن در وی نیات متعدده میسر و در هر یکی
ثوابی حاصل گردد یکی آنکه وارد شده است که مسجد بیت الله است و هر که در مسجد می درآید گویا بزیارت و دریافت خداوند تعالی
و تقدس می آید و وی تعالی کریم است و واجبست بر کریم که ضیافت زائران خود کند پس باین نیت احراز این فضیلت و ادراک
این کرامت نماید دوم انتظار نماز جماعت و بحکم حدیث صحیح هر که انتظار نماز می برد گویا در نماز است پس گویا آن نماز را که انتظار
می برد میگزارد و ثواب آن حاصل میکند و مراد از رباط که در کریمهٔ یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا واقع شده است
نزد بعضی مفسرین همین است و در حدیث آمده که انتظار الصلوة بعد الصلوة موجب محو خطایا و کفارت ذنوب و رفع درجات است

و دیگر فرموده فذلکم الرباط فذلکم الرباط سوم نگاه داشتن گوش و چشم و سائر اعضا از معاصی و منهیات که در کوچها و بازارها واقع شوند و در مسجد
از آن محفوظ ماند چهارم نیت اعتکاف و گفته اند که هر وقت که در مسجد درآید باید که نیت اعتکاف کند که بقول آنکس که گوید اقل اعتکاف
ساعتی ست ثواب آن را دریابد و باین فضل مخصوص گردد و این عبادتیست که حصول آن آسان ست و مردم از تحصیل آن غافل
و ذاهل اند پنجم قصد صلوة و سلام بر حضرت سید انام صلی الله علیه وسلم و ادعیه دیگر که در آمدن و برآمدن مسجد مسنون و ماثورست و
فضیلت و ثواب بیشمار دارد ششم تجرد برای ذکر خداوند و علم و تلاوت قرآن یا برای شنیدن آن یا برای تذکیر و ترغیب
مردم بر آن و در اخبار آمده که هر که برود بامداد در مسجد برای ذکر و تذکیر باشد مانند مجاهد فی سبیل الله و نیز آمده که هیچ قومی در بیتی
از بیوت خدا ننشستند و تلاوت قرآن و مدارست آن نمایند مگر آنکه گرد کنند ایشان را ملائکه و بپوشد ایشان را رحمت هفتم قصد ادراک
ثواب حج و عمره چنانکه وارد شده که هر که وضو کند در مسجد رود و نماز گزارد و باشد او را ثواب حج و عمره خصوصا در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه
وسلم هشتم قصد افاده و استفادهٔ علم و امر معروف و نهی منکر که در مسجد بجهت اجتماع طوائف مردم حاصل و میسر گردد نهم قصد زیارت
برادر دینی که در راه خدا دوست دارد و دهم قصد سلام بر وی آن شخصی که در مسجد باشد یا در وقت درآمدن یازدهم تفکر و مراقبه و صرف قوت
فکریه در امور آخرت و استغفار از تقصیرات بسبب حصول فراغ و جمعیت خاطر در مسجد که در غیر آن دست ندهد دوازدهم حضور باطن و آرام
دل و اتصال بمشاهدهٔ حق و استغراق در شهود ذات مطلق بحصول ذوق و نورانیت از روحانیت مسجد که محل خاص تجلی ست و مقتضای
بای اضافت بهمین حاصل ست مشرف گردد و دخول در مسجد خود از اعمال آخرت و محال عبادت ست اگر در اعمال طبعی شهوانی
نیت را کار فرماید ثواب آن دریابد چه جای اعمال دیگر مثل استعمال طیب در روز جمعه یا در سائر ایام بقصد اتباع سنت رسول الله
صلی الله علیه وسلم که بوی خوش را دوست میداشت و قصد تعظیم مسجد و دفع روائح کریهه موذیه از خود و از غیر خود و ترویح
همسایگان و همنشینان از ملائکه و بنی آدم و قصد سد باب غیبت بر کسی که غیبت او کند بروائح خبیثه تا بسبب آن در معصیت
غیبت نیفتد و قصد معالجه دماغ تا تازه گردد و فطنت و ذکا زیاده شود و درک علوم و معارف نماید و جز این مذکورات اما اگر برای
مجرد لذات جسمانی و شهوات نفسانی و خودنمائی کند محروم از ثواب بلکه مستحق ملامت و عتاب گردد پس معلوم شد که مدار کار در حصول
ثواب بر نیت ست و چون این معنی را بطریق اجمال و کلیت ذکر کرد تفصیل مورد آن را بیان کرد و بمثال جزئی و فرمود فمن کانت
هجرته الی الله و الی رسوله پس کسیکه باشد برآمدن او از وطن بسوی خدا و رسول وی بنیت طلب رضا و امتثال امر ایشان
فهجرته الی الله و الی رسوله پس هجرت او بسوی خدا و رسول او ست یعنی مقبول ست و ثواب عظیم برای وی مترتب - ومن کانت
هجرته الی دنیا یصیبها - و در روایتی للدنیا و کسیکه هست هجرت او بسوی دنیا و برای تحصیل آن که برسد بدان - او امرأة یتزوجها
یا باشد هجرت او برای زنی که نکاح کند او را نه برای رضای خدا و رسول خدا و امتثال امر ایشان - فهجرته الی ما هاجر الیه پس
هجرت او بسوی چیزیست که هجرت کرده است بسوی آن یعنی رسیدن بدنیا یا نکاح کردن بزن و بصریح ذکر نکردن آن را جهت تحقیر
و فقرهٔ اولی کرد از جهت کراهیت تکرار ذکر دنیا و زن و تکرار در اولی بجهت استلذاذ و استحلای ذکر خدا و رسول ست

وغیر محمول ذکر کرد تا شامل باشد هر چیزے را که برائے آن هجرت کند بطریق کلیت وعموم وتا شامل گردد صورتے را که نیت دران مشوب
ومزوج باشد که هم قصد رضائے حق وامتثال امر کند وهم حصول دنیا وتزوج امرأة ودرین تقدیر نیز از حصول ثواب خالی نبود هر چند بقدر نیت ثواب
دریابد بر قول مختار وبعض گویند که درصورت شرکت اصلا ثواب نبود وظاهر احادیث همدرین ست یا رب اگر نیت حق غالب
بود والله اعلم ووجه تخصیص ذکر امرأة تخویف ست زیرا که وے از دنیاست چه مراد بدنیا اینجا هر چه باشد سوائے حق وشاغل
از ذکر اوست یا از جهت زیادت تحذیر وتخویف ست زیرا که ابتلا وافتتان مردم بزنان بیشتر وسخت تر ست از ذکر حق واز سلوک
طریق دین مانع تر وشاغل تر ونیز میگویند سبب ورود این حدیث قصه مردیست که خطبه کرد زنے را که او را ام قیس می گفتند
ومغنیه بود وا هجرت نموده بمدینه رفته بود وهمین حال او را بآنحضرت صلی الله علیه وسلم عرض کردند پس این حدیث فرمود وبعد
ازین آن مرد را مهاجر ام قیس میخواندند وبعض از شراح صحیح بخاری گفته اند که وجه تخصیص امرأة بذکر آن ست که عرب نمی دادند
بموالی یعنی عجمان نسائے عربیه را ورعایت میکردند کفاءت را در نسب وچون نوبت اسلام رسید عصبیت عرب
کمتر شد ومسلمانان همه برابر شدند ومناکحت هجرت کردند بسیارے از مردم بمدینه بطمع در تزوج نسا این را آنحضرت صلی الله علیه
وسلم این حدیث فرمود واین وجه اقرب واوجه است ودر صحت قصه مهاجر ام قیس سخن ست چنانکه از کلام شیخ ابن حجر
در فتح الباری ظاهر گردد والله اعلم بدانکه هجرت در لغت بمعنی ترک وقطع آید ودر عرف شرع برآمدن از چیزے بچیزے دیگر بطلب
مرضیات حق جل وعلا وهجرت در اسلام بر دو وجه واقع شد اول انتقال از دار خوف بدار امان چنانکه بعض صحابه در ابتداء
اسلام بحبشه هجرت کردند تا از خوف شر وفساد مشرکان مکه در امان باشند وچنانکه بعض از مکه بمدینه رفتند پیش از هجرت رسول الله
صلی الله علیه وسلم واستقرار امر اسلام وثانی انتقال از دار کفر بدار اسلام واین بعد از تمکن واستقرار آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بود در مدینه وهجرت نمودن مسلمانان از مکه وغیر آن بمدینه بود وهجرت دران وقت باعتبار غالب مخصوص بانتقال بود از
مکه بسوئے مدینه تا زمان فتح مکه وبعد از فتح مکه هجرت شد اختصاص وآنکه در حدیث آمده است که لا هجرة بعد الفتح مراد بدان
هجرت از مکه است زیرا که مکه بعد از فتح دار الاسلام شد وهجرت بمعنی انتقال از دار الکفر علی العموم هر کرا بران قدرت بود باقی
ماند تا روز قیامت واین ست مراد بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا تنقطع الهجرة حتی تنقطع التوبة یعنی منقطع نمیشود هجرت وبر طرف
نمیگردد حکم وے تا منقطع نگردد توبه وبسته نگردد درهائے آن یعنی تا روز قیامت ومراد بهجرت درین حدیث انتقال است از وطن
بغیر وطن خواه از مکه باشد یا غیر آن بمدینه یا جز آن برائے طلب رضائے حق یا غیر وے تا هجرت بسوئے دنیا وامرأة را
نیز شامل باشد وهجرت را معنی دیگر ست خاص که هجرت حقیقی آن ست وآن برآمدن ست از وطن طبیعت وترک کردن
آنچه نهی کرده شارع ازان ومکروه داشته آن را واین در حدیث آمده که المهاجر من هجر ما نهی الله عنه یعنی مهاجر حقیقی کامل
کسے ست که گذاشته است چیزے را که نهی کرده است الله تعالی ازان چنانکه جهاد نفس را جهاد اکبر خوانند متفق علیه
حدیث متفق علیه چنانکه در مقدمه معلوم شد حدیثے را گویند که بخاری ومسلم هر دو آن را از یک صحابی روایت کرده باشند

و حدیث انما الاعمال بالنیات را اکثر ائمه حدیث که مشهور اند بلکه همه ایشان روایت کرده و باتفاق همه ائمه صحیح است و اگرچه در
اول تا دو سه مرتبه فرد آمده و لیکن در آخر چنان مشهور شده که بحد تواتر بلکه زیاده از آن رسیده بعضی گفته اند که راویان او از مشاهیر
اهل حدیث دویست و پنجاه کس اند بلکه از سیصد کس زیاده و بعضی تا هفتصد کس گفته اند والله اعلم فائده در اخبار وارد شده
که نیة المؤمن خیر من عمله این حدیث اگرچه باصطلاح محدثین موصوف بصحت نیست اما موسوم بوضع نیز نشده و در توجیه آن
علما را اقوال است اول آنکه نیت تنها بی اقتران بعمل نیز عبادت است و اجر و ثواب بران مترتب بخلاف عمل جوارح که عبادت
بودن آن و ترتب ثواب بران موقوف بر نیت است و در حدیث آمده است که بمجرد قصد و نیت حسنه حسنه کامله نوشته میشود
و نیز آمده که هر که بخوابد و در نیت وی آن باشد که برخیزد و نماز تهجد بگذارد نوشته میشود برای وی ثواب تهجد اگرچه بغلبه
خواب تا صبح در خواب باشد و تهجد از وی فوت گردد و حکایات و اخبار درین باب بسیار است وجه ثانی آنکه محل نیت
دل است و دل مکان معرفت الهیست آنچه از محل معرفت زاید و ازین معدن برآید فاضل تر و شریف تر خواهد بود از آنچه از غیر آن
حاصل شود از سهل بن عبدالله تستری رحمة الله علیه آورده اند که فرمود خدای رب العزة از عرش تا فرش هیچ مکانی
نیافرید که نزد وی تعالی عزیز تر باشد از دل بندهٔ مومن زیرا که هیچ عطیه مر خلق را گرامی تر نفرمود عزیز تر از معرفت خود پس
عزیز ترین عطیها را عزیز ترین مکانها نهاد و اگر مکانی بودی عزیز تر از آن معرفت خود را دران نهادی و فرمود حسن بصری
هست بنده که عزیز ترین کارها را از حق تعالی بغیر ذکر حق مشغول گرداند وی را ادب کسی آن را که وی تعالی در جای
نشانده بر کند و بجای آن دیگری را نشاند وجه ثالث آنکه نیت از عمل بهتر است برای آنکه نیت پایدار و باقی است و عمل
ناپایدار و فانی و لهذا دوام دوزخیان در دوزخ و بهشتیان در بهشت و دوام خلود بوجه نیت است که دائمی است و اگر بقدر عمل بودی
همان قدر از زمان بودی که عمل کرده اند وجه رابع آنکه در عمل ریا عارض شود و بدان معلول و فاسد گردد بخلاف نیت چه
که وی باطن است و ریا بدان راه ندارد و در آثار آمده که ملائکه چون اعمال بندگان باسمان می برند حق تعالی با بعضی از
ایشان میفرماید الق تلک الصحیفة بیفکن آن صحیفه را بینداز آن صحیفه را آن ملک میگوید بار خدایا بندهٔ تو سخن خیر گفت
و عمل خیر کرده و آن را شنیدیم و دیدیم و در دیوان حسنات او ثبت نمودیم چگونه آن را بیندازیم خطاب آید که لم یرد به وجهی نخواست آن بنده
بان عمل رضای مرا و بعضی دیگر را از ملائکه ندا آید اکتب لفلان کذا و کذا یعنی بنویس در نامهٔ اعمال فلان بنده عمل خیر را ملک گوید خداوندا
این بنده کار نکرده و نگفته نویسم خطاب آید که وی نیت خیر کرده و قصد کرده است وجه خامس آنکه اعمال خیر جهد و اندازه آن
و نیت مومن بیشتر متعلق است و میخواهد که همه را بوجود آرد و اعمال همه تواند کرد پس ثواب نیت زیاده است و خیرات و طاعات
و نیت او محدود و منحصر نه و برین قیاس نیة الکافر شر من عمله که نیت دائمه معاصی دارد و اعمال محدود و منحصر در بعضی از آن
کما قال بعض المشایخ الصوفیه ابیات چون نباشد پاک اعمال از ریا هست حاصل چون نقش بوریا هر که اندر عمل اخلاص نیست در جهان
از بندگان خاص نیست هر که کار از برای حق بود کار او پیوسته با رونق بود پاک گردانی عمل را از ریا تا شمع جان تو باشد ضیا والله الموفق

کتاب الایمان

ایمان در شرع عبارت ست از گرویدن و اعتقاد آوردن بدانچه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از نزد خدای تعالی آورده و به بندگان رسانیده و آوردن وی آن را بیقین معلوم شده و گرویدن خواه بروجه اجمال بود چنانکه گویند هرچه محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم از نزد خدای تعالی آورده حق ست یا بر سبیل تفصیل چنانکه جدا جدا بهر حکمی که کرده و هر چیزی که آورده ایمان آرند و بگروند و ایمان اجمالی در اصل اتصاف بایمان کافی ست ولیکن درجهٔ ایمان تفصیلی اتم و اکمل ست و باید دانست که مجرد دانستن صدق پیغمبر و شناختن حق در حصول ایمان کافی نبود تا بمرتبهٔ تصدیق که مراد بدان درینجا اذعان و تسلیم ست که بفارسی آن را گرویدن گویند نرسد و باطن بران قرار و آرام نگیرد تا حال اهل تکبر و عناد که دیده و دانسته براه جحود و انکار میرفتند و با وجود معرفت حق و دانستن صدق پیغمبر صلی الله علیه وسلم کفر می ورزیدند بیرون رود چنانکه فرمود و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم و فرمود یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و حقیقت ایمان همین تصدیق قلبی ست و اقرار زبان شرط اجرای احکام ست اگر مانعی ازان نباشد مثل گنگی و اکراه یا یکی ایمان آورده و همان ساعت بمرد و اینجا قسمی دیگر ست که با وجود تصدیق و اقرار چیزی کنند که شارع آن را امارت و علامت کفر ساخته مثل سجدهٔ صنم و شد زنار و امثال آن پس مرتکب این امور نیز بحکم شرع کافر ست اگرچه فرضاً تصدیق و اقرار داشته باشد اما عمل صالح داخل حقیقت ایمان نیست بلکه شرط کمال اوست و ایمان بی عمل ناقص بود اما هنوز اسم ایمان بروی اطلاق باید و صاحب او را مومن فاسق خوانند اگر استخفاف و استحلال معصیت نکند اگرچه صغیره بود مذهب اهل سنت و جماعت این ست و صحابه و سلف همین اعتقاد بوده اند و فاسق را مومن میگفتند و احکام اسلام بروی اجرا نمودند و در مقابر مسلمانان دفن میکردند و از بعض سلف صحابه و تابعین و غیر ایشان منقول ست که الایمان تصدیق بالقلب و اقرار باللسان و عمل بالارکان مراد ایمان کامل ست و برهمین محمول ست آنچه از محدثین منقول ست بدلائل مذکوره و تصریح محققین ایشان بدان اگرچه بعض ظواهر عبارات ایشان موهم خلاف این ست و بعضی از علمای متکلمین نیز قول مذکور را از سلف بر ظاهر حمل کرده و نسبت این قول را بسلف و محدثین کرده اند چنانکه صاحب مواقف و غیره و تحقیق همانست که گفته شد فتدبر و بالله التوفیق و خوارج مرتکب کبیره بلکه صغیره را نیز کافر گویند و معتزله نه کافر گویند و نه مومن و واسطه میان ایمان و کفر اثبات کنند و این اول بدعتی ست که در عقائد پیدا شده و ببعض آیات و احادیث که ظاهر دران ست تمسک کنند و آیات و احادیث دیگر را که نص در مذهب اهل سنت و جماعت ست تاویل کنند و در حقیقت مراد آیات و احادیث همان ست که سلف اوائل که زبان دانان دین و مرادشناس شریعت اند ازان فهمیده اند از جهت علم ایشان بقراین و موارد اگرچه بظاهر خلاف آن در فهم درآید و این اصلی عظیم ست در باب فهم نصوص و تعیین مراد آن و وجود زیغ و زلل مبتدع ازینجاست و من الله العصمة والتوفیق و بدانکه مولف چنانکه در اول کتاب حدیث انما الاعمال بالنیات آورد که مبنای تمامه طاعات و عبادات ست در اول کتاب الایمان حدیثی آورد

که مشتمل بر اصول و فروع دین است و این را حدیث جبرئیل گویند از جهت آنکه سائل آن از حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
وے بود و ام الاحادیث و ام الجوامع نیز گویند زیرا که متضمن جمله علوم است که از احادیث معلوم میگردد چنانکه فاتحة الکتاب را
ام القرآن و ام الکتاب خوانند باعتبار تضمن این سوره کریمه تمامی معانی و مقاصد قرآن عظیم را و ائمه حدیث اتفاق دارند بر صحت
این حدیث و بخاری و مسلم و ائمه دیگر این حدیث را بطرق مختلف از صحابه رضوان الله علیهم اجمعین در کتب خود روایت
کرده اند و صاحب مشکوة از امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه آورده و گفت

الفصل الاول عن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال۔ روایت است از عمر بن الخطاب رضی که گفت بینما نحن عند
رسول الله در اثنائے آنکه ما یعنی جماعت از صحابه نزدیک پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بودیم۔ ذات یوم۔ یک روزے۔ اذ طلع علینا
رجل۔ ناگاه پیدا گشت و ظاهر شد در غایت ابهت و جلالت چنانکه آفتاب یا ماه برآید بر ما مردے۔ شدید بیاض الثیاب۔ سخت
سفید جامها۔ شدید سواد الشعر۔ سخت سیاه موے و شعر بسکون عین و فتح آن هر دو آمده + لا یرى علیه اثر السفر۔ دیده نمیشد
بر وے نشان سفر مثل غبار آلودگی موے و شکستگی رنگ روے و سستی و ماندگی گویا وے ست از همین شهر آمده
ولا یعرفه منا احد۔ و حال آنکه نمی شناسد او را از ما هیچ یکے یعنی از این شهر هم نیست و اگر از اینجا میبودی شناختیم او را۔ حتی جلس
الی النبی صلی الله علیه وسلم۔ تا آنکه نزدیک آمد و نشست پیش آنحضرت با کمال توجه بسوے وے چنانکه متعلم پیش معلم
نشیند۔ فاسند رکبتیه الی رکبتیه۔ پس تکیه داد و متصل گردانید هر دو زانوے خود را بهر دو زانوے آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و مبالغه کرد در قرب و اتصال بحضرت وے تا آسان گردد استماع سوال و جواب از جانبین و بسبب کمال
محبت و وداد و موانست که میان ایشان بود۔ و وضع کفیه علی فخذیه۔ و نهاد آن مرد هر دو کف دست خود را بر دو
ران آنحضرت صلی الله علیه وسلم از برائے تمکین و تثبیت وے صلی الله علیه وسلم تا در اصغائے کلام و فهم و افهام
آن جا مجتمع و ثابت باشد یا نهاد بر هر دو کف دست خود را بر رانهاے خود چنانکه صورت ادب و رسم متعلمان است و این
بظاهر مناسب تر است بآمدن جبرئیل و تقرب وے با آنحضرت صلی الله علیه وسلم و نشستن در پیش وے بر صورت
متعلم و لیکن وجه اول راجح تر است زیرا که در روایت نسائی صریح آمده است که وضع یدیه علی رکبتی النبی صلی الله علیه وسلم
جبرئیل اگرچه بظاهر در صورت سائل و متعلم بود و لیکن بحقیقت معلم و ملقی علم بود بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم از جانب
حق و آمدن وے برائے تعلیم و اسماع احکام دین بود مر حاضران را چنانکه از آخر حدیث معلوم میگردد و اسناد تعلیم بجبرئیل
در قرآن مجید نیز واقع شده آنجا که فرموده علمه شدید القوى ذو مرة والله اعلم۔ و قال یا محمد اخبرنی عن الاسلام۔ و گفت آن مرد
اے محمد خبر ده مرا از حقیقت اسلام که چیست۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب آن مرد۔ الاسلام ان تشهد ان
لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله۔ حقیقت اسلام این است که گواهی دهی که نیست هیچ معبود بحق مگر خدا و گواهی دهی که بتحقیق محمد
فرستاده خدا است بسوے خلق برائے تبلیغ احکام وے و اسلام در لغت بمعنی انقیاد و فرمان برداری و فروتنی و خضوع

و غیبت و تسلیم شدن مر حکم کسے را بے سرکشی و اعراض و در شرع عبارت ست از انقیاد و اطاعت احکام الٰہی و بجا آوردن
ارکان خمسہ و دین مسلمانی کہ مذکور شوند پس اسلام اسم ظاہر اعمال است و ایمان نام باطن یا اعتقاد و دین عبارت از مجموع اسلام
و ایمان ست و آنکہ در عقائد مذکور ست کہ اسلام و ایمان یکے ست بآن معنی ست کہ ہر مومن مسلم ست و ہر مسلم مومن و نفی یکے ازین
دو اسم از مسلمان نتوان کرد و تحقیق اسلام ثمرہ ایمان و فرع آنست و علما را درین مسئلہ کلام بسیار ست و تحقیق این ست
کہ گفتہ شد پس اول ارکان اسلام گواہی دادن ست بوحدانیت حق تعالے و تقدس و رسالت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وسلم
و از ظاہر حدیث چنان معلوم میشود کہ تکلم بلفظ شہادت شرط اسلام ست پس اگر لفظ شہادت نگوید یا بجاے اشہد اعلم آرد
مسلمان نشود ولیکن بضرورت از دین معلوم شدہ است کہ اگر مجرد لا الٰہ الا اللہ محمد رسول اللہ گوید مسلمان ست و لا بد چون صیغہ
اشہد در احادیث واقع شدہ است تلفظ بآن اولے و احوط باشد کذا قالوا دوم از ارکان اسلام نماز ست چنانکہ
فرمود۔ و تقیم الصلوٰۃ۔ و برپا داری نماز را و مراد باقامت صلوٰۃ گزاردن اوست راست و درست بتعدیل ارکان
و محافظت شرائط و رعایت سنن و آداب آن و اقامت مشتق از تقویم بمعنی راست ساختن چنانکہ گویند اقام العود
راست ساخت چوب را کہ کج بود یا مراد مداومت و ملازمت بر آن ست و جد و جہد نمودن در آن مشتق از اقامت بمعنی
مقیم شدن یا از قیام سوق بمعنی رائج و گرم شدن بازار سوم از ارکان اسلام برآوردن زکوٰۃ مال ست چنانکہ فرمود
و تؤتی الزکوٰۃ۔ و بدہی زکوٰۃ را و زکوٰۃ در لغت بمعنی نما و تطہیر ست و دادن زکوٰۃ سبب نما و زیادت مال و برکت در آن
و موجب طہارت مال و طہارت صاحب وے ست از رذیلہ بخل و امساک و اشتقاق از تزکیہ شہود نیز احتمال دارد گویا گواہی
میدہد بصحت ایمان و صدق دعوی محبت پروردگار تعالے چہارم روزہ رمضان داشتن ست چنانکہ گفت۔ و تصوم
رمضان۔ و روزہ داری ماہ رمضان را و صوم در لغت بمعنی امساک یعنی نگاہ داشتن ست و در شرع عبارت از نگاہ داشتن
نفس از طعام و شراب و جماع و نزد بعضے علما و سفیان ثوری از ایشان ست نگاہ داشتن زبان از غیبت نیز و غیبت کردن نزد
ایشان شکنندہ صوم ست و روزہ کامل آنست کہ جمیع اعضا و حواس را از نا فرمودہ شرع باز دارند و رمضان مشتق
از رمض ست بمعنی گرم کردن و سوختن و چون در روزہ سوختن و گداختن نفس ست باین علاقہ ماہ روزہ را رمضان
نام کردند و این وجہ بر تقدیرے درست افتد کہ لفظ رمضان از اوضاع شرع بود و گویند کہ در وقتے کہ تعیین اسماے
شہور میشودند در آن وقت ہوا گرم بود و تابستان واللہ اعلم۔ و تحج البیت۔ پنجم از ارکان اسلام آنست کہ قصد کنی
خانہ کعبہ را و بگزاری مناسک حج را۔ ان استطعت الیہ سبیلا۔ اگر بتوانی رفت و راہ یافت بسوے وے و مراد با استطاعت
نزد اکثر علما زاد و راحلہ ہست و نزد امام مالک بر کسیکہ قوت پیادہ رفتن دارد نیز واجب ست و امن راہ نیز داخل استطاعت
و معتبر درین باب غالب احوال است و برین وجہ وجود دریا منافی امن طریق نبود چہ غالب در وے سلامت ست
اگر در موسم نشیند و صحابہ برائے جہاد در کشتی نشستہ اند پس برائے حج نیز روا باشد و مسقط فرضیت نگردد و در حدیث آمدہ است

که افضل شهدا کسے ست که در کشتی غرق شود و نیز آمده که حق تعالی قبض ارواح ایشان بی‌واسطهٔ ملک میکند قال چون آنحضرت
صلی الله علیه وسلم حقیقت یعنی اسلام را بیان کرد گفت آن مرد صدقت راست گفتی حقیقت اسلام همین ست که بیان کردی فعجبنا له
یسأله ویصدقه عمر رضی الله عنه میگوید پس شگفت داشتیم ما حال آن مرد را که می‌پرسید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و تصدیق میکرد
او را چه پرسیدن ظاهر دلالت بر جهل و نادانی دارد و تصدیق باین عبارت اشعار بعلم میکند و بحقیقت جای شگفت نیست زیرا که وے جبرئیل
بود که برای تعلیم و تذکیر صحابه آمده بود تا از آنحضرت پرسد و وے صلی الله علیه وسلم بیان کند و صحابه بشنوند و بتحقیق آن را یاد گیرند و این در آخر
حیات آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود قال فاخبرنی عن الایمان گفت آن مرد پس چون خبر دادی از معنی اسلام خبر ده مرا از حقیقت
ایمان که چیست قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان تؤمن بالله حقیقت ایمان آنست که بگروی بخدای تعالی بذات و صفات
ثبوتیه و سلبیه و تنزیه و تقدیس وے تعالی از جمیع نقائص و امارات حدوث وملائکته وایمان آری بفرشتگان الله تعالی
که اجسام نورانیه اند قادر بر تشکل باشکال مختلفه و بندگان خدا اند که نافرمانی نکنند او را و تصرف اندر عالم باذن وے تعالی و عصمت
ایشان از زنی و مردی و باقی صفات ایشان در کتاب و سنت واقع شده است وکتبه وایمان آری بکتابهای حق تعالی
که کلام قدیم او بغیر از حرف و صوت و فرستاده آنها را بپیغمبران خود بایجاد حروف و اصوات در الواح یا بر السنهٔ ملائکه یا بی‌واسطه
ملک مسموع از ورای حجاب و همه کلام خدا اند حق و ثابت و قرآن مجید افضل آنها ست از حیثیت فصاحت و جامعیت گفته اند
که مجموع آن صد و چهار ست پنجاه از آن منزل بر شیث و سی بر ادریس و ده بر آدم و ده بر ابراهیم باقی چهار کتب مشهور توریت و زبور
و انجیل و فرقان والله اعلم ورسله وایمان آری بپیغمبران وے تعالی که فرستاده است ایشان را بخلق برای هدایت
ایشان و تکمیل معاش و معاد ایشان و مؤید گردانیده بمعجزات و آیات و واجب ست ایمان آوردن بهمه انبیا بے فرق در اصل
نبوت و واجب ست احترام و تنزیه ساحت عزت ایشان از وصمت نقص و عصمت ایشان از جمیع گناهان خرد و بزرگ پیش از
نبوت و پس از وے همین ست قول مختار و آنچه بعضے از مفسران و اهل قصص و اخبار از بعضے از ایشان مثل یوسف و داود علیهما السلام
نقل کرده اند صحیح نیست و اگر هست بخطا و نسیان ست و صحیح آنست که برادران یوسف پیغمبر نبوده اند و آنچه در قرآن مجید آمده بنسبت عصیان
کرده و عتاب نموده مبنی بر علو شان قرب او ست و مالک را میرسد که بر بندگی وے و فضل آنکه هیچ بنسبت نرسیده بنده خود هر چه خواهد بگوید و عتاب
نماید و دیگرے را مجال نه که تواند گفت و آنچه ادب ست لازم ست رعایت آن اینست که اگر از جانب حضرت بعض انبیا که مقربان درگاه اند عتابی
و خطابی رود یا از جانب ایشان که بندگان خاص اویند تواضعے و ذلتے و انکسارے صادر گردد که موهم نقص بود ما را نباید که در آن دخل کنیم و بیان
نمائیم و محمل اعتقاد در حق سید انبیا صلی الله علیه وسلم آنست که هر چه غیر مرتبهٔ الوهیت و صفات او ست حضرت او را ثابت ست
و وے همه فضائل و کمالات بشری را شامل و در همه راسخ و کامل والیوم الآخر وایمان آری بروز پسین که آخر ازمنهٔ محدوده است
و آن عبارت ست از مدت مرد یا از بعد موت تا قیام قیامت یا در آمدن در بهشت و اعتقاد کنی که هر چه شارع بدان خبر داده
و بصحت رسیده از احوال آخرت از عذاب قبر و نعیم آن و علامات قیامت و نفخ صور و بعث و جزا و حساب و میزان و صراط

وجنت و نار ہمہ حق ست ۔ وتؤمن بالقدر خیرہ وشرہ ۔ و ایمان آری بآنکہ حق تعالے ہمہ چیز را از نیک و بد پیدا کردہ و دانستہ
و تقدیر کردہ است و ہر چہ در کائنات واقع شدہ و میشود ہمہ بقضا و قدر و ارادات اوست چنانکہ فرمود انا کل شیء خلقناہ بقدر
و با وجود آن بندگان را امر و نہی کردہ و بندگان را در فعل کسب و دخلے دادہ و ثواب و عقاب را بر آن مترتب ساختہ و در حقیقت
ثواب فضل اوست و عقاب عدل او و خلق اسباب و ترتیب مسببات ہمہ بتقدیر اوست و این مسئلہ و ہر چہ در باب ایمان مذکور شدہ در علم
کلام مبین شدہ و مبرہن گشتہ است و در باب الایمان بالقدر تحقیق این مقام و تفصیل آن کردہ شود ان شاء اللہ تعالے ۔ و طالب حق را باید کہ
اصل مسائل آن را بے قیل و قال اہل بحث و جدال تحصیل نماید و در تنگ و شبہہ نیفتد و آنچہ ضروری ست از آن در رسالہ تکمیل الایمان فی تقویۃ
الایقان بیان کردہ ایم و باللہ التوفیق و بدانکہ در بعض روایات ذکر سوال و جواب ایمان مقدم آمدہ بر سوال و جواب اسلام و چون ایمان
اصل اسلام ست و مقدم بر آن چنانکہ گفتہ شد وجہ آن ظاہر ست و وجہ تقدیم ذکر اسلام بر ایمان سلوک طریقہ ترقی ست چنانکہ بعد از تحقیق
ایمان بیان احسان کرد کہ مرتبۂ تکمیل و تجرید ایمان و اسلام و اعلے مراتب و مقامات ست چنانکہ فرمود ۔ قال فاخبرنی عن الاحسان
گفت آنمرد بآنحضرت راست گفتی پس خبر دہ مرا از احسان کہ چیست چون در بسیارے از آیات و احادیث ذکر احسان واقع شدہ و آن را
درجۂ عالی نہادہ و مرتبۂ کمال داشتہ اند بعد از استفسار از معنی اسلام و ایمان از حقیقت احسان نیز سوال کرد تا امر دین بہ تمام و کمال
مبین گردد و معنی احسان نیکی کردن ست و آن بر دو وجہ اطلاق می یابد نیکی بمردم بانعام و اکرام و نیک کردن فعل را بر وجہ تکمیل و تجوید و
اتقان و چنانکہ باید و شاید بجا آوردن آن را گویا اینجا نیز احسان کردن ست بنفس خود و در خلاف این صورت ظلم ست بنفس و بدی کردن ست
با او و حاصل آن اخلاص و حضور و خشوع ست در عبادت و آن بحقیقت شرط کمال بلکہ نشان صحت اسلام و ایمان ست قال گفت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در بیان حقیقت احسان ۔ ان تعبد اللہ کانک تراہ ۔ احسان عبادت کردن ست خدا تعالے را چنانکہ گویا می بینی
او را و شک نیست کہ کسے را کہ این حال باشد در نہایت ہیبت و تعظیم و اجلال و خضوع و خشوع و حیا و شوق و ذوق و محبت و انجذاب خواہد بود و این
مقام مشاہدہ است و استغراق در دریاے ذوق و حضور و فروتر از آن مرتبۂ مراقبہ است کہ آگاہ بودن ست از نظر الٰہی و علم وے تعالے
بحال بندہ چنانکہ فرمود ۔ فان لم تکن تراہ فانہ یراک پس اگر نیستی تو باین حال کہ گویا می بینی او را و عبادت کنی او را باین صفت کہ غائب
از نگاہ می بیند وے ترا درین صورت نیز خوف و خشیت و احتیاط در حرکات و سکنات و ضبط و رعایت افعال و احوال و ادب
و طمانینت و عدم التفات بیمین و شمال لازم حال خواہد بود چنانکہ در حضرت بادشاہے کہ حافظ و رقیب و مشاہد احوال اوست تا در بیا
مجال بیقیدی و ترک ادب بروے تنگ گردد با آنکہ با وجود آن ناظر و مشاہد جمال بادشاہ بود و او را حال دیگر و حضوری و لذت
دیگر باشد کہ فوق آن متصور نبود و قول سید عابدان و امام عارفان صلی اللہ علیہ وسلم وجعلت قرۃ عینی فی الصلوۃ در مقام اول ست
و بالاتر و کامل تر از مقامات تمامہ عابدان ست ثم فہم و بالجملہ در طاعت و عبادت سہ مرتبہ ہست یکے آنکہ ہمان قدر کہ برائے ذمہ کند
از ادائے واجب چنانکہ قضا واجب نگردد و دیگر آنکہ احکام و ارکان و شرائط و آداب آن را بجا آرد کہ موجب حصول رضا
و ترتیب ثواب جزیل گردد و باطن نیز از ذوق عبادت و بندگی متحلی شود و بالاتر از ہمہ آنست کہ بمشاہدۂ معبود و حضور ذات

اقدس وے مستغرق باشد و نماز که فضل عبادات و اصل قربات ست محاذات معنوی بتقدس ذات الٰہی تعالیٰ شانہ حاصل
که باطن نمازگزار بنور آن مستنیر گردد و کیفیت آن بخبر ذوق توان یافت رزقنا الله و ازین حدیث امکان رویت حق تعالیٰ و آخرت
استنباط میتوان نمود که در دنیا نیز اگر حجاب بالی از ان محروم و محجوب ست و چون این حجاب بر افتد کانک تراه انک تراه گردد
چنانکه در آخرت واقع شود ستَرَون ربکم یوم القیامة الحدیث و لهذا در حدیث رویت وصیت کرده اند بمحافظت بر اداے
نماز در اول روز و آخر آن که میقات رویت باری تعالیٰ است در بهشت یعنی تا آنکه شهود و ذات بهم رسد و منتهی و مستعد رویت
بصری گردد که قوت بصیرت در روے دران نشات ابداع خواهد یافت - قال صدقت - گفت راست گفتی همین ست
معنی احسان که بیان کردی بدانکه بنای دین و کمال آن بفقه و کلام و تصوف ست و این حدیث شریف بیان این هر سه
مقام کرده اسلام اشارت بفقه است که متضمن بیان اعمال و احکام شرعیه است و ایمان اشارت باعتقادات که مسائل
اصول کلام اند و احسان اشارت باصل تصوف که عبارت از صدق توجه الی الله است و جمیع معانی تصوف که مشائخ
طریقت بآن اشارت کرده اند راجع بهمین معنی ست و تصوف و کلام لازم یکدیگر اند که هیچ یکے بے دیگرے تمامی نپذیرد
چرا که کلام بے تصوف و تصوف بے فقه صورت نه بندد زیرا که حکم الٰہی بے فقه شناخته نشود و فقه بے تصوف تمام نشود زیرا که
عمل بے صدق توجه تمامی نپذیرد و هر دو بے ایمان صحیح نگردد بمثال روح و جسد که هیچ کدام بے دیگرے وجود نگیرد و کمال نپذیرد
و از اینجا فرموده امام مالک رضی الله عنه من تصوف و لم یتفقه فقد تزندق و من تفقه و لم یتصوف فقد تفسق و من جمع بینهما فقد تحقق کما
جامعیت این ست باقی همه زیغ و ضلال و التوفیق من الله الکریم المتعال و چون احکام دین و مقامات قرب و یقین همه بیان گشت اشارت
بقیام قیامت و وجود عمل با ثمرات و آثار است کرد تا تنبیه کرده و باعث شود بر التزام عبادات و تحصیل کمال چنانکه فرمود - قال فاخبرنی عن الساعة
گفت آنمرد با آنحضرت صلی الله علیه و سلم بعد از آنکه بیان کردی اسلام و ایمان و احسان را خبر ده مرا از وقت قیامت که کے قائم
خواهد شد و قیامت را ساعت از جهت طول زمان آن باعتبار آن گویند که قیام او یکبارگی شود در ساعتی یا جهت آنکه با وجود این همه طول
و امتداد نزد حق تعالیٰ حکم یک ساعت دارد و ساعت در لغت یعنی پاره از زمان غیر معین و یکی دو دور اصطلاح اهل حساب
یکجزو از بست و چهار جزو از روز و شب - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم - ما المسئول عنها باعلم من السائل -
نیست آنکس که پرسیده شده ازو در آن وقت قیام ساعت داناتر از کسے که پرسنده است یعنی من داناتر از تو نیستم یعنی من و تو
هر دو برابریم در نادانستن آن بلکه هر سائل و مسئول همین حال دارد که آن را بجز خداوند تعالیٰ کسے نداند و حق تعالیٰ هیچکس را
از ملائکه و رسل بر آن اطلاع نداده - قال فاخبرنی عن اماراتها - گفت پس اگر علم بوقت آن نداری خبر ده مرا از علامات قیامت نشانها
او - قال ان تلد الامة ربتها - گفت آنحضرت یکے از نشانهاے قیامت این ست که بزاید برده مالک و مربی خود را در تاویل و بیان
مراد ازین عبارت شراح را اقوال ست اکثر بر آنند که مراد بدان کثرت اتخاذ سراری ست و پیدا آمدن داه زادگان که نسبت بمادران
خود بجهت نسبت پدران مولے و سید اند و حکم مالک دارند یا باعتبار آنکه اموال آدمی بعد از موت صاحب و راجع باولاد ست

و یا باعتبار تصرف اولاد در مال والد در حیاتش باذن صریح یا دلالت آن یا بعرف و عادت و علامت بودن این حال
در قیامت از جهت وجود فتنه و تهم و خروج از دائرهٔ توسط و اعتدال در اسباب و آلات معیشت ست که مفضی بخروج از انتظام
احوال و فساد و اختلال ست یا بجهت استلزام آن کثرت جهاد و بسیار بدست آوردن و اسیر ساختن ایشان و شاید که درین
میان بعضے از اولاد مادران خود را بند کرده و اسیر ساخته بیارند و مالک آنها شوند و اگر ظاهر نگردد که مادران ایشان اند خود دائم و مستمر
بر ملک باشند و اگر ظاهر گردد و پسر از مملوکیت آزاد شوند یا بجهت آنکه کثرت جهاد باعث استیلاء مسلمانان بر بلاد کفر و غلبه و قوت
اسلام و کمال اوست و چون بر کمال رسد از واسطه در پے بست نمو شده باشد پس انتها و انقطاع بود در دولت اسلام گردد که علامت
قیام قیامت ست و یا بجهت استلزام سوء ادب اولاد با امهات و عقوق آنها و معاملت کردن ایشان مثل معاملهٔ مالک و سادات
اگر گویند که کثرت جهاد و استیلاء بر بلاد کفر در اول اسلام بسیار بود و ظاهر آن ست که علامات قیامت در آخر زمان پیدا گردد
جوابش آنکه اول اسلام نیز آخر زمان ست بنسبت آنچه گذشته و اگر دران وقت نیز بعضے از علامات قیامت پیدا آید دور نباشد
و نیز شاید که در آخر زمان جهاد و استیلاء بیشتر از پیشتر گردد والله اعلم و بعض گویند که این اخبار است بوقوع امهات اولاد در آخر زمان بفساد
احوال مردم در رعایت احکام و اختلاط حلال و حرام و شاید که بکثرت تداول ایدی و تردد مشتریان بدست فرزندان افتد و مضمون
فولدت الامة ربها صادق آید و بعض گویند که این کنایت ست از آنکه پسران ملوک و امرا که چون ملوک و حکام شوند مادران
ایشان در قول رعایاے ایشان باشند و ایشان مالک و سادات شوند بنسبت آنها و این نیز در آخر زمان پیدا شد خصوصاً
در اواخر دولت بنی عباس و روسا و اکابر اگر گفته شود که ربها بتانیث آورده است پس چون گفت ربها و حال آنکه تصحیح
کند کرده شد شامل ذکور و اناث ست جوابش آنکه موصوف نفس یا نسمه است که لفظش مونث ست و معنی او شامل ذکور و اناث ست
و نیز ربه نگفت از جهت تعظیم و اجلال شان حضرت پروردگار تعالی اگرچه اطلاق رب باضافت بر غیر وے بجا آمده یا
در روایت ست و چون حکم در وے تخصیص ست درین طریق اولی خواهد بود و در روایتے بعلها آمده بجاے ربها و بعل نیز بمعنی
رب و سید ست و اگر بمعنی زوج بود نیز بعض توجیهات مذکوره صادق ست چنانکه کسے کنیزے در بند کفار آورده و او را
از خود نداسته تزوج نماید و وطی کند یا در صدر اول ابا و استنکاف داشتند از وطی اما و رغبت میکردند در حرائر والله اعلم
و ان ترى الحفاة العراة العالة رعاء الشاء و دیگر از علامات قیامت آن ست که ببینی تو اے مخاطب برهنه پایان برهنه تنان فقرا
چوپانان گوسفندان یعنی مردم حقیر بے مقدار را باین صفت که یتطاولون فی البنیان تفاخر و تکبر کنند بیکدیگر در بناها و خانها یعنی
فقرا و چوپانان که پیشه ایشان فقر و فاقه و خدمت دربانها باشند و گوسفندان که اخس احوال عرب ست چنانچه بعزت و تکبر گردند
و بر اموال و ملک مستولی شوند و سرکشی و تفاخر نمایند این نیز علامت قیامت و نشان آخر زمان ست که موجب اختلال
و انتقال و خرابی عالم و باعث غربت و بزرگی اراذل و اسافل و جهال و سبب حقارت و اهانت اعالی و اکابر و علامت
آن و در آن کلمه و القرین در عهد دولت خود چه براید فقرا و مستحقان با اکابر و صدور و مشایخ و مناصب عالیه ظالم کفر اهد

پیدا شده و تغییر و تبدیل را بدان راه نه بود و باعث امن و امان و سلامت و انتظام کارخانهٔ دولت او این بود و در حدیث آمده است
که قائم نشود قیامت تا آنکه باشند بهره ورترین و نیکبخت ترین مردم در دنیا لکیع بن لکیع و نیز در حدیث آمده است که از علامات قیامت است
که سگان پست و زبون باشند و بدان بلند و غالب پوشیده نماند که علامات قیامت از صغرے و کبرے بسیار اند چنانکه
در باب اشراط الساعة بیاید ان شاء الله تعالے و لیکن اقتصار فرموده بر ذکر این دو چیز که مذکور شد مگر بمقام اقتضاء آن
کرده باشد والله اعلم - قال - گفت عمر بن الخطاب - ثم انطلق - این سوالها کرد آن مرد و جوابها شنید از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
پس برفت آن شخص - فلبثت ملیا - پس درنگ کردم من زمانے دراز یعنی نپرسیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که آن مرد که بود
تورپشتی گفته که مراد ساعتے طویل است یعنی درازی و کوتاهی امر نسبی است و شاید این قدر عجیب و غریب اقتضاء حال و مقتضاء
طبیعت استعجال در استفسار و سوال وے بود و صبر بر آن قصیر و قلیل در وے کثیر و طویل بود و در روایت ابو هریره آمده
که پشت داد آن مرد پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم بازگردانیده بیارید او را پس رفتند تا باز گردانند پس ندیدند چیزے را
ثم قال لی - پس گفت آنحضرت مرا یا عمر - اتدری من السائل - ای عمر آیا درمی یابی که بود این مرد سوال کننده - قلت - گفتم من
الله و رسوله اعلم - خدا و رسول خدا داناترند بدان و این ادب صحابه بود رضی الله عنهم اجمعین که چون آنحضرت صلی الله علیه وسلم
از ایشان استفهام و استعلام میکرد این کلمه میگفتند و داد ادب و دانش بدان میدادند - قال فانه جبریل - گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم این سوال کننده جبرئیل بود و جبرئیل اسم سریانی است بمعنی عبد الله - اتاکم یعلمکم دینکم - آمد شما را در حالے
که تعلیم میکند شما را دین شما قواعد و احکام آن را و اسناد تعلیم در اینجا بجبرئیل بجهت باعثیت اوست بسوال بر بیان آنحضرت
جواب آن را و شنوانیدن آن صحابه را در واقع چون جبرئیل ناقل وحی و مبلغ علم است نسبت تعلیم بوے حکم حقیقت دارد فائده
در اینجا این احکام معلوم بود و مقصود تاکید و تجدید علم بآن بود و از اینجا معلوم شد که دین عبارت از مجموع اسلام و ایمان و احسان
و شریعت نام این مجموع است و گاهے دین بر اسلام بخصوصه نیز اطلاق یافته چنانکه ان الدین عند الله الاسلام و شریعت نیز باحکام فرعیه
فقهیه تخصیص یافته چنانکه شریعت و طریقت و حقیقت گویند این هر سه نیز شعب و اجزائے دین اند و حقیقت حقیقت شریعت است آنچه بدان
ایمان آورده اند بحقیقت آن رسند و آنچه شنیده اند عیانا دریابند نه چیزے دیگر مغائر آن و بالجمله دین یکیست و تقسیم شود و هر که
غیر این فهمد خطا کند والله اعلم بالصواب - رواه مسلم - روایت کرد این حدیث را مسلم و اگرچه بخاری نیز آن را روایت کرده اما
و لیکن نه از عمر پس در اصطلاح این حدیث متفق علیه نباشد بخاری و مسلم هر دو مانند این از ابی هریره نیز روایت کرده اند
و لیکن با حدیث عمر تفاوتے در الفاظ دارد چنانکه گفت - و رواه ابو هریره مع اختلاف - و روایت کرد این حدیث را
ابو هریره با تفاوتے در الفاظ که با حدیث عمر دارد - و فیه - و در حدیثے که ابو هریره روایت کرده است چنین آمده که - و اذا
رأیت الحفاة العراة الصم البکم ملوک الارض - و نشان قرب قیامت آن است که چون به بینی تو برهنه پایان برهنه تنان
کران گنگان یعنی نادان بیخردان را صاحب ملک و جاه و حاکم - فی خمس لا یعلمهن الا الله - علم قیامت و وقت برپا شدن وی

داخل ست دران پنج چیز کہ نمیدانند آنہا را ہیچ کسے مگر خدائے تعالے۔ ثم قرأ۔ پس بخواند آنحضرت از برائے بیان و تعیین آن پنج
چیز کہ آن را خبر داد نمود این آیت را کہ۔ ان اللہ عندہ علم الساعۃ۔ بدرستی کہ خداوند تعالے نزد اوست نہ نزد غیر او علم قیامت کہ کے
خواہد رسید۔ وینزل الغیث الآیۃ۔ و نزد اوست علم باران کہ کے خواہد فرستاد تا آخر آیت کہ۔ ویعلم ما فی الارحام۔ و میداند وے تعالے
نہ غیر وے کہ چیست در شکم زن حاملہ پسر یا دختر۔ وما تدری نفس ماذا تکسب غدا۔ و نمیداند ہیچ ذاتے کہ چہ کار خواہد کرد فردا۔ وما تدری
نفس بای ارض تموت۔ و نمیداند ہیچ کس کہ بکدام زمین بمیرد و مراد آن ست کہ بے تعلیم الہی بحساب عقل ہیچ کس اینہا را نداند آنہا از امور
غیب اند کہ جز خدا کسے آن را نداند مگر آنکہ وے تعالے از نزد خود کسے را بداناند بوحی و الہام۔ متفق علیہ۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما
ولادت وے پیش از وحی بیک سال بود اسلام آورد ہمراہ پدر بزرگوار خود در صغر سن و بعضے گفتہ اند پیش از وے آوردہ و این
صحیح نیست حاضر نشد بدر را از جہت صغر سن و در حضور او احد را اختلاف ست و بود وے رضی اللہ عنہ از اہل ورع و زہد و سخت احتیاط
و پرہیزگاری و تقوی و زہد وے و قوی و مستقیم بود در اتباع سنت جابر گوید رضی اللہ عنہ نبود ہیچ یکے از ما مگر آنکہ میل کرد بدنیا یا میل کرد
دنیا بوے الا ابن عمر رضی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت ست از ابن عمر کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم۔ بنی الاسلام علی خمس۔ برآوردہ شدہ است خانہ مسلمانی بر پنج چیز۔ شہادۃ ان لا الہ الا اللہ وان محمدا رسول اللہ
اول گواہی دادن بخدائی خدای تعالے و تقدس و بپیغمبری محمد صلی اللہ علیہ وسلم۔ واقام الصلوۃ۔ دوم برپا کردن نماز و
گزاردن آن بہ ہیئت درست۔ وایتاء الزکوۃ۔ سوم دادن زکوۃ مال۔ والحج۔ چہارم حج کردن۔ وصوم رمضان۔
پنجم روزہ ماہ رمضان و اسلام تشبیہ کردہ مسلمانی را بخانہ کہ این پنج چیز قوائم و عمد و دعائم و ارکان آنند و این خانہ بانہا برپاست
متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ در نام وے اختلاف بسیار ست اشہر عبد الرحمن ست و عبد اللہ نیز گفتہ اند
و در جاہلیت نام او عبد الشمس بود یا عبد عمرو و غالب آمدہ بر وے کنیت بجہت نگاہداشتن وے گربہ صغیرہ را از بلاد دوس
اسلام آورد در سال خیبر کہ سال ہفتم ست از ہجرت و حاضر شد آن را با آنحضرت بعد از آن ملازمت کرد و مواظبت نمود بر طلب علم
و قانع شد بسیری شکم و بود از احفظ صحابہ و بود حافظ [illegible] مشغول بذکر [illegible] صاحب صیام و قیام و ذکر و تسبیح و تہلیل رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ روایت ست از ابی ہریرہ کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ الایمان بضع وسبعون
شعبۃ۔ ایمان ہفتاد و چند شاخ ست بضع بکسر با و فتح نیز آمدہ نام عدد ست از سہ تا دہ کہ بفارسی از وے بلفظ چند یا اند تعبیر کنند
پوشیدہ نماند کہ شعبہائے ایمان از اخلاق و اعمال و واجبات و سنن و مستحبات و آداب بیرون از حد و احصا ست و تعیین عدد
مفوض بعلم شارع ست شاید کہ اصول احکام و قواعد ایمان راجع باین عدد باشد کہ فرمودہ است و در بعض روایات شصت و چند
نیز آمدہ و اختلاف این روایات شاید کہ بجہت آن باشد کہ ارجاع آن شعب بہر دو عدد صحیح باشد پس گاہے این را اعتبار کردہ
فرمودہ و گاہے آن را یا بجہت آنکہ اول وحی بعدد کمتر آمدہ باشد و وقتے دیگر بعض احکام دیگر بران افزودہ شد و بعض گفتہ اند
مقصود از ذکر این عدد حصر و تعیین نیست مراد بیان تعدد و تکثر ست و این توجیہ در عدد معین درست افتد کہ ذکر آن برای بیان

معنی تکثیر متعارف ست شده و بیشتر با آنکه ذکر بضع زاید بر ستین نیز خالی از فائده است باین معنی نیست مگر آنکه مقصود مبالغه و تکثیر باشد
و بعض از علما از برای بیان شعب ایمان بعدد معین متصدی گشته و این خالی از تکلف نیست چه بسیارے از انواع و افراد
آن از حیطه بیان ایشان بیرون افتاده و مجمل شعب ایمان با وجود تفاوت از حد حصر و احصار راجع است باصل واحد که تکمیل نفس
و تحصیل سعادت اوست در مبدا و معاد و تحصیل کمال علمی و عملی و آن عبارت از اعتقاد و استقامت در عمل ست چنانکه در
قرآن مجید فرموده ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا و در حدیث آمده قل آمنت بالله ثم استقم و آنحضرت صلی الله علیه
وسلم مبدا و منتهاے آن را بیان فرمود بقول خود - فافضلها قول لا اله الا الله - پس فاضل ترین و سابق ترین شعبهاے
ایمان گفتن کلمه طیب ست و ایمان آوردن بست بدان - وادناها اماطة الاذی عن الطریق - و فروترین و پست ترین آن شعبها
دور کردن آنچه ایذا کند مردم را مثل خار و سنگ و پلیدی از راه و ظاهر آنست دور کردن بد و شتن ست بعد از افتادن و اگر هم از اول
نیندازند در راه را پاک بدارند نیز حکم دور کردن دارد بلکه اولی و بطریق ترک ایذاے مردم و آزار ایشان ست با حق تعالی در بے
ترک با وجود دعوی هستی که سبب همه شر و قبایح ست شعر و اخار و سنگ زده این چه فرموده هستی وجود خود به بردار از راه
والحیاء شعبة من الایمان - و شرم داشتن از ارتکاب مناهی و ناپسندها شعبه عظیم است از ایمان و عمده است در کار
دین و ابتدا او را حیا آورده و تخصیص ذکر حیا و لغت تغیر و انکسار یست که عارض میشود آدمی را از ترس کار یست که عیب کرده
میشود بان و در شرع مراد بیان حیرت ست که باعث میگردد بر پرهیز کردن از تا در حدود مانع می آید از تقصیر در حق و حیا اگرچه حکم
طبیعت و جبلت پیدا آید ولیکن در وجه و حیاے شرعی اختیار نیز در یاضت او را دخلے است چنانکه در سایر اخلاق و
تهذیب آن سید الطائفه جنید بغدادی قدس الله سره العزیز فرموده الحیاء حالة تتولد من رؤیة الالاء و رؤیة التقصیر چون ببیند
نعمتهاے حق در خود و ببیند نا اندازه‌ی ببیند دور از اداے حق شکر آن تقصیر مشاهده نماید پیدا می آید از وے شرم متفق علیه
عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما - عبد الله بن عمرو بن العاص بن وائل سهمی منسوب بسهم بن عمرو قرشی ست از قریش جاهلیه و هم
قائم بود و از پدر دوازده سال خردتر بود و کاتب احادیث نبوی بود و ابو هریره گفت که فرق میان من و وے همین بود که وے
احادیث می نوشت و من نمی نوشتم و صحابی بیت بود و گرفت صحبت رضا سته پیر که آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بدان وصیت
کرده بود در صحبت معاویه بود نام او در اول نام پدرش بود و آنحضرت صلی الله علیه وسلم عبد الله نام کرد - قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت عبد الله بن عمرو بن العاص گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - المسلم من سلم المسلمون من لسانه و یده
مسلمان کامل کسے ست که سلامت مانند مسلمانان از زبان وے و دست وے تا زبان دشنام ندهد و غیبت نکند و فحش
نگوید و دست نزند و نرنجاند و غصب نکند و تخصیص دست و زبان بجهت آن ست که اکثر انواع ایذا بایں دو عضو باشد و زبان
مقدم است از آنچه در نفس انسان ست و تنفیذ کار بسیار از دست می آید و تقدیم لسان بجهت آنکه ایذا بزبان غالب تر و سخت تر بود
در گذشتگان و اهل زبان و آیندگان در افتد و ایذاے دست خاص بحاضران بود و کتابت در حکم زبان ست بلکه در دست

دست و زبان هر دو ایذاست و تخصیص مسلمانان باعتبار غالب واقع شده و الا کافران که ذمی و مطیع الاسلام باشند درین حکم داخل اند
و در روایت ابن حبان من سلم الناس واقع شده و این عام ترست کذا ذکره السیوطی و بهر تقدیر مراد ایذا بناحق است و الا حکم شرع
هر چه آید از زجر و ضرب و شتم جائز بود و در بعض مواضع واجب گردد و چیست بسبب حکم شرع آب خوردن حلال است و گر خوردن ممنوع
چیزی روا است و مراد آنست که مسلمان را صفتش اینست که مردم را ایذا نکند و مسلمان باید که برین صفت باشد و هر که بدین صفت نباشد
باشد گویا مسلمان نیست نه آنکه هر که این صفت دارد تنها مسلمان کامل است اگرچه در باقی احکام و ارکان دین تقصیر کند چنانکه ملحدان
گویند شعر مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن. که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست. و حقیقت مراد آنست که هر که باداء
حقوق پروردگار تعالی حقوق خلق بجای آرد مسلمان کامل اوست. والمهاجر من هجر ما نهی الله عنه. و هجرت کننده کسی است
که ترک کند چیزی را که نهی کرده و باز داشته است ازو حق تعالی ازان بدانکه هجرت در شرع بمعنی بیرون آمدن از دار کفر
بدار الاسلام و گریختن از فتنه دین است و این را هجرت ظاهره گویند و هجرت باطنه آنکه از موطن طبیعت برآید و از آنچه نفس و شیطان
بدان وامی دارد بگریزد و ترک دهد و حقیقت شریعت هجرت برای این غرض است و هر که از وی این غرض حاصل شد در معنی
مهاجرست اگرچه در وطن باشد مگر آنکه صورت هجرت و ظاهر آن نیز واجب گردد چنانکه در زمان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم که مسلمانان
را از مکه بمدینه واجب بود هجرت کردن و مقصود ازین حدیث حث و ترغیب مهاجران است بر ترک مناهی تا مجرد اسم و صورت اکتفا
نکنند و بدان مغرور نشوند یا تسلی خاطر آنهاست که صورت آن را درنیافتند بحصول ثواب آن بترک منهیات. هذا لفظ البخاری. این
حدیث که مذکور شد لفظ بخاری است که وی باین لفظ حدیث را روایت کرده و با روایت مسلم قدری مغایرتی و مخالفت
در لفظ دارد چنانکه گفت. و لمسلم ان رجلا سال النبی صلی الله علیه وسلم. و مر مسلم را چنین آمده که مردی پرسید از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم. ای المسلمین خیر. کدام یکی از مسلمانان بهتر است. قال. گفت پیغمبر خدا در جواب سائل من سلم المسلمون من لسانه
و یده. و در مسلم این خبر که والمهاجر من هجر ما نهی الله عنه نیست و ظاهر عبارت مؤلف موهم است که باشد فافهم. وعن انس
بن مالک بن النضر الانصاری الخزرجی خادم رسول الله صلی الله علیه وسلم خدمت کرد آنحضرت را ده سال و در آمد در خدمت وی
هشت یا نه ساله بود انتقال کرد به بصره در خلافت عمر رضی الله عنه تا فقه کنند مردم بروی و وی آخر صحابی است که مرد ببصره
سنه احدی و تسعین مناقب او بسیار است رضی الله عنه و آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را بالتماس والده اش دعا کرد در دنیا
و دین در دنیا چنانکه در دنیا عمر او بصد رسید و اولاد او از صد متجاوز شد و نخلستان او در سال دو بار میوه میداد. قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یؤمن احدکم حتی اکون احب الیه. ایمان نمی آرد یکی از شما یعنی مؤمن کامل تا آنکه باشم من دوست
داشته تر بسوی وی من والده و ولده والناس اجمعین. از پدرش و فرزندش و مردم همه. تحقیق نشان ایمان
مؤمن کامل آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم محبوب تر و معظم تر از همه چیز و همه کس باشد نزد مؤمن چه از پدر و فرزند که بحکم طبیعت و جبلت
محبوب و مرغوب اند و چه سایر مردم که با ایشان علاقه محبت و مودت در میان دارد چه بجبلت و چه باختیار و باید دانست

کہ محبت دو قسم است یکے جبلی است کہ از اختیار بندہ بیرون است و بحکم طبیعت و جبلت بے اختیار با نہا انجذابے دارد و این
قسم خارج مبحث است چہ سخن در ایمان است کہ تکلیف شرع و تحصیل و تکمیل آن ہست و پس مراد محبت درینجا محبتے خواہد بود کہ اختیار را دران
مدخلے باشد و تکلیف دران جاری گردد و پس مراد با محبت اینجا ترجیح جانب آنحضرت است صلی اللہ علیہ وسلم در اداے حق
بالتزام دین و اتباع سنت و رعایت ادب و ایثار رضاے وے صلی اللہ علیہ وسلم بر ہر کہ و ہر چہ غیر اوست از نفس و ولد و والد
و اہل و مال و منال چنانکہ راضی شود بہلاک نفس خود و فقدان ہر محبوبے بفوات حق وے صلی اللہ علیہ وسلم چنانکہ حال اکمل اصحاب بود و ذکر
نفس درینجا اگرچہ چنانکہ در دعاے ماثور کہ محبت حق جل وعلا را درخواستہ است و فرمودہ اللھم اجعل حبک احب الی من نفسی و مالی و ولدی
زیرا کہ در محبت ولد و والد اختیار را مدخلے ہست بخلاف محبت نفس و در تکلیف کردن اہتمام بدان در اہلیت خود و نشد ستہ و ہر چہ با نسبت
پس تکلیف بدان ذکر و بخلاف محبت خود مر حق جل وعلا را واہداد از بعض روایات و من الماء البارد للعطشان نیز آمدہ کہ اختیار را
در وے قطعا مدخلے نیست یا آنکہ بتدریج و ترتیب را از تعلیم و ترتیب رعایت کردہ تا این مرتبہ را کہ اجنبیت بنسبت بوالد و ولد حاصل آمد
پس از ان بنسبت بنفوس ایشان نیز تکلیف نماید چنانکہ در حدیث دیگر آمدہ است کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم از عمر رضی اللہ عنہ
پرسید کہ حال چیست مارا دوست میداری و پس بانچہ یارا نیز شریک میگردانی گفت کہ محبت مشترک ست شمارا دوست میدارم و نفس را
و فرزندان و مال و منال را نیز دوست میدارم پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دستے بر سینہ عمر زد و تصرفے کرد و پرسید اکنون حال
چیست و چگونہ می دریابی گفت ساقط شد محبت اہل و مال و اما محبت نفس ہنوز باقی ست بار دیگر دست بر سینہ عمر زد و پرسید
اکنون چگونہ گفت ہمہ ساقط شد و تمام الا محبت تو یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم **رباعی** عمرم ہمہ صرف در وفایت باد اہ
جان و دل و دین من فدایت باد اہ محبوب من از جان و دل و عمر توئی ٭ ہر چیز من است برایت باد اہ و بدانکہ منشاے محبت و باعث
مودت حسن ست یا احسان و این ہر دو صفت از مخلوقات بکمال و تمام منحصر ست در ذات سید کائنات کہ اجمل و اکمل مخلوقات ست
صلی اللہ علیہ وسلم و در حقیقت منحصر و مقصور ست در ذات کامل الصفات حضرت واہب العطیات جل جلالہ و آن حضرت
مرآت جمال و کمال اوست پس اجنبیت را نحوا بنسبت بحضرت عزت کنند یا بحضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم وارند ہر دو صحیح
و بحقیقت ہر دو یکے است **رباعی** ہم حسن و جمال بے نہایت داری ٭ ہم جود و کرم بے غایت داری ٭ ہم حسن ترا مسلم و ہم
احسان ٭ محبوب توئی کہ ہر دو آیت داری ٭ و عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - و ہم از انس روایت ست کہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم فرمود - ثلث من کن فیہ - سہ خصلت ست کہ ہر کہ باشد آن خصلت در وے - وجد بہن حلاوۃ الایمان - حتی یابد بسبب
این خصلتہا شیرینی ایمان را و ذوق ویگیرد بدان - من کان اللہ و رسولہ احب الیہ مما سواہما - اول آنکہ باشد خدا و رسول خدا نزد وے
دوست تر و دوست تر از ہر چہ غیر خدا و رسول اوست - و من احب عبدا لا یحبہ الا للہ - دوم آنکہ چون دوست دارد بندہ را دوست
ندارد او را مگر براے خدا و طلب رضاے او - و من یکرہ ان یعود فی الکفر - سوم آنکہ ناخوش دارد کہ باز گردد در کفر - بعد ان انقذہ
اللہ منہ - بعد از آنکہ برہانید و بیرون آورد او را خداے تعالیٰ از کفر - کما یکرہ ان یلقی فی النار - چنانکہ ناخوش میدارد کہ انداختہ شود

در آتش دوزخ۔ متفق علیه — **وعن العباس بن عبد المطلب** عم رسول الله صلی الله علیه وسلم کنیت او ابو الفضل بود و کلان تر
بود از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بسه سال و بعض گفته اند بدو سال و بود ولادت او پیش از عام الفیل رئیس بود در جاهلیت و عمارت
مسجد الحرام و سقایهٔ آن بوے بود و قدیم الاسلام بود و لیکن پنهان میداشت از اهل مکه و برآمدن او بغزوهٔ بدر همراه مشرکان بکره و خشیت بود
حضرت داد او و فدیه داد و آزاد کرد و پیش از فتح هجرت نمود مناقب او بسیار ست رضی الله عنه — قال قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم — ذاق طعم الایمان چشید مزهٔ ایمان را من رضی بالله ربا کسیکه خوشنود شد بخدا و گرفت
او را پروردگار خود و راضی شد بقضاء او و بندگی کرد او را — و بالاسلام دینا — و راضی شد باسلام و گرفت او را دین خود و
عمل کرد بانچه در وست — و بمحمد رسولا — و راضی شد بمحمد صلی الله علیه وسلم و گرفت او را پیغمبر خود و سلوک کرد طریق اتباع او را — رواه
مسلم — و درینجا اشارت ست بآنکه دلهاے سلیم از امراض غفلت و هوا ذوق میگیرد و تنعم میکند بلذات معانی چنانکه تنعم
میکنند نفوس بلذات اطعمه و سلامت قلب و داشتن ازین امراض باین معنی ست هر که چنین بود و هر که نه این چنین بود
حلاوت ایمان را در نیابد و بدان ذوق و لذت نگیرد بلکه بالعکس بود از آن نفرت گیرد چنانکه بیمار شکر را
تلخ یابد — **وعن ابی هریرة رضی الله عنه** — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم — روایت است از ابی هریره که
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم — والذی نفس محمد بیده — سوگند بخدائے که قالب و جان محمد در دست قدرت اوست
لا یسمع بی احد من هذه الامة — نشنود مرا هیچ یکے ازین امت و نرسد خبر رسالت من بوے و امت اجابت را گویند
و امت دعوت گفته شده است با ایشان که خبر دی و گروه ازین جنس را گویند — یهودی ولا نصرانی — یهودی باشد آنکس یعنی از قوم موسی
علیه السلام یا نصرانی از قوم عیسی علیه السلام — ثم یموت ولم یؤمن بالذی ارسلت به — پس بمیرد آنکس و حال آنکه ایمان
نیاورده بدین و شریعتیکه فرستاده شده ام من بآن — الا کان من اصحاب النار — مگر آنکه باشد آنکس از اهل دوزخ یعنی
هر که خبر رسالت من شنید و ثابت شد نزد وے معجزهٔ من و نگروید بدین من کافرست و دائم در دوزخ بود اگرچه از اهل کتاب باشد
رواه مسلم — **وعن ابی موسی الاشعری** — صحابی جلیل کبیرست نام او عبد الله بن قیس و اشعری نسبتست بیکے از اجداد او و بتا
اول از یمن بمکه آمد و مسلمان شد و هجرت حبشه کرد و بعد از آن در فتح خیبر با اصحاب سفینه بآنحضرت صلی الله علیه وسلم آمد و بانعام و اکرام و مدح
و ثناے وے صلی الله علیه وسلم مشرف شد مناقب او کثیرست رضی الله عنه — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلاثة لهم
اجران — سه کس اند از مردم که مر ایشان را دو اجرست و ثواب ایشان مضاعف ست — رجل من اهل الکتاب — یکے از آن سه
کس مردی ست از اهل کتاب یهودی یا نصرانی که — آمن بنبیه و آمن بمحمد — ایمان آورده به پیغمبر خود موسی یا عیسی و با وجود آن ایمان
آورد بمحمد صلی الله علیه وسلم — والعبد المملوک اذا ادی حق الله وحق موالیه — دوم از آن سه کس بنده که مملوک کسے ست چون ادا کند حق خدا را از
واجبات که بروے بوده و ادا کند حق مالکان خود را از خدمات که فرمایند — ورجل کانت عنده امة یطأها — سوم مردیست که بود نزد وے کنیزکے که وطی میکرد
او را بحکم ملک که داشت چنانکه عادت ست — فادبها فاحسن تادیبها — پس ادب کرد آن را و بیاموخت او را آداب متعلق باحوال

واخلاق نیک کرد تادیب او را۔ وعلمها فاحسن تعلیمها۔ و آموخت او را علم متعلق بمسائل و احکام پس نیک کرد تعلیم او را و نیک کردن تادیب
و تعلیم آن است که بروجهی کند که باید کرد و بقدر کفایت کرد نه کم از آن بلطف و نرمی کرد نه بعنف و درشتی۔ ثم اعتقها فتزوجها۔ پس آزاد
کرد آن را و او را پس نکاح کرد با وی۔ فله اجران۔ پس مر این مرد را دو اجر است تکرار جهت تاکید و مبالغه است در ثبوت دو اجر مر این مرد را
و ثبوت دو اجر مرد کتابی و عبد مملوک را ظاهر است که دو عمل کرده‌اند اما آن مرد را که دو اجر است ثبوت اجر این مرد را در برابر اعتاق و تزویج
و اما تادیب و تعلیم عام و شامل است همه مردم را و خصوصیتی بانجا ندارد و اینجا نیز تعلیه استحقاق دو اجر باعتاق و تزویج است۔ متفق علیه۔ و آنکه
میگویند که تعدد اجر مبنی بر عمل حسابی است و غرابتی ندارد و اجر بمقابله عمل هر چند باشد و هر که بکند فضل و زیادت ثابت است و زیادتی که درین سه کس ثابت
کرده است که مخصوص [illegible] گرداند ایشان را بدان جواب میگوید که مراد ثبوت دو اجر مضاعف است در تمامه اعمال ایشان مثل نماز و روزه و تلاوت قرآن مثلا اگر دیگری را یک اجر داده
ایشان را دو باشد و هر ثوابی که دیگران را بر اعمال بدهند ایشان را دو چندان عطا کنند و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله اعلم۔ و عن
ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم امرت ان اقاتل الناس۔ امر کرده شده ام من که کارزار کنم مردم را
حتی یشهدوا ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله۔ تا آنکه گواهی دهند که خدا یکی است و محمد فرستاده او ست مراد بشهادت اینجا اقرار
باین کلمه است یا آنچه در حکم او ست مثل جزیه قبول کردن و صلح نمودن و در امان در آمدن یا آنکه صدور این قول پیش از شهرت و عمت
این احکام بوده۔ ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة۔ و تا آنکه بر پا دارند نماز را و بدهند زکوة را و وجوب قتال منتهی بشهادت است و ذکر عبادات
اشارت بتمام و کمال او ست یا بیان ارکان اسلام و بعض گفته اند که بترک واجبات و فرائض و اصرار بران تا ویل فاسد نیز قتال
ثابت گردد چنانکه صدیق اکبر رضی الله عنه منع کنندگان زکوة کرد و بلکه گفته اند که اگر سنتی را که شعار اسلام بود مثل اذان و ختان قومی ترک
دهند و بران مصر و دائم باشند امام را میرسد که با ایشان قتال کند و تخصیص صلوة و زکوة بذکر بجهت بودن اینهاست اصل عبادات
یا اشارت است بعبادات بدنیه و مالیه و در قرآن مجید نیز هر دو با هم مذکور اند و شاید که در آن وقت بجز این دو عبادت فرض نشده باشد
فاذا فعلوا ذلک۔ پس چون بکنند ایشان شهادت و نماز و زکوة را۔ عصموا منی دماءهم واموالهم۔ باز دارند از من خونهای
خود را و مالهای خود را۔ الا بحق الاسلام۔ مگر بحق مسلمانی و حکم شریعت چنانکه یکی دیگری را بکشد یا زنا کند مثلا و را بحکم شرع
بقصاص و حد بکشند یا مالی که بروی واجب است ندهد مال او بباید گرفت۔ وحسابهم علی الله۔ و حساب ایشان در آخرت
بر خدا است عز وجل یعنی ما حکم بظاهر اسلام وی میکنیم و خون و مال او را معصوم میداریم و اگر کفر و معصیت پنهان دارد خدای تعالی
داناست بدان حکم در آخرت بباطن وی خواهد کرد۔ متفق علیه۔ این حدیث بروایت بخاری و مسلم هر دو است۔ الا ان مسلما
لم یذکر الا بحق الاسلام۔ مگر آنکه مسلم لفظ الا بحق الاسلام ذکر نکرده است و این حدیث دلیل است بر قبول توبه ملحدان و زندیقان
که اگر بیایند و بظاهر توبه کنند قبول کنیم و از سر خون ایشان بگذریم و باطن حال بخدا بگذاریم و علما را درین مسئله اقوال است که طیبی آن را
ذکر کرده و اصح اقوال قبول است و اظهر اقوال آنکه اگر یکبار الحاد کرد و بنا بر آن [illegible] و زود از آن برگشت و برغبت توبه
کرد قبول کرده شود و اگر مصر است و مستمر و از ترس جان و مال توبت میکند قبول کرده نشود والله اعلم و آنها که گویند توبه ایشان قبول نیست

مراد آن ست که ایشان را البته نکشیم اما اگر در واقع توبه وے صحیح ست در آخرت سود خواهد کرد - وعن انس رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوتنا - کسیکه بگذارد نماز ما را یعنی نمازے که در دین اسلام ست - واستقبل قبلتنا - و روے
سوی آرد بقبلۂ ما که کعبه است - واکل ذبیحتنا - وبخورد ذبیحۂ کرده شده ما را - فذلک المسلم الذی له ذمة الله - پس آن کس مسلمانے ست
که مر او راست عهد وامان وضمانت خدا و ذمه و ذمام بکسر ذال معجمه بمعنی عهد وامان وضمان و حرمت و حق آید و این همه معانی نزدیک
یکدیگر اند و اهل ذمه و ذمی کسے را گویند هم ازین جهت ست که در عهد وامان و ضمانت مسلمانان در آمده اند - فلا تخفروا الله فی ذمته
پس غدر و عهد شکنی مکنید خدا را در ذمه او سبحانه وتخفروا بضم تا و سکون خا و کسر فا ست از اخفار یعنی غدر و عهد شکنی کردن و اکتفا
بذکر این سه چیز کردن نه ذکر ارکان اسلام از شهادتین و غیر آن بجهت آن ست که این سه چیز نشانهاے درست ست بر اسلام
و تمیز مسلمان از غیر مسلمان چه هرکه نماز بگذارد چنانکه مسلمانان بگذارند دلالت دارد بر اعتراف وے به نبوت محمد صلی الله علیه وسلم و قبول
آنچه آورده از نزد خدا و جدا کردن ذکر استقبال قبله با آنکه شرط نماز ست و چون ذکر نماز کرد گویا او را نیز ذکر کرد بجهت آن ست که امر قبله
مشهور ست و مخصوص بنماز ما بخلاف قیام و قرائت که دیگران از اهل کتاب نیز دارند و اکل ذبیحه ما نیز مخصوص باهل اسلام ست
و یهود ذبیحه ما را نمی خورند - رواه البخاری - وعن ابی هریرة رضی الله عنه - قال اتی اعرابی النبی - آمد بادیه نشینے پیغمبر را -
صلی الله علیه وسلم فقال - پس گفت آن اعرابی با آنحضرت - دلنی علی عمل - راه نما مرا و مطلع گردان بر کارے که - اذا عملته
دخلت الجنة - چون بکنم آن کار را در آیم بهشت را - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب آن اعرابی - تعبد الله و لا
تشرک به شیئا - پرستش میکنی خدا را و شریک نمیگردانی با وے چیزے را اینجا شهادتین ذکر نکرد از جهت شهرت آن یا سوال از عمل ست
که بعد از شهادت ست و مراد باشتراک یا پرستش بتان ست یا ریا که در وے نیز شریک میگرداند خلق را بخدا و لهذا در احادیث
آن را شرک اصغر خوانده اند و ظاهر درین حدیث آنچه ست بعد از آن بیان کرده عبادت را بقول خود - وتقیم الصلوة المکتوبة
و برپا میداری نماز فرض را که نوشته شده و حکم کرده شده است بدان - وتؤدی الزکوة المفروضة - و میدهی زکوتے را که فرض
کرده شده است زکوة نام همین فریضه ست و مراد بزکوة اینجا صدقه است - وتصوم رمضان - و روزه میداری ماه رمضان را
تخصیص کرد بذکر فرائض زیرا که آن در حصول نجات از آتش دوزخ و در آمدن در بهشت کافی ست و شاید که فرائض در ان وقت
زیاده برین نبود و چون آن مرد طالب اصل در آمدن در بهشت بود - قال - گفت والذی نفسی بیده - سوگند بآن خدا که بقاے
ذات من در دست قدرت اوست - لا ازید علی هذا شیئا ولا انقص منه - زیاده نکنم برین عبادات که فرمودی چیزے را از نوافل
و نقصان نکنم ازین فرائض چیزے را و صاحب این حال ناجی ست بے شبهه اگرچه بترک سنن مسیئ بود و بترک نوافل خیرات
از رفع درجات محروم باشد و زیادت بر حد مشروع ست و نقصان از آن مثل زیادت رکعت و نقصان آن یا مراد آن ست
که زیاده نکنم در سوال و نقصان نکنم در قبول یا این سائل رسول قوم خود بود سوگند خورد که زیادت و نقصان نکنم در رسانیدن احکام
بقوم خود یا این کلام کنایت ست از مبالغه و شدت در اخذ و اهتمام بامر شارع و حقیقت کلام مراد نیست - فلما ولی - پس هرگاه

کرروے گردانید آن اعرابی و پشت داد و برفت - قال النبی - گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من سره ان ینظر الی رجل من اهل
الجنة - کسے که شاد میگرداند او را نظر کردن بسوے مردے از اهل بهشت یعنی هر که خواهد که بهشتی را ببیند - فلینظر الی هذا - پس
باید که نظر کند بسوے این مرد و به بیند او را چون آنحضرت بصدق و یقین و عقیدت او را باحکام دین مشاهده فرمود بشارت داد
او را به بهشت - متفق علیه - وعن سفیان بن عبد الله الثقفی قال قلت - سفیان بن عبد الله الثقفی طائفی که صحابی ست عامل
عمر بن الخطاب بود بر طائف رضی الله عنهما گفت گفتم - یا رسول الله قل لی فی الاسلام قولا - بگو برائے من در باب اسلام
و ایمان سخنے که - لا اسأل عنه احدا بعدک - محتاج نشوم که بپرسم از آن سخن هیچ یکے را بعد از تو یعنی غیر تو یا بعد از رفتن تو از عالم
وفی روایة غیرک - و در روایتے بجاے بعدک غیرک آمده و این روایت مبین معنی اول ست - قال - گفت آنحضرت در جواب
وے - قل آمنت بالله ثم استقم - بگو ایمان آوردم بخدا پس بر استقامت ورز بزبان یعنی گواهی ده بوحدانیت حق با اسما
وصفات و افعال او و تصدیق کن او را و بر آنچه خبر داده و قبول کن امر و نهی او را و این شامل ست تمامی آن چیزها را که بآن ایمان آورده
پس از آن التزام کن که بحق آن قیام نمائی و بر آن استقامت ورزیے و استقامت ملازمت کردن انسان ست راه راست را
و براست استادن و مراد اینجا بجا آوردن ست جمیع اوامر و نواهی را بروجه دوام و ثبات و اعتدال بے زیغ و فتور در قاموس
گفته استقام الامر اعتدل و در شرح حکم گفته که استقامت استواری ست در اتباع حق بر منهاج سداد بے افراط و تفریط و در قوت القلوب
فرموده که استقامت بر داشتن نفس ست باخلاق کتاب و سنت و مرتاض و معتاد ساختن او ست و تفصیل کلمات راسخه وے
از فضائل - رواه مسلم - وعن طلحة بن عبید الله رضی الله عنه - قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم من
اهل نجد - روایت ست از طلحه که از عشره مبشره است و برادرزاده ابوبکر صدیق رضی الله عنهما و مناقب او در آخر کتاب مذکور گردد ان شاء الله
تعالی گفت آمد مردے بسوے آنحضرت صلی الله علیه وسلم از اهل نجد بفتح نون و سکون جیم نام بلاد عرب ست از تهامه تا
عراق مقابل غور و نجد در اصل زمین بلند را گویند چنانکه غور بفتح غین زمین پست را - ثائر الراس - پراگنده موے سر
نسمع دوی صوته - در حالیکه می شنویم آواز پست او را و نغمه آن را دوی بفتح دال و کسر واو و تشدید یاء
تحتیه آواز پست را گویند که مفهوم نگردد چنانکه آواز مگس شهد و مانند آن - ولا نفقه ما یقول - و نمی فهمیم چیزے را که میگوید
آن مرد و نسمع و نفقه بفتح نون ست بصیغه معلوم و بیاء تحتیه مضموم بصیغه مجهول نیز روایت ست و بر تقدیر اول دوی
منصوب ست و بر ثانی مرفوع - حتی دنا من رسول الله - تا آنکه نزدیک شد آن مرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذا هو
یسأل عن الاسلام - پس ناگاه آن مرد می پرسید از احکام اسلام و فرائض وے و تواند که سوال از حقیقت اسلام کرده باشد
و عدم ذکر شهادتین بجهت شهرت آن و علم بدان باشد - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خمس صلوات
فی الیوم واللیلة - پنج نماز ست در روز و شب - فقال - پس گفت آن مرد - هل علی غیرهن - آیا هست بر من از نمازها بجز آن
پنج نماز در روز و شب - فقال لا الا ان تطوع - پس گفت آنحضرت نیست بر تو غیر این پنج نماز ها مگر آنکه از خود بیاری

از نماز چیزے دیگر نه فریضه باشد۔ قال رسول الله۔ گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وصیام شهر رمضان۔ و دیگر از احکام مسلمانی
روزه داشتن ماه رمضان ست۔ فقال هل علی غیره۔ پس گفت آن مرد آیا هست بر من چیزے غیر روزهٔ رمضان۔ قال۔ گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم۔ لا الا ان تطوع۔ نیست بر تو چیزے غیر روزهٔ رمضان مگر آنکه روزهٔ نفل داری۔ قال۔ گفت طلحه بن عبید الله که راوی حدیث ست۔ وذکر له رسول الله
وذکر کرد برائے آن مرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم۔ الزکوة۔ زکوة را۔ فقال هل علی غیرها۔ پس گفت آن مرد آیا هست بر من چیزے غیر زکوة۔ فقال لا الا ان تطوع۔ پس گفت آنحضرت نیست
بر تو چیزے غیر زکوة مگر آنکه صدقهٔ نفل دهی۔ قال۔ گفت طلحه۔ فادبر الرجل۔ پس پشت داد و برگشت آن مرد۔ وهو یقول۔ و حال آنکه وے میگوید
والله لا ازید علی هذا ولا انقص منه۔ سوگند بخدا که زیاده نکنم برین و کم نکنم ازان۔ و تفسیر این کلام در حدیث سابق گذشت۔ فقال
رسول الله۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم۔ افلح الرجل ان صدق۔ رستگاری و پیروزی یافت این مرد اگر راست میگوید و عمل
بدان می کند یا درین رغبت و اهتمام که از کلام وے مفهوم میشود راست گوست پس تعلیق فلاح بر معنی صدق این نیست و این
صدق بفتح هم نیز روایت ست۔ متفق علیه۔ چون سوال آن مرد از فرائض اسلام بود ذکر کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را
برائے وے و یا آنکه در آن وقت حج فرض نشده بود یا آن مرد از اهل حج نبوده و نیز در آن وقت واجب نشده باشد یا چون وتر فرض قطعی
نبود ذکر نکرد و بالجمله از نفی فرضیت نماز و روزه و زکوة بود و خبر آنچه فرموده و از ینجا لازم نیاید که هیچ چیز دیگر در اسلام فرض نباشد پس تمسک
شافعیه باین حدیث بر نفی فرضیت تسمیه و ضحیه و امثال آن از آنچه طیبی ذکر کرده چیزے نباشد۔ وعن ابن عباس رضی الله
عنهما۔ مناقب وے بسیارست احتیاج به بیان ندارد و تولد او پیش از هجرت بسه سال بود و در وقت رحلت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
سیزده ساله بود یا پانزده ساله باختلافے که دران ست و جبرئیل را دو بار دید و در دیدار اجمل الناس و در گفتار افصح الناس و در حدیث
اعلم الناس بود و لقب او ترجمان القرآن و سلطان المفسرین و وے تلمیذ امیر المومنین علی ابن ابی طالب بود و بود عاقل حلیم صبور و بود طویل القامة
و در روئے چنان بود که گویا پسر کیسوا ست و عباس از وے دراز تر و عبد المطلب از وے بود ابیض مشرب بصفرة جسیم وسیم صبیح الوجه فوت او
بالطائف سنه ثمان وستین بود و عمر وے هفتاد و یک سال رضی الله عنه۔ قال۔ گفت ابن عباس۔ ان وفد عبد القیس۔
بدرستی که رسولان عبد القیس که نام قبیله ایست از ربیعه و در اصل این نام پدر کلان ایشان ست که ایشان را بنام وے میخوانند و اکثر
نامهائے قبائل این چنین ست که بنام پدران میخوانند۔ لما اتوا النبی۔ چون آمدند پیغمبر را صلی الله علیه وسلم قال رسول الله۔ گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من القوم۔ کیست این قوم۔ او من الوفد۔ یا فرمود کیست این جماعهٔ رسولان شک راوی ست
قالوا ربیعة۔ گفتند این قوم ربیعه اند۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ مرحبا بالقوم او بالوفد۔ مرحبا این قوم را و یا این وفد را رحب جائے
فراخ را گویند و این کلمه برائے اکرام و استیناس در آینده گویند یعنی در آمدی جائے فراخ را و گاہے کلمهٔ اهلا و سهلا نیز با آن ضم کنند
یعنی در آمدی تو اهل خانهٔ خود را و جائے نرم و ملائم را۔ غیر خزایا ولا ندامی۔ و آمدید در حالیکه رسوا و فضیحت نشوید و بلا و شدت
و پشیمانی نه بینید و این بشارت و دعائے خیرست از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مر این قوم را۔ قالوا۔ گفتند وفد۔ یا رسول الله انا
لا نستطیع ان ناتیک۔ بدرستی که ما نمی توانیم که بیائیم ترا۔ الا فی الشهر الحرام۔ مگر در ماهے حرام مراد بآن ذی القعده و ذی الحجه

محرم و رجب است که عرب وران بالکلیه ترک جنگ میکردند و محاربه را درین ماهها حرام میدانستند بجهت تعظیم داشتن این ماهها و ایمن گردانیدن
زائران بیت الله را پس درین اوقات ایمن بودند از بیم دشمنان در راهها - و بیننا و بینک هذا الحی من کفار مضر - و حائل است میان ما
و میان تو این قبیله از کافران مضر و مضر بضم میم و فتح ضاد معجمه نام قبیله ایست مقابل ربیعه و لا مضر بن نزار و در میان ربیعه و مضر همیشه
منازعت و محاربت بود - فمرنا بامر فصل - پس امر کن ما را بامر فصل یعنی چون اسباب نتوانیم بجهت سفر تو آمدن و از شهر ربیع پرسید امر کن ما را بحکم محکم و واضح که نیست درو
اجمال و اشکال جدا کننده میان حق و باطل - نخبر به من وراءنا - تا خبر دهیم بآن حکم کسانی را که در پس ما اند یعنی آن قوم خود را
که ایشان را گذاشته آمده ایم - و ندخل به الجنة - و درآئیم بعمل کردن بآن حکم ما و ایشان بهشت را و نخبر و ندخل بجزم و رفع هر دو روایت
وسالوه عن الاشربة - و پرسیدند وفد عبد القیس آنحضرت صلی الله علیه و سلم را از اشربه در ظروف مخصوصه متنوعه که ذکر آنها بیاید
فامرهم باربع و نهاهم عن اربع - پس فرمود آنحضرت ایشان را بچهار خصلت و باز داشت ایشان را از چهار خصلت - امرهم بالایمان
بالله وحده - امر کرد ایشان را بایمان آوردن بخدا تنها - قال - گفت آنحضرت - اتدرون ما الایمان بالله وحده - آیا می دانید
چیست ایمان بخدا تنها - قالوا الله و رسوله اعلم - گفتند خدا و رسول خدا داناتر است این ادب صحابه بود در حضرت نبوت صلی الله علیه
و سلم که چون چیزی پرسیدی در جواب آن این کلمه گفتندی اگرچه خود نیز میدانستندی - قال - گفت آنحضرت ایمان آوردن
بخدا شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله - گواهی دادن است بالوهیت خدای تعالی و رسالت محمد صلی الله علیه و سلم
و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة و صیام رمضان - و چهار چیز که امر کرد بدان اینها است و آنکه هیچ ذکر نکرد وجه آن دیگر گذشت
و ایمان بخدا را تفسیر باین چهار چیز کرد زیرا که مراد بدان اینجا اسلام است و قول او - و ان تعطوا الخمس من المغنم - و امر کرد باینکه بدهید خمس را
از غنیمت زیادت کرد بران چهار بجهت اهتمام بذکر آن زیرا که ایشان اهل جهاد بوده اند و محاربه میکردند با کفار مضر و بعضی گفته اند که
آن چهار اقامت صلوة است که با عطای خمس چهار میشود و ذکر شهادت برای تبرک است زیرا که قوم مومن بوده اند و مقر بدان
و جهل اعطای خمس داخل ایمان بالله وحده باشد - و نهاهم عن اربع - جواب است از سوال اشربه گفتیم که مراد بدان اشربه در ظروف مخصوصه است
پس نهی کرد از چهار ظروف چنانکه فرمود - عن الحنتم - نهی کرد از حنتم بفتح حای حطی و سکون نون و فتح فوقانیه کوزه سبز - والدباء - و نهی کرد
از دبا بضم دال و تشدید بای موحده ممدوده کدو و آن نیز از ظروف خمر است یا کدو حقیقت یا صراحی که بشکل آن سازند - والنقیر -
و نهی کرد از نقیر بفتح نون از نقر بمعنی کاویدن و مراد بیخ درخت است که بکاوند و درو شراب بنیاد سازند - والمزفت - و نهی کرد از مزفت
بضم میم و فتح زا و فای مشدده ظرفیکه بالا کرده شده در زفت یعنی زفت بکسر زای معجمه و سکون فا چیزی است که بکشتی و مانند آن بالند تا آب نفوذ نکند
در آن را قار و قیر نیز گویند - و قال احفظوهن و اخبروا بهن من وراءکم - و گفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم یاد دارید این احکام را یا این
کلمات را یا این اشیا را و خبر دهید بآنها کسانی را که پس شما اند متفق علیه - و لفظه للبخاری - بدانکه مراد نهی از این ظروف یا نهی از
استعمال آنهاست مطلقا بجهت مبالغه در احتراز از تشبه بشاربان خمر و اوانی آن یا نهی است از نقیع و نبیذ انداختن در آن زیرا که
شدت و اسکار در آنها بیشتر می آید و لهذا در احادیث آمده است که انتباذ در مشکها بکنید بجهت آنکه اشتداد و اسکار در آن دیر کشد

ولکن می آید و باوجود آن جمهور برانند که حدیث این در ابتدای اسلام بود که مبالغه و اهتمام در تحریم خمر و قلع و قمع آثار و مواد آن بیشتر بود بعد از آن
این حکم منسوخ شد — وعن عبادة بن الصامت رضی الله عنه بضم عین و تخفیف موحده از نقبای انصار بود حاضر شد عقبه اولی
و ثانیه و بدر را و تمام مشاهد را و یکی از آنها که جمع کردند قرآن را فرستاد او را عمر رضی الله عنه بشام قاضی و معلم و ذکر او در
آخر کتاب در اسامی اهل بدر بیاید — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم — روایت است از عباده بن صامت که گفت گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم — وحوله عصابة من اصحابه — و گرداگرد آنحضرت جماعه بودند از یاران وی عصابه بکسر عین جماعت از ده تا
چهل — بایعونی علی ان لا تشرکوا بالله شیئا — مبایعت کنید و عهد کنید مرا و عقد بندید با من و آنکه مبایعت از بیع است گویا که عهد
بندد با کسی پیغمبر و شد ذات خود را بجنت وی چنانکه در بیع دست بر دست میزنند در معاهدت نیز عادت برین جاری شده پس
میفرماید بیعت کنید برآنکه شریک نگردانید بخدا چیزی را از او با شرک جلی یا خفی — ولا تسرقوا — و دزدی نکنید
ولا تزنوا — و زنا نکنید — ولا تقتلوا اولادکم — و نکشید اولاد خود را چنانکه عادت جاهلیت بود که اولاد را از خوف فقر می کشتند — ولا
تاتوا ببهتان تفترونه — و نیارید و نگویید دروغی را که پیدا می کنید او را — بین ایدیکم وارجلکم — میان دستهای خود و پایهای خود
یعنی از ذاتهای خود و دست و پا کنایت از ذات و از جهت بهتان و افترا ایشان باشد که از پیش خود پیدا کنند و مردم از آن
پاک و مبرا باشند یا پیدا می کنند از دلها و ضمایر خود بنا بر گمانهای فاسد و دل آدمی چون در سینه است میان دستها و پاها ست
یا آنکه نسبت افترا بدست و پا جهت آن است که اکثر کارها بدست و پا میشود و اگرچه جمیع اعضا در آن دخل دارند و این همه
وجوه در اصل مقصود یکیست یا معنی پیدا کردن میان دستها و پاهای خود آن است که آشکارا بروی مردم می گویند و داد
بیحیائی و بیمروتی میدهند — ولا تعصوا فی معروف — و نافرمانی نکنید در امری که شناخته شده و در شرع وجود او یعنی در امر شرع
و مقابل آن منکر است که ناشناخته شده و در شرع وجود او یعنی از شرع — فمن وفی منکم فاجره علی الله — پس کسی که وفا کند باین
مبایعت پس مزد او لازم است بر خدا که بفضل خود ثواب بدان میدهد — ومن اصاب من ذلک شیئا — و کسی که برسد و بکند از این
گناهان مذکوره غیر اشراک چیزی را — فعوقب به فی الدنیا — پس عقاب کرده شود بسبب وی در دنیا چنانکه حد زده شود و سزا
داده شود بدان — فهو کفارة له — پس آن عقاب کردن کفارت است مر او را و سبب محو و عفو آن گناه شود و در آخرت بر آن عقاب
نبیند — ومن اصاب من ذلک شیئا — و کسی که کرد چیزی را از آن گناهان — ثم ستره الله علیه — پس ستر پوشید او را خدای تعالی
بر وی یعنی ظاهر نشد گناه وی و حد زده نشد بران — فهو الی الله — پس وی یعنی کار وی مفوض است بسوی خدا
ان شاء عفا عنه — اگر خواهد خدای تعالی در گذرد از وی و عقاب نکند — وان شاء عاقبه — و اگر خواهد عقاب کند او را
و این مذهب اهل سنت و جماعت است و نزد معتزله واجب است عقاب عاصی و عفو و مغفرت نباشد و این حدیث حجت است بر
ایشان — فبایعناه علی ذلک — پس بیعت و عهد بستیم با آنحضرت برین شرط که مذکور شده متفق علیه — وعن ابی سعید الخدری
رضی الله عنه صحابی مشهور است از اصحاب شجره و از بنی خدره بضم خاء معجمه بطنی ست از انصار اول مشاهد او خندق است

ودو ازدہ غزوہ ہمراہ آنحضرت غزا کردہ نام او سعد بن مالک بن سنان ست و پدر او نیز صحابی ست۔ قال خرج رسول اللہ۔ گفت ابو سعید
خدری بیرون آمد پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم فی اضحٰی۔ در روز عید قربان اضحٰی بفتح ہمزہ وسکون ضاد جمع اضحاۃ است
و دوسے در اصل نام گوسفندے ست کہ قربانی کردہ شود و بر روز نحر نیز اطلاق میکنند۔ او فطر۔ شک راوی ست کہ در روز
عید اضحٰی یا عید فطر برآمد۔ الی المصلی۔ بسوے عیدگاہ۔ فمر علی النساء۔ پس بگذشت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر جماعہ زنان و زنان
نیز در عہد رسالت باشریف بعید گاہ میرفتند و در گوشہ ہی نشستند تا از دعاے مسلمانان محروم نمانند۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم۔ یا معشر النساء۔ اے گروہ زنان۔ تصدقن۔ تصدق کنید وبدہید چیزے در راہ خدا۔ فانی اریتکن اکثر اہل النار۔
زیرا کہ بدرستی کہ من نمودہ شدم ام یعنی وانمائیدہ شدہ ام باخبار وحی و یا بکشف و عیان کہ شما بیشترین اہل دوزخ اید یعنی بیشتر در دوزخ طائفہ
زنان باشند و مردان کمتر۔ فقلن وبم یا رسول اللہ۔ پس گفتند زنان و بچہ چیز و چہ سبب تانید بیشترین اہل دوزخ اند۔ قال تکثرن اللعن۔
گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بسبب آنکہ بسیار می کنید شما اے زنان لعنت را یعنی در حرکت و حکایت لعنت ولفظ لعن برزبان بسیار میارید
و معنی لعنت راندن و دور انداختن حق تعالے ست بندہ را از درگاہ رحمت خود و این مخصوص کافران ست و بہیچ کس مشخص حکم بدان نتوان کرد
اگرچہ کافر باشد شاید کہ در آخر مسلمان از عالم رود مگر آنکہ بیقین معلوم گردد موت او بر کفر و این خبر مخبر شرع معلوم نگردد چنانکہ بایمان
رفتن نیز معلوم نیست و بوصف و بعنوان بتوان لعنت کرد چنانکہ گویند لعنۃ اللہ علی الکافرین و لعن اللہ الیہود والنصاری
و لعنت گاہے بمعنی ابعاد از رحمت خاص و مقام قرب نیز آید و این مخصوص بکافر نیست واطلاق آن بر غیر کافر نیز بجہت تغلیظ و تشدید
آمدہ و بالجملہ لعنت کردن صفتے ذمیمہ ست واگر آنکس مستحق لعن نیست ہم بقائل باز گردد۔ وتکفرن العشیر۔ و کفران نعمت می کنید شوہران را
زن اگر صد ناز و نعمت از شوہر دیدہ باشد و یکبار کہ تقصیرے کرد گوید ہرگز از تو وے نیکی ندیدہ ام کذا جاء فی الحدیث و عشیر بفتح عین مہملہ
و کسر شین معجمہ بمعنی قریب و صدیق و زوج آمدہ و ظاہر آن ست کہ مراد اینجا زوج باشد کذا قالوا۔ ما رأیت من ناقصات عقل و دین۔ ندیدم
ہیچ یکے از ناقصات عقل و دین را۔ اذہب للب الرجل الحازم۔ بجاے عقلہ و رایست متعلق من احداکن۔ برندہ تر و ربایندہ تر عقل
مرد دانا را کہ ضابط و ہشیار ست در کار و بار خود از یکے از شما۔ قلن وما نقصان دیننا و عقلنا۔ گفتند زنان و چیست نقصان دین ما و عقل ما
و بچہ معلوم توان کرد آن را۔ یا رسول اللہ قال الیس شہادۃ المرأۃ مثل نصف شہادۃ الرجل۔ گفت آیا نیست گواہی زن در شرع
ہمچو نیمہ گواہی مرد چہ گواہی دو زن بجاے گواہی یک مرد ست۔ قلن بلیٰ۔ گفتند آرے گواہی زن ہمچو نصف گواہی مرد ست
قال فذلک من نقصان عقلہا۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس این نیمہ بودن گواہی زن بنسبت بگواہی مرد از نقصان عقل
زن ست کہ آن مقدار قوت حفظ و ضبط و تحمل شہادت و اداے آن ندارد کہ مرد دارد۔ قال الیس اذا حاضت لم تصل ولم تصم۔ گفت
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آیا نیست کہ چون حیض می آید زن نماز نمیکند و روزہ نمیدارد۔ قلن بلیٰ۔ قال فذلک من نقصان دینہا۔
گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس آن یا این از جملہ نقصان دین زن ست اگرچہ آن محض پیدائش خداے تعالے ست و زن را درآنجا
اختیارے نیست لیکن ہمین پیدا کردن زنان بدین وجہ و منع کردن وے از عبادات نہ مردان را نقصان کردن ست در حق ایشان

از ورنجہ وروان ـ متفق علیہ ـ و ازینجا معلوم میشود کہ زیادت عبادت سبب زیادت دین ست. و نقصان آن سبب نقصان دین اگرچہ نقصان
آن بعذر باشد بازگویا کہ آیا حائض را ثواب نماز ہا کہ از و بعذر فوت میگردد هست چنانکہ مریض و مسافر را ثواب نوافل عبادات کہ بعذر مرض و سفر
از وے فوت میگردد مینویسند و ظاہر حدیث این ست کہ نیست زیرا کہ مسافر و مریض نیت دوام دارند و اہل آن هستند بخلاف حائض
کہ نہ از اہل نیت ست کذا قال الطیبی ـ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اللہ تعالی
کذبنی ابن آدم ـ گفت خدائے تعالے نسبت بدروغ کرد مرا فرزند آدم ـ ولم یکن لہ ذلک ـ و روا نبایست و نمیرسید او را کہ نسبت بدروغ
کند مرا کہ پروردگار عالم از جہت بودن آن مخالف برہان و منافی مرتبہ معبودیت ـ وشتمنی ولم یکن لہ ذلک ـ و دشنام کرد مرا و نمیرسید او را
کہ دشنام کند مرا ـ فاما تکذیبہ ایای ـ اما نسبت بدروغ کردن او مرا ـ فقولہ لن یعیدنی کما بدأنی ـ پس گفتن آدمی ست کہ ہرگز باز نمی آفرید
مرا خدائے تعالے چنانکہ نخست پیدا کردہ است مرا و تکذیب درین قول راجع باخبار الٰہی ست تعالے شانہ بدان یا بسبب تنقیص [illegible]
اعادت را چنانکہ فرمود ـ ولیس اول الخلق باہون علی من اعادتہ ـ و نیست نخست پیدا کردن و از عدم صرف بوجود آوردن آسان تر
بہمین از باز برانگیختن بعد از ہلاک شدن بلکہ اعادہ آسان تر از ابدا است چہ ہمہ دانند کہ شکستہ را باز بہم پیوستن آسان تر ست از اختراع
کردن و از محض عدم بوجود آوردن و این حکایت نسبت با ما ست و الا نزد خداوند تعالے کہ قادر مطلق ست ہمہ یکسان باشد آنجا
آسان و مشکل نمی باشد و این قول آدمی ست کہ قائل ست بابدا و اگر نیز نباشد ممکن ست او را کہ بداند اگر نظر صحیح کار فرماید ـ واما شتمہ
ایای فقولہ اتخذ اللہ ولدا ـ واما دشنام کردن آدمی مرا پس گفتن اوست کہ گرفت خدا فرزند را چنانکہ نصارے عیسی را گویند و یہود
عزیر را علیہما السلام و مشرکان فرشتگان را گویند کہ دختران خدا وند ـ و بودن این قول شتم بجہت آن ست کہ این قول مثبت ولدیت ست
مر اللہ تعالے را و ولد ماہیت و استخلاف او مر او را چنانکہ عادت ست و چنین آن تمام عیوب دیگر و او صفات کمال کہ از ین لازم
می آید چنانکہ فرمود ـ وانا الاحد الصمد الذی لم الد ولم اولد ـ و منم یگانہ در ذات و صفات غیر محتاج بکسے و ہمہ محتاج من اند کہ نہ زاییدم و نہ
زائیدہ شدہ ام ـ ولم یکن لی کفوا احد ـ و نیست مرا مثل و مانند ہیچ یکے و این نفی زوجہ است کہ مثل زوج می باشد تا ولد از میان برآید و ولد
مثل ست چہ و نیز مثل پدر می باشد ـ و فی روایۃ ابن عباس ـ و در روایت ابن عباس این چنین آمدہ ـ واما شتمہ ایای ـ واما دشنام
دادن آدمی مرا ـ فقولہ لی ولد ـ پس گفتن اوست کہ مرا ولد ست ـ وسبحانی ان اتخذ صاحبۃ او ولدا ـ و پاک و منزہ ام من از ین کہ بگیرم زن را
یا فرزند را و در بعض روایات واو ست بجاے او ـ رواہ البخاری ـ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ ـ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم قال اللہ تعالے ـ گفت خدائے تعالے ـ یؤذینی ابن آدم ـ میرنجاند مرا فرزند آدم و میگوید چیزے را کہ مکروہ ست نزد من
و راضی نیستم من از ان زیرا کہ ـ یسب الدہر ـ دشنام میکند ابن آدم روزگار را و زمانہ را چنانکہ نزد محنت و نزول بلا شکایت از زمانہ و
روزگار کنند و بد گویند ـ وانا الدہر ـ و حال آنکہ منم دہر یعنی فاعل و مدبر و متصرف چون سب کردن دہر را بنا بر اعتقاد فاعلیت و متصرفیت
اوست گویا دہر نام فاعل و متصرف شد پس فرمود منم دہر یعنی و دہر را کہ فاعل و متصرف اعتقاد میکنید آن فاعل و متصرف منم یا مضاف محذوف ست
ای انا مقلب الدہر و کرمانی گفتہ مراد بانا الدہر [illegible] منقلبہ و بعض گفتہ اند دہر از اسمائے حسنی الٰہی ست تعالے شانہ خطابی

آن را منکر شده اما از قاموس صحت آن مفهوم میگردد و با قطع نظر از ان درین مقام چوب معنی ندارد مگر آنکه دہر بمعنی فاعل و متصرف
دارند و انا الدہر بنصب نیز روایت است و وجه آن ادا در سبب و ظرفیت آنست که ذم و سب وی مشعر نسبت تصرف با وست
یا جهت آنکه این ذم و سب راجع بجناب الٰهی میگردد زیرا که چون فاعل حقیقی اوست سب بر وی واقع میشود و کذا قالوا. بیدی الامر
بدست قدرت منست کار و پیدایش نیز روایت است - اقلب اللیل والنهار - میگردانم شب را و روز را و پیدا می آرم اشیا را
پیش چرخ را دور شبا روزی و هم شب بدم روز آورم روزی بوم متفق علیه - وعن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ما احد اصبر علی اذی یسمعه من الله - نیست هیچ یکی صابرتر از خدا بر مکروهی که می شنود آن را - یدعون
له الولد - میخوانند برای وی فرزند و اثبات میکنند برای وی آنچه ناشایسته جناب قدس اوست - ثم یعافیهم ویرزقهم - پس عافیت میدهد
و سلامت میدارد ایشان را از بلایا و آفات و روزی میرساند ایشان را بانواع نعم و حقیقت صبر نگاه داشتن نفس است بر مکروه و وصف
وی بجز صبر است و مراد لازم آن است در شان حق تعالی عدم تعجیل است با نتقام از گناهگاران بعفو یا تاخیر و صبور یکی از اسمای حسنی الٰهی
تعالی و تقدس و حلیم نیز بمعنی صبور است لیکن گناهگار از صبور ایمن نبود شاید در وقتی دیگر انتقام بکشد و در حلیم ایمن است
متفق علیه - وعن معاذ رضی الله عنه از اکابر صحابه و علمای ایشان است مناقب او خارج از حد حصر و احصا است و در آخر
کتاب چیزی از ان مذکور گردد ان شاء الله - قال گفت معاذ بن جبل کنت ردف النبی - بودم من ردیف پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
علی حمار - بر خری که آنحضرت صلی الله علیه وسلم احیانا بجهت تواضع و عدم تکلیف بر وی مرکب سوار شده است این معاذ میگوید
که من نیز روزی در عقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم سوار بودم و رحالی که - لیس بینی وبینه الا مؤخرة الرحل - نبود میان من
و میان آنحضرت صلی الله علیه وسلم مگر چوبی که پس پالان میباشد و سوار بدان تکیه میکند و مؤخرة بضم میم و سکون همزه و فتح خا بکسر
نیکوتر است و بهمزه مفتوح و تشدید خای مفتوحه نیز آمده مقصود معاذ ازین سخن بیان قرب اوست از حضرت صلی الله علیه وسلم
و فهم و ضبط کردن کلام شریف وی - فقال - پس گفت آنحضرت - یا معاذ تدری ما حق الله علی عباده - ای معاذ میدانی
که چیست حق خدا که واجب گردانیده است بر بندگان خود بحکم عبودیت و ربوبیت - وما حق العباد علی الله - و چیست حق بندگان
بر خدا که لازم گردانیده است وی تعالی بر خود بفضل و کرم خود - قلت الله ورسوله اعلم - گفتم خدا و رسول خدا داناترست - قال
فان حق الله علی العباد - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بدرستی حق خدا بر بندگان - ان یعبدوه ولا یشرکوا به شیئا -
این است که پرستند او را و شریک نگردانند با وی چیزی را یعنی بت پرستی نکنند یا آن معنی که ریا نکنند و اخلاص ورزند
در عبادت - وحق العباد علی الله ان لا یعذب - و حق بندگان بر خدا این است که عذاب نه کند - من لا یشرک به شیئا -
کسی را که شریک نگرداند با وی چیزی را اگر مراد شرک کفر باشد مراد آن است که عذاب نکند مثل عذاب کافران و اگر ریاست مراد
اصلا نخواهد بود - فقلت - پس گفتم من - یا رسول الله افلا ابشر به الناس - آیا پس بشارت ندهم باین معنی مردم را و بشارت
بکسر با و فتح و ضم نیز آمده خبر خوش رسانیدن کسی را مشتق از بشره است و اثر خبر خوش شنیدن بشره و بشره ظاهر میشود

قال لا تبشرهم فیتکلوا - فرمود آن حضرت بشارت مده مردم را باین خبر تا اعتماد نکنند بر آن و ترک ندهند عمل را فیتکلوا بتاء فوقانیه مشدده وکسر کاف از اتکال بمعنی اعتماد و ینکلوا بفتح تحتانیه و سکون نون و ضم کاف نیز روایت است از نکول بمعنی باز ایستادن از چیزی - متفق علیه - اگر گویند پس چرا خبر داد معاذ باین حدیث با آنکه نهی کرده بود آنحضرت از آن جوابش آنکه معاذ رضی الله عنه دانسته که نهی مخصوص باهل آن زمان است که نو عهد بمسلمانی بودند و معتاد بتکالیف شرعیه نشده پس از آن چون شرائع و تکلیفات ثابت شد و قضیه امر و نهی استقامت گرفت خبر داد و یا روایت کرد آنرا بعد از امر بوجوب تبلیغ و ورود وعید بر کتمان علم یا نهی از تبشیر نسبت بعامه مخصوص بود که اتکال کنند چنانکه از حدیث آینده معلوم گردد و روایت کرد بآنها که نه باین صفت بودند - وعن انس رضی الله عنه - ان النبی صلی الله علیه وسلم ومعاذ ردیفه علی الرحل قال - روایت است از انس که آنحضرت در آنحال که معاذ ردیف او بود گفت - یا معاذ قال - گفت معاذ - لبیک یا رسول الله وسعدیک - استادگی دارم بر خدمت و فرمانبرداری تو ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم و یاری میدهم ترا - قال - گفت آنحضرت بار دیگر - یا معاذ قال گفت معاذ لبیک یا رسول الله وسعدیک قال - باز گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - یا معاذ قال - گفت معاذ لبیک یا رسول الله وسعدیک ثلثا - سه بار ندا کرد آنحضرت معاذ را و معاذ این کلمه گفت و در وی تاکید و مبالغه است در الفاظ این کلام و بسیار ندا کردن معاذ برای استماع آن و معنی لبیک اجابت و فرمانبرداری است و معنی سعدیک یاری دادن و موافقت کردن است یعنی استاده ام بخدمت و اطاعت و موافقت تو بهر چه میفرمائی - قال - گفت آنحضرت - ما من احد یشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله - نیست هیچ یکی که گواهی دهد و بگوید بآنکه خدا یکی است و محمد فرستاده اوست - صدقا من قلبه - از روی صدق و اخلاص ناشی از دل نه از روی منافقانه کذب و نفاق - الا حرمه الله علی النار - مگر آنکه حرام میگرداند خدای تعالی آن گواهی دهنده را بر آتش دوزخ که برای کافران ساخته شده یا حرام میگرداند بر وی خلود در نار و ابن المسیب میگوید که این حکم پیش از نزول فرائض و امر و نواهی بود و حسن بصری گفته که مراد گفتن این کلمه است با ادای حق و فریضه آن و بعض گفته اند مراد آن است که گفته ندم و توبه گفت و بمیرد بر آن - قال - گفت معاذ - یا رسول الله افلا اخبر به الناس - آیا پس خبر بکنم این خبر خوش مردم را - فیستبشروا - پس بشارت یابند بآن و خوشدل شوند بآن - قال - گفت آنحضرت - اذا یتکلوا - اکنون که خبر دهی مردم را بر آن اعتماد میکنند بر آن و ترک میدهند عمل را - فاخبر بها معاذ عند موته - پس خبر داد باین قصه و یا باین کلام معاذ نزد موت خود - تاثما - از جهت احتراز کردن و باز ایستادن از بزه در کتمان علم و ترک تبلیغ از این کلام ظاهر مفهوم میگردد که نهی از اخبار پیش از نهی از کتمان علم بود متفق علیه - وعن ابی ذر - از زهاد صحابه و صادقان ایشان است و مذهب او ترک ادخار مال است اگرچه حق آن ادا کرده باشد و مناقب او بسیار است در آخر کتاب بیاید انشاء الله تعالی رضی الله عنه - قال - گفت - اتیت النبی - آمدم پیغمبر را - صلی الله علیه وسلم وعلیه ثوب ابیض - و حال آنکه بود بر آنحضرت جامه سفید - وهو نائم - و آنحضرت در خواب بود - ثم اتیته وقد استیقظ - پس آمدم بار دیگر و حال آنکه تحقیق بیدار شده بود و ذکر این احوال از برای تحقیق و تثبیت فرید اطلاع خود بر احوال شریفه است تا بدانند که روایت از روی تثبت و تیقظ میکند با آنکه ذکر احوال

محبوب یا قطع نظر از ان شیرین ولذیذ ست وغالباً این وحی در همین منام شد پس ذکر آن از جهت تغیر تواند بود والله اعلم۔ فقال۔
پس گفت آنحضرت۔ ما من عبد قال۔ نیست هیچ بنده که گفت۔ لا اله الا الله ثم مات علی ذلک۔ پس بمیرد بر
اعتقاد این کلمه و هیچ منافی آن نه گفت و نکرد۔ الا دخل الجنة۔ مگر آنکه می در آید آن بنده بهشت را ابوذر میگوید۔ قلت۔
گفتم من۔ وان زنی وان سرق۔ آیا می در آید بهشت را اگرچه زنا کرده باشد آن بنده و دزدی کرده باشد۔ قال۔ گفت
آنحضرت۔ وان زنی وان سرق۔ می در آید اگرچه زنا کرده باشد و دزدی کرده باشد و چون این حکم مستبعد و مستغرب نمود ابوذر
باز اعاده کرد از برای تحقیق و تثبیت و تواند که تکرار و اعاده از جهت کمال سرور بر رحمت حق و شکر گزاری نعمت وے جل وعلا باشد باز میگوید
قلت۔ گفتم۔ وان زنی وان سرق قال۔ گفت آنحضرت۔ وان زنی وان سرق قلت۔ باز گفتم۔ وان زنی وان سرق
قال۔ گفت آنحضرت۔ وان زنی وان سرق علی رغم انف ابی ذر۔ می در آید بهشت را بر رغم انف ابی ذر رغم یعنی بخاک مالیدن
مشتق از رغام بفتح را بمعنی خاک و مراد برغم انف درین جا خواری و انقیاد ست با کراهت چون ابوذر استبعاد کرده استغراب نمود
این حکم را گویا مطبوع و محبوب نزد وے خلاف آن نمود پس حکم کردن بآن موجب خواری و شکست اوست و او را با کراه
و جبر بر آن آوردن ست انکه مردم میگویند فلان بر رغم او این کار کرد یا گفت همین معنی دارد۔ وکان ابوذر اذا حدث بهذا۔
و بود ابوذر وقتی که حدیث میکرد باین حدیث۔ قال۔ میگفت این کلمه را که۔ وان رغم انف ابی ذر۔ چنانکه شنیده بود
از حضرت در حق خود برائے تذکار آن حال و تاکید و تحقیق آن و التذاذ بدان چه هر گاه دشنام از آن محبوب چاشنی بخشید
عمر بگذشت و هنوز هم لذت آن در دل ست۔ متفق علیه۔ بدانکه این حدیث و امثال آن دلالت دارند بر آنکه مومن اگرچه
فاسق باشد و مرتکب کبیره می در آید بهشت را یا بعفو و مغفرت پروردگار تعالے بفضل و کرم او یا بشفاعت رسول
صلی الله علیه وسلم یا بعد از تعذیب و در آوردن در آتش بقدر گناه اما حدیث حرام بودن او بر نار تاویل او آنست که در
حدیث معاذ گفته شد و مذهب اهل سنت این ست که فاسق مومن ست و مآل مومن آخر بهشت ست و احادیث صحیحه درین باب
بسیار ست و اجماع سلف از صحابه و تابعین همچنین بود و اعتقاد است پیش از ظهور اهل بدعت از معتزله و غیر
ایشان همین بود و مذهب ایشان آنست که فاسق مومن نیست و مخلد ست در نار و عمل داخل ست در حقیقت ایمان
و ایشان میگویند که اگر میگوئیم بنده بمجرد گفتن لا اله الا الله به بهشت در آید باعث میگردد او را به اعتماد و غرور و ارتکاب
معاصی و فسق و فجور میگویند که این اعتقاد مردم را از ربقه ملت و قید شریعت می برآرد و نه چنین ست که ایشان
میگویند چه تهدیدات و وعیدات در شان عصاة که وارد یافته بسیار است و آن کافی ست در انذار و ازجار
و اگر خواهند بر یک معصیت عذاب کنند که بیرون از حد حصر و احصا باشد و نیز آمده است که او سطے مدت
عذاب مسلمانان گناهگار مدت عمر دنیا باشد که هفت هزار سال ست و در بعض روایات هفتاد هزار سال
آمده و حصر در این کلمه بصدق و اخلاص و ثبات و دوام بران بے عروض منافی و مخالف از شک

وتردد و کارے آسان نیست خصوصاً از اہل فسق و فجور کہ دلہائے ایشان مملو و محشو ست تیرا کم ظلمات و شبہات
و واقع اند در ورطۂ استخفاف و استحلال و با وجود آن فسق اگر شدہ یقین یقینی حاصل باشد و بغلبۂ شہوت و نفس معصیتے
صادر گردد و خوف و جزع و فزع و عزم بر توبہ بآن مقارن باشد بمقتضاے وعدہ کریم امید واری ہست کہ بخشد و بعد از
جزا و سزا دادن و عذاب و عقاب کردن آخر بہ بہشت درارد بحکم اللہ یفعل ما یشاء و یفعل ما یرید وہو العزیز الحکیم۔ وعن
عبادة بن الصامت رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من شہد ان لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ
وان محمدا عبدہ ورسولہ وان عیسی عبد اللہ ورسولہ۔ کسے کہ گواہی دہد کہ خدا یکے ست و محمد برحق و گواہی دہد کہ عیسی بندۂ خدا
و رسول او ست و اثبات بندگی حضرت عیسی را رد است بر نصاری کہ او را الہ یا ابن اللہ میگویند و در شہادت برسالت وے
رد است بر یہود کہ منکر رسالت او نید۔ وابن امتہ۔ و گواہی دہد کہ عیسی پسر داہ خداے تعالی ست کہ مریم باشد و چون
مرد را عبد اللہ میگویند زن را امۃ اللہ میخوانند و زن و مرد ہمہ غلام و داہ و بندگان پروردگار تعالی اند و ظاہر آنست کہ این
رد بر نصاری ست و تاکید اوست و طیبی گفتہ کہ رد بر یہود نیز توانا بود و مراد برائت ساحت اوست از نسبت قذف و تہمت کہ یہود او را
میکردند۔ وکلمتہ القاہا الی مریم۔ و عیسی کلمہ حق تعالی ست کہ افگندہ و رسانید او را بسوے مریم عیسی را کلمۃ اللہ از ان جہت
گویند کہ بمجرد کلمہ کن پیدا شدہ بے وساطت پدر و اسباب عادی در ولادت یا از جہت آنکہ تکلم کرد در گہوارہ وقت صغر سن
پس مظہر کامل اسم المتکلم باشد۔ وروح منہ۔ و عیسی روحے ست صادر از جناب حق او را روح بجہت آن گویند کہ احیاے
اموات کردہ یا دلہاے مردہ را بحیات معنوی زندہ گردانیدہ یا مراد خداوند روح ست صادر از قدرت حق بے وساطت
اصل و مادہ۔ والجنۃ حق والنار حق۔ و گواہی دہد کہ بہشت حق ست و آتش دوزخ حق ست۔ ادخلہ اللہ الجنۃ۔ می درآرد او را
خداے تعالی در بہشت ابتدا یا بعد از عذاب۔ علی ما کان علیہ من العمل۔ بر آنچہ وارد وے از عمل نیک یا بد و این حدیث
صحیح ست در مذہب اہل سنت و جماعت۔ متفق علیہ۔ وعن عمرو بن العاص رضی اللہ عنہ از مشاہیر صحابہ ست از عقلاے
قریش و اہل دہاست احوال وے در کتاب جامع المناقب بیاید۔ قال۔ گفت عمرو بن العاص۔ اتیت النبی۔ آمدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ
وسلم فقلت ابسط یمینک فلا بایعک۔ پس گفتم با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فراخ کن دست راست خود را تا بیعت اسلام کنم ترا و لا بایعک
بکسر لام و نصب عین و فتح لام و رفع عین ہر دو خواندہ اند۔ فبسط یمینہ۔ پس فراخ کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دست راست خود را۔
فقبضت یدی۔ پس کشیدم من دست خود را۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت۔ مالک یا عمرو۔ چہ شد ترا و چہ کار میکنی و چرا دست کشیدی
ای عمرو۔ قلت اردت ان اشترط۔ گفتم میخواہم کہ شرط کنم۔ قال تشترط ماذا۔ گفت شرط میکنی چہ شرط میکنی۔ قلت ان یغفرلی
گفتم این شرط میکنم کہ آمرزیدہ شود مرا گناہان کہ پیش ازین کردہ ام۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ اما علمت یا عمرو ان
الاسلام یہدم ما کان قبلہ۔ آیا نمیدانی تو اے عمرو یعنی بدانکہ اسلام آوردن می افگند و برطرف میگرداند ہر گناہے را کہ پیش از ان بودہ
مظالم و غیر مظالم۔ وان الہجرۃ تہدم ما کان قبلہا۔ و نمیدانی کہ ہجرت و گریختن از دار حرب بدار اسلام ہدم میکند گناہان را کہ پیش از وے بودہ

وان الحج یهدم ما کان قبله - و بدانی که حج هدم میکند چیزے را که پیش ازان بود از گناهان هم هجرت و حج مخصوص ست بغیر
مظالم و در حج قولے بعدم مظالم نیز آمده و حدیثے نیز درین باب وارد یافته والله اعلم - رواه مسلم - و در صحیح مسلم آمده است
که عمرو بن العاص در وقت موت گریست و اضطراب بسیار نمود و بیتابی میکرد پسر وے عبدالله بن عمرو گفت که چرا چنین
اضطراب میکنی ای پدر امیدوار باش که صحبت با رسول خدا داشته و در خدمت وے کارها کرده گفت ما را در عمر
سه حالت پیش آمده است تا آخر چه آید اول دشمن ترین مردم بودیم با رسول الله بودیم و با وے کارزارها کرده و کم بعد آن
اسلام آوردیم تا دوست ترین مردم نزد ما آنحضرت شده و در خدمت او بوده و فرمانبردار او گشته بودیم ثالثاً بعد از حضرت
امارتها و حکومتها و واقعهاے غریب پیش آمده و در ان چه افراطها و تفریطها رفته و چیزها واقع شده است تا عاقبت کار
آن چه باشد والله اعلم - والحدیثان المرویان عن ابی هریرة - و دو حدیثے که روایت کرده شده اند از ابی هریرة [illegible]
در کتاب ایمان آورده است اول حدیثے که در اول او این لفظ است - قال الله تعالی انا اغنی الشرکاء عن الشرک
والآخر - و حدیث دیگر که در اول او این لفظ است - الکبریاء ردائی هر دو را ملحق جاست کذا کردیم حدیث را - فی باب الریاء و الکبر ان شاء الله تعالی
الفصل الثانی - عن معاذ قال قلت - گفت معاذ بن جبل گفتم - یا رسول الله اخبرنی بعمل یدخلنی الجنة و یباعدنی من النار
خبر ده مرا بعملے که در آرد مرا در بهشت و دور گرداند مرا از آتش دوزخ - قال - گفت آنحضرت - لقد سألت عن عظیم -
بتحقیق پرسیدی از کارے عظیم بزرگ - وانه لیسیر علی من یسره الله علیه - و بدرستی و راستی این کار هر آئینه آسان ست
بر کسیکه آسان گرداند آن را خداے تعالی بر آن کس بعد ازان بیان آن کار را امر کرد بقول خود - تعبد الله ولا تشرک به شیئا
عبادت کنی خدا را و شریک نه گردانی با وے چیزے را - وتقیم الصلوة - و برپا داری نماز را - وتؤتی الزکوة - و بدهی زکوة را
- وتصوم رمضان - و روزه داری ماه رمضان را - وتحج البیت - و قصد کنی زیارت خانه کعبه را - ثم قال الا ادلک
علی ابواب الخیر - پس گفت آنحضرت آیا دلالت نکنم ترا بر درهاے نیکی که نیکی از انها در آید پس بیان کرد آنها را بقول خود -
الصوم جنة - روزه داشتن حکم سپر دارد که مانع می آید از رسیدن معصیت بصاحب او بجهت منع شهوات و بسته شدن راه
شیطان - والصدقة تطفئ الخطیئة - و عطا کردن بفقیر سرد میگرداند و محو میکند آتش گناه را - کما یطفئ الماء النار -
چنانچه سرد میگرداند آب آتش را اگرچه نیکی مطلقاً میبرد و محو میگرداند بدی را لقوله تعالی ان الحسنات یذهبن السیئات و لیکن در
صدقه خصوصیتی ست که سبب وصول نفع بغیر ست و دلالت قوی دارد بر صدق دعوی ایمان و محبت مولی تعالی -
وصلوة الرجل فی جوف اللیل - و نماز کردن مرد در میان شب نیز از ابواب خیر و راه درآمد فیوض و انوار و سبب لقاے
[illegible] خطیات ست ... گریه و زاری ... شب ... ان ست شبهاش طالب را - ثم تلا - پس
خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم از براے استشهاد بر فضیلت نماز شب و صدقه این آیت را که - تتجافی جنوبهم عن
المضاجع - حتی بلغ یعملون - تا آنکه رسید آخر آیت را که تا جزاء بما کانوا یعملون ست و حاصل معنی این کریمه آن ست که پهلوها

عالم تعالی و تقدس ستایش میکند شب خیزان و پهلو از بستر راحت دور دارندگان را و از آنچه مولی کریم عز و علا
ایشان را از نعمت ها داده انفاق کنندگان را و میفرماید که نمیداند هیچکس آنچه پنهان داشته شده است ایشان را در آخرت
از آنچه سبب قرار و آرام و لذت و سرور چشم ایشان گردد از نعمتهای بهشت و دیدار مولی تعالی در جزای آنچه
عمل میکردند و میگذارند نماز شب را و پیداست از احوال اهل بیت شرف عز و جود دست و کرامت سجود و جوهر که این هر دو ندارد
عیش به نه وجود چه ثم قال - پس تعجب انتخاب کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از امور دین و شعار ملت فضل و خلاصه آن را
و گفت - الا ادلک برأس الامر - آیا راه نمایم ترا با صل و سر همه کارها که دین است که آن وجود نگیرد چنانکه سر است
جسد - وعموده - و راه نمایم ترا بستون دین که بیان دین بر پا بود و قوت و کمال پذیرد چنانکه خانه بستون - و ذروة سنامه
و راه نمایم ترا به بلندی کوهان دین که دین از آن علو و ارتفاع گیرد و ذروه بکسر ذال و ضم آن مکان بلند را گویند چنانکه ذروه
جبل قله کوه را گویند و سنام بفتح سین کوهان شتر - قلت بلی - چون رغبت و شوق سائل برای استماع و دریافت آن
علیم در این مرتبه با استماع صفات عظیمه و پیشتر شد گفت بلی بگو و راه نما مرا بدان - یا رسول الله صلی الله علیه وسلم
قال - فرمود - رأس الامر الاسلام - سر همه ارکان دین اسلام است که او بدان شهادتین است که حاصل میگردد بدان اصل
دین - وعموده الصلوة - و ستون دین نماز است که قوت می یابد بدان بنای دین مسلمانی - وذروة سنامه الجهاد - و بلندی
کوهان دین کارزار کردن است با کافران که بدان کار دین ارتفاع و بلندی میگیرد و چون جهاد و کارزار کردن غالب سواره می باشد
در صورت نیز بلندی دارد - ثم قال الا اخبرک بملاک ذلک کله - پس گفت آنحضرت خبر دهم ترا بچیزی که قوام و نظام
این همه چیزها است که مذکور شدند با ذلک اشارت باسلام است و تاکید باعتبار اجزا و ارکان اوست و ملاک آنچه قائم شود بدان
قوام پذیرد و نظام گیرد و ملاک بکسر میم و فتح آن هر دو آمده توربشتی گوید که اهل لغت بکسر و فتح هر دو میگویند و روایت حدیث
بکسر میم است - قلت بلی - گفتم آری خبر ده مرا بدان - یا نبی الله صلی الله علیه وسلم - فاخذ بلسانه - پس گرفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم زبان شریف خود را و اشارت کرد بدان - و قال - و گفت - کف علیک هذا - باز دار بر نفس خود و نگاه دار
این را یعنی زبان را - فقلت - پس گفتم من بطریق تعجب و استفهام - یا نبی الله وانا لمواخذون بما نتکلم به - ای پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم آیا گرفته و گیر کرده میشویم ما بچیزی که تکلم میکنیم به آن - قال ثکلتک امک - گم کناد ترا مادر تو - یا معاذ -
ثکل بضم موت و هلاک و فقدان حبیب و ولد و اصل این دعاست بموت و هلاک یعنی بمیری تا خلاص شوی از وقوع
در این ورطه که در وی افتاده و گفته اند که این لفظی است که جاری است عادت بر زبان عرب و معنی آن مراد نیست غرض
تعجب و انکار مخاطب است - وهل یکب الناس فی النار - آیا می اندازد مردم را در آتش دوزخ - علی وجوههم -
بر روهای ایشان - او علی مناخرهم - شک راوی است که علی وجوههم گفت یا علی مناخرهم گفت و مناخر
جمع منخر است بفتح میم و سکون نون و فتح خاء معجمه یا کسر وی در اصل بمعنی سوراخ بینی آید و اینجا مراد بینی است

چه هر که برروے افتد نخست بینی افتد که بلندترین اجزاے روست یعنی مردم را در دوزخ نمی اندازد - الا حصائد السنتهم -
مگر سخنهاے ایشان که هرچه بر زبان آید بے تمیز و بے احتیاط گویند و نیک را از بد نشناسند و ما یعنی را از ما لا یعنی تمیز نکنند و حصائد
جمع حصیده است یعنی آنچه درو کرده شود از کشت بداس و درو درو کردن تمیز کرده نشود میان خشک و تر و نیک و بد تشبیه کرده
سخنان بے صرفه گفتن را بدان و این باعتبار اکثر و اغلب ست چه هرچه بآدمی از و برسد از آفت و بلا در دنیا و آخرت اکثر
از ره گذر زبان برسد نظم هرچه بر آدمی رسد ز زبان ⁂ همه از آفت زبان برسد ⁂ هرچه آمد بزبانت گفتی ⁂ آنچه آمد بدهانت
خوردی ⁂ دیگرے را چه گناه است که تو ⁂ خویش را خویش بدوزخ بردی ⁂ رواه احمد والترمذی وابن ماجه وعن ابی امامة
رضی الله عنه اسم او صدی ست بضم صاد و فتح دال مهملتین و تشدید یا باهلی صحابی ست اختلاف کرده اند در نسب او
و آباے او باتفاق کنیت وے ساکن شد مصر را بعد ازان انتقال کرد بحمص و وفات یافت دران کثیر الروایت ست اکثر
حدیث وے نزد شامیین یافت سنه ست وثمانین او احدی وثمانین واحد وتسعون سنة وهو آخر من مات من الصحابة
بالشام بقول اکثر - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من احب لله وابغض لله - کسیکه دوست دارد کسے را براے
خدا و دشمن دارد براے خدا - واعطی لله ومنع لله - و بدهد براے خدا و ندهد براے خدا یعنی همه کارهاے او براے خدا بود
و هرچه کند بطلب رضاے حق و اراده وجه الله کند بیت وطن براے تو گیرم سفر براے تو جویم ⁂ خمش براے تو باشم
سخن براے تو گویم ⁂ فقد استکمل الایمان - پس بتحقیق کامل گردانید ایمان خود را چه کمال ایمان در ایمان اخلاص ست که مقام
کمل صدیقان ست رزقنا الله - رواه ابوداود - روایت کرد این حدیث را ابوداود - ورواه الترمذی عن معاذ بن انس -
وروایت کرد آن را ترمذی از معاذ بن انس - مع تقدیم وتاخیر - بتقدیم وتاخیر بعض فقرها بر بعض ولفظ مصابیح همان اول ست
وفیه - ودر حدیث ترمذی بجاے فقد استکمل الایمان - فقد استکمل ایمانه - آمده - وعن ابی ذر رضی الله عنه - قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الاعمال الحب فی الله والبغض فی الله - فاضلترین عملها دوست داشتن ست کسے را
از جهت خدا و دشمن داشتن از جهت خدا - رواه ابوداود - یعنی این حدیث بعین معنی حدیث ابی امامه ست و بودن این عمل فاضلتر از اعمال
دیگر بجهت آن ست که باعث و منشاے جمیع خیرات محبت خداست و چون محبت غالب گردد چنانکه بعکس و هیچ چیز را دوست ندارد مگر براے خدا
و دشمن ندارد مگر براے خدا الا بد باعث خواهد بود بر امتثال جمیع اوامر و انتها از جمیع نواهی و امثال این حدیث از جوامع الکلم اند
که جامع جمیع مراتب اسلام و ایمان و احسان و متضمن تمامه احکام شریعت و آداب طریقت و اسرار حقیقت ست امام غزالی گفته
رحمة الله علیه که اگر یکے طباخی را دوست دارد که طعام خوب می پزد و بفقرا و صلحا میخوراند این دوستی از جهت خداست واگر کسے
استاد را دوست دارد تا علم ازوے آموزد و آن را وسیله دنیا سازد این دوستی نه از جهت خداست وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم المسلم من سلم المسلمون من لسانه ویده - مسلمان کامل کسے ست که سلامت مانند مسلمانان از زبان وے و دست وے شرح این در فصل
اول در حدیث عبدالله بن عمرو گذشت - والمؤمن من امنه الناس علی دمائهم واموالهم - و مؤمن کامل کسیست که ایمن گیرند مردم او را بر خونها خود و مالها خود یعنی

ایمن باشند از وے کہ تصرفے در خون و مال ایشان بناحق شرعی نخواہد کرد و ظاہر حدیث موہم ست بتغایر اسلام و ایمان و مسلم
و مومن و اختلاف احکام ایشان ولیکن ایجاد او با اسلام و ایمان یکیست و فقرۂ ثانیہ تاکید و تقریر اولیست و باسلام
سلامت مردم را مترتب ساخت و بایمان امن مردم را از جہت تفنن و رعایت مناسبت و در ثانی بہر گناہان دست فہمیدہ انزوا (?)
و گناہان زبان را تکرار نکرد زیرا کہ آفت بزبان ظاہر و شائع ست حاجت بتکرار نداد و دلالت دست محتاج بہ بیان و تقریر ست
کذا ذکرہ الطیبی و میتوان گفت کہ ایمان چون عبارتست از تصدیق ست عمل قلب قوی و کامل تر از اسلام ست کہ عبارتست از انقیاد
و ثبت اسلام در ظاہر ست تخصیص کرد ایمان را با امن کہ قوی تر از سلامت ست چہ در سلامت عدم اصابت ضرر ست با وجود توہم
اصابت و احتمال آن و در امن قطع این توہم و احتمال ست مطلقا و نیز امن و خوف در دما و اموال مخصوص بدست نیست بلکہ
بزبان نیز و خطر تواند بود بسعایت و نمیمہ و جز آن و عدم ذکر اعراض بجہت اکتفا بدماست و در حکم آن ست فافہم و باللہ التوفیق - رواہ
الترمذی والنسائی - روایت کردہ اند این حدیث را ترمذی و نسائی - وزاد البیہقی فی شعب الایمان بروایۃ فضالۃ - و زیادت
کردہ است بیہقی در کتاب شعب الایمان بروایت فضالہ [illegible] آنحضرت ست صلی اللہ علیہ وسلم این عبارت را
کہ - والمجاہد من جاہد نفسہ فی طاعۃ اللہ - و مجاہد حقیقی کامل کسیست کہ کارزار کند با نفس خود در طاعت خدا کہ نفس او ابا کند از بد
و تمردی ورزد و اطاعت فرمان نکند پس با وے جنگ میکند و اسیر میگرداند و میکشد او را بشمشیر [illegible]
بشکند [illegible] آن باشد کہ خود را بشکند - والمہاجر من ہجر الخطایا والذنوب - و ہمچنین مہاجر حقیقی آن کسیست کہ ترک میکند
و میگذارد گناہان را از صغائر و کبائر [illegible] و مثل این نیز در حدیث عبداللہ بن عمرو گذشت - وعن انس قال قلما
خطبنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - و روایت ست از انس گفت کم وقتی بود کہ خطبہ بخواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
برائے ما - الا قال - مگر آنکہ میگفت این کلمہ را و وصیت میکرد بعمل بدان - لا ایمان لمن لا امانۃ لہ - نیست ایمان مر کسے را
کہ نیست امانت مر او را - ولا دین لمن لا عہد لہ - و نیست دین مر کسے را کہ نیست عہد و پیمان مر او را - رواہ البیہقی فی شعب
الایمان - بدانکہ ظاہر آن ست کہ مراد بامانت معنی متعارف اوست کہ حفظ اموال و مجالس مردم ست و ترک خیانت در آن
و بعہد نگاہداشت پیمانے کہ با یکدیگر بندند پس نفی ایمان و دین برائے تغلیظ و تشدید باشد و مراد دین و ایمان کامل ست
و اگر مراد بامانت تکالیف شرعیہ کہ منطوق کریمہ انا عرضنا الامانۃ است و بعہد میثاقے کہ در روز الست پروردگار تعالی از
بندگان بحفظ حقوق ربوبیت گرفت فلا اشکال چہ آن [illegible] ایمان ست [illegible] تقدیر و در کلام مکرر
و تاکید ست برائے تحقیق و تقریر واللہ اعلم

الفصل الثالث

عن عبادۃ بن الصامت - رضی اللہ عنہ عبادہ بضم عین و تخفیف با ابن الصامت کہ از
کبار اصحاب انصار و نقبائے ایشان ست - قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم
میفرمود میگفت - من شہد ان لا الہ الا اللہ وان محمدا رسول اللہ حرم اللہ علیہ النار - کسے کہ این کلمہ بصدق و یقین بگوید و اقرار کند حرام میگرداند

الله تعالی بر وے آتش دوزخ را، شرح این سابقاً در حدیث معاذ گذشت۔ رواه مسلم۔ وعن عثمان رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات وهو یعلم انه لا اله الا الله۔ کسے که بمیرد وحال آنکه میداند و یقین دارد بوحدانیت
حق تعالی و رسالت پیغمبر۔ دخل الجنة۔ درمی آید بهشت را اگرچه ورشفا باو گناهان که دارد در دوزخ نیز در آید و عذاب
بیند و تواند که بشفاعت محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم درگذرند از گناهان او و درنیارند او را در دوزخ۔ رواه مسلم۔
وعن جابر رضی الله عنه جابر بن عبد الله بن عمرو انصاری از مشاهیر صحابه و اکابر ایشان است کثیر الحدیث حاضر شد او
و پدر او عقبه ثانیه را و حاضر شد بدر را و صحیح آن است که حاضر نشده و حاضر شده بعد از وے هجده غزوه را همراه آن حضرت
و وے از نقباے انصار است و در آخر عمر اعمی شد و امام محمد باقر سلام الله علیه و علی آبائه از وے روایت دارد و خلق
کثیر و وفات یافت بالمدینه سنة اربع و سبعین و قیل غیر ذلک۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثنتان موجبتان
دو موجود و خصلت واجب گرداننده اند جزاے خود را۔ قال رجل۔ گفت مردے۔ یا رسول الله ما الموجبتان۔ چیست
یعنی موجبتان و کدام اند آن دو خصلت که واجب گرداننده اند جزاے خود را۔ قال من مات یشرک بالله شیئا۔
کسے که بمیرد در حالیکه شریک میگرداند بخدا چیزے را و کفری ورزد و چیزے۔ دخل النار۔ در می آید آتش دوزخ را
و همیشه باشد دران۔ ومن مات لا یشرک بالله شیئا دخل الجنة۔ و کسے که بمیرد در حالیکه شریک نمیگرداند بخدا چیزے را
می در آید بهشت را بهشت رسیدن باوے حال۔ رواه مسلم۔ وعن ابی هریرة رضی الله عنه۔ قال کنا قعودا حول رسول الله
گفت ابوهریره بودیم ما نشسته گرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم معنا ابو بکر و عمر۔ در حالے که بودند با ما ابو بکر و عمر۔ فی نفر۔ در میان
جماعتے که بودند و نفر جماعت از مردان از سه تا ده و بمعنی مطلق قوم و جماعت نیز آید۔ فقام رسول الله۔ پس بایستاد و بیرون
رفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من بین اظهرنا۔ از میان ما اظهر بفتح همزه و سکون ظا و ضم ها جمع ظهر است بمعنی پشت
چون هر که در میان قومے ست میان پشتهاے ایشان ست زیرا که پشت هر یکے در جانبے ست از وے و نیز در
ظهر معنی استظهار و استناد است و هر که در میان قومے ست مستظهر و مستند است بایشان این لفظ را مقحم می آرند
و زیاده میکنند و ظاهر معنی لفظ این میشود که بر آمد از میان پشتهاے ما یعنی از میان ما این لفظ همچنین شائع است در
زبان عرب۔ فابطأ علینا۔ پس درنگ کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر ما در باز آمدن و زمانے بگذشت که باز نیامد
وخشینا ان یقتطع دوننا۔ و ترسیدیم ما که تنها یافته شود آنحضرت و گرفته شود و رسانیده شود بوے مکروهی از جانب
دشمنی یا جز آن جدا از ما فی الصراح اقتطاع پاره از چیزے جدا کردن۔ وفزعنا۔ خشیت و فزع هر دو بمعنی ترسیدن است
اما بخشیت ترسیدن در دل و متوهم شدن مراد است و بفزع وجود اثر آن در ظاهر چنانکه بر خاستن و فکر آن شدن و لهذا
گفت۔ فقمنا۔ پس ایستادیم ما همه جماعه و نگران شدیم بسبب نشستن آن و لبر جانی بجا بجو جبان در شدن به اگر یکه م
جدا افتاده جان از تن بیرون آید۔ فکنت اول من فزع۔ پس بودم من نخستین کسے که ترسید و بایستاد از جا باد ست

تحقیق و التجاسے بنسبت بسرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم از ابوہریرہ مفہوم میشود و در واقع چون نباشد
کہ آن غریب اعرا و را غیر از جناب وے و لطف و کرم او پشتی و پناہی و ملجاے نبود * بیت * خراستان نوامر ور
جہان پناہی نیست * سر را بجز این در حوالہ گاہے نیست * فخرجت ابتغی رسول اللہ - پس بیرون آمدم در حالیکہ
میجستم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم حتی اتیت حائطا للانصار یعنی تا آمدم بستانے را کہ مر یکے از انصار را بود - لبنی
النجار - مر بنی نجار را کہ قبیلہ ایست از انصار و حائط در اصل بمعنی دیوار است کہ محیط است بہ بستان و بر بستان نیز اطلاق
کنند و گویا کہ ابوہریرہ بقیاس و قرینہ دریافت کہ آن حضرت درین بستان خواہد بود یا کہ بمشام محبت وے بوے از نسیم یار ازو
رسید کہ بدان دریافت * بیت * رفت بر بوے سر زلف تو در حضرت چمن * در نسیمے بوے زلف تو بود سحری بود غرض * فدرت
بہ ہل اجد لہ بابا - پس گردیدم گرد آن بستان تا شاید کہ بیابم مر آن را دروازہ و در آیم در آن بستان - فلم اجد - پس نیافتم
وے مر آن بستان را گویا در آن را بستہ بودند یا ابوہریرہ بجہت اضطرابے کہ در آن وقت داشت نیافت - فاذا
ربیع یدخل فی جوف حائط - پس ناگاہ دیدم جدول صغیر کہ در می آید در میان دیوار - من بئر خارجۃ - از چاہے کہ بیرون آن
بستان بود و بعض گویند خارجہ نام مردے بود کہ آن چاہ از آن او بود بمعنی اول بئر و خارجہ را بتنوین باید خواند و بر ثانی بئر
مجرور بی تنوین و خارجہ بفتح - والربیع الجدول - و ربیع بمعنی جدول است یعنی جوے خرد و این تفسیر از راوی ست - قال - گفت
ابوہریرہ - فاحتفزت - پس گرد آوردم دست و پاے خود را یعنی تنگ ساختم خود را و در آن جدول در آمدم فی الصراح حفز
القاولیبہ جمع خود را گرد آوردن و بہر پا نشستن و خیزش و جستن - فدخلت علی رسول اللہ - پس در آمدم بر پیغمبر
خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال - پس گفت آن حضرت بطریق تعجب و استفہام - ابوہریرہ - تو ابوہریرہ تعجب
داشت آن حضرت از در آمدن وے در بستان با وجود آن کہ در بستہ بود یا آنحضرت در آن وقت بجہت استغراق
و غیبتے کہ از ورود وحی داشت و از خود غائب بود او را نشناخت - فقلت نعم - پس گفتم آرے منم ابوہریرہ - یا رسول اللہ
قال ما شانک - فرمود چیست حال تو و چہ کار پیش آمد و چرا آمدی - قلت کنت بین اظہرنا فقمت فابطأت علینا فخشینا
ان تقتطع دوننا ففزعنا فکنت اول من فزع فاتیت ہذا الحائط - ابوہریرہ بالتمام قصہ را بخواند و صورت حال وا نمود و گفت
کہ بودی تو یا رسول اللہ میان ما پس برخاستی و دیر کردی بر ما پس ترسیدیم ما کہ مکروہی رسانیدہ شود ترا بے ما پس
برخاستیم ما پس بودم من نخستین کسے کہ ترسید پس آمدم من این بستان را - فاحتفزت - پس در آمدم من در جدول
کما یحتفز الثعلب - چنانکہ در می آید روباہ در سوراخ خود و در تمام قصہ بر خواندن ابوہریرہ و شکایت الم جدائی و ترس از رسانیدن
مکروہ نمودن اظہار کمال محبت و دوستی ست و اعتذار از در آمدن در خلوت و گستاخی و دادن اذن متضمن سبب ست - وہولاء الناس
ورائی - و این مردم در آیند در پس من - فقال - پس گفت آنحضرت - یا ابا ہریرۃ و اعطانی نعلیہ - و داد مرا نعلین خود را
تا نشان آن باشد کہ از پیش حضرت وے می آیم و تخصیص نعلین بجہت آن باشد کہ از این جنس دیگر حاضر نبود کہ بدو دہد

مردم وجہ مناسبتی نیز بیان کردہ اند کہ دادن نعلین کہ سبب سہولت و آسانی مشی ست اشارت است بآنکہ بعثت آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم برائے تیسیر و تسہیل امت و آسانی کار ایشان ست و نیز بشارت است بثبات قدم و استقامت بعد از شہادت چنانکہ
فرمودہ است آمنت باللہ ثم استقم - فقال اذہب بنعلی ہاتین - پس گفت ببر این نعلین مرا فمن لقیت من وراء ہذا الحائط - پس ہر کہ پیش آید
ترا از پس این بستان - یشہد ان لا الہ الا اللہ - در حالیکہ گواہی میدہد بالوہیت حق و نبوت پیغمبر - مستیقنا بہا قلبہ - در حالیکہ
یقین کنندہ است باین شہادت دل وے - فبشرہ بالجنۃ - پس بشارت دہ او را بہشت یعنی خبر دہ او را کہ ہر آئین
حق ست بہشت وے ست - فکان اول من لقیت عمر - پس بود نخستین کسے کہ پیش آمد مرا او را عمر - فقال - پس گفت عمر -
ما ہاتان النعلان - چیست این نعلین - یا ابا ہریرۃ فقلت ہاتان نعلا رسول اللہ - گفتم این نعلین پیغمبر خدا است صلی اللہ علیہ وسلم بعثنی
بہما - فرستادہ است مرا بانہا برائے آنکہ - من لقیت یشہد ان لا الہ الا اللہ مستیقنا بہا قلبہ - ہر کرا ملاقات کنم کہ گواہی میدہد
باین کلمہ یقین دل خود - بشرتہ بالجنۃ - بشارت دہم من او را بہشت - فضرب عمر بین ثدیی - پس زد عمر میان دو پستان من -
فخررت لاستی - پس بر زمین افتادم بر مقعد خود - فقال ارجع - پس گفت عمر باز گرد - یا ابا ہریرۃ فرجعت الی رسول اللہ -
پس باز گشتم بسوے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فاجہشت بالبکاء - پس زاری کردم و پناہ جستم بآنحضرت و جہش اجہاش
پناہ بردن آدمی بکسے بارادۂ بکا چنانکہ کودک پیش مادر خود میبرد و فی الصراح جہش زاریدن بکسے و آمادہ گشتن گریستن را
واجہشت و جہشت ہر دو روایت ست - و رکبنی عمر - و رسیدہ آمد بالائے من عمر - فاذا ہو علی اثری - پس نگاہ کرد ناگاہ
وے در عقب من ست و اثر بکسر ہمزہ و سکون ثاء مثلثہ و بفتحتین ہر دو روایت ست و ہر دو لغت فصیح ست - فقال رسول اللہ
پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مالک یا ابا ہریرۃ - چیست ترا چہ کار پیش آمد و چرا میگریی اے ابو ہریرہ - قلت - گفتم من کہ -
لقیت عمر - پیش آمدم عمر را - فاخبرتہ بالذی بعثتنی بہ - پس خبر دادم من او را بآن سخنے کہ فرستادہ بودی مرا بدان حکم یعنی بشارت
دادن بجنت مر کسے را کہ گواہی دہد بلا الہ الا اللہ - فضرب بین ثدیی ضربۃ خررت لاستی - پس زد عمر در میان دو پستان
من زدن سخت کہ افتادم بر مقعد خود - فقال ارجع - پس گفت عمر باز گرد - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ
وسلم یا عمر ما حملک علی ما فعلت - اے عمر چہ واداشت ترا بر آنچہ کردی تو یعنی چرا زدی ابو ہریرہ را و باز گردانیدی او را
قال - گفت عمر - یا رسول اللہ بابی انت وامی - مادر و پدر من فدائے تو باد - ابعثت ابا ہریرۃ بنعلیک - آیا برانگیختی و فرستادی
ابو ہریرۃ را با نعلین خود و حکم کردی کہ - من لقی یشہد ان لا الہ الا اللہ مستیقنا بہا قلبہ بشرہ بالجنۃ قال نعم گفت آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم آرے فرستادہ ام او را کہ این بشارت دہد - قال فلا تفعل - گفت عمر پس مکن این حکم را - فانی اخشی ان یتکل الناس علیہا -
بدرستیکہ من می ترسم کہ تکیہ کنند مردم برین بشارت یا برین کلمہ مجرد و عمل نکنند - فخلہم یعملون - پس بگذار مردم را کہ عمل کنند -
فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فخلہم - پس چون تو مصلحت در گذاشتن مردم می بینی بگذار و بشارت مدہ
اگر گویند چون روا باشد عمر را کہ منع کند از امرے کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بآن حکم فرمودہ باشد و باز گرداند ابو ہریرہ را

و نگذارد که بشارت دهد جوابش آن است که عمر رضی الله عنه علم داشت از نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این امر ایجابی نیست
و بشارت از برای تطییب قلوب مومنان ست و اگر ایشان می شنوند اعتماد میکنند بران چنانکه خود بعد از فرمود اذا یتکلوا
ولیکن غایت رحمت و شفقت او بر ایشان بجهت احساس معنی محبت و اخلاص نسبت بآنحضرت خود بران داشت و چون بالتماس
عمر آن مصلحت یاد آمد گفت بگذار تا عمل کنند و اگر امر بطریق ایجاب می بود چون تخلف میکرد و از بشارت باز میداشت فافهم وبالله التوفیق
رواه مسلم۔ **وعن معاذ بن جبل**۔ رضی الله عنه۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مفاتیح الجنة شهادة ان لا اله الا الله۔
کلیدهای بهشت گواهی دادن ست باین کلمه طیبه و جمع آوردن مفاتیح باعتبار عدد افراد مومنان ست یا باعتبار تعدد جنات
یا برای مبالغه است گویا هر جزوی ازوی مفتاح است چنانکه طیبی گفته است۔ رواه احمد۔ **وعن عثمان**۔ رضی الله عنه ذکر
مناقب وی در ذکر مناقب خلفا در آخر کتاب بیاید رضی الله عنه۔ قال۔ روایت ست از عثمان که گفت۔ ان رجالا من
اصحاب النبی۔ بدرستی که مردان از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم حین توفی۔ در هنگامیکه میرانیده شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
حزنوا علیه۔ اندوهگین شدند بر فوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم۔ حتی کاد بعضهم یوسوس۔ تا آنکه نزدیک بود بعضی از ایشان
که در وسواس و شبهه افتد و وسوسه حدیث نفس را گویند و در قاموس گفته وسوسه حدیث نفس و شیطان که دران سودی و بهبود
نباشد و یوسوس بکسر واو ست و فتح خطاست و بمعنی وسوسه افتاد و در وسوسه افگند نیز هر دو آمده است۔ قال عثمان و کنت منهم
گفت عثمان و بودم من از ان مردان که نزدیک بودند که در وسواس افتند۔ فبینا انا جالس مر علی عمر۔ پس در اثنای آنکه من
نشسته بودم گذشت بر من عمر۔ وسلم۔ و سلام داد عمر۔ فلم اشعر به۔ پس آگاه نشدم من بعمر و بگذشتن وی و سلام وی۔
فاشتکی عمر الی ابی بکر۔ پس گله کرد عمر بسوی ابوبکر رضی الله عنهما۔ ثم اقبلا حتی سلما علی جمیعا۔ پس هر دو روی آوردند
ابوبکر و عمر تا آنکه سلام کردند بر من هر دو۔ فقال ابوبکر ما حملک علی ان لا ترد علی اخیک عمر سلامه۔ چه داشت ترا برین
که رد نکردی برادر تو که عمر ست سلام او را یعنی جواب سلام وی نگفتی۔ قلت ما فعلت۔ گفتم من نکرده ام این کار را
که ترک رد سلام عمر ست یعنی نمیدانم که کرده ام۔ فقال عمر بلی والله لقد فعلت۔ پس گفت عمر آری بخدا سوگند هر آئینه بتحقیق
کرده تو آن را۔ قال گفت عثمان بعمر۔ قلت گفتم۔ والله ما شعرت انک مررت۔ بخدا سوگند آگاه نشدم که تو گذشته
ولا سلمت۔ و نه آگاه شدم که سلام کرده تو۔ قال ابوبکر صدق عثمان۔ گفت ابوبکر بعمر بتفرس حال عثمان و بوثوق بر صدق وی
راست گفت عثمان باز روی آورد ابوبکر بمن و خطاب کرد و گفت۔ قد شغلک عن ذلک امر۔ بتحقیق باز داشت ترا از آگاه شدن
بمرور عمر و سلام وی امری عظیم۔ فقلت اجل۔ پس گفتم من آری چنین ست که گفتی باز داشت مرا از ان امری۔ قال۔
گفت ابوبکر ما هو۔ چه چیز ست آن امر۔ قلت گفتم من۔ توفی الله تعالی نبیه۔ میرانید خدای تعالی پیغمبر خود را صلی الله
علیه وسلم قبل ان نسأله عن نجاة هذا الامر۔ پیش از آنکه بپرسیم ما آنحضرت را از رستگاری این امر۔ قال ابوبکر قد سألته عن ذلک
گفت ابوبکر بتحقیق پرسیده ام من آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از نجات این امر فقمت الیه۔ پس ایستادم بسوی ابوبکر

و فهم بجانب او - قلت له بابی انت وامی - وگفتم مر او را پدر و مادر من فدای تو باد - انت احق بها - تو سزاوارتری باین
نجات و باین خصلت و پرسیدن ازان از جهت کمال قرب تو ازان حضرت صلی الله علیه وسلم و حرص تو بر علم و مخصوص بودن
تو بمعرفت اسرار - قال ابوبکر - گفت ابوبکر - قلت - گفتم - یا رسول الله ما نجاة هذا الامر - چیست نجات این کار - فقال - پس
گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من قبل منی الکلمة التی عرضت علی عمی - کسی که قبول کند از من کلمه را که ظاهر کردم بر عم
خود که ابوطالب است . فردها - پس قبول نکرد عم من آن کلمه را - فهی له نجاة - پس آن کلمه مر آنکس را نجات است - رواه احمد -
بدانکه طیبی در شرح نجاة هذا الامر گفته جایز است که مراد باین امر دین باشد یعنی نجات در دین از آتش دوزخ و خلاص ازان چه بتر
یا مراد بامر آنچه اکثر مردم در آن افتاده اند از فریب شیطان و حب دنیا و وقوع در شهوات و ارتکاب معاصی سبب نجات ازان
چیست فرمود این کلمه است که تصدیق بدان سبب نجات از آتش دوزخ است و مداومت و ملازمت وی موجب صفای
قلب و طهارت باطن که سبب دفع غرور شیطان و زهد در دنیا و حصول تقوی است انتهی پوشیده نماند که در وجه
اول ازین دو وجه نظر است زیرا که عثمان رضی الله عنه خود روایت کرده است که هر که بمیرد و میداند لا اله الا الله در آید در
بهشت را پس چون گوید که نپرسیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از آنچه در دین سبب نجات از آتش دوزخ است و خود چون
روا بود که این علم که اول اوائل دین اسلام است عثمان را حاصل نباشد مگر آنکه گویند فراموش کرده وی رضی الله عنه
آنرا از دهشت مصیبت و شدت حیرت و با وجود آن صواب آن است که مراد نجات از وسوسه شیطان است چنانکه سوق
حدیث در آن ناظر است و در روایت محمد بن جبیر آمده که عمر گذشت بر عثمان و سلام کرد بر وی پس رد نکرد وی سلام او را
پس شکایت پیش ابوبکر برد پس گفت ابوبکر چه منع کرد ترا از رد کردن سلام برادر خود گفت عثمان بخدا سوگند نشنیدم من آنرا
و من حدیث میکردم نفس خود را ابوبکر گفت و چه داوی حدیث میکردی نفس خود را گفت در خلاف شیطان که می انداخت در
نفس من چیزها را که دوست ندارم که بزبان آرم آنرا اگرچه تمام آنچه بر روی زمین است مرا باشد گفتم با خود در وقتی
که می انداخت شیطان آنرا در نفس من ای کاش می پرسیدم من پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که چه نجات میدهد ما را ازین حدیث
که می اندازد شیطان در نفسهای ما گفت ابوبکر بدرستی که من شکایت کردم به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و پرسیدم
ازانچه نجات دهد ما را ازین حدیث که می اندازد شیطان در نفسهای ما پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نجات میدهد
شما را ازان حدیث این که بگوئید آن کلمه را که امر کردم عم خود را نزد موت و قبول نکرد رواه ابو یعلی فی مسنده و قال الهیثمی
فی زوائد العشرة وسنده حسن کذا فی جمع الجوامع للسیوطی و شیخ مشایخ حدیث ما شیخ ابن حجر مکی در شرح قول وی [illegible]
گفته که مراد بوسوسه اینجا که نزدیک بود که هر دو وران [illegible] انقضای دین و انطفای انوار [illegible] اسلام [illegible] آن
بود فتنه بود و عن المقداد انه سمع رسول الله - روایت است از مقداد بن الاسود که از فضلای صحابه است [illegible]
قدیم الاسلام روایت کرده از وی امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب رض و نسبت او باسود از جهت آنکه حلیف او و یار او بود

در اصل مقداد بن عمرو بن ثعلبہ کندی ست ذکر او در آخر کتاب در ذکر اسماے اہل بدر بیاید انشاء اللہ تعالے روایت میکند کہ وے
شنید پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت - لا یبقے علے ظہر الارض - یعنی ماند بر پشت زمین - بیت مدر ولا وبر -
خانہ خشت وکلوخ و نہ خانہ پشم مدر بفتح میم و دال ہمانہ خشت وکلوخ و وبر بفتح واو و باے موحدہ پشم یعنی خیمہ مراد
بیت مدر شہرہا و دیہا ست و بیت وبر بادیہا و صحراہا کہ اہل خیام در انجا باشند چنانکہ عادت بادیہ نشینان عرب ست پس
بیفرماید ہیچ مکان نباشد چہ شہر و چہ دہ و چہ بادیہ و چہ صحرا - الا ادخلہ کلمۃ الاسلام - مگر آنکہ می درآرد خداے تعالے در ان
خانہ کلمۂ اسلام را و در بعض نسخ ادخلہ اللہ تصریح بذکر جلالہ نیز آمدہ - بعز عزیز وذل ذلیل - می درآرد اللہ تعالے این کلمہ را
در ہر خانہ ملتبس بعزت شخصے کہ عزیز میشود و بخواری شخصے کہ خوار میگردد بسبب آن کلمہ چنانکہ فرمود - اما یعزہم اللہ - یا آنکہ
عزیز و غالب میگرداند خداے تعالے اہل این خانہا را فیجعلہم من اہلہا - پس میگرداند خداے تعالے ایشان را از اہل آن
و گروندہ بدان - او یذلہم - یا خوار و زبون میگرداند ایشان را - فیدینون لہا - پس مطیع و منقاد میشوند مر آن کلمہ را بقبول ذمہ
وجزیہ پس چون این کلمہ در ہمہ خانہا می در آید - قلت - مقداد میگوید گفتم من - فیکون الدین کلہ للہ - پس پیدا شد دین ہمہ
خدا را و غالب می آید بر ہمہ ادیان طوعا او کرہا - رواہ احمد - وعن وہب بن منبہ - بضم میم وفتح نون و تشدید موحدہ
مکسورہ از صنعاے یمن ست و تابعی ثقہ است و قاضی یمن بودہ مات سنۃ اربع عشر ومائۃ - قیل لہ - گفتہ شد مر وہب
ابن منبہ را در وقتے کہ ترغیب کرد مردم را بر عمل و تشدید کرد بر ترک آن و مبالغہ نمود در ان - الیس - آیا نیست -
لا الہ الا اللہ مفتاح الجنۃ - کلید بہشت کہ گشادہ میشود بآن درہاے بہشت پس ہمین کلمہ کفایت ست عمل چہ ضرورت
باشد یا نباشد - قال بلے - گفت وہب بن منبہ آرے لا الہ الا اللہ کلید جنت ست - ولکن لیس مفتاح الا ولہ اسنان -
ولیکن نیست ہیچ کلیدے کہ گشادہ شود بدان در مگر آنکہ مر او را دندانہا است - فان جئت بمفتاح لہ اسنان فتح لک - پس اگر
می آری تو کلیدے را کہ مر او را دندانہا است گشادہ میشود براے تو - والا لم یفتح لک - و اگر نہ گشادہ نمیشود براے تو
اسنان را کنایت از اعمال نیک داشت تا یقین شود بحکم وعدہ کریم در آمدن بہشت با سابقان و مقربان و فوز بمراتب و درجات
مقربان مقصود و مبالغہ در اثبات عمل ست - رواہ البخاری فی ترجمۃ باب - روایت کردہ است این حدیث را بخاری در ترجمہ
بابے و از تعلیقات اوست و معنی تعلیق در مقدمہ معلوم شد - وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اذا احسن احدکم اسلامہ - چون نیک گرداند یکے از شما اسلام خود را یعنی بصدق و اخلاص اسلام آورد - فکل حسنۃ
یعملہا تکتب بعشر امثالہا - پس ہر کارے نیک کہ میکند آن را نوشتہ میشود دہ مانند آن - الے سبعمائۃ ضعف - تا ہفتصد
چند و ضعف بکسر ضاد بمعنی مثل ست - وکل سیئۃ یعملہا تکتب بمثلہا - و ہر کارے بد کہ میکند نوشتہ میشود بمانند آن حاصل
کہ جزاے نیکی یکے بدہ است تا ہفتصد بر اندازہ صدق و اخلاص و دیگر صفات و جزاے بدی یکے بیکے - حتے یلقی اللہ -
تا آنکہ ملاقات کند و پیش آید خداے تعالے را یعنی تا دم مرگ و لقاے خدا کنایت از موت ست - متفق علیہ -

وعن ابی امامة رضی اللہ عنہ ان رجلا سال رسول اللہ۔ روایت است از ابی امامہ کہ مردے پرسید پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ
وسلم ما الایمان۔ چیست نشان صحت و درستی ایمان۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ اذا سرتک حسنتک۔ چون
شاد و خوشحال گرداند ترا عمل نیکی کہ صادر شود از تو بشکرانہ توفیق و اعانت حق و امید قرب درگاہ وے تعالی۔ وساءتک
سیئتک۔ واندوہگین و بدحال گرداند ترا بدی کہ از تو بوجود آید بجہت خوف عذاب و کراہت بعد و حجاب۔ فانت مؤمن۔ پس تو
مومن و درست ایمانی زیرا کہ این علامت وجود تصدیق و یقین بخدا و احکام وے و نشان ایمان بروز آخرت و جزاے اعمال است
و یکے از مواضع یقین کہ واجب ست یقین آوردن در آن یقین ست بجزاے اعمال شیخ امام عالم عارف عبد الوہاب المتقی المکی
قدس اللہ روحہ و اوصل الینا فتوحہ در رسالہ حبل المتین فی تقویة الیقین فرمودہ است چہار چیز ست کہ سالک این راہ را از یقین کردن
بہان چارہ نیست اول توحید کہ بداند کہ خداے یکے ست بجمیع صفات کمال موصوف و ہر چہ در عالم بود از نفع و ضرر و خیر و شر و منع و
عطا ہمہ بحکم و تقدیر اوست و فائدہ آن عدم التفات ست بسوے مخلوقات از ضرر و نفع و دیدہ عدم ایشان دوم توکل کردن
و استوار داشتن ضمانت خداے تعالی را در رسانیدن رزق و فائدہ آن اجمال در طلب و عدم تردد و اضطراب نزد فقد
اسباب سوم یقین کردن در جزاے اعمال ثواب و عقاب و فائدہ آن اقدام نمودن ست بر طاعت و دور بودن از معصیت
چہارم یقین کردن در اطلاع خداے تعالی بر احوال بندہ در ہمہ حال و فائدہ آن سعی کردن در اصلاح ظاہر و باطن و مبالغہ
دران شیخ ابن عطاء اللہ اسکندری در کتاب حکم میفرماید نشان موت قلب نا اندوہگین شدن ست بر فوت طاعات و پشیمان
نابودن از وجود زلات۔ قال۔ گفت آن مرد۔ یا رسول اللہ فما الاثم۔ پس چیست بزہ و نشان دانستن آن کہ درین کار بزہ
کاری ست۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ اذا حاک فی نفسک شیء۔ چون بخلد در ذات تو چیزے و تاثیر کند در تو
و متردد سازد ترا و اطمینان و قرار نگیرد دل تو و منشرح نگردد بدان سینہ تو۔ فدعہ۔ پس بگذار آن کار را کہ این نشان آن ست کہ دروے
بزہ است و این ست معنی استفت قلبک فتوے طلب کن از دل خود تا مراد قلب تقی ست متحلی بحلیہ تقوے و متنور بنور ایمان
و صافی بصفاے یقین این چنین دلے اگر در کردن کارے متردد بود و خلجان پذیر شود علامت آن ست کہ درین کار چیزے
است از بزہ نہ دل عامہ مومنان کہ محشو است بظلمت معصیت و کدورت گناہ را بدیدار و و بدر اینکار نکارہ و نیز باید دانست
کہ فتواے قلب و رجاے معتبر ست کہ دلائل شرعی دران مفقود و متعارض باشند چنانکہ نص قرآن و حدیث و اجماع یافتہ نشود و
اقوال علما در آنجا متعارض و متخالف باشند آنجا براے ترجیح قولے بر قولے شرح صدر و فتواے قلب معتبر است فافہم و باللہ
التوفیق رواہ احمد **وعن عمرو بن عبسة** بفتحات صحابی جلیل است سوم یا چہارم در اسلام قصہ آمدن وے بملازمت
شریفہ و اسلام آوردن و رخصت شدن خالی از غرابتے و حلاوتے نیست در نسخہ واضح ذکر کردہ شدہ است رضی اللہ عنہ
قال۔ گفت اتیت رسول اللہ۔ آمدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم۔ در وقتے کہ آنحضرت در مکہ بود در ابتداے اسلام
فقلت۔ پس گفتم۔ یا رسول اللہ من معک فی ہذا الامر۔ کیست با تو یعنی موافق تو درین اسلام۔ قال حر و عبد۔ گفت آنحضرت

موافق ست با من درین امر آزاد و بنده مراد و بآن ابوبکر و بلال است بعضی گفته اند مراد و بعید نیست زید بن حارثه است و قول اول
اصح است زیرا که در روایتی از مسلم آمده که و معه ابوبکر و بلال و آنکه گفته اند که مراد کل ناس ست از حر و عبد مراد بآن خبر از استقبال
خواهد بود و بعد از شیوع امر اسلام و قرار آن گویا گفت که موافقت خواهد کرد ترا در دین هر قومی تا هر دو هم از آزاد و بنده. قلت ما الاسلام
گفتم چیست علامات اسلام و خصال آن. قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم طیب الکلام و اطعام الطعام. خوبی
و نرمی کردن در سخن و طعام خورانیدن. مراد غالباً مقصود ذکر مکارم اخلاق و محامد صفات است لیکن اکتفا کردن از جمله
آنها بذکر این دو صفت که تواضع و سخاوت است و اصل ست اشارت ست بآنکه تخلق با این دو صفت ادخل و اصلح بود بحال
سائل و لهذا در احادیث در جواب این سوال صفات مختلفه ورود یافته است و نسبت بهر کسی صفاتی ذکر کرده که مناسب
و ملائم بحال وست و توفیق این ست کلام در قول اول. قلت ما الایمان گفتم چیست ایمان و خصال و شعب آن. قال
الصبر و السماحة. گفته اند محصل تمام خصال ایمان صبر و سماحت ست اول اشارت ست بترک منهیات و
ثانی بفعل مامورات چنانکه تفسیر کرده است این را امام حسن بصری رضی الله عنه بقوله الصبر عن معصیة الله و السماحة علی اداء
فرائض الله. قال گفت عمرو بن عبسه. قلت گفتم ای الاسلام افضل. کدام اسلام یعنی کدام یکی از اخلاق و صفات
اسلام فاضل تر است و از مسلمانان کدام فاضل تر است. قال گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم من سلم المسلمون من لسانه
و یده کسیکه سلامت است بمانند مسلمانان از زبان وی و دست وی. قال گفت عمرو بن عبسه. قلت گفتم ای الایمان
افضل. کدام ایمان یعنی کدام یکی از خصال و شعب ایمان فاضل تر است. قال خلق حسن. گفت فاضل ترین شعب ایمان خلق
نیکوست که اکمل کمال و منبع آنهاست بنفس و انفع بخلق. قال قلت ای الصلوة افضل. کدام نماز یعنی کدام یکی از ارکان
و افعال نماز فاضل تر است. قال طول القنوت. گفت درازی قیام. قنوت بمعانی متعدده آمده طاعت و خشوع و صلوة و دعا
و قیام و سکوت و مراد اینجا قیام است و علما را اختلاف است که طول قیام افضل است یا درازی سجده بعضی برانند که طول
قیام افضل ست و بعضی گویند درازی سجده و بعضی برانند که در نماز شب طول قیام افضل ست و در روز سجده و دلائل
همه در شرح سفر السعادة ذکر کرده ساخته ایم و بعضی برانند که این هر دو در حکم مساوی اند و فضل فضیلت قیام بقرأت قرآن ست
و فضیلت سجود بجهت تذلل و خشوع و نزدیکی [illegible] افضلیت قیام ست که مشقت بیشتر [illegible] زیاده تر است
قال قلت ای الهجرة افضل. گفتم کدام هجرت فاضل تر است. قال ان تهجر ما کره ربک. گفت ترک دادن تو چیزی را که مکروه
دارد آن را پروردگار تو و این معنی بیشتر از آن و کلام در این معنی سابقاً گذشته است. قال قلت. گفت عمرو بن عبسه چون از بیان
ارکان و ارکان اسلام پرسیدم و جواب آن شنیدم آخر از جهاد که اعلی و ارفع ارکان دین ست پرسیدم پس گفتم فای الجهاد افضل
پس کدام جهاد فاضل تر است. قال من عقر جواده و اهریق دمه. گفت جهاد کسی که پی کرده شده است اسپ نیک رو وی و
ریخته شده خون او یعنی اسپ و سوار هر دو بکار رفت و لابد غالب سعی و اجتهاد در مردانگی و جهاد کرده باشد که باین مرتبه رسیده

یتیمان خوردن و در وزن و کیل خیانت کردن و نماز پیش از وقت گزاردن و از وقت در گذرانیدن و زکوۃ منع نمودن و با مسلمانان ناحق جنگ کردن و دروغ بر حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بستن و صحابہ پیغمبر را رضوان اللہ علیہم اجمعین دشنام کردن و گواہی بعذر پوشیدن و رشوت گرفتن و میان مرد و زن جنگ انداختن و سعایت نزد سلطان نمودن و امر معروف و نہی منکر عند القدرۃ ترک دادن و قرآن بعد از تعلم فراموش کردن و حیوانات را سوختن و زن را بمرد بے سبب تن در ندادن و از رحمت خدا نا امید بودن و از عذاب وے ایمن شدن و اہانت اہل علم و حاملان قرآن کردن و با زن ظہار کردن این قدر ذکر کردہ و تفسیرے کہ ذکر کردہ شد بیشتر ازین ہست و شیخ ابن حجر مکی دران کتابے نیک تصنیف کردہ مسمٰی بزواجر نسأل اللہ العافیۃ

الفصل الاول ـ عن عبد اللہ بن مسعود ـ روایت ست از عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ و ذکر مناقب وے افزون از شمار ست در کتاب جامع المناقب در آخر کتاب مذکور ست رضی اللہ عنہ ـ قال قال رجل ـ گفت عبد اللہ بن مسعود گفت مردے ـ یا رسول اللہ ای الذنب اکبر عند اللہ ـ کدام گناہ بزرگ تر و بدتر ست نزد خداوند تعالیٰ ـ قال ان تدعو للہ ندا و ہو خلقک ـ فرمود بزرگ ترین گناہان کہ بالاتر از وے گناہے نیست این ست کہ بگردانی پروردگار عالم را مانند و ہمتا و حالی آنکہ او تعالیٰ آفریدہ ترا و وے پیدا کردہ ترا و اگر مثل پیدا کنندہ و آفریدگار را اگر نمیدانی فکر کن و بدانکہ پیدا کنندہ جز یک ذات نشاید تعالیٰ کبریاءہ و ندیک بر دن مانند شخص در ذات و صفات کہ مخالف بود او را و در افعال و احکام و ضد مخالف غیر مانند و حق تعالیٰ را نہ ضد ست و نہ ند و بت پرستان اگرچہ بتان را مانند خدا و مخالف او تعالیٰ نمیدانند و نمیگویند و لیکن چون آنہا را می پرستند و تعظیم میکنند گویا مثل و مانند او میدانند و اعتقاد دارند کہ ایشان را از عذاب خدا وامی رہانند و بالجملہ شرک سہ قسم ست در وجود و در خالقیت و در عبادت ـ قال ثم ای ـ گفت آن مرد پس تر بعد از کفر کدام گناہ بزرگ تر ست ـ قال ان تقتل ولدک خشیۃ ان یطعم معک ـ فرمود گناہ بزرگ تر بعد از کفر کشتن تست فرزند خود را از جہت ترس آنکہ بخورد با تو یعنی از خوف فقر در عہد جاہلیت این کار میکردند و بخوف فقر و عار اولاد صغار را می کشتند و قتل نفس مطلقا کبیرہ است و لیکن قتل اولاد بجہت خوف فقر کہ منافی توکل و اعتقاد خالقیت پروردگار تعالیٰ ست کبیرہ تر و بدتر این قید ازین جہت کرد یا بملاحظہ خصوص حال سائل این چنین فرمود ـ قال ثم ای ـ گفت پس تر کدام گناہ بعد از قتل بزرگ تر ست ـ قال ان تزانی حلیلۃ جارک ـ فرمود زنا کردن تست با زن ہمسایہ تو معنی تقیید بہمان قیاس است کہ در قتل معلوم شد ـ فانزل اللہ تصدیقہا ـ پس فرو فرستاد خدائے تعالیٰ برائے تصدیق این احکام این آیت را کہ حق تعالیٰ بدان مدح بندگان خاص خود میکند و میفرماید ـ والذین لا یدعون مع اللہ الہا آخر ـ و آن کسانیکہ نمی خوانند با خدائے تعالیٰ خدائے دیگر را ـ ولا یقتلون النفس التی حرم اللہ الا بالحق ـ و آنانکہ نمی کشند نفسے را کہ حرام گردانیدہ است خدائے تعالیٰ کشتن آن را مگر بحق شرع چنانکہ حد و قصاص ولا یزنون ـ و زنا نمی کنند ـ الآیۃ ـ تا آخر آیت کہ بیان شناعت و ترتب عذاب بران میکند و ازین آیت معلوم میشود کہ مقصود از حدیث بیان مطلق قتل و زنا ست و آن قیدہا برائے مزید تشنیع و تقبیح یا رعایت خصوص حال سائل ست چنانکہ گفتہ شد ـ متفق علیہ ـ

و عن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الکبائر ـ گناہان کبیرہ این گناہانند ـ الاشراک باللہ ـ شریک گردانید

خدا در وجود یا در عبادت ومراد بشرک کفرست بہر نوع کہ باشد وذکر شرک بجہت آن ست کہ کفار مکہ مشرک بودند وبتان را می پرستیدند ودر
بعض مقامات کہ مسلمانان را منع از شرک واقع شدہ مراد ریا است یا نہی ست از ارتداد ۔ وعقوق الوالدین ۔ ودیگر رنجانیدن مادر و پدر
مسلمانان را بناحق شرعی وظاہر حدیث وران ست کہ رنجانیدن مادر و پدر مسلم علی الاطلاق کبیرہ باشد ولیکن مراد ہمان ست کہ گفتہ شد
بقرینہ احادیث دیگر ورنجانیدن پدر ومادر کافر بغیر آنچہ موجب اخراج از کفر گردد درست نیست ورفق ومہربانی نمودن لازم ست
اسماء بنت ابی بکر رضی اللہ عنہما بحضرت رسالت آمد وگفت یا رسول اللہ مادر من نزد من آمدہ است و وے مشرکہ معرضہ است
از ایمان صلۂ رحم کنم با وے فرمود بکن چنانکہ در باب البر والصلۃ بیاید ۔ وقتل النفس ۔ ودیگر کشتن کسے را بناحق ۔ والیمین
الغموس ۔ ودیگر از گناہان کبیرہ سوگند دروغ خوردن بر چیزے گذشتہ است چنانکہ گوید چنین کردم وگفتم ودر واقع نکردہ است
ونگفتہ ویمین غموس بفتح غین معجمہ این چنین سوگند را گویند وغمس بمعنی غوطہ دادن ست واین شنیعہ غوطہ میدہد صاحبش را در
گناہ ودر آتش دوزخ وبعض گویند یمین غموس آنکہ بدروغ سوگند خورد تا مال مسلمانے را ببرد وقید گذشتہ برائے آن کردہ شد
کہ اگر بر کار آیندہ سوگند خورد کہ چنین خواہم کرد ونکرد آن را کفارت ست کفارت بدہد واز بزہ آن خلاص شود ۔ رواہ البخاری
وفی روایۃ انس وشہادۃ الزور بدل الیمین الغموس ۔ ودر روایت انس وشہادۃ الزور یعنی گواہی دادن بدروغ واقع شدہ
بجائے الیمین الغموس ۔ متفق علیہ ۔ پس حدیث مذکور بروایت عبد اللہ بن عمرو کہ در وے والیمین الغموس مذکورست از افراد
بخاری ست وبروایت انس کہ دران بجائے والیمین الغموس وشہادۃ الزورست متفق علیہ است ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اجتنبوا السبع الموبقات ۔ یکسو شوید وترک دہید ہفت خصلت را کہ ہلاک کنندگانند ۔ قالوا ۔
گفتند صحابہ ۔ یا رسول اللہ وما ہن ۔ وچہ چیز اند وکدام اند آن ہفت خصلت ۔ قال ۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ۔
الشرک باللہ ۔ شرک آوردن بخدا ۔ والسحر ۔ وجادوی کردن وتعلیم وتعلم سحر نیز ہمین حکم دارد وبعض گویند کہ آموختن او روا ست
تا دفع سحر از خود توانند کرد وخیالی در حاشیۂ شرح عقائد گفتہ کہ سحر کردن کفرست باتفاق وجماعۂ از صحابہ وغیر ایشان بر آنند کہ ساحر را
باید کشت وبعض میگویند کہ اگر سحر بوجہے باشد کہ کفر باشد باید کشت اگر از ان توبہ نکند وکہانت وتنجیم وپرسیدن کاہن ومنجم ورمل
وشعبدہ وتعلیم کردن وعمل گرفتن بر ان ہمہ حرام ست ۔ وقتل النفس التی حرم اللہ الا بالحق ۔ وکشتن ذاتے کہ حرام گردانیدہ است
خدائے تعالیٰ مگر بحق ۔ واکل الربوا ۔ وخوردن ربا ۔ واکل مال الیتیم ۔ وخوردن مال یتیم ۔ والتولی یوم الزحف ۔ وپشت دادن
ورو گردانیدن روز جنگ کافران زحف جنبیدن ورفتن بتقدیم چنانکہ کودک رود ونام لشکر را ندہ بسوے دشمن کردن در رفتن
بمشقت واز دحام مشابہ بزحف ست وگریختن وپشت دادن یک مسلمان از دو کافر کبیرہ است واز زیادہ بران حرام نیست ودر
ابتدائے اسلام گریختن یک مسلمان از دہ کافر حرام بود وبعد ازان تخفیف واقع شد وبرد وقرار یافت ۔ وقذف المحصنات المؤمنات
الغافلات ۔ واز کبائرست دشنام دادن بزنا بزنان پارسا مسلمانان غافل از بدکاری را وحد قذف ہشتاد تازیانہ است واین
مسئلہ در فقہ بتفصیل مذکورست از انجا باید جست ۔ متفق علیہ ۔ وعنہ قال قال رسول اللہ ۔ وہم از ابی ہریرہ روایت ست

آنحضرت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یزنی الزانی حین یزنی وهو مؤمن - زنا نمی کند زنا کننده در وقتی که زنا میکند و حال آنکه
مؤمن است یعنی زانی در وقت زنا کردن مسلمان نیست مراد نفی ایمان کامل است و زجر و تشدید است بر ارتکاب زنا و مبالغه است
در نفی آن - ولا یسرق السارق حین یسرق وهو مؤمن - و دزدی نمی کند دزد در آن هنگام که دزدی میکند و حال آنکه او مؤمن است
ولا یشرب الخمر حین یشربها وهو مؤمن - و نمی نوشد شراب را کسی هنگامی که می نوشد و حال آنکه او مؤمن است - ولا ینتهب نهبة یرفع الناس
الیه فیها ابصارهم حین ینتهبها وهو مؤمن - و غارت نمی کند کسی غارتی که بردارند مردم بسوی او در آن غارت چشمها را کننده در آن غارت
گردن و چشمهای خود را و دیگران می مانند و در آن چیزی که آشکارا غارت میکند چون قادر بر منع نیستند نگاه می کنند و زاری می نالند و قدرت بر دفع
آن ندارند و حال آنکه وی مؤمن است غارت کردن مال [illegible] معنی غارت کردن
و غنیمت آن مال غارت کرده شده و در حدیث هر دو معنی محتمل است - ولا یغل احدکم حین یغل وهو مؤمن - و خیانت نمیکند یکی از شما
از غنیمت هنگامی که خیانت میکند و حال آنکه او مؤمن است غلول خیانت در غنیمت [illegible] پیش از قسمت و معنی مطلق
خیانت نیز آمده و در حدیث گذشت که لا ایمان لمن لا امانة له - فایاکم ایاکم پس بپرهیزید و نگاه دارید خود را ازین گناهان
نگاه دارید متفق علیه و فی روایة ابن عباس - و در روایت ابن عباس این عبارت نیز آمده - ولا یقتل حین یقتل وهو مؤمن -
و نمی کشد کسی کسی را هنگامی که میکشد و حال آنکه او مؤمن است - قال عکرمة قلت لابن عباس گفت عکرمه که خادم و مولی
و کاتب ابن عباس بود و راوی از وست گفتم مر ابن عباس را کیف ینزع الایمان منه - چگونه کشیده میشود ایمان ازین
شخص قال هکذا - گفت ابن عباس اینچنین کشیده میشود - وشبک بین اصابعه ثم اخرجها - پس تشبیک کرد ابن عباس
میان انگشتان خود و در یکدیگر در آورد انگشتان را پس بیرون آورد انگشتان را از یکدیگر برای نمودن صورت کشیدن
ایمان گفته خارج بود باز ذات آدمی پس از آن فان تاب عاد الیه هکذا - پس اگر توبه کرد و برگشت از آن معصیت
باز میگردد ایمان بسوی وی - وشبک بین اصابعه - و باز در یکدیگر در آورد انگشتان را برای نمودن صورت
عود ظاهر این حدیث آن است که عود ایمان بعد از توبه از معصیت است مگر آنکه مراد از توبه معنی لغوی وی باشد که رجوع و برگشتن
چنانکه در آخر فصل ثانی از حدیث ابی هریره بیاید که چون بیرون آید از آن عمل باز می آید ایمان - وقال ابو عبد الله - و گفته
بخاری در توجیه این حدیث و تطبیق وی بمذهب اهل سنت و جماعت و ابو عبد الله کنیت بخاری است علیه الرحمة - لا یکون هذا
مؤمنا تاما - نمی باشد این شخص گناهکار مسلمان کامل - ولا یکون له نور الایمان - و نمی باشد مر او را در این حالت نورانیت
ایمان که مراد بدان کمال اوست - هذا لفظ البخاری - این عبارت که گفته شد عین عبارت بخاری است و باین معنی ظاهر شد که
که عمل نزد وی داخل حقیقت ایمان نیست بلکه موجب کمال اوست و باطل شد که بعض مردم گمان می برند که عمل نزد محدثین
جزو ایمان است و این عبارت می آرند که الایمان تصدیق بالجنان واقرار باللسان وعمل بالارکان این عبارت صحیح است اما
معنی ایمان کامل است نزد ایشان و نزد همه اهل سنت و جماعت و این سخن را در مواضع دیگر مشرح تر و مدلل تر ازین گفته ایم

وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم آیۃ المنافق ثلث - نشان منافق سہ خصلت ست - زاد مسلم -
زیادہ کردہ است مسلم این عبارت را - وان صام وصلی وزعم انہ مسلم - واگرچہ روزہ بدارد و نماز بگزارد و گمان می برد و بگوید
کہ من مسلمانم - ثم اتفقا - پس بعد از اختلاف بخاری و مسلم بزیادت و نقصان این عبارت اتفاق دارند در روایت این
سہ چیز کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن را نشان منافق گفتہ است - اذا حدث کذب - چون سخن گوید دروغ گوید - واذا
وعد اخلف - وچون وعدہ کند خلاف کند و وفا نکند بآنچہ وعدہ کردہ است مگر بجہت ضرورتے کہ پیش آید و گفتہ اند کہ این
تقدیریست کہ وعدہ کند بنیت خلاف و وفا نکند و وعدہ را زنکار هم اخلاف ست و تفصیل آن در باب الوعد بیاید -
واذا اؤتمن خان - وچون با امانت نہادہ شود چیزے یا سخن نزد وے و اعتماد کردہ شود بر وے خیانت کند این خصلت را
نشان منافق داشتہ مجتمع باشند یا تنہا تنہا و بر تقدیر صاحب این خصال بحقیقت منافق نیست بلکہ مراد آن ست کہ این صفات
لائق منافقان ست و مراد اجمال مسلمانان آن ست کہ از اینہا پاک و مبرا باشند چہ دریہا باطن مخالف ظاہر ست چنانکہ منافق
را دل با زبان یکے نیست و مسلمان را باید کہ باین صفات عادت نکند و مصر بران نباشد تا مبادا بدان کشیدہ شود و منجر
بحقیقت نفاق کشد و بالجملہ وجود علامات نفاق مستلزم وجود نفاق نیست و تحقیقت مراد انذار و تحذیر مومنان ست از اتصاف
باین صفات و تشدید و تغلیظ است برای کسانے کہ این صفات دارند و بعض گفتہ اند کہ این کلام آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم نشان داد صحابہ را بر اشخاص منافقان کہ در زمان آنحضرت بودند صلی اللہ علیہ وسلم بذکر صفات ایشان تا اجتناب کنند
و پرہیز باشند از صحبت ایشان و تعیین باعیان اسما نکرد تا فضیحت نشوند و باعث ہیجان شر نگردد و از اینجا معلوم شود کہ در
مومنان صحابہ این صفات نبود و وجہ اول ظاہر تر است - متفق علیہ - وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اربع من کن فیہ - چہار خصلت اند کہ ہر کس کہ باشند این چہار خصلت در وے - کان منافقا خالصا - باشد آن کس
منافق سادہ بے آمیزش ایمان - ومن کانت فیہ خصلۃ منہن - و ہر کہ باشد در وے یک خصلت از این چہار خصلت -
کانت فیہ خصلۃ من النفاق - باشد در وے یک خصلت از نفاق و ہمین قیاس دو و سہ - حتی یدعہا - تا آنکہ بگذارد آن
خصلت را و آن چہار خصلت این ست - اذا اؤتمن خان - چون امانت سپردہ شود بدو و اعتماد کردہ شود
بر وے خیانت کند - واذا حدث کذب - وچون سخن کند دروغ گوید - واذا عاہد غدر - وچون عہد بندد بشکند و عہد شکستن
نزدیک بمعنی خلاف وعدہ کردن است و فرق خاص از وست - واذا خاصم فجر - وچون جدل کند و پیکار کند با ہم دروغ گوید
وسرکشی ورزد و تباہی کند - متفق علیہ - وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل المنافق
کالشاۃ العائرۃ بین الغنمین - حال منافق و مثال او مانند گوسپندے ست مادہ متردد میان دو گلہ گوسفند تعیر الی ہذہ مرۃ
تردد میکند و میرود بسوے این گلہ یکبار - والی ہذہ مرۃ - و بسوے این گلہ دیگر بار - پس چنانکہ منافق گاہے بجانب مومنان
می آید و گاہے بجانب طائفہ دیگر میرود و دو روئی میکند و در اعمال ظاہرہ [illegible] یکسو نگردد [illegible] - واللہ اعلم -

الفصل الثانی عن صفوان بن عسال - بفتح عین و تشدید سین مهملتین صحابی ست ساکن کوفه و حدیث او در ایشان است
دوازده غزوه همراه آنحضرت حاضر شده گویند که عبد الله بن مسعود از وی روایت دارد رضی الله عنه - قال قال یهودی لصاحبه
گفت صفوان که گفت یهودی مر یار خود را - اذهب بنا الی هذا النبی - ببر مارا بسوی این مرد که دعوی پیغمبری میکند و مردم
او را پیغمبر میدانند - فقال له صاحبه - پس گفت مر او را یار او - لا تقل نبی - مگو که پیغمبر است - انه لو سمعک - بدرستیکه وی اگر
بشنود این کلمه ترا - کان له اربع اعین - هر آئینه باشد مر او را چهار چشم کنایت است از غایت سرور و خوش حالی چه سرور و شادی
در قوت باصره می افزاید چون غم و محنت بیصر عالم در نظر تاریک گردد و چون خوشی و شادی آید روشن نماید این چنین گفته اند در شرح
این کلام و ممکن است که گفته شود و الله اعلم که مراد آن است که اگر این کلمه را می شنود منتظر و امیدوار ظهور امر و جود اتباع میگردد و چشم
انتظار دارد و نگران میباشد چنانکه گویند چشم من در راه انتظار تو چهار است - فاتیا رسول الله - پس آمدند آن هر دو یهودی پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم فسالاه عن تسع آیات بینات - پس پرسیدند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از نه آیت ظاهر و پیدا آنچه متبادر بفهم
همین است که مراد ایشان نه آیات بینات معجزات موسی علیه السلام باشد چنانکه فرمود و لقد آتینا موسی تسع آیات بینات فاسئل بنی اسرائیل
و عصا و امثال آن که در تفاسیر بیان کرده اند و لیکن آنچه در حدیث در جواب ایشان مذکور است احکام اند که همه ادیان و ملل شامل اند
پس بعض میگویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب اشارت کرد که سوال از معجزات چه میکنید از احکام دین کنید که اهم و انفع آنست
و این روش جواب را اسلوب حکیم گویند چنانکه در علم بلاغت مفسر گشته است و بعض گویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بعد از ذکر معجزات که جواب آنها شود احکام دین نیز زیاده کرد برای انذار و ارشاد و راوی را بجهت شهرت ذکر نکرد و بعض گویند
مراد بآیات بینات همین احکام است چه احکام شرع علامات و نشانها بر سعادت کسی که بدان عمل کند و شقاوت آنکه عمل
نکند و این احکام ظاهر و مبین و مشهور اند در جمیع ملل - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تشرکوا
بالله شیئا - شریک مگردانید بخدا چیزی را - و لا تسرقوا - و دزدی مکنید - و لا تزنوا - و زنا مکنید - و لا تقتلوا النفس التی حرم الله
الا بالحق - و مکشید نفسی را که حرام گردانیده است خدای تعالی کشتن او را مگر بحق شرع - و لا تمشوا ببری - و مبرید
شخصی را که پاک و بیزار است از آنچه تهمت میکنید او را و نرسانید قصه او را بدروغ - الی ذی سلطان - بسوی کسی که
خداوند سلطنت و قوت و زور است - لیقتله - تا بکشد او را بگناه و آزار رساند و ظلم کند چنانکه نزد سلاطین یکی را بگیرانند
و بکشتن و مصادره رسانند - و لا تسحروا - و سحر مکنید - و لا تاکلوا الربوا - و ربوا مخورید - و لا تقذفوا محصنة - و دشنام زنا
مکنید زن پارسا را - و لا تولوا الفرار یوم الزحف - و پشت مدهید و روی مگردانید از برای گریختن روز جنگ کافران تا اینجا
این نه حکم که همه ملتها را شامل است تمام شد بعد از بیان آن حکمی دیگر زیاده کرد که مخصوص به یهود است و فرمود - و علیکم
خاصة الیهود - و واجب است بشما که یهود مخصوص - ان لا تعتدوا فی السبت - که تجاوز از حد نکنید و نافرمانی نورزید در شکار کردن
روز شنبه که نهی کرده اند شکار از آن و گویند که سائلان و حکم برای سوال مهیا ساخته و هر یا که مخصوص بایشان است

در دل مضمر داشته آمده بودند از جهت بصر صحیح سوال کردند پس آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن نُه را ذکر کرد و دهم را که مضمر داشته بودند
باین عبارت بیان کشف فرمود از این جهت بوسه بر دست و پاے شریف دادند. قال. گفت صفوان. فقبلا یدیه ورجلیه
پس بوسه دادند آن دو یهودی هر دو دست و هر دو پاے آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم. وقالا نشهد انک نبی. گفتند
گواهی میدهیم که تو پیغمبری صلی اللہ علیہ وسلم یعنی دانستیم و شناختیم ترا به پیغمبری چنانکه یهود میدانستند و این شهادت ایمانی نیست
که اذعان و قبول با وے باشد بلکه اظهار علم و معرفت است که داشتند و ایمان مجرد معرفت نیست بلکه تصدیق باید چنانکه در
محل خود تحقیق یافته است و از این جهت. قال. گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم. فما یمنعکم ان تتبعونی. پس چه باز میدارد شما را
از این که اذعان و قبول نمائید و متابعت کنید مرا. قالا ان داود. گفتند آن دو مرد که داود پیغمبر علیه السلام دعا. ان لا یزال من ذریته
نبی. دعا کرد پروردگار خود را که همیشه خواهد بود از فرزندان وے پیغمبری تا روز قیامت و البته دعاے وے مستجاب شده باشد
پس البته پیغمبری از فرزندان داود بهم رسیده خواهد شد و یهود تابع وے خواهند شد و ایشان را غلبه و شوکت خواهد بود. وانا
نخاف ان تقتلنا الیهود. و ما میترسیم که اگر متابعت تو کنیم و ترک دین یهود کنیم بکشند ما را یهود و این افترا است محض از یهود
نامسعود که کذب و افترا بسته اند و ایشان [illegible] هرگز داود علیه السلام این دعا نکرده است و در زبور [illegible] گویند در خبر
وے در توریت و زبور خوانده اند است که محمد صلوات الله وسلامه علیه خاتم النبیین است و دین وے ناسخ تمامه ادیان و
بعض گویند که یهود قائل بودند بنبوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم [illegible] مبعوث [illegible] و آنحضرت را نبی الامیین میخواندند و
نیز [illegible] پیغمبر [illegible] باشد و آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دعوی کرد که [illegible] تا قبول
تصدیق وے [illegible]. رواه الترمذی وابوداود والنسائی. وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلاث من اصل
الایمان. سه خصلت است از جمله اصول ایمان و قواعد آن که اگر نباشند نباشد ایمان [illegible]
الکف عمن قال. یکے از آن سه چیز باز ایستادن از کسے که گفت. لا اله الا الله لا تکفره بذنب. [illegible] کافر دانستن
و گفتن آن را که این کلمه گوید بسبب گناهے که صادر گردد از وے اگرچه کبیره باشد و درین رد است مر قول خوارج را که گویند
مومن بارتکاب معصیت اگرچه صغیره بود کافر گردد. ولا تخرجه من الاسلام بعمل. و بیرون میار و حکم مکن به بیرون آمدن او از مسلمانی
بهر عمل بد که بکند و درین رد است مر قول معتزله را که گویند بارتکاب کبیره بیرون می آید از اسلام اگرچه در کفر نمی آید در کفر
و ایشان واسطه اثبات کنند در ایمان و کفر و گویند که مرتکب کبیره نه مومن است و نه کافر و فاسق است [illegible] ثالث در میان مومن و کافر
والجهاد ماض منذ بعثنی الله. و دیگر از اصول دین است که کارزار کردن با کفار [illegible] از آنگاه که [illegible] فرستاده است
مرا خداے تعالیٰ و امر کرده است به جهاد. الی ان یقاتل آخر هذه الامة الدجال. تا آنکه کارزار کنند آخر این امت و آخر
زمان دجال را و بعد از خروج دجال یاجوج ماجوج برآیند و دجال کارزار با ایشان نتوان کرد و بسبب احتیاج بکارزار فانی
شوند و بعد از فناے ایشان هیچ کافر بر روے زمین نماند و شریعت جهاد منتهی گردد. لا یبطله جور جائر ولا عدل عادل.

باطل نمیکرداند وجوب جهاد را جور سلطان جائر و عدل سلطان عادل یعنی جائز نیست ترک جهاد اگرچه بادشاه ظالم و فاسق باشد
و بهرحال واجب باشد موافقت وے و برآمدن باوے از براے جهاد و اگر گفته شود که جور جائر محل آن ست که مبطل گردد اما
ابطال عدل عادل متصور نیست پس نفی آن چه فائده دارد جواب این آن ست که مقصود استوای هر دو حالت ست یعنی همچنانکه
عدل مبطل نیست جور نیز همین حکم دارد یا آنکه چون عدالت موجب امن و امان و عدم خوف ست از کفار و عدم احتیاج بغنائم نیست
جا ست آنست که از جهاد نشینند و محتاج بدان نشوند ازین جهت فرمود ولا عدل عادل نفی آن ـ والایمان بالاقدار ـ سوم اصل
دین ایمان آوردن ست بتقدیرات الٰهی و اعتقاد آنکه هرچه در عالم میرود بقضا و قدر اوست تعالی ـ رواه ابو داود ـ
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا زنی العبد خرج منه الایمان ـ چون زنا میکند بنده بیرون می آید
از وے ایمان ـ فکان فوق راسه کالظلة ـ پس میباشد ایمان بالاے سر وے مانند سایبان و ظله بضم ظا سقف هرچه سایه کند
مراد مثل ابر یا خیمه یا سقف و مانند آن و این صورت مثالی ست مر ایمان را و هر چیز را دران عالم مثالے ست چنانچه از احادیث
لبن مثال علم و گوسفند مثال موت و ظله مثال ایمان سیوطی در رسائل خود تحقیق آن کرده و احادیث وارده دران آورده ملخص آن
در شرح ذکر کرده شده است و در تمثیل ایمان بدان اشارت ست که اگرچه بنده بجهت گناه از حکم ایمان و نورانیت وے
برآمده است ولیکن هنوز در پناه و سایه حمایت اوست و مطلقاً از وے مفارق نشده که باز بیاید چنانکه فرمود ـ فاذا خرج
من ذلک العمل ـ پس چون بیرون می آید بنده و فارغ میگردد از ان عمل زشت که زنا ست و در تعبیر بعمل تلویح ست
که حکم جمیع اعمال همین ست چه زنا و چه غیر زنا ـ رجع الیه الایمان ـ باز میگردد و می آید بسوے بنده ایمان ـ رواه الترمذی وابو داود
الفصل الثالث عن معاذ ـ قال اوصانی رسول الله ـ گفت معاذ اندرز فرمود مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم بعشر کلمات ـ بده سخن ـ قال لا تشرک بالله شیئا ـ گفت انباز مگردان بخدا چیزے را و مگو کلمهٔ کفر را ـ وان قتلت وحرقت
اگرچه کشته شوی و سوخته شوی چون مقام معاذ رفیع بود وصیت کرد او را باخذ عزیمت و مبالغه فرمود دران و دیگران را رخصت
تجویز کرد ـ ولا تعقن والدیک ـ و مرنجان پدر و مادر خود را و مکن خلاف فرمودهٔ ایشان را هر چند که آن فعل مباح باشد
وان امراک ان تخرج من اهلک ومالک ـ اگرچه فرمایند ترا به بیرون آمدن از زن و فرزند و مال و گفته اند این مبالغه و تاکید ست
درین باب و واجب نیست بیرون آمدن از ان از جهت حرج ـ ولا تترکن صلوة مکتوبة متعمدا ـ و ترک مکن نماز فرض را
دیده و دانسته ـ فان من ترک صلوة مکتوبة متعمدا ـ زیرا که کسے که ترک کند نماز فرض را عمداً ـ فقد برئت منه ذمة الله ـ پس
بتحقیق بیزار شد و دور شد از وے عهد خدا که بامن و امان مسلمانان ثابت شده است و ظاهر حدیث وجوب قتل تارک
صلوة است و همین ست مذهب شافعی و بعض ائمه دیگر و در مذهب حنفیه و مالکیه او را بازدارند و تعزیر کرده و بند و زندان
فرمود و گفته اند که معاملهٔ هیچ گناهگار را مسلم مکفر نمیباشد مگر تارک نماز را ـ ولا تشربن خمرا ـ والبته منوش خمر را ـ
فانه راس کل فاحشة ـ پس بدرستی که شراب خوردن سر هر گناه و بدکاری ست چه مدار ایمان و طاعت بر عقل ست

وچون در دل افتاد و باقی ماند و در ساحت سینه جولان کرد آن را خاطر خوانند این قسم هم معفو ست ازین امت و این فضل و رحمت
مخصوص ست بایشان بر قیاس سهو و نسیان که آن نیز مرفوع است ازین امت و بعد از جولان چون محبت و لذت آن پیدا آمد و هوس
حصول آن و وصول بدان حادث گشت آنرا هم گویند این است را برین نیز مواخذه نیست و تا بعمل نیارند در نامهٔ اعمال
نمی نویسند بلکه اگر قصد کرد و پیشتر باز داشت نفس را حسنه در برابر آن می نویسند و انجا قسمی دیگر ست که نام آن عزم ست
و آن قرار دادن نفس است بر معصیت و جد و جزم بر آن چنانکه از جانب وی هیچ مانعی نیست جز آنکه در خارج اسباب آن مهیا نیست
و اگر مهیا گردد بکند البته برین قسم هم مواخذه است چه این قسم از اعمال قلب است چنانکه عقائد و اخلاق ذمیمه و بنده ماخوذ ست بر اعمال
قلب چنانکه بر اعمال جوارح اما باید دانست که عزم معصیت عین آن معصیت نیست که بران عزم دارد مثلاً عزم زنا معصیت ست
و بنده بران ماخوذ ولیکن زنا نیست و مواخذه بران مثل مواخذهٔ زنا نه بلکه در حد ذات خود معصیت ست فروتر از پایهٔ زنا۔
وعنه۔ قال۔ و هم از ابی هریرة روایت ست که گفت۔ جاء ناس من اصحاب رسول الله۔ آمدند جماعهٔ از یاران پیغمبر
صلی الله علیه وسلم۔ الی النبی۔ بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فسألوه۔ پس پرسیدند آنحضرت را صلی الله علیه
وسلم۔ انا نجد فی انفسنا۔ بدرستی که ما می یابیم و در روایتی هاست خود از وسواس و خواطر۔ ما یتعاظم احدنا ان یتکلم به۔ چیزی که سخت
بزرگ و بس گران و مکروه میدارد یکی از ما که بگوید و بر زبان آرد آن را۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم۔ او قد
وجدتموه۔ آیا بتحقیق یافته اید شما کراهیت و گرانی بر زبان آوردن آن چیزها را در نفسهای خود۔ قالوا نعم۔ گفتند آری یافته ایم
قال ذاک صریح الایمان۔ فرمود این گران یافتن و مکروه پنداشتن محض ایمان است زیرا که بجهت اعتقاد بطلان و قبح
او و خوف و خشیت حق و تعظیم امر اوست و این همه از آثار و نتائج ایمان است چه قبح پنداشتن معصیت چنانکه بر زبان
نتوان آورد اثر صدق ایمان است۔ رواه مسلم۔ وعنه۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یاتی الشیطان احدکم۔
می آید شیطان یکی از شما را این شیطان ابلیس باشد یا یکی از شیاطین که جنود و اعوان اویند بلکه اگر عام تر از شیاطین
جن و انس دارند نیز میشود چنانکه در حدیث آینده مذکور گردد و در حقیقت وسوسه و اضلال مفوض با بلیس ست و مرجع و مدار این کار
اوست۔ فیقول۔ پس میگوید شیطان و وسوسه میدهد۔ من خلق کذا من خلق کذا۔ که پیدا کرد فلان چیز را که پیدا کرد فلان چیز را
و لابد میگوید در جواب شیطان پیدا کرد اینها را پروردگار من۔ حتی یقول۔ تا آنجا میرسد که میگوید شیطان۔ من خلق ربک۔
که پیدا کرد پروردگار ترا۔ فاذا بلغه۔ پس چون برسد شیطان این قول را۔ فلیستعذ بالله۔ پس باید که پناه جوید یکی
از شما بخدا از شر شیطان۔ ولینته۔ و باید که باز آید ازین وسوسه و گفتگوی شیطان و از بحث و مجادله با وی و
برخاستن از مجلس و تغییر حالت نیز موثر ست دران چنانکه در حالت غضب برای دفع و فرو نشاندن آتش آن گفته اند
زیرا که در مناظره و محاجهٔ شیطان فتح باب وساوس و مزید اثارت شر اوست و تواند که آن بعین شبهات و مغالطات باشد
و قدرت بر دفع آن نباشد پس جز استعاذه بجناب حضرت حق جل و علا و طلب دفع شر از وی و گفتن [illegible]

سبیل نبود و لہٰذا علماء اقسام استعاذہ و اشتغال بریاضت و تزکیہ و تطہیر نفس از دنس تعلقات و تصفیۂ قلب از نقوش اغیار ست و مجرد
استعاذہ بزبان کافی نیست ولیکن این ہمہ آن کار ست پوشیدہ نماند کہ سوال کردن من خلق اللہ بعد از تسلیم آنکہ خلق اللہ الخلق
ظاہر الفساد ست و مستلزم تناقض ست زیرا کہ ہر چہ موصوف بمخلوقیت ست و تحت خلق اللہ الخلق در آمد بعد از ان نسبت خلق باللہ تعالیٰ
گفتن کہ من خلق اللہ نامعقول و متناقض ست فافہم۔ متفق علیہ — وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یزال الناس یتساءلون —
ہمیشہ ہستند مردم کہ سوال و گفتگو میکنند بیکدیگر و چہ بسا با خود و یا با نفس و شیطان بطریق وسوسہ و خواطر — حتی یقال ہذا — تا آنکہ
گفتہ شود این قول کہ خلق اللہ الخلق — پیدا کرد خدا خلق را — فمن خلق اللہ — پس کہ پیدا کرد خدا را — فمن وجد من ذلک شیئا — پس کسیکہ
یابد از این قول و از این وسواس چیزے را — فلیقل آمنت باللہ ورسلہ — پس باید کہ بگوید از برائے دفع آن ایمان آوردم بخدا کہ منزہ ست از ان
و ایمان آوردم بپیغمبران او کہ آوردہ اند تنزیہ او را و اعتقاد او را از ہمہ نقائص پس این قول بجائے استعاذہ و انتہا ست کہ در حدیث سابق مذکور شد
از برائے قطع او و مجادلہ و وسواس نہی گفتہ کہ آن کلمہ کفر ست پس وجہے بگوید تدارک آن بکلمہ ایمان آنا پوشیدہ نماند کہ کفر بر تقدیرے بود
کہ بطریق جد و اعتقاد صادر گردد اما اگر بطریق بحث و مناظرہ با یکدیگر یا بر وجہ خطور و وسوسہ با نفس و شیطان باشد کفر نبود پس لائق آن ست
کہ سخن بر وجہ تبرید کردہ شود و گفتہ شود کہ اگر آن قول بطریق اعتقاد ست پس قول وے آمنت باللہ ورسلہ تجدید ایمان ست و اگر بطریق خطور و وسوسہ
است از برائے دفع وسواس و دفع شیطان ست و ظاہر شرق خیر ست فافہم — متفق علیہ — وعن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم ما منکم من احد الا وقد وکل بہ قرینہ من الجن — نیست از شما ہیچ یکے مگر آنکہ بتحقیق گماشتہ شدہ است بر وے قرین و مصاحب وے از جنیان
و قرینہ من الملائکۃ — و قرین و مصاحب از فرشتگان یعنی ہر آدمی را دو قرین ست یکے جن کہ کار وے اغوا بود و در وسوسہ افگندن در شر و دیگر فرشتہ کہ بکار
نیک امر میکند و الہام می نماید خیر و در بعض روایات آمدہ است کہ زائیدہ نمی شود آدمی را در او فرزندے مگر آنکہ زائیدہ میشود از جن مانند آن و وے
ہمراہ وے میگوید — قالوا و ایاک — گفتند صحابہ و خود را نیز ای رسول اللہ یکی و در قول مبارک در این خطاب ہم و تو را نیز قرین از جن ہست — یا رسول اللہ
قال — گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم — و ایای — و خود را نیز و قول این حکم مساوی ہم و مرا نیز قرینے از جن ہست — ولکن اللہ اعاننی علیہ
ولیکن خدائے تعالیٰ یاری داد مرا و غالب گردانید بر وے — فاسلم — این لفظ را بدو وجہ روایت کردہ اند یکے برفع میم و صیغہ مضارع معلوم
یعنی چون اعانت کرد حق تعالیٰ مرا بر قرین من از جن پس سلامت ہستم از شر وے و از آفت وسواس وے آنیم و وے مستسلم
و منقاد من ہست و وجہ دوم بفتح میم بلفظ ماضی یعنی اسلام آورد قرین من و این دو احتمال دارد یکے آنکہ اسلام بمعنی استسلام و انقیاد و فرمانبردار
و این معنی اصح بود اول ہست و در بعض روایات بصریح فاستسلم نیز آمدہ و دیگر آنکہ اسلام بمعنی ایمان ست یعنی مسلمان شد و ایمان آورد و قرین من
از جن و ہیچ محال نیست و آنکہ خدای تعالیٰ حبیب خود را صلی اللہ علیہ وسلم باین فضل و کرامت ممتاز و مخصوص گردانیدہ باشد
و صاحب نہایہ گفتہ کہ حدیث کان شیطان آدم کافرا و شیطانی مسلما شاہد این معنی ست — فلا یامرنی الا بخیر — پس امر نمی کند مرا ہیچ چیز
و در ہیچ حال مگر بنیکی و طاعت — رواہ مسلم — وعن انس رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الشیطان
یجری من الانسان — بدرستی کہ شیطان میرود در آدمی — مجری الدم — مانند رفتن خون در بدن وے مقصود بیان وساوس وے

در آدمی و بیان تصرف و تمکن اوست بر اغوا و از راه بردن او در نهایت تصرف و تمکن و اگر حمل بر ظاهر کنند که وے بذات خود در بدن آدمی میرود و نیز دور نباشد چه شیطان از اجسام لطیفه است که جریان او در اجسام کثیفه ممکن است چنانکه آتش و هوا و ظاهر از تشبیه بجریان دم نیز همین معنی است والله اعلم۔ متفق علیه۔ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من بنی آدم مولود ۔ نیست از فرزندان آدم هیچ زائیده شده۔ الا یمسه الشیطان حین یولد۔ مگر آنکه مس میکند و پدید است او را شیطان وقتی که زائیده میشود چنانکه آمده است که میزند و میخلد و را بانگشت۔ فیستهل صارخا۔ پس آواز میکند آن زائیده شده در حالیکه فریاد میکند و میزند۔ غیر مریم وابنها۔ جز مریم و پسر وے که عیسی علیه السلام است ۔ از مس شیطان یعنی این گریه که میکند بچه در هنگام زائیده شدن از جهت مس الشیطان ۔ از جهت سودن شیطان یعنی این گریه که میکند بچه در هنگام زائیده شدن با سبب غرض آن لعین از این مس تباه کردانیدن فرزند است از فطرت اسلام و در آوردن اثر ضلالت و فساد در وجود وے غیر مریم وابنها۔ جز مریم و پسر وے که عیسی علیه السلام است که این هر دو تن از مس شیطان و افساد منزه و مطهر بود ند از جهت دعاے مادر مریم او را و ذریت او را از شر شیطان و قبول کردن پروردگار تعالے وتقدس دعاے او را که گفت وانی اعیذها بک وذریتها من الشیطان الرجیم ۔ و تفرد عیسی و مادر وے بعصمت از این مس و ولادت نمیکند بر فضل ایشان بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه وسلم چه در آنحضرت از فضائل و معجزات و کرامات است که هیچ یکی از انبیاء را نیست و تواند که مفضول صفتے باشد که در فاضل نبود چنانکه مشهور است که فضل کلی منافی فضل جزئی نبود و گذشته شد حقیقت این سطور صواب آن است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز مستثنی است بخصوص نبی آدم و آنحضرت نیز میدید از احوال عموم فرزندان آدم جز خود و مقام او در طهارت ارفع و اعلے است از آنکه شیطان با او در هنگام ولادت پیوستے بدست اقرب رسد ۔ بعضے از شارحان گفته اند که اشکال از عموم کلامے که میگوید بجا و را تخارج میباشد و فرق و حال آنحضرت است پیران و این سخن موجه آن است که گفته شد و الله اعلم بسر جلال آن نازک نهال باغ دین ؛ برتر از این که بوے دست نامحرم رسد۔ متفق علیه ۔ وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ۔ وهم روایت از ابی هریرة رضی الله عنه که گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم صیاح المولود حین یقع نزغة من الشیطان ۔ آواز کردن و نالیدن فرزند هنگامے که بیرون می آید از شکم مادر و بزمین می افتد از شیطان و نزغة بفتح نون و سکون زاے و غین معجمه خلانیدن نیزه و در سینه بچه آید و بمعنی افساد و اغوا نیز آمده ۔ متفق علیه ۔ وعن جابر رضی الله عنه ۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان ابلیس یضع عرشه علی الماء ۔ بدرستی که ابلیس می نهد تخت خود را بر آب بجهت اظهار تکبر و شوکت و سطوت اگر مراد نهادن تخت است بر روے آب پس تکلف است حق تعالے آن را از باب مکر و استدراج است و اگر بر کنار آب است فلا اشکال ۔ ثم یبعث سرایاه یفتنون الناس ۔ پس میفرستد لشکرهای خود را که فتنه می اندازند در مردم سرایا جمع سریه بفتح سین و کسر را و تشدید یا پاره از لشکر که بر دشمن فرستد از پنج تن تا سه صد یا چهار صد و فتنه بمعنی امتحان و آزمایش و در اصل بمعنی گداختن نقره و طلا است تا خالص گردد از آلایش و مال و فرزند و محنت و راحت و گناه و عذاب و جز آن را فتنه از آن گویند که همه محل امتحان و آزمایش اند ۔ فادناهم منه منزلة اعظمهم فتنة ۔ پس نزدیک ترین لشکریان شیطان از وے از روے قدر و مرتبه

بزرگ‌ترین ایشان ست از روے فتنه و گمراه گردانیدن و در محنت انداختن مردم را یعنی هر که فتنه انگیزتر نزد وے مقرب‌تر و معتبرتر ست - یجئ احدہم
فیقول - می آید یکے ازان شیاطین یعنی نزد ابلیس پس میگوید - فعلت کذا و کذا - کردم من چنین و چنین کارے و فتنه - فیقول ما صنعت شیئا -
پس میگوید ابلیس نکردی تو چیزے را و نساختی تو کارے را - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم یا جابر بروایت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ثم یجئ احدہم فیقول - پس می آید یکے از لشکریان او پس میگوید - ما ترکته حتی فرقت بینه و بین امرأته - نگذاشتم آن فرزند آدم را تا آنکه جدائی افگندم
میان وے و میان زن وے - قال فیدنیه منه - پس نزدیک میگرداند ابلیس آن لشکری خود را از خود و یقول نعم انت - و میگوید
نیکو یار و مددگار منی تو - قال الاعمش - گفت اعمش که راوی این حدیث ست از جابر - اراہ قال - گمان می برم من جابر را که گفت این لفظ
را که - فیلتزمه - پس در کنار میگیرد ابلیس آن لشکری خود را و این لفظ را جابر زیاده بر فیدنیه گفته باشد یا نگفته باشد هر دو احتمال دارد
رواه مسلم - اکنون در معنی تفریق میان مرد و زن دو وجه گفته‌اند بعضی مر آن را گفته اند که مراد بتفریق جدائی انداختن بطلاق بائنه است
تا زن بر شوے حرام گردد و وطی که کنند حرام افتد و فرزندے که بزاید حرام زاده باشد پس زنا و اولاد زنا بر روے زمین بسیار شوند
و فساد کنند و معصیتها ورزند و باعث خرابی عالم و خواری بنی آدم گردد در دنیا و آخرت این چنین گفته اند در توجیه این کلام و ممکن ست
که گفته شود مراد به تفریق القاع عداوت و خصومت و جنگ و جدل باشد میان زنان و مردان تا از یکدیگر جدائی ورزند و جماع نکنند و فرزندان بسیار نیایند
و موجب قطع نسل یا قلت اولاد آدم گردد والله اعلم - وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - ان الشیطان قد ایس من ان
یعبده المصلون فی جزیرة العرب - بدرستی که شیطان نا امید شد ازین که پرستند او را نمازگزارندگان در جزیرهٔ عرب و حد زمین عرب
در طول و عرض در شرح بتفصیل و اختلاف که در وے ست نقل کرده ایم و زمین عرب را جزیره بآن جهت خوانند که محیط است بوے دریاے فارس و روم
و نیل و دجله و فرات - ولکن فی التحریش بینهم - ولیکن شیطان در مقام برانگیزانیدن جنگ و خصومت انداختن ست میان اهل جزیرهٔ عرب طمع و امید دارد دران
چنانکه بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در میان ایشان مشاجرت و تنازع واقع افتاد - رواه مسلم - ماند آنکه معنی عبادت شیطان چیست و مراد بمصلین کیست بعضی
گفته که معنی عبادت شیطان کفر و ارتداد است و مراد بمصلین مومنان که نماز برپا میدارند بعد ازان اشکال آورده که بعضے از مومنان
بعد ازان حضرت صلی الله علیه وسلم مرتد گشتند و تابع مسیلمه کذاب شدند و براه کفر و عناد رفتند و جواب داده که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم نفرموده که ایشان کفر و ارتداد نورزند بلکه خبر داد از نا امید شدن شیطان ازان جهت آنچه دریافت از شوکت
و عزت و اجتماع و کثرت مومنان ولیکن با وجود نا امیدی وے واقع شد پس منافاتے میان این حدیث و آن قضیه نباشد
یعنی مقصود آنحضرت صلی الله علیه وسلم اخبار است ازانکه دولت و شوکت اسلام بجاے رسید که شیطان نا امید گردید که بعد از وے
ارتداد واقع شود نه عدم وقوع ارتداد قطعا و این تقریر خالی از بعدے نیست چه ظاهر و متبادر از نا امید شدن شیطان عدم
وقوع آن است و کنایت است ازان و طیبی گفته که مراد بمصلین مومنان اند و مراد بعبادت شیطان عبادت اصنام و اگرچه
اصحاب مسیلمه و مانعی الزکوة براه ارتداد رفتند اما عبادت اصنام نکردند انتهی و ممکن است که گفته شود معنی این حدیث اخبار
بعدم تبدل دین و انهدام قاعدهٔ اسلام و عود بملت کفر و اشراک بر سبیل استمرار و دوام چنانچه قبل از بعثت بود و این منافات

نداردو بار ندا و کسے کہ مرتد گشت بلکہ اگر عبادت اصنام کنند نیز منافات ندارد و اللہ اعلم

الفصل الثانی ۔ عن ابن عباس

رضی اللہ عنہما ۔ ان النبی ۔ روایت است از ابن عباس رض بدرستیکہ پیغمبر خدا ۔
صلی اللہ علیہ وسلم جاءہ رجل ۔ آمد او را مردے ۔ فقال ۔ پس گفت آن مرد ۔ انی احدث نفسی بالشیء ۔ بدرستی کہ من سخن میگویم نفس
خود را بچیزے از وسوسہ ۔ لان اکون حممۃ احب الی ۔ ہر آئینہ اینکہ من انگشت شوم دوست و آشتہ شدہ ترست بسوے من ۔
من ان اتکلم بہ ۔ از تکلم کردن من بدان چیز کہ حدیث میکنم با نفس و بزبان آوردن آن را الحممۃ الفحم بعد ما تنطفئ ہر دو بمیم انگشت و الحمم جمع
وے یعنی اگر من بسوزم و مانند انگشت خاکستر و سیاہ و نابود شوم بہ کہ آن سخن زشت کہ در ضمیر دارم بر زبان آرم ۔ قال ۔
گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ۔ الحمد للہ الذی رد امرہ الی الوسوسۃ ۔ حمد خدائے را کہ بازگردانید امر آن مرد را یا امر شیطان را
کہ در نفس وے انداختہ بود بسوے وسوسہ یعنی بوسوسہ آورد و ہمین قدر در گذرانید و نگذاشت کہ عمل کند بدان و بزبان آرد
آن را تا مواخذہ بیشد او را بدان ۔ رواہ ابوداود ۔ وعن ابن مسعود رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وسلم ان للشیطان لمۃ بابن آدم ۔ بدرستی کہ مر شیطان را لمہ است بفرزند آدم ۔ وللملک لمۃ ۔ و مر فرشتہ را نیز لمہ است بوے
ولمہ بفتح لام و تشدید میم از المام است یعنی فرود آمدن و نزدیک شدن و رسیدن یعنی ہم شیطان با وست و ہم فرشتہ و ہر دو را
با او کارست ۔ فاما لمۃ الشیطان فایعاد بالشر ۔ فاما کار شیطان ترسانیدن ست بہ بدی گفتن کہ اگر این کار خیر کردی بہ بدی
گرفتار خواہی آمد چنانکہ اگر توکل بر خدا کردی و خود را بعبادت وے گذاشتی بفقر و خواری مبتلا خواہی شد ۔ و تکذیب بالحق ۔ و نسبت
بدروغ کردن بحق است ۔ واما لمۃ الملک فایعاد بالخیر و تصدیق بالحق ۔ واما کار فرشتہ نوید دادن است بہ نیکی و نسبت براستی
کردن ست بحق و انداختن یقین ست در دل مشہور آنست کہ در نیکی وعدہ میگویند و در بدی وعید اما بحسب اصل لغت فرق
نیست ہر یکے را در دیگرے اطلاق میکنند و نیز تخصیص بہ تعیین ست کہ لفظ خیر و شر مذکور نباشد نزد ذکر ہر دو برابرند ۔
فمن وجد ذلک ۔ پس کسیکہ بیابد آن را یعنی وعدہ خیر را الہام ملک ست ۔ فلیعلم انہ من اللہ ۔ پس باید کہ بداند کہ آن از خدا است
یعنی صادر ست از جناب رحمت و لطف وے ۔ فلیحمد اللہ ۔ پس باید کہ شکر گوید و ثنا گوید خدا را تعالی شانہ ۔ ومن وجد الاخری
و کسیکہ بیابد دیگر را کہ از شیطان ست ۔ فلیتعوذ باللہ من الشیطان ۔ پس باید کہ پناہ جوید بحق از وسوسہ شیطان ۔ ثم قرأ
پس خواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم موافق مضمون این حدیث و مؤید وے این آیت را ۔ الشیطان یعدکم الفقر ۔ شیطان وعدہ
میکند بیشمارا بفقر یعنی میگوید اگر انفاق میکنید مال را فقیر میشوید ۔ ویامرکم بالفحشاء ۔ و امر میکند بہ بخل و حرص بخل را فحشا نامید
یا مطلق معاصی مراد است کذا قال البیضاوی و آخر آیت اینست واللہ یعدکم مغفرۃ منہ و فضلا و خدا تعالی نوید میدہد شما را
در انفاق آمرزیدن گناہان را و زیادہ بران یعنی ثواب بر انفاق بسیار زیادہ بر آنچہ انفاق کردہ آید در دنیا و آخرت و مغفرت
آیت بجہت حکمت آن ست کہ چون لمہ ملک منسوب بجناب حق ست پس وعدہ مغفرت و فضل از وے تعالی
و یعنی لمہ ملک ست ۔ رواہ الترمذی وقال ۔ روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت ۔ ہذا حدیث غریب ۔

این حدیث غریب ست و معنی حدیث غریب در مقدمه معلوم شد بدانکه این حدیث اشارت ست بعلم خواطر و این علم از دقائق علوم صوفیه ست
و بے نیست تمیز خواطر مگر بعد از کمال تقوے و تصفیهٔ قلب و تنویر آن بنور یقین و مشهور میان قوم آن است که خواطر چهار قسم ست
حقانی و نفسانی و ملکانی و شیطانی و وجوه تمیز میان اینها مذکور ست در کتب قوم و بسے دقیق ست و بعضے از متاخرین مشائخ
گفته اند که خاطر اگر در شهوت مباحه است نفسانی ست و اگر در محرمات ست شیطانی ست و اگر در طاعات است ملکی و اگر
در قطع از ما سوی الله ست حقانی و حضرت شیخ عارف کامل عبد الوهاب متقی قدس سره رساله ایست مسمی بمفاتیح الغیوب
فی معرفة خواطر القلوب بسے نافع و مفید در شرح چیزے ازان نقل کرده ایم - وعن ابی هریرة - رضی الله عنه -
ان رسول الله - روایت ست از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال - گفت - لا یزال الناس یتساءلون حتی یقال
هذا - همیشه اند مردم که می پرسند از یکدیگر تا آنکه گفته میشود این سخن را - خلق الله الخلق فمن خلق الله - پیدا کرد خداے تعالے خلق را
پس که پیدا کرد خداے را عز و جل و تعالے و تقدس - فاذا قالوا ذلک - پس چون بگویند ایشان این قول را - فقولوا -
بگوئید شما اے مسلمانان برائے رد و ابطال این سوال و دفع این وسوسه و خاطر - الله احد - خدا یگانه است در ذات
و صفات خود و بے همتا ست - الله الصمد - خدا ایست که محتاج ست بوے هر که غیر وے ست در همه حوائج و
مقاصد و قصد بدرگاه او دارند - لم یلد و لم یولد - نزاد او هیچکس را و زائیده نشده از هیچکس - و لم یکن له کفوا احد - و نیست هر او را هم تا
و مانند هیچ یکے و این صفات منافی مخلوقیت ست - ثم لیتفل عن یساره ثلاثا - پس باید که بیندازد کرایه این سخنان
تفل کند از جانب چپ خود سه بار کسے که بشنود آن کلمات را و تفل دمیدن ست که با وے اندکے از آب دهن آید و این تفل از روئے
استکراه و استقذار و خوار داشتن شیطان ست و او را تاثیر ست در دفع شیطان و شیطان و شدادو تخصیص جانب یسار آنست که شیطان
در ان جانب می باشد - ولیستعذ بالله من الشیطان الرجیم - و باید که استعاذه بجوید از ان و بوے را ندیده شده - رواه ابو داود و ذکر حدیث
حدیث عمرو بن الاحوص فی باب خطبة یوم النحر - و سر انجام ست که ذکر کرده حدیث عمرو بن الاحوص را که در مصابیح درین باب ذکر
کرده است در باب خطبهٔ روز نحر بجهت آنکه مناسبت وے بآن باب ظاهر و بیشتر ست - انشاء الله تعالے

الفصل الثالث - عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لن یبرح الناس یتساءلون حتی یقولوا هذا
همیشه اند مردم که سوالها میکنند از یکدیگر تا آنکه میگویند این قول را - الله خالق کل شیء - خدائے تعالے پیدا کرد همه چیز را فمن خلق الله
عز و جل - پس که پیدا کرد خدا را - رواه البخاری - روایت کرد این حدیث را بخاری باین لفظ که ذکر شده ولمسلم - و مر مسلم را
روایت باین لفظ است که قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - قال الله - گفت خدائے عز و جل ان امتک
لا یزالون یقولون - بدرستی که امت تو همیشه میگویند - ما کذا ما کذا - این چیست این چیست یعنی سوال میکنند از حقائق
بیهوده از احوال آن - حتی یقولوا هذا - تا آنکه میگویند این قول را - الله خلق الخلق فمن خلق الله عز و جل - و عن عثمان
ابن ابی العاص - قال - ثقفی ست عامل گردانید او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر طائف و همیشه بود در حیات آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم وخلافت ابی بکر و دو سال از خلافت عمر رضی اللہ عنہما و بعد از وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون ثقیف عزم ردت کردند وے گفت ای گروہ ثقیف بودید شما آخر مردم در اسلام پس نباشید اول در ردت پس نگفتند آن را و باز نیامدند و مرتد گشتند روایت کردہ اند از وے حسن بصری و سعید بن المسیب و مادر او گفت چون آمد پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم زائیدم من حاضر بودم و روایت ست از عثمان بن ابی العاص گفت ۔ قلت ۔ گفتم ۔ یا رسول اللہ ان الشیطان قد حال بینی و بین صلوتی و بین قرائتی ۔ بدرستی کہ شیطان حائل میگردد و مانع می آید میان من و میان نماز من و میان قرائت من ۔ یلبسہا علی ۔ مشتبہ میکند قرائت را بر من و در شک می اندازد مرا در آن و در وسواس می افکند مرا ۔ فقال رسول اللہ ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ذاک شیطان ۔ آنکہ حائل میشود میان تو و میان نماز تو و مشتبہ میکند قرائت را بر تو شیطانیست کہ ۔ یقال لہ خنزب ۔ گفتہ میشود مر او را خنزب بکسر خا و زاے و بفتح ہر دو و بضم اول و فتح ثانیہ و بکسر اول و فتح ثانیہ و بر ہر وجہ نون ساکن ست و این لقب آن شیطان کہ در نماز وسوسہ می اندازد و خنزب در اصل بمعنی گوشت پارہ گندیدہ را گویند ۔ فاذا احسستہ ۔ بدو ہمین اول مفتوح و ثانیہ ساکن پس چون دریابی این وسواس را ۔ فتعوذ باللہ منہ ۔ پس پناہ جوی بخدا از آن شیطان ۔ واتفل علی یسارک ثلثا ۔ و تفل کن بر جانب چپ خود سہ بار و معنی تفل در حدیث ابوہریرہ معلوم شد ۔ ففعلت ذلک ۔ پس کردم من آن را ۔ فاذہبہ اللہ عنی ۔ پس دور گردانید او را خداے تعالے از من ۔ رواہ مسلم ۔ وعن القاسم بن محمد ۔ روایت ست از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق رضوان اللہ علیہم اجمعین کہ از علماے تابعین و فقہاے سبعہ مدینہ است و افضل اہل زمان خود ست ثقہ بود و رفیع القدر عالم فقیہ امام ورع کثیر الحدیث بعد از قتل پدرش محمد بن ابی بکر یتیم ماند در کنار عائشہ صدیقہ و وے ابن خالہ امام زین العابدین است و صہر امام محمد و جد مادری امام جعفر صادق مات سنة احدی او اثنتین و مائة و عمر وے ہفتاد و یا ہفتاد و دو بود رضی اللہ عنہ ۔ ان رجلا سالہ ۔ کہ مردے پرسید او را ۔ فقال ۔ پس گفت آن مرد ۔ انی اہم فی صلوتی ۔ من وہم میکنم در نماز خود و میرود خاطر من بجانب دیگر و شک میکند مرا شیطان کہ تو نماز تمام و درست نکردہ و رکنے از نماز تو افتادہ است و وہم رفتن دل بسوے چیزے بے قصد آن در نگاہ داشتن حساب و جز آن ۔ فیکثر ذلک علی ۔ پس بسیار میشود آن وہم بر من و در روایتے فکبر یاے موحدہ و این صحیح تر یعنی بزرگ و گران می نماید این حال بر من ۔ فقال لہ ۔ پس گفت قاسم بن محمد آن مرد را ۔ امض فی صلوتک ۔ بگذر و نماز خود و تمام کن نماز را و گوش منہ بگفتہ شیطان و اعتبار مکن وسوسہ وے را ۔ فانہ لن یذہب ذلک عنک ۔ پس بدرستی کہ ہرگز نمیرود آن وہم و وسواس از تو ۔ حتی تنصرف ۔ تا آنکہ باز میگردی تو از نماز بعد از مضا و اتمام آن ۔ وانت تقول ۔ و حال آنکہ تو میگوئی یعنی بشیطان ۔ ما اتممت صلوتی ۔ آرے تمام نکردہ ام من نماز را چنانکہ تو میگوئی لیکن قبول نمیکنم سخن ترا و اعادہ نمیکنم آن را برغم تو و شکست کار تو و این اصلے عظیم ست در دفع وسواس کہ بوسوسہ شیطان کار نکنند و بگفتہ او نروند ۔ رواہ مالک ۔ در حکایت مشایخ آوردہ اند کہ پیرے بود کہ شیطان در نماز وے آمد و گفت کہ باز گردان این نماز را کہ خوب نگزاردہ گفت باز نمیگردانم گزاردم چنانکہ از دست من آمد و عذر میکنم از تقصیر خود بدرگاہ حق شیطان گفت مساہلہ مکن در نماز باز گردان کہ نماز

جائے مسابقه نیست گفت باز نمی گردانم شما هرچه شد پس الحاح کرد شیطان و گفت من ترا از ناصحانم و خیر خواه توام نماز
عبادتے عظیم است و مقام و منزلت تو نزد خداوند تعالیٰ بشان دفع موجبت مکن حضرت خداوند تعالیٰ را باین چنین نمازے
گفت اعاده میکنم و راضی شد علیم پیشی مقام خود گفت خدا قبول نمیکند این چنین نمازے را گفت پروردگار من کریم ست
قبول میکند بفضل و کرم خود این عمل ناقص مرا و زیاده برین از دست من نمی آید تو برو من هرگز آن را اعاده نکنم پس شیطان
مخذول شد و برفت و باید دانست که غرض ازین مبالغه رد و نکوهش ساری شیطان و دفع وسوسه و بستن راه آن ست نه که عمل
نادرست و ناتمام کند و مساهله ورزد راضی باشد به تسویل نفس و بهانه اعتماد بر کرم حق که هر چه کند کفایت است کریم ست بخشیده
و بداکه اصل وسواس از خیال عقل و تباهی اوست که بزور وهم که شیطان عالم انفس ست بسبب وسوسه که شیطان عالم
آفاق ست بر هر که حق قرار نمیتواند گرفت و هیچ چیزے موثر در دفع آن جز تغافل و لاهی و عمل بنقیض شیطان نیست بزرگے را
در طهارت مکان نماز وسواس راه یافت پس هر جا که در طهارت مکان شک و شبهه می بود همان جا نماز میکرد برائے دفع وسواس

باب الایمان بالقدر — فی القاموس — قدر محرکة القضاء و الحکم و فی النهایه قدر آنچه قضا نموده و حکم کرده الٰہی تعالیٰ
از امور و بسکون نیز آمده و لیلة القدر شبے که تقدیر نموده میشود و قضا کرده میشود دروے ارزاق و اعمال بندگان
و در صراح گفته قدر بسکون و حرکت اندازه کرده خدائے پیشینه از حکم و ازین عبارات ظاهر شد که قضا و قدر بیک
معنی ست و گاهے فرق نهند و گویند که قضا حکم ازلی ست و قدر وقوع آن در لایزال و باین معنی قضا سابق باشد بر قدر
چنانکه فرمود یمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام الکتاب محو و اثبات عبارت از قدر است و عنده ام الکتاب اشارت
بقضا و بر عکس این نیز اطلاق یابد قدر بمعنی تقدیر ازلی آید و قضا بمعنی پیدا کردن بر وفق آن چنانکه فرمود فقضهن سبع سموات
ای خلقهن و باین معنی جفت القلم بما هو کائن عبارت از تقدیر باشد و کل یوم هو فی شان عبارت از قضا و امام غزالی در کتاب
المقصد الاسنی فی شرح الاسماء الحسنی گفته که حکم ست و قضا ست و قدر ست و توجیه کردن اسباب بجانب مسببات حکم مطلق ست
و وے سبحانه مسبب همه اسباب ست مجمل و مفصل و از حکم منشعب و متفرع میگردد قضا و قدر پس تدبیر الٰہی اصل وضع
اسباب را تا متوجه گردد بجانب مسببات حکم اوست و قائم کردن اسباب کلیه و پیدا کردن آن مثل زمین و آسمان و کواکب
و حرکات متناسبه آن و جز آن که متغیر و متبدل نمیشود و معدوم نمی گردد تا وقتے که اجل آن در رسد قضا ست و متوجه گردانیدن
این اسباب با حوال حرکات متناسبه محدوده مقدره محسوسه بجانب مسببات و حادث گشتن آن لحظه بلحظه قدر ست پس حکم
تدبیر اولے کلی امر اوست کلمح البصر و قضا وضع کلی اسباب کلیه دائمه را و قدر توجیه این اسباب کلیه بمسببات معدوده
بعدد معین که زیادت و نقصان نگردد و ازینجاست که هیچ چیز از قضا و قدر وے تعالیٰ بیرون نرود و زیادت و
نقصان نپذیرد تعالیٰ شانه و مراد بایمان بقدر آن ست که ایمان آریم که هر چه در عالم واقع میشود از خیر و شر از کردار بندگان
و جز آن همه بتقدیر الٰہی ست و پروردگار تعالیٰ تقدیر کرده کائنات را در ازل و همه مخلوق اوست و هیچ ذره از تقدیر وے

پدید شده و با وجود آن بندگان را در کردار خود اختیاری هست که ثواب و عقاب بران مترتب گردد و تصویر و تقریر
این مسئله و جمع میان قضیهٔ تقدیر و اختیار و ترتب ثواب و عقاب بران اشکالی و صعوبتی تمام دارد و در کتب
کلامیه تحقیق آن کرده اند و آنچه درین ترجمه توان گفت این قدر است که باید دانست که بیشک در آدمی صفتی هست که او را
اختیار خوانند که دیده و دانسته باعث شوق و نفرت یکی از دو جانب فعل و ترک را بر دیگری ترجیح میکند بخلاف
حرکت مرتعش که اصلا دران اختیار ندارد و پس مذهب جبریه که گویند حرکات آدمی مثل حرکات جماد است باطل باشد و این خود بداهةً
معلوم است و بحکم کتاب و سنت معلوم شده که همه چیز در ازل تقدیر یافته است و همه بارادت و مشیت حق و پیدا کردن اوست
پس مذهب قدریه نیز فاسد بود که گویند آدمی خالق افعال خود است و مستقل است در کار و بار خود پس حقیقت حال میان جبر
و قدر باشد چنانکه امام عارفان ابو عبد الله جعفر صادق سلام الله علیه و علی آبائه الکرام فرموده لا جبر و لا قدر و لکن امر بین امرین
و تحقیقش آنست که پروردگار سبحانه و تعالی در خلق و ایجاد اشیا اسباب و شرائط را بطریق جریان عادت پیدا کرده است چنانچه آتش سبب
سوختن و گرم کردن و آب سبب تر کردن و سیر ساختن و طعام سبب سیر شدن و تیغ سبب بریدن همه بخلق و ایجاد
اوست ولیکن بجهت حکمت این اسباب و اگر خواهد بی سبب نیز پیدا کند و اگر نخواهد با وجود سبب نیز ایجاد نفرماید آدمی و قصد و اختیار
او سبب است مر پیدا کردن حق تعالی فعل او را و پیدا کننده همه اوست و وجود اسباب و مسببات و شرائط و مشروطات
همه در حیطهٔ قضا و قدر داخل اند و منافات بآن ندارند و امر و نهی بحکم ربوبیت و عبودیت است و ثواب و عقاب تصرف است
در ملک خود یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید و لا یسأل عما یفعل و هم یسئلون و در ضمن شرح احادیث نیز چیزی ازین باب
معلوم گردد و گفته اند که این سریست که هیچ یکی از انبیا و اولیا را بران اطلاع نداده اند و این سر خود در دار آخرت
که محل ظهور حقیقت است ظاهر گردد و پیش ازان کشف آن حاصل نشود و این چنین گفته اند و ظاهر آن است که سرور انبیا و خلاصهٔ اهل
اصطفا صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین ازین حکم مستثنی خواهد بود که علوم اولین و آخرین او را داده
و حقائق اشیا کما هی نموده اند والله اعلم و علمه احکم

الفصل الاول — عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله گفت عبد الله بن عمرو گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه و سلم کتب الله مقادیر الخلائق نوشت خدای تعالی اقدار و احکام خلقان را یعنی ثابت گردانید
آن را در لوح محفوظ باجرای قلم بران یا امر کرد بعض فرشتگان را بنوشتن و بعض گویند مراد بنوشتن تقدیر و تعیین آنهاست
چنانکه خلاف آن نبود و این تاویل است و ظاهر از نوشتن اثبات نقوش و حروف است در لوح مانند آن — قبل ان یخلق
السموات والارض پیش از پیدا کردن آسمانها و زمینها بخمسین الف سنة — بمدت پنجاه هزار سال مراد طول مدت
و مبالغه در تمادی است میان تقدیر و خلق سموات و ارض و تعیین و تحدید این عدد مخصوص نیست که تقدیر و تعیین مقادیر خلق
در ازل است پس تعیین سبق آن بعددی معین از زمان درست نباشد کذا قالوا و این سخن مبنی بر تاویل کتابت است

تقدیر و تعیین و اگر کتابت را بر حقیقت آن حمل کنند احتیاج باین تاویل نباشد چه تواند که تقدیر در ازل باشد و کتابت مقادیر در لایزال
بود پیش از پیدایش آسمان و زمین بمدت مذکوره کما لا یخفی و در ینجا کلامے ست که در شرح ذکر آن کرده شده است ۔ قال وکان
عرشه علی الماء ۔ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بود عرش وے سبحانہ بر آب بیضاوی در تفسیر کریمہ وھو الذی خلق
السموات والارض فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء گفتہ یعنی پیش از پیدا کردن آسمان و زمین عرش بر آب بود و حائلے
میان ایشان نبود نہ آنکہ عرش بر پشت آب نہادہ و متصل بدان بودہ و باین استدلال کردند بر آنکہ اول حادث
از اجرام این عالم که بوجود آمده آب ست و بعض گفته اند که آب بر پشت هوا بود انتهی و صاحب کشاف گفته که درین آیت
دلیل ست بر عرش و آب مخلوق بوده اند پیش از خلق سموات و ارض و شیخ ابن حجر گفته که مراد با آب آب دریا نیست بلکه این آبے ست
زیر عرش چنانکه وے سبحانه تعالے خواسته و محتمل که مراد با آب دریا باشد یعنی آنکه حاملان عرش در دریا اند انتهی و بعض
گفته اند که بودن عرش بر آب کنایت از قدرت ست واللہ اعلم ۔ رواه مسلم ۔ وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم کل شیء بقدر ۔ هر چیز که در عالم ست بقضا و قدر الٰہی ست ۔ حتی العجز والکیس ۔ تا آنکه عجز و کیس که از
صفات آدمیان ست نیز بتقدیر او ست و مراد بعجز ناتوانی و بیچارگی در امضاے امور بحسب رائے و طاقت عقل و خرد و مراد
بکیس توانائی و چالاکی در گذرانیدن کارها بقوت رائے و تصمیم عزم و کیس بفتح کاف و سکون تحتانیه ضد حمق ۔ رواه مسلم ۔
وعن ابی هریرة ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم احتج آدم و موسی عند ربهما خصومت کردند
و احتجاج نمودند بیکدیگر آدم و موسی علیهما السلام نزد پروردگار خود یعنی در عالمے دیگر جز این عالم که عالم علوی روحانی و عالم
حقیقت باشد بملاقات ارواح در آسمان یا زنده گردانیدن در عالم برزخ یا زنده گردانیدن آدم در زمان حیات موسے
علیهما السلام کذا قالوا ۔ فحج آدم موسی ۔ پس غالب آمد بحجت آدم بر موسے تفصیل این قصه این ست که ۔ قال موسی ۔ گفت
موسی آدم را ۔ انت آدم الذی خلقک اللہ بیده ۔ تو آن آدمی که پیدا کرد ترا خداے تعالے بید قدرت خود ۔ ونفخ فیک من
روحه ۔ و دمید در تو از روح که مخصوص گردانید او را بتشریف خود ۔ واسجد لک ملائکته ۔ و ساجد گردانید مر ترا فرشتگان خود را
واسکنک فی جنته ۔ و سکونت داد ترا در بهشت خاص خود ۔ ثم اهبطت الناس بخطیئتک الی الارض ۔ پس تر فرود افگندی تو مردم را
بسبب گناهے که کردی بر زمین گویا اگر این خطیه از آدم بوجود نمی آمد همیشه در بهشت میبودے و در یهان جا اولادی آوردے
پس بسبب فرود افتادن وے ایشان نیز بر زمین افتادند پس با وجود این قدر و مرتبه که تو داشتی نمی بایست این کار کرد
مقصود آن ست که بایستے که گناه از تو بوجود نمی آمد ۔ فقال آدم انت موسی الذی اصطفاک اللہ برسالته وبکلامه ۔
پس گفت آدم در جواب موسے تو آن موسے که برگزید ترا خداے تعالے بپیغمبری خود و کلام خود بیواسطه ۔ واعطاک
الالواح ۔ و داد ترا الواح ۔ فیها تبیان کل شیء ۔ دران الواح بیان هر چیزے ست از احکام دین که کفایت کند است ترا
و مراد بالواح تختهاست از زمرد یا یاقوت که توریت دران نوشته فرود آمده گویند که تختهاست توریت هفتاد شتر بار بوده قرائت

بعد وے از وے و رسالے تمام شد۔ وقربک نجیا۔ و نزدیک گردانید خداے تعالے ترا بدرگاہ عزت خود مناجات کنندہ
و راز گوئندہ فبکم وجدت اللہ کتب التوریۃ قبل ان اخلق پس بازگو کہ چند مدت یافتی اللہ تعالے را کہ نوشت توریت را
پیش از انکہ پیدا کردہ شوم من۔ قال موسیٰ باربعین عاما۔ گفت موسے نوشتہ شد توریت پیش از پیدا شدن تو بچہل سال
توریت خود قدیم ست ولیکن نوشتن او در الواح یا در غیر آن درین مدت باشد و مراد بچہل سال این عالم ست یا سالہائے کہ نزدیک
خدا است کہ ہزار سال باشد۔ قال آدم فہل وجدت فیہا۔ گفت آدم پس آیا یافتی تو در توریت مسطور بودن این آیت را کہ
وعصی آدم ربہ فغوی۔ و گناہ کرد آدم پروردگار خود را پس گم کرد راہ را۔ قال نعم۔ گفت موسے آرے یافتم در وے۔ آدم گفت
قال افتلومنی علی ان عملت عملا۔ گفت آدم آیا پس ملامت میکنی مرا برین کہ کردم من کارے را کہ۔ کتبہ اللہ علی ان اعملہ
نوشتہ است خداے تعالے برمن و تقدیر کردہ کہ بکنم آن را۔ قبل ان یخلقنی باربعین سنۃ۔ پیش از انکہ پیدا کند مرا بچہل سال۔
قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ فحج آدم موسیٰ۔ پس غالب آمد آدم موسے را باین حجت۔ رواہ مسلم
پوشیدہ نماند کہ وجود اسباب و شرائط و امر و نہی و مدح و ذم و عتاب و ملامت منافی سابقۂ قضا و قدر نیست بلکہ ثابت اند
بلکہ این نیز داخل تقدیر ست پس موسے علیہ السلام بمقتضاے ظاہر عالم اسباب و موجب امر و نہی تکلم کرد و آدم علیہ السلام
نطق بحقیقت و نظر بتقدیر فرمود و ہر دو برحق اند زیراکہ این محاجہ و مناظرہ ایشان در عالم حقیقت بود بعد از ارتفاع مواجب
کسب و رفع تکلیف نہ در عالم اسباب کہ قطع نظر از وسائط دران جائز نباشد و لہذا آدم علیہ السلام در حیات خود گفت ربنا
ظلمنا انفسنا و ازین تقریر ظاہر شد کہ محل ملاقات ایشان بارواح آدم در زمان حیات موسی علیہما السلام نیست
تا موسے علیہ السلام در عالم ظاہر بود و آدم علیہ السلام در عالم حقیقت واللہ اعلم۔ وعن ابن مسعود قال حدثنا رسول اللہ
گفت ابن مسعود حدیث کرد ما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم وھو الصادق المصدوق۔ و او ست راست گوئندہ و خبر دادہ
است را براستی و راست گفتہ شدہ کہ خبر کردہ خداے تعالے او را براستی حدیث این ست کہ۔ ان خلق احدکم۔ بدرستیکہ
مادۂ پیدایش یکے از شما کہ آب منی ست۔ یجمع فی بطن امہ۔ فراہم آوردہ میشود و گذاشتہ میشود در شکم مادر وی در رحم وے
اربعین یوما نطفۃ۔ چہل روز بصورت نطفہ بتغیرے کہ در وے میرود از تاثیر حرارت رحم۔ ثم یکون علقۃ مثل ذلک۔
پس میگردد نطفہ خون بستہ سخت سرخ چہل روز دیگر۔ ثم یکون مضغۃ مثل ذلک۔ پس میگردد گوشت پارہ چہل روز دیگر۔ ثم
یبعث اللہ الیہ ملکا۔ پس میفرستد خداے تعالے بسوے وے فرشتہ را ظاہر حدیث دران ست کہ فرستادن فرشتہ بسوے
مضغہ است ولیکن مراد فرستادن وے بعد از پیدا کردن استخوان و پوست و دست و پا و ساختن او بصورت آدمی چنانکہ از آیت
قرآنی معلوم میگردد و کلام درین مقام بسیار است پارۂ ازان در شرح ذکر کردہ شدہ است و اینجا کلمہ ایست کہ تذکر آن درین محل
مناسب ست و آن این ست کہ پروردگار تعالے شانہ قادر ست کہ در یک لمحہ بصورت آدمی درست آفرید و آفریدن بدین
ترتیب و تدریج نہ از نقصان قدرت ست حاشا بلکہ از کمال قدرت و حکمت ست چہ در خلق اسباب و ترتیب مسببات

بران قدرتہاے متعدده وحکمتہاے متنوعه است که در پیدا کردن سبب بود ونیز در تعلیم وتلقین بندگان ست
در رعایت تانی وتدریج در امور خود چنانکه در خلق آسمانها وزمین ها در شش روز مثل این نکته گفته اند ومحققان نیز گفته اند
که این نکته تنبیه واعلام ست مر انسان را با آنکه وصول بکمال معنوی نمی باشد مگر بطریق تدریج مرتبه بمرتبه بطریق حصول کمال
ظاهر ورسیدن بدان درجه بدرجه وانتقال از طورے بطورے ونیز همچنین باید که در مراتب سلوک سیر کنند تا نهایت برسند سبحان الله القدير
الحکیم وبالجمله بعد از تمامی خلقت وتسویه بدن باز فرستد حق تعالی فرشته را که موکل ست بر ارحام وامر میکند وے تعالی
فرشته را - باربع کلمات - بنوشتن چہار چیز واین نوشتن غیر نوشتن مقادیر سابقه بر خلقت سموات وارض است سنت الٰهی
برین جاری شده که از برائے تاکید وتقریر تقدیر سابق درین وقت نیز نویسند ودر حدیث دیگر آمده است که نوشتن این
میان دو چشم است وسرنوشت عبارت ازان ست ودر روایتے آمده که در صحیفه نیز نویسند - فیکتب عمله - پس می نویسد آن فرشته
عمل بنده را که چه کارہا خواهد کرد از نیکی وبدی - واجله - ومی نویسد مدت عمر او را که چه قدر خواهد بود وکے خواهد بود واجل مدت
معلوم که برائے چیزے وکارے نهند واجل گاہے تمام این مدت مراد دارند که تمام عمر ست وگاہے جزو اخیر وپایان مدت
اجل گاہے یعنی مرگ نیز آید - ورزقه - ومی نویسد رزق او را که چه خواهد رسید او را از طعام وشراب وسائر منافع ومرافق -
وشقی او سعید - ومی نویسد که بدبخت ست وے یا نیک بخت وعاقبت کار او چیست ودر بعض احادیث ذکر اثر ومضجع
ومصائب نیز آمده یعنی کجا اثر خواهد کرد وبر روے زمین کجا خواهد گشت وکجا خواهد خفت ومرد وچه از مصائب وحوادث
بوے خواهد رسید والله که این زیادتہا بعد ازان وحی شده باشد والله اعلم - ثم ینفخ فیه الروح - پس در دمیده میشود در وے روح
ظاهر این حدیث آن است که نوشتن این امور پیش از دمیدن روح ودر آوردن جان ست در بدن ودر روایتے یعنی نوشتن
بعد از دمیدن روح آمده ولیکن روایت بخاری ومسلم اصح واثبت ست والله اعلم وچون نوشتن سعادت وشقاوت با وجود
نوشتن عمل متضمن خفائے داشت بیان آن کرده فرمود - فوالذی لا اله غیره - پس سوگند آن کسے است که نیست هیچ خدا غیر او
ان احدکم لیعمل بعمل اهل الجنة - بدرستی وراستی که یکے از شما هر آئینه کار میکند بکارہاے اهل بهشت از ایمان وعمل صالح - حتی
ما یکون بینه وبینها الا ذراع - تا آنکه نمی باشد میان وے ومیان بهشت مگر مقدار یک دست کنایت ست از قرب مسافت
ودر آمدن به بهشت - فیسبق علیه الکتاب - پس سبقت میکند وپیشی مینماید بر وے سرنوشت وے که در تقدیر رفته ودر
علم نوشته شده است از شقاوت - فیعمل بعمل اهل النار - پس کار میکند بکارہاے دوزخیان از کفر وفساد - فیدخلها -
پس می در آید در دوزخ - وان احدکم لیعمل بعمل اهل النار - وبدرستی که یکے از شما هر آئینه عمل میکند بعمل دوزخیان - حتی ما یکون
بینه وبینها الا ذراع - تا آنکه نمی باشد میان او ومیان دوزخ مگر یک دست - فیسبق علیه الکتاب - پس سبقت میکند بر وے
سرنوشت - فیعمل بعمل اهل الجنة - پس عمل میکند بعمل بهشتیان - فیدخلها - پس می در آید در بهشت ومراد آن ست که گاہے
بر سبیل ندرت این چنین هم واقع میشود ولیکن غلبه لطف ورحمت وے ست آن اقتضا کرده که انقلاب هر دو قسم بر گشتن ایشان

چشمہا زنا ے ایشان نظر حرام ست ۔ والاذنان زناہما الاستماع ۔ وگوشہا زنا ے ایشان شنیدن سخنان حرام ست ۔
واللسان زناہ الکلام ۔ وزبان زنا ے او کلام حرام ست ۔ والید زناہا البطش ۔ ودست زنا ے وے گرفتن ست
وفی اصل البطش حملہ کردن و سخت گرفتن ۔ والرجل زناہا الخطی ۔ وپا زنا ے وے گام ہا زدن ورفتن ست بجانب آن ۔ والقلب
یہوی ویتمنی ۔ ودل دوست میدارد و آرزو میکند ۔ ویصدق ذلک الفرج ویکذبہ ۔ وتصدیق میکند آن را فرج وتکذیب میکند
آن را ۔ وعن عمران بن حصین ۔ رضی اللہ عنہ بضم حا وفتح صاد مہملتین وسکون تحتانیہ صحابی مشہور ست اسلام آورد
در خیبر ہمراہ ابوہریرہ تا سی سال بیماری استسقا افتادہ بود تا آنکہ سلام ملائکہ میشنید بروے پس یکباری داغ کرد پس ملائکہ پنہان شدند
چون بہ شد باز آمدند ابن سیرین گفت ندیدم در بصرہ ہیچ یکے از اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اقدم وافضل از عمران
بن حصین رضی اللہ عنہ ۔ روایت میکند ۔ ان رجلین من مزینۃ قالا ۔ کہ دو مرد از قبیلہ مزینہ بضم میم وفتح زا ے وسکون یا ونون
گفتند ۔ یا رسول اللہ ارأیت ما یعمل الناس الیوم ۔ خبر دہ مرا کہ انچہ عمل میکنند مردم امروز یعنی در دنیا کہ دار تکلیف ست ۔ ویکدحون
فیہ ۔ وکوشش می نمایند وسعی میکنند در ان ۔ اشیء قضی علیہم ۔ آیا چیزے ست کہ قضا کردہ شدہ است بر ایشان وحکم
کردہ شدہ ۔ ومضی فیہم ۔ وگذشتہ است در ایشان ۔ من قدر سبق ۔ از تقدیر الٰہی کہ پیش رفتہ است در ازل ۔ او فیما
یستقبلون بہ ۔ یا واقع است در چیزے کہ استقبال میکنند بدان چیز و پیش می آیند در زمان آیندہ یعنی میکنند بقدرت واختیار
خود ۔ بے آنکہ چیزے گذشتہ باشد پیش ازین از قضا و قدر ۔ مما اتاہم بہ نبیہم ۔ از ان چیزے کہ آوردہ است ایشان را آن را پیغمبر
ایشان ۔ وثبتت الحجۃ علیہم ۔ وثابت شدہ است حجت وبرہان بر ایشان بظہور صدق پیغمبر بمعجزہ یعنی ہیچ قضا وقدر سابق نیست
پیغمبران امر و نہی کردہ اند ومردم از پیش خود بقدرت واختیار طاعت میکنند یا معصیت می ورزند چنانکہ مذہب قدریہ است ۔
فقال لا ۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نیست امر مستقبل ۔ بل شیء قضی علیہم ومضی فیہم ۔ بلکہ حکم کردہ شدہ ست
بر آدمیان وگذشتہ است در ازل در بارہ ایشان ۔ وتصدیق ذلک فی کتاب اللہ عز وجل ۔ وتصدیق آن ودلیل صدق
بیان در کتاب خدا است کہ فرمودہ ۔ ونفس وما سواہا فالہمہا فجورہا وتقوٰہا ۔ تسویہ نفس عبارت است از پیدا کردن او بر وجہ سویت واعتدال
بمقتضاے حکمت ومصلحت بترکیب قوی وآلات کہ بدان مستعد فہم وانتظام گردد وقابل تکلیف وصدور افعال شود والہام فجور با امور
جبلیہ وقضایاے طبیعیہ بود چون ترکیب جسد بشہوات حسیہ وبدنیہ ۔ والہام تقوٰے بخصوص فہم عقلیہ وادراکات عقلیہ وتلقین علوم و مقربات
یقینیہ وتصدیق حدیث در قول وے سبحانہ است فسواہا کہ دلالت دارد کہ آن ہمہ بخلق وتقدیر اوست ۔ رواہ مسلم ۔ وعن
ابی ہریرۃ ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال قلت ۔ گفت ابوہریرہ گفتم ۔ یا رسول اللہ انی رجل شاب ۔ من مردے جوانم ۔ وانا اخاف
علی نفسی العنت ۔ ومن می ترسم بر نفس خود زنا را و عنت بفتحتین بمعنی فساد واثم وہلاک ومشقت وزنا آمدہ ۔ ولا اجد ما اتزوج
بہ النساء ۔ ونمی یابم از مال چیزے کہ بدو زنی بگیرم بدان زنان را ۔ کانہ یستاذنہ فی الاختصاء ۔ راوی میگوید کہ گویا ابوہریرہ با
سخن دستوری میخواست از ان حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خصی شدن ۔ قال فسکت عنی ۔ گفت ابوہریرہ پس خاموش شد

آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم روے گردانیدہ از من۔ ثم قلت مثل ذلک۔ پس گفتم من مانند آن سخن یعنی تکرار کردم آن سخن را
فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فسکت عنی ثم قلت مثل ذلک فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا ابا ہریرۃ۔
جف القلم بما انت لاق۔ ای ابو ہریرہ خشک شد قلم بچیزے کہ پیش آئندہ تست کنایت است از گذشتن تقدیر و فارغ شدن از
کتابت آن۔ فاختص علی ذلک او ذر۔ پس خصی شو بعلم آنکہ ہر چہ قضا رفتہ است شدنی ست و درین تہدید است بر و بسبب
تدبیر و رہا یافتن تقدیر و گر تحقیق از ان بگذار اختصار او را نہی شو قضا یعنی ہر چہ از خیر و شر شدنی ست و در ازل تقدیر آن
رفتہ خواہ شد اختصا کن یا مکن و این اذن در اختصا نیست بلکہ توبیخ و ملامت است بر دستوری خواستن در قطع عضو
بقا بدہ و در بعض نسخ مصابیح فاختصر واقع شدہ بلفظ امر از اختصار بمعنی ترک تطویل در کلام یعنی چون دانستی کہ ہر چہ مقدر ست
سبیل بگیر و سخن کوتاہ کن بر ان و تسلیم شو و ترک اعتراض کن بگذار اختصار و تسلیم را و ہر چہ خواہی بگو و تہدید بر نسخہ اول و در امر اول ست
و بر ثانی و رثانی فافہم۔ رواہ البخاری۔ وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان قلوب
بنی آدم کلہا۔ بدرستی کہ دلہا فرزندان آدم ہمہ۔ بین اصبعین من اصابع الرحمن۔ میان دو انگشت اند از انگشتان
خدائے تعالیٰ۔ کقلب واحد۔ اینہا دلہا در دو انگشت وے مانند یکدل است کہ۔ یصرفہ کیف یشاء۔ میگرداند آن
یکدل را چنانکہ میخواہد و مراد آنست کہ وے تعالیٰ قادر است بر تصرف در جمیع اشیا بیکدفعہ یا این کلام باعتبار فہم مردم و عادت
ایشان ست کہ تصرف در یک چیز پیش ایشان آسان تر و سبک تر ست از تصرف در اشیائے متعددہ والا بحضرت پروردگار
تعالیٰ شانہ ہمہ برابر و یکسان ست و آنکہ آن مشکل بودہ و آنست اطلاق اصابع بر حضرت حق از متشابہات است و در متشابہات دو مذہب است
بعض توقف کنند و علم آن بحضرت حق حوالہ نمایند و بعض آن را بر وجہ مناسب حمل کنند و تاویل نمایند و بالجملہ مراد صفت
جلال و جمال و قہر و لطف است کہ اول تقلیب و تصریف بجانب طاعت می نماید و ثانی بسوے معصیت و اشارت است بآنکہ اینہا
تصریف و تقلیب در نہایت سرعت نفوذ و نہایت تاثیر ست و اتصاف بر جان از جہت تو ست رحمت و غلبہ او ست بر غضب بآنکہ
غضب علیہم سبقت رحمت بس اشارت بہر دو قسم تصریف تواند شد جمالی و جلالی۔ ثم قال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم۔ از برائے تعلیم امت و تادب بحضرت صمدیت عزوجل۔ اللہم مصرف القلوب۔ ای بار خدائے گردانندہ دلہا بسوے
طاعت و معصیت۔ صرف قلوبنا علی طاعتک۔ بگردان دلہائے ما را بسوے طاعت خود ثابت و مستقیم دار بر آن
و ظاہر آن ست کہ صیغہ جمع از برائے شمول امت ست بلکہ در حقیقت برائے ایشان ست آن جا خود نہایت اعتدال و استقامت ست
تصریف و تقلیب چہ باشد۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مولود
الا یولد علی الفطرۃ۔ نیست ہیچ زائیدہ شدہ مگر آنکہ زائیدہ میشود بر فطرت فطر در لغت بمعنی شگافتن و پیدا کردن و آفریدن
آید و معنی فطرت این جا خلقت ہر مولود ست کہ زائیدہ میشود بر آن و مراد بآن حالتے و ہیئتے ست کہ ساختہ کنندہ و آمادہ کنندہ ست
او را برائے معرفت خالق و قبول حق و اختیار دین اسلام و تمیز میان حق و باطل بایداع صفت عقل و ترکیب آن و جہ ہر دو

تمکن کرده باشند بر هدایت و قبول حق اگر فکر کنند و نظر صحیح کار فرمایند و عوارض و موانع طاری نگردد که از نظر صحیح کردن و گزیدن
اسلام ثابت بودن بر آن و اشارت کرد بآن عوارض بقول خود - فابواه یهودانه - پس پدر و مادر وے یهودی میگردانند
اورا جهودی او ینصرانه - یا نصرانی میکنند اورا - او یمجسانه - یا مجوسی میسازند اورا باتباعیت و مطاوعت و تقلید وے
مر ایشان را و عدم استعمال نظر که بآن دریابد حق را و تمیز کند میان حق و باطل یا بجبر و قهر او را در دین خود میدارند و یا وجود
نظر صحیح و دریافت حق متابعت ایشان میکند و اختیار دین اسلام نمی نماید و الف بمحسوسات و موهومات و انهماک
در لذات و شهوات جسمانی مانع از نظر صحیح و دریافت حق نیز در حکم تهوید و تنصیر ابوین است که باعث شده است بر تقلید و اتباع
ایشان را درین ست. مراد بقول حق سبحانه و تعالے فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله همینست که در آخر حدیث مذکور
گردد و اگر گفته شود که پس این صفت خود تبدیل می یابد بتهوید و تنصیر ابوین پس لا تبدیل لخلق الله چون درست آید جوابش آنکه این
استعداد و تهیؤ دریافت حق صفتی ست که قطعا زوال نه پذیرد و ممکن نیست تبدیل و ازالۂ آن چه استعداد و تهیؤ هرگز مبدل
نگردد و اگر فرضا بر خلاف مقتضاے آن رود و نظر صحیح نکند و اثر آن بظهور نرسد این استعداد بحال خود است و حجت ست بر وے
و اگر مانعے از ظهور اثر آن بوجود نمی آید دائم مستمر میماند آدمی زاد بمقتضاے آن و اختیار می کند جز دین اسلام را که حسن وے
ظاهرست نزد ارباب عقول سلیمه و فطرت صحیحه چنانچه مولود بسبب محبت شیر خوارگی تا بازماندن دائم می ماند بمحبت آن و اینجا گفته اند
بعضے از فضلا که فطرت سلیمه مجبول ست بر اختیار دین اسلام و مراد بولادت بر فطرت آن نیست که مولود ست بحقیقت بصفت اسلام
بالفعل بعد از آن پدر و مادر کافر میسازند بتبعیت ایشان محکوم بکفر ست چه اتصاف مولود بحقیقت اسلام که از مکاسب است
صورت بستن ندارد و نیز وصف تبدیل پذیر است مگر آنکه بو لا تبدیل لخلق الله آن مراد دارند که نمی باید که تبدیل کنند. و اگرچه در بعض
روایات علی الفطرة الاسلام یا علی الملة که عبارت از دین اسلام ست آمده آن مراد همان ست که گفته شد یعنی مستعد و متهیی
اسلام رسیده شده اگر گذشتے از خارج پیش نمی آمد اختیار میکرد و آن را در شرح زیاده برین سخن کرده شده و وجوه دیگر ایراد نموده نهایت ست اینجا این قدر
کفایت است بعد از آن تشبیه کرد ولادت مولود را بر فطرت سلیم و عدل قدیم و عروض آفت و اعوجاج از خارج نیامده
بهیمه بسلامت و عروض و نقصان پس از آن بقول خود - کما تنتج البهیمة بهیمة جمعاء - چنانکه زایانیده میشود چهارپایه چهارپایه را تمام کامل
سالم الاعضاء و تنتج بلفظ مجهول ست از نتج یعنی زایانیدن و ناتج آنکه زایانید ناقه را و متولی شد نتاج گردد چنانکه دایه در آدمی و تحقیق این
لفظ در شرح بیشتر ازین واقع شده - هل تحسون فیها من جدعاء - آیا احساس میکنید و می بینید شما در آن بهائم زاییده شده
هیچ بهیمه بینی یا گوش یا دست یا لب بریده را و اگر از خارج آفتے بحال وے متعرض نشود همچنان می ماند که بود - ثم یقول پیغمبر گفت
و خواند آن حضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را - فطرة الله التی فطر الناس علیها - لازم گیرید فطرت خدا را که پیدا کرده آدمیان را
بران و ملازم باشید بمقتضاے آن - لا تبدیل لخلق الله - نیست تبدیل و تغییر مر پیدایش خدا را و نباید تغییر و تبدیل داد آن را -
ذلک الدین القیم - آن یعنی موجب فطرت و مقتضاے وے دین راست و درست ست متفق علیه - و عن ابی موسی

الاشعری - رضی اللہ عنہ - قال قام فینا رسول اللہ - ابو موسی اشعری گفت که ایستاد میان ما خطبه خواند برای وعظ و تذکیر با اهتمام
نمود بکمال پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم بخمس کلمات - به پنج سخن - فقال - پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - ان اللہ تعالیٰ
لاینام - بدرستی که خدای تعالیٰ خواب نمیکند و غافل نمیشود از حال بندگان و احوال تمام کائنات این نخستین کلمه است
ازان پنج کلمه چنانکه شارحان گفته اند و کلمه دوم - ولا ینبغی له ان ینام - و نمی آید از وی و نمی سزد او را که خواب کند یعنی محال است بروی
خواب و باین جهت مغایر شد این کلمه بنخستین را چه از خواب ناکردن ناممکن بودن خواب لازم نیاید کلمه سوم یخفض القسط و یرفعه - پست
میکند قسط را و بالا می برد آن را قسط بکسر قاف و سکون سین مهمله بمعنی رزق آید پس معنی این آیت بود که یبسط الرزق لمن یشاء و
یقدر یعنی فراخ میکند اللہ تعالیٰ رزق را هر که را میخواهد و تنگ میگرداند بر هر که میخواهد و قسط بمعنی میزان نیز آید و این معنی ظاهرتر و مناسب
تر است بجهت آنچه پیش آینده که گفت بیده المیزان یخفض و یرفع و معنی خفض میزان و رفع آن وزن کردن ارزاق بندگان که نازل است
از جناب تقدیر و اعمال ایشان که صاعد است به درگاه عزت وی تعالیٰ و دانا نیدن مقادیر آنها و فرشتگان را که موکل اند بر آن
یا اشارت است بقول حق سبحانه و تعالیٰ کل یوم هو فی شان و با آنکه وی تعالیٰ حکم میکند در خلق خود بمیزان عدل و باین وجه
این کلمه موکد و مقرر کلمه دوم گردد که لا ینبغی له ان ینام است چه هر که در هر لحظه و هر آن تصرف وی دائم و مستمر باشد خواب کردن
و غافل بودن او را سزاوار نبود و ممکن نباشد کلمه چهارم - یرفع الیه عمل اللیل قبل عمل النهار - برداشته میشود و بالا برده میشود
بسوی درگاه وی عملهای بندگان که در شب میکنند پیش از عملهای که در روز میکنند - و عمل النهار قبل عمل اللیل -
و برداشته میشود عمل روز پیش از عمل شب یعنی هنوز روز نشده وقتی و زمان واقع نشده که عمل شب بالا میبرند و شب نرسیده که عمل
روز میبرند و درین مبالغه است در سرعت ملائکه موکل باعمال عباد در امتثال امر و سرعت عروج ایشان بکمال عرض و ساعد ایشان
و قدرت ایشان بر رفع اعمال در ادنی ساعت چه فرق میان روز و شب جز آنی و جزوی لایتجزی نبود یا مراد آن باشد که برده میشود
و عمل شب پیش از برداشتن عمل روز و عمل روز پیش از برداشتن عمل شب و هر یک را جدا جدا بدرگاه میبرند و عرض مینمایند و این معنی اگر چه
ظاهرتر است ولیکن جودت و بلاغت در معنی اول بیشتر است و این کلمه نیز موکد لا ینبغی له ان ینام است کلمه پنجم - حجابه النور - پرده حق
سبحانه و تعالیٰ و تقدس نور است یعنی انوار جلال و اشعه عظمت و کبریای او که مدهوش و متحیر میگردد و خیره و ملاحظه و مشاهده آن
عقول و بصائر و این پرده بحقیقت راجع بخلق است که محجوب ایشانند نه حق سبحانه بمثال دیده کور نسبت بآفتاب و حق سبحانه
را محجوب نتوان گفت که محجوب مغلوب و مقهور حاجب بود بلکه محتجب گویند که مستتر است بذات خود از جهت تعزز و تمنع بعظمت و جلال
و کبریا و توان که معنی چنان باشد که وی سبحانه محتجب است از جهت شدت ظهور و غایت پرتو چنانکه محسوسات آفتاب
که چون بسیار تابد دیده را خیره و تیره گرداند و در حقیقت صفات که انوار ذات اند پرده او شده و ذات را جز در پرده صفات مشاهده
نتوان کرد و ادراک ذات بحت ممکن نباشد و هر چه در او راک در آید و مشهود گردد نور صفات است حق تعالیٰ ورای آن است بیت
هر چه اندیشی پذیرای فنا ست ٭ آنچه در اندیشه ناید آن خدا است ٭ و اگر پرده صفات از میان بر افتد و ذات بحت تجلی نماید لاینات

همه در احاطت ذات مستهلک و مضمحل گردند چنانکه فرموده — لو کشفه لاحرقت سبحات وجهه ما انتهی الیه بصره من خلقه — اگر بردارد حق تعالی
این پرده را هر آئینه بسوزد تجلی انوار ذات وے هر چیزے را که نهایت رسیده است بسوے آن چیز بصر وے لهذا که خلق وے اند
چه بصر الله تعالی محیط است تمامه کائنات و رسیده است بنهایات آن پس هیبت هست ازین پرده که گنگ است سخن تو چون پرده
بر افتد نه توانائی و نه من و نه تو باشد — و سبحات جمع سبحه است بضم سین و سکون با بمعنی عزات و مراد بدان نور و بها است در قاموس گفته سبحات
وجه الله انوار وے و انوار را سبحات ازان خوانند که بینندگان و مشاهده کنندگان آن تسبیح گویند و تنزیه و تقدیس او کنند حق تعالی را از هیبت
و دهشت جلال ذات و عظمت او تعالی شانه — رواه مسلم — وعن ابی هریرة رضی الله عنه — قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ید الله ملأی — دست قدرت و کرم الله تعالی پر است کنایه است از غایت عطا و سخاء و کمال قدرت وے و اسناد جود و کرم
جل جلاله و عم نواله — لا یغیضها نفقة — ناقص نمی کند آن را هیچ نفقه و عطا — سحاء اللیل والنهار — ریزنده و بسیار ریزنده است
شب و روز یعنی دائم و باقی است عطاے او و سح ریختن و سیلان کردن آب از بالا مطر سحاح شدید باران قوت بارنده — ارأیتم ما انفق
منذ خلق السماء والارض — خبر دهید مرا که چه مقدار انفاق و عطا کرده است وے تعالی از آن باز که پیدا کرده است آسمان و زمین را —
فانه لم یغض ما فی یده — پس بدرستی که اعطا و انفاق او کم نساخت چیزے را که در دست او بود — وکان عرشه علی الماء — و بود پیش از
پیدا کردن آسمان و زمین عرش وی بر آب شرح این کلام در حدیث اول ازین فصل گذشته — وبیده المیزان — و بدست قدرت و حکمت اوست
ترازو — یخفض ویرفع — پست میکند و بر میدارد ترازو را و شرح این نیز گذشته — متفق علیه وفی روایة لمسلم — و در روایت مسلم را
این چنین آمده که — یمین الله ملأی — دست راست خدا پر است و چون عطا غالب با دست راست میباشد خصوص یمین را ذکر کرده — قال
ابن نمیر — بفتح نون گفت ابن نمیر که شیخ مسلم است حدیث را باین لفظ — ملآن سحاء لا یغیضها شئ اللیل والنهار — یعنی ملآن
بجاے ملأی ملآن گفت و آنچه موافق لغت سلف ملأی است نه ملآن چه مونث سحاء است و ملآن بلفظ مذکر اما اگر روایت ان
صحیح باشد پس آنرا بدل جود و احسان میتوان کرد و نیز بجاے نفقه شئ آورده و در بعض الفاظ تقدیم و تاخیرے نیز کرده والله اعلم.

وعنه قال سئل رسول الله — و هم از ابی هریره روایت است گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم **عن ذراری**
المشرکین — از اطفال مشرکان که حال ایشان چیست در بهشت اند یا در دوزخ و ذراری جمع ذریه است و آن نسل جن و انس را گویند
صغار یا کبار و مراد اینجا صغار اند — قال — گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جواب سائل — الله اعلم بما کانوا عاملین — خداے تعالی
دانا تر است بچیزے که بودند ایشان عمل کنندگان — متفق علیه — ظاهر معنی حدیث این نماید که معلق گردانید امر اطفال مشرکین را بآنچه دانسته است
پروردگار تعالی عاقبت کار ایشان را که اگر زنده می ماندند به بلوغ میرسیدند چه عمل میکردند پس آنرا که دانسته است خداے تعالی که بر تقدیر
رسیدن ببلوغ با ایمان می مردی در آرد به بهشت و آن را که دانسته است که کافر می مردی در آرد در آتش و این سخن مشکل است یکے از جهت
که چون طفل مرد معلوم شد که علم حق تعالی متعلق بود بمردن او در طفولیت پس رسیدن او بحد بلوغ و مردن با ایمان یا بر کفر چه معنی دارد
و فرض آن چه فایده کند و نیز از اصول دین و منهاج شریعت معلوم شده است که مواخذه گناهکاران بر گناهان که بر تقدیر بلوغ

از ایشان بعد در می آید یعنی بہشت و از اطفال کہ ضعیف تر و در قوت کمتر اند الحق اوسطے باشند و لیکن درست و دین معلوم است
کہ حق تعالے بے گناہ را کردہ کسے را نگیرد و بعض گفتہ اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد این سوال آگاہانیدہ نشدہ از حقیقت
امر اطفال مشرکین و وحی کردہ نشد چیزے بسوے او درین باب پس توقف کرد دران یا دانست و از حضرت حق اذن در کشف
و اظہار آن نیافت بجہت مصلحتے کہ دران باشد پس جواب داد بآنچہ کرد او و معنی حدیث آنست کہ خدا دانا ترست بآنچہ باز گشت ایشان
بدانست و بآنچہ خواہد بود مآل حال ایشان کہ در بہشت درآیند یا در آتش یا در جاے دیگر چنانکہ بہشت و دوزخ کہ نہ معذب شوند و نہ منعم
واللہ اعلم و مذاہب علما در اطفال مشرکین مختلف است بعض سکوت کردہ و توقف ورزیدہ اند و بعض بعلم الٰہی معلق داشتہ چنانکہ گذشت و بعض
گفتہ کہ ایشان با پدران و مادران خود باشند زیرا کہ چنانکہ در دنیا تابع اند ایشان را در احکام کفر و بعض گفتہ اند کہ مولود چون پیش از تکلیف
و اختیار مرد ولایت ابوین از وے زائل شد و رجوع کرد باصل فطرت و گشت از اہل جنت و بعض گفتہ اند کہ در بہشت درآیند و لیکن نہ بر سبیل
استقلال بلکہ تابع بہشتیان باشند مثل خادمان ملوک در قصور و منازل ایشان و بعض گویند کہ در جاے دیگر باشند میان بہشت و دوزخ
نہ منعم و نہ معذب و صواب آن ست کہ توقف نمودہ شود در شان ایشان و جزم کردہ نشود بہیچ جانب بہیچ قول زیرا کہ جزم درین باب
بے وصول خبر از جانب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بنقل صحیح قطعی درست نباشد و آن خود یافتہ نشدہ و حدیثے قطعی درین باب
ورود نیافتہ و ہر چہ گفتہ اند برائے قیاس خود گفتہ اند یا از اخبار ضعیفہ واہیہ گرفتہ اند پس واجب شد توقف کذا قال التوربشتی واللہ اعلم

الفصل الثانی — عن عبادة بن الصامت قال قال رسول اللہ — گفت عبادہ بن الصامت گفت پیغمبر خدا —
صلی اللہ علیہ وسلم ان اول ما خلق اللہ القلم — بدرستی کہ نخستین چیزے کہ پیدا کرد خداے تعالے قلم ست — فقال لہ اکتب —
پس گفت مر او را بنویس — قال ما اکتب — گفت چہ نویسم — قال — گفت خداے تعالے — اکتب القدر — بنویس ہر چیزے را
کہ تقدیر کردہ شدہ است — فکتب ما کان وما ہو کائن الی الابد — پس نوشت قلم آنچہ بود و آنچہ خواہد بود تا ابد اگر گفتہ شود کہ تعیین
مقادیر و کتابت آن در ازل بود و نسبت با ازل زمان ماضی نبود پس کتابت ما کان چہ معنی دارد جوابش آنکہ آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم بنسبت بزمان خود فرمود ما کان وما یکون یعنی آنچہ پیش از ما بود و بعد از ما خواہد بود نہ بنسبت بزمان تقدیر و کتابت یا گوئیم کہ چنانکہ
در حدیث اول از فصل اول معلوم شد کہ کتابت مقادیر پیش از خلق سموات و ارض بود به پنجاہ ہزار سال و بود عرش الٰہی
دران زمان بر آب و گفتیم کہ تواند کہ کتابت محمول بر حقیقت خود باشد و در لایزال بود چنانکہ ظاہر تعیین عدد دلالت دارد بر آن یعنی
تقدیر و تعیین مقادیر و خلق قلم نیز در لایزال ست چنانکہ اولیت خلق او دلالت بران دارد و چون کتابت مقادیر در لایزال بود ما کان
بلفظ ماضی درست آمد — رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب اسنادا — روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث
غریب ست از روے اسناد و در مقدمہ معلوم شد کہ غرابت منافی صحت نیست مگر آنکہ مراد بوے شاذ بود چنانکہ این غیر معلوم
وعن مسلم بن یسار قال سئل عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ عن ہذہ الآیۃ — روایت ست از مسلم بن یسار کہ از
کبار تابعین ست و ثقہ و فاضل و عابد و ورع بود و از اولیاے خدا بود و ہیچکس را در زمان وے بر فقہیات تخمی نہادند

توفی سنة مائة رض گفت پرسیده شد عمر بن الخطاب از تفسیر این آیت که. واذ اخذ ربک من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم الآیة. و چون گرفت و برآورد پروردگار
تو ای محمد از پشتهای بنی آدم اولاد ایشان را چنانکه از پشت آدم ذریت بی واسطه و برآورد از پشت هر کدام ذریت ذریت او را برآورد و همچنین
تا قیامت چنانکه بطریق توالد و تناسل خواهد بود ولیکن در آیت ذکر آدم و برآوردن ذریت از پشت وی نکرد از جهت ظهور آنکه وی ابو البشر
و اصل همه است و از جهت آنکه مقصود احتجاج و الزام اولاد آدم است از یهود و غیرهم به نقض عهدی که در روز میثاق بستند و تمام آیت این است
واشهدهم علی انفسهم و گواه گردانید ایشان را بر ذاتهای ایشان قال گفت پروردگار تعالی با ایشان. الست بربکم آیا نیستم
من پروردگار شما. قالوا بلی شهدنا. گفتند آری تو پروردگار مائی گواهی دادیم بر ربوبیت تو ان تقولوا یوم القیمة انا کنا عن هذا
غافلین. این گواه گرفتن ایشان را بر ذاتهای ایشان بجهت آن بود که مبادا بگویند روز قیامت که بودیم ما ازین غافل. پس چون
پرسیده شد عمر بن الخطاب ازین آیه. قال عمر گفت عمر در جواب این سوال سمعت رسول الله. شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم یسأل عنها. پرسیده میشد از تفسیر این آیت. فقال پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ان الله خلق آدم.
بدرستی که خدای تعالی پیدا کرد آدم را ثم مسح ظهره بیمینه پس مسح کرد پشت او را بدست قدرت تعالی پشت آدم را که دست راست خود اسناد
مسح بحضرت حق تعالی بطریق مجاز است یا ملائکه را امر کردن بدان چنانکه گویند پادشاه شهر بنا کرد و بنا کنندگان دیگر اند و جهه
اسناد بادشاه کردند گویا پادشاه خود بنا کرده تعظیم و همین جهت تشریف واکرام آدم و ذریت او است و در حدیث آمده است که هر دو
دست خداوند تعالی یمین است و بالجمله این از قبیل متشابهات است علم حقیقت آن مفوض بعلم الهی است نه بر شما. فاستخرج منه ذریة.
پس بیرون آورد حق تعالی از پشت آدم به وجهی که گفته شد ذریتی را فقال خلقت هؤلاء للجنة. پس گفت خدای تعالی
در شان ایشان پیدا کردم این جماعه را برای بهشت. و بعمل اهل الجنة یعملون. و بعمل اهل بهشت عمل میکنند. ثم مسح ظهره
فاستخرج منه ذریة. پس مسح کرد بار دیگر پشت آدم را پس بیرون آورد از آن جماعه دیگر را از ذریت. فقال خلقت هؤلاء للنار
و بعمل اهل النار یعملون. پس گفت پیدا کردم اینها را برای آتش و بعمل اهل آتش عمل میکنند. فقال رجل ففیم العمل. پس گفت
مردی از صحابه پس چه چیست عمل و تکلیف بدان و در چه چیز فائده میکند عمل. یا رسول الله. فقال رسول الله. پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ان الله اذا خلق العبد للجنة استعمله بعمل اهل الجنة. بدرستی که خدای تعالی چون پیدا کند بنده را برای بهشت
در کار میدارد او را بکار بهشتیان. حتی یموت علی عمل من اعمال اهل الجنة. تا آنکه می میرد بر کاری از کارهای بهشتیان.
فیدخله الجنة. پس می درآرد آن بنده را بآن عمل در بهشت. و اذا خلق العبد للنار استعمله بعمل اهل النار حتی یموت علی عمل من
اعمال اهل النار فیدخله النار. و چون پیدا کند بنده را برای آتش در کار میدارد او را بکار دوزخیان تا آنکه می میرد بکاری از
کارهای دوزخیان پس درمی آرد خدای تعالی آن بنده را بآن عمل در دوزخ یعنی در بهشت و دوزخ [illegible]
و عمل علامت بر آن است و بعمل امر کرده و عمل نیز قضای اوست پس عمل برای چه کنیم و فائده آن چیست و چه معنی دارد.
رواه مالک والترمذی و ابو داود. وعن عبد الله بن عمرو رض قال خرج رسول الله. گفت عبد الله بن عمرو بن العاص

بیرون آمد یعنی از خانه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وفی یده کتابان — و حال آنکه در هر دو دست آن حضرت
صلی الله علیه وسلم دو کتاب بود — فقال — پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم اتدرون ما هذان الکتابان —
آیا می دانید که چیست این دو کتاب وچه نوشته اند دران اهل تاویل گویند که این تمثیل و تصویر و تعبیر است از معنی بصورت
و مبالغه است در تحقیق آن و تعیین بیان و متکلم چون خواهد که تحقیق قول خود نماید و تعبیر خود را تفهیم کند و معنی دقیق خفی را مشاهد
سامع وانماید تصویر کند آن را بصورت و اشارت کند بدان اشارت محسوس اگرچه در خارج و عالم حس نباشد و چون کشف
کرده شد بران حضرت صلی الله علیه وسلم حقیقت این امر و مطلع شد بران چنانکه شبهه و خفاء نماند دران تمثیل کرد آنرا و تحقق
معنی حاصل در قلب شریفش بچیزی که گویا در دست اوست و حال آنکه در خارج کتابی نیست و نوشته نه و اهل باطن
و ارباب مکاشفه گویند که وجود دو کتاب حق است و محمول بر حقیقت بی شائبه مجاز و تاویل امام حجة الاسلام در کیمیای سعادت
گفته که امتیاز خواص از عوام بدو چیز است یکی آنکه آنچه حاصل کرده عامه را از علوم بکسب و تعلم حاصل میشود مر خواص را
بی کسب و تعلم از نزد پروردگار تعلیم میکنیم و آن را علم لدنی می خوانند دیگر آنکه آنچه عامه در خواب بینند خواص آن را در بیداری
مشاهده نمایند و حکایات مشایخ درین باب بسیار است در کتاب الرؤیا بیاید انشاء الله تعالی و چون خواص امت را این
حالت و رتبه حاصل بود فکیف سید المرسلین را صلی الله علیه وسلم بلکه ظاهر حدیث در آن است که صحابه را آن دو کتاب نمود
ولیکن مضمون آنچه در آنها بود ندانستند و مشایخ گفته اند هر که این اعتقاد نه دارد ایمان بحقیقت نبوت ندارد — قلنا لا — گفتیم ما نه
نمی دانیم که چیست درین دو کتاب — یا رسول الله الا ان تخبرنا — مگر آنکه خبر دهی تو ما را و این التماس است از حضرت وی
تا خبر دهد ما را ازان — فقال للذی فی یده الیمنی — پس گفت آن حضرت علیه السلام در شان آن کتابی که در دست راست
وی بود — هذا کتاب من رب العالمین — این کتابی است از پروردگار جهانیان — فیه اسماء اهل الجنة واسماء آبائهم وقبائلهم —
درین کتاب نامهای بهشتیان است و نامهای پدران ایشان و نامهای قبیلهای ایشان بجهت تعیین و تمییز — ثم اجمل علی
آخرهم — پس اجمال کرده شده است بعد از تفصیل بر آخر ایشان چنانکه عادت اهل حساب است که بعد از تفصیل اعداد دران آخر
مجمل بنویسند که چندین شد — فلا یزاد فیهم — پس چون چندین مبالغه در ضبط و تعیین کرده شد زیاده کرده نمیشود در ایشان تا دیگر
که نوشته نشده است در ایشان در آید — ولا ینقص منهم — و کم کرده نمیشود از ایشان تا آنها که نوشته شده است کسی بدر رود
ابدا — همیشه — ثم قال للذی فی شماله — پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم مر آن کتاب را که در دست چپ وی بود — هذا
کتاب من رب العالمین فیه اسماء اهل النار واسماء آبائهم وقبائلهم ثم اجمل علی آخرهم فلا یزاد فیهم ولا ینقص منهم ابدا — ترجمه این
عبارت از ترجمه عبارت اول ظاهر شد — فقال اصحابه ففیم العمل — پس گفتند یاران آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس برای چیست عمل —
یا رسول الله ان کان امر قد فرغ منه — اگر هست امری که پرداخته شده است از وی — فقال — پس گفت
آن حضرت صلی الله علیه وسلم در جواب ایشان — سددوا وقاربوا — گردانید عملهای خود را مستقیم بر طریق حق

وقاربوا. و نزدیک شوید بدرستی وطاعت کنید او را کہ ای قال الطیبی یعنی گفتہ اند کہ تقاربوا تاکید سددوا ست یعنی طلب کنید باعمال خود سداد
واستقامت را و میانہ روی کنید در عمل و دور روید بسوی افراط و تفریط نکنید و توجیہ اینجا گفتہ کہ طلب کنید سداد را یعنی صواب را و توسط
میان افراط و تفریط را اگر از ان عاجز آئید قرب بان کنید و در بعضی روایات وقاربوا آمده یعنی نزدیک گردانید دیگران را بعمل صالح حاصل آنکہ
عمل کنید و از قضا و قدر فکر نکنید. فان صاحب الجنۃ یختم لہ بعمل اہل الجنۃ. پس بدرستی کہ بہشتی ختم کرده میشود مر او را
بعمل بہشتیان. وان عمل ای عمل. و اگرچہ عمل کند در وقتہای عمر ہر عملی کہ باشد نیک یا بد آخر ختم کار او بر عمل نیک بود. وان
صاحب النار یختم لہ بعمل اہل النار وان عمل ای عمل. و دوزخی ختم کرده میشود مر او را بعمل دوزخیان و اگرچہ عمل کند ہر عملی کہ باشد
ثم قال رسول اللہ. پس اشارت کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بیدیہ. بہر دو دست خود و قول بمعنی اشارت بسیار آمده
و در احادیث این لفظ باین معنی بسیار واقع شده وقال بیده وقال برجلہ و غیر آن. فنبذہما. پس انداخت
ہر دو کتاب را از ہر دو دست پس پشت خود و نبذ انداختن چیزی از دست بجانب پیش یا پس و اینجا تفسیر به پس کرده اند
اشارت بآنکہ این امر یعنی کہ پرداخت کرده شده است از ان و انداختہ شده است پس پشت. ثم قال. پس گفت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم. فرغ ربکم من العباد. پرداخت پروردگار شما از کار بندگان یعنی تمام کرد حکم ایشان را. فریق فی الجنۃ وفریق
فی السعیر. گروہی در بہشت و گروہی در دوزخ. رواہ الترمذی. وعن ابی خزامۃ. بکسر خاء معجمہ و بزا
تابعیست صحابی او و در صحابی بودن او خلاف ست و نیز اسم صحابی دیگر ست صحابی او و غیر صحابی ست کذا فی جامع الاصول.
عن ابیہ. روایت میکند از پدرش. قال قلت. گفت گفتم. یا رسول اللہ ارأیت رقی نسترقیہا. ای پیغمبر خدا خبر ده
ما را از حال افسونہا کہ افسونگری میکنیم با آنہا و رقی القسم را بضم راء و فتح قاف جمع رقیہ بضم و سکون یعنی افسون کہ بر بیماران یا
بار گزیدگان و با آن خوانند و حکم آن دانستہ شد کہ اگر بقرآن و ادعیہ ماثوره باشد درست ست والا حرام و این معنی تفصیل در کتاب الطب
والرقی آید. ودواء نتداوی بہ. و خبر ده از دوا و دوائی کہ تداوی میکنیم بآن. وتقاۃ نتقیہا. و پناه ہائی کہ پناه
میجوئیم بآنہا و پرہیز میکنیم از آفتہا بآن مثل سپر و زره و امثال آن. ہل ترد من قدر اللہ شیئا. آیا باز میگردانند اینہا از قضا و قدر
خدای تعالی چیزی را. قال. گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم. ہی من قدر اللہ. این چیزہا نیز از جملہ قضا و قدر الہی
اگر خواستہ است و تقدیر رفتہ کہ شفا بخشد و پناه دہد اسباب آنہا را نیز میسر خواہد گردانید و تقدیر منافات باسباب ندارد و مشر الطہ آن
ہمہ از اصل تقدیر است و تقدیر ہمہ را شامل ست و محیط و ہیچ چیز از احاطہ وی بیرون نرود. رواہ احمد والترمذی وابن ماجہ.
وعن ابی ہریرۃ قال خرج علینا رسول اللہ. گفت ابوہریرہ رض بیرون آمد از خانہ بر ما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ونحن
نتنازع فی القدر. و ما بحث و نزاع میکردیم در مسئلہ قضا و قدر کہ چون ست و چگونہ است. فغضب حتی احمر وجہہ.
پس خشم گرفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم تا آنکہ سرخ شد روی مبارک وی. حتی کانما فقئ فی وجنتیہ حب الرمان.
تا آنکہ گویا شکستہ شده است در ہر دو رخسار وی دانہای انار. فقال بہذا امرتم. پس گفت آیا باین تنازع

امر کرده شده اید شما - ام بهذا ارسلت الیکم - آیا باین فرستاده شده ام من بسوی شما یعنی شما را امر بطاعت و عبادت کرده اند
و مرا برای ابلاغ آن بشما فرستاده بحث کردن در قضا و قدر اکل الانبیت آن سر الٰهی ست و را بوی بگذارید و بعمل مشغول شوید
و بقضای وی راضی باشید - انما هلک من کان قبلکم حین تنازعوا فی هذا الامر - جز این نیست که هلاک شدند کسانیکه بودند پیش از شما که چون
تنازع و بحث میکردند در شان قضا و قدر - عزمت علیکم عزمت علیکم - سوگند میخورم بر شما سوگند میخورم بر شما یا واجب میکردم
بر شما - ان لا تنازعوا فیه - که نزاع نکنید درین امر - رواه الترمذی - روایت کرد این حدیث را باین لفظ ترمذی - و روی
ابن ماجه نحوه عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده - و روایت کرد ابن ماجه مانند آن را از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش
محدثان نحوه در جای میگویند که هر دو حدیث در معنی متحد باشند و در لفظ متغایر بر دو رجای که نزد معنی هر دو موافق باشند مثل
گویند چنانکه در مقدمه گذشت - وعن ابی موسیٰ قال سمعت رسول اللہ - گفت ابو موسیٰ اشعری رضی اللہ عنہ شنیدم پیغمبر
خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول - میگفت - ان اللہ تعالیٰ خلق آدم من قبضة - بدرستی که خدای تعالیٰ پیدا کرد آدم را
از مشتی از خاک - فی الصراح قبضه بالضم یکمشت از هر چیزی و بفتح نیز آمده و مراد اینجا مشتی از خاک است - قبضها من جمیع الارض
که گرفت آن را از تمام زمین و هر موضع وی یعنی هر گوشه وی - یعنی گرفتن آن - فجاء بنو آدم علی قدر الارض - پس آمدند اولاد آدم
بر اندازه زمین و تفاوت اجزای آن مختلفات در صورت و سیرت - منهم الاحمر والابیض والاسود وبین ذلک - بعضی
از ایشان سرخ و بعضی سفید و بعضی سیاه و بعضی میان سرخ و سفید و سیاه - والسهل والحزن - و بعضی نرم و بعضی درشت سهل
بفتح سین و سکون ها آن هر چیز باشد نرم و در زمین نرم ضد حزن بفتح و سکون زمین درشت - والخبیث والطیب - و بعضی پلید
و بعضی پاک و ناخوش و خوش و خبیث از زمین شوره که نروید و طیب ضد وی و این چهار از صفات باطنه است و چهار اول
از ظاهره رواه احمد والترمذی و ابوداود - وعن عبد اللہ بن عمرو قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان اللہ
خلق خلقه فی ظلمة - بدرستی که خدای تعالیٰ پیدا کرد خلق خود را در تاریکی - فالقی علیهم من نوره - پس بینداخت
بر خلق از نور خود - فمن اصابه من ذلک النور - پس کسی که رسید او را از آن نور - اهتدی - راه راست یافت و رسید
بمقام ایمان و طاعت - ومن اخطاه ضل - و کسی که نرسید او را از آن نور گمراه شد و نرسید بآن مقام - فلذلک اقول جف القلم
علی علم اللہ - پس ازین جهت میگویم خشک شد قلم در گذشت تقدیر بر آنچه دانسته بود در ازل از احوال خلائق از هدایت و
ضلالت - رواه احمد والترمذی - گفته اند که مراد بخلق جن و انس است و احتمال دارد که مخصوص بانس باشد و مراد بظلمت آنچه
مجبول اند بران از هواهای نفس و شهوات طبیعت که سبب ضلال وی است و مراد بنور رضا فیض نوری که پیدا کرده
وی سبحانه آن را از آیات بینه و حجج نیره در انفس و آفاق از دلائل عقلیه و نقلیه و مراد باصابت آن نور اعتبار و انتفاع
و استدلال بدان بر وجود باری تعالیٰ و صفات وی و حقیقت دین اسلام پس هر که را خواست خدای تعالیٰ که هدایت
کند داد بآن انوار و آیات مهتدی و منتفع گردانید راه راست یافت و هر که را خواست که هدایت نکند محروم گردانید از آن نور

گمراه شد چنانچه فرمود ومن کان میتا فاحییناه وجعلنا له نورا و فرمود افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه پس معلوم شد که هدایت و ضلالت
بمشیت حق و تقدیر اوست جل و علا اگر گفته شود که پیدا کردن خلق در ظلمت در چه وقت است اگر مراد بآن وقت اخراج ذراری
از ظهور بنی آدم است پس آن جا خود همه هدایت یافته بودند و همه اقرار کردند بربوبیت حق و اثر ضلالت هیچ ظاهر نشد و اگر وقت
ولادت و خروج از بطون امهات است همه منور بنور فطرت اند جواب آنکه در روز الست که اقرار کردند بربوبیت حق بعضی برغبت کردند
و بعض بکره از جهت غلبه سطوت جلال حق پس آنها که برغبت کردند اقرار و برایشان نور هدایت را اصابت کردند آن را و آنها که بکره کردند محروم
ماندند از آن نور و مراد بفطرت که مولود است بر آن تهیؤ و تمکن از اصابت حق است نزد نظر صحیح و این منافات ندارد بوجود ظلمت نفس و طبیعت چه آدمی
از حیثیت روحانیت متهیی رشد و هدایت است و از حیثیت نفسانیت متهیی غی و ضلالت و بعد از حصول بلوغ اصابت نظر صحیح بتوفیق و هدایت
حق القاء نور وی ترجیح جانب روحانیت است از حضرت وی و اگر آن نشد حکم نفس اماره مقهور و در ظلمت ضلالت ماند و سابقا معلوم شد
که بالقوه و رای فطرت است و این حدیث اشاره بسابقه تقدیر و علم و ارادت الٰهی است و با حدیث فطرت منافات ندارد فافهم و بالله التوفیق —
وعن انس رضی الله عنه قال کان رسول الله گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یکثر ان یقول بسیار میکرد گفتن این قول را —
یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک — ای گرداننده دلها از جائے بجائے ثابت دار دل مرا بر دین خود و این اضافت قلب
بذات شریف خود کرده و در حقیقت طلب دعا برای امت است چه وے صلی الله علیه وسلم مامون العاقبة و محفوظ القلب است
و همچنین در جمیع ادعیه مقصود وی تعلیم و تلقین است بطریق تعریض و کنایت و لهذا انس گفت فقلت یا نبی الله امنا بک
ای پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ایمان آوردیم بتو — وبما جئت به — و بدانچه آوردی تو آن را — فهل تخاف علینا — پس آیا می ترسی
بر ما زوال دین و ایمان را و تطرق فتور و نقصان در آن که این دعا میکنی — قال نعم — گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آرے میترسم — ان
القلوب بین اصبعین من اصابع الله — زیرا که دلها در تصرف و قدرت الٰهی است — یقلبها کیف یشاء — میگرداند دلها را چنانکه میخواهد —
رواه الترمذی وابن ماجه — وعن ابی موسی — رضی الله عنه — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل القلب — حال
و مثال دل در تقلب و گشتن از جای بجای — کریشة بارض فلاة — مانند پری است افتاده در زمین دشت که — یقلبها الریاح
ظهرا لبطن — میگردانند آن پر را بادهای مختلف و میگردانند ظاهر آن را بجانب باطن همچنین دلها را احوال و حوادث که بقضا و قدر الٰهی
[illegible] حوادث میشوند میگردانند — رواه احمد — وعن علی قال قال رسول الله — روایت است از علی رضی الله عنه گفت گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یؤمن عبد حتی یؤمن باربع — ایمان نمی آرد و مومن نمیگردد هیچ بنده تا آنکه ایمان نیارد بچهار خصلت —
یشهد ان لا اله الا الله وانی رسول الله — خصلت اول ایمان آوردن و بزبان گواهی دادن بوحدانیت الله تعالی و به پیغمبری
من باین طریق که — بعثنی بالحق — برانگیخته و فرستاده است مرا الله تعالی بجانب کافه خلق بحق — ویؤمن بالموت — دوم ایمان
آوردن بموت یعنی بفنای دنیا و هلاک جمیع اجزای او و آن است که اعتقاد کند که موت بحکم پروردگار تعالی است نه بطبیعت
و فساد مزاج یا مراد [illegible] بمقتضای [illegible] — والبعث بعد الموت — سوم ایمان آوردن به انگیختن حق تعالی

بندگان را و زندہ گردانیدن ایشان را بعد از مردن۔ ویؤمن بالقدر۔ چہارم ایمان آوردن بتقدیر الٰہی کہ در ازل ہمہ کائنات را
از جواہر و اعراض و ذوات و صفات تا ابد تقدیر کردہ و تعیین نمودہ است۔ رواہ الترمذی وابن ماجہ۔ وعن ابن عباس
رضی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صنفان من امتی لیس لہما فی الاسلام نصیب المرجئۃ والقدریۃ۔ دو قسم اند
از امت من کہ نیست مر ایشان را در دین اسلام نصیبے و آن دو گروہ کدام اند یکے جبریہ و دیگرے قدریہ۔ رواہ الترمذی وقال ہذا
حدیث غریب۔ مرجیہ بہمزہ از ارجاء بمعنی تاخیر ست و ترک ہمزہ نیز لغتے ست طائفہ قائل اند بآنکہ ایمان قول بے عمل ست و تسمیہ
ایشان باین نام بجہت موخر گردانیدن و ساقط کردن ایشان ست عمل را و اکثر بر آنند کہ مرجیہ نام فرقہ جبریہ ست کہ گویند بندہ را
فعلے نیست و او را ہیچ فعلے و اختیارے در آن نہ مثلانہ و نسبت فعل بوے بمنزلہ نسبت فعل بجمادات ست چنانکہ گویند آسیا گشت
و جوے روان شد و ایشان را جبریہ نیز گویند و آنکہ قدریہ منسوب اند بقدر بجہت انکار ایشان آنرا و مذہب ایشان آن ست کہ بندہ خالق
افعال خود ست و مستقل ست در کار خود و سابقہ قضا و قدر نیست و قدریہ بفتح دال ست و جبریہ را نیز بفتح باخوانند بجہت مشاکلت
وے و جمل دروے سکون ہاست نسبت بجبر و صاحب کشاف بجہت تعصبے کہ در مذہب اعتزال و قدر دارد اہل سنت را
مرجیہ و جبریہ خواند بجہت آنکہ عمل را در حقیقت ایمان داخل نمیدارند و بندہ را خالق افعال نمیگویند و این غلط ست زیرا کہ اہل سنت
و جماعت ایمان را عبارت از تصدیق و اقرار دارند و عمل را سبب کمال دارند قول بلا عمل و مذہب ایشان توسط ست میان
جبر و قدر و لیکن امر بین امرین بدانکہ این حدیث و امثال آن صریح اند در تکفیر قدریہ و مرجیہ لیکن صواب آن ست کہ مسارعت نہ باید کرد
بتکفیر اہل ہوا کہ بتاویل روند زیرا کہ ایشان اختیار کفر نمیکنند و راضی نیستند بدان بلکہ بتاویل میگریزند از کفر و تمسک میکنند بکتاب
و سنت و بذل مجہود مینمایند در اصابت حق ولیکن خطا کردند و نیافتند آن را و فرق ست میان لزوم کفر و التزام آن و قول مختار
از علمائے امت ہمین ست و احتیاط ہم درین ست و ما نہی کردہ شدہ ایم از تکفیر اہل قبلہ و ہر چہ در شان ایشان واقع شدہ است
از آنچہ دلالت دارد بر کفر ارباب جبر و تشدید و مبالغہ در تضلیل ست و در صحت این احادیث نیز بعضے از علمائے محدثین سخن ست
واللہ اعلم۔ وعن ابن عمر۔ رضی اللہ عنہما۔ قال سمعت رسول اللہ۔ گفت ابن عمر رضی اللہ عنہما شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ
علیہ وسلم یقول۔ می گفت۔ یکون فی امتی۔ میباشد در امت من۔ خسف ومسخ۔ خسف فرو بردن در زمین و مسخ تحویل صورت
بصورتے دیگر پلید تر ازان۔ وذلک فی المکذبین بالقدر۔ و آن خسف و مسخ در تکذیب و انکار کنندگان قدر ست و از ینجا معلوم شد
کہ قدریہ نام آن جماعہ است کہ منکر قدر اند نہ آنانکہ مثبت قدر اند چنانکہ ایشان با میگویند کہ این نام بشما مناسب تر و اولے تر ست
قدر لہم اللہ۔ رواہ ابوداؤد وروی الترمذی نحوہ۔ وازین حدیث معلوم گردد کہ درین امت نیز خسف و مسخ واقع شدنی ست چنانکہ در امم
سابقہ بود و بتحقیق وارد شدہ است حدیث بوقوع آن در آخر زمان چنانکہ در باب ملاحم از کتاب فتن بیاید و بعضے گفتہ اند کہ مراد آن ست
کہ اگر درین امت خسف و مسخ واقع میشد درین فرقہ واقع میشد واللہ اعلم۔ وعنہ۔ وہم از ابن عمر ست۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
القدریۃ مجوس ہذہ الامۃ۔ فرقہ قدریہ کہ انکار قدر میکنند و میگویند کہ بندہ خالق افعال خود است مجوس این امت اند یعنی حال و اعتقاد ایشان

اگرچہ بالفعل عملے نیست شاید کہ در علم آلہی عمل باشد و تقدیر بر وے چنین رفتہ۔ قلت۔ گفتم۔ فذراری المشرکین۔ پس اطفال مشرکان را حکم ایشان چیست۔ قال من آبائہم۔ فرمود ایشان نیز از پدران خود اند حکم ایشان دارند۔ قلت بلا عمل قال اللہ اعلم بما کانوا عاملین۔ کلام درین مقام سابقاً گذشتہ است عنقریب۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن ابن مسعود قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الوائدۃ والموؤدۃ فی النار۔ وائدہ زن گور کنندہ فرزند خود را زندہ و اکثر این کار از زنان میکردند و موؤدۃ دختر کہ گور کردہ شدہ۔ رواہ ابوداؤد۔ واشکال درین حدیث آن ست کہ وائدہ صحیح ست بودن او در آتش از جہت کفرش اما موؤدہ کہ طفل ست و ہیچ گناہ نکردہ و کفر نورزیدہ چگونہ در آتش باشد و در دفع این اشکال مضطر شدہ اند توجیہات متعددہ یکے آنکہ موؤدہ از جہت آن در آتش ست کہ از اطفال مشرکین ست و حکم ایشان در دوزخ بحکم قضا و قدر ست چنانکہ در احادیث دیگر آمدہ است و باین اعتبار صاحب مصابیح این حدیث را درین باب آوردہ و آنہا کہ قائل اند کہ اطفال مشرکین در آتش نروند تاویل میکنند این حدیث را بآن کہ مراد بوائدہ دایہ است و بموؤدہ مادر ست یعنی الموؤدۃ لہا زیرا کہ گور میکردند اطفال را دایہ با امر مادر و بعض گفتہ اند کہ ورود این حدیث در مادہ خاص ست بہر کہ کردہ و این حکم از عالم غیب است و غیر آن را بران قیاس نتوان کرد و حق تعالے حکم میکند در بندگان خود ہر چہ میخواہد و وے محق ست بقتل خضر غلام را دانستہ اند کہ آن موؤدہ بحد بلوغ رسیدہ و کفر ورزیدہ باشد و یا بجہالت حدیثے درین باب ثابت نشدہ چنانکہ عنقریب بیان نوان کردہ تحقیق ہمان قضیہ است واللہ اعلم

الفصل الثالث

عن ابی الدرداء رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ عزوجل فرغ الی کل عبد من خلقہ من خمس۔ باین معنی کہ خدا تعالے فارغ شدہ و منتہی شدہ تقدیر او بسوے ہر بندہ کہ از مخلوقات است از پنج چیز و چون فراغ محال ست بر حق عزوجل مراد بدان عدم تبدیل و تغییر تقدیر او ست و فی الصراح فراغ پرداختن از کارے پس از ان بیان آن پنج چیز کرد بقول خود۔ من اجلہ وعملہ ومضجعہ واثرہ ورزقہ۔ یعنی فارغ شد از اجل ہر بندہ تعیین کرد کہ مدت عمر او چند ست و فارغ شد از عمل ہر بندہ کہ چہ کار ہا خواہد کرد و نیک یا بد و فارغ شد از مضجع ہر بندہ بفتح جیم و در اصل لغت جاے پہلو نہادن بر زمین و مراد اینجا سکون ست و مراد باثرہ حرکت یعنی جمیع حرکات و سکنات بندگان مقدر ست در ازل یا مراد بمضجع مکان موت و اثر حرکت او در حالت حیات یا مضجع اشارت ست باقامت و اثر کہ بمعنی نشان پا ست بر روے زمین اشارت بمسافرت و مراد برزق ہر چہ بہ بندہ رسد از منافع و مرافق۔ رواہ احمد۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت سمعت رسول اللہ۔ گفت عائشہ شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ من تکلم فی شیء من القدر۔ کسیکہ سخن کند و بحث کند در چیزے از مسائل و احکام قضا و قدر۔ سئل عنہ یوم القیمۃ۔ پرسیدہ شود از ان سخن کردن روز قیامت۔ ومن لم یتکلم فیہ لم یسئل عنہ۔ و کسیکہ سخن نکند دران پرسیدہ نشود از ان مقصود زجر و منع ست از خوض کردن و در افتادن در مسئلہ قضا و قدر یعنی ہیچ فائدہ نیست در تکلم کردن و در افتادن دران مگر پرسش و عقاب روز قیامت پس بہتر آن ست کہ ایمان بدان بیارند و سکوت بدان ورزند و بعمل مشغول باشند و کاوش نکنند کہ فائدہ ندارد۔ رواہ ابن ماجہ۔ وعن ابن الدیلمی قال۔

آورده میخوانانید برتو سلام یعنی مرا اسلام میرسانند و نقد است عرفی چنین است که میگویند فلانی خواند مر فلان را یا فلان سلام و مراد بهان است که میخواند بر تو سلام پس اگر گاه خواند بر وے
سلام وے سخن میخواند بوده سے سلام پس برا سے آنکه آید که خبر آنانیدا او را اسلام - فقال - پس گفت ابن عمر - انه بلغنی انه قد احدث -
بتحقیق شان این است که رسیده است مرا که وے احداث شده و پیدا کرده است در دین چیزے را که نبوده است یعنی تکذیب بتقدیر و انکار
آن - فان کان قد احدث - پس اگر است که تحقیق احداث کرده است - فلا تقرئه منی السلام - پس مخوانان او را از جانب من سلام -
فانی سمعت رسول الله - پس بدرستی که من شنیده ام پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - یکون فی امتی - میباشد در امت
من - او فی هذه الامة - یا گفت میباشد درین امت شک راوی است که این لفظ فرموده یا آن - خسف و مسخ او قذف فی اهل القدر -
در زمین فرو بردن و تبدیل صورت کردن یا سنگ از آسمان باریدن در اهل قدر یعنی آنها که منکراند آن را و ازینجا معلوم شد که ظهور این بدعت
و حدوث این مذهب در اواخر زمان صحابه بود رضوان الله علیهم اجمعین - رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجه و قال الترمذی هذا حدیث
حسن صحیح غریب - تحقیق این معنی بار ها گفته شد و تحقیق کرده شده بیان این اصطلاحات و در مقدمه مبین شده است - و عن علی - رضی الله عنه -
قال سالت خدیجة - رضی الله عنها روایت است از امیر المؤمنین علی که گفت پرسید خدیجه - النبی - پیغمبر را صلی الله علیه وسلم - عن ولدین
ماتا لها فی الجاهلیة - از دو فرزند از غیر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که مرده بودند او را در جاهلیت که حال آنها چیست در بهشت اند یا در دوزخ - فقال
رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم هما فی النار - آن هر دو فرزند در آتش دوزخ اند - قال - گفت علی رضی الله عنه -
فلما رای الکراهة فی وجهها قال - پس هرگاه که دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم اثر ناخوشی را در روے خدیجه گفت - لو رایت مکانهما
لابغضتهما - اگر ببینی جایگاه و منزلت آن دو فرزند را در حقارت و خواری و دوری از نظر رحمت الهی تعالے هر آئینه دشمن میداری
و بیزار شوی از ایشان و بغضتهما یا بغضتهما از جهت اشباع کسره نیز روایت آمده و این صیغه همچنین در احادیث بسیار آمده - قالت
گفت خدیجه - یا رسول الله فولدی منک - پس فرزند من که از تو شد چه حال او چیست و آن عبد الله بود که او را طیب و طاهر لقب است
بجهت ولادت او در ساعت ظهور دین اسلام - قال - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن فرزند تو که از من بود - فی الجنة - در
بهشت است - ثم قال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المؤمنین و اولادهم فی الجنة - بدرستی که مسلمانان و
فرزندان ایشان در بهشت اند - و ان المشرکین و اولادهم فی النار - و بدرستی که کافران و اولاد ایشان در دوزخ اند - ثم
قرا رسول الله - پس خواند پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - از برائے استشهاد بر آنکه اولاد تابع پدران اند مادران و از برائے
دفع توهم خدیجه که خیال کرده بود که چون وے مسلمان شده است فرزندان وے همراه وے در بهشت خواهند بود و این آیت را
که - والذین آمنوا و اتبعتهم ذریتهم - و آن کسانیکه ایمان آوردند و پیروی کردند ایشان را اولاد ایشان بایمان و آخر آیت این است
که الحقنا بهم ذریتهم - پیوسته کردیم با ایشان ذریت ایشان را - رواه احمد - و عن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لما خلق الله آدم مسح ظهره - هرگاه که پیدا کرد خدا تعالے آدم را مالید بید قدرت پشت او را یا امر کرد فرشته موکل را
برای مالیدن که - فسقط من ظهره کل نسمة - پس بیرون افتاد از پشت آدم هر آدمی نسمه و نسمة بفتح نون و سین مردم - هو خالقها

من ذریته الی یوم القیامة۔ کہ خدا تعالے پیدا کنندہ اوست از اولاد آدم تا روز قیامت بہمین طریق کہ در ینجا توالد و تناسل خواہد بود
و ذرات ذریات از پشت بنی آدم برآمدند و چون ہمہ از پشت آدم بود نسبت بوے داد۔ وجعل بین عینی کل انسان منہم۔ و گردانید میان
دو چشم ہر آدمی ازین آدمیان۔ وبیصًا من نور۔ بریق و لمعان از نور و بیص بفتح واو و کسر موحدہ و صاد مہملہ درخشش۔ ثم عرضہم علی آدم
پس عرض کرد و وانمود ایشان را بر آدم۔ فقال۔ پس گفت آدم۔ ای رب۔ ای پروردگار من۔ من ہؤلاء۔ کیستند این کسان۔ قال
ذریتک۔ گفت پروردگار تعالے ایشان اولاد تو اند۔ فرای رجلا منہم۔ پس دید آدم مردے را از ایشان۔ فاعجبہ وبیص ما بین عینیہ۔
پس خوش آمد آدم را لمعان و درخشش کہ میان دو چشم آن مرد بود۔ فقال ای رب من ہذا۔ پس گفت آدم ای پروردگار من کیست این مرد
قال داود۔ گفت پروردگار تعالے این داود پیغمبر است پوشیدہ نماند کہ از خوش آمدن بریق میان دو چشم داود آدم را لازم نیاید کہ بریق
وے اکمل و اجمل و ازید و اتم باشد شاید کہ در انجا آنی باشد کہ دو چشم آدم آن را خوب نمود نہ الا یقین است کہ نور و لمعان سید
رسل و خاتم نبیین تمام تر و کامل تر خواہد بود با آنکہ مشہور است کہ فضل کلی منافی فضل جزئی نیست۔ فقال ای رب کم جعلت عمرہ۔ پس گفت
آدم پروردگارا چند گردانیدہ عمر او را۔ قال ستین سنة۔ گفت پروردگار گردانیدہ ام عمر او را شصت سال۔ قال۔ چون آدم داود
علیہما السلام خوش نمود و رابطہ وداد و محبت پیدا شد گفت آدم۔ رب زدہ من عمری اربعین سنة۔ ای پروردگار من افزون کن مر او را
از عمر من چہل سال تا عمر وے ہمہ صد سال باشد۔ قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فلما انقضی عمر آدم الا اربعین
سنة۔ پس ہرگاہ کہ گذشت عمر آدم مگر چہل سال کہ باقی ماند و عمر آدم در آنچہ مشہور است ہزار سال بود۔ جاءہ ملک الموت۔
آمد آدم را ملک الموت تا روح پاک او را قبض کند۔ فقال آدم اولم یبق من عمری اربعون سنة۔ آیا باقی نماندہ است از عمر
من چہل سال۔ فقال۔ پس گفت ملک الموت با آدم۔ اولم تعطہا ابنک داود۔ آیا ندادی تو آن چہل سال را کہ بقیہ عمر تست پسر ترا
کہ داود است۔ فجحد آدم فجحدت ذریتہ۔ پس منکر شد آدم پس منکر شدند اولاد او و پیدا شد میان ایشان نیز انکار۔ ونسی آدم۔ و فراموش
کرد آدم نہی اللہ تعالے مر او را از اکل شجرہ۔ فاکل من الشجرة۔ پس خورد از آن شجرہ۔ فنسیت ذریتہ۔ پس فراموش کردند اولاد
او و پیدا شد در ایشان نیز فراموشی۔ وخطا آدم وخطات ذریتہ۔ و خطا کرد آدم در اجتہاد کہ شجرہ را بعین حمل کرد و خطا کردند
ذریت او و خطا بایشان راہ یافت یعنی این سہ صفت انکار و نسیان و خطا از اصل آدم بود و در اولاد او از آنجا سرایت کرد۔
رواہ الترمذی۔ و بدانکہ گفتہ اند کہ انکار آنچہ واقع است از وے علیہ السلام چون بوجود آمد کہ کذب است جواب میگویند کہ صدور
این انکار بحکم جبلت و طبیعت بود کہ پیدا میکند حق تعالے آن را در بشر از حرص عمر در پیری و کبر سن چنانکہ در حدیث یشیب
ابن آدم وتشب فیہ خصلتان الحدیث آمدہ است نہ بقصد و اختیار و بعضے از احکام جبلت در انبیا باقی میگذارند و از ان منزہ نیستند
لتحقق ذلک فی موضعہ واللہ اعلم۔ وعن ابی الدرداء عن النبی۔ و روایت است از ابی الدرداء از پیغمبر صلی اللہ علیہ
وسلم قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ خلق اللہ آدم حین خلقہ۔ پیدا کرد خدا تعالے آدم را ہنگامیکہ پیدا کرد او را۔
فضرب کتفہ الیمنی۔ پس زد حق تعالے بدست قدرت خود یا امر کرد فرشتہ را کہ بزد شانہ راست آدم را۔ فاخرج ذریة بیضاء۔

پس بیرون آورد ذریت سفید را۔ کانہم الذر۔ گویا ایشان مورچہای خرد اند و در بعضی نسخ کانہم الدر واقع شدہ بضم دال مہملہ یعنی مروارید و برین تقدیر بیان بیاض میکند چنانکہ در مقابل آن تشبیہ بحمم کرد و بر تقدیر اول بیان مقدار ست۔ وضرب بکتفہ الیسریٰ۔ وزد شانۂ چپ او را۔ فاخرج ذریۃ سوداء۔ پس بیرون آورد ذریت سیاہ۔ کانہم الحمم۔ گویا کہ ایشان انگشتان اند در سیاہی۔ فقال للذی فی یمینہ۔ پس گفت مر آن گروہ را کہ در جانب راست بودند۔ الی الجنۃ۔ اگر خطاب بآن گروہ است معنی کلام این چنین شود کہ بروید بسوی بہشت و اگر خطاب بملائکہ است کہ سخنی از حال این گروہ بایشان میگوید معنی این بود کہ این گروہ میروند بسوی جنت یا ببرید بجنت این گروہ را۔ ولا ابالی۔ و باک ندارم از ان کہ ایشان را حکم بجنت کردم بیش از صدور عمل مالک و متصرف مطلق ام ہرچہ نخواہم میکنم۔ وقال للذی فی کتفہ۔ و در بعضی نسخ فی کفہ۔ الیسریٰ الی النار۔ و گفت مر آن گروہ را کہ در کتف چپ یا در کف چپ بودند بسوی آتش دوزخ روید۔ ولا ابالی رواہ احمد۔ وعن ابی نضرۃ۔ بفتح نون و سکون ضاد معجمہ نام او منذر بن مالک تابعی ثقہ کثیر الحدیث است مات سنۃ سبع ومائۃ۔ ان رجلا من اصحاب النبی۔ روایت است از ابی نضرۃ کہ مردی از یاران پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یقال لہ ابو عبد اللہ۔ کہ گفتہ میشود او را ابو عبد اللہ۔ دخل علیہ اصحابہ۔ در آمدند بروی یاران او۔ یعودونہ۔ در حالیکہ بیمار پرسی میکردند او را۔ وہو یبکی۔ و حال آنکہ او میگریست۔ فقالوا لہ ما یبکیک۔ پس گفتند یاران او مر او را چہ چیز میگریاند ترا۔ الم یقل لک رسول اللہ۔ آیا نگفتہ است ترا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم خذ من شاربک۔ بگیر از موی بروت خود و پست و کوتاہ کن آن را۔ ثم اقرہ حتی تلقانی۔ پس بر قرار دار آن را بہمین حال و دراز مکن و دائم باش بر آن تا آنکہ ملاقات کنی و پیش آئی مرا بر حوض یا در بہشت یا در جای دیگر از مواقف عرصات یعنی چرا میگریی و حال آنکہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ترا بشارت بملاقات خود دادہ و لابد آن بی اسلام نبود۔ قال بلی۔ گفت ابو عبد اللہ آری گفتہ و بشارت دادہ است۔ ولکنی سمعت رسول اللہ۔ ولیکن من شنیدہ ام پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ ان اللہ عزوجل قبض بیمینہ قبضۃ۔ بدرستیکہ خدای تعالیٰ گرفت بدست راست قدرت خود مشتی یعنی جماعۃ از آدمیان را۔ واخریٰ بالید الاخریٰ۔ و گرفت جماعۃ دیگر را بدست دیگر۔ وقال۔ و گفت۔ ہذہ لہذہ وہذہ لہذہ۔ این قبضہ و این جماعہ کہ در دست راست اند مر این راست یعنی بہشت را و این جماعہ دیگر کہ در دست چپ اند مر دوزخ راست۔ ولا ابالی۔ و باک ندارم۔ ولا ادری فی ای القبضتین انا۔ و در نمی یابم و نمیدانم کہ در کدام یکے ازین دو قبضہ ام من یعنی اگرچہ بشارتے از حضرت نبوت صلی اللہ علیہ وسلم بسلامت ایمان و در آمدن بہشت یافتہ ام اما پروردگار تعالیٰ بے نیاز است و فاعل مطلق ہرچہ خواہد بکند و گفتہ کہ می در آرم در بہشت ہر کرا خواہم و می افگنم در دوزخ ہر کرا خواہم و باک ندارم و ہیچکس را نمیرسد کہ بگوید کہ چرا کردی این خوف از دل نمیرود و موجب گریہ این ست بعضے از عرفا گفتہ اند کہ اگرچہ بمقتضاے صدق وعدہ و شباعت شارع امنی و اطمینانے حاصل میشود و لیکن خوف لا ابالی از ساحت سینہ بیرون نمی نہد و برین حال مبنی است بعضی صحابہ با وجود بشارت بہ یا لیت کذا و یا لیت کذا یکے گفتہ ای کاش من گوسفندی بودمی تا مرا ذبح کردندی و بخوردندی و بیرون افگندندی و دیگرے گفتہ ای کاش من گیاہی بودمے و خاک بودمے و این را تحقیقی و بیانی است کہ در رسالۂ تسلیۃ المصاب نوشتہ کردہ شدہ است

ایشان - ثم اخذ علیہم العہد والمیثاق - پس فرا گرفت بر ایشان عہد و پیمان را - واشہدہم علی انفسہم - و گواہ گردانید ایشان را بر ذاتہای
ایشان - الست بربکم - گفت آیا نیستم من پروردگار شما - قالوا بلیٰ - گفتند آرے تو پروردگار مائی - قال فانی اشہد علیکم
السموات السبع والارضین السبع - گفت پروردگار تعالیٰ پس بدرستی کہ من گواہ میگیرم بر شما ہفت آسمان و ہفت زمین را
واشہد علیکم اباکم آدم - و گواہ میگیرم بر شما پدر شما را کہ آدم است تا اگر انکار کنید این عہد شما را و اقرار را گواہی دہند
ایشان بر شما و ثابت گردانند بر شما آن را - اگر مراد از اول اشارت است بہ نصب دلائل عقلیہ و ثانی بہ بعثت رسل کہ یاد دہند ایشان را
بخطابات سمعیہ - ان تقولوا یوم القیٰمۃ لم نعلم بہذا - تا نگوئید روز قیامت دانا نبودیم ما باین قضیہ - اعلموا انہ لا الہ غیری -
بدانید کہ بدرستی و راستی کہ شان این است کہ نیست ہیچ معبود بحق غیر من - ولا رب غیری - و نیست پروردگار جز من -
فلا تشرکوا بی شیئا - و شریک مگردانید بمن چیزے را - انی سارسل الیکم رسلی - بدرستی کہ من زود باشم کہ بفرستم
بسوے شما پیغمبران خود را - یذکرونکم عہدی و میثاقی - کہ یاد دہند شما را عہد مرا و پیمان مرا - وانزل علیکم کتبی - و فرو فرستم
بر شما کتابہاے خود را - قالوا شہدنا بانک ربنا والہنا - گفتند ایشان گواہی دادیم ما باین کہ تو پروردگار مائی و معبود مائی -
لا رب لنا غیرک ولا الہ لنا غیرک - نیست پروردگار ما را جز تو و نیست معبود ما را جز تو - فاقروا بذلک - پس اقرار کردند بآن
ورفع علیہم آدم - و برداشتہ شد و مشرف و مطلع گردانیدہ شد بر ایشان آدم علیہ السلام - ینظر الیہم - در حالیکہ نگاہ میکرد
بجانب ایشان - فرای الغنی والفقیر - پس دید آدم توانگر و محتاج را - وحسن الصورۃ ودون ذلک - و دید نیکو صورت را و
پایان تر و کمتر از آن در نیکوی صورت یعنی ہمہ را یکسان نیافت بعض غنی و بعض فقیر و بعض خوبصورت و بعض بدصورت و دیگر آن
مختلف در اشکال و صفات و احوال - فقال رب لولا سویت بین عبادک - پس گفت آدم اے پروردگار من چرا
برابری نکردی میان ایشان با آنکہ ہمہ بندگان تو اند مصرع بندگانیم این یکے مقبول و آن مردود چیست - قال انی احببت
ان اشکر - گفت پروردگار تعالیٰ از جہت آن سویت نکردم زیرا کہ من دوست میدارم کہ شکر کردہ شوم اگر ہمہ را یکسان بکمال
و بر یک صفت می آفریدم حقیقت شکر بوجود نیامدے و در ہر یکے چیزے نہادہ ام کہ در دیگرے نیست و چون در یابد کسیکہ
مثلا در فقر است وفراغ وقت و سلامت از آفات است کہ در غنی نیست و ہکذا - ورای الانبیاء فیہم مثل السرج علیہم النور -
و دید آدم پیغمبران را در میان ذریت خود مانند چراغہا کہ ضیا بر ایشان روشنی - خصوا بمیثاق آخر فی الرسالۃ والنبوۃ -
مخصوص گردانیدہ شدند پیغمبران بعہد و پیمان دیگر زیادہ بر عہد الوہیت و ربوبیت در رسالت و نبوت تا حق آنہا ادا کنند
و از عہدۂ آن بیرون برآیند و احکام و شرائع و احکام الٰہی کہ تعلق بہ ایشان دارد ازینجا معلوم شد کہ در میان نبوت و رسالت فرق
است چنانکہ در کتب کلامیہ مذکور است - وہو قولہ - و این عہد رسالت و نبوت مذکور است در قول حق - تبارک و تعالیٰ و اذ
اخذنا من النبیین میثاقہم - و چون گرفتیم ما کہ پروردگاریم ما از پیغمبران پیمان ایشان را در رسالت و نبوت - الی قولہ
تا قول وے تعالیٰ - وعیسی ابن مریم - تمام این آیت اینچنین است - واذ اخذنا من النبیین میثاقہم ومنک ومن نوح

نوح وابراہیم وموسی و عیسی بن مریم ۔ کان فی تلک الارواح ۔ بود عیسی بن مریم درمیان ارواح آن ذریات نہ درمیان اجسام
ایشان چون بر عیسی علیہ السلام روحانیت غالب بود و نسبت بروح اللہ بود و او را صورت جسمانی ساختند و ہم درمیان ارواح گذاشت ۔
فارسلہ الی مریم ۔ پس فرستاد حق تعالی عیسی را کہ روح بود درمیان ارواح بسوی مریم علیہما السلام ۔ فحدث عن ابی انہ دخل
من فیہا ۔ پس حدیث کرده شده از ابی بن کعب کہ وی گفت در آمد عیسی از راه دہان وے ۔ رواه احمد ۔ وعن ابی الدرداء
رضی اللہ عنہ ۔ قال بینما نحن عند رسول اللہ ۔ گفت ابو الدرداء در اثنائے آنکہ بودیم ما نزدیک پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نتذاکر
ما یکون ۔ مذاکره و گفتگو میکردیم چیزے را کہ پیدا میشود و حادث میگردد یعنی گفتگو میکردیم کہ آیا آنچہ قضا و قدر رفتہ است یا از سر پیدا
میشود و سبب آن سابقہ از ینجا ظاہر میشود کہ مذاکره قضا کہ نہ بطریق نزاع و جدال بود ممنوع نیست ولہذا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
ایشان را از ان منع نکرد و زجر ننمود بلکہ جواب داد و تعلیم کرد ۔ اذ قال رسول اللہ ۔ ناگاه جواب داد و گفت پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم کہ این جملہ مقضی و مقدر است و آنچہ مقدر است قطعا تغیر نمیپذیرد و ذکر کرد مثالے از ان و آن خلق مردم است کہ
خاصیت و سیرت باطن او کہ قابل زوال و تغیر نیست بالاصالۃ خلق و سیرت او بخلاف صورت ظاہر کہ متغیر میشود و تبدیل می‌پذیرد پس
گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ۔ اذا سمعتم بجبل زال عن مکانہ فصدقوہ ۔ چون بشنوید کہ کوہے از جاے خود رفتہ است
از جاے خود پس تصدیق کنید و باور دارید آن را کہ ممکن است ۔ واذا سمعتم برجل تغیر عن خلقہ ۔ و چون بشنوید کہ مردے را
کہ متغیر شد و جدا شد از خوے و خصلت خود ۔ فلا تصدقوا بہ ۔ پس تصدیق مکنید باو و باور مدارید آن را ۔ فانہ یصیر الی ما جبل علیہ
زیرا کہ بدرستی آن مردے گردد و باز می آید بسوے صفتے کہ مجبول و مخلوق شده است بران و مقدر شده و تقدیر گشتہ بروے پس
آنکہ را در اکیس و دانا و زیرک آفریده اند و تقدیر الہی بران رفتہ کہ چنین باشد ہرگز احمق و نادان و گول نمیگردد و برعکس و اگر دانا
آنکہ در ظاہر بسبب عادت یا مصاحبت و مخالطت دانا و زیرک نماید بعوارض و ہمچنین گول و نادان زیرک گردد یا گول آنکہ
بعوارض در باشد و تجربہ دانا صفت شود آن نیز از ین قبیل است سخن در ان کس است کہ مجبول و مخلوق بر خلقے افتاده
و قضا و قدر الہی در حق وے چنین رفتہ این قسم ہرگز تغیر و تبدیل نپذیرد و در یافتہ و مجاہدت و سعی و طلب در ان قسم دیگر
میرود و در ینجا ۔ رواه احمد ۔ وعن ام سلمۃ ۔ رضی اللہ عنہا ۔ قالت ۔ روایت است از ام سلمہ کہ گفت یا رسول اللہ
لا تزال یصیبک فی کل عام وجع ۔ ہمیشہ میرسد ترا در ہر سال دردے ۔ من الشاۃ المسمومۃ التی اکلت ۔ از ان
گوسفند زہر دار کہ خورده بودی یعنی در خیبر ۔ قال ۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ۔ ما اصابنی شیء منہا ۔ نرسیده مرا
چیزے از درد از ان گوسفند ۔ الا وہو مکتوب علی ۔ مگر کہ آن چیز نوشتہ شده و تقدیر کرده شده بر من ۔ وآدم فی طینتہ ۔
و حال آنکہ آدم در طینت خود بود کنایت است از تقدیر ازلی و طینت یعنی پاره گل و خلقت و جبلت آید چون ام سلمہ تکلم نمود
مبارکہ و نسبت حدوث درد و گوسفند زہردار کرد حضرت صلی اللہ علیہ وسلم او را آگہی نمود و ہمہ کاینات بتقدیر الہی است کہ در ازل رفتہ ۔ رواه ابن ماجہ

باب اثبات عذاب القبر

چون قومے از مبتدعہ و اہل اہوا کہ اکثر معتزلہ و بعض روافض باشند انکار کرده اند عذاب

قبر را احادیث مشهوره که قدر مشترک از آن بحد تواتر رسیده در آن ورود یافته است و سلف صالح پیش از ظهور اهل بدعت
و انکار ایشان همه اتفاق داشته‌اند بر ثبوت آن و اعتقاد بدان و مولف مشکوٰة رحمة الله علیه که اثبات کند آن را ذکر کند احادیث
وارده درین باب و عذاب مشتق است از عذب بمعنی منع زیرا که منع میکند و باز میدارد شخص را از معاودت امر و نهی یا مشتق
است از عذاب بمعنی خس و خاشاک که در آب افتد و چنانکه افتادن خس و خاشاک آب را مکدر و تیره گرداند عذاب نیز عیش شخص را منغص
و مکدر سازد و بعضی گویند مشتق از عذب است بمعنی آب شیرین و عذاب شخص دشمن و بدخواه او را شیرین نماید و باین علاقه عذاب نام کردند
و مراد بقبر عالم برزخ است که واسطه است میان دنیا و آخرت و تعلق دارد بهر دو و مقام آن کس که مرده و در وی در گور کنند چه بسا
مردگان که در آب غرق شوند و در آتش سوخته گردند و در شکم جانوران تحلیل روند الا جزو وی از آن که آن را جزو اصلی خوانند و از اول
عمر تا آخر آن باقی ماند پروردگار تعالی و تقدس بقدرت خود آن را نگاه دارد و هیچ چیز از علم و قدرت وی بیرون نرود و اگر
خواهد همان جزو روح را متعلق سازد و جان بخشد و عذاب کند و نعمت دهد پروردگار تعالی بر همه چیز قادر است و کسیکه
در عجائب قدرت وی در ملک و ملکوت نگاه کند و بدیده بصیرت در آن نگرد هیچ چیز را از عجائب و غرائب منکر نگردد و ثابت
کند هر چه خدا و رسول حکم کرده است و پیدا و پنهان نیز روشن گشته و در تصدیق بعذاب قبر و امثال آن مقامات سخن اصح و اسلم و اقوی
آنست که بجان باور کند که ملائکه و مار و کژدم و غیر ایشان که در احادیث واقع شده است همه بحکم واقع موجود اند بشخص مثال
و خیال و آنکه ما نمی‌بینیم و در نمی‌یابیم در وجود آن زیان ندارد زیرا که عالم ملکوت را بچشم سر نتوان دید آن را چشمی دیگر است که تا آن [illegible]
واکنند چشم سر را چیزی از آن نتوان دید نمی‌بینی که جبرئیل نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم می‌آمد و می‌نشست و حکایت میکرد و پیام حق میگذارد و
صحابه در مجلس همه نشسته می‌بودند و نمی‌دیدند و بدان ایمان می‌آوردند و اگر در اینجا تردد است مر ایمان به این باید کرد چون نور
ایمان در دل در آید و سینه بآن نور گشاده شود دیگر هیچ مشکل نیست حق تعالی از خیرگی عقل و تیرگی فلسفه نگاه دارد و الله الهادی و جماعتی
گفته‌اند که عذاب در قبر نیز [illegible] گرداند بدن مثالیست و بر آن یا در مقابله او داخل شدن روح با وی یا نوعی دیگر که پروردگار تعالی خواهد و ما را
بدریافت کنه حقیقت آن راه نباشد و حق آنست که احیا است چنانکه ظاهر احادیث دال است بر آن و نیز گفته‌اند که حیات را در
تمام بدن وی در آرند چنانکه در دنیا بود یا بجزو وی از اجزاء وی متعلق سازند چنانکه از علمای شافعیه است گفته است
که اگر این قول صحیح است ظاهر و مناسب تر بدان از دل آدمی نباشد که منبع حیات و محل ادراک است و اگر همین قدر باشد که پروردگار
تعالی در مرده حالتی پیدا کند که بدان چیزی از الم و راحت دریابد در اعتقاد صحیح کفایت است والله اعلم بحقیقة الحال

الفصل الاول — عن البراء بن عازب — صحابی است اول مشاهد او خندق است پیش از آن صغیر بود و را
حاضر شدن احد را و غزا کرد همراه آنحضرت پانزده غزوه را و نزول کرد کوفه را و فتح کرد وی را و حاضر بود با علی رض در جمل و صفین
و نهروان رضی الله عنه — عن النبی — روایت میکند از پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال المسلم اذا سئل فی القبر یشهد ان لا اله الا الله
وان محمدا رسول الله — خود مسلمان در وقتیکه پرسیده شود در قبر گواهی میدهد بالوهیت حق و رسالت محمد صلی الله علیه وسلم —

ذلک قوله - پس آن گواهی دادن مراد است بقول خدای تعالی که فرموده است یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت
فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة - ثابت و پایدار میدارد خدای تعالی مومنان را بالقول ثابت در دنیا و در آخرت یعنی این تثبیت
مومنان بقول ثابت که در بین آیت واقع شده است مراد و آن قرار و ثبات در جواب سوال است که مومن در قبر پرسیده شود
که کیست پروردگار تو و کیست پیغمبر تو و چیست دین تو پس بدهد این جواب با صبر پیغمبر است چه دین اسلام دین حق است - و فی روایة
و در روایتی دیگر لفظ حدیث چنین آمده است که عن النبی صلی الله علیه وسلم قال - فرموده این آیت که یثبت الله الذین
آمنوا بالقول الثابت نزلت فی عذاب القبر - فرود آمده است در شان عذاب قبر - یقال له من ربک - گفته میشود مر او را
کیست پروردگار تو فیقول ربی الله - پس میگوید پروردگار من خدا است - ونبیی محمد - پیغمبر من محمد است صلی الله علیه وسلم
متفق علیه - لفظ مصابیح این چنین است اذا قیل له من ربک وما دینک ومن نبیک چون گفته میشود مر او را کیست پروردگار تو
و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو فیقول ربی الله ودینی الاسلام ونبیی محمد پس میگوید پروردگار من خدا است و دین من اسلام است و پیغمبر
من محمد است صلی الله علیه وسلم و این لفظ اتم و اظهر است - وعن انس رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان العبد اذا وضع
فی قبره - بدرستی که بنده چون نهاده شود در گور خویش - وتولی عنه اصحابه - و روی گرداند از وی یاران وی - انه لیسمع قرع
نعالهم - بدرستی که وی هر آئینه میشنود کوفتن نعال اصحاب را یعنی آواز پاهای ایشان را که بر زمین میزنند - اتاه ملکان - می آیند او را
دو فرشته - فیقعدانه - پس می نشانند آن دو فرشته او را - فیقولان ما کنت تقول فی هذا الرجل - پس میگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو در
حق این مرد - لمحمد - یعنی هذا الرجل که میگویند آنحضرت را میخواهند صلی الله علیه وسلم - واشارت بهذا بآنحضرت صلی الله علیه وسلم
یا از جهت شهرت امر و حضور او ست در اذهان اگرچه غائب است یا باحضار ذات شریف وی در عیان باین طریق که در قبر
مثالی از حضرت وی صلی الله علیه وسلم حاضر ساخته باشند تا بمشاهده جمال جان افزای او عقده اشکال که در کار افتاده
گشاده شود و ظلمت فراق بنور لقای دلکشای او روشن گردد و درینجا بشارتیست مشتاقان غمزده را که اگر برای این شادی جان
دهند و زنده در گور روند جای آن دارد شعر در ظلمت فراق تو گر جان دهم چه غم چه غم نیست اگر زماه رخت پرتوی فتد بشب
واشتاقان بامید جهت حضور راز باشد بوقیا که اول شب در صبح باز باشد - فاما المؤمن فیقول - اما مومن که بصدق وفضل و کمال
دولت او دیدن جمال او ست میگوید - اشهد انه عبد الله ورسوله - گواهی میدهم بدل و جان میگویم که وی بنده خاص خدا و فرستاده
بر حق او ست - فیقال له انظر الی مقعدک من النار - پس گفته میشود مر مومن را که نگاه کن بجای نشست خود از آتش دوزخ
که برای تو آماده ساخته بودند - قد ابدلک الله به مقعدا من الجنة - بتحقیق بدل کرده است برای تو خدا بجای آن بجای نشست تو
که در دوزخ بود جای نشستی از بهشت - فیراهما جمیعا - پس می بیند آن مومن هر دو جای را که از دوزخ است و بهشت و حکمت
در نمودن هر دو جای آنست که فرح و سرور وی بیفزاید که بیند خلاص شدن از بلیه دوزخ و دیگر اختصاص یافتن بعطیه بهشت و در او
حال به عکس این خواهد بود - واما المنافق والکافر فیقال له ما کنت تقول فی هذا الرجل - اما منافق و کافر پس گفته میشود مر کیرا

چہ یافتی تو در حق این مرد یعنی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم - فیقول لا ادری - پس میگوید نمیدانم وکافر نیز بگوید نمیدانم ودر نیافتم - کنت اقول
ما یقول الناس - بودم من که میگفتم آنچه میگفتند مردم ودر نیافتم حقیقت حال را - فیقال له لا دریت ولا تلیت - پس گفته میشود
مر او را ندانستی تو بعقل خود ونخواندی تو قرآن را یا تبعیت نکردی اہل حق را واصل لا تلیت لا تلوت بود واو را بیا بدل کردند ودر تحقیق تلیت
وجوہ بسیار است که در شرح آن را ذکر کردہ ایم - ویضرب بمطارق من حدید - وزدہ میشود ہر یکے از منافق وکافر بمطارق از آہن مطارق
جمع مطرقہ بکسر میم وسکون طا ونام آلتیست آہنگران - ضربۃ - زدنی غلیظ شدید - فیصیح صیحۃ یسمعہا من یلیہ غیر الثقلین - پس فریاد میکند
کافر فریاد کردنی که میشنوند آن را که نزدیک اوست غیر آدمیان وپریان که ایشان را نمی شنوانند تا فائدہ ابتلا وتکلیف بجا ماند وایمان
بغیب باشد وضرورت دنیا گرچہ فریاد کردہ نیز باعث انقطاع سلسلہ معیشت گردد وثقلین نام جن وانس است وثقل بفتحتین در اصل
رخت مسافر وحشم و [illegible] نفیس مصون را ثقل گویند چنانکه فرمودہ انی تارک فیکم الثقلین کتاب اللہ وعترتی کذا فی القاموس - متفق علیہ
ولفظہ للبخاری - این حدیث را بخاری ومسلم ہر دو روایت کردہ اند ولیکن لفظ وے مر بخاری راست تشکیک در احادیث صحیحہ که مذکور
شدہ ہمین نجات مومن وعذاب کافر ومنافق است وازین حال مومن مطیع خود پیدا بود ومذکور نشدہ که حال مومن فاسق چیست آیا او را
ہست یا نیست پس گفتہ اند که حکم مومن فاسق آنست که در جواب شریک باشد با مومن مطیع است ودر بشارت وفتح باب بہشت وامثال آن
یا در تنہا نیز شریک باشد اما در [illegible] تواند که نوعے از عذاب تیز کنند [illegible] باشد که خواستہ است خدا او را واللہ اعلم
وعن عبد اللہ بن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان احدکم اذا مات عرض علیہ مقعدہ بالغداۃ - که یکے از شما چون بمیرد ظاہر
کردہ میشود بروے ونمودہ میشود او را نشستگاہ وے - بالغداۃ والعشی - ودر بامداد وشبانگاہ - ان کان من اہل الجنۃ فمن
اہل الجنۃ - اگر باشد میت از بہشتیان نمودہ میشود نشستگاہ وے از نشستگاہ بہشتیان - وان کان من اہل النار فمن اہل النار - واگر باشد
از دوزخیان نمودہ میشود نشستگاہ وے از نشستگاہ دوزخیان - فیقال ہذا مقعدک حتی یبعثک اللہ الیہ یوم القیمۃ - پس گفتہ میشود که این جای
نشست تست موقوف ومنتظر باش در آمدن آن را تا آن وقت که برانگیزد ترا خدای تعالی بسوے آن جائے با بدن خود در قیامت
متفق علیہ - وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا - ان یہودیۃ دخلت علیہا - روایت است از عائشہ که یہودی زنے در آمد بروے -
فذکرت عذاب القبر - پس یاد کرد آن زن قضیہ عذاب قبر را - فقالت لہا اعاذک اللہ من عذاب القبر - پس گفت آن زن یہودیہ
مر عائشہ را پناہ دہد ترا خدای تعالی از عذاب قبر وچون عائشہ رضی اللہ عنہا قضیہ عذاب قبر را ندانستہ بود وخاطر آن را ہرگز نشنیدہ حیران
ماند وغریب پنداشت آن را - فسألت عائشۃ رسول اللہ - پس پرسید عائشہ پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم عن عذاب القبر - از عذاب قبر
که آیا مردہ را عذاب در قبر میباشد - فقال نعم عذاب القبر حق - پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آرے عذاب قبر حق وثابت است
قالت عائشۃ فما رأیت رسول اللہ - گفت عائشہ پس ندیدم من پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم بعد - بعد ازین حکایت - صلی صلوۃ
الا تعوذ باللہ من عذاب القبر - که گزارد ہیچ نمازی را مگر آنکه استعاذہ کرد وپناہ جست بخدا از عذاب قبر احتمال دارد که آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم پیش از گفتن یہودیہ عذاب قبر را نمیدانست ووحی بدان نیامدہ بود پس از آن وحی آمد که عذاب در قبر میباشد پس عائشہ را آگاہ

قبر حق ست و استعاذہ از وے بعد از نماز ہر و خود ساخت از برائے تعلیم امت یا معلوم آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود ولیکن تعوذ بعد از شنیدن سخن
یہودیہ اتفاق افتاد یا تعوذ نیز میکرد و عائشہ ازان خبردار بود و بعد از پرسیدن وے تعوذ بجہر کرد تا تنبیہ و تذکیر کند او را و این اولے و اظہر احتمالات ست
واللہ اعلم متفق علیہ۔ وعن زید بن ثابت۔ انصاری مدنی کاتب وحی از اجلہ فقہا قائم بفرائض چون ہجرت کرد آنحضرت یازدہ سالہ بود
و صغیر پنداشتند او را و بدر و حاضر شد احد را و سائر مشاہد را کہ بعد از وے بود وے نیز یکے ازان کسانیست کہ جمع کردند قرآن را و نوشت
قرآن را در زمان ابوبکر و نقل کرد در مصحف در زمان عثمان رض۔ قال بینا رسول اللہ گفت زید بن ثابت در اثنائے آنکہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
فی حائط لبنی النجار۔ بود در بوستانے مر بنی نجار را کہ قبیلہ ایست از انصار۔ علی بغلۃ لہ۔ سوار بر استرے کہ مر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را بود۔ ونحن معہ۔
و بودیم ما با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ اذ حادت بہ۔ ناگاہ رمید و خم گردانید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را از پشت خود حید بمعنی مطلق رمیدن و میل کردن
فکادت تلقیہ۔ پس نزدیک بود کہ بیندازد آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم بر زمین۔ واذا اقبر ستۃ او خمسۃ۔ و ناگاہ قبرہا بود در انجا شش یا پنج۔ فقال من یعرف
اصحاب ہذہ الاقبر۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ می شناسد صاحبان این قبرہا را کہ دفن شدہ اند دران۔ قال رجل انا۔ گفت مردے کہ من می شناسم۔ قال
فمتی مات ہؤلاء۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پس بگو کے مردہ اند و در کدام زمان از عالم رفتہ اند۔ قال فی الشرک۔ گفت در زمان شرک مردہ اند
و مشرک بودہ اند۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ ان ہذہ الامۃ تبتلی فی قبورہا۔ این امت یعنی گروہ آدمیان مبتلا
ساختہ میشوند و آزمایش کردہ میشوند در گورہائے خود۔ فلولا ان لا تدافنوا۔ پس اگر نمی بود ترس و ملاحظہ آنکہ گور نکنید شما مردہائے
خود را و رسم گور کردن بیفتد از عالم۔ لدعوت اللہ ان یسمعکم۔ ہر آئینہ دعا میکردم خدا تعالے را کہ بشنواند شما را۔ من عذاب القبر
الذی اسمع منہ۔ چیزے از عذاب قبر کہ می شنوم من ازان یعنی اگر بشنوید شما آواز عذاب را دیگر مردہائے خود را در گور نمی نہید در ینجا
اشکال می آید کہ عذاب قبر چنانکہ در شرح عنوان گفتہ شد موقوف بر دفن کردن نیست و خدا تعالے اگر خواہد عذاب میکند مردہ را
اگرچہ باشد در صحرا یا در شکم ماہی و جز آن و نیز امر کردہ شدہ اند مؤمنان بدفن اموات ترک آن از ایشان بجہت این ترس چہ گنجایش دارد
و توجیہ کردہ اند ازین اشکال بچند وجہ یکے آنکہ مراد آنست کہ اگر بشنوید عذاب قبر را خوفے و دہشتے عارض میشود شما را کہ بیہوش
و بے عقل میگرداند و قوت و فرصت دفن نمی ماند چنانکہ در بیان نا شنیدن ثقلین صیحہ میت را گذشت کہ اگر بشنوند کارہا
معطل و منقطع گردد پس ترک دفن نہ از جہت خوف عذاب ست بلکہ بسبب فوات عقل و پریدن ہوش ست و دیگر آنکہ اگر بشنوید
عذاب مردہا را دہشتے و وحشتے حاصل میگردد شما را از مشاہدہ اموات بحدیکہ نزدیک نمی توانید آمد بایشان تا تجہیز و تکفین کنید
و دفن نمائید و وجہ دیگر آنکہ طبائع زندگان مجبول ست بر پوشیدن عیب مردہائے خود و در شریعت نیز امر بدان کردہ اند کہ اذکروا
موتاکم بالخیر و مقابر محل حضور مردم و اجتماع ایشان ست پس در صحراہائے بعید بیندازند تا کسے آنجا نرود و نشنود عذاب ایشان را
و مطلع نگردد بر عیبہائے ایشان واللہ اعلم۔ ثم اقبل علینا بوجہہ فقال۔ پس توجہ آورد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر ما بروئے
مبارک خود پس گفت۔ تعوذوا باللہ من عذاب النار۔ پناہ جوئید بخدا از عذاب آتش۔ قالوا۔ گفتند صحابہ۔ نعوذ باللہ من عذاب النار
پناہ میجوئیم بخدا از عذاب آتش۔ قال۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ تعوذوا باللہ من عذاب القبر۔ پناہ جوئید بخدا از عذاب قبر

قالوا۔ گفتند صحابه۔ نعوذ بالله من عذاب القبر۔ پناه میجوییم بخدا از عذاب قبر۔ قال۔ فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم۔ تعوذوا بالله من الفتن
ما ظهر منها وما بطن۔ پناه جویید بخدا از فتنه‌ها از آنچه آشکار است از فتنه‌ها که بجسد تعلق دارد و از آنچه پوشیده است که بدل تعلق دارد یا آنچه ظاهر است
بر شما و میدانید شما آن را و آنچه پوشیده است بر شما و نمیدانید آن را۔ قالوا۔ گفتند صحابه۔ نعوذ بالله من الفتن ما ظهر منها وما بطن
قال۔ فرمود۔ تعوذوا بالله من فتنة الدجال۔ پناه جویید بخدا از فتنهٔ دجال۔ قالوا۔ گفتند صحابه نعوذ بالله من فتنة الدجال۔ رواه مسلم

الفصل الثانی۔ عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قبر المیت اتاه ملکان اسودان ازرقان۔ چون گور کرده شود
مرده می آیند او را دو فرشته در صورت آدمی سیاه رنگ کبود چشم سیاهی رنگ یا محمول است بر حقیقت چه در سیاهی وحشتی و دهشتی
میباشد که در رنگهای دیگر نیست یا کنایت است از قبح منظر و شناعت صورت اما کبودی چشم مراد بدان تیزی نگاه کردن و چشم گردانیدن
داشتن است چنانکه دشمن بجانب دشمن نگاه کند چشم برگردد و سیاهی پوشیده شود و سفیدی نماید و بعضی گفته اند که عرب دشمن را کبود چشمی
از آن جهت گفتند که روم دشمنان عرب اند و ایشان کبود چشم میباشند۔ یقال لاحدهما المنکر وللآخر النکیر۔ گفته میشود نام کرده
میشود هر یکی از آن دو فرشته را منکر بفتح کاف و مر دیگر را نکیر هر دو بمعنی ناآشنا و وحشی اند مشتق از نکرت ضد معرفت و ظاهر
آنست که منکر و نکیر نام دو شخص است که بر سر هر میت متمثل حاضر آیند و بعضی گفته اند که نام دو گروه است و هر یکی از این دو گروه را
افراد بیشمار است و نیز گفته اند که منکر و نکیر نام فرشتگان عاصیان است و فرشتگان مطیعان را نام مبشر و بشیر است والله اعلم
فیقولان ما کنت تقول فی هذا الرجل۔ پس میگویند آن دو فرشته چه میگفتی تو در شان این مرد۔ فیقول۔ پس میگوید میت در جواب ایشان ما کان یقول
هو عبد الله ورسوله۔ وی بندهٔ خداست و فرستادهٔ او۔ اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله۔ فیقولان قد کنا نعلم انک
تقول هذا۔ پس میگویند آن دو فرشته بتحقیق بودیم ما که میدانستیم که تو میگوئی این جواب را یعنی بسبب ایمان در زمان حیات تو دیده
بودیم۔ ثم یفسح له فی قبره سبعون ذراعا فی سبعین۔ پستر گشاده کرده میشود مر میت را در قبرش هفتاد گز در هفتاد گز کنایت است از وسعت بیاندازه
و مراد نه عدد معین۔ ثم ینور له فیه۔ پستر روشن گردانیده میشود مر میت را در قبرش۔ ثم یقال له نم۔ پستر گفته میشود میت را خواب کن و
استراحت کن۔ فیقول ارجع الی اهلی فاخبرهم۔ پس میگوید میت باز گردم و بروم بسوی اهل خانه خود پس خبر دهم ایشان را از حال
خوش خود چنانکه غریب در شهر غریب راحتی یابد و وقتی بیند گوید کاشکی بروم و کسان خود را بینم و حال خوش خود را با ایشان
بنمایم۔ فیقولان نم کنومة العروس۔ پستر گفته میشود مر میت را خواب کن همچو خواب کردن شخصی که نو کدخداست و عروس مرد و زن
هر دو را گویند۔ الذی لا یوقظه الا احب اهله الیه۔ آن عروس که بیدار نمیکند او را مگر محبوب ترین اهل خانه وی از دوستی چه بیدار
گردانیدن از هر کس خوش نمی آید و موجب وحشت میگردد و نمیتواند هر کس بیدار کرد مگر محبوب بیاید و بیدار گرداند۔ حتی یبعثه الله من
مضجعه ذلک۔ تا آنکه برانگیزد او را خدای تعالی از این خوابگاه وی۔ وان کان منافقا قال۔ و اگر باشد میت منافق و کافر
میگوید۔ سمعت الناس یقولون قولا۔ شنیدم من مردم را که میگویند سخنی را در حق این مرد یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فقلت مثله۔ پس گفتم من نیز مانند آن سخن و تکذیب وی نمیکردم او را لا ادری۔ نمیدانم من حقیقت حال او۔ فیقولان قد کنا نعلم

انک تقول ذلک ۔ پس میگویند فرشتگان بتحقیق بودیم ما کہ میدانستیم کہ تو میگوئی این را یعنی نشان کفر در روے تو یافتہ بودیم ۔ فیقال
للارض التئمی علیہ ۔ پس گفتہ میشود مر زمین را بہم پیوستہ شو و بر پیچ اورا ۔ فتلتئم علیہ ۔ پس بہم برمی آید و می پیچد بروے
فتختلف فیہا اضلاعہ ۔ پس مختلف و متبدل میگردد پہلوہاے وے یعنی پہلوے راست بجانب چپ می آید و پہلوے چپ بجانب راست ۔
فلا یزال فیہا معذبا ۔ پس ہمیشہ باشد وے در زمین عذاب کردہ شدہ ۔ حتی یبعثہ اللہ من مضجعہ ذلک ۔ تا آنکہ می برانگیزد اورا
خداتعالیٰ ازان خوابگاہ وے ۔ رواہ الترمذی ۔ وعن البراء بن عازب عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال ۔ گفت آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم ۔ یاتیہ ملکان فیجلسانہ ۔ می آیند مومن را در قبر دو فرشتہ پس می نشانند اورا ۔ فیقولان لہ من ربک ۔ پس میگویند
مر اورا کیست پروردگار تو ۔ فیقول ربی اللہ ۔ پس میگوید مومن پروردگار من خداست ۔ فیقولان لہ ما دینک ۔ پس میگویند مر اورا
چیست دین تو ۔ فیقول دینی الاسلام ۔ پس میگوید دین من اسلام ست ۔ فیقولان ما ہذا الرجل الذی بعث فیکم ۔ پس
میگویند چیست حال این مردے کہ برانگیختہ شدہ است در میان شما ۔ فیقول ہو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ۔ پس میگوید مومن وے
فرستادہ خداست ۔ فیقولان لہ وما یدریک ۔ پس میگویند مر اورا چہ چیز دانا ساخت ترا باین کہ وے رسول خداست ۔
فیقول قرأت کتاب اللہ فآمنت بہ وصدقت ۔ پس میگوید مومن خواندم کتاب خدا را پس ایمان آوردم بوے و گرویدم ۔ فذلک قولہ
پس اینست مراد بقول خدا عز وجل ۔ یثبت اللہ الذین آمنوا بالقول الثابت الآیۃ ۔ یعنی مراد بہ تثبیت درین قول جواب فرشتگان
در قبر بران وجہ کہ مذکور شد ۔ قال ۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ۔ فینادی مناد من السماء ان صدق عبدی ۔ پس آواز میدہد
آواز دہندہ از آسمان کہ راست گفت بندہ من ظاہر لفظ آنست کہ آواز دہندہ حق جل وعلا باشد بہ پیدا کردن آواز زیرا کہ دلالت کند بر مراد
و احتمال دارد کہ فرشتہ را فرماید کہ آواز دہد از جانب وے تعالیٰ ۔ فافرشوہ من الجنۃ ۔ پس بگسترانید برائے وے فرشہا
فرشہاے بہشت و افرشوا بصیغہ جمع ہم روایت است از افراش ۔ والبسوہ من الجنۃ ۔ و بپوشانید اورا از پوششہاے بہشت ۔ وافتحوا لہ
بابا الی الجنۃ ۔ و بکشائید برائے او درے بسوے بہشت ۔ فیفتح ۔ پس کشادہ میشود برائے وے درے بسوے بہشت
قال ۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ۔ فیاتیہ من روحہا وطیبہا ۔ پس می آید مومن را از راحت و رحمت و نسیم باد بہشت و خوشی و خوبی
و خوشبوے آن ۔ ویفسح لہ فیہا مد بصرہ ۔ و فراخ کردہ میشود مومن را در جانب بہشت کہ کشادہ شدہ است و بسوے آن
تا غایت کہ میرسد نظر وے و در حدیث سابق گذشت کہ فسحت در قبر مومن ہفتاد در ہفتاد گز است و گفتہ شد کہ این کنایت ست از
فسحت بالغہ وران نیز ممکن کہ مد بصر مبالغہ است تحدید و تعیین با آن براے عموم مسلمانان باشد و مد بصر براے اہل خصوص
بتفاوت درجات و فضل الہی تعالیٰ ۔ وان الکافر فذکر موتہ ۔ و اما کافر پس ذکر کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم موت وے را
قال ۔ ویعاد روحہ فی جسدہ ۔ و باز آوردہ میشود روح کافر در تن وے ظاہر این کلام زندہ گردانیدن است بحقیقت
چنانکہ در مومن گفتہ شد و کہ این خصوص بکافر نیست تا مخصوص گردد عذاب وے و مشیر حیات آن را واللہ اعلم ۔ ویاتیہ ملکان
فیجلسانہ ۔ و می آیند کافر را دو فرشتہ پس می نشانند اورا ۔ فیقولان من ربک ۔ پس میگویند وے را کیست پروردگار تو

فیقول ـ پس میگوید ـ هاه هاه ـ واین کلمه ایست که حیران ودهشت زده ودردناک گوید چنانکه آه آه و واے واے ـ لا ادری ـ
نمیدانم و درنمی یابم ـ فیقولان له ما دینک ـ پس میگویند مر او را چیست دین تو ـ فیقول ـ پس میگوید ـ هاه هاه لا ادری فیقولان
ما هذا الرجل الذی بعث فیکم ـ پس میگویند چیست حال این مردے که برانگیخته شده است درمیان شما ـ فیقول هاه هاه لا ادری فینادی
منادٍ من السماء ان کذب ـ پس آواز میدهد آواز دهنده از آسمان که دروغ گفت این کافر که نمیدانم چه آوازه دین اسلام و نبوت محمد
مصطفی صلی الله علیه وسلم وسطوع انوار آن در مشرق و مغرب رفته بود فائده چه معنی دارد بدانکه در مومن نسبت طاعت و انقیاد وے عبادی
گفت و به تشریف و اکرام اضافت نموده است نه در کافر اگرچه مومن و کافر باعتبار آفرینش همه بندگان اویند اما محبت و رضا مخصوص بمومنان است
فافرشوه من النار والبسوه من النار وافتحوا له بابا الی النار ـ پس بگسترانید برائے او فرشے از آتش و بپوشانید ورا پوششے از آتش و بکشائید
برائے او درے بسوے آتش ـ قال ـ گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ـ فیاتیه من حرها وسمومها ـ پس می آید کافر را از گرمی آن آتش
و باد گرم آن که زهر دارد ـ قال ـ گفت ـ ویضیق علیه قبره ـ و تنگ کرده میشود بر کافر گور او ـ حتی تختلف فیه اضلاعه ـ تا آنکه
مختلف و متبدل میگردد در قبر استخوانهائے پهلوے او ـ ثم یقیض له اعمی اصم ـ پس مسلط گردانیده میشود بر وے فرشته که کور و کر است
کنایت است از بے مهری و بے شفقتی و بے غیرتی که تغافل میکند از دیدن حال پریشان وے و نمی شنود و گوش نمی نهد بفریاد و ناله و
و رحم نمیکند بر وے ـ معه مرزبة من حدید ـ با وے کلوخ کوب است از آهن و مرزبه بکسر میم و سکون را و فتح زاء معجمه و تشدید باء و تخفیف
آن نیز خوانده اند ـ لو ضرب بها جبل لصار ترابا ـ این چنین مرزبه سخت و بزرگ که اگر زده شود بوے کوهے را هر آئینه میگردد خاک ـ
فیضربه بها ضربة ـ پس میزند آن فرشته کافر را بآن مرزبه زدنی ـ فیصیح صیحة ـ پس فریاد کند آن فریاد کردنی که یسمعها ما بین المشرق والمغرب
می شنوند آواز آن زدن را هر چه درمیان مشرق و مغرب است از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز ـ الا الثقلین ـ مگر جن و انس که ایشان
را نمی شنوانند بجهت حکمتے که در فصل اول در حدیث انس گذشت ـ فیصیر ترابا ـ پس کافر میگردد خاک ناپود ـ ثم یعاد فیه الروح ـ پس
باز آورده میشود در بدن وے جان پس اعاده روح و زنده گردانیدن کافر در قبر مکرر می کنند و این برائے تشدید عذاب و مبالغه در
و جزائے انکار او ست بعث و اعاده روح را طیبی گفته که بدین تقدیر در قبر دو احیا باشد و دو اماتت چنانکه بعض در تفسیر کریمه ربنا امتنا
اثنتین و احییتنا اثنتین گفته اند و باین حدیث تمسک کرده و بعض باماتت اولی همین میرانیدن متعارف که در دنیا است اراده نموده اند
و احیائے اولی در قبر و اماتت دوم میرانیدن بعد از جواب سوال نکیرین و احیائے دوم بعث و نشور و بر هر تقدیر از احوال ایشان ظاهر میشود
که مرده را بعد از سوال و جواب و نمودن جائے نشست او در بهشت و دوزخ و فتح باب آن میمیرانند و در وقت بعث زنده میگردانند و از
احادیث که مذکور شدند معلوم میگردد که مرده تا قیامت در گور در عذاب و نعمت و رنج و راحت میباشد و این مگر روح او را باشد با وجود موت
و عدم تعلق روح ببدن چنانکه شعور و ادراک زائران و شناختن ایشان نیز روح او راست فتدبر والله اعلم ـ رواه احمد و ابو داود ـ

وعن عثمان ـ رضی الله عنه ـ انه کان اذا وقف علی قبر بکی ـ روایت است از عثمان که بود وے رضی الله عنه چون می ایستاد
بر سر گورے میگریست و بسیار میگریست ـ حتی یبل لحیته ـ تا آنکه تر میساخت ریش خود را باشک ـ فقیل له تذکر الجنة والنار

رضی اللہ عنہ — قال قال رسول اللہ گفت ابو سعید خدری گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیسلط علی الکافر فی قبرہ — ہر آئینہ مسلط گردانیدہ
میشود بر کافر در گور او تسعۃ وتسعون تنینا — نود و نہ اژدہا — تنہسہ وتلدغہ حتی تقوم الساعۃ میگزند کافر را تا آنکہ برپا میشود قیامت
تنین بکسر فوقانیہ وکسر نون اول وتشدید آن مار بزرگ کہ آن را اژدہا گویند لدغ گزیدن ست ونہس بفتح نون وسکون ہا بمعنی
ہا گرفتن بدندانہا پیش و آن نیز گزیدن ست ومقصود از ذکر ہر دو تاکید ست — لوان تنینا منہا نفخ فی الارض — اگر اژدہا
ازان اژدہا دم زند در زمین — ما انبتت خضرا — نمی رویاند زمین ہیچ سبزہ را یعنی ہمہ از گرمی دم وے سوختہ میشود وخضر بفتح خا وکسر
ضاد وبفتح خا وسکون ضاد وبالف ممدودہ ہر دو روایت ست — رواہ الدارمی — روایت کرد این حدیث را بایں لفظ دارمی — وروی
الترمذی نحوہ — و روایت کرد ترمذی مانند آن یعنی ہر دو معنی یکے ست ولفظ مختلف — وقال سبعون بدل تسعۃ وتسعون — وگفت ترمذی ہفتاد
بجاے نود و نہ کہ در روایت دارمی واقع شدہ ست و او بہر دو وبیانہ ست وظاہر قطعی باین عدد و قول شارع ست وبعض علما
وجہ این استثنا ذکر کردہ اند چنانکہ طیبی آن را نقل کردہ و گفتہ ست کہ در حدیث آمدہ ست کہ حضرت حق سبحانہ تعالی صد رحمت آفریدہ
کہ یکے را در دنیا فرو فرستادہ ست کہ ہر مہربانی کہ در عالم ست اثر او ست ونود و نہ را براے آن جہان نگاہ داشتہ و کافر چون تکذیب
احکام الہی کردہ وحق عبودیت ادا نمودہ ست بجاے ہر رحمتے اژدہاے براے او آمادہ کردہ شدہ ست یا گوئیم اسماء تعالی را
نود و نہ اسم ست کہ ہر یکے ازان ایمان باید آورد و کافر چون انکار آن کردہ در برابر ہر عدد وے اژدہاے بر وے گماشتہ شد یعنی
واقرب این ست کہ این مار و کژدم تمثیل صفات ذمیمہ واخلاق نکوہیدہ ست وشاید کہ اصول اخلاق در علم شارع باین عدد باشد
و بعضے نود و نہ توان گفت و باعتبار بعضے ہفتاد ارجاع توان نمود کہ قلیل واللہ اعلم

الفصل الثالث

عن جابر رضی اللہ عنہ — قال خرجنا مع رسول اللہ — گفت جابر بیرون رفتیم ما با پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم الی سعد بن معاذ حین توفی — بسوے سعد بن معاذ کہ از اکابر ونقباے انصار بود رضی اللہ عنہ ہنگامیکہ وفات یافت یعنی بر جنازہ او
فلما صلی علیہ رسول اللہ — پس ہرگاہ کہ نماز گزارد بر وے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ووضع فی قبرہ — ونہادہ شد معاذ در قبر خود
وسوی علیہ — وبرابر کردہ شد خاک بر وے — سبح رسول اللہ — تسبیح کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم — گفت سبحان اللہ — فسبحنا — پس ما
تسبیح کردیم ما نیز — طویلا — تسبیح دراز یا زمان دراز — ثم کبر فکبرنا — پس تکبیر آورد آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم گفت اللہ اکبر پس تکبیر آوردیم ما نیز — فقیل — پس گفتہ شد و پرسیدہ شد — یا رسول اللہ لم سبحت ثم کبرت — براے چہ
تسبیح کردی و تکبیر آوردی — قال — گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم — لقد تضایق علی ہذا العبد الصالح قبرہ — یعنی تسبیح وتکبیر
ازان گفتم کہ بتحقیق تنگ گردید برین بندہ صالح قبر وے — حتی فرجہ اللہ عنہ — تا آنکہ کشادہ داد و بیرون آورد او را
خداے تعالی ازین تنگی ودشواری وتسبیح وتکبیر براے استخلاص وے بود ازین شدت یا بجہت تعجب واستغراب ومشاہدہ آنہا
رواہ احمد — ازین حدیث معلوم گردد کہ تنگی قبر وضغطہ آن میباشد اگرچہ میت مرد صالح بود در غایت صلاح وچہ مرد
صالح کہ سعد بن معاذ بود کہ بجہت موت وے عرش جنبید و درہاے آسمان براے وے کشادہ شد و ہفتاد ہزار فرشتہ

بجنازۂ وے حاضر گردیدہ این یا بجہت تضییقے است کہ در حضرت قبر از وے واقع شد یا سنت آلٰہی برین جاری شدہ مثل ورود جہنم مر ہر یکے را واللہ اعلم — وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم روایت است از ابن عمر گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم — در حق سعد بن معاذ بعد از دفن وے — ہذا الذی تحرک لہ العرش — این آنکسے ست کہ جنبید بجہت وے عرش — و در روایتے آمدہ است اہتز العرش لموت سعد بن معاذ و در روایتے عرش الرحمٰن و در بیان معنی این کلام اقوال ست یکے آنکہ تحرک و اہتزاز کنایت از ارتیاح و نشاط است یعنی نشاط و فرح نمودند اہل عرش بجہت صعود روح پاک او و استبشار نمودند بقدوم شریف وے از جہت عظمت و کرامت او نزد پروردگار تعالیٰ شانہ یا کنایت است از عظم شان موت و شدت این حادثہ چنانکہ می گویند بموت فلانے زمین تاریک شد و قیامت برخاست یا از تحسر و تحزن از فقدان وجود شریف و صعود اعمال زکیہ وے چنانکہ آمدہ است کہ زمین و آسمان می گریند بر موت صالحان از زمین مکانے کہ عمل می کرد بر وے و از آسمان محلے کہ صعود می کرد عمل او بران و مشرف و مبارک می گردانید آنہا را و توجیہ و تعلیل بفسح و سرور چنانکہ در وجہ اول مذکور شد موافق است بآنچہ در حدیث دیگر آمدہ است کہ جبرئیل نزد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد و گفت کیست از امت تو کہ امشب مرد و ساکنان سماوات بدان مسرور و مستبشر شدند پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم این نباشد مگر سعد بن معاذ و قصہ موت وے در غزوہ خندق مذکور است — وفتحت لہ ابواب السماء — و کشادہ شد برائے وے درہائے آسمان بجہت نزول رحمت بر وے از آن یا برائے صعود روح پاک وے بدان — وشہدہ سبعون الفا من الملائکۃ — و حاضر گردید او را یعنی بجنازۂ او ہفتاد ہزار فرشتگان — لقد ضم ضمۃ ثم فرج عنہ — بتحقیق تنگ کردہ شد و قبض کردہ شد قبض کردنی سخت باز آسان کردہ شد از وے این دشواری — رواہ النسائی — وعن اسماء بنت ابی بکر رضی اللہ عنہما — قالت قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خطیبا — گفت اسماء دختر ابی بکر صدیق ایستاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در حالیکہ خطبہ خوانندہ است — فذکر فتنۃ القبر التی یفتتن فیہا المرء — پس یاد کرد فتنۂ قبر را کہ آزمایش کردہ میشود در وے مرد — فلما ذکر ذلک ضج المسلمون ضجۃ — پس ہرگاہ کہ یاد کرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن را فغان کردند و فریاد بر آوردند از ترس و ہیبت آن مسلمانان نالیدنی عظیم — رواہ البخاری ہکذا — روایت کرد این حدیث را بخاری ہمچنین و ہمین قدر — وزاد النسائی — و زیادہ کردہ است نسائی این عبارت را کہ اسما گفت — حالت بینی و بینہ ان افہم کلام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم — نالیدنی و فریاد کردنی کہ مانع شد و حائل گردید در میان من آن و میان فہم کردن من سخن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم را یعنی چنان فریاد و نالہ از مردم بر آمد کہ سخن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ مذکور مود نمی شنیدم و نفہمیدم — فلما سکنت ضجتہم — پس ہرگاہ کہ نشست و آرام یافت نالہ و فریاد ایشان قلت لرجل قریب منی — گفتم من مردے را کہ نزدیک بود بمن — ای بارک اللہ فیک — ای مرد برکت کند در کار تو خداے تعالیٰ ماذا قال رسول اللہ — چہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی آخر قولہ — در آخر کلام خود — قال — گفت آن مرد گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم — قد اوحی الی انکم تفتنون فی القبور — بتحقیق وحی کردہ شدہ است بسوے من کہ شما در فتنہ انداختہ می شوید

و آزمایش کرده میشوید در قبرها. قریبا من فتنة الدجال. فتنه کرده نزدیک بفتنهٔ دجال است در غایت شدت و نهایت محنت
و نیز دجال دعوی ربوبیت کند و مردم بجهت عجز و اضطرار با قرار ربوبیت وے مفتون میشوند نیز احتمال دارد که بحکم حالت اضطرار
چون هیبت و فظاعت و دهشت فرشتها را ببینند در فتنه افتند و چون از وے پرسند کیست پروردگار تو یا پیغمبر تو یا از این
چیزے بگوید که نباید گفت نعوذ بالله من ذلک. — وعن جابر رضی الله عنه عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اذا ادخل المیت
القبر. روایت کند جابر از پیغمبر خدا چون در گور در آورده میشود مرده در گور. مثلت له الشمس عند غروبها. متمثل ساخته میشود و نموده
میشود مر اورا آفتاب چنانکه در وقت غروب میباشد زرد و کم تاب. فیجلس یمسح عینیه. پس می نشیند میت در حالیکه می مالد
هر دو چشم خود را. ویقول دعونی اصلی. و می گوید بگذارید مرا بگذارم آن نماز شام بگذارم یا آن وقت شام است بلکه بگذارید مرا که
نماز بگذارم پس از آن هر چه خواهید بکنید یا از فراغ از سوال جواب بگویید خیال میکند که در دنیا بخواب شده است و این دلالت
بر غایت حال وے می کند گویا که هنوز در دنیاست و از خواب بیدار شده و دلالت دارد بر رسوخ وے در اداے فرائض و محافظت
و مواظبت وے بران در دنیا اما تخصیص مغرب بجهت مناسب حال غربت و تنهائی او است و وقت شام با غریبان نسبتے دارد که
شام غریبان میگویند و غریب بوقت شام چون در شهر بیگانه در آید حیران گردد که کجا نشیند و چه کار کند لاشکستی و تاریکیست و بهمان شام
اکنون فتاد شام غریبان بکار بود و نماز شام غریبان چه گریه آید زهے باشد غریبانه قصه ایم — رواه ابن ماجه —
وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله علیه وسلم ان المیت یصیر الی القبر. بدرستی که میت باز میگردد و میرود بسوے قبر.
فیجلس الرجل فی قبره. پس می نشیند یا نشانیده میشود مرد یعنی مرد صالح در گور خود. غیر فزع ولا مشعوف. در حالیکه نترسنده است
و نه مفتون یعنی ایمن و خوشحال و فارغ البال و مشعوف بفتح شین و فتح عین معجمتین و سکون آن بر انگیختن شر و فتنه و سیاهی.
ثم یقال فیم کنت. پس گفته میشود و پرسیده میشود مر اورا که در چه دین و ملت بوده تو در دنیا. فیقول. پس میگوید. کنت فی
الاسلام. بوده ام در دین اسلام. فیقال ما هذا الرجل. پس پرسیده میشود چیست صفت این مرد و چه گونه است اعتقاد تو بوے.
فیقول محمد رسول الله. میگوید وے محمد فرستاده خداست. جاءنا بالبینات من عند الله. آورد مارا معجزات ظاهره و هویدا
از نزد خدا. فصدقناه. پس تصدیق کردیم او را و راست گو داشتیم. فیقال له هل رأیت الله. چون گفت که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم از پیش خدا آورده گفته میشود او را آیا دیده تو خدا را که میگوئی از پیش خدا آورد و چه دلیل میگوئی و درین امتحان است در
تصدیق بآنکه او فرستادهٔ خداست. فیقول ما ینبغی لاحد ان یری الله. پس میگوید نمی سزد و نمی شود هیچ یکے را که ببیند
خدا تعالیٰ و تقدس را در دنیا ولیکن بدلیل ظهور صدق او میگوییم و تصدیق کرده ایم. فیفرج له فرجة قبل النار. پس گشاده میشود
مر او را شگافے بجانب آتش دوزخ فرجه بضم فاء شگاف را گویند و بفتح آن راحت و قبل بکسر قاف و فتح با بمعنی جانب و جهت.
و همین در همه جا. فینظر الیها یحطم بعضها بعضا. پس نگاه میکند بجانب آتش و بسوے وے می بیند او را که می شکند و پایمال
میکند بعضے بعضے را این کنایت است از ازدحام و شدت زبانه های آتش و در هم و بر هم افتادن آنها در یکدیگر.

فيقال له انظر الى ما وقاك الله - پس گفته میشود وے را که بنگر بجانب چیزے که نگاه داشته است ترا خداے تعالیٰ ازان و در
بعض نسخ منه مذکور است - ثم يفرج له فرجة قبل الجنة - پس گشاده میشود مر او را شگافے بجانب بهشت - فينظر الى زهرتها
وما فيها - پس نگاه میکند به آنکه گذارند او را نگاه کردن بسوے خوبی و تازگی و خوشی بهشت و آنچه در بهشت است - فيقال
له هذا مقعدك - این جاے نشست تست - على اليقين كنت - زیراکه بر یقین و ایمان بودی تو در حیات دنیا - وعليه مت -
و همبرین یقین و ایمان مردی تو و مت بضم میم و کسر آن هر دو صحیح است - وعليه تبعث - و هم برایمان و یقین برانگیخته میشوی در
روز قیامت - ان شاء الله تعالىٰ - اگر خواسته است خداے تعالیٰ و این کلمه از برائے تبرک و تحقیق و اظهار شوق و محبت
چنانکه بیمارے را اطبا گویند خاطر جمع دار به شوی و خلاص میشوی ان شاء الله تعالىٰ - ويجلس الرجل السوء في قبره
و نشانده میشود مرد بد در قبرش و سوء بفتح سین و ضم هر دو لغت است - فزعا مشعوفا - ترسناک مفتون تباه - فيقال له فيم
كنت - پس گفته میشود مر او را در چه حال و کدام دین بوده تو - فيقول - پس میگوید - لا ادری - نمیدانم و درین با هم - فيقال
له ما هذا الرجل - پس گفته میشود مر او را چیست وصف این مرد - فيقول سمعت الناس يقولون قولا فقلته - پس میگوید شنیدم مردم را
میگفتند سخنے را پس گفتم من نیز آن را - فيفرج له فرجة قبل الجنة - پس گشاده میشود مر او را شگافے بجانب بهشت - فينظر الى زهرتها
وما فيها - پس نظر میکند بسوے خوبی و تازگی بهشت و چیزیکه در بهشت است - فيقال له انظر الى ما صرف الله عنك - پس
گفته میشود مر او را نگاه کن بسوے چیزیکه باز گردانیده است خداے تعالیٰ از تو - ثم يفرج له فرجة الى النار فينظر اليها يحطم بعضها
بعضا - پس گشاده میشود مر او را شگافے بسوے آتش دوزخ پس نظر میکند بسوے او که می شکند بعض او بعض را - فيقال له
هذا مقعدك - پس گفته میشود مر او را این جاے نشست تست - على الشك كنت - بر شک بوده تو -
وعليه مت - و بر شک مرده تو - وعليه تبعث ان شاء الله تعالىٰ - و بر شک برانگیخته میشوی اگر خواسته است خداے تعالیٰ رواه ابن ماجه

باب الاعتصام بالكتاب والسنة

في الصراح الاعتصام چنگ در زدن و چنگ در زدن بکتاب و سنت عبارت از
آوردن بحقیقت آن و عمل کردن بمقتضاے آنچه دران واقع شده و دور بودن از بدعت و ناخواسته اهل هوا و مراد بکتاب قرآن مجید
و سنت بمعنی سیرت و طریقه مسلوکه در دین است و بمعنی آنچه منسوب کرده بر آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه وسلم به وجوب
و مراد اینجا آنچه امر و نهی کرده شده است بدان و غیر کتاب الهی در مقابلت

الفصل الاول

عن عائشة - رضي الله عنها قالت قال رسول الله - گفت عائشه گفت پیغمبر خدا صلی الله
عليه وسلم من احدث في امرنا هذا - کسیکه نو پیدا کرد در دین ما که این دین روشن و هویدا است - ما ليس منه - چیزے را که
نیست از دین یعنی احداث کرد چیزے که نیست در کتاب و سنت ظاهرا و نه مستنبط از وے و نه حکم کرد بصحت وے کتاب
پس شامل شد اجماع و قیاس را و مراد چیزیست که مخالف و مغایر آن باشد - فهو رد - پس آن چیز بر آن کس باطل و مردود است
متفق علیه - وعن جابر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم - گفت جابر گفت پیغمبر خدا یعنی در خطبه بعد از حمد و صلوٰة

چنانکه سنت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود — اما بعد فان خیر الحدیث کتاب الله — بهترین سخنان کتاب خدا است که فرقان مجید است
وخیر الهدی هدی محمد — و بهترین طریقه ها و سیرتها نیک طریقه و سیرت محمد است صلی الله علیه وسلم — وشر الامور محدثاتها — و بدترین
چیزها چیزیست که نو پیدا کرده شده است در دین که بدعت عبارت از آنست — وکل بدعة ضلالة — و هر بدعت سبب گمراهی ست
رواه مسلم — بدانکه هرچه پیدا شده بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدعت ست و از آنچه موافق اصول و قواعد سنت اوست
و قیاس کرده شده است بران آن را بدعت حسنه گویند و آنچه مخالف آن باشد بدعت و ضلالت خوانند و کلیت کل بدعة ضلالة
محمول برین ست و بعض بدعتها است که واجب ست چنانچه تعلم و تعلیم صرف و نحو که بدان معرفت آیات و احادیث حاصل گردد
و حفظ غرائب کتاب و سنت و دیگر چیزهائیکه حفظ دین و ملت بران موقوف بود و بعض مستحسن و مستحب مثل بناے رباطها
و مدرسها و بعض مکروه مانند نقش و نگار کردن مساجد و مصاحف بقول بعض و بعض مباح مثل فراخی در طعامهاے لذیذه و لباسهاے
فاخره بشرطیکه حلال باشند و باعث طغیان و تکبر و مفاخرت نشوند و مباحات دیگر که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
نبودند چنانکه بیری و غربال و مانند آن و بعض حرام چنانکه مذاهب اهل بدع و اهوا بر خلاف سنت و جماعت و آنچه خلفاے
راشدین کرده باشند اگرچه بآن معنی که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبوده بدعت ست ولیکن از قسم بدعت حسنه
خواهد بود بلکه در حقیقت سنت ست زیراکه آنحضرت فرموده است برشما باد که لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفاے راشدین را
رضی الله عنهم اجمعین — وعن ابن عباس — رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ابغض الناس
الی الله ثلثة — دشمن داشته شده ترین مردم از گروه مسلمانان بسوے خدا سه کس اند — ملحد فی الحرم — اول الحاد کننده
در زمین حرم و الحاد در لغت بمعنی میل ست و بهمین معنی لحد گویند آن شق را که در یک جانب قبر کنند و در شرع میل کردن از حق
بباطل و مراد بالحاد در حرم ارتکاب کردن چیزے را که نهی کرده است از آن در زمین حرم چنانچه کشتن و جنگ کردن و شکار
کردن یا مطلق گناهان چنانکه مذهب ابن عباس ست که چنانکه طاعت در زمین مضاعف میشود معصیت نیز همین حکم
دارد زیراکه اشاعت ادب در مقام قرب شنیع تر و قبیح تر ست ولهذا اوے رضی الله عنهما اقامت مکه را مکروه داشته از جهت
نگاهداشت حرمت و تعظیم این مکان شریف پس رفت و در طائف سکونت ورزید — ومبتغ فی الاسلام سنة الجاهلیة
دوم طلب کننده در اسلام طریقه جاهلیت را و شعار آن را چنانکه نوحه کردن و بر روے زدن و گریبان چاک کردن بر مرده
و فال بد گرفتن از طیور و امثال آن — ومطلب دم امرئ بغیر حق — سوم طلب کننده خون مردے را بنا حق — لیهریق دمه —
براے مجرد آنکه بریزد خون او را نه براے غرضے دیگر اگرچه خون ریختن مطلقاً مذموم و ممنوع ست ولیکن بقصد مجرد خونریزی
مذموم تر و قبیح تر ست گویا مقصود نفس معصیت و ذات اوست و باید دریافت که چون طلب کننده و خواهنده معصیت را
این حال ست حال فاعل آن چه خواهد بود — رواه البخاری — وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم کل امتی یدخلون الجنة — همه امت من می درآیند بهشت را — الا من ابی — مگر کسیکه سرکشی کرد

قیل ومن ابیٰ - گفتہ شد و پرسیدہ شد از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ سرکشی کردن یعنی مراد با آنکہ سرکشی کرد کیست پس آن حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم در جواب آنکہ سرکشی کرد و آنکہ نکرد ہر دو قسم را ذکر کرد از برائے زیادت افصاح و بیان - قال - گفت
من اطاعنی دخل الجنۃ - کسے کہ فرمان برداری کند مرا در چیزیکہ در زندگیہا پیغمبر در آید بہشت را - ومن عصانی فقد
ابیٰ - و کسے کہ بیفرمانی کند و پیست ورزد و تابع ہوائے نفس گرود پس بتحقیق سرکشی کرد و در نیاید بہشت را -
رواہ البخاری - وعن جابر - رضی اللہ عنہ - قال جاءت ملائکۃ الی النبی - گفت جابر بسماع از آنحضرت کہ آمدند
جماعہ از فرشتگان بسوے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم - وہو نائم - وحال آنکہ آن حضرت خوابیدہ بود - فقالوا - پس
گفتند آن فرشتگان بیکدیگر - ان لصاحبکم ہذا مثلاً - بدرستیکہ مر یار شما را کہ اینست یعنی ذات عظیم الشان آنحضرت را
صلی اللہ علیہ وسلم قصہ و حال عجیبی ست و اطلاق صاحب بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بنسبت بملائکہ باعتبار
صحبت ست کہ الآن بحاصل ست - فاضربوا لہ مثلاً - پس ذکر کنید و بیان نمایید مر او را آن قصہ و حال را تا باشد دوستان را
بدان خبر و یہ - قال بعضہم انہ نائم - گفتند بعضے از آن فرشتگان کہ وے در خواب ست بیان کردن مر او را چہ فائدہ
کند کہ نمی شنود - وقال بعضہم ان العین نائمۃ والقلب یقظان - وگفتند بعضے از ایشان کہ چشم او در خواب ست ولیکن دل
بیدار ست و این حال دائمی آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود کہ در خواب چشم مبارک وے بستہ بود وے و آنچہ چشم تو ان
درک کرد در نیافتے ولیکن قلب شریف وے بیدار بود وے و آنچہ در حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم مذکور شدے
بشنیدے چنانکہ در حدیث آمدہ است کہ تنام عیناے ولا ینام قلبی - فقالوا - پس ذکر کردند آن قصہ و حال عجیب را
وگفتند - مثلہ کمثل رجل بنیٰ داراً - قصہ و حال عجیب آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم مانند این قصہ و حال عجیب ست
کہ مردے بنا کرد و ساخت سرا را - وجعل فیہا مادبۃ - و ساخت در آن سرا مادبہ را و مادبہ بضم دال طعامے ست کہ مردم
بدان بخوانند و فتح دال نیز آمدہ است و در حدیث آمدہ است کہ القرآن مادبۃ اللہ - وبعث داعیاً - و بفرستاد آن مرد
کسے را کہ بخواند مردم را بدان طعام - فمن اجاب الداعی دخل الدار واکل من المادبۃ - پس کسے کہ پاسخ داد آن خوانندہ را
در آمد در سرا و خورد از آن طعام - ومن لم یجب الداعی لم یدخل الدار ولم یاکل من المادبۃ - و کسے کہ اجابت نکرد آن خوانندہ را
در نیامد در سرا و نخورد از آن طعام - فقالوا اولوہا لہ یفقہہا - پس گفتند آن فرشتگان بیان کنید حقیقت این قصہ و این مثل را
برائے وے تا بفہمد کہ مراد چیست - قال بعضہم انہ نائم - و درین مرتبہ نیز گفتند بعضے از ایشان کہ وے در خواب ست
وقال بعضہم ان العین نائمۃ والقلب یقظان - وگفتند بعض کہ چشم در خواب و دل بیدار ست - فقالوا - پس بیان کردند
تاویل آن را وگفتند - الدار الجنۃ - مراد بسرائے کہ بنا کردہ شدہ بہشت ست - والداعی محمد - و خوانندہ مردم را
بآن طعام محمد ست صلی اللہ علیہ وسلم و طعامے را کہ ساختہ شدہ و مردم را بدان خواندہ شد کہ آن نعمتہائے بہشت ست
و ذکر نکرد از جہت ظہور آن و مردے را کہ بنا کرد سرائے را نیز ذکر نکرد از جہت رعایت ادب باطلاق مرد بر حق تعالیٰ و تقدس

باب و نهر منتفع بدان و منتفع نهر و قسم آن هست که غیر منبت است چنین منتفع بدین نهر دو قسم است یکی عالم عامل متفقه معلم بمثال زمین
پاک که فرود آب و سود مند گردید بدان در ذات خود و بر وی بانید گیاه او و سود مند گردانید غیر خود را نیز دیگر عالم معلم غیر مشتغل که بنوافل
و زیادت عمل نکرده و را آنچه جمع کرد و از علم تفقه نورزید بمثل زمینی که آب در وی قرار گرفت و مردم بدان منتفع گردیدند و آنکه
سر بر نداشت و توجه و التفات بجانب علم نکرد و قطعاً نشنید یا شنید و بدان عمل نکرد و تعلیم نمود و خواه در دین در آمد یا نه در آمد و کافر
شد این در رنگ شوره زمینی است که قبول نکرد آب را و نگاه داشت آن را و نرویانید چیزی را این حاصل سخن است که بعضی
از شراح صحیح بخاری ذکر کرده اند و ممکن است که گفته شود که قسم اول عبارت است از کسی که تعلیم کرد و اجتهاد نمود در آن و استنباط
کرد از آن معانی نکات و اسرار و شرح کرد و بیان نمود آن را چنانچه فقهای مجتهدین و علمای متفننین و محققین مثل گیاهها که از
زمین بر آید و ثمرات و نتایج بر آرد و ثانی عبارت است از کسی که تعلم کرد و جمع نمود علم را و نگاه داشت آن را و تحمل این امانت را
ادا کرد و باهل آن رسانید چنانکه محدثین و حفاظ احادیث و وعاة آن والله اعلم و عن عائشة رضی الله عنها قالت تلا رسول الله
گفت عائشه خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این آیت را هو الذی نزل علیک الکتاب منه آیات محکمات و قرائت
و خواند آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را تا آنجا که فرموده است و ما یذکر الا اولوا الالباب و حاصل معنی آیت این است
که آن خدا اینکه فرستاده بر تو کتاب را بعضی از آن کتاب آیتهاست محکم که واضح است معانی آن بی شک و شبهه در لفظ و در معنی هن ام الکتاب
این آیتها اصل و عمده کتاب اند که نبود اشتباه و احتمال رجوع بآنها است و اخر متشابهات و آیتهای دیگر است متشابهات مجمل
محکم و الفاظ و معانی آن اشکالی و اشتباهی هست و این دو قسم است یکی آنست که بوجهی مشکل و مشتبه است و بوجهی
مبین و محکم هست دیگر هست که متشابه است علی الاطلاق هیچ وجه مبین نشود و غالب اطلاق متشابه برین قسم است فاما الذین فی قلوبهم
زیغ پس آن کسانیکه در دلهای ایشان میل بجانب باطل و ناحق است فیتبعون ما تشابه منه پیروی میکنند چیزی را که متشابه است
از کتاب بجانب آن وجه میروند که اشکال و اشتباه دارد و ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاویله از برای طلب کردن فتنه تا مردم را در شک
و شبهه بیندازند و از برای طلب کردن تاویل و حقیقت معنی آن و ما یعلم تاویله الا الله و نمیداند حقیقت معنی آن را که مآل و بازگشت
آن است مگر خدا والراسخون فی العلم یقولون آمنا به و آنانکه قوی و استوارند در علم و یقین ایمان میگویند ایمان آوردیم بمتشابه
که هرچه مراد حق تعالی است حق است اگرچه فهم ما بدرک آن نرسد کل من عند ربنا همه از نزدیک پروردگار ماست چه محکم و چه متشابه و بفهم
محکم ما را راه داده اند و بمتشابه ما را در حیرت گذاشته است که عمده آن اظهار عجز و شکستگی علماست که بکمال حرص وارند بر حصول
علم و درک حقائق اشیاء و ما یذکر الا اولوا الالباب و پند پذیر نمیشوند مگر خداوندان عقل خالص قالت قال رسول الله گفت عائشه
گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذا رایت در بعضی روایات بکسر تا آمده خطاب با عائشه یعنی چون ببینی تو ای عائشه و لیکن
در اکثر روایات بفتح تا است بلفظ خطاب عام یعنی چون ببینی تو ای مخاطب و مؤید این روایت است آنچه گفت که و عند مسلم
رایتم و نزد مسلم رایتم آمده بصیغه جمع یعنی چون ببینید شما ای مسلمانان الذین یتبعون ما تشابه منه آن کسانی را که پیروی

میکنند چیزے را کہ متشابہ است از کتاب - فاولٰئک الذین سمّٰی اللہ - پس آن کسان آنانند کہ نام بردہ و ذکر کردہ است ایشان را
خداے تعالیٰ در قرآن بقول خود فاما الذین فی قلوبهم زیغ چنانکہ در تفسیر آیت معلوم شد - فاحذروهم - پس پرہیز کنید از ایشان
و صحبت مدارید با ایشان و بیزار باشید از راہ و روش ایشان متفق علیہ - **وعن عبد اللہ بن عمرو** - قال هجّرت الی رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یوما - عبد اللہ بن عمرو بن العاص گفت رفتم در نیم روز وقت سختی گرما بسوے آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم روزے
قال - گفت عبد اللہ - فسمع اصوات رجلین اختلفا فی آیۃ - پس شنید آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آواز ہاے دو مرد کہ اختلاف می
میکردند و جدال و نزاع مینمودند در آیتے از آیات قرآن - فخرج علینا رسول اللہ - پس بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ
وسلم یعرف فی وجهه الغضب - در حالیکہ شناختہ میشود در روے مبارک وے خشم - فقال - پس فرمود - انما هلک من کان
قبلکم باختلافهم فی الکتاب - ہلاک نشدند کسانیکہ پیش از شما بودند مگر بسبب اختلاف ایشان در کتاب مراد اختلافی است کہ
در شک و شبہہ افگند و بفتنہ و خصومت کشد و مودی گردد بکفر و بدعت مثل اختلاف در نفس قرآن یا در معنی کہ جائز نیست در وے
اجتہاد و نہ اختلاف علما در استنباط احکام یا در علومیکہ مبادی و مقدمات آن باشد زیرا کہ این اختلاف رحمت است و باعث
توسیع دائرہ دین و ملت و ہمیشہ بود در سلف بران و نہی نکردہ شدہ اند از ان بلکہ مامور اند بدان - رواہ مسلم - **وعن سعد**
بن ابی وقاص رضی اللہ عنہ یکے از عشرہ مبشرہ است جملہ از احوال وے در اسامی اہل بدر در آخر کتاب بیاید ان شاء اللہ
تعالیٰ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان اعظم المسلمین فی المسلمین جرما - بدرستی کہ بزرگترین مسلمانان در میان مسلمانان
از روے گناہ - من سأل عن شیء لم یحرم علی الناس - کسیست کہ پرسید از شارع از چیزے کہ حرام کردہ نشدہ است بر
مردم - فحرّم من اجل مسئلتہ - پس حرام کردہ شد آن چیز از جہت پرسیدن وے این تشدید و تغلیظ است از جہت بودن
ضرر آن عام و باقی تا روز قیامت و مراد از سوال بے حاجت ست و آنکہ بطریق تکلف و تعنت باشد و الا اگر محتاج بسوال
گردد و بطریق تعلم و استفادہ بود پس این حکم ندارد - متفق علیہ - **وعن ابی ہریرۃ** رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم یکون فی آخر الزمان دجالون کذابون - میباشند در آخر زمان تلبیس کنندگان دروغ گویان یعنی جماعہ باشند کہ خود را بمکر و تلبیس
در صورت علما و مشائخ و صلحا از اہل نصیحت و صلاح نمایند تا دروغہاے خود را ترویج دہند و مردم را بمذاہب باطلہ و آراے
فاسدہ بخوانند دجال مشتق از دجل است بمعنی خلط و تلبیس - یأتونکم من الاحادیث بما لم تسمعوا انتم ولا آباؤکم - می آرند شما را از
احادیث آنچہ نشنیدہ اید شما و نہ پدران شما یعنی بہ بہتان و افترا و مراد باحادیث یا احادیث پیغمبر است صلی اللہ علیہ وسلم یا عام
از ان شامل اخبار ہر دو ہم نیز - فایاکم وایاہم - پس دور دارید خود را از ایشان و دور دارید ایشان را از خود - لا یضلونکم ولا یفتنونکم -
تا گمراہ نگردانند ایشان شما را و در فتنہ و بلا نیندازند شما را مقصود تحفظ و احتیاط است در گرفتن دین و احتراز و پرہیز از صحبت ارباب
بدعت و مخالطت ایشان خصوصا آنہا کہ دعوت کنند و تلبیس نمایند **مثنوی** چون بسے ابلیس آدم روے ہست * پس
بہر دستے نشاید داد دست * حرف درویشان بدزدد مرد دون * تا بخواند بر سلیمے آن فسون * ز آنکہ صیاد آورد بانگ صفیر

تا فریبد مرغ را آن مرغ گیرنده کار مردان روشنی و گرمی است کار دونان حیله و بیشرمی است - رواہ مسلم - **وعنہ** - از ابو ہریرہ روایت است - قال - گفت - کان اہل الکتاب یقرؤن التوراۃ بالعبرانیۃ - بودند اہل کتاب که میخواندند توریت را بزبان عبرانی که لغت یہود ویفسرونہا بالعربیۃ لاہل الاسلام - و بیان میکردند معنی آن را بزبان عربی برای مسلمانان - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لا تصدقوا اہل الکتاب - تصدیق مکنید اہل کتاب را در ہر چیزی شاید که تحریف و خیانت کرده باشند - ولا تکذبوہم - و تکذیب نیز مکنید ایشان را در ہر چیزی شاید که راست میگفته باشند زیرا که توریت در اصل حق و صدق است ولیکن ایشان در بعض مواضع تحریفہا کرده و تغییرہا داده اند پس در ہر چه نقل کنند صدق و کذب محتمل است - وقولوا آمنا باللہ وما انزل الینا - و گوئید بطریق اجمال ایمان آوردیم بخدا و بچیزیکه فرود آورده شده است بسوی ما - الآیۃ - تا آخر آیت تا آنجا که فرموده است وما اوتی موسی وعیسی - رواہ البخاری - **وعنہ** - و ہم از ابو ہریرہ است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کفی بالمرء کذبا - بس است مرد را از روی دروغ گفتن - ان یحدث بکل ما سمع - اینکه حدیث کند و گوید ہر چیزی را که شنیده است یعنی اگر کسی ہیچ دروغ نگوید ولیکن ہر چه شنود بی تحقیق و تفتیش روایت کند ہمین قدر بس است در دروغ گفتن زیرا که ہر که را عادت بود البتہ در دروغ افتد چه غالب آنست که ہر چه شنیده است راست نخواہد بود و خبر و نقل است از جنس چیزی که محتمل صدق است - رواہ مسلم - و در بعض نسخ رواہ البخاری و در جامع الاصول این حدیث را در باب الکذب از مسلم و ابی داؤد آورده واللہ اعلم

وعن ابن مسعود - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من نبی بعثہ اللہ فی امۃ قبلی - نیست ہیچ پیغمبر که بر انگیخته است او را خدای تعالی در امت وی پیش از من و در بعض روایات فی امتہ قبلی - الا کان لہ من امتہ حواریون - مگر آنکه بوده مر آن پیغمبر را از امت او حواریان - واصحاب یاخذون بسنتہ ویقتدون بامرہ - و بوده مر او را یاران که اخذ میکردند و عمل مینمودند بسنت و طریقه وی و پیروی میکردند بحکم وی و حواری مرد محب و مخلص و ناصر و معین را گویند که خالص و پاک باشد از کذب و خلاف و نفاق مشتق است از حور بمعنی بیاض خالص و یاران و مخلصان عیسی را علیہ السلام که حواری گویند نیز ہمین معنی ست و اکثر بر آنند که اصل وی در تسمیه ناصر و مخلص بحواری اصحاب عیسی علیہ السلام اند که حرفت ایشان گازری بود و گازر را حواری گویند زیرا که وی سفید و پاک میکند جامہ را و چون ایشان از میان سائر ناس بصدق و اخلاص و نصرت و اعانت عیسی علیہ السلام ممتاز بودند و شهرت بحواریین گشتند ہر محب مخلص را باین علاقه حواری گفتند و بعضی گفته اند که تسمیه اصحاب عیسی علیہ السلام بحواریین آنست که ایشان پاک میکردند نفوس خود را یا نفوس مردم را از چرک جہل و معصیت بعلم و طاعت پس از آن غیر ایشان را نیز حواری گفتند و پوشیده نماند که بر این تقدیر تسمیه مخلص و ناصر بحواری احتیاج بقول این که مر از حواریین عیسی علیہ السلام حاجت نیست بلکه تسمیه ایشان و ہر که باین صفت باشد برابر است باعتبار معنی حور که بمعنی بیاض خالص ست چنانکه گفته شد فافہم - ثم انہا تخلف من بعدہم خلوف - بعد از آن بدرستی که قصه این ست که پیدا میشوند بعد از رفتن و درگذشتن مخلصان و محبان و انصار و اعوان انبیا جماعه دیگر که بر طریقه اصل اندو خلوف جمع خلف است بسکون اللام یعنی خلفا بد از انکه خلف آید و خلف در اصل لغت آنکه پس از کسی بیاید و جانشین او بود و لیکن

غالب ودر استعمال خلف بسکون لام در شر وفساد آید وبفتح لام در خیر وصلاح چنانکہ گویند فلان خلف صدق پدر خود است وفلان خلف
خلف سوء پس مفید باید کہ ہر پیغمبرے را اصحاب باشند مخلص ومحب وناصر ومعین بعد از ایشان جماعۂ می آیند خلوف کہ صفت ایشان
این است کہ یقولون مالا یفعلون میگویند بر دم چیزے کہ خود نمی کنند ویفعلون مالا یؤمرون ومیکنند چیزے را کہ امر کردہ
نشدہ اند چنانچہ صفت علماے سوء وامراے سوء است اعاذنا اللہ من ذلک فمن جاھدھم بیدہ فہو مؤمن پس ہر کہ
کارزار کند ایشان را بدست خود وتغییر دہد ودرہم شکند کارخانہ ظلم وفساد ایشان را پس مے مؤمن کامل است ومن جاھدھم بلسانہ
فہو مؤمن وکسے کہ کارزار کند ایشان را بزبان ومنع کند ودشنام کند وبدگوید ونصیحت کند ایشان را بزبان خود ونیز مومن است
کہ حصہ از کمال دارد ومن جاھدھم بقلبہ فہو مؤمن وکسے کہ کارزار کند ایشان را بدل خود وانکار داشتہ باشد بر ایشان
ومحزون ومتألم ومتغیر شود دل وے بمشاہدۂ افعال واحوال ایشان او نیز مومن است ودر وے جۂ پایان از ایمان ست ولیس
وراء ذلک من الایمان حبۃ خردل ونیست پس ازین مرتبہ از ایمان مقدار دانۂ خردل ودر حدیثے دیگر وارد شدہ است کہ وذلک
اضعف الایمان واین مرتبہ ضعیف تر وپست تر از مراتب ایمان ست رواہ مسلم وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من دعا الی ہدی کسے کہ بخواند کسے را بسوے راہ راست وارشاد کند بآن خواہ بفعل
یا بقول کان لہ من الاجر مثل اجور من تبعہ باشد مر اورا از مزد وثواب مقدار مزدہا وثوابہاے کسانیکہ پیروی میکنند اورا
وعمل میکنند بہدایت او لا ینقص ذلک من اجورھم شیئا کم نمیکند آن یعنی ثبوت اجر مر اورا از اجرہاے ایشان چیزے یعنی
باوجود آنکہ آن کسان را اجرہا وثوابہا باتمام وکمال حاصل میشود واین شخص دعوت کنندہ را نیز ثابت میگردد زیرا کہ اجرہاے ایشان
بسبب عمل وکسب ایشان ست واجر باینکہ این داعی را ثابت میگردد بسبب دعوت وارشاد وے ست کہ عمل اوست ومن
دعا الی ضلالۃ کان علیہ من الاثم مثل آثام من تبعہ وکسے کہ بخواند کسے را بگمراہی باشد بر وے از بزہ وبستہ گمراہ گردانیدن او
ایشان را مقدار بزہہاے کسانیکہ پیروی کنند او را وگمراہ شوند بگفتہ او لا ینقص ذلک من آثامھم شیئا کم نمیکند آن ثبوت آثام مر اورا
از آثام ایشان چیزے را رواہ مسلم وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بدأ الاسلام غریبا پیدا شد دین اسلام
در آغاز کار غریب وتنہا وبیکس وسیعود کما بدأ وعنقریب انجام است کہ باز گردد غریب وتنہا وپنہان شود کہ در ابتدا بے حال
بود ودر شرح این کلام دو وجہ است یکے آنکہ مراد باسلام حقیقت اوست کہ دین وملت است وبرین تقدیر بتقدیر مضاف وتشبیہ
اوست بغربا کہ در شہر بیگانہ باشند تنہا ودور از اہل واصحاب خود از جہت کمی مسلمانان کہ اعوان وانصار او باشند یا مراد باسلام
مسلمانان باشند بطریق مجاز وبرین تقدیر مراد بغربت قلت مسلمانان باشد در ابتداے اسلام کہ از اوطان بر آمدند وہجرت
نمودند جز بستے چند معدود نبودند وباز گشتن ایشان در آخر غریب وقلیل چنانکہ در ابتدا بودند وظاہر قول آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم کہ فرمود فطوبی للغرباء اول معنی ثانی ست پس خوشی وخرمی باد مر غریبان را کہ در آخر زمان قدم استقامت ثابت دارند
وتمسک بکتاب وسنت نمایند چنانکہ در فصل ثانی از حدیث عمرو بن عوف بیاید رواہ مسلم وعنہ قال قال رسول اللہ

قال. گفت آن فرشتہ یا راوی۔ فاسد ہو السید۔ پس خداے تعالیٰ بمثابہ آن سید است کہ بنا کرد دار را۔ ومحمد الداعی
ومحمد صلی اللہ علیہ وسلم مشابہ آنکس است کہ مردم را بطعام میخواند۔ والدار الاسلام۔ وسرا کہ بنا کرد شدہ مشبہ باسلام است
والمادبۃ الجنۃ۔ وطعام کہ ساختہ شدہ بہشت نعیم اوست ودر حدیث سابق دار بہشت را گفت ومادبہ نعیم او وچون اسلام سبب
درآمدن بہشت ست اینجا دار را مشبہ بدار ساخت ومادبہ خود بہرہ وجا نعیم بہشت است فافہم۔ رواہ الدارمی۔ وعن ابی رافع
مولاے آن حضرت اول مر عباس ابود پس بخشید او را بآن حضرت وچون بشارت داد باسلام عباس آزاد کرد او را آن حضرت
صلی اللہ علیہ وسلم حاضر شد احد را وخندق را وشاہد دیگر را کہ بعد از آن بود وحاضر نشدہ بدر را اگرچہ بود اسلام او پیش از بدر
نام وے ابراہیم بود بر قول مشہور غالب آمد بروے کنیت او بات فی خلافۃ علی رض۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لا الفین۔ بضم ہمزہ وسکون لام وکسر فا۔ احدکم متکئا علی اریکتہ۔ باید کہ نیابم من ہیچ یکے شما را تکیہ کنندہ بر تخت آراستہ
خود کنایت ست از تکبر وبطالت وآسایش وفراغت وبیرون نیامدن بطلب علم وحدیث۔ یاتیہ الامر من امری۔ در آن
حال کہ می آید پیش یکے از شما حکمے از احکام من۔ مما امرت بہ او نہیت عنہ۔ از آنچہ امر کردہ ام من بدان یا نہی کردہ ام از آن۔
فیقول لا ادری۔ پس میگوید آن۔ یکے نمیدانم غیر قرآن را وما نعمت کنم جز قرآن را۔ ما وجدنا فی کتاب اللہ اتبعناہ۔ چیزے کہ
می یابیم در کتاب خدا پیروی میکنیم آن را۔ خبر داد رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم از حال بعضے از اہل جہل وفراغت وتکبر کہ متابعت
وتکاسل نداز عمل کردن بحدیث درحکمے کہ یافتہ نمیشود در قرآن وگمان میبرند کہ احکام شرع منحصر اند در قرآن وجاہل اند بآنکہ
در احادیث بسے احکام است کہ در قرآن صریح نیست وچنانکہ قرآن حجت ست حدیث پیغمبر نیز حجت است وچنانکہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم را قرآن عطا کردہ اند احادیث نیز دادہ اند وہر دو وحی ست چنانکہ در حدیث آیندہ بیاید۔ رواہ احمد وابو داؤد
والترمذی وابن ماجہ والبیہقی فی دلائل النبوۃ۔ وعن المقدام۔ بن معدی کرب۔ بکسر را صحابی کندی نزول کرد حمص را
آمدہ در وفد کندہ شمار کردہ میشود او از اہل شام حدیث وے در ایشان ست مات بالشام سنۃ سبع وثمانین ولہ احدی
وتسعون سنۃ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا انی اوتیت القرآن۔ دانا و آگاہ باشید بدرستی کہ من
دادہ شدہ است مرا قرآن۔ ومثلہ معہ۔ ودادہ شدہ است مرا مانند قرآن با قرآن کہ احادیث باشد مماثلت در بودن
او ست از وحی چنانکہ قرآن وحی ست منزل از جناب اقدس الٰہی ہمچنین احادیث نیز وحی ست وارد از جانب حق تعالیٰ
آنکہ وحی جلی ست وخفی متلو وغیر متلو متلو آنکہ الفاظ وعبارات وے نیز باحکام متعلق باشد چنانکہ صحت نماز وحرمت مس
محدث وجنب وا عجاز نظم وآن قرآن ست وغیر متلو آنکہ نہ این چنین باشد وآن احادیث ست یا آنکہ مراد مماثلت در
عدد ومقدار باشد چنانکہ از حدیث آیندہ معلوم شود۔ الا یوشک رجل شبعان علی اریکتہ یقول۔ آگاہ باشید کہ نزدیک ست
کہ مرد سیر ومستغنی بر تخت خود بفراغت افتادہ میگوید۔ علیکم بہذا القرآن۔ لازم گیرید بر خود این قرآن را۔ فما وجدتم
فیہ من حلال فاحلوہ۔ پس چیزے کہ یابید در قرآن از حلال پس حلال گردانید آن را وکنید۔ وما وجدتم فیہ من حرام فحرموہ

و چیزے که یابید در وے از حرام پس حرام گردانید آن را و گفته اند وصف شبعان کنایت از بلادت و سوء فهم ست
که شبع و پیشتر فرو طعام سبب آنست یا از کبر و حماقت که منشأ آن تنعم و ترفه و جسب آن مگرود — وان ما حرم رسول الله کما حرم الله
و بدرستی چیزے که حرام گردانیده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم مثل چیزیست که حرام گردانیده است خدا و در بعض
نسخ انما ست که بمعنی ما و الا است بعد ازان مثال چند ذکر کرد در بیان آنچه ثابت شده بسنت رسول الله و مذکور نیست در کتاب الله
فرمود — الا لا یحل لکم الحمار الاهلی — آگاه باشید حلال نیست مر شما را گوشت خر اهلی که در خانها می باشد احتراز کرد از خر وحشی
که آن را گورخر گویند که آن حلال ست — ولا کل ذی ناب من السباع — و حلال نیست هر خداوند نیش از درندها مثل شیر
و گرگ و سگ و مانند آن — ولا لقطة معاهد — و حلال نیست لقطه معاهد لقطه بضم لام و فتح قاف مال برداشته شده از
زمین و بسکون قاف نیز آمده و فتح افصح و اکثر است و معاهد بکسر و فتح ها هر دو جائز است کسے که میان تو و میان او عهد
بود و مراد بوے در حدیث ذمی ست پس ضمیر باید که مال ذمی که در راه افتاده یافته شده باشد حلال نیست زیرا که وے
و مال وے معصوم ست چنانکه حکم مال مسلمانان ست — الا ان یستغنی عنها صاحبها — مگر آنکه بے نیاز باشد ازان لقطه
مالک او که معاهد ست این را دو معنی گفته اند یکے آنکه مالک بگذارد آن را و بخشد مر کسے را که یافته ست دوم آنکه شے
قلیل خسیس باشد که در عادت بے نیاز شوند ازان [illegible] وگفته اند که چون لقطه چیزے حقیر باشد تصرف لاقط در ان
اگر محتاج باشد جائز ست و احکام لقطه تفصیل در باب وے بیاید انشاء الله تعالی — ومن نزل بقوم فعلیهم ان
یقروه — و دیگر از احکام که بسنت ثابت شده و در کتاب الله ذکر آن نیست این ست که کسے که نزول کند بر قومے
و فرود آید بر ایشان پس لازم است بر ان قوم که مهمانی کنند آن کس را و این بطریق سنت و استحباب ست نه بر سبیل
فرضیت و ایجاب زیرا که مهمانی کردن واجب نیست نزد اکثر [illegible] اول بود پس منسوخ شد لهذا این حکم
را در صورت نهی نیاورد و نگفت حلال نیست مر قوم را که مهمانی نکنند مر کسے را که نزول کند بر ایشان چنانکه در قرائن او گفت
فان لم یقروه فله ان یعقبهم — بضم یا و سکون عین و کسر قاف مثل قراه — پس اگر مهمانی نکنند این قوم مر آن کس را
پس میرسد مر او را که جزا دهد فعل ایشان را بقدر مهمانی خود و بگیرد از ایشان بدل آنچه فوت شد او را یعنی جائز
دارد که بگیرد و ایشان مستحق و مستاهل آن شده اند که توان گرفت اگرچه واجب نیست قرا بکسر قاف و مراد مقصود
و ظاهر این کلام ناظر در وجوب مهمانی ست پس بعض گویند که این حکم در کسے ست که مضطر ست و اگر نگیرد خود
هلاک شود چنانکه در حالت مخمصه باشد و بعض گفته اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم لشکرے میفرستاد و ایشان
بوادی [illegible] و بازارها نمیگذرند که از انجا چیزے بخرند و بخورند پس سخت گرفته شد کار بر اهل قرے که برای
غازیان مهمانی کنند و اگر نکنند [illegible] ایشان این رسید که بگیرند از ایشان غازیان مقدار ضیافت خود بر سبیل زجر
و این حکم بود که هر که از غنیمت بدزدد متاع او را بسوزند و هر که منع زکوة کند نصف مال او را بگیرند و بعض گفته اند که مهمانی کردن بر کسے از [illegible]

گرفته میشود و محزون میگردد - فاوصنا - پس وصیت کن ما را یعنی اندرز ده بکن نرم و آسان تا دل بپا باید و از جا نرود - فقال
اوصیکم بتقوی الله - پس گفت وصیت میکنم شما را به پرهیزگاری و ترس از خدا - والسمع والطاعة - و بقبول کردن حکم امرا و فرمان بردن
ایشان در آنچه موافق حکم شرع بود و تقوی بهم شود - وان کان عبدا حبشیا - و اگر چه حاکم غلام حبشی بود و این مبالغه است
در اطاعت امراء الا بنده امیر نمیشود چه از شرائط امارت آزادی است و این چنانست که در حدیث آمده است که هر که مسجدی
بنا کند او را در بهشت خانه بنا کنند اگر چه آن مسجد چون آشیانه گنجشک بود و معنی هرگز مسجد چون آشیانه گنجشک نباشد لیکن مقصود مبالغه است
در خردی و تنگی و تواند که بنده حبشی نائب سلطان که بیند پس بر تقدیر اطاعت وی بفرموده سلطان واجب گردد پس از ان علت
سمع و طاعت امرا بیان فرمود بقول خود - فانه من یعش منکم بعدی - زیرا که بدرستی که کسیکه میزید از شما بعد از من - فسیری اختلافا
کثیرا - پس بزودی ببیند که پیدا شود اختلاف بسیار را در مردم و در سمع و طاعت امرا امن است از فتنه که پیدا گردد و از اختلاف
و اشارت کرد بحفظ اقویت بقول خود - فعلیکم بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین - پس لازم گیرید بر خود سنت مرا و سنت
خلیفها که مر اهل رشد و هدی و راه یافتگان و رشد در نفس ایشان و هدایت بودن [illegible] و در اصطلاح خلفاء راشدین خلفا
اربعه را داشته اند و هر که بسیرت ایشان بود و موافق سنت عمل کند حکم ایشان دارد و نه هر که هوا است نفس خود و بدعتی پیدا کند
و حقیقت سنت خلفاء راشدین رضی الله عنهم همان سنت پیغمبر است صلی الله علیه وسلم که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم
شهرت نیافته بود و بعد از وی در زمان ایشان رواج یافته و مشهور گشته و مضاف بایشان شده [illegible] آن بود که کسی آن را بسبب
اضافت بایشان بدعت پندارد و در کند منکر و وصیت کرد باتباع آن پس هر چه خلفاء راشدین بدان حکم کرده باشند
اگر چه باجتهاد و قیاس ایشان بود موافق سنت و اطلاق بدعت بران نتوان کرد چنانکه فرقه ضاله میکنند پس ازان مبالغه کرد و در
باتباع سنت و فرمود تمسکوا بها - چنگ زنید بدین سنت من و سنت خلفاء راشدین - عضوا علیها بالنواجذ - و گزید و سخت گیرید
بر سنت و دندانها را و محکم گیرید آن را و حفظ کنید بدندانهای پیشین در واقع است و دندانها که آنها را اضراس ... و اضراس عقل
گویند و معنی لازم اطلاق اضراس نیز آید - وایاکم ومحدثات الامور - و دور دارید خود را از کارهای نو پیدا شده که در زمان
آنحضرت صلی الله علیه وسلم و زمان خلفاء راشدین نبوده اند - فان کل محدثة بدعة - زیرا که هر خصلت احداث کرده شده
بدعت است - وکل بدعة ضلالة - و هر بدعت ضلالت است یا سبب ضلالت است - رواه احمد وابوداود والترمذی
وابن ماجه - این حدیث را این چهار کس روایت کرده اند - الا انهما لم یذکرا الصلوة - مگر آنست که ترمذی و ابن ماجه ذکر
نکرده اند قصه نماز گزاردن را یعنی نگفته اند صلی بنا رسول الله بلکه از افتتاح حدیث از وعظنا ذکر کرده اند - وعن عبد الله
بن مسعود قال خط لنا رسول الله صلی الله علیه وسلم خطا - گفت ابن مسعود کشید آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای ما خطی
خطی راست تا راه را بمثال نماید - ثم قال هذا سبیل الله - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این خط را که راست کشیده
راه خدا است - ثم خط خطوطا عن یمینه وعن شماله - پس کشید خطهای دیگر از جانب راست آن خط و از جانب چپ آن

وقال ہذہ سبل – وگفت این راہہا است – علیٰ کل سبیل منہا شیطان یدعو الیہ – بر سر ہر راہ ازین راہہا شیطانی ہست کہ میخواند
مردم را بآن راہ و بیرون میبرد از راہ راست – وقرأ – وخواند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این آیت را – وان ہذا صراطی مستقیما
فاتبعوہ الآیۃ – پروردگار عالم میفرماید کہ این راہ من ست راست کہ نمودم شما را پس پیروی کنید آن را و آخر آیت این ست
کہ ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیلہ – وپیروی مکنید راہہا را کہ چپ و راست ہست یعنی ادیان مختلفہ وطرق زائغہ تا ایشان گمراہ
کنند شما را و دور برند از راہ راست – رواہ احمد والنسائی والدارمی – بدانکہ در این حدیث و در احادیث دیگر کہ بعد ازین
وارد شدہ در کتب احادیث عدد این سبل وارد نشدہ مگر آنکہ در مدارک در تفسیر این آیت حدیثی روایت کردہ است کہ کشید
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم خطی مستوی وفرمود این سبیل رشد ست و راہ حق ست پیروی کنید آن را و پس کشید در ہر جانب
شش خط مائل وفرمود این راہہا است بر سر ہر راہ شیطانی ست کہ میخواند بسوی آن پس اجتناب کنید از آن – وخواند این
آیت را و گفت صاحب مدارک پس بگیرد ہر یکی ازین دوازدہ راہ شش را پس میگردد ہفتاد و دو و پوشیدہ نماند کہ افتراق
امت بہفتاد و سہ فرقہ در حدیث صحیح وارد شدہ است لیکن نہ باین طریق کہ در مدارک گفتہ بلکہ در مواقف گفتہ است کہ کبار
فرق اسلامیہ ہشت است معتزلہ وشیعہ وخوارج ومرجیہ ونجاریہ وجبریہ ومشبہہ وناجیہ پس از آن معتزلہ بیست فرقہ شدند وشیعہ
بیست و دو فرقہ وخوارج بیست ومرجیہ پنج ونجاریہ سہ وجبریہ ومشبہہ را تفریق نکردہ وفرقہ ناجیہ اہل سنت وجماعت یک
ومجموع ہفتاد و سہ فرقہ شدند انتہی اگر گویند چگونہ معلوم شود کہ فرقہ ناجیہ اہل سنت وجماعت اند واین راہ ایشان راہ راست
و دیگر ہمہ راہہا ناراست وہر فرقہ دعوی میکند کہ بر راہ راست ست ومذہب وی حق ست جواب آنکہ این چیزی نیست
کہ بمجرد دعوی تمام شود برہان باید وبرہان حقانیت اہل سنت وجماعت آنست کہ این دین اسلام منقول آمدہ ست
ومجرد عقل بآن وافی نیست وبتواتر اخبار معلوم شدہ وبتتبع وتفحص احادیث و آثار یقین گشتہ کہ سلف صالح از صحابہ
وتابعین باحسان ومن بعدہم ہمہ برین اعتقاد وبرین طریقہ بودہ اند واین بدع وہواہا مذاہب اقوال بعد از صدر اول
حادث شدہ واز صحابہ وسلف متقدمین ہیچکس بران نبودہ وایشان بری بودہ اند ازان وبیزار بودہ ازان وقطع رابطہ صحبت
ومحبت کہ بآن قوم بہم رسیدہ بود قطع کردہ ورد نمودہ ومحدثین اصحاب کتب ستہ وغیرہا از کتب مشہورہ معتمدہ کہ بنا و مدار احکام
اسلام بران افتادہ وائمہ فقہای ارباب مذاہب اربعہ وغیرہم از آنہا کہ در طبقہ ایشان بودہ اند ہمہ برین مذہب بودہ اند
واشاعرہ وماتریدیہ کہ ائمہ اصول کلام اند تائید مذہب سلف نمودہ وبدلائل عقلیہ آن را اثبات کردہ وآنچہ سنت رسول
صلی اللہ علیہ وسلم واجماع سلف بران رفتہ بودہ مؤکد ساختہ اند ولہذا نام ایشان اہل سنت وجماعت افتادہ اگرچہ
این نام حادث ست اما مذہب واعتقاد ایشان قدیم ست وطریقہ ایشان اتباع احادیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم
واقتدا بآثار سلف وحمل نصوص بر ظاہر ست مگر عند الضرورۃ وعدم اعتماد بر عقول وآرا واہوای خود نمودہ ودیگران
مثل معتزلہ وشیعہ وامثالہم در اعتقادات بر طریقہ ایشان نیند متشبث بفلسفہ واستدلال بآراء واہوای ایشان نمودہ ومشائخ

ان الدين ليأرز الى الحجاز كما تأرز الحية الى جحرها ترجمه اين عبارت در حديث آخر از فصل اول گذشت الا آنكه آنجا الى المدينة گفت
واينجا الى الحجاز كه شامل مكه ومدينه هر دو است چنانكه آنجا نيز بدان اشارت كرده شد بانكه سبب ورود دران مقام بيان فضيلت مدينه
مطهره بوده ودرين مقام اخبار بفضيلت حرمين را ديده اند تعظيما وتشريفا والله اعلم - وليعقلن الدين من الحجاز - وهر آئينه پناه ميجويد
دين از زمين حجاز وميگيرد او را ملجاء ومسكن وباز ميگردد بسوى او وقتيكه ظاهر شود فتن ومستولى گردند اهل كفر وفساد يا در آخر زمان در
وقت خروج دجال چنانكه گذشت معقل الاروية من رأس الجبل - مانند پناه جستن بزكوهى از سر كوه وبرآمدن او وآن را اروية بضم همزه
وسكون را وكسر واو وتشديد يا بزكوهى و بعض مخصوص بماده دارند - ان الدين بدأ غريبا وسيعود كما بدأ - بدرستى كه دين پيدا شده است
غريب وتنها وسرانجام است كه باز گردد چنانكه بود - فطوبى للغرباء - پس خوشى ونيكى باد مر غريبان را - وهم الذين يصلحون ما افسد الناس
من بعدى من سنتى - وغرباء آن كسانى اند كه نيكو ميسازند چيزى را كه بد ساخته اند مردم بعد از من از سنت من - رواه الترمذى
وعن عبد الله بن عمرو - قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم - ليأتين على امتى كما اتى على بنى اسرائيل - هر آئينه بيايد البته
بر امت من آنچه آمده وگذشته بر بنى اسرائيل - حذو النعل بالنعل - موافق ومطابق با يكديگر واصل اين تركيب آنست كه چون نعلين بدوزند
طاقات آنها بر يكديگر اندازه كرده ببرند تا برابر آيند وگويند حذوت النعل بالنعل وحذو بمعنى اندازه كردن وبريدن نعل را ومطابق النعل بالنعل
نيز گويند پس اين مثل شده در موافقت دو چيز بيكديگر - حتى ان كان منهم من اتى امه علانية - تا آنكه اگر بود از بنى اسرائيل كسى كه آمده
با مادر خود يعنى جماع كرد با وى آشكارا - لكان فى امتى من يصنع ذلك - هر آئينه باشد در امت من كسى كه بكند آن فعل شنيع را
وگفته اند كه مراد بمادر زوجه پدر است يعنى چه صورت دارد كسى كه با مادر حقيقى خود اين فعل كند كه [illegible]
همراه است اما مادر زوجه پدر كه نادر او ست [illegible] كافى وارد است [illegible] طبعى - وان بنى اسرائيل تفرقت على ثنتين و
سبعين ملة - وبدرستى كه بنى اسرائيل جدا شدند بر هفتاد ودو مذهب - وتفترق امتى على ثلاث وسبعين ملة - وجدا شوند امت من
از آنها كه ايمان آورده در روى بقبله بر هفتاد وسه مذهب در اصول عقائد - كلهم فى النار - همه ايشان مستحق درآمدن در دوزخ
باشند بجهت سوء اعتقاد والا بجهت عمل شايد كه فرقه ناجيه نيز درآيند قول بآنكه دخول فرقه ناجيه [illegible]
الا ملة واحدة - مگر يك اهل ملت - قالوا من هى - گفتند صحابه كيست آن يك اهل ملت - يا رسول الله قال ما انا عليه
واصحابى - فرمود اهل ملتى است كه من بر آنم واصحاب من بر آنند - رواه الترمذى وفى رواية احمد وابى داؤد عن معاوية
ودر روايت امام احمد وابى داؤد از معاويه چنين آمده است كه - ثنتان وسبعون فى النار وواحدة فى الجنة وهى الجماعة -
اهل هفتاد ودو ملت در آتش دوزخ اند واهل يك ملت در بهشت وآن يك ملت مسمى بجماعت است از جهت اجتماع ايشان
بر كلمه حق وبر آنچه اجماع كرده اند بران سلف كه براه راست بوده اند واين عبارت نيز درين روايت آمده است كه - وانه سيخرج
فى امتى اقوام - وبدرستى كه شان اينست كه بيرون خواهند آمد در امت من گروهها كه - تتجارى بهم تلك الاهواء - روان شود
با ايشان يعنى سرايت ميكند در رگ وپى ايشان آن اهوا كه متفرق شدند بآنها - اهوا جمع هوى بمعنى اراده نفس وشهوت او كه

خوانده است ایشان را بآن مذہب - کما یتجاری الکلب بصاحبه - چنانکه سرایت میکند کلب در صاحب خود و کلب بفتح لام علتیست
که عارض میشود آدمی را از گزیدن سگ دیوانه و مستولی میگردد بر وے شبیه بمالیخولیا و سرایت میکند از وے بدیگرے و میتواند
که بیند آب بیگانه کند و اگر بکند فریاد کند و میلاقی آرد و بسا که از تشنگی بمیرد و نتواند که آب بخورد و این علتیست که میبرد ماده آن
بتمامه بدن او و منتقل میگردد از وے اعراض رديه و سرایت میکند در رگ و پے چنانکه فرمود - لایبقی منه عرق ولا مفصل
الا دخله - باقی نمی ماند از صاحبش هیچ رگے و بندے مگر آنکه درمی آید آن علت در ان و تشبیه اہل اہوا بصاحب این علت بجہت آنست
که بر صاحبش مستولی گردد و اعراض رديه از وے متولد شود و ضرر آن از وے بدیگرے تجاوز کند چنانکه علت بدعت در اہل
اہل اہوا و چنانکه صاحب علت کلب از آب بگریزد و نتواند آن را خورد و تشنه بمیرد همچنین اہل اہوا از علم دین بگریزند و نتوانند از آن
مستفید شد و محروم از ان بمیرند و در بادیه جہل و وادیه بدعت جان دہند نسال الله العافیة ⸻ وعن ابن عمر رضی الله عنهما -
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله لا یجمع امتی - بدرستی که خداے تعالے گرد نمی آرد امت مرا - او قال امة محمد -
شک راوی ست که بجاے امتی امة محمد گفت - علی ضلالة - بر گمراهی و این خاصیت و منقبتیست که پروردگار تعالے این
امت مرحومه را بدان مخصوص گردانیده است که ہر چه بران اتفاق کنند حق و صواب بود - وید الله علی الجماعة - و دست قدرت
و احسان الہی بر جماعت است و این کنایه است از حفظ و نصرت حق تعالے اہل حق را از ایذاے خلق و خوف اعداے دین و
توفیق وے مر ایشان را برای استنباط احکام و اطلاع بر دریافت حق و چون اختلاف کنند و متفرق شوند ایں گردانند
حفظ و عصمت و سکینه را و نصرت عذاب را و فاسد گردانند احوال را و چیرون آرد و آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اصحاب وے
رضی الله عنهم بران بوده - ومن شذ شذ فی النار - و کسیکه تنها افتد از جماعت و بیرون آید از سواد اعظم انداخته میشود در
آتش و دوزخ شذ اول بصیغه معلوم ست و دوم مجهول یا معلوم نیز آمده و تحقیق این در حدیث آینده - رواه الترمذی - وعنه -
قال قال رسول الله - و ہم از ابن عمر روایت است که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اتبعوا السواد الاعظم - پیروی کنید
سواد اعظم را سواد در اصل بمعنی سیاہی ست و بمعنی جمع بود و اکثر از مردم نیز بیاید چنانکه سیاہی لشکر گویند کثرت و زیادت آن را و مراد
حث و ترغیب است باتباع آنچه اکثر علما دران باشند - فانه من شذ شذ فی النار - رواه ابن ماجه من حدیث انس - و در بعض نسخها
بیاض ست و این عبارت در حاشیه نوشته و در بعض ابن ابی حاتم فی کتاب السنة نیز زیاده کرده - وعن انس قال قال لی رسول الله
گفت انس که گفت مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یا بنی ان قدرت ان تصبح وتمسی - اے پسرک من اگر توانی که صبح کنی و شام کنی لیس
فی قلبک غش لاحد - و حال آنکه نیست در دل تو کینه و عداوت مر هیچ یکے را - فافعل - پس بکن کارے که عظیم ست - ثم قال -
پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم برائے مدح و ترغیب این کار یا بنی وذلک من سنتی - اے پسرک من و آن کار پاکی سینه
و طہارت ضمیر من سنت - ومن احب سنتی فقد احبنی - و کسیکه دوست دارد سنت مرا پس تحقیق دوست میدارد مرا چه دوست
داشتن سیرت کسی را ناشی از محبت او و با عث بر محبت - ومن احبنی کان معی فی الجنة - و کسیکه دوست دارد مرا باشد

باهم در بهشت چنانکه وارد شده است که المرء مع من احب و در حدیث اشارت ست بآنکه دوست داشتن سنت پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم مورث محبت آن حضرت و همراهی اوست صلی اللہ علیہ وسلم چه جای عمل بدان رزقنا اللہ ۔ رواه الترمذی وعن
ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تمسک بسنتی عند فساد امتی ۔ کسیکه چنگ در زند
و عمل کند بسنت من نزد فساد امت من و بیرون آمدن ایشان از سنت و تقصیر کردن دران ۔ فله اجر مائۃ شهید ۔ پس مر اوراست
مزد و ثواب صد شهید کنایت است از نهایت جهد و مشقت دران و حصول کمال تقربات و ثواب بران ۔ رواه
البیهقی فی کتاب الزهد من حدیث ابن عباس ۔ رضی اللہ عنهما و درینجا نیز در نسخ بیاض ست و در حاشیه این عبارت
نوشته ۔ وعن جابر عن النبی ۔ روایت ست از جابر از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حین اتاه عمر ۔ وقتیکه آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
را عمر رضی اللہ عنہ ۔ فقال ۔ پس گفت عمر ۔ انا نسمع احادیث من یهود تعجبنا ۔ بدرستی که ما می شنویم حدیثها و حکایتها را از یهود که خوش
می آید ما را آن احادیث و حکایات ۔ افتری ان نکتب بعضها ۔ آیا می بینی و رای میزنی که نویسیم بعضے از ان احادیث را ۔
فقال ۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق زجر و انکار امتهوکون انتم ۔ آیا متحیرید شما در دین اسلام و در بودن او
دینے تام و کامل که محتاج بدینے دیگر نباشد تا از اہل کتاب چیزے بگیرید و استفاده نمائید ۔ کما تهوکت الیهود والنصاری ۔ چنانکه
متحیر شدند یهود و نصاری واقتادند در تیه حیرت و وادی اشتباه ۔ لقد جئتکم بها ۔ تحقیق آورده ام من ملت و شریعت را ۔
بیضاء نقیۃ ۔ سفید و پاک و صاف و روشن و خالص از شک و شبهه و مبرا از اشتباه والتباس ۔ ولو کان موسی حیا ما وسعه
الا اتباعی ۔ و اگر می بود موسی زنده گنجایش نداشت او را مگر پیروی من چه جای قوم او و تمام مردم غیر ایشان زیرا که شرائع همه
منسوخ شد بشریعت من ۔ رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان ۔ وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
من اکل طیبا ۔ کسیکه بخورد حلال را ۔ وعمل فی سنۃ ۔ و کار کند از جهت بودن او سنت اگرچه قلیل باشد ۔ وامن الناس
بوائقه ۔ و ایمن باشند مردم از شرهاے او یعنی از وے بکسے شرے نرسد یعنی گمراه نگرداند و کسے را از راه نبرد کذا قیل و ظاهر
آنست که مراد عام تر ازین باشد و بوائق جمع بائقه است بمعنی شر و در حدیث آمده است که در نیابد بهشت را کسے که ایمن نباشد
همسایۀ او بوائق او و تفسیر کرده اند آن را بظلم و غش و سختی و شر ۔ دخل الجنۃ ۔ میرود آن بهشت را ۔ فقال رجل ۔ پس گفت مردے
یا رسول اللہ ان هذا الیوم لکثیر فی الناس ۔ بدرستی که این کار امروز در زمان ما بسیارست در مردم بعد ازین چه حال خواهد بود ۔ قال
وسیکون فی قرون بعدی ۔ گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آرے درین زمان بسیارست و سرانجام ست که بیابند درجماعتها
که بیدا شوند بعد از من یعنی منقطع نمیشود و نمیرود از امت من مطلقا اگرچه تفاوت کند بقلت و کثرت و در آخر زمان نیز جماعه خواهند بود
که بطریقه تقوے و سنت اقامت خواهند نمود ۔ رواه الترمذی ۔ وعن ابی ہریرۃ ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم انکم فی زمان من ترک منکم عشر ما امر به ۔ بدرستی که شما در زمانے هستید که هر که ترک کند از شما ده یک آنچه امر کرده شده است
بدان ۔ هلک ۔ هلاک میشود و عقاب کرده میشود او بران ۔ ثم یاتی زمان من عمل منهم بعشر ما امر به نجا ۔ پس می آید زمانه که

یکے از ایشان وہ یک آنچه امر کرده شده است بدان نجات می یابد از عذاب و ثواب داده شود بدان و این وعید بمعنی قول خیر است
خواہد بود و الا در فرائض و واجبات ترک چه صورت دارد و بعضی گفته اند که مراد امر معروف و نہی منکر است که در زمان نبوت
و قریب بدان زمان بوجه خود ظاہر بود و دولت اسلام قوی بود و اعانت از مسلمانان حاصل و استماع و قبول حق متوقع
لہٰذا با وجود آن در ترک امر و نہی مجال عذر تنگ بود و نجات آخر زمان که کار بر عکس این است اگر کسے از ان ہم بوجود آید غنیمت است
و عذر بجا بجز کرده - رواہ الترمذی - وعن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما ضل قوم بعد ہدی کانوا علیه
گمراہ نشدند ہیچ قومے پس از ہدایتے که بودند بر آن - الا اوتوا الجدل - مگر آنکه داده شدند جدل را و جدل بالفتحتین شدت و خصومت
و عناد و ستیزه و تعصب تا ترویج کنند مذہب باطل را و براندازند بنائے حق را - ثم قرأ رسول الله - پس خواند پیغمبر خدا صلی الله
علیه وآله وسلم ہذه الآیة - این آیت را که در بیان جدل و خصومت کافران وارد است - ما ضربوه لک الا جدلا بل ہم قوم
خصمون - رواہ احمد والترمذی وابن ماجة - و سبب نزول این آیت آنست که چون نازل شد قول خداوند تعالیٰ انکم
وما تعبدون من دون الله حصب جہنم تحقیق شما و چیزیکه می پرستید شما ہیزم دوزخ اند مشرکان خوشحال شدند و فریاد
برآوردند و گفتند بتان با عزیر علیه السلام نیستند و اگر عیسیٰ که معبود نصاریٰ است بحکم این آیت در دوزخ باشد ما راضی ہستیم که بتان با نیز
با وے باشند پیغمبر فرمود که ما ضربوه لک الا جدلا بل ہم قوم خصمون یعنی این بحث که با تو کردند نکردند مگر از طریق جدل و خصومت
چه ما تعبدون شامل عیسیٰ علیه السلام نبود زیرا که کلمه ما باعتبار وضع از غیر عقلا باشد یعنی چیزہا که در آن عقل نیست یعنی کس
و ایشان ہم دانستند که لغت عرب اینچنین است با وجود آن بحکم جنگ و جدل و تعصب این سخن گفتند و آورده اند که ابن زبعری
بکسر را و فتح با و سکون عین و فتح را و در آخر الف که یکے از مشرکان بود این بحث کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم او را گفت وائے
بر تو چه جاہل بوده تو بزبان قوم خود - وعن انس ان رسول الله - و روایت است از انس رضی الله عنه که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم کان یقول - بود که میگفت - لا تشددوا علی انفسکم - سخت نگیرید بر نفسہائے خود بارتکاب ریاضات و مجاہدات
شاقه که نفس طاقت آن ندارد و التزام آن بر نفس خود و حرام گردانیدن آنچه مباح گردانیده است آن را پروردگار تعالیٰ
و آسان کرده است کار را بر شما - فیشدد الله علیکم - تا سبب آن شود که سخت گیرد خدائے تعالیٰ بر شما و فرض گرداند آن را
و شما را طاقت ادائے حق آن نباشد و در مانید و باز گردید - فان قوما شددوا علی انفسہم فشدد الله علیہم - پس بدرستی که
قومے سخت گرفتند بر خود پس سخت گرفت خدا بر ایشان - فتلک بقایاہم فی الصوامع والدیار - پس آن سخت گیرندگان بر
انفس خود باقیماندگان ایشان اند در صومعه ها و دیرہا صومعه بفتح میم عبادت خانه نصاریٰ و دیر کلیساے رہبانان - رہبانیة
ابتدعوہا ما کتبناہا علیہم - رہبانیتے که پیدا کردند ایشان آن را فرض نگردانیدیم ما آن را بر ایشان و مراد برہبانیت مبالغه
در عبادت و ریاضت و انقطاع از مردم و پوشیدن پلاس و انداختن زنجیرہا در گردن و بریدن آلت مردی و گرفتن بکوه و بیابان
و امثال آن که راہبان و زاہدان اہل کتاب میکردند پس میفرماید که ایشان این چیزہا را از پیش خود اختراع و ابتداع نمودند

سبب آنکه بر ایشان فرض نگردانیدیم و در آخر آیت میفرماید فما رعوها حق رعایتها پس رعایت نکردند آن را حق رعایت آن آورده اند
که احمد بن ابی الحواری نزد استاد خود ابو سلیمان دارانی رفت و گفت یا حضرت کشیشان بنی اسرائیل تا آنکه خشک شد بر تن ایشان مشکهای کهنه
و زه های کمان و ما نخوریم و نپوشیم و آسایش میکنیم و درین اندیشه جان بسیار که این چیست و چه است ابو سلیمان دارانی
گفت سبحان الله که تو تا نه خواهی آورد بدان ای احمد که از ما صدق نخواهند و اخلاص نه سوختن و گداختن اگر یک روز عمل کردی
با اخلاص و زیادتی بهتر از ده سال است که سوختی و گداختی بغیر حق مطابق سنت که اقال - ومن لم یکن للوصال اهلا -
فکل احسانه ذنوب - رواه ابو داود - وعن ابی هریرة - رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نزل القرآن
علی خمسة اوجه - فرود آمده است قرآن بر پنج قسم حلال و حرام و محکم و متشابه و امثال - یعنی حلال و حرام ظاهر است و معنی محکم
و متشابه در فصل اول در حدیث عائشه رضی الله عنها معلوم شد و مراد با امثال قصص و مواعظ است - فاحلوا الحلال - پس حلال گردانید
حلال را یعنی عمل کنید بدان و اعتقاد کنید حلیت آن را - وحرموا الحرام - و حرام گردانید حرام را - واعملوا بالمحکم - و کار کنید بمحکم - وآمنوا بالمتشابه -
و ایمان آرید بمتشابه و بدانید که آنچه مراد حق تعالی است از آن حق است اگرچه ما بدان نرسیم - واعتبروا بالامثال - و عبرت گیرید
و پند پذیرید بامثال - هذا لفظ المصابیح - اینکه ذکر کرده شد لفظ مصابیح است - وروی البیهقی فی شعب الایمان - و روایت
کرده است بیهقی در کتاب شعب الایمان - ولفظه - و لفظ بیهقی این است - فاعملوا بالحلال واجتنبوا الحرام واتبعوا المحکم - پس
عمل کنید بحلال و پرهیز کنید از حرام و پیروی کنید محکم را و قول او وآمنوا بالمتشابه واعتبروا بالامثال بحال خود است و لفظ مصابیح
درین معنی و بیهقی یکیست - وعن ابن عباس رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الامر ثلثة - احکام
شرع سه نوع است - امر بین رشده - حکمیست که ظاهر و هویدا است بهره بودن او - فاتبعه - پس متابعت و پیروی کن آن را
وامر بین غیه - و حکمیست که هویدا است نابره بودن او - فاجتنبه - پس پرهیز کن از آن و یکسو شو از آن - وامر اختلف فیه - و حکمی
دیگر است که اختلاف کرده شده است و اشتباه است در رشد و غی او - فکله الی الله - پس بسپار او را بخدا و توقف
کن در آن و طلب کن رشد و هدایت در آن - رواه احمد -

الفصل الثالث - عن معاذ بن جبل - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشیطان ذئب الانسان
بدرستی که شیطان گرگ آدمی است میرباید و میبرد آن را که از جماعت بر آید پس هلاک میکند - کذئب الغنم - مانند گرگ گوسفند
یاخذ الشاذة - میگیرد گوسفندی را که گریزنده است و از انس ناگیرنده است با گله - والقاصیة - و میگیرد گوسفندی را
که دور رونده است از گله بی نفرت - والناحیة - و گوسفندی را که یک جانب افتاده است اگرچه نگریخته و دور نرفته
وآنکه در درون گله است ایمن و سلامت است - وایاکم والشعاب - و دور دارید خود را از راههای میان دو کوه
نیز کردن از میان جماعت و بیرون نهادن از راه سلوک ست چنانکه فرمود - وعلیکم بالجماعة والعامة - و بر شما باد که لازم
گیرید جماعت و اکثر را اشارت ست بآنکه معتبر اتباع اکثر و جمهور ست چه اتفاق کل در همه احکام واقع نه بلکه ممکن نیست - رواه احمد

وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من فارق الجماعة شبرا۔ کسے کہ جدائی کرد جماعت را مقدار یک بدست۔
فقد خلع ربقة الاسلام عن عنقه۔ پس بتحقیق بیرون کشید ربقۂ اسلام را از گردن خود یعنی محل آن شد کہ شما بیاد از قید اسلام و بند احکام
آن برآید و ربقہ بکسر را و فتح آن نیز آمدہ ریسمانے کہ در وے چند حلقہ سازند و ہر حلقہ در گردن گوسفندے اندازند
و ہر حلقہ را ربقہ گویند۔ رواہ احمد و ابو داؤد۔ وعن مالک بن انس مرسلا۔ روایت ست از امام مالک بن انس بطریق ارسال
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتم بہما۔ گذاشتہ ام من در میان شما دو چیز کہ البتہ گمراہ نشوید
مادام کہ چنگ بزنید بآن دو چیز آن دو چیز کدام است۔ کتاب اللہ و سنة رسوله۔ کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی اللہ
علیہ وسلم۔ رواہ فی الموطا۔ روایت کردہ است این حدیث را امام مالک در موطا کہ نام کتاب امام مالک است
و موطا مقصور و ممدود ہر دو آمدہ بدانکہ مرسل در اصطلاح مشہور روایت تابعے از رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و منقطع
نیز آید چنانکہ در مقدمہ گذشت پس گفتہ نشود کہ مالک تابعی نیست تا حدیث او مرسل نگردد و اولے آنست کہ بجائے
مرسلا تعلیقا گوید کہ مبنی حذف اول اسناد ست۔ وعن غضیف۔ بضم غین و فتح ضاد معجمتین۔ بن الحارث الثمالی۔
بضم ثا مثلثہ و تخفیف میم رض شامی و در صحبت وے اختلاف ست ابن ابی حاتم و پدرش و ابو زرعہ گفتہ اند کہ صحابی ست
و عجلی گفتہ کہ تابعی ثقہ ست و ابن سعد او را در طبقۂ اولے از تابعین ذکر کردہ و ابن حبان در کتاب ثقات آوردہ و وے
گفتہ کہ من در عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بودم و با وے بیعت کردہ و مصافحہ نمودہ ام واللہ اعلم و بعض لفظ غضیف بدل
ضاد گفتہ اند۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما احدث قوم بدعة۔ نو پدید نکرد ہیچ قومے بدعتے را۔ الا رفع
مثلہا من السنة۔ مگر آنکہ برداشتہ شد مانند آن در مقدار و شمار از سنت و چون احداث بدعت رافع سنت باشد ہمین قیاس
اقامت سنت قامع بدعت خواہد بود۔ فتمسک بسنة خیر من احداث بدعة۔ پس چنگ در زدن بسنتے اگرچہ اندک باشد
بہتر ست از نو پدید کردن بدعت اگرچہ حسنہ بود زیراکہ باتباع سنت پیدا میشود نور و بگرفتاری بدعت در می آید ظلمت
مثلا رعایت آداب خلا و استنجا بر وجہ سنت بہتر ست از بناے رباط و مدرسہ چہ سالک برعایت آداب سنت ترقی کند
بمقام قرب و بترک آن تنزل کند از آن و این موجب بیگر و بترک افضل از آن تا بمرتبۂ قساوت قلب کہ آن را رین و طبع و ختم گویند
میرسد نعوذ باللہ من ذلک۔ رواہ احمد۔ وعن حسان رضی اللہ عنہ۔ قال۔ و روایت ست از حسان بن ثابت
کہ شاعر و صحابی مشہور ست و احوال وے در جائے دیگر ذکر کردہ شدہ است کہ گفت۔ ما ابتدع قوم بدعة فی دینهم۔ پیدا نکرد
ہیچ قومے بدعتے را در دین خود۔ الا نزع اللہ من سنتہم مثلہا۔ مگر آنکہ کشید خداے تعالے از سنت کہ در دین ایشان ست
مانند آن۔ ثم لا یعیدہا الیہم الی یوم القیمة۔ پس باز نگردانید و نمی گرداند آن سنت را بسوے ایشان تا روز قیامت۔ رواہ
الدارمی۔ وعن ابراہیم بن میسرة۔ تابعی ثقہ صحیح الحدیث بے نظیر زمان خود بود و حدیث او در اہل مکہ است۔
قال قال رسول اللہ۔ گفت ابراہیم بن میسرہ کہ گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ من وقر صاحب بدعة۔ کسیکہ

تعظیم و تبجیل کند خداوند بدعت را۔ فقد اعان علی ہدم الاسلام۔ پس تحقیق مدد کند بر ویران کردن دین اسلام چہ در توقیر وے
استخفاف و استہانت سنت ست و این بکشد بویران کردن بناے اسلام و ہمین قیاس در توقیر و تبجیل صاحب سنت آبادانی بناے
اسلام خواہد بود بسبب تعظیم و ترویج سنت۔ رواہ البیہقی فی شعب الایمان مرسلا۔ وعن ابن عباس رضی اللہ عنہما۔
قال من تعلم کتاب اللہ ثم اتبع ما فیہ۔ کسیکہ بیاموزد قرآن را پس پیروی کند احکامے را کہ در وے ست۔ ہداہ اللہ من الضلالۃ فی الدنیا
راہ راست نماید او را خداے تعالے و برہاند از گمراہی در دنیا۔ ووقاہ یوم القیمۃ سوء الحساب۔ و نگاہدارد او را روز قیامت
از بدی و سختی حساب۔ وفی روایۃ قال۔ و در روایتے دیگر چنین آمدہ است۔ من اقتدی بکتاب اللہ لا یضل فی الدنیا
ولا یشقی فی الآخرۃ۔ کسیکہ پیروی کند بکتاب خدا گمراہ نشود در دنیا و بدبخت نگردد در آخرۃ۔ ثم تلا ہذہ الآیۃ۔ پس خواند آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم این آیت را۔ فمن اتبع ہدای فلا یضل ولا یشقی۔ پس کسیکہ پیروی کند کتاب مرا کہ سبب ہدایت ست
گمراہ نشود و بدبخت نگردد و حاصل آنکہ دولت و سعادت دنیا و آخرت در متابعت دین و شریعت ست ہیچ نرسد بسعادت
اگر خدمت نواہم کرد و چونکہ نیکبختی دنیا و دین در خدمت است۔ رواہ رزین۔ وعن ابن مسعود رضی اللہ عنہ۔ عن رسول اللہ
روایت ست از ابن مسعود کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال۔ گفت۔ ضرب اللہ مثلا صراطا مستقیما۔ گردانیدہ است
خداے تعالے قصہ و حال دین را بآنچہ در وے ست از عقائد و حدود و احکام قرآن قصہ و حال راہ راست۔ وعن جنبتی الصراط
سوران۔ و از ہر دو جانب آن راہ راست دو بارہ شہر ست۔ فیہما ابواب مفتحۃ۔ و در آن دو بارہ شہر درہاست کشادہ۔
وعلی الابواب ستور مرخاۃ۔ و بر درہا پردہ ہاست فروہشتہ۔ وعند راس الصراط داع۔ و بر سر راہ شخصے ست کہ خواند و دعوت کند
مردم را۔ یقول استقیموا علی الصراط۔ میگوید پر راست باشید بر راہ۔ ولا تعوجوا۔ و کج نروید۔ وفوق ذلک داع۔ و بالاے
آن خوانندہ دیگر ست۔ یدعو۔ میخواند مردم را۔ کلما ہم عبد ان یفتح شیئا من تلک الابواب۔ ہرگاہ کہ قصد میکند بندہ از بندگان
کہ بکشاید درے از آن درہا و بردارد پردہ را۔ قال۔ میگوید آن داعی۔ ویحک لا تفتحہ۔ واے بر تو مکشا این در را۔ فانک
ان تفتحہ تلجہ۔ پس بدرستی کہ اگر بکشائی تو آن در را در آئی اورا و اگر در آئی نہاے الیم مستی در وے۔ ثم فسرہ۔ پس تفسیر
بیان کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم این مثل را کہ مراد از آن چیست۔ فاخبر ان الصراط ہو الاسلام۔ پس خبر داد و گفت کہ مراد
بصراط طریق اسلام ست کہ بدان راہ بہ بہشت جاودان میرسند۔ وان الابواب المفتحۃ محارم اللہ۔ و خبر داد کہ درہاے کشادہ
کہ پردہ ہا بر آن فروہشتہ افعالے است کہ حرام گردانیدہ است خداے تعالے آنہارا بر بندگان۔ وان الستور المرخاۃ حدود اللہ
و بیان کرد کہ پردہ ہاے فروہشتہ حدہاے خداست کہ میان بندہ و محارم بستہ است کہ از آنہا گذرد و واصل بآن گردد
بندہ را از آن و آن عبارت ست از احکام و سنن وے۔ وان الداعی علی راس الصراط ہو القرآن۔ و بیان کرد کہ مراد
بداعی کہ بر سر راہ ست قرآن ست کہ میخواند مردم را براہ راست۔ وان الداعی من فوقہ۔ و آنکہ خوانندہ است بالاے قرآن
ہو واعظ اللہ فی قلب کل مومن۔ آن پند دہندہ از جانب خداست در دل ہر مومن و ظاہر آن را تفسیر کردہ اند بالہام

چیزی میکند و تا این نباشد قرآن سود ندهد و کار قرآن آنست که راه می نماید و نشانها را بیان میکند اما قبول افتادن آن
و پذیرفتن آن و رفتن راه و رسیدن به مقصود بتوفیق الٰهی و هدایت اوست که بنده را بان الهام میکند و در دل وی پیدا آرد
ننزعنا الشر — رواه رزین — روایت کرد این حدیث را رزین از ابن مسعود — رواه احمد والبیهقی فی شعب الایمان — و روایت کرد آن را
احمد در مسند خود و بیهقی در شعب الایمان — عن النواس — بفتح نون و تشدید واو — بن سمعان — بکسر سین و فتح آن صحابی است
ساکن شام — وکذا الترمذی عنه — و همچنین روایت کرد ترمذی از نواس بن سمعان — الا انه ذکر اختصر منه — ولیکن این است که ترمذی
ذکر کرد حدیث را مختصر تر از آنچه روایت کردند احمد و بیهقی — وعن ابن مسعود رضی الله عنه — قال من کان مستنا — کسی که میخواهد
که برود راه راست — فلیستن بمن قد مات — پس باید که برود راه را و اقتدا کند بکسانیکه بتحقیق از عالم گذشته اند — فان الحی لا تؤمن
علیه الفتنة — پس بدرستی که زندگان این گروه ایمن نیستند از فتنه و ابتلا در دین این سخن را ابن مسعود در زمان خود با تابعین
گفت و نصیحت کرد و مراد وی مردم صحابه را داشت و مرادگان اهل زمان خود را چنانکه گفت — اولئک اصحاب محمد
صلی الله علیه وسلم کانوا افضل هذه الامة — آن مردمان یاران محمد اند که بودند فاضل تر از همه این امت در دین است —
ابرها قلوبا — و نیکو ترین امت از روی دلها — واعمقها علما — و دور اندیشه تر از روی علم — واقلها تکلفا — و کمتر
از روی تکلف و تصنع و ریا و مراعات رسوم و عادات که شعار فرستادیان و مردم تکلف کرا بر خود نهند و تکلف در لغت بخود گرفتن کاری
بی فرمودن و رنج بر خود نهادن و تکلف پیش آید و بکاری که فرون باشد از حاجت و بیرون از طاقت — اختارهم الله لصحبة
نبیه ولاقامة دینه — برگزید ایشان را خدای تعالی از برای صحبت پیغمبر خود صلی الله علیه وسلم و برای بر داشتن دین وی
این دلیل است بر فضیلت و اکملیت صحابه یعنی چون پروردگار تعالی از میان همه خلائق ایشان را برگزید و یاران پیغمبر خود
ساخت معلوم شد که ایشان بهترین خلق و اخیار امت بوده اند و جوهر نفوس ایشان برای انعکاس انوار هدایت و ایمان قابل تر
و لائق تر چنانکه در قرآن مجید میفرماید — والزمهم کلمة التقوی وکانوا احق بها واهلها — و بودند سزاوار تر و لائق تر بکلمه تقوی و منطوق
قرآن را در آثار آمده است که پروردگار تعالی نظر کرد در تمامه دلهای بندگان و یافت دل محمد صلی الله علیه وسلم روشن تر
و پاک تر پس نهاد نور نبوت را در آن و یافت دلهای صحابه را صاف تر و لائق تر پس برگزید برای صحبت وی ایشان را
و این خود ظاهر است چنانکه هیچ عاقل نپسندد که آنها که یاران پیغمبر باشند و مریدان محمد رسول الله صلی الله علیه وسلم
و رضی الله عنهم و عمر با در سایه تربیت او بوده و خدمت کرده باشند بنور پاک و صاف نشده و بدرجه کمال نرسیده باشند
مریدان مشائخ را بینید که در خدمت ایشان چه درجه میرسند آخر این نسبت بحضرت وی صلی الله علیه وسلم عاید میگردد
مگر منافق باشد و منافقان خود بعد از نزول سوره توبه متعین شده و از میان مخلصان جدا گشته و فضیحت و رسوا شده بودند
نعوذ بالله من سوء الاعتقاد — فاعرفوا لهم فضلهم — پس بشناسید برای ایشان فضل ایشان را — واتبعوهم علی اثرهم —
و پیروی کنید ایشان را و بروید بر نشان پای ایشان — وتمسکوا بما استطعتم من اخلاقهم وسیرهم — و چنگ زنید

بانچه توانستند از خیرها و روشهائے ایشان - فانهم کانوا علی الهدی المستقیم - پس بدرستی که بودند ایشان بر راه راست و درستی
راستی سبحان الله ابن مسعود با آن بزرگی و علو شان در دین که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق وے فرموده رضیت لامتی ما رضی لها
ابن ام عبد راضی شدم برائے امت خود بدانچه راضی شد ابن ام عبد مراد بدان ابن مسعود است آنچه این تعظیم و تفضیل [illegible]
چه جائے سخن است نسأل الله العافیة - رواه رزین - وعن جابر ان عمر بن الخطاب رضی الله عنه اتی رسول الله
روایت است از جابر که آورد عمر نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بنسخة من التوراة - نسخه از توریت - فقال - پس گفت عمر
یا رسول الله هذه نسخة من التوراة - این نسخه ایست از توریت - فسکت - پس خاموش شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فجعل یقرأ - پس در ایستاد عمر که میخواند پس خواندن گرفت - ووجه رسول الله صلی الله علیه وسلم یتغیر - و حال آنکه روئے
مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جائے بجائے میگشت از غضب - فقال ابو بکر رضی الله عنه ثکلتک الثواکل - پس گفت
ابو بکر عمر را گم کنند ترا زنان گریه کنندگان یعنی بمیری تو و تحقیق معنی این لفظ در فصل ثانی از باب ایمان گذشت - ما تری ما بوجه
رسول الله - نمی بینی حالتیکه در روئے مبارک پیغمبر خدا پیدا است صلی الله علیه وسلم فنظر عمر الی وجه رسول الله - پس نگاه کرد
عمر بسوئے روئے پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - و دید اثر غضب در روئے - فقال اعوذ بالله من غضب الله وغضب رسوله -
پس گفت عمر رضی الله عنه بطریق اعتذار و استغفار پناه میجویم بخدا از خشم خدا و خشم رسول خدا - رضینا بالله ربا - راضی شدیم ما
باین که وے پروردگار ما است - و بالاسلام دینا - و راضی شدیم باسلام که وے دین ما است - و بمحمد نبیا - و راضی
شدیم بمحمد صلی الله علیه وسلم که پیغمبر ما است - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والذی نفس محمد بیده - سوگند بخدا
که بدست ذات محمد در دست قدرت اوست - لو بدا لکم موسی - اگر ظاهر شود شما را موسی پیغمبر فاتبعتموه وترکتمونی - پس متابعت کنید
او را و بگذارید مرا - لضللتم عن سواء السبیل - هر آئینه گمراه میشوید و دور می افتید از راه راست - ولو کان حیا وادرک نبوتی
لاتبعنی - و اگر بودے موسی زنده و در می یافت زمان پیغمبری مرا هر آئینه پیروی میکرد مرا - رواه الدارمی - وعنه - قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم کلامی لا ینسخ کلام الله - کلام من نسخ نمیکند کلام خدا را - وکلام الله ینسخ کلامی - وکلام خدا نسخ میکند
کلام مرا - وکلام الله ینسخ بعضه بعضا - وکلام خدا نسخ میکند بعض او بعض را نسخ تغییر و تبدیل حکم شرعی است بحکمی دیگر برائے
اصلاح کار دین و ملت و آن در حقیقت بیان مدت حکم است و بیان آنکه این حکم تا این مدت مشروع بوده است و در واقع تغییر
و تبدیلی نیست ولیکن چون حکم اول در ظاهر مطلق بود از بیان وقت پنهان نماید که گویا تغییر شد و نسخ بر چهار قسم است نسخ کتاب
بکتاب و نسخ حدیث بحدیث و نسخ کتاب بحدیث و نسخ حدیث بکتاب ولیکن ظاهر این حدیث دلالت دارد که نسخ کتاب
بحدیث جائز نباشد یا رب مگر مراد بکلامی آن باشد که بطریق رائے و اجتهاد صادر شده باشد نه وحی یا این حدیث منسوخ است
والله اعلم - وعن ابن عمر رضی الله عنهما - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان احادیثنا ینسخ بعضها بعضا کنسخ
القرآن - بدرستی که حدیثهائے ما منسوخ میگرداند بعض آن بعض را چنانچه منسوخ گردانیده است قرآن بعض آن بعض را و آنرا

قول او کنسخ القرآن منسوخ گردانیدن احادیث باشد قرآن را بچهار قسم مذکور درست گردد و این حدیث ناسخ آن حدیث سابق باشد. وعن ابی ثعلبة الخشنی بضم خا و فتح شین منسوب ست بیکی از اجداد او و صحابی ست نام او جرثوم و نام پدر او ناشب مشهور بکنیت و در نام او و نام پدر او اختلاف بسیار ست مشهور آنست که ذکر کرده شده و از اهل بیعت رضوان است نزول کرد در شام و وفات یافت در آن. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله فرض فرائض - بدرستی که خدای تعالی فرض گردانید چیزهایی را که فرائض ست. فلا تضیعوها - پس ضائع نکنید فرائض را. وحرم حرمات فلا تنتهکوها - و حرام گردانید بعض چیزها را پس نشکنید حرمت آن را و مبالغه نکنید در پاره کردن حرمت آن. وحد حدودا فلا تعتدوها - و بست حدها را پس مگذرید و تجاوز نکنید از آنها. وسکت عن اشیاء من غیر نسیان - و سکوت کرد از بعض چیزها و بیان نفرموده آنها را نه آنکه فراموش کرده باشد که فراموشی بر وی روا نیست بلکه برای رحمت و آسان ساختن کار بر شما. فلا تبحثوا عنها - پس کاوش مکنید و نپرسید از آنها. روی الاحادیث الثلاثة الدارقطنی - روایت کرد این سه حدیث را دارقطنی و دارقطن محله ایست از بغداد دارقطنی منسوب بآنست

کتاب العلم

مراد علم دین ست که متعلق ست بکتاب و سنت و آن دو قسم ست مبادی و مقاصد مبادی علومی که موقوف ست معرفت کتاب و سنت بران مثل لغت و نحو و صرف و غیر آن از علوم عربیت و مقاصد آنچه متعلق ست باعمال و اخلاق و عقائد و آنها هم علم معاملت ست و علم مکاشفه نوریست که بعد از سلوک طریق حق و صدق معاملت در دل افتد که بدان معرفت حقائق اشیا چنانکه هست منکشف گردد و معرفت ذات و صفات و افعال حق سبحانه و تعالی روی نماید و این را علم حقیقت و علم وراثت خوانند بحکم حدیث من عمل بما علم ورثه الله علم ما لم یعلم هر که عمل کند بانچه دانسته و خوانده است از علم ظاهر روزی گرداند بخشد او را خدای تعالی علم آنچه ندانسته و نخوانده و کریمه واتقوا الله ویعلمکم الله نیز اشارت باین معنی ست و علم ظاهر و باطن که گویند این معنی دارد و نسبت هر دو بیکدیگر نسبت تن و جان یا پوست و مغز ست و احادیث و آیات که در شان علم و فضیلت آن وارد شده شامل همه این اقسام ست بتفاوت مراتب و درجات آن

الفصل الاول عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بلغوا عنی ولو آیة - برسانید بامت از جانب من دین و شریعت را اگرچه آیتی باشد ظاهر آنست که آیت قرآن ست ولیکن دلالت بر رسانیدن احادیث نیز دارد چه قرآن با وجود آنکه منتشر و مشهور ست و حاملان او بسیار اند و حق تعالی متکفل حفظ او شده است هرگاه امر کرده شده باشیم برسانیدن او برسانیدن احادیث بطریق اولی مامور باشیم و بعضی از آیت کلامی مراد دارند که مفید فائده و متضمن افاده مطلب ست بعنی جمله مفیده که مراد و خواسته شده است بدان چنانکه احادیث که از قبیل جوامع الکلم اند بلکه تمام احادیث آن حضرت صلی الله علیه وسلم از این قبیل اند بمعنی آن شود که برسانید از من اگرچه یک حدیث باشد

و وجہ تخصیص حدیث بتبلیغ آن بود کہ قرآن را احتیاج بتبلیغ نیست بجہتے کہ مذکور شد۔ وحدثوا عن بنی اسرائیل۔ و حکایت
کنید و خبر دہید بانچہ بشنوید از بنی اسرائیل۔ ولا حرج۔ و نیست گناہے در حدیث کردن از ایشان یا مراد آنست کہ نیست
در تحدیث از بنی اسرائیل تنگیے بوجوب احتیاط و رعایت اتصال سند نقل از عدل ثقہ ضابط چون سابقاً از خواندن
توریت و نوشتن آن منع کردہ فرمودہ بود کہ اگر پیغمبر پیشما در کار دین خود و کتاب خود کہ دست بتوریت میزنید چنانکہ در فصل
ثالث از باب سابق از حدیث جابر گذشت رخصت کرد پس از ان و فرمود کہ اگر قصص و مواعظ و امثال کہ از ایشان بشنوید
و بدان تحدیث کنید نہ شرائع و احکام کہ منسوخ ست باکے نیست و در کتاب ایشان آیات غریبہ و وقائع عجیبہ ہست
کہ بتوان نقل کرد و اگر در رعایت احتیاط در تصحیح نقل و سند مساہلہ رود نیز غم نیست چہ مقصود عبرت و اتعاظ است و این
باب وسعتے دارد بر قیاس آنکہ گفتہ اند عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال جائز ست کذا قالوا۔ ومن کذب علی متعمدا
فلیتبوأ مقعدہ من النار۔ و ہر کہ دروغ بربندد بر من و آنچہ نگفتہ ام بمن اسناد کند پس باید کہ بگیرد جاے نشست خود را از آتش دوزخ
و تہدید و مبالغہ است در منع از وضع حدیث و دروغ بستن بر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اگرچہ برائے ترغیب و ترہیب باشد
حرام ست و از جملہ کبائر ست باتفاق امام محمد جوینی والد امام الحرمین آن را داخل کفر داشتہ و بر قائل حکم بخلود نار کردہ و قومے
بوضع حدیث بقصد ترغیب و ترہیب تجویز کردہ و این مذہب خطا ست و حق آنست کہ وضع حدیث و روایت موضوع
حرام است مگر بہ بیان وضع۔ رواہ البخاری۔ وعن سمرۃ بن جندب والمغیرۃ بن شعبۃ قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
سمرہ و مغیرہ دو صحابی مشہور اند گفتند گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ من حدث عنی بحدیث یری انہ کذب فہو احد
الکاذبین۔ کسیکہ حدیث کند از من بحدیثے بگمان میبرد کہ آن حدیث دروغ ست پس آنکس یکے از دروغ گویندگان بود در
حکم ایشان ست زیرا کہ چون اعانت کاذب کرد و شریک شد او را در اشاعت کذب شریک شد در وزر آن یری بضم یاء
فتح آن ہر دو روایت ست بضم بمعنی ظن و بفتح بمعنی علم و علم نیز اینجا بمعنی ظن خواہد بود چہ در عدم جواز روایت حدیث یقین
بکذب آن شرط نبود و ظن کذب کافی ست و بعض گفتہ اند بلکہ باحتمال کذب و شک و شبہہ در ان نیز روا نباشد و صواب آنست
کہ بمجرد احتمال ترک نتوان کرد و تفصیل کلام آنکہ اگر ظن غالب در جانب صدق باشد جائز ست و اگر در جانب کذب
بود جائز نہ و در صورت شک جواز و عدم جواز ہر دو برابر و ظاہر از کلام شیخ ابن حجر عدم جواز ست واللہ اعلم و کاذبین
بلفظ جمع و تثنیہ ہر دو روایت ست و بر تقدیر تثنیہ مراد راوی و مروی عنہ است۔ رواہ مسلم۔ وعن معاویۃ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من یرد اللہ بہ خیرا یفقہہ فی الدین۔ کسیکہ خواہد خداے تعالے بوے نیکی را فقیہ میگرداند او را
در دین و فہم و بزرگی و دانائی می بخشد در ان و میگشاید دیدہ بصیرت او را تا درک میکند معانی کتاب و سنت را و مے رسد
بحقیقت مراد از ان و فقہ در اصل بمعنی فہم و فطانت ست و در عرف شرع غالب آمدہ بر علم باحکام عملیہ۔ وانما انا قاسم
واللہ یعطی۔ و نیستم من مگر قسمت کنندہ و خدا است دہندہ ہر کہ را خواہد ہر چہ خواہد از فقہ و فہم در دین و غیر آن۔ متفق علیہ

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الناس معادن کمعادن الذهب والفضة - مردمان
کانها اند مانند کانهاے طلا ونقره یعنی متفاوت اند در مکارم اخلاق ومحاسن صفات بر اندازهٔ استعداد وجوهر وشرف ذات
چنانکه کانے ست که استعداد وقابلیت آن دارد که در وے لعل و یاقوت پیدا گردد وکانے دیگر استعداد طلا ونقره دارد
وکانے دیگر آهن ومس ودیگر سرمه وچونه وجز آن - خیارهم فی الجاهلیة خیارهم فی الاسلام - نیکان آدمیان در جاهلیت
نیکان ایشان اند در اسلام یعنی هر که بمقتضاے استعداد وقابلیت ذات در جاهلیت نیک بود واز اخیار قبائل بود وبر اقران خود
فوقیت داشت وصفات نیک داشت وکارهاے نیک که عقلا واهل عرف آن را پسندند میکرد بعد از در آمدن در دین
اسلام نیز صفات حمیده وافعال گزیده از وے بوجود آید لیکن در جاهلیت بظلمت کفر وجهل مستور ومعمور بود چنانکه طلا ونقره
در کان بخاک وغیر وے مخلوط میباشد وبعد از در آمدن در اسلام وگداختن در بوتهٔ مجاهدت وریاضت آن آلایش بر رفت
وخالص شد وبنور علم ومعرفت منور گشت وبهمان استعداد وجود آثار وصفات بر اقران خود در دین فائق آمد وقول وے
که فرمود - اذا فقهوا - وقتیکه فقیه شوند وعلم دین بیاموزند وصاحب بصیرت در آن شوند اشارت است بآنکه در دین مدار بر تحصیل علم و
معرفت است وآنکه شرف نسب وکرامت ذات بآن جمع باشد معتبر است وبے آن اعتبار ندارد ولهذا گفته اند که وضیع عالم بهتر از شریف جاهل
[illegible] علم وادب از که در حضرت شاه بهر که را نسبت وے [illegible] اسلم - وعن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا حسد الا فی اثنین - نیست حسد مگر در حق دو کس یعنی اگر حسد روا بودے در این دو کس بودے وبعضی گویند مراد اینجا غبطه است
که آرزو بردن است که آنچه دیگرے را داده اند مر او را نیز باشد واین جائز است اما حسد که عبارت از تمنی زوال نعمت غیر است جائز نبود مگر از [illegible]
وتخصیص اعتبار باین دو کس با آنکه در هر دو صفت محموده جائز است بجهت کمال اعتبار واهتمام وشرافت وفضیلت این دو صفت است
که از صفات انبیا ومرسلین اند آن دو کس کدام اند - رجل آتاه الله مالا - اول مردے است که داد او را خداے تعالی
مالے - فسلطه علی هلکته فی الحق - پس برگماشت حق تعالی آن مرد را بر هلاک کردن وصرف کردن آن مال در طاعت وبر وجوه
خدا اختیار کرده از صرف مال بطریق اسراف ودر نامرضیات وکلمه تسلیط دلالت میکند [illegible] وتعبیر بهلاک اشارت است بکمال جود یعنی
بالکلیه داد از ان چیزے نماند در حق ومرضیات - ورجل آتاه الله الحکمة - ومرد دیگر که داد او را خداے تعالی حکمت را
یعنی علم دین وشریعت را - فهو یقضی بها ویعلمها - پس آن مرد عمل میکند یا حکم میکند میان مردم بدان وتعلیم میکند آن را ودر اکثر
روایات الا فی اثنتین آمده بتاے تانیث یعنی حسد نیست مگر در دو خصلت یکے مال ودیگر علم بصفتے که مذکور شد وتوربشتی
گفته که روایت اول اوثق است - متفق علیه - وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا مات الانسان انقطع عنه عمله - چون بمیرد آدمی بریده میشود ازو یعنی ثواب وے از هر عملیکه میکند چنانکه نماز وروزه وحج و
زکوة وجز آن - الا من ثلثة - مگر از سه عمل - صدقة جاریة - یکے صدقه روان که بعد از وے دائم وباقی باشد مانند وقفها
وسبیلهاے خیر از چاه وحوض ومسجد ورباط ومانند آن چنانکه بیان آن در فصل ثالث از حدیث ابی هریره بیاید - او علم ینتفع به

یا علمی کہ نفع گرفتہ شود بآن بتعلیم و تصنیف بلکہ بکتابت و استنساخ نیز واللہ اعلم - او ولد صالح یدعو لہ - یا فرزند نیک کہ دعا کند
کہ دعا کند او را بعد از رفتن از ین عالم چون فرزند از وے زائیدہ و بوجود آمدہ است آن را عمل وے شمردہ کہ ثواب آن بوے
واصل ہست - رواہ مسلم - وعنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نفس عن مؤمن کربۃ من کرب الدنیا - کسے کہ
رہائی و آسایش دہد و دور گرداند از مسلمانے اندوہے را از اندوہ ہائے دنیا چہ جائے اندوہ دین چنانکہ کسے را
بکفر و معصیت اکراہ کردہ باشند - نفس اللہ عنہ کربۃ من کرب یوم القیمۃ - دور گرداند خدائے تعالے از آن کس اندوہ را
از اندوہ ہائے آخرت - ومن یسر علی معسر - و کسے کہ آسان گرداند کار تنگدستے کہ در دشواری افتادہ است چنانکہ
وامے بگردن وے افتادہ و از ادائے آن عاجز آمدہ چیزے بوے بدہد کہ بدان وام را ادا کند یا اگر او را است
از وے بنہد و ببخشد یا مہلت دہد تا وقت آسانی - یسر اللہ علیہ فی الدنیا والآخرۃ - آسان گرداند بروے خدائے تعالے
در دنیا و آخرت - ومن ستر مسلما سترہ اللہ فی الدنیا والآخرۃ - و کسے کہ بپوشد عیب مسلمانے را و رسوا نکند او را بپوشد عیبہائے
مسلمان پوشیدہ را خدائے تعالے او را در دنیا و آخرت - واللہ فی عون العبد ما کان العبد فی عون اخیہ - و خدا است
در یاری کردن بندہ مادام کہ بندہ در یاری کردن برادر خویش است بہر نوع یا سبب نفع بہر وجہے کہ باشد - ومن سلک
طریقا یلتمس فیہ علما - و کسے کہ برود راہے کہ طلب بکند در وے علم را یعنی در پی آن اگر چہ اندک باشد یا مراد بطریق وجہے
از وجوہ و سببے از اسباب تحصیل علم باشد مثل انفاق مال و تعلم و تعلیم و تصنیف - سہل اللہ لہ بہ طریقا الی الجنۃ - آسان گرداند
خدائے تعالے مر آن کس را بسبب سلوک طریق علم طریقے بسوے بہشت یعنی برآرد او را در بہشت بجزائے طلب علم یا توفیق
دہد برائے عمل صالح کہ سبب دخول جنت گردد - وما اجتمع قوم فی بیت من بیوت اللہ - و فراہم نیایند گروہے در جائے
از جاہائے خدا یعنی خانہ کہ ساختہ باشند و اختیار کردہ باشند برائے آنکہ - یتلون کتاب اللہ - بخوانند قرآن را بطریق قراءۃ
و ذلیہ مسجد یا غیر مسجد - ویتدارسونہ بینہم - و بخوانند آن را با یکدیگر یا تعلیم کنند یکدیگر را و بحث کنند و تحقیق معانی آن و تصحیح
الفاظ و تجوید آن و این معنی قراءت است و تدارس با یکدیگر خواندن است و درست فہم و درست [illegible] این معنی را حضرت شیخ
میفرماید کہ ہیچ قوت تلاوت و درس قرآن در جائے نشینند - الا نزلت علیہم السکینۃ - مگر آنکہ فرود آید برایشان آرام
باطن و اطمینان قلب کہ بدان میل بشہوات و دنیا و خوف ما سوا از دل بر رود و حضور مع اللہ دست دہد و صفا و نور کہ
پیدا آید و در شرح صحیح مسلم گفتہ کہ مختار آنست کہ سکینہ چیزیست از مخلوقات الٰہی در وے طمانینت و رحمت است و با وے
ملائکہ اند و گاہے در صورت ابرے نزول کند چنانکہ در کتاب فضائل القرآن بیاید انشاء اللہ تعالے - وغشیتہم الرحمۃ -
و می پوشد و در میگیرد ایشان را رحمت - وحفتہم الملائکۃ - و گرد بگیرند و طواف میکنند گرد ایشان فرشتگان - وذکرہم اللہ
فیمن عندہ - و یاد میکند ایشان را اللہ تعالے در میان جمعے کہ نزد وے اند یعنی ملاء اعلیٰ از ملائکہ کہ مقربان جناب قدس
او یند از جہت مباہات و مفاخرت بہ بندگان خود و اظہار حجت بر ملائکہ کہ در بشر [illegible] بیان میکنند ... و عمل

خود هم خواهد یار در خلوت * کنون رقیب حسد پیشه گو بسوز ز رشک - ومن بطأ به عمله لم یسرع به نسبه - و کسیکه پس اندازد و سست
او را عمل او پیش نمی آرد او را نسب او یعنی هر که تقصیر کرد در عمل هرچند نسب عالی دارد جبران نقصان نکند بیت نه بنده عشق
شدی ترک نسب کن جامی * که درین راه فلان ابن فلان چیزے نیست رواه مسلم - وعنه قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ان اول الناس یقضی علیه یوم القیمة - بدرستی که نخستین مردے که حکم کرده شود بر وے روز قیامت از جهت عدم ترک اخلاص
در عمل - رجل استشهد - مردے ست که کشته شد در راه خدا - فاتی به - پس آورده شود در حضرت پروردگار تعالی و تقدس -
فعرفه نعمه - پس می شناساند الله تعالی آن مرد را نعمت خود را که بوے عطا کرده و در بعض نسخ نعمه بصیغه جمع و اول صحیح ست
بحسب روایت - فعرفها - پس می شناسد وے نعمت خدا را و اعتراف میکند بآن - فقال فما عملت فیها - پس میگوید وے تعالی
بآن مرد پس بگو که چه عمل کردی تو در شکر این نعمت - قال قاتلت فیک حتی استشهدت - میگوید آن مرد کارزار کردم با کافران
خالص از برای رضای تو تا آنکه کشته شدم در راه تو - قال کذبت - میگوید پروردگار تعالی دروغ گفتی تو کارزار نکرده خالص
از برای رضای من - ولکنک قاتلت لان یقال جری - ولیکن کارزار کردی برای ریاے خلق و نام و آوازه خود تا گفته
شود فلان دلیر است - فقد قیل - پس بتحقیق گفته شد و یافتی تو غرض خود و جزای عمل خود را از خلق دیگر از من چه طلبی - ثم امر به فسحب علی
وجهه - پس امر کرده میشود فرشتگان را بجهت وے که بکشند او را بر زمین بر روے - پس کشیده میشود - حتی القی فی النار - تا آنکه انداخته
میشود در آتش دوزخ - ورجل تعلم العلم - دیگر مردے که آموخت علم را - وعلمه - و آموزانید آن را - وقرأ القرآن - وخواند
قرآن را - فاتی به فعرفه نعمه فعرفها - پس آورده شود او را پس می شناساند او را خدای تعالی نعمتهای خود را پس می شناسد وے
آن نعمتها را اینجا نعمه بلفظ جمع آمده و همچنین در باقی - قال فما عملت فیها - میگوید پروردگار تعالی پس چه کار کرده تو در شکرگزاری
آن نعمتها - قال تعلمت العلم وعلمته وقرأت فیک القرآن - میگوید آن مرد آموختم علم را و آموزانیدم آن را و خواندم خالص
از بهر رضای تو قرآن را - قال - پس میگوید وے تعالی - کذبت ولکنک تعلمت العلم لیقال انک عالم - دروغ گفتی ولیکن
تو آموختی علم را تا بگویند مردم که تو عالمی - وقرأت القرآن لیقال انک قاری - و خواندی قرآن را تا گفته شود که تو خواننده قرآنی -
فقد قیل - پس بتحقیق گفتند مردمان آنرا - ثم امر به فسحب علی وجهه - پس امر کرده میشود بجهت وے پس کشیده میشود بر زمین بروی وے -
حتی القی فی النار - تا آنکه انداخته میشود در آتش - ورجل وسع الله علیه - دیگر مردے که فراخ گردانیده است خدای تعالی
بروے روزی را - واعطاه من اصناف المال - و داده است او را از گونه گونهای مال - کله - همه مال را - فاتی به فعرفه نعمه
فعرفها قال فما عملت فیها قال ما ترکت من سبیل تحب ان ینفق فیها الا انفقت فیها لک - میگوید آن مرد نگذاشتم هیچ راهے را که دوست
میداری تو که صرف کرده شود مال در آن الا آنکه صرف کردم در آن برای رضای تو - قال کذبت ولکنک فعلت لیقال هو جواد
فقد قیل ثم امر به فسحب علی وجهه ثم القی فی النار - از کلمه ثم معلوم میشود که کشیدن اینجا بر زمین و رسوا کردن بیشتر و درازتر ست -
رواه مسلم - وعن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله لا یقبض العلم انتزاعا - بدرستی که خدای تعالی

نمیگیرد و باز نمی ستاند علم را یعنی در آخر زمان بطریق کشیدن - ینتزعه من العباد - که کشند آن را از دست بندگان و باز ستانند
ولکن یقبض العلم بقبض العلماء - ولیکن باز میگیرد علم را بمیرانیدن علما - حتی اذا لم یبق عالما - تا آنکه چون باقی نگذارد و پاینده ندارد
هیچ عالمی را و در روایتی لم یبق عالم یعنی باقی نماند عالمی - اتخذ الناس رؤسا جهالا - میگیرند مردم سران قوم جاهلان را
رؤسا بضم همزه و تنوین بر وزن فعول جمع راس یعنی سر و سرور چنانکه در روایت بخاری آمده و در روایت مسلم رؤسا
بفتح همزه و مد بر وزن فعلا جمع رئیس یعنی مهتر و کلان تر - فسئلوا - پس پرسیده میشوند و استفتا نموده میشوند - فافتوا
بغیر علم - پس فتوی میدهند بی علم و دانش - فضلوا واضلوا - پس هم خود گمراه میشوند و هم دیگران را گمراه میکنند
متفق علیه - وعن شقیق - از کبار تابعین و ثقه و ثبت و حجت است و از علمای عاملین است زمان صحابه
نشان آنحضرت صلی الله علیه وسلم را دریافته ولیکن بشرف رویت مشرف نشده و گفته اند هیچ قریه نیست مگر آنکه
در وی کسی است که دفع کرده میشود از اهل آن بآنکس شقیق از ایشان است و بود وی نزدیک عبدالله مخصوص بابن مسعود و از
کبار اصحاب وی - قال - گفت شقیق - کان عبدالله بن مسعود یذکر الناس فی کل خمیس - بود عبدالله بن مسعود که تذکیر میکرد
و پند و نصیحت میفرمود مردم را در هر روز پنجشنبه - فقال له رجل - پس گفت مر او را مردی - یا ابا عبدالرحمن - کنیت
عبدالله بن مسعود است - لوددت انک ذکرتنا فی کل یوم - هر آئینه دوست میدارم کاشکی تذکیر میکردی تو ما را در هر روز
قال - گفت ابن مسعود - اما انه یمنعنی من ذلک - آگاه باش بدرستی که شان این است که باز میدارد مرا از تذکیر در هر روز -
انی اکره ان املکم - اینکه من ناخوش دارم که ملول گردانم شما را - وانی اتخولکم بالموعظة - و بدرستی که من گاه گاه در می یابم شما را
به پند گفتن در وقت نشاط و محل قبول و عدم ملال - کما کان رسول الله - چنانچه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یتخولنا بها -
تعهد میکرد ما را بموعظت - مخافة السآمة علینا - از جهت ترس ملالت بر ما - متفق علیه - و یتخول بخاء معجمه ولام بمعنی تعهد
گفته است و تفقد و در اصل بمعنی طلب کردن نیز آمده است و حاصل آن گاه گاه پرسیدن و خبر گرفتن و رعایت کردن است چنانچه
گویند فلان یتفقد حال فلان میکند و یتخوننا بنون بجای لام نیز خوانده اند یتخول و یتخون هر دو بیک معنی است و بعضی یتحولنا بحاء مهمله
ولام نیز روایت کرده اند بمعنی طلب شناخت حال نشاط ایشان تا در حال ملال نباشد و روایت مشهور خاء معجمه است که در صحاح آمده
یتخولنا است بخاء معجمه ولام - وعن انس - قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا تکلم بکلمة اعادها ثلثا - روایت است
از انس که گفت بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون میگفت سخنی را باز میگردانید آن را سه بار - حتی تفهم عنه - تا فهم کرده شود
و بشبهه شنیده شود آن سخن از وی - غالبا این عادت شریف در مطالب و قانت بود اهتمام بآن سخن و احتمال
ناشنیدن آن بوده باشد والله اعلم و در لفظ کان محدثان را سخن است مقرر و مشهور میان نحویان آنست که افاده دوام
و استمرار میکند یعنی چون گویند که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که این کار میکرد مراد آن بود که دوام میکرد و عادت شریف آنحضرت
بود و بعض متاخرین را در این سخن است چه بسیاری از احادیث کان واقع شده که مجال اراده استمرار در آنجا نیست

کما لا یخفی علی المتتبع متنبہ۔ واذا اتی علی قوم فسلم علیہم۔ وچون می آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر گروہے پس سلام می کرد
بر ایشان۔ سلم علیہم ثلاثا۔ سلام می داد بر ایشان سہ کرت اینجا میگوئیم کہ مارا باحادیث صحیح و نقل صریح معلوم شدہ است کہ سلام
دادن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نزد در آمدن بر قومے یکبار بیش نبودہ پس این حدیث را دو توجیہ است یکے آنکہ مراد آنست کہ یک
سلام برائے استیذان می کرد تا قوم را خبر شود و در رون طلبید و سلام دیگر برائے تحیت کہ متعارف و مسنون ست نزد
در آمدن و سلام دیگر نزد برخاستن از مجلس و بر آمدن از نزد ایشان پس از اول وقت آمدن بر قوم وقت ممتد ست از اول در
تا آخر بر آمدن توجیہ دیگر آنکہ این در استیذان ست کہ اگر یکبار و دوبار سلام گفتہ و درون نطلبیدہ بار سوم باید گفت و اگر
این بار ہم نطلبیدہ بی باید گشت مسنون چنین ست۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی مسعود الانصاری۔ ابو مسعود بدری
دیگرست و ابن مسعود دیگر عبداللہ بن مسعود ثقفی ست از مشاہیر فقہائے صحابہ و ابو مسعود نام وے عقبہ بن عمرو الانصاری
و وے نیز مشہور و بزرگ ست۔ قال جاء رجل الی النبی۔ گفت ابو مسعود آمد مردے بسوئے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم
فقال۔ پس گفت آن مرد۔ انہ ابدع بی۔ بدرستی کہ باز ماندہ شدم از سیر ابدع بلفظ مجہول از ابداع و ابداع باز ماندن راحلہ
از سیر بجہت سستی یا گرانی بار۔ فاحملنی۔ پس سوار گردان مرا و ستورے دہ۔ فقال ما عندی۔ پس فرمود آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم نیست نزد من ستورے کہ ترا بران سوار گردانم و تو را بدہم۔ فقال رجل۔ پس گفت مردے۔ یا رسول اللہ
انا ادلہ علی من یحملہ۔ من راہ نمائی میکنم او را بکسے کہ سوار گرداند او را و بدہد او را ستورے۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ من دل علی خیر فلہ مثل اجر فاعلہ۔ کسی کہ راہ نماید بخیرے پس مر او راست مانند مزد کنندۂ خیر و دلالت
بخیر حکم خیر ست و چون دلالت متضمن تعلیم ست این حدیث را در کتاب العلم آورد۔ رواہ مسلم۔ وعن جریر۔ قال
کنا فی صدر النہار عند رسول اللہ۔ راوی این حدیث جریر بن عبداللہ البجلی کہ از مشاہیر صحابہ بود و موصوف بحسن صورت
و سیرت و جمال صفات و کرائم اخلاق و امیر المومنین عمر او را یوسف این امت گفتی و سید قوم خود بود و بود ما در روز پیش پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم فجاءہ قوم عراۃ۔ پس آمدند آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را گروہے برہنگان۔ مجتابی النمار۔ گلیم پوشان و نمار
بکسر نون جمع نمرہ بفتح نون و کسر میم گلیم مخطط سیاہ و سفید دار در چاک آن سر را درآورند۔ او العباء۔ شک راوی ست
کہ النمار گفت یا العباء گفت و عباء بفتح عین نیز نوعے از گلیم ست۔ متقلدی السیوف۔ شمشیرہا در گردن انداختہ۔ عامتہم من مضر
اکثر ایشان از قبیلہ مضر بودند بعد ازان مبالغہ میکند و میگوید بل کلہم من مضر۔ بلکہ ہمہ ایشان از مضر بودند۔ فتمعر وجہ رسول اللہ
پس متغیر شد روئے مبارک پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لما رای بہم من الفاقۃ۔ بسبب آنچہ دید بر ایشان از اثر فقر و فاقہ
و پیشی من از بینوائی چہرہ وے زرد شد ہم چنانکہ رنگ زرد کرد۔ فدخل۔ پس در آمد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در خانہ
ثم خرج۔ پس بیرون آمد از خانہ و تفحص نمود چیزے در خانہ نیافت۔ فامر بلالا فاذن واقام۔ پس فرمود بلال را کہ اذان
گوید و تکبیر بر آرد پس اذان گفت و تکبیر آورد بلال۔ فصلی۔ پس نماز گذارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ ثم خطب۔

پیش خطبہ خواند۔ فقال۔ پس خواند این آیت را۔ یا ایہا الناس اتقوا ربکم۔ ای مردمان تقوے کنید پروردگار خود را و بپرہیزید
از عذاب وے۔ الذی خلقکم من نفس واحدۃ۔ آن پروردگاری کہ پیدا کرد شمارا از یک ذات۔ الی آخر الآیۃ۔ تا آخر آیت کہ آخرش
این ست۔ ان اللہ کان علیکم رقیبا۔ بدرستی کہ ہست خدا بر شما نگاہبان و ناظر احوال و درین آیت ذکر تصدق و رعایت
صلۂ ارحام ست۔ والآیۃ التی فی الحشر۔ و خواند آیت دیگر را کہ در سورۂ حشر ست و در وے نیز ذکر تصدق و خیر ست
و آن آیت این ست کہ۔ اتقوا اللہ ولتنظر نفس ما قدمت لغد۔ بپرہیزید خدا را و باید کہ بنگرد ہر نفس کہ چہ پیش فرستادہ است
برائے فردائے قیامت۔ تصدق رجل۔ در اکثر نسخ بفتح آخر ست بلفظ ماضی و در بعض نسخ بجزم آخر بہ ہر تقدیر گفتہ اند کہ بمعنی
امر ست چنانکہ سیاق حدیث دلالت دارد بران یعنی باید کہ تصدق کند مرد۔ من دینارہ من درہمہ من ثوبہ من صاع برہ من صاع تمرہ
از دینار خود از درہم خود از جامۂ خود از پیمانۂ گندم خود از پیمانۂ خرمائے خود و ہر چہ یابد و ہر چہ از دست برآید۔ حتی قال ولو بشق
تمرۃ۔ تا آنکہ فرمود تصدق کنند اگرچہ نیم خرما باشد۔ قال۔ گفت جریر راوی حدیث۔ فجاء رجل من الانصار بصرۃ۔ پس آورد
مردے از انصار ہمیانی را کہ۔ کادت کفہ تعجز عنہا۔ نزدیک بود کہ کف دست وے بر نتواند داشت آن را۔ بل قد عجزت
بلکہ بتحقیق عاجز آمد کف وے از برداشتن آن و بدو دست برداشت۔ ثم تتابع الناس۔ بعد ازان پیاپی شد مردم
در آوردن صدقات۔ حتی رأیت کومین من طعام وثیاب۔ تا آنکہ دیدم من دو تودہ از خوردنی و جامہا و کوم بفتح کاف و ضم
آن نیز آمدہ تودہ از طعام و جامہ بلند از زمین و بزرگ و بلند از ہر چیز۔ حتی رأیت وجہ رسول اللہ۔ تا آنکہ دیدم روے
مبارک پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یتہلل۔ می درخشید و روشن میگردید از خوشحالی۔ کانہ مذہبۃ۔ گویا کہ روے مبارک او
مذہبہ ست این لفظ را بدو نوع ضبط کردہ اند یکے بضم میم و سکون ذال معجمہ و فتح ہا و نون بعد از وے و این را بمعنی گفتہ اند
یکی نشانگی شگوفے کہ در کوہ افتد و در وے آب جمع گردد و دیگر ظرفے کہ در وے روغن تیل نگاہدارند و تشبیہ
روے مبارک آنحضرت ست صلی اللہ علیہ وسلم در صفا و روشنی بصفائی آن آبیکہ در سنگ جمع گردد و بصفائی روغن کہ در
ظرف باشد و بعضے از ائمۂ اہل حدیث ہمین وجہ ذکر کردہ اند و بس و وجہ دیگر بضم میم و سکون ذال معجمہ و فتح ہا بعد از وے
باے موحدہ و مشہور ہمین وجہ ست و ہمین جزم کردہ قاضی عیاض و آن را بمعنی گفتہ اند نقرۂ زر اندود و این ابلغ ست در حسن
وجہ و اشراق آن و صم چرم زراندود و تشبیہ داد روے مبارک را در حسن و نورانیت بدان۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ از برائے بیان فضل مردے کہ اول آوردہ بود و بعد از وے دیگران متابعت وے کردند۔
من سن فی الاسلام سنۃ حسنۃ۔ کسے کہ نہاد و پیدا کرد در دین مسلمانی راہ و روش نیک را در مردم۔ فلہ اجرہا واجر من
عمل بہا من بعدہ۔ پس مر او راست ثواب آن سنت کہ خود کردہ و ثواب کسے کہ کار کرد بآن سنت بعد از وے۔ من غیر
ان ینقص من اجورہم شیئی۔ بے آنکہ کم کردہ شود از ثوابہائے ایشان چیزے۔ ومن سن فی الاسلام سنۃ سیئۃ۔ و کسیکہ
نہاد و پیدا کرد در مسلمانان راہ و روش بد۔ کان علیہ وزرہا ووزر من عمل بہا من بعدہ من غیر ان ینقص من اوزارہم شیئی۔

باشد بروے بار گناہ آن روش و بار کسے کہ کار کند بآن بعد از وے بے آنکہ کم کردہ شود از بارہاے ایشان چیزے
رواہ مسلم۔ شرح این حدیث در فصل ثانی از باب الاعتصام بالکتاب والسنۃ گذشتہ است ۔ وعن ابن مسعود قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقتل نفس ظلما الا کان علی ابن آدم الاول کفل من دمہا کشتہ نمی شود ہیچ نفسے بظلم مگر
کہ باشد بر پسر آدم کہ نخستین پسر بود نصیبے از گناہ خون این نفس کشتہ شدہ ۔ لانہ اول من سن القتل ۔ زیرا کہ آن پسر آدم نخستین کسے ست
کہ بنہاد رسم قتل را در بنی آدم اشارت ست بقصہ کشتن قابیل ہابیل را و آن مشہور ست متفق علیہ ۔ وسنذکر حدیث معاویۃ و زود
باشد کہ ذکر کنیم حدیث معاویہ را کہ اولش این ست ۔ لا یزال من امتی فی باب ثواب ہذہ الامۃ ان شاء اللہ تعالیٰ ۔ در باب
ثواب ہذہ الامۃ کہ آخرین ابواب این کتاب ست

الفصل الثانی ۔ عن کثیر بن قیس ۔ رضی اللہ عنہ ۔ قال کنت جالسا مع ابی الدرداء فی مسجد دمشق ۔ روایت
از کثیر بن قیس کہ از تابعین ست گفت بودم من نشستہ با ابو الدرداء در مسجد دمشق بکسر دال و فتح میم و کسر آن کہ پاے تخت
ملک شام ست بناے دمشاق بن کنعان ۔ فجاءہ رجل فقال ۔ پس آمد ابو الدرداء را مردے پس گفت ۔ یا ابا الدرداء
انی جئتک من مدینۃ الرسول ۔ بدرستی کہ من آمدہ ام ترا از مدینہ پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم لحدیث بلغنی انک تحدثہ عن رسول اللہ
از جہت شنیدن حدیثے کہ رسیدہ است مرا کہ تو خبر میدہی آنرا از پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم ما جئت لحاجۃ ۔ نہ آمدہ ام از جہت
حاجتے دیگر ۔ قال فانی سمعت رسول اللہ ۔ گفت ابو الدرداء پس بدرستی کہ من شنیدہ ام پیغمبر خدا را ۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ۔
میگفت ۔ من سلک طریقا یطلب فیہ علما ۔ کسے کہ برود راہے را کہ طلب کند در وے علمے را از علوم دین ۔ سلک اللہ بہ طریقا
من طرق الجنۃ ۔ ببرد او را خداے تعالیٰ براہے از راہہاے بہشت ۔ وان الملائکۃ لتضع اجنحتہا رضی لطالب العلم ۔ و بدرستی کہ
فرشتگان ہر آئینہ می نہند بازوہاے خود را بجہت رضامندی طالب علم مر طالب علم را و وضع جناح کنایت ست از لین جانب و انقیاد
و رجوع برحمت و انعطاف و ممکن ست کہ مراد گستردن بازوہا باشد بحقیقت تواضع مر طالب علم را کہ سعی خود در طلب علم کہ طریق
وصول بقرب حق تعالیٰ ست مبذول میدارد خصوصا طالب علمے کہ سائر احوال او موافق طریقۂ طلب علم و مطابق رضاے
حق ست و طیبی گفتہ کہ مراد بوضع اجنحہ باز ماندن ست از طیران و فرود آمدن براے استماع علم چنانکہ نزول سکینہ و طواف
ملائکہ بتالیان قرآن مشعر بدان ست کہ این وضع اجنحہ از ملائکہ مر براے طالب علم در دنیا ست یا در آخرت یا در ہر دو واللہ
اعلم ۔ وان العالم لیستغفر لہ من فی السموات ومن فی الارض ۔ و بدرستی کہ عالم ہر آئینہ آمرزش میخواہند و دعا می کنند براے او
ہر کہ در آسمان ست از ملائکہ و ہر کہ در زمین ست از جن و انس و ملائکہ ارضی نیز ۔ والحیتان فی جوف الماء ۔ و آمرزش میخواہند
عالم را ماہیان در میان آب بزبان حال گفتہ اند کہ مراد تمامہ حیوانات ست و لیکن تخصیص ذکر ماہیان اشارت بآن ست
کہ آب از آسمان ببرکت علما می آید کہ معیشت ماہیان در آن ست چنانکہ واقع شدہ است بہم یمطرون و بہم یرزقون و سبب
در دعاے اہل عالم مر عالم را آن ست کہ صلاح عالم بعلم ست و ہیچ چیزے از اصناف اہل عالم نیست کہ صلاح و وجود و بقاے

مقصود و منوط بعلم نباشد پس نوشت پروردگار تعالیٰ بر ہر صنف ہر طالب علم را استغفار بجہت جزای چیزی کہ وصل
میگردد از وی بایشان و ازین حدیث معلوم میگردد کہ گناہان عالم مغفور است باستغفار اہل زمین و آسمان مر او را
انشاء اللہ تعالیٰ وہو الغفور الرحیم — وان فضل العالم علی العابد کفضل القمر لیلۃ البدر علی سائر الکواکب — و بدرستی کہ فضل
عالم بر عابد ہمچو فضل ماہ شب چہاردہم ست بر باقی کواکب تشبیہ کرد عالم را بماہ تمام کہ نور وی زمین را در گرفتہ است
و چون فائدہ علم متعدی ست و بہمہ عالم میرسد این تشبیہ مناسب باشد بخلاف عابد کہ فائدہ وی لازم ذات اوست
و بغیر نمیرسد چنانکہ نور کواکب و نیز تشبیہ عالم بقمر بجہت آنکہ نور وی مستفاد است از حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم
کہ آفتاب عالم دین ست بغایت مناسب ست اگر گویند کہ عالم بے عبادت نخواہد بود و عالم بی عمل را فضل نبود چنین
عبادت بی علم صحیح نباشد پس فرق میان عالم و عابد چیست جوابش آنکہ مراد بعالم کسی ست کہ بعد از تحصیل علم اکتفا بعبادت
ضروری از فرائض و سنن موکدات نمودہ صرف اوقات باشتغال علم بتعلیم و تصنیف و جز آن نماید و کار وی نشر علم
و ترویج دین ست و مراد بعابد آنکہ بعد از تحصیل علم اشتغال وی بعبادت ست و اوقات وی معمور بدان و چون فائدہ
نشر علم و اشتغال بآن در دین اکثر و اوفر و نفع آن مر خلائق را عام تر و شامل تر است لاجرم فضل وی بر عبادت بیشتر بود
چنانکہ از احادیث دیگر مفہوم میگردد — وان العلماء ورثۃ الانبیاء — و بدرستی کہ علما وارثان پیغمبرانند کہ علم دین بوراثت
از ایشان یافتہ اند و خود انبیاء الخبر علم ارث نبود چنانکہ فرمود — وان الانبیاء لم یورثوا دینارا ولا درہما — و بدرستی کہ پیغمبران
وارث نگردانیدہ اند کسی را یعنی پس نگذاشتہ اند بعد از خود بطریق ارث دینار را و نہ درہم را — وانما ورثوا العلم — و نگذاشتند
بارث مگر علم را — فمن اخذہ اخذ بحظ وافر — پس کسی کہ گرفت علم را و تعلم کرد آن را گرفت نصیبی تمام را از دین و سعادت یا
مراد آنست تا آنکہ ہر کہ خواہد تعلم کند علم را باید کہ بگیرد از وی نصیبی تمام را و قانع نگردد باندکی از آن — رواہ احمد
والترمذی وابوداود وابن ماجہ والدارمی وسماہ الترمذی قیس بن کثیر — و نام نہادہ است ترمذی راوی حدیث را قیس
بن کثیر و صحیح کثیر بن قیس ست چنانکہ مولف ذکر کردہ است و بخاری آن را نیز در تاریخ خود در باب کثیر آوردہ نہ در باب قیس
بدانکہ این حدیث مذکور کہ ابوالدرداء روایت کردہ ہمان حدیث ست کہ آن مرد در طلب وی آمدہ بود یا تنبیہ و تمہید ست کہ در
مدح طلب وی آورد و حدیث مطلوب دیگر خواہد بود کہ اینجا مذکور نشدہ این ہر دو احتمال گفتہ اند واللہ اعلم — وعن ابی امامۃ
الباہلی — قال ذکر لرسول اللہ — گفت ابو امامہ باہلی کہ صحابی ست و منسوب ست بباہل بن اعصر کہ جد کلان اوست ذکر کردہ شد
مر پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم رجلان — دو مرد — احدہما عابد والآخر عالم — یکے از آن دو مرد عابد ست و دیگر عالم یعنی
پوشیدہ شد از حضرت وی کدام از ینہا فاضل تر است — فقال رسول اللہ — پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم — فضل عالم بر عابد ہمچو فضل من ست بر ادنای شما خیال باید کرد کہ این چہ مبالغہ
اول فضل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر انبیا و مرسلین ست خصوصا بر صحابہ خصوصا بر آنکہ ادنای ایشان است — ثم قال

رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الله وملائکته واهل السموات والارض حتی النملة فی جحرها - بدرستی که خدا
و فرشتگان وی و کسان آسمانها و کسان زمین تا مورچه در سوراخ خود - وحتی الحوت - و تا ماهی در آب - لیصلون علی
معلم الناس الخیر - هر آئینه درود میفرستند بر تعلیم کننده مردم خیر را یعنی علم و حکمت را و درین اشارت ست بعلت تفضیل
عالم بر عابد و اشارت ست بآنکه مفضل علم آنست که تعلیم میکند تا نفع او متعدی گردد و افضل باشد از عبادت که
غیر متعدی ست - رواه الترمذی - روایت کرد این حدیث را باین لفظ که مذکور شد ترمذی - ورواه الدارمی -
عن مکحول مرسلا و روایت کرد آن را دارمی از مکحول شامی که از کبار تابعین و ثقات ایشان ست و افقه اهل شام
تا گفته اند که علما چهار اند ابن المسیب بمدینه و شعبی بکوفه و حسن بصری ببصره و مکحول بشام بطریق ارسال - ولم یذکر رجلان -
و ذکر نکرد دارمی این قصه را که ذکر کرده شد نزد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم دو مرد - وقال - و آورد مکحول حدیث را باین
عبارت که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم - فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم ثم تلا هذه الآیة - پس خواند آنحضرت
صلی الله علیه وسلم این آیت را که - انما یخشی الله من عباده العلماء - نمی ترسند خدا را از بندگان وی مگر علما - وسرد
الحدیث الی آخره - و ذکر کرد دارمی این حدیث را تا آخرش - وعن ابی سعید الخدری - از مشاهیر صحابه ست
پسر سعد بن مالک بن سنان ست فقیه نبیل کثیر الحدیث ست از علما و فضلا و عقلا ست و از اصحاب شجره است
اول مشاهد او خندق است مشهور شده بکنیت - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الناس لکم تبع - گفت گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم صحابه را که مردمان مر شما را که یاران منید و با من صحبت داشتید و علم از من بی واسطه گرفته اید
تابعان و پیروانند - وان رجالا یأتونکم من اقطار الارض - و بدرستی که مردان خواهند آمد شما را از کرانهای زمین عرب
و عجم و اکثر تابعین از عجم اند و صحابه از عرب - یتفقهون فی الدین - در حالیکه طلب میکنند فقه و علم در دین چنانکه آیه کریمه
فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین الآیة ناطق بآن ست - فاذا اتوکم - پس چون بیایند مر شما را -
فاستوصوا بهم خیرا - پس وصیت پذیرید بایشان نیکی را یعنی تعلیم کنید ایشان را علم دین و تحقیق معنی لفظ استیصاء در شرح کرده شده ست -
رواه الترمذی - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الکلمة الحکمة - و در روایتی بجای کلمة الحکمة
ضالة الحکیم - وفی روایة ضالة المؤمن - سخن با معنی علم و حکمت گم شده حکیم است یا گم شده مسلمان ست - فحیث وجدها
فهو احق بها - پس هر جا که یافت و از هر کس که یافت آن کلمه را پس آن حکیم سزاوارتر ست بآن کلمه چنانکه کسی گم شده
خود را در دست هر که یابد میگیرد و تحقیق مومن را از هر جا که سخن دین بشنود قبول میکند و عمل بآن میکند و نظر بآن نمیکند که مردی فقیر و حقیر میگوید
بعض بزرگان گفته اند که اگر یکی سخن حق از زبان بایزید بسطامی بشنود و همان سخن از راه خود بشنود و قبول نکند متکبر باشد - بیت
مرد باید که گیرد اندر گوش ور نوشته ست پند بر دیوار - و نیز این حدیث دلالت دارد بر آن که هر که کلامی بشنود و فهم نکند
معنی آن باید که برساند آن را بکسی که اهل او ست و فقیه تر از وی ست چنانکه هر که گم شده بیابد باید که بدهد آنرا بکسی که تفحص کند

وروی البیہقی فی شعب الایمان الی قولہ مسلم۔ و روایت کرد بیہقی ہمین قدر کہ طلب العلم فریضۃ علی کل مسلم۔ وقال ہذا
حدیث متنہ مشہور و اسنادہ ضعیف۔ و گفت بیہقی این حدیثیست کہ مشہور شدہ است درمیان مردم و اسناد وے
ضعیف ست۔ وقد روی من اوجہ کلہا ضعیف۔ و گفتہ است بیہقی کہ روایت کردہ شدہ است این حدیث از وجوہ
و طرق متعددہ کہ ہمہ ضعیف اند اما شک نیست کہ چون بطرق متعددہ روایت کردہ شدہ است بعضی ببعضی قوت
خواہد یافت و حدیث را بدان قوتے پیدا خواہد شد و بیان طرق و احوال آن در شرح سفر السعادت مذکور شدہ
و در اینجا باز گفتنی نیست — وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خصلتان لا تجتمعان فی منافق
دو خصلت است کہ جمع نمی شوند در منافق حسن سمت ولا فقہ فی الدین — یکے حسن سمت یعنی راہ و روش
نیک و سمت در اصل بمعنی راہ راست ست پس بمعنی ازان استعارہ کردند برائے ہیئت نیکان در روش نیک کہ منظر خوش باشد
و دیگر فقہ در دین یعنی فہم و فطانت در دریافت احکام دین و فقہ در تعریف فقہا [illegible] مسائل این را با ...
باشد و تغلیظ و تشدید ست وے را بر خلاف این دو صفت نفاق۔ رواہ الترمذی — و در بعض نسخ والدارمی نیز مذکور
وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من خرج فی طلب العلم فہو فی سبیل اللہ حتی یرجع — کسے کہ بیرون آید از خانہ
برائے طلب علم پس وے در راہ خدا است و ثواب آن میابد تا بجائے باز آمدن بخانہ خود گویا و کفار را ...
در راہ خدا است و در حکم غازی باشد و اگر گفتہ شود کہ ازینجا معلوم گردد کہ ابتدا باز آمدن ثواب منقطع گردد جواب آنکہ
ثواب در راہ خدا بودن تمام شود بعد ازان ثواب تعلیم و تحصیل دیگران ثواب بود۔ رواہ الترمذی والدارمی — وعن سخبرۃ بفتح سین
و سکون خائے معجمہ و فتح بائے موحدہ — الازدی بفتح ہمزہ و سکون زا است صحابی ست روایت کردہ است از وے
پسر او عبد اللہ و او را روایت ست در کتاب العلم۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من طلب العلم کان کفارۃ لما
مضی — ہر کہ طلب کند علم را باشد این طلب وے کفارہ مر گناہان را کہ گذشتہ است و پوشندہ گناہان گذشتہ وے
و آمرزیدہ شود و ہر چند پیش ازین گفتہ است از گناہان اکثر و امثال این ہوا نفع گناہان صغیرہ مراد میدارند تا کہ در وضو
و نماز و امثال آن الا و رنج کہ کبائر نیز آمرزیدہ میگردد و شاید کہ در طلب علم نیز چنین باشد واللہ اعلم۔ رواہ الترمذی
والدارمی وقال الترمذی ہذا حدیث ضعیف الاسناد وابو داؤد الراوی یضعف — ترمذی درین حدیث سخن کردہ و گفتہ
کہ ابو داؤد کہ نام وے نفیع بن الحارث ست از اہل کوفہ و قاضی ہمدان بود و اعمی بود در حدیث ضعیف ست و از ثقات
نیست و حدیث وے حجت نہ و این غیر ابو داؤد صاحب سنن ست کہ از ثقات و کبار محدثین ست — وعن ابی سعید
الخدری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لن یشبع المؤمن من خیر یسمعہ — سیر نگردد مسلمان از شنیدن سخن نیک
یعنی از علم حتی یکون منتہاہ الجنۃ — تا آنکہ میباشد عاقبت کار وے بہشت یعنی تا آخر عمر در طلب علم میباشد و پیوستہ
ازان در بہشت میرود و درین حدیث بشارت ست و طالب علم را کہ از عالم با ایمان میرود ان شاء اللہ تعالی بفضلہ

زیرا که دعاے مسلمانان احاطه میکند و شامل میگیرد کسے را که وراے ایشان ست و درآرا بالمیم یعنی لیس پیش هردو
آید و این علت التزام جماعت ست و من بفتح میم و کسر آن هر دو روایت ست و وجه ربط این کلام یعنی ثلث لا یغل بکلام
سابق یعنی نضر الله عبدا آنست که چون ترغیب کرد براداے آنچه شنیده است از حضرت وے ذکر کرد آنچه مقوی و
موید آن باشد تا اخلاص عمل براے خدا و نصیحت مسلمانان و لزوم جماعت مسلمانان نبود اداے مذکور حصول نگیرد
و اتمام نپذیرد و طیبی گفته که کلام سابق توطیه و تمهید این کلام ست و مقصود اداے همین کلام ست که جامع ست تعظیم لامر الله
والشفقة علی خلق الله را انتهی — رواه الشافعی والبیهقی فی المدخل — روایت کرد این حدیث را امام شافعی و بیهقی در مدخل
که نام کتاب بیهقی ست از ابن مسعود — ورواه احمد والترمذی وابوداود وابن ماجه والدارمی عن زید بن ثابت — روایت
کرده اند آن را این جماعت از زید بن ثابت — الا ان الترمذی وابا داود لم یذکرا ثلث لا یغل علیهن الی آخره — مگر آنکه این دو کس
ذکر نکرده اند این کلام اخیر را که ثلث لا یغل علیهن الی آخره ست — وعن ابن مسعود قال سمعت رسول الله — ابن مسعود
گفت که شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول — میگفت — نضر الله امرأ سمع منا شیئا فبلغه کما سمعه — تر و تازه گرداند
خداے تعالی مردے را که شنید از ما چیزے را از کلام پس برسانید آن را همچنانکه شنید آن را — فرب مبلغ اوعی له من سامع
پس بسا کسے که رسانیده شد بوے حدیث نگاه دارنده تر و فهم کننده تر ست آن را از شنونده اول معنی این حدیث هم
مضمون حدیث سابق ست باندک تفاوتے که در بعض الفاظ واقع است — رواه الترمذی وابن ماجه ورواه الدارمی
عن ابی الدرداء — و گفته اند که اگر در طلب حدیث و حفظ و تبلیغ وے فرضا هیچ فائده نبودے جز امید اداے برکت این دعا
از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم بس بودے در دنیا و آخرت اللهم ارزقنا — وعن ابن عباس قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم — بپرهیزید حدیث کردن را از من مگر چیزے را که بدانید بیقین یا بظن غالب
که از من ست تا در ورطه دروغ بستن بر من نیفتید — فمن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده من النار — پس کسے که دروغ بندد بر من
دیده و دانسته پس باید که بگیرد جاے نشست خود را از آتش دوزخ شرح این کلام در فصل اول در حدیث اول گذشت
رواه الترمذی ورواه ابن ماجه عن ابن مسعود و جابر ولم یذکر — و ذکر نکرد ابن ماجه این کلام را که — اتقوا الحدیث عنی الا ما علمتم
وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال فی القرآن برایه فلیتبوأ مقعده من النار — کسے که بگوید در تفسیر قرآن
براے عقل و قیاس خود بے آنکه مستندے از نقل داشته باشد پس باید که بگیرد جاے نشست خود را از آتش دوزخ —
و فی روایة — و در روایتے چنین آمده است — من قال فی القرآن بغیر علم — کسے که بگوید و سخن کند در قرآن بے علم
فلیتبوأ مقعده من النار رواه الترمذی — وعن جندب بضم جیم و ضم دال و فتح دال نیز آمده نام ابو ذر غفاری ست
ولیکن غالب ذکر وے بکنیت اوست و مناقب او کثیرست در بعض مواضع نوشته شده است و جندب بن عبد الله بجلی
صحابی ست که حسن بصری و محمد بن سیرین از وے روایت دارند و جندب قسری نیز در کتاب مذکورست گفته اند مشهور

که درست علیه است بتشدید و در بعض نسخ مصابیح بتخفیف است تا درین حدیث کدام یکی ازین هر دو مراد است والله اعلم ـ

قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال فی القرآن برأیه فاصاب فقد اخطأ ـ هر که گوید در قرآن و سخن کند در ان از پیش خود پس صواب آید و درست افتد حق را لیکن تحقیق خطا کرد یعنی اگر چه در واقع حق و صواب اتفاق افتاد اما چون در قصد و طریق آن خطا کرد حکم بخطا داده شد برعکس حال آنکه هرچند درست است که اگر چه خطا کند صواب است یعنی نیل اجر و صواب و کلام درین مقام تفصیلی دارد و تحقیق آنکه تفسیر قرآن و تاویل تفسیر آنکه جزم کند که مراد حق این است این معنی جز بنقل از ائمه اهل تفسیر که به سند آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم درست نباشد و تاویل آنکه بطریق احتمال گوید که تواند مراد این باشد و این بشرط موافقت قواعد عربیت و قواعد شرع درست است والله اعلم ـ رواه الترمذی وابوداؤد ـ وعن ابی هریرة رضی الله عنه ـ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المراء بکسر میم و مد و فتح فی القرآن کفر ـ جدال و نزاع در قرآن کفرست یعنی نزدیک ست که بکفر کشد و بعضی گفته اند که مراد درینجا شک و ارتیاب است و در بعض وجه مراد حقیقت کفر باشد ـ رواه احمد وابوداؤد ـ وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده ضمیر جده راجع است بسوی عمرو بن شعیب یا به ابیه و این اسناد را بیان دارد و در بعض مواضع گفته شده است ـ قال سمع النبی صلی الله علیه وسلم قوما یتدارؤن فی القرآن ـ گفت عمرو بن شعیب از پدرش از جد که شنید آنحضرت صلی الله علیه وسلم قومی را که مدافعه و مناقضه میکنند در قرآن و جدال و نزاع مینمودند درآن ـ فقال ـ پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم ـ انما هلک من کان قبلکم بهذا ـ هلاک شده کسانی که پیش از شما بودند بمثل این صفت که ـ ضربوا کتاب الله بعضه ببعض ـ زدند کتاب خدا را بعض آن را به بعض یعنی رد کردن و ناقض ساختن بعض آیات به بعضی و گفتند که این آیت مخالف آن است و آن مخالف این یا اختلاط بعض آیات است به بعضی و عدم تمییز میان محکم و متشابه و مجمل و مبین و ناسخ و منسوخ و معنی اول انسب است بقول او که نبود ـ وانما نزل کتاب الله یصدق بعضه بعضا ـ و جز این نیست که نازل شده است کتاب خدا تا آنکه تصدیق میکند بعض او بعض را ـ فلا تکذبوا بعضه ببعض ـ پس تکذیب مکنید بعض آن را به بعض ـ فما علمتم منه فقولوا ـ پس آنچه دانید از کتاب خدا و رسید علم شما بدان پس بگوئید و بیان کنید ـ وما جهلتم فکلوه الی عالمه ـ و آنچه ندانید و نرسید علم شما بدان پس بسپارید آن را بداننده او یعنی الله تعالی و رسول صلی الله علیه وسلم و بعضی گفته اند مراد عالمی است که کتاب و تفسیر آن داند ـ رواه احمد وابن ماجه ـ وعن ابن مسعود رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انزل القرآن علی سبعة احرف ـ فرود فرستاده شده است قرآن بر هفت حرف حرف در لغت بمعنی طرف است و اینجا بمعنی نوع و طریق و آنچه مناسب این معنی افتد مراد است و شراح را اختلاف است که این هفت حرف کدام است و آنچه اشهر است آنست که مراد بآن هفت لغت است که در عرب مشهور است و مشهور بفصاحت بوده اند و آن لغت قریش و طی و هوازن و یمن و ثقیف و هذیل و بنی تمیم است و آورده اند اول که قرآن نازل شد بلغت قریش آمد که لغت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و چون بر سایر عرب تکلم بدان شاق آمد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حضرت عزت التماس کرد که درین امر توسعه شود پس امر شد که هر کس بلغت خویش بخوانند و همچنین میخواندند تا زمان امیرالمؤمنین عثمان و چون د

رضی اللہ عنہ مصاحف متعددہ نویسانید و ببلاد اسلام بفرستاد و قرار بر ہمان لغت داد کہ زید بن ثابت بامر ابی بکر صدیق و عمر فاروق رضی اللہ عنہما جمع کردہ بود و امر کرد بمحو باقی لغات بجہت مشاہدہ اختلاف مردم باکدیگر و تکفیر بعضی مر بعضی را و نماند ازان لغات مگر چیزے اندک کہ متفق شدند بران صحابہ و باقی ماند بعد از ایشان تا برسید بقراء سبع یا سائر ائمہ متداولہ و باقی ماند اختلافے کہ در بین لغت مقررہ بود از ادغام و امالہ و وقف و غیر آن از آنچہ میان این قراء بسبب اختیار و ترجیح مختلف افتادہ است و بعضی گویند کہ مراد بسبعہ سبع قرائات سبعہ است کہ ہمہ متواترہ و ثابت اند بے شبہہ و بر ہمہ احکام قرآنیت از صحت صلوۃ و حرمت مس محدث و جنب و امثال آن مترتب ست و بعضی بہفت معانی مراد داشتہ اند کہ قرآن بران مشتمل ست از امر و نہی و قصص و امثال و وعظ و وعد و وعید و بعضی بتفاوت احکام و اخلاق و قصص و امثال و وعد و وعید تفسیر کردہ اند و بعضی گویند کہ مراد بہفت عدد مخصوص نیست بلکہ مراد توسعہ و کثرت ست و عرب ہفت را باین معنی استعمال میکنند زیرا کہ این عدد یست کہ قاعدہ زبان و ارکان بر آنست کذا قالوا واللہ اعلم۔ لکل آیۃ منہا ظہر و بطن۔ مر ہر آیتے را ازان حروف سبعہ کہ قرآن بران نازل ست و در بعضی نسخ لکل آیۃ منہ و این ظاہر ست و این ضمیر راجع بقرآن ست یعنی ہر آیتے از قرآن را ظاہری ست و باطنی مراد بظاہر آنچہ اہل زبان می فہمند و باطن آنچہ بندگان خاص حق تعالی بران مطلع اند یا مراد بظاہر آنچہ بیان میکنند آن را بالتفسیر و باطن آنچہ کشف میکنند معنی آن را بالتاویل و تفسیر آنچہ متعلق بروایت ست و تاویل آنچہ متعلق بدرایت ست و بعضی گویند مراد بظہر ایمان آوردن ست بدان و ببطن عمل کردن بآن یا مراد بظہر قرائت ست و تلاوت و ببطن تفہم و تدبر یا بظہر لفظ و ببطن معنی یا مراد آنست کہ قصص قرآن در ظاہر اخبار ست و در باطن اعتبار۔ ولکل حد مطلع۔ بضم میم و فتح لام مشددہ جائے بلند کہ بران برآیند و بر پایان و سطح بلا شوند و حد بمعنی طرف و نہایت یعنی ہر یکے از ظہر و بطن را حدے و نہایتے ست و ہر حد و نہایت را مقامے ست کہ بترقی و صعود بران مقام اطلاع واقع میشود بر آن حد و نہایت پس مطلع ظہر تعلم عربیت ست و علومیکہ ظاہر معنی قرآن بدان متعلق ست و معرفت اسباب نزول و ناسخ و منسوخ و امثال آن و مطلع بطن ریاضت و اتباع و ادائے عمل بمقتضائے آن تزکیہ نفس و تصفیہ قلب و تجلیہ روح و تخلیہ سر کہ بعد از حصول آن بر بطون قرآن اطلاع افتد چنانکہ گفتہ اند جلوہ جمال شاہد قرآن نقاب انگاہ کشاید کہ دار الملک ایمان را بیابد خالی از غوغا و بعضی گفتہ اند کہ مراد بحد احکام شرع ست کہ تعین نمودہ و حد فرمودہ است و ہر یکے از احکام را موضعے ست کہ بدان اطلاع افتد بر ہر حکم و تمامہ آن حد و حکم و مواضع اطلاع بران حاصل نشود مگر حضرت رسالت را صلی اللہ علیہ وسلم و علماء را دران طبقات و منازل و مقامات ست بعضہا فوق بعض و معانی دیگر نیز گفتہ اند و آنچہ مذکور شد اولے و ارجح ست واللہ اعلم۔ رواہ فی شرح السنۃ۔ وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم العلم ثلثۃ۔ علم اصول دین و شریعت سہ است۔ آیۃ محکمۃ۔ یکے آیتیست کہ محکم است اشارت بکتاب اللہ ست و تخصیص بآیت محکمہ جہت آنست کہ آن ام الکتاب و اصل اوست و محفوظ ست از احتمال و اشتباہ و ہر چند او از تشابہات محمول بران ست و علومیکہ مبادی و وسائل آنست متعلق ست بدان۔ او سنۃ قائمۃ۔ یا سنتے کہ ثابت ست محفوظ متون و اسانید آن۔ او فریضۃ عادلۃ۔ یا فریضہ ایست کہ مثل و عدیل کتاب و سنت ست اشارتست باجماع و قیاس کہ مستند

وستنبطا اند از ان و باین اعتبار آن را مساوی و معادل کتاب و سنت داشته اند و تعبیر از ان بلفظ فریضه کردند تنبیه بر آنکه عمل بآنها
واجب است چنانکه بکتاب و سنت پس حاصل معنی حدیث آن شد که اصول دین چهار است کتاب و سنت و اجماع و قیاس - وما
کان سوی ذلک فهو فضل - و هر چه که بیرون ازین علوم ثلاثه است پس آن فضل است و لایعنی و فضل در لغت بمعنی زیادت ضد نقص
و جمع آن فضول است غالب آمده در مالایعنی و آنچه خیر نیست در وے و فضول کسے که مشغول باشد بمالایعنی چنانچه قال الله
وقال رسوله و فضله باشد فضل بمعنی افضول - رواه ابو داود و ابن ماجه - وعن عوف بن مالک الاشجعی -
صحابی است اهل مشاهد است غیر بیعت و بود با وے رایت اشجع روز فتح مکه و سکونت کرد شام را و وفات یافت در وے سنه ثلث
و سبعین - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یقص - اصل قص بمعنی اعلام اخبار و بیان است و قصه مشتق است از ان و قاص
کسے که قصه را بر وجهیکه هست بگوید و تحدیث کند بمعنی وعظ گفتن و پند و نصیحت دادن نیز آمده قاص و اعظ را گویند و مراد انجا
این معنی است می فرماید که قصه نخوانند و وعظ نگوید - الا الامیر - مگر حاکم و امیر که پند گوید مردم را و خبر دهد ایشان را از اخبار
ماضیه تا بدان اعتبار گیرند و پند پذیر شوند - او مامور - یا کسے که امر کرده است او را حاکم و ماذون و مجاز است از پیش وے
پس حکم او حکم امیر است - او مختال - یا مرد متکبر معجب که از برای طلب ریاست و اتباع هوی ریا میکند و تصدر می جوید مختال
بجای متکبر است و در بعض روایات مختال بمعنی مرائی آمده از خیلاء و بعض این روایت را اصح و اولی داشته اند والله اعلم
و درین حدیث است که قصص و وعظ بی اذن امام زیرا که امام داناتر است بمصالح رعیت و مهربان تر است بر ایشان و اگر خود نگوید
بگیرد آنکه در میان علما کسے را که بعلم و تقوی و دیانت و صیانت و ترک طمع و حسن عقیدت موصوف بود و از جهل و فسق و
خیانت و بدعت دور باشد و اینجا استنباط می توان کرد که نشستن بر سجاده مشیخت برای وعظ و ارشاد و هدایت بی اذن مشایخ و اجازت
و اخلاف ایشان جائز نبود چنانکه بعض متشیخه از اهل جهل و هوی میکنند و بعضے از علما چنان گفته اند که مورد این حدیث در خطبه است
که متعین است باهر امام و هر که نائب او باشد - رواه ابو داود و رواه الدارمی عن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده و فی روایته
او مرائی - و در روایت دارمی او مرائی آمده یعنی ریا ورزنده - بدل - لفظ او مختال - که در روایت ابو داود واقع شده
وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من افتی بغیر علم - کسے که فتوی داده شود بے علم - کان اثمه علی
من افتاه - باشد گناه او بر گردن کسے که استفتا نموده و پرسیده از وے مسئله چه باعث این فتوی بے علم که موجب
اثم است او شده اما اگر عمدا یا جهد و مرد دیگر را علم از وے پرسیده باشد پس بدین وجه افتا بمعنی استفتا باشد و این
بر تقدیرے است که افتی اول بلفظ معلوم باشد و او را بلفظ مجهول نیز خوانده اند و معنی این شود که هر که فتوی داده شد
بے علم باشد گناه او بر کسے که فتوی داده است او را و این معنی ظاهر تر است - ومن اشار علی اخیه - و کسے که امر کرد برادر
خود را که مشورت کرده است با وے و مصلحت طلبیده - بامر یعلم ان الرشد فی غیره - بکاریکه میداند که صلاح کار وے
در غیر آن کار است - فقد خانه - پس تحقیق خیانت کرد او را المستشار مؤتمن که در حدیث دیگر واقع شده است این معنی

داره — رواه ابو داود — وعن معاویة قال ان النبی — گفت معاویه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم نهی عن الاغلوطات
نهی کرد از اغلوطات جمع اغلوطه بضم همزه و سکون غین و غلوطه بے همزه نیز آمده کلامے که در غلط انداخته شود کسے را
بدان و آن را مغالطات نیز گویند اگر قصد اظهار فضیلت نفس خود و تنقیص غیر و شرمنده ساختن و رسوا گردانیدن او کند
و باعث تهییج فتنه و شر و موجب عداوت و ایذا گردد حرام ست بعض گفته اند که اگر بطریق جزا و مکافات باشد چنانکه دیگرے را
در مغالطه انداخته آن دیگر نیز او را در آن بیندازد بحکم جزاء سیئة سیئة مثلها جائز ست چنانکه امام شافعی رح با امام ابو یوسف رح در مجلس
هارون رشید کرده والله اعلم — رواه ابو داود — وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تعلموا الفرائض والقرآن —
بیاموزید فرائض را و قرآن را — وعلموا الناس — و بیاموزانید مردم را — فانی مقبوض — زیرا که من قبض کرده شوم و برداشته شوم
از عالم و مراد بفرائض احکامے که فرض و لازم ست عمل بدان و در دین چون در غالب قرآن واقع شده مراد احکامے خواهد بود که
در سنت واقع شده است و بعضے از فرائض علم مواریث مراد داشته اند — رواه الترمذی — وعن ابی الدرداء قال کنا مع رسول الله
گفت ابو الدرداء بودیم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فشخص ببصره الی السماء — پس برداشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم چشم مبارک
خود را بسوے آسمان و تیز دید بجانب آن گویا که منتظر وحی شد که فرود آید پس وحی آمد باقتراب اجل وے صلی الله علیه وسلم
ثم قال هذا اوان یختلس فیه العلم من الناس — پس گفت این وقت آنست که در ربوده شود و در وے علم و وحی از مردم — حتی لا
یقدروا منه علی شیء — تا آنکه قادر نباشند از علم بر هیچ چیز — رواه الترمذی — وعن ابی هریرة روایة — آمده است از ابی هریرة
بطریق روایت و این عبارت از رفع حدیث ست بجاے آنکه گویند قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم و لیکن چون راوی
ابی هریرة را یقین نیست بآنکه وے این لفظ گفته بجاے وے لفظ روایت آورد و مقصود آنست که روایت کرد ابو هریره
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرمود — یوشک ان یضرب الناس اکباد الابل — نزدیک ست که بزنند مردم جگرهاے شتران را
کنایت ست از سرعت سیر و طول سفر — یطلبون العلم — در حالیکه طلب میکنند علم را — فلا یجدون احدا اعلم من عالم المدینة — پس
نیابند هیچ کسے را دانا تر از عالم مدینه مطهره — رواه الترمذی وفی جامعه — و مذکور ست در جامع ترمذی که — قال ابن عیینة انه
مالک بن انس — گفت سفیان بن عیینه که از اصحاب مالک و شیوخ شافعی ست مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم از عالم مدینه درین حدیث
امام مالک ست — ومثله عن عبد الرزاق — و مانند این سخن ابن عیینه منقول ست از عبد الرزاق که از کبار مشاهیر ائمه حدیث ست
یعنی وے نیز گفت که از عالم مدینه امام مالک مراد وست — قال اسحق بن موسی — گفت اسحق بن موسی که از شاگردان سفیان بن
عیینه است — سمعت ابن عیینة انه قال هو العمری الزاهد — و شنیدم ابن عیینه را که گفت آن عالم مدینه که در حدیث مذکور ست عمری
زاهد ست که در مدینه بود و از علما و زهاد وقت خود بود از اولاد عمر بن الخطاب — واسمه — و نام عمری زاهد — عبد العزیز بن عبد الله —
پس نقل از ابن عیینه مختلف آمد ترمذی و عبد الرزاق آنچنان نقل کردند که عالم مدینه امام مالک را گفت و اسحق ابن موسی نقل کرد
که عمری زاهد را گفت و نام عمری زاهد که مشهور ست عبد الله بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب ست و کلام ...

در شرح بطول وتفصیل ذکر کرده ایم و پوشیده نماند که در تعیین و تشخیص مراد از عالم مدینه یقین بر امجال تنگ ست هرکس باعتقاد خود از علمای تن
گفته وچون امام مالک در زمان خود بحدیث وفقه واجتهاد وامامت ممتاز بود و باین بلده طیبه متوطنه وارتباطی و ملازمتی خاص
داشته مظنه آن هست که توان بروی حمل کرد اما با وجود آن در زمان وی پس و پیش از وی درین بلده از کبار و ثقات علما
علما ومجتهدان وامامان بوده اند که خارج از حد شمار و حصر باشند وظاهر آن ست والله اعلم که مصداق کلام معجز نظام اخبار ست از رجال
آخر زمان که علم در مدینه منحصر و مقتصر گردد و در مدینه مطهره چنانچه از بعض احادیث ظاهر میگردد و کذا قیل و این قول اقرب ست بصواب
والله اعلم — وعنه — وهم از ابی هریره روایت ست که گفت — فیما اعلم — دراعلم بصیغه متکلم این لفظ ابوهریره است
و احتمال لفظ ماضی از اعلام نیز خوانده — عن رسول الله — در انچه میدانم از پیغمبر خدا — صلی الله علیه وسلم — این حدیث ست که
قال — گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم — ان الله — بدرستی که خدای — عزوجل یبعث — می برانگیزد و پیدا میکند —
لهذه الامة — برای نفع این امت و تقویت و تائید دین وی — علی راس کل مائة سنة — بر سر تمامی هر صد سال — من
یجدد لها دینها — کسی را که نو میگرداند و تازه میسازد برای این امت دین او را — رواه ابوداود — بدانکه اکثر مردم ازین حدیث
چنان فهمیده اند که مراد یک شخص است از امت که ممتاز میگردد از میان اهل زمان خود بتجدید و نصرت دین و ترویج و تقویت
سنت و قلع و قمع بدعت و نشر علم و اعلای کلمه اسلام تا آنکه تعیین کرده اند که در مائه اولی فلان بود و در مائه دوم فلان
و بعض گفته اند که اولی حمل بر عموم ست خواه یک کس باشد یا جمعی باشند چه کلمه من واقع میشود بر واحد و بر جمیع و تخصیص نیست
بعلما و فقها کذا قال ست ملک و امرا و قرا و اصحاب حدیث و زهاد و عباد و علمای نحو و ارباب سیر و تواریخ و لغت و اخبار احوال
و آثار را بر علما و صلحا و مصارف خیر صرف کنند و باعث ترویج و تقویت دین گردند جمیع طوائف را که وجود ایشان قوت
و کمالی در واسطه در دین پیدا آید انتهی و اگر عموم بلاد و دیار نیز اعتبار کنند تا شاید که در بلدان در هر شهری یکی باشد که بهم پیدا
باین صفت دور نباشد والله اعلم — وعن ابراهیم بن عبدالرحمن العذری — بضم عین و سکون ذال معجمه منسوب ست بعذره
بن سعد که یک قبیله ایست از قضاعه — قال قال رسول الله — گفت ابراهیم بن عبدالرحمن که از ثقات تابعین ست گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم یحمل هذا العلم — برمیدارند و یاد میگیرند این علم را یعنی علم کتاب و سنت را — من کل خلف عدوله — از هر جماعت پس
آینده از سلف عادلان ایشان که ثابت شده روایت کرده اند — ینفون عنه تحریف الغالین — و دور میکنند و میرانند از علم تغییر از حد
درگذرندگان در امر دین را و تحریف تبدیل حق بباطل بتغییر لفظ یا در معنی — وانتحال المبطلین — و دور میکنند و دفع میکنند
اهل بطلان را و انتحال دعوی کردن چیزیکه از ان دیگری ست برای نفس خود بدروغ از شعری یا قولی و انتحال کنایت
از کذب ست — وتاویل الجاهلین — و دور میکنند تاویل جاهلان را که بی علم و دانش آیات و احادیث را تاویل کنند و از ظاهر
بگردانند — رواه البیهقی فی کتاب المدخل مرسلا — روایت کرد این حدیث را بیهقی در کتاب خود که مدخل نام دارد بطریق ارسال
من حدیث بقیة بن الولید — که کثیر الروایت ست از مجهولان و کثیر الغرائب و مردم اختلاف دارند در وی بعضی گفته ثقه است

وہامون ولیکن مدلس بود مات سنۃ ست وتسعین ومائۃ — عن معاذ بن رفاعۃ — در اکثر نسخ مشکوۃ این چنین واقع شدہ است و صحیح
معاذ بن رفاعہ بود بسکون ذال و در وے نیز اختلاف ست بعض ثقہ گویند و بعض ضعیف و در کاشف ذہبی معاذ بن رفاعہ
ومعاذ بن رفاعہ ہر دو مذکور است اما آنکہ بقیہ بن الولید کہ از وے روایت میکند معاذ ست بود — عن ابراہیم بن عبد الرحمٰن العذری
و در اصل کتاب در اینجا بیاض ست از رواہ البیہقی تا قول العذری — و شاید کہ حدیث جابر — و نزدیک باشد کہ ذکر کنیم حدیث
جابر را کہ در وے این کلمہ واقع ست — فانما شفاء العی السوال — نیست شفاء جہل و درماندگی سخن مگر پرسیدن از علما —

فی باب التیمم — در باب تیمم ان شاء اللہ تعالیٰ

الفصل الثالث — عن الحسن مرسلا قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من جاءہ الموت وہو یطلب العلم لیحیی
بہ یابد او را موت و حال آنست کہ وے طلب میکند علم را — لیحیی بہ الاسلام — تا زندہ گرداند و قوی و تازہ گرداند بآن علم دین اسلام را
یعنی برای آنکہ حاصل کند مال و جاہ دنیا و لذات و شہوات نفسانی را — فبینہ وبین النبیین درجۃ واحدۃ فی الجنۃ — پس میان او و میان
پیغمبران یک پایہ تفاوت ست در بہشت و این مبالغہ است در قرب او بحضرت انبیا صلوات اللہ وسلامہ علیہم اجمعین و لہذا آنکہ گرد
درجۃ واحدۃ — رواہ الدارمی — وعنہ مرسلا — و ہم از حسن ست بطریق ارسال — قال سئل رسول اللہ — گفت پرسیدہ شد
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عن رجلین — از حال دو مرد کہ — کانا فی بنی اسرائیل — بودند در بنی اسرائیل — احدہما کان
عالما یصلی المکتوبۃ — یکے از آن دو مرد بود عالم کہ میگزارد نماز فرض را — ثم یجلس فیعلم الناس الخیر — بعد از ان می نشست پس می آموخت
مردم را علم — والآخر یصوم النہار ویقوم اللیل — و مرد دیگر روزہ میداشت روز را و بیداری بود و نماز میگزارد در شب و وے نیز عالم
کمتر از اول یا برابر بلکہ تواند کہ بیشتر از و باشد لیکن صرف اوقات بعبادت میکند نہ بنشر علم و تعلیم آن — ایہما افضل — پرسیدہ شد
از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ کدام یکے ازین دو مرد فاضل تر و ثواب یابندہ تر ست — قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فضل
ہذا العالم الذی یصلی المکتوبۃ ثم یجلس فیعلم الناس الخیر — زیادت ثواب این مرد عالم کہ صفتش این ست کہ میگزارد نماز فرض را بعد
می نشست و تعلیم میکرد مردم را علم — علی العابد الذی یصوم النہار ویقوم اللیل — بر این مرد عابد کہ روزہ میداشت روز را و نماز
میگزارد در شب — کفضلی علی ادناکم — مانند فضل من ست بر مردے کہ دنی و پست پایہ تر ست از شما — رواہ الدارمی —
وعن علی — رضی اللہ عنہ — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نعم الرجل الفقیہ فی الدین — نیکو مردیست آنکہ فقیہ است
در دین و عالم ست باحکام آن تفقہ مطلوب ست در آن — ان احتیج الیہ نفع — اگر احتیاج و نیاز مندی آوردہ شود بسوے
فائدہ رساند مردم را — وان استغنی عنہ اغنی نفسہ — و اگر بے نیازی کردہ شود از وے بے نیاز گرداند خود را از ایشان
رواہ رزین — حاصل معنی آنکہ لائق بحال عالم آنست کہ محتاج نگرداند خود را بسوے خلق و میل نکند بصحبت خلق و
طمع نکند در منافع ایشان و این نیز مستطیع نگردد مطلقا ترک افادہ تعلم نکند بلکہ اگر مردم محتاج و مضطر باشند بوے چنانکہ عالم دیگر
نباشد کہ افادہ علم کند بحکم این ضرورت در آید و مردم را نفع رساند ایشان را و افادہ کند و اگر محتاج نباشند و مستفاد تعالیٰ

بے تیار گم بود و از ایشان و مشغول گردد بعبادت مولیٰ و بخدمت علم و مطالعہ کتب دینیہ و تصنیف و نشر علم باین طریق فافہم

وعن عکرمۃ — مولاے ابن عباس و یکے از فقہاے مکہ بود و اصل وے از بربرست از اہل مغرب شعبی گفتہ ہیچکس را

نماند داناتر بکتاب اللہ از عکرمۃ تابعی ثقہ است و بعض مردم را در وے اختلافست و بخاری گفتہ کہ نیافتم ہیچ یکے را از صحابہ

خود مگر آنکہ احتجاج میکرد بہ عکرمہ مات سنۃ سبع ومائۃ — ان ابن عباس قال حدث الناس کل جمعۃ مرۃ — روایت میکند کہ گفت

ابن عباس او را یا مخاطب دیگر را حدیث کن و وعظ کن مردم را در ہفتہ یکبار — فان ابیت فمرتین — و اگر ابا می آری از حدیث کردن

در ہفتہ یکبار و زیادت بران میخواہی پس حدیث کن در ہفتہ دو بار — فان اکثرت فثلث مرات — و اگر بسیار میخواہی پس حدیث کن

سہ بار و زیادت از سہ بار مکن کہ ملول خواہی ساخت مردم را — ولا تمل الناس ہذا القرآن — و ملول مساز و ستوہ مساز مردم را

ازین قرآن عظیم الشان کہ شوق و ذوق دران مطلوبست — ولا الفینک تاتی القوم وہم فی حدیث من حدیثہم — و نیابم ترا البتہ

برین حالت کہ بیائی مردم را دران حال کہ ایشان در سخنے از سخنان خود باشند — فتقص علیہم — پس قصہ خوانی بر ایشان و وعظ

گوئی — فتقطع علیہم حدیثہم — پس ببری بر ایشان سخن ایشان را — فتملہم — پس این سبب آن گردد کہ ملول گردانی ایشان را — ولکن انصت

ولیکن خاموش بنشین — فاذا امروک — پس وقتیکہ بفرمایند و التماس نمایند از تو حدیث را — فحدثہم وہم یشتہونہ — پس حدیث کن

ایشان را در حالے کہ ایشان خوش دارند حدیث ترا خواہ سخن دنیا باشد کہ مردم در آنند یا سخن دین اگر سخن دین باشد قطع آن مناسب

نبود و اگر سخن دنیا ست شاید کہ بحکم بشریت گذشتن ازان خوش ندارند و وعظ و نصیحت و شنیدن قرآن را ناخوش شمارند و در

اثم افتند و نصیحت و دین کارگر نیاید مگر مصلحتے در قطع سخن ایشان باشد پس ہمین تقریب ایشان را ازان سخن برآرد و از لذت محبت

وقت باز گذاشت و آنچہ ابن عباس فرمودہ است بحکم غالب و نظر بظاہر فرمودہ است رضی اللہ عنہ و خود دران روزگار

غالب بر مردم سخن دین بودہ است — وانظر السجع من الدعاء — و ترک کن و تاخیر فرما سجع از دعا کہ بہ تکلف باشد بسبب

توباسخ شروع و تفریع گردد — فاجتنبہ — پس پرہیز کن و یکسو شو ازان — فانی عہدت رسول اللہ — پس بدرستی کہ دیدم

پیغمبر خدا را — صلی اللہ علیہ وسلم واصحابہ — و یاران او را — لا یفعلون ذلک — نمیکردند سجع را در دعا بتکلف و آنچہ واقع شدہ است

در ادعیہ ماثورہ از سجع بے تکلف آمدہ است چنانکہ در بعض مواضع موزون نیز افتادہ است بے قصد و ارادہ — رواہ البخاری —

وعن واثلۃ — بثاے مثلثہ — بن الاسقع — بسین مہملہ و قاف صحابی ست اسلام آوردہ در ہنگامیکہ آنحضرت صلی اللہ

علیہ وسلم تجہیز جیش تبوک میکرد و از اہل صفہ بود و نزول کرد در بصرہ بعد ازان بشام رفت و در بیت المقدس صد سال عمر یافت

و بعضی گفتہ اند نود و ہشت رضی اللہ عنہ — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من طلب العلم فادرکہ — کسیکہ بجوید علم دین را

پس دریابد آن را — کان لہ کفلان من الاجر — باشد مر او را دو نصیب از اجر و ثواب یکے اجر طلب و مشقت کہ در تعلم و تحصیل علم

دین کشیدہ است و دیگر ثواب حصول علم و تعلیم و تدریس کہ دیگران را خواہد کرد یا ثواب عملے کہ بدان خواہد کرد — فان لم یدرکہ کان

لہ کفل من الاجر — پس اگر در نیافت علم را و حاصل نشد باشد مر او را یک نصیب از ثواب بر ہر تقدیر و مطلوب علم باید دید اگر

نور جمال خورد گرنه در طلب علم و دین هم سعادت است چه نیست اگر چه نتوان بدست رو بردن به شرط یاری ست در طلب بردن هر
دیگر مقصود حاجی از طلبم گفته که چیست در مقصود او همین که دهد جان در این طلب - رواه الدارمی - **وعن ابی هریرة**
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان مما یلحق المومن من عمله وحسناته بعد موته - بدرستی که از آنچه می پیوندد و میرسد مسلمان را
از ثواب کردار وی و نیکی های وی پس از مرگ وی - علما علمه ونشره - علمیست که دانسته آن را و پراگنده ساخته
آن را و در بعض نسخ علمه بتشدید آمده و برین وجه ونشره تفسیر و بیان اوست یا مراد کثرت تعلیم و اشاعت اوست - وولدا صالحا
ترکه - و فرزند نیک کردار که گذاشت او را بعد از خود - او مصحفا ورثه - بتشدید را یا مصحفی که بارث گذاشت او را یا وقف
کرد در حالت حیات خود - او مسجدا بناه - یا مسجدی که برآورد او را - او بیتا لابن السبیل بناه - یا خانه که برای مسافران
بنا کرد آن را - او نهرا اجراه - یا جوی که روان ساخت آن را - او صدقة اخرجها من ماله فی صحته وحیوته - یا صدقه که بیرون
آورد آن را از مال خود در تندرستی خود و حیات خود اگر چه تندرست نبود چنانکه در حالت بیماری که امید صحت دارد - تلحقه من بعد موته
می پیوندد و میرسد ثواب این چیزها آن مسلمان را بعد از مردن مکرر آورد این را بجهت تاکید یا این متعلق ست بخصوص صدقه بجهت اهتمام
بشان وی و بعضی از شارحان گفته اند که متعلق بصدقه است و معنی او آنست که آن صدقه باقی ماند بعد از موت وی تا
داخل صدقه جاریه گردد و اگر گویند که سابقا گذشت که آنچه باقی می ماند از ثواب همین سه چیز ست علم و ولد و صدقه جاریه و اینجا هفت
چیز ذکر کرد جوابش آنکه اینجا آنچه بعد از علم و ولد ذکر کرد همه داخل صدقه جاریه است - رواه ابن ماجه والبیهقی فی شعب الایمان -
وعن عائشة - رضی الله عنها - قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت عائشه شنیدم آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
یقول - میگفت - ان الله عز وجل اوحی الی انه من سلک مسلکا فی طلب العلم - بدرستی که خدای تعالی وحی فرستاد بسوی
من که هر که برود راهی را در پیش گیرد طریقی را در طلب علم - سهلت له طریق الجنة - آسان گردانم مر او را راه بهشت را -
ومن سلبت کریمتیه - و هر که بربایم و دور گردانم هر دو چشم او را - اثبته علیهما الجنة - جزا و ثواب دهم او را در مقابله هر دو چشم
بهشت را کریمه هر عضو شریف را که در بدن آدمی ست گویند مراد اینجا چشم افتاده - وفضل فی علم خیر من فضل فی عبادة - و زیادتی
در علم اگر چه اندک باشد بهتر ست از زیادتی در عبادت اگر چه بسیار بود - وملاک الدین الورع - و قوام و نظام کار شرع و دین و
استحکام و قوت وی ورع و تقوی ست و نزد بعض مرتبه ورع بالاتر ست از تقوی که تقوی پرهیز از حرام و ورع اجتناب از
شبهه و باصطلاح بعضی تقوی کامل تر و تمام تر ست از ورع و صحیح آنست که هر دو بیک معنی ست - رواه البیهقی فی شعب الایمان -
وعن ابن عباس - رضی الله عنهما - قال تدارس العلم ساعة من اللیل خیر من احیاءها - درس گفتن علم و خواندن با یکدیگر
و بحث و تحقیق و مذاکره کردن علم یک ساعت از شب بهتر است از زنده گردانیدن تمام شب و نماز گزاردن و در ان احیاء لیل
دو معنی دارد یکی زنده گردانیدن شب را گویا که شب که در وی برنخیزند و نماز نکنند در ان مرده است و بطاعت و عبادت کرده
در ان زنده میگردد دیگر زنده گردانیدن نفس خود را و شب چه خفته و بیکاره در حکم مرده است - رواه الدارمی - **وعن عبد الله**

بن عمرو ان رسول اللہ — روایت است از عبد اللہ بن عمرو کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مر بمجلسین فی مسجدہ — گذشت بدو مجلس
کہ در مسجد شریف وے بود یعنی صحابہ در دو جا مجلس ساختہ نشستہ بودند یک جماعت بدعا مشغول بودند و جماعہ دیگر بمذاکرہ
علم — فقال کلاہما علی خیر — پس فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم اہل ہر دو مجلس را ہر دو ایشان ثابت و قائم اند بر نیکی و کار
نیک می کنند — واحدہما افضل من صاحبہ — ولیکن یکے از ان دو اہل مجلس فاضل تر و بہتر از دیگر ست — اما ہولاء فیدعون اللہ
ویرغبون الیہ — اما این جماعہ کہ مشغول اند بدعا پس میخوانند خداے تعالے را و رغبت می کنند بسوے او و امیدوار اند و
حصول مقصود و مدعاے خود را و حصول مدعاے ایشان در مشیت حق ست — فان شاء اعطاہم — پس اگر خواہد بدہد
بدیشان را بدعاے ایشان — وان شاء منعہم — و اگر خواہد منع میکند و نمیدہد — واما ہولاء فیتعلمون الفقہ او العلم ویعلمون
الجاہل — واما این طائفہ دیگر کہ مشغول بمذاکرہ علم اند پس می آموزند فقہ را یا علم را شک راوی ست و می آموزانند جاہل را افادہ
ایشان نفع ست و متعدی بغیر — فہم افضل — پس ایشان فاضل تر اند از جماعہ اول — وانما بعثت معلما — و فرمود من برانگیختہ شدہ ام
و فرستادہ شدہ ام آموزانندہ علم و تعلیم کنندہ آن را — فجلس فیہم — پس بنشست در میان این قوم کہ مذاکرہ علم میکردند بالاترین فضیلت
باشد کہ سرور انبیا صلی اللہ علیہ وسلم با ایشان نشست و شمرد از ایشان شمرد خود را چہ گمان داری ازین یعنی خبر نیست کہ سلطان جہان
با ایشان امروز — رواہ الدارمی — وعن ابی الدرداء قال سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما حد العلم الذی اذا بلغہ الرجل کان
فقیہا — پرسیدہ شد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ چیست نہایت و مرتبہ علمے کہ چون برسد مرد آن مرتبہ را باشد فقیہ و در عدد فقہا
در آید و شمرده شود با ایشان — فقال رسول اللہ — پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من حفظ علی امتی اربعین حدیثا فی امر دینہا —
کسے کہ یاد گیرد و برساند امت مرا چہل حدیث از کار دین ایشان گفتہ اند کہ مراد و مقصود رسانیدن چہل حدیث ست با ایشان
اگرچہ یاد نداشتہ باشد و معانی آن نفہمیدہ — بعثہ اللہ فقیہا — برانگیزد او را خداے تعالے روز قیامت در زمرہ فقہا — وکنت لہ
یوم القیامۃ شافعا وشہیدا — و باشم من مر او را روز قیامت شفاعت کنندہ مر گناہان او را و گواہی دہندہ مر طاعت او را و بحکم
این حدیث علماے کبار از سلف و خلف اربعینات تصنیف کردہ امیدوار شفاعت و شہادت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گشتہ اند
ہر کسے بابے از ابواب دین آوردہ و فقیر حقیر اربعین جمع کردہ ہر حدیثے در بابے و یکی و اول تالیفی کہ بعد از خدمت این علم شریف
بدان توفیق یافتہ ام آن اربعین ست — وعن انس بن مالک قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ہل تدرون من اجود جودا —
آیا میدانید کیست نیک تر و سرہ تر در رسانندہ تر از روے جود و کرم — قالوا اللہ ورسولہ اعلم — گفتند صحابہ خدا و رسول خدا دانا تر ست
بدان — قال — گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم — اللہ اجود جودا — خداے تعالے کامل تر و بزرگ تر ست از روے جود
از ہر کہ غیر اوست — ثم انا اجود بنی آدم — بعد از حق تعالے من جواد ترم از میان آدمیان — واجودہم من بعدی — وجواد ترین نوع
انسان و در بعض نسخ اجودہم یعنی جواد ترین بنی آدم — رجل علم علما فنشرہ — مردی ست کہ حاصل کرد علم را پس نشر کرد علم را بتعلیم
و تصنیف یا کتابت تیر و اللہ اعلم — یاتی یوم القیامۃ امیرا وحدہ — می آید روز قیامت تنہا مانند امیرے کہ ہمراہ او تابعان و خادمان

باشند — او قال امة واحدة — شک راوی ست که بجای امیر او حده وامة واحدة گفت یعنی تن تنها مانند شئی وجماعتے باشد چنانچه در شان ابراهیم خلیل الله علیه السلام آمده که ان ابراهیم کان امة مقصود آنکه معزز ومکرم باشد میان خلائق وباشوکت وحشمت آید وانزد — وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم قال منهومان لا یشبعان — دو حریص اند که گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو حریص سیر نمیشوند — منهوم فی العلم — یکے حریص در علم — لا یشبع منه — سیر نمیشود از تحصیل علم هرچند بیشتر حاصل میکند متعطش تر میگردد — ومنهوم فی الدنیا لا یشبع منها — وحریص در دنیا که در هیچ مرتبه سیر نمیگردد ازان — روی البیهقی الاحادیث الثلثة فی شعب الایمان — روایت کرد این سه حدیث را که یکے از ابی الدرداست ودو از انس بیهقی در کتاب شعب الایمان وقال — وگفت بیهقی که — قال الامام احمد فی حدیث ابی الدرداء — گفته است امام احمد در حدیث ابی الدرداء که در فضیلت حفظ اربعین حدیث روایت کرد — هذا متن مشهور فیما بین الناس — متن این حدیث مشهور ست میان مردم — ولیس له اسناد صحیح — ونیست مر او را اسناد صحیح وامام نووی در اول اربعین خود گفته که این حدیث ضعیف ست ولیکن او را طرق متعدده است که بعض بعض را قوت میدهند واتفاق دارند بر جواز عمل بحدیث ضعیف در فضائل اعمال خصوصا که ائمه کبار آن را تلقی بقبول کرده وعمل بدان نموده اند — وعن عون — بنون تابعے زاهد عابد فقیه ثقه روایت میکند از ابن مسعود وابی موسی وابی هریرة وابن عباس وروایت میکنند ازو زهری وابوحنیفه — قال قال عبد الله بن مسعود منهومان لا یشبعان صاحب العلم وصاحب الدنیا — دو حریص سیر نمیشوند اهل علم واهل دنیا — ولا یستویان — وبرابر نیستند این دو حریص در قدر ومرتبه — اما صاحب العلم فیزداد رضی الرحمن — اما صاحب علم پس زیاده میکند خشنودی خداے مهربان را — واما صاحب الدنیا فیتمادی فی الطغیان — واما صاحب دنیا پس نهایت میرود در سرکشی وعصیان — ثم قرأ — پس خواند عبد الله مناسب برائے تمادی صاحب دنیا در طغیان بر انشاء توانگری این آیت را — کلا ان الانسان لیطغی ان راه استغنی قال قال — گفت عون که گفت عبد الله — الاخر — یعنی ودلیل جانب دیگر که رضاے رحمن ست بزیادت حرص بر علم این آیت ست — انما یخشی الله من عباده العلماء — که وارد ست در فضیلت علما وخوف وخشیت ایشان از خدا ورضاے او از ایشان — رواه الدارمی — وعن ابن عباس — رضی الله عنهما — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان اناسا من امتی — ونزدیکی که بعض مردم از امت من — سیتفقهون فی الدین — نزدیک باشد که تفقه کنند وفقیه شوند در دین — ویقرؤن القرآن — وبخوانند قرآن را — یقولون نأتی الامراء فنصیب من دنیاهم — میگویند که می آییم امرا را پس میرسیم وبهره میگیریم چیزے از دنیاے ایشان ونعتزلهم بدیننا — وگوشه میگیریم از ایشان با دین خود — ولا یکون ذلک — ونمیشود ودرست نمی آید جمع کردن میان تفقه در دین وتقرب بامرا وسلاطین ونتیجه نمیدهد قرب ایشان مگر ضرر وخسران را — کما لا یجتنی من القتاد الا الشوک — چنانکه چیده نمیشود از قتاد مگر خار وقتاد نام درختی ست خاردار که میوه ندارد — کذلک لا یجتنی من قربهم الا — همچنین حاصل کرده نمیشود از قرب امرا مگر خسران ووبال وگناه که زبان بیان وتعبیر ازان کوتاه است این معنی از حذف مستثنی مفهوم میگردد مستثنی را حذف کرد بتعریض بمقام — قال محمد بن الصباح — کانه یعنی الخطایا — گفت محمد بن الصباح بتشدید با که شیخ بخاری ومسلم وابوداود واحمد ست ثقه است گویا مراد میدارد بآن گناهان را

ستنی کہ حذف کرد گناہان را یعنی حاصل نکنید از قرب ایشان مگر ذنوب و خطایا را و در حذف کردن اشارتست بآن کہ زیان
در صحبت ایشان چنان و چندان ست کہ بیان نتوان کرد — رواہ ابن ماجہ — وعن عبد اللہ بن مسعود رضی اللہ عنہ — قال لو ان اہل
العلم صانوا العلم — اگر بودے کہ اہل علم نگاہ میداشتند علم را یعنی می شناختند قدر آن را — ووضعوہ عند اہلہ — و می نہادند علم را نزد اہل آن
لسادوا بہ اہل زمانہم — ہر آئینہ مہتر میشدند بسبب علم اہل زمان خود را زیرا کہ ہر کہ عزت علم نگاہدارد علم نیز عزت او را نگاہدارد — ولکنہم بذلوہ
لاہل الدنیا — ولیکن اہل علم در باختند علم را مر اہل دنیا را و نگاہ نداشتند از ایشان — لینالوا بہ من دنیاہم — تا بیابند بدل علم
چیزے از دنیاے ایشان — فہانوا علیہم — پس خوار شدند نزد اہل دنیا و سبک در آمدند در نظر ایشان — سمعت نبیکم یقول شنیدم
پیغمبر شما را — صلی اللہ علیہ وسلم یقول — میگفت — من جعل الہموم ہما واحدا ہم الآخرۃ — کسے کہ بگرداند قصدہاے خود را یک
قصد کہ قصد آخرت ست و جز آخرت مقصود ندارد — کفاہ اللہ ہم دنیاہ — بسندہ شود و را خداے تعالے مقصود
دنیاے او را — ومن تشعبت بہ الہموم احوال الدنیا — و کسے کہ متفرق و پریشان گرداند او را قصدہاے او کہ احوال و پریشانیہاے
دنیا ست — لم یبال اللہ فی ای اودیتہا ہلک — باک و پروا ندارد خداے تعالے کہ در کدام یکے از وادیہاے دنیا و احوال دنیا
ہلاک گردد آنکس — رواہ ابن ماجہ — روایت کرد این حدیث را ابن ماجہ از ابن مسعود از قول وے لو ان اہل العلم تا آخر — ورواہ البیہقی
فی شعب الایمان عن ابن عمر من قولہ — و روایت کرد آن را بیہقی از ابن عمر از قول وے — من جعل الہموم الی آخرہ — و اول حدیث را
روایت کرد — وعن الاعمش — ابو محمد سلیمان اسدی کوفی از موالی ست انس بن مالک را دیدہ ولیکن در شنیدن وے از وے
خلاف ست و از بسیارے از تابعین شنیدہ و سفیان ثوری و ابن عیینہ و غیر ایشان از وے روایت میکنند از اعلام مشہور بعلم
حدیث و قرآن بود و ہزار و سہ صد حدیث روایت کردہ گفت یحیی ابن معین بود جریر چون ذکر میکرد حدیث اعمش را میگفت ہذا الدیباج
الخسروانی و بود اعمش کہ فوت نشدہ از وے تکبیر اولی مدت ہفتاد سال ولادت او روز قتل امام حسین بود و وفات سنہ ثمان و اربعین و
مائۃ و بود وے شیعی بود و مناقب او بسیار است و بعضی در اسید المحدثین گفتہ اند — قال قال رسول اللہ — گفت اعمش کہ از تابعین ست
گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم آفۃ العلم النسیان — آفت علم فراموشی ست و این در حقیقت تنبیہ ست بر اجتناب از مباشرت
اسبابیکہ موجب نسیان علم آید از ارتکاب معاصی و مشاغل نفس و دنیا و متاعب آن چنانکہ امام شافعی گفت شعر شکوت الی
وکیع سوء حفظی ٭ فاوصانی الی ترک المعاصی ٭ فان العلم فضل من الٰہ ٭ و فضل اللہ لا یعطی العاصی — واضاعتہ ان تحدث بہ غیر اہلہ
و ضائع و ہلاک گردانیدن علم این ست کہ حدیث کنی بعلم و بیاموزی آن را بغیر اہل علم و قابل آن — رواہ الدارمی مرسلا —
وعن سفیان ان عمر بن الخطاب — رضی اللہ عنہ — قال لکعب — روایت ست از سفیان ثوری کہ عمر بن الخطاب گفت کعب
احبار را — من ارباب العلم — کیستند خداوندان علم یعنی اہلیکہ مالک علم اند و رسوخ یافتہ است علم در ایشان و مستحق آن شدہ اند
کہ ایشان را ارباب علم توان خواند و رب بمعنی صاحب و مالک آن آید و مستحق آن عنصر را گویند — قال — گفت کعب — الذین یعملون بما
یعلمون — ارباب علم آن کسانی اند کہ عمل میکنند بانچہ علم دارند — قال — گفت عمر بن الخطاب — فما اخرج العلم من قلوب العلماء

پس چه چیز بیرون کشید نور و هیبت و برکت علم را از دلهاے علما — قال الطمع گفت کعب احبار بیرون کشید علم را از دلهاے علما طمع در مال و جاه و رغبت در اسباب اشیاے دنیا و گفته اند الطمع یصیر الاسود ذبابا طمع شیران را مگس میسازد و با طمع کلمهٔ حق گفتن دشوار است

مثنوی

طمع نبود و فر حکمت بشوے ✤ طمع بگسل و هر چه دانی بگوے ✤ طمع را سه حرف است هر سه تهی ✤ از ان نیست مر مطمعان را بهی — منقول است از شیخ ابو العباس مرسی قدس سره که فرمود در ابتداے امر خود در سر حد اسکندریه افتاده بودم و از مردے که مرا می شناخت بنیم درهم چیزے خریدم و چون قلیل بود بخاطر گذشت که شاید از من نگیرد هاتف آواز داد که السلامة فی الدین بترک طمع فی المخلوقین — رواه الدارمی — وعن الاحوص بن حکیم — تابعی است انس را و عبد الله بن بسر را دیده و از انس سماع او ضعیف است و امام احمد گفته که وے هیچ نمی ارزد و ابن معین گفته لیس بشیء و ابن عدی گفته بتوان حدیث او را نوشت و پدر او حکیم بن عمیر صحابی است — عن ابیه قال سأل رجل النبی — گفت پرسید مردے پیغمبر را صلی الله علیه وسلم عن الشر — از بدی یا مردم بد یا از بدترین مردم که چه کسانند و آنچه موافق تر است بجواب و در صراح گفته که شر بمعنی بدی و بد و بدتر بیاید گویند فلان شر الناس و نمی گویند اشر الناس مگر در لغت ضعیف و خیر نیز بمعنی آید نیکی و نیک و نیکو تر و سیاق حدیث ناظر بمعنی اخیر است فقال — پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم — لا تسألونی عن الشر — نه پرسید مرا از شر — وسلونی عن الخیر — و بپرسید مرا از خیر — یقولها ثلثا — گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم این کلمه را سه بار و دران وقت ذکر کردن مردم بد و نشان نهادن بر ایشان مخصوص به بدی بر خاطر شریف خوش نیامد و بعد از اظهار کراهت چون بیان کرد خیار ناس را نیز ذکر کرد از براے ترک قلاقی آن کراهت — ثم قال — پس فرمود — الا ان شر الشر شرار العلماء — و آگاه باشید که بدترین بدان بدان علما اند — وان خیر الخیر خیار العلماء — و بدرستیکه نیک ترین نیکان نیکان علما اند زیرا که علما متبوعانند و مردم تابع ایشان پس بدی و نیکی ایشان در خلق پیشتر سرایت میکند که از مردم دیگر — رواه الدارمی — وعن ابی الدرداء قال ان من اشر الناس عند الله منزلة یوم القیمة — بدرستی که از جمله بدترین مردمان نزد خدا از روے قدر و مرتبه روز قیامت — عالم لا ینتفع بعلمه — عالمے است که فائده نمیگیرد از علم خود و عمل نمیکند بدان و در بعض نسخ لا ینفع بصیغهٔ مجهول نیز تصحیح کرده اند یعنی عالمے که نفع برده نمیشود بعلم وے بترک تعلیم و تدریس و تصنیف یا بترک امر معروف و نهی منکر و مویداین است حدیث ابی هریره که در آخر فصل آید که در وے بصیغهٔ مجهول است البته — رواه الدارمی — وعن زیاد بن حدیر بضم حاء و فتح دال مهملتین و سکون تحتانیه اسدی کوفی تابعی است شنید از عمر و علی و شنید از وے شعبی وغیره — قال قال لی عمر — گفت گفت مرا عمر بن الخطاب رضی الله عنه — هل تعرف ما یهدم الاسلام — آیا می شناسی چه چیز میشکند بناے مسلمانی را و ویران میکند آن را و هدم بمعنی شکستن است نیز آید و این معنی نیز مناسب است — قال لا — گفت زیاد بن حدیر نمی شناسم — قال یهدمه زلة العالم — گفت عمر میشکند بناے مسلمانی را لغزیدن عالم و گناه کردن او — وجدال المنافق بالکتاب — و جدال و نزاع منافقان بکتاب خدا از براے افساد و دین اسلام و در حکم جدال و نزاع مبتدعه بشبههٔ باطله و تاویلات زائغه که باعث شک و تشکیک در دین میشود — وحکم الائمة المضلین — و حکم کردن امراے جور که گمراه کنندگان خلق اند بر وفق هوی و شهوت خود و جبر و کره دیگران بر قبول و اطاعت آن — رواه الدارمی — وعن الحسن قال العلم علمان —

و امارت خردان اشارت میکرد بامارت یزید بن معاویہ کہ بر سر شصت سال وقوع یافت وحق تعالے مستجاب گردانید دعاے
ابی ہریرہ را و برفت از عالم پیش از ان واللہ اعلم پوشیدہ نماند کہ مراد این قائل نفی علم باطن و وجود حقائق و اسرار ست کہ فہم عوام بدان
نرسد و افشاے آن بمصلحت وقت نباشد و صلاح روزگار بعض مخاطبان دران نبود چنانکہ در دائرہ علم و دین آنچنین علوما ست
پس مکابرہ است و اشارت بدان در کلام نبوت و ارباب ولایت بسیار ست و کلموا الناس علے قدر عقولہم نیز اشارت بآن میتواند بود
ولا بد ہر ظاہرے را باطنے و ہر شرعے را حقیقتے خواہد بود کہ در بیان آن دقتے و غموضے باشد کہ چون بفہم عوام نرسد قائل را متہم
و منسوب بچیزے دارند کہ نزد ایشان منکر و مذموم باشد ایشان در ذم و انکار آن در حکم ظاہر معذور ہم باشند پس نہی از افشا و اظہار آن
ازین جہت باشد نہ بسبب مخالفت او امر دین را و علم شریعت را و اگر گویند علم حقائق و اسرار ثابت و واقع ست ولیکن در حدیث ابی ہریرہ
اشارت بچیزے دیگر ست کہ گفتہ شدہ بآن علم بوجود قرائن کہ مذکور شد و تخصیص ابی ہریرہ بدان با وجود دیگران از عظماے صحابہ
و عدم فہم ایشان آن را و حکم کردن بقتل او خالی از بعدے نیست این سخن دیگر ست واللہ اعلم وعن عبد اللہ بن مسعود
قال یا ایہا الناس من علم شیئا فلیقل بہ - اے مردمان آگاہ باشید ہر کسیکہ بداند چیزے را از علوم پس باید بگوید آن را - ومن لم یعلم
فلیقل اللہ اعلم - و کسے کہ نداند آن را باید کہ تفویض کند علم آن را بخدا پس بگوید کہ خدا داناتر ست بدان یا مثل آن - فان من العلم
ان تقول لما لا تعلم - پس بدرستی کہ از جملہ علم و دانش ست این کہ بگوئی تو مر چیزے را کہ نمیدانی - اللہ اعلم - چہ تمیز معلوم
از مجہول و دریافت این کہ نمیدانم و دانست نوعے از علم ست و این ست معنی آنچہ مشہور ست کہ لا ادری نصف العلم - قال اللہ
تعالے لنبیہ - گفتہ است خداے تعالے مر پیغمبر خود را صلی اللہ علیہ وسلم - قل ما اسئلکم علیہ من اجر وما انا من المتکلفین -
بگو اے محمد صلی اللہ علیہ وسلم سوال نمیکنم شما را بر تبلیغ دین و قرآن از ہیچ مزدے و نیستم من از تکلف کنندگان کہ بر بندند بر خود چیزے را
کہ اہل آن نیستند یعنی ہر انچہ مرا حق داناند و امر برسانیدن آن میکنند میگویم و میرسانم و ہیچ چیز از پیش خود دعوی نمیکنم و بزور بر خود
نمی بندم و بحث و تفتیش از اشیاے غامضہ کہ فہم بدان نرسد و دعوی فہم آن کردن و معنی وجہ در دانستن آن داخل تکلف ست
متفق علیہ - منقول ست کہ از عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ از آیہ و فاکہۃ و ابا پرسیدند کہ معنی ابا چیست فکر کرد و چون در نیافت
فرمود ان ہذا الا التکلف یعنی معلوم ست کہ نام چیزے از جنس فواکہ و متاع ست اگر بخصوص معلوم نشد حاجت نیست و فکر
کردن در دریافت آن تکلف و مالا یعنی ست - وعن ابن سیرین - نام او محمد ست از کبار تابعین ست و پدر او سیرین
مکاتب انس بن مالک ست در علم رویا آیتے بود و چیزہاے غرائب از وے درین باب منقول ست - قال ان ہذا
العلم دین - این علم کتاب و سنت دین ست یعنی قوام و ثبات دین بدوست - فانظروا عمن تاخذون دینکم - پس نگاہ کنید
و ببینید کہ از چہ کس میگیرید دین خود را اشارت ست باہتمام و احتیاط در معرفت حال راوی در وثوق و دیانت و حفظ
و ورع و سنت تا نباید گرفت از ہر کہ روایت کند خصوصا از ارباب غرض از اہل ہوی و بدعت کہ دیانت ندارند و براے
ترویج مذہب خود وضع و افترا نمایند - رواہ مسلم - وعن حذیفۃ - از مشاہیر صحابہ است ابو عبد اللہ کنیت اوست

وبیان نام پدر او واو را صاحب سر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گویند ونزد او بود علم منافقان وگفت حدیث کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
بہر چہ خواہد بود تا روز قیامت از فتن ووقائع رضی اللہ عنہ ــ قال یا معشر القراء استقیموا ــ ای گروہ قرآن خوانندگان کہ قرآن را
بہ سر زبان دارید یا مراد علما اند کہ عمل بدان دارند ثابت وراست باشید وبراہ راست بروید ــ فقد سبقتم سبقا بعیدا ــ پس
تحقیق سابق شوید اینما سابق شدنی بسیار سبقتم بصیغہ ماضی خطاب معلوم ست در آن کسان را کہ دریافتہ اند اوائل اسلام وصحابہ
رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم چہ ہرگاہ ایشان تمسک کنند بکتاب وسنت سبقت کنند ودریابند ہر خیرے را وہر کہ بعد
از ایشان بیاید اگرچہ عمل کند مثل عمل ایشان نرسد بایچہ رسیدہ اند ایشان بجہت سابقیت در اسلام وسبقتم بصیغہ مجہول نیز
روایت کردہ اند یعنی سبقت کردہ شد بارا پیشدستی بردند بر شما آنہا کہ متصف بودند ہستند باستقامت وسلوک طریق مستقیم
وان اخذتم یمینا وشمالا لقد ضللتم ضلالا بعیدا ــ واگر بگیرید بر شما ومیروید راہ چپ وراست را یعنی بگزارید راہ راست را ہر آئینہ بتحقیق
گمراہ شوید گمراہ شدنی سخت ومیروید در گمراہی راہ دور ودراز ــ رواہ البخاری ــ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تعوذوا باللہ من جب الحزن ــ پناہ جوئید بخدا از جب اندوہ وجب بضم جیم وتشدید بای
چاہ سر نیاوردہ واطلاق کردہ شدہ در حدیث بر وادی از جہت بودن او مقعر مانند چاہ ــ قالوا ــ گفتند صحابہ ــ یا رسول اللہ وما
جب الحزن ــ وچیست جب حزن وچہ مراد است از آن ــ قال واد فی جہنم ــ فرمود وادی ست در دوزخ کہ ــ یتعوذ
منہ جہنم کل یوم اربع مائۃ مرۃ ــ پناہ میجوید از آن دوزخ ہر روز چہار صد بار یعنی چنان قبیح ومہوش ست کہ دوزخ از وے
پناہ میجوید چہ جائے دوزخیان وپناہ جستن دوزخ کنایت ست از غایت شدت وسختی دروے یا مراد حقیقت تعوذ ست
بزبان وپروردگار تعالے قادر ست کہ دوزخ را سخن دار گرداند چنانکہ از ظواہر آیات واحادیث مفہوم میگردد ــ قیل ــ گفتند
صحابہ ــ یا رسول اللہ ومن یدخلہا ــ وکہ می در آید آن وادی را ــ قال القراء المراؤن باعمالہم ــ فرمود می در آیند او را قاریان قرآن اند
ریا کنندگان بعملہائے خود وقرا بر عالمان ومتعبدان نیز اطلاق میابد چہ علم از قرآن حاصل میگردد وعبادت بحکم اوست ــ رواہ الترمذی
وکذا ابن ماجہ وزاد فیہ ــ وزیادہ کردہ است ابن ماجہ در حدیث این کلام را کہ ــ وان من ابغض القراء الی اللہ الذین یزورون
الامراء ــ وبدرستی کہ از جملہ دشمن داشتہ شدہ ترین قراء بسوے خدا آن کسانے اند کہ ملاقات میکنند وصحبت میدارند امرا را
یعنی بجہت طمع دنیا نہ بجہت امر معروف ونہی منکر یا بطریق ہمراہ اکراہ ودفع شر وایذائے ایشان ــ قال المحاربی
یعنی الجورۃ ــ گفتہ است محاربی کہ از راویان حدیث ست ونام او عبد الرحمن بن محمد ست روایت میکند او اعمش
ویحیی ابن سعید مات سنۃ خمس وتسعین ومائۃ مراد بامرا جابران وظالمان اند وبارونگان براہ دین وشریعت
اعاذنا اللہ ــ وعن علی ــ رضی اللہ عنہ ــ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوشک ان یاتی علی الناس
زمان ــ نزدیک ست کہ بیاید بر مردم روزگارے کہ ــ لا یبقی من الاسلام الا اسمہ ــ باقی نماند از دین مسلمانی مگر نام وے وعلم
بوے واز عمل اثرے نے ــ ولا یبقی من القرآن الا رسمہ ــ وباقی نماند از قرآن مگر رسم وآئین وے مراد برسم قرآن تجوید حروف

مثل علم لا ینفع بہ مثال علمی کہ نفع گرفتہ نمیشود از وے بتعلیم۔ کمثل کنز لا ینفق منہ فی سبیل اللہ ہمچو مثال گنجے ست کہ دادہ نمیشود و صرف کردہ نمیشود از وے در راہ خدا۔ رواہ احمد والدارمی۔ تمام شد کتاب العلم والحمد للہ و در پے می آید آن

کتاب الطہارۃ

طہارۃ در لغت بمعنی نظافت و پاکی ست ضد نجاست و طہور بضم طا مصدر ست و بفتح طا ہم بمعنی مصدر آمدہ و ہم بمعنی آنچہ بتطہیر کردہ شود بوے چنانکہ آب و خاک و بمعنی مطہر نیز آید و در توجیہ این خلاف ست در شرح آن را ذکر کردہ ایم و در اصطلاح فقہا عبارت ست از نظافت از نجاست حکمی کہ آن را حدث گویند و از نجاست حقیقی کہ آن را خبث خوانند و وضو بضم واو بمعنی مصدر و بفتح بمعنی آبی کہ بدان وضو کردہ شود مشہور ہمین ست و تحقیق آن ست کہ بفتح بمعنی مصدر نیز آید کذا قیل

الفصل الاول — عن ابی مالک الاشعری صحابی مشہور ست عم ابو موسی اشعری رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الطہور شطر الایمان۔ طہارت نیمہ ایمان ست این مبالغہ است در بیان زیادتی اجر طہارت کہ برتبۂ رسیدہ کہ نصف اجر ایمان مے رسد یا آنست آن نصف ایمان خواندہ کہ ایمان بپوشد گناہان را کہ پیشتر از ان کردہ ہمچنین وضو بپوشد گناہان را ولیکن ایمان بپوشد صغائر و کبائر را و وضو بپوشد مگر صغائر را پس در مرتبۂ نصف ایمان باشد یا بجہت آنکہ ایمان تطہیر میکند باطن را و وضو پاک میگرداند ظاہر را و بعضی گفتہ اند کہ مراد بایمان نماز ست چنانکہ در کریمہ و ما کان اللہ لیضیع ایمانکم مراد و ہمین نماز ست و چون نماز بے آن درست نیست گویا جزو اوست مبالغہ و اگر بیشتر مبالغہ و ادعا کنند نصف آن اعتبار کنند گویا ہمہ ارکان و شرائط نصفی ست و وضو نصفی دیگر و بعضی از محققین در تاویل این حدیث گفتہ اند کہ ایمان موجب تخلیہ از رذائل و تحلیہ بفضائل ست و مراد بطہور اینجا تخلیہ است و این ہمہ بر تقدیرے ست کہ مراد بشطر معنی نصف باشد چنانکہ اکثر و اشہر استعمالات اوست و اگر بمعنی جزو یا شئ یعنی پارہ ایست از ایمان برین تقدیر احتیاج باین توجیہات ندارد و لیکن این نیز مبالغہ است گویا کہ داخل ست در حقیقت ایمان۔ والحمد للہ تملأ المیزان۔ والحمد للہ پر میکند ترازوے اعمال را یعنی ہر کہ یکبار الحمد للہ بگوید چندان ثواب یابد کہ میزان را پر سازد۔ وسبحان اللہ والحمد للہ تملأن او تملأ ما بین السموات والارض۔ و این دو کلمہ پر میکنند تمام مسافت را کہ میان آسمانہا و زمین ست و او تملأ شک راوی ست کہ تملأن گفت بلفظ تثنیہ یا تملأ گفت بلفظ مفرد و بر ہر تقدیر بتاء فوقانیہ و یاء تحتانیہ ہر دو آمدہ و لفظ تثنیہ ظاہر ست کہ دو کلمہ اند و مفرد باعتبار مجموع دو کلمہ ہر واحد و وجہش آنست کہ سبحان اللہ اعتراف ست بتنزیہ و تقدیس وے تعالی و آن شامل ست آسمان و زمین را و ہر چہ در آنہا ست چہ ہر ذرہ گواہی میدہد و دلالت دارد بر پاکی ذات و صفات وے تعالی و تقدس از جہت زوال و نقصان و الحمد للہ اقرار ست بکمالات او و نعمتہا کہ بیرون ست از شمار و حیطۂ بیان عالم و دال ست بران و شک نیست کہ اگر این کلمات بتمامہا خود صادر گردد از قائل آن موجب میگردد شہود ذات و صفات و اسماء الہی کہ افراد عالم مظاہر اوست و پر میکند ثواب آن آن را ما بمجرد الفاظ و حروف و اصوات آن ترتیب ندارد و با وجود آن فضل خدا واسع ست و وے تعالی اندک پذیر و بسیار بخش ست و باین بیان ظاہر شد کہ اگر گویند پر میکند زمین و آسمان را ہر چہ در زمین

و آسمان ہست یا پر میکند تمام عالم را دو ہست آید و لیکن چون ما بین آسمان و زمین امرے مبین و مشہور است ذکر کرد آنرا و تواند کہ کنایت
باشد از تمام عالم واللہ اعلم ۔ والصلوٰۃ نور ۔ و نماز روشنی کنندہ دل ست بشہود حق و ظہور معارف و یا روشن کنندہ روے بظہور
سیماے صلاح و نور عبادت یا راہ نمایندہ است بطریق حق و صواب و باز دارندہ از ظلمت باطل و خطا چنانچہ در قرآن مجید فرمود
ان الصلوٰۃ تنہیٰ عن الفحشاء والمنکر یا سبب ظہور نور است در قیامت کہ روان میگردد پیش روے و جانب راست مومنان مصلی
چنانکہ فرمود نورہم یسعیٰ بین ایدیہم وبایمانہم ۔ والصدقۃ برہان ۔ و مال بدرویش دادن دلیل و حجت است بر وے و یا دلیل و حجت
قویست بر صدق ایمان و محبت پروردگار تعالیٰ یا حجت است در مطالبہ ابرار زیرا کہ آن قوے است کہ وارد است فرمودہ
والصبر ضیاء ۔ و شکیبائی نمودن از معصیت خداے و بر بلیہ بودن در طاعت وے تعالیٰ یا شکیبائی کردن بر بلایا و مصائب
روشنائی کامل و نور تمام است چہ ضیاء اتم و اکمل از نور بودہ بدلیل قرآن مجید آفتاب را ضیاء خواندہ و ماہ را نور چنانکہ فرمود
و جعل الشمس ضیاء والقمر نورا و روشنی آفتاب اتم و اکمل است از نور مہتاب و شک نیست کہ مدار کار و بار دین تمام بر صبر است
و تمامہ طاعات و عبادات از اقسام صبر اند و محتمل است کہ مراد بصبر درینجا صوم باشد بقرینہ ذکر صلوٰۃ و صدقہ چنانکہ در آیہ
کریمہ و استعینوا بالصبر والصلوٰۃ مراد و ہم [illegible] اند ۔ والقرآن حجۃ لک او علیک ۔ و قرآن و حجت است برسود تو و مدد کنندہ مر ترا
اگر عمل کردی بوے و نگاہ داشتی حق اورا و یا بر زیان تو و خصومت کنندہ بر تو اگر عمل نکردی و حق نگاہ نداشتی ۔ کل الناس یغدو ۔
ہمہ آدمیان بامداد میکنند ہر یک از ایشان و غدو بضم بامداد و یا از طلوع فجر تا بر آمدن آفتاب ۔ فبائع نفسہ ۔ پس فروشندہ
و صرف کنندہ است ذات خود را در کارے کہ متوجہ است بآن ۔ فمعتقہا او موبقہا ۔ پس آزاد کنندہ است نفس را از عذاب خدا یا
ہلاک گردانندہ و تباہ گردانندہ است او را از براے عذاب یعنی چون روز شد آدمی بکارے متوجہ و روے آرندہ است اگر در کار
آخرت را بدنیا خرید و ترجیح نمود خلاص کرد نفس خود را از عذاب آخرت و اگر دنیا را بآخرت خرید و ترجیح نمود ہلاک شد و خود را در ورطہ
عذاب افگند ہیہات بدنیا توانی کہ عقبے خری بخر جان من ورنہ حسرت بری ۔ رواہ مسلم وفی روایۃ ۔ و در روایتے از مسلم
این زیادہ آمدہ است کہ ۔ ولا الٰہ الا اللہ واللہ اکبر تملآن ما بین السماء والارض ۔ این حمیدی گفتہ است صاحب مصابیح و مولف مشکوٰۃ
لم اجد ہذہ الروایۃ فی الصحیحین ۔ من نیافتم این روایت را در صحیح مسلم و در صحیح بخاری نیز ۔ ولا فی کتاب الحمیدی ۔ و نہ در کتاب
حمیدی کہ جامع است میان صحیحین ۔ ولا فی الجامع ۔ و نہ در جامع الاصول کہ احادیث صحاح ستہ را جمع کردہ ۔ ولکن ذکرہا الدارمی ۔
و لیکن ذکر کردہ است این روایت را دارمی ۔ بدل سبحان اللہ والحمد للہ ۔ یعنی مسلم سبحان اللہ والحمد للہ تملآن ما بین السماوات والارض
گفتہ و دارمی بجاے آن لا الٰہ الا اللہ واللہ اکبر تملآن ما بین السماء والارض گفتہ پس ذکر کردن صاحب مصابیح این روایت را در فصل
اول درست نباشد ۔ وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الا ادلکم علی ما یمحو اللہ بہ الخطایا
ویرفع بہ الدرجات ۔ آیا راہ نمایم شما را بر کارے کہ محو میکند خداے تعالیٰ بسبب آن عملہا گناہان را و بلند میگرداند بسبب آن
پایہاے عمل کنندگان را محو در اصل سودن و پاک کردن چیز است و اینجا کنایہ از بخشیدن آن [illegible] مراد محو گناہان آمرزیدن و بخشیدن

آنهاست یا سودن وشمردن آنها از دیوان اعمال واتفاق ست علما را که مراد گناهان صغیره است - قالوا بلی - گفتند صحابه بلی
راهنمائی ما را بآن عملها - یا رسول الله قال - فرمود آن عملها این ست - اسباغ الوضوء علی المکاره - تمام وکمال کردن وضو ورسانیدن
آب باعضا و هر جای که می باید رسانید در هنگام مشقت وناخوش آمدن آب چنانکه در حالت بیماری وسختی سرما باشد - وکثرة الخطی الی
المساجد - وبسیاری گامها در رفتن سوی مسجد چنانکه مسجد از خانه دور باشد وتواند که مراد رفتن بوقار وآهستگی باشد که سبب
بسیاری گامها ست - وانتظار الصلوة بعد الصلوة - وچشم در راه داشتن نماز را بعد از نماز یعنی نماز وقت بگزارد ونماز آینده را انتظار
برد ونشیند در مسجد واگر برآید دلش بدان آویخته باشد - فذلکم الرباط - پس این ست رباط حقیقی که آن را رباط توان خواند اصل رباط
نگاه داشتن سرحد اسلام در مقابل دشمنان دین تا در نیایند ونشستن مسلمانان در ان وبستن اسپان در لهای خود را در ان بسرحدات
ومنتظر نشستن برای نماز در مسجد گویا نشستن در سرحد ست در مقابل شیطان ولشکر اوست تا دخل نکنند وقوت اندک اشارت ست بآنکه
اعمال مشغول باشند که نگذارند [illegible] شیطان را [illegible] مغلوب گردانند [illegible] - وفی حدیث
مالک بن انس - ودر حدیث امام مالک این چنین آمده که - فذلکم الرباط فذلکم الرباط - مکرر گردانید این لفظ را دو بار [illegible] تاکید
رواه مسلم - وفی روایة الترمذی ثلثا - ودر روایت ترمذی سه بار گردانید واین اعتراض ست بر صاحب مصابیح که در فصل اول آورده
سه بار مکرر گردانید وصحیح آنست که مسلم این حدیث را از مالک آورده ودو بار مکرر گردانید واز غیر مالک خود تکرار نیست -
وعن عثمان - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ فأحسن الوضوء - کسی که وضو کند پس
نیک کند وضو را یعنی برعایت سنن وآداب آن - خرجت خطایاه من جسده - بیرون آید گناهان او از تمام تن او - حتی تخرج
من تحت اظفاره - تا آنکه بیرون آیند گناهان از زیر ناخنان او مبالغه است در حصول طهارت - متفق علیه - وعن ابی هریرة
رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ العبد المسلم - چون وضو کند بنده مسلمان - او المؤمن - شک
راوی ست - فغسل وجهه - پس بشوید روی خود را - خرج من وجهه کل خطیئة نظر الیها بعینیه - بیرون می آید از روی او
هر گناه که نگاه کرده است بسوی آن گناه بهر دو چشم خود یعنی گناه چشم - مع الماء - همراه آب او - او مع آخر قطر الماء - یا گفت
بیرون می آید با آخر قطره از قطرهای آب اگرچه در روی غیر از چشم نیز گناهان واقع میشوند اما چون عمده گناهان واکثر آن
بچشم ست تخصیص آن کرد - فاذا غسل یدیه خرج من یدیه کل خطیئة کان بطشتها یداه مع الماء او مع آخر قطر الماء - پس چون بشوید هر دو دست
بیرون می آید هر گناهی که میگرفت آن گناه را هر دو دست او یعنی گناهی که بدست کرده همراه آب یا همراه آخر قطره از قطرهای آب
فاذا غسل رجلیه خرج کل خطیئة مشتها رجلاه مع الماء او مع آخر قطر الماء - پس چون بشوید هر دو پای خود را بیرون می آید هر گناهی که
رفته است بسوی آن هر دو پای او با آب یا با آخر قطرهای آب - حتی یخرج نقیا من الذنوب - تا آنکه بیرون می آید از جای
وضو پاک از گناهان صغیره - رواه مسلم - وعن عثمان - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من امرء
مسلم تحضره صلوة مکتوبة - نیست هیچ مردی مسلمان که حاضر میشود او را در هر وقت نماز فرض - فیحسن وضوءها - پس نیکو کند

میکند وضوء نماز را برعایت سنن و آداب آن - وخشوعها - و نیک میکند خشوع و خضوع نماز را و این شامل رعایت آداب
ظاهر و باطن است چنانکه در دل نسیان باشد و نظر بسجده گاه دارد و قائم بهمت و حضور بران گمارد و بجز آن مشغول نباشد
و به بدن و جامه و ریش بازی نکند و بچپ و راست رو نگرداند و چشم نپوشد و بعضی جهت تکمیل حضور و جمعیت بستن چشم رخصت
کرده اند و مشهور آنست که در نماز فرض ازان احتراز کند و در تفسیر قول حق سبحانه الذین هم فی صلاتهم خاشعون گفته اند که ترسنده
و متذلل باشند و نظر را بسجده گاه لازم دارند و آورده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در نماز نظر بجانب آسمان میداشت
و انتظار وحی میبرد چون این آیت نازل شد چشم پیش انداخت و نظر را بجانب سجده گاه برد و روایت است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم
مردے را دید که در نماز بریش بازی میکرد فرمود اگر خشوع میکرد دل وے هر آئینه خشوع میکرد اعضاے او و بعضی گفته اند
که در قیام نظر بسجده گاه دارد و در رکوع به پشت پاے و در سجود بجانب بینی و در قعود بر کنار - ورکوعها - و نیک کند رکوع نماز را
تخصیص رکوع کرد و سجود ذکر نکرد زیرا که رکوع مستلزم سجود است و نیز رکوع از خصائص است که مصلی بدو در اکثر شناخته شد بخلاف سجده
که بر زمین افتاده است و نیز رکوع خاصه نماز مسلمانان است و در نماز یهود و نصاری رکوع نباشد - الا کانت کفارة لما قبلها
من الذنوب - هیچ کس نکند وضوء و نماز را بدین صفت و هیئت مگر آنکه باشد این صفت این نماز و وضوء محو کننده چیزے که پیش از آن
کرده است از گناهان - مالم یؤت کبیرة - مادام که بجا نیارد و نکند هیچ گناه کبیره را از ذوات خود و در بعضی نسخ مالم یأت کبیرة
یعنی نکند گناه کبیره را و این روایت بحسب معنی ظاهرتر است و اول بحسب روایت قوی تر و مشهور و آن است که وضوء و نماز کفاره
میکند گناهان صغیره را نه کبیره را - وذلک الدهر کله - و این کفارت بودن نماز گناهان را همیشه است تخصیص ندارد بوقتے دون زمانے
ندارد - رواه مسلم - وعنه - انه توضأ - وهم از عثمان رضی الله عنه روایت است که وے وضوء کرد - فافرغ علی
یدیه ثلثا - پس ریخت آب بر هر دو دست خود سه بار - ثم تمضمض واستنثر - پس آب در دهن کرد و در بینی کرد و افشاند بینی را
استنثار بمعنی افشاندن بینی از آب کردن در وے آن را استنشاق گویند پس ذکر استنثار متضمن ذکر استنشاق نیز
باشد - ثم غسل وجهه ثلثا - پس شست روے خود را سه بار - ثم غسل یده الیمنی الی المرفق ثلثا - پس شست دست راست
خود را تا آرنج سه بار - ثم غسل یده الیسری الی المرفق ثلثا - پس شست دست چپ خود را تا آرنج سه بار - ثم مسح براسه - پس
مسح کرد بسر خود و مسح کرد رسانیدن دست تر بسر - ثم غسل رجله الیمنی ثلثا - پس شست پاے راست خود را سه بار -
ثم الیسری ثلثا - پس شست پاے چپ خود را سه بار تخصیص این افعال در باب وضوء باید - ثم قال رأیت رسول الله -
پس گفت عثمان دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم توضأ نحو وضوئی هذا - وضو کرد مانند وضوء من که این است - ثم قال
من توضأ نحو وضوئی هذا - پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم کسے که وضو کند مانند وضوء من که این است - ثم یصلی رکعتین
پس بگذارد دو رکعت نماز بعد از وضوء اقل این است و اگر بیشتر کند دو است و افضل تر باشد - لا یحدث فیهما نفسه - درحالیکه
حکایت نکند نفس خود را درین دو رکعت بچیزے از حکایات دنیا و اگر خواطر عارض گردد و آن را دفع کند و قرار نگیرد و از حضور

باز ندارد زبان ندارد و بعض گفته اند که مراد به عدم تحدیث نفس اخلاص و عدم عجب مراد است والله اعلم۔ غفر له ما تقدم من ذنبه۔
آمرزیده میشود مر آنکس را آنچه پیش گذشته است از گناهان او و این حدیث دلالت دارد بر استحباب نماز بعد از وضو و اگر فرض گزارد
یا سنت راتبه نیز کفایت است و نیت این نماز تحیۃ الوضو یا شکر وضو چیزے نیست مطلق نماز را نیت کند اما در وقت آمدن مسجد
نیت تحیۃ المسجد بکند زیرا که تحیت بمعنی تعظیم و سلام دادن است پس تحیۃ الوضو معنی ندارد اما مسجد بلاحظه عظمت و شایان روحانیت
وے اگر قصد تعظیم کند و بر وے سلام دهد جا دارد و نماز اصل مقصود است لذا وضو فرع و طفیل وے است و وضو
برائے نماز است و نماز برائے وضو نیست پس شکر وضو نماز مناسب نباشد کذا قال الغزالی۔ متفق علیه و لفظه للبخاری۔

وعن عقبة بن عامر بضم عین و سکون قاف صحابی است والی بود بر مصر از جانب معاویه بعد از برادر او عتبه بن ابی سفیان
بعد از آن عزل کرد و بمصر مرد در سنه ثمان و خمسین روایت کرده اند از وے جابر و ابن عباس و خلقے کثیر از تابعین کذا فی
جامع الاصول و در کاشف گفته صحابی کبیر امیر شریف فصیح مقری فرضی شاعر والی کرده شد بغزاے بحر را و مرد بمصر۔ قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من مسلم یتوضأ۔ نیست هیچ مسلمان که وضو سازد۔ فیحسن وضوءه۔ پس نیکو سازد
وضوے خود را۔ ثم یقوم فیصلی رکعتین۔ پس بر پا ایستد پس بگزارد دو رکعت۔ مقبل علیهما بقلبه و وجهه۔ در حالیکه روے
پیش آینده و توجه نماینده است بر آن دو رکعت بدل خود و روے خود یعنی بظاهر و باطن خود و در روایتے مقبلا بنصب آمده
و این حسب اعراب ظاهر است۔ الا وجبت له الجنة۔ مگر واجب گردد مر او را بفضل الٰهی تعالیٰ بهشت۔ رواه مسلم۔

وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما منکم من احد یتوضأ۔ نیست از شما هیچ یکے
که وضو کند۔ فیبلغ او فیسبغ الوضوء۔ پس بنهایت برساند یا اتمام و اکمال کند وضو را و شک راوی است۔ ثم یقول۔
پس بگوید۔ اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا عبده ورسوله وفی روایة۔ و در روایتے این چنین آمده که بگوید۔ اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله الا فتحت له ابواب الجنة الثمانیة۔ مگر آنکه گشاده شود مر او را درهاے بهشت که هشت
در است۔ یدخل من ایها شاء۔ درآید از هر کدام ازین درها که خواهد اینجا تمام شد این روایت باعتبار که درهاے بسیار از انها را درگفته
و کاتب هر کدام را بهشت خوانند و باین حساب هشت بهشت گویند فافهم۔ هکذا رواه مسلم فی صحیحه۔ همچنین روایت کرد
این حدیث را مسلم در صحیح خود۔ والحمیدی فی افراد مسلم۔ و همچنین روایت کرد آن را حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین در افراد
که تنها مسلم راست۔ وکذا۔ و همچنین روایت کرد۔ ابن الاثیر فی جامع الاصول وذکر الشیخ محی الدین النووی فی آخر حدیث مسلم
علی ما رویناه۔ ذکر کرده است امام نووی در شرح صحیح مسلم در آخر حدیث مسلم بر وجهیکه ما روایت کردیم این عبارت را که۔ وزاد الترمذی
و زیاده کرده است بر شهادتین ترمذی این دعا را۔ اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی من المتطهرین والحدیث الذی رواه محی السنة
فی الصحاح۔ و حدیثیکه روایت کرده است آن را صاحب مصابیح در صحاح و آن حدیث این است که۔ من توضأ فاحسن الوضوء ثم
و آخرش این است ثم قال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله اللهم اجعلنی من التوابین واجعلنی

من المتطهرین

نیز آمدہ و در اینجا ذکر امت نیست و الحق چنین میباید و خود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عین استقامت و محض سلامت ست کہ قوتہم میل
و اعوجاج در اینجا صورت ندارد ما زاغ البصر وما طغی فافہم اللہم صل وسلم علیہ و چون حکم کرد بعد م طاقت بر استقامت ولیفاست
حق او در جمیع افعال و احوال تنبیہ کرد برانچہ عمدہ و خلاصہ عبادات ست کہ اگر در وے استقامت ورزند در رست باید تدارک
و تلافی ہمہ تقصیرات کردہ باشند و آن نماز ست پس فرمود — واعلموا ان خیر اعمالکم الصلوٰۃ — و بدانید کہ بہترین و مقرب ترین عملہا
شما نماز ست پس نگاہدار ید شروط آن را و رعایت کنید آداب آن را و ادا کنید حقوق آن را پس از آن اشارت فرمود بعمدہ آنچہ آن را
نصف ایمان گفتہ و آن وضو و طہارت ست و گفت — ولا یحافظ علی الوضوء الا مؤمن — و نگاہ داشت نکنید و احتیاط نورزد بر تمام
سنن و آداب وضو مگر کسے کہ ایمان کامل دارد و بیسبب ست کہ نماز را بر وجہ کمال ادا کند — رواہ مالک و احمد و ابن ماجۃ والدارمی

وعن ابن عمر — رضی اللہ عنہما — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضأ علی طہر کتب لہ عشر حسنات — کسیکہ وضو سازد
بر طہارت نوشتہ شود برائے وے دہ نیکی ظاہر اعراد آن خواہد بود کہ و برائے ہر نیکے دہ مثل ست بر فعل زیادہ بر آن دہ حسنہ
نیز دہ لیستیا مراد آن ست کہ دہ وضو نویسند بہر یکے بدہ یا از برائے آن گفت کہ او ہم کردہ شود کہ وضو بر وضو عبث و ضائع
نیست بلکہ بر وے نیز ثواب موعود و حسنات مترتب ست و گفتہ اند کہ این متعین ست بانکہ میان آن دو وضو نمازے گزاردہ باشد و بعض
با نفل و بعض کردہ داشتہ اند و ضو بر وضو اگر نمازے نگزاردہ باوضوے اول — رواہ الترمذی

الفصل الثالث — **عن جابر** — رضی اللہ عنہ — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مفتاح الجنۃ الصلوٰۃ —
کلید بہشت و مقدمہ در آمدن آن نماز ست چنانکہ در بے کلید کشادہ نمیشود در بہشت نیز بے نماز در آوردہ نمیشود و این مبالغہ
و تاکید ست در محافظت بر نماز گویا نماز در حکم ایمان ست کہ بے آن در آمدن در بہشت میسر نشود و لہٰذا تعبیر از وے بایمان کردہ اند
چنانکہ گذشتہ — ومفتاح الصلوٰۃ الطہور — و کلید نماز و مقدمہ او طہارت ست زیرا کہ طہارت مقدمہ در آمدن بہشت باشد —
رواہ احمد — **وعن شبیب** — بفتح شین معجمہ و کسر بائے موحدہ — ابن ابی روح — بفتح را و سکون واو و در نسخ مشکوٰۃ چنین
واقع شدہ است بتوسط لفظ ابن میان شبیب و ابی روح و در بعض کتب دیگر نیز چنین ست و لیکن در اکثر کتب اسماء الرجال ابی روح
کنیت شبیب داشتہ اند و نام پدرش نیز گفتہ بضم نون بر تقدیر شبیب بن نعیم بے روایت میکند — عن رجل من اصحاب
رسول اللہ — از مردے از یاران پیغمبر خدا — صلی اللہ علیہ وسلم ان رسول اللہ — کہ پیغمبر خدا — صلی اللہ علیہ وسلم صلی صلوٰۃ الصبح —
گزارد نماز بامداد را — فقرأ الروم — پس خواند سورہ روم را — فالتبس علیہ — پس مشتبہ شد قرأت بر وے والتباس نیز دہ شد
کار بر کسے — فلما صلی — پس چون نماز بگذارد و فارغ شد از آن — قال — فرمود — ما بال اقوام یصلون معنا — چیست حال
قومہائے کہ نماز میگزارند با ما — لا یحسنون الطہور — نیک نمیکنند طہارت را و رعایت نمیکنند سنن و آداب آن را — وانما یلبسن علینا
القرآن اولئک — و پوشیدہ میگردانند بر ما قرآن را آن گروہ ایشان و اینجا محل عبرت و تذکار ست مر عاقل را در تاثیر صحبت
کہ سید رسل صلوات اللہ وسلامہ علیہ با آن مرتبہ و جلالت شان در حالت قرأت قرآن در نماز کہ اعظم حالات و اقرب وقات

دوست در قرب حضرت رب العالمین از صحبت یکے از احاد امت تیرک سنن وبعض آداب وضو که نه عبادت مقصود لذاته است
متاثر گردد چه جای دیگران که مصاحبت و مخالطت اہل فسق و بدعت گرفتار باشند و شب و روز با ایشان باشند۔ رواه النسائی۔
وعن رجل من بنی سلیم قال عدهن رسول اللہ۔ روایت است از مردے از بنی سلیم بضم سین و فتح لام که نام قبیله ایست گفت شمرد
این کلمات را که مذکور میشود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی یده و در دست من یا در دست خود شک راوی است یعنی گرفت انگشتان مرا
یا انگشتان خود را و عقد کرد آنها را بر کف دست پنج بار بعد و این پنج کلمه۔ قال گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ التسبیح نصف المیزان۔
سبحان اللہ گفتن نصف میزان است۔ والحمد للہ یملأه۔ والحمد للہ گفتن پر میکند میزان را در مقارنت سبحان اللہ یا الحمد للہ تنها پر میکند
میزان را زیرا که متضمن سلب نقایص و اثبات کمالات است و سبحان اللہ تنها تنزیه از نقائص دلالت دارد و این نیز موافق آنچه
حدیثے که در اول باب گذشت که فرمود الحمد للہ یملأ المیزان۔ والتکبیر یملأ ما بین السماء والارض۔ واللہ اکبر گفتن پر میکند مسافت را
که میان آسمان و زمین است۔ والصوم نصف الصبر۔ و روزه نصف صبر است و وجهش آن میتواند بود که ایمان تمام صبر است بر طاعات
و از معاصی و روزه قامع شهوات نفس را که باعث اند بر معاصی پس نصف ایمان باشد و بعضی حواشی نوشته که روزه را
نصف صبر خواند باعتبار شب و روز و در روزه صبر در روز است پس نصف صبر باشد۔ والطهور نصف الایمان۔ و طهارت نصف
ایمان است توجیه این در حدیث اول از باب گذشت۔ رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن۔ وعن عبد اللہ الصنابحی۔
بضم صاد و تخفیف نون و کسر موحده و حاء مهمله منسوب بصنابح بن زاهر بطنی از مراد و ابو عبد اللہ نیز گفته اند و بعضی گفته اند عبد اللہ
صنابحی صحابی است و ابو عبد اللہ صنابحی تابعی۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا توضأ العبد المؤمن فمضمض۔ چون وضو
سازد بنده مسلمان پس آب در دهن کند۔ خرجت الخطایا من فیه۔ بیرون می آید گناهان از دهن وے۔ واذا استنثر
خرجت الخطایا من انفه۔ و چون بینی را افشاند بعد از آب کردن در وے بیرون می آید گناهان از بینی وے۔ واذا غسل وجهه
خرجت الخطایا من وجهه۔ و چون می شوید روے خود را بیرون می آید گناهان از روے وے۔ حتی تخرج من تحت اشفار عینیه
تا آنکه بیرون می آید از زیر بیخ موهاے روئیدگان موے در پلکهاے چشم۔ فاذا غسل یدیه خرجت الخطایا من یدیه۔ پس چون میشوید
هر دو دست خود را بیرون می آیند گناهان از هر دو دست وے۔ حتی تخرج من تحت اظفار یدیه۔ تا آنکه بیرون می آید از زیر ناخنان هر دو
دست وے۔ فاذا مسح براسه خرجت الخطایا من راسه حتی تخرج من اذنیه۔ پس چون مسح میکند سر خود را بیرون می آیند گناهان از
سر وے تا آنکه بیرون می آیند گناهان از هر دو گوش وے از اینجا معلوم میشود که گوشها داخل سر است چنانکه مذهب حنفی است لهذا بجهت مسح گوش آب جدا نمیگیرند بلکه
بهمان آب که براے مسح سر گرفته اند بگوش نیز مسح میکنند چنانکه بیاید۔ فاذا غسل رجلیه خرجت الخطایا من رجلیه حتی تخرج من تحت
اظفار رجلیه۔ پس چون می شوید هر دو پاے خود را بیرون می آیند گناهان از هر دو پاے وے تا آنکه بیرون می آیند از زیر ناخنان
هر دو پاے وے پس بوضو از همه گناهان پاک میشود۔ ثم کان مشیه الی المسجد وصلوته نافلة له۔ پس میباشد رفتن او بسوے مسجد و نماز
گزاردن او زیادتی بر پاک شدن از گناهان و دیگر و سبب رفع درجات و نافله بمعنی زیادتی آید چنانکه نماز زیادت بر فرض را نفل گویند

را نافلہ خوانند و تہجد را برائے آن حضرت نافلہ خوانند کہ زیادہ بر وے فرض بود۔ رواہ مالک والنسائی۔ **وعن ابی ہریرۃ**
رضی اللہ عنہ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اتی المقبرۃ۔ روایت است از ابی ہریرہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد گورستان را
کہ نامش بقیع ست تا زیارت کند و آمرزش خواہد اہل آن مقبرہ را و مقبرہ بفتح میم و مثلثۃ الباء بکسر و بضم میم و فتح با نیز آمدہ۔ فقال۔
پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ السلام علیکم دار قوم مومنین۔ سلام بر شما باد ای اہل سرائے گروہ مسلمانان۔ وانا ان شاء
اللہ بکم لاحقون۔ و بدرستی کہ ما اگر خدا خواستہ است بشما رسندہ و شما را دریابندگانیم و کلمہ ان شاء اللہ برائے اظہار رغبت
و تبرک یاد کرد خدا عزوجل و تحسین کلام است نہ برائے شک و تردد چہ رسیدن موت و لحوق باموات یقینی ست و بعد از انکہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم ذکر سابقان کرد و ایشان را تصور نمود تقریبا ذکر لاحقان کہ بعد ازین بیایند نیز کرد از برائے اظہار شرف و کرامت
و محبت و فرمود۔ وددت انا قد راینا اخواننا۔ دوست میدارم و آرزو میبرم کہ کاش من و کسانیکہ با من اند میدیدیم برادران
خود را یعنی آنہا کہ بعد ازین بیایند۔ قالوا ولسنا اخوانک۔ گفتند صحابہ کہ با آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بودند آیا برادر میخوانی
آنہارا و ما نیستیم برادران تو۔ یا رسول اللہ قال انتم اصحابی۔ فرمود شما مصاحبان من و یاران من و رفیق گاہ و بیگاہ و خواص
درگاہ منید و اخوت اسلام امرے عام ست کہ ہمہ مسلمانان را شامل ست۔ واخواننا الذین لم یاتوا بعد۔ و برادران آن کسانند
کہ در عالم خارج نیامدہ اند ہنوز بعد از ان سوالے دیگر کردند کہ بیشک ترا فردائے قیامت است خود را باید شناخت و در یافت
تا شفاعت کنی و امداد و اعانت نمائی ایشان را۔ فقالوا۔ پس گفتند صحابہ۔ کیف تعرف من لم یات بعد من امتک۔ چگونہ
می شناسی کسے را کہ بوجود نیامدہ است از امت تو و ندیدہ تو ایشان را۔ یا رسول اللہ فقال۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم۔ ارایت لو ان رجلا لہ خیل غر محجلۃ۔ خبر دہید مرا کہ اگر باشد شود کہ مردے ست کہ مر او را اسپان سفید پا و سفید پیشانی باشد
بین ظہری خیل دہم بہم۔ میان اسپان دیگر سیاہ خالص یکرنگ از ہر دو ہم دیگر۔ الا یعرف خیلہ۔ آیا نمی شناسد آن مرد اسپان
خود را کہ سفید روے سفید دست و پا اند در میان اسپان دیگر کہ سیاہ یکرنگ اند۔ قالوا بلی۔ گفتند آرے می شناسد۔
یا رسول اللہ قال۔ فرمود۔ فانہم یاتون غرا محجلین من الوضوء۔ پس امتان من می آیند یعنی در عرصات قیامت از آثار
وضو مثل اسپان سفید روے سفید دست و پا و می شناسم ایشان را باین علامت و وضو بضم واو و فتح آن ہر دو روا
بعد ازان بشارت داد مر امت مرحومہ خود را و فرمود۔ وانا فرطہم علی الحوض۔ و من سبقت کنندہ و پیش روندہ ام ایشان را
تا کار و بار مغفرت ذنوب و رفع درجات ایشان را در درگاہ عزت ساختہ گردانم و فرط بفتحتین آنکہ پیش رود تا اسباب آبخور
اسپان از دلو و رسن و پاک کردن چاہ و جز آن راست کند و ہمین مناسبت علی الحوض فرمود و مقصود تہیہ جمیع اسباب و آلات
روز قیامت ست صلی اللہ علیہ وسلم وجزاہ عنا خیر الجزاء۔ رواہ مسلم۔ **وعن ابی الدرداء** قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم انا اول من یوذن لہ بالسجود یوم القیمۃ۔ من نخستین کسے ام کہ دستوری دادہ شود مرا در سجدہ روز قیامت۔
وانا اول من یوذن لہ ان یرفع راسہ۔ و من نخستین کسے ام کہ اذن کردہ شود مرا و راکہ بردارد سر خود را از سجدہ حقیقت این اعمال

در حدیث شفاعت مشرح گردد کہ چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم در سرا پردہ عزت و درگاہ صمدیت باری تعالے در آید و سجدہ رود تا یک هفته سر بر زمین سجود نہادہ باشد پس حکم در رسد کہ سر بردار اے محمد صلی اللہ علیہ وسلم و بخواہ اے محبوب من ہر چہ خواہی تا دادہ شود ترا و بگو ہر چہ میگوئی تا شنیدہ شود از تو پس آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سر بردار و و زبان بشفاعت خلائق بگشاید و فتح باب شفاعت نماید چنانکہ فرمود — فانظر الی ما بین یدی — پس نگاہ میکنم بسوے خلقے کہ استادہ اند پیش و دوستان یعنی پیش من — فاعرف امتی من بین الامم — پس می شناسم امت خود را از میان امتہاے دیگر — و عن یمینی مثل ذلک — و می بینم از پس خود مانند آن اجتماع و ازدحام خلق — و عن یمینی مثل ذلک — و می بینم از جانب راست خود مانند آن — و عن شمالی مثل ذلک — و از جانب چپ مانند آن فقال رجل — پس گفت مردے — یا رسول اللہ کیف تعرف امتک من بین الامم — چگونہ می شناسی امت خود را از میان امتہا کہ گذشتہ اند فیما بین نوح الی امتک — در میان مدتے مدید کہ میان نوح ست تا امت تو تخصیص نوح بجہت شہرت اوست میان پیغمبران الا پیش از نوح نیز امتہا گذشتہ اند — فقال — پس گفت — ہم غر محجلون من اثر الوضوء — ایشان غر محجل اند از اثر وضو — لیس احد کذلک غیرہم — نیست ہیچ یکے باین صفت و ہیئت غیر ایشان از امتان دیگر اگرچہ وضو میساختہ باشند تا این کرامت کہ ظہور اثر وضو ست باین صفت خاصہ این امت است و از اینجا لازم نمی آید کہ دیگران را وضو نباشد چنانکہ بعض مردم از اینجا فہمیدہ اند — و اعرفہم انہم یؤتون کتبہم بایمانہم — و می شناسم ایشان را نیز امت خود را باین کہ دادہ میشود ایشان را نامہاے اعمال ایشان بدستہاے راست ایشان — و اعرفہم تسعی بین ایدیہم ذریتہم — و می شناسم ایشان را باینکہ میروند پیش پیش ایشان فرزندان خرد ایشان از ظاہر این حدیث مفہوم میگردد کہ این دو صفت نیز یعنی دادن کتب ایمان و پیش رفتن ذریت ایشان خاصہ این امت باشند اما طیبی گفتہ کہ ذکر این دو صفت از براے مجرد مدح و اظہار کرامت ایشان ست نہ براے تفرقہ و تمیز واللہ اعلم — رواہ احمد

باب ما یوجب الوضوء

— باب در بیان چیزہاے کہ واجب میگرداند وضو را و آن چیزہا ست کہ می شکنند وضوء سابق را و واجب میگرداند وضوے دیگر را و موجب وضو و سبب آن اگرچہ بحقیقت ارادہ صلوۃ است مقرون بالقیام

ولیکن نواقض وضو را موجب وضو نیز میتوان گفت بوجہے کہ گفتہ شد

الفصل الاول

عن ابی ہریرۃ — رضی اللہ عنہ — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقبل صلوۃ من احدث قبول کردہ نمیشود و درست نمی افتد نماز کسے کہ شکستہ شد وضوے وے — حتی یتوضأ — تا آنکہ بسازد وضو و این در حق کسے ست کہ آب دارد و اگر آب ندارد تیمم باید کرد بخاک و اگر آب نیابد و نہ خاک و قدرت ندشتہ باشد بر آنہا کہ او را فاقد الطہورین گویند آنجا بے وضو و تیمم نماز میکند از براے نگاہداشت حرمت وقت و اگر پیش از یافتن آب و خاک و قدرت بران بمیرد آثم نگردد و اگر یافت قضا کند بقول مختار این ست و نزد بعض ساقط میگردد فرضیت نماز و بقول بعض بگزارد و قضا نکند — متفق علیہ —

و عن ابن عمر رضی اللہ عنہما — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقبل صلوۃ بغیر طہور — قبول کردہ نمیشود نمازے بے طہارت ولا صدقۃ من غلول — و نہ قبول کردہ میشود صدقہ از مال حرام غالب استعمال غلول در خیانت از غنیمت آید و بمعنی مطلق خیانت نیز آمدہ

مستعمل گردد وظاہر آنست کہ مراد اینجا ہمین معنی باشد۔ رواہ مسلم۔ وعن علی۔ رضی اللہ عنہ۔ قال کنت رجلا مذاء۔
روایت ست از امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ گفت بودم من مردے مذی بسیار کنندہ و مذی بفتح میم وسکون ذال معجمہ وتشدید یا
نیز آبی رطوبتے کہ در آلت مرد در وقت ملاعبت با زن بجہت قوت شہوت پدید آید۔ فکنت استحیی ان اسال النبی۔ پس بودم من
کہ شرم میداشتم کہ بپرسم پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ کہ حکم آن چیست موجب غسل ست یا وضو۔ لمکان ابنتہ۔ از جہت وجود دختر و
کہ فاطمہ زہرا باشد رضی اللہ عنہا و این از کمال حیا و ادب حضرت مرتضی ست و تنبیہ است بر آنکہ والا را ذکر حکایت شہوت
وآنچہ متعلق ست بمباشرت زنان نزد اصہار مناسب نباشد۔ فامرت المقداد۔ پس فرمودم مقداد بن اسود را کہ از مخلصان
درگاہ بود کہ بپرسد از حکم آن علی الاطلاق۔ فسالہ۔ پس پرسید مقداد آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم۔ فقال۔ پس گفت
آنحضرت صلی اللہ علیہ و علی آلہ وصحبہ وسلم یغسل ذکرہ ویتوضا۔ بشوید ہر کہ می بیند مذی آلت خود را و وضو کند پس مذی
موجب غسل نباشد و ودی بواو و دال مہملہ بر وزن مذی و آن آبیست غلیظ کہ بیرون می آید بعد از بول نیز ہمین حکم دارد یعنی
نیز اگر بشہوت و جہیدن بیرون نیاید موجب غسل نیست۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ۔ رضی اللہ عنہ۔ قال سمعت
رسول اللہ۔ گفت ابوہریرہ شنیدم پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ توضؤا مما مست النار۔ وضو بسازید
از خوردن آنچہ مساس کردہ و رسیدہ است آن را آتش یعنی پختہ شدہ است بدان۔ رواہ مسلم۔ این را دو تاویل ست یکے آنکہ
مراد بوضو اینجا دست و دہان شستن ست از برائے دور کردن چربش طعام چنانچہ سنت ست و این را وضوے طعام گویند دوم
آنکہ مراد وضوے نماز ست ولیکن این حکم در ابتدائے حال بود بعد از ان منسوخ شد چنانکہ گفت۔ قال الشیخ الامام الاجل
محی السنۃ رحمۃ اللہ علیہ ہذا منسوخ بحدیث ابن عباس۔ محی السنۃ صاحب المصابیح و شرح السنۃ گفتہ کہ این حدیث دلالت دارد
بر وجوب وضو از خوردن آنچہ پختہ شدہ با آتش منسوخ ست بحدیث دیگر کہ روایت کردہ است آن را ابو داود و ابن ماجہ از ابن عباس
چنانکہ در آخر فصل ثانی بیاید۔ قال ان رسول اللہ۔ گفت بدرستی کہ پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم اکل کتف شاۃ۔ خورد گوشت
شانہ گوسپند را۔ ثم صلی ولم یتوضا۔ پس نماز بگزارد و وضو نکرد و حدیث ام سلمہ کہ نیز در آخر فصل مذکور بیاید گفت نزدیک کردم
بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم پہلوے بریان کردہ شدہ را پس بخورد از ان پس برخاست بنماز و وضو نکرد و نیز حدیث او و حدیث جابر
کہ گفت بود آخر کار از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ ترک کرد وضو کردن را از آنچہ مساس کردہ است او را آتش صریح ست در تقدیم
تاخیر ترک وضو را از وضو و در حدیث ابن عباس و ام سلمہ معلوم و متیقن نیست۔ متفق علیہ۔ وعن جابر بن سمرۃ۔ صحابی
مشہور ست خواہرزادہ سعد بن ابی وقاص و پدرش نیز صحابی ست نزول کرد بکوفہ و وفات یافت سنۃ اربع وسبعین
قیل ست وستین۔ ان رجلا سال رسول اللہ۔ روایت ست از جابر بن سمرہ کہ مردے پرسید پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم
انتوضا من لحوم الغنم۔ آیا وضو کنیم از خوردن گوشتہائے گوسفندان۔ قال۔ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم۔ ان شئت
فتوضا و ان شئت فلا تتوضا۔ اگر خواہی وضو کن و اگر نخواہی وضو مکن۔ قال۔ گفت آن مرد و پرسید۔ انتوضا من

لحوم الابل — آیا وضو کنیم از خوردن گوشتہائے شتران — قال نعم — گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آرے وضو کن از خوردن
گوشت شتر و مشہور از مذہب امام احمد نقض وضوست بخوردن گوشت شتر باین حدیث و نزد ائمہ ثلثہ این حدیث منسوخ ست
یا مراد بوضو معنی لغوی ستند چنانکہ گفتہ شد و اگر گفتہ شود کہ بر تقدیر ارادۂ معنی لغوی فرق میان گوشت شتر و گوشت گوسفند چیست
وحال آنکہ زہومت کہ علت شستن و غسل اوست در ہر دو موجودست گوئیم تواند کہ وجہ فرق بد بوئے گوشت شتر باشد نہ گوشت
گوسپند والله اعلم — قال — باز پرسید آن مرد — اصلی فی مرابض الغنم — آیا نماز بگزارم در جاے نشست گوسفندان — قال نعم —
فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آرے بگزار — قال اصلی فی مبارک الابل — گفت آن مرد آیا بگزارم نماز در نشستگاہ شتران
قال لا — فرمود نے یعنی مگزار و گفتہ اند کہ نہی از گزاردن نماز در نشستگاہ شتران تنزیہی ست و علت کراہت ہم تشویش وقت و فوت حضور
قلب ست بسبب رمیدن شتران و جنبیدن آنہا بخلاف گوسپندان کہ ساکن و آرمیدہ اند — رواہ مسلم — و در روایتے آمدہ آمدہ
کہ نماز مگزارید در نشستگاہ شتران کہ آنہا از جملۂ شیاطین اند و در روایتے آمدہ کہ بر کوہان ہر شتر شیطانے ست و نیز آمدہ کہ سگ سیاہ
شیطان کلاب ست و شتر شیطان دواب و بگزارید در جاے نشست گوسفندان کہ اینہا برکت اند و در حدیث ابی ہریرہ نیز آمدہ
کہ گوسفندان از جانورہاے بہشت اند — وعن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وجد احدکم فی بطنہ شیئا —
چون یابد یکے از شما در شکم خود چیزے از جنبش باد و جنبش آن — فاشکل علیہ اخرج منہ شیء ام لا — پس مشتبہ شد بر وے کہ آیا بیرون
آمد از شکم چیزے از باد یا نہ — فلا یخرجن من المسجد — پس باید کہ بیرون نیاید از مسجد کنایت ست از عدم نقض وضو کہ بیرون آمدن
از مسجد براے وضو لازم آنست و اشارت ست کہ مومن را باید کہ نماز وے و جاے آرام وے در مسجد باشد —
حتی یسمع صوتا او یجد ریحا — تا آنکہ بشنود آواز وے را یا بیابد بوے را و این باعتبار غالب ست و مقصود حصول یقین ست
بہ برآمدن باد از شکم اگرچہ آواز نشنود و بوے نیابد و ازینجا معلوم گردد کہ اگر یکے وضو دارد و در شکستہ شدن آن اشتباہے
واقع شود وضوے جدید ساختن حاجت نبود زیرا کہ الیقین لا یزول بالشک زائل نگردد و این در اصل جواز ست و شک نیست کہ احتیاط
در اعادۂ وضو خواہد بود — رواہ مسلم — وعن عبد اللہ بن عباس قال ان رسول اللہ — ابن عباس گفت کہ پیغمبر خدا —
صلی اللہ علیہ وسلم شرب لبنا — نوشید شیر را — فمضمض — پس آب در دہن کرد — وقال ان لہ دسما — و فرمود بدرستی کہ شیر را
چربی ہست کہ بماند ازان در دہان گشت و ازینجا معلوم گردد کہ ہرچہ دہان را چرب کند یا چیزے ازان در دہن باقی ماند
و خوف آن باشد کہ در شکم فرو رود اگرچہ مانع قرأت نباید دہان شستن ازان مستحب ست — متفق علیہ — وعن بریدة —
بضم با و فتح را و سکون تحتیہ اسلمی اسلام آورد پیش از بدر و حاضر نشد آن را و بیعت کرد بیعت رضوان را و حاضر شد خیبر را و مشہور آنست
کہ اسلام او در راہ ہجرت ست وقتیکہ میرفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہجرت و او را مساعی جمیلہ است در حضرت نبی صلی اللہ
علیہ وسلم و باقی احوال او در موضع دیگر نیز نوشتہ شدہ است — ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی الصلوات یوم الفتح بوضوء واحد —
روایت میکند کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بگزارد چند نماز و بروایتے پنج نماز روز فتح بیک وضو — ومسح علی خفیہ — و مسح کرد

بر بر و موزہ خود - فقال لہ عمر لقد صنعت الیوم شیئا - پس گفت با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم عمر رضی اللہ عنہ تحقیق کردی تو امروز چیزے را کہ - لم تکن تصنعہ - نبودی تو کہ میکردی آن را - فقال عمدا صنعتہ یا عمر - پس فرمود آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دیدہ و دانستہ کردہ ام آن را ای عمر - رواہ مسلم - بدانکہ عادت شریف آن بود کہ برائے ہر نماز تازہ وضو کردے الا در روز فتح کہ از برائے تعلیم امت چند نماز بیک وضو کرد و بعض گفتہ اند کہ تجدید وضو فرض بود بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و چون شاق آمد بروے امر کردہ شد بمسواک نزد ہر نماز و نہادہ شد از وے وضو مگر نزد حدث و بعض گفتہ اند کہ بحکم نص اذا قمتم الی الصلوۃ فاغسلوا الآیۃ وضو برائے ہر نماز بر ہمہ کس فرض بود پس از آن منسوخ گشت و لیکن در نسخ احکام سورۂ مائدہ کلام ست واللہ اعلم - **وعن سوید** - بضم سین مہملہ و فتح واو - بن النعمان - بضم نون صحابی ست انصاری حاضر شد بیعۃ الرضوان را و گویند کہ حاضر شد احد را و آنچہ بعد از وست از مشاہد و معدود ست در اہل مدینہ و حدیث وے در ایشان ست - انہ خرج مع رسول اللہ - روایت میکند کہ بیرون آمد ہمراہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم عام خیبر - و در سال غزوۂ خیبر - حتی اذا کانوا بالصہباء - تا چون بودند و رسیدند بصہبا بفتح مہملہ و سکون ہا و مد - وہی من ادنی خیبر - و صہبا نام موضعے ست از نزدیک خیبر - صلی العصر - بگزارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نماز دیگر را - ثم دعا بالازواد - پستر طلبید توشہ ہا را کہ ہمراہ بود - فلم یوت الا بالسویق - پس آوردہ نشد مگر سویق - فامر بہ فثری - پس امر کرد بتر کردن سویق پس تر کردہ شد - فاکل رسول اللہ - پس بخورد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم واکلنا - و بخوردیم ما نیز - ثم قام الی المغرب - پستر بایستاد بنماز مغرب - فمضمض و مضمضنا - پس مضمضہ کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و مضمضہ کردیم ما نیز - ثم صلی و لم یتوضأ - پستر نماز بگزارد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و وضو نکرد و بمتابعت ما نیز وضو نکردیم پس معلوم شد کہ بخوردن آنچہ پختہ شود بآتش وضو واجب نگردد - رواہ البخاری -

الفصل الثانی - **عن ابی ہریرۃ** - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا وضوء الا من صوت او ریح - نیست وضو واجب درین صورت خاص مگر از آواز شنیدن یا بوے یافتن یعنی نہ از قرقرۂ شکم و در حاشیہ نوشتہ است کہ نزد امام احمد بقرقرہ نیز وضو بشکند اما این قول در کتاب خرقی و شرح آن کہ اشہل و اجمع کتب مذہب ایشان ست یافتہ نشد واللہ اعلم - رواہ احمد والترمذی - **وعن علی** - رضی اللہ عنہ - قال - روایت ست از امیر المؤمنین علی کہ گفت سالت النبی - پرسیدم پیغمبر را - صلی اللہ علیہ وسلم عن المذی - از حکم مذی - فقال من المذی الوضوء و من المنی الغسل - جواب داد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ واجب ست از مذی وضو و از منی غسل اگرچہ حکم منی نہ پرسیدہ بود و لیکن بتقریب ذکر مذی و وجوب اشتباہ میان وے و منی آن را نیز ذکر کرد و پوشیدہ نماند کہ در فصل اول گذشت کہ وے رضی اللہ عنہ شرم داشت کہ خود پرسید پس بمقداد فرمود تا از آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پرسید پس اسناد سوال اینجا بخود مجاز ست یا قضیہ متعدد بود واللہ اعلم - رواہ الترمذی

وعنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مفتاح الصلوۃ الطہور - کلید نماز کہ فتح باب نماز و در آمدن در آن بے آن میسر نگردد طہارت ست - وتحریمہا التکبیر - و چیزے کہ حرام میگرداند ہر کارے کہ جز نماز ست تکبیر ست تکبیر تحریمہ کہ میگویند باین معنی

چنانکه برای حج احرام می بندند بعض چیزها که پیش از وے حلال بود حرام میگردد - وتحلیلها التسلیم - و چیزے که بآن از نماز بیرون آیند
وانچه حرام گردانیده شده بود بدان حلال گردد سلام دادن ست چنانکه محرم را چون از احرام بر آید هر چه حرام شده بود حلال گردد و باین
حدیث شافعی و مالک و احمد سلام را در نماز فرض گویند که بظاهر دلالت دارد که تحلیل بجز آن حاصل نگردد و نزد ما سلام دادن
فرض نیست بلکه واجب بسنت و حکم واجب آنست که اگر عمدا ترک دهد نماز جائز باشد و لے بصفت نقصان و اگر نسیان کند سجده سهو
واجب گردد و فرض آنکه بے ادائے آن اصلا نماز جائز نباشد و دلیل ما حدیث اعرابی ست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم وی را تعلیم نماز نمود
و ذکر سلام در وے نکرد و اگر فرض بودے البته ذکر کردے - رواه - روایت کرد این حدیث را - ابو داود والترمذی والدارمی
از ابی هریره رض - ورواه ابن ماجة عنه وعن ابی سعید - و روایت کرد او را ابن ماجه از ابی هریره و از ابی سعید نیز -

وعن علی بن طلق - بفتح طا و سکون لام - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت ست از علی بن طلق که از
صحابه است و گفته اند که او را همین یک حدیث ست و در بعض نسخ طلق بن علی ست و از وے خود حدیث دیگر در همین فصل
آورده است که - اذا فسا احدکم - چون کند گیر وے یکے از شما یعنی بے وضو شد بر آمدن باد وے از راه مقعد - فلیتوضأ - پس
باید که وضو کند - ولا تأتوا النساء فی اعجازهن - و نیائید زنان را و جمع نکنید ایشان را در دبرهای ایشان - و اعجاز جمع
عجز بفتح عین و ضم جیم آخر هر چیز و مراد اینجا دبر ست چون ذکر کرد فسا را که خارج ست از دبر و شکننده ست طهارت را ذکر کرد آنچه
غلیظ تر و شدید تر ست از ان از اعمال متعلق بدبر جهت تنبیه کردن بر آنکه چون این قدر پلیدی مانع از قرب جناب الٰهی ست
حال زیاده بران چه خواهد بود - رواه الترمذی و ابو داود - **وعن معاویة** بن ابی سفیان ان النبی صلی الله علیه وسلم قال
انما العینان وکاء السه - نیستند هر دو چشم مگر بند سر دبر و وکاء بکسر واو بند سر مشک و جز آن و سه بفتح سین و ضم وی آمده و تخفیف ها
حلقه دبر و مقصود آن ست که چون کسے بیدار ست گویا بند بسته ست بر دبر او و بیرون نمی آید از درون وے باد وے و چون
بخفت بند از ان کشاده میشود و بیرون می آید از درون وے باد چنانکه فرمود - فاذا نامت العینان استطلق الوکاء - پس
چون خواب میکند چشم میکشاید بند سر دبر و از اینجاست که خواب تکیه زده ناقض وضو ست که سبب استرخاے دبر و عدم
ضبط او ست بخلاف هیأت دیگر از جلوس و رکوع و سجود بر وجه مسنون که مقعد دران متمکن باشد - رواه الدارمی -

وعن علی - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وکاء السه العینان - بند سر دبر هر دو چشم ست -
فمن نام فلیتوضأ - پس کسے که خواب کند پس باید که وضو کند - رواه ابو داود - وقال الشیخ الامام محیی السنة رحمة الله علیه
هذا فی غیر القاعد - این وجوب وضو نائم را در غیر کسے ست که نشسته خواب کند - لما صح عن انس - از جهت حدیثے که بصحت
رسیده است از انس - قال کان اصحاب النبی - گفت انس بودند یاران پیغمبر - صلی الله علیه وسلم ینتظرون العشاء - انتظار
می بردند گزاردن نماز عشا را که کے آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر آید و گزارده شود نماز پس خواب میگرفت ایشان را حتی
تخفق رؤسهم - تا آنکه می افتاد سرهاے ایشان بر سینه هاے ایشان - ثم یصلون ولا یتوضأون - پس نماز میگزاردند

و وضو نمیکردند و نمازمیگذاردند که گذشته خواب کردن نشکند وضو نمیباشد و از این حدیث تخصیص و استثناست نوم قاعد معلوم شد
و جز آن از اقسام خواب بر طریق قیاس بر آن مقدور آن ممکن باشد بقیاس بر آن یا باحادیث دیگر معلوم شده باشد - رواه ابوداود والترمذی
الا انه ذکر فیه ینامون بدل - مگر آن ست که ترمذی ذکر کرده در حدیث لفظ ینامون را بجاے این عبارت که - ینتظرون العشاء
حتی تخفق رؤسهم - که مؤداے آن نیز معنی ینامون ست یعنی خواب میکردند - **وعن ابن عباس** - رضی الله عنهما - قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الوضوء على من نام مضطجعا - بدرستیکه وضو واجب بر کسے ست که خواب کرده بر پهلو - فانه اذا
اضطجع استرخت مفاصله - زیرا که بدرستی شان این ست که چون بخسبد بر پهلو سست گردند بندهاے او و چون سست شدند بیرون آید چیزے از شکم او
رواه الترمذی وابوداود - **وعن بسرة** - بضم با و سکون سین مهمله بنت صفوان صحابیه قرشیه اسدیه برادر زاده ورقه بن نوفل
قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا مس احدکم ذکره فلیتوضأ - چون مساس کند یکے از شما آلت مردی خود را پس باید که وضو
رواه مالك واحمد وابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجه والدارمی - **وعن طلق بن علی** - رضی الله عنه قال سئل رسول الله
صلی الله علیه وسلم عن مس الرجل ذکره بعد ما یتوضأ - روایت ست از طلق بن علی که والد علی بن طلق مذکور سابق ست و در شرح رفع
اشتباهے که میان این دو اسم ست ذکر کرده شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از حکم مساس کردن مرد آلت خود را
بعد از وضو آیا میشکند وضو را یا نه - قال وهل هو الا بضعة منه - فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیا هست ذکر مگر گوشت پاره
از اندام مرد و در روایتے منک بجاے منه و در روایت ترمذی الا مضغة منه او بضعة بطریق شک راوی و مضغه بروزن لقمه
پاره از گوشت بمقدار آنچه خائیده شود و بضعه بفتح با و کسر آن نیز بمعنی گوشت پاره و بعض گفته اند بیشتر از مضغه مقصود نفی انتقاض
وضو ست بمس ذکر چنانکه بمس اعضاے دیگر - رواه ابوداود والترمذی والنسائی و روی ابن ماجه نحوه - بدانکه انتقاض وضو بمس ذکر
مختلف فیه است میان علماے مذهب و منقول از صحابه نیز اختلاف ست و احادیث نیز مختلف آمده امام شافعی و امام مالک
و احمد با نتقاض رفته اند بلکه نزد امام احمد مس فرج مطلقاً که شامل ذکر و دبر و فرج امرأة ست ناقض ست و در مذهب امام مالک
در مس امرأة فرج خود را اختلاف ست و نزد شافعی مس ذکر بباطن کف بے حائل ناقض ست و بروایتے از امام احمد وضو
بمس ذکر مستحب ست نه واجب و نزد امام ابوحنیفه و اصحاب وے مطلقاً ناقض نیست چنانکه متمسک آن جماعه حدیث
بسره است که مذکور شد و عمل بسیارے از صحابه چنانکه مالک در موطا روایت کرده است و دلیل ما حدیث قیس بن طلق بن
علی ست که در مسند ابی حنیفه از ایوب بن عتبه قاضی یمامه از قیس بن علی از پدرش که در متن مذکور شد و طحاوی در شرح الآثار
و طحاوی نقل کرده که گفت ندیدیم هیچ یکے از صحابه را که فتوے داده باشد بوضو از مس ذکر مگر ابن عمر و مخالفت کرده است
وے در این فتوے اکثر صحابه را و امام محمد در موطا خود آثار کثیره از سلف در آن روایت کرده و در مسند ابی حنیفه نیز آورده
از علی و عمار و از ابن عباس رضی الله عنهم روایت کرده که گفتند باک نداریم که بینی خود را مساس کنیم یا ذکر را یعنی هر دو گوشت
پاره اند و فرقے نیست میان آنها و از ابن عباس روایت ست که گفت که اگر نجس میدانی آنرا ذکر خود را پس ببر آن را

وآن از ابن مسعود و سعد بن ابی وقاص نیز نقل این کرده و از امیر المؤمنین علی و ابن مسعود و حذیفة بن الیمان و عمار بن یاسر و سعد بن ابی وقاص
از صحابه و از سعید بن المسیب و ابراهیم نخعی و عطاء بن ابی رباح و غیرهم از تابعین قول بعدم نقض نقل کرده. انتهی پس مخالفت ادله و مشایخ
درین باب ثابت است نسخ بعض مر بعض را خواهد بود و مخالفان میگویند که حدیث طلق بن علی که متمسک حنفیه است منسوخ است چنانکه شیخ
گفته که. قال الشیخ الامام محیی السنة هذا منسوخ. این حدیث طلق بن علی منسوخ است. لان ابا هریرة اسلم بعد قدوم طلق. زیرا که
ابوهریره اسلام آورده است بعد از قدوم طلق بن علی چه اسلام ابوهریره در سال هفتم است در غزوه خیبر و قدوم طلق بن علی در
اول هجرت بود در وقت بنای مسجد شریف پس لا بد سماع ابی هریره متاخر خواهد بود از سماع طلق. وقد روی ابوهریرة عن رسول الله
صلی الله علیه وسلم قال. و به تحقیق روایت کرده است ابوهریره از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم. اذا افضی احدکم
بیده الی ذکره. چون برساند یکی از شما دست خود را بسوی ذکر خود. لیس بینه وبینها شیء. و حایل نباشد میان دست و ذکر
وی چیزی حائل. فلیتوضأ. پس باید که وضو کند. رواه الشافعی والدارقطنی. روایت کرد این حدیث را از
ابی هریره شافعی و دارقطنی. ورواه النسائی عن بسرة. و روایت کرد آن را نسائی از بسره بنت صفوان. الا انه لم یذکر.
مگر آنکه نسائی ذکر نکرد این عبارت را که. لیس بینه وبینها شیء. این کلام شافعیه است و حنفیه میگویند که بمجرد تقدم اسلام
طلق بن علی بر اسلام ابی هریره جزم نتوان کرد بر تقدم سماع طلق بر سماع ابی هریره مگر آنکه ثابت کرده شود وفات طلق پیش از
اسلام ابی هریره یا معلوم گردد عدم قدوم طلق از وطن خود بعد از رجوع وی بدان و ثابت نشده هیچ یکی ازین دو امر
پس تواند که طلق حدیث را بعد از سماع ابی هریره شنیده باشد پس حدیث وی ناسخ بود حدیث ابی هریره را و نیز ابوهریره
نگفته است که شنیدم از آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلکه گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و شاید که از صحابی دیگر شنیده باشد
که پیش از حدیث طلق شنیده باشد و این قسم در احادیث بسیار است و آن را مرسل صحابه میگویند و در کتب اصول حدیث
بعض مردم تأخر اسلام راوی را قرینه نسخ ساخته اند و بر ایشان این سخن که ذکر کرده شد وارد شده است. وعن عائشة
رضی الله عنها. قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یقبل بعض ازواجه. عائشه رض گفت که بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم احیاناً گاهی بوس
میکرد بعضی از زنان خود را از حدیث ترمذی معلوم گردد که این کنایت از خود وی است. ثم یصلی ولا یتوضأ. پس نماز
میگزارد و وضو نمیکرد. رواه ابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجه. این مسئله مختلف فیه است میان حنفیه و ائمه دیگر
که آیا بسودن و بوسیدن زن را ناقض وضو است یا نه ائمه ثلثه میگویند ناقض است بشهوت یا بی شهوت زن اجنبی باشد
یا نه تفصیلی که در کتب ایشان مسطور است و نزد شافعی مس مرأة اجنبیه مطلقا آنکه هر دو کبیر باشند نه صغیر ناقض است
و نزد ما ناقض نیست تمسک ایشان بآیت قرآن است که او لامستم النساء اما نزد ما و اکثر مراد جماع است چنانکه در کتب تفسیر
معلوم شده است و دلیل ما حدیث عائشه است که در صحیحین آمده که گفت که در نماز شب که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
برپا است می بودم من در خواب ... [illegible] ... بجای سجده آنحضرت صلی الله علیه وسلم ... [illegible]

غمز میکرد پاہاے مرا و میکشید من پاہا را و چون برخاست باز دراز میکردم پاہا را باز غمز میکرد ولابد در غمز کردن مساس
واقع میشد پس مس کردن امراۃ ناقض نباشد و این حدیث عائشہ کہ مذکور شد از عروہ از عائشہ است ولیکن شافعیہ درین حدیث
طعن وارند چنانکہ مؤلف گفتہ کہ ۔ وقال الترمذی لا یصح عند اصحابنا بحال اسناد عروۃ عن عائشۃ ۔ یعنی اسناد این حدیث کہ عروہ
از عائشہ روایت کردہ است صحیح نیست زیرا کہ در وے روایت حبیب بن ثابت است از عروہ و حبیب بن ثابت سماع از عروہ
ندارد و ظاہر عبارت مؤلف موہم است بآنکہ عروہ از عائشہ سماع ندارد و این غلط است زیرا کہ سماع عروہ از عائشہ مشہور و ثابت و محقق است
و این معنی بنظر در عبارت ترمذی در جامع وے ظاہر گردد چنانکہ در شرح نقل کردہ ایم و این حدیث را ابراہیم تیمی کہ نیز از زہاد و علما
و ثقات تابعین است از عائشہ روایت کردہ است و در ان نیز ترمذی طعن کردہ چنانکہ گفت ۔ وایضا اسناد ابراہیم التیمی عنہا ۔
و نیز صحیح نیست اسناد ابراہیم تیمی از عائشہ ۔ وقال ابوداؤد ہذا مرسل و ابراہیم التیمی لم یسمع عن عائشۃ ۔ و ابوداؤد نیز گفتہ
کہ این حدیث مرسل است بجہت آنکہ ابراہیم تیمی از عائشہ روایت کردہ و وے از عائشہ سماع ندارد و جواب ازین کلام
آن است کہ حدیث مرسل نزد ما مقبول و معتبر است پس موجب طعن نباشد وقد حققنا ذلک فی موضعہ ۔ **وعن ابن عباس**
قال اکل رسول اللہ ۔ ابن عباس گفت خورد پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم کتفا ۔ گوشت شانہ را ۔ ثم مسح یدہ بمسح ۔ بمسح بکسر میم
و سکون سین ۔ کان تحتہ ۔ پس پاک کرد دست خود را بپلاسے کہ بود زیر وے ۔ ثم قام فصلی ۔ پس برخاست و
پس گزارد نماز را پس معلوم شد کہ وضو بخوردن طعام پختہ واجب نشود و نیز ازینجا معلوم شد کہ شستن دست و دہان اگرچہ
با آلودگی در طعام باشد لازم نیست و مسح بکسر میم پلاس و پلاس نیز فارسی معرب است یعنی گلیم ۔ رواہ ابوداؤد و ابن ماجہ ۔
وعن ام سلمۃ انہا قالت قربت الی النبی صلی اللہ علیہ وسلم جنبا مشویا فاکل منہ ثم قام الی الصلوۃ ولم یتوضأ ۔ ام سلمہ
گفت نزدیک گردانیدم بسوے آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پہلوے بریان کردہ شدہ را پس خورد از ان پس برخاست
بسوے نماز و وضو نکرد ۔ رواہ احمد

الفصل الثالث

عن ابی رافع ۔ مولاے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود نام او اسلم بر قول
مشہور غالب آمدہ بروے کنیت قبطی بود نخست غلام عباس رضی اللہ عنہ بود بخشید بآنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
و چون بشارت داد باسلام عباس آزاد کرد وے را آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم و حاضر شد احد را و مشاہد دیگر را کہ بعد از وست
قال اشہد لقد کنت اشوی لرسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بطن الشاۃ ۔ روایت است از ابی رافع کہ گفت گواہی میدہم
کہ بتحقیق بودم من کہ بریان میساختم براے آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شکم گوسفند را یعنی آنچہ در شکم باشد از دل و جگر و جز آن
ثم صلی ولم یتوضأ ۔ پس میخورد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شکم گوسفند را و نماز میگزارد و وضو نمیکرد ۔ رواہ مسلم ۔ **وعنہ** قال اہدیت
لہ شاۃ ۔ وہم از ابی رافع است کہ گفت بہدیہ فرستادہ شد مر او را گوسفندے ۔ فجعلہا فی القدر ۔ پس گردانید ابو رافع آن گوسفند
در دیگ تا بپزد ۔ فدخل رسول اللہ ۔ پس در آمد پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم فقال ما ہذا یا ابا رافع ۔ پس گفت آنحضرت صلی اللہ

علیه وسلم چیست این که در دیگ ست ای ابا رافع - فقال شاة رهبت لنا - پس گفت ابو رافع این گوشت گوسفندیست
که هدیه فرستاده شده است برای ما - یا رسول الله فطبختها فی القدر - پس پخته ام آن را درین دیگ - قال ناولنی الذراع
یا ابا رافع - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بده مرا استخوان دست را تا بخورم ای ابا رافع و آن حضرت صلی الله علیه وسلم را
گوشت ذراع خوش می آمد بجهت آنکه زود پخته و نرم می گشت - فناولته الذراع - ابو رافع میگوید پس دادم آن حضرت صلی الله
علیه وسلم را ذراع - ثم قال ناولنی الذراع الآخر - پس گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر - فناولته الذراع الآخر - پس دادم
او را ذراع دیگر - ثم قال ناولنی الذراع الآخر - پس گفت آنحضرت بده مرا ذراع دیگر - فقال - پس گفت ابو رافع - یا رسول الله
انما للشاة ذراعان - نمی باشد مر گوسفند را مگر دو ذراع و هر دو داده شد دیگر از کجا دهم - فقال له رسول الله - پس گفت مر او را
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اما انک لو سکت لناولتنی ذراعا فذراعا ما سکت - آگاه باش بدرستی که تو اگر خاموش می ماندی
و یافتنی گوسفند را چه بود ذراع نمی باشد هر آئینه میدادی تو مرا ذراعی بعد ذراعی مادام که خاموش میبودی یعنی میدادی ذراع
هر چند می طلبیدم بطریق معجزه گویا که ظهور چیزیست از عالم غیب بطریق خرق عادت مشروط است که از ان نگاه ندارند و تردد
بدان راه ندهند تا حاصل شود بر ما و بیقین نفهند - والله اعلم - ثم دعا بماء - پس طلبید آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب را - فمضمض فاه -
پس مضمضه کرد دهان مبارک خود را - و غسل اطراف اصابعه - و شست کرانها انگشتان خود را - ازینجا معلوم میشود که در شستن
دست بعد از طعام تمام دست شستن شرط نیست شستن همانقدر که چرب باشد کفایت است - ثم قام فصلی - پس
بایستاد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس بگزارد نماز - ثم عاد الیهم فوجد عندهم لحما باردا - پس باز گشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بسوی اهل و عیال ابی رافع پس یافت نزد ایشان گوشت سرد را - فاکل ثم دخل المسجد فصلی ولم یمس ماء - پس بخورد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم آن گوشت سرد را پس در آمد مسجد را پس بگزارد نماز را و مساس نکرد آب را - رواه احمد - روایت کرد این حدیث را
احمد از ابی رافع - ورواه الدارمی عن ابی عبید - و روایت کرد آن را دارمی از ابی عبید - الا انه لم یذکر ثم دعا بماء الی آخره - مگر
آن هست که ذکر نکرد دارمی این عبارت را که ثم دعا تا آخر آن - **وعن انس بن مالک** قال کنت انا وابی وابو طلحة جلوسا -
گفت انس بودم من و ابی بن کعب و ابو طلحه نشسته و جلوس جمع جالس است - فاکلنا لحما وخبزا - پس خوردیم ما گوشت
و نان را - ثم دعوت بوضوء - پس طلبیدم من آب وضو را - فقالا لم تتوضا - پس گفتند ابی و ابو طلحه برای چه وضو
میکنی - فقلت لهذا الطعام الذی اکلنا - پس گفتم من وضو میکنم از جهت این طعام که خوردیم ما - فقالا اتتوضا
من الطیبات - پس گفتند ایشان آیا وضو میکنی از چیزهای پاک و حلال - لم یتوضا منه من هو خیر منک - وضو
نکرده است از وی کسی که بهتر است از تو یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس مراد بوضو که در بعض احادیث واقع شده
وضو در آن شستن دست است یا اخبار است از نسخ - رواه احمد - **وعن ابن عمر** - رضی الله عنهما - کان یقول - روایت است
از ابن عمر که میگفت - قبلة الرجل امرأته - بوسه دادن مرد زن خود را - وجسها بیده - و مس کردن مرد زن را بدست

خود۔ من لمّا مسته۔ از جمله ملامست یعنی آنکه ذکر کرده است آن را حق تعالی در قرآن مجید او لامستم النساء در ایجاب وضو کرده بدان ایراد از ان
بیان کرد آن را بقول خود۔ ومن قبّل امرأته بیده فعلیه الوضوء۔ و کسے که بوس کند زن خود را یا مساس کند اورا بدست خود
پس واجب است بروے وضو۔ رواه مالک والشافعی۔ وعن ابن مسعود۔ رضی الله عنه۔ از ابن مسعود روایت است
کان یقول۔ که میگفت۔ من قبلة الرجل امرأته۔ از بوسه دادن مرد زن خود را۔ الوضوء۔ واجب است وضو۔ رواه مالک۔
وعن ابن عمر ان عمر بن الخطاب۔ رضی الله عنهما۔ قال ان القبلة من اللمس فتوضؤا منها۔ ابن عمر گفت که عمر بن الخطاب گفت که بوس کردن
از جمله لمس است پس وضو کنید از ان این آثار دلالت دارد بر آنکه لمس امرأة ناقض وضو است چنانکه مذهب شافعی
و مخصوص بزن اجنبی ساخته و اینها دلالت دارند که مس غیر اجنبی نیز ناقض باشد واما که این آثار نزد حنفیه بصحت نرسیده اند
و در مسند ابن حنیفه از عطا بن ابی رباح از ابن عباس آمده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم۔ لیس فی القبلة وضوء
و شاید که این حدیث ناسخ باشد مر حدیث دیگر را که بخلاف آن وارد شده و صد و این که مولف ذکر کرده مبنی بر حکم سابق باشد
والله اعلم۔ وعن عمر بن عبد العزیز عن تمیم الداری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوضوء من کل دم سائل۔ وضو واجب است
از هر خون روان این حکم نیز مخصوص بمذهب حنفی است و نزد ائمه ثلثه ناقض همان است که بیرون آید از سبیلین و برآمده بول و غائط
معتاد باشد یا غیر معتاد و حجت ما این حدیث است و روایت کرده است آن را ابن عدی در کامل از زید بن ثابت و دارقطنی
در وے سخن کرده چنانکه گفت۔ رواهما الدارقطنی وقال عمر بن عبد العزیز لم یسمع من تمیم الداری ولا رآه۔ روایت کرد
این حدیث را و حدیث سابق را دارقطنی و گفت عمر بن عبد العزیز اموی خلیفه مشهور نشنیده است حدیث از تمیم داری که از
صحابه است و ندیده است او را زیرا که وفات تمیم داری در زمان خلافت امیر المؤمنین علی است رض و ولادت عمر بن عبد العزیز
در سنه ثلث و ستین۔ ویزید بن خالد ویزید بن محمد مجهولان۔ ویزید بن خالد ویزید بن محمد که از روات این حدیث اند مجهول اند
و جواب آن است که حدیث مرسل نزد ما مقبول است و در جهالت این دو راوی مذکور اختلاف است والله اعلم

باب آداب الخلاء

ادب نگاهداشت حد هر چیزے و بعض گفته اند که نگاه داشتن چیزے را که ستوده است
از گفتار و کردار و تفصیل معانی آن در کتاب الآداب بیاید ان شاء الله تعالی و خلا بفتح و مد آبدست جا و در اصل بمعنی جاے خالی

الفصل الاول

عن ابی ایوب الانصاری۔ رضی الله عنه۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا اتیتم الغائط۔ چون بیائید شما قضاء حاجت را و غائط در اصل زمین پست مغاک را گویند پس ازان اطلاق کردند
بر چیزی هر دو که اغلب برای قضای حاجت در این چنین جاے نشینند هی فرماید چون بیائید غائط را و بول نیز
همین حکم دارد چنانکه بتصریح بیاید۔ فلا تستقبلوا القبلة ولا تستدبروها۔ پس رو مکنید بسوے قبله و نه پشت و مدهید
بجانب آن۔ ولکن شرقوا او غربوا۔ ولیکن رو بجانب مشرق کنید و یا بجانب مغرب و این مخصوص بمدینه مطهره است
علی ساکنها السلام والتحیة زیرا که قبله مدینه جنوبی است و مدینه شمالی مکه معظمه است پس چون احتراز کنند از استقبال

بمعنی بریدن و رفتن و پوست کشیدن گوشت نیز آمده و چون می برد و میکشد نجاست را آن را استنجا نام کردند - وان نستنجی باقل من
ثلثة احجار - و نهی کرد از استنجا کردن بکمتر از سه سنگ و مانند آن و این مذهب امام شافعی ست که گوید در استنجا البته سه سنگ باید بکار برد
و مذهب امام ابو حنیفه آن ست که سنت ست و مقصود طهارت و نظافت ست اگرچه بکمتر از آن حاصل گردد بجهت حدیثی که در صحیح بخاری
از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه آورده که گفت آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم غائط را پس امر کرد مرا که بیارم او را سه سنگ
پس دو سنگ یافتم و سرگین خشک را آوردم و پس هر دو سنگ را گرفت و سرگین را بینداخت و از اینجا معلوم شد که دو سنگ هم
کفایت دارد و التزام سه واجب نیست و تمسک ایشان باین حدیث مذکور از سلمان ست و بحدیث عائشه که گفت آنحضرت رسول خدا
صلی الله علیه وسلم چون برود یکی از شما برای قضای حاجت خود باید که پاک کند به سه سنگ و این محمول بر تقدیر ست
که نهی برای تنزیه بود و امر برای وجوب شاید که نهی برای کراهت بود و امر برای استحباب چنین باید کرد تا جمع باشد میان الاحادیث
وان نستنجی برجیع او بعظم - و نهی کرد از استنجا کردن بسرگین و پلیدی آدمی یا با استخوان و علت نهی بعضی گویند آنست که سرگین پر ست
و استخوان لمس ست که نجاست را دور نگرداند و صواب آن ست که نهی بجهت آنست که اینها توشه جنیان اند چنانکه از حدیث ابن مسعود
که بیاید معلوم گردد - رواه مسلم - وعن انس قال کان رسول الله - گفت انس بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا دخل الخلاء
یقول - چون در آمدی در آبخانه را میگفت - اللهم انی اعوذ بک من الخبث والخبائث - خداوندا پناه میجویم بتو از خبث و خبائث -
متفق علیه - خبث بضم خا و با جمع خبیث بلفظ مذکر و خبائث جمع خبیثه بلفظ مونث مراد از ذکور و اناث شیاطین اند که از ایشان پناه
میجوید و بضم خا و سکون با نیز روایت ست بمعنی پلیدی و گویا که مخفف خبث بضمتین باشد و در زین وزن عنق و سکون هر دو جائز چنانکه
در کتب و رسل و عسل و حاصل تعوذ بجهت آن ست که این محل حضور شیاطین ست چنانچه مصرح در حدیث دیگر بیاید
تعلیم آنکه بر آدمی محیط میکند و ذکر خدا را درین حالت چنانکه جمهور علما برآنند تفصیل میکنند و گویند که در اماکن که ساخته شده بجهت بیت الخلا
مثل کنیفها این دعا پیش از در آمدن آن بخواند و در غیر آن اماکن بخواند در اول شروع کردن و ران باشد و آن بجامه برزدن
و غیر آن و گفته اند که اگر فراموش کند درین وقت در دل بخواند نه بزبان و هر کس میکند و جائز میدارد ذکر خدا را در همه جا چنانکه منقول ست
از امام مالک احتیاج ندارد باین تفصیل - وعن ابن عباس - رضی الله عنهما - قال مر النبی - گفت گذشت پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بقبرین - بدو گور - فقال - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم - انهما لیعذبان - بدرستی که صاحب این دو قبر
عذاب کرده میشوند - وما یعذبان فی کبیر - و عذاب کرده نمیشوند بجهت گناهی بزرگ یعنی در گمان ایشان یا در کاری که دشوار
بود و پرهیز کردن از آن تا آنکه آن پرهیز درین کار آسان ست و شما شمرده اند و گویند چنین باشد که گوشت پوست بول ابلیس
از شنائع و قبائح عظیمه بود در دین چنانکه فرمود - اما احدهما فکان لا یستتر من البول - اما یکی از آن دو صاحب قبر پس آن بود
که پرده نمیگرفت در وقت بول و کشف میکرد عورت خود را پرده نمیگرفت میان خود و بول و نگاه نمیداشت از آن خود را و احتیاط
نمیکرد تا نرسد بر شاشه بول بجسد و این معنی مناسب تر ست بباب و مناسب ست بروایت دیگر که مسلم راست چنانکه گفت -

و بر میداشتیم من و آن غلام عنزہ را و عنزہ بفتحتین مہملہ و نون و زائے منقوطہ چوبے کہ در وے سنانے باشد قدر نیم نیزہ یا اندکے کلان تر و عادت شریف بود کہ خادمان عنزہ را ہمراہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برمیداشتند تا نرم کنند زمین سخت را برائے بول یا کلوخے از زمین جدا کنند برائے استنجا یا سترہ کنند در پیش نماز و اغراض دیگر۔ یستنجی بالماء۔ استنجا میکرد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بآب بعد از تنقیہ بحجارہ تا تعلیم کنند مرامت خود را کہ شستن بآب بعد از استنجا بکلوخ مستحب و افضل است۔ متفق علیہ

الفصل الثانی — عن انس قال کان النبی۔ گفت انس بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل الخلاء نزع خاتمہ۔ چون میخواست کہ درآید در متوضا میکشید انگشتری خود را از جہت بودن نقش نگین وے محمد رسول اللہ و از ینجا معلوم شد کہ داخل متوضا را باید کہ چیزے را کہ در وے نام خدا و رسول خدا و قرآن ست با خود نبرد و در بعض شروح گفتہ کہ این شامل ست اسماے تمام انبیا را صلوات اللہ علیہم اجمعین مانا کہ اگر تا م خدا و رسول خدا نام وے یا غیر و نام وے باشد ہمین حکم دارد باشد واللہ اعلم۔ رواہ ابوداود والنسائی والترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح غریب قال ابوداود ہذا حدیث منکر۔ این حدیث را ترمذی و ابوداود و نسائی روایت کردہ اند و ترمذی آن را حسن و صحیح خواندہ و ابوداود منکر گفتہ و نسائی غیر محفوظ و ساکت ماندہ۔ وفی روایتہ وضع بدل نزع۔ و در روایت ابوداود وضع آمدہ بجائے نزع یعنی می نہاد خاتم خود را و این لازم کشیدن ست کہ از دست میکشید و بجائے می نہاد۔ وعن جابر رضی اللہ عنہ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اراد البراز انطلق حتی لا یراہ احد۔ گفت جابر کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم چون میخواست صحرا را یعنی قضاے انسانی بیرون میرفت تا آنجا کہ نمیدید او را ہیچ یکے و از نظر غائب میشد و احتمال دارد کہ معنی آن باشد کہ میرفت تا جائیکہ بعد از نشستن در آنجا کسے او را نہ بیند و معنی دالی ظاہر و اولے ست کما لا یخفی و براز بفتح باء در اصل بمعنی فضاے واسع ست کنایت میکنند بوے از قضاے حاجت انسانی از جہت کراہت تصریح باسم خاص وے تا آنچہ را بچشم نہ بینند بگوش نیز نشنوند و این عادت مستمر بہست در شرع و عرف و عادت نزد اہل مروت و احتیاط و ادب۔ رواہ ابوداود۔ وعن ابی موسیٰ رضی اللہ عنہ قال کنت مع النبی۔ گفت بودم من با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ذات یوم۔ روزے۔ فاراد ان یبول پس خواست آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ بول کند۔ فاتی دمثا فی اصل جدار۔ پس آمد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم زمین ہموار نرم را در بیخ دیوارے۔ فبال۔ پس بول کرد۔ ثم قال۔ پس فرمود۔ اذا اراد احدکم ان یبول۔ چون خواہد یکے از شما کہ بول کند۔ فلیرتد لبولہ۔ پس باید کہ طلب کند برائے بول خود یعنی جائے مناسب را مانند اینجا کہ ہموار و نرم باشد تا آب زیر نیاید در شاشیدن و بول نرسد۔ رواہ ابوداود۔ وعن انس قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا اراد الحاجۃ۔ بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ چون میخواست قضاے حاجت انسانی را لم یرفع ثوبہ۔ برنمیداشت جامہ خود را حتی یدنو من الارض تا آنکہ نزدیک میشد از زمین در نشستن۔ رواہ الترمذی و ابوداود والدارمی۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انما انا لکم مثل الوالد لولدہ۔ نیستم من برائے شما در نصیحت و خیرخواہی مگر مانند پدر برائے فرزندان خود۔

اعلمکم اذا اتیتم الغائط — تعلیم میکنم شما را چون بیائید بجائے قضاء حاجت را و بول نیز ہمین حکم دارد — فلا تستقبلوا القبلۃ ولا تستدبروہا — پس
روئے میارید قبلہ را و پشت منہید او را — وامر بثلاثۃ احجار — و امر کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بکار بردن سہ سنگ در استنجا — ونہی عن الروث
والرمۃ بکسر را و تشدید میم ونہی کرد از استنجا کردن بسرگین و عذرہ و استخوانہائے پوسیدہ بحکم عرف و عادت فرمود کہ اغلب در صحرا افتادہ
میباشد والا نا پوسیدہ نیز جائز نیست بلکہ بطریق اولے — ونہی ان یستطیب الرجل بیمینہ — ونہی کرد از ان کہ استنجا کند مرد بدست
راست و در بول نیز ہمین حکم دارد و استطابۃ بمعنی استنجا ست زیرا کہ پاک میگرداند جسد را بازالہ نجاست — رواہ ابن ماجۃ والدارمی —
وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا — قالت کانت ید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الیمنی لطہورہ وطعامہ گفت عائشہ بود دست
راست آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم برائے پاکی و چیزہائے کہ بنزاہت و نظافت تعلق دارد و از برائے طعام کہ یکے از افراد آنست — وکانت یدہ الیسری لخلائہ
وما کان من اذی — و بود دست چپ برائے متوضا و آنچہ بدان تعلق دارد از استنجا و مانند آن آنچہ باشد از جنس پلیدی و مکروہات — رواہ
ابوداؤد — وعنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا ذہب احدکم الی الغائط فلیذہب معہ بثلثۃ احجار — چون برود
یکے از شما بسوئے آنجا پس باید کہ ببرد با خود سہ سنگ را یستطیب بہن — کہ استنجا کند و پاک گرداند بآنہا — فانہا تجزی عنہ
زیرا کہ بدرستی سہ سنگ بسندگی میکند برائے او از استعمال آب یعنی چون بسہ سنگ پاک گردانید و ازالہ عین نجاست کرد در حصول
طہارت و جواز صلوٰۃ حاجت باب نیست و اگر باب نیز کند مستحب ست چنانکہ در فصل ثالث از حدیث ابی ایوب بیاید
و بعض گفتہ اند کہ سنت ست در زمان ما چنانکہ بیہقی از حدیث امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ آوردہ کہ فرمود آنہا کہ پیش از شما
بودہ اند می انداختند مانند پشک شتر چیزے و حاجت نبود ایشان را باب اما شما می ریزید ریدنی — رواہ احمد و ابوداود والنسائی
والدارمی — وعن ابن مسعود رضی اللہ عنہ — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تستنجوا بالروث ولا بالعظام —
استنجا مکنید بسرگین و استخوانہا — فانہ زاد اخوانکم من الجن — زیرا کہ روث و عظام توشہ و خوراک برادران شماست کہ جن اند
و در بعض روایات آمدہ است کہ استخوان خوراک جنیان ست و روث خوراک چارپایان ایشان و اضافت مجموع
[illegible] در ینجا ست کہ چارپایان ایشان تابع ایشان ست و بیہقی از حاکم در دلائل النبوۃ آوردہ کہ جن از آنحضرت [illegible]
[illegible] بر ان گوشتے ست کہ نخست داشتہ است و روث نیز گاہ در وے دانہ است کہ نخست خوردہ — رواہ الترمذی
والنسائی الا انہ لم یذکر — لیکن نسائی ذکر نکردہ است این لفظ را کہ — زاد اخوانکم من الجن — وعن رویفع بن ثابت قال قال لی
رسول اللہ — گفت رویفع بضم را و فتح واو و کسر فا کہ صحابی ست و معدود است در مصریان امیر گردانید او را معاویہ بطرابلس
پس غزا کرد افریقیہ را سنہ سبع و اربعین و مرد ہمانجا سنہ ست و خمسین گفت گفت مرا پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یا رویفع
لعل الحیوۃ ستطول بک بعدی — ای رویفع شاید کہ زندگانی دراز گردد ترا پس از من و دریابی مردمانے را کہ کنند عادات و رسوم
جاہلیت را و ترک دہند بعض اعمال سنت را — فاخبر الناس ان من عقد لحیتہ — پس خبر دہ مردم را کہ ہر کہ گرہ زند ریش خود را
اکثر برانند کہ مراد معقول گردانیدن ریش ست بتکلف و علاج و سبب نہی آنست کہ این تشبیہ است بعجم آنہا کہ از اہل [illegible]

مسلمانی اند مثل اہل کتاب و جز ایشان از جہال و بعض گفتہ اند کہ عادت اہل جاہلیت بود کہ آن را در معرکہ ہائے جنگ میکردند
بقصد تعجب و تکبر و اہل عجم نیز میکردند پس نہی کردہ شد از آن و بعض گفتہ اند مراد عقد لحیہ و شعر وجہ است تا راہ زنند و روے
پوشند تا مردم نشناسند۔ او تقلد وترا۔ یا کسے کہ قلادہ سازد و در گردن بندد زہ را گفتہ اند کہ اہل جاہلیت در گردن
اسپان زہ می بستند و اعتقاد می کردند کہ این سبب نارسیدن و زیان نا کردن چشم زخم است پس نہی کردہ شد از آن بجہت تنبیہ
بر آنکہ تدبیر تغییر نمیکند تقدیر را و بعض گفتہ اند مراد بستن جرس ہاست در گردن اسپ یا بستن مہرہ ہا در گردن طفلان
از برائے دفع چشم بد۔ او استنجی برجیع دابۃ او عظم۔ یا استنجا کند پس انگندہ چارپایان یا باستخوان۔ فان محمدا منہ بری۔
پس بدرستی کہ محمد از ہر کہ این کار کند بیزار است از اینجا معلوم میشود کہ ارتکاب امور جاہلیت و مکروہات اگرچہ از کبائر نباشد
سبب بیزاری و بے رضائی جناب نبوت است ارتکاب کبائر و فواحش را خود چہ گویند۔ رواہ ابوداؤد۔ وعن ابی ہریرۃ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اکتحل فلیوتر۔ کسے کہ سرمہ کشد در چشم باید کہ ایتار کند یعنی بعدد طاق کشد و این را
دو طریق است یکے آنکہ در ہر چشم سہ میل کشد و این طریق اصح و اشہر است دوم آنکہ دو میل در چشم راست کشد و دو در چشم چپ
و آخر یک میل دیگر در چشم راست کشد تا مجموع وتر شود و ابتدا و اختتام بجانب راست شود و بعضے این طریق را اختیار کردہ اند
بجہت ترجیح و تفضیل جانب یمین و اول صحیح تر است و بہر تقدیر این امرے و حکمے نیست بلکہ احسن و اولے است و حضرت دران
اختیار وارد چنانچہ فرمود۔ من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج۔ کسے کہ بجا آرد ایتار را پس بتحقیق نیکی کردہ باشد و کسے کہ نکند
پس نیست بروے گناہ و تنگی۔ ومن استجمر فلیوتر۔ و کسے کہ استعمال احجار کند در استنجا پس باید کہ وتر کند و بعضی از استجمار استعمال بخور
نیز ارادہ کردہ اند۔ من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج۔ کسے کہ بکند پس بتحقیق نیکی کردہ و کسے کہ نکند پس نیست حرج و این حدیث مؤید
مذہب حنفی است کہ تثلیث احجار واجب نیست۔ ومن اکل فما تخلل فلیلفظ وما لاک بلسانہ فلیبتلع۔ و کسے کہ بخورد طعامے پس
چیزے کہ بخلال از دندان برکشد پس باید کہ بیندازد آن را و چیزے کہ بخاید و بیرون آرد از گوشہ ہائے دہن پس باید کہ فرو برد و حکمت
دران آنست کہ آنچہ بخلال از دندان بر آید غالبا مخلوط بخون میباشد بخلاف آنچہ بزبان از گوشہ ہائے دہن بر آید و اگر یقین باشد
کہ بخون آلودہ نیست حلال است در ہر صورت و اگر خون آلودہ است یقین در ہر صورت حرام است ...
آنکہ فرمود۔ من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج۔ و بعض گفتہ اند کہ علت در ہر دو ... کراہت در اول
فرو بردن است و در ثانی انداختن و با وجود آن مخیر است اگر کند نیک است و اگر نکند حرج نیست۔ ومن اتی الغائط فلیستتر۔
و کسے کہ بیاید پائخانہ را پس باید کہ پردہ کند تا پوشیدہ شود از مردم ... فان لم یجد الا ان یجمع کثیبا من
رمل۔ پس اگر نیابد چیزے کہ پردہ کند مگر آنکہ جمع کند تودہ از ریگ ... پس باید کہ پس خود کشد
آن تل ریگ را و پشت بجانب وے کردہ بنشیند ... و دامن جامہ
بیتوان کرد و آسان است کردن آن۔ فان الشیطان یلعب بمقاعد بنی آدم۔ ... برائے آن فرمود ...

که شیطان بازی میکند به نشستگاه آدمیان و مراد ببازی کردن شیطان برداشتن پرده از پیش وکشادن و برهنه کردن عورت ایشان
و انداختن شاشه بول بر تن و جامهٔ ایشان و نیز آدمی چون پرده نکند و ستر عورت ننماید وسوسه می اندازد در مردم را بنظر کردن بعورت
پس پرده باید گرفت تا راه وسوسهٔ شیطان بسته گردد و این پرده کردن هر یک و این همه تکلف و مبالغه کردن امرے واجب نیست
بلکه من فعل فقد احسن ومن لا فلا حرج — کسے که بکند خوب میکند و کسے که نکند حرج نیست — رواه ابو داود وابن ماجه والدارمی —
وعن عبد الله بن مغفل — بضم میم و فتح غین معجمه و فتح فاء مشدده صحابی ست از اصحاب شجره ساکن شد مدینه را بعد ازان رفت
به بصره و بنا کرد آنجا سرائے و وفات یافت دران روایت میکنند ازوے حسن بصری و غیروے مات سنه تسع و ستین —
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبولن احدکم فی مستحمه — باید که بول نکند یکے از شما در غسل گاه خود و استحمام در اصل
بآب گرم غسل کردن ست پس ازان بر مطلق غسل اطلاق کردند اگرچه بآب سرد بود — ثم یغتسل فیه — پس بعد غسل میکند دران
جایگاه یعنی درست از عاقل که بول کند در جائے که غسل پس ازان غسل کند در انجا — او یتوضأ فیه — یا وضو میکند در انجا
این چنین باید که نکند — فان عامة الوسواس منه — زیرا که اکثر وسواس از ینجا پیدا میشود که چون بول کند در جائے و باز در انجا غسل
کند زیرا که آن جایگه نجس میگردد و از انجا چکیده هائے آب بر وے می افتد در وسواس می افکند و رفته رفته تمکن پیدا میگردد
و این در جائیست که آب راه روی ندارد و جائے سخت ست و اگر جائیست که آب بدر میرود و در ریگستان ست باکے نیست
و بر همه تقدیر نهی برائے تنزیه است نه تحریم — رواه ابو داود والترمذی والنسائی الا انهما لم یذکرا — مگر این ست که ترمذی
و نسائی ذکر نکرده اند این لفظ را که — ثم یغتسل فیه او یتوضأ فیه — همین مقدار آورده اند که در جایگاه غسل بول نباید کرد و علت همین
کرده گفته و گر در انجا غسل کرده شود یا وضو ساخته شود باعث حدوث وسواس میگردد ولیکن بصریح ذکر نکرده اند —
وعن عبد الله بن سرجس — بفتح سین مهمله و سکون راء و کسر جیم بر وزن نرگس صحابی ست متأخر الاسلام بصری ست
و مزینیا او در ایشان ست — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یبولن احدکم فی جحر — باید که بول نکند یکے از شما در
سوراخ و جحر بتقدیم جیم مضمومه بر حاء ساکن سوراخ جانوران خزنده و گزنده و علت نهی آنست که شاید یا پسه یا گزنده در سوراخ
باشد که بگزد و نیز میگویند که سوراخها مسکن جن میباشد شاید که ضررے رساند و در حکایات آمده است که سعد بن عباده از کبار
انصار ست در سوراخے بول کرد و همچنان او را کشته و آواز در دادند و شعرے خواندند که مضمونش این ست که ما کشتیم سعد بن عباده
و انداختیم دو تیر که خطا نکرد دل او را — رواه ابو داود والنسائی — وعن معاذ رض — از کبار صحابه و فضلاء انصار ست
و احوال شریف وے در بعض مواضع نوشته شده است — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اتقوا الملاعن الثلثة — بپرهیزید سه کار را
که محل لعنت و مظنهٔ آنند — البراز فی الموارد — یکے انجا کردن در جایگاه که مردم فرود می آیند و مجلس گاه ایشان آنست یا مراد جای ورود
جایگاه آب ست مثل چشمه و جوئے که مردم بجهت آب انجا فرود آیند — وقارعة الطریق — دوم در راهیکه جائے یا کوچه
مردم ست یعنی محل مرور ایشان — والظل — و سوم در زیر درختے که مردم در سایهٔ او می نشینند و بخواب میروند — رواه ابو داود

این حدیث آن نیست که وضو بقیهٔ آب استنجا درست نیست یا در آن ظرف که استنجا کرده وضو نکند اتفاقاً آب نمانده بود یا کمتر
از قدر کفایت مانده پس آب دیگر در ظرف دیگر آورده و بعضی ازین حدیث چنان فهمیده اند که اگر آوند وضو جدا و آوند استنجا جدا باشد بهتر است
والله اعلم — رواه ابوداود وروی الدارمی والنسائی معناه — و روایت کرد دارمی و نسائی معنی این حدیث را بلفظ دیگر
وعن الحکم بن سفیان — ثقفی است و بعضی گفته اند نام او سفیان بن حکم است حدیث او در وضو است و در سماع او از پیغمبر
صلی الله علیه وسلم اختلاف است ابن عبدالبر گفته که سماع او نزد من صحیح است و در کاشف گفته او را صحبت است و حدیث
او مضطرب است بخاری گفته که وی دریافته است آنحضرت را صلی الله علیه وسلم والله اعلم — قال کان النبی — بود پیغمبر خدا —
صلی الله علیه وسلم اذا بال توضأ و نضح فرجه — چون بول میکرد وضو میساخت و آب میپاشید فرج خود را — رواه ابوداود
والنسائی — و گفته اند که مراد به نضح فرج ستر ازار است و بعضی گفته اند که مراد به پاشیدن آب فرج را شستن فرج است یا آب استنجا
یعنی چون بول میکرد استنجا میکرد با آب و وضو میساخت و صحیح آنست که مراد پاشیدن آب است بعد از وضو برای دفع
تعلق وسواس که اگر تری در ازار یافته شود در وسواس نیفتد و حواله کند آن را به آب که پاشیده بود و این سه طریق دفع وسواس است
تا اراده نماید و تعلیم امت است بآن والا آنحضرت صلی الله علیه وسلم معصوم و مطهر است از وسواس کذا قالوا و بعضی گفته اند که برای
دفع نزول بول است تا سیاه آفتار کند چه آب قاطع بول است خصوصاً آب سرد و در روایات دیگر بعبارت آمده که چون
وضو میکرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم و فارغ میشد از وضو میگرفت کف آب و میپاشید بر فرج خود — وعن امیمة بضم همزه
و فتح میم و سکون یا — بنت رقیقة — بضم را و فتح قاف و سکون یای تحتانی صحابیه است معدود است در اهل مدینه و مادر او
رقیقه خواهر خدیجه ام المؤمنین است و در کاشف گفته که رقیقه تمیمیه است — قالت کان للنبی صلی الله علیه وسلم قدح من عیدان — یعنی امیمه
بنت رقیقه خواهرزاده ام المؤمنین خدیجه رضی الله عنها است روایت میکند که بود آن حضرت را صلی الله علیه وسلم قدحی از عیدان
بکسر عین جمع عود بمعنی چوب و لفظ جمع آوردن باعتبار اجزا است یا باعتبار آنکه از چوبهای متفاوت بود والله اعلم و در قاموس
گفته که عیدان بفتح عین درخت خرما که بلند باشد و احد وی عیدانه است و این قدح از چوب درخت خرما بود — تحت سریره
یبول فیه باللیل — نهاده میشد زیر تخت این قدح و در زیر چارپایه آنحضرت صلی الله علیه وسلم که در شب بآن بول میکرد و در آن در شب
بجهت عذری از سرما و جز آن و این آن قدح است که آورده اند که شخصی از خدمتگاران نادانسته بگمان آب بول آن حضرت
صلی الله علیه وسلم را از این قدح خورده و تا زنده بود بوی خوشی از اندام وی یافته میشد یا خوشبو شد و از اولاد وی نیز موجود
بود — رواه ابوداود والنسائی — وعن عمر رضی الله عنه قال رآنی النبی — گفت عمر دید مرا پیغمبر صلی الله علیه وسلم
وانا ابول قائما — و من بول میکردم ایستاده — فقال — پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم — یا عمر لا تبل قائما — بول مکن ایستاده
فما بلت قائما بعد — عمر رضی الله عنه میگوید پس بول نکردم ایستاده بعد از آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم نهی کرد — رواه
الترمذی وابن ماجه — و دانسته باید که باتفاق داند کراهت ایستاده کردن بول تحریمی یا تنزیهی بجهت لازم آمدن کشف عورت

و تنجیس تن و جامہ و ترک مروت و آنکہ مؤلف میگوید رحمۃ اللہ علیہ کہ - قال الشیخ الامام محیی السنۃ رحمۃ اللہ علیہ قد صح عن حذیفۃ قال
اتی النبی - تحقیق بصحت رسیدہ است از حذیفہ رضی اللہ عنہ باین کہ گفت آمد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سباطۃ قوم - خاکروبۂ گروہے را -
فبال قائما - پس بول کرد ایستادہ و متفق علیہ قیل کان ذلک لعذر - گفتہ شدہ است در توجیہ این حدیث کہ بود این بول کردن آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم ایستادہ بجہت عذرے و این عمل در عہد جاہلیت بود کہ برآمدن عادت اسلام بدعوت سید رسل و خیر انام
علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ مبعوث شدہ بود از برائے تتمیم مکارم اخلاق و محاسن افعال زوال پذیرفتہ بول کردن عمر رضی اللہ عنہ باز بقایا
عادت جاہلیت بود یا بجہت عذرے کہ او را نیز عارض شدہ بود یا بعذرے کہ مر آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم و اثبات آن میکنند
بعض گویند درد صلبے بود در استخوان صلب وے کہ با آن نشستن دشوار بود و طاقت نشستن نداشت و بعضی گویند کہ عرب
استشفا میکنند و علاج مینمایند درد صلب را بایستادہ بول کردن و امام شافعی بیان رفتہ و حاکم حدیثے از ابن عمر آوردہ
کہ بول کردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایستادہ بجہت دردے بود کہ در زانوی وے بود قال الشیخ ابن حجر و بعضی گویند
عذر آن بود کہ برائے نشستن جائے نبود بحکم ضرورت ایستادہ کرد زیرا کہ خاکدان از یکجانب بلند بود و جانب دیگر پست نشستن
بران ممکن نبود مگر آنکہ جانب بلند را پس پشت افکند و درین تقدیر کشف عورت لازم آید بجماعہ کہ آنجا را میگذرند و اگر جانب
بلند را روی آرد بیم افتادن دارد و سباطہ [illegible] و بعضی گفتہ اند کہ فعل آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم برائے بیان جواز و تعلیم امت بود و آسانی کردن بر ایشان چون اول نہی کرد کہ ظاہر در تحریم است خواست
کہ بیان کند کہ نہی تنزیہی است و در فعل آن نیز رخصت است و در عادت عمر رضی اللہ عنہ وجہ دیگر نیز گفتہ اند کہ وے گفتہ است
کہ ایستادہ بول کردن نگاہ دارندہ تر است دبر را پس گویا تدارک این قصد او را لعلتے عارض بود کہ بدان ملاحظہ بیم اشتداد
چیزے از جانب دیگر پیدا آید و با وجود آن نہی کردن و آمدن فعل آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جائز کہ مثل این توہم
توان کرد و بحکم توان نمود واللہ اعلم

الفصل الثالث - عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت من حدثکم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یبول قائما -
عائشہ رضی اللہ عنہا گفت ہر کہ خبر دہد شما را کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بول میکرد ایستادہ - فلا تصدقوہ - پس راست مگوئید او را -
ما کان یبول الا قاعدا - زیرا کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بول نمی کرد مگر نشستہ - رواہ احمد والترمذی والنسائی -
و تطبیق این حدیث و حدیث حذیفہ آن است کہ عائشہ خبر از علم خود میدہد کہ در درون خانہ مشاہدہ میکرد و در آنجا ہرگز ندیدہ کہ ایستادہ
بول میکردہ باشد و آنچہ حذیفہ دیدہ بیرون بود و آن نیز نادر بود یا بسبب عذرے کہ بیان کردہ شد و نادر بحکم معدوم دارد و حکم
نفی با عدا است بیرون از دائرہ اعتبار است - وعن زید بن حارثۃ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم ان جبرئیل علیہ السلام
اتاہ فی اول ما اوحی الیہ - زید بن حارثہ مولائے آن حضرت کہ او را ابن آنحضرت میگفتند و شوہر زینب بود و نام او در قرآن
مذکور است و ذکر او در باب مناقب اہل بیت در آخر کتاب بیاید روایت میکند از آن حضرت کہ جبرئیل آمد او را در اول [illegible]

پس چیست طہارت شما چگونہ میکنید آن را و مبالغہ مینمائید در آن - قالوا نتوضأ للصلوٰة - گفتند گروہ انصار وضو میکنیم برای
نماز - ونغتسل من الجنابة - وغسل میکنیم بعد از جنب شدن چنانکہ ہمہ مسلمانان این چنین میکنند - ونستنجی بالماء - و استنجا میکنیم
بآب یعنی بعد از استنجا باحجار و درین مبالغہ است در طہارت و مخصوص بود بایشان - قال فهو ذاك - گفت آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم پس این ثنا گفتن حق تعالی بر شما بجہت مبالغہ بسبب این بود - فعلیکموه - پس لازم گیرید شما آن را - رواه ابن ماجة

وعن سلمان - رضی اللہ عنہ - قال قال بعض المشركين - گفت سلمان فارسی کہ گفت یکی از مشرکان - وهو یستهزئ -
و حال آنکہ آن مشرک استہزا و سخریت و خندہ میکرد بر آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم درین فعل - انی لاری صاحبکم یعلمکم - بدرستی کہ من
ہر آئینہ می بینم یار شما را کنایت از وجود شریف آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم میگیرد کہ تعلیم میکند شما را چیزہا حتی بیں را - حتی
الخراءة - تا روش نشستن بآبخانہ و کیفیت و آداب آن و خراءة بکسر خاء معجمہ بمد برای قضای حاجت نشستن و ہیئت آن
و اکثر رواة بفتح خا میخوانند و قصر و خرء بضم خا و ہمزہ پس افگندہ آدمی و غیر آن - قلت اجل - گفت سلمان گفتم آرے میکند روش
و آداب آبخانہ نشستن را و این بجای استہزاء و خندہ نیست بلکہ از کمال شفقت و رحمت اوست بر امت و بیان حق و ہدایت
صراط مستقیم پس آغاز بیان کرد سلمان رضی اللہ عنہ آداب خلا و احکام استنجا را و گفت - امرنا ان لا نستقبل القبلة - امر کرد ما را
کہ روی نکنیم بجانب قبلہ در وقت نشستن بقضای حاجت - ولا نستنجی بایماننا - و استنجا نکنیم بدستہای راست خود - ولا نکتفی بدون ثلثة احجار
و بس نکنیم کمتر از سہ سنگ کہ - لیس فیها رجیع ولا عظم - نیست در آن سرگین و نہ استخوان - رواه مسلم واحمد واللفظ له - مضمون این حدیث را مسلم
و احمد ہر دو روایت کردہ اند و لفظ مر احمد راست و مسلم بعبارت دیگر آوردہ - وعن عبد الرحمن - و روایت است از عبد الرحمن بن
حسنة - بفتحات نام مادر اوست و نام پدر او عبد اللہ مطاع است مشہور بنسبت بمادر و رشد صحابی ست شنید از ابو موسی اشعری را - قال خرج علینا رسول اللہ -
گفت بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - وفی یدہ الدرقة - و بود در دست آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم درقہ بدال و را و قاف مفتوحات سپر از چرم کہ
در وی نہ چوب بود و نہ پے - فوضعها - پس نہاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آن سپر را و حائل گردانید آن را در میان خود و مردم - ثم جلس - پس نشست آنحضرت
صلی اللہ علیہ - فبال الیها - پس بول کرد بسوی آن سپر - فقال بعضهم - پس گفت یکی از منافقان کہ حاضر بود در آنجا
انظروا الیه یبول کما تبول المرأة - نگاہ کنید بجانب این مرد بول میکند پردہ در پیش خود گرفتہ چنانکہ بول میکند زن - فسمع النبی
پس شنید این سخن را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال ویحك - وای تو ای فرد بیچارہ ویح کلمہ ایست کہ در مقام اظہار ترحم
و شفقت گویند و در جائی ہر کسی کہ در مہلکہ افتادہ باشد کہ مستحق آن نبود و بخلاف ویل کہ برای کسی است کہ مستحق مہلکہ
بود و این مقام اگرچہ مقام آن بود کہ گویند ویلک اما این از غایت حلم و خوش خلقی آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود کہ فرمود
ویحك - اما علمت ما اصاب صاحب بنی اسرائیل - آیا ندانستی تو کہ چہ رسید یار و مصاحب بنی اسرائیل را یعنی یکی
از ایشان را - كانوا اذا اصابهم البول - بودند بنی اسرائیل کہ حکم دین و شریعت خود کہ چون میرسید بدن یا جامہ ایشان را
بول - قرضوه بالمقاریض - می بریدند آن موضع از بدن را یا جامہ را بکاردہا - فنهاهم - پس منع کرد و باز داشت آن کس ایشان را

و گویند که چهل حدیث در فضل مسواک واقع شده است و منافع مسواک در بدن و دهن بسیار است و مسواک کردن در محافل
نزد بیرون آمدن آب حلق و دهان بکرده و تغیر شدن خصوصاً نزد علما و کبرا و مسواک کردن در همه احوال مستحب و مستحسن است و نزد وضو
و قرائت قرآن و زردی دندان و تغیر دهان بسبب خواب یا بخوابی یا سکوت یا گرسنگی یا خوردن طعام بدبوی و مانند آن متأکد است
و مسواک باید که از درخت تلخ باشد و از اراک بهتر است و اما بیشتر دران واقع شده و در شرح چنین که چون خنصر باید و در درازی بمقدار شبر و باید که
عرض کنند نه طول که موجب درد گشتن گوشت دندان است و در بعضی روایات عرضاً و طولاً آمده و واقع شده و باید که در حال مضمضه باشد و اگر مسواک
پیدا نشود یا بلکه دندان ندارد انگشت و دست است کفایت میکند و در بعض در باب کرده و از عائشه رضی الله عنها آمده که بجای آن انگشت باید

الفصل الاول عن ابی هریرة - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لولا ان اشق علی امتی - اگر نمی بود
بیم آنکه در مشقت اندازم من امت خود را - لامرتهم بتاخیر العشاء - هر آینه امر میکردم ایشان را بتاخیر کردن عشا را و در حدیث دیگر
بیاید که تا ثلث شب - و بالسواک عند کل صلوة - و واجب میکردم و امر میکردم مسواک کردن را نزد هر نماز و سوق کلام دال است که
مقصود از نفی ایجاب تاکید استحباب است و نزد شافعی این حدیث محمول بر ظاهر است که برای هر نماز مسواک سنت است نزد وضو و ما
مراد وقت هر نماز است برای وضو و نزد الفاظ این معنی ظاهر است که مسواک برای هر تحریمه نماز چنانکه شافعیه گویند و سنت است در وضو
بر وجه سنت والله اعلم متفق علیه - وعن شریح بن هانی - از کبار تابعین و ثقات ایشان است ولادت او در زمان آنحضرت است
کنیت کرد آنحضرت پدر او را ابو شریح چون قدوم آورد پدر وی بر آنحضرت با قوم خود و کنیت میکردند او را قوم او با بو الحکم چون
آنحضرت شنید پرسید از پسران او هستند گفت شریح و عبدالله و مسلم فرمود بزرگترین ایشان کدام است گفت شریح گفت فانت
ابو شریح و شریح از جمله اصحاب علی است و در وقعه جمل و صفین با وی بود و قتل در سنه ثمان و سبعین - قال سالت
عائشة - گفت پرسیدم عائشه را رضی الله عنها - بای شیء کان یبدأ رسول الله - بکدام چیز کار آغاز میکرد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذا دخل بیته - چون می درآمد در خانه خود یعنی نخست کارے که پس از درآمدن در خانه میکرد چه چیز بود - قالت بالسواک
گفت عائشه ابتدا میکرد بمسواک یعنی اول که در خانه می درآمد مسواک میکرد و این از کمال نزاهت طبع شریف وے و حسن معاشرت
با اهل بود شاید که بجهت طول مکث در مجالس و محادثت با مردم تغیرے در دهان شریف راه یافته باشد و ازاله آن بمسواک اهم و اقدم
میدانست و این در حقیقت تعلیم است مر امت را بحسن معاشرت با اهل و رعایت نظافت و نزاهت در اختلاط و صحبت با ایشان
و قول طیبی که گفت که در راه و خانه سکوت می ورزید و بدان جهت تغیری بدهان شریف راه می یافت خالی از غرابتی نیست چه او از مجلس
که در اغلب احوال در تحدیث بود و در حالی آمده نیست از سکوت و ران تغیر بطریق اولی و بعضی گویند که ابتدا بمسواک کنایت است
از گزاردن نماز نفل که در وضوی آن مسواک میکرد یعنی چون در خانه درآمدے اول کارے که کردے نماز نفل بود والله اعلم
رواه مسلم - وعن حذیفة - رضی الله عنه - قال کان رسول الله - گفت حذیفه بن الیمان بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
اذا قام للتهجد من اللیل - چون برمیخاست از برای نماز تهجد از شب - یشوص فاه بالسواک - می شست و پاکیزه میکرد - فاه

بالسواک. و ازین نحو در السواک و تہجد بمعنی ترک ہجود ست و ہجود بمعنی خواب و چون نماز شب مستلزم ترک خواب ست آن را تہجد گفتند
و تہجد بمعنی خواب نیز آید چنانکہ در قاموس گفتہ و باین معنی نیز اضافت صلوٰۃ بتہجد درست ست زیرا کہ این صلوٰۃ بسبب خواب ست ارد
متفق علیہ — وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عشر من الفطرۃ — دہ خصلت
از فطرت ست و فطرت بالکسر آفرینش و فطر بفتح در اصل لغت بمعنی شگافتن ست و بمعنی خلقت آید و فاطر بمعنی خالق و بمعنی حسب آیتہ
مراد ازین مولود را یا کہ بمعنی تہیؤ و استعداد دین اسلام ست نیز آید چنانکہ گذشت و اینجا فطرت را تفسیر بسنت انبیا کردہ اند کہ قدیم ست
و آنچہ اختیار کردہ اند آن را انبیا — متفق اند و گشتہ اتفاق شرائع بر آن حکم جبلت گرفتہ کہ مخلوق ست بران آدمی علیہم الفطرۃ
و فطرت بمعنی دین نیز آید چنانکہ در کریمہ فطرۃ اللہ التی فطر الناس علیہا بدان تفسیر کردہ اند و در حدیث تفسیر بآن نیز جائز ست
و انہا را سنت ابراہیم نیز گویند باعتبار آنکہ نخست بر وے نازل شدہ پس از وے انبیاے دیگر اقتدا بوے کردہ اند
قص الشارب — یکے از آن دہ خصلت کوتاہ کردن سبلت ست و شارب نام موہاست کہ بر لب زیرین ست و مختار
کوتاہ کردن آنہاست چنانکہ پیدا گردد طرف لب و پست کردن آنہا چنانکہ اثرے از آن بماند و حلق کردن مکروہ است
نزد بسیارے از علما حلق نیز آمدہ و اصل درین باب این حدیث ست کہ احفوا الشوارب واعفوا اللحی و احفا پست گردانیدن
موے لب ست و اختلاف در حد احفاست کہ چہ مقدار ست و روایت کردہ شدہ است از امام ابوحنیفہ کہ شارب بمقدار
ابرو باید و غازیان را زیادہ گذاشتن نیز آمدہ است کہ باعث ہیبت در چشم اعداست و زیادہ گذاشتن و نہالہاے بروت
کہ آن را سبالہ گویند نیز آمدہ است و از امیرالمومنین عمر رضی اللہ عنہ و بعض صحابہ دیگر منقول ست — و اعفاء اللحیۃ — دوم
فرو گذاشتن و وافر گردانیدن ریش ست و مشہور قدر یک مشت ست چنانکہ کمتر ازین نباید و اگر زیادہ بران بگذارد نیز
جائز ست بشرطیکہ از حد اعتدال نگذرد و اگر دراز گشت بعد از دراز شدن کوتاہ کردن نزد بعض مکروہ ست مذہب حسن
بصری و قتادہ این ست و نزد بعض مستحسن و این مذہب شعبی و ابن سیرین ست و حلق کردن لحیہ حرام است و روش افرنج
و ہنود و جوالقیان ست ایشان را قلندریہ گویند و گذاشتن آن بقدر قبضہ واجب ست و آنکہ آن را سنت گویند بمعنی طریقہ
مسلوک در دین ست یا بجہت آنکہ ثبوت آن بسنت ست چنانکہ نماز عید را سنت گفتہ اند — والسواک — سوم مسواک کردن ست
و شرح آن گذشت — واستنشاق الماء — چہارم آب در بینی کردن ست در وضو — وقص الاظفار — پنجم گرفتن ناخنان وست
و با و طریق گرفتن ناخنان دست آن ست کہ ابتدا از سبابہ دست راست کند و ختم بابہام آن نماید چنانکہ از سبابہ دست راست
ابتدا کند و بترتیب بانگشت خنصر آن برسد و باز از خنصر دست چپ بترتیب تا بابہام وے برسد و ختم بابہام نمی کند و در پا
ابتدا از خنصر پاے راست تا ابہام وے و باز از ابہام پاے چپ تا خنصر وے چنانکہ در تخلیل رجلین ست و نیز گفتہ اند کہ گرفتن
ناخنان روز جمعہ مستحب ست و خبرے نیز وارد نقل کردہ اند کہ ہر کہ روز جمعہ ناخنان بگیرد تا جمعہ دیگر از ہر بلا در امان باشد
و بعض علما را شعرے ست در ترتیب آن شعر قلموا الاظفار بالسنۃ والادب * یومہا الخمیس خوالبس اوخسب * و این حروف

رؤس انامل اصابع ست و بعضی گویند گرد کردن ناخنان را مستحب داشته اند و اگر بنهد ازین نیز باکی نیست و انداختن آن در متوضا
و مغتسل مکروه است و مورث بلاست و گرفتن ناخن بدندان نیز خوب نیست که مورث فقر و برص ست کذا قیل شیخ امام عالم
عارف عبدالوهاب متقی مکی از شیخ خود شیخ علی متقی رحمة الله علیهما نقل میکردند که ایشان خریطه ساخته بودند که موی از موی
و ناخن و هرچه از بدن ایشان جدا شدی نگاه میداشتند و وصیت میفرمودند که اینها را در کفن با همراه کنند شاید که ایشان را در نجبا
سببی و نسبتی باشد والله اعلم — وغسل البراجم — ششم شستن براجم و پاک داشتن آنهاست و براجم نام بندهای
انگشتان ست و چین پوست آنها که چرک در آنجا جمع شود خصوصاً آنها که کار کنند و انگشتان ایشان درشت و ناملسا باشند
و شستن تمام ساحت بدن که مظنه اجتماع اوساخ ست همین حکم دارد مثل ناف و گوش و بغل و امثال آن — ونتف الابط —
هفتم برکندن موی بغل ست و حلق کردن و نوره زدن نیز جایز ست و اولی و افضل نتف ست کسی را که از نخست عادت کرده
نتف ست حلق و وجه تخصیص ابط به نتف آنست که وی محل رائحه کریهه است بسبب احتباس ابخره نزد مسامات و نتف مضعف اصول
شعر ست و حلق مقوی آن و گفته اند که در بغلهای شریف آنحضرت صلی الله علیه و سلم موی نبود و درینجا سخن ست و اما وجود رائحه
کریهه و اوساخ و امثال آن در سائر بدن مبارک وی فحاشا و کلا و هو الطاهر الزکی من الفرق الی القدم یعنی از فرق تا قدم همه
جمال ست آن نهال بگو یا همه از آب حیاتش سرشته اند بالاتر ازین آنست که نزد قضای حاجت از وی رائحه کریهه فایح
نمیشد و فضلات او را زمین فرو میبرد بلکه گفته اند که پیغمبران را حال همین بود صلی الله علیه و علیهم اجمعین رباعی خوبان که اشتق
حیات اند همه بی شکر لب و شیرین حرکات اند همه بی از آدمیان غرض همین ایشانند بی وان باقی دگر طفیلیات اند همه بی — وحلق العانة —
هشتم ستردن موی عانه است و عانه نام موی ست که بر فرج روید یا موضعی که در انجا روید و ستردن موی که بر قبل و دبر گرد
برگرد آنست نیز مستحب ست و نتف و نوره در حکم آنست و در روایت کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم عانه را تنویر میکرد
والله اعلم و زنان را نتف بهتر است — وانتقاص الماء — نهم کم کردن آب ست و این را و بعضی گفته اند یعنی کم آب در وی
صرف شود با نیند و کم میکنند چنانکه گذشت — یعنی الاستنجاء — و این کلام راوی ست دیگر کم کردن بول است باستعمال آب و زیرا که چون بول
باستعمال آب باز برگردد و بایستد و اگر آب استعمال نکنند فرو می آید و تقاطر میکند و برین وجه انتقاص تقاطر ست و در ورود آب
نقص نیز آمده و معنی آن پاشیدن آب ست بر فرج چنانکه در حدیث عائشه در فصل ثالث از باب ادب الخلاء معلوم شد — قال الراوی — یعنی
گفت راوی حدیث — ونسیت العاشرة — و فراموش کردم خصلت دهم را — الا ان تکون المضمضة — و گمان میبرم که آن باشد مضمضه
یعنی آب در دهان کردن — رواه مسلم وفی روایة الختان بدل اعفاء اللحیة — و در روایتی ختان آمده بجای اعفاء
اللحیه این چنین گفته است صاحب مصابیح و مولف میگوید — لم اجد هذه الروایة — نیافتم من این روایت را — فی الصحیحین ولا فی کتاب
الحمیدی — نه در صحیح بخاری و مسلم و نه در کتاب حمیدی که جامع است صحیحین را — ولکن ذکرها صاحب الجامع — ولیکن ذکر کرد این روایت را
صاحب جامع الاصول در کتاب خود — وکذا الخطابی فی معالم السنن — و همچنین ذکر کرد خطابی در معالم السنن [illegible]

بشویم مسواک را مسواک میکردم نیز من بآن جہت تبرک بآب دہان آنحضرت و نہایت محبت وے و گویا آنحضرت از دادن مسواک
بعائشہ این قصد داشتہ نیز دوستی و محبت میان عاشق و معشوق رفع بیشتہ شد ثم اغسلہ بعد از ان می شستم مسواک را
وادفعہ الیہ - و باز میدادم مسواک را بآن حضرت و در وقت نہایت مرض نیز آمدہ است کہ مسواک بعائشہ داد کہ بدہان خود
نرم کردہ بدہد - رواہ ابو داود - و ازین جا معلوم میشود کہ مسواک را یکبار کہ کردند باز ہمین جدا ساختہ نشوید
تا بار دیگر بکنند و تنبیہ است بر تبرک بآثار صالحین تلذذ بدان

الفصل الثالث

عن ابن عمر رضی اللہ عنہما - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ارانی فی المنام اتسوک بسواک - روایت است از ابن عمر کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت می نمایم خود را در خواب کہ مسواک میکنم بمسواکے - فجاءنی رجلان احدہما اکبر من الآخر - پس آمدند مرا دو مرد کہ یکے از ان دو بزرگ تر است از دیگرے - فناولت السواک الاصغر منہما - پس دادم مسواک را خورد تر از ان دو را - فقیل لی کبر - پس گفتہ شد مرا بدہ بزرگ تر را - فدفعتہ الی الاکبر منہما - پس دادم مسواک را بزرگ تر از ان دو - در ینجا بیان فضیلت مسواک است کہ امر کردند بدادن او بزرگ تر کہ افضل است از خرد تر و تنبیہ است بر تقدیم اکبر در اشیاء آن مثل طعام و شراب و طیب و جز آن - متفق علیہ - و احمد و بیہقی از ابن عمر این حدیث را [illegible] روایت کردہ اند دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم کہ داد مسواک را بزرگ ترین قوم و فرمود و امر کرد مرا جبرئیل کہ بدہم آن را بزرگ ترین قوم و حدیث عائشہ کہ بیاید نیز ناظر درین است مگر آنکہ این امر و نہی ہمہ در منام بود - وعن ابی امامۃ ان رسول اللہ - روایت است از ابی امامہ باہلی صحابی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال - گفت - ما جاءنی جبرئیل علیہ السلام قط - نیامد مرا جبرئیل ہرگز - الا امرنی بالسواک - مگر آنکہ امر کرد مرا بمسواک کردن - لقد خشیت ان احفی مقدم فی - بتحقیق ترسیدم از بس مبالغہ کردن در مسواک کہ بپوست کنم و از بیخ بر کنم پیش دہان خود را احفی بضم ہمزہ و سکون حاء مہملہ و کسر فا مخففہ مضارع از احفا بمعنی سودن و پوست کردن - رواہ احمد - وعن انس - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لقد اکثرت علیکم فی السواک - ہر آئینہ بتحقیق بسیار گفتم و دراز کردم بر شما سخن از جہت مسواک کردن و این مبالغہ است در رعایت امتثال این امر و گر و آوردن این فضیلت باعتبار و اعتدال است یا است در تشدید و مبالغہ درین باب چنانکہ عادت اہل کرم و مہربانی و حسن ادا در تکلیف و تعجیل - رواہ البخاری - وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا - قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یستن - بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ مسواک میکرد و مسواک کردن را استنان گویند یا از سن بکسر سین بمعنی دندان یا از سن بفتح آن بمعنی تیز کردن کارد و مانند آن بسنگ فسان - وعندہ رجلان - و نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم دو مرد بودند - احدہما اکبر من الآخر - یکے از ان دو مرد بزرگ تر بود از دیگرے - فاوحی الیہ فی فضل السواک - پس وحی فرستادہ شد بسوے آنحضرت بجہت اظہار فضیلت مسواک - ان کبر - تفسیرش آن است کہ - اعط السواک اکبرہما - بدہ مسواک را بزرگ تر این دو را - رواہ ابو داود - وعنہا - قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تفضل الصلوۃ التی یستاک لہا - زیادہ میشود در ثواب نمازیکہ مسواک کردہ شود

بپایه سوت — فان الصلوة التی لا یستاک لها — بر نمازیکه مسواک کرده نشود مر آن را — سبعین ضعفا و حدیث این باب کیا ثابت
از اکثر بهتر است یا از اوشتن عدد این عدد بیست والله اعلم — رواه البیهقی فی شعب الایمان — وعن ابی سلمة — تابعی است
پسر عبد الرحمن بن عوف از اشراف تابعین و اعلام ایشان ثقه امام کثیر الحدیث واسع الروایة احد فقهاء سبعه بالمدینه
روایت کرده از وی زهری و شعبی و غیر ایشان مات سنه اربع و تسعین و قیل اربع و مائة — عن زید بن خالد الجهنی —
صحابی مشهور است مات بالکوفه سنه ثمان و سبعین و هو ابن خمس و ثمانین و قیل فی آخر ایام معاویة — قال سمعت رسول الله گفت شنیدم
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول می گفت — لولا ان اشق علی امتی — اگر نبودی ترس آنکه در مشقت اندازم امت خود را —
لامرتهم بالسواک عند کل صلوة — هر آئینه امر کردمی ایشان را به مسواک کردن نزد هر نمازی — ولاخرت صلوة العشاء الی
ثلث اللیل — و هر آئینه تاخیر کردمی نماز عشا را تا ثلث شب — قال — گفت ابو سلمة — فکان زید یشهد — پس بود زید حاضر میشد
الصلوات فی المسجد — حاضر میشد نمازها را در مسجد — و سواکه علی اذنه — و مسواک او بر گوش او میبود — موضع القلم من
اذن الکاتب — چنانکه قلم از گوش کاتب میباشد — لایقوم الی الصلوة الا استن — نمی ایستاد برای نماز مگر آنکه مسواک میکرد —
ثم رده الی موضعه — پس باز آوردی آن را بجای خود یعنی برگوش خود — رواه الترمذی و ابو داود الا انه لم یذکر — لیکن ابو داود ذکر نکرده است
این عبارت را که — ولاخرت صلوة العشا الی ثلث اللیل قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح

باب سنن الوضوء — سنن جمع سنت است و سنت در لغت بمعنی طریقه و راه و روش آمده و در شرع بمعنی آنچه امر و نهی کرده
پیغمبر خدا و خوانده اند صلی الله علیه وسلم گفتار و کردار از آنچه نازل نشده بدان کتاب الله و گاهی بمعنی مستحب و تحسین
در دین آمده و دلالت کند بر آن کتاب خدا یا سنت پیغمبر یا اجماع یا قیاس و گاهی بمعنی آنچه مواظبت کرده آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بر آن با ترک احیانا و این سه اصطلاح است و ثالث مشهور تر است میان اصولیان و در اینجا سنن وضو اعم از افعال و
اقوال پیغمبر است صلی الله علیه وسلم از فرائض و سنن و آداب که در وضو میکرد

الفصل الاول — عن ابی هریرة — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ احدکم من نومه — چون بیدار
گردد یکی از شما از خواب خود — فلا یغمس — و در بعض روایات فلا یغمسن بنون تاکید — یده — پس باید که نفرو برد دست
خود را — فی الاناء — در آوند آب — حتی یغسلها ثلثا — تا آنکه بشوید دست را سه بار یعنی شستن دست پیش از وضو سنت است
باین حدیث ثابت است و آنکه مقید ساخت آن را بوقت برخاستن از خواب بجهت آن است که چون آب در آن بلاد کم
غالب احوال استنجای ایشان بسنگ و کلوخ میباشد و چون بخوابند بسبب گرمی هوا و موضع استنجا عرق کند و باشد
که دست بر استنجا افتد یا بر گرد و جای نجس رسد — فانه لایدری این باتت یده — زیرا که نمی داند یکی از شما که کجا شب کرد
یعنی کجا بود و کجا افتاد دست وی پس نجس شود و گفته اند دست او شوید بار ناپاک و تطهیر کند پیش از آن آب
از ظرف بگیرد و وضو سازد و این امر مسنون و مستحب است که بطریق احتیاط بدان حکم کرده اند نه فرض و واجب و اگر

نشوید دست پاک ست و آنکه در وے دست فرو برد نیز پاک باشد زیرا که پلید شدن دست در وقت خواب یقینی نیست
و مجرد توهم و احتمال است لا اثر و امام احمد حنبل که دست شستن را بعد از برخاستن از خواب واجب گوید و اگر ناشسته
در آب اندازد آب نجس گردد و باید دانست که در اصل سنت شستن دست در ابتدای وضو از وقت برخاستن از خواب است
باین علت که مذکور شد بعد از ان سنت شد اگرچه در صورت برخاستن از خواب نباشد و نزد بعضی نظر بظاهر حدیث آنچه مقید
بهمین صورت است و مطلق نه. متفق علیه. وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا استیقظ احدکم من منامه فتوضأ
چون بیدار گردد یکے از شما از خواب خود پس باید که وضو کند. فلیستنثر ثلاثا - پس باید که بیفشاند بینی بعد از آب کردن در آن
و اصل استنثار پراگنده انداختن چیزے را. فان الشیطان یبیت علی خیشومه - زیرا که بدرستی که شیطان شب میکند و میباشد
در بینی وے و جاے ساختن شیطان در بینی بحقیقت است و کیفیت آن موکول بعلم شارع ست و افهام و عقول ما از احاطه
و ادراک امثال این اسرار قاصر و طریق اسلم در امثال این امور که شارع بدان خبر داده همین است که ایمان بدان باید آورد و از بیان کیفیت
آن سکوت کرد و بعضی تاویل کنند آن را و گویند آدمی را در خواب اخلاط و مخاط و غبار و اقذار در بینی که مسالک تجاویف دماغ و محل برآمدن
قواے ادراکیه است جمع گردد و واقع آید از راه وے حق تلاوت و فهم معانی آن باعث گردد بر فترت کسل از رعایت خضوع و خشوع
و اینها هم از منسوبات شیطان است پس گویا شیطان در آنجا نشسته است یا آنکه فرمود بترک تسمیه بر طعام شیطان همراه میخورد و بترک ذکر
نزد خواب بخوابیده میگردد و این نیز احتمال هر دو طریق دارد و این وجوه مناسب ست و طریق اول اسلم و احکم و الله اعلم
متفق علیه. وقیل لعبد الله بن زید بن عاصم - و گفته شد مر عبد الله بن زید بن عاصم را که از کبار انصار است و راوی حدیث وضوء
صحیح است و او راوی وضوے رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند قاتل مسیلمه کذاب بمشارکت وحشی بن حرب قتل او کرده
سنه ثلث و ستین و عبد الله بن زید بن عبد ربه دیگر ست و او صاحب الاذان گویند و این صاحب وضوے رسول الله
صلی الله علیه وسلم پرسیدند از وے کیف کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتوضأ - چگونه وضو میکرد آنحضرت. فدعا بوضوء
پس طلبید عبد الله بن زید آبے را که بدان وضو توان کرد و وضو کند و نماید ایشان را کیفیت وضوے آنحضرت. فافرغ
علی یدیه - پس ریخت آب بر هر دو دست خود. فغسل یدیه مرتین مرتین - پس شست هر دو دست را یعنی تا بند دست دو دو
بار. ثم مضمض و استنثر ثلاثا - پس آب در دهن انداخت و بیفشاند بینی را بعد از آب انداختن در آن سه بار. ثم غسل وجهه
ثلاثا - پس شست روے شریف خود را سه بار. ثم غسل یدیه مرتین مرتین الی المرفقین - پس شست هر دو دست را
دو دو بار تا هر دو آرنج. ثم مسح رأسه بیدیه - پس مسح کرد سر مبارک خود را به هر دو دست خود و مسح دست عبارت است از
گذرانیدن یا بر اندام. فاقبل بهما و ادبر - پس برد هر دو دست را از جانب پیش بجانب پس بعد از آن تفسیر کرد اقبال و ادبار را
بقول خود که. بدأ بمقدم رأسه - آغاز کرد مسح را به پیش سر خود. ثم ذهب بهما الی قفاه - پس برد هر دو دست را تا
قفاے خود معنی اقبال این است. ثم ردهما - پس باز گردانید هر دو دست خود را. حتی رجع الی المکان الذی بدأ منه

باز آمدن بجائے کہ آغاز کردہ بود و از اینجا این معنی او بار است و کیفیت مسح سر بر وجہ مسنون و مستحب آن است کہ نہد از ہر دو دست
سہ انگشت بر پیش سر خود و ابہام و سبابہ را جدا دارد و ہر دو کف دست را نیز جدا دارد و بکشد سہ انگشت مذکور را بجانب
قفا بعد از ان بنہد ہر دو کف دست را بر پس سر و بکشد بجانب پیش پس مسح کند بیرون ہر دو گوش خود را بہر دو ابہام و درون
ہر یکی را بسبابہ چنین نقل کردہ شمنی از محیط و از شرح کنز نقل کردہ کہ بنہد ہر دو کف و اصابع را بر پیش سر خود و بکشد آن را بسوے
قفا بر وجہے کہ در گیرد تمام سر را پس مسح کند بہر دو انگشت ہر دو گوش را و مستعمل نگردد آب باین طریق زیرا کہ استیعاب سر با آب
متصور نیست مگر باین طریق و نیز مسح گوش با آب سر نیز باشد مگر با آبے کہ مسح کردہ است بدان سر را۔ ثم غسل رجلیہ پس بشست
ہر دو پاے خود را و درین حدیث و در شستن پاہا عددے واقع نشدہ و در حدیث دیگر آمدہ کہ بشست پاہا را و پاک کرد و بشست
و در احادیث دیگر ذکر عدد نیز آمدہ۔ رواہ مالک والنسائی۔ روایت کرد این حدیث را امام مالک در موطا و نسائی در سنن۔
ولابی داود نحوہ۔ و مر ابی داود را مانند این حدیث است کہ مالک و نسائی روایت کردہ اند کہ در معنی یکے است و در لفظ مخالفے دارد
ذکرہ صاحب الجامع۔ ذکر کردہ است آن را صاحب جامع الاصول کہ جامع صحاح ستہ است مقصود مؤلف ازین سخن اعتراض است
بر صاحب مصابیح کہ حدیث را بلفظ مذکور در صحاح آوردہ با آنکہ حدیث شیخین نیست و آنچہ در صحاح است آن است کہ مؤلف ذکر کردہ بقول خود
وفی المتفق علیہ۔ و در حدیث بخاری و مسلم آمدہ کہ قیل لعبد اللہ بن زید بن عاصم توضأ لنا وضوء رسول اللہ گفتہ شد عبد اللہ بن زید را کہ وضو کن
براے تعلیم ما چون وضوے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فدعا باناء فاکفأ منہ علی یدیہ پس طلبید آوند آب را پس فروریخت از آن بر
آب از ان بر ہر دو دست خود فغسلہما ثلثا پس بشست ہر دو دست را سہ بار ثم ادخل یدہ پس در آورد دست را یعنی در اناء
فاستخرجہا پس بیرون آورد دست را از آوند فمضمض واستنشق من کف واحدة پس آب در دہن و در بینی کرد از یک کف آب
ففعل ذلک ثلثا پس کرد آن را سہ بار ثم ادخل یدہ پس در آورد دست خود را فاستخرجہا پس بیرون آورد آن را فغسل وجہہ
ثلثا پس بشست روے خود را سہ بار ثم ادخل یدہ فاستخرجہا فغسل یدیہ الی المرفقین مرتین مرتین پس در آورد ہر دو دست خود را پس
بیرون آورد آن را پس بشست ہر دو دست خود را تا آرنج دو دو بار ثم ادخل یدہ فاستخرجہا فمسح برأسہ پس در آورد دست خود را پس
آورد آن را پس مسح کرد بسر خود فاقبل بیدیہ وادبر پس پیش برد ہر دو دست خود را از جانب پیش و آورد از جانب پس چنانکہ در حدیث اول معلوم
شد ثم غسل رجلیہ الی الکعبین پس بشست ہر دو پاے خود را تا ہر دو شتالنگ ثم قال ہکذا کان وضوء رسول اللہ پس گفت
ہمچنین بود وضوے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ این لفظ حدیث متفق علیہ است کہ در مصابیح بجاے آن لفظے ذکر کردہ کہ مؤلف گفت
آن روایت مالک و نسائی است و قول مؤلف کہ گفت۔ وفی روایة فاقبل بہما وادبر بدأ بمقدم رأسہ ثم ذہب بہما الی قفاہ ثم ردہما حتی
رجع الی المکان الذی بدأ منہ ثم غسل رجلیہ۔ این روایت است از متفق علیہ بجاے فمسح برأسہ فاقبل بیدیہ وادبر و این ہمان است
کہ آنچہ صاحب مصابیح ذکر کردہ و حکم کردہ بدان مؤلف کہ آن روایت مالک و نسائی است و ترجمہ آن نوشتہ شد و اما این روایات دیگر
کہ ذکر میکند نیز از صحیحین است و در مصابیح مذکور چنانکہ میگوید۔ وفی روایة فمضمض واستنشق واستنثر ثلثا بثلث غرفات من ماء۔ پس آب

در دهن کرد و آب در بینی کرد و بیفشاند بینی را سه بار بسه کف از آب و در بعض نسخ مصابیح واستنثر موجود نیست - وفی اخری
و در روایتی دیگر از متفق علیه چنین آمده که فمضمض واستنشق من کفة واحدة - پس مضمضه کرد و استنشاق کرد از یک کف آب -
ففعل ذلک ثلثا - پس کرد آن را سه بار - وفی روایة للبخاری - و در روایتی دیگر که مخصوص بخاری ست این چنین آمده -
فمسح راسه فاقبل بهما وادبر مرة واحدة - پس مسح کرد سر خود را پس اقبال کرد بهر دو دست و ادبار کرد یکبار - ثم غسل رجلیه الی الکعبین
پس شست هر دو پای خود را تا هر دو شتالنگ - وفی اخری له - و در روایتی دیگر مر بخاری را آمده - فمضمض واستنشق ثلث
مرات من غرفة واحدة - پس آب در دهان کرد و بیفشاند بینی را سه بار از یک کف آب - و غرفه بفتح غین یکبار آب برداشتن بدست
و بضم آن پری یک مشت - بدانکه احادیث و روایات در مضمضه و استنشاق مختلف آمده در بعض بسه غرفه آمده و در بعض بیک غرفه بفصل
و وصل و مجموع صور محتمل آن متعدد است چنانکه در شرح بیان کردیم و مذهب شافعی بقول صحیح آن ست که هر دو بسه غرفه کند بهر یک مضمضه
کند باز از آن استنشاق بطریق وصل و مذهب حنفی آنکه هر یک بسه غرفه کند جدا جدا بطریق فصل تا مجموع شش غرفه باشد و هر دو طریق
در احادیث آمده و تواند که گاهی چنین کرده باشد و گاهی چنان و ترجیح این طریق بجهت موافقت او ست بقیاس چه بینی و دهان
هر یک عضوی علیحده است پس جمع کرده شود میان آنها چنانکه در سائر اعضا و لا بد حدیثی که موافق قیاس باشد راجح است
چنانکه در علم اصول فقه مقرر شده است و شمنی از فتاوی ظهیریه نقل کرده وصل جائز است نیز نزد امام ابو حنیفه و فصل هم روایت است
نزد امام شافعی و نووی از شافعی روایت کرده که گفت جمع کردن میان مضمضه و استنشاق جائز است و جدا جدا کردن هر یک آب جدا
تازه و دست تر دارم این خلافی در میان نماند والله اعلم - وعن عبد الله بن عباس رضی الله عنهما - قال توضأ رسول الله
گفت ابن عباس وضو کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - وشست اعضا را - مرة مرة - یک یک بار - لم یزد علی هذا - زیاده نکرد بر یک بار شستن
رواه البخاری - وعن عبد الله بن زید رضی الله عنه - ان النبی صلی الله علیه وسلم توضأ مرتین مرتین - عبد الله بن زید گوید
گفت وضو کرد بآب آن حضرت صلی الله علیه وسلم و شست اعضا را دو دو بار - رواه البخاری - وعن عثمان رضی الله عنه -
انه توضأ بالمقاعد - روایت است از عثمان که وی وضو کرد در موضعی که نام وی مقاعد است و گویند که عمر رضی الله عنه بیرون مسجد
صفه بنا کرده بود برای نشستگاه مردم تا در آنجا بنشینند و سخن کنند و شعر خوانند و آنجا را حیف نیز میگفتند و مقاعد جمع مقعد است
بمعنی جای نشستن - فقال - پس گفت عثمان - الا اریکم وضوء رسول الله - آیا نمایم و ننمایم شما را کیفیت وضوی پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم فتوضأ ثلثا ثلثا - پس وضو کرد عثمان رضی الله عنه سه سه بار - رواه مسلم - پس از احادیث معلوم شد که غسل اعضای
وضو گاهی یک یک بار بود و در زمانی دو دو بار و گاهی سه سه بار [illegible]
درست بود و دو دو بار مبالغه است در تطهیر و آن را نور علی نور خوانده اند و سبب مزید ثواب و محو اعضای گناه دانسته و سه بار
که نهایت مرتبه تطهیر و مبالغه است و زیادت بر سه تعدی و تجاوز و اسراف و ظلم است و منهی عنه است و این بصورت زیادة است
و بمعنی نقصان چنانکه در حدیث آمده و با وجود آن مبطل وضو نیست و در بعض احادیث غسل بعض اعضا سه بار و بعض دو بار

یکبار نیز آمده و این را صورتهاے متعدده است که در احادیث در دو یافته و اشبه به آنست که برای بیان جواز و توسیع دائره است
و نزد بعضی یکبار شستن موجب اثم است از جهت ترک سنت مشهوره و صحیح آنست که موجب اثم نیست از جهت صحت احادیث
وارده دران و امام محمد در موطاے خود گفته که شستن سه بار افضل است و اگر دو بار کفایت است و یکبار اگر با سباغ
و اکمال باشد نیز کافی است مذهب ابی حنیفه این است و شافعی گفته که دوست ندارم زیاده بر سه را و اگر بکند حرام نمیگویم و مشهور
از مذهب وے آن است که مکروه است کراهت تنزیهی ۔ وعن عبد الله بن عمرو قال رجعنا مع رسول الله ۔ بازگشتیم ما با پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم من مکة الی المدینة ۔ از مکه بسوے مدینه ۔ حتی اذا کنا بماء بالطریق ۔ تا آنکه رسیدیم با بے که در راه
مکه بود ۔ تعجل قوم عند العصر ۔ شتابی کردند و اضطراب نمودند گروهے در وضو کردن نزد نماز دیگر گویا که وقت نماز تنگ میشد
و نزدیک نشست ۔ فتوضؤا وهم عجال ۔ پس وضو کردند این گروه و حال آنکه ایشان شتابی کنندگان اند در وضو و عجال بکسر عین و خفت
جیم و بضم عین و شدت جیم هر دو روایت آمده جمع عاجل بمعنی شتابان ۔ فانتهینا الیهم ۔ پس رسیدیم ما با ایشان ۔ واعقابهم
تلوح ۔ و پاشنهاے پاهاے ایشان هویدا بود و جهت خشکی ۔ لم یمسها الماء ۔ نرسیده بآنها آب ۔ فقال رسول الله ۔ پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم ویل للاعقاب من النار ۔ واے مر پاشنها را از آتش دوزخ چون باعث عذاب و وعید خشکی پاشنها بود نسبت
ویل بآنها کرد و در حقیقت عذاب متوجه بصاحب پاشنهاست که تقصیر کردند در شستن آن و محتمل که عذاب مخصوص بپاشنها باشد و بعد ظاهر
و ویل بمعنی سختی عذاب و هلاک آمده و نام وادی است در دوزخ ۔ اسبغوا الوضوء ۔ کامل و تمام کنید وضو را چنانکه هیچ جزو از اجزاے
عضو مغسول خشک نماند و در حدیثی دیگر آمده است که اگر بقدر سر ناخن خشک بماند وضو درست نبود ۔ رواه مسلم ۔ و در این حدیث
دلیل است بر آنکه شستن پاها در وضو فرض است که بر ترک آن وعید فرموده و مسح کفایت نمیکند و همین مذهب ائمه و فقهاے امصار
و اعصار و ثابت نشده خلاف آن از هیچ یکے که اعتبار و اعتداد بوے داشته باشد در اجماع و هر که بیان کرده وضوے پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم و تعلیم کرده آن را بمردم از صحابه رضی الله عنهم مثل علی و عثمان و عبد الله بن زید که او را حاکی وضوے رسول الله صلی الله علیه وسلم
گویند و انس و جابر و ابی هریره و عبد الله بن عمرو غیر ایشان رضی الله عنهم اجمعین همه متفق اند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم می شست
پاهاے مبارک خود را در وضو وقتے که نه در موزه بود و احادیث لا تعد و لا تحصی و آن بمرتبه تواتر معنوی در این باب ثابت
شده و بصحت رسیده اند و این وعید بر ترک آن در احادیث بسیار وارد شده و از عبد الله بن عمرو رضی الله عنهما آمده که صحابه
مسح میکردند بر پاهاے خود را تا آنکه امر کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم با سباغ وضو و وعید فرموده بر ترک آن پس بگذاشتند
مسح را و منسوخ گردید آن و طحاوی از عبد الملک بن سلیمان روایت کرده گفت گفتم مر عطاے خراسانی را که از اکابر تابعین است
آیا رسیده است ترا از هیچ یکے از صحابه رسول الله صلی الله علیه وسلم که مسح کرده باشد بر قدمین گفت لا والله نرسیده و گفته اند که علما
اجماع کرده اند بر وجوب غسل رجلین بعد از آنکه سابقا اختلافے دران داشته اند و قاعده است که اجماع متاخر رفع میکند
اختلاف سابق را اگر گفته شود که اجماع آنست که همه اتفاق داشته باشند بر حکمے و در اینجا شیعه خلافے نقل میکنند که بعض

قائل اند بمسح و بعض بتخییر میان غسل و مسح و بعض بجمع میان ہر دو و جواب بعض آنست کہ این خلاف در ینجا معتبر نیست از جہت
ندرت مخالفت و عدم اعتماد او بوے غایت آنکہ این اجماعے نباشد کہ منکر او کافر گردد و بعضے از علماے ما حکم کردہ اند بکفر مخالفت
آن اما طریقہ ما سلوک طریق احتیاط است و با وجود خلاف و شبہہ آن حکم بکفر نتوان کرد واللہ اعلم و خلاصہ سخن درین باب
آنست کہ کتاب اللہ درین حکم محتمل و مشتبہ واقع شدہ و سنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ بحد شہرت و تواتر رسیدہ آ
بیان آن کردہ و روشن گردانیدہ کہ مراد اللہ این ست واللہ اعلم — **وعن المغیرۃ بن شعبۃ** صحابی مشہور است اسلام آوردہ در
عام الخندق و بعضے گویند اول مشاہد او حدیبیہ است از امراے مخصوص معاویہ بن ابی سفیان و صاحب راے و تدبیر است
او است — قال ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم توضأ فمسح علی ناصیتہ — گفت مغیرہ کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو کرد پس مسح کشید
بر موے پیشانی خود بدانکہ در مقدار مسح سر اختلاف واقع شدہ در مذہب امام مالک واجب مسح تمام سرست چہ در قرآن امر آمدہ
امر بمسح سر کردہ و چون سر نام تمام سر است لابد مسح تمام سر واجب باشد و مذہب امام شافعی آنست کہ امر بمسح مطلق سر است
پس یا بعض اگرچہ در یک موے باشد زیرا کہ مسح رسانیدن دست تر است بسر و این معنی در مسح بعض صادق است و نزد امام
ابو حنیفہ فرض مسح چہارم حصہ سر است و حجت ایشان حدیث ناصیہ است و ناصیہ تمام چہارم حصہ سر است از جانب پیش و اگر مسح
تمام سر واجب بودے اقتصار بر مسح ناصیہ نکردے و اگر کمتر از ان جائز بودے یا نقصے گاہے براے بیان جواز آن را نیز کردے
و روایات در مذہب امام احمد مختلف است موافق مذہب ہر یکے از ائمہ ثلثہ و اغلب روایات موافق مذہب مالک و در روایتے
مسح اکثر سر فرض و از بعض مشائخ حرمین شنیدہ کہ از مشائخ خود نقل میکرد کہ گفتہ الانصاف فی مسئلۃ مسح الراس مع مالک و امام ابو حنیفہ
فرمایا کہ آیت قرآن مجمل بود و حدیث بیان آن کرد و تفصیل این سخن در شرح سفر السعادۃ کردہ شدہ است — و آنکہ فرمود — وعلی العمامۃ
و مسح کرد بر عمامہ معمول بہ نیست کہ چون باداے فرض در مسح و تعلیم آن اقتصار بر قدر ناصیہ کرد بجہت تکمیل آن و اداے سنت کہ مسح
تمام سرست بجاے مسح بقیہ راس مسح بر عمامہ کرد و از براے اقامت الفریضۃ تطہیر و تنظیف فی الجملہ در مذہب مالک از براے تکمیل فریضہ
فرض است کہ مسح تمام سرست کہ بر بعض سر کرد و بقیہ بر عمامہ کرد و تورپشتی گفتہ کہ تواند کہ این وہم راوی باشد شاید کہ آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم بطریق عادت دست بر عمامہ گذرانید راوی توہم کرد کہ مگر مسح کرد بران واللہ اعلم اما مسح بر عمامہ بطریق استقلال بے مسح
چنانکہ بر موزہ کنند درست نیست نزد ائمہ ثلثہ مطلقا الا نزد امام احمد بشرط آنکہ عمامہ بر طہارت پوشیدہ باشند و ساتر تمامہ
راس باشد چنانکہ بر موزہ و ظاہر قول وے کہ فرمود — وعلی الخفین — ناظر درین معنی ست و تورپشتی گفتہ کہ تجویز کردہ اند مسح بر عمامہ
جمعے از فقہاے اصحاب حدیث و اکثر دوران فتاوی و ردیارے اسلام بر خلاف آن است انتہی والحق بمجرد این خبر محتمل حکم بدان نتوان کرد
الا آنکہ خبرے باشد مثل مسح خفین در نہایت ظہور و اشتہار باندر روشنی آفتاب واللہ اعلم — رواہ مسلم — **وعن عائشۃ** رضی اللہ عنہا
قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یحب التیمن — گفت عائشہ کہ بود آنحضرت کہ دوست میداشت آغاز کردن از جانب راست — ما استطاع
تا آنکہ میتوانست و درین کلمہ اشارت ست بتاکید و محافظت این کار چنانکہ فرمود — فی شانہ کلہ — در کارہاے خود در کارہاے خود

یعنی در ہمہ کارہا ابتدا براست کردے و جانب راست اختیار کردے پس از ان بیان کارہا و تفصیل آن کرد بقول خود۔ فی طہورہ
در طہارت کردن چنانکہ در وضو اول دست راست شستے و پاے راست شستے آنگاہ چپ را و گوشہا معا مسح میشوند۔ وترجلہ
و در شانہ کردن موے سر و ریش ابتدا از جانب راست کردے۔ وتنعلہ۔ و در نعلین پوشیدن اول پاے راست در آوردے
متفق علیہ۔ و ذکر این سہ چیز بطریق تمثیل ست و ہر چہ از باب تشریف و تکریم و تزیین ست ہمہ ازین قبیل ست چنانچہ جامہ پوشیدن
و پا در موزہ آوردن و در مسجد در آمدن و مسواک کردن و از متوضا بیرون شدن و سرمہ کشیدن و ناخن بریدن و بروت
و شوارب گرفتن و موے سر تراشیدن و در حلق راس بعضے یمین محلوق را اعتبار کردہ اند و بعضے یمین حالق آنرا ذکرہ بعضہم فی مناسک الحج
والاول اصح واظہر و آنچہ نہ ازین باب ست مثل بیرون آمدن از مسجد و در آمدن در متوضا و استنجا و پاک کردن بینی و بر آوردن
جامہ و مانند آن مستحب در وے آغاز بچپ است و این بجہت شرف و کرامت راستی ست چنانکہ فرشتہ دست راست
شرف دارد بر فرشتہ دست چپ و ہمسایہ دست راست مقدم ست بر ہمسایہ دست چپ ع راستی در ہمہ جا بہتر ست

الفصل الثانی۔ عن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا لبستم۔ چون بپوشید پوشیدنیہا را
از جامہ و نعلین و موزہ و جز آن۔ واذا توضأتم۔ و چون وضو کنید۔ فابدءوا بایامنکم۔ پس آغاز کنید بجانب ہاے راست خود و در
بعض روایات بمیامنکم و ہر دو بیک معنی ست اول جمع میمن و ثانی جمع ایمن۔ رواہ احمد وابوداود۔ وعن سعید بن زید
یکے از عشرہ مبشرہ ست و زوج اخت عمر بن الخطاب۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا وضوء لمن لم یذکر اسم اللہ علیہ نیست
وضوے کامل مر کسے را کہ ذکر نکرد نام خدا را بر وضوے خود یعنی در اول وضو۔ و نام خدا مشہور منقول از سلف این لفظ است سبحان اللہ العظیم
وبحمدہ و بعضے گفتہ اند افضل بسم اللہ الرحمن الرحیم است بعد از تعوذ و مشہور این لفظ است بسم اللہ والحمد للہ علی دین الاسلام
رواہ الترمذی وابن ماجہ ورواہ احمد وابوداود عن ابی ہریرۃ والدارمی عن ابی سعید الخدری عن ابیہ وزادوا فی اولہ۔ و زیادہ کردہ اند
احمد وابوداود و دارمی در اول حدیث این کلام را کہ۔ لا صلوۃ لمن لا وضوء لہ۔ پس معنی حدیث این چنین باشد نیست
نماز مر کسے را کہ نیست مر او را وضو و نیست وضو مر کسے را کہ ذکر نکرد نام خدا را بر وے پس لازم آید کہ نیست نماز مر کسے را
کہ ذکر نکرد نام خدا را بر آنکہ تسمیہ در اول وضو سنت ست یا مستحب و نزد امام احمد در روایتے باختیار جماعہ از اصحاب وے واجب
و شرط وضو است بحکم این حدیث کہ نفی وضو میکند نزد عدم تسمیہ و نزد جمہور این محمول بر نفی کمال است اما روایت احمد وابوداود و جز آنہ
کہ مذکور شد این احتمال را دور تر می اندازد فکیف لا ینفیہ و حجت جمہور قول خداوند تعالی است کہ فرمود اذا قمتم الی الصلوۃ فاغسلوا
وجوہکم الآیہ فرمود چون بایستید برائے نماز بشوئید رویہاے خود را و دستہاے خود را و ذکر تسمیہ نکرد و اصحاب سنن از رفاعہ
روایت کردہ اند کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نسبت تعلیم وضو فرمود وضو کنید چنانکہ امر کردہ است پروردگار تعالی و در آنچہ
امر کردہ است وے تعالی خود ذکر تسمیہ نیست و در آخر فصل ثالث از ابی ہریرہ و ابن مسعود و ابن عمر بیاید کہ پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم ہر کہ در اول وضو ذکر خدا کند پاک شود تمام جسد او و چون ذکر خدا نکند پاک نگردد مگر اعضاے وضوے او

وسیاق این کلام در اثبات کمال وضوست تشبیه این امارت سنیت و استحباب بود و سنیت وے اختیار طحاوی و قاضی زکریا است
و ورها گفته که اصح آنست که مستحب است - وعن لقیط بن صبرة - بروزن کریم - بن صبرة - بفتح صاد و کسر با صحابی مشهور است معدود
در اهل طائف - قال قلت یا رسول الله اخبرنی عن الوضوء - گفت لقیط بن صبره گفتم یا رسول الله خبر ده مرا از وضو که حسن و کمال وے
در چیست - قال اسبغ الوضوء - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم تمام و کمال و تر و تازه بکن وضو را - وخلل بین الاصابع
و تخلیل کن میان انگشتان دست و پا تخلیل در لغت چیزے را در میان چیزے در آوردن و تخلیل اصابع سنت است نزد ابی حنیفه
و شافعی و نزد احمد تخلیل انگشتان پا سنت است بخلاف دست و آن را نیز اگر کنند باکی نیست ولیکن گفته است که تخلیل خوش آینده
تر است نفس را و در تخلیل انگشتان دست از وے دو روایت است مشهور آن است که سنت است و در روایتے نیست زیرا که
اثر هیچ ... معنی از تخلیل نیست و نزد مالک تخلیل ... انگشتان پا است که انگشتان دست ... از هم جدا و کشاده باشند
و اگر ... چیزے ... باشد که ... آب بپای آنها در آید واجب است تخلیل و وعیدے که بر ترک تخلیل در حدیث
وارد شده ... در بعضے آورده است محمول بر این صورت است و بعض گفته اند که این حدیث صحیح نیست کذا ذکره الشیخ
ابن الهمام و کیفیت تخلیل انگشتان پا آنست که بخنصر دست چپ ... تخلیل انگشتان ... و بالغ فی
الاستنشاق - و مبالغه کن در استنشاق و در روایتے وبالغ فی المضمضة والاستنشاق و مضمضه گردانیدن تمام دهن است
باب و مبالغه آن است که آب تا حلق برسد و نزد بعض گردانیدن آب است در تمام دهن و استنشاق آن است که آب تا نرمه
بینی برد و مبالغه در آن آنکه ... بکشد ... الا ان تکون صائما - مگر آنکه باشی روزه دار
که مبالغه در آنها در این هنگام سنت نیست بلکه مکروه است ... و مضمضه و استنشاق فرض است نزد امام احمد
در قول مشهور در غسل و وضو و سنت است نزد امام مالک و شافعی در هر دو و سنت در وضو و فرض در غسل نزد امام ابو حنیفه
رحمة الله علیهم اجمعین - رواه ابو داؤد والترمذی والنسائی وروی ابن ماجه والدارمی الی قوله بین الاصابع - یعنی این عبارت
که بالغ فی الاستنشاق الا ان تکون صائما در حدیث ابن ماجه و دارمی نیست - وعن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأت فخلل اصابع یدیک ورجلیک - چون وضو کنی تو پس تخلیل کن انگشتان هر دو دست و هر دو
پاے خود را - رواه الترمذی وروی ابن ماجه نحوه وقال الترمذی هذا حدیث غریب - وعن المستورد بن شداد - مستورد بضم میم
و سکون سین مهمله و فتح فوقانیه و سکون واو و کسر را و در آخر دال و شداد بفتح شین و تشدید دال مهمله صحابی است در اهل کوفه و در وفات
آنحضرت صلی الله علیه وسلم کودک بود و لیکن سماع دارد از وے صلی الله علیه وسلم - قال رأیت رسول الله - گفت دیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم اذا توضأ یدلک - چون وضو میکرد میمالید و نرم میکرد - اصابع رجلیه بخنصره - انگشتان هر دو پاے خود را بانگشت خرد
خرد و دلک بخنصر ... تخلیل است بدان و بعض گفته اند که دلک ... معنی تخلیل است و وجه تخصیص خنصر بتخلیل آن است که در آمدن وے
در درون انگشتان آسان تر است و نیز ... مناسب تر است - رواه الترمذی وابو داؤد وابن ماجه - وعن انس

قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا توضأ اخذ كفا من ماء - بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم چون وضو میکرد میگرفت
کفے از آب - فادخله تحت حنكه - پس می درآورد آن را زیر لحیه شریف از جانب حلق و حنک بفتحتین درون دہان و تحت حنک زیر
زنخدان و این نیز وشستن روے بود که از تتمه اوست نه بعد از فراغ وضو چنانکه بعض توهم کرده اند - فخلل به لحيته - پس تخلیل میکرد بآن
کف از آب لحیه خود را - قال - وفرمود - هكذا امرني ربي - این چنین امر کرده است پروردگار من - رواه ابو داود - وعن عثمان
ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يخلل لحيته - روایت است از عثمان رضی الله عنه که بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم تخلیل میکرد لحیه
شریفه خود را - رواه الترمذي والدارمي - بدانکه احادیث در تخلیل لحیه بطرق متعدده آمده و در بعضے از آن سخن است و ترمذی
از بخاری آورده که گفت صحیح ترین احادیث درین باب حدیث است که عامر بن شقیق از ابی وائل از عثمان روایت کرده است
و تخلیل لحیه سنت است نزد ابی یوسف و فضیلت است نزد امام ابی حنیفه و محمد و اصح قول ابی یوسف است کذا قال الشمنی و نزد شافعی
نیز سنت است و امام مالک گفته که رسانیدن دست بران و جنبانیدن وے کفایت است کذا قال الشمنی و نزد امام احمد در روایتے
واجب است و گفته اگر ترک کرد تخلیل لحیه را بسهو روا باشد و اگر عمدا کرد اعاده کند و کیفیت تخلیل لحیه آن است که در آرد انگشتان را
زیر لحیه و ببرد جانب فوق و تخلیل بعد از تثلیث غسل است چنانکه ظاهر حدیث درست - وعن ابي حية بفتح حاے مهمله و تشدید یا
تحتانیه نام وے عمرو بن نصر الوادعی تابعی است حدیث کرده از علی ابن ابی طالب رضی الله عنه - قال - گفت ابو حیه - رأيت عليا
دیدم علی را رضی الله عنه توضأ - وضو کرد - فغسل كفيه - پس شست هر دو کف دست خود را - حتى انقاهما - تا آنکه پاک گردانید هر دو کف را
ثم مضمض ثلثا واستنشق ثلثا - پستر آب در دهان کرد سه بار و آب در بینی کرد سه بار - وغسل وجهه ثلثا - وشست روے خود را سه بار
وذراعيه ثلثا - وشست هر دو دست را تا آرنج سه بار - ومسح برأسه مرة - و مسح کرد بر سر خود یکبار - ثم غسل قدميه الى الكعبين
پستر شست هر دو پاے خود را تا دو پاشنه - ثم قام فاخذ فضل طهوره - پستر ایستاد علی رضی الله عنه پس گرفت بقیه آب وضو را
فشربه وهو قائم - پس نوشید آن آب را و حال آنکه وے ایستاده است - ثم قال احببت ان اريكم كيف كان طهور رسول الله - پستر
گفت دوست داشتم که بنمایم شما را که چگونه بود طهارت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - و ازینجا معلوم میشود که آب ایستاده خوردن جائز یا
و بعضے آن را مخصوص به آب وضو داشته اند و تفصیل کلام درین مسئله و بیان اختلاف دران در باب الاشربه بیاید ان شاء الله تعالی
رواه الترمذي والنسائي - وعن عبد خير بفتح خاے معجمه و سکون تحتانیه بلفظ ضد شر بن یزید الهمدانی مخضرم است دریافته زمن
آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و ملاقات نکرده و صحبت داشت علی بن ابی طالب را و بود از کبار اصحاب علی رضی الله عنه ثقه مامون وفات
کرد از ابو بکر و علی صد و بیست سال عمر یافته و روایت است از عبد خیر که از کبار اصحاب امیر المؤمنین علی است رضی الله عنهما - قال نحن
جلوس ننظر الى علي - گفت نشسته بودیم ما نگاه میکنیم بجانب علی رضی الله عنه - حين توضأ - هنگامے که وضو کرد - فادخل يده اليمنى
پس در آورد دست راست خود را یعنی در آوند آب - فملأ فمه - پس پر کرد بآب دهن خود را - فمضمض - پس جنبانید آب در دهن
یعنی مضمضه جنبانیدن آب است در دهان - واستنشق - و آب در بینی کرد - ونثر بيده اليسرى - و بیفشاند بینی را بدست چپ خود

فعل هذا ثلث مرات - کرد این را سه بار - ثم قال من سره ان ینظر الی طهور رسول الله - کسے که خوشحال میگرداند او را که نظر کند
بسوے وضوے پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فهذا طهوره - پس باید که نظر کند باین وضو که من کردم زیرا که این وضوے
پیغمبر خدا است یعنی وضوے آن حضرت صلی الله علیه وسلم باین طریق بود اینجا آنچه روایت کرد همین مضمضه و استنشاق است
بر وجهے که مذکور شد ما تا که مقصود راوی درین مقام بیان کیفیت همین مضمضه و استنشاق و استنثار و تثلیث آنها بود و بیان
آنکه هر دو بیک کف بود بطریق وصل چنانکه ظاهر حدیث است و کیفیت باقی وضو معلوم بود و اختلافے دران نبود والله اعلم
رواه الدارمی - وعن عبد الله بن زید - رضی الله عنه - قال رأیت رسول الله - گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله
علیه وسلم مضمض واستنشق من کف واحد - مضمضه کرد و استنشاق کرد از یک کف آب - فعل ذلک ثلثا - کرد آن را سه بار
اینجا نیز مقصود همان است که در حدیث علی رضی الله عنه بود - رواه ابو داود والترمذی - وعن ابن عباس - رضی الله عنه -
ان النبی صلی الله علیه وسلم مسح براسه - روایت است از ابن عباس رض که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مسح کرد بسر خود -
واذنیه - و بهر دو گوش خود - باطنهما بالسباحتین - مسح کرد بباطن هر دو گوش که جانب روے است بدو انگشت که نام آنها
سباحتین است و مشهور مسبحتین است بجهت اشارت باشهادت و تسبیح یا بجهت حق سبحانه و تعالی و آن انگشتے است که متصل
انگشت نر است و آن را انگشت شهادت نیز گویند و این نام اسلامی است و در جاهلیت آن را سبابه نام است از سب بمعنی
دشنام زیرا که عرب بدان مردم را سب میکردند و در وقت سب بدان اشارت مینمودند هم ازین جهت ذکر این نام مکروه نهاده اند
گاهے و در بعض مواضع این لفظ نیز اطلاق مییابد و درینجا نیز در بعض نسخ بالسبابتین واقع شده - وظاهرهما بابهامیه - و مسح کرد
ظاهر هر دو گوش را که دو جانب سر است بهر دو انگشت نر خود - رواه النسائی - وعن الربیع - بضم راء و فتح باے موحده و کسر
یاے تحتانیه مشدده - بنت معوذ - بضم میم و فتح عین و تشدید واو مکسوره و در آخر ذال معجمه صحابیه انصاریه بجاریه از مبایعات
تحت شجرة صاحب قدر عظیم روایت کرد از آن حضرت صلی الله علیه وسلم - انها رأت النبی - که وے دید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
یتوضأ - وضو میکرد - قالت - گفت ربیع بنت معوذ - فمسح رأسه ما اقبل منه وما ادبر - پس مسح کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم
سر خود را آنچه پیش است از وے و آنچه پس است یعنی مسح کرد تمام سر را از پیش و پس - وصدغیه - و مسح کرد هر دو صدغ خود را
و صدغ بضم صاد میان گوش و چشم و موے فرو افتاده برین موضع - واذنیه - و مسح کرد هر دو گوش خود را - مرة واحدة - یکبار
وفی روایة انه توضأ - و آمده است در روایتے که آنحضرت صلی الله علیه وسلم وضو کرد - فادخل اصبعیه - پس در آورد سر هر دو انگشت
خود را - فی حجری اذنیه - در دو سوراخ هر دو گوش و حجر بتقدیم جیم بر حاء مهمله سوراخ - رواه ابو داود - روایت کرد این حدیث را
باین روایت هم ابو داود - وروی الترمذی الروایة الاولی - و روایت کرد ترمذی روایت نخستین را از انها رأت تا مرة واحدة -
واحمد وابن ماجه الثانیة - و روایت کرد احمد و ابن ماجه روایت دوم را از انه توضأ تا اذنیه بدانکه احادیث در مسح سر یا مطلق
آمده یا مقید بیکبار و این احادیث صحیح است و در بعض احادیث تثلیث نیز آمده و آنرا موسوم بضعف داشته اند تثلیث مسح

در هیچ حدیث صحیح نیامده چه آنچه آمده همین است که وضو کرد یک یک بار و دو دو بار و سه سه بار و وضو شامل غسل و مسح هر دو است و قول شافعی
به تثلیث مسح باین حدیث است و بقیاس مسح بر غسل و جوابش این است که این حدیث محتمل است و احادیث دیگر صریح اند که مسح یکبار میکرد
و حمل محتمل بر متعین لازم است و بنای مسح بر تخفیف است قیاس وی بر غسل نتوان کرد و در فتح الباری گفته که در هیچ طریق از صحیحین ذکر
عدد مسح نیامده و اکثر علما هم برانند مگر شافعی که میگوید تثلیث مسح مستحب است و ابوداود گفته احادیث عثمان که همه صحاح اند دلالت دارند
که مسح یکبار بوده است و شیخ ابن الهمام گفته که تکرار مسح بوجوه غریبه آمده ولیکن آنها مخالف احادیث صحیحه حجت نیست نزد اهل علم انتهی
و آنچه ازین قبیل آمده محمول است بر تکرار بیک آب نه باب جدید و شمنی گفته که تثلیث مسح باب جدید بدعت است و در روایتی غریب
از امام ابوحنیفه آمده اما تثلیث مسح بیک آب در هدایه گفته که مشروع است و مروی است از ابی حنیفه و در بعض شروح هدایه گفته که حسن
از ابی حنیفه روایت کرده است که اگر سه بار مسح کند بیک آب مسنون باشد والله اعلم — **وعن عبدالله بن زید** انه رای النبی
صلی الله علیه وسلم توضأ وانه مسح راسه — روایت است از عبدالله بن زید که آن حضرت صلی الله علیه وسلم را دید که وضو کرد و مسح کرد سر
خود را — بماء غیر فضل یدیه — بآبی که جدا است از زیادتی هر دو دست یعنی آب جدید گرفت و مسح کرد و نه بتری آبی که در کفها ماند از شستن
دستها اکتفا نکرد و در کتب حنفیه مذکور است که اگر کسی مسح کرد بتری آبی که باقیست از غسل اعضای مغسوله کافی است و حکم
آن دارد که گویا آب را گرفت و کافی نیست بتری باقی از مسح و حدیثی نیز درین باب از ابن مسعود نقل میکنند و درین حدیث نیز
بروایت ابن لهیعه آمده بماء غبر بباء موحده من فضل یدیه یعنی بآبی که باقی مانده است از زیادتی یدین و صحیح همان روایت
مذکور در متن است زیرا که در روایت دیگر صریح آمده که گرفت برای مسح سر آب جدید را اصل و اولی و فضل همان باشد و آب باقی
در دست نیز روا باشد. رواه الترمذی ورواه مسلم مع زوائد — ترمذی این حدیث را همین قدر روایت کرده و مسلم نیز روایت کرده است
لیکن با زیادتها که ذکر مضمضه و استنشاق و غسل وجه و باقی اعضای وضو باشد و مصنف چون ذکر آن زوائد را در احادیث دیگر
آورده است بهمین حدیث ترمذی که در وی ذکر مسح راس است بجای جدید اقتصار نمود فافهم — **وعن ابی امامة** ذکر وضوء
رسول الله — روایت است از ابی امامه که ذکر کرد وضوی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم — قال — گفت ابو امامه — وکان —
و بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم — یمسح المأقین — مسح میکرد در شستن روی هر دو کنج چشم را و ماق و موق مهموز و غیر مهموز
طرف چشم از جانب بینی جای روان شدن اشک کذا فی القاموس و جوهری گفته از جانب بینی و گوش هر دو و لفظ حدیث
احتمال هر دو دارد و لفظ تثنیه یعنی اول باعتبار هر دو چشم است و یعنی ثانی بملاحظه هر یک و شک نیست که شستن هر دو داخل است
در نظافت — وقال — و گفت ابو امامه یا آن حضرت صلی الله علیه وسلم — الاذنان من الراس — گوشها از سر است و داخل در وی
و ارتباط و حکم مسح او میگردد و یکی آنکه گوشها را همراه سر مسح کرده شود و بقیه آب سر کرده شود نه باب جدید و در حکم اول
ائمه اربعه متفق اند و نزد بعضی گوشها از روی است و همراه وی شسته شود و همراه وی مسح کنند و بعضی گویند ظاهر گوشها از سر است و باطن
از روی و ایشان الاذنان من الراس را ضعیف گویند یا از قول ابی امامه دارند و حکم ثانی که مسح گوش بآب سر است

مذهب ماست و مذهب امام احمد نزد اکثر از مشائخ مذهب وے نیز آنکه غالب کسیکه وصف کرده وضوے رسول خدا را
صلی الله علیه وسلم ذکر کرده که سر و گوشها را بیک آب مسح کرده و احادیث بسیار بدان ناطق اند. و نزد شافعی و احمد در روایتی
و مالک گوشها را آب جدید مسح کنند و درین باب نیز حدیثے آمده غالبا در اکثر احوال بآب سر کردے و احیانا چون در دست
تری نماندے آب جدید گرفتے والله اعلم. رواه ابن ماجه و ابوداود والترمذی وذکرا - و ذکر کرده اند ابوداود و ترمذی که حماد
گفته است حماد یکے از رواة این حدیث است - لا ادری - در نمی یابم که این قول الاذنان من الرأس من قول ابی امامة - از قول
ابی امامه است که باجتهاد خود گفته - ام من قول رسول الله - یا از قول پیغمبر خدا است - صلی الله علیه وسلم - و عبارت حدیث که مروی است
آورده محتمل هر دو معنی هست و تردد حماد هم ازینجا ناشی ست - وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال جاء اعرابی الی النبی - آمد
بادیه نشینے بسوے پیغمبر صلی الله علیه وسلم یسأله عن الوضوء - در حالیکه میپرسید اورا از کیفیت وضو و کمال وے - فاراه ثلاثا
ثلاثا - پس نمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن اعرابی را شستن اعضا سه سه بار - ثم قال هکذا الوضوء - پستر فرمود چنین است
کمال وضو - فمن زاد علی هذا فقد اساء و تعدی و ظلم - پس کسیکه زیاده کرد بر سه بار شستن پس بتحقیق بد کرد و از حد در گذشت
و ظلم کرد - رواه النسائی و ابن ماجه و روی ابوداود معناه - وعن عبد الله بن مغفل انه سمع ابنه یقول - روایت ست
از عبد الله بن مغفل بضم میم و فتح غین معجمه و فتح فاء مشدده صحابی مشهور ست که وے شنید پسر خود را که میگفت - اللهم
انی اسألک القصر الابیض عن یمین الجنة - خدایا من سوال میکنم ترا کوشک سفید از جانب راست بهشت - قال - گفت
عبد الله - ای بنی سل الله الجنة - ای پسرک من بطلب از خدا بهشت را - و تعوذ به من النار - و پناه جوی بخدا از آتش دوزخ
یعنی این تحکم و فضول کلام چیست که جاهاے معین و مقامات خاص بصفت مخصوص از بهشت طلب داری تو آن خواه که ترا
خداے تعالی از آتش دوزخ نگاه دارد و به بهشت درآرد - فانی سمعت رسول الله - پس بدرستی که من شنیده ام پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقول - میگفت - انه سیکون فی هذه الامة قوم - بدرستی که شان این ست نزدیک است که باشد درین امت
گروهے که یعتدون فی الطهور والدعاء - میگذرند از حد ادب و اعتدال در طهارت و در دعا اما از حد در گذشتن در طهارت
زیادت بر سه بار شستن و در ریختن آب اسراف نمودن و در شستن مبالغه تا بحد وسواس کردن و در دعا باینها طلبها از بساط
ادب کشیدن و مطلب معین خواستن و خارج از حیطه امکان و عادت طلب داشتن - رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه - وعن ابی
بن کعب - صحابی عظیم الشان است سید القراء و سید الانصار و کاتب الوحی مناقب وے در موضع دیگر نوشته شده است
رضی الله عنه - عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان للوضوء شیطانا یقال له الولهان - فرمود بدرستی که مر وضو را دیوے ست در وسواس
افگنده که گفته میشود و نام برده میشود مر او را ولهان مشتق از وله که بمعنی اندوه و رفتن عقل بسبب اندوه و بمعنی حیرت و تسمیه او
بولهان بجهت اندوه و تحیر او در حرص بر طلب وسوسه و افگندن مردم را در آن یا این صفت انسانی ست که بجهت وسوسه وے
در حیرت و اندوه افتاده مجاز بدان شیطان اطلاق کرده اند - فاتقوا وسواس الماء - پس بپرهیزید وسواس را که در وضو

آوردہ اند کہ چون امام محمد باقرؒ نزد جابر می آمد جابر کہ پیر سن شدہ بود و اعمی گشتہ می پرسید کیستی تو گفتی منم محمد بن علی بن حسین پس
میگفت کہ مرحبا مرحبا یا ابن رسول اللہ و ولد سبطیہ و ریحانہ پس دست در جیب امام محمد باقرؒ می در آوردہ بر گردن و بر سینہ
و بغل وے میگذرانید و بوے اخلاص و عقیدت در مشام انس و محبت می شمید. بیت اے گل زتو خوشنودم تو بوے کسے
داری ⁂ وے سرو زتو نازم قامت کسے داری ⁂ و میگفت بپرس از من یا ابن اخی ہر چہ میخواہی از احادیث رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم کہ در ہر باب احادیث بسیار از وے یاد دارم و احادیث طویل از جابر بسیار ست کہ بتفصیل خصوصیات احوال
روایت میکند رضی اللہ عنہ پس ثابت بن ابی صفیہ با امام محمد باقرؒ گفت — حدثک جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم توضأ مرۃ
مرۃ ومرتین مرتین وثلثا ثلثا — آیا حدیث کردہ و خبر دادہ ست ترا جابر کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم وضو کرد و شست اعضا را گاہ
یک یک بار و گاہے دو دو بار و گاہے سہ سہ بار — قال نعم — گفت محمد باقرؒ آرے حدیث کردہ ست مرا جابر بدان — رواہ الترمذی
وابن ماجۃ — وعن عبد اللہ بن زید — رضی اللہ عنہ — قال ان رسول اللہ — و روایت ست از عبد اللہ بن زید کہ پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم توضأ مرتین مرتین — وضو کرد و شست اعضا را دو دو بار — وقال ہو نور علی نور — و فرمود شستن دو دو
بار نور بر نور ست یعنی طہارت بر طہارت و سنت بر فرض سبب غزارت نورانیت ست و درین لفظ تلمیح ست بقصد تکمیل —
وعن عثمان رضی اللہ عنہ — قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم توضأ ثلثا ثلثا گفت عثمان بن عفان کہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم وضو کرد سہ سہ بار — وقال — و فرمود ہذا وضوئی ووضوء الانبیاء قبلی ووضوء ابراہیم — این وضوے تام
و کامل ست و وضوے من و وضوے پیغمبران کہ پیش از من بودہ اند بخصوص وضوے ابراہیم خلیل الرحمن کہ متضمن طہارت و نظافت
مخصوص ست و ازینجا معلوم میشود کہ وضوے پیغمبران سابق نیز بہمین نہج و خصوصیات بودہ ست مگر آنکہ اشارت بہذا
مخصوص تثلیث باشد بدلالت مقام چنانکہ سیاق حدیث بران دلالت دارد — رواہما رزین — روایت کرد این دو حدیث را
رزین — والنووی ضعف الثانی فی شرح مسلم — و شیخ محی الدین نووی حکم کردہ ست بضعف حدیث ثانی کہ از عثمان است رضی اللہ عنہ
در شرح صحیح مسلم — وعن انس — قال کان رسول اللہ — گفت انس بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یتوضأ لکل صلوۃ — وضو
میکرد برائے ہر نماز — وکان احدنا یکفیہ الوضوء ما لم یحدث — و بود یکے از ما کہ بسندگی میکرد او را وضو مادام کہ حدث میکرد و وضو نمی شکست
پس بعض میگویند کہ واجب بود بر حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم وضو کردن برائے ہر نماز چنانکہ حدیث آیندہ دلالت دارد بران
و بعض میگویند کہ آن بطریق اخذ بعزیمت و عمل بظاہر کتاب بود کہ اذا قمتم الی الصلوۃ فاغسلوا است بے وجوب واللہ اعلم — رواہ الدارمی
وعن محمد بن یحیی بن حبان — بفتح حا و باے موحدہ مشددہ ابو عبد اللہ انصاری مازنی فقیہ تابعی ذکر کردہ او را ابن حبان
در ثقات صاحب طبقہ روایت میکند از ابن عمر و انس و از یزید و غیرہ و وے از مشائخ امام مالک ست تجلیل میکرد او را مالک و ذکر
میکرد بعبادت و فقہ و علامات سنۃ احدی وعشرین ومائۃ — قال قلت — گفت محمد بن یحیی گفتم — لعبید اللہ بن عبد اللہ بن عمر —
مر عبید اللہ بن عبد اللہ بن عمر را کہ تابعی ست و ثقہ قلیل الحدیث برادر سالم بن عبد اللہ بن عمر ست قبل اخیہ سالم بعد الماتۃ — انتہی

وضوء عبید الله بن عمر لکل صلوٰة - خبر دهید مرا از وضوی عبد الله بن عمر برای هر نماز ظاهر اکان او غیر طاهر - با وضو باشد یا بی وضو عمن اخذه - از که گرفته است آن را و از که رسیده است او را این روایت - فقال - پس گفت عبید الله بن عبد الله - حدثتنیه اسماء بنت زید بن الخطاب - حدیث کرده است این عمر را اسماء دختر زید بن الخطاب که بنت عم اوست و زید بن الخطاب برادر عمر بن الخطاب بود و کلان از وی و از مهاجرین اولین است اسلام آورد پیش از عمر و حاضر شد وقعه بدر را و مشاهد دیگر را که بعد از آن است شهید شد یوم الیمامة در خلافت ابی بکر صدیق رضی الله تعالی عنه سال دوازدهم از هجرت - و روایت کرده است از وی عبد الله بن عمر و اسماء بنت زید نیز از صحابیات است پس اسماء حدیث کرد عبد الله بن عمر را - ان عبد الله بن حنظلة بن ابی عامر الغسیل - که عبد الله بن حنظلة غسیل که پدر و پسر هر دو صحابی اند و حنظلة غسیل از سادات صحابه است و در روز احد شهید شده و قصه وی که بدان الغسیل لقب یافته مشهور است و عبد الله روز وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم هفت ساله بود و روایت کرد از حضرت صلی الله علیه وسلم و وی مردی خیر و فاضل بود و امیر انصار بود و شهید شد در وقعه حره و ابو عامر است پدر حنظلة کافر از عالم رفت و داخل با دیه شقاوت گشت - حدثها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم - حدیث کرد عبد الله بن حنظلة اسماء بنت زید را که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کان امر بالوضوء لکل صلوٰة - بود که امر کرده شده بود بوضوء برای هر نماز طاهرا کان او غیر طاهر - با وضو بود یا بی وضو - فلما شق ذلک علیه رسول الله - پس هرگاه که سخت آمد وضو برای هر نماز بر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم امر بالسواک عند کل صلوٰة - امر کرده شد بسواک کردن نزد هر نماز - و وضع عنه الوضوء و نهاده شد از ذمه شریف وی و منسوخ گردانیده شد وضو برای هر نماز - الا من حدث - مگر از جهت بی وضوئی - قال - گفت عبید الله بن عبد الله - فکان عبد الله یری ان به قوة علی ذلک - پس بود عبد الله بن عمر رای می برد و اعتقاد میکرد که مر او را توانائی است بر وضو کردن برای هر نماز یعنی اجتهاد کرد و گفت منع منسوخ وجوب است ولیکن اولویت و فضیلت آن مر کسی را که تواند کرد باقی است فافهم - ففعله حتی مات - پس کرد عبد الله بن عمر وضو را برای هر نماز تا آنکه مرد - رواه احمد -

وعن عبد الله بن عمرو بن العاص ان النبی صلی الله علیه وسلم مر بسعد وهو یتوضأ - روایت است از عبد الله بن عمرو که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گذشت بسعد بن ابی وقاص و حال آنکه سعد وضو میکرد و آب بسیار میریخت - فقال ما هذا السرف یا سعد - پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم چیست این اسراف آب ای سعد - قال افی الوضوء سرف - گفت سعد آیا در وضو اسراف نیست و در آب که نه عزیز الوجود و کمیاب است و مبذول است عادة چه اسراف باشد - قال نعم - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آری در آب نیز اسراف میباشد - وان کنت علی نهر جار - و اگر چه باشی تو بر جوی روان و این مبالغه است در ترک اسراف در آب چه اسراف در این صورت متصور نیست و بعض گویند که اگر چه در ریختن آب اسراف نباشد اما اسراف در عمر و تضییع وقت باقی است و نزدیک باین است آنچه بعض گفته اند که مراد با سراف درین حدیث اثم است یعنی اگر چه در کنار آب در نهر جاری اسراف و تضییع آب نیست ولیکن در ینجا وزر از تقدیر شرعی انجا هست - رواه احمد وابن ماجه -

وعن ابی هریرة وابن مسعود وابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم قال من توضأ وذکر اسم الله - کسی که وضو کند و ذکر کند نام خدا را - فانه یطهر جسده کله - پس بدرستی که وی پاک میگرداند تن خود را همه آن - ومن توضأ ولم یذکر

اسم الله لم لطهر الا موضع الوضوء - وکسے کہ وضو کند و ذکر نکند نام خدا را پاک نمیگرداند مگر جائے وضو را و این حدیث با مشعر ست آنکہ تسمیہ سنت و مستحب بود نہ واجب چنانکہ گذشت - **وعن ابی رافع** قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ وضوء الصلوة - بود آن حضرت صلی الله علیه وسلم چون وضو میکرد وضوے نماز را - حرک خاتمه فی اصبعه - می جنبانید انگشتری خود را در انگشت مبارک خود و این نزد حنفی از سنن و مستحبات وضو ست و شیخ ابن الهمام در زاد الفقیر گفته که خاتم اگر فراخ بود کشیدن وے سنت ست و اگر تنگ باشد چنانکہ آب در زیر آن نرسد واجب ست - رواهما الدارقطنی وروی ابن ماجه

الاخیر - روایت کرد این دو حدیث را دارقطنی و روایت کرد ابن ماجه حدیث اخیر را

باب الغسل

غسل بضم غین و غسل بفتح غین شستن مطلق و بضم غین شستن تمام اندام و غسل بضم متین آب که بدان بشویند و کسر غین چیزے که بدان سر بشویند چنانکہ گل و اشنان و خطمی و غسول بفتح بمعنی آب و شستن هر دو میاید و غسال بضم غین آبے که بر آید

از چیزے شستن و تغسیل مبالغه کردن در غسل اعضا و بمعنی باعث شدن بر دیگرے بر غسل نیز آید

الفصل الاول

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جلس بین شعبها الاربع - چون نشیند مرد میان چهار شعبه زن و شعبه بضم شین پاره از چیزے و شاخ و مراد اینجا دو دست و دو پاے زن ست یا دو ران و دو ساق وے یا دو ران و دو جانب فرج یا چهار جانب فرج - ثم جهدها - پس سعی و تعب و مشقت انداز و زن را یعنی جماع کند - فقد وجب الغسل - پس بتحقیق واجب شد غسل یعنی بر مرد و زن - وان لم ینزل - و اگرچه انزال نکند مرد و بیرون نیاید منی و همین ست مذهب ائمه اربعه و اکثر صحابه و خلفاے اربعه و عائشه و تابعین و غیر ایشان متفق علیه - **وعن ابی سعید** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انما الماء من الماء - گفت ابو سعید خدری گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیست آب یعنی استعمال آب و وجوب غسل مگر از آب یعنی خروج منی - رواه مسلم - پس بحکم این حدیث بے انزال غسل واجب نگردد پس درین دو حدیث تعارض باشد و اشارت کرد مؤلف بجواب آن بقول خود - قال الشیخ الامام محیی السنة رحمه الله هذا منسوخ - گفت محیی السنه این حدیث انما الماء من الماء منسوخ چنانکہ از ابی بن کعب روایت ست که این رخصتے بود در اول اسلام بعد از ان نهی کرده شد از ان و ترمذی گفته همچنین روایت کرده اند بسیارے از صحابه که این در ابتداے اسلام بود بعد از ان منسوخ گشت و حکم شد که چون آلت مرد در فرج زن درون رفت و التقاء ختانین شد غسل واجب شد انزال شود یا نه - وقال ابن عباس - و گفت ابن عباس که این حدیث - انما الماء من الماء فی الاحتلام - در شان احتلام ست که بے دیدن تری بر وے غسل واجب نمیگردد و اگرچه خواب دیده و دانسته که جماع کرده یا دارد پس برین تقدیر احتیاج بقول نسخ نباشد و حق آنست که این حدیث مطلق ست چه احتلام و چه غیر احتلام ولیکن حکم در ابتداے اسلام بود پس از ان منسوخ گشت - رواه الترمذی - روایت کرد این حدیث را که ابن عباس گفت که انما الماء من الماء فی الاحتلام ترمذی - ولم اجده فی الصحیحین - و نمی یابم آن را در صحیح بخاری و مسلم این اعتراض ست از مؤلف بر صاحب مصابیح که این حدیث را در صحاح آورده با آنکه در صحیحین نیست و جواب ازین اعتراض آنست که مصنف این قول ابن عباس را از براے دفع تعارض حدیثین آورده ست

نه بان طریق که حدیث شیست از صحاح که درین باب آورده — وعن ام سلمة قالت قالت ام سليم گفت ام المؤمنین ام سلمه
که گفت ام سلیم که مادر انس بن مالک است رضی الله عنهما — یا رسول الله ان الله لا یستحیی من الحق — ای پیغمبر خدا بدرستی که خدا شرم ندارد
از گفتن حق و پرسیدن، آن یعنی نهی نکرده از حیا داشتن از پرسیدن حق و این توطیه و اعتذار است ازین سوال کردن — فهل على
المرأة من غسل اذا احتلمت — پس آیا چون وی تعالی نهی کرده از حیا داشتن و پرسیدن حق پس بپرسم آیا هست بر زن غسل وقتیکه
احتلام کند و خواب بیند چنانکه مردان می‌بینند — قال نعم گفت آن حضرت آری هست غسل بر زن — اذا رأت الماء — چون ببیند
آب منی را یعنی تا حکم مردم این چنین ست — فغطت ام سلمة وجهها — پس پوشید ام سلمه روی خود را از جهت شرم — وقالت —
وگفت — یا رسول الله وتحتلم المرأة — آیا خواب می‌بیند زن آنچنانکه آب برآید از وی — قال نعم — گفت آن حضرت آری می‌بیند
و می‌برآید آب از وی — تربت یمینک — خاک آلوده باد دست تو، و اصل معنی این ترکیب دعاست بذل و افتقار بعد از آن همچنین
بزبان زد عرب شده که در وقت تعجب و مدح این عبارت را اطلاق کنند و حقیقت معنی آن را مراد ندارند و مراد آنست که عجب از تو
ای ام سلمه که این چنین میگوئی و ظاهر است خود درک میکنی که زن را آب منی میباشد چنانکه مرد را اگر زن را آب منی نیست — فبم يشبهها ولدها
پس بچه چیز و بچه سبب مانند می‌افتد زن را فرزند او — متفق علیه — این مقدار حدیث در صحیح بخاری و مسلم هر دو مذکور است — وزاد مسلم بروایة
ام سلیم — و زیاده کرده مسلم برین مذکور بروایت ام سلیم این عبارت را که آنحضرت فرمود — ان ماء الرجل غليظ ابيض — بدرستی که آب
مرد سطبر است و سفید — وماء المرأة رقيق اصفر — و آب زن تنک است و زرد — فمن ايهما علا او سبق — پس هرکدام از آب مرد یا زن
که بالا آید و غالب گردد یا پیشتر در رحم افتد — يكون منه الشبه — میباشد از آن مانند شدن فرزند، اگر آب مرد پیشتر افتاد یا غالب شد
فرزند مانند پدر افتد و اگر آب زن پیشتر است یا غالب مانند مادر شود — وعن عائشة رضي الله عنها — قالت كان رسول الله
بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اغتسل من الجنابة — چون غسل میکرد از جنابت — بدأ فغسل يديه — آغاز میکرد پس می‌شست
هر دو دست را — ثم يتوضأ كما يتوضأ للصلوة — پس وضو میکرد چنانکه وضو میکرد برای نماز، ظاهر این کلام دلالت دارد بر شستن
پایها پیش از ریختن آب بر بدن و حدیث آینده از میمونه رضی الله عنها صریح است در تاخیر آن از آن غالباً هر دو میکرد گاهی چنان
و گاهی چنین و مذهب ما تاخیر است از جهت حدیث میمونه و بعضی گفته که تاخیر غسل رجلین بجهت آن است که پاها در محل آب و گل
اند بآب و گل ولای پیش شستن آنها فائده ندارد و اگر فضا بر سنگ و تخته باشد مثلاً پیشتر بشوید و تاخیر نکند و محل شستن این
بعد از آن بود والله اعلم و نیز دلالت دارد بر مسح کردن سر در این وضو و همین است ظاهر روایت از امام ابی حنیفه رح و در روایتی آمده
مسح نیست چه مسح کردن فائده ندارد و ریختن آب بعد از وی معدوم آنست و صحیح قول اول است و بالجمله بعد از وضوء مبارک
می‌شست بآن کیفیت که فرمود — ثم يدخل اصابعه في الماء — پس می‌درآورد انگشتان خود را در آب — فيخلل بها اصول شعره
پس تخلیل میکرد بانگشتان تر بیخهای موی خود را — ثم يصب على رأسه ثلث غرفات بيديه — پس میریخت بر سر خود سه کف
بهر دو دست خود — ثم يفيض الماء على جلده كله — بعد از آن میریخت آب را بکثرت بر تمام اندام خود چنانکه روان میشد —

متفق علیه — و درین روایت ذکر غسل فرج نیست — وفی روایة لمسلم — و در روایت دیگر مر مسلم را آمده که — یبدأ — آغاز میکرد
غسل را — فیغسل یدیه قبل ان یدخلهما الاناء — پس می شست هر دو دست خود را پیش از آنکه در آرد آنها را در آوند آب — ثم یفرغ
بیمینه علی شماله — پس میریخت آب را بدست راست بر دست چپ — فراغ ریختن آب — فیغسل فرجه — پس می شست فرج خود را — ثم یتوضأ
پس وضو میکرد — وعن ابن عباس قال قالت میمونة وضعت للنبی صلی الله علیه وسلم — گفت ابن عباس گفت میمونه که یکی
از ازواج مطهره و خاله ابن عباس است نهادم برای آنحضرت غسلا — آبی که بدان غسل کنند — فسترته بثوب — و پنهان ساختم
پس پوشیدم آب را بجامه یا پوشیدم آنحضرت را از دیدن مردم بپرده — وصب علی یدیه — و ریخت آن حضرت آب بر هر دو دست خود — فغسلهما پس
شست هر دو دست را — ثم صب علی یدیه فغسلهما — پس ریخت آب بر هر دو دست و شست هر دو دست را — ثم صب بیمینه علی شماله — پس ریخت آب بدست راست
خود بر دست چپ خود یعنی دو بار بر هر دو دست آب ریخت یک بار شست و دوم بار بدست راست بر دست چپ آب ریخت — فغسل فرجه — پس شست فرج خود را — ثم ضرب
بیده الارض — و بعد از فراغ از شستن فرج زد دست خود را یعنی دست چپ که بآن شسته فرج خود را بر زمین — فمسحها پس
بسود دست چپ را بر زمین بجهت مبالغه در تنظیف و انقا — ثم غسلها — پس شست آن دست را — فمضمض واستنشق وغسل وجهه وذراعیه —
پس آب در دهن کرد و در بینی کرد و شست روی خود را و هر دو دست را تا آرنج — ثم صب علی رأسه وافاض علی جسده — پس ریخت
آب بر سر خود و بریخت و روان کرد آب بر تن خود — ثم تنحی — پس یکسو شد از آنجای که غسل کرده بود — فغسل قدمیه — پس شست
هر دو پای خود را این حدیث صریح است در ترک مسح سر و تاخیر غسل قدمین بخلاف حدیث سابق و اخذ امام ابی حنیفه در مسح
بآن حدیث است و در غسل قدم باین و بآن حدیث نیز عمل کرده اند چنانکه معلوم شد — فناولته ثوبا — میمونه میگوید پس
دادم من آن حضرت را بعد از فراغ وی از غسل جامه را که بدان پاک کند و بمالد بدن را و بچیند آب را — فلم یأخذه — پس نگرفت
آن جامه را و پاک نکرد بدان بدن را و در حدیث دیگر آمده که آوردم مندیلی را پس نفشاند بدان آب را یعنی مسح نکرد بدان
و پاک نکرد و بیفشاند آب را بدست از روی خود و اختلاف کرده اند علما که پاک گردانیدن اعضا بجامه بعد از وضو کرده آیا
مستحب یا مباح و بعضی گفته اند که از جهت آن نگرفت و پاک نکرد که آن جامه چرکین بود والله اعلم — فانطلق وهو ینفض یدیه
پس روان شد آن حضرت صلی الله علیه وسلم و حال آنکه وی می افشاند هر دو دست خود را ظاهر در افشاندن دست است از آب
اما در حدیث آمده است که چون وضو کنید نیفشانید دستها را و بعضی گفته اند که مراد بنفض یدین اینجا جنبانیدن آنهاست در مشی
چنانکه عادت اهل قوت است در راه رفتن زیرا که افشاندن آب وضو مکروه است از جهت بودن او اثر عبادت و این معنی بعید است
از مقام — متفق علیه ولفظه للبخاری — این حدیث را بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند و این لفظ حدیث که مذکور شد بخاری است
و مسلم این معنی را بلفظ دیگر روایت کرده — وعن عائشة قالت ان امراة من الانصار سألت رسول الله — گفت عائشه که زنی
از انصار پرسید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن غسلها من المحیض — از کیفیت غسل کردن وی از حیض — فامرها کیف تغتسل
پس فرمود آن حضرت آن زن را که چگونه غسل کند و بیان کرد کیفیت آن را — ثم قال خذی فرصة — بکسر فا و سکون را و فتح صاد

را و صاد و لام یعنی قطعه و بتاء مثناة فوقانیه مفتوحه نیز آمده یعنی چیزے اندک و بقاف مفتوحه و ضاد معجمه هم روایت است نیز یعنی قطعه من مسک
پس فرمود آن زن را که بگیر پاره از مشک یا پاره از جامه که خوشبو ساخته شده از مشک و در روایتی ممسکه آمده بفتح سین مشدده
بمعنی مطیب یا بمعنی محکم گرفته شده چه پوست یا بمعنی بدست گرفته شده در غسل و در روایتی من مسک آمده بفتح میم بمعنی چرم و بعض این روایت را
ترجیح کرده اند بجهت آنکه مشک قیمتی است و آن قوم اهل ثروت نبودند و فقر و قدرت بران کجا بود که مشک استعمال کنند اما مشهور روایت
همان قوی تر است و فقها گفته اند که مستحب است مر زن را که پاره از مشک بگیرد یا پاره از جامه معطر سازد و ظاهر است که این
بر تقدیر قدرت بران خواهد بود و بالجمله آن زن فرمود که بگیر قطعه از مشک - فتطهری بها - پس پاک شو مبالغه بآن قطعه - قالت کیف
اتطهر بها - گفت آن زن چگونه پاک شوم بآن قطعه - فقال تطهری بها - پس فرمود آنحضرت پاک شو بآن قطعه - قالت کیف اتطهر بها - باز گفت آن زن
چگونه پاک شوم بآن - قال - باز گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بطریق تعجب از نافهمیدن آن و نگرویدن وے - سبحان الله تطهری بها فاجتبذتها الی - عائشه
میگوید پس کشیدم من آن زن را بسوے خود و در بعض نسخ فاجتذبتها بتقدیم با بر ذال و جبذ و جذب بیک معنی اند - فقلت تتبعی بها اثر الدم -
پس گفتم من برائے فهمانیدن وی تتبعی طلب کن و پی بآن قطعه نشان خون را که فرج است یعنی مراد از تطهر ظاهر ساختن محل خبیث است - متفق علیه

و عن ام سلمة قالت قلت - روایت است از ام سلمه که گفت گفتم - یا رسول الله انی امرأة اشد ضفر راسی - من زنم که سخت میکنم بافتن
موے سر خود را ضفر بفتح ضاد و سکون فا بافتن موے بیکدیگر چنانکه عادت زنان عرب است - افانقضه لغسل الجنابة - آیا پس بکشایم
آن را از برائے غسل جنابت - فقال لا - پس گفت آنحضرت نه - انما یکفیک ان تحثی - بسکون حا این است جز این نیست که بس است
ترا که بریزی آب بهر دو کف دست - علی راسک - بر سر خود - ثلث حثیات - سه بار حثیه مانند غرفه در وزن و معنی پری دو کف دست - ثم
تفیضین علیک الماء - پس بریزی و روان کنی بر تمام بدن خود آب را - فتطهرین - پس پاک میشوی - رواه مسلم - **و عن انس**
قال کان النبی - گفت انس بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم - یتوضأ بالمد و یغتسل بالصاع - وضو میکرد به مد و غسل میکرد بصاع و مد بضم میم یک رطل
و ثلث رطل و صاع چهار مد - الی خمسة امداد - و گاهے غسل زیاده از صاع میکرد تا پنج مد و این حساب بر اهل دیار ما مبهم است
و ما آن را در شرح سفر السعادة بحساب اهل دیار خود فرود آورده تحقیق نموده ایم صاع بوزن اکبر شاهی که سیرے سی سیر شاهی بود
پنج سیر و ده سیر شاهی میشود و بوزن حال جهانگیری ابد الله ملکه و سلطانه که سیرے سی و شش سیر شاهی است چهار سیر و کمیابیش بود
یک سیر شاهی کم پس چون برائے غسل صاع و برائے وضو مد مقرر شد و صاع چهار مد است حساب هر دو وزن مذکور هم پیدا شد
و در روایتے وضو بمد و ثلث آمده و غسل بسه مد و گفته اند مقصود ازین تعیین و تحدید نیست که زیاده و کم ازان درست نباشد
و غایت سنیت است و تمام سنت است بے اسراف هر قدر که باشد و اگر بقدر کفایت کند که روان گردانیدن آب است بر عضو آن
نیز درست است - متفق علیه - **و عن معاذة** - بضم میم نام زنیست از ثقات تابعیات و عابدات روایت دارد از علی و عائشه
و غیرهما - قالت قالت عائشة - گفت معاذه گفت عائشه رضی الله عنها - کنت اغتسل انا و رسول الله - بودم که غسل میکردم من و
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من اناء واحد بینی و بینه - از یک آوند که میان من و او میبود و آن آوندے بود که صاع آب

در وے میگنجید چنانکہ ہر یکے از ما در وے دست می انداخت و آب میگرفت — فیبادرنی — پس زودی میشتافت آنحضرت
بسوے آب و پیشی میکرد از من در گرفتن آب — حتی اقول دع لی دع لی — تا آنکہ میگفتم من بآن حضرت بگذار برائے من
بگذار برائے من یعنی بگذار تا من ہم آب بگیرم — قالت — گفت معاذہ کہ راوی حدیث است — وہما جنبان — وحال آنکہ آنحضرت
و عائشہ ہر دو جنب بودند و غسل جنابت میکردند — متفق علیہ — و درین حدیث دلیل است بر آنکہ چون جنب دست در آب در آرد بقصد
شستن دست از جنابت تاثیرے در آب نکند و زیان ندارد و بسا گرفتن آب و استعمال آب بے اغتراف ممکن نیست و تیسیر نباشد
پس بحکم ضرورت اعتبار آن ساقط آمد۔ اما اگر دست بقصد شستن وے از جنابت در آرد فاسد میگردد و آب چہ ضرورت مرتفع
میگردد بآنکہ اناء چیز جدا میکند در آرد و اگر عضوے دیگر جز دست در آرد نیز ضرر دارد و از جہت عدم ضرورت در در آوردن آن کذا قال الشمنی
نقل المحیط والامام محمد در موطا گفتہ کہ بودند مردان و زنان در زمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کہ غسل میکردند معا و آن درست
خواہد و آب بیشتر گیرد یا زن و این است قول ابی حنیفۃ و تحقیق اشکال آنست کہ در آخر باب مخالطۃ الجنب حدیثے صحیح آید کہ منع فرمایند کہ زن
غسل کند بفضلہ آب مرد و غسل نکند مرد بفضلہ آب زن و درین صورت کہ درین حدیث است لازم می آید غسل زن بفضل آب مرد
پس حدیث ناطق است کہ آن حضرت معا در یک ظرف بودند و پیشتر آب میگرفت و اگر اغتراف معا باشد نیز در کرت ثانیہ ہر دو لازم آید
مگر آنکہ گویند آنچہ در آن حدیث آینده مذکور شده است خلاف اولی است و آنچہ اینجا مذکور است رخصت و کلام در آن حدیث
آینده نیز بیاید انشاء اللہ تعالی

الفصل الثانی — عن عائشۃ — قالت سئل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن الرجل یجد البلل — پرسیده شد
آن حضرت از حکم مردے کہ می یابد در جامہ خود یا بر بدن خود تری را — ولا یذکر احتلاما — و یاد ندارد خواب را و لذت آن را — قال گفت
آن حضرت در جواب — یغتسل — غسل کند — وعن الرجل الذی یری انہ قد احتلم — و پرسیده شد از حکم مردے کہ میداند و یاد
دارد کہ خواب دیده است — ولا یجد بللا — و نمی یابد تری را — قال لا غسل علیہ — و موضوع غسل بر وے مسئلہ اگر مرد و زن
یکجا بہم خفتہ باشند و تری بر جامہ خواب ببینند و ندانند کہ از کیست و بر کدام یکے از ینہا غسل واجب گردد جواب اگر سفید است
از مرد است و غسل بر وے واجب آید و اگر زرد است از زن است و بر وے است غسل و بعض گویند اگر بر طول افتاده است از مرد است
و اگر بر عرض افتاده از زن و احتیاط درین است کہ ہر دو غسل کنند کذا قال الشمنی — قالت ام سلیم — گفت ام سلیم مادر انس رض کہ حاضر بود
و شنید این مسئلہ را — ہل علی المرأۃ تری ذلک غسل — آیا ہست بر زنے کہ ببیند بللی را و یاد ندارد خواب را یعنی مقصود وے این است
کہ آیا زن نیز تری می بیند و نمی داند — قال — پس جواب داد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم — نعم — آرے غسل واجب است بر آن زن
و زن آب منی دارد — ان النساء شقائق الرجال — بدرستی کہ زنان نظائر مردان اند در خلقت و طبیعت ہر چہ در مردان است از احکام
طبیعت زنان را نیز ہست مگر آنچہ مخصوص بمردان واقع شده و در بعضی از قبیل ولد [illegible] ہر چیز کہ دو پاره
کرده شد ہر پاره را شقیق پاره دیگر گویند ولہذا برادر را شقیق خوانند کہ دو پاره اند از یک اصل [illegible] اند و از یک اصل اند

پدر آن آدم است علیه السلام - رواه الترمذی وابو داود وروی الدارمی وابن ماجه الی قوله لاغسل علیه - ترمذی وابو داود
این حدیث را تا آخر روایت کرده اند ودارمی وابن ماجه روایت ایشان تا لاغسل علیه است وحکایت ام سلیم وسوال
وجواب وے در روایت ایشان مذکور نیست - وعنها قالت قال رسول الله - گفت عائشه گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذا جاوز الختان الختان - چون درگذشت ختان مرد از ختان زن مراد آن ست که هر دو ختان ملاقات ومساس کنند چه ختم
وختان موضعے از مرد و زن که وے ختنه کردن آن را ببرند وآن از مرد پوستے ست بر سر حشفه واز زن گوشتے ست بلند در درون
مانند تاج خروس پس عائشه میفرماید که چون این دو موضع یکجا شوند بدر آمدن آلت مرد در فرج زن - وجب الغسل - واجب میگردد
غسل بر مرد و زن - فعلته انا ورسول الله - کرده ام من وپیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - آن را - فاغتسلنا - پس غسل کردیم با هر دو
رواه الترمذی وابن ماجه - پس معلوم شد که در وجوب غسل خروج منی در کار نیست وبمجرد دخول حشفه واجب است ودر روایت احمد
ومسلم از ابی موسی اشعری رض آمده است که گفت اختلاف کردند مهاجرین وانصار پس گفتند انصار واجب نمیگردد غسل مگر
به برآمدن آب منی ومهاجران گفتند که واجب میگردد بمجرد مخالطت پس گفتم من که شفا دهم شما را ازین اختلاف پس برخاستم ونزد عائشه
رفتم وگفتم سوالے دارم از تو ولیکن از گفتن آن شرم دارم عائشه گفت از من بپرس هر چه بخواهی وشرم مکن که من مادر توام
پس گفتم چیست موجب غسل گفت تو درین سوال از من بکسے افتاده که خبردار است یعنی من خبردارم ازین مسئله گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون نشست مرد میان چهار شعبه زن ومساس کرد ختان مرد با ختان زن بتحقیق واجب شد غسل وازینجا
معلوم گردد که مراد بمجاوزت ختان مماست آنهاست - وعن ابی هریرة رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
تحت کل شعرة جنابة - زیر هر موے که بر تن آدمی است جنابت است - فاغسلوا الشعر - پس بمبالغه بشوئید موها را چنانکه زیر آنها شسته
گردد - وانقوا البشرة - وپاک بشوئید آنجاها را از اندام که در زیر موے است تا بیقین از عهده غسل برآمده باشید وشعر
وشعرة بسکون عین وفتح آن وبشره بفتحات - رواه ابو داود والترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب والحارث بن وجیه
الراوی وهو شیخ لیس بذاک - ترمذی این حدیث را تضعیف کرده وگفته که حارث بن وجیه که روایت کننده این حدیث است
پیرے ست که بجهت کثرت غفلتے ونسیانے که بر وے طاری شده چندان قوی نیست وبحفظ وضبط روایت ووجیه چنانکه مشهور است
بروزن عظیم ست ووجیه بفتح واو وسکون جیم وبای موحده تا آخر نیز خوانده اند - وعن علی - رضی الله عنه - قال قال رسول الله
گفت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من ترک موضع شعرة من جنابة لم یغسلها - کسے که بگذارد جاے یکموے از جنابت
که نشوید آن را - فعل بها کذا وکذا من النار - کرده شود باوے چنین وچنین از عذاب آتش دوزخ - قال علی رض گفت علی
مکرر - فمن ثم عادیت رأسی فمن ثم عادیت رأسی - پس ازین جهت دشمن داشتم موے سر خود را پس ازین جهت دشمن داشتم موے
سر خود را یعنی بریدم آن را از بیخ چنانکه دشمن دشمن را کند کنایت است از دوام حلق - ثلثا - سه بار فرمود این عبارت را بقصد مبالغه
وتاکید - رواه ابو داود واحمد والدارمی - روایت کرد این حدیث را این هر سه تن - الا انهما لم یکررا - لیکن احمد ودارمی تکرار

نیاورده این عبارت را که ثمّ عاد بیته راسی — وعن عائشة رضی الله عنها — قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یتوضأ
بعد الغسل — بود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که وضو نمیکرد پس از غسل یعنی بهمان وضو که در اول غسل میکرد چنانکه گذشت کفایت
میکرد و بعد از فراغ از غسل وضوی دیگر باز نمیکرد — رواه الترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجه — وعنها قالت کان النبی
صلی الله علیه وسلم یغسل راسه بالخطمی — بود آنحضرت که میشست سر مبارک خود را بخطمی بکسر خا و فتح نیز گیاهیست [illegible]
که بدان سر میشویند چنانکه گل سرشوی در دیار ما — وهو جنب — وحال آنکه آنحضرت جنب بود و غسل نیز باید میکرد — یجتزئ
بذلک — بسندگی میکرد و بسنده میشد همان آب که پاک میکرد سر را از خطمی — ولا یصب علیه الماء — ونمی ریخت بر سر آب دیگر چنانکه مردم
در حمامات اولا سر میشویند و بعد از آن غسل میکنند و آب دیگر بر سر میریزند و بالای خطمی در آب بکسر میبود چنانکه تغیری داد و آب را و از طهوریت
و سیلان ساخت بیرون نمی آورد — رواه ابوداود — وعن یعلی قال ان رسول الله — گفت یعلی بن امیه یا یعلی بن مره هر دو صحابی اند که
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رای رجلا یغتسل بالبراز — و دید مردی را که غسل میکرد در صحرا یعنی برهنه — فصعد المنبر پس بالا برآمد آنحضرت
منبر را تا وعظ و نصیحت کند مردم را از ارتکاب این چنین شنیعت و عادت شریف بود که چون حکمی از احکام شریعت که بدان اهتمام
میداشت تعلیم کند خطبه میخواند — فحمد الله — پس حمد گفت مر خدای را — واثنی علیه — و ثنا خواند بر وی تعالی بستودن مر او را
بیان و تفسیر حمد است — ثم قال — پس گفت آنحضرت — ان الله حیی — بدرستی که خدا شرم دارنده است از افضاح بندگان و اظهار قبائح
و شنائع ایشان — ستیر — پوشنده عیوب بسیار پوشنده است گناه بندگان و عیوب ایشان را بسبب الحیاء و ستر — و دوست
میدارد از بندگان شرم سازی را و پرده پوشی را یعنی حیا و ستر از صفات حق اند و دوست میدارد حق تعالی از بندگان خود
تخلق باخلاق وی هر چه ممکن است از ایشان — فاذا اغتسل احدکم فلیستتر — پس چون غسل کند یکی از شما پس باید که پرده کند
و بپوشد اندام نهانی خود را که این نیز نوعی از ستاریست و در وی تخلق است بخلق الهی تعالی و تقدس — رواه ابوداود
والنسائی وفی روایة — و در روایت ابی داؤد این چنین آمده است که — قال ان الله ستیر — گفت آنحضرت که خدای تعالی ستیر است

فاذا اراد احدکم ان یغتسل — پس چون خواهد یکی از شما که غسل کند — فلیتوار بشیء — پس باید که بپوشد اندام خود را بچیزی

الفصل الثالث

عن ابی بن کعب — صحابی جلیل القدر عظیم الشان است کنیت او ابو المنذر است و ابو الطفیل
نیز آمده انصاری لقب او سید القراء و سید الانصار آمده و عمر بن خطاب رض او را سید المسلمین میخواند و آنحضرت صلی الله علیه وسلم
او را بامر الهی تعالی قرآن میشنواند روایت کرده اند از وی بسیار از صحابه و تابعین و بود وی رضی الله عنه کاتب وحی
قال انما کان — گفت ابی بن کعب بود این حکم که — الماء من الماء رخصة فی اول الاسلام — مگر رخصت در آغاز دین اسلام و حکم
کرده بودند که چون جماع کنید و انزال نکنید نماز بکنید مثلا — ثم نهی عنها — پس نهی کرده شد این رخصت و گفته شد که غسل نماز کنید و در فصل
اول بیان آن گذشت — رواه الترمذی وابوداود والدارمی — وعن علی رضی الله عنه — قال جاء رجل الی النبی —
روایت است از امیر المؤمنین علی گفت آمد وی مردی پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible] الی النبی [illegible]

بدرستی که من غسل کردم از جنابت - وصليت الفجر - وگزاردم نماز بامداد را - فرأيت قدر موضع الظفر لم يصبه الماء - پس دیدم بعد
از نماز گزاردن مقدار جائے ناخن در بدن که نرسیده است او را آب - فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو كنت مسحت عليه بيدك
اجزاءك - پس فرمود آنحضرت با آن مرد اگر بودی تو که مسح میکردی بر آن موضع بدست خود در وقت غسل یا بعد از ان اگرچه بے
تری بود پس می بود کفایت ترا و تمام میشد غسل تو ولیکن قضا میکردی تو نماز را که گزارده اگر گویند مسح و غسل چون اکتفا کند جواب
آنست که مراد از مسح اینجا غسل خفیف است و غالب آنست که چون دست تر بر ان موضع بگذرد کفایت میکند خصوصاً در وقت
غسل و بعضی گفته اند که این حکم سابق بود و بعد از ان منسوخ شد - رواه ابن ماجه - وعن ابن عمر رضي الله عنهما قال كانت
الصلوة خمسين - بود نماز در شب معراج پنجاه - والغسل من الجنابة سبع مرات - و بود غسل از جنابت هفت بار - وغسل البول
من الثوب سبع مرات - و بود شستن بول از جامه هفت بار - فلم يزل رسول الله - پس همیشه بود پیغمبر خدا صلى الله عليه وسلم يسأل -
سوال میکرد از حضرت عزت تخفیف را بر ان - حتى جعلت الصلوة خمسا وغسل الجنابة مرة وغسل الثوب من البول مرة - تا آنکه گردانیده
نماز پنج و گردانیده شد غسل جنابت یکبار و شستن جامه نیز از بول یکبار - رواه ابو داؤد - و ظاهر آنست که این قضیه در معراج است
و حدیث معراج مشهور است و آنچه در صحیحین مذکور است همان حکم نماز است و حکم غسل جنابت و غسل ثوب در انجا مذکور نیست و در روایت
این حدیث را از حدیث ابی داؤد آورده بود در مصابیح و این حدیث ایوب بن جابر است و وے ضعیف و مختلف فیه است نزد محدثین
و شستن جامه یکبار مذهب شافعی است و سه بار شستن نزد وے مستحب است و در مذهب ما در نجاستے که مرئی نیست سه بار شستن واجب است
و حصول طهارت و وے آنست که غالب آید بر ظن غاسل که پاک شد و تثلیث مقدره آنست چنانکه در مسئله بیدار شدن از منام
گذشت کذا فی الهدایه

باب مخالطة الجنب وما يباح له

باب در بیان مخالطت جنب و آنچه مباح است مر جنب را از ذکر و نوم و اکل و شرب
بعد از وضو مانند آن جنابت در لغت بمعنی دور شدن و یکسو شدن و جنابت شرعی نیز سبب دور بودن از مواضع نماز و یکسو شدن
از عبادت مردم است و جنب بضمتین صاحب جنابت واحد و تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث در وے برابر است و مخالطت بهم آمیختن کسے
بکسے و مراد اینجا مکالمت و مجالست و بدن گرفتن و دست دادن و مشارکت با او آنست و آنچه جائز است با جنب وارد شده و احادیث -

الفصل الاول - عن ابي هريرة رضي الله عنه - قال لقيني رسول الله - گفت ابو هریره پیش آمد مرا پیغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم وانا جنب - و حال آنکه من جنب بودم - فاخذ بيدي - پس گرفت آنحضرت دست مرا - فمشيت معه - پس رفتم با او
حتى قعد - تا آنکه نشست آن حضرت - فانسللت - پس بیرون آمدم از مجلس آهسته انسلال بیرون آمدن از میان چیزی
و سل بر کشیدن شمشیر از نیام - فاتيت الرحل - پس آمدم منزل خود را رحل بفتح را و سکون حا منزل رفت و جائے باش مرد
فاغتسلت - پس غسل کردم - ثم جئت وهو قاعد - پس آمدم و حال آنکه آن حضرت نشسته بود - فقال اين كنت يا ابا هر
پس گفت آنحضرت کجا بودی تو ای ابا هریره و هر بکسر ها و تشدید را بمعنی گربه و هریره تصغیر هره است فقلت

پس گفتم مر آن حضرت را حال خود را و سبب بیرون رفتن را ۔ فقال ۔ پس گفت آن حضرت بطریق تعجب سبحان اللہ ان المؤمن
لا ینجس ۔ بدرستی کہ مسلمان پلید نمیشود یعنی جنابت نجاست حکمی ست کہ در شرع بدان حکم کردہ اند و غسل بران واجب گردانیدہ اند
اما بدن انسان بدان نجس نمیشود و لہذا عرق جنب و سور او طاہر ست و مخالطت با وے جائز ۔ ہذا لفظ البخاری ۔ این لفظ بخاری ست
و لمسلم معناہ ۔ و مر مسلم را معنی وے ست یعنی مسلم این مضمون را بالفاظ دیگر روایت کردہ ۔ و زاد بعد قولہ ۔ و زیادہ کردہ است مسلم
بعد این قول وے کہ فقلت لہ ۔ این عبارت را کہ لقیتنی و انا جنب فکرہت ان اجالسک حتی اغتسل ۔ یعنی گفتم با آنحضرت
و راعذر از برآمدن از مجلس ملاقات کردی تو مرا و من جنب بودم پس مکروہ پنداشتم کہ ہمنشینی کنم با تو تا آنکہ غسل کنم ۔ و کذا
للبخاری فی روایۃ اخری ۔ و ہمچنین آمدہ است مر بخاری را در روایت دیگر ۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما ۔ قال ذکر
عمر بن الخطاب لرسول اللہ ۔ گفت ابن عمر کہ ذکر کرد عمر پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم انہ تصیبہ الجنابۃ من اللیل ۔ کہ بدرستی کہ شان
این ست کہ میرسد او را جنابت از شب ۔ فقال لہ رسول اللہ ۔ پس گفت مر عمر را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم توضأ و اغسل
ذکرک ثم نم ۔ وضو کن و بشوے عضو خود را پس بخواب کن پس نوم جائز است جنب را الا بعد از وضو این قدر طہارت
لوم ست مر جنب را چون این را کرد باک نخواب رفت ۔ متفق علیہ ۔ وعن عائشۃ رض قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
اذا کان جنبا فاراد ان یاکل او ینام ۔ گفت عائشہ بود آن حضرت چون می بود جنب پس میخواست کہ بخورد یا خواب کند ۔ توضأ
وضوء للصلوۃ ۔ وضو میکرد مثل وضوے او مر نماز را و این نیز امر مستحب ست نہ واجب ۔ متفق علیہ ۔ وعن ابی سعید الخدری رض
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتی احدکم اہلہ ۔ چون بیاید یکے از شما زن خود را یعنی جماع کند زن خود را ۔ ثم اراد ان
یعود ۔ پس بخواہد کہ عود کند یعنی دیگر جماع کند ۔ فلیتوضأ بینہما وضوءا ۔ پس باید کہ وضو کند میان ہر دو نوبت از جماع وضوے
جماع بر جماع نکند ۔ رواہ مسلم ۔ وعن انس رض قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یطوف علی نسائہ بغسل واحد ۔ بود آن حضرت
کہ می گشت گرد زنان خود یعنی جماع میکرد بیک غسل و برائے ہر جماع غسلے علیحدہ نمیکرد ۔ رواہ مسلم ۔ و ظاہر این حدیث دلالت
دارد بر عدم وجوب قسم و رعایت نوبت بران حضرت و ازواج مطہرہ و الا در نوبت یکے بحجرہ دیگرے چگونہ میرفت و نزد بعضے
مذہب نیز عدم وجوب است و آنحضرت محض تفضل و تبرع میکرد و مگر آنکہ شاید کہ دلوقت بر جمیع نسا باذن صاحب نوبت باشد واللہ اعلم
وعن عائشۃ رض قالت کان النبی ۔ گفت عائشہ بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یذکر اللہ علی کل احیانہ ۔ ذکر میکرد خدا را در ہمہ اوقات
برجملہ اوقات خود چہ در حالت حدث و جنابت و چہ غیر آن الا قرآن کہ در حالت جنابت نمیخواند و ذکر در ستر قضا میکرد و ممکن
کہ مراد بذکر اینجا ذکر قلبی و تفکر در صفات و افعال وے سبحانہ است ۔ رواہ مسلم و حدیث ابن عباس سنذکرہ فی کتاب الاطعمۃ

و حدیث ابن عباس کہ در مصابیح اینجا مذکور ست باشد کہ ذکر کنیم آن را در کتاب الاطعمہ ان شاء اللہ تعالی

الفصل الثانی

عن ابن عباس قال اغتسل بعض ازواج النبی ۔ گفت ابن عباس کہ غسل کرد بعضے از زنان پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم فی جفنۃ ۔ آبے کہ در جفنہ بود بفتح جیم و سکون فا کاسہ بزرگ کہ آن را تغار گویند ۔ فاراد رسول اللہ

صلی الله علیه وسلم ان يتوضأ منه - پس خواست آن حضرت که وضو کند از آبی که فاضل مانده بود در آن کاسه از غسل بعضی از ازواج -
فقالت - پس گفت آن بعضی از ازواج - یا رسول الله انی کنت جنبا - یا رسول الله بدرستی که من بودم جنب و این آب بقیه آبی ست که از
غسل جنابت من مانده بود - فقال ان الماء لا يجنب - بضم یا وکسر نون و بفتح یا وضم نون پس گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم
که آب جنب نمی‌شود یعنی نجس نمی‌گردد بغسل کردن جنب بآن و رسیدن دست و بدن او بدان - - رواه الترمذی وابوداود وابن ماجه
وروى الدارمي نحوه وفي شرح السنة عنه عن ميمونة بلفظ المصابيح - و در شرح سنت روایت است از ابن عباس از میمونه بلفظی
که در مصابیح آورده است و آن این است که گفت میمونه جنب شدم من و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس غسل کردم من از جفنه
و زیاده ماند در وی آبی از بقیه آن پس آمد آن حضرت تا غسل کند از آن آب پس گفتم که من غسل کرده‌ام یا رسول الله از آن پس
غسل کرد از آن حضرت و فرمود که آب پلید نمی‌شود بسبب جنابت و در روایتی که آب جنب نمی‌شود و احتمال هست در لفظ مصابیح
و لفظ کتابها آنست که در حدیث مصابیح غسل مرد از بقیه غسل زن لازم می‌آید و در حدیث کتاب وضوی مرد از بقیه آب غسل
زن و در آخر فصل ثالث بیاید که نهی و نفی [illegible] همان که در فصل اول از حدیث عائشه گذشت - وعن عائشة
رضی الله عنها - قالت كان رسول الله - بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم يغتسل من الجنابة ثم يستدفئ بي - غسل می‌کرد از جنابت
پس گرمی می‌جست بمن یعنی اعضای شریف خود را می‌چسپانید بمن تا گرم گردد و مرا [illegible] خود می‌ساخت که بآن گرم
می‌شود - قبل ان اغتسل - پیش از آنکه من غسل کنم پس از اینجا معلوم شد که بدن جنب پاک است - رواه ابن ماجه وروى الترمذي
نحوه وفي شرح السنة بلفظ المصابيح - و در حدیث مسلم آمده است که عائشه حائض می‌بود و آب می‌خورد پس آن حضرت می‌آمد و پس می‌نهاد
آن حضرت دهن خود را بجای دهن وی - و حیض و جنابت یک حکم دارد - وعن علی رضی الله عنه - قال كان النبي -
بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یخرج من الخلاء - بیرون می‌آمد از آبخانه - فيقرئنا القرآن - پس می‌خوانانید ما را قرآن را - ویاکل معنا
اللحم - و می‌خورد با ما گوشت یعنی پیش از وضو - ولم يكن يحجبه او يحجزه - شک راوی است و معنی یحجبه و یحجزه یکیست یعنی باز
نمی‌داشت آن حضرت را عن القرآن - از خواندن قرآن - شیء - هیچ چیز - ليس الجنابة - مگر بودن جنب - رواه ابوداود
والنسائي وروى ابن ماجه نحوه - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقرأ الحائض ولا الجنب - نخواند
حائض و نه جنب خواه مرد باشد یا زن - شيئا من القرآن - هیچ چیز را از قرآن - رواه الترمذي - پس نزد بعضی تمام آیت خواندن حکم
و کلمه را آیت نمی‌خواند و نزد بعضی کمتر از آیت خواندن نیز حرام است مگر یک کلمه و ظاهر لفظ عام است و اگر بقصد [illegible] گوید الحمد لله
رب العالمین نه بقصد تلاوت قرآن باکی ندارد و نزد بعضی [illegible] خواندن نیز حرام است و باقی ادعیه و اذکار را باس
نیست - وعن عائشة قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وجهوا هذه البيوت عن المسجد - روی بگردانید این
خانها را از جانب مسجد [illegible] خانه‌ها آن سو نروند بمسجد جنب و حائض در مسجد لازم نیاید - فانی لا احل المسجد لحائض ولا جنب - زیرا
که بدرستی من حلال نمی‌دارم در آمدن مسجد را برای حائض و جنب خواه بطریق مرور باشد یا مکث و نزد شافعی بطریق عبور جائز است

ومالک نیز همین ست و طیبی نقل کرده که نزد احمد یک شب نیز جائز ست والله اعلم وظاهر حدیث بعموم و اطلاق مؤید مذهب ایشانست
رواه ابوداود - **وعن علی** رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تدخل الملائکة بیتا فیه صورة - در نمی آیند
فرشتگان خانه را که در وی تمثال حیوانی ست - ولا کلب - ونمی درآیند خانه را که در وی سگی ست و کلام درین در باب تصاویر
بیاید - ولا جنب - ونمی درآیند در خانه که در وی جنبی ست مراد کسی ست که جنب بودن عادت دارد و براه تهاون و تکاسل همچو
چنانکه وقت نماز بگذرد و غسل نکند و این برتقدیر یست که وضو نکند - رواه ابوداود والنسائی - **وعن عمار بن یاسر**
مولای بنی مخزوم بود و یاسر را ابوحذیفه داد خود را که سمیه بضم سین و فتح میم و تشدید تحتانیه بود تزویج کرد و از وی عمار
بوجود آمد و پدر و مادر او همه قدیم الاسلام اند و عمار از مستضعفین ست که عذاب کرده شده در راه خدا که بار مشرکان او را
پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر وی بگذشت و گفت یا نار کونی بردا وسلاما علی عمار کما کنت علی ابراهیم و از مهاجرین
اولین سابقین ست حاضر شد بدر را و تمامه مشاهد را و وی از دلائل حقانیت امیرالمؤمنین علی ست رضی الله عنه که فرموده آنحضرت
صلی الله علیه وسلم تقتلک الفئة الباغیة الحدیث و کشته شد بصفین و مناقب او کثیر است و مادر او را ابوجهل لعین نیزه در فرج زد
و بکشت - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة لا تقربهم الملائکة - سه کس اند که نزدیک نمی آیند ایشان را فرشتگان
جیفة الکافر - مردۀ کافر و بعض ذوات کافر مراد او را نه مرده اند زنده اما استعمال جیفه در مرده شهیر ست - والمتضمخ بالخلوق - دوم
بسیار آلوده بخلوق بفتح خای معجمه نام طیب است که در وی غالب زعفران ست و درین زجر و تشدید بیان است
در منع از آن - والجنب الا ان یتوضأ - سوم جنب مگر آنکه وضو کند - رواه ابوداود - **وعن عبدالله بن ابی بکر بن محمد**
بن عمرو بن حزم - وی و پدر وی و جد وی همه تابعین اند و جد کلان وی عمرو بن حزم صحابی ست که آنحضرت او را عامل
یمن ساخت و کتابی بوی نوشت چنانکه روایت میکنند - ان فی الکتاب الذی کتبه رسول الله - بدرستی که در کتابی که نوشته است
آن را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لعمرو بن حزم - عمرو بن حزم بفتح حای مهمله و سکون زای ست که آنحضرت او را بر ناحیۀ از یمن عامل
ساخته بود و وی هفده ساله بود کتابی بوی همراه ساخته که در وی بیان فرائض و سنن و صدقات و دیات و غیر آن
نوشته و آن کتاب مشهور ست و در باب سنن در آن کتاب نوشته بود - ان لا یمس القرآن الا طاهر - هرگز مساس نکند قرآن را مگر
کسی که پاک است و مراد طاهر از حدث و جنابت ست - رواه مالک والدارقطنی - **وعن نافع** قال انطلقت مع ابن عمر فی حاجة
نافع که مولای ابن عمر ست و تابعی ثقه است کثیر الحدیث اصل وی از دیلم ست و بعض گفته اند از عرب ست و از کبار تابعین و ائمه
ایشان ست مات سنة سبع عشرة ومائة گفت روان شدم همراه ابن عمر در حاجتی که وی داشت - فقضی ابن عمر حاجته - پس
روا کرد ابن عمر آن حاجت خود را - وکان من حدیثه یومئذ ان قال - و بود از جمله حدیث ابن عمر که در آن روز کرد این که گفت
مر رجل فی سکة من السکک - گذشت مردی در کوچه از کوچها سکه بکسر سین و کاف مشدده یعنی راه هموار و برابر - فلقی رسول الله
پس ملاقات کرد آن مرد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم وقد خرج من الغائط - و حال آنکه بتحقیق بیرون آمده بود آنحضرت از آنجا

کہ نجاستے سخت بود کہ در مبالغہ در غسل نرود و وسع بعد ازین ست که روسے بکمال دارد و اگر گویند که آن اتفاقاً بود از ابن عباس پس سوال از
از تعیین وقت ایشان و در شتی نمودن بر ایشان در روایت منافات دارد با آن چه این ظاهر در وجوب رعایت عدد است - وعن ابی رافع
مولاے آنحضرت است و بعض گفته مولاے عباس بود که بآن حضرت بخشیده بود نامش اسلم است در اصل قبطی ست اسلام آورد پیش از بدر
و حاضر نشد بدر را و حاضر شد احد را و مشاهد که بعد از وست و گفته اند که چون بشارت آورد باسلام عباس آن حضرت او را آزاد کرد
قال ان رسول الله - گفت ابی رافع که پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم طاف ذات یوم علی نسائه - گشت کرد یک روزے بر زنان
خود و بگذشت بر ایشان یعنی جماع کرد با همه ایشان - یغتسل عند هذه و عند هذه - در حالے که غسل میکند نزد این و نزد این یعنی نزد
هر کدام غسلے علیحده کرد - قال فقلت له - گفت رافع پس گفتم من مر آنحضرت را - یا رسول الله الا تجعله غسلا واحدا آخرا - آیا نمیگردانی
یا چرا نمیگردانی آن غسل را یعنی چرا بعد از همه یک غسل نکردی - الا مخفف و مشدد هر دو روایت است - قال - فرمود - هذا - این بار
جدا غسل کردن - ازکی - زیاده شونده تر است از روئے ثواب - واطیب - و خوش آینده تر است نفس را - واطهر -
و پاک تر و تطهیر تر است و ظاهر آنست که این هر سه یک معنی ست یا قریب و معنی اند برائے تاکید و مبالغه مکرر آورده و طیبی گفته
که ظاهر آنست که تطهیر برائے ظاهر است و تزکیه و تطییب برائے باطن با اول یعنی تزکیه از برائے ازاله اخلاق ذمیمه و ثانی
یعنی تطییب برائے تحلی باوصاف حمیده و از ینجا ظاهر شد که از انجا که بعد از همه یک غسل کرد چنانکه در فصل اول از حدیث انس
گذشت از برائے تعلیم جواز و تسهیل امر امت بود - رواه احمد و ابوداود - وعن الحکم بن عمرو - صحابی ست نزول کرد بصره را
و بعد و ست در ایشان و والی گردانید او را زیاد بر بصره پس از ان عزل کرد و والی خراسان ساخت پس حجر و بحر و ستة و خمسین یا احدے
و خمسین بد ایت کرد از وے حسن و بصری و غیر وے - قال نهی رسول الله - گفت نهی کرد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم ان یتوضأ
الرجل - از وضو کردن مرد - بفضل طهور المرأة - ببقیه آب طهارت زن خواه بقیه آب وضو باشد یا غسل - رواه ابوداود
و ابن ماجه والترمذی و زاد - و زیاده کرده است ترمذی این لفظ را شک راوی - او قال بسورها - یا گفت و وضو نکند مرد بسؤر
زن و سؤر بضم سین و سکون همزه بقیه شے و بیشتر اطلاق وے بر بقیه طعام یا شراب که کسے بخورد یا بنوشد واقع شود و اما در اینجا
فضل طهور و بقیه آب طهارت است و شک راوی در تعبیر بلفظے است که تلفظ کرده بدان آن حضرت کذا قال الشیخ ابن حجر - و قال
و گفت ترمذی - هذا حدیث حسن صحیح - وعن حمید الحمیری قال - حمید بضم حا و فتح میم حمیری منسوب بحمیر بن سبا بکسر حا
و سکون میم تابعی جلیل القدر است و از وزراے تابعین از ثقات بصریین و ائمه ایشان است و محمد بن سیرین گفت
که حمید اعلم اهل بصره و افقه ایشان بود گفت - لقیت رجلا صحب النبی - ملاقات کردم مردے را که صحبت داشته بود پیغمبر را
صلی الله علیه وسلم اربع سنین - چهار سال - کما صحبه ابوهریرة - چنانکه صحبت داشته آن حضرت را ابوهریره که در غزوه خیبر
که در سال هفتم از هجرت بود ایمان آورد - قال نهی رسول الله - گفت آن مرد که نهی کرد پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم ان یغتسل
المرأة بفضل الرجل - از غسل کردن زنے بزیادتی و بقیه آبے که غسل کرده است بدان مرد - او یغتسل الرجل بفضل المرأة - یا غسل

از حضرت و در اواخر کتاب بتفسیر ازین بیاید ان شاء الله تعالیٰ ۔ متفق علیه ۔

الفصل الثانی

عن ابن عمر رضی الله عنهما ۔ قال سئل رسول الله ۔ گفت ابن عمر پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن الماء یکون فی الفلاة من الارض ۔ از حال آبی که ببیابان شد و بیابان صحرا از زمین ۔ وما ینوبه من الدواب والسباع ۔ وحال آنچه بنوبت می درآیند دران آب از چارپایان و درندگان و میخورند ازان و بول و سرگین میکنند دران ۔ فقال اذا کان الماء قلتین ۔ پس گفت آن حضرت چون باشد آب مقدار دو قله لم یحمل الخبث ۔ برنمیدارد و قبول نمیکند پلیدی را یعنی پلید نشود بافتادن چیزی از پلیدی دران و قلال جمع قله بضم قاف و تشدید لام بمعنی جرهٔ عظیم یعنی سبوی بزرگ که دران آب کنند و در اصل قله چیزی بلند را گویند چنانچه کوه و کوهان شتر و سر چیزی را نیز قله از جهت بلندی وی گویند و ازینجهت که برمیدارد و او را مرد بزرگ بمقدار قله و نیز مشک خرد که آن را قربه گویند و مشهور آنست که هر قله مقدار دو و نیم قربه و قلتین پنج مشک آب باشد و قربه مقدار یک سبوی کلان که متعارف دیار است باشد به حساب شرع پنجاه من گفته اند پس قلتین دو صد و پنجاه من باشد و بعضی گفته اند مقدار قربه صد رطل عراقی است و رطل عراقی صد و بیست و هشت درهم و چون شرعی چهل استار شاهی است و این مذهب امام شافعی و امام احمد است که چون آب قلتین باشد بافتادن نجاست نجس نگردد مادام که رنگ و بوی و مزه آب را تغییر ندهد الا آنکه نزد امام احمد نجاست آنکه بول و غائط اسیلان کننده باشد نجس می گردد مگر آنکه آب بسیار بود چنانکه در راه مکه است و غریب آنست که در کتب شافعیه آورده اند که اگر آب نجس چون رفته رفته بمقدار قلتین شود پاک میگردد و باز چون اندکی ازان آب کم شود باز نجس می گردد گویا قلتین را نزد ایشان تاثیر و خاصیت است در طهارت آب والله اعلم ۔ رواه احمد وابوداود والترمذی والنسائی والدارمی وابن ماجه وفی اخری لابی داود ۔ و در روایتی دیگر ابی داود را این چنین آمده که ۔ فانه لا ینجس ۔ و در صحت این حدیث میان محدثان اختلاف است و صاحب سفر السعادة گوید جمعی میگویند که این حدیث صحیح نشده و جمعی میگویند که این حدیث صحیح است و اکابر اهل حدیث آن را در مصنفات خود ذکر کرده اند انتهی و این حدیث در تضعیف نسبت و علی بن مدینی که امام اهل حدیث است و از شیوخ بخاری است و از اقران احمد بن حنبل است گفته که این حدیث ثابت نشده است از رسول خدا صلی الله علیه وسلم و گفته اند که وی مخالف اجماع صحابه است که زنگی در چاه زمزم افتاده بود و بعد ابن عباس و ابن زبیر امر کردند بکشیدن تمام آب و این بمحضر صحابه بود و هیچ یکی انکار بران نکرده والله اعلم و گفته اند هیچ یک از قلتین را در تقدیر و تحدید آب نجس و عدم آن حدیثی صحیح ازان حضرت ثابت نیست و طحاوی که از ائمه مذهب حنفیه است گفته که حدیث قلتین اگرچه صحیح است ولیکن ما عمل بدان نکردیم ازجهت آنکه قله مشترک است میان چند معنی جره و قربه و سر کوه و یقین معلوم نشود که مراد بدان چیست و تفصیل مرام آن است که مذهب اصحاب ظواهر آن است که آب پلید نگردد بهیچ چیز در هیچ حال خواه روان باشد یا ایستاده کم باشد یا بسیار خواه تغیر یابد رنگ و بو و مزه وی یا نیابد و جماعتی از فقها و محدثین برانند که اگر کثیر باشد نجس نگردد و اگر قلیل بود نجس گردد و آنکه در حدیث بیر بضاعه واقع شده است که الماء طهور لا ینجسه شیء و تمسک اصحاب ظواهر است مراد بدان ماء کثیر است و خلاف است میان ائمه اربعه در مقدار قلیل و کثیر نزد امام اعظم

آنچه تغییر یابد بلون و ریح و طعم وی کثیر است و آنچه تغییر نیابد قلیل پس گویا همین تغیر و عدم تغیر را معیار قلت و کثرت داشته و نزد
امام شافعی و احمد هر چه بقلتین رسد کثیر و هر چه کمتر از آن باشد قلیل و نزد امام ابوحنیفه و اصحاب وی که اگر آب آن قدر بود
که جنبانیدن اجزای او از هم جدا نگردد و نزد بعض بغسل و نزد بعض بوضو و نزد بعض بگرفتن به دست به شدت و عنف کثیرست
والا قلیل و نزد متأخرین مشائخ بمساحت قرار یافته نزد بعض به ده در ده و نزد بعض به پانزده در پانزده و بعضی به هشت در هشت و بعض
ظن غالب معتبر دارند اگر ظن غالب وصول نجاست بجانب دیگر نیست وضو کنند والا نکنند و تحقیق دلائل و تفصیل آن در شرح
سفر السعادة کرده شده است و در شرح نیز آورده شد فلیطلب ثم. وعن ابی سعید الخدری قال گفت. قیل گفته شد
یا رسول الله انتوضأ من بئر بضاعة. آیا وضو بسازیم از آب این چاه که نام او بئر بضاعه است بضم باء موحده و ضاد معجمه
و مشهورست در مدینه مطهره. وهی بئر یلقی فیها الحیض. و حال آنکه آن چاهیست که انداخته میشود در وی حیض بکسر حا
و فتح یا جمع حیضه بکسر و سکون خرقه جامه بخون حیض آلوده. ولحوم الکلاب. و انداخته میشود در وی گوشتهای سگان.
والنتن. و انداخته میشود نتن بفتح نون و سکون تا بوی بد و مراد اینجا چیزهای بدبوست. فقال رسول الله. پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان الماء طهور لا ینجسه شیء. بدرستیکه آب این چاه پاک است پلید نمی گرداند او را چیزی زیرا که
بسیار و چشمه دارست و گفته اند که این چاه در آن وقت جاری بوده است به بساتین و دشت مثل جوی روان اگرچه
ده در ده نبود و آن قدر نبود که آب وی بتحریک متصل نگردد فافهم و در بعض روایات از مشائخ مذهب ما چاه چشمه دار حکم آب
جاری دارد. رواه احمد و الترمذی و ابوداود و النسائی. وعن ابی هریرة قال سال رجل رسول الله. پرسید مردی
پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال. پس گفت آن مرد. یا رسول الله انا نرکب البحر. بدرستیکه ما سوار میشویم دریا را. ونحمل معنا
القلیل من الماء. و برمیداریم با خود اندکی از آب. فان توضأنا به عطشنا. پس اگر وضو کنیم بآن آب که برداشته ایم تشنه میمانیم.
افنتوضأ بماء البحر. آیا وضو کنیم از آن آب پس وضو کنیم بآب دریا گویا استبعاد ایشان توضی بآب دریا را ناشی از توهم تخصیص بود از کریمه
وانزلنا من السماء ماء طهورا یا مخالفت وی بآب آسمان در لون و مزه و صفات. فقال رسول الله. پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
در بیان جواز توضی بآب دریا. هو الطهور ماؤه. دریا پاک کننده است آب وی. والحل میتته. و حلال است خورده او
مراد ماهی است که او را ذبح نمیکنند و میته بفتح میم چیزیست که او را ذبح نکنند و ذبح ماهی همین شکار کردن و برآوردن است از آب
و دیگر در آب مرده بمذهب ما حلال نیست و تحقیق آن در کتاب صید و ذبائح بیاید انشاء الله تعالی. رواه مالک و الترمذی
و ابوداود و النسائی و ابن ماجه و الدارمی. وعن ابی زید عن عبد الله بن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قال له ابوزید
مخزومی که از تابعین است و مولای عمرو بن حریث است و بخاری او را تضعیف کرده از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه
روایت میکند که آن حضرت صلی الله علیه وسلم گفت مر او را. لیلة الجن. در شب جن و آن شبیست که جنیان نزد حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم آمدند و آن حضرت ایشان را دعوت کرد و بر ایشان قرآن خواند و ایشان بر قوم خود بازگشتند

وحقیقت حال بایشان گفتند چنانکه این قصه منطوق قرآن عظیم است پس آن حضرت صلی الله علیه وسلم آب نبیذ خواست بعد از وی
ابن مسعود حاضر بود و مطهره با خود داشت پس آن حضرت از وی پرسید ما فی اداوتک – چه چیز است در مطهرهٔ تو – قال قلت
نبیذ – گفت ابن مسعود گفتم نبیذ است در مطهرهٔ من – قال – گفت آنحضرت – تمرة طیبة وماء طهور – نبیذ چیست خرما است
پاک و آب پاک کننده پس روا باشد بوی وضو بی شبهه – رواه ابوداود – روایت کرد این حدیث را ابوداود
وزاد احمد والترمذی – واحمد و ترمذی نیز زیادت کردند که – فتوضأ منه – پس وضو کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم از آن نبیذ
که در مطهره بود – وقال الترمذی ابوزید مجهول – و ترمذی درین حدیث طعن کرده بجهت آنکه ابوزید که روایت وی از ابن مسعود
آورده اند مرد مجهول است و گفته اند که ابوزید مولای ابن حریث که حدیث وضو بنبیذ از ابن مسعود روایت کرده
واز وی ابوفزاره روایت کرده حدیث وی صحیح نیست و بخاری او را در ضعفا آورده و حاکم نیز بضعف وی حکم کرده
و گفته اند که وی را جز این یک حدیث نیست و بعضی ابوفزاره را نیز تضعیف نموده اند و بعضی گفته است – وصح عن علقمة
عن عبدالله بن مسعود قال – و صحیح رسیده است از علقمة بن قیس که تابعی مشهور است فقیه کبیر الشان و گفته اند که صاحب علم وی
و بوده است شبیه الناس بعبدالله بن مسعود در راه و روش باشند از تابعین و او آنکه روایت کرد از ابن مسعود که گفت ابن مسعود – لم اکن
لیلة الجن مع رسول الله – نبودم من در لیلة الجن با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه مسلم – و چون ابن مسعود درین شب با حضرت
رسالت صلی الله علیه وسلم همراه نبوده باشد حدیث مذکور که دلالت بر همراهی دارد صحیح نباشد با آنکه نبیذ خرما آنست که خرما را در آب تر کنند
و چند روز بگذارند تا شیرینی از وی جدا گردد و تیزی پیدا کند و این تا بسیار تیز نشود حلال است و برای آن حضرت نیز
می ساختند و تمام احوال و احکام آن در باب الاشربه بیاید ان شاء الله تعالی – و وضو بنبیذ تمر خلاف فیه است و حنفیه اگر آب
خالص یافته نشود جایز داشته اند و با وجود نبیذ نزد ایشان تیمم جایز نه و این حدیث ابوزید که از ابن مسعود روایت کرده دلیل آن
می آرند و شافعیه درین حدیث بحثی که معلوم شد طعن مینمایند و تضعیف میکنند و تحقیق حق با امام ابوحنیفه است و جماعتی او را بیان
حدیث منقطع است و بودن ابن مسعود در لیلة الجن با آنحضرت صلی الله علیه وسلم ثابت شده و تحقیق پیوسته است و چون آن حضرت
بدعوت جن مشغول شد ابن مسعود را در یک جای نشاند و دائره گرد وی کشید و فرمود تا ازین دائره بیرون نرود و آنکه گفت وی
دران شب با آن حضرت صلی الله علیه وسلم نبودم یعنی در وقت مقاومت و مکالمه با جن حاضر نبودم یا در وقت بیرون آمدن
آن حضرت صلی الله علیه وسلم همراه نبودم و در آخر شب پیوستم و سخن درینجا دراز است در شرح بسط نموده شده است آنجا باید نگریست
والله اعلم – وعن کبشة بنت کعب بن مالک وکانت تحت ابن ابی قتادة – و روایت است از کبشه الانصاریه
بفتح کاف و سکون موحده دختر کعب بن مالک انصاری که از مشاهیر صحابه است و قصه وی در تخلف از غزوهٔ تبوک
مشهور است و بود این دختر کعب زن پسر ابی قتاده و ابی قتاده نیز صحابی مشهور است که او را فارس رسول الله صلی الله علیه وسلم
گویند و ابن حبان گفته که کبشه را نیز صحبت است کذا فی التقریب – ان ابا قتادة دخل علیها – روایت میکند کبشه که ابوقتاده

و درآمد بر وے یعنی گربه — فسکبت له وضوءً — پس ریخت کبشه برائے ابوقتاده آب وضو را در ظرفے و در بعض روایات
فسکبت لفظ فسکل نیز آمده — فجاءت هرة فشربت منه — پس آمد گربه که بنوشد ازان آب که برائے وضو نهاده بود — فاصغی
لها الاناء — پس مائل و کج گردانید ابوقتاده برائے گربه ظرف آب را تا بآسانی آب بخورد — حتی شربت — تا آنکه بخورد گربه
آب را — قالت کبشة فرآنی انظر الیه — گفت کبشه پس دید مرا ابوقتاده که نگاه میکنم بجانب وے از روے تعجب
ازانکه بجا گربه را تا از ظرفے که در وے آب وضو نهاده بود بخورد — فقال — پس گفت ابوقتاده — اتعجبین یا ابنة اخی
آیا عجب میداری اے دختر برادر من بر عادت عرب که مخاطب را برادر زاده و پسر عم میخوانند اگرچه در واقع نه این چنین باشد
و اخوت اسلام خود باقی ست — قالت فقلت نعم — گفت کبشه پس گفتم من آرے عجب میدارم ازان — فقال ان رسول الله
پس گفت ابوقتاده بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال — گفته است که — انها لیست بنجس — بدرستی که گربه نیست
پلید که آب بدهان انداختن وے پلید گردد و نجس بکسر جیم بمعنی پلید و بفتح جیم نیز خوانده اند بمعنی پلیدی — انها من الطوافین
علیکم او الطوافات — بدرستیکه گربه از طواف کنندگان و گرد شما برآیندگان ست اگر نر ست از طوافین ست که بمعنی ذکورست
و اگر ماده ست از طوافات ست که بمعنی اناث ست پس کلمه او برائے شک راوی نباشد بلکه تنویع آنحضرت باشد صلی الله
علیه وسلم و تواند که برائے شک بود که آنحضرت صلی الله علیه وسلم من الطوافین فرمود یا من الطوافات و طواف صیغه
مبالغه ست کرا فاوت غلبه و کثرت میکند و مراد آنست که چون وے گرد شما بسیار میگردد اگر حکم نجاست پس خورده او
کنیم در حرج و مشقت افتید بنابران رخصت کردیم یا مراد آن ست که وے داخل گرد شما میگردد چنانکه سائلان و محتاجان
گردند پس مواسات و مهربانی با وے لازم باشد بر تقدیرها باعث مساهله و مسامحه آمده و نزد امام ابوحنیفه سور هره مکروه ست
اگر آب دیگر یافته نشود وضو کنند بان و تیمم نکنند و اگر با وجود آب پاک وضو کنند جائز بود و لیکن مکروه و نزد ابی یوسف
و ائمه دیگر طاهر ست و قول ابی حنیفه بکراهت بجهت آنست که در حدیث دیگر هره را از سباع خوانده و سور سباع نجس ست
و لیکن حدیث انها من الطوافین آورد نجاست را بکراهت — رواه مالک و احمد و الترمذی و ابوداود و النسائی و ابن ماجه
والدارمی — وعن داود بن صالح بن دینار عن امها ان مولاتها ارسلتها بهریسة الی عائشة — داود بن صالح بن دینار
مدنی که از کبار تابعین ست و از موالی انصار و بعض گفته اند موالے ابوقتاده انصاری بود و از مادر خود روایت
میکند که زنے آزاد کننده مادر او بود فرستاده مادر او را با هریسه که طعام مشهور ست مشتق از هرس که بمعنی کوفتن سخت ست
و بمعنی اکل شدید نیز آمده نزد عائشه رضی الله عنها — قالت — گفت مادر وے که هریسه برده بود — فوجدتها تصلی —
پس یافتم عائشه را که نماز میکند — فاشارت الی ان ضعیها — پس بدست باز نمود بجانب من که بنه هریسه را و ازینجا
معلوم میشود که مانند این اشارت کردن روست در نماز و نماز بدان تباه نگردد و در بعض روایات فقهیه آمده است
که اشارت مفهمه مفسد نماز ست و این حدیث برخلاف آن ست و مفسد نماز یا کلام ست یا فعل کثیر بجای اشاره

فانا نرد علی السباع وترد علینا - زیرا که ما وارد می آییم بر درندگان و فرود می آیند ایشان بر ما یعنی آب بسیار است
گاهی ما می آییم و گاهی درندگان می آیند ضرر ندارد چنانکه در حدیث اول از فصل ثانی گذشت - رواه مالک
وزاد رزین قال - روایت کرد این حدیث را مالک و زیادت کرده است رزین گفته است که - زاد بعض الرواة فی
قول عمر - زیادت کرده اند بعض راویان در قول عمر ابن الخطاب این را که گفت - وانی سمعت رسول الله - و بدرستی که من
شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول - که می گفت و می فرمود - لها ما اخذت فی بطونها - مر سباع راست چیزی که گرفتند
در شکمهای خود و نوشیدند از آب - وما بقی فهو لنا طهور وشراب - و چیزی که باقی ماند از آب پس آن برای ماست
پاک کننده و نوشیدنی - وعن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلی الله علیه وسلم سئل عن الحیاض التی بین مکة والمدینة
روایت است از ابی سعید خدری که از آن حضرت صلی الله علیه وسلم پرسیده شد از آب حوضها که میان مکه و مدینه اند - تردها
السباع والکلاب والحمر - فرود می آیند و در می آیند آن را درندگان و سگان و خران - عن الطهور بها - پرسیدند از طهارت
کردن از آن حوضها که آیا طهارت حاصل میشود از آن - فقال لها ما حملت فی بطونها ولنا ما غبر - پس گفت آنحضرت مر سباع
و کلاب و حمر راست آنچه برداشتند در شکمها - خورده و مارست آنچه باقی ماند - طهور - پاک کننده است - رواه ابن ماجه -
وعن عمر بن الخطاب رضی الله عنه - قال لا تغتسلوا بالماء المشمس - امیر المومنین عمر گفت که غسل مکنید بآب
گرم شده در آفتاب - فانه یورث البرص - زیرا که بدرستی که غسل کردن بآب گرم شده بآفتاب می آرد برص را
رواه الدارقطنی - این اثری ست از عمر رضی الله عنه آمده اما رفع آن بحضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بصحت
نرسیده کذا قال النووی و در شرح الشفاء از عائشه آورده که گفت گرم کردم برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم آب در آفتاب
پس فرمود مکن یا حمیرا که آن مورث برص ست رواه ابن نعیم فی الطب والدارقطنی فی الافراد و فی السنن وابن حبان
از انس آورده که گفت غسل مکنید بآبی که گرم شده است در آفتاب که وی می رساند برص و گفته که در اسانید
این احادیث کذابان و وضاعان اند که قبول کرده نمیشود از ایشان حدیث و ثابت نشده از پیغمبر صلی الله علیه وسلم
درین باب چیزی اما از عمر رضی الله عنه درین باب این قول بثبوت رسیده و شافعی آن را بسندی آورده که رجال
وی ثقات اند مگر ابراهیم که در وی اختلاف است و شیخ وی صدقه ضعیف است و دارقطنی از طریق دیگر آورده
و منذری و غیر وی آن را تحسین نموده است والله اعلم دیگر بدانکه قول عمر رض که مولف آورده مخصوص بغسل است و در
سفر السعادة گفته در استعمال آب گرم شده بآفتاب حدیثی صحیح نشده و این شامل غسل و غیر آن است و پوشیده نماند که بتقدیر
ثبوت مراد احتیاط و وهم بر آن خواهد بود یا نزد وهم معارض و مانع از این چنانکه بعض علما کراهت آن را قطع کرده اند گفته اند

باب تطهیر النجاسات - نجاسات پلیدی ضد طهارت و نجس بفتح جیم و بکسر آن پلید و در اصطلاح فقها نجاست بمعنی
پلیدی آید و بکسر بمعنی پلید و نجس بفتحتین از باب سمع یسمع و کرم یکرم هر دو آید و نجاسات بلفظ جمع آوردن بقصد اراده

انواع او ست که مختلف است احکام آن

الفصل الاول — عن ابي هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا شرب الكلب
في اناء احدكم — چون آب خورد سگ در آوند یکے از شما فليغسله سبع مرات — پس باید که بشوید آن آوند را هفت بار
متفق عليه وفي رواية لمسلم — ودر روایتے مر مسلم را این چنین آمده که — قال طهور اناء احدكم اذا ولغ فيه الكلب —
پاک شدن ظرف یکے از شما چون آب خورد سگ در آن ظرف وولوغ خوردن سگ آب با طرف زبان آن
مخصوص است بدرندگان — ان يغسله سبع مرات — شستن آن ظرف است هفت بار — اولاهن بالتراب — نخستین از آن
هفت بار شستن بخاک است — وشستن ظرف از ولوغ کلب هفت بار مذهب اکثر محدثین است ومذهب ائمه ثلاثه هم همین است
الا امام ابو حنیفه که نزد وے حکم سایر نجاسات دارد وآنچه در حدیث آمده است محمول بر استحباب است نه وجوب یا این
در ابتداے اسلام بود لیکن آن منسوخ گشت والله اعلم وآنکه گفت اولاهن بالتراب روایت مسلم است ودر روایتے
ابوداود واخراهن آمده ودر ترمذی اولاهن او اخراهن ودر روایتے نیز از احداهن آمده ودر روایتے از امام احمد هشتم بار
بشوید بخاک — وعنه قال قام اعرابي — گفت ابو هریره ایستاد بادیه نشینے واعراب بادیه نشینان عرب را گویند وبعض
گویند بادیه نشین را اگرچه از عجم نیز بود اعراب گویند — فبال في المسجد — پس بول کرد اعرابی در مسجد — فتناوله الناس — پس گرفتند
او را مردم ودر افتادند در وے تا نگذارند که بول کند — فقال لهم النبي — پس گفت مر ایشان را پیغمبر صلی الله علیه وسلم دعوه بگذارید او
را که بول کند — وهريقوا على بوله سجلا من ماء — وبریزید بر جاے بول او دلوے از آب — او ذنوبا من ماء — شک از راوی است
که سجلا فرموده یا ذنوبا این بر تقدیرے که سجل وذنوب بیک معنی باشد وبعض گفته اند که سجل بفتح سین وسکون جیم دلو عظیم که در وے آب باشد
وذنوب بفتح ذال نزدیک بوے ودرین تقدیر او برائے تخییر باشد وصواب آن است که هر دو بمعنی دلو عظیم پر آب است واو برائے
شک — فانما بعثتم ميسرين — زیرا که برانگیخته شده اید وپیدا کرده شده اید شما مگر آسانی کننده در دین وبهمراهی نماینده —
ولم تبعثوا معسرين — وبرانگیخته نشده اید دشواری دهنده واین صفت آن حضرت است صلی الله علیه وسلم که بنا یافته دین بر آسانی
وسهولت وسماحت دین وشریعت موصوف است صحابه را که تبعان اویند بآن موصوف ساخت مقصود وترغیب وتحریض قوم
بملاطفت است با آن اعرابی که بول کرد — رواه البخاري — واین حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین پاک میگردد بریختن آب بر نجاست
بلکه غلبه بر آنکه غساله نجاست در شاشه پاک است اگر بر جاے دیگر افتد از جامه وبدن وزمین یا از حصیر
ودرینجا اختلاف است مختار آن است که اگر بعد از پاک شدن محل جدا گردد پاک است واگر پیش از پاک شدن جدا گردد
واگر جدا گردد ورنگ وبوے آن متغیر باشد پلید گردد بالاتفاق کذا في مجمع البحار وطیبی گفته که این حدیث دلالت دارد بر آنکه زمین
چون پلید گردد بخشک شدن پاک نگردد وکندن زمین وبرداشتن خاک از آن واجب نیست ونزد ابی حنیفه بخشک شدن
پاک نگردد واگر تا خشک شدن بگذارند زمین بباید کند وخاک از آن برداشت تا پاک گردد انتهى ومعلوم نیست که

در جواب این سخن چه گفته اند و من گفتم بخدا التوفیق که حدیث دلالت نکرد بر آنکه قوم در آنجا نماز کردند پیش از خشک شدن
شاید که ریختن آب بالفعل برای آن بوده باشد که تا نجاست سبک گردد و بو و رنگ بول بجهت غلبه آب برطرف
شود و پاک بخشک شدن شمس باشد و حدیث ازین ساکت است والله اعلم ۔ **وعن انس** ۔ رضی الله عنه ۔ قال بینما نحن فی
المسجد مع رسول الله ۔ گفت انس در اثنای آنکه با بودیم در مسجد با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذ جاء اعرابی ۔ ناگاه آمد اعرابی
فقام یبول فی المسجد ۔ پس ایستاد که بول کند در مسجد ۔ فقال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم ۔ پس گفتند صحابه ۔ مه مه ۔ بکن بکن ازینجا
معلوم میشود که تناول و در افتادن با اعرابی که در حدیث سابق مذکور شد بزبان بوده نه بدست اگر تعنیفی باشد ۔ فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا تزرموه ۔ قطع نکنید بول او را ۔ دعوه ۔ بگذارید او را ازرام بتقدیم زا است بر را قطع کردن بول
کسی را و زرم منقطع شدن بول و اشک و جز آن و درین غایت شفقت و مهربانی و حلم و کرم ست از آن حضرت بر غریبان
و نادانان و اندامنع کرد و نصیحت نمود و در انها نهایت نرمی و شفقت و حکمت و نهی از ازرام اعرابی آن بود که بسبب چون آلوده شد در قطع
بول ضرر است و با وجود آن جامه آن پلید میگردد و مواضع متعدد از مسجد نجس خواهد شد ۔ فترکوه حتی بال ۔ پس گذاشتند
او را تا که بول کرد ۔ ثم ان رسول الله ۔ پس بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعاه ۔ خواند آن اعرابی را ۔ فقال له ان هذه المساجد
لا تصلح لشیء من هذا البول والقذر ۔ پس گفت آن حضرت مر او را که این مسجدها لائق نیست و نمی سزد مر چیزی را ازین بول و پلیدی
انما هی لذکر الله والصلوة وقراءة القرآن ۔ نیست مساجد مگر برای ذکر خدا کردن و نماز گذاردن و قرآن خواندن
او کما قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ۔ یا چنانکه گفت آن حضرت این لفظ در جای می گویند که مقصود لفظ آن حضرت روایت باشد
پس میگوید که این لفظ فرمود که من گفتم یا بلفظ دیگر که مشابه اوست ۔ قال ۔ گفت راوی ۔ وامر رجلا من القوم ۔ و فرمود آن حضرت
مردی را از صحابه که دلوی آب بیارد و بریزد در آنجا که بول کرده است ۔ فجاء بدلو من ماء فشنه علیه ۔ پس آورد آن مرد دلوی را
از آب پس بریخت آن را بر بول و سن بسین مهمله ریختن و اگر بمعجمه باشد پراکنده ریختن گویند و بعضی بمعجمه و در حدیث بمهمله است در
نسخ معتمده و معتبره و در بعض نسخ نقطه بمعجمه نیز واقع شده است ۔ متفق علیه ۔ **وعن اسماء بنت ابی بکر** ۔ رضی الله عنهما ۔
قالت سالت امرأة رسول الله ۔ گفت اسماء بنت ابی بکر صدیق که صحابیه است و فضائل و مناقب بسیار دارد و والده عبدالله بن الزبیر
پرسید زنی پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقالت ۔ پس گفت آن زن ۔ یا رسول الله ارایت احدانا اذا اصاب ثوبها الدم من الحیضة ۔
خبر ده ما را یکی از ما را چون برسد جامه او را خون از حیض و حیضه بکسر حا و فتح آن هر دو آمده است ۔ کیف تصنع ۔ چکند و چگونه
پاک کند جامه را از آن ۔ فقال رسول الله ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا اصاب ثوب احدکن الدم من الحیضة ۔
چون برسد جامه یکی از شما را خون حیض ۔ فلتقرصه ۔ پس باید که بمالد آن را بسر انگشتان و ناخنان ۔ ثم لتنضحه بماء ۔ پس بشوید
او را و نضح در لغت بمعنی پاشیدن آب است ولیکن در احادیث نزد اصول بمعنی شستن ست ۔ ثم لتصل فیه ۔ پس اگر خواهد که نماز گذارد
در آنجا بمعنی با شستن از آنکه خشک گردد چنانچه در احادیث آینده بیاید ۔ متفق علیه ۔ **وعن سلیمان بن یسار** مولای

ام المؤمنین میمونه برادر عطاء بن یسار از اهل مدینه و کبار تابعین است فقیه فاضل ثقه عابد و صاحب حجت یکی از فقهای سبعه مدینه
مات سنه سبع ومائة - قال سألت عائشة عن المني يصيب الثوب - گفت سلیمان پرسیدم عائشه رضی الله عنها از حکم منی که میرسد
جامه را - فقالت كنت أغسله من ثوب رسول الله - گفت عائشه بودم من که میشستم منی را از جامه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیخرج
الى الصلاة - پس بیرون می آمد آن حضرت بنماز - وأثر الغسل في ثوبه - ونشان شستن که تری میباشد در جامه آنحضرت می بود
متفق علیه - **وعن الأسود وهمام** - اسود بن یزید بن قیس نخعی برادرزاده علقمه بن قیس است و بود اسن از عم خود و وی خال ابراهیم
نخعی است زمان آنحضرت را دریافته و خلفای اربعه را دیده و از اکابر صحابه شنیده روایت میکند از وی خواهرزاده او ابراهیم و غیر وی هشتاد
حج و عمره برآورده و بود صائم تا وقت موت و ختم میکرد در دو شب مات سنه اربع او خمس وسبعین و همام نخعی نیز تابعی کوفی ثقه است از عباد اهل کوفه
و علمای آن روایت میکند از ابن مسعود و عائشه و غیر ایشان از صحابه و روایت کرد از وی ابراهیم و غیر وی مات سنه خمس وستین پس روایت
میکنند این دو تابعین - عن عائشة قالت كنت أفرك المني من ثوب رسول الله - گفت عائشه بودم من که میمالیدم منی را یعنی خشک را
از جامه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - روایت کرد این حدیث را مسلم بروایت اسود و همام از عائشه و بروایة علقمة والأسود عن عائشة
نحوه روایت کرد علقمه و اسود از عائشه مانند آن - وفيه - و در وی یعنی در روایت این راوی نیز هست که - ثم يصلي فيه - پس نماز میگزارد آنحضرت
در ان و این احادیث دلیل است بر نجاست منی چنانکه مذهب ما و مذهب مالک و روایتی از احمد است و نزد شافعی و مشهور از مذهب احمد منی طاهر است
و دلیل ایشان آن است که منی اصل و ماده پیدایش دوستان خداست پس چگونه گوییم که نجس است و دارقطنی و طبرانی از ابن عباس
رضی الله عنهما روایت آورده اند که گفت پرسیده شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از منی که میرسد جامه را پس فرمود که آن بمثابه
آب بینی است و آب حلق است کفایت میکند که بمالی آن را بخرقه یا بخشینه و دلیل ما احادیث است که وارد شده در غسل آن و فرک
برای تسهیل امر است بجهت شدت ابتلا نه از جهت طهارت و اگر گویند شاید که غسل و فرک از جهت کمال نظافت باشد
نه برای طهارت جواب ایشان آنکه این خلاف ظاهر است و تمام دلیل آنست که منی را با اشیای نجسه جمع کرده اند چنانکه در هدایه حدیث
آورده است که یغسل الثوب من الخمس البول والغائط والدم والمني والقيء و آنکه ایشان گویند که منی اصل آفرینش دوستان خداست
علقه که خون بسته است نیز ماده آفرینش دوستان خداست و خون باتفاق نجس است و نیز گاهی از پلید پیدا میگردد چنانکه
شیر از خون و منی نجس چنانکه اصل اولیای خدا است اصل اعدای خدا نیز هست پس چگونه گوییم که آن پاک است و اما حدیث
ابن عباس که آورده اند در صحت این حدیث سخن است و اگر صحیح است منسوخ است والله اعلم - **وعن ام قيس بنت محصن**
بکسر میم و سکون حا و فتح صاد و همام خواهر عکاشه بن محصن است اسلام آورده بمکه قدیم و هجرت کرده بمدینه جمعی از صحابه و تابعین از وی
روایت کرده اند - أنها أتت بابن لها - روایت است از ام قیس که وی آورد پسری را که مر او را بود - صغير لم يأكل الطعام
پسر خرد شیرخواره که نخورده است هنوز طعام را - إلى رسول الله - آورد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فأجلسه رسول الله صلى الله
عليه وسلم في حجره - پس نشاند آن حضرت آن پسر را در کنار مبارک شریف خود - فبال على ثوبه - پس بول کرد آن پسر در کنار

شریفهٔ آن حضرت - فدعا بماء - پس طلبید آن حضرت آب را فنضحه ولم یغسله - پس پاشید آب بران جامه و نشست آنرا متفق علیه
بدانکه مذهب شافعی آن ست که در بول صبی که نخورد طعام بخوردن قوت پاشیدن آب کفایت دارد و حاجت بغسل نیست و ظاهر این حدیث
دلالت دارد بران و بعضی از شافعیه فرق کرده اند میان صبی و صبیه و کفایت نضح در اول ست نه در ثانی و نزد ابا حنیفه
و مالک هر جا غسل می باید و مراد بنضح در حدیث نزد ایشان غسل ست و لم یغسله بآن معنی ست که مبالغه در غسل نکرد آخر ست
عموم و الاحمل که دلالت دارد بر غسل بول و شمنی از طحاوی نقل کرده که مراد بنضح اینجا صب ست یعنی ریختن آب از غیر مالیدن و فشردن
و در حدیث آمده است از عائشه رضی الله عنها که آورده شد نزد آنحضرت کودکی پس بول کرد فرمود آن حضرت پس ریختند آب بر وی
ریختنی و در بول صبی این کفایت است و در بول صبیه صب با عصر می باید پس در هردو غسل است ولیکن در بول صبیه مبالغه
و تاکید بیشتر ست و وجوه فرق میان صبی و صبیه در شرح ذکر کرده شده است و اظهر وجوه آن ست که با پسران ابتلا
و اختلاط بیشتر از دختران ست پس در ایجاب غسل و مبالغه در آن حرج و مشقت است - وعن عبد الله بن عباس
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اذا دبغ الاهاب فقد طهر - چون دباغت داده شد پس بتحقیق پاک شد
و دباغت پیراستن پوست باشد از گندگی و تباهی آن را بچیزی خواه دارو باشد یا آفتاب دادن باشد بمجرد خشک شدن
و در باد گذاشتن و اهاب بکسر همزه چرم مطلقا پیش از دباغت یا بعد کذا فی القاموس و شمنی گفته که اهاب جلد پیش از دباغت
و بعد از دباغت ادیم گویند - رواه مسلم - بدانکه طهارت چرم بدباغت ثابت ست باتفاق ائمه اربعه خواه میته بود
یا مذبوح ماکول اللحم بود یا غیر آن الا آنکه بعض اصحاب امام احمد را در اهاب میته کلامی هست و محققان ایشان بطهارت اند
و احادیث درین باب مشهور ست و پوست خنزیر و آدمی ازان مستثنی ست آدمی از جهت کرامت و خنزیر بسبب اهانت
و در کلب اختلاف است و صحیح آن ست که وی نجس العین نیست چنانکه خنزیر و فیل نزد امام محمد حکم خنزیر دارد و نزد امام ابو حنیفه
و ابی یوسف و دیگر ائمه چنین نیست و از سلف منقول است که باستخوان وی مانند فیل و غیر آن انتفاع میکردند و از ان شانه
و شانه میکردند و بیهقی از انس آورده که آن حضرت را شانه بود از عاج و آورده اند که برای فاطمه زهرا سلام الله علیها و علی
آبائها الکرام دو دستوانه خرید از عاج و مشهور آن است که عاج نام دندان فیل ست و بعضی از محدثان گفته اند که نام حیوان
دیگر ست دریائی که آن را ذبل خوانند و بعض گویند که نام سلحفاة بحری است والله اعلم - وعنه - قال تصدق علی
مولاة لمیمونة بشاة - و هم از ابن عباس ست گفت تصدق کرده شد بر جاریه آزاد کرده شده که مر ام المؤمنین میمونه را بود
بگوسفندی - فماتت - پس مرد آن شاة و مرده افتاده بود - فمر بها رسول الله - پس گذشت بران شاة مرده افتاده
پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم فقال هلا اخذتم اهابها - پس گفت آن حضرت چرا نگرفتید شما پوست آن را - فدبغتموه - پس
دباغت میکردید آن را - فانتفعتم به - پس سود مند میشدید بدان - فقالوا انها میتة - پس گفتند اهل خانه میمونه این شاة
مرده بوده است و انتفاع بدان حرام - فقال انما حرم اکلها - پس فرمود آن حضرت حرام نیست مگر خوردن میته نه مطلق انتفاع

بلفظے دیگر آوردہ۔ وعن ام سلمۃ قالت لہا امرأۃ۔ و روایت است از ام سلمہ رضی اللہ عنہا کہ گفت او را زنے انی اطیل ذیلی۔ بدرستی کہ من دراز میکنم دامن جامۂ خود را۔ وامشی فی المکان القذر۔ و راہ میروم در جاے پلید یعنی و در انجا چیزے پاک کنم وشوئیم یا چکنم۔ قالت۔ گفت ام سلمہ۔ قال رسول اللہ۔ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یطہرہ ما بعدہ پاک میگرداند او را چیزے کہ بعد از رفتن در مکان قذر است یعنی بعد از ان کہ در جاے پاک راہ میروی خاکے کہ بدان میرسد پاک میگرداند او را چنانکہ در حدیث ابی ہریرہ معلوم شد و درین حدیث ام سلمہ القذر محمول بر قذر یابس می باید کرد وجہ اجماع منعقد است کہ جامہ چون پلید گردد پاک نشود مگر بشستن بخلاف نعلین و خفین کہ جماعۂ از تابعین بران رفتہ اند کہ پاک میشوند بمالیدن اگر چہ نجاست رطب باشد چنانچہ قول امام شافعی و ابی یوسف معلوم شد۔ رواہ مالک واحمد والترمذی وابو داود والدارمی وقالا۔ و گفتند ابو داود و دارمی کہ۔ المرأۃ ام ولد لابراہیم بن عبد الرحمن بن عوف۔ آن زن کہ پرسید از ام سلمہ زنے بود کہ ام ولد است مر ابراہیم بن عبد الرحمن بن عوف را پس آن مرأۃ مجہول نباشد و این حدیث مطعون نگردد۔ وعن المقدام بن معدی کرب۔ بکسر را صحابی است معدود در اہل شام نزول کردہ حمص را و وفود آوردہ بر آن حضرت از کندہ روایت میکنند از ان حضرت و از صحابہ و روایت میکنند از وے جمعے از تابعین بارہ بالشام سنہ سبع وثمانین۔ قال نہی رسول اللہ۔ گفت نہی کردہ است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عن لبس جلود السباع از پوشیدن پوستہاے درندگان چنانکہ شیر و پلنگ و مانند آن۔ والرکوب علیہا۔ و از سوار شدن بران یعنی پوستہا مراد گستردن آنہاست در زیر و نشستن بر آنہاست یا بر زین انداختن و سواری کردن و علت نہی آن گفتہ اند کہ آن از سیرت جباران و دواب متکبران است پس نہی تنزیہی است و بر قول کسے کہ میگوید موہاے میتہ نجس است و پاک نمیگردد بدباغت نہی تحریمی نیز میتواند شد۔ رواہ ابو داود والنسائی۔ وعن ابی الملیح۔ بفتح میم۔ بن اسامۃ عن ابیہ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ نہی عن جلود السباع۔ روایت است از ابو الملیح کہ نام وے عامر بن اسامہ بن عمیر ہذلی است و از ثقات تابعین است و پدر او اسامہ از صحابہ است ظاہر آنست کہ مراد ابو الملیح سابق باشد و ابو الملیح فارسی دیگر نیز تابعی ثقہ کہ آن حضرت منع کرد از پوستہاے درندگان۔ رواہ احمد وابو داود والنسائی۔ ونہی از جلود سباع شامل است لبس و افتراش و رکوب بران۔ وزاد الترمذی والدارمی ان تفترش۔ و درین روایت مخصوص بافتراش گردد۔ وعن ابی الملیح انہ کرہ ثمن جلود السباع۔ روایت است از ابی الملیح کہ وے مکروہ داشتہ است بہاے و چرمہاے درندگان را و این مذہب ابو الملیح است و بعض چنین کردہ اند کہ مراد پیش از دباغت است کہ نجس است نجاست بیع آن مکروہ و حرام داشتہ است و در نسخۂ اصل درینجا بیاض است و در حاشیہ نوشتہ اند کہ رواہ الترمذی فی کتاب اللباس و بسند جید روایت کرد این حدیث را ترمذی و سند وے سرہ و قوی است۔ وعن عبد اللہ بن عکیم بضم عین و فتح کاف جاہلی اسلامی است کہ دریافتہ زمان سعادت نشان آن حضرت را و شناختہ نشدہ او را

روایت واختلاف ست در صحبت وے وصحیح آن ست که تابعی ست - قال اتانا کتاب رسول الله - گفت آمد
ما را کتاب پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان لا تنتفعوا من المیتة - که سود مند نشوید از خود مرده - باهاب ولا عصب -
نه بپوست ونه به پے - رواه الترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجه - این حدیث وامثال آن تمسک بعضے از
اهل مذهب امام احمد ست که جلد میته را طاهر ندارند اگرچه مدبوغ باشد ودر صحت احادیث وارده در طهارت آن کلام
کنند وبعضے از ایشان که التزام صحت آنها میکنند بعموم قرآن را که فرموده است حرمت علیکم المیتة اگرچه مدبوغ باشد بسبب
تخصیص نکنند وگویند که مقصود حرمت هر جزوے است یا آنچه مقصود از اهاب انتفاع بدوست چنانکه مقصود از لحم اکل او
وحدیثے از دارقطنی نقل کنند که آن حضرت فرمود صلی الله علیه وسلم که من رخصت کرده بودم شما را در جلود میته وچون بیاید
شما را کتاب من سود مند نشوید از میته نه باهاب ونه به پے واین مشعر ست که نهی بعد از رخصت ست وحق آن است
که احادیث طهارت بعد از دباغت بسیار اند ومشهور که مثل آن زیادت بر کتاب بعنوان کرد واهاب نام جلد ست پیش
از دباغت وخود در حدیث بخاری ومسلم آمده که حرام از میته اکل اوست نه همه چیز چنانکه گذشت وجمهور ائمه از مذهب امام و
محققین ایشان نیز همین جانب اند که ظاهر ست وحدیث عبد الله بن عکیم ضعف واضطرابے دارد که مقاومت آن احادیث
نتوانند کرد ودر صحبت او نیز سخن ست وصحیح آن ست که وے تابعی مخضرم ست والله اعلم ومؤلف بعد ازین حدیثے
که دلالت دارد بر نجاست اهاب میته احادیثے آورد که دلالت دارند بر طهارت آن بعد از دباغت اشارت باآنکه
مراد درین حدیث اهاب پیش از دباغت ست پس گفت - وعن عائشة رضی الله عنها - ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم امر ان یستمتع بجلود المیتة اذا دبغت - گفت عائشه که آن حضرت امر کرد بطریق اباحت به نفع کردن بپوستهاے میته
وقتے که دباغت داده شوند واگر بملاحظه منع از اضاعت واسراف امر استحباب نیز مراد دارند صورتے دارد والله اعلم رواه
مالک وابوداود - وعن میمونة قالت مر علی النبی صلی الله علیه وسلم رجال من قریش - گفت میمونه که گذشتند بر آنحضرت
جمعے مردان از قریش که - یجرون شاة لهم مثل الحمار - میکشیدند گوسفند مرده که مر ایشان را بود مانند خر در ضخامت
کلانی یا فربهی یا بسبب آماسیدگی - فقال لهم رسول الله - پس گفت مر ایشان را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لو اخذتم اهابها -
کاشکے بگرفتید شما پوست اورا - قالوا انها میتة - گفتند که این شاة خود مرده ست پوست اورا چگونه بگیریم - فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یطهرها الماء والقرظ - پس گفت آن حضرت پاک میگرداند آن را آب وقرظ بفتحتین برگ درخت سلم که بدو
پوست پیرایند - رواه احمد وابوداود - وعن سلمة بن المحبق - بضم میم وفتح حاے مهمله وکسر باے موحده مشدده
وغالب بر زبان محدثان فتح باست صحابی ست معدود در بصریین روایت میکنند از وے حسن بصری وغیره
قال ان رسول الله - گفت که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جاء فی غزوة تبوک - آمد در جنگ تبوک که نام موضعے ست
در جانب شام وآخر غزوات آن حضرت است در سال نهم - علی اهل بیت - بر اهل خانه - فاذا قربة معلقة - پس ناگاه

باب المسح علی الخفین — بدانکه مسح موزه جائز است به سنت و اخبار و آثار مشهوره تا آنکه هر که اعتقاد آن نکند مبتدع است کذا فی الهدایة و تصریح کرده جمعی از حفاظ که حدیث مسح علی الخفین متواتر است و جمع کرده اند بعضی از محدثان راویان آن را از صحابه از هشتاد در گذشته اند و عشره مبشره از ایشانند و ابن عبد البر گفت نمیدانم که هیچ یکی از علمای سلف انکار آن کرده اند کذا فی المواهب اللدنیة و حسن بصری گفته که دریافتم هفتاد نفر از صحابه را رضی الله عنهم که همه اعتقاد میکردند مسح خفین را و کرخی گفته که میترسم کفر را بر آنکه قبول ندارد مسح موزه را زیرا که آثاری که در وی آمده در حیز تواتر است و امام ابو حنیفه گفته که قائل نشدم بمسح موزه تا آنکه آمد مرا آثار مانند روشنی آفتاب بعد از آن بدانکه مسح کردن بر موزه رخصت است و عزیمت شستن پای و در هدایه گفته که هر که اعتقاد ندارد مسح موزه را مبتدع است اما اگر اعتقاد دارد و مسح نکند از جهت اخذ بعزیمت ماجور باشد و در مواهب لدنیه گفته که علما را اختلاف است که مسح کردن بر موزه فاضل تر است یا برکشیدن آنها و پایها شستن بعضی گفته اند که مسح کردن فاضل تر است از جهت رد بر اهل بدع از روافض و خوارج که طعن میکنند بر آن و مختار در مذهب امام احمد همین است و امام نووی گفته که مذهب اصحاب ما آن است که غسل افضل است از جهت بودن وی اصل با شرط آنکه ترک نکند مسح را و در روایتی از امام احمد هر دو برابر است از جهت ورود شریعت بهر دو و صاحب سفر السعادة گفته که هرگز آنحضرت صلی الله علیه وسلم را تکلف نبود در هیچ جانب نه در مسح و نه در غسل اگر موزه پوشیده بود مسح کردی تا پای شستی بود و اگر پای برهنه بودی موزه نپوشیدی تا مسح کند و علما را اختلاف است و در این چون افعال [illegible] است که موافق مذهب باشد انتهی

الفصل الاول عن شریح — بضم شین معجمه و فتح را ابن هانی بهمزه در آخر از جمله اصحاب امیر المؤمنین علی است ثقه است ولادت او در زمان آنحضرت است و پدر او هانی صحابی است و آنحضرت او را کنیت بابو شریح ساخته قال سألت علی بن ابی طالب عن المسح علی الخفین — گفت پرسیدم علی بن ابی طالب را از مسح کردن بر موزها که حکم آن چیست فقال جعل رسول الله — پس گفت علی گردانید پیغمبر خدا — صلی الله علیه وسلم ثلثة ایام و لیالیهن للمسافر — سه روز و شبهای آن برای مسافر و یوما و لیلة للمقیم — و یک روز و یک شب مقیم را — رواه مسلم — وعن المغیرة بن شعبة انه غزا مع رسول الله — روایت است از مغیره بن شعبه که صحابی مشهور است که وی غزا کرد همراه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم غزوه تبوک — که آخرین غزوات آنحضرت است قال المغیرة فتبرز رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل الغائط — پس بصحرا برآمد آنحضرت بجانب قضای حاجت انسانی فحملت معه اداوة — پس برداشتم با آنحضرت آب را در ظرفی که آن را اداوه گویند و اداوه بکسر آفتابه خرد از چرم و در باب وضو تحقیق آن گذشته — قبل الفجر — پیش از نماز بامداد — فلما رجع — پس هرگاه که باز گشت آنحضرت از جانب حاجت — اخذت اهریق علی یدیه من الاداوة — آب ریختن گرفتم بر هر دو دست مبارک وی از اداوه و از اینجا معلوم میشود که استعانت [illegible] و تخصیص آن بحالت سفر چنین نباید والله اعلم — فغسل یدیه و وجهه — پس شست آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر دو دست خود را و روی خود را وعلیه جبة من صوف — و بر بدن مبارک آنحضرت جبه بود از پشم جبه جامه که بر دو دوخته شده باشد و پنبه در میان [illegible]

وقبائے آنکہ جیب ندارد و واسع جیبہا را شامل ست ۔ وذہب یحسر عن ذراعیہ ۔ رفت آن حضرت وخواست کہ برکشد و برہنہ کند
ہر دو ارش و دست خود را ۔ فضاق کم الجبۃ ۔ پس تنگی کرد آستین جبہ ۔ فاخرج یدیہ من تحت الجبۃ ۔ پس بیرون آورد ہر دو دست
خود را از زیر جبہ ۔ والقی الجبۃ علی منکبیہ ۔ و انداخت جبہ را بر ہر دو دوش مبارک خود و این جبہ ایست کہ در احادیث ذکر او
واقع شدہ است کہ بود ہ است جبہ رومیہ بود و تنگ بود و ازینجا معلوم شود کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم جامہ ہائے کفار پوشیدہ
لیکن می گویند کہ آن را در سفر می پوشید ۔ وغسل ذراعیہ ۔ و بشست ہر دو ذراع خود را ۔ ثم مسح بناصیتہ ۔ پس مسح کرد موئے
پیشانی خود را کہ آن را چہارم حصہ سر می دانند ۔ وعلی العمامۃ ۔ و مسح کرد بر عمامہ از برائے تکمیل مسح راس و اقامت سنت
مسح چنانکہ تحقیق آن در باب وضو گذشت ۔ ثم اہویت لانزع خفیہ ۔ مغیرہ می گوید پس خم شدم و دست بر آوردم تا بکشم موزہ ہائے
آن حضرت را ۔ فقال دعہما فانی ادخلتہما طاہرتین ۔ پس فرمود بگذار و مکش موزہ ہا را زیرا کہ من در آوردہ ام پاہائے را در اینہا
کہ پاک اند یعنی پوشیدہ ام آنہا را بر طہارت و درینجا کلامی ست کہ در شرح آن را ذکر کردہ ایم ۔ فمسح علیہما ۔ پس مسح کرد بر ہر دو
موزہ ۔ ثم رکب و رکبت ۔ بعد ازان سوار شد آن حضرت و سوار شدم من ۔ فانتہینا الی القوم ۔ پس منتہی شدیم و رسیدیم بقوم
وقد قاموا الی الصلوٰۃ ۔ وحال آنکہ بتحقیق ایستادہ بودند بنماز گویا اشارت از آن حضرت یافتہ بودند کہ اگر آمدن ما دیر کشد شما نماز
بگذارید ۔ ویصلی بہم ۔ و میگذارد نماز بقوم یعنی امامت میکرد ۔ عبد الرحمن بن عوف وقد رکع بہم رکعۃ ۔ و بتحقیق گذاردہ بود
وے با قوم یک رکعت ۔ فلما احس بالنبی ۔ پس ہرگاہ کہ آگاہ شد بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ذہب یتاخر ۔ رفت کہ پس شود و آن حضرت
بامامت پیش آید ۔ فاومی الیہ ۔ پس اشارت کرد آن حضرت بجانب عبد الرحمن بن عوف کہ پیش ایستادہ باش و بحال خود باش ۔
فادرک النبی ۔ پس دریافت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم احدی الرکعتین معہ ۔ یکے از دو رکعت با عبد الرحمن بن عوف ۔ فلما سلم
قام النبی صلی اللہ علیہ وسلم وقمت معہ ۔ پس ہرگاہ سلام داد امام بایستاد آن حضرت و ایستادم من نیز با وے ۔ فرکعنا الرکعۃ التی
سبقتنا ۔ پس گذاردیم ما رکعتے را کہ سابق شدہ بود آن رکعت ما را و گذاردہ بود امام با قوم چنانکہ حکم مسبوق ست ۔ رواہ مسلم
و ازین حدیث معلوم شد کہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بعض اصحاب اقتدا کردہ است و مجموع آن دو بار است یکبار دیگر
بابی بکر صدیق کردہ در شکل ہمین واقعہ کہ بعبد الرحمن بن عوف گذاردہ تا آنکہ در مرض اخیر گذارد و آنجا امام آن حضرت بود و ابو بکر
مقتدی بود وے چنانکہ در محل خود تحقیق یافتہ است

الفصل الثانی

عن ابی بکرۃ ۔ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ رخص للمسافر ثلثۃ ایام ولیالیہن وللمقیم یوما ولیلۃ
ابو بکرۃ بتا در آخر صحابی ثقفی کہ نام او نفیع است بضم نون و فتح فا روایت میکند از آن حضرت کہ رخصت کرد برائے مسافر
سہ شبانروز و مر مقیم را یک شبانروز ۔ اذا تطہر فلبس خفیہ ۔ وقتیکہ طہارت کرد پس پوشید ہر دو موزہ خود را ۔ ان
یمسح علیہما ۔ کہ مسح کند بران در وضوئے کہ بعد ازین خواہد کرد ۔ رواہ الاثرم فی سننہ ۔ روایت کرد این حدیث را اثرم
[illegible] در سنن خود ۔ وابن خزیمۃ والدارقطنی ۔ روایت کرد ابن خزیمہ و دارقطنی ۔ وقال الخطابی ہو صحیح الاسناد ۔

وگفته است خطابی که این حدیث صحیح است اسنادش ـ کذا فی المنتقی ـ این چنین است در منتقی بضم میم وسکون نون وفتح
تا وقاف که نام کتاب خطابی است ـ **وعن صفوان بن عسال** بفتح عین مهمله وسین مشدده صحابی است ساکن کوفه
دوازده غزوه کرده وگفته اند که عبدالله بن مسعود از وی روایت کرده ـ قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یأمرنا اذا کنا سفرا ـ گفت بود آن حضرت که امر میکرد ما را وقتی که می بودیم ما مسافر وسفر بفتح سین وسکون فا جمع سافر است
چنانچه صحب جمع صاحب ورکب جمع راکب ـ ان لا ننزع خفافنا ـ بکسر خا ـ ثلثة ایام ولیالیهن ـ که نکشیم موزه های
خود را از پاها سه روز وشبهای آن ـ الا من جنابة ـ مگر از غسل جنابت که در وی مسح بر موزه درست نیست
وموزه ها باید کشید ـ ولکن من غائط وبول ونوم ـ ولیکن در وضو کردن از غائط وبول ونوم نمی باید کشید وهمان مسح
باید کرد ودرین عبارت بحسب قاعده عربیت کلامی است که در شرح آن را بیان کرده ایم ـ رواه الترمذی والنسائی ـ
وعن المغیرة بن شعبة قال وضأت النبی ـ گفت وضو ساز انیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم ـ یعنی آب بر اعضای
شریف وی ریختم ـ فی غزوة تبوک ـ در جنگ تبوک ـ فمسح اعلی الخف واسفله ـ پس مسح کرد آن حضرت بالای موزه را که بر
پشت قدم است وپایان آن را که جانب پایان قدم است ـ رواه ابوداود والترمذی وابن ماجه وقال الترمذی ـ وگفت
ترمذی ـ هذا حدیث معلول ـ این حدیث معلول است در روی اسباب وعلل است که قادح اند در صحت آن ـ وگفت ـ
وسألت ابا زرعة ومحمدا یعنی البخاری عن هذا الحدیث ـ وپرسیدم ابا زرعه را که از کبار ائمه حدیث است وپرسیدم
بخاری را ازین حدیث که آیا صحت دارد ـ فقالا لیس بصحیح ـ پس گفتند این دو امام که این حدیث صحیح نیست ـ وکذا
ضعفه ابوداود ـ وهمچنین تضعیف کرده است این حدیث را ابوداود ووجه ضعف این حدیث دو چیز گفته اند یکی آنکه
اتصال این حدیث بمغیره ثابت نشده است بلکه بوراد بر وزن خراد که کاتب مولای مغیره بود ووجه دیگر آنکه روایت
کرده است او را ثور بن یزید از رجاء بن حیوة از کاتب مغیره وثور سماع ندارد از رجاء واکثر طرق مغیره مطلق واقع شده
که مسح علی الخفین بی ذکر اعلی واسفل ودر حدیث آینده آمده است که مسح علی ظاهرهما پس درین حدیث [illegible]
واین نیز از اسباب قادحه در صحت است ـ **وعنه** انه قال رأیت النبی صلی الله علیه وسلم یمسح علی الخفین علی ظاهرهما ـ
وهم از مغیره بن شعبه است که گفت دیدم آنحضرت را که مسح میکرد بر موزه ها بر ظاهر آنها ـ رواه الترمذی وابوداود ـ **وعنه**
قال توضأ النبی صلی الله علیه وسلم ومسح علی الجوربین والنعلین ـ وهم از مغیره است که گفت مغیره وضو کرد آن حضرت ومسح کرد بر
جوربین ونعلین ـ رواه احمد والترمذی وابوداود وابن ماجه ـ جورب موزه که بر بالای موزه پوشیده می شود تا پاشنه
وآن را جرموق وموق نیز گویند ودر شرح این مقام از جوهری ومطرزی آورده که موق موزه کوتاه که پوشیده می شود بالای
موزه ودر شرح کتاب خرقی گفته جرموق موزه کشاده که پوشیده می شود بالای موزه در بلاد بارده ومسح بر جورب وقتیکه
پوشیده شود موزه بالا وپایان هر دو بطهارت جائز است نزد محمد وابی یوسف مطلقا ونزد امام ابی حنیفه اگر ثخین

و مجلد و منعل باشد چنانکہ راہ رفتن با آن ممکن بود و نیز البتہ بر ساق بایستد جائز نیست والا نہ مگر آنکہ نرم باشد چنانکہ آب مسح
بموزہ در وی نرسد گویا کہ بر ان مسح کردہ و ہمچنین جائز است نزد امام احمد و نزد شافعی جائز نیست مسح بر جورب
اگرچہ منعل باشد و این حدیث حجت ست بر وے و روایت کردہ شدہ ہست از علیؓ و ابن مسعود و انس بن مالک و عمر
بن الخطاب و ابن عباس و غیر ایشان رضی اللہ عنہم اجمعین

الفصل الثالث — عن المغیرۃ قال مسح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی الخفین — روایت ست از مغیرہ
گفت کہ مسح کرد آن حضرت بر خفین — فقلت — پس گفتم من بطریق استفہام — یا رسول اللہ نسیت — فراموش کردی یعنی
پاہا را کہ بشکستی ہی موزہ ہا را — قال بل انت نسیت — فرمود من فراموش نکردہ ام بلکہ تو فراموش کردہ یعنی خطا کردہ در نسبت
کردن نسیان بمن درین فعل — بہذا امرنی ربی — باین امر کردہ است مرا پروردگار من — عز وجل — و من بعد مرا نہ او کردہ ام
نہ فراموش کردن شستن پاہا را گویا این اول بار ہست کہ مغیرہ مسح موزہ را دیدہ و خیال کردہ کہ مگر شستن پاہا فراموش
شدہ باشد پس فرمود امر الٰہی این چنین شدہ و مناسب آن بود کہ مغیرہ می پرسید کہ آیا حکمے تازہ شدہ است و وجوب غسل
رجلین ساقط گشتہ — رواہ احمد و ابو داؤد — وعن علی — رضی اللہ عنہ — انہ قال — گفت امیر المؤمنین علیؓ — لو کان
الدین بالرای — اگر می بود کار و بار دین برائے و حکم عقل — لکان اسفل الخف اولی بالمسح من اعلاہ — ہر آئینہ می بود پاے
موزہ بہتر و سزاوار تر بمسح کردن از بالاے آن از جہت بودن جانب پایان محل نجس و تلوث پس بتطہیر و تنظیف آن اولے
و انسب باشد — وقد رأیت رسول اللہ — و بتحقیق دیدم پیغمبر خدا را — صلی اللہ علیہ وسلم یمسح علی ظاہر خفیہ — مسح میکرد بر ظاہر
یعنی بر بالاے موزہ ہاے خود — رواہ ابو داؤد والدارمی بمعناہ — روایت کرد این حدیث را باین لفظ ابو داؤد و دارمی بمعنی
آن را بعبارت دیگر آوردہ و از ینجا معلوم گردد کہ حکم عقل و اتباع وے در مقابلہ حکم شارع و قیاس در برابر نص باطل ست

باب التیمم — تیمم در لغت بمعنی قصد ست و در شرع عبارت ہست از قصد کردن خاک پاک و مسح کردن روے
و دست بدان بہ نیت تطہیر و قصہ ابتداے شرعیت تیمم آن ست کہ در صحیح بخاری از عائشہ صدیقہ رضی اللہ عنہا روایت
میکند کہ گفت بیرون آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در بعضے از سفرہاے وے تا بودیم بہ بیدا یا بذات الجیش گسست گردن بند من
پس توقف فرمود آن حضرت برائے جستن آن و توقف نمودند مردم با وے و در ان منزل آب نبود و با خود آب نداشتند پس
آمدند مردم نزد ابوبکر صدیق و گفتند نمی بینی کہ چہ کرد عائشہ نگاہ داشت پیغمبر خدا و مردم را پس آمد ابوبکر و آن حضرت سر خود را بر
زانوے من نہادہ بخواب رفتہ بود پس گفت مرا ابوبکر کہ نگاہ داشتی تو پیغمبر خدا و مردم را و نیستند بر آب پس عتاب کرد مرا ابوبکر
و گفت آنچہ خدا خواستہ است کہ بگوید و طعن کرد بدست خود در تہیگاہ من و نتوانستم جنبید بجہت خواب کردن آن حضرت بر ران
من پس برخاست آن حضرت و صبح کرد وے آب پیدا نشد پس فرستاد خداے تعالی آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر نیست
این اول برکت شما اے آل ابوبکر عائشہ گوید پس برخیزانیدند شترے را پس یافتیم گردن بند را در زیر شتر

و در حدیث دیگر آمده که عائشه بعاریت گرفت قلاده را از اسماء بنت ابی بکر پس گم گشت قلاده پس فرستاد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم مردمے را بجستن آن پس دریافت مردم را وقت نماز پس بگزاردند نماز بے وضو و شکایت بردند
بحضرت پس فرستاد خداوند تعالیٰ آیت تیمم را پس گفت اسید بن حضیر بعائشه جزاک الله خیرا بدهد ترا خدا جزائے نیک
بخدا سوگند فرود نیامد بتو امرے که ناخوش داری آن را مگر آنکه گردانید خداوند تعالیٰ آن را برائے تو و برائے مسلمانان خیر
دیگر بدانکه علما را اختلاف شده است در آنکه تیمم دو ضربه است یکے برائے چهره و دوم برائے هر دو دست تا آرنج یا یک ضربه است
برائے روئے و کفهائے دست و اول قول ابی حنیفه و صاحبیه و مالک و مختار از مذهب شافعی و بعض اصحاب احمد
بن حنبل است و قول علی مرتضی و ابن عمر و حسن بصری و شعبی و سالم بن عبد الله و سفیان ثوری و اکثر علمائے امصار
و ثانی مذهب مشهور امام احمد و قول قدیم شافعی و منقول از عطا و مکحول و اوزاعی و اسحاق بن راهویه و ابن جریر و ابن المنذر
و ابن خزیمه و جز ایشان از اصحاب حدیث و در هر دو جانب احادیث نیز واقع شده چنانکه در کتاب بیاید و محدثان گویند
که احادیث قول ثانی اصح و اقوی است و تحقیق آن است که احادیث مذهب اول نیز صحیح اند و احادیث ظاهر در مذهب ثانی
ماول اند و تمامه این مبحث در شرح بتفصیل ذکر کرده شده است والله اعلم

الفصل الاول — وعن حذیفة — رضی الله عنه — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم فضلنا علی الناس
بثلث — فزونی داده شده است ما را و شرف کرامت بر مردم که پیشتر از ما گذشته اند از انبیا و امت هائے ایشان بسه
خصلت و سه فضیلت — جعلت صفوفنا کصفوف الملائکة — گردانیده شده است صفهائے ما در معرکه جنگ با کافران
یا در نماز بجماعت که جهاد است با نفس و شیطان مثل صفوف فرشتگان در صورت و هیئت با تمام صف اول یا
در قرب و دنو یا در تعظیم و تکریم و در قول خداوند تعالیٰ که فرموده است وَالصّٰٓفّٰتِ صَفًّا قسم است بملائکه و مصلین
وجعلت لنا الارض کلها مسجدا — و گردانیده شده است برائے ما زمین همه آن مسجد یعنی موضع سجود و تواند که مراد
موضع باشد که بنی و بنا گردانید برائے نماز و چون جائز شد نماز در همه مکانها گویا که آن مکانها مسجد گشتند و این بخلاف
امم سابقه است که ایشان را نماز درست نبود مگر در صوامع و کنائس این چنین است عبارت حدیث و شاید که در سابق
خبر ساخته باشند و بنای فرموده باشند مثل صوامع و کنائس ایشان و در غیر آن درست نه — وجعلت تربتها لنا
طهورا اذا لم نجد الماء — و گردانیده شده خاک زمین برائے ما پاک کننده که کنایت از تیمم است وقتیکه نیابیم آب را —
رواه مسلم — و این حدیث تخصیص تراب برائے تیمم معلوم کرده و مذهب شافعی و احمد در اقوی روایتین و ابی یوسف
این است و در روایتے از ابو یوسف و احمد هر ریگ نیز درست است و امام ابو حنیفه و مالک و محمد و احمد در روایتے
درست است بهر چه از جنس زمین است و آن هر چه با آتش نگدازد و نرم نشود و بسوختن خاکستر نگردد و دلیل ایشان
جابر است که در صحیح بخاری است که جعلت لی الارض مسجدا وطهورا و ارض همه را شامل است و تعمیم این حدیث اولے

واحوط است کہ درین عمل بحدیث حذیفہ نیز ہست اما عمل بحدیث حذیفہ کہ مخصوص تراب است مفوت عمل باین حدیث میگردد
کذا قیل و بعض گفتہ اند کہ تربت مخصوص تراب نیست چہ تربت ہر مکان آنچہ در وست از تراب وغیرہ او اور قاموس گفتہ است
تربت بالفتح و تراب و تربت ہمہ یک معنی ست و نیز روایت بلفظ تراب آمدہ است چنانکہ ابن خزیمہ وغیرہ او در حدیث علی رضی اللہ عنہ
روایت کردہ اند کہ جعل التراب لی طہورا کذا فی فتح الباری و این یکے از خصائص و فضائل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
کہ بآن ممتاز و مخصوص ست از انبیاء سابق در ظاہر و باطن بحد و بے شمار ست چنانچہ از علما بعض آن را ذکر کردہ اند
وچیزے از ان در شرح نقل کردہ شدہ است واللہ اعلم۔ وعن عمران قال کنا فی سفر مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ گفت عمران بن الحصین کہ از مشاہیر
صحابہ و عالی قدر ست سی سال صاحب رایت بود و ملائکہ برو سلام میدادند رضی اللہ عنہ بودیم ما در سفرے با آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فصلی بالناس
پس نماز گذارد بمردم یعنی امامت کرد ایشان را۔ فلما انفتل۔ پس ہرگاہ کہ برگشت و فارغ شد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از نماز۔ اذا ہو برجل معتزل لم یصل مع
القوم۔ ناگاہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ملاقی شد با مردے در گوشہ نشستہ کہ نماز نکردہ است با قوم۔ فقال ما منعک یا فلان ان تصلی مع القوم۔
پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم چہ منع کرد ترا اے فلان از نماز گذاردن با قوم۔ قال اصابتنی جنابۃ ولا ماء۔ گفت آنچہ
مانع این ست کہ رسیدہ است مرا جنابت و نیست آب کہ بدان غسل کنم۔ قال۔ گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم علیک بالصعید
بر تو باد کہ لازم گیری صعید را۔ فانہ یکفیک۔ زیرا کہ وے بسندہ است ترا۔ صعید یعنی خاک پاک و بعض گفتہ اند صعید یعنی روے
زمین ست و غالباً این مرد عالم بود بجواز تیمم برائے حدث نہ برائے جنابت و لہذا بیان نکرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
کیفیت تیمم را۔ متفق علیہ۔ وعن عمار قال جاء رجل الی عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ۔ روایت است از عمار بن یاسر
گفت آمد مردے نزد امیر المؤمنین عمر۔ فقال انی اجنبت فلم اصب الماء۔ پس گفت آن مرد کہ من جنب شدم پس
نیافتم آب را چہ کار کنم یعنی تیمم کنم برائے جنابت و درین حدیث جواب عمر مذکور نیست و گویا عمر رضی اللہ عنہ خاموش ماند در
جواب بآنکہ وے کہ تیمم برائے جنابت درست باشد یا نہ پس عمار قضیہ از سر گذشت خود نقل کرد کہ بدان معلوم گردد کہ تیمم
برائے جنابت کافی ست و در بعض طرق مسلم و نسائی آمدہ است کہ عمر فرمود لا تصل و بعض شراح زیادہ کردہ اند
یعنی حتی تجد الماء و این مذہب مشہور ست از عمر و لیکن مسعود نیز موافق اوست و میان ابن مسعود و ابی موسی بر
این مناظرہ رفتہ کہ جنب را تیمم ہست یا نہ و ابن مسعود از ان رجوع نمودہ و بعض گفتہ اند کہ توقف عمر رضی اللہ عنہ بجہت
عدم تذکر قضیہ بود کہ در ان سفر بود و بیاد او نیامد و لہذا در بعض روایات آمدہ است کہ عمر بعمار گفت از خدا بترس
یا عمار کہ چہ میگوئی۔ فقال عمار لعمر۔ پس گفت عمار عمر را۔ اما تذکر انا کنا فی سفر انا و انت۔ آیا یاد نداری کہ بودیم ما
در سفرے من و تو یعنی ہر دو جنب بودیم۔ فاما انت فلم تصل۔ فاما تو کہ عمر بن الخطابی نگذاردی نماز را و توقف
کردی دران گمان آنکہ تیمم در جنابت را کفایت نمی کند۔ واما انا فتمعکت۔ واما من غلطیدم در خاک بقیاس آنکہ
تیمم در جنابت چون بجائے غسل ست تمام بدن را باید کرد و آنکہ در قرآن مجید فرمودہ است مخصوص بوضو خواہد بود

و از ینجا معلوم میشود که از صحابه بود در زمان آنحضرت اجتهاد واقع میشد و بر مجتهد ملامت نیست اگرچه صواب نکند و چون آن عمل که در اجتهاد
اعاده نیست بروے و لهذا آن حضرت صلی الله علیه و سلم عمار را رضی الله عنه امر باعاده نکرد - فقلت یعنی عمار گفت پس آن نماز
گزاردم من - فذکرت ذلک للنبی - پس ذکر کردم آن را برائے پیغمبر صلی الله علیه و سلم فقال انما کان یکفیک هکذا - پس گفت
آن حضرت این ست جز این نیست که کفایت میکند ترا همچنین - فضرب النبی صلی الله علیه و سلم - پس بزد آنحضرت برائے بیان
آنکه مراد بدان صورت تیمم ست - بکفیه الارض بهر دو کف دست خود زمین را - ونفخ فیهما - و دمید در هر دو کف برائے
تخفیف غبار آنها تا مشوه و زشت نشود بدان روے که در حکم مثله است - ثم مسح بهما وجهه و کفیه - پس مسح کرد بهر دو کف
خود روے خود را و هر دو کف دست خود را باین طریق که مسح کرد پشت دست راست را بکف دست چپ و پشت دست چپ را بکف دست
راست و در بعض روایات بواو آمده تقدیم وجه بر کفین و بعکس نیز آمده و در بعض ثم آمده تقدیم کفین بر وجه و از ینجا معلوم میشود
که ترتیب در تیمم فرض نیست کذا قال الشیخ - رواه البخاری - روایت کرد این حدیث را بخاری - و لمسلم نحوه - و مر مسلم را
مانند این آمده - و فیه - و در روایت مسلم این چنین ست - قال - گفت آن حضرت - انما یکفیک ان تضرب بیدیک
الارض - بس است ترا که بزنی بهر دو دست خود زمین را - ثم تنفخ - پس بدمی در هر دو کف دست را - ثم تمسح بهما
وجهک و کفیک - پس مسح می کردی بهر دو دست روے خود را و هر دو کف دست خود را و این حدیث دلالت دارد که ضربه
واحده کفایت میکند در تیمم چنانکه مذهب بعض است بر خلاف مذهب جمهور و شیخ محی الدین نووی ازین جواب گفته است که مقصود
آن حضرت بیان صورت ضربه است برائے تعلیم عمار نمودن او را که زدن دست بر زمین این چنین ست و نمی باید
بر زمین غلطید چنانکه کرد عمار رضی الله عنه نه بیان کیفیت تیمم بهمه و تمامه آنچه حاصل می گردد بدان تیمم پس روایت کرد عمار
تعلیم کردن آن حضرت ضرب را و لهذا در روایات دیگر از عمار در سنن ابی داؤد و جز آن آمده است آنچه نص در بودن
تیمم دو ضربه نیست در بعض روایات این حدیث ضربة واحدة صریحا بلکه گفت ضرب بکفیه الارض ثم مسح وجهه و کفیه و این
باطلاق خود احتمال ضربتین نیز دارد و اما ذکر کفین و مسح آنها تنها پس جهت آن است که مقصود و بیان تیمم تمامه نیست پس
اقتصار کرد بر آن از جهت کفایت کردن در تعلیم ضرب بدلیل ذکر ذراعین تا مرفقین در احادیث دیگر چنانکه مقصود
ذکر تیمم بتمامه بود و بعض می گویند که مراد بکفین اینجا بدین ست و چنانکه گاهے بدو ذکر میکنند و کف مراد میدارند مثل قوله تعالی
والسارق والسارقة فاقطعوا ایدیهما اگر کف ذکر کنند و مراد ید دارند دور نباشد و کلام درین مقام در شرح زیاده برین
واقع شده چنانکه ظاهر شده که قول بضربتین ارجح و اقوی ست والله اعلم - وعن ابی الجهیم - بضم جیم و فتح ها و سکون
یاے تحتانیه - بن الحارث بن الصمة - بکسر صاد و تشدید میم منسوب الانصاری صحابی مشهور ست تا اواخر زنده بود الی زمن کعب یا تا مکارز
تا امارت معاویه - قال مررت بالنبی - گفت ابوجهیم گذشتم من بر پیغمبر صلی الله علیه و سلم و او بول میکرد - و هو یبول
بول میکرد - فسلمت علیه - پس سلام کردم بروے - فلم یرد علی - پس نگفت جواب سلام مرا - حتی قام الی جدار

تا آنکه ایستاد آن حضرت بجانب دیوارے - فحتّه - پس کاوید دیوار را آنحضرت بعصا و مثناة تراشیدن و نهی خشک از جامه و برگ از درخت و جز آن تراشه هر چیز - بعصا کانت معه - بچوبے که با آن حضرت بود و عادت شریف بود که چوبے سر کج در دست می بود یا همان عنزه مراد است که خادمان می برداشتند چنانکه در کتاب طهارت گذشت و ظاهر عبارت مصنف ناظر درین معنی است و کاویدن دیوار برائے آن بود که غبارے از دیوار بدست بچسپد اگرچه شرط نیست و لهذا در حدیث دیگر از ابی الجهیم که بیاید ذکر آن نیست - ثم وضع یدیه علی الجدار - پس نهاد هر دو دست خود را بر دیوار - فمسح وجهه و ذراعیه - پس مسح کرد روے مبارک خود را و دو ذراعین خود را - ثم رد علی - پس گفت جواب سلام مرا بجهت تعظیم اسم الٰهی که السلام است و تحقیق این در باب الخلا گذشت و مؤلف می گوید که صاحب مصابیح این حدیث را در صحاح ذکر کرده - ولم اجد هذه الروایة فی الصحیحین - و نیافتم من این روایت را در صحیحین - ولا فی کتاب الحمیدی - و نه در کتاب حمیدی که جامع است میان صحیحین - ولکن ذکره فی شرح السنة - ولیکن ذکر کرده است آن را

محیی السنه در شرح سنه از طریق شافعی - وقال - و گفته است هذا حدیث حسن

الفصل الثانی عن ابی ذر رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الصعید الطیب وضوء المسلم - بدرستی که خاک پاک کننده مسلمان است - وان لم یجد الماء عشر سنین - اگرچه نیابد آب را فرضا ده سال و درینجا مبالغه و تاکید است در طهوریت خاک و تنبیه بران که خاک خلف مطلق است مر آب را چنانکه مذهب ما است نه ضروری مثل وضوء معذور چنانکه مذهب شافعی است و تحقیق این معنی در اصول فقه و فروع آن در فقه مذکور است - فاذا وجد الماء فلیمسه بشره - پس چون یابد آب را پس باید که برساند و صرف کند آب را بشره خود را یعنی اندام خود را یمس بضم یا و کسر میم از امساس بمعنی مس است و مراد اینجا رسانیدن است و بشره بفتحتین بمعنی ظاهر جلد و مراد اندام است - فان ذلک خیر - زیرا که یافتن آب نیکوست و اصل است در تطهیر و مراد آن نیست که نزد وجود آب وضوء و تیمم هر دو جائز است و لیکن وضوء اولے و افضل است بلکه وضوء واجب است و تیمم اصلا جائز نه و لفظ خیر باین معنی که اینجا است نیز می آید چنانکه در قول حق تعالے اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا

رواه احمد والترمذی و ابو داود وروی النسائی نحوه الی قوله عشر سنین - **وعن جابر** قال خرجنا فی سفر - گفت جابر بن عبد الله انصاری بیرون آمدیم ما در سفرے - فاصاب رجلا منا حجر - پس رسید مردے را از رفیقان ما سنگے - فشجه فی راسه - پس جراحت کرد آن سنگ در سر آن مرد - فاحتلم - پس محتلم شد آن مرد - فسال اصحابه - پس پرسید یاران خود را - هل تجدون لی رخصة فی التیمم - آیا می یابید برائے من رخصت در تیمم - قالوا ما نجد لک رخصة - گفتند یاران او نمی یابیم برائے تو رخصت در تیمم - وانت تقدر علی الماء - و حال آنکه تو قدرت داری بر آب و آب موجود است نزد تو فهم کردند این جماعه از قول حق سبحانه فلم تجدوا ماء که وجود آب و قدرت بر تحصیل آن مانع است از جواز تیمم و ندانستند که مراد قدرت است بر استعمال و عدم ضرر بآن است - فاغتسل - پس غسل کرد آن مرد - فمات - پس بمرد - فلما قدمنا علی النبی - پس

هرگاه که ما قدوم آورده‌ایم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم اخبر بذلک - خبر کرده شد آنحضرت را باین واقعه - قال - فرمود -
قتلوه قتلهم الله - کشتند او را بکشد ایشان را خدای تعالی - و از این جا معلوم شد که تکلم بمجاز و اسناد بسبب جایز است
از اهل حقیقت بعد از آنکه اعتقاد قلبی بر حقیقت ثابت باشد - الا سألوا اذ لم یعلموا - چرا سوال نکردند علما را وقتی که ندانستند
حکم را - فانما شفاء العی السؤال - پس جز این نیست که شفا دادن علت تحیر و نادانی و نافهمیدن مراد و نرسیدن او بسوی
نگر سوال کردن و پرسیدن از دانایان - انما کان یکفیه ان یتیمم - این است خبر این نیست که بس بود او را که تیمم کند
ویعصب علی جرحه خرقة - و می‌بست بر جراحت خود جامه پاره را - ثم یمسح علیها - پس تر مسح میکرد بر آن خرقه - ویغسل سائر
جسده - و می‌شست باقی اندام خود را و درین حدیث امر است بجمع میان تیمم و شستن باقی بدن - رواه ابوداود ورواه
ابن ماجه عن عطاء بن ابی رباح عن ابن عباس - وعن ابی سعید الخدری قال خرج رجلان فی سفر - بیرون آمدند دو مرد
در سفری - فحضرت الصلوة - پس در آمد وقت نماز - ولیس معهما ماء - و نبود با ایشان آب - فتیمما صعیدا طیبا - پس قصد
کردند خاک پاک را یعنی تیمم کردند - فصلیا - پس بگزاردند نماز - ثم وجدا الماء فی الوقت - پس تر یافتند آب را در وقت نماز
یعنی هنوز وقت باقی بود که آب یافتند - فاعاد احدهما الصلوة بوضوء - پس باز گردانید یکی از آن دو مرد نماز را بوضوء -
ولم یعد الآخر - و باز نگردانید دیگری - ثم اتیا رسول الله - پس تر آمدند آن دو مرد نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فذکرا ذلک له
پس ذکر کردند این قصه را - فقال للذی لم یعد - پس گفت آن حضرت مر آن کس را که باز نگردانید نماز را - اصبت السنة - یافتی راه
طریقه سلوک را در دین که شریعت است یعنی نیافتی آب تیمم کردی و چون یافتی آب را اعاده نکردی حکم شریعت همین است - واجزأتک
صلوتک - و بس است ترا نمازی که کردی - وقال للذی توضأ واعاد - و گفت آن حضرت مر کسی را که وضو کرد و باز
گردانید نماز را - لک الاجر مرتین - مر ترا است اجر و ثواب عمل تو دو بار یکبار برای اداء فرض به تیمم بسبب عذر و بار دیگر
بگزاردن نماز نفل نزد زوال عذر - رواه ابوداود والدارمی - روایت کرد این حدیث را ابوداود و دارمی - وروی النسائی
نحوه - و روایت کرد نسائی مانند آن با اختلاف در بعض الفاظ - وقد روی هو ابو داود ایضا عن عطاء بن یسار مرسلا - و تحقیق
روایت کرد نسائی و ابوداود نیز از عطاء بن یسار که از تابعین است بطریق ارسال

الفصل الثالث

عن ابی الجهیم بن الحارث بن الصمة - بکسر صاد و فتح میم مشدده - قال اقبل النبی - گفت
پیش آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم من نحو بئر جمل - از جانب موضعی که میخوانند او را بئر جمل بفتح جیم و میم و آن موضعی معروف است
بمدینه - فلقیه رجل - پس ملاقی شد آن حضرت را مردی که ابوالجهیم باشد که راوی حدیث است و ذکر کرده است خود را بلفظ
غائب بیان کرده است آن را شافعی در روایت خود - فسلم علیه - پس سلام کرد آن مرد بر آنحضرت - فلم
یرد النبی صلی الله علیه وسلم - پس نداد آن حضرت جواب سلام او را حتی اقبل علی الجدار - تا آنکه روی آورد آن حضرت
بر دیوار - فمسح بوجهه ویدیه - پس مسح کرد بر روی مبارک خود و هر دو دست خود - ثم رد علیه السلام - پس جواب

سلام داد اورا این حدیث هر دو طریق را محتمل ست و در حدیث سابق از ابی جهیم وجهه و ذراعیه بود و در بعض روایات درین حدیث نیز وجهه و ذراعیه آمده است اما از ضرب و ضربتین ساکت ست متفق علیه — **وعن عمار بن یاسر** رضی الله عنه انه کان یحدث انهم تمسحوا — و روایت ست از عمار که وی حدیث می کرد که صحابه مسح کردند — وهم مع رسول الله — و حال آنکه ایشان بودند با پیغمبر خدا — صلی الله علیه وسلم بالصعید — بخاک — لصلوة الفجر — برای نماز بامداد — فضربوا باکفهم الصعید — پس زدند بکفهای دست خود خاک را — ثم مسحوا بوجوههم مسحة واحدة — پس مسح کردند بآن رویهای خود یکبار بالیدین یعنی تکرار نکردند چنانکه در وضو میکنند — ثم عادوا فضربوا باکفهم الصعید — پس باز گشتند پس زدند بکفهای خود صعید را — مرة اخری — بار دیگر فمسحوا بایدیهم کلها — پس مالیدند بدستهای خود تمامه دستها را یعنی الی المناکب والآباط — تا دوشها و بغلها ظاهرها و باطن من بطون ایدیهم — بیان آباط است — رواه ابوداود — این حدیث از عمار رضی الله عنه در ضربتین و حدیث مذکور در فصل اول از وی ظاهر در ضربه واحده و تا رسغین معلوم شد ولیکن درین حدیث تا مناکب و آباط آمده و غالباً آنکه قوم بدان افتادند و در آیت تیمم مقید بغایتی نشده و به تمام کل دست از غیر التزام قرینه تیمم بر وضو علیهم بر بیان آن حضرت چنانکه از حدیث وجهه و ذراعیه معلوم می گردد و جمهور نظر کردند بر شرعیت تیمم و خلفیت او از وضو با حصول بیان از جانب شارع فافهم —

باب الغسل المسنون

بدانکه مؤلف درین باب چهار غسل ذکر کرد غسل جمعه و غسل بعد از غسل میت و بعد از جنابت و نیز در اسلام و غسل عیدین ذکر نکرد با آنکه مسنون و مستحب ست نزد ائمه زیرا که نزد محدثین حدیثی در غسل عیدین بصحت نرسیده و مؤلف در باب عیدین نیز حدیثی نیاورده و در جامع الاصول نیز از کتب ستة درین باب حدیثی نیاورده و در کتب دیگر نیز یافته نشده الا دو حدیث یکی از فاکه ابن سعد دیگر از زیاد بن عیاض و هر دو حدیث را گفته اند که ضعیف اند در شرح ذکر آن کرده شده است و در جامع الاصول از عبد الله بن عمر از حدیث موطا آورده که عبد الله بن عمر روز عید فطر پیش از آنکه بمصلی رود غسل می کرد و گفته اند که شدت مبالغه او در باب اتباع است اقتضا میکند که حدیثی درین باب صحیح شده است و نیز غسل روز عرفه ذکر نکرد و در کتب احادیث نیز یافته نمیشود و فقها ذکر کرده اند و غسل برای احرام خود باتفاق مسنون ست و در احادیث صحیحه واقع است اگر از جهت آن ذکر نکرد که بمجلس مذکور ساخته است اما غسل جمعه را نیز در باب الجمعه ذکر کرده است و از جا نیز ذکر کرد بعد ازان بدانکه اختلاف ست در غسل جمعه اکثر متفق اند بر سنیت و استحباب آن الا امام مالک و در روایتی از امام احمد که نزد ایشان واجب است از جهت ورود آن بصیغه امر چنانکه فرموده اند اذا جاء احدکم یوم الجمعة فلیغتسل که هر که بیاید از شما بجمعه باید که غسل کند و بصریح لفظ وجوب نیز آمده چنانکه گفت غسل الجمعة واجب علی کل مسلم غسل جمعه واجب است بر هر بالغ مسلم و جمهور علما گویند که مراد بوجوب تاکید و مبالغه است و استحباب بدلیل احادیث دیگر که در جواز وضو وارد شده است چنانکه از احادیث که در باب ثانی آورده معلوم گردد

الفصل الاول — **عن ابن عمر** — رضی الله عنهما — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا جاء احدکم الجمعة

فلیغتسل - چون خواهد که بیاید یکے از شما نماز جمعه را پس باید که غسل کند ومعنا آن است که غسل برائے نماز جمعه ست نه برائے روز جمعه پس اگر بعد از نماز
نماز جمعه بگزارد وبعض گفته اند که غسل برائے تعظیم وتکریم روز جمعه ست ودر روایت نصب با حدکم ورفع الجمعه بمناسب این قول است وبرین
وجه معنی عبارت آن باشد که چون بیاید یکے از شما جمعه را - متفق علیه - وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم غسل یوم الجمعة واجب علی کل محتلم - غسل کردن روز جمعه واجب ست بر هر بالغ ودر روایتے علی کل مسلم آمده ومراد
بآن نیز مسلم بالغ است زیرا که بر صغیر هیچ چیز واجب نبود - متفق علیه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم حق علی کل مسلم ان یغتسل - واجب وثابت وسزاوار است بر هر مسلمان که غسل کند - فی کل سبعة ایام یوما - در هر هفت روز یک روز
مراد روز جمعه است - یغسل فیه راسه وجسده - بشوید دران روز سر خود را و بدن خود را که درین هفت روز چرکین شده وبوے گرفته است
ودرین کلام اشارت ست بسبب وجوب غسل در روز جمعه - متفق علیه -

الفصل الثانی عن سمرة - بفتح سین وضم میم - بن جندب - صحابی مشهور ست حلیف انصار نزول کرد کوفه را وبعض
گویند بصره را ومدّ وے ست در بصریین ووالی بود دران وحافظ بود وکثیر الحدیث روایت میکنند از وے حسن بصری وابن سیرین
وشعبی مات بالبصرة سنة تسع وخمسین وقیل ستین - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من توضأ یوم الجمعة - کسیکه وضو
کند روز جمعه - فبها - پس باین خصلت ونعمت میابد واصل فضیلت وطهارت را یا معنی آن است که بر وے باد که اخذ کند باین
خصلت که ادا کرد وے فرض کافی ست - ونعمت - ونیکو خصلت ست این ودر حذفات اگرچه منقول ست باشد تاویل -
ومن اغتسل فالغسل افضل - وکسیکه غسل کند پس غسل فاضل تر است - رواه احمد وابوداود والترمذی والنسائی والدارمی
وعن ابی هریرة - رض - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من غسل میتا فلیغتسل - کسیکه بشوید میت را پس باید که غسل
کند از جهت مزید نظافت باحتمال اصابت رشاش غسل وغیر آن - رواه ابن ماجه - روایت کرد این مقدار ابن ماجه - وزاد
وزیاده کرده است - احمد والترمذی وابوداود - این را که - ومن حمله فلیتوضأ - وکسیکه بردارد میت را یا جنازه را که در وے
میت ست باید که وضو کند وگفته اند که مراد بحمل میت اتصال وے ست واین وجه مناسب ست یعنی اول یا مراد آن ست که باید در وقت حمل
با وضو باشد تا ممکن باشد مرادرا نماز واین ملائم معنی ثانی ست وبعض گفته اند که مراد بمشی میت قریب ست وقربت با طهارت
اولی ست ودر هر تقدیر وضو بجهت حمل واجب نیست وهمچنین غسل بسبب غسل میت وجوب نیست مختار نزد اکثر علما این ست ودر جامع
الاصول می آرد که اسما بنت عمیس زوجه ابی بکر صدیق غسل داد ابو بکر را بعد از موت وے پس از ان پرسید از آنها که حاضر بودند
از مهاجران وگفت که من روزه دارم وامروز سخت سرد ست آیا واجب است بر من غسل همه فرمودند که واجب نیست
می آرد که ابن عمر تجهیز وتکفین کرد پسرے را که سعید بن زید را بود وبرداشت او را پس از ان درآمد ونماز گزارد وضو نکرد
که درین باب از علی وعائشه نیز حدیث آمده است وحدیث ابی هریره حسن ست وگفته اختلاف کرده اند اهل علم
ودر میت را بعض گفته اند واجب ست بر وے غسل ونزد بعض واجب است بر وے وضو وبعض گفته اند که مستحب ست غسل

که وضو کنند و عبد الله بن المبارک گفته که غسل کند و وضو نکند — **وعن عائشة** ان النبي صلی الله علیه وسلم کان یغتسل من اربع —
روایت کرد عائشه رض که آنحضرت غسل میکرد خواه بطریق وجوب یا استحباب از چهار چیز — من الجنابة — از جنابت — ویوم الجمعة
و روز جمعه — ومن الحجامة — و از خون کم کردن — ومن غسل المیت — اما غسل از جنابت واجب است و روز جمعه سنت
و از حجامت و غسل میت مستحب و از جمع کردن این سه چیز بجنابت لازم نیاید که اینها نیز واجب باشند چنانکه اشارت بدان
کردیم — رواه ابوداود — بدانکه از ظاهر این حدیث مفهوم میگردد که آن حضرت بنفس نفیس خود میت را غسل میداد (?)
غسل میکرد و بعض گفته اند معنی آن است که اعتقاد میکرد اغتسال را از آن و امر میکرد بدان و آنحضرت هرگز میت را
بدست خود غسل نداده و در بعض شروح از صاحب ازهار نقل کرده که اول اقرب است از عبارت و صاحب حاوی
از شافعی حکایت کرده که آن حضرت آن را کرده است و اصحاب وی نیز کرده اند والله اعلم — **وعن قیس بن عاصم**
صحابی است قادم آورد بر آن حضرت در وفد تمیم و اسلام آورد در سال نهم و چون دید او را آن حضرت فرمود هذا سید
اهل الوبر و بود عاقل حلیم مشهور بحلم جواد معدود است در بصریین روایت میکنند از وی حسن بصری و غیر او — انه اسلم — روایت است
از قیس بن عاصم که وی اسلام آورده — فامره النبي — پس امر کرد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان یغتسل بماء وسدر — که غسل
کند بآب و برگ کنار — و این امر برای وجوب است اگر جنب باشد والا مستحب است و استعمال سدر با آب جهت مبالغه در تطهیر
و تنظیف است — رواه الترمذی وابوداود والنسائی — و ظاهر عبارت آن است که امر کرد او را باغتسال بعد از اسلام و گر مراد
باسلم اراده اسلام باشد چنانکه در لفظ ابی داود آمده که قال قیس بن عاصم اتیت رسول الله صلی الله علیه وسلم ارید الاسلام
فامرنی ان اغتسل و گفته اند که اصح آن است که امر کرده شود اول بشهادتین بعد از آن بغسل واده شود و اختلاف کرده اند که آن غسل بسبب جنابت
است یا ثانی اصح است و همچنین مستحب است که شسته شود جامهای او و حلق کرده شود و ختان نموده شود

الفصل الثالث — **عن عکرمة** — مولای ابن عباس از فقهای مکه و تابعین است جلیل و از بربر است باقی احوال
در مواضع دیگر نوشته شده است — قال ان اناسا من اهل العراق جاؤا — روایت است از عکرمه گفت که بعض مردم از عراق
آمدند نزد ابن عباس — فقالوا — پس گفتند — یا ابن عباس اتری الغسل یوم الجمعة واجبا — آیا اعتقاد میکنی غسل را روز جمعه واجب
قال — گفت — لا — اعتقاد نمیکنم غسل را روز جمعه واجب — ولکنه اطهر — ولکن غسل کردن پاک کننده تر است — بصیغه اسم
تفضیل است از تطهیر بمعنی تنظیف زوائد چنانکه مذهب بعض نحاة است یا پاک تر است صاحب وی — وخیر لمن اغتسل — و غسل
بهتر است مر کسی را که غسل بکند — ومن لم یغتسل فلیس علیه بواجب — و کسی که غسل نکند نیست بر وی غسل واجب
و آثم نمی گردد وی بترک آن — وسأخبرکم کیف بدأ الغسل — گفت ابن عباس و من خبر دهم شما را که چگونه بود آغاز
مشروعیت غسل روز جمعه — کان الناس مجهودین — بودند اکثر مردم مشقت یابندگان در کار معیشت — یلبسون الصوف — می پوشیدند
جامه پشمینه بجهت فقر و نارسائی — ویعملون علی ظهورهم — و کار میکردند بر پشتهای خود — وکان مسجدهم ضیقا — و بود مسجد آنحضرت

صلی اللہ علیہ وسلم کہ نماز میکردند مسلمانان دران تنگ - مقارب السقف - نزدیک بود سقف وے و در بعض نسخ مقاربا مفتتین بلفظ
جمع آوردہ گویا هر فرد اجزاے سقف اند و آوردہ اند کہ بلندی مسجد شریف یک قامت وسیت بود - انما هو عریش - نبود مسجد مگر مانند خانہ کہ برائے
سایہ میسازند از برگها و شاخهاے خرما و همچنین بود سقف مسجد - و عریش نیز آن خانہ را گویند کہ برائے رز میسازند - فخرج رسول اللہ -
پس بیرون آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی یوم حار - در روزے گرم - وعرق الناس فی ذلک الصوف - و خوے کردہ بودند
مردم دران پشمینها کہ پوشیدہ بودند - حتی ثارت منهم ریاح اذی بذلک بعضهم بعضا - تا آنکہ برمی جست از ایشان بوهاے کہ ایذا
میکردند بسبب آن بعضے از ایشان بعض را - فلما وجد رسول اللہ - پس هر گاہ کہ یافت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تلک الریاح -
آن بوها را - قال - گفت - یا ایها الناس - ای مردم - اذا کان هذا الیوم - چون باشد این روز یعنی روز جمعه - فاغتسلوا - غسل
کنید - ولیمس احدکم - و باید کہ بساید یکے از شما - افضل ما یجد من دهنه - بهتر و خوشتر از انچه بیابد از روغن خود - وطیبه - و خوشبوے
خود - قال ابن عباس ثم جاء اللہ بالخیر - پس آورد خداے تعالیٰ براے مسلمانان نیکی و توانگری و فراخی و خیر مال کثیر را
گویند - ولبسوا غیر الصوف - و پوشیدند غیر جامهاے پشمینه را - وکفوا العمل - وکفایت کردہ شدند عمل را کہ دران مشقت میکشیدند
و محنت بهم میرسانیدند یعنی فراخ شد و معیشت بے مشقت - و وسع مسجدهم - و فراخ گردانیده شد مسجد ایشان و
نخستین کسے کہ توسعه مسجد کرد عمر بن الخطاب بود پس از وے عثمان بن عفان رضی اللہ عنهما - وذهب بعض الذی کان یؤذی
بعضهم بعضا من العرق - و رفت پارہ از انچه ایذا میکردند بسبب آن بعض مردم بعضے را از عرق - رواہ ابوداود - و حاصل این
حکایت آن است کہ در ابتدا امور بودند بطریق وجوب بغسل بعلتے کہ مذکور شد و چون علت منتهی شد حکم نیز منتهی شد یا منتهاے
علت چنانکہ برطرف شد سهم مؤلفة القلوب به برطرف شدن علت آن و بعض گفته اند کہ غسل اول واجب بود بعد ازان منسوخ گشت
اما قول بنسخ بے علم تاریخ بعید است و بعض گفته اند کہ غسل هرگز واجب نبود و هر ادله وجوب در جائے کہ واقع شده است تاکید استحباب است
پس معنی قول ابن عباس آن باشد کہ غسل همیشه مستحب بود و بعلت مذکور بسیار تاکید و مبالغه بود پس ازان تاکید و مبالغه فرو شد
و اصل استحباب باقی ماند و جمله اول اوجه است و بعضے از شراح بدان تصریح کردہ اند واللہ اعلم

باب الحیض

حیض در لغت بمعنی سیلان ست حاض الوادی می گویند چون سیلان کند آب وے و حوض نیز از وے
و در شرع عبارت ست از خونے کہ از رحم آید بے علت و ولادت و انچه بعلت آید آن را استحاضه گویند و انچه بعد از ولادت
رود آن را نفاس خوانند بالکسر و محیض نیز بمعنی حیض آید و حیضه بکسر حالتے کہ زن بران باشد و بفتح یکبار حیض آمدن گفته اند کہ
حکمت در پیدا کردن حیض تربیت ولد است پس در زمان حمل مصروف می گردد بحکمت الٰهی بتغذیه ولد ازین جهت است کہ حیض
نمی آرد حامله و چون بیرون می آید انچه فاضل مانده از غذاے ولد ازان خون آن نفاس باشد بعد ازان شیر میگردانند آن خون را
که غذا حیض بود و بدین سبب کم است کہ مرضعه حیض آرد و اگر نه حامله و نه مرضعه بود باقی می ماند خون و چون مصرفے ندارد
بیرون می آید و اغلب هر ماه شش روز یا هفت روز یا کم یا زیاده چنانکہ طبیعت و مزاج اقتضا کند بیرون آید واللہ اعلم

حیض در حدیث آمده است که این چیزیست که نوشته است آن را پروردگار تعالی بر دختران آدم و نیز آمده است که نخست
که فرستاده شد حیض بر زنان بنی اسرائیل بود که مردان و زنان ایشان در مساجد جمع می شدند و نماز میکردند و مختلط می گشتند
پس فرستاد خدای تعالی بر زنان حیض و منع کرد ایشان را از در آمدن در مساجد و در تطبیق این دو روایت گفته اند که بنات آدم
که در حدیث واقع شده است منافات بابتلای بنی اسرائیل ندارد که بنات آدم بی واسطه مراد نیست و حاکم و غیره از ابن عباس
آورده که ابتدای حیض بر حوا بود بعد از افتادن از بهشت والله اعلم

الفصل الاول عن انس — قال ان الیهود کانوا اذا حاضت المرأة فیهم — گفت انس که یهود بودند وقتی که حیض
می کردند زنی در میان ایشان — لم یؤاکلوها — باهم نمی خوردند با آن زن — ولم یجامعوهن فی البیوت — و نمی در آوردند
زنان را در خانه و همنشینی نمی کردند با ایشان در خانها — فسأل اصحاب النبی صلی الله علیه وسلم النبی — پس پرسیدند یاران پیغمبر
پیغمبر را از این حال یهود که حق است یا باطل — فانزل الله تعالی — پس فرو فرستاد خدای تعالی برای رد یهود این
آیت را که — ویسئلونک عن المحیض الآیة — تا آخر آیت تفسیرش آنکه می پرسند ترا از حکم حیض قل هو اذی بگو در جواب
ایشان که حیض چیزیست پلیدی است که طبع از آن نفرت دارد و ایذا میکشد فاعتزلوا النساء فی المحیض پس گوشه گیرید از زنان و نزدیکی
مکنید زنان را در حالت حیض ولا تقربوهن حتی یطهرن و نزدیک مشوید زنان را تا آنکه پاک شوند — فقال رسول الله — پس گفت
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم — در تفسیر و بیان مراد از عدم قرب با زنان در حال حیض — اصنعوا کل شیء الا النکاح — بکنید با زنان
همه چیز از مواکلت و مجالست و مخالطت مگر جماع — فبلغ ذلک الیهود — پس رسید این سخن یهود را — فقالوا ما یرید هذا الرجل — پس گفتند
یهود نمیخواهد این مرد یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم — ان یدع من امرنا شیئا الا خالفنا فیه — که بگذارد از کار و بار ما چیزی را
مگر آنکه مخالفت کند ما را در آن چیز — فجاء اسید — بضم همزه و فتح سین — بن حضیر — بضم حاء مهمله و فتح ضاد معجمه — وعباد —
بفتح عین و تشدید موحده — بن بشر — بکسر باء موحده و سکون شین معجمه و صحابی مشهور اند پس آمدند این دو صحابی — فقالا —
پس گفتند — یا رسول الله ان الیهود تقول کذا وکذا — بدرستی که یهود می گویند از مضار و مفاسد و علل و اسقام مجالست و مخالطت
زنان در حالت حیض چنین و چنین — افلا نجامعهن — پس مجالست و مصاحبت میکنیم با زنان درین حال و در بعض نسخ افلا نجامعهن یعنی وطی
استفهام بود و بعض فلا نجامعهن بی همزه — فتغیر وجه رسول الله — پس گردید از حال خود روی مبارک پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم حتی ظننا ان قد وجد علیهما — تا آنکه گمان بردیم ما که بتحقیق خشم گرفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر آن دو صحابی که این
حرف گفتند و سوال بیجا نمودند — فخرجا — پس بیرون آمدند آن دو صحابی — فاستقبلهما هدیة من لبن — پیش آمد آن دو کس را
تحفه که شیر بود و پیشکش از شیر — الی النبی — بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم — فارسل فی آثارهما — پس فرستاد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم در پی ایشان کسی را و طلبید ایشان را — فسقاهما — پس نوشانید ایشان را شیر که هدیه آورده بود
تا ظاهر شود اثر عنایت و التفات و دلیل باشد بر زیادتی ایشان بعلم و دانش که ثمره آن است — فعرفا ان لم یجد علیهما

پس دانستند آن دو صحابی که آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم خشم نگرفته است بر ایشان ـ رواہ مسلم ـ **وعن عائشۃ** رضی اللہ عنہا ـ قالت کنت اغتسل انا والنبی ـ گفت عائشه بودم من که غسل میکردم من با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من اناء واحد ـ از یک ظرف ـ وکلانا جنب ـ وحال آنکه ما هر دو جنب بودیم شرح این در باب مخالطۃ الجنب بتفصیل گذشت ـ وکان یامرنی فاتزر ـ وبود آن حضرت که امر می کرد مرا که ازار به بندم در نه خود پس ازار را ہمزہ واتزر تبا مشدد آمده و بمقتضائے قاعده صرف فائتزر باید بهمزه پیش از تا و تحقیق این در شرح کرده شده است ـ فیباشرنی ـ پس می سود و میرسانید بدن خود را به بدن من ـ وانا حائض ـ ومن حائض می بودم از این حدیث معلوم میشود که استمتاع بحیض که در ازار است حرام است وحد ازار نزد فقها از ناف تا زانو است و این مذهب امام ابو حنیفه و شافعی و مالک است و اکثر اہل علم دیگر ناظر در این است و از حدیث سابق معلوم شد که استمتاع از حائض بماد ون فرج یعنی وطی جائز است و این مذهب امام احمد و ابی یوسف و محمد و بعض اصحاب شافعیه است و گفته اند که گویا در آخر امر توسعه و ترخیص کردند و غیر وطی هرچه باشد تجویز نمودند اما مسلک نیست که احتیاط و احتراس در قول ابی حنیفه است و کرمانی گفته که شافعیه را در اینجا سه مذهب است اصح آن است که حرام است دوم آنکه مکروه است کراهت تنزیهی و مختار این است و سوم آنکه اگر شخصے باشد که ضبط النفس خود از فرج تواند کرد و از فرج تجویز یا کسے که در شهوت باشد بسبب قوت ورع جائز است والا نه ـ وکان یخرج راسہ الی ـ وعائشه می گوید که بود آن حضرت که بیرون می آورد سر خود را از مسجد بسوے من که در خانه می بودم ـ وهو معتکف ـ وحال آنکه آن حضرت معتکف می بود پس می شستم من سر مبارک اورا ـ وانا حائض ومن حائض می بودم و از اینجا معلوم می شود که بیرون آوردن معتکف بعض اعضاء خود را از مسجد جائز است و مباشرت اعضائے حائض درست است متفق علیہ ـ **وعنہا** قالت کنت اشرب وانا حائض وهم از عائشه است که گفت بودم من که می نوشیدم آب از کوزه یا کاسه حالی آنکه من حائض بودم ـ ثم اناولہ النبی ـ پس میدادم آن را به پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فیضع فاہ علی موضع فی ـ پس می نهاد آن حضرت دهن مبارک خود را بر جائے دهن من ـ فیشرب ـ پس می نوشید از نهایت محبت و عنایت که بمن داشت ـ واتعرق العرق ـ ومی بردم من که بخوردم با دندان گوشت از استخوان ـ وانا حائض ـ وحال آنکه من حائض می بودم و عرق بفتح عین و سکون را استخوان گوشت دار یا استخوانے که گوشت از وے خورده شده است ـ ثم اناولہ النبی ـ بعد از ان میدادم آن استخوان را به پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فیضع فاہ علی موضع فی ـ پس می نهاد دهن خود را بجائے دهن من و در اینجا فیاکل نه گفت گویا مقصود بیان همان نهادن بجائے دهان است نه بیان بردن گوشت و خوردن چه گاہے باشد که گوشتے بر آن استخوان نباشد بخلاف آب که نوشیده می شد ـ رواہ مسلم ـ **وعنہا** قالت کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یتکی فی حجری وانا حائض ـ بود آن حضرت که تکیه میکرد در کنار من و من حائض می بودم و حجر بفتح حا و کسر هر دو آمده است ـ ثم یقرأ القرآن ـ پس می خواند آن حضرت قرآن را ـ متفق علیہ ـ **وعنہا** قالت قال لی النبی [illegible] عائشه گفت گفت مرا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ناولینی الخمرۃ من المسجد [illegible]

و با سجاده خود از حصیر بهان قدر که یک کس بران نماز تواند کرد و گرفتن آن از مسجد آنچنان بود که از بیرون دست دراز کند
و بگیرد — فقلت انی حائض — پس گفتم من که من حائضم چگونه دست در مسجد در آرم — فقال — پس گفت آن حضرت دست تو پلیدی
نیست — ان حیضتک لیست فی یدک — بدرستی که حیض تو نیست در دست تو — رواه مسلم — وعن میمونة قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یصلی فی مرط — گفت میمونه بود آن حضرت که نماز میگزارد در مرط بکسر میم و سکون را گلیم و ازار از صوف یا خز بعضه علی
وبعضه علیه — پاره از آن گلیم بر من بود و پاره بر آن حضرت — وانا حائض — وحال آنکه من حائض بودم متفق علیه — و ازینجا
معلوم می شود که همه اعضاء حائض پاک ست جز فرج والا نماز در جامه که پاره از وے بر نجاست بود و پاره بر مصلی روا نبود

الفصل الثانی

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اتی حائضا او امرأة فی دبرها — کسے
که بیاید حائض را یا زنی را در دبرش خواه حره باشد یا امت تا جماع کند او را در جانب پس — اوکاهنا — یا بیاید کاهن را و منجم
در حکم اوست تا بپرسد ایشان را و تحقیق معنی کاهن در باب الکهانة از کتاب الطب و غیره بیاید ان شاء الله تعالی — فقد کفر بما
انزل علی محمد — پس بتحقیق کافر شد بدانچه که فرستاده شده است بر محمد — رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی وفی روایتهما
و در روایت ابن ماجه و دارمی این چنین آمده که — فصدقه بما یقول — یعنی کسے که بیاید کاهن را پس تصدیق کند او را در چیزے
که بگوید و اعتقاد کند که وے راست می گوید — فقد کفر — پس بتحقیق کافر شد بدانکه اگر اتیان بطریق استحلال و تصدیق
باشد پس کفر محمول بر ظاهر ست و اگر نه این چنین باشد مراد کفران نعمت ست و مقصود تغلیظ این شنائع و تشدید بر آن ست
و شیخ ابن حجر مکی در شرح کتاب گفته که کفر نیست باتیان امرأة در دبر اگر حلیله باشد یا امت البته محمول بر کفران نعمت ست
از جهت شهرت خلاف دران پس اجماع بر تحریم وے نیست چه جاے آنکه از ضروریات دین باشد و باستحلال این چنین چیزے
کفر لازم نیاید یا آنکه حدیث ضعیف است چنانکه می گوید انتهی و بر تقدیر اتیان اجنبیه در دبر شنیع تر و سخت تر و منکر تر باشد
اما اتیان ذکور در غایت شدت و شناعت ست که استحلال آن بے شبه موجب کفر باشد که فوق آن متصور نیست — وقال الترمذی —
و گفته است ترمذی در تضعیف این حدیث — لا نعرف هذا الحدیث الا من حکیم الاثرم عن ابی تمیمة عن ابی هریرة — نمی شناسیم
این حدیث را مگر از حکیم بن اثرم که روایت کرده ست آن را از ابی تمیمه و وے از ابی هریره و گفته است معنی این حدیث
نزد اهل علم محمول ست بر تغلیظ و گفته است که تضعیف کرده ست بخاری این حدیث را از جهت اسنادش و ابو تمیمه الهجیمی نام
وے طریف بن مجالد ست انتهی و در تقریب گفته ست از حکیم اثرم بصری و روے لین است از طبقه سادسه ست و در میزان
اعتدال گفته که لیس به باس و در کاشف گفته است که طریف بن مجالد توثیق کرده ست او را و در نود و نه رفته از عالم
و در تهذیب گفته که یحیی بن معین گفته است که وے ثقه است و عجلی گفته ست ان شاء الله تعالی — وعن معاذ بن جبل
قال قلت — روایت ست از معاذ بن جبل که گفت گفتم — یا رسول الله ما یحل لی من امرأتی وهی حائض — چه چیز حلال است مرا
از زن من در حالتیکه وے حائض ست — قال ما فوق الازار — فرمود آن حضرت حلال است چیزے که بالاے ازار

این مؤید مذہب امام ابی حنیفہ است و با وجود آن فرمود - والتعفف عن ذلک افضل - و بازایستادن از آن فاضل تر است از ترس آنکہ مبادا بوطی کشد کہ حرام ست و اتا آن حضرت مامون ست ازان - رواہ رزین و قال محیی السنۃ اسنادہ لیس بقوی - روایت کرد این حدیث را رزین و گفت محیی السنۃ کہ اسناد او قوی نیست - وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا وقع الرجل باہلہ وہی حائض - وقتے کہ جماع کند مرد با اہل خود و حال آنکہ حیض فلیتصدق بنصف دینار - پس باید کہ تصدق کند بنصف دینار کہ بحساب دیار ما نزدیک بیک مثقال و بیست و پنج قیمت آن باشد و بعض گفتہ کہ ... بعضی گفتہ کہ در ابتدا خون دینار و در پایان آن نصف دینار یا دینار در میان خون و ... بعد از انقطاع و بعض عتق رقبہ گفتہ طیبی گفتہ کہ اکثر برانند کہ کفارت آن استغفار ست و قول شافعی و اصحاب ابی حنیفہ بر این اند - رواہ الترمذی و ابوداود و النسائی والدارمی و ابن ماجہ - وعنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا کان دما احمر فدینار و اذا کان دما اصفر فنصف دینار - و ہم از ابن عباس ست از آنحضرت کہ فرمود وقتے کہ باشد حیض خون سرخ پس کفارت آن یک دینار و چون باشد زرد کفارت او نصف دینار ست و این موافق آن قول ست کہ از بعض نقل کردہ شدہ کہ در ابتدا خون دینار و در پایان آن نصف و احتمال دارد کہ ہم در ابتدا زرد باشد - رواہ الترمذی - گفتہ اند کہ کفارت نزد اکثر ایشان حیض از ابن عباس آمدہ و این قول بعضے از اہل علم ست و امام احمد و اسحق باین قائل اند و ابن مبارک گوید کہ استغفار کند پروردگار خود را و نیست کفارت بروے و از بعض تابعین نیز ہمچنین منقول ست و سعید بن جبیر و ابراہیم نخعی از ایشانند

الفصل الثالث عن زید بن اسلم قال ان رجلا سأل رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فقال - روایت است از زید بن اسلم کہ مولاے عمر بن الخطاب از اکابر تابعین ست و امام زین العابدین علی بن الحسین در مجلس وی می نشست و سماع حدیث میکرد و باقی احوال در جاے دیگر نوشتہ شدہ و ارسال میکرد و در حدیث گفت کہ مردے پرسید از آن حضرت پس گفت آن مرد - ما یحل لی من امرأتی وہی حائض - چہ چیز حلال ست مرا از زن من در حالتے کہ وے حائض ست - فقال لہ رسول اللہ پس گفت مر آن مرد را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - تشد علیہا ازارہا - استوار می بندی بر زن ازارش را - ثم شأنک باعلاہا - پس تراست کار تو با بالاے او یعنی ما فوق الازار مباح ست و ما تحت الازار حرام چنانکہ مذہب امام ابو حنیفہ ست - رواہ مالک والدارمی مرسلا - وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا - قالت کنت اذا حضت نزلت عن المثال علی الحصیر - گفت عائشہ بودم من چون حیض میکردم فرود می آمدم از بستر بر بوریا - فلم نقرب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - پس نزدیک نمی شدیم ما یعنی ازواج پیغمبر آن حضرت را - ولم ندن منہ حتی نطہر - و قریب نمی شدیم از وے تا آنکہ پاک می شدیم - رواہ ابوداود - ظاہر این حدیث منافی ست بعض احادیث گذشتہ را کہ دلالت دارند بر مباشرت و مخالطت آنحضرت با ازواج مطہرہ خود در حالت حیض و جواب می دہند با آنکہ شان ایشان با آن حضرت و نگاہداشت ادب این چنین بود کہ ملاحظہ میکردند از خود چیزے و مباشرت نمیکردند تا آنکہ آن حضرت ایشان را بخود می طلبید پس می آمدند و بعض گفتہ اند کہ این حدیث منسوخ ست باحادیث مباشرت و مخالطت بنابر آنکہ در اکثر نسخ

خون را و منع می کند از بیرون آمدن آن یعنی ظاہر تا خون ہیچ ظاہر نیاید حکم حیض و استحاضہ متحقق نگردد - قالت گفت حمنہ
ہو اکثر من ذلک - خون بیشتر است ازین کہ باز دارد آن را کرسف - قال فتلجمی - بفتح تا و لام و جیم مشددہ فرمود پس لجام
ببند یعنی فرج خود را یعنی جامہ بر بند بصورت لگام اسپ یعنی با وجود کرسف بالای آن و ظاہر اول ست - قالت گفت حمنہ -
ہو اکثر من ذلک - خون بیشتر ازان ست - قال - گفت آن حضرت - فاتخذی ثوبا - پس بگیر جامہ را یعنی زیر لگام - قالت
ہو اکثر من ذلک - گفت ازین ہم بیشتر ست - انما اثج ثجا - این ست جز این نیست کہ میریزم خون را ریختنی سخت مانند باران -
فقال النبی - پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سامرک بامرین - زود باشد کہ امر کنم ترا بدو چیز - ایہما صنعت - ہر کدام
ازان دو را کہ بکنی و قوت آن و قدرت بران داشتہ باشی نہ بہر دیگرے - اجزأ عنک من الآخر - بسندگی می کند ترا از دیگرے ایہما
را برفع و نصب ہر دو خواندہ اند - وان قویت علیہما - و اگر قوی و قادر می بر ہر دو کہ ہر کدام را کہ بتوانی کرد - فانت اعلم -
پس تو دانا تری بانچہ اختیار کنی ازان دو - قال لہا - گفت آن حضرت مر حمنہ را در بیان حقیقت استحاضہ و تسلیہ و تعزیہ
وے - انما ہذہ رکضۃ من رکضات الشیطان - نیست این علتے کہ رسیدہ است ترا یعنی استحاضہ با این خبط و حیرت کہ افتادہ تو
دران مگر رکضۃ از رکضات شیطان یعنی افساد و اضرار از شیطان و تلبیس و تخلیط کردن وے بر تو در امر دین تو و طہارت
و نماز تو و اصل رکض دفع و جنبانیدن پا و زدن بدان و بر انگیختن اسپ برائے دوانیدن و ازینجا معلوم می شود کہ شیطان را
تصرفے در بدن آدمی نیز ہست کہ بعلتہا گرفتار می گرداند کہ بدن از عبادت پروردگار تعالے باز میدارد بعد ازان بیان آن دوا
می کند و می فرماید - فتحیضی - بفتح تا و حا و یاے مشددہ - ستۃ ایام او سبعۃ ایام - پس حائض شو یعنی التزام احکام حیض کن
از ترک وطی و صلوٰۃ و صوم شش روز یا ہفت روز از انچہ موافق باشد ترا از عادت زنان کہ مماثل و مشارک اند در سن و قرابت
و مسکن با تخییر گردانید او را میان یکے ازین دو عدد از جہت بودن آنہا متعارف غالب در عادت زنان و تواند کہ او برا
شک بود و آن حضرت یکے ازین دو عدد ذکر کردہ باشد و آنکہ فرمود - فی علم اللہ - معنیش آن ست کہ رجوع تو بآن عادت
مندرج است در انچہ دانیدہ است ترا خدا تعالے بر زبان من یا داخل ست در انچہ دانستہ و تشریع نمودہ است و رد کرد
و اگر او برا شک باشد این قول راوی می شود یعنی واللہ اعلم کہ پیغمبر ستۃ ایام فرمود یا سبعۃ ایام - ثم اغتسلی - پس
غسل کن بعد از گذشتن این مدت چنانکہ زنان بعد از انقطاع حیض میکنند - حتی اذا رأیت انک قد طہرت - تا آنکہ چون
دیدی و دانستی تو کہ پاک شدی یعنی حکم طہارت یافتی بگذاشتن ایام مذکورہ - و استنقأت - و پاکیزہ شدی - فصلی
ثلثا و عشرین لیلۃ - پس بگزار نماز بیست و سہ شب بر تقدیرے کہ ایام حیض ہفت روز اعتبار کنی - او اربعا
و عشرین لیلۃ - یا بیست و چہار شب اگر مدت حیض شش روز قرار دہی - و ایامہا - و روزہاے این شبہا یعنی بوضو
کردن برائے ہر نماز چنانکہ حکم معذوران ست - و صومی - و روزہ دار - فان ذلک یجزئک - پس بدرستی کہ آن کفایت میکند
ترا - و کذلک فافعلی کل شہر - و ہمچنین بکن در ہر ماہ شش روز یا ہفت روز خود را حائض گیر و احکام حیض برخود جاری کن

و بیست و سه روز یا بیست و چهار روز نماز و روزه کن - کما تحیض النساء - چنانکه حیض می بینند زنان - وکما یطهرن -
و چنانکه پاک می شوند ایشان - میقات حیضهن وطهرهن - در وقت حیض خود و طهر خود و این بیان امر ثانی از آن دو امر
کرد که مخیر گردانید ورا بقول خود - وان قویت علی ان تؤخرین الظهر - و اگر قوت داری در ایام استحاضه بعد
از گذشتن ایام حیض بر تاخیر کردن ظهر از وقت - وتعجلین العصر - و شتابی کردن عصر و گزاردن آن در اول وقت - فتغتسلین
وتجمعین بین الصلوتین الظهر والعصر - پس یک غسل کنی و جمع کنی میان این دو نماز که ظهر و عصر است - وتؤخرین المغرب وتعجلین
العشاء ثم تغتسلین وتجمعین بین الصلوتین - و تاخیر کنی مغرب را و شتابی کنی عشاء را بگزاردن آن در اول وقت پس غسل کنی و جمع کنی
میان دو نماز - فافعلی - پس بکن این و غسل را و جمع را میان این نمازها - وتغتسلین مع الفجر - و اگر قوت داری که یک غسل دیگر
کنی با نماز فجر - فافعلی - پس بکن آن را دیگر با آن نماز فجر - وصومی - و روزه بدار - ان قدرت علی ذلک - اگر قدرت داری
بر آنچه ذکر کرده شد و تاخیر ظهر و مغرب از وقت که گفت دو احتمال دارد یکی آنکه بعد از گذشتن وقت بگزارد در وقت عصر و عشاء چنانکه
جمع میکنند مسافر بر مذهب شافعی جمع تاخیر چنانکه از کلام طیبی معلوم می گردد یا تاخیر کنند تا آخر وقت متصل بوقت عصر و عشاء بر این وجه
که حنفیه تاویل میکنند جمع مسافر را و آن را جمع صوری نام میکنند چنانکه شیخ ابن حجر در شرح بدان تصریح کرده و حدیث آینده نیز
ظاهر در آن است پس حاصل این امر ثانی آن شد که هر روز سه غسل بکند یکی برای ظهر و عصر و دیگری برای مغرب و عشاء و غسل
دیگر برای فجر و صورت دیگر آن است که برای هر نماز غسل کند چنانکه در این قول وی فرمود وان قویت علی ان تؤخرین الظهر الی آخره
اشارت است بآن زیرا که از این عبارت عجز وی از غسل کردن برای هر نماز مفهوم می گردد و این مذهب امیرالمؤمنین علی و عبدالله بن
مسعود و ابن الزبیر و جماعه از تابعین است و طیبی گفته که این مذهب اشبه و الیق است بفقه و مذهب ابن عباس جمع است بین الصلوتین بغسل
واحد و این مذهب اشبه است باین حدیث که در وی تسهیل و تیسیر است نسبت بغسل برای هر نماز و اشارت باین است که گفت -
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهذا اعجب الامرین الی - و این یعنی غسل کردن بر وجه مذکور خوش آینده تر است نزد من از امر دیگر که غسل
است برای هر نماز چنانکه عادت شریفه اوست در تسهیل و تیسیر امت و در حدیث آمده است که ما خیر بین الامرین الا اختار
ایسرهما - رواه احمد وابوداود والترمذی -

الفصل الثالث

الفصل الثالث - عن اسماء بنت عمیس - بضم عین و فتح میم صحابیه جمیله عاقله صالحه است هجرت کرد همراه زوج خود
جعفر بن ابی طالب بحبشه پس زائید برای وی عبدالله بن جعفر را و محمد و عون را پس هجرت آورد بمدینه و چون شهید شد جعفر تزوج
کرد ورا ابوبکر صدیق و تولد کرد محمد بن ابی بکر را و چون صدیق وفات یافت تزوج کرد ورا علی ابن ابی طالب پس زائید برای وی
یحیی و بود از خادمان و محبان و مخلص فاطمه زهرا و اهل بیت نبوت روایت کرده اند جمعی از صحابه مثل عمر بن الخطاب و عبدالله بن
عباس و ابوموسی اشعری رضوان الله علیهم اجمعین - قالت قلت - گفت اسماء گفتم - یا رسول الله ان فاطمة بنت ابی حبیش استحیضت
منذ کذا و کذا - فاطمه بنت ابی حبیش استحاضه کرده شده است چندین و چندین مدت یعنی مدتها دور و دراز - فلم تغتسل - پس غسل نکرده

فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - بطریق تعجب - سبحان الله ان هذا من الشیطان - بدرستی که این علت از
شیطان ست که وے را از نماز باز میدارد چنانکه در حدیث حمنه گذشت انما هذه رکضة من رکضات الشیطان - لتجلس فی مرکن - میباید که
بنشیند آن زن در مرکن بکسر میم و سکون را و فتح کاف نام آوند کلان ست که گرفته می شود در وے آب برائے غسل - فاذا رأت
صفارة - بضم صاد - فوق الماء - پس چون ببیند زردی بالائے آب و این علامت آخر وقت ظهر ست چه شعاع آفتاب در آخر
وقت ظهر زرد گون می شود بلکه از ابتدائے وقت زوال تغیر می بدان راه می یابد اگرچه ظاهر نیست و این غیر اصفرار است
که در آخر وقت عصر می باشد و عصر نیز هم دران وقت مکروه است مقصود آن ست که چون وقت ظهر آخر آید فلتغتسل للظهر والعصر غسلا
واحدا - پس باید که غسل کند ظهر را و عصر را یک غسل - وتغتسل للمغرب والعشاء غسلا واحدا - و غسل کند از برائے مغرب و عشا یک غسل -
وتغتسل للفجر غسلا واحدا - و غسل کند فجر را یک غسل چنانکه در حدیث سابق گذشت - وتوضأ - و باید که وضو کند فیما بین ذلک
درمیان این غسلها یعنی برائے عصر در صورت غسل برائے ظهر و عصر و برائے عشا در صورت غسل برائے مغرب و عشا این چنین گفته است
شیخ ابن حجر در شرح و در حواشی نوشته اند که مراد نوافل است در اوقاتے که درمیان این نمازهاست اگر خواهد نفل بگزارد و وضو کند - رواه
ابو داود وقال - و گفته ابو داود - روی مجاهد عن ابن عباس - روایت کرده است مجاهد از ابن عباس که گفت لما اشتد علیها الغسل
هرگاه که سخت آمد و دشوار شد بران زن غسل برائے هر نماز - امرها ان تجمع بین الصلاتین - فرمود آنحضرت او را که جمع کند میان
دو نماز بیک غسل تمام شد بعون الله و توفیق وے کتاب الطهارة والحمد لله وتعالی میگردد آن را

کتاب الصلوة

صلوة در لغت بمعنی دعا و رحمت و استغفار آمده و نماز را صلوة از ان جهت گفته اند که مشتمل ست برین معنی و صلی بمعنی بریان کردن
گوشت و تصلیه بمعنی سوختن آن بآتش و نیز صلی بمعنی نرم کردن چوب و درست گردانیدن وے بآتش نیز آمده و این معانی
نیز مناسبت دارد بحقیقت نماز گویا که نفس مصلی را میگدازد و بآتش مجاهده میسوزد گناهان او را و درست میگرداند
از عوج طبیعی که در طبیعت اوست -

الفصل الاول

عن ابی هریرة رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الصلوات الخمس -
نمازهائے پنجگانه - والجمعة الی الجمعة - و نماز جمعه تا نماز جمعه دیگر - ورمضان الی رمضان - و روزه ماه رمضان تا
روزه ماه رمضان دیگر - مکفرات لما بینهن - کفارت کننده و پوشنده و محو کننده اند مر گناهان را که واقع شده اند درمیان
اینها - اذا اجتنبت الکبائر - وقتے که یکسو کرده شوند و پرهیز کرده شوند گناهان کبیره که آنها پوشیده و بخشیده نمیشوند مگر بتوبه
اما صغائر بخشیده می شوند اگر حق عباد بآن متعلق نباشد و گفته اند که بعد از عفو صغائر چون این اعمال مکرر گردد موجب تخفیف
در کبائر شود و اگر از گناهان صغیره و کبیره هیچ ندارد موجب رفع درجات گردد - رواه مسلم - اگر گویند که چون صغائر به نمازهائے
یومیه مکفر شد در برائے جمعه چه ماند و چون بجمعه مکفر گشتند رمضان کفارت چه چیز گردد جواب آنکه مراد آن ست که این اعمال هم

مکفر اند و صلاحیت آن دارند که اگر یکے نشد دیگرے می‌شود و مثلاً اگر یکے در نماز تقصیر کرد جمعه مکفر گردد و اگر در جمعه یا در هر دو
تقصیر کرد رمضان مکفر میگردد و اگر همه جمع شوند مجموع مکفر گردد و باعث زیادت تکفیر و تنویر شود و بمثال چراغهاے متعدد
افروخته شده که هر یکے در روشن کردن خانه کفایت دارد - وعنه وهم از ابی هریره است - قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم ارأیتم لو ان نهرا بباب احدکم - خبر دهید مرا اگر ثابت شود جوئے که روان ست بر در خانه یکے از شما یغتسل فیه کل یوم
خمسا - غسل می‌کند و درآن جوئے هر روز پنج وقت - هل یبقی من درنه شیء - آیا باقی می‌ماند از چرک و ریم وے
که بر اندام وے بود از هیچ چیزے - قالوا - گفتند صحابه در جواب آنحضرت - لا یبقی من درنه شیء - باقی نمی‌ماند از چرک وے
چیزے - قال فذلک مثل الصلوات الخمس یمحو الله بهن الخطایا - فرمود آنحضرت پس این حال و مثال نمازهاے پنجگانه است
که محو می‌کند و پاک میگرداند خداے تعالیٰ بآنها گناهان را یعنی گناهان صغیره را متفق علیه - وعن ابن مسعود
رضی الله عنه - قال ان رجلا اصاب من امرأة قبلة - گفت ابن مسعود که مردے رسید از زنے بوسه را یعنی بوسه کرد
او را و گفته اند که نام آن مرد ابوالیسر است بفتح یاے تحتانیه و سین مهمله از قبیله انصار بود خرما می‌فروخت پس زنے بر وے
آمد تا خرما بخرد پس ورا با آن زن میل شهوانی پیدا شد گفت خرما در درون خانه بهتر و شیرین تر ازین است پس بآن بهانه زن را در درون
خانه برد و با وے بوس و کنار کرد زن گفت از خدا بترس چه میکنی پس آن مرد پشیمان شد - فاتی النبی - پس آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
فاخبره - پس خبر داد آنحضرت را ازین حال پس آنحضرت هیچ نگفت و فرمود تا حق تعالیٰ چه فرماید بعد ازان آن مرد نماز کرد -
فانزل الله تعالیٰ - پس فرو فرستاد خداے تعالیٰ این آیه را که - واقم الصلوٰة طرفی النهار - و بر پا دار نماز را در هر دو طرف
روز که بامداد و شبانگاه است بامداد نماز صبح و شبانگاه ظهر و عصر چه بعد از زوال آفتاب جانب شبانگاه است - وزلفا من
اللیل - و دیگر از نماز را در چند ساعت که نزدیک بروز اند و مراد بدان نماز مغرب و عشا است و زلف بضم زا و فتح لام جمع زلفه
بمعنی قرب و نماز شام و خفتن نزدیک بروز اند و دران جانب اند چنانکه ظلم جمع ظلمت و بعضے از طرفی النهار نماز صبح و ظهر و عصر
و مغرب مراد داشته اند صبح و ظهر یک طرف و عصر و مغرب طرف دیگر و زلفا من اللیل را مخصوص بعشا گردانیده - ان الحسنات
یذهبن السیئات - مقصود این ست بدرستی که نیکی ها می برند بدیها را و مراد به بدی گناه صغیره است که مکفر میگردد و نماز و روزه و حج و
این آیت را بعموم حمل کرده اند و در سیئات کبائر را نیز داخل داشته و جمهور اهل سنت بر آنند که مخصوص بصغائر است
بدلیل احادیث که دلالت دارند برآن کذا فی فتح الباری - فقال الرجل - پس گفت آن مرد - یا رسول الله الی هذا - آیا مر مرا ست
این حکم و این فضل مخصوص بمن ست - قال - گفت آنحضرت - لجمیع امتی کلهم - مر همه امت مراست و کلهم مبالغه است در
تاکید و در بعض روایات کلهم نیست - وفی روایة - و در روایتے این چنین واقع شده - لمن عمل بها من امتی - مر هر کس
راست که عمل کند بحسنات از امت من متفق علیه - وعن انس - رضی الله عنه - قال جاء رجل فقال - گفت انس آمد
مردے پس گفت - یا رسول الله انی اصبت حدا - بدرستی که من رسیده ام و کرده ام فعلے را که موجب حد است - فاقمه علی -

پس بپا کن حد را بر من و بران حد مرا۔ قال ولم یسألہ عنہ۔ گفت انس نپرسید آن حضرت او را کہ چہ فعال کردہ است۔ و حضرت الصلوۃ
و حاضر شد نماز و در رسید وقت آن۔ فصلی مع رسول اللہ۔ پس بگزارد آن مرد نماز با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فلما قضی النبی صلی اللہ
علیہ وسلم الصلوۃ قام الرجل۔ پس ہرگاہ کہ بپرداخت آن حضرت نماز را ایستاد آن مرد۔ فقال۔ پس گفت۔ یا رسول اللہ انی اصبت
حدا فاقم فی کتاب اللہ۔ بدرستی کہ من کردہ ام کارے کہ موجب حد است پس اقامت کن در من حکمے را کہ در کتاب خدا است۔ قال
الیس قد صلیت معنا۔ گفت آن حضرت آیا نیست کہ تحقیق گزاردہ تو نماز با ما۔ قال نعم۔ گفت آرے گزاردہ ام نماز با شما۔
قال۔ گفت آن حضرت۔ فان اللہ قد غفر لک ذنبک۔ پس خاطر جمع دار زیرا کہ خداے تعالی بتحقیق آمرزید گناہ ترا۔ او حدک۔ یا گفت حد
ترا۔ شک راوی است کہ ذنبک فرمود یا حدک۔ متفق علیہ۔ بدانکہ ظاہر از احادیث حد آن است کہ از گناہان کبیرہ کردہ باشد مثل زنا
یا سرقہ و غیر آن و آن حضرت حکم کرد بآمرزیدہ شدن آن بسبب نماز گزاردن وے با آن حضرت پس ازینجا معلوم میگردد کہ کبائر
نیز مکفر میگردد مگر آنکہ آن مرد گمان بردہ باشد کہ آن فعل موجب حد است اگرچہ در واقع چنان نبود یا مراد بحد تعزیر است و نیز
ظاہر از ناپرسیدن آن حضرت و تحقیق ناکردن کہ صغیرہ کردی یا کبیرہ آن است کہ مغفرت شامل ہر دو قسم است مگر آنکہ گویند کہ آن حضرت
دانست بقرینہ یا بوحی کہ صغیرہ کردہ است و موجب حد نکردہ است ازین جہت نپرسید و ہم ازین جہت گفت آن مرد و کرر تا نیز
کہ اقامت کن در من کتاب خدا را یعنی حد باشد یا نباشد ہرچہ حکم خدا است اقامت فرما کذا قالوا گفتہ من و بجا التوفیق است باید کہ آن
خصوصیات نماز گزاردن ہمراہ آن حضرت بودہ باشد و در قضیہ سابق ثابت نشدہ است نماز گزاردن آن مرد با آنحضرت بلکہ صاحب
کشاف گفتہ کہ امر کرد آن حضرت آن مرد را کہ وضو کند و بگزارد دو رکعت را و این کند در نہایت [illegible] حدیث و در بعضے
افتاد و در بعض زیارت شریف امید کہ بصواب باشد و پرتوے از نورانیت آن وقت باشد واللہ اعلم۔ وعن ابن مسعود
رضی اللہ عنہ قال سألت النبی۔ گفت ابن مسعود پرسیدم پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم ای الاعمال احب الی اللہ تعالی۔ کدام
یکے از عملہا محبوب تر و فاضل تر است نزد خداے تعالی۔ قال الصلوۃ لوقتہا۔ فرمود محبوب ترین عملہا نماز گزاردن است
در وقتش کہ کردہ باشد و در لفظ بخاری علی وقتہا و در بعض روایات فی اول وقتہا نیز آمدہ و گفتہ اند کہ این روایت
ضعیف است۔ قلت ثم ای۔ گفت ابن مسعود گفتم پس کدام عمل محبوب تر است۔ قال بر الوالدین۔ فرمود نیکی کردن
با مادر و پدر و فرمانبرداری کردن و نرنجانیدن ایشان را۔ قلت ثم ای۔ گفتم بعد از وے کدام عمل است۔ قال الجہاد فی
سبیل اللہ۔ فرمود کارزار کردن با کافران اگر فرض شدہ باشد۔ قال حدثنی بہن۔ گفت ابن مسعود حدیث کرد مرا آن حضرت باین
اعمال یا باین کلمات۔ ولو استزدتہ لزادنی۔ و اگر طلب زیادت می کردم از آن حضرت و می پرسیدم از حضرت وے دیگر
مراتب اعمال را مطلق مسائل را زیادہ می کرد برائے من مقصود تاکید و تحقیق مسموعات خود و بیان عنایت و التفات
آن حضرت است و لیکن رعایت ادب و خوف ملال آن حضرت بران داشت کہ نپرسیدم چنانکہ در روایت مسلم آمدہ است۔ متفق علیہ
بدانکہ احادیث۔ بیان افضل اعمال مختلف آمدہ است و در بعض احادیث آمدہ کہ بہترین اعمال اسلام و اطعام طعام و افشاء

سلام ست و نماز گزاردن در شب وقتی که مردم در خواب باشند و نیز آمده افضل اعمال آن ست که مردم از دست و زبان تو
سلامت مانند و نیز آمده که افضل اعمال جهاد ست که در وی خیانت نکنند در غنیمت و حج مبرور که در وی معصیت نکنند و نیز
آمده که افضل اعمال ذکر خدا ست و آمده است که بهترین اعمال آنکه دوام کنند و بران مداومت نمایند و گفته اند که اختلاف جواب
بجهت اختلاف سائلان ست هر قومی را چیزی فرمود که حال ایشان لائق تر و ایشان بدان محتاج تر و دران راغب تر بودند.
یا باعتبار اختلاف اوقات ست چنانکه در ابتدای اسلام فاضل ترین اعمال بود و نصوص متعاضد و متظاهر اند بر آنکه
نماز فاضل تر از صدقه ست و با وجود آن در وقت مواسات مضطر صدقه فاضل تر از نماز گردد و بالجمله وجوه فاضل ترین و
حیثیات مختلف ست هر یکی از وجهی و حیثیتی و در جای خود فاضل تر از دیگری ست و این سخن اصلی عظیم ست و باب خیریت و افضلیت
فاحفظ — وعن جابر رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بین العبد وبین الکفر ترک الصلوٰة — حدی که
واقع ست میان بنده و میان کفر همین ترک نماز ست چه نماز حاجز و فاصل بود که نمیگذاشت که بنده بکفر برسد چون فاصله از
از میان رفت مانع برطرف شد و بنده بکفر رسید چنانکه دیواری میان دو کس میباشد و نمیگذارد که این بآن برسد چون دیوار
از میان برافتاد و فاصله برطرف شد و این بآن واصل گشت این چنین توجیه و تقریر کرده اند این عبارت را و توجیهات
دیگر نیز وارد که در شرح مذکور ست فتدبر — رواه مسلم — و این تغلیظ و تشدید ست بر ترک نماز و اشارت ست باآنکه تارک او
نزدیک ست که کافر گردد و نزد احمد بن حنبل ظاهر کافر ست و از بعض صحابه نیز همین آمده است که نزدیک شان کافر ست و نزد بعضی
علما که شافعی و مالک از ایشان اند واجب ست قتل وی اگرچه کافر نگردد و نزد حنفیه واجب ست ضرب و حبس
و زندان تا وقتی که بگزارد نماز را

الفصل الثانی

عن عبادة بن الصامت — روایت ست از عباده بن صامت و وی از نقیبان بوده که از نقبا
صحابه و کبار ایشان ست احوال وی در جای خود نوشته شده است — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خمس صلوات
افترضهن الله تعالی — پنج نماز ست که فرض گردانیده است آنها را خدای تعالی — من احسن وضوءهن وصلاهن لوقتهن
کسی که نیکو کند برعایت سنن و آداب وضو برای آن نمازها و بگزارد آنها را در وقت آنها — واتم رکوعهن وخشوعهن —
و تمام و کمال بجا آرد احکام و ارکان آنها را خصوصا رکوع و سجود که معنی بندگی و انقیاد درینها بیشتر ست و خشوع در
نمازها و اکثر مردم دران تهاون می نمایند — کان له علی الله عهد ان یغفر له — میباشد بر خدا عهدی که بیامرزد او را و رحمت
حق تعالی ست بآمرزیدن آنکس و چون وعده او حق ست و خلف دران جایز نه تعبیر بعهد کرد که سخت موکد گردد و لازم
کسی بر خود و نگاه میدارد آن را — ومن لم یفعل — و کسی که نکند آن را که ذکر کرده شد از نمازها — فلیس له علی الله عهد —
پس نیست مر او را بر خدا عهدی بآمرزیدن وی — ان شاء غفر له وان شاء عذبه — اگر خواهد بیامرزد او را و اگر خواهد
عذاب کند او را و درین حدیث دلیل ست بران که تارک صلوٰة کافر نیست و مرتکب کبیره واجب نیست تعذیب وی

و مخلد نیست در نار چنانکه مذهب اہل سنت و جماعت است - رواه احمد وابو داود وروی مالک والنسائی نحوه - وعن
ابی امامة رضی الله عنه روایت است از ابو امامه باهلی که از مشاہیر صحابه است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
صلوا خمسکم - بگزارید پنج نماز خود را - وصوموا شهرکم - و روزه دارید ماه خود را که رمضان است - وادوا زکوة اموالکم
و بدہید زکوة مالہای خود را - اظهار او در آن وقت که این حکم کرده اند هنوز فرض نشده بود - واطیعوا اذا امرکم - و فرمان برداری کنید
خداوند امر خود را که خلیفه و نائب خدا است اگرچه بر خلاف فرموده خدا و رسول خدا امر نکند - تدخلوا جنة ربکم - می درآیید
بهشت پروردگار خود را - رواه احمد والترمذی - وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده - حال این اسناد و ذکر آن
نوشته شده است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مروا اولادکم بالصلوة وهم ابناء سبع سنین - امر کنید فرزندان
خود را بنماز گزاردن و حال آنکه ایشان هفت ساله باشند تا عادت کنند بنماز گزاردن - واضربوهم علیها وهم ابناء عشر سنین
و بزنید فرزندان خود را بر ناگزاردن نماز چون ده ساله شوند برای مبالغه و تاکید - وفرقوا بینهم فی المضاجع - وجدائی
کنید میان فرزندان خود در خوابگاه چنانکه برادر و خواهر در یک بستر نخسبند این نیز احتیاط است و بعضی گفته اند از جهت
تهمت چون در سن هفت سالگی بدن آدمی را قوت و شدت پیدا می آید و بهفت سال حالتی دیگر پیدا می شود چنانکه
در جای خود مبین گشته است مناسب آمد که در سن هفت سالگی امر بدان کرده شود و در هفت سال دیگر خود به بلوغ می رسد
و چون عدد ده عقد اول بود و نزدیک بآن رسید مبالغه در آن فرمود تا آنکه اگر نکنند بزنند و تادیب نمایند و هم ازین جهت
فرمود که تفریق کنید در مضاجع که وصول بحد بلوغ مظنه شهوت و وقوع در مفسده است - رواه ابو داود و همچنین روایت کرد
این حدیث را ابو داود از عمرو بن شعیب - وکذا رواه فی شرح السنة عنه - و همچنین روایت کرد محیی السنة در شرح السنة از
عمرو بن شعیب - وفی المصابیح - و روایت کرد در کتاب مصابیح - عن سبرة - بفتح سین مهمله و سکون بای موحده
بن معبد - بفتح میم و بای موحده صحابی است ساکن ینبوع ده حدیث روایت کرده - وعن بریدة - رضی الله عنه
بضم با و فتح را اسلمی از مشاہیر صحابه است احوال او در مواضع نوشته شده است - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العهد
الذی بیننا وبینهم الصلوة - عهدی که میان ما و میان منافقان است نماز است و ما که منافقان را نمی کشیم و احکام اسلام
بر ایشان جاری میگردانیم جهت آن است که ایشان تشبه بمسلمانان در نماز و ظواهر احکام دارند و عهده در آن حاضر شدن
ایشان برای نماز و ملازمت جماعت است - فمن ترکها فقد کفر - پس هر کس که از ایشان نگزارد نماز را پس تحقیق ظاهر شد کفر
او و بیرون آمد از دائره اسلام و جاری میگردد بروی احکام و محتمل که این حکم مخصوص منافقان نباشد و ضمیر ایشان راجع بجمیع امت
امت باشد و این خود تهدید است بقول او فقد کفر - رواه احمد والترمذی والنسائی وابن ماجه

الفصل الثالث

عن عبد الله بن مسعود - رضی الله عنه - قال جاء رجل الی النبی - آمد مردی نزد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم - گویند این مرد ابو الیسر است که قصه او گذشته یا دیگری است و ظاهر چنین است از جهت اختلاف

ومشابہ است کہ در ہر دو حدیث یکے ست واللہ اعلم - فقال - پس گفت آن مرد - یا رسول اللہ انی عالجت امرأۃ فی اقصی
المدینۃ - من رسیدہ ام وملاعبت کردہ ام با زنے وگرفتہ ام او را در نہایت مدینہ وجانب دور ازان - وانی اصبت
منہا ما دون ان امسہا - وبدرستی کہ من رسیدہ ام ازان زن وکردہ ام با وے آنچہ جز جماع وپایان تر از وست مانند
بوس وکنار وجز آن - فانا ہذا فاقض فی ما شئت - پس من اینک حاضر ام پس حکم کن در حق من ہرچہ میخواہی - فقال لہ
عمر - پس گفت مر آن مرد را عمر رضی اللہ عنہ - لقد سترک اللہ - تحقیق پوشیدہ است ترا خداے تعالیٰ این حال ترا بر
مردم وآشکارا نساخت - لو سترت علی نفسک - اگر می پوشیدی تو بر نفس خود بہتر بود وحکم چنین ست کہ گناہ پوشیدہ را
اینہم پوشیدہ باید کرد وآشکارا کردن گناہ پوشیدہ ہتک حرمت شریعت ست - قال ولم یرد النبی صلی اللہ علیہ وسلم شیئا -
گفت عبد اللہ بن مسعود وجواب باز نداد آن مرد را آن حضرت چیزے یعنی ساکت بود آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر قول عمر رضی ویا بر سخن کہ
گفت - فقام الرجل فانطلق - وایستاد آن مرد وروان شد - فاتبعہ النبی - پس از پے فرستاد وطلبید آن مرد را پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم رجلا - مردے را - فدعاہ - پس خواند او را - وتلا علیہ ہذہ الآیۃ - وخواند بر آن مرد این آیت را کہ - واقم الصلوۃ طرفی
النہار وزلفا من اللیل ان الحسنات یذہبن السیئات - تفسیر این آیت در فصل اول معلوم شد - ذلک ذکری للذاکرین - آن یاد
دادن وپند کردن ست مر یاد کنندگان را این تتمہ آیت است کہ در اینجا مذکور نبود - فقال رجل من القوم - پس گفت مردے
از قوم وبعضی گفتہ اند کہ آن مرد عمر ست رضی اللہ عنہ وبعضی گفتہ اند معاذ بن جبل - یا نبی اللہ ہذا لہ - اے پیغمبر خدا آیا این حکم مر او راست
خاصۃ فقال - پس گفت آن حضرت - بل للناس کافۃ - بلکہ براے مردم ست ہمہ رواہ مسلم - وعن ابی ذر رضی اللہ عنہ
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم خرج زمن الشتاء - روایت ست از ابی ذر کہ آن حضرت بیرون آمد در زمان زمستان - والورق
یتہافت - وحال آنکہ برگہاے درختان می افتاد پیاپے چنانکہ درخت ریزان می افتد - فاخذ بغصنین من شجرۃ - پس گرفت آنحضرت
دو شاخ را از درختے - قال - گفت ابوذر - فجعل ذلک الورق یتہافت - پس افتادن گرفت برگہاے آن درخت بیشتر
از انچہ بطور خود می افتاد چنانکہ عادت ست کہ بجنبانیدن شاخ برگ بیشتر می افتد - قال فقال - گفت ابوذر پس گفت آنحضرت
وندا کرد مرا کہ - یا ابا ذر قلت لبیک - بخدمت ایستادہ ام چہ میفرمائی - یا رسول اللہ قال - گفت آنحضرت - ان
العبد المسلم لیصلی الصلوۃ یرید بہا وجہ اللہ - بدرستی کہ بندہ مسلمان ہر آئینہ میگذارد نماز را در حالیکہ میخواہد بآن نماز ذات پاک
خداوند تعالیٰ را بے شائبہ غرض وعوض بلکہ بمجرد امتثال امر وطلب رضاے او تعالیٰ - فتہافت عنہ ذنوبہ - پس ریزد پیاپے
از بندہ گناہان او - کما تہافت ہذا الورق عن ہذہ الشجرۃ - چنانکہ می افتد این برگہا ازین درخت وتہافت در ہر دو جا بمعنی
ریختن ست ودر ثانی یقع نیز آمدہ - رواہ احمد - وعن زید بن خالد الجہنی [illegible] رضی اللہ عنہ - قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی سجدتین لا یسہو فیہما - کسے کہ [illegible] ان یعنی بحضور
دل وخشوع باطن بگذارد - غفر لہ ما تقدم من ذنبہ - [illegible]

یعنی جمع شما ـ رواه احمد ـ وعن عبد الله بن عمرو بن العاص عن النبی صلی الله علیه وسلم انه ذکر الصلوٰة یوما ـ
روایت است از عبد الله بن عمرو که آن حضرت ذکر کرد فضل و شرف نماز را روزی ـ فقال پس گفت آنحضرت
من حافظ علیها ـ کسیکه نگاهبانی کند بر نماز با واست واوا ستان ان فرائض و واجبات و سنن و آداب آن ـ کانت
له نورا ـ باشد مر او را نماز بسبب نورانیت ـ وبرهانا ـ وحجت قوی و پیدا ـ ونجاة ـ و سبب رستگاری او از عذاب ـ
یوم القیمة ـ روز قیامت ـ ومن لم یحافظ علیها ـ وکسیکه محافظت نکند بر نماز و نگذارد بر وجه مذکور ـ لم تکن له
نورا ولا برهانا ولا نجاة ـ نباشد نماز برای وے نور و نه برهان و نه نجات ـ وکان یوم القیمة ـ و باشد آنکس روز قیامت
مع قارون وفرعون وهامان وابی بن خلف ـ با این کافران کنایت است از در آمدن او در دوزخ و تغلیظ و تشدید است
دران اگرچه اینها همیشه در دوزخ باشند و وے چندے بقدر ازان باشد ـ وابی بن خلف بفتح لام یکے از اشقیاے قریش
که آن حضرت او را بدست شریف خود زد و احد بدوزخ رسانید و او را اشقیا ـ امت گویند ـ رواه احمد والدارمی
والبیهقی فی شعب الایمان ـ وعن عبد الله بن شقیق قال کان اصحاب رسول الله ـ عبد الله بن شقیق
که از ثقات تابعین است و کبار ائمه البصرہ است از عمر و علی و عثمان و عائشه سماع دارد روایت شده گفت
بودند یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لا یرون شیئا من الاعمال ترکه کفر غیر الصلوٰة ـ اعتقاد نمی کردند هیچ
عملے را که ترک او کفر باشد جز نماز ـ رواه الترمذی ـ وعن ابی الدرداء رض ـ قال اوصانی خلیلی ـ گفت
ابو الدرداء وصیت کرد مرا دوست جانی من یعنی محمد مصطفے صلی الله علیه وسلم ـ ان لا تشرک بالله شیئا ـ که انباز مگردان
بخدا چیزے را و کافر مشو ـ وان قطعت وحرقت ـ واگرچه پاره پاره کرده شوی و سوخته شوی ـ چیست است باین تهدید
و قطعت تشدید و تخفیف هر دو روایت است و حرقت با تشدید ـ ولا تترک صلوٰة مکتوبة متعمدا ـ و ترک مکن نماز فرض را به دیده و دانسته
و اگر خوابے برد یا فراموش کرد و آن چیز دیگر است ـ فمن ترکها متعمدا فقد برئت منه الذمة ـ پس هر که ترک کند نماز فرض را دیده و دانسته
پس تحقیق بیزار شد از وے عهد الٰهی و پناه از زمرۂ اسلام ـ ولا تشرب الخمر ـ و منوش شراب را ـ فانها مفتاح کل شر ـ زیرا که وے
کلید هر بدی است چه مانع و زاجر از بدی عقل است و چون عقل رفت در هر بدی کشاده شد و لهذا او را ام الخبائث
خوانند ـ رواه ابن ماجه

باب المواقیت

مواقیت جمع میقات است یعنی وقت و وقت زمان مفروض برای امرے و تعیین تقدیر
اوقات خمسه برای نماز بحکم شارع است و عقل در دریافت آن مستقل نیست ولیکن بعض معانی و حکمت ها دران
می توان دریافت که مناسب باشد مثلا چون آدمی را در شب در خواب بوده و نعمت شب از خواب و امن دران حاصل
غافل و از تحصیل اسباب معیشت معطل و حکمت و شت و به برآمدن روز حیات نو نصیب وے شده و سبب تحصیل
اسباب زندگانی گشته از برای شکرانه این نعم و تلافی تقصیرات گذشته نماز فجر تشریع فرموده چون اسباب معیشت

وکیست آن - فقال الرجل انا - پس گفت آن مرد منم - یا رسول اللہ قال وقت صلوٰتکم بین ما رأیتم - فرمود وقت نماز شما درمیان
این دو وقت ست کہ دیدید یعنی اول وقت و آخر آن را مشاہدہ کردید و میان آن ہمہ وقت است - رواہ مسلم

الفصل الثانی عن ابن عباس رضی - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امنی جبرئیل عند البیت مرتین - امامت کرد مرا
جبرئیل نزد خانہ کعبہ دو بار یعنی گزارد ہر نماز را دو بار در دو روز - فصلی بی الظہر حین زالت الشمس - پس گزارد بمن ظہر را در روز نخست ہنگامی کہ گشت آفتاب
وکانت قدر الشراک - و بود آفتاب یعنی سایہ اصلی کہ در وقت زوال آفتاب باقی می‌ماند در آن وقت بمقدار شراک نعل یعنی دوال نعل و ظاہر آنست کہ مراد عرض
شراک باشد و سایہ اصلی کہ آنرا فیء زوال گویند مختلف میگردد باختلاف بلاد و اوقات و در بعض بلاد میشود کہ در وقتی از بعض ایام اصلا سایہ اصلی نباشد
چنانکہ در مکہ معظمہ در روز دہم سرطان بہر تقدیر کہ درجہ میل کلی بود از جہت بودن آفتاب بر سمت الراس و تفاوت آن بحسب فصول بسیار است چنانکہ در
علم ہیئت تحقیق کردہ شدہ است و از برای ہمین ذکر آن و الله اعلم اینجا مذکور نگشت - وصلی بی العصر حین صار ظل کل شیء مثلہ - و گزارد
جبرئیل بامن نماز عصر را در وقتی کہ گشت سایہ ہر چیز بمقدار آن چیز برابر سایہ اصلی - وصلی بی المغرب حین افطر الصائم -
و گزارد بامن نماز مغرب را در ہنگام افطار کردن روزہ دار - وصلی بی العشاء حین غاب الشفق - و گزارد بامن عشا را ہنگام ناپیدا شدن
شفق - وصلی بی الفجر حین حرم الطعام والشراب علی الصائم - و گزارد بامن نماز بامداد را در ہنگام حرام شدن خوردنی و نوشیدنی
بر روزہ دار کہ وقت طلوع صبح صادق است درین روز ہمہ نمازہا را در اول وقت گزارد - فلما کان الغد صلی بی الظہر حین کان
ظلہ مثلہ - پس چون شد فردا گزارد بامن ظہر را ہنگام بودن سایہ ہر چیز مانند آن - وصلی بی العصر حین کان ظلہ مثلیہ - و گزارد
بامن عصر را ہنگام بودن سایہ ہر چیز دو چندان درین حدیث ذکر انتظار و غروب نیست ثبوت آن با حادیث دیگر ست کہ ثابت
یاد شدہ اند - وصلی بی المغرب حین افطر الصائم - و گزارد بامن مغرب را درین روز نیز ہنگام افطار کردن صائم ازین حدیث معلوم
گردد کہ مغرب را یک وقت است بخلاف نمازہای دیگر چنانکہ قول جدید شافعی است و در حدیث سابق اشارت بتعدد آن است
چنانکہ گذشت فافہم - وصلی بی العشاء الی ثلث اللیل - و گزارد بامن عشا را تا ثلث اول شب - وصلی بی الفجر فاسفر - و گزارد بامن
فجر را پس روشن کرد - ثم التفت الی - بعد از ان روی آورد جبرئیل بجانب من - فقال - پس گفت - یا محمد ہذا وقت الانبیاء
من قبلک - این وقت نماز پیغمبران است کہ پیش از تو بودہ اند کہ ہر کدام از ایشان بعضی ازین اوقات داشتند اگرچہ مجموع
این اوقات مخصوص این امت ست فافہم - والوقت ما بین ہذین الوقتین - و وقت نماز وقتی است کہ میان این دو
و این دو وقت اول و آخر وقت اند - رواہ ابو داود والترمذی

الفصل الثالث - عن ابن شہاب - زہری کہ تابعی مشہور است یکی از اعلام است و ائمہ ایشان است
در فقہ و حدیث و کنیت او ابوبکر و نام او محمد است و اکثر بکنیت و نسبت مذکور میگردد - ان عمر بن عبد العزیز اخر العصر شیئا - روایت
میکند کہ عمر بن عبد العزیز اموی کہ از تابعین است و احوال وی در اکثر است و عدالت مشہور و معروف است تاخیر کرد
گزاردن نماز عصر را اندکی یعنی از وقت مختار تا آنکہ تاخیر کرد تا وقت مکروہ - فقال لہ عروۃ - پس گفت مر او را عروہ بن الزبیر

کرد از کبار تابعین و خواهرزاده عائشه صدیقه و پسر اسماء بنت ابی بکر صدیق است - اما ان جبرئیل قد نزل - آگاه باش ای عمر بن عبدالعزیز
که جبرئیل بتحقیق فرود آمد - فصلی امام رسول الله - پس بگزارد نماز پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی امامت کرد آن حضرت را
و امام بفتح همزه و کسر آن هر دو روایت است مقصود وی تذکیر آن حدیث امامت جبرئیل است که بگزارد در روز اول نمازها را
در اول وقت و تمام حدیث ذکر نکرد از جهت شهرت آن و اعتماد وی که ولابد نماز در اول وقت فضیلت دارد و تو در آن تاخیر کردی
و ترک فضیلت نمودی اگرچه از کراهت تاخیر بود - فقال اعلم ما تقول یا عروة - پس گفت مر عروه را عمر بن عبدالعزیز بدان و هشدار
که چه میگوئی ای عروه یعنی روایت حدیث از پیغمبر خدا امری عظیم است و رعایت احتیاط در وی واجب آگاه باش تا خطا نکنی
و در ورطه کذب نیفتی اگرچه عروه جلیل الشان است با وی از جهت عنوان گفتن ان کلمه است و شان روایت ادراک بود تنبیه و تغلیظ
و تشدید - فقال - پس گفت عروه از برای بیان ضبط و حفظ و تثبت و توثیق خود که من در روایت این حدیث تنبیه دارم و این حدیث را
از کسی شنیده ام که وی از صحابی شنیده و وی از حضرت رسول شنیده چنانکه میگوید - سمعت بشیر بن ابی مسعود یقول
سمعت ابا مسعود یقول سمعت رسول الله - شنیدم بشیر بفتح با ابن ابی مسعود را که از کبار تابعین است و ابو مسعود انصاری از مشاهیر صحابه است
و احوال وی در مواضع نوشته شده میگفت شنیدم ابا مسعود را که میگفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول -
میفرمود نزل جبرئیل فامنی - فرود آمد جبرئیل پس من برای تعلیم اوقات نماز پس امامت کرد مرا فصلیت معه - پس گزاردم
نماز با جبرئیل علیه السلام - ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه ثم صلیت معه - مجموع پنج بار است که عدد نمازها
پنجگانه است - یحسب - بضم سین - باصابعه خمس صلوات - در آن حال که می شمرد آن حضرت بعقد انگشتان مبارک خود پنج نماز را
و یحسب بیاء است و بنون نیز روایت است یعنی می شمردیم بالعقد اصابع آن حضرت و اول ظاهر تر است و بهر تقدیر مقصود از این کلام
بیان ضبط و اتقان خویش است احوال شریف را - متفق علیه - وعن عمر بن الخطاب - رضی الله عنه - انه کتب الی
عماله - روایت کرده شده است از امیر المومنین عمر که وی نوشت بجانب گماشتهای خود - ان اهم امورکم عندی الصلوة
بدرستی که مهمترین کارهای شما نزد من نماز است و ذکر کلمه عندی برای تهدید و مبالغه است که همه از سطوت و دولت عمر
ترسان و لرزان بودند - من حفظها و حافظ علیها حفظ دینه - کسی که حفظ کند نماز را و محافظت نماید بر آن نگاه داشته است
دین خود را و ذکر این کلمه مکرر یا برای تقریر و تاکید است یا مراد از حفظ یاد داشتن و فراموش نکردن و ادا کردن نماز است
در وقت مستحب و محافظت ادای او بشرائط و آداب و اهتمام برعایت صفات آن یا مراد باول حفظ احکام ظاهره
و بدوم محافظت احوال باطنه - ومن ضیعها فهو لما سواها اضیع - و کسی که ضائع گرداند و هلاک کند نماز را پس وی مر چیزهای
دیگر را که جز نماز است ضائع کننده تر خواهد بود چه هرگاه عمده ارکان دین و اهم مهمات آن نه پرداخت بغیر آن چه خواهد پرداخت
ثم کتب ان صلوا الظهر ان کان الفیئ ذراعا - پس نوشت عمر بجانب عمال خود که بگزارید نماز ظهر را وقت بودن فیئ زوال یک گز
یعنی بعد از وقت متصل بآن که اول وقت ظهر خواهد بود و این در جاهای خاص و زمانهای مخصوص خواهد بود که این جا عمد

ودر اینجا خواسته بود چه معلوم شد که فیئ زوال مختلف می گردد باختلاف امکنه و اوقات - الی ان یکون ظل احدکم مثله - تا آن وقت
که باشد سایه یکی از شما بمقدار قامت او که آن آخر وقت اوست - والعصر والشمس مرتفعة بیضاء نقیة - و بگزار نماز عصر را
و حال آنکه آفتاب بلند سفید پاکیزه است - قدر ما یسیر الراکب فرسخین او ثلثة - بمقدار آنچه سیر کند سوار میانه رو دو فرسنگ یا سه
فرسنگ - قبل مغیب الشمس - پیش از فرو رفتن آفتاب - والمغرب اذا غابت الشمس - و بگزار نماز مغرب را وقتی که ناپیدا
گردد آفتاب - والعشاء اذا غاب الشفق الی ثلث اللیل - و بگزار نماز عشا را وقتی که غائب گردد شفق تا ثلث شب
فمن نام فلا نامت عینه فمن نام فلا نامت عینه فمن نام فلا نامت عینه - پس کسیکه خواب کند پس خواب مکناد چشم او
دعاست بد است بجهت بیقراری دل و بی آرامی بر کسیکه تغافل و اهمال کند از نماز عشا و بخواب رود و تکرار سه بار برای تاکید
و مبالغه است - والصبح والنجوم بادیة مشتبکة - و بگزار نماز صبح را و حال آنکه ستارها پیدا و درهم باشند کنایت
از تاریکی است - رواه مالک - وعن ابن مسعود قال کان قدر صلوٰة رسول الله صلی الله علیه وسلم الظهر فی
الصیف - بود مقدار زمان گزاردن آن حضرت نماز پیشین را در تابستان - ثلثة اقدام الی خمسة اقدام - یعنی آنکه
سایه سه قدم بود تا پنج قدم در ظهر صیف - وفی الشتاء خمسة اقدام الی سبعة اقدام - و در زمستان پنج قدم تا هفت قدم
و زیادتی سایه در زمستان بجهت آن است که سایه اصلی درین فصل بیشتر میباشد و در تابستان کم خصوصا در حرمین شریفین
و الا این هر دو وقت برابر است و بهر تقدیر این حدیث صریح است در تاخیر ظهر از وقت زوال والله اعلم و قدم عبارت است
از هفت یک قامت شخص و طول هر چیزی بهفت قدم اعتبار کرده اند باعتبار آنکه قامت هر آدمی هفت قدم
اوست - رواه ابو داود والنسائی

باب تعجیل الصلوٰة

باب در بیان فضیلت شتاب گزاردن نماز را و مذهب ائمه در وی مختلف است
و نزد امام شافعی نماز گزاردن در اول وقت افضل است مطلقا بی تفصیل و ابراد ظهر صیف که در احادیث امر
بدان واقع شده و تاکید و مبالغه رفته رخصت است نزد ایشان و آن نیز برای کسیکه برای دریافت
جماعت بمسجد دور رود نه برای آن کسیکه تنها نگزارد یا در مسجدی که بر در خود دارد و بعض شافعیه ابراد را تا وقت
زوال که ... آنجا که سایه ... و نزد امام مالک نیز قریب باین است الا آنکه بعضی از اصحاب وی در شدت حر تنها گزارنده را
نیز ابراد افضل داشته اند و مختار در مذهب احمد نیز همین است و لیکن تبرید در مذهب وی مستحب است مر طالب جماعت را
و تقدیم عصر نیز افضل است نزد ایشان و مغرب را خود یک وقت است تعجیل در وی مستحب است باجماع و تاخیر عشا مستحب
نزد امام احمد و نزد امام مالک مبادرت افضل است و اگر جهت اجتماع مردم تاخیر کنند باکی نیست و نزد امام ابو حنیفه
ابراد ظهر و اسفار فجر و تاخیر عشا مستحب است و تاخیر عصر تا آنجا که آفتاب متغیر نگردد نیز افضل میدارند و این معنی
بتفصیل با دلائل در ضمن شرح احادیث مبین گردد ان شاء الله تعالی و بدانکه ظاهر از کلام بعضی از شراح آن است که کفایت میکنند

در تعجیل صلوة وگزاردن آن در اول وقت و وقوع وسے در فصل اول

الفصل الاول - عن سیار بفتح سین مهمله و تشدید تحتانیه بن سلامة بفتح سین و تخفیف لام البصری ست از مشاهیر تابعین - قال گفت دخلت انا وابی علی ابی برزة الاسلمی - در آمدم من و پدر من برابی برزه اسلمی که از صحابه ست - فقال له ابی کیف کان رسول الله - پس گفت مر او را پدر من چگونه بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی المکتوبة - میگزارد نماز فرض را در چه وقت میگزارد - فقال کان یصلی الهجیر التی تدعونها الاولی پس گفت ابو برزه بود آنحضرت که میگزارد نماز ظهر را که شما میخوانید آن را نماز پیشین و وجه تسمیه بودن اوست پیشین نمازے که گزارده شد بعد از امامت جبرئیل چنانکه گذشت - حین تدحض الشمس هنگام لغزیدن و زوال پذیرفتن آفتاب و لا بد این در غیر صیف خواهد بود از جهت وقوع ابراد در وے - ویصلی العصر - و میگزارد آنحضرت نماز عصر را - ثم یرجع احدنا الی رحله فی اقصی المدینة - پس باز میگردید یکے از ما بسوے رحل خود و جا و کوچ خود که در نهایت مدینه بوده است - والشمس حیة - و حال آنکه آفتاب زنده است کنایت است از گرمی و صفائی او ونرسیدن وے از تغیر و زردی و شافعیه میگویند که این وقت در رسیدن سایه مثلین باشد و این محل بحث و تردد است - ونسیت ما قال فی المغرب - میگوید راوی فراموش کردم آنچه گفت ابو برزه در وقت نماز مغرب و اگر چه گفته باشد هم چاے آن از وے یاد گرد و در وے خلاف وقت نیست - وکان یستحب ان یؤخر العشاء التی تدعونها العتمة - و بود آنحضرت که دوست میداشت تاخیر کردن نماز عشا را که میخوانید شما او را عتمه بفتح عین و مثناة نام ثلث لیل ست بعد از غیبت شفق و در اصل بمعنی تاریکی شب است و این نامے ست که اعراب نماز عشا را بآن میخواندند و در آخر از آن نهی واقع شده است و مراد تاخیر تا ثلث است چنانکه میگوید - وکان یکره النوم قبلها - و بود آنحضرت که مکروه می پنداشت خواب را پیش از گزاردن نماز عشا - والحدیث بعدها - و مکروه می پنداشت سخن کردن بعد از وے و در هر دو جهتے هست در خواب اگر اقتصار طلب تخفیف و وقوع کسل و حصول قضا در نماز با جماعت و در سخن گفتن و در کلام اگر ضرورتے باشد و لایعنی بود - وکان ینفتل من صلوة الغداة حین یعرف الرجل جلیسه - و بود آنحضرت [illegible] از نماز بامداد و فارغ می گشت از آن و هنگام شناختن هر کس هم نشین خود را و مقصود آنست که شروع در آن در تاریکی میکرد و در آخر فصل ثانی بیاید که امر میکرد با سفار و گزاردن نماز فجر در روشنی - ویقرأ بالستین الی المائة - و میخواند در نماز بامداد شصت آیت را و زیاده بران تا صد - وفی روایة - و در روایتے این چنین آمده است که - ولا یبالی بتاخیر العشاء الی ثلث اللیل - و باک نمیداشت از پس گزاردن نماز عشا را تا سه یک از شب اگر چه ظاهر این عبارت در اباحت است نه باستحباب منافات ندارد چنانکه احادیث بدان ناطق اند - ولا یحب النوم قبلها - و دوست نمیداشت خواب کردن را پیش از عشا - والحدیث بعدها - و سخن کردن را بعد از وے و ازین روایت لازم نمی آید که کراهت بود لازم نیست که هرچه محبوب نبود مکروه باشد مگر آنکه دوست ناداشتن کنایت از دشمن داشتن باشد - متفق علیه - وعن محمد بن عمرو بن الحسن بن علی رضی الله عنهم تابعی ست کنیت او ابو عبدالله است ثقه است روایت میکند از ابن عباس و جابر و غیر ایشان بن مسلم از وے

تا سایہ وقت گفتہ و محل ابراد بر وقت زوال جہت برودت وے نسبت بگرمی وقت استوا چنانکہ بعض شافعیہ گفتہ اند
بسبب دلبودن او سرو تعمیت با استوا خلاف تجربہ است چہ رواہم بسبب مکوثر است از قوت آن چنانکہ از سردی وقت صبح نسبت
بہ نیم شب بتجربہ میگردد و ہر چند کہ آفتاب بلند و نزدیک تر می آید و خنیرو رباب ہوا مثبت گذشت کہ سرد کرد و لب بار سرد کرد و در باب اینکہ گوید
کہ سخت تر گرمی در آن و بار در وقت سیدن سایہ است بمثل ابراد بود تا خیر از آن باشد و با بجملہ احادیث صحیحہ در مبالغہ
بابراد وارد شدہ است و آنکہ در حدیث خباب آمدہ کہ ما شکایت کردیم آن حضرت را از گرمی نیم روز پس قبول کرد از ما
محمول است کہ التماس ایشان تاخیر از تمام وقت بود واللہ اعلم و آنچہ امام شافعی میگوید کہ ابراد رخصت است و آن نیز برای
کسانے کہ در طلب جماعت بمسجدہا می شتابند و مشقت می کشند و ہر کہ تنہا بگزارد یا در مسجد قوم خود بگزارد دوست
میدارم کہ تاخیر نکند از اول وقت مخالف ظاہر حدیث است و ترمذی حدیثے آوردہ است کہ دلالت دارد برانکہ
آن حضرت در سفر نیز امر میکرد بابراد با وجود آنکہ ہمہ در یک منزل مجتمع می بودند و گفتہ است ترمذی کہ قول کسیکہ رفتہ است
بسوے تاخیر ظہر در شدت حر اولے و اشبہ است باتباع - و فی روایۃ للبخاری عن ابی سعید بالظہر - و در روایتے
مر بخاری را از ابی سعید خدری لفظ بالظہر واقع شدہ بجاے بالصلوۃ و درین روایت این یاد شد نیز آمدہ است کہ برای تعلیل
این حکم فرمود - فان شدۃ الحر من فیح جہنم - زیرا کہ سختی گرمی از جوشیدن دوزخ و پراگندہ شدن گرمی اوست - واشتکت
النار الی ربہا - و گلہ کرد آتش دوزخ بلسان حال یا بزبان قال و حمل بر قال اولے و ارجح و اظہر است و نووی گفتہ است و ہو الصواب
زیرا کہ پروردگار تعالے قادر است کہ پیدا فرماید در آتش و در ہر چیز نطق را و ہم تنبیہ او آن از فضول نفس و گرفتاری ابعادست
فقالت - پس گفت آتش - رب اکل بعضی بعضا - پروردگار من خورد اجزاے من یکدیگر را کنایت است از شدت اختلاط
اجزا و ازدحام آنہا گویا ہر کدام میخواہد کہ فانی گرداند دیگری را و بنشیند بجاے آن - فاذن لہا بنفسین - پس دستوری داد
پروردگار تعالے مر آتش را بدو نفس برآوردن و دم زدن کہ مراد بدان برآمدن و بیرون آمدن اوست چنانکہ نفس حیوان
نفس فی الشتاء و نفس فی الصیف - دمے در زمستان و دمے دیگر در تابستان و نفس بفتح ہر دو حرف است
و ہمچنین لفظ اشد در قول وے اشد ما تجدون من الحر و اشد ما تجدون من الزمہریر - سخت تر آنچہ می یابید از گرمی سخت تر
آنچہ می یابید از سردی از آن دو نفس است کہ در تابستان و زمستان میزند - متفق علیہ و فی روایۃ للبخاری - و در روایتے
دیگر مر بخاری را این چنین آمدہ کہ - فاشد ما تجدون من الحر من سمومہا و اشد ما تجدون من البرد من زمہریرہا - پس سخت تر آنچہ
می یابید از گرمی در تابستان پس از دم گرم آتش است و سخت تر آنچہ می یابید در زمستان از سردی پس از دم سرد او
و حکمت در منع از نماز درین وقت با وجود شدت آن است کہ سلب خشوع میکند یا از آنکہ وقت انتشار غضب است بجہت آنکہ
گرم شدن دوزخ وقت عذاب است و اول ظاہر تر است و اینجا سخن است یکے آنکہ شکایت آتش کردن و از دمے
دم سرد برآمدن چہ معنی دارد جوابش آنکہ مراد بنار کہ در حدیث واقع شدہ محل اوست کہ دوزخ است و در دوزخ طبقہ

نزد همه هم هست دوم آنکه بیقین معلوم است که گرمی و سردی از آثار اجرام علویه است پس آن را از آثار دم زدن دوزخ داشتن
چه وجه دارد جوابش آنکه نفی گرمی و سردی را فرموده اند اصل گرمی و سردی اگر فلسفی گوید که نفی گرمی و سردی نیز از جهت
قرب و بعد آفتاب است جوابش آنکه با وجود آنکه تواند که دم دوزخ سبب نیز بوده باشد نفی آن با وجود خبر مخبر صادق خارج از
طریقهٔ اسلام است سوم آنکه مقتضاے این حدیث باید که در وقت شدت سردی نیز تاخیر کنند جوابش آنکه شدت سردی در وقت برآ
است تا برآمدن آفتاب اگر تا آن وقت تاخیر کنند وقت میگذرد — وعن انس رضی الله عنه قال کان رسول الله — گفت انس بود
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی العصر — میگزارد نماز دیگر را — والشمس مرتفعة حیة — و حال آنکه آفتاب بلند و زنده یعنی تابان سپید
نشده بزردی می بود — فیذهب الذاهب الی العوالی — پس می رفت رونده بسوے جاے ها که بالاے مدینه اند بجانب
مسجد قبا و مسجد بنی قریظه و غیر آن — فیاتیهم والشمس مرتفعة — پس می آمد آن شخص اهل عوالی را و حال آنکه آفتاب هنوز بقدرے
بلند و بالاے افق می بود و غروب نکرده بود — وبعض العوالی من المدینة علی اربعة امیال — و بعض جاها از عوالی از مدینه بر چهار
کروه می بود — او نحوه — یا مانند این مقدار مسافت و نزدیک بآن است و این قول زهری است که راوی از انس است تا که اعلام
جانب سیر رفت بجانبے که چهار میل است یا کمتر از آن و تیز میرفت یا آهسته سوار میرفت یا پیاده و بر هر تقدیر از ینجا لازم می آید که
آن مقدار بگذارند که ربع نهار باشد و سایه مثلین بود چنانکه ائمه میگویند والله اعلم متفق علیه — وعنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم تلک صلوة المنافق — آن نماز عصر که در آخر وقت قبل غروب بعمد بے عذر بگزارد نماز منافق است
یا کسے که صفت نفاق دارد — یجلس یرقب الشمس — می نشیند و رصدے کرد انتظار سیر آفتاب را — حتی اذا اصفرت — تا آنکه
چون زرد گردد آفتاب — وکانت بین قرنی الشیطان — و باشد میان دو قرن شیطان شرح این در باب سابق گذشت —
قام — برخیزد براے نماز — فنقر اربعا — پس سجده میکند شتاب شتاب بے طمانینت چنانکه مرغ دانه می چیند و چهار سجده وجه آنکه
نماز عصر را هشت سجده می باشد باعتبار آن فرموده که هر دو سجده را یک رکن اعتبار کرد باراده جنس یا باعتبار یک رکعت یا چون
سجده بیک بار هشت گویا هر دو سجده حکم یک سجده گرفت و تخصیص بیان بعصر براے باعث تهاون و تقصیر باشد که هنگام مشغولی
مردم است به بیع و شرا یا بقصد مبالغه در تقبیح و تشدید بسبب فضل این نماز و ظاهر است که احوال نماز هاے دیگر هم برین قیاس خواهد بود
لا یذکر الله فیها الا قلیلا — و ذکر نمی کند خدا را در آن نماز مگر اندک اشارت است به تهاون و تقصیر در ارکان ظاهر و خشوع باطن و در قرآن مجید
در شان منافقان واقع است که ولا یذکرون الله الا قلیلا — رواه مسلم — وعن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم الذی تفوته صلوة العصر — آن کسے که در میگذرد او را نماز عصر — فکانما وتر اهله وماله — برفع و نصب هر دو
روایت است و بر روایت رفع معنی آن است که گویا نقصان کرده شد اهل آن کس و مال وے و بر تقدیر نصب نقصان
کرده شد آن مرد و مصیبت زده شد در اهل وے و مال وے و این معنی باصل معنی وتر مناسب تر است و روایت جمهور هم
نصب است و بیان این و شرح کرده شده است متفق علیه — وعن بریدة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

من ترک صلوٰة العصر فقد حبط عمله - کسے که ترک کند نماز عصر را دیده و دانسته پس تحقیق باطل و ناقص شود ثواب عمل تمام روز وے
و مراد حقیقت حبط نیست زیرا که این بکفر و ارتداد است یا بموت بران نباید احتیاطے که در آن ست و مقصود تغلیظ و تشدید و مبالغه
در نقصان ثواب است بجهت فوت شدن نماز که فاضل ترین نمازها ست و در بعض روایات مطلق صلوٰة مکتوبه نیز واقع شده است
نعم امام احمد حنبل بر آن ست که تارک نماز عمدا کافر است و کلام در آن گذشته در آخر کتاب الصلوٰة - رواه البخاری -
وعن رافع بن خدیج - بر وزن کریم صحابی انصاری ست حاضر نشده بدر را از جهت صغر و حاضر شد احد و خندق و مشاهد
دیگر را روایت میکنند از وے جماعة صحابه و تابعین - قال کنا نصلی المغرب مع رسول الله - بودیم ما که میگزاردیم نماز مغرب را با
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فینصرف احدنا وانه لیبصر مواقع نبله - پس باز میگشت یکے از ما از نماز و حال آنکه وے هر آئینه میدید
جاهاے افتادن تیرهاے خود را بعد از انداختن آن نه تیرها را میدید که آن درد و زهم نمی نماید مقصود بیان تعجیل نماز مغرب ست و آن
مستحب ست باتفاق - متفق علیه - وعن عائشة رضی الله عنها - قالت کانوا یصلون العتمة - گفت عائشه بودند آنحضرت
و اصحاب وے که میگزاردند نماز عشا را - فیما بین ان یغیب الشفق الی ثلث اللیل الاول - در اجزاے وقت که میان غائب شدن
شفق و سه یک از شب ست پس می بود ابتداے وقت وے غائب شدن شفق و انتهاے آن ثلث لیل و این وقت
فضیلت و اختیار ست و وقت جواز وسیع تر از ین ست چنانکه معلوم شد - متفق علیه - وعنها قالت کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم لیصلی الصبح - و هم روایت ست از عائشه گفت بود آنحضرت که هر آئینه میگزارد نماز بامداد را - فتنصرف النساء
متلفعات بمروطهن - پس بر میگشتند زنان از نماز پیچیده و پوشیده روها و بدنهاے خود را بچادرها و گلیمهاے خود -
ما یعرفن من الغلس - شناخته نمی شدند این زنان از جهت تاریکی و قید پیچیدن و پوشیدن روے و بدن بجهت آن ست
که اگر گشاده باشند البته شناخته میشوند درین قسم از تاریکی که دران وقت می باشد و گاهے با وجود پوشش نیز بعض
مشخصات می توان شناخت و تاریکی دران وقت آن قدر بود که شناخته نمی شدند بآن و این حدیث بآنچه در حدیث
ابی برزه گذشت که می شناخت مرد همنشین خود را منافات ندارد چه آن از نزدیک ست و این از دور - متفق علیه
وعن قتادة عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم و زید بن ثابت تسحرا - روایت ست از قتاده که از مشاهیر تابعین ست
و حافظ و مفسر و اکمه بود و احفظ اهل زمان خود بود و گفته است هرچه شنید گوش من یاد داشت آن را دل من مات سنة
سبع عشر و مائة روایت میکند سعید بن المسیب و حسن بصری از انس که آنحضرت و زید بن ثابت طعام سحری خوردند - فلما
فرغا من سحورهما - پس چون فارغ شدند از طعام سحر خوردن خود و سحور بفتح سین طعام در وقت سحر خوردن و بضم طعام وقت سحر
و هر دو ضبط کرده شده است در حدیث و محفوظ در روایت فتح است - قام نبی الله صلی الله علیه وسلم الی الصلوٰة - ایستاد آنحضرت
متصل آن بنماز یعنی نماز صبح - فصلی - پس بگزارد نماز آنحضرت و در روایتے فصلیا یعنی گزاردند آنحضرت و زید بن ثابت
و در روایتے دیگر فصلینا پس نماز بگزاردیم ما - قلنا لانس کم کان بین فراغهما من سحورهما و دخولهما فی الصلوٰة - [illegible]

مر انس را و پرسیدیم از وے که چه مقدار بود میان فارغ شدن آن حضرت و زید بن ثابت از سحر خوردن و میان
در آمدن ایشان در نماز. قال. گفت انس. قدر ما یقرأ الرجل خمسین آیة. مقدار خواندن مرد پنجاه آیت را یعنی متوسط
نه کوتاه نه دراز و قدر به رفع و نصب هر دو آمده است و در روایتی دیگر پنجاه آیت یا شصت آیت آمده و از اینجا حکم
تاخیر سحور معلوم میگردد و تعجیل فجر نیز مفهوم می شود و گفته اند که این تخمین است و عامه را عمل کردن بآن متعذر است اگر سحور را
بنگاه تر ازین وقت بخورند انسب است. رواه البخاری. وعن ابی ذر رضی الله عنه قال قال لی رسول الله گفت
مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم کیف انت اذا کانت علیک امراء. چگونه خواهد بود حال تو و چه خواهی کرد وقتی که مسلط
خواهند گشت بر تو پادشاهان که در مخالفت ایشان آثار فتنه است. یمیتون الصلوة. می میرانند نماز را و رعایت نمیکنند
شرائط و آداب آن را. او یؤخرون عن وقتها. یا پس می اندازند نماز را از اوقاتش یعنی از اوقات مختار و فاضل.
قلت فما تأمرنی. ابو ذر میگوید گفتم من پس چه میفرمائی مرا و چه کنم. قال. گفت آنحضرت. صل الصلوة لوقتها. بگذار نماز را
در وقتش. فان ادرکتها معهم فصل. پس اگر دریابی نماز را با ایشان بگذار با ایشان نیز. فانها لک نافلة. پس بدرستی
نماز که همراه ایشان بگزاری نفل خواهد بود مر ترا. رواه مسلم. و از اینجا معلوم میشود که اگر امام تاخیر کند در وقت نماز
خصوصا که بوقت مکروه اندازد مأموم را باید که نماز خود را در اول وقت گزارد و پس تر بگزارد با امام تا فضیلت وقت
و جماعت هر دو دریابد و این در غیر نماز فجر و عصر و مغرب خواهد بود از جهت کراهت تنفل در آن وقت و عدم شرعیت تنفل
سه رکعت یا آنکه از اینجا این مکروه اهون است از اثارت فتنه و اختلاف کلمه که لازم می آید از مخالفت امرا و جائز دید آنکه
شراح گفته اند که مراد بامرا امرای بنی امیه اند و تحقیق واقع شد آنچه خبر داد بدان مخبر صادق و بودند این جماعه که رعایت نمیکردند
احکام و ارکان نماز را و محافظت نمیکردند بر اوقات. اما ابو ذر رضی الله عنه موت وے در زمان خلافت عثمان رضی الله عنه
بود در سنه اثنین و ثلثین و وے در شام بود و امارت معاویه بن ابی سفیان که از جانب امیر المؤمنین عثمان داشت
پس نزاع کرد با معاویه پس طلبید او را عثمان بمدینه پس اقامت نکرد بمدینه و بربذه که موضعیست بیرون مدینه
سکونت کرد و در آنجا از عالم رفت و این قصه طویله است. وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
من ادرک رکعة من الصبح. کسیکه دریابد یک رکعت را از نماز صبح. قبل ان تطلع الشمس. پیش از آنکه برآید آفتاب. فقد ادرک
الصبح. پس بتحقیق دریافت صبح را. ومن ادرک رکعة من العصر قبل ان تغرب الشمس فقد ادرک العصر. و هر که دریابد یک رکعت را
از نماز عصر پیش از آنکه فرو رود آفتاب پس بتحقیق دریافت عصر را یعنی باطل نمی گردد نمازش پس باید که رکعت دیگر باوے
ضم کند و تمام گرداند نماز را. متفق علیه. و قول اکثر اهل علم همین است که بطلوع آفتاب و غروب وے نماز فجر و عصر
باطل نمی گردد و امام ابو حنیفه رحمه الله بر آنست که نماز فجر بطلوع آفتاب باطل میگردد و اما نماز عصر بغروب باطل نمیگردد
و از امام ابی یوسف است که میگوید فجر نیز باطل نمیگردد بطلوع و لیکن صبر کند تا برآید آفتاب و تمام کند نماز را و این حدیث

مجیب میگوید برایشان و جواب آن است که تعارض واقع شد میان این حدیث و احادیث وارده در باب نهی از صلوة
خواه فرض باشد یا نفل در وقت طلوع و غروب پس عمل کردیم بقیاس چنانکه در اصول فقه مقرر شده است که چون تعارض کنند
دو آیت رجوع بحدیث کنند و چون تعارض در حدیث شود رجوع بقیاس نمایند و قیاس ترجیح کرد حکم این حدیث را در نماز عصر و احادیث
نهی را در نماز فجر زیرا که وقت نماز فجر همه کامل است و نقصانی نیست در آن پس واجب میگردد بصفت کامل و چون بطلوع آفتاب نقصان
طاری شد ادا کما وجب نشد و آخر وقت نماز عصر که آفتاب زرد میگردد ناقص است پس وجوب آن هم بصفت نقصان باشد پس
بعروض نقصان بسبب غروب فاسد نگردد و ادا کما وجب باشد و شافعیه احادیث نهی را مخصوص بنوافل دارند و فرائض را در اوقات
ثلثه جائز و ظاهر احادیث در عموم است و درین مقام زیاده کلامی است که در جای خود ذکر کرده شده است۔

وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ادرک احدکم سجدة من صلوة العصر — وقتی که دریابد یکی از شما رکعتی از نماز
عصر قبل ان تغرب الشمس — پیش از آنکه فرو رود آفتاب فلیتم صلوته — پس باید که تمام کند نماز خود را یا واجب گفته دیگر
واذا ادرک سجدة من صلوة الصبح قبل ان تطلع الشمس فلیتم صلوته — و چون دریابد رکعتی را از نماز صبح پیش از طلوع کردن آفتاب
پس باید که تمام کند نماز خود را مضمون این حدیث مضمون حدیث سابق است در اقوال مجتهدین که گذشت — رواه البخاری۔

وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نسی صلوة او نام عنها — کسی که فراموش کند نمازی را یا خواب کند از آن فکفارتها ان
یصلیها اذا ذکرها — پس کفارت آن نماز این است که بگزارد نماز را وقتی که یاد آرد آن را و بیدار گردد از خواب بیداری
جدا ذکر نکرد زیرا که یاد آوردن لازم اوست و خود نماز وقتی خواهد کرد که بعد از بیداری یاد خواهد آمد — وفی روایة — و در روایتی
این یاد شده آمده که لا کفارة لها الا ذلک — نیست کفارت مر آن را گرچهان قضا کردن یعنی مال کفارت نماز نمی شود چنانکه
در صوم و حج میدهند — متفق علیه — **وعن ابی قتادة** — ابو قتاده بن النعمان انصاری صحابی مشهور است عقبه بدری
حاضر شد تمام مشاهد او از فضلای صحابه بود برادر ابو سعید خدری بود از مادر — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس فی النوم
تفریط — نیست در خواب تقصیری چه آن محل تکلیف نیست — انما التفریط فی الیقظة — تقصیر نیست مگر در بیداری که نماز پیش از غلبه
خواب رفت و ترک کاری کرد که سبب خواب و نسیان شد مثل پهلو نهادن و شطرنج باختن و بکاری مشغول شدن که بحکم عادت
فراموشی آرد — فاذا نسی احدکم صلوة او نام عنها فلیصلها اذا ذکرها فان الله تعالی قال واقم الصلوة لذکری — زیرا که بدرستی
و راستی خدای تعالی گفته است و برپا دار نماز را وقت یاد کردن نماز که سبب یاد کردن من است — رواه مسلم

الفصل الثانی — **عن علی** — رضی الله عنه — ان النبی — روایت است از امیر المؤمنین علی که پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال
گفت — یا علی ثلث لا تؤخرها — ای علی سه خصلت است تاخیر مکن در بجا آوردن آن — الصلوة اذا اتت — یکی نماز چون بیاید یعنی وآید
وقت آن و اتت بروایت فوقانیه است و آنت بنون و تا بالف نیز روایت است و بعض گفته اند که این روایت تصحیف
و اول تصحیح است والله اعلم — والجنازة اذا حضرت — دوم جنازه وقتی که حاضر شود اگرچه وقت مکروه باشد و گزاردن

نماز جنازه در اوقات ثلثه اختلاف است سغناقی در شرح هدايه ميگويد افضل در نماز جنازه آن است كه گزارده شود و تاخير نكنند - والايم اذا وجدت
لها كفوا - سوم زنى بى شوهر وقتيكه بيابى همتا و كفو او را پس نكاح كن و تاخير مكن ايم زنى را گويند كه شوهرے ندارد بكر بود يا ثيب
رواه الترمذی - وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله عليه وسلم الوقت الاول من الصلوة رضوان الله - اول وقت از نماز
و گزاردن نماز در ان سبب رضای خدای تعالی است چه در وی تعجيل است در خير و مسارعت است چنانچه ظهر و اسفار فجر و غير آنكه
سبب تكميل نماز و تتميم ثواب بود مثل حضور جماعت - والوقت الآخر عفو الله - و گزاردن نماز در آخر وقت سبب عفو خداست يعنی در
گذشتن از مواخذه مصلی با آنكه تفصيل مذهب ائمه را در اول وقت در اول باب معلوم شد و نيز مذكور شد كه گزاردن و رخصت اول كفايت
ميكند دران رواه الترمذی - وعن ام فروة قالت سئل النبی صلی الله عليه وسلم ای الاعمال افضل - ام فروه بفتح فا و سكون را
صحابيه انصاريه است و بعضی گفته اند كه دختر ابو قحافه خواهر ابوبكر صديق است گفت پرسيده شد آن حضرت كه كدام عمل فاضل تر است -
قال الصلوة لاول وقتها - فرمود گزاردن نماز در اول وقتش نماز خود فاضل ترين اعمال است بعد از ايمان يا بودن در اول وقت گزاردن
فاضل تر خواهد بود اگر جماعت ميسر گردد و مستحب بود در وی تاخير و در بعض احاديث بعض اعمال ديگر را نيز افضل خوانده اند
و فضليت در اينجا اضافی خواهد بود اما نماز افضل علی الاطلاق است چنانچه سابقا گذشت - رواه احمد والترمذی وابو داود
وقال الترمذی لا يروی الحديث - روايت كرده نشده اين حديث - الا من حديث عبد الله بن عمر العمری - مگر از حديث عبد الله
بن عمر بن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب كه باين نسبت او را عمری خوانند وفات يافت سنه احدی وسبعين ومائة - وهو ليس بالقوی عند اهل الحديث
و وی نيست قوی در حفظ و ضعيف اند نزد اهل حديث اگرچه متعبد بود و زاهد و قرابتی ولكن زهد و شغل عبادت او را برده بود از حفظ حديث
و ضبط آن باز داشته و او را برادرے بود عبيد الله بن عمر بتصغير ثقه و ثبت بود و اصحاب صحاح او را بر امام مالك تقديم ميكرد
و عمری بسيار اند سابقا در تحقيق عالم مدينه كلام دران واقع شده است و در شرح اكتفا نموده شده - وعن عائشة
رضی الله عنها - قالت ما صلی رسول الله - گفت عائشه نگزارد پيغمبر خدا صلی الله عليه وسلم صلوة لوقتها الآخر مرتين - هيچ نمازے را در
آخر وقتش دو بار - حتی قبضه الله تعالی - تا آنكه گرفت روح پاك او را خدای تعالی و وفات يافت - رواه الترمذی - يعنی اگر
واقع شده است آن حضرت را گزاردن نمازے را در آخر وقت اما زياده از يكبار نبوده است و آن دران بار بود كه مرد سائل
از اوقات صلوة پس گزارد هر نماز را روز دوم در آخر وقت از برای تعليم و اما احاديث امامت جبرئيل خارج از بحث است مقصود
گزاردن با امت است و در روايت الآخرتين نيز آمده پس امامت جبرئيل را نيز شامل باشد و ظاهر آن است كه مراد گزاردن بغير قصد تعليم
و تعليم باشد و بعضی گفته اند مقصود عائشه رضی الله عنها اخبار از حال شريف است بعد از تزوج وے و از آنچه احاطه كرده است علم وے
بدان والله اعلم و اين سخن در گزاردن در آخر وقت است كه بعد از وے از وقت چيزے نماند اما تاخير از اول حقيقی وقت در مواضع بسيار آمده
كه در شرح آن را بيان كرده ايم و شافعيه آن همه را حمل بر عذرے و ضرورتے كنند و ترمذی در اين حديث نيز تكلم كرده و گفته است
كه اين حديث غريب است و اسناد او متصل نيست - وعن ابی ايوب - روايت است از ابو ايوب انصاری كه از كبار

صحابی مشہور انصاری است و آنحضرت بعد از ہجرت چند گاہ منزل او را بنزول شریف مشرف داشت – قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لا تزال امتی بخیر – ہمیشہ امت من بخیر باشند بنیکی – او قال – یا گفت بجای بخیر – علی الفطرۃ – یعنی ہمیشہ اند بر آفرینش اسلام –
ما لم یؤخروا المغرب – مادام کہ تاخیر نکنند نماز مغرب را – الی ان تشتبک النجوم – تا آنکہ مختلط شوند ستارہا و نمایان شوند از کثرت
نجوم – رواہ ابوداؤد ورواہ الدارمی عن العباس – و از ظاہر عبارت چنان مفہوم میشود کہ این قدر تاخیر نباید و اگر کمتر ازین واقع
شود باکی ندارد یا گویند کہ اشتباک نجوم لازم تاخیر مغرب است ہر چند کمتر بود و نیز درین حدیث اشارت گونہ بتوان یافت
بودن شفق بیاض چہ ظاہر عبارت آن ست کہ تاخیر تا اشتباک نجوم جائز باشد ولیکن مکروہ است و این حالت بعد از حمرہ
است واللہ اعلم – وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لولا ان اشق علی امتی – اگر نہ بودی خوف آنکہ مشقت نہم بر امت
تاخیر عشا را – لامرتہم ان یؤخروا العشاء الی ثلث اللیل – ہر آئینہ امر می کردم ایشان را کہ تاخیر کنند گزاردن نماز عشا را تا ثلث شب
او نصفہ – یا تا نیم شب و در بعض شروح گفتہ کہ این شک راوی ست و ہر کدام یکی ازین دو در صحاح بطریق شک واقع شدہ و ظاہر
این حدیث بر استحباب تاخیر عشا است از اول وقت کما لا یخفی – رواہ احمد والترمذی وابن ماجہ – وعن معاذ بن جبل
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اعتموا بہذہ الصلوۃ – در تاریکی بگزارید این نماز را یعنی نماز عشا را – فانکم قد فضلتم بہا علی سائر الامم –
زیرا کہ بدرستی شما فضل دادہ شدہ اید باین نماز بر باقی امتہا – ولم تصلہا امۃ قبلکم – و نگزاردہ است آن را ہیچ امتی کہ پیش از شما بود
و چون در تاریکی شب بگزارید مشقت بیشتر خواہد بود و فضیلت بیشتر خواہد داشت – رواہ ابوداؤد – و این حدیث نیز دلالت دارد
بر تاخیر عشا و حمل اعتام بر تحقیق غیبوبت شفق و تیقن بدان بعید است چنانکہ حمل اسفار بصلوۃ صبح بر تیقن بطلوع صبح چنانکہ بیاید –
وعن النعمان بن بشیر – از انصار صحابہ است و اول مولودی ست در انصار بعد از ہجرت و در وقت وفات آنحضرت
ہشت سالہ بود کشتند او را اہل حمص بامر مروان سنہ اربع و ستین – قال انا اعلم بوقت ہذہ الصلوۃ صلوۃ العشاء الآخرۃ –
گفت نعمان بن بشیر کہ من دانا ترم بوقت این نماز کہ نماز عشاء پسین باشد و عشاء آخرہ برای آن گفت کہ گاہی عشا
بر نماز مغرب نیز اطلاق می کنند – کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلیہا لسقوط القمر لثالثۃ – می گزارد آن حضرت آن را در وقت
افتادن ماہ و غروب وی در شب سوم – شیخ ابن حجر در شرح خود می گوید کہ قمر اکثر می افتد در شب سوم نزدیک غائب شدن شفق سرخ
و درین سخن نظر است چہ حساب تقاضا میکند کہ در قریب خمس از شب باشد پس درین حدیث نیز دلالت است بر تاخیر عشا لیکن
نہ تا ثلث – رواہ ابوداؤد والدارمی – وعن رافع ابن خدیج – صحابی انصاری مدنی است حاضر نشد بدر را از جہت
صغر و حاضر شد احد را و مشاہدی را کہ بعد از وست ہمہ – قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اسفروا بالفجر – اسفار کنید
بفجر و در روشنی بگزارید آن را – فانہ اعظم للاجر – پس بدرستی کہ اسفار بفجر بزرگ تر است از جہت مزد و ثواب – رواہ الترمذی
وابوداؤد والدارمی ولیس عند النسائی – و نسائی نیز این حدیث را روایت کردہ ولیکن نیست نزد وی این عبارت کہ فانہ اعظم للاجر
بدانکہ ظاہر معنی و از عبارت حدیث آنست کہ شروع در نماز وقت اسفار کنند و اسفار صبح انکشاف و تنور وی [illegible]

جز این گفته اند تاویل و تکلف ست و حمل اسفار چنانکه از مشایخ مذهب ما منقول است آن ست که قرات مسنون که از چهل تا شصت
یا زیاده تا صد است بطریق ترتیل تواند خواند و بعد از فراغ از نماز اگر فرضاً سهوی در طهارت ظاهر شود ممکن باشد او را اعادهٔ
وضو و نماز پیش از طلوع آفتاب و گفته اند که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما این چنین کرده اند و مذهب شافعی تغلیس است یعنی در اول وقت
بتاریکی گزاردن و میگویند مراد باسفار تاخیر است تا یقین گردد که صبح طلوع کرده و عدم شبهه در رسیدن وقت بطلوع و بشبهت اجر در
ادای نماز نزد یقین بدخول وقت اعظم و افضل خواهد بود و این تاویل بعید است چه متبادر از حدیث آن ست که این اعظمیت از جهت
خصوصیتی ست که در اسفار ست نه از جهت تحقق وقت که وی عام است اوقات تمام نمازها را و بعضی گفته اند که امر باسفار در
شبهای ماهتاب است احتیاطاً از جهت تبیین فجر در آن شبها و طحاوی که از ائمه مذهب ماست میگوید که ابتدا بتغلیس کند و ختم
باسفار و جمع کند میان هر دو بتطویل قرات و گفته اند که این تاویل وجه حسن و فضل است که بدان توفیق میان احادیث حاصل
می گردد و لیکن ظاهر مذهب حنفی آن است که ابتدا و ختم هر دو باسفار کنند و چندان تاخیر نکنند که شک در طلوع آفتاب افتد و در روایتی
از امام احمد تقدیم افضل است و در روایتی دیگر اسفار و در روایتی دیگر اعتبار بحال مقتدیان است که فضل جماعت حسب وی است
و حدیثی از معاذ بن جبل می آرند که گفت فرستاد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بیمن و فرمود در شتا تغلیس کن بفجر و تطویل
کن قرات را بقدری که طاقت آرند مردم و چنان مکن که ملول شوند ایشان و در صیف اسفار کن که شب کوتاه است و مردم خواب
[illegible] توقف کن تا همه حاضر آیند و گفته اند که این روایت بر تقدیری ست که همه حاضر آیند یا بعض و اگر همسایه ها [illegible] کنند پس
اولی تاخیر [illegible] خلافاً و امام شافعی و ائمه دیگر تعجیل و در جملهٔ مستحب دارند گویند که در تقدیم مسارعت است در ادای
عبادت [illegible] قول حق سبحانه وسارعوا الی مغفرة من ربکم و ما میگوییم که در اسفار تکثیر جماعت است و بیشک تکثیر جماعت افضل
[illegible] ست که افضل ست نزد خدا و حنفی فقهی درین باب آن ست که تاخیر فجر تا آخر وقت [illegible] باجماع [illegible]
[illegible] کرده است و از بعض مردم [illegible] نیز نکرده است چنانچه معاذ را منع کرد از تطویل قرات [illegible]
[illegible] ست فوق تعجیل آن در اول وقت و نیز نشستن در جای نماز تا برآمدن آفتاب [illegible]
[illegible] و اسفار [illegible] و در تغلیس مقصود اصحاب ما میگویند که ثابت در روایات از فعل آنحضرت [illegible]
از تغلیس اگر ثابت شود شاید که در سفرها باشد بجهت عذر سفر و لهذا چون آنحضرت در مزدلفه تغلیس کرد گفتند که [illegible]
کرد چنانچه در روایات آمده است و حدیث عائشه که در فصل اول گذشت که [illegible]
این [illegible] از فعل نزد ما و شاید که آن در وقتی بود که زنان ماذون بودند به بیرون آمدن بنماز بعد از آن منع گشت با [illegible]
ایشان بقرار در بیوت والله اعلم

الفصل الثالث — عن رافع بن خدیج قال کنا نصلی العصر مع رسول الله — بودیم ما که میگزاردیم نماز دیگر را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ثم ننحر الجزور — بعد از آن نحر کرده می شد شتر جزور بفتح جیم و ضم زای شتر کشتنی واقع می شود

برذکر داشتے اما لفظا وے مؤنث است کذا فی الصراح فقسم عشر قسم پس قسمت کرد بیشتر آن شتر کشتہ دہ قسم
ثم یطبخ پس پختہ میشد فناکل لحما نضیجا قبل مغیب الشمس پس میخوردیم گوشت پختہ نرم شدہ پیش از غروب شدن آفتاب
متفق علیہ ازین حدیث نیز تعجیل عصر بثبات معلوم گردد کہ در وقت بلوغ ظل تا مثل یا قریب آن باشد چنانچہ مذہب ائمہ ثلثہ است
واما این روایتے از امام ابی حنیفہ و نزد بعض فتوے بہمین است وشاید کہ در بعض احیان بقصد تعلیم و تقریر چنین میکردند
و دلالت کان بر دوام و استمرار منظور فیہ است و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ نحر جزور و تقسیم وے دہ قسم و طبخ وے چنانکہ ذکر کردہ شد
آسان بر جماعہ طباخان ماہر کہ کثیر باشند جلدی کنند در مدت قلیل چنانکہ مشاہدہ کردہ میشود و در اسفار و حکی از امام احمد آن ست کہ تعجیل
در وقت عصر بغیر روز ابر تاخیر است تا آخر وقت مختار و ظاہر مذہب امام احمد استحباب تاخیر عصر است مادام کہ تغیر نیافتہ آفتاب و دلیل
بر آن حدیث ابن مسعود است رضی اللہ عنہ کہ گفت بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم میگذارد عصر را و حال آنکہ آفتاب سفید روشن
بود وے و مقصود ابن مسعود بیان تاخیر عصر است تا عدم تغیر شمس نیز و در تاخیر عصر تکثیر نوافل است از جہت کراہت تنفل بعد از عصر
و تکثیر نوافل افضل است از ادا در اول وقت و معتبر در تغیر شمس نزد بعض تغیر قرص آفتاب است کہ نظر در وے خیرہ نگردد و نزد بعض
تغیر شعاع آفتاب کہ بر دیوار یا افتد و مختار نزد صاحب ہدایہ و بعض ائمہ اول است و بعض گفتہ اند کہ چون آفتاب بیک نیزہ یا بالا
متغیر نیست و چون فروتر از آن آمد تغیر یافت — وعن عبد اللہ بن عمر رضی اللہ عنہما قال مکثنا ذات لیلۃ گفت
ابن عمر درنگ کردیم ما یک شبے ننتظر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انتظار می بردیم برآمدن پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم
لصلوۃ العشاء الآخرۃ از برائے نماز عشاء پسین یعنی قید از برائے آن است کہ گاہے مغرب را نیز عشاء میخوانند گویا این
عشاء اولے است فخرج الینا حین ذہب ثلث اللیل او بعدہ پس بیرون آمد آن حضرت بسوے ما ہنگام رفتن ثلث شب
بلکہ بعد از وے فلا ندری اشیء شغلہ فی اہلہ پس ندانستیم ما آیا چیزے باز داشت او را در اہل خانہ وے او غیر ذلک
یا جز آن چنانچہ در ذات شریف حالتے و عذرے پیدا شد کہ مشغول داشت فقال حین خرج پس گفت آنحضرت چون بیرون آمد
در اعتذار بجہت زیادت تاخیر و شفقت و رحمت او بر امت و تسلیہ و تطییب ایشان انکم لتنتظرون صلوۃ ما ینتظرہا اہل دین غیرکم
بدرستی کہ شما ہر آئینہ انتظار می برید نمازے را کہ انتظار نمی برند آنرا ہیچ اہل دین از یہود و نصارے جز شما زیرا کہ نماز عشاء
مخصوص این امت مرحومہ است چنانکہ گذشت ولولا ان یثقل علی امتی و اگر نمی بود خوف گران آمدن بر امت من لصلیت
بہم ہذہ الساعۃ ہر آئینہ میگذاردم این نماز با ایشان درین ساعت ثم امر المؤذن پس امر کرد مؤذن را بتکبیر آوردن
فاقام الصلوۃ وصلی پس تکبیر بگفت مؤذن و نماز گذارد آنحضرت رواہ مسلم و ازینجا معلوم میگردد کہ گذاردن نماز عشاء در
ثلث لیل افضل است چنانکہ مذہب امام ابی حنیفہ است و گاہے در اول وقت نیز میگذاردہ است کما مر و مذہب اکثر صحابہ چنانچہ
در حدیث دیگر آمدہ است کہ چون پیشتر می آمدند پیشتر میگذارد و چون دیرتر می آمدند دیرتر میگذارد و مذہب امام احمد ہمین است
وعن جابر بن سمرۃ صحابی است و پدر او نیز صحابی است خواہر زادہ سعد بن ابی وقاص نزول کوفہ کرد و وفات یافت

در وسے در سنہ اربع وستین و قیل سنہ ست وستین - قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی الصلوات نحوا من صلوتکم - بود آنحضرت
می گزارد نمازہا را مانند بے از نماز شما و نزدیک بآن در رعایت اوقات نہ در باقی صفات - وکان یؤخر العتمۃ بعد صلوتکم شیئا -
ولیکن بود کہ تاخیر میکرد نماز عشا را بعد از وقت نماز شما چیزے - این حدیث صحیح ست در تاخیر عشا و نا گزاردن عشا در اول وقت ہر
خواہ ایشان در اول وقت میگزارند یا بعد از وے - وکان یخفف الصلوٰۃ - و بود آنحضرت کہ سبک میگزارد نماز فرض را
بجہت رعایت ضعفا از مقتدیان و این بحکم غالب احوال ست والا آمدہ است کہ در نماز مغرب سورۂ اعراف خواندہ و تحقیق
این درمجلس بیاید ان شاء اللہ تعالیٰ - رواہ مسلم - وعن ابی سعید قال صلینا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوٰۃ العتمۃ
گفت ابو سعید خدری گزاردیم ما با آنحضرت نماز عشا را شبے فلم یخرج - پس بیرون نیامد یک شبے - حتی مضی نحو من شطر اللیل
تا آنکہ گذشت نزدیک از نیم شب - فقال - پس بیرون آمد و گفت - خذوا مقاعدکم - بگیرید نشستگاہ ہائے خود را یعنی
صفہا بہ بندید برائے نماز - فاخذنا مقاعدنا - پس گرفتیم ما نشستگاہ ہائے خود را و بستیم صفہا - فقال ان الناس قد صلوا
واخذوا مضاجعہم - پس گفت آنحضرت کہ مردم دیگر از اہل روئے زمین گزاردند نماز را یعنی نماز شام را و خفتند چنانکہ گزند
کہ ہیچ یکے از اہل دینہا انتظار نمی برد نماز عشا را کذا فی شرح الشیخ ابن حجر و ممکن است کہ گفتہ شود معنی آن ست کہ مردم دیگر از اہل
محلہا کہ نہ درین مسجد یا حاضر اند نماز عشا گزاردند و خفتند و این معنی مناسب تر می نماید باین قول کہ - وانکم لن تزالوا فی صلوٰۃ ما انتظرتم
الصلوٰۃ - و بدرستی کہ شما حکم آن دارید کہ گویا ہمیشہ در نماز بودہ اید کہ انتظار می برید نماز را - ولولا ضعف الضعیف وسقم السقیم - واگر
نمی بود سستی و ناتوانی ضعیفان و بیماری بیماران - لاخرت ہذہ الصلوٰۃ الی شطر اللیل - ہر آئینہ تاخیر میکردم این نماز را تا نیم شب
ازین دو حدیث معلوم می شود کہ تا نیم شب نیز تاخیر نماز عشا روا است بلکہ مستحب ست بجہت حصول تعب و مشقت در عبادت
حق و لا اقل مکروہ خود نباشد - رواہ ابو داود والنسائی - وعن ام سلمۃ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اشد تعجیلا
للظہر منکم - گفت ام سلمہ بود آن حضرت سخت تر و بیشتر در شتابی کردن ظہر را از شما یعنی در غیر شدت حرارت بجہت استحباب ابراد در ان
وانتم اشد تعجیلا للعصر منہ - و شما سخت تر اید در شتابی کردن عصر را از آن حضرت مقصود تحریض و ترغیب بر التزام اتباع است در
ہمہ جا و ازین حدیث نیز ظاہر میگردد کہ آن حضرت عصر را فی الجملہ تاخیر می کرد - رواہ احمد والترمذی - وعن انس قال کان رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان الحر ابرد بالصلوٰۃ - چون می بود سخت گرمی سرد میکرد نماز ظہر را - واذا کان البرد عجل - و چون
می بود سردی شتابی می کرد و تاخیر نمی کرد از اول وقت - رواہ النسائی - وعن عبادۃ بن الصامت - صحابی مشہور ست
از نقبائے انصار ست حاضر شد بدر را و سائر مشاہد را مناقب او بسیار ست مکرر نوشتہ شدہ است - قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم انہا ستکون علیکم بعدی امراء - بدرستی کہ قصہ این ست کہ سرانجام است کہ باشند مسلط بر شما بعد از من پادشاہان
کہ یشغلہم اشیاء عن الصلوٰۃ لوقتہا - باز میدارد ایشان را چیزہا از مشاغل و شہوات ایشان از گزاردن نماز در وقت مستحب
آن حتی یذہب وقتہا - تا آنکہ میرود وقت آن - فصلوا الصلوٰۃ لوقتہا - پس بگزارید شما نماز را در وقتش کہ مختار و مستحب است

فقال رجل - پس گفت مردے - یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - آیا نماز گزارم با ایشان نیز - قال نعم - فرمود آرے بگزار چنانکہ در حدیث
ابی ذر گذشت - رواہ ابوداود - وعن قبیصۃ بفتح قاف وکسر موحدہ وصاد مہملہ - بن وقاص - بتشدید قاف صحابی ست
ساکن بصرہ معدود ست در ایشان - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یکون علیکم امراء من بعدی - می باشند مسلط وغالب
بر شما بادشاہان پس از من یؤخرون الصلوۃ - تاخیر میکنند نماز را از وقت مختار - فھی لکم - پس ثواب آن نماز کہ ایشان میگزارند ونفع
آن برائے شما ست چہ اگر پیش از ان در وقتش گزاردہ اید این نماز کہ با ایشان میگزارید نافلہ خواہد بود برائے شما واگر نگزاردہ اید
وہمین با ایشان در آخر وقت میگزارید پس بیشتر شما را ضرر ندارد زیرا کہ شما بجہت خوف فتنہ ودفع فساد میگزارید - وھی علیھم -
وضرر این نماز و وبال تاخیر بر گردن ایشان ست - فصلوا معھم ما صلوا القبلۃ - پس بگزارید نماز ہمراہ ایشان مادام کہ بگزارند
بجانب قبلہ واین قید اتفاقی ست واحتمال دارد کہ بحقیقت باشد فرضا اگر نہ بجانب قبلہ بگزارند واز ربقہ اسلام بیرون آیند
نمی باید گزارد - رواہ ابوداود - وعن عبید اللہ بن عدی بن الخیار انہ دخل علی عثمان - روایت ست از عبید اللہ بن عدی
قرشی نوفلی کہ از کبار تابعین ست و در زمان نبوت متولد شدہ کہ وے درآمد برامیر المؤمنین عثمان - وھو محصور - وحال آنکہ عثمان
رضی اللہ عنہ تنگ گرفتہ و گرد کردہ شدہ بود در ان واقعہ کہ شہید شد - فقال - پس گفت عبید اللہ بن عدی بعثمان - انک امام عامۃ
بدرستیکہ تو امام ہمہ مسلمانانی وخلیفہ عہدی - ونزل بک ما تری - وفرود آمدہ ست بتو بلائے کہ می بینی - ویصلی لنا
امام فتنۃ - ونماز میگزارد برائے ما وامامت میکند رئیس وسردار اہل بغی وفتنہ کہ برانگیختہ شدہ ست ونام وے کنانہ بن بشیر
بود - ونتحرج - وپرہیز میکنیم ما از وے ونمی خواہیم کہ بگزاریم نماز عقب وے - فقال الصلوۃ احسن ما یعمل الناس - پس گفت عثمان کہ
نماز بہترین عملہا ست کہ میکنند مردم - فاذا احسن الناس فاحسن معھم - پس چون نیکی کنند مردم نیکی کن ہمراہ ایشان وشریک شو با ایشان
در نیکی - واذا اساؤا فاجتنب اساءتھم - وچون بدی کنند پس یکسو شو وپرہیز کن از بدی ایشان حاصل کہ با مردم در نیکی شریک باش
نہ در بدی واین سخن از عثمان رضی اللہ عنہ صادر ست از غایت دینداری وانصاف ونصیحت و درین دلیل ست بر گزاردن نماز
خلف ہر بر وفاجر چنانکہ مذہب اہل سنت وجماعت ست - رواہ البخاری -

باب توابع ومتممات آنچہ در باب سابق گذشت از فضائل صلوات واوقات آن -

الفصل الاول عن عمارۃ بضم عین مہملہ وتخفیف میم - بن رویبۃ - براء وبائے موحدہ بصیغہ تصغیر صحابی ست
ثقفی ست معدود ست در کوفیین - قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول - گفت عمارہ شنیدم آن حضرت را میگفت
لن یلج النار احد صلی قبل طلوع الشمس وقبل غروبھا - البتہ در نیاید آتش دوزخ را کسے کہ نماز گزاردہ است پیش از برآمدن آفتاب
وپیش از فرو رفتن آفتاب - یعنی الفجر والعصر - میخواہد آن حضرت از نماز پیش از طلوع وپیش از غروب نماز فجر وعصر را - رواہ مسلم
پوشیدہ نماند کہ ظاہر حدیث دلالت دارد کہ ہر کہ این دو نماز گزارد و برآن مواظبت نماید ہرگز در دوزخ نرود وآیندہ از جہت
ترک صلوۃ وبہ جہت ارتکاب گناہان دیگر ولیکن این خلاف مقرر ست میان جمہور علما از اختصاص کفارت لصغائر [illegible]

که ظاهر از حال کسے که محافظت کند برین دو نماز با وجود تشاغل که در نماز فجر و تشاغل که در عصر است آنست که در اعمال دیگر نیز
تقصیر و تفریط نخواهد کرد پس آمرزیده میشود مر او را و در آورده نمیشود در آتش دوزخ فتدبر و ظاهر آنست که مراد مبالغه
در بیان فضل این دو نماز است که جاے آن دارد که محافظت کننده بر آنها اصلا در دوزخ نه درآید ولیکن پروردگار تعالے
جزا دهد بندگان را بر هر عمل و با وجود آن اگر خواهد بخشد و عفو کند از فاعل این دو صلوة و هر گناهے که کرده باشد والله اعلم
وعن ابی موسے رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی البردین دخل الجنة - کسے که بگزارد
نماز بامداد و شبانگاه را می درآید بهشت را اکثر بر آنند که مراد نماز فجر و عصر است که در سردی روز واقع اند اول و آخر و بعض فجر
و عشا را مراد داشته اند و حدیث سابق موید و مقوی قول اول است - متفق علیه - **وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم یتعاقبون فیکم ملائکة باللیل و ملائکة بالنهار - در پے یکدیگر فرود می آیند در میان شما جماعه از فرشتگان در شب
و جماعه از فرشتگان در روز از برائے ضبط احوال بندگان و بر بر داشتن اعمال ایشان - ویجتمعون فی صلوة الفجر و صلوة العصر -
و جمع میشوند این دو جماعت بیکدیگر در نماز فجر که طائفه اعمال شب امی برند و طائفه دیگر برائے اعمال روز می آیند و در آخر نماز
دیگر که طائفه روز را می برند و دیگران می آیند در وقت بالا رفتن و پایان آمدن یکے از وجوه فضیلت این دو وقت و نماز
گزاردن در آن این ست - ثم یعرج الذین باتوا فیکم - پس بالا میروند آن کسانے که شب کردند در میان شما - فیسالهم ربهم -
پس می پرسد ایشان را پروردگار ایشان از احوال و اعمال بندگان خود - وهو اعلم بهم - و حال آنکه وے تعالے داناتر است
با حوال بندگان خود ولیکن می پرسد از برائے اظهار فضیلت و مباهات بدان نزد ملائکه که طعن میکردند بر ایشان بفسق و فساد و مدح
میکردند خود را به تسبیح و تقدیس و لهذا می پرسد از ملائکه شب که عمل در وے فضل و ادخل است در صدق و اخلاص نیز گفته اند
که ملائکه شب افضل اند از ملائکه روز بجهت آنکه شب افضل است از روز - می پرسد کیف ترکتم عبادی - چه گونه و بر چه حال گذاشتید
بندگان مرا - فیقولون ترکناهم وهم یصلون - پس میگویند گذاشتیم ایشان را در حالیکه ایشان نماز میکنند که نماز فجر باشد
و اتیناهم وهم یصلون - و آمدیم ایشان را در حالیکه ایشان نماز میکنند که نماز عصر بود - متفق علیه - **وعن جندب**
القسری - بفتح قاف و سکون سین مهمله صحابی ست و قسر بطنی ست از قیس - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوة الصبح
فهو فی ذمة الله - کسے که بگزارد نماز صبح را پس آنکس در عهد و امان و زینهار خداست - فلا یطلبنکم الله من ذمته بشیئ - پس باید که طلب نکند
و نپرسد خداے تعالے شما را از ذمه خود بچیزے یعنی باید که کارے نکنید که بدان عهد خدا بشکنید و خدا طلب کند و مواخذه کند شما را بدان
یعنی مرنجانید گزارنده نماز صبح را که شکست در عهد خدا و خیانت در امانت او لازم می آید و چون عهد خدا شکستید و خیانت در امانت
او کردید البته طلب میکند خدا شما را و نمیتوانید از عذاب وے تعالی گریخت - فانه من یطلبه من ذمته بشیئ یدرکه - زیرا که بدرستیکه
شان این ست که هر که طلب کند خدا او را بچیزے از ذمه خود در می یابد او را و از وے تعالے جاے گریز نیست - ثم یکبه علی
وجهه فی نار جهنم - پس سر نگون می اندازد خداے تعالے او را بر رو در آتش دوزخ - رواه مسلم و فی بعض نسخ المصابیح القسری

انسخ مصابیح بلکہ در سائر نسخ وے عن جندب القشیری است بضم قاف و فتح شین معجمہ و سکون یاے تحتانیہ و بدال القسری بجاے
القسری بفتح قاف و سکون سین و این ہلد ست و توربشتی گفتہ کہ در ہیچ کتابے از کتب حدیث نیافتم کہ نسبت بقشیر کردہ باشند۔
وعن ابی ہریرة رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لو یعلم الناس ما فی النداء والصف الاول۔ اگر بدانند مردم
ثوابے کہ در اذان گفتن و در یافتن صف اول است۔ ثم لم یجدوا الا ان یستہموا علیہ۔ پس نیابند و نمی یابند مگر آنکہ قرعہ بیندازند۔ لاستہموا۔
ہر آئینہ قرعہ می اندازند یعنی فضیلت اذان و صف اول چنان است کہ اگر نزاع کنند بجہت آن در اذان و صف اول قرعہ بیندازند تا بنام کہ افتد
جاے آن وارد۔ ولو یعلمون ما فی التہجیر لاستبقوا الیہ۔ واگر بدانند فضیلتے کہ در تہجیر و در رفتن است براے نماز پیشین ہر آئینہ پیشی
بجویند بسوے آن و این در تہجیر در وقت گرمی ہوا نشاید چہ ابراد در آن وقت مرغوب است و بعضی گفتہ اند کہ مراد بتہجیر تبکیر است
و تبکیر مبادرت کردن بہر چیزے در ہر وقت باشد و استعمال تہجیر بمعنی تبکیر مخصوص بلغت اہل حجاز است و قصد تبکیر بہر نماز است مخصوص
بظہر نہ و بدین تقدیر نیز مراد نمازی خواہد بود کہ تاخیر از اول وقت در وے مستحب نیست و بعضی تہجیر را مخصوص بجمعہ داشتہ اند و بر
این معنی در کتاب الجمعہ بیاید ان شاء اللہ تعالیٰ۔ ولو یعلمون ما فی العتمة والصبح لاتوہما ولو حبوا۔ واگر بدانند فضیلتے کہ در گزاردن
نماز عشا و صبح است ہر آئینہ بیایند آن را ہر چند باشد بر سر دو دست و سینہ یا بر مقعد چنانکہ کودک رود یعنی اگر قوت بر پا رفتن نیز نباشد
می آیند بدین طریق کہ ضعیفان روند۔ متفق علیہ۔ وعنہ قال قال رسول اللہ۔ و ہم از ابی ہریرہ است کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم لیس صلوٰة اثقل علی المنافقین من الفجر والعشاء۔ نیست ہیچ نمازے گران تر بر منافقان از نماز بامداد و نماز خفتن زیرا کہ
ہر دو محل کسل اند و ہر دو ہم کہ می بینند تا بر وے ریا توانند گزارد۔ ولو یعلمون ما فیہما لاتوہما ولو حبوا۔ واگر بدانند ثوابے کہ در این
دو نماز است و فضیلتے کہ در آن نہادہ اند ہر آئینہ می آیند این دو نماز را اگر چہ بطریق حبو باشد۔ متفق علیہ۔ وعن عثمان۔
رضی اللہ عنہ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی العشاء فی جماعة۔ کسے کہ بگزارد نماز عشا را بجماعت۔ فکانما قام نصف اللیل۔
پس چنان است کہ گویا نماز گزارد و تہجد کرد نیمہ شب۔ ومن صلی الصبح فی جماعة فکانما صلی اللیل کلہ۔ و کسے کہ گزارد نماز صبح را بجماعت
پس گویا نماز گزارد تمام شب پس ثواب نماز صبح بیشتر از نماز عشا است کہ این در حکم نماز تمام شب است و آن در حکم نماز نیمہ شب
یا مراد آن است کہ بگزاردن نماز عشا ثواب قیام نصف لیل یافتہ است و بنماز فجر کہ میگزارد نصف باقی نیز تمام میگردد و از مجموع
ثواب تمامہ شب حاصل میشود واللہ اعلم۔ رواہ مسلم۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لا یغلبنکم الاعراب۔ باید کہ غالب نیایند و چیرہ نشوند بر شما بادیہ نشینان۔ علی اسم صلوٰتکم المغرب۔ بر نام نماز شما کہ مغرب است۔
قال۔ گفت آن حضرت یا ابن عمر در بیان معنی غلبہ اعراب بر نام نماز مغرب۔ وتقول الاعراب ہی العشاء۔ و میگویند اعراب
کہ نماز مغرب عشا است یعنی مغرب را عشا نام میکنند کہ در عشی واقع است کہ بمعنی شبانگاہ است۔ وقال۔ و گفت۔
لا یغلبنکم الاعراب علی اسم صلوٰتکم العشاء۔ باید کہ غالب نیایند اعراب بر نام نماز شما کہ عشا است کہ آن را عتمہ میخوانند
فانہا فی کتاب اللہ العشاء۔ زیرا کہ نماز عشا در قرآن مجید نام کردہ شدہ است بعشا آنجا کہ فرمود یا ایہا الذین آمنوا لیستاذنکم

الذین ملکت ایمانکم تا قول وسے من بعد صلوٰة العشاء یعنی تکلم کلمه شما بر عادت اعراب در خواندن این دو نماز بنامے که ایشان میخوانند و بخوانید بنامے که کتاب و سنت بدان ناطق است پس بظاهر اگرچه نهی مر اعراب راست بغلبه ناکردن ولیکن در حقیقت مر مسلمانان راست نهی از موافقت ایشان تا غلبه ایشان لازم نیاید و ازینجا معلوم گردد که زبان را باید که موافق اصطلاح شرع گردد از تکلم بآنچه زبان زد اهل جاهلیت و ارباب بطالت است باز نگاه داشت و بعد از آنکه نهی فرمود و علت نهی بیان کرد اشارت فرمود بوجه تسمیه اعراب عشا را بعتمه از برای تتمیم کلام و ازاله خفا قول خود - فانها تعتم - بضم تا و سکون عین و فتح تاے دوم و کسران و معنی بیرون تقدیر فتح تا آن است که زیرا که بدرستی نماز عشا در تاریکی در آورده می شود بحلاب الابل - بدوشیدن شتران که اعراب شتران را بطریق پنهان شدن شفق در تاریکی میدوشیدند که بوقت عشا است باین جهت عشا را عتمه میگفتند که بمعنی عتمه تاریکی ست و بر تقدیر کسر تا این معنی میشود که اعراب در تاریکی میکردند دوشیدن شتران را و این نام مر این وقت را در زبان عرب مشهور بود و چون نوبت اسلام رسید و نماز درین وقت مشروع شد مسلمانان نیز اطلاق میکردند و نماز عشا را صلوٰة العتمه میگفتند پس نهی کرده شدند از آن و مکروه داشته شد تشبیه باهل جاهلیت و بجهت آن نیز که عتمه بمعنی تاریکی ست و نماز همه نور است و آنچه در بعض احادیث عتمه واقع شده است گویند که اطلاق آن پیش از نهی بود والله اعلم - رواه مسلم -

وعن علی - رضی الله عنه - ان رسول الله - روایت است از امیر المومنین علی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال یوم الخندق گفت روز خندق که آن را غزوه احزاب خوانند و در آن روز جنگ و تیر اندازی چهار نماز فوت شد و در آن میان نماز عصر نیز بود پس آن حضرت از برای اظهار زیادت فضل نماز عصر فرمود - حبسونا عن صلوٰة الوسطی - منع کردند و باز داشتند کافران ما را از نماز میانه و فاضل تر - صلوٰة العصر - که نماز عصر است - ملأ الله بیوتهم وقبورهم نارا - پر گرداند خدا تعالی خانهای ایشان را و گورهای ایشان را بآتش و این دعا ست بر ایشان بعذاب دنیا و آخرت پوشیده نماند که در روز احد چندین آزارها از کافران بوجود مبارک او رسید و دعا بد نکرد و اینجا کرد بسبب آنکه اینجا حق الله فوت شد که نماز است و آنجا حظ نفس بود که جهت نفس خود دعا نکند

متفق علیه - و ازین حدیث معلوم شد که صلوٰة وسطی نام نماز عصر است و قول اکثر علما از صحابه و تابعین و ابو حنیفه و احمد و جز ایشان همین است پس در قرآن المجید نیز محمول برین خواهد بود و دیگر مجال اختلاف نماند و غالباً اختلافی که در صحابه و تابعین آن واقع است چنانکه در فصول آینده بیاید پیش از شنیدن حدیث و رسیدن آن بود و یا بتفاوت نظر و کد تاویل قرآن کرده بودند و بعد از صحت حدیث متعین شد که مراد نماز عصر است والله اعلم

الفصل الثانی - عن ابن مسعود و سمرة بن جندب قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوٰة الوسطی صلوٰة العصر - گفتند این دو صحابی عظیم مشهور که گفت آنحضرت صلوٰة وسطی نام نماز عصر است - رواه الترمذی - روایت کرده است این حدیث را ترمذی و گفته است هذا حدیث صحیح و این حدیث را حسن بصری از سمره روایت کرده و از بخاری نقل کرده که وی گفته است حدیث حسن از سمرة صحیح است و حسن از سمره سماع دارد - وعن ابی هریرة

عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی قولہ تعالیٰ ۔ ابو ہریرہ از آنحضرت روایت میکند در تفسیر قول حق تعالیٰ ۔ ان قرآن الفجر
کان مشہودا ۔ بدرستی کہ قرآن فجر کہ مراد بدان نماز فجر ست و تعبیر از وے بقرآن باعتبار بودن قرأت ست از ارکان نماز چنانکہ
تعبیر میکنند از نماز برکوع و سجود مشہود است و اگر از قرآن فجر قرارت او را نیز مراد دارند چنانکہ بعض کردہ اند و امام فخر رازی آن را ترجیح
نمودہ است نیز درست ست و از اینجا فضل نماز فجر لازم می آید ۔ قال ۔ فرمود آن حضرت در معنی مشہود بودن نماز فجر کہ ۔
تشہدہ ملائکۃ اللیل و ملائکۃ النہار ۔ حاضر میشوند دران وقت فرشتگان شب کہ صعود میکنند بآسمان و می برند اعمال شب او فرشتگان
روز کہ نزول می نمایند بزمین و فرود می آیند برائے ضبط اعمال روز و ملاقات میکنند بیکدیگر در راہ و این معنی در نماز عصر نیز موجود است
ولیکن منافات ندارد باآنکہ در تفسیر این کریمہ این معنی آمدہ و اگر در حق نماز عصر نیز وارد یافتہ بودے تفسیر آن بہر دو میکرد ۔ رواہ الترمذی

الفصل الثالث

عن زید بن ثابت و عائشۃ رضی اللہ عنہما قالا الصلوٰۃ الوسطیٰ صلوٰۃ الظہر ۔ گفت زید
بن ثابت و عائشہ کہ مراد بصلوٰۃ الوسطیٰ نماز ظہر ست ۔ رواہ مالک عن زید ۔ روایت کردہ است این قول را امام مالک
در موطا از زید بن ثابت ۔ والترمذی عنہما تعلیقا ۔ روایت کردہ است آن را ترمذی از زید و عائشہ بطریق تعلیق کہ بمعنی حذف
اسناد ست از اول حدیث بعض یا کل یعنی ترمذی آن را بے اسناد روایت کردہ ست و گفتہ است در جامع خود و قال زید بن
ثابت و عائشۃ صلوٰۃ الوسطیٰ صلوٰۃ الظہر و این قول دو صحابی ست و موقوف ست بر ایشان کہ آن را رفع بحضرت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم نکردہ اند ۔ وعن زید بن ثابت قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی الظہر بالہاجرۃ ۔ گفت زید بن ثابت برائے
دلیل آوردن بر آن کہ صلوٰۃ الوسطیٰ نماز ظہر ست بود آن حضرت میگزارد نماز پیشین را در نیم روز ۔ ولم یکن یصلی صلوٰۃ اشد
علی اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم منہا ۔ و نبود ہیچ نماز سخت تر بر اصحاب از این نماز ۔ فنزلت حافظوا علی الصلوٰت
والصلوٰۃ الوسطیٰ ۔ نگاہبانی کنید بر ہمہ نمازہا خصوصا نمازے کہ فاضل تر ست و میانہ ست و این دلالت میکند کہ صلوٰۃ وسطیٰ
نمازے ست مخصوص بزیادت فضیلت کہ بوے بخصوص ذکر کردہ اند و این دو صفت در نماز ظہر موجود ست اما فضیلت
بجہت آنکہ گفتہ است کہ ہیچ نمازے سخت تر از آن نبود و ہر عملے کہ سخت تر بود افضل تر چنانکہ وارد شدہ ست کہ افضل العبادات
احمزہا ای اشدہا و اما میانہ بودن وے برائے اثبات آن میگوید کہ ۔ وقال ۔ و گفت زید بن ثابت ۔ ان قبلہا صلوتین ۔
بدرستی کہ پیش از نماز ظہر دو نماز ست یکے نہاری و دیگرے لیلی کہ فجر و عشا باشد ۔ وبعدہا صلوتین ۔ و پس از وے
نیز دو نماز ست بہمین صفت کہ عصر و مغرب است و نیز در میانہ روز ست پس باید کہ مراد بصلوٰۃ وسطیٰ نماز ظہر باشد و این
دلیل است کہ زید بن ثابت بر اثبات قول خود گفتہ و از اینجا ظاہر میشود کہ این قول باجتہاد وے ست چنانکہ گفتیم فافہم ۔ رواہ احمد
وابوداؤد ۔ وعن مالک بلغہ ان علی ابن ابی طالب و عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہما کانا یقولان الصلوٰۃ الوسطیٰ
صلوٰۃ الصبح ۔ و روایت است از امام مالک کہ رسیدہ است او را کہ علی و ابن عباس رضی اللہ عنہما میگفتند کہ صلوٰۃ وسطیٰ نماز صبح
است زیرا کہ وے مشہود ست و واقع است میان دو نماز روز و دو نماز شب و حد مشترک است میان آنہا ۔ رواہ فی الموطا

ورواه الترمذی عن ابن عباس وابن عمر تعلیقا - ومذهب امام مالک و امام شافعی نیز همین است و نووی گفته که احادیث صحیحه
وارد شده است در آنکه صلوة وسطی نماز عصر است و ماوردی که از ائمه شافعیه است گفته شافعی تصریح کرده است که آن نماز
صبح است ولیکن چون احادیث بصحت رسیده است که نماز عصر است مذهب شافعی همین خواهد بود بحکم وصیتی که وی کرده است
که اگر حدیث صحیح بیابید که من برخلاف آن حکم کرده باشم بدانید که مذهب من همان است که بدان حدیث وارد شده
و بزنید مذهب مرا بر دیوار رضی الله عنه **وعن سلمان** قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول —
سلمان فارسی گفت که شنیدم آن حضرت را که می گفت — من غدا الی الصلوة الصبح غدا برایة الایمان — کسیکه برود صبح
بنماز بامداد میرود برایت ایمان بجانب شیطان و لشکر او چنانکه غازیان با علمها بروند - ومن غدا الی السوق غدا برایة ابلیس
وکسیکه بامداد برود بجانب بازار میرود برایت ابلیس و مراد آن است که نماز ناگذارده و او را آنجا نیاورده برود و اگر
بعد ازان برود و بقصد کسب حلال و کفایت معیشت عیال نه چنین خواهد بود - رواه ابن ماجة

باب الاذان

اذان در لغت بمعنی آگاهانیدن و خبر کردن و در شرع اعلام بدر آمدن وقت نماز بالفاظ مخصوص
در وقت مخصوص و مشهور آن است که ثبوت آن بخواب دیدن عبدالله بن زید انصاری است و دیدن عمر بن الخطاب نیز
بعد از وی چنانکه در حدیث بیاید و بعضی گفته اند که ابوبکر صدیق نیز دید و امام غزالی گفته که ده صحابی اند که اذان را بخواب دیده
و بعضی بعد و چهارده تصریح کرده اند و صحیح آن است که بعد از خواب دیدن صحابه وحی نیز آمد و بعضی گویند باجتهاد از آنحضرت ثابت شده
و در روایتی از امیر المؤمنین علی آمده که چون آنحضرت بمعراج رفت تا بسراپرده عزت رسید که محل خاص کبریای حق بود فرشته از آنجا
برآمد آنحضرت از جبرئیل پرسید که این فرشته کیست جبرئیل گفت سوگند بخدایی که ترا بحق فرستاده نزدیکترین خلق بدرگاه عزت منم
و ندیدم این فرشته را از آنکه پیدا کرده شده ام مگر درین ساعت پس گفت آن فرشته الله اکبر الله اکبر از پس پرده آواز آمد راست
گفت بنده من انا اکبر انا اکبر پس ذکر کرد باقی کلمات اذان را و تحقیق آن است که آنحضرت در شب معراج کلمات اذان را شنید
اما حکم نشد که این کلمات را در اذان برای نماز گوید و آنحضرت و هر کسی بی اذان نماز میگزارد تا بمدینه آمد و درین باب
با اصحاب مشورت کرد بعضی از اصحاب اذان را در خواب شنیدند پس وحی آمد که آن کلمات را که بر آسمان شنیده بود
بر زمین سنت اذان باشد والله اعلم

الفصل الاول

عن انس رضی الله عنه قال ذکروا النار والناقوس - گفت انس یاد کردند بعض صحابه
رضی الله عنهم آتش و ناقوس را — فذکروا الیهود والنصاری — پس یاد کردند بعضی دیگر از اصحاب یهود را و نصاری را این چند
مختصر است از حدیث دراز از اول و تمام آن است که در فصل ثالث بیاید از ابن عمر که مسلمانان چون بمدینه قدوم آوردند خواستند
که وقتی معین گردانند برای نماز که در آن وقت همه خبردار شده حاضر آیند پس بعضی گفتند آتشی باید افروخت در جای بلند
تا چون آن را ببینند همه فراهم آیند یا ناقوسی باید زد تا چون آواز آن را بشنوند حاضر شوند پس گفتند که آتش افروختن برای

اعلام وقت نماز عادت یهود است و ناقوس زدن رسم نصاری است و تشبیه با نا خوب باشد و ناقوس را تفسیر کرده اند
بچوب بزرگ دراز که زده شود بچوب خرد کوتاه و میزنند آن را ترسایان در وقت نماز و در بعض روایات بوق واقع شده
نسبت بیهود و در بعض قرن و بوق و قرن معروف اند و دمیده می شود در آن و در بعض شرح هدایه ناقوس برای نصاری
و بوق برای یهود و نار برای مجوس واقع شده و لیکن انچه مشهور شده که مجوس را نماز نمی باشد مگر آنکه مراد آن باشد که آتش
افروختن و اسباب آتش پرستان است از کتاب آن خوش نباشد و در بعضی گفته که مشهور از یهود نفخ قرن است و شاید که بعضی ایشان
آتش افروزند و بعض قرن در دمند و بالجمله قرار بر اذان و اقامت افتاد — فامر بلال ان یشفع الاذان — پس امر کرده شد بلال را که جفت
کند اذان را یعنی دو دوگان گوید الفاظ آن را — وان یوتر الاقامة — و امر کرده شد که طاق گرداند اقامت را و یگان یگان گوید کلمات آن را
و مذهب امام مالک و شافعی و بعض علما این است که کلمات اذان را دو دو بار گوید و اقامت را یک یک بار و مذهب امام ابوحنیفه
و اصحاب وی الفاظ اذان و اقامت هر دو دو دو بار است و احادیث نیز در این وارد است و گویند که در زمان قدیم اذان و اقامت
هر دو دوگان دوگان بود و بعض از ملوک بنی امیه بجهت شتابی بعد از برآمدن اقامت را یگان یگان ساختند و در شرح سفر السعادة تحقیق این مقام
بتفصیل کرده شده است آنجا باید نگریست — قال اسمعیل — گفته است اسمعیل بن ابراهیم که از راویان این حدیث است در صحیح بخاری
و مسلم است — فذکرته لایوب — پس بعد از آنکه شنیدم این حدیث را ذکر کردم آن را ایوب را که وی نیز این حدیث را روایت دارد
فقال — پس گفت ایوب همه الفاظ اقامت یک یک بار باید گفت — الا الاقامة — مگر لفظ قد قامت الصلاة که دو بار باید گفت یعنی
و این حدیث را بخاری نیز روایت کرده است و در صحیح این استثنا مذکور نیست و امام مالک اعتبار کرده و نزد ایشان قد قامت الصلاة
را نیز یک بار میگویند — وعن ابی محذورة — صحابی است نام او سمره و بعضی گفته اند اوس و بعضی سلمان و بعضی مطهر و قول اول صحیح
مؤذن آن حضرت است در مکه راوی ترجیع در اذان است — قال القی علی رسول الله صلی الله علیه وسلم التاذین هو بنفسه — گفت ابو محذوره
القا کرد بر من و تلقین نمود مرا آن حضرت اذان گفتن را بذات شریف خود — فقال قل — پس فرمود که بگو — الله اکبر الله اکبر الله اکبر الله اکبر
الله اکبر چهار بار و در روایتی دو بار نیز آمده و مذهب امام مالک دو بار است — اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله
اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله ثم تعود — پس باز میگردی بذکر شهادتین — فتقول — پس میگوئی بار دیگر
اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله — و این را ترجیع میگویند و این سنت است
در اذان نزد شافعی و مالک و از امام احمد دو روایت است و ظاهر مذهب او عدم ترجیع است چنانکه مذهب ما است و در
ترجیع دو دو بار شهادتین را بآواز پست میگویند باز بآواز بلند میگویند و حجت ایشان این حدیث است و علمای
حنفیه میگویند که این تکرار برای تعلیم ابی محذوره بوده است نه برای تشریع و وی بار اول پست گفت و آن حضرت
فرمود بار دیگر بگو و بلند بگو و حدیثی دیگر از ابی محذوره آمده است که در آن ترجیع نیست و در حدیث عبدالله بن زید که اصل
در باب اذان است نیز ترجیع نیست و در اذان بلال که رئیس و قدوه مؤذنان است نیز ترجیع نیامده و در اذان ابن ام مکتوم

کہ دوست نمیدارد مسجد شہر اینجا اذان میگفت و مسجد قرطبہ کہ مؤذن مسجد قبا بود نیز نماز کور نشنید و اذان ابی محذورہ در اقصی نسبت
کہ اذان ظاہر میگردد و کہ تعلیم تکرار شہادتین مراد را نہ برائے تشریع بود در شرح آن را نقل کردہ ایم — حی علی الصلوٰۃ حی علی
الصلوٰۃ — روی آرید و شتابی کنید بنماز — حی علی الفلاح حی علی الفلاح — شتابی کنید بچیزے کہ سبب نجات
و پیروزیست — اللہ اکبر اللہ اکبر لا الہ الا اللہ — رواہ مسلم۔

الفصل الثانی

عن ابن عمر — رضی اللہ عنہما — قال کان الاذان علی عہد رسول اللہ — گفت ابن عمر بود
کلمات اذان در زمان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مرتین مرتین — دو دو بار — والاقامۃ مرۃ مرۃ — و بود کلمات اقامت
یک یک بار — غیر انہ کان یقول — جز آنکہ بود مؤذن کہ میگفت — قد قامت الصلوٰۃ قد قامت الصلوٰۃ — مکرر دو بار —
رواہ ابوداؤد والنسائی والدارمی — وعن ابی محذورۃ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم علمہ الاذان تسع عشرۃ
کلمۃ — روایت است از ابی محذورہ کہ آنحضرت تعلیم کرد او را اذان نوزدہ کلمہ این بر قاعدہ ترجیع است — والاقامۃ سبع
عشرۃ کلمۃ — و تعلیم کرد او را اقامت ہفدہ کلمہ این صحیح است و را آنکہ اقامت دو دو بار است کہ از نوزدہ چہار کلمہ ترجیع رفت
و دو قد قامت الصلوٰۃ زیادہ شد حجت امام ابی حنیفہ این حدیث است و حدیث اول اگر صحیح است منسوخ است باین واللہ اعلم
رواہ احمد والترمذی وابوداؤد والنسائی والدارمی وابن ماجہ — وعنہ قال قلت — و ہم از ابی محذورہ روایت است
کہ گفت گفتم — یا رسول اللہ علمنی سنۃ الاذان — بیاموز مرا طریق گفتن اذان — قال فمسح مقدم راسہ — گفت ابو محذورہ پس
مسح کرد آنحضرت پیش سر مبارک خود را گویا کہ این اشارت است بآنکہ تعلیم اذان امرے شریف است کہ اگر جسم بود
بر او را بر پیشانی نہادہ شد [illegible] چنانکہ کسے از کسے چیزے میخواہد پس میگوید بالراس یعنی این چنین است در شرح
شیخ ابن حجر — قال تقول — گفت آنحضرت برائے تعلیم اذان بابی محذورہ میگوئی — اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر اللہ اکبر ترفع بہا
صوتک — برمیداری باین کلمات آواز خود را یعنی اینجا چنین نیست کہ اول دو بار پست میگوئی و بار دو دیگر را بلند
میگوئی چنانکہ در شہادتین بلکہ ہمہ را بآواز بلند میگوئی چنانکہ در اذان مستحب است — ثم تقول — پس میگوئی — اشہد ان
لا الہ الا اللہ اشہد ان لا الہ الا اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ تخفض بہا صوتک — پست میکنی باین کلمات
آواز خود را — ثم ترفع صوتک بالشہادۃ — پس بلند میکنی آواز خود را بکلمات شہادت و میگوئی — اشہد ان لا الہ الا اللہ
اشہد ان لا الہ الا اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ اشہد ان محمدا رسول اللہ حی علی الصلوٰۃ حی علی الصلوٰۃ حی علی الفلاح حی علی
الفلاح فان کان صلوٰۃ الصبح قلت — پس اگر باشد نمازے کہ برائے او اذان میگوئی نماز صبح میگوئی — الصلوٰۃ خیر
من النوم الصلوٰۃ خیر من النوم اللہ اکبر اللہ اکبر لا الہ الا اللہ رواہ ابوداؤد — وعن بلال — رضی اللہ عنہ — قال قال لی
رسول اللہ — گفت بلال گفت مرا پیغمبر خدا — صلی اللہ علیہ وسلم لا تثوبن فی شیء من الصلوٰۃ الا فی صلوٰۃ الفجر — تثویب مکن در ہیچ نماز
مگر در نماز فجر تثویب در لغت رجوع کردن و بازگشتن و در اینجا اعلام بعد از اعلام است کہ یکبار باذان اعلام کردند

باردیگر باز اعلام میکنند و تثویب چند قسم است الصلوٰۃ خیر من النوم گفتن در میان اذان فجر و آنچہ در زمان نبوت بود و سنت
ہمین است و بعد از آن علمائے کوفہ حی علی الفلاح حی علی الفلاح احداث کردند در میان اذان و اقامت و بعد از ایشان ہر قومے
چیزے متعارف ساختند اما مخصوص نماز فجر کہ وقت خواب و محل کسل است بعد از ان متاخرین در جمیع نماز ہا مستحب شناختند
و مستحسن انگاشتند و این احداث بعد از احداث است و بدعت است و از امیر المومنین علی انکار آن منقول است و آوردہ اند
کہ ابن عمر بمسجدے در آمد و موذن را شنید کہ در نماز فجر تثویب کرد پس از مسجد برآمد و گفت بیرون روید از پیش این مرد
کہ مبتدع است — رواہ الترمذی و ابن ماجۃ وقال الترمذی ابو اسرائیل الراوی لیس ہو بذاک القوی عند اہل الحدیث —
این حدیث را ترمذی و ابن ماجہ روایت کردہ اند و ترمذی گفتہ کہ ابو اسرائیل کہ راوی این حدیث است نیست او و سے
آنچنان قوی نزد محدثان — **وعن جابر** — ان رسول اللہ — روایت است از جابر کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال
لبلال — گفت مر بلال را — اذا اذنت فترسل — چون اذان گوئی پس آہستہ و نرم و فرو گستہ گو و شتابی مکن — واذا
اقمت فاحدر — و چون اقامت گوئی شتابی کن و تیز گو — واجعل بین اذانک و اقامتک قدر ما یفرغ الآکل من اکلہ —
و بگردان میان اذان و اقامت خود مقدار آنچہ فارغ گردد طعام خورندہ از خوردن خود — والشارب من شربہ —
و فارغ گردد آب نوشندہ از نوشیدن خود — والمعتصر اذا دخل لقضاء حاجتہ — و فارغ گردد آنکہ محتاج است بہول
و غائط چون درآید در آنجا برائے قضائے حاجت خود — ولا تقوموا حتی ترونی — و برنخیزید برائے نماز بجہر و تکبیر گوید
تا آنکہ بہ بینید مرا یعنی بیرون آمدہ از درون خانہ و در فقہ مذکور است کہ تا چون حی علی الصلوٰۃ گوید باید برخاست شاید کہ
آن حضرت نیز درین وقت بیرون می آمدند — رواہ الترمذی وقال لا نعرفہ الا من حدیث عبد المنعم — گفت ترمذی
نمی شناسیم این حدیث را مگر از حدیث عبد المنعم ابن نعیم کہ از مجہولان و ضعیفان است و اسنادہ مجہول — و اسناد
این حدیث مجہول است و گفتہ اند کہ این حدیث را شواہد است و طرق آن ہمہ ضعیف اند و بعض گفتہ اند کہ این را حدے
معین نیست جز تمکن دخول وقت و اجتماع مصلیین و ہیچکس از علما اختلاف نکردہ در لزوم میان اذان و اقامت چنانکہ
بیاید — **وعن زیاد بن الحارث الصدائی** — بضم صاد و تخفیف دال منسوب بصداء قبیلہ ایست از یمن صحابی است بیعت کرد
آن حضرت را و اذان گفت پیش وے معدود است در بصریین — قال امرنی رسول اللہ — گفت امر کرد مرا پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم ان اذن — کہ اذان گو — فی صلوٰۃ الفجر — این امر باذان در نماز بامداد بود — فاذنت — پس اذان گفتم
فاراد بلال ان یقیم — پس چون وقت اقامت شد خواست بلال کہ اقامت گوید — فقال رسول اللہ — پس گفت پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم ان اخا صداء قد اذن — بدرستی کہ برادر صداء یعنی زیاد بن الحارث الصدائی بتحقیق اذان گفتہ است و ہر کہ
قبیلہ باشد او را برادر آن قبیلہ میخوانند — ومن اذن فہو یقیم — و ہر کس کہ اذان می گوید پس ہمان کس اقامت گوید
رواہ الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجۃ

الفصل الثالث — عن ابن عمر رضی الله عنهما — قال کان المسلمون حین قدموا المدینة — گفت ابن عمر
بودند مسلمانان در وقتی که آمدند از مکه بمدینه یجتمعون — فراهم می آمدند فیتحینون الصلوٰة — پس اندازه میکردند وقت نماز را و میخواستند
وقتی را که حاضر شوند در وی برای نماز — ولیس ینادی بها احد — و نبود که آواز دهد و بخواند بنماز هیچ یکی — فتکلموا یوما فی ذلک
پس سخن کردند و مشاورت نمودند روزی در آن باب — فقال بعضهم اتخذوا مثل ناقوس النصارٰی — پس گفتند بعض مسلمانان بگیرید
ناقوسی مانند ناقوس ترسایان که برای وقت نماز بزنند — وقال بعضهم قرنا مثل قرن الیهود — و بعضی گفتند بگیرید
شاخی مانند شاخ یهود که بدمند آن را — فقال عمر — پس گفت عمر رضی الله عنه — اولا تبعثون رجلا ینادی بالصلوٰة —
آیا نمی گیرید ناقوس و قرن را و نمی انگیزید مردی را که آواز کند و بخواند بنماز — فقال رسول الله — پس گفت پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم یا بلال قم فناد بالصلوٰة — ای بلال برخیز و ندا کن بنماز ظاهر آن است که مراد اینجا ندا و یاد کردن و خبر کردن است
بدر آمدن وقت نه اذان شرعی بطریق خاص و باین وجه حاصل میشود توفیق میان احادیث پس گویا در ابتدا همین ندا
بوده پس اذان بعد دیدن خواب پیغمبر تشریع ازان بوحی یا باجتهاد و در بعضی احادیث آمده است که بلال ندا میکرد بنماز بلفظ الصلوٰة
جامعة — متفق علیه — وعن عبد الله بن زید بن عبد ربه قال — روایت است از عبد الله بن زید انصاری خزرجی که از
مشاهیر صحابه است و او را صاحب اذان گویند — قال لما امر رسول الله — چون امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بالناقوس
[illegible] بناقوس که ساخته شود [illegible] لیضرب به للناس لجمع الصلوٰة — تا زده شود او را برای مردم برای جمع آمدن برای نماز
[illegible] گفتن ناقوس در حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بآن واقع شد که ساخته شود
[illegible] طاف بی وانا نائم رجل — در خیال درآمد مرا و حال آنکه من در خواب بودم مردی دیدم
مردی [illegible] یحمل ناقوسا فی یده — بر میدارد ناقوسی را در دست خود — فقلت یا عبد الله أتبیع الناقوس —
پس گفتم ای بندهٔ خدا آیا میفروشی این ناقوس را — قال وما تصنع به — گفت آن مرد چه میکنی آن را — فقلت ندعو به الی الصلوٰة
گفتم میخوانیم مردم را بزدن ناقوس برای نماز — قال — پس گفت آن مرد — افلا ادلک علی ما هو خیر من ذلک — آیا نمیخواهی
که دلالت کنم ترا بر چیزی که آن بهتر است ازان — فقلت له بلی — پس گفتم من مر آن مرد را بلی راه نما بچیز
که بهتر است ازان — قال — گفت عبد الله بن زید — فقال — پس گفت آن مرد — تقول — میگوئی — الله اکبر الی آخره — تا آخر
اذان بکیفیت سابق — وکذا الاقامة — [illegible] میگوئی اقامت را ازینجا ظاهر میشود که اقامت مثل اذان است در عدد کلمات
و شافعیه گویند [illegible] اقامت را و تشبیه در مجرد تعلیم است — فلما اصبحت اتیت رسول الله —
[illegible] خدا را — صلی الله علیه وسلم فاخبرته بما رایت — پس خبر دادم آنحضرت را
بآنچه دیدم در خواب — فقال انها لرؤیا حق — پس گفت آنحضرت بدرستی که این خواب که تو دیدی خواب راست است
ان شاء الله تعالی — [illegible] خدای تعالی استعمال این کلمه درین مقام از برای تبرک و اظهار رغبت است

ندا از برای شک و تردد و بعض گویند که معنی کلام او اینها در ترتیب توقع است در نزول وحی بعد از خواب یا حصول یقین با جتهاد
و مستصوب دگو یا در همین وقت وحی شد و اجتهاد کرد پس فرمود [illegible] فقم مع بلال پس بایست با بلال
فالق علیه ما رایت - پس القا کن بروی چیزی که دیدی در خواب - فلیؤذن به - پس باید که اذان گوید بلال باعلام
کند با آنچه دیده تو - فانه اندی صوتا منک - زیرا که بلال بلند تر است از روی آواز و بیرون و قوی تر است آواز وی از تو -
فقمت مع بلال - پس ایستادم با بلال - فجعلت القیه علیه - پس در ایستادم که القا کنم آن الفاظ اذان را بروی - ویؤذن به
و اذان میگوید به آن - قال گفت عبدالله بن زید فسمع بذلک - پس شنید این آواز را یعنی آواز اذان بلال را عمر بن الخطاب
و هو فی بیته - و حال آنکه عمر در خانه خود بود - فخرج یجر رداءه - پس بیرون آمد عمر در حالتیکه میکشید ردای خود را - یقول -
میگوید - یا رسول الله والذی بعثک بالحق - سوگند بآنکه فرستاده است ترا براستی - لقد رایت مثل ما اری -
هر آینه بتحقیق دیدم من مانند آنچه دیده شده است عبدالله بن زید را و در بعض روایات آمده است که عمر بن الخطاب
شنید آواز اذان را از فرشته در آسمان در بیداری و عبارت این حدیث که تقریر نموده دیدم من مانند آنچه دیده شد وی [illegible]
[illegible] و الله اعلم - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فلله الحمد - پس مر خدا راست ثنا و سپاس
و ستایش بر توافق این دو خواب [illegible] - رواه ابوداود والدارمی
و ابن ماجه الا انه لم یذکر الاقامة - مگر آنکه ابن ماجه ذکر نکرد اقامت را [illegible] در روایت دیگران واقع شده - وقال الترمذی
و گفته است ترمذی - هذا حدیث صحیح لکنه لم یصرح قصة الناقوس - لکن تصریح نکرد ذکر ناقوس [illegible]
این است که گفت عبدالله بن زید چون صبح کردیم آمدیم با رسول الله [illegible] پس خبر دادم مر آن حضرت را بخواب پس فرمود که این
خواب حق است پس گفت [illegible] با بلال [illegible] آواز و القا کن بروی آنچه گفته شده است ترا و باید که ندا
کند بلال بآن پس چون شنید عمر بن الخطاب ندای بلال را بیرون آمد بسوی رسول خدا صلعم و حال آنکه میکشید [illegible] ازار خود را
میگوید یا رسول الله سوگند بخدایی که فرستاده است ترا براستی [illegible] هر آینه دیدم مانند آنچه وی دیده است پس گفت رسول خدا
فلله الحمد فذلک اثبت - و عن ابی بکرة قال خرجت مع النبی - گفت ابوبکره بیرون رفتم با پیغمبر [illegible]
آمدم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لصلوة الصبح - وقت نماز صبح - فکان لا یمر برجل الا ناداه بالصلوة - پس بود آن حضرت
که نمیگذشت هیچ مردی از آن مردان که در خواب بودند مگر آنکه بیدار میکرد او را [illegible]
خود و ازینجا معلوم میشود که بیدار کردن کسی را برای نماز جائز است [illegible] - رواه ابوداود - و عن مالک
بلغه روایت است از مالک که رسیده است او را - ان المؤذن جاء عمر یؤذنه لصلوة الصبح - که مؤذن آمد عمر رضی الله عنه که
اعلام کند او را از برای نماز بامداد بعد از آن که اذان گفته بود [illegible] پس یافت مؤذن عمر را در خواب - فقال - پس گفت
مؤذن - الصلوة خیر من النوم فامره عمر ان یجعلها فی نداء الصبح - پس امر کرد مؤذن را عمر که بگرداند این کلمه را در اذان صبح

از قرب و دور از درگاه عزت و بعض اعنا قا روایت کرده اند بکسر همزه یعنی شتابی کردن و تیز رفتن یعنی پیشتر شتابند — رواه مسلم —

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نودی للصلوٰة ادبر الشیطان — وقتیکه آواز کرده می شود برای نماز و خوانده می شود بسوی آن یعنی اذان گفته می شود پشت می دهد شیطان و میگریزد — له ضراط — در حالیکه شیطان را بادیست حتی لا یسمع التاذین — تا نشنود اذان را بعض گویند که این محمول بر ظاهر است چه شیطان جسمی است متغذی اگر تغذی نیز کند عجب نباشد پس باد بیرون آید از وی چنانکه از خر بیرون آید و بعضی گویند تشبیه داده شده نقل کردن شیطان خود را از شنیدن اذان با آوازیکه پر کند گوش را و باز میدارد از شنیدن غیر آن و اذان را تشبیه فضلا کرده برای تقبیح و تشنیع آن و در روایتی آمده له حصاص واقع شده بضم حا و تخفیف صاد و ابهال صاد یعنی سخت دویدن — فاذا قضی النداء اقبل — پس چون تمام کرده شد اذان پیش می آید شیطان — حتی اذا ثوب بالصلوٰة ادبر — تا آن وقتیکه اقامت گفته شود برای نماز پشت میدهد و میگریزد — حتی اذا قضی التثویب اقبل — تا آنکه چون تمام کرده شد اقامت پیش می آید — حتی یخطر بین المرء ونفسه — تا آنکه حایل میگردد و در می آید میان مرد و نفس وی و در وسوسه می اندازد او را — یقول اذکر کذا اذکر کذا — میگوید یاد کن چنان را یاد کن چنان را — لما لم یکن یذکر — یاد دهد چیزها را که نبود که یاد داشته آن — حتی یظل الرجل لا یدری کم صلی — تا آنکه میگردد مرد چنانکه در نمی یابد که چند رکعت گزارده است متفق علیه — اگر گویند که چه سبب است که شیطان از اذان بگریزد و از قرأت قرآن و نماز نگریزد جوابش آنکه حق تعالی گویا اذان را خاصیتی نهاده که او را دهشت و رعب می اندازد و نیز گفته اند که سر درین آنست که اگرچه وی مقدمه نماز است اما از عجب و ریا عاری ست و نماز عجب و کمال غفلت که دارد آدمی را و ریا و عجب می اندازد و از آن جهت شیطان راه می یابد و قرآن نیز همچنین است بالجمله در اذان این خاصیت نهاده اند والله اعلم —

وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یسمع مدی صوت المؤذن جن ولا انس — نمی شنود غایت آواز مؤذن را هیچ جن و نه انس — ولا شیء — و نه هیچ چیز از حیوانات و نباتات و جمادات — الا شهد له یوم القیامة — مگر آنکه گواهی میدهد برای او روز قیامت بایمان و فضل و کرامت و بلندی شأن وی و دال غایت چیزیست و نهایت آن و تخصیص بذکر غایت بجهت آن کرد که چون گواهی دهد هر که آواز وی بشنود چه در نهایت آواز است می باشد پس آنکه نزدیک آواز وی بشنود بطریق اولی گواهی خواهد داد — رواه البخاری —

وعن عبد الله بن عمرو بن العاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سمعتم المؤذن — چون بشنوید مؤذن را که اذان میگوید — فقولوا مثل ما یقول — پس بگوئید مانند آنچه وی میگوید — ثم صلوا علی — پس درود فرستید بر من — فانه من صلی علی صلوٰة صلی الله علیه بها عشرا — از برای آنکه بدرستی هر که درود فرستد بر من یکبار درود فرستد خدای تعالی بر وی ده بار و این جزای درود فرستادن است پس درین وقت نیز فرستید که وقت مبارک است و دعا در وی مستجاب است — ثم سلوا الله لی الوسیلة — پس بخواهید برای من وسیله را — فانها منزلة

محمد حق تعالی را ببنا یده در رحمت مفتوح گردد و نیز آمده است که آن حضرت را بر عرش بنشانند و خلعت خاص از حلهٔ خضرا بپوشانند و اذن دهند که هرچه خواهد بگوید و هرچه تمنای اوست بخواهد آن روز معلوم شود که مقام محمدی صلی الله علیه وسلم چیست و صدر و سلطان آن مجلس و معرکه کیست ۔ آن چشم و چراغ اهل بینش ✦ سلطان سریر آفرینش ✦ در مقامی که هم ارت به بزرگان بخشند ما چشم داریم که بجاه از همه افزون باشی ✦ الذی وعدته ۔ آن مقام محمود که وعده کرده او را بقول تو که در قرآن مجید فرموده عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا ۔ حلت له شفاعتی یوم القیمة ۔ هر که این دعا بعد از اذان بخواند فرود آید بر وی شفاعت من او را و ثابت و مستحق میگردد آن را اگرچه همه است گنهگاران برای مغفرت ذنوب و نیکوکاران برای رفع درجات امید وار شفاعت اند لیکن صاحب این عمل را شفاعت لازم باشد و شفاعتی خاص و رحمتی بزرگ مخصوص و ممتاز بود و بعضی از علما رحمهم الله امثال این بشارت را کنایت از حسن عاقبت و موت بر ایمان داشته اند چه شفاعت مخصوص مومنان است پس بشارت شفاعت مستلزم بشارت بایمان باشد چنانکه در حدیث من زار قبری وجبت له شفاعتی این نکته بیان کرده اند اللهم ارزقنا ۔ رواه البخاری ۔ **وعن انس** ۔ رضی الله عنه ۔ قال کان النبی گفت انس بود پیغمبر ۔ صلی الله علیه وسلم یغیر اذا طلع الفجر ۔ غارت میکرد و تاراج بر سر دشمنان میرفت بوقت بر آمدن صبح و غارت ساختن در وا نیدن اسپان برای قتل و نهب و غارت تعریف آن بود که چون بر سر قومی بغارت میرفت در هنگام نماز بامداد میرفت برای امتحان کفر و اسلام آنها چنانکه میگوید ۔ وکان یستمع الاذان ۔ و بود آنحضرت که گوش می نهاد اذان را ۔ فان سمع اذانا امسک ۔ پس اگر می شنید بانگ نماز را می ایستاد و غارت نمیکرد که مسلمانانند ۔ والا اغار ۔ و اگر نمی شنید غارت میکرد که کافرانند پس جود و عدم اذان را علامت ایمان و کفر ایشان می ساخت و در روایت فقهیه آمده است که اگر قومی اذان گفتن ترک دهند مستحق قتال میشوند که اگرچه سنت است اما شعار اسلام است ۔ فسمع رجلا یقول ۔ پس شنید آن حضرت یکبار که غارت رفته بود مردی را از آن قوم که میگوید ۔ الله اکبر الله اکبر فقال رسول الله پس گفت پیغمبر خدا ۔ صلی الله علیه وسلم علی الفطرة ۔ بر فطرت اسلامی تو یعنی مردیست که گواهی داد بایمان وی ۔ ثم قال ۔ پس گفت آن مرد ۔ اشهد ان لا اله الا الله فقال رسول الله ۔ پس گفت پیغمبر خدا ۔ صلی الله علیه وسلم خرجت من النار ۔ این تاکید است مر ایمان او را و معنی آن است که بر آمدی از استحقاق آتش یا اگر گناهی کنی و مستوجب آن در آتش در آئی آخر بیرون می آئی از آن فافهم ۔ فنظروا الیه ۔ پس نگاه کردند بسوی آن مرد تا بدانند که کیست ۔ فاذا هو راعی معزی ۔ پس ناگاه وی چرانندهٔ بزهاست و معزی بکسر میم و سکون عین نوعی است بز و فتح میم و سکون و فتح و سکون بر خلاف ضان ۔ رواه مسلم ۔ **وعن سعد** بن ابی وقاص قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قال حین یسمع المؤذن ۔ کسی که گوید هنگام شنیدن اذان ۔ اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له وان محمدا عبده ورسوله رضیت بالله ربا وبمحمد رسولا وبالاسلام دینا ۔ شرح این کلمات در کتاب الایمان گذشته است ۔ غفرله ذنبه ۔ آمرزیده شود مر او را گناه وی یعنی صغائر چنانچه

شنیده باشد — رواه مسلم — وعن عبد الله بن مغفل قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بین کل اذانین
صلوة بین کل اذانین صلوة — در میان هر دو اذان نماز است — ثم قال فی الثالثة لمن شاء — بعد ازان فرمود در کرت سوم
لمن شاء — هر که خواهد یعنی لازم نیست که بگزارد اگر خواهد بگزارد و اگر خواهد نگزارد — متفق علیه — و مراد بدو اذان اذان
و اقامت است اقامت را نیز اذان گفته از جهت مشابهت و مجاورت چنانکه قمرین گویند شمس و قمر را و عمرین ابا عمر
و عمر را یا از جهت آنکه اذان بمعنی اعلام است و اقامت نیز اعلام است بشروع فعل نماز چنانکه اذان اعلام است
بدخول وقت نماز و مراد اذان است که بعد از اذان نماز باید گزارد که وقت شریف است و دعا در وی مستجاب یا اشارت است
بنوافل پیش از فرض و این نوافل در این حکم است در نماز مغرب است که بعد از اذان و پیش از ادای فرض
نماز گزاردن است چنانکه مذهب امام ابوحنیفه و اصحاب اوست اما در حدیث بخاری از انس آمده است که گفت چون اذان
میداد مؤذن برای مغرب مبادرت میکردند جماعت از صحابه و می شتافتند بجانب ستونها و میگزاردند پیش از فرض دو رکعت
نماز تا آنکه آنحضرت صلعم از خانه بیرون می آمد و ایشان را در نماز میدید و منع نکرد و زیادت کرد مسلم که چون کسی از بیرون
می آمد گمان می برد که نماز فرض گزارده شده است از بس که مردم را در نماز میدید یعنی مردم گمان بردند که این دو رکعت
راتبه مغرب بوده چنین نیست که این دو رکعت بود که بعد از اذان میگزاردند و آن حضرت منع نکرد و دیده بود صحابه را و ازان
و امام ابوحنیفه میگوید که این در اول بود که چون نهی کرده شده بود از گزاردن نماز بعد از عصر بیان کرد آنحضرت باین حدیث وقت
جواز را بعد ازان منسوخ گشت و کلام درین مقام بسیار است در شرح آنرا ذکر کرده ایم

الفصل الثانی

عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الامام ضامن — امام پذیرنده و بر ذمه
و بر خود گیرنده است کار و بار نماز مقتدیان را پس بر سید اداء قرأت را از ایشان و قیام را نیز اگر در رکوع دریابند و او نگاه
میدارد بر ایشان افعال صلوة و اعداد رکعات را — والمؤذن مؤتمن — و اذان گوینده امانت دار است در محافظت
اوقات در نماز و روزه — اللهم ارشد الائمة — خداوندا راه راست نما امامان را و توفیق ده ایشان را بعلم و عمل و صلاح
حال — واغفر للمؤذنین — و بیامرز مؤذنان را در تقصیر و تفریطی که بوجود آید از ایشان و درین حدیث تفضیل یکی از امامت
و اذان بر دیگری مقصود نیست بلکه مقصود بیان حال هر یک و دعا بخیر است مر هر کدام را فافهم — رواه احمد و ابوداود
والترمذی والشافعی و فی اخری له بلفظ المصابیح — و در روایت دیگر شافعی را بلفظی است که در مصابیح است که گفته
الائمة ضمناء والمؤذنون امناء فارشد الله الائمة واغفر للمؤذنین — وعن ابن عباس رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من اذن سبع سنین — کسی که اذان گوید هفت سال محتسبا — طلب کننده ثواب و رضای او
کتبت له براءة من النار — نوشته شود برای وی بیزاری از آتش دوزخ — رواه الترمذی وابن ماجه — وعن عقبة
بن عامر صحابی مشهور است والی مصر بود از جانب معاویه بعد از برادر وی عتبة بن ابی سفیان بعد ازان عزل کرد او را وفات

یافت در عصر سنه ثمان وخمسین - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یعجب ربک من راعی غنم عجب وارد پروردگار تو
یعنی عظیم است نزد وے وراضی است ازان از چرانندہ گوسفندان - فی راس شظیة الجبل - در سر بلندی از کوه -
یوذن بالصلوة ویصلی - اذان میگوید برائے نماز هر چند جماعت ندارد ومیگزارد نماز را - فیقول الله - پس میگوید
خداے - عزوجل - بفرشتگان - انظروا الی عبدی هذا - نظر کنید بسوے بندهٔ من که این است - یوذن ویقیم الصلوة -
اذان میگوید وبرپا میدارد نماز را - یخاف منی - میترسد از من در ترک سنت و وجود خلق از نظر اعتبار او ساقط است
در صورت بعیدی - قد غفرت لعبدی - بتحقیق آمرزیدم این بندهٔ خود را - وادخلته الجنة - ودر آوردم او را در بهشت - رواه ابوداؤد والنسائی
وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة علی کثبان المسک یوم القیمة - سه کس بر تلهاے مشک اند
روز قیامت - کثیب بمثلثه تل ریگ کثب گرد کردن - عبد ادی حق الله وحق مولاه - یکے بنده که بگزارد حق خدا را
وحق خداوند خود را در حقیقت آن نیز چون بفرموده شرع است حق خدا است مقصود آن است که طاعت خدا میکند وبهمه
ابواب وبار تکلیفی بر وے بیشتر است - ورجل ام قوما وهم به راضون - ودیگر مردے امامت کرد گروهے را وایشان
از وے راضی اند بجهت رعایت احکام وارکان ومشقن و آداب نماز وصحت قرأت وحسن آن - ورجل ینادی بالصلوات
الخمس - دیگر مردے که اذان میگوید پنج وقت نماز را - کل یوم ولیلة - هر روز وشب - رواه الترمذی وقال هذا
حدیث غریب - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم المؤذن یغفرله مدی صوته - بانگ نماز
گوینده آمرزیده میشود مراد را تا غایت آواز او یعنی بر مقدار که آواز ملتبه کنند مغفرت نیز همان مقدار باشد واگر آواز را تا
رساند غایت مغفرت یا بد واحتمال دارد که مراد آن باشد که اگر او را گناهان باشند که پر کنند این مسافت را که از مکان اذان تا
تا جائے که آواز میرسد آمرزیده میشود برائے او مؤید معنی اول است روایت مد صوته - ویشهد له کل رطب ویابس -
وگواهی میدهد برائے او هر تر وخشک اگرچه ظاهر این لفظ در نباتات است یا در جمادات ونباتات اما مراد هر چیز است
چنانچه در قول حق سبحانه ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین یا گویند که چون جمادات ونباتات گواهی داوند حق آنکس
بطریق اولے دهند - وشاهد الصلوة یکتب له خمس وعشرون صلوة - وحاضر آینده نماز را بسبب اذان نوشته میشود
مر او را بیست وپنج نماز چنانکه در احادیث آمده است که نماز جماعت فضل دارد بر نماز تنها گزاردن به بیست وپنج درجه واین
راجع بفضل اذان است که بسبب وے جماعت شد وباین درجه رسیده - ویکفر عنه ما بینهما - وبخشیده میشود او را گناهان که واقع
میشوند در میان هر دو نماز که حاضر آمده است برائے آنها - رواه احمد وابوداؤد وابن ماجه وروی النسائی - ودر روایت
نسائی - الی قوله - تا قول وے - کل رطب ویابس - وفضل شاهد صلوة را روایت نکرده - وقال - وگفته است نسائی
این زیادتی را که - وله مثل اجر من صلی - ومر مؤذن راست مثل ثواب کسے که نماز گزارده است چه دال بر خیر شریک فاعل است
در ثواب یعنی وے نیز داخل ثواب میگردد که سبب اجتماع ایشان برائے نماز شده نه آنکه مؤذن را ثواب مقدار ثواب تمامه

نماز گزار زندگان می باشند تا لازم می آید که اذان افضل از نماز است — وعن عثمان بن ابی العاص قال قلت عثمان
بن ابی العاص ثقفی که صحابی مشهور است عامل گردانیده بود او را آن حضرت بر طائف و همچنان بود در حیات آنحضرت علیه السلام
و در خلافت ابوبکر و دو سال از خلافت عمر بعد از آن عزل کرد و والی گردانید بر عمان و بحرین گفت گفتم — یا رسول الله اجعلنی امام
قومی — بگردان مرا امام قوم من — قال انت امامهم — فرمود آن حضرت تو امام این قومی یعنی گردانیدم ترا امام این جماعت — واقتد
باضعفهم — واقتدا کن بضعیف‌ترین ایشان یعنی در امامت رعایت حال ضعیفان کن و تطویل قراءت و دیگر ارکان چنان مکن
که ضعیفان برنتابند و تنگ آیند و جماعت ترک دهند — واتخذ مؤذنا لا یأخذ علی اذانه اجرا — و بگیر مؤذنی را که نگیرد بر اذان
خود اجرت را — رواه احمد وابوداود والنسائی — وعن ام سلمة رضی الله عنها — قالت علمنی رسول الله — گفت ام سلمه
تعلیم کرد مرا پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان اقول عند اذان المغرب — این که بگویم نزد بانگ نماز شام این دعا را — اللهم هذا اقبال
لیلک — خداوندا این وقت پیش آمدن شب تست که پیدا کرده آن را — وادبار نهارک — و وقت پشت دادن روز تست
واصوات دعاتک — و این آوازهای خوانندگان تست یعنی وقت آوازهاست و در روایتی و حضور صلواتک
زیاده آمده است — فاغفرلی — و در روایتی اسألک ان تغفرلی — رواه ابوداود والبیهقی فی الدعوات الکبیر — وعن
ابی امامة او بعض اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم — روایتست از ابی امامه باهلی که صحابی مشهور است یا از بعضی
اصحاب آن حضرت یعنی این حدیث را بعضی رواة از ابی امامه روایت کرده اند و بعضی مجمل آورده و گفته عن بعض اصحاب
رسول الله بی آنکه نام صحابی ببرد — قال ان بلالا اخذ فی الاقامة — گفت که بلال شروع کرد در اقامت گفتن — فلما ان قال —
پس چون گفت — قد قامت الصلوة قال رسول الله — گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اقامها الله وادامها — برپا دارد نماز را
خدا و پاینده دارد آن را — وقال فی سائر الاقامة — و گفت آن حضرت در باقی الفاظ اقامت — کنحو حدیث عمر فی الاذان —
مانند حدیث عمر در اذان که در فصل اول گذشت یعنی بگوید هر چه بشنود و تفصیل در آن حدیث بیان کرده است — رواه ابوداود
وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یرد الدعاء بین الاذان والاقامة — رد کرده نمی شود دعا میان اذان واقامت
ظاهر عبارت این حدیث عام تر است که خواه متصل باذان کند یا بفاصله و بهتر آن است که متصل کند تا موافق گردد بحدیث
آینده که فرمود عند النداء — رواه ابوداود والترمذی — وعن سهل بن سعد قال — گفت سهل بن سعد ساعدی انصاری
صحابی مشهور است و آخر من مات من الصحابة بالمدینة — قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثنتان لا تردان — دو خصلت رد کرده نمی شوند
او یا گفت — قلما تردان — کم است که رد کرده شوند و قلت کنایت از عدم است — الدعاء عند النداء — یکی دعا نزد اذان
وعند البأس — و دیگر دعا در جنگ با کافران — حین یلحم بعضهم بعضا — در وقتی که بپیچند بعضی از جنگ کنندگان بعضی را و در یکدیگر
بیفکنند و یکدیگر را بکشند و لحم بمعنی کشتن و بهم پیچیدن در جنگ هر دو آمده و الحام نیز باین معنی است و لحم بفتح یا و حا و بضم یا و کسر حا هر دو
روایت است — وفی روایة — و در روایتی بجای عند البأس — وتحت المطر — آمده و ظاهر عبارت آنست که زیر باران باشد

و باران برو سے می بارید و باشد و احتمال دارد کہ مراد نزد وقت نزول مطر باشد چنانکہ در روایتے آمدہ است۔ رواہ ابو داؤد والدارمی الا انہ لم یذکر۔ این حدیث را ابو داؤد و دارمی ہر دو روایت کردہ اند لیکن دارمی ذکر نکردہ است این روایت را کہ۔ وتحت المطر۔ وعن عبد اللہ بن عمرو قال رجل۔ گفت مردے۔ یا رسول اللہ ان المؤذنین یفضلوننا۔ بدرستیکہ مؤذنان زیادہ میشوند بما در اجر و ثواب کہ ایشان اذان میگویند و مانمی گوئیم۔ فقال رسول اللہ۔ پس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قل کما یقولون۔ بگو آنچہ مؤذنان میگویند و اجابت کن ایشان را۔ فاذا انتہیت فسل تعطہ۔ پس چون تمام کنی بخواہ از خدائے تعالیٰ بدہیت داد و شوی آن را این زیادت است بر جواب و اشارت است باآنکہ اگر جواب مؤذن بگوید وبعد از ان دعای کند زیادہ میشود در فضل۔ رواہ ابو داؤد۔ و ازین حدیث مستفاد می شود کہ در سمیع نیز جواب مؤذن کہ ثواب اذان ہا یابد بر خلاف آنکہ در مردم مشہور است کہ نزد حصول اجابت فعلی اجابت قولی بکار نیست ۔ فاہم

الفصل الثالث

عن جابر قال سمعت النبی۔ گفت جابر شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان الشیطان اذا سمع النداء بالصلوٰۃ۔ بدرستی کہ چون شیطان می شنود آواز اذان را۔ ذہب۔ میرود و دور میرود۔ حتی یکون مکان الروحاء۔ تا آنکہ میباشد در جائے روحا بفتح را و سکون حا و مد۔ قال الراوی۔ گفت راوی۔ والروحاء من المدینۃ علی ستۃ و ثلاثین میلا۔ روحا از مدینہ بر سی و شش میل است و بعض چہل میل گفتہ اند۔ رواہ مسلم۔ وعن علقمۃ بن وقاص قال انی لعند معاویۃ۔ علقمہ بن وقاص از کبار تابعین است گفت کہ من نزد معاویہ بودم۔ اذ اذن مؤذنہ۔ ناگاہ اذان گفت مؤذن معاویہ۔ فقال معاویۃ کما قال مؤذنہ۔ پس گفت معاویہ کلمات اذان را چنانکہ گفتہ مؤذن و ے۔ حتی اذا قال۔ تا چون گفت مؤذن حی علی الصلوٰۃ قال۔ گفت معاویہ لا حول ولا قوۃ الا باللہ فلما قال۔ پس چون گفت مؤذن حی علی الفلاح قال۔ گفت معاویہ۔ لا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم۔ و در بعض روایت العلی العظیم زیادہ کرد۔ وقال بعد ذلک ما قال المؤذن۔ وگفت بعد از ان آنچہ گفت مؤذن۔ ثم قال سمعت رسول اللہ۔ پس گفت معاویہ شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم قال ذلک۔ گفت آن را کہ من گفتم۔ رواہ احمد۔ وعن ابی ہریرۃ قال کنا مع رسول اللہ۔ گفت ابوہریرہ بودیم با رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقام بلال ینادی۔ پس بایستاد بلال در حالیکہ اذان میگوید۔ فلما سکت قال رسول اللہ۔ پس چون تمام کرد بلال اذان را و خاموش شد گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من قال مثل ہذا یقینا دخل الجنۃ۔ ہر کس کہ بگوید مانند این کہ مؤذن گفت یعنی اجابت مؤذن کند از سر یقین در می آید بہشت را۔ رواہ النسائی۔ سوق حدیث از برائے بیان فضل مجیب مؤذن است با فضل مؤذن نیز از ان معلوم می آید چہ ہرگاہ کہ ثواب کسے کہ مثل گفتہ وے گفتہ است این باشد ثواب وے نیز خواہد بود۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان النبی۔ گفت عائشہ بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا سمع المؤذن یتشہد۔ چون می شنید مؤذن را کہ شہادتین میگفت۔ قال۔ میگفت۔ وانا وانا۔ یعنی وانا اشہد وانا اشہد تکرار را جمع بتکرار شہادتین است۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن ابن عمر ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من اذن ثنتی عشرۃ سنۃ وجبت لہ الجنۃ۔ کسے کہ اذان گوید دوازدہ سال می در آید و ثابت گردد

مراد از ہشت سال در فصل ثانی ہفت سال فرمودہ شاید کہ اول دوازدہ سال وحی شدہ باشد بعد از ان فضل و کرم حق
وسیع شدہ فرمود کہ اگر ہفت سال ہم گوید بس است بلکہ بشارت زیادت آمد کہ کتب لہ براءۃ من النار و اینجا فرمود وجبت لہ الجنۃ
مگر آنکہ براءۃ از نار شود و مراد وارد باگوئید کہ در اذان دوازدہ سال این زیادت ست کہ فرمود — وکتب لہ بتاذینہ فی کل یوم
ستون حسنۃ — و نوشتہ شود برائے وے باذان گفتن وے ہر روز برابر شصت نیکی — ولکل اقامۃ ثلثون حسنۃ — و ہر اقامت را
سی نیکی و ظاہر این تعداد بیان دارد کہ کلمات اقامت فرادی باشد و محتمل کہ کثرت فضل اذان باعتبار کثرت تعب و مشقت
در ان باشد و بر تقدیر تعیین عدد موکول بعلم شارع است واللہ اعلم — رواہ ابن ماجۃ — وعنہ قال کنا نؤمر بالدعاء
عند اذان المغرب — و ہم از وے مرویست گفت بودیم ما کہ امر کردہ می شدیم بدعا نزد اذان مغرب و شاید کہ دعا ہمان است
کہ در حدیث ام سلمہ گذشت رواہ البیہقی فی الدعوات الکبیر

باب لواحق و تتمات آنچہ گذشت در دو باب سابق —

الفصل الاول عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان بلالا ینادی بلیل — بدرستی
کہ بلال اذان میدہد در شب تا مردم پیش از وقت فجر بیدار شوند و متہجد وضو نماید و مستعد نماز شوند و از اینجا معلوم میشود کہ برائے
نماز بامداد اذان در شب گفتن درست است چنانکہ مذہب امام ابو یوسف است و امام شافعی نیز برین ست — فکلوا واشربوا حتی
ینادی — پس بخورید و بنوشید در سحر رمضان تا آنکہ ندا دہد — ابن ام مکتوم — کہ صحابی مشہور است و وے نیز مؤذن بود و از اینجا
معلوم میشود کہ آنحضرت را دو مؤذن بود کہ یکے پیش از فجر اذان میداد و دیگرے بعد از فجر و غالبا این در رمضان بود یکے برائے تسحیر اذان
میداد و دیگرے برائے نماز و شافعیہ میگویند کہ برائے صبح دو مؤذن سنت است یکے پیش از فجر بعد از نصف اخیر شب اذان دہد و دیگرے بعد از فجر در اول
وقت — قال — گفت راوی — وکان ابن ام مکتوم رجلا اعمی — و بود ابن ام مکتوم مرد نابینا — لا ینادی حتی یقال لہ اصبحت اصبحت — ندا نمیداد
تا آنکہ گفتہ میشد او را صبح شد صبح شد مگر یعنی نزدیک شد صبح یا معنی گفتہ صبح شد و این تاویل از جہت آن کردیم کہ [illegible]
تا ندائے ابن ام مکتوم بخورید و بنوشید و چون وے ندا بعد از برآمدن صبح و مکرر خبر دادن مردم بدان اذان میدادہ باشد
خوردن و نوشیدن تا آن وقت چگونہ جائز باشد کذا فی بعض الشروح فافہم متفق علیہ — وعن سمرۃ بن جندب —
صحابی مشہور است از فضلاء کثیر نزول کرد بصرہ را روایت کردہ اند از وے حسن بصری و شعبی و غیر ایشان — قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم لا یمنعنکم من سحورکم اذان بلال — باید کہ باز ندارد شما را از طعام سحر اذان گفتن بلال زیرا کہ وے اذان شب
میگوید — ولا الفجر المستطیل — و نہ باز دارد صبح دراز کہ نام سفیدی ست کہ از جانب مشرق بجانب مغرب مانند خطے دراز
می افتد و زود مضمحل میشود و تاریکی می گردد و آن را صبح کاذب گویند و تشبیہ میکنند بدم گرگ و پیشند — ولکن الفجر المستطیر فی
الافق — ولیکن باز دارد صبح پہن شدہ یعنی منتشر شدہ در کرانہ آسمان یمین و شمال کہ بعد اضمحلال فجر مستطیل پیدا گردد
و باقی ماند — رواہ مسلم ولفظہ للترمذی — وعن مالک بن الحویرث — کنیت او ابو سلیمان است صحابی است

که سبب بر آمدن آن بود که آن وادی جای شیطان بود چنانکه در روایت دیگر آمده ثم توضأ رسول الله - پس وضو کرد پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم وامر بلالا - و امر کرد بلال را که اقامت گوید برای نماز - فاقام الصلوٰة - پس اقامت گفت بلال - فصلی بهم الصبح - پس
گزارد آن حضرت با صحابه نماز بامداد را - ظاهر این حدیث آن است که اذان در نماز قضا نیست و مذهب شافعی این است در یک قول و
در قول دیگر از وی آن است که نه اذان است و نه اقامت و در هدایه گفته است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قضا کرد فجر را در
غداة لیلة التعریس باذان و اقامت و شیخ ابن الهمام احادیث در این معنی از مسلم و ابی داؤد و غیر ایشان و از موطا آورده
و گفته که آنچه از مسلم درین قصه آمده که امر کرد بلال را پس اقامت گفت منافات با این ندارد و چگونه منافی باشد و حال آنکه بصحت
رسیده که باذان و اقامت هر دو گزارده انتهی - و آنکه گفته اند که اذان مشروع از برای اعلام مردم است بدخول وقت
و خواندن باجتماع و درینجا حاجت این نیست و احتیاج نه جواب آنست که اذان مشروع برای اعلام است و از برای تحصیل
ثواب بذکر این کلمات نیز و لهذا افضل آنست که منفرد اذان و اقامت بگوید کذا قال السغناقی - فلما قضی الصلوٰة - پس هرگاه
که قضا کرد نماز را - قال - گفت - من نسی الصلوٰة فلیصلها اذا ذکرها - کسی که فراموش کند نماز را باید که آن نماز را پس باید
که بگزارد آن را وقتی که یاد آرد آن را - فان الله تعالیٰ قال - زیرا که بدرستی خدای تعالیٰ فرموده است - و اقم الصلوٰة
لذکری - و برپا دار نماز را در وقت یاد کردن من و یاد کردن نماز یاد کردن خدا است - رواه مسلم - تنبیه - اینجا اشکالی است از آنکه
که در حدیث آمده است که آنحضرت فرمود چشم من خواب میکند اما دل بیدار است پس با وجود بیداری دل چه بود که از
طلوع فجر آگاه نشد جواب اش آنکه دریافت طلوع و غروب کار چشم است چون چشم در خواب باشد و پوشیده بود طلوع و غروب
مدرک نگردد اگرچه دل بیدار است کذا قالوا و اگر گویند چرا بکشف و وحی و الهام در نیافت گوئیم این فعل باری تعالیٰ است
اگر در آن وحی نفرستاد و کشف نکرد چه توان کرد و درینجا حکمت خود بود تا باعث تشریع احکام و دریافت شرف سنت
گردد جواب دیگر آن است که هم دل بیدار است لیکن تواند که او را حالتی و شهودی است و هر که در آن مستغرق
گردد از ماسوای مشهود و از جمیع صور و معانی ذاهل و غافل گردد چنانکه در بعض احیان در حالت وحی مثل این حالت
روی میداد پس باعث نسیان و غفلت نوم قلب نباشد بلکه جریان حالتی عظیم که جز خدای رب العزة حقیقت آن را نداند
فافهم و بالله التوفیق - وعن ابی قتادة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوٰة فلا تقوموا -
چون اقامت گفته شود برای نماز پس بر مخیزید حتی ترونی قد خرجت - تا آنکه ببینید مرا که تحقیق بیرون آمدم از درون
خانه - گفته اند سبب این آن است که نزد حی علی الصلوٰة بر پای خاست و شاید که بیرون آمدن آنحضرت درین وقت می بود -
متفق علیه - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا اقیمت الصلوٰة فلا تاتوها تسعون - چون
اقامت گفته شود نماز را پس نیائید نماز را بشتاب و دوان - واتوها تمشون و علیکم السکینة والوقار - و بیائید نماز را
در حالی که میروید برفتار معتاد و غالب است بر شما آرام و وقار و آهستگی و گرانباری - فما ادرکتم فصلوا - پس

آن حضرت بجانب ابوبکر صدیق۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ ان الشیطان اتی بلالا وهو قائم یصلی۔ بدرستی کہ شیطان
آمد بلال را وحال آنکہ وے ایستادہ است ونماز میگزارد۔ فاضجعه۔ پس خوابانید اورا وبخوابانید او را بر پہلو۔ ثم لم یزل
یهدئه۔ پس ہمیشہ شد شیطان کہ ساکن میگردانید وآرام میدهد بلال را۔ کما یهدأ الصبی۔ چنانکہ تسکین داده میشود کودک
درخواب تا بخواب رود وفی الصراح هدهدة وهدهده آرمیدن وابدا آرام دادن ودست زدن کودک را تا بخواب شود۔ حتی نام۔
تا آنکہ بخواب کرد بلال۔ ثم دعا رسول الله صلی الله علیه وسلم بلالا۔ پس بخواند آن حضرت وطلبید بلال را وپرسید حقیقت حال را
فاخبر بلال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل الذی اخبر رسول الله صلی الله علیه وسلم ابا بکر۔ پس خبر داد بلال آن حضرت را مانند
آنچہ خبر داده بود آنحضرت ابوبکر را۔ فقال ابوبکر۔ پس چون مشاہده کرد ابوبکر این معجزه را کہ خبر از غیب بود گفت۔ اشهد انك
رسول الله۔ گواہی میدہم کہ تو پیغمبر خدائی۔ رواه مالک مرسلا۔ روایت کرد مالک این حدیث را بطریق ارسال زیرا کہ زید
بن اسلم تابعی است۔ وعن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خصلتان معلقتان فی اعناق المؤذنین
للمسلمین۔ دو خصلت اند آویختہ شده درگردنهای بانگ نماز گویندگان مر مسلمانان را وگذاشتہ اند در عہده ایشان
کہ نگاه دارند آنرا واحتیاط نمایند ووابستہ ورزیده گردنهای آن دو خصلت کدام است۔ صلاتهم وصیامهم۔ روزه مسلمانان
ونماز ایشان روزه وافطار وسحر ونماز در رعایت اول وقت وآخر۔ رواه ابن ماجه

باب المساجد ومواضع الصلوٰة

مساجد جمع مسجد بکسر جیم موضع آن غیر قیاس است وبفتح قیاس بکسر جیم نام خانہ
ایست کہ برای نماز گزاردن بنا کنند وبفتح سجده گاه پیشانی جبهہ مراد دارند ومساجد بفتح آنگاه کہ مراد آن مساجد کنند ومواضع صلوٰة
اینجا جایہا است کہ نماز دران مکروه بود یا مکروه نبود چنانکہ در احادیث بیان آن بیاید۔

الفصل الاول

عن ابن عباس رضی الله عنهما قال لما دخل النبی صلی الله علیه وسلم البیت۔ روایت است
از ابن عباس گفت ہنگامیکہ در آمد آن حضرت خانہ کعبہ را و بود فتح مکہ۔ دعا فی نواحیه کلها۔ دعا کرد در کرانہ ہای خانہ
ہمہ کرانہا یعنی در ہر چہار گوشہ خانہ۔ ولم یصل حتی خرج منه۔ ونماز نگزارد آن حضرت درون خانہ تا آنکہ بیرون آمد۔ فلما خرج رکع رکعتین
فی قبل الکعبة۔ پس چون بیرون آمد گزارد دو رکعت در پیش روی کعبہ مقابل آن قبل بضمتین بضم وسکون ہر دو روایت اول
صحیح تر است۔ وقال۔ وگفت آن حضرت۔ هذه القبلة۔ این است قبلہ اشارت بجانب کعبہ کرد وبیان فرمود کہ امر قبلہ
بر توجہ بجانب وے قرار یافتہ وہرگز منسوخ نگردد ویا آن معنی کہ قبلہ ہمین جانب پیش است وتوجہ بجانب دیگر روا نیست
واین ظاہر است ومعنی آنکہ توجہ بہیئت آن خارج معتبر است ودرون خانہ نماز درست نیست چنانکہ امام مالک گوید در نماز
فرض وبعض علما در نفل نیز۔ رواه البخاری ورواه مسلم عنه وعن اسامة بن زید۔ وعن عبد الله بن عمر رضی الله عنهما
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم دخل الکعبة۔ وروایت است از ابن عمر کہ آن حضرت درآمد کعبہ را۔ هو۔ آن حضرت
واسامة بن زید وعثمان بن طلحة الحجبی۔ کہ حاجب خانہ کعبہ وصاحب مفتاح وے بود۔ وبلال بن رباح۔ ہمہ درآمدند

فاغلقها علیه — پس بست بلال یا عثمان در کعبه را بر آنحضرت تا مردم نه در آیند و هجوم نکنند و تشویش ندهند — فمکث فیها —
و درنگ کرد آن حضرت درون کعبه را — فسألت بلالا حین خرج — ابن عمر میگوید پس پرسیدم بلال را هنگامے که بیرون آمد بلال
با آنحضرت — ماذا صنع رسول الله — چه کار کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم — درون کعبه که در آمد — فقال جعل عمودا عن
یساره — پس گفت بلال گردانید آنحضرت یک ستون خانه را از جانب چپ خود — وعمودین عن یمینه — و گردانید دو ستون را
از راست خود — وثلثة اعمدة وراءه — و گردانید سه ستون را در پس خود — وکان البیت یومئذ علی ستة اعمدة — و بود خانه
کعبه در ان روز بر شش ستون اگرچه الآن بر سه ستون است بجهت تغیرات که در بناے این خانه مبارک واقع شده چنانکه در کتب
تواریخ مذکور است — ثم صلی — پس تر نماز گزارد آنحضرت — متفق علیه — از این حدیث که ابن عمر از بلال روایت کرده معلوم شد
که آنحضرت در درون خانه که در آمد نماز گزارد و از حدیث سابق که ابن عباس از اسامه روایت کرده است معلوم شد که نگزارد و وجه
تطبیق درین دو حدیث آن است که تواند که چون در کعبه در آمدند و در را بستند هر یکے در گوشه بدعا مشغول شد پس اسامه آن حضرت را
در گوشه مشغول بدعا دید و خود در گوشه دیگر رفت و او نیز بدعا مشغول شد و بلال نزدیک با آنحضرت بود و آنحضرت بعد از دعا نماز
گزارد پس بلال در نماز دید و اسامه ندید زیرا که او دور بود و مشغول بدعا بود و نیز نماز سهل دو رکعت بود و سبک گزارد و دید نیز ممکن
بود و نیز آمده است که آنحضرت اسامه را بیرون فرستاده بود تا آب بیارد که بدان صورتها که در دیوار ها کشیده بودند بشوید
پس تواند که نماز گزاردن آن حضرت درین فرصت باشد که اسامه بیرون رفت پس مختار اثبات نماز گزاردن باشد نه نفی آن

وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوٰة فی مسجدی هذا — یک نماز درین مسجد من
خیر من الف صلوٰة فیما سواه — بهتر است از هزار نماز در مسجدے که غیر او ست — الا المسجد الحرام — مگر مسجد حرام که نماز در وے از
نماز در مسجد من بهتر است تا آنکه آمده است که یک نماز در مسجد حرام برابر صد هزار نماز است در غیر وے آنچه مطابق احادیث
و موافق مذهب اکثر ائمه است این است بخلاف مالکیه که این عبارت را بران حمل کنند که نماز در مسجد من فاضل تر است از نماز
در مسجد حرام بکمتر از هزار و این بنا بر مذهب امام مالک است که قائل است بافضلیت مدینه از مکه و جواب شان بعد از تسلیم قول بافضلیت
مدینه چنانکه مذهب وے است آنکه افضلیت منحصر در مضاعفت ثواب نیست گو مضاعفت ثواب نماز در مسجد حرام بیشتر از مسجد نبوی باشد
صلی الله علیه وسلم ولیکن انواع کرامات و برکات و فتوح و فیوض و منافع که مخصوص مدینه مطهره است در فضیلت آن کافیست نیز مضاعفت
بکثرت عدد است و شرف و نفاست ورائے آن است و تواند که یک چیز نفیس تر از صد هزار بود چنانکه یک جوهر بصد هزار فلس
ارزد پس تواند که یک نماز در مسجد شریف بجهت قرب و جوار وے صلی الله علیه وسلم نفیس و عظیم تر بود از صد هزار نماز که در مسجد
حرام باشد و این بحث تفاضل مکه و مدینه را در کتاب جذب القلوب الی دیار المحبوب تمام تر و تفصیل تر ذکر کرده ایم از انجا باید جست
متفق علیه — **وعن ابی سعید الخدری** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تشد الرحال الا الی ثلثة مساجد — بسته نشود بارها
یعنی اختیار کرده نشود سفر بسوے مسجد — المسجد الحرام — یعنی کعبه که او را مسجد حرام گویند زیرا که صید و قتال و مانند آن در ان

قلیل یا یا کسے کہ احق بامامت نیست گزارد و دیگرے انتظار جماعت کثیر برد و یکبے گزارد کہ احق بامامت ست
یا این قیاس عظیم تر باشد ہر اجر از وے خصوصا کہ باعث بر ان تکاسل و تہاون بود و این سنت سر فضیلت انتظار
در نماز تحجیر و جماعت متفق علیہ — وعن جابر رضی اللہ عنہ قال خلت البقاع حول المسجد خالی شد جاہائے
گرد مسجد نبوی صلعم بسبب آنکہ مردند ساکنان آن یا رفتند بجاے دیگر — فاراد بنو سلمۃ ان ینتقلوا قرب المسجد — پس
خواستند بنو سلمہ یک قبیلہ کہ نام قبیلہ ایست از انصار کہ بیایند از منازل خود کہ دور بود از مسجد شریف و نشستند و ساکن شوند
نزدیک مسجد — فبلغ ذلک النبی — پس رسید این خبر انتقال ایشان به پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فقال لہم — پس گفت
آن حضرت مر ایشان را — بلغنی انکم تریدون ان تنتقلوا قرب المسجد رسیده است مرا کہ شما میخواهید کہ انتقال کنید از منازل
خود در قرب مسجد — قالوا نعم — گفتند آرے یا رسول اللہ قد اردنا ذلک تحقیق خواستہ ایم ما آن را — فقال یا بنی
سلمۃ دیارکم تکتب آثارکم — پس گفت آن حضرت اے بنی سلمہ لازم گیرید یا اے خود را کہ آنجا می باشید تا نوشتہ شود
در نامہ اعمال ثواب گامہاے شما میرسید در آمدن در مسجد — دیارکم تکتب آثارکم — لازم گیرید دیار خود را نوشتہ می شود
آثار شما مکرر فرمود از براے تاکید و ترغیب یعنی ہمانجا باشید کہ ملتفت ہرچند از دور تر می آئید ثواب بیشتر می یابید
رواه مسلم — وعن ابی ہریرۃ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سبعۃ یظلہم اللہ فی ظلہ —
ہفت قوم از مردم کسان اند کہ در پناہ خود می در آرد ایشان را خداے تعالے — یوم لا ظل الا ظلہ — روزے کہ نیست
ہیچ پناہے بجز پناہ وے ظل در اصل معنی سایہ ست و بمعنی کنف و حرمت و تعلیم و راحت و نعمت نیز آید و بعض گفته اند
کہ مراد نشانند در زیر عرش تا از تاب آفتاب قیامت در امان باشند — امام عادل — یکے از ان ہفت پادشاہے
عادل ست کہ در رعیت پروری و داد گستری بر فرمودہ خدا و رسول خدا رود و داد مظلومان دہد — وشاب
نشا فی عبادۃ اللہ — دوم جوانے کہ پیدا شده در پرستش خدا وہم از کودکے تعبد و صلاح برخاستہ — ورجل قلبہ معلق
بالمسجد اذا خرج منہ — سوم مردے کہ دل وے آویختہ ست بمسجد وقتیکہ بیرون آید از ان — حتی یعود الیہ — تا آنکہ
باز گردد بسوے مسجد و بیاید در وے — ورجلان تحابا فی اللہ — چہارم ہر یکے از دو مرد کہ دوست میدارند یکدیگر را از جہت
خدا و دین وے و طلب رضاے وے و تقرب بوے تعالے — اجتمعا علیہ وتفرقا علیہ — فراہم آمدند بر محبت خدا و جدا
شدند بر محبت خدا کنایہ ست از خلوص محبت و حضور و غیبت — ورجل ذکر اللہ خالیا ففاضت عیناه — پنجم مردے کہ یاد کرد
خدا را تنہا پس اشک ریخت ہر دو چشم او وقید تنہائی برائے آنست کہ تکلف و ریا در ان محلے نباشد — ورجل دعتہ امراۃ ذات
حسب وجمال — ششم مردے کہ خواند او را زن صاحب جاه و جمال و خواست کہ از راه برد — فقال انی اخاف اللہ — پس آن مرد
گفت بدل خود و باز داشت نفس را یا بزبان گفت با آن زن بدرستی کہ من میترسم خدا را — ورجل تصدق بصدقۃ — ہفتم مردیکہ
صدقہ کرد بصدقہ — فاخفاہا — پس پنہان کرد صدقہ را — حتی لا تعلم شمالہ ما تنفق یمینہ — تا آنکہ ندانست دست چپ او

او آنچه میسر بود سنت است و کنایت است از غایت نهی واخفا متفق علیه - وعنه قال قال رسول الله - وهم از ابی هریره
است گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلوة الرجل فی الجماعة تضعف علی صلوته فی بیته - نماز مرد که میگزارد در مسجد
بجماعت زیاده گردانیده می شود ثواب آن در نماز او که میگزارد تنها در خانه خود - وفی سوقه - ودر بازار خود که در آن برای
کسب وتجارت می نشیند خمسا وعشرین ضعفا - بیست و پنج درجه - وذلک انه اذا توضأ - وآن تضعیف ثواب
بسبب آن است که چون وضو کند مرد - فاحسن الوضوء - پس نیکو کند وضو را و رعایت کند آداب وشرائط آن را - ثم خرج
الی المسجد - پس بیرون آید بسوی مسجد - لا یخرجه الا الصلوة - در حالتیکه بیرون نمی آرد او را مگر نماز و قصد اداء آن
بر وجه مسنون نه غرضی دیگر - لم یخط خطوة الا رفعت له بها درجة - نمی نهد هیچ گامی مگر آنکه بلند گردانیده می شود مر او را بآن گام پایه
در ثواب - وحط عنه بها خطیئة - وکم کرده می شود از وی بآن گام گناهی - فاذا صلی لم تزل الملائکة تصلی علیه - پس چون نماز
گزارد همیشه اند فرشتگان که درود می فرستند بروی - مادام فی مصلاه - تا آنکه نشسته است وی در جای نماز خود
و برنخاسته از آنجا و درود این چنین میفرستند که - اللهم صل علیه اللهم ارحمه - خداوندا درود بفرست بروی خداوندا رحمت کن او را
ولا یزال احدکم فی صلوة ما انتظر الصلوة - وهمیشه است یکی از شما در نماز تا آنکه انتظار میبرد نماز را این را برای بیان
فضیلت نشستن در مصلا میفرماید که از برای نماز دیگر انتظار میبرد و باعث درود فرستادن فرشتگان می شود - وفی روایة
و در روایتی این چنین آمده است که - قال - گفت آنحضرت - اذا دخل المسجد کانت الصلوة تحبسه - چون در آمد مسجد را در حالتی
که تحقیق باشد نماز که منع کند او را از بیرون آمدن - وزاد فی دعاء الملائکة - وزیاده کرده است درین روایت در دعای فرشتگان
این عبارت را که - اللهم اغفر له - خداوندا بیامرز او را - اللهم تب علیه - خداوندا رجوع کن برحمت بروی - ما لم یؤذ فیه - مادام
که نرنجاند در مسجد هیچ یکی را از مسلمانان بدست وزبان خود - ما لم یحدث فیه - مادام که حدث نکند و وضو نشکند در مسجد که آن
نیز سبب ایذای ملائکه و موجب زوال اهلیت نماز است و در بعض روایات یحدث بتشدید دال است از تحدیث یعنی تکلم نکند بکلام دنیا
و ازین جا معلوم می شود که این فضیلت مترتب بر بودن در جای نماز و صبر کردن بر آن است و اگر از آنجا برخاسته بجای دیگر رود این
فضیلت فوت میگردد و بعض مشائخ به خلوت در روند و مشغول شوند از جهت خوف تشویش وقت و ریا و این نیز صحیح است و درود
فضیلت ذکر و تسبیح حاصل است اما فضیلت صبر در جای نماز دیگر است صرح به بعض العلماء - متفق علیه - وعن ابی اسید
بضم همزه و فتح سین صحابی انصاری است ساعدی و بعض بفتح همزه نیز گفته اند - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا دخل احدکم
المسجد فلیقل - وقتیکه در می آید یکی از شما مسجد را پس باید که بگوید این دعا را - اللهم افتح لی ابواب رحمتک - خداوندا
بکشای برمن درهای رحمت خود را بدر آمدن درین مکان شریف ببرکت آن یا بتوفیق نماز در آن یا در نماز بکشف حقائق آن
واذا خرج فلیقل - وچون برآید از مسجد پس باید که بگوید - اللهم انی اسئلک من فضلک - خداوندا من سوال می کنم ترا و می طلبم از بزرگی
فزونی کرم تو که مراد بدان رزق حلال است که بعد از برآمدن از نماز بطلب آن میرود و کسب می کند و تواند که مراد خود در مسجد باشد

گناه است - وکفارتها دفنها - و پوشنده آن گناه و دور کننده بدی آن را گور کردن نزاق است یعنی نزاق در مسجد نباید کرد و اگر اتفاق افتد
گور باید کرد که بدی آن را می برد و نزاق و بصاق و بساق بزای و صاد و سین آب دهن که از دهن بیرون افگنند و تا در دهن است
آن را ریق گویند متفق علیه ۞ وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اعمال امتی - عرضه کرده شد بر من و ظاهر
گردانیده شد بر من و نموده شد مرا کارهای امت من که بوجود خواهد آمد از ایشان حسنها وسیئها - کارهای نیک امت
و کارهای بد ایشان - فوجدت فی محاسن اعمالها - پس یافتم در کارهای نیک امت - الاذی یماط عن الطریق - پلیدی
و آنچه آزار کند از خار و سنگ و مانند آن که دور گردانیده شود از راه - ووجدت فی مساوی اعمالها - و یافتم در کارهای
بد ایشان - النخاعة تکون فی المسجد لا تدفن - آب دهن که باشد در مسجد گور کرده نشود و نخاعه که آن را نخامه نیز گویند آب دهن
که از سینه بر آید یا از بینی - رواه مسلم ۞ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قام احدکم الی الصلوة -
چون ایستاد یکی از شما بنماز - فلا یبصق امامه - پس باید که نیندازد آب دهن پیش روی خود بجانب قبله - فانما یناجی الله -
و در بعض نسخه فانه یناجی الله - ما دام فی مصلاه - زیرا که وی مناجات میکند و توجه می آرد مگر خدای تعالی را مادام
که در جای نماز خود است پس گویا ذات پاک وی تعالی و تقدس مقابل و محاذی است پس آب دهن بآن جانب انداختن از ادب
نبود - ولا عن یمینه - و نه بیندازد بجانب دست راست خود - فان عن یمینه ملکا - زیرا که بجانب راست وی فرشته ایست بزرگ
عالی مرتبه که کاتب حسنات است که از مظاهر رحمت الهی است که غالب است بر مظاهر غضب یا مراد ملکی است که حاضر شود
نزد نماز از برای تائید و الهام برول مصلی و آمین گفتن برای دعای او و حکم زائر دارد و حق نزد وی آنست که اکرام کنند زائر را
زیاده بر آنچه میکنند با آنهایی که همیشه با وی ملازم اند که کرام الکاتبین باشند - ولیبصق عن یساره - و باید که بیندازد بجانب
چپ خود - او تحت قدمه - یا بیفگند زیر پای خود - فیدفنها - پس گور کند آن را - و فی روایة ابی سعید تحت قدمه الیسری - و در روایت
ابی سعید خدری آمده است که بیندازد زیر قدم چپ و این در غیر مسجد است اما در مسجد باید که در جامه بگیرد و بمالد متفق علیه ۞ وعن عائشة
رضی الله عنها - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی مرضه الذی لم یقم منه - آنحضرت گفت در بیماری خود که برنخاست از آن - لعن الله
الیهود والنصاری - لعنت کند خدای تعالی یهود و نصاری را - اتخذوا قبور انبیائهم مساجد - که ساختند گورهای پیغمبران خود را
مسجدها متفق علیه - چون دانست آن حضرت قرب اجل را ترسید از آنکه مبادا بعضی از امت وی آن کنند که یهود و نصاری
بقبور انبیای خود کردند بیان کرد حال ایشان را بر نهی از آن لعن بر یهود و نصاری که قبور انبیا را مساجد گرفتند و این بر دو وجه
متصور است یکی آنکه سجده بقبور برند و قصد عبادت آن دارند چنانکه بت پرستان بتان را پرستند دوم آنکه مقصود
و منظور عبادت مولی تعالی دارند ولیکن اعتقاد برند که توجه بقبور ایشان در نماز و عبادت حق موجب قرب
و رضای وی تعالی است و موقع وی عظیم تر است نزد حق از جهت اشتمال وی بر عبادت و مبالغه در تعظیم
انبیای او و این هر دو طریق نامرضی و نامشروع است اول خود شرک جلی و کفر است و ثانی نیز حرام و ممنوع است از جهت آنکه

در وے شبہ اشراک بخداست اگرچہ خفی ست وبہر دو طریق ایں متوجہ ست و نماز گزاردن بجانب قبر نبی یا مرد صالح بقصد تبرک وتعظیم حرام ست وہیچکس را دران خلاف نیست اما اگر در قرب قبر ایشان مسجدے بنا کنند یا نماز ے بکنند بے توجہ بجانب آن تا برکت صحابہ ورفت آن موضع کہ مدفن جسد مطہر ایشان ست وامداد نورانیت ارواح ایشان عبادت کامل و مقبول گردد باید ودریں جا محذورے لازم نمی آید وباسے نیست کذا قال الشیخ ابن حجر الہیتمی المکی۔ وعن جندب نام ابوذر غفاری ودر نام وے رضی اللہ عنہ اختلاف بسیار ست وجندب جمعی از صحابہ نیز ہستند یکے جندب بن عبد اللہ بجلی وجندب قسری تا انجا مراد ست قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول شنیدم آن حضرت را کہ میگفت۔ الا وان من کان قبلکم بکسران وفتح آن آگاہ باشید وبدانید کہ میگویم کسانے کہ می بودند پیش از شما۔ کانوا یتخذون قبور الانبیائہم وصالحیہم مساجد۔ بودند کہ میگرفتند قبرہاے پیغمبران خود را وصالحان خود را مسجدہا۔ الا فلا تتخذوا القبور مساجد۔ آگاہ باشید پس مگیرید قبرہا را مسجدہا۔ انی انہاکم عن ذلک۔ بدرستی کہ من شما را نہی کردم ازان۔ رواہ مسلم۔ وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اجعلوا فی بیوتکم من صلوتکم بگردانید در خانہ ہاے خود چیزے از نماز ہاے شما کہ نوافل باشند تا برکت و نورانیت آن بدان راجع گردد ومنور بنور عبادت باشد۔ ولا تتخذوہا قبورا۔ ومگیرید ومسازید خانہ ہاے خود را مانند گورہا کہ مردہ صفت در وے افتادہ باشید وہیچ کار نکنید یا در خواب باشید وچون نوم اخ الموت است خانہ کہ در وے بخواب رفتہ باشند مشابہ قبر باشد۔ متفق علیہ

الفصل الثانی

عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما بین المشرق والمغرب قبلۃ۔ میان مشرق ومغرب قبلہ است۔ واین محمول است بر قبلہ مدینہ مطہرہ کہ واقع ست بجانب جنوب زیراکہ وے شمالی مکہ معظمہ است ومراد آن ست کہ ہیچ جہتے از جہات نیست میان مشرق ومغرب مگر آنکہ قبلہ است مر قومے را بحسب اختلاف جہات بلاد بر حسب حیث ما کنتم فولوا وجوہکم شطر المسجد الحرام۔ رواہ الترمذی۔ وعن طلق بن علی قال خرجنا۔ طلق بن علی کہ صحابی ست وروایت کردہ است از وے قیس بن بدر جماعہ گفت بیرون آمدیم ما از دیار خود۔ وفدا الی رسول اللہ قصد کنندگان بسوے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ ووفد بفتح واو وسکون فا جماعہ را گویند کہ بر رئیس قومے بیایند از براے مہمے چنانکہ زیارت یا ایلچی گری واین جماعہ طلق از براے بیعت اسلام آمدہ بودند چنانکہ گفت۔ فبایعناہ۔ پس بیعت کردیم با آنحضرت وصلینا معہ۔ ونماز گزاردیم با وے۔ واخبرناہ ان بارضنا بیعۃ لنا۔ وخبر دادیم آن حضرت را کہ در زمین ما کلیسا است براے ما واین قوم نصارے بودند کہ ایمان آوردند وخواستند کہ آن کلیسا را بشکنند۔ فاستوہبناہ من فضل طہورہ۔ پس طلب بخشش کردیم آزان حضرت از باقی آب وضوے وے ودر لفظ استوہبناہ اشارت است کہ آب وضوے آن حضرت ہمثل ہاے ونفیسہ ست کہ طلب بخشش آن از حضرت وے کنند۔ فدعا بماء پس طلبید آن حضرت آبے را۔ فتوضأ پس وضو کرد۔ وتمضمض۔ وآب در دہن کرد یعنی بعد از وضو از بقیہ آب وضو۔ ثم صبہ لنا فی اداوۃ۔ پس فرو ریخت آن آب را

برائے ما و ظرفے از چرم ۔ و امرنا ۔ و امر کرد ما را ببر آمدن از نزد وے ۔ فقال اخرجوا ۔ پس گفت بیرون آئید ۔ فاذا اتیتم
ارضکم ۔ پس چون بیائید شما زمین خود را ۔ فاکسروا بیعتکم ۔ پس بشکنید کلیساے خود را ۔ وانضحوا مکانہا بہذا الماء ۔ و بپاشید
و تر کنید جاے آن کلیسا را که شکسته اید باین آب تا انوار و برکات دین شامل آن بقعه گردد و اتخذوہا مسجدا ۔ و بگیرید آن
کلیسا را مسجد یعنی بسازید بجاے وے مسجدے ۔ قلنا ان البلد بعید ۔ عرض کردیم ما که شهر ما از مدینه مطهره دور است ۔ والحر
شدید ۔ و گرما سخت است ۔ والماء ینشف ۔ و آب در ظرف خشک میگردد و دور هواے گرم و نشف بمعنی خشک شدن با معجمه را
و کاغذ سیاهی را و خوش آب را ۔ فقال مدوہ من الماء ۔ پس فرمود آن حضرت افزون کنید آن را از آب یعنی بریزید در وے
آبے دیگر ۔ فانه لا یزیدہ الا طیبا ۔ زیرا که بدرستی آن آب نیفزاید و نکند در او مگر پاکی و زیاده میگردد این آب را که در وے ریخته
شده است با این آب و از برکت و خوشی را یعنی هیچ نقصانے ندارد اگر آب دیگر هم بدو برکت افزون میگردد و اینجا ازان قبیل
در عالم اسباب افتاد و پرسیدند که آب در اداوه بحرارت آفتاب خشک گردد پس آن حضرت نیز تدبیر از همین عالم کرد و اگر ساکت
می ماندند و بفعل و علم آن حضرت اکتفا میکردند هر آینه آن آب تمام و کمال و هرگز آفتاب را راه تصرف دران نمی بود و شک
و تردد و تسبب در راه یقین و عالم قدرت سد راه حقیقت و بیست والله علی کل شیء قدیر و درین حدیث استحباب تبرک است
بقیه آب وضوے و پس مانده آن حضرت و نقل آن ببلاد و مواضع بعیده مانند آب زمزم و آن حضرت چون در مدینه می بود آب زمزم
را از عالم مکه می طلبید و تبرک می ساخت و بعض وارثان او که علما و محققان اند و تبرک با آثار و انوار ایشان همین قیاس است ۔ رواه
النسائی ۔ وعن عائشة ۔ رضی الله عنها قالت امر رسول الله ۔ گفت عائشه امر کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ببناء المسجد فی الدور ۔ ببر آوردن مسجد در سراها و محله ها و قبیله ها اگر بقعه متعدد باشد تا هر قومے در محله خود جماعت میکرده باشند
وان ینظف و یطیب ۔ و امر کرد که پاکیزه داشته شوند مسجدها و خوشبو گردانیده شوند بقصد تعظیم این بقعه و حضور ملائکه و نشاط
مومنان و نظافت و تطییب بناو تا سقف ضبط کرده شده اند ۔ رواه ابوداود والترمذی وابن ماجه ۔ وعن ابن عباس
رضی الله عنه ۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما امرت بتشیید المساجد ۔ امر کرده نشده ام من از نزد خداے تعالی
به بر افراشتن و آراستن و نقش و نگار کردن مسجدها ۔ قال ابن عباس ۔ گفت ابن عباس برائے خبر دادن از فعل مردم بعد
از آن حضرت نظر بعادت نفوس آدمیان ۔ لتزخرفنہا ۔ هر آینه زخرف میکنید شما مسجدها را ۔ کما زخرفت الیهود والنصاری
چنانکه زخرف کردند یهود و نصاری ۔ و زخرف در اصل طلا و کمال حسن چیزے را گویند یعنی نقش خواهند کرد دروے
اند و خواهند ساخت بطلا و بعض متاخران آن را تجویز کرده گفته اند که مردم خانه ها می شد و زخرف و مطلا میسازند اگر مسجدها
خشت و گل ساده بنا کنیم شاید که در نظر عوام خوار نماید و حقیر در آید ۔ رواه ابوداود ۔ وعن انس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان من اشراط الساعة ان یتباهی الناس فی المساجد ۔ بدرستی که از علامات قیامت است که تفاخر
کنند و بنازند مردم بمسجدها و تحسین بنا و تزویق و تنقیش و تطویل آن بطریق سمعه و ریا تا مردم مدح و ثناے ایشان گویند ۔

رواه ابو داود والنسائی والدارمی وابن ماجه — وعنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم عرضت علی اجور
امتی — عرض کرده شد بر من و نموده شد مرا اعمالهای امت من که بر آن ثواب می یابند — حتی القذاة یخرجها الرجل من المسجد
تا خس و خاشاک و گرد و خاک که بیرون می آرد او را مرد از مسجد و قذی آنچه در چشم و آب افتد از خاک و خاشاک و جز آن
و درینجا اشارت ست که مسجد بمثابه چشم انسان ست که آزار میکشد روحانیت وی ازان یا مانند آب زلال است
از چشمه حیات معنوی که بدان تیره میگردد و هر که پاک دارد آن را ازان منظور نظر رحمت و سیراب شراب صفوت گردد —
وعرضت علی ذنوب امتی — وعرض کرده شد بر من گناهان امت من — فلم ار ذنبا اعظم — پس ندیدم هیچ گناهی بزرگتر
من سورة من القرآن — از فراموش کردن سوره از قرآن — او آیة — یا فراموش کردن آیتی — اوتیها الرجل ثم نسیها —
که داده شد آن سوره یا آن آیت مرد را پس فراموش کرد آن را و درین زجر و تشدید ست بر فراموش کننده قرآن بعد از
یاد گرفتن و بعضی از علمای شافعیه این را در کبائر شمرده اند اعاذنا الله منه — رواه الترمذی و ابوداود — وعن بریدة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم بشر المشائین فی الظلم الی المساجد — گفت بریده بن اسلمی که صحابی مشهور ست فرمود پیغمبر خدا بشارت
ده مر روندگان را در تاریکی ها بمسجدها — بالنور التام یوم القیمة — بروشنائی تمام در روز قیامت که مقتبس ست بقول حق عز و جل
نورهم یسعی بین ایدیهم و بایمانهم یقولون ربنا اتمم لنا نورنا — رواه الترمذی و ابوداود و رواه ابن ماجه عن سهل بن سعد و انس
وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم الرجل یتعاهد المسجد — وقتی که ببینید مرد را
که تعهد و تفقد میکند مسجد را و خبر میگیرد از وی و ملازمت می نماید او را بحاضر شدن و خدمت کردن و جاروب دادن
و نماز گزاردن و بعبادت مشغول شدن و ذکر کردن و درس علوم دینی گفتن و اینها اعلی و اجل اقسام تعاهد اند — فاشهدوا
له بالایمان — چون کسی را ببینید که این چنین میکند پس گواهی دهید و حکم کنید بقطع مر او را که وی مومن است — فان الله یقول —
زیرا که خدای تعالی میفرماید — انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر — معمور نمیدارد مسجد های خدا را مگر کسی که ایمان
آورده است بخدا و روز آخرت — رواه الترمذی و ابن ماجه والدارمی — وعن عثمان بن مظعون قال — گفت عثمان
بن مظعون — یا رسول الله ائذن لنا فی الاختصاء — دستوری ده ما را در خصی شدن تا از خطره زنا و خواطر آن باز رهیم —
فقال رسول الله — پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیس منا من خصی — نیست از ما و بر طریقه و سنت ما کسی که خصی سازد
دیگری را — ولا اختصی — و نه کسی که خصی شود از خود — ان خصاء امتی الصیام — بدرستی که خصی شدن امت من روزه داشتن است
که بدان شکست شهوت طبعی نفسانی حاصل میشود خصوصا در وقتی که امساک جوارح و اعضا و قوی از نامشروعات
و نامرضیات بآن ضم گردد — فقال — پس گفت عثمان بن مظعون — ائذن لنا فی السیاحة — اذن کن ما را و دستوری ده
برفتن در زمین و گشتن در آفاق عالم — فقال ان سیاحة امتی الجهاد فی سبیل الله — پس گفت آن حضرت بدرستی که
سیاحت امت من رفتن است از برای جهاد در راه خدا و کارزار کردن با کافران یعنی رفتن و گشتن در زمین که محمود است

از برائے جهاد ست باقی بیهوده و زمین گشتن چیزے نیست و در حدیث دیگر آمده است که لا رهبانیة فی الاسلام۔
فقال۔ پس گفت عثمان بن مظعون ائذن لنا فی الترهب۔ اذن کن ما را در رهبانیت چنانکه بعض اهل کتاب میکردند از عزلت
میگزیدند و مشاغل دنیا و لذات آن را بالکلیه ترک میدادند و گوشه ها قطعا نمی گرویدند و از همه کس و همه چیز یکسو می شدند و ایشان را
راهب میگویند و ترهب و رهبانیت از رهبة است بمعنی خوف۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت که۔ ان ترهب امتی الجلوس فی المساجد
انتظار الصلوٰة۔ بدرستی که ترهب امت من نشستن است در مسجدها بانتظار نماز که از همه کس و همه چیز دگر وا نیده متوجه بپروردگار نشینند
و آن ترهب که رهبان می کردند چیزے نیست و عاقبت آن محمود نه و آن را نیز ایشان بسر نمی بردند۔ رواه فی شرح السنة۔ وعن
عبد الرحمن بن عائش۔ بیشتر آنچه نسبتا اختلاف است در صحبت وے و ابو حاتم گفته که هر که گفته است در روایت
سمعت رسول الله خطا کرده و الله اعلم۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رایت ربی۔ دیدم پروردگار خود را عز و جل
اگر این دیدن در خواب است چنانکه در روایتے آمده پس اشکالے ندارد و اگر در بیداری است چنانکه در روایت دیگر آمده است
پس این از خصائص آنحضرت است چنانکه در شب معراج بر قول مختار یا اول است بدیدن شاهے بتمثیل حق جل و علا بدان مثال۔
فی احسن صورة۔ در نیکوترین صورتی اگر این بیان صفت و شان حق است پس مراد بصورت صفت است که متجلی بصفت جمال و لطف
و کرم بود و اطلاق صورت بر صفت شائع است چنانکه گویند صورت حال چنین است و صورت مسئله این است و اگر بیان حال خود
می کند که من دران وقت در صورت خوب و حال مرغوب بودم فلا اشکال و خود چون نباشد که وقت شهود و خاص تجلی تام
و انعام عام بود۔ قال فیم یختصم الملاء الاعلی۔ گفت پروردگار تعالے و پرسید از من که در چه چیز خصومت می کنند ملائکه و ملا اعلی
از اکابر و اشراف قوم را گویند و مراد آن است که کدام اعمال است که فرشتگان در فضیلت آن بحث و گفتگو دارند یا در بردن آن
بمبادرت قبول منازعت و مسابقت می نمایند یا رشک می برند بر مردمان دران فضائل در غائب که با وجه شهوات جسمانی بدان
مخصوص و متمیز می شوند۔ قلت۔ می فرماید آن حضرت که گفتم من در برابر این سوال پروردگار را انت اعلم۔ تو دانا تری که کدام
ان اعمال۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ فوضع کفه بین کتفی۔ پس نهاد پروردگار تعالے دست قدرت و انعام خود را بین
دو شانه من کنایت است از تخصیص وے بمزید فضل و کرم و اکرام و انعام چنانکه اگر کسے بعض از ندیمان خود کند چون التفات
که مخصوص گردانند ایشان را بمزید قرب و افاضه نعم۔ فوجدت بردها بین ثدیی۔ پس یافتم من سردی دست مولی
تعالے را در میان دو پستان خود کنایت است از وصول اثر فیض بقلب شریف و حصول برد یقین و چون حصول این فیض موجب
حصول علوم و اتساع فیض آن بود فرمود۔ فعلمت ما فی السموات والارض۔ پس دانستم هر چه در آسمانها و هر چه در زمین بود و این کنایت
است از حصول تمامه علوم جزوی و کلی و انا الله اعلم۔ وتلا۔ و خواند آن حضرت مناسب این حال و تقریب آنچه شنود برای کمال آن
این آیت را که۔ وکذلک نری ابراهیم ملکوت السموات والارض۔ همچنین نمودیم ابراهیم خلیل الله علیه الصلوٰة والسلام را ملک
عظیم تمامه آسمانها و زمین را۔ ولیکون من الموقنین۔ و تا آنکه گردد ابراهیم از یقین کنندگان بوجود ذات و صفات حق سبحانه

واہل تحقیق گفتہ اند کہ تفاوت است درمیان این دو چیز زیرا کہ خلیل علیہ السلام ملکوت آسمان و زمین را دید و حبیب
ہرچہ در آسمان و زمین بود حالی از ذوات وصفات دید و دانست ہرچہ در آن بود و خلیل حاصل شد مر او را یقین بوجہ ذوق
و وصیت حق بعد از دیدن ملکوت آسمان و زمین چنانکہ حال اہل استدلال و ارباب سلوک و محبان و طالبان می باشد و حبیب
حاصل شد مر او را یقین و وصول الی اللہ اول پس از ان دانست عالم را و حقائق آن را چنانکہ شان مجذوبان و محبوبان
و اولی موافق است بقول ما رأیت شیئا الا رأیت اللہ بعدہ و ثانی بما رأیت شیئا الا رأیت اللہ قبلہ و گفتہ اند با ہما - رواہ
الدارمی مرسلا - روایت کرد این حدیث را دارمی از عبد الرحمن بن عایش کہ از تابعین است بطریق ارسال - وللترمذی
نحوہ - ومر ترمذی را مانند این حدیث است با اختلاف در بعض الفاظ - عنہ وعن ابن عباس ومعاذ بن جبل - از عبد الرحمن
مذکور و از ابن عباس و از معاذ بن جبل - وزاد فیہ - و زیادہ کردہ است ترمذی درین حدیث این را کہ - قال - گفت پروردگار
تعالی بعد از افاضہ علوم و افادہ کرد سوال را کہ - یا محمد ہل تدری فیم یختصم الملأ الاعلی - ای محمد آیا در می یابی کہ در چہ چیز
خصومت میکنند ملائکہ - قلت نعم - این بار گفتم آرے میدانم درچہ چیز خصومت میکنند - فی الکفارات - خصومت میکنند
در کفارات یعنی در اعمالے کہ سبب پوشیدن و پوشیدن گناہان میگردد - والکفارات المکث فی المساجد بعد الصلوات -
و آن اعمال کہ کفارات گناہان میشوند سہ اند یکے از انہا درنگ کردن در مسجد بعد از نماز باشتغول بذکر و دعا یا برای انتظار
نماز دیگر - والمشی علی الاقدام الی الجماعات - دوم رفتن بر پا یعنی پیادہ رفتن بسوی جماعت باشد نماز - واسباغ
الوضوء فی المکارہ - سوم رسانیدن وضو بکمال و اسباغ او در اوقاتے کہ مکروہ و ناخوش میدارد طبیعت آن را بجہت آنکہ
حال مرض بود یا سردی ہوا - ومن فعل ذلک عاش بخیر - و ہر کس کہ کند آن را زندگانی کند بہ نیکی - ومات بخیر - ومیرد بہ نیکی -
وکان من خطیئتہ کیوم ولدتہ امہ - ومی گردد پاک از گناہان خود بچو در روز زائیدن مادر او را - وقال - وگفت پروردگار
تعالی - یا محمد اذا صلیت فقل - ای محمد چون نماز گزاری پس بگو و بخوان بعد از نماز این دعا را - اللہم انی اسالک فعل
الخیرات - خداوندا بدرستی کہ من سوال میکنم ترا کردن نیکیہا - وترک المنکرات - و گذاشتن کارہائے بد را کہ ناشناختہ شدہ و نا
اندر دین - وحب المساکین - و سوال میکنم دوستی مسکینان را کہ ایشان را دوست دارم من با ایشان دوست دارند مرا اول
یکی است چون ایشان را دوست دارم ایشان نیز مرا دوست خواہند داشت پیہر کس دوست دارد خود را دوست دارد
کی است در جانبین پر تو انداختہ محب بمحبوب باشد محبوب بمحب - واذا اردت بعبادک فتنۃ - و چون خواہی بہ بندگان خود
ابتلا و آزمایش و گمراہی در دین یعنی بلائے و فرقے کہ باعث بہم زوال ایمان باشد - فاقبضنی الیک غیر مفتون - پس
بمیران مرا پیش از آنکہ گرفتار فتنہ شوم و دین و ایمان از دست دہم این دعا و امثال این برای تعلیم امت و بیان
ایشان است - قال - گفت پروردگار تعالی برای زیادت تعلیم پیغمبر خود صلی اللہ علیہ وسلم بعد از آن کہ بیان کرد
کفارات را یا گفت آنحضرت برای زیادت بیان یا امت تحصیل علم از جانب حق - والدرجات - و عملہائے

که آن قدر و منزلت بندگان در درگاه حق بلندتر و بیشتر می‌شود - افشاء السلام - یکی فاش گفتن سلام یعنی ظاهر و بلند گفتن سلام
چه آشنا و چه بیگانه - و اطعام الطعام - دوم خورانیدن طعام مسکینان و محتاجان و قسمت کردن بر ایشان و مدد و اعانت نمودن
ایشان را - والصلوٰة باللیل والناس نیام - سوم نماز گزاردن در شب در حالتی که مردم در خواب باشند که آن بعید است از ریا
نزدیکتر است به حضور و در این حدیث اشارت است به استحباب صفت تورع و جود و عبادت [illegible] شمرده
[illegible] و کرامت [illegible] هر که این سه را [illegible] و لفظ الحدیث کما فی المصابیح - والفاظ این حدیث
بدان وجه که در مصابیح است - لم اجده عن عبدالرحمن الا فی شرح السنة - نیافتم من آن را از عبدالرحمن بن عایش مگر
در شرح سنه که آن نیز تصنیف صاحب مصابیح است - وعن ابی امامة قال - گفت ابو امامه باهلی که صحابی است
و ابو امامه از تابعین نیز هست مشهور و این صحابی است - قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة کلهم ضامن علی الله - سه کس اند
که همه ایشان بر خدا ضامن اند که واجب است بر خدا اجابت و وعده وی که تخلف نمی کند نگاه دارد ایشان را از فتنه و شر
و ضرر آفت دنیا و دین - رجل خرج غازیا فی سبیل الله - یکی از آن سه کس مردی است که بیرون آمد قصد کننده غزا را
در راه خدا - فهو ضامن علی الله - پس وی بر خدا ضامن است بر خدا - حتی یتوفاه فیدخله الجنة - تا آنکه بمیراند او را خدا
پس در آورد او را در بهشت [illegible] - او یرده بما نال من اجر - یا باز گرداند با آنچه یافته است از مال غنیمت اجر و
غنیمت بر هر تقدیر سود و سعادت دنیا و دین حاصل است - و رجل راح الی المسجد - دوم مردی است که رفته است
بسوی مسجد - فهو ضامن علی الله - پس وی هم ضامن است بر خدا و واجب است بر خدا حفظ و رعایت
و وقایت و اجر و ثواب وی - و رجل دخل بیته بسلام - سوم مردی است که در آمده است در خانه خود بالسلام -
فهو ضامن علی الله - پس وی نیز ضامن است بر خدا و در آمدن در خانه بالسلام دو معنی دارد یکی آنکه نزد در آمدن در خانه
سلام گوید بر اهل خانه [illegible] و در آنجا حصول خیر و برکت در وی و در اهل خانه او است دوم آنکه لازم گیرد خانه او بیرون
نیاید از آن برای طلب امن و سلامت از صحبت خلق و مضمون در اینجا سلامت از آفات فتن است و چون مراد در
دو قسم اخیر ظاهر بود تصریح بدان نفرمود - رواه ابوداود - وعنه - وهم از ابی امامه است - قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من خرج من بیته متطهرا - کسی که بیرون آید از خانه خود با طهارت - الی صلوٰة مکتوبة - بسوی نماز فرض - فاجره
کاجر الحاج المحرم - پس اجر وی چو اجر کسی است که حج بر آینده است احرام بسته [illegible] و وضو مشبه باحرام و وجه
تشبیه ثبوت اجر و ثواب است از وقت بر آمدن از خانه تا وقت باز آمدن [illegible] در باب فضیلت [illegible] واقع شده
[illegible] و ثواب حج و جز آن این از باب الحاق ناقص بکامل است از جهت مبالغه [illegible] والا اجر بقدر تعب است
اگرچه نماز از جهت ذات اهم و ارجح است - ومن خرج الی تسبیح الضحی - و کسی که بیرون آید بسوی نماز چاشت تسبیح و تحمید
گفتم نماز نفل را گویند - لا ینصبه الا ایاه - و رنج [illegible] نه در آرد او را مگر تسبیح ضحی یعنی خالص بقصد نماز برآید [illegible]

سمعہ وریا و غرضے دیگر۔ فاجرہ کاجر المعتمر۔ پس ثواب آنکس ہمچو ثواب کسے ست کہ عمرہ تنہا می آورد و عمرہ نسبت بحج
ہمچو نماز نفل است نسبت بنماز فرض۔ وصلوۃ علی اثر صلوۃ لا لغو بینہما۔ ونمازے بر پے نمازے و دیگر نیست کلام بیہودہ
درمیان۔ کتاب فی علیین۔ عملیست نوشتہ در دیوان عملہا در اعلے مراتب و اشرف آن ست وگفتہ اند کہ علیین نام
مقامے ست در آسمان ہفتم۔ رواہ احمد و ابو داؤد۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا مررتم
برياض الجنۃ فارتعوا۔ وقتے کہ بگذرید شما بر مرغزارہا و بستانہائے بہشت پس بچرید۔ قیل۔ گفتہ شد۔ یا رسول اللہ وما
رياض الجنۃ۔ وچیست باغ جنت۔ قال المساجد۔ گفت باغہائے جنت مسجدہاست کہ عمل در وے سبب در آمدن در
باغ جنت است۔ قیل۔ پرسیدہ شد۔ وما الرتع۔ وچیست چریدن یعنی چیست کہ می باید چرید۔ یا رسول اللہ قال
سبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر۔ رواہ الترمذی۔ وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من اتی المسجد
لشئ فہو حظہ۔ کسے کہ بیاید مسجد را برائے چیزے یعنی غرضے وکار دینی یا دنیاوی پس ہمان چیز نصیب اوست وحاصل
وقت اوست مضمون این حدیث فرد ست از افراد انما الاعمال بالنیات۔ رواہ ابو داؤد۔ وعن فاطمۃ
بنت الحسین عن جدتہا فاطمۃ الکبرے رضی اللہ عنہا۔ تابعیہ ہاشمیہ است خواہر علی بن الحسین زین العابدین تزوج کرد اورا
حسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب وچون وفات یافت زوج او تزوج کرد عمرو بن عثمان بن عفان روایت است از فاطمہ
دختر امام حسین از جدۂ وے کہ فاطمہ زہرا ست رضی اللہ عنہم۔ قالت کان النبی۔ گفت بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اذا
دخل المسجد۔ چون می در آمد مسجد را۔ صلی علی محمد وسلم۔ صلوۃ میفرستاد بر پیغمبر وسلام یعنی می گفت صلی اللہ علی محمد وسلم
یا اللہم صل علی محمد وسلم۔ وقال۔ ومی گفت۔ رب اغفرلی ذنوبی۔ خداوندا بیامرز مرا گناہان مرا ومی گفت اللہم
صل علی محمد یا صلی اللہ علی محمد و اللہم اغفر لی از جہت تعلیم است امت را لفظے را کہ بدان تکلم نمایند یا مناسبتے کہ این اسم شریف را
بصلوۃ ورحمت ست وانکسارے کہ در اللہم اغفرلی ست۔ وافتح لی ابواب رحمتک۔ وبکشا در ہائے مہربانی خود را
واذا خرج۔ وچون بیرون می آمد آن حضرت از مسجد می گفت۔ صلی علی محمد وسلم وقال رب اغفرلی ذنوبی وافتح لی ابواب فضلک۔
رواہ الترمذی واحمد وابن ماجہ وفی روایتہما۔ ودر روایت احمد وابن ماجہ اینچنین آمدہ است کہ۔ قالت۔ گفت فاطمہ
رضی اللہ عنہا۔ اذا دخل المسجد۔ چون می در آمد آن حضرت مسجد را۔ وکذا اذا خرج۔ وہمچنین وقتے کہ بیرون می آمد۔ قال
می گفت۔ بسم اللہ والسلام علی رسول اللہ بدل۔ بجائے صلی علی محمد وسلم۔ وقال الترمذی لیس اسنادہ بمتصل۔ وگفتہ است
ترمذی نیست اسناد این حدیث متصل۔ وفاطمۃ بنت الحسین لم تدرک فاطمۃ الکبرے۔ وفاطمہ دختر امام حسین در نیافتہ است
فاطمہ بزرگ را جدۂ امام حسین در وقت وفات فاطمہ زہرا ہشت سالہ بیش نبود پس البتہ راوی درین متروک است۔
وعن عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ قال نہی رسول اللہ۔ نہی کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم عن تناشد
الاشعار فی المسجد۔ از خواندن شعرہا در مسجد و شعر زور و باطل است کہ خواندن آن نامشروع است خصوصاً در مسجد

که مکان طاعت و عبادت ست اما شعر که در توحید باری سبحانه وتعالے ونعت رسول الله صلی الله علیه وسلم وتابعان وے رضی الله عنهم ومواعظ ونصائح باشد بهمه حال ودر همه جا محمود ومستحسن ست و آن حضرت صلی الله علیه وسلم برائے حسان که مدح وے وهجو دشمنان وے می گفت در مسجد منبرے برپا میکرد ومیفرمود که روح قدس تائید میکند حسان را مادام که مخاصمت ومعارضت میکند از پیغمبر خدا۔ وعن البیع والاشتراء فیه۔ ونهی میکرد از فروختن وخریدن در مسجد ودیگر معاملات دنیا همبرین قیاس ست۔ وان یتحلق الناس یوم الجمعة قبل الصلوٰة فی المسجد۔ ونهی کرد از حلقه کرده نشستن مردم روز جمعه پیش از نماز در مسجد اگرچه برائے مذاکرهٔ علم ومشغولی بذکر باشد ودر بیان سبب نهی چند وجه گفته اند یکے آنکه تحلق مخالف هیئت اجتماع مصلیان ست ودیگر آنکه اجتماع برائے نماز جمعه کارے بزرگ ست که تا از آن فارغ نشوند مشغول شدن بکارے دیگر گنجایش ندارد وتحلق پیش از آن موهم غفلت از آن ست وباین دو وجه نهی مخصوص بتحلق در وقت خطبه نباشد سوم آنکه وقت انصات واشتغال باستماع خطبه وتوجه بآن ست وباین وجه اداء نهی از تحلق نزد خطبه باشد ونیز نهی در دو وجه اول تنزیهی میباشد ودر سوم تحریمی۔ رواه ابو داؤد والترمذی۔ وعن ابی هریرة رضی الله عنه۔ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم من یبیع او یبتاع فی المسجد۔ چون بهبینید کسے را که میفروشد یا میخرد در مسجد۔ فقولوا۔ پس بگوئید۔ لا اربح الله تجارتک۔ سود مند مگرداند خدائے تعالے سوداگری ترا۔ واذا رأیتم من ینشد فیه ضالة۔ وچون به بینید کسے را که میجوید در مسجد گم شدهٔ را فقولوا لا ردها الله علیک۔ پس بگوئید باز مگرداند ونرساناد آن را خدائے تعالے بر تو۔ رواه الترمذی والدارمی۔ وعن حکیم بن حزام بکسر حا کسوره وزائے برادر زادهٔ ام المؤمنین خدیجه ست ولادت او پیش از عام الفیل بسیزده سال وعمر او صد وبیست سال بود شصت در جاهلیت وشصت در اسلام از اشراف قریش وفضلائے قوم ست باقی احوال وے در جائے دیگر ثبت یافته ست۔ قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یستقاد فی المسجد۔ نهی کرد آنحضرت از طلب قصاص کردن وکشتن قاتل در مسجد۔ وان ینشد فیه الاشعار۔ واز خواندن اشعار در مسجد۔ وان تقام فیه الحدود۔ وبرپا کردن حدها مثل حد زنا وحد شرب خمر آن در مسجد۔ وباید که بعد از ثبوت حد وقصاص زدن وکشتن بیرون مسجد کنند۔ رواه ابو داؤد وفی شرح السنة۔ روایت کرد این حدیث را ابو داؤد در سنن خود۔ وصاحب جامع الاصول فیه عن حکیم۔ وروایت کرد صاحب جامع الاصول در جامع الاصول از حکیم بے نسبت ابن حزام وظاهر آن ست که مراد همین حکیم ابن حزام خواهد بود چه حکیم از صحابه یکے همین حکیم بن حزام ست ودیگر حکیم بن معاویة النمیری ست ودر صحبت وے اختلاف ست والله اعلم۔ وفی المصابیح عن جابر۔ وروایت کرده در مصابیح از جابر واین در اصول یافته نشده است وعن معاویة بن قرة عن ابیه ساکت شده حال ولادت او یوم الجمل ذکر کرده اورا ابن حبان در ثقات ودریافت هفتاد تن را از صحابه روایت میکند از پدر خود وروایت می کنند از وے قتاده وشعبه واعمش وجز ایشان۔ ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نهی عن هاتین الشجرتین معاویة بن قره از پدر خود قره بضم قاف وتشدید را روایت کرد که آن حضرت نهی کرد از خوردن این دو درخت۔

یعنی البصل والثوم - این تفسیر از راوی ست گفت مراد این شجرہ پیاز وسیر ست - وقال - گفت آن حضرت من
اکلہا فلا یقربن مسجدنا - کسے کہ بخورد آنہا را پس باید کہ نزدیک نیاید مسجد ما را مبالغہ ست در نا در آمدن مسجد کہ نزدیک آن نگردد
چہ جاے در آمدن - وقال ان کنتم لابد آکلیہا - گفت آن حضرت اگر ہستید شما ناچار خورندہ این دو درخت - فامیتوہا طبخا -
پس بمیرانید یعنی دور کنید بوے آنہا را بپختن وسابقا معلوم شد کہ ہر چہ بوے بد دارد از ماکولات وغیر آن داخل است
درین حکم ومراد مسجد عام تر ست مخصوص بمسجد نبوی نیست ومجالس ومجامع خیر ہم برین قیاس اند - رواہ ابوداود -
وعن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الارض کلہا مسجد - زمین ہمہ حکم مسجد دارد کہ نماز در وے
جائز ست بے کراہت - الا المقبرۃ والحمام - مگر مقبرہ وحمام اما مقبرہ از جہت آنکہ غالب در وے قذارت واختلاط
تربت اوست با آنچہ جدا گردد از مردہ ہا از نجاست و اگر مکان طاہر ونظیف باشد پس ہیچ باکے نیست وکراہتے نہ
وبعضے برانند کہ نماز در مقبرہ مکروہ ست مطلقا از جہت ظاہر این حدیث - اما نماز بجانب قبر حرام ست باتفاق اگر بقصد
تعظیم باشد واگرچہ حکم مقبرہ دارد اما حمام از جہت آنکہ محل کشف عورات وماواے شیاطین است - رواہ ابوداود
والترمذی والدارمی - وعن ابن عمر رضی اللہ عنہما - قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یصلی فی سبعۃ مواطن
نہی کرد آن حضرت از نماز گزاردن در ہفت جا - فی المزبلۃ - بفتح با وضم آن جاے سرگین انداختن وزبل بکسر
زاے سرگین ودیگر نجاسات در حکم آن ست بلکہ بعض سخت تر از آن - والمجزرۃ بفتح میم وزاے ودر جاے ذبح کردن چہارپایان
از جہت محاذات نجاسات - والمقبرۃ - ودر مقبرہ چنانکہ گذشت - وقارعۃ الطریق - ودر میان راہ کہ جاے پاکوب
مردم است کہ میگذرند از آن از جہت شغل خاطر گذرندگان وتنگ کردن جاے بر ایشان ونیز اگر مردم بے ضرورت
از پیش نماز گزار بگذرند آثم شوند واگر ایشان را ضرورتے باشد مصلی بزہ کار میشود - وفی الحمام - ودر حمام چنانکہ گذشت
وفی معاطن الابل - ودر جاے خوابانیدن شتران تا از رمیدن ایشان تشویش راہ نیابد - وفوق ظہر بیت اللہ - ودر پشت
خانہ کعبہ از جہت ادب - رواہ الترمذی وابن ماجہ - وعن ابی ہریرۃ - رضی اللہ عنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم صلوا فی مرابض الغنم - بگزارید نماز در جاے نشستن گوسفندان - ولا تصلوا فی اعطان الابل - ومگزارید در
نشستگاہ شتران بجہت آنکہ مذکور شد کہ نفر شتران موجب تشویش ست بخلاف گوسفندان کہ نفرے ندارند وتشویش
نمی رسانند - رواہ الترمذی - واختلاف کردہ اند در آنکہ نہی برائے تحریم ست یا تنزیہ وبر ہر تقدیر علت نہی نہ آنست
کہ مکان نجس ست والا جائز نباشد ولاکن نجسیہ منحصر نیست در ان ونیز بر تقدیر ظاہر آن بود کہ می گفتند نہی کرد از گزاردن
نماز در مکان نجس بلکہ علت ہمسائگی نجاست وقرب اوست حتی کہ اگر بساطے گستردہ باشند وبالاے سجادہ نماز کنند
نیز مکروہ ست - وعن ابن عباس قال لعن رسول اللہ - گفت ابن عباس لعنت کردہ ست پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
زائرات القبور - زنان را کہ زیارت کنند گورہا را بدانکہ آن حضرت در ابتداے حال منع کردہ بود از زیارت قبور

مردان را و زنان را پس از ان رخصت کرد و فرمود نهی میکردم شما را از زیارت قبور اکنون زیارت بکنید آنها را پس بعض میگویند
که این رخصت شامل ست مردان و زنان را اگرچه بصیغه مذکور واقع شد چنانکه عادت شرع ست در اغلب احکام که
خطاب بمردان میکنند و زنان نیز داخل اند دران و بعض گویند رخصت مخصوص مردان ست و زنان باقی اند بر نهی از جهت
کثرت جزع و نوحه گری و این حدیث اگرچه از خصوص مردان ست چنانکه ظاهرست موید این قول است — والمتخذین علیها المساجد
والسرج — و لعنت کرده ست رسول خدا صلی الله علیه وسلم کسانی را که میگیرند بر قبور مسجدها را یعنی سجده بر بزرگان بجانب قبور
بقصد تعظیم چنانکه گذشت و کسانی را که میگیرند چراغها را بر قبور بقصد تعظیم و نزد بعض حرام ست اگرچه نه بقصد تعظیم باشد از جهت
اسراف و تضییع مال و بعض گویند که اگر آنجا رهگذر مردم باشد یا در سایه چراغ کاری میکرده باشند جائز است و در نزد عوام
چراغ گرفتن بجهت قبر ست نه بجهت کاری و دیگرست که قبر دران منظور نیست — رواه ابو داود والترمذی والنسائی
وعن ابی امامة قال ان حبرا من الیهود سأل النبی — گفت ابو امامه که دانشمندی از یهود پرسید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ای
البقاع خیر — که بهین از جاها بهتر ست و این سخن سوال از بدترین بقعه ها نیز هست کما لا یخفی — فسکت عنه — پس خاموش ماند
آنحضرت از جواب این سوال — وقال — و گفت آن حضرت — اسکت حتی یجئ جبریل — خاموش می باشم تا آنکه بیاید جبریل —
فسکت — پس خاموش ماند آن حضرت تا آمدن جبریل — وجاء جبریل — و آمد جبریل — علیه السلام فسأل — پس پرسید
آن حضرت — فقال ما المسئول عنها باعلم من السائل — پس گفت جبریل نیست آنکه سوال کرده شده است از بقاع که کدام
یکی از آنها خیر ست دانا تر از سوال کننده یعنی من هم نمیدانم که بهترین بقعه ها کدام ست چنانکه شما نمیدانید — ولکن اسأل ربی —
ولیکن میپرسم پروردگار خود را تبارک و تعالی — ثم قال — پس گفت — جبریل — یا محمد انی دنوت من الله دنوا — من نزدیک
شدم از درگاه خدا نزدیک شدنی که — ما دنوت منه قط — نزدیک نشده بودم در مدت عمر از آنجناب هرگز — قال — گفت
آن حضرت — وکیف کان — و چگونه بود آن نزدیکی تو از الله تعالی — یا جبریل قال — گفت جبریل — کان بینی و بینه —
بود میان من و میان خدا — سبعون الف حجاب من نور — هفتاد هزار پرده از نور — من نور از جهت آن گفت که جبریل روحانیست
آن جا حجاب ظلمانی و جسمانی وجود ندارد و باید دانست که این حجب بنسبت بمخلوقات ست نه بنسبت بخالق و حق سبحانه محجوب نیست
محجوب نباشد چنانکه حجاب آفتاب نسبت با اعمی که محجوب وست نه آفتاب و حجاب خلق از خالق دو قسم است ظلمانی جسمانی
و نورانی روحانی و آدمیان بعض محجوب اند بر رویت نفس از شر و بعض بر رویت اسباب از مسبب و بعض بر رویت شهوات
مباحثه با غیره و دیگر حجابهای طبیعی و نفسانی و ملائکه و بعضی از آدمیان مقرب محجوب اند بمعانی اسما و صفات و افعال حق
و گروهی محجوب اند بنور مهابت و عظمت و کبریا و جلال و قدس **بیت** پرده همه پرده هاست خیال : نماند مرا پرده
الا جلال ، و بالجمله صفات پرده ذات اند و انوار تعان علی قلبی هم ازین قبیل ست و هیچکس نسبت بذات اقدس بی پرده نیست
و اگر پرده نباشد کائنات بنور ذات سوخته گردد **بیت** هست از پس پرده گفتگوی من و تو : چون پرده برافتد نه

مالی ومن - رمزی ازین معنی در اول کتاب نیز گذشته است والله اعلم پس جبرئیل بگوید که نهایت مرتبهٔ قرب
رسیدم واز حق سبحانه پرسیدم - فقال - پس گفت وی سبحانه - شر البقاع اسواقها - بدترین جایها بازارها ست -
وخیر البقاع مساجدها - وبهترین جاها مسجدهاست - رواه ابن حبان فی صحیحه عن ابن عمر - روایت کرد این حدیث را ابن حبان در صحیح خود
از ابن عمر ودر اصل کتاب درین موضع بیاض است

الفصل الثالث

عن ابی هریرة رضی الله عنه - قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول گفت
ابو هریره شنیدم آنحضرت را که میفرمود - من جاء مسجدی هذا - کسی که بیاید مسجد مرا که این مسجد عظیم الشان واضح البرهان است ومساجد
دیگر تابع وی وفرع وی خواهند بود درین حکم - لم یات الا لخیر یتعلمه او یعلمه - نیاید برای کاری مگر برای کار نیکی که خود بیاموزد یا بیاموزد
دیگری را ونماز وذکر واعتکاف نیز همین حکم دارد وتخصیص تعلیم از جهت اظهار فضیلت وی است - فهو بمنزلة المجاهد فی سبیل الله
پس آن کس در اجر وثواب بسبب مجاهدهٔ نفس همچو کسی ست که جهاد میکند در راه خدا - ومن جاء لغیر ذلک - وکسی که بیاید
برای کار دیگر جز امر خیر چون لهو ولعب وعبث وغرور - فهو بمنزلة الرجل ینظر الی متاع غیره - پس آن کس همچو مردیست که می نگرد
بجانب متاع دیگری که این مرد آن متاع ندارد وحسرت میخورد این کس نیز در آخرت چون ثواب آنکس که درین مسجد بجهت خیر آمده
می بیند حسرت میخورد ومتالم میگردد که چرا ازین دولت محروم ماندم - رواه ابن ماجه والبیهقی فی شعب الایمان - وعن الحسن
مرسلا قال قال رسول الله - روایت است از حسن بصری که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یاتی علی الناس زمان - می آید
بر مردم زمانی که - یکون حدیثهم فی مساجدهم فی امر دنیاهم - می باشد گفت وگوی ایشان در مسجدهای ایشان در کارهای
دنیای ایشان - فلا تجالسوهم - پس همنشینی مکنید ایشان را تا شریک نشوید با ایشان اگرچه مجرد یاری نکنید - فلیس لله فیهم حاجة -
پس نیست مر خدای تعالی را در ایشان حاجتی کنایت است از بیزاری حق از ایشان وعدم اعتنا ومبالات با ایشان
وبرآمدن ایشان از عهدهٔ وی وپناه وی والا وی تعالی منزه است از حاجت - رواه البیهقی فی شعب الایمان - این
حدیث دلالت دارد بر کراهت سخن دنیا در مسجدها واخبار وآثار در مذمت کلام دنیا در مسجد ومنع از آن بسیار آمده است ومانا
که مراد آن خواهد بود که عبث ولایعنی باشد وبسیار باشد وبسیار فاحش ونا خوش باشد والا یک کلمه ودو کلمه که درین مرتبه نباشد
داخل آن نخواهد بود ودر خلق شریف آن حضرت صلعم آمده است که بعض صحابه میگفتند بود آنحضرت که چون ما ذکر طعام میکردیم
ذکر میکرد آن را با ما وچون دنیا ذکر میکردیم ذکر میکرد آن را با ما وغالب مجلس شریف در مسجد بود والله اعلم - وعن السائب
بن یزید صحابی صغیر است حاضر شد حجة الوداع را همراه پدر خود وهفت ساله بود روایت میکند از پدر خود قلیل الحدیث حلیف بنی امیه
یا بنی عبد شمس - قال کنت نائما فی المسجد - گفت سائب بودم من خوابیده در مسجد نبوی - فحصبنی رجل - پس زد مرا بسنگریزه
مردی - فنظرت فاذا عمر بن الخطاب رضی الله عنه - پس چون بیدار شدم ناگاه می بینم که عمر بن الخطاب حاضر است فقال
اذهب فأتنی بهذین - پس گفت عمر برو بیار این دو کس را اشارت کرد به دو مرد که نشسته بودند در مسجد وسخن میکردند بآواز بلند

فجئته بهما ـ پس آوردم نزد عمر آن هر دو مرد را ـ فقال ممن انتما ـ پس گفت از کدام جماعه اید شما ـ او من این انتما ـ
یا گفت از کجا اید شما شک راوی است ـ قالا من اهل الطائف ـ گفتند آن دو مرد از اهل طائف ایم نام جایست
مشهور است از زمین حجاز سه مرحله از مکه و قبر ابن عباس در آن است ـ قال ـ گفت عمر رضی الله عنه ـ لو کنتما من اهل
المدینة ـ اگر می بودید شما از اهل مدینه یعنی می شناختید حرمت مسجد شریف را با مردم غریب می بودید مستحق عفو و
شفقت ـ لاوجعتکما ـ هر آئینه درد ناک میگردانیدم و میزدم شما را ـ ترفعان اصواتکما فی مسجد رسول الله ـ بلند
میگردانید آواز های خود را در مسجد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه البخاری ـ از اینجا معلوم میشود که بلند گردانیدن
آواز در مسجد نا ادب است خصوصاً در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم که مقام خاص نزول و ورود نور و حضور است
و در صحبت علم که آواز بلند گردد رخصت هست ـ وعن مالک قال بنی عمر رحبة فی ناحیة المسجد ـ روایت است
از امام مالک گفت بنا کرد عمر رضی الله عنه فضاے در یک سوے مسجد تسمی البطیحاء ـ نامیده شد آن رحبه البطیحاء
بضم با و فتح طا یعنی زمین سنگریزه ـ وقال ـ وگفت در بیان سبب بنا کردن این رحبه ـ من کان یرید ان یلغط ـ
کسیکه خواهد غوغا کند در گفتگو با مردم و لغط بفتحتین و بسکون غین معجمه بانگ و شورش ـ او ینشد شعرا ـ یا بخواند
شعر را ـ او یرفع صوته ـ یا بلند گرداند آواز خود را ـ فلیخرج الی هذه الرحبة ـ پس باید که بیرون رود از مسجد و برود
بسوے این رحبه ـ رواه فی الموطا ـ روایت کرد این حدیث را مالک در موطا که نام کتاب اوست ـ وعن
انس قال رای النبی ـ گفت انس دید پیغمبر صلی الله علیه وسلم نخامة فی القبلة ـ نخامه را در دیوارے که در جانب
قبله مسجد بود و نخامه بضم نون بزاق که از حلق برآید و آنرا نخاع نیز گویند ـ فشق ذلک علیه ـ پس دشوار آمد آن بر آنحضرت
حتی رئی فی وجهه فقام فحکه بیده ـ تا آنکه دیده شد اثر ناخوشی در روے مبارک وے پس برخاست آنحضرت از آنجا
که نماز میکرد پس پاک کرد و تراشید نخامه را بدست مبارک خود ـ فقال ـ پس گفت آنحضرت ـ ان احدکم اذا قام الی الصلوٰة
بدرستی که یکے از شما چون ایستد بسوے نماز ـ فانما یناجی ربه ـ پس مناجات میکند و راز میگوید پروردگار خود را
وان ربه بینه وبین القبلة ـ و بدرستی که پروردگار او تعالی و تقدس میان او و میان قبله است یعنی توجه و حضور او
بجانب حق ـ فلا یبزقن احدکم قبل قبلته ـ پس باید که نیندازد یکے از شما بزاق بجانب قبله جهت رعایت ادب ـ ولکن
عن یساره ـ ولیکن باید که بیندازد بزاق بجانب چپ خود ـ او تحت قدمه ـ یا بیندازد زیر پاے خود ـ ثم اخذ طرف ردائه
فبصق فیه ـ پس گرفت آنحضرت گوشه رداے خود را پس بزاق افگند در وے ـ ثم رد بعضه علی بعض ـ پس
باز گردانید پاره رداے بر پاره دیگر یعنی مالید بجامه ـ فقال او یفعل هکذا ـ پس گفت یا بکند چنین و گفته اند که اگر در مسجد است
البته همچنین کند و در غیر مسجد اختیار دارد که در جانب چپ بیندازد یا زیر پا چنانکه گذشت ـ رواه البخاری ـ وعن السائب
بن خلاد وهو رجل من اصحاب النبی ـ و سائب بن خلاد و وے ست از یاران پیغمبر صلی الله علیه وسلم ـ گفت او [illegible]

مدنی است و عامل عمر بود رضی الله عنه بر یمن - قال - گفت سائب که - ان رجلا ام قوما - مردی امامت کرد قومی را
فبصق فی القبلة - پس بصاق کرد در جانب قبله اگر در مسجد بود کراهت سخت تر بود و اگر در غیر مسجد بود کراهت بسبب ترک ادب
قبله باقی است - و رسول الله - و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ینظر - می دید آن را - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم لقومه - مر قوم او را که امامت ایشان میکرد - حین فرغ - هنگامی که فارغ شد از امامت - لا یصلی لکم -
امامت نکند این مرد مر شما را بعد ازین - فاراد بعد ذلک ان یصلی لهم - پس خواست آن مرد بعد از آن که امامت کند مر آن
قوم را - فمنعوه - پس باز داشتند او را از امامت کردن - فاخبروه بقول رسول الله - و چون وی سبب منع پرسید
خبر دادند او را بگفته پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که فرموده بود امامت نکند وی مر شما را - فذکر ذلک لرسول الله - پس ذکر کرد
آن مرد منع کردن قوم مر او را از امامت و خبر دادن ایشان بقول رسول خدا صلی الله علیه وسلم - که آیا در واقع منع کرده مارا از امامت
کردن - فقال نعم - پس گفت آن حضرت آری منع کرده ام - و حسبت انه قال - و گمان میبرم که آن حضرت گفت بآن مرد در بیان
سبب منع از امامت - انک قد آذیت الله و رسوله - بدرستی که تو ایذا کردی خدا را و رسول خدا را بارتکاب منهی عنه
در نماز و در مسجد بزاق کردن جانب قبله - رواه ابو داود - وعن معاذ بن جبل قال - روایت است از معاذ بن
جبل که - احتبس عنا رسول الله - باز ایستاده شد از ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ذات غداة عن صلوة الصبح - در
یک وقت بامداد از نماز صبح یعنی در وقت معتاد بیرون نیامد - حتی کدنا نتراءی عین الشمس - تا نزدیک بودیم که ببینیم
آفتاب را طلوع کرده - فخرج سریعا - پس بیرون آمد از خانه شتابان - فثوب بالصلوة - پس تکبیر آورده شد برای نماز
فصلی رسول الله - پس نماز گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وتجوز فی صلوته - و سبک و شتاب گزارد نماز را بر خلاف
عادت شریف در نماز بامداد - فلما سلم دعا بصوته - پس چون سلام داد خواند با آواز بلند - فقال لنا - پس گفت ما را - علی
مصافکم کما انتم - بر جای خود باشید در صفهای خود که صفها بسته اید بر آن تا زمانی که نشسته اید - ثم انفتل الینا - پس
برگشت آن حضرت از نماز روی بجانب ما - ثم قال اما انی ساحدثکم ما حبسنی عنکم الغداة - پس گفت آگاه باشید بدرستیکه
من خبر دهم شما را که چه چیز باز داشت مرا از شما درین بامداد - انی قمت من اللیل - این است که بدرستی من برخاستم پاره از شب
چنانکه عادت بود در برخاستن از برای نماز تهجد - فتوضأت - پس وضو کردم - وصلیت ما قدر لی - و گزاردم از نماز آنچه
تقدیر کرده شد برای من و خدا خواست - فنعست فی صلوتی - پس خواب کردم در نماز و نعاس بضم نون گرانی
اول خواب که آن را بفارسی پینکی گویند چنانچه فرمود - حتی استثقلت - تا آنکه گران شدم و این لفظ صریح است که این
رویت در خواب بود و در روایتی آمده که فاستیقظت پس بیدار شدم و این دلالت دارد بر آنکه بعد از بیدار شدن از آن خواب
بود والله اعلم - فاذا انا بربی - پس ناگاه می بینم من که با پروردگار خودم - تبارک وتعالی فی احسن صورة - در نیکوترین صفت
و جامعترین بیان صفت حق است یا حالت خود چنانکه در فصل دوم گذشت - فقال - پس گفت پروردگار تعالی - یا محمد قلت

گفتم لبیک رب - ایستادہ ام در خدمت تو چہ میفرمائی پروردگار من - قال گفت فیم یختصم الملأ الاعلیٰ - در چہ
چیز بحث و نزاع میکنند فرشتگان یعنی این عبارت گذشت قلت گفتم - لا ادری - و ربی نمی دانم - قالہا ثلثا
گفت این کلمہ را پروردگار تعالیٰ و پرسید از من سہ بار و ہر بار ہمین جواب گفتم - قال فرأیتہ وضع کفہ بین کتفی گفت
آن حضرت پس دیدم پروردگار تعالیٰ را کہ نہاد دست قدرت خود را میان ہر دو شانہ من حتی وجدت برد انا ملہ بین
ثدیی - تا آنکہ یافتم سردی انگشتان او را میان ہر دو پستان خود - فتجلی لی کل شیء و عرفت - پس ظاہر شد و روشن شد مرا
ہر چیز از علوم و شناختم ہمہ را - فقال - پس گفت پروردگار تعالیٰ - یا محمد قلت - گفتم - لبیک رب قال - گفت -
فیم یختصم الملأ الاعلیٰ - در چہ چیز خصومت میکنند ملاء اعلیٰ - قلت فی الکفارات - گفتم خصومت میکنند در کفارات یعنی اعمالیکہ
کفارت گناہان میشوند - قال گفت پروردگار تعالیٰ - وما ہن - چہ چیز اند و کدام اند کفارات - قلت - گفتم کفارات
سہ چیز اند مشی الاقدام الی الجماعات - یکے رفتن بپایہا بسوے جماعتہاے نماز - والجلوس فی المساجد بعد الصلوات
دیگر نشستن در مسجدہا بعد از نمازہا - و اسباغ الوضوء حین الکریہات - دیگر کامل و تمام کردن وضو در حالتہا کہ ناخوش
میدارد طبیعت آن را مثل آب سرد در سرما و بیماری - قال - گفت پروردگار تعالیٰ - ثم فیم - پس در چہ چیز
خصومت و بحث میکنند - قلت فی الدرجات - گفتم در درجات یعنی عملہاے کہ بدان پایہ ثواب و قرب الٰہی تعالیٰ بلند شود
گردد - قال وما ہن - گفت پروردگار تعالیٰ چہ چیز اند و کدام اند درجات - قلت اطعام الطعام - گفتم درجات خورانیدن
طعام است مسکینان و محتاجان و مہمانان یعنی جود و احسان کردن بخلق یکے از ان بیان اطعام است کہ عام است نفع آن و بیشتر
احتیاج بدان - ولین الکلام - دیگر نرمی کردن در سخن و بکرم خلق و لطافت بودن و با زیردستان و شکستہ دلان
نمودن - والصلوٰۃ باللیل والناس نیام - دیگر نماز کردن بشب در حالیکہ مردم در خواب اند - قال سل - گفت پروردگار
تعالیٰ سوال کن و بطلب از خیرات و دعا کن برائے خود ہر چہ خواہی - قلت گفتم دعا کردم باین دعا - اللہم انی اسئلک
فعل الخیرات و ترک المنکرات و حب المساکین وان تغفرلی و ترحمنی واذا اردت فتنۃ فی قوم فتوفنی غیر مفتون - ترجمہ این
الفاظ در فصل ثانی معلوم شد باندک تفاوتے کہ درینجا است باز زیادتی طلب آمرزش و مہربانی و اینجا این زیادتی نیز ہست کہ
واسئلک حبک - و سوال میکنم از تو دوستی ترا کہ من ترا دوست دارم تا آنکہ تو مرا دوست داری - وحب من یحبک -
و سوال میکنم دوستی کسے را کہ دوست دارد ترا ہر دو معنی - وحب عمل یقرب الی حبک - و دوستی کارے کہ نزدیک گرداند
مرا بدوستی تو اینجا معنی اول متعین است - فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہا حق - پس گفت آن حضرت بعد از حدیث
این واقعہ کہ این واقعہ کہ دیدم و گفتم راست و درست است - فادرسوہا ثم تعلموہا - پس بخوانید آن را و یاد گیرید
معانی و الفاظ آن را بعد از ان تعلیم کنید آن را بمردم - رواہ احمد والترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح - گفت
ترمذی این حدیث حسن صحیح است - وسألت محمد بن اسمعیل عن ہذا الحدیث - و گفت پرسیدم محمد بن اسمعیل را معنی

بخاری را ازین حدیث که چه حال وارد. فقال. پس گفت محمد بن اسماعیل بخاری. ہذا حدیث صحیح. **وعن عبد اللہ بن عمرو**
بن العاص قال کان رسول اللہ. بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیه وسلم یقول اذا دخل المسجد. میگفت در وقت در آمدن مسجد
این کلمات را. اعوذ باللہ العظیم. پناہ میجویم بخدای بزرگ. وبوجہہ الکریم. وبذات پاک وے که جامع جمیع بزرگیہا ست
وگفته اند که مراد بکرم وصف کردن گویا بہمه صفات کمال وصف کردی. وسلطانه القدیم. وبسلطنت وفرمان وے
که قدیم ست. من الشیطان الرجیم. از شیطان سنگسار کرده شده. قال. گفت آن حضرت. فاذا قال ذلک. پس چون
بگوید گوینده این کلمات را نزد در آمدن مسجد. قال الشیطان حفظ منی سائر الیوم. میگوید شیطان نگاه داشته شد این بنده از
شر من تمام روز. رواہ ابو داود. **وعن عطاء بن یسار** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم. عطاء بن یسار که از تابعین
ومشاهیر علما وکبار ایشان ست ثقه کثیر الحدیث مولاے ام المؤمنین میمونه. مات سنة اربع وتسعین وقیل اشهر وهو ابن اربع
وثمانین گفت که گفت آن حضرت صلی اللہ علیه وسلم. اللهم لا تجعل قبری وثنا یعبد. خداوندا مگردان قبر مرا مانند بتی که پرستیده میشود.
اشتد غضب اللہ علی قوم اتخذوا قبور انبیائهم مساجد. سخت شد یا سخت باد خشم خدا بر گروهی که گرفتند قبرهای پیغمبران خود را
مسجدها بر وجهی که سابقا معلوم شد. رواہ مالک مرسلا. **وعن معاذ بن جبل** قال کان النبی صلی اللہ علیه وسلم یستحب الصلوٰۃ
فی الحیطان. بود آن حضرت که دوست میداشت نماز را در حیطان. قال بعض رواته. گفتند بعضی از راویان این حدیث
در بیان مراد حیطان یعنی البساتین. یعنی اراده از حیطان بساتین را. وحیطان در اصل جمع حائط است یعنی دیوار که احاطه میکند
موضعی را. وبمعنی بستان نیز آید بجهت احاطه دیوار بار وے. رواہ الترمذی وقال. روایت کرد این حدیث را ترمذی
وگفت. ہذا حدیث غریب. این حدیث غریب است. لا نعرفه الا من حدیث الحسن بن ابی جعفر. نمی شناسیم آن را مگر از حدیث
حسن بن ابی جعفر. وقد ضعفه یحیی بن سعید وغیره. بتحقیق ضعیف گفته او را یحیی بن سعید وغیر وے از بعض ائمه حدیث وگفته اند
که حسن بن ابی جعفر شتاب ست در روایت حدیث ومنکر الحدیث ست ویحیی بن سعید که از ثقات ائمه حدیث ست از وے
روایت نمی کرد وابو حاتم گفته که حسن مستجاب الدعوات بود ولیکن چون اشتغال بعبادت بسیار کرد از صناعت حدیث
وحفظ آن بسے غفلتے و دہشت راه یافت واللہ اعلم. **وعن انس بن مالک** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم صلوٰۃ
الرجل فی بیته بصلوٰۃ. نماز مرد در خانه خود برابر ست ومحسوب ست بیک نماز. وصلوته فی مسجد القبائل بخمس وعشرین صلوٰۃ
ونماز وے در مسجد محلها محسوب است به بیست وپنج نماز. وصلوته فی المسجد الذی یجمع فیه بخمسمائة صلوٰۃ. ونماز وے
در مسجدی که جمعه گزارده میشود در وے به پانصد نماز. وصلوته فی المسجد الاقصی. ونماز وے در بیت المقدس.
بخمسین الف صلوٰۃ. به پنجاه هزار نماز ودر بعض نسخ بالف صلوٰۃ بهزار نماز وبعضی از علما نوشته اند که صواب
همین ست. وصلوته فی مسجدی بخمسین الف صلوٰۃ. ونماز او در مسجد من به پنجاه هزار نماز است. وصلوته فی المسجد الحرام
بمائة الف صلوٰۃ. ونماز او در مسجد حرام بصد هزار نماز. رواہ ابن ماجه. **وعن ابی ذر** قال قلت. گفت ابو ذر گفتم یا رسول اللہ

ای مسجد وضع فی الارض اول - کدام مسجد است که نهاده شد و بنا کرده شده در زمین نخست - قال المسجد الحرام - گفت نخستین مسجدے
که بنا کرده شده است در زمین مسجد حرام ست که کعبه درو ست - قلت ثم ای - گفتم بعد ازان کدام مسجد است که نهاده شده بعد ازو - قال -
گفت آنحضرت - ثم المسجد الاقصیٰ - بعد ازان مسجد اقصیٰ است - قلت کم بینهما - گفتم چه مدت ست میان بنائے
این دو مسجد - قال اربعون عاما - گفت چهل سال - ثم الارض لک مسجد - پس زمین تمام مر ترا مسجد ست یعنی حکم مسجد
دارد که جائز ست نماز درو چنانکه فرمود - حیثما ادرکتک الصلوٰة فصل - پس هر جا که دریابد ترا نماز و برسد
وقت نماز پس بگزار نماز را متفق علیه - درینجا اشکال آورده اند که بانی کعبه ابراهیم ست علیه الصلوٰة والسلام و بانی
بیت المقدس سلیمان علیه السلام و میان ایشان بیشتر از هزار سال است پس چهل سال چون گفت و جواب داده اند که ابن
جوزی گفته است که اشارت در حدیث باول بنا نهادن این دو مسجد است و نیست ابراهیم نخستین کسے که بنا کرده کعبه را
و نه سلیمان نخستین کسیکه بنا کرده بیت المقدس را زیرا که بتحقیق روایت کرده شده است که اول کسے که بنا کرد کعبه را آدم بود
پس ازان منتشر شدند اولاد او در زمین پس تواند که بعضے از اولاد آدم بنیاد بیت المقدس را نهاده باشند پس ازان
بنیاد نهاد ابراهیم کعبه را - شیخ ابن حجر عسقلانی گفت که تحقیق یافتم شاهدے برائے این سخن زیرا که ابن هشام در کتاب
التیجان گفته است که چون بنا کرد آدم کعبه را امر کرد او را پروردگار تعالیٰ بسیر کردن بسوے بیت المقدس
و بنا کردن آن پس بنا کرد آن را و عبادت کرد در وے و بنائے آدم کعبه را خود مشهور ست و برین تقدیر کلام
چهل سال بعینها باشد کذا فی بعض الشروح والله اعلم

باب الستر

ستر پوشیدن و مراد اینجا پوشیدن عورت است که از شرائط نماز است و فیها آورده درین باب احادیث
آورده در لباسها که حضرت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و صحابه نماز دران کرده اند و آنچه مکروه است دران نماز
قطع نظر از قدر واجب در ستر عورت۔۔

الفصل الاول

عن عمر بن ابی سلمة - روایت است از عمر بن ابی سلمه مخزومی قرشی که ربیب آنحضرت
بود پسر ام سلمه صحابی صغیر است ولادت وے در ارض حبشه است در سنه ثانیه از هجرت و در وقت وفات آنحضرت نه
سال بود یاد گرفت ازان حضرت احادیث و وفات یافت در زمان عبد الملک سنه ثلث و ثمانین رض - قال رأیت
رسول الله - گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یصلی فی ثوب واحد - نماز میگزارد در یک جامه که در والا است مشتملا
به - در حالتے که اشتمال کننده بود آنحضرت بآن جامه - فی بیت ام سلمة - در خانه ام سلمه و صورت اشتمال آنست که طرفے
است از جامه که بر دوش راست است از زیر دست چپ گرفته بر دوش چپ بیندازد و طرف چپ که بر دوش چپ است
از زیر دست راست گرفته بر دوش راست بیندازد و بیشتر چه بندد هر دو طرف را بر سینه و غالباً احتیاج به بستن هر دو طرف
بر سینه بر تقدیرے است که گوشه هائے جامه دراز نباشد و بیم واشدن بود و اگر بسیار دراز باشد احتیاج به بستن نباشد

چنانکہ در لباس فقرا سے ہمین طور میگردد و لہذا در عبارت بعض شارحان این قید واقع نشدہ و اشتمال را توشیح نیز گویند
ماخوذ از وشاح یعنی حمائل کہ در گردن اندازند۔ واضعاً طرفیہ علی عاتقیہ۔ در حالیکہ نہندہ بود ہر دو طرف جامہ را
بر دو دوش خود چنانکہ گفتہ شد بیان کردہ شد۔ متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یصلین
احدکم فی الثوب الواحد۔ باید کہ نماز نگزارد ہیچ یکے از شما در یک جامہ کہ۔ لیس علی عاتقیہ منہ شیئ۔ نیست بر ہر دو دوش
وے از آن جامہ چیزے بیان اولیٰ کہ بمعنی اشتمال مذکور شد چہ بر تقدیر عدم آن از کشف عورت ایمن نبود تا بدست
گرفتہ نگاہ دارد و در این تقدیر نہادن دست بر دست کہ سنت است میسر نگردد و با وجود آن اگر ستر عورت حاصل است نماز
درست است نزد ائمہ ثلاثہ و جمہور علما الا نزد امام احمد و بعض سلف نظر بظاہر این حدیث۔ متفق علیہ۔ وعنہ قال سمعت
رسول اللہ۔ و ہم از ابی ہریرہ است گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ میگفت۔ من صلی فی ثوب واحد
فلیخالف بین طرفیہ۔ کسیکہ بگزارد در یک جامہ نماز پس باید کہ مخالفت کند میان ہر دو طرف آن جامہ چنانکہ در صورت
اشتمال گفتہ شد۔ رواہ البخاری۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت صلی رسول اللہ۔ گفت عائشہ نماز
گزارد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی خمیصۃ لہا اعلام۔ در خمیصہ کہ مر او را علمہا بود خمیصہ جامہ ایست از خز یا صوف سیاہ علم دار
و اگر سیاہ و علمدار نبود خمیصہ نگویند۔ فنظر الی اعلامہا نظرۃ۔ پس نگاہ کرد آن حضرت بجانب علمہائے کہ مر آن خمیصہ را بود
یک نگاہ کردنی۔ فلما انصرف قال۔ چون برگشت آن حضرت و فارغ شد از نماز گفت۔ اذہبوا بخمیصتی ہذہ الی ابی جہم۔ ببرید
این خمیصہ مرا پیش ابی جہم کہ صحابی مشہور بود و عدوی بود از پیران قریش و این خمیصہ را وے بحضرت ہدیہ آوردہ بود و چون آن حضرت
را علمہا از نظر آن تشویش آمد باز پس فرستاد و فرمود کہ این خمیصہ را نزد وے ببرید۔ وأتونی بانبجانیۃ ابی جہم۔ و بیارید
برائے من انبجانیہ وے را انبجانیہ بکسر ہمزہ و فتح آن و سکون نون و کسر با منسوب بموضعی و فتح نیز آمدہ گلیم پشمین درشت از فرودین
جامہ است و بیرون خمیصہ کہ انجا علم ندارد و طلبیدن انبجانیہ از ابی جہم برائے آن بود کہ چون وے فرستادہ بود مبادا از پس فرستادن
آن شکستہ خاطر گردد و سبب تشویش خاطر آن خمیصہ آن بود کہ فرمود۔ فانہا الہتنی آنفا عن صلوتی۔ پس بدرستی کہ این خمیصہ نظر
افتادن بر نقوش و اعلام و الوان آن باز داشت مرا از ذوق و حضور نماز اکنون۔ متفق علیہ و فی روایۃ للبخاری۔ و در روایتے
مر بخاری را این چنین آمدہ۔ قال کنت انظر الی علمہا و انا فی الصلوۃ۔ گفت آن حضرت بودم من نگاہ میکردم بجانب علم آن خمیصہ
و حال آنکہ من در نماز بودم۔ فاخاف ان تفتننی۔ پس ترسیدم من کہ در فتنہ بیندازد مرا و باز دارد از نماز و حضور در آن
و از اینجا معلوم میگردد کہ صور و نقوش ظاہرہ را در نفوس طاہرہ و قلوب صافیہ تاثیری ہست با وجود علو مقام و کمال نزاہت
و نظر بحقیقت این تاثیر و تغییر ناشی از کمال صفا و نہایت لطافت ست چنانکہ در جامہ سفید یک نقطہ سیاہ اگر افتد نمایان گردد
و ہر چند سفید تر و صاف تر نمایان تر و آلودگان و تیرہ دلان را از ان معنی آگاہی نبود و نزد من این تعلیم است مر امت را و تنبیہ است
مر ایشان را بر تثبیت و احتیاط و احتراس و مباشرت و ملابست ملاہی و مشاغل واللہ اعلم بحقیقۃ الحال۔ وعن انس رضی اللہ

قال - روایت ست از انس گفت - کان قرام - بکسر قاف تخفیف را بود پردہ باریک رنگین منقش - لعائشۃ - مر عائشہ را - سترت بہ جانب بیتہا - پوشیدہ بود عائشہ بآن پردہ گوشہ خانہ خود را ظاہر این ست کہ دیوار خانہ را بدان پوشیدہ و فرش ساختہ بود و بعض گفتہ اند مثل حجلۂ عروس ساختہ بود و بعض گویند کہ متاعے کہ در خانہ داشت باین پردہ آن را پوشیدہ بود زیرا کہ از پوشیدن دیوارہا و پردہ گرفتن آن را نہی کردہ اند پس عائشہ گویا آن را ارتکاب نمودہ باشد و تواند کہ این حال پیش از نہی باشد واللہ اعلم - فقال اماطی - پس گفت مر عائشہ را پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اماطی عنا قرامک ہذا - دور کن و بردار از پیش ما پردۂ خود را - فانہ لایزال تصاویرہ تعرض لی فی صلوتی - پس بدرستی کہ ہمیشہ این نقشہا و علامات اوظاہر میگردد بر من در نماز من - رواہ البخاری - وعن عقبۃ بن عامر قال اہدی لرسول اللہ - گفت عقبہ بن عامر جہنی کہ صحابی مشہور ست ہدیہ فرستادہ شد برائے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فروج حریر - قبائے ابریشم فروج بفتح فا و تشدید راء مضمومہ و در آخر جیم قبائے کہ از پس چاک دارد چنانکہ برائے سواری کنند و ہدیہ کنندہ آن اکیدر بود کہ مالک دومۃ الجندل و بعض گویند دیگرے بود - فلبسہ - پس پوشید آن حضرت آن قبا را و این پیش از تحریم لبس حریر بود و بعضی گویند بعد از تحریم بود از برائے استمالت خاطر آن شخص کہ فرستادہ بود پوشیدہ و این سخن بعید ست و مخالف سوق حدیث - ثم صلی فیہ - پس نماز گزارد در آن قبا - ثم انصرف - بعد از باز گشت از نماز - فنزعہ - پس بکشید آن قبا را از بدن مبارک - نزعا شدیدا - کشیدنی سخت - کالکارہ لہ - ہمچو کراہت دارندہ آن را - ثم قال لا ینبغی ہذا للمتقین - لائق و سزاوار نیست این جامہ مر متقیان را خصوصا متقی بہتر و سرور متقیان را صلی اللہ علیہ وسلم یعنی اگرچہ مباح و رخصت ولیکن از مقام عزیمت و فضیلت دور ست و تواند کہ ہمین ابتدائے تحریم و مقدمۂ آن باشد واللہ اعلم - متفق علیہ -

الفصل الثانی

عن سلمۃ بن الاکوع قال قلت - گفت سلمہ بن الاکوع کہ صحابی مشہور ست و از شجاعان و دلیران روزگار بود پیادہ بر سواران سبقت میکرد گفتم - یا رسول اللہ انی رجل اصید - من مردے ام کہ شکار میکنم و پیراہن تنہا می پوشم کہ از پا و سر نباشد تا ذیل آن شکار آسان تواند شد در وے - افاصلی فی القمیص الواحد - آیا نماز کنم در یک پیراہن - قال نعم - گفت آرے گزار نماز در آن یک پیراہن - وازررہ - وتکمہ اکن پیراہن را یعنی بر بند گریبان را اگر فراخ باشد و عورت از آن نمایان گردد نزد رکوع و سجود - ولو بشوکۃ - اگرچہ تکمہ کردن و بستن بخاری باشد - رواہ ابو داؤد - روایت کرد این حدیث را ابو داؤد باین لفظ - وروی النسائی نحوہ - و روایت کردہ است نسائی مانند آن بلفظ دیگر - وعن ابی ہریرۃ قال بینما رجل یصلی - گفت ابو ہریرہ در اثنائے آنکہ مردے میگزارد نماز را - مسبل ازارہ - کہ دراز کنندہ و فرو ہشتہ است ازار خود را و اصل اسبال دراز کردن جامہ و فرو ہشتن آن تا زمین بطریق ناز و تکبر و مخصوص نیست بازار ولیکن بیشتر استعمال در ازار یابد - قال لہ رسول اللہ - گفت مر او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذہب فتوضا - برو پس وضو کن - فذہب فتوضا - پس رفت آن مرد و وضو کرد ثم جاء - پس باز آمد - فقال رجل - پس گفت مردے دیگر کہ حاضر بود - یا رسول اللہ مالک امرتہ ان یتوضا - چہ بود ترا کہ امر کردی

او را تا آنکہ وضو کند۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ انہ کان یصلی وھو مسبل ازارہ۔ از جہت آنکہ وے نماز میگزارد و حال آنکہ وے اسبال
کنندہ است ازار خود را۔ وان اللہ لا یقبل صلوۃ رجل مسبل ازارہ۔ و بدرستی خداے تعالے قبول نمی کند نماز مردے را کہ اسبال
کنندہ است ازار خود را از جہت ناز و تکبر و ثواب نمیدہد بران اگرچہ اصل صحت دارد و از ذمہ ساقط میگردد۔ رواہ ابوداود۔ ماند آنکہ
قبول ناکردن نماز از وے چگونہ علامت امر بوضو گردید درین دو وجہ گفتہ اند یکے آنکہ امر بوضو کرد او را تا بداند کہ وے مرتکب معصیت است
چہ در علم ایشان قرار یافتہ بود کہ وضو مکفر خطایا و بخشیدن گناہان است و دیگر آنکہ اسباب آن را ہمچو غضب و مانند آن و طیبی گفتہ کہ نکتہ
سر در امر بوضو با وجود طہارت آن است کہ فکر کند مرد در سبب امر کردن پس دریابد قباحت این فعل خود را کہ ارتکاب کردہ است و حق
تعالے ببرکت امر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بطہارت ظاہر پاک گرداند باطن او را از تکبر و خیلا کہ باعث شدہ است او را بر اسبال
ازار زیرا کہ طہارت ظاہر موثر است در طہارت باطن و ظاہر در فہم خیال می در آید کہ اسبال ناقض وضو باشد یا موجب کراہت در ان
کردن تا شراح بیان آن چنین کردہ اند فافہم۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تقبل
صلوۃ حائض الا بخمار۔ قبول کردہ نمی شود نماز زن بالغہ کہ وے بسن حیض رسیدہ است الا بسر پوش و خمار بکسر خاے و در اصل
چیزے کہ پوشیدہ شود بدان سر و اکنون استعمال او در سر پوش زنان آید و در صراح گفتہ کہ خمار بکسر معجر زنان یعنی سر و موے
زنان عورت است و واجب است ستر آن در نماز و این در حرہ است و امۃ حکم مرد دارد در عورت چنانکہ در کتب فقہ معلوم شدہ است
رواہ ابوداود والترمذی۔ وعن ام سلمۃ انہا سألت رسول اللہ۔ روایت است از ام سلمہ کہ وے پرسید پیغمبر خدا را
صلی اللہ علیہ وسلم اتصلی المرأۃ فی درع وخمار۔ آیا نماز گزارد زن در پیراہن و معجر۔ لیس علیہا۔ کہ نباشد بر تن وے ازار۔ قال
گفت آنحضرت بگزارد۔ اذا کان الدرع سابغا۔ وقتیکہ باشد پیراہن وے تمام یعنی دراز چنانکہ۔ یغطی ظہور قدمیہا۔ بپوشد
پشت ہر دو پاے او را کہ آن داخل عورت است۔ رواہ ابوداود۔ روایت کرد این حدیث را ابوداود۔ وذکر جماعۃ
وقفوہ علی ام سلمۃ۔ و ذکر کرد ابوداود جماعتے را از ائمہ حدیث کہ وقف کردہ اند این حدیث را بر ام سلمہ یعنی گفتہ اند کہ این قول
ام سلمہ است نہ قول رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعنی حدیث موقوف و رفع بوے معلوم شدہ است۔ وعن ابی ہریرۃ
ان رسول اللہ۔ روایت است از ابی ہریرہ کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم نہی عن السدل فی الصلوۃ۔ نہی کرد از سدل در نماز
و سدل آن است کہ جامہ بر سر و دوش بیندازد و اطراف جامہ را از جوانب رہا کند و گذاشتن ردا بر دوش و رہا کردن اطراف
آن و پوشیدن قبا بے آنکہ دستہا در آستین درآرد و غیر آن از اہل سدل است۔ وان یغطی الرجل فاہ۔ و نہی کردہ است از
پوشیدن مرد دہن خود را و دہان را بجامہ یا بدست و بعض شارحان تفسیر کردہ اند آن را بتلثیم کہ بستن دہن است بگوشہ دستار
و سبب نہی آن گفتہ اند کہ این فعل یہود است و بعض گفتہ اند بجہت آنکہ سیرت زنان و عادت ایشان است و بعض گفتہ اند کہ مانع
است از قرائت و تحسین آن و مصاحب فارغ و آرام یا آنکہ از دہن او بوے بد می آید آن مستثنی است و بستن دہن بہ است
درین صورتہا مستحب و مستحسن است۔ رواہ ابوداود والترمذی۔ وعن شداد بن اوس صحابی است برادرزادہ حسان

در جامہ انبجانی — فانہا الہتنی آنفا فی صلاتی — پس چون فراغ گردانید فرمود ببرید این را [illegible] که باز داشت
در جامہ منقش [illegible] زیادہ است از جہت حسن و بہا و نظر بران شغل [illegible] — رواہ احمد

باب السترۃ

سترہ بضم سین و سکون تاء آنچہ پوشیدہ شود بوی چیزی و مراد اینجا آنچہ استادہ شود پیش مصلی تا منتہی شود نگاہ او و [illegible] گذرندہ بگذشتن از پیش آن مانند دیوار و ستون یا چوبی و غیر آن و باید که درازی او
کم از دراز پشت [illegible] باشد و احکام آن در احادیث بیاید

الفصل الاول

عن ابن عمر رضی اللہ عنہما قال کان النبی — بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بیرون میرفت در روز عید بامداد بسوی مصلی — والعنزۃ بین یدیہ — و عنزہ در پیش آن حضرت میبرد کشیدہ میشد و عنزہ
[illegible] نیزہ [illegible] که سنان دارد [illegible] عادت چنان بود که خادمان حضرت آن را می بردند برای
مصلحتہا و کارہا که یکی از آن سترہ ساختن است در نماز چنانکہ میگوید — وتنصب بالمصلی بین یدیہ — و استادہ کردہ میشد
بسوی آن پیش آن حضرت و سترہ ساختہ میشد — فیصلی الیہا — پس نماز میگزارد آن حضرت بسوی آن — رواہ البخاری

و عن ابی جحیفۃ — بضم جیم و فتح حا [illegible] از صغار صحابہ است و در وقت وفات آن حضرت بحد بلوغ نرسیدہ
بود و لیکن [illegible] از وی [illegible] امیر المؤمنین علی او را بر بیت المال [illegible] — قال رأیت رسول اللہ — گفت
دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم بمکہ — و ہو بالابطح — و حال آنکہ بود آن حضرت در ابطح که نام وادی است نزدیک
مکہ و آن را محصب و بطحا نیز گویند [illegible] آن [illegible] که در آن [illegible] نمی خوانند والبطحاء مسیل آب
که در وی سنگ ریزہ [illegible] — فی قبۃ حمراء من ادم — بود آن حضرت در خیمہ سرخ از چرم و ادم [illegible] دباغت
کردہ شدہ — و رأیت بلالا اخذ وضوء رسول اللہ — و دیدم بلال را که گرفت آب باقی ماندہ را از وضوی پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
و رأیت الناس یبتدرون ذلک الوضوء — و دیدم مردم را که می شتافتند و پیشی میکردند برای گرفتن آن آب — فمن
اصاب منہ شیئا تمسح بہ — پس کسی که میرسید وی را چیزی از آن آب مسح میکرد آن آب را بروی و اعضای خود
و باز لمس خود — ومن لم یصب منہ اخذ من بلل ید صاحبہ — و کسی که نمی یافت از آن آب میگرفت از تری دست یار خود — ثم رأیت
بلالا اخذ عنزۃ — پس دیدم بلال را که گرفت عنزہ را — فرکزہا — پس نشانید آن را در زمین و سترہ ساخت — وخرج رسول اللہ —
و بیرون آمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فی حلۃ حمراء — در حلہ سرخ [illegible] جامہ ازار و ردا که خطہا سرخ داشت چنانکہ [illegible]
و یمانی باشد نہ آنکہ مراد جامہ سرخ خالص باشد که آن مکروہ است کراہت تحریمی و تحقیق آن در باب لباس بیاید ان شاء اللہ تعالی
مشمرا — در حالتی که دامن برزدہ بود آن حضرت و برداشتہ گوشہ ازار را — صلی الی العنزۃ بالناس رکعتین — گزارد آن حضرت
متوجہ بجانب عنزہ با مردم دو رکعت — و رأیت الناس والدواب — و دیدم مردم را و چہار پایہ ہا را — یمرون بین یدی
العنزۃ — میگذشتند پیش عنزہ پس معلوم شد که بعد از نصب سترہ گذشتن مردم و غیر مردم ضرری ندارد در نماز و گذرندگان

واجب نگردد و در روایت اختلاف است - فانما هو شیطان - زیرا که نیست وی مگر شیطان یعنی کار شیطان کننده
که آن قطع خشوع است یا مراد شیطان الانس است چه شیطان بر جن و انس هر دو اطلاق می یابد و مردم شریر را شیطان
الانس گویند - هذا لفظ البخاری این لفظ بخاری ست - و لمسلم معناه - و مر مسلم را معنی اوست و لفظ او دیگر است - وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم تقطع الصلوة المرأة والحمار والکلب - می برد و باطل میکرد اند نماز را زن
که از پیش مصلی بگذرد و همچنین خر و سگ - ویقی ذلک مثل مؤخرة الرحل - و نگاه میدارد قطع را از راه یافتن نماز و منع میکند
آن را نهادن چیزی مانند مؤخره رحل در پیش و ستره ساختن آن را چنانکه معلوم شد - رواه مسلم - بدانکه جمهور علما از صحابه
و غیرهم بر آنند که قطع نمیکند هیچ چیز هرچه و هر که از پیش مصلی بگذرد و چه این سه چیز و چه غیر آن و احادیثی که وارد شده است دران چنانکه
این حدیث و جز آن محمول است بر مبالغه و تاکید در نصب ستره یا مراد قطع خشوع و حضور در صلوة است که مرتبه صلوة و روح
اوست یا مراد آن ست که نزدیک است که قطع شود بجهت شغل دل مصلی بدان و تخصیص این سه چیز بذکر از جهت شدت شغل است
دران اما در زن خود ظاهر ست و اما حمار پس از جهت کثرت ملازمت شیطان او را چنانکه استعاذه از شیطان نزد شنیدن نهیق حمار
دلالت دارد بران و اما کلب پس از جهت غلظ نجاست وی و بعض برانند که در زن و خر قطع نیست و در سگ سیاه قائل بقطع اند و انکار آن
بعائشه و ابن عباس نسبت میکنند - وعن عائشة رضی الله عنها قالت کان النبی گفت عائشه بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم
یصلی من اللیل - نماز میگزارد در شب - وانا معترضة بینه وبین القبلة - و من پهنا افتاده بودم میان آن حضرت و میان
قبله - کاعتراض الجنازة - همچو پهنا افتادن جنازه میت در پیش نماز کننده کنایت است از آنکه تمام مقابل افتاده بودم نه
در یک گوشه و با وجود آن آن حضرت نماز میکرد پس معلوم شد که پیش آمدن زن در نماز قطع نمیکند نماز را - متفق علیه - وعن
ابن عباس قال اقبلت راکبا علی اتان - روایت است از ابن عباس گفت که پیش آمدم من سواره بر ماده خر یعنی اتان
بفتح همزه و کسر تا ماده خر و حمار مذکر و مؤنث هر دو را گویند و اتان مخصوص است بانثی و اتانة نیز آمده و در ذکر اتان اشارت است
باآنکه چون مرور ماده خر قاطع نباشد مرور امراة نیز نخواهد بود - وانا یومئذ قد ناهزت الاحتلام - و من دران روز تحقیق نزدیک
شده بودم به بلوغ را - ورسول الله - و پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یصلی بالناس بمنی - میگزارد نماز با مردم در منی که بی ستره
از یکه - الی غیر جدار - بسوی دیواری که ستره می باشد - فمررت بین یدی بعض الصف - پس گذشتم من پیش بعض صف نماز -
فنزلت - پس فرود آمدم - وارسلت الاتان ترتع - و رها کردم و سر دادم ماده خر را که بچرد - ودخلت فی الصف - و در آمدم
در صف نماز - فلم ینکر ذلک علی احد - پس انکار نکرد آن را بر من هیچ یکی یعنی سواره بر ماده خر پیش صف نماز آمدن و ماده خر را در پیش
صفوف سر دادن از جهت عدم قطع اتان صلوة را و از جهت عدم بلوغ من اگرچه قریب بدان شده بودم - متفق علیه

الفصل الثانی - عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم - چون نماز گزارد یکی
از شما - فلیجعل تلقاء وجهه - پس باید که بگرداند در مقابل روی خود شیئا - چیزی را از جنس دیوار یا درخت و ستون یا

فان لم یجد فلینصب عصاہ - پس اگر نیابد چیزے را کہ بگذارد آن را مقابل روے خود پس باید کہ ایستادہ کند عصاے خود را
و بخلاند آن را در زمین و اگر زمین سخت بود بنہد عصا را بطریق طول نہ عرض تا بہ نشان خط ایستادن بود - فان لم یکن معہ عصا - پس اگر
نباشد با وے عصا - فلیخطط خطا - پس باید کہ بکشد خطے را بر زمین - ثم لا یضرہ ما مر امامہ - پس ضرر نکند وے را چیزے کہ بگذرد
پیش او در ثواب خشوع - رواہ ابو داود و ابن ماجۃ - بدانکہ خط کشیدن قول قدیم شافعی و قول امام احمد ست و جمعے از متاخرین
مشائخ ما نیز بآن قائل شدہ و نزد مالک و اکثر مشائخ ما خط معتبر نیست و امام محی السنۃ گفتہ الخط لیس بشئ و شافعی نیز در قول جدید
آن را نفی کردہ و گفتہ کہ حدیث وارد درین باب ضعیف و مضطرب است و امر خط و سجادہ است اعتبار ندارد و ابن الہمام
متبع و ہو فی نہ و مختار صاحب ہدایہ نیز ہمین است و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ سنت اولیٰ است اتباع و فی الحدیث طول وے را آیات
ہم وارد و موجب جمعیت خاطر و دفع انتشار میگردد - اما اختلاف کردہ اند در ہیئت خط نزد بعضے بر شکل ہلال معتبر است و نزد
بعض طولی بجانب قبلہ و نزد بعض بعرض تا شبیہ باشد - اما اختیار قول اول است کذا فی شرح الشیخ - و عن سہل بن ابی حثمۃ بفتح
حاے مہملہ و سکون ثاء مثلثہ صحابی صغیر است ولادت وے در سنہ ثالث از ہجرت است انصاری است مات فی امارۃ معاویۃ و از روات
چند حدیث است - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی احدکم الی سترۃ - چون نماز گزارد یکے از شما بسوے سترہ
فلیدن منہا - پس باید کہ نزدیک بایستد از سترہ تا امکان سجود - لا یقطع الشیطان علیہ صلاتہ - تا نبرد شیطان بروے نماز وے را
بوسوسہ و قدرت یافتن بر ان چہ اگر دور باشد از سترہ احتمال مرور دارد و بخطور آن در وسوسہ می افتد - رواہ ابو داود -
و عن مقداد بن الاسود قال ما رأیت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی الی عود - گفت مقداد ندیدم من آن حضرت را کہ میگزارد
نماز بسوے چوبے - ولا عمود ولا شجرۃ - و نہ بسوے ستونے و نہ درختے - الا جعلہ علی حاجبہ الایمن او الایسر - مگر آنکہ میگردانید
آن را برابر ابروے راست خود یا ابروے چپ خود - ولا یصمد لہ صمدا - و قصد نمی کرد مر آن را قصد کردنی برابر کہ میان دو چشم
وے افتد بلکہ میل میکرد از وے از جہت تحرز از مشابہت بعبادت اصنام و کمال تنزہ از آن اگرچہ از روے ظاہر باشد - رواہ
ابو داود - و عن الفضل بن عباس رضی اللہ عنہما - قال اتانا رسول اللہ - گفت فضل بفتح فا و سکون ضاد معجمہ نام برادر
ابن عباس است آمد ما را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و نحن فی بادیۃ لنا - و بودیم ما در بادیہ کہ ما را بود - و معہ عباس - و ہمراہ
آن حضرت عباس بود و عرب را رسم ست کہ از شہر برآیند و در بادیہ خیمہ زنند و منزل سازند و چند گاہ آنجا بگذرانند و ہر جماعہ را بادیہ
معین و جائے مخصوص ست کہ در آنجا باشند پس آنحضرت در بادیہ کہ اہل بیت عباس را بود آمد - فصلی فی صحراء - پس نماز گزارد در صحرا
کہ - لیس بین یدیہ سترۃ - نبود پیش آن حضرت سترہ از دیوار و درخت و عصا و غیر آن و از ینجا معلوم شد کہ سترہ نہادن واجب نیست بلکہ
امر مستحب است اگر گذرگاہ مردم بود - و حمارۃ لنا و کلبۃ - و خرے مادہ ما را بود و سگے مادہ نیز بود - بعضے [illegible] - بازی می کردند
پیش آنحضرت در نماز و بعضے گفتہ اند تا دیا - فما بالی بذلک - پس باک نداشت آن حضرت بآن و نہ از حمارہ و کلبہ یا برائے تاکید
یا برائے وجہ - رواہ ابو داود و للنسائی نحوہ - و عن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یقطع الصلوۃ

شیٔ - نمی برد و باطل نمیگرداند نماز را چیزے از آنچه بگذرد در پیش مصلی - وادرءوا ما استطعتم - و دفع کنید و برانید بقدر آنکه توانید

از برائے نگاهداشت خضوع و خشوع - فانما هو شیطان - زیرا که آن گذرنده شیطان است - رواه ابو داود -

الفصل الثالث عن عائشة رضی الله عنها - قالت کنت انام بین یدی رسول الله - گفت عائشه بودم من که خواب میکردم پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و رجلای فی قبلته - و حال آنکه هر دو پاے من در قبله آنحضرت بود یعنی در سجده گاه او - فاذا سجد غمزنی - پس چون سجده میکرد آنحضرت سجده کند زد بیکرد و پاے مرا - فقبضت رجلی - پس می کشیدم و گرد میکردم من هر دو پاے خود را - واذا قام بسطتهما - و چون می ایستاد میکشادم و دراز میکردم پاها را - قالت - گفت عائشه - والبیوت یومئذ لیس فیها مصابیح - و خانه هاے ما در آن هنگام نبود در آنها چراغ گویا این اعتذار است از عائشه از دراز کردن عائشه پاها خود را در سجده گاه آنحضرت و باز دراز کردن وے رضی الله عنها پاها را بار دوم بعد از غمز آنحضرت پا را اشاره که بگمان آنکه آنحضرت انتقال کرده باشد از آنجا و بیشتر ایستاده باشد یا شاید که آدمی را در خواب می باشد والله اعلم - متفق علیه -

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لو یعلم احدکم ماله - اگر بداند یکے از شما آنچه مر او راست از گناه - فی ان یمشی بین یدی اخیه - در گذشتن از پیش برادر مسلمان در نماز معترضا فی الصلوٰة - پیش شما رونده در نماز - کان لان یقیم مائة عام خیر له - باشد هر آئینه ایستادن او صد سال بهتر مر او را - من الخطوة التی خطا - از گامے که بنهاد آن را - رواه ابن ماجه -

وعن کعب الاحبار قال روایت است از کعب احبار که گفت - لو یعلم المار بین یدی المصلی ماذا علیه - اگر بداند گذرنده از پیش مصلی آنچه بر وے است از گناه - لکان ان یخسف به خیر له - هر آئینه باشد آنکه فرو برده شود او را در زمین بهتر مر او را من ان یمر بین یدیه - از گذشتن وے از پیش مصلی - وفی روایة - و در روایتے بجاے - خیر له - اهون علیه - آمده یعنی باشد خسف او در زمین آسان تر بر وے - رواه مالک - **وعن ابن عباس** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم الی غیر السترة - چون نماز گزارد یکے از شما بدون سترة - فانه یقطع صلوته الحمار - بدرستی که قطع میکند نماز او را گذشتن والخنزیر والیهودی والمجوسی والمرأة - و گذشتن خوک و جهود و آتش پرست و زن و تاویل این در فصل اول گذشت - ویجزئ عنه اذا مروا بین یدیه - و بس کند و کفایت میکند این که باشد از عدم قطع صلوٰة چون بگذرند از پیش مصلی علی قذفة بحجر - یکبار انداختن سنگ که مراد بآن بعد آنجا است در حجر و مقدار آن سه ذراع گفته اند - رواه ابو داود -

باب صفة الصلوٰة

در صفت کردن نماز و بیان کردن صفات آن که چگونه باید گزارد و ارکان و اجزاے آن بهیئتے از جا لازم میاید که آنچه خارج از حقیقت نماز است بیان کند چه صلوٰة چون از قبیل اعراض است اجزاے آن صفات خواهد بود

الفصل الاول عن ابی هریرة رضی الله عنه - ان رجلا دخل المسجد و رسول الله - روایت است از ابو هریره که مردے در آمد در مسجد و حال آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم جالس فی ناحیة المسجد - نشسته بود در گوشه مسجد - فصلی - پس نماز گزارد آن مرد و در وے رعایت تعدیل ارکان و قومه و جلسه نکرد - ثم جاء فسلم علیه - پس آمد آن مرد پس سلام کرد بر آنحضرت

فقال له رسول الله - پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وعلیک السلام ارجع فصل - باز گرد بمصلای خود
پس بگزار نماز را - فانک لم تصل - زیرا که بدرستی تو نگزارده نماز را - فرجع - پس بازگشت آن مرد فصلی - پس باز بگزارد
نماز بار دوم همان طریق که نخست گزارده بود - ثم جاء فسلم - پستر باز آمد پس سلام کرد - فقال - پس گفت آن حضرت - و
علیک السلام ارجع فصل فانک لم تصل - باز گرد پس بگزار نماز زیرا که تو نماز نگزارده - فقال فی الثالثة - پس گفت آن مرد
در کرت سوم - او فی التی بعدها - یا در کرتی که پس از سوم است یعنی در کرت چهارم - علمنی - بیاموز آن مرا - یا رسول الله - نماز
را که چگونه بگزارم پس آن حضرت تعلیم کرد او را نماز و تعلیم چند چیز که در آن جمله استقبال قبله را نیز بران افزود که عمده ترین و قریب ترین شرائط است -
فقال - پس گفت آن حضرت - اذا قمت الی الصلوٰۃ فاسبغ الوضوء - چون خواهی که بایستی برای نماز پس بکمال و تمام بجا آر
کن وضو را - ثم استقبل القبلة - پستر روی آر بجانب قبله - فکبر - پس تکبیر گو - ثم اقرأ بما تیسر معک من القرآن - پستر بخوان آنچه
آسان و آماده گردد از قرآن که یاد است و محفوظ تست - ثم ارکع حتی تطمئن راکعا - پستر رکوع کن تا آنکه قرار و آرام گیری در رکوع
ثم ارفع حتی تستوی قائما - پستر بردار سر از رکوع تا آنکه برابر ایستی - ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا - بعد از ان سجده کن تا آنکه
آرام گیری در سجده - ثم ارفع حتی تطمئن جالسا - پستر بردار سر از سجده تا آرام گیری در نشستن - ثم اسجد حتی تطمئن ساجدا -
باز سجده کن تا آنکه آرام گیری در سجده - ثم ارفع حتی تطمئن جالسا - پستر بردار سر از سجده تا آنکه آرام گیری در نشستن و این را
استراحت گویند و نزد شافعی سنت است که بعد از سجده دوم بنشیند و بعد از ان برای رکعت دوم برخیزد - وفی روایة - و در
روایتی بجای این عبارت که ثم ارفع حتی تطمئن جالسا - این چنین آمده است که - ثم ارفع حتی تستوی قائما - پستر بردار سر
از سجده دوم تا آنکه راست بایستی یعنی برای رکعت دوم و درین روایت ذکر جلسه استراحت نیامده و سخن در جلسه استراحت
در حدیث دوم از کتاب مالک بن الحویرث بیاید - ثم افعل ذلک فی صلوتک کلها - پستر بکن آنچه مذکور شد در همه نماز خود - متفق علیه
و بدین حدیث استدلال کرده شافعی و احمد و ابو یوسف بر فرضیت طمانینت در رکوع و سجود و قومه و جلسه زیرا که آن حضرت
نفی کرد از آن مرد نماز و فرمود که این نماز تو نماز نیست برگرد و باز بگزار و این نشان فرضیت است که فعل بانتفای
آن منتفی و باطل گردد و طمانینت در رکوع و سجود نزد امام ابو حنیفه و محمد واجب است نه فرض و قومه و جلسه سنت و ایشان
توجیه این حدیث چنان کنند که مراد از نفی صلوٰۃ نفی کمال اوست بدلیل آنکه در آخر این حدیث بروایت ابی داود و ترمذی
و نسائی آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود چون تمام کردی این را تمام شد نماز تو و آنچه نقصان کردی ازین
نقصان کردی از نماز خود و این نشان وجوب سنت است که فعل بی آن ناقص و ناتمام بود پس معلوم شد که امر باعاده نماز
آن مرد را برای آن بود تا بی کراهت و نقصان واقع شود و نه بجهت آنکه باطل و معدوم بود اگر چنین بودی هم از
اول منع کردی و از اول بار داشتی و نگذاشتی آن را که بی فرائض نماز گزارد والله اعلم - وعن عائشة
رض قالت کان رسول الله - بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یستفتح الصلوٰۃ بالتکبیر - شروع میکرد نماز را بتکبیر اسم

والقراءة — وشروع می کرد قرائت را بالحمد لله رب العالمین یعنی بسورهٔ فاتحه گویا که این نام آن سوره شده است از جهت
ذکر این کلمه در اول وی چنانکه گویند چه میخوانی گوید الم ذلک الکتاب میخوانم ومراد تمام سوره میدارد و از ینجا لازم نمی آید
که بسم الله الرحمن الرحیم نخواندی اگر مراد عدم جهر به بسمله باشد پس نزد ما بی تاویل راست است و نزد شافعی تاویل کرده
از جهت اختلاف در جهر بسمله — وکان اذا رکع لم یشخص رأسه — وبود آن حضرت چون رکوع میکرد بلند نمیکرد سر مبارک خود را
ولم یصوبه — ونیست نیز میکرد — ولکن بین ذلک — ولیکن نگاه میداشت میان اشخاص و تصویب و برابر میداشت پشت و گردن را
وکان اذا رفع رأسه من الرکوع لم یسجد حتی یستوی قائما — وبود آن حضرت چون بر میداشت سر خود را از رکوع بسجده نمیرفت
تا آنکه راست ایستاده میشد که آن را قومه میگویند — وکان اذا رفع رأسه من السجدة لم یسجد حتی یستوی جالسا — وبود چون بر میداشت
سر خود را از سجده بسجدهٔ دوم نمیرفت تا آنکه جلسه میکرد تمام — وکان یقول فی کل رکعتین التحیة — وبود آن حضرت که میخواند بعد از
هر دو رکعت التحیات را — وکان یفرش رجله الیسری — وبود که می گسترانید پای چپ خود را یعنی فرش خود میگردانید آن را
ومی نشست بران — وینصب رجله الیمنی — وایستاده میکرد پای راست خود را ظاهر این حدیث آنست که در هر دو قعده
اولی واخری همچنین میکرد و همین است قول امام ابوحنیفه و اصحاب او. ودر حدیث ابی حمید افتراش در قعدهٔ اولی و تورک
در قعدهٔ ثانیه نیز آمده. واین قول امام شافعی است ونزد امام مالک تورک است در هر دو قعده ونزد بعض مالکیه افتراش در هر دو قعده
نیز آمده چنانکه قول امام ابی حنیفه است ونزد امام احمد در هر نمازی که دروی دو تشهد است در تشهد اخیر آن تورک است واگر یک
تشهد است افتراش است و هر چهار امام را درین مسئله قولی علیحده است و وجه قول امام ابوحنیفه آنست که در بسیاری
از احادیث مطلق افتراش واقع شده و آمده است که سنت در تشهد این است نشستن آن حضرت در تشهد این چنین بود بی تقیید
باولی واخری و جلوس برین طریق که باختیار کردیم اشد واشق است و در حدیث آمده است که افضل الاعمال احمزها ای
اشدها و در بعض احادیث تورک در قعدهٔ اخیره نیز آمده و این محمول بر حالت ضعف وکبر سن است زیرا که قعود دروی طویل است
و مناسب است آسانی و معنی تورک بر سرین نشستن است و درینجا تورک را دو صورت گفته اند یکی آنکه ایستاده کند پای راست را
و بگرداند پای چپ را بزیر ران راست و بگرداند هر دو سرین را بر زمین دوم آنکه بگستراند پای چپ را و ایستاده کند پای راست را
و بیرون آرد هر دو پای را از زیر ران بجانب راست و بنهد هر دو سرین را بر زمین — وکان ینهی عن عقبة الشیطان — و بود
آن حضرت که نهی میکرد از عقبهٔ شیطان و مراد بعقبه بضم عین و سکون قاف اقعا است که باتفاق در نماز مکروه است و
صورتش آنست که هر دو سرین را بر زمین بچسپاند و ایستاده کند هر دو ساق را و بنهد هر دو دست را بر زمین چنانکه سگ می نشیند
وطیبی گفته که عقبه آنست که هر دو سرین را بر پاشنه ها نهد و این معنی بلفظ عقبه مناسب تر است — وینهی ان یفترش الرجل
ذراعیه — ونهی میکرد از آنکه بگستراند مرد هر دو استخوان دست خود را بر زمین در وقت سجود و برندارد آنها را افتراش السبع
مانند گسترانیدن درنده دستها را بر زمین و قید مرد بجهت آن کرد که زن را باید که افتراش کند که آن استر نزدیک تر است

هر دو دست خود را برابر هر دو گوش خود چون شروع میکرد نماز را - واذا کبر للرکوع - و چون تکبیر می آورد برای رکوع - واذا رفع راسه من الرکوع - و چون سر بر میداشت از رکوع - رفعهما کذلک - بر میداشت هر دو دست را همچنین یعنی برابر دوشها - وقال - و میگفت - سمع الله لمن حمده - شنید خدا مر کسی را که ستود او را یعنی پذیرفت و جواب داد ستودن او را و دعای او را - ربنا لک الحمد - خداوندا مر تراست حمد و مخصوص بتست حمد یعنی هر ستایشی که گویند و هر کسیکه گوید راجع بجناب تست که پیدا کننده همه چیز و دهنده همه نعمتهائی یا هر که ستود چیزی را بحقیقت ستایش تست زیرا که صنع تست و هر کس که ثنا گفت و تو را نتواند گفت چنانکه تو سزاوار آنی و حق ثنای تو بجا آرد چنانکه باید کس نتواند گفت ثنای تو را چنانکه سزای تست تو چنانی که خود ستایش خود کردی و در روایتی ربنا و لک الحمد آمده و واو برای عطف است و معطوف علیه محذوف یعنی ربنا اطعناک و لک الحمد و امام جمع میکند میان تسمیع و تحمید نزد ابو حنیفه و مقتدی تحمید گوید فقط و امام تسمیع کند و مقتدی تحمید زیرا که در حدیث قسمت کرده آنرا میان امام و مقتدی و نزد امام ابو یوسف تحمید نیز گوید تا از قبیل لم تقولون ما لا تفعلون نگردد - وکان لا یفعل ذلک فی السجود - و نبود آنحضرت که میکرد رفع یدین را در سجود یعنی در وقت سر نهادن از سجده و رفتن بسجده و بعضی شافعیه آنرا نیز کرده اما مختار آن است که نکند و آنچه صحیح رسیده نزد شافعیه رفع یدین است نزد استفتاح و رفتن به رکوع و سر برداشتن از آن و در غیر این مواضع نیز بوقت سر برداشتن از سجده اولی بسوی قیام الثانیه - متفق علیه

وعن نافع ان ابن عمر رضی الله عنهما کان اذا دخل فی الصلوٰة - روایتست از نافع مولای ابن عمر که ابن عمر بود که چون در می آمد در نماز یعنی شروع میکرد در وی - کبر و رفع یدیه - تکبیر میگفت و بر میداشت هر دو دست خود را - واذا رکع رفع یدیه - و چون رکوع میکرد بر میداشت هر دو دست خود را - واذا قال - و چون میگفت - سمع الله لمن حمده رفع یدیه واذا قام من الرکعتین رفع یدیه - و چون می ایستاد از دو رکعت بر میداشت هر دو دست خود را - و رفع ذلک ابن عمر الی النبی - و رفع کرده است این حدیث را ابن عمر بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعنی روایت کرده است که آنحضرت این چنین کرده است و در حدیث بخاری آن بود که آن را نسبت برسول صلی الله علیه وسلم نکند از قول و فعل و آنچه از صحابی آمده آن را موقوف خوانند چنانکه در مقدمه گذشت - رواه البخاری - وعن مالک بن الحویرث قال کان رسول الله - گفت بود پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اذا کبر رفع یدیه - چون تکبیر میگفت بر میداشت هر دو دست خود را - حتی یحاذی بهما اذنیه - تا آنکه مقابل میکرد بهر دو دست خود هر دو گوش خود را - واذا رفع راسه من الرکوع - و چون بر میداشت سر خود را از رکوع - فقال - پس میگفت - سمع الله لمن حمده فعل مثل ذلک - میکرد مانند آن یعنی بر میداشت هر دو دست خود را محاذی هر دو گوش - و فی روایة - و در روایتی این چنین آمده که - حتی یحاذی بهما فروع اذنیه - تا آنکه محاذی میگردانید هر دو دست را بالای هر دو گوش را - متفق علیه - بدانکه برداشتن دستها در غیر تکبیر احرام مختلف فیه است میان او شافعیه و احادیث و آثار در هر دو جانب آمده و وفق تطبیق در وی آن است که یا هر دو بوده است گاهی آن و گاهی این و اصحابه هر کس آنچه دیده روایت کرده است یا رفع یدین در ابتدا بوده است و در آخر منسوخ گشته است و از آنکه عظمای صحابه مثل ابن مسعود رضی الله عنه که عالم بوده بشرائع اسلام و احکام آن متفقد بوده باحوال رسول خدا صلی الله علیه وسلم و ملازم آنحضرت بوده در حضر و سفر آن را نمیکرد ظاهر اشتغال ثانی است و از امیر المؤمنین

علی مرتضی رضی الله عنه نیز عدم رفع روایت میکنند و اگر فرضاً هر دو بود عدم رفع راجح ست تا آنکه وے از جنس سکون ست که مناسب تر
بحال صلوٰة که خضوع و خشوع ست و کلام دریں مقام واسع ست جماعه از ان در شرح سفر السعادة ذکر کرده ایم والله اعلم **وعنه انه رای النبی**
صلی الله علیه وسلم یصلی — و هم از مالک بن الحویرث ست که وے دید آن حضرت را که نماز میگزارد — **فاذا کان فی وتر من صلوته** پس
چون بود در طاق از نماز خود یعنی بعد از یک رکعت و سه رکعت — **لم ینهض حتی یستوی قاعدا** — نمی ایستاد تا برابر می نشست یعنی بعد
هر دو سجده تا آنکه از سجده می نشست پس از ان برمی خاست — **رواه البخاری** — و این جلسه استراحت ست که شافعیه بدان قائل اند
و نزد ایشان سنت ست و کیفیت آن کیفیت جلوس در قعده اولے ست و بعد از جلوس هر دو دست تکیه بر زمین کرده برخیزند
و نزد امام ابوحنیفه و امام احمد بروایتی مختار آن است که این جلسه بعذر و حاجت بود که کبر سن و غیر آن پس هر که محتاج بدان نباشد در حق
وے سنت نه و تمسک امام شافعی این حدیث ست و ترمذی گفت حدیث مالک بن الحویرث حسن صحیح ست و عمل بر وے ست
نزد اهل علم و بهمین قائل اند بعضے از اصحاب ما انتهی و دلیل ما حدیث ابی هریره است که هم ترمذی آورده که گفت بود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم برمی خاست بر صدور قدمین یعنی بے آنکه بنشیند و اگرچه بعض طرق این حدیث ضعیف ست ولیکن صحیح الاصل ست
کذا قال الشیخ ابن الهمام و ابن ابی شیبه از ابن مسعود آورده که وے برمی خاست در نماز بر صدور قدمین خود بے آنکه بنشیند و از علی
و عمر و ابن عمر و ابن الزبیر همچنین آورده و از نعمان بن ابی عیاش آورده که دریافتم بسیارے از اصحاب را چون برمی داشتند سر را
از سجده دوم از رکعت اولے و ثالثه برمی خاستند همچنانکه بودند بے آنکه بنشینند و دیگر اخبار و آثار درین باب بسیار ست اگر
بعض احادیث و اخبار بر خلاف آن آمده باشد محمول بر کبر سن و ضرورت خواهد بود — **وعن وائل بن حجر انه رای النبی**
روایت ست از وائل بن حجر که صحابی مشهور ست و از بزرگان یمن بود و در پیش آن حضرت معزز بود و احوال او در جاے دیگر نوشته
شده است که وے دید پیغمبر را صلی الله علیه وسلم **رفع یدیه حین دخل فی الصلوٰة** — برداشت هر دو دست خود را هنگامیکه درآمد
در نماز — **و کبر** — و تکبیر برآورد و در صحیح مسلم نسبت داده است — **ثم التحف بثوبه** — پس پیچید و درگرفت دستها را بجامه خود یعنی در آستین
کرد یا پیچید و در آورد و بعض گفته اند که مراد در آوردن دستها ست در آستین و گفته اند که شاید جبت تنگ آستین بوده — **ثم وضع**
یده الیمنی علی الیسری — پس نهاد دست راست خود را بر دست چپ نهادن دست راست بر دست چپ متفق علیه است
میان ائمه الا امام مالک که نزد وے ارسال سنت یا جائز و در ضع ولیکن نزد امام ابوحنیفه و بروایتی از امام احمد زیر ناف
نهد و نزد شافعی برابر سینه یعنی بالاتر از ناف و بروایتی از احمد مخیر ست خواه زیر ناف نهد یا برابر سینه و احادیث در
هر دو آمده و گفته اند که امر درین باب واسع ست هرچه کند درست ست و آنچه متیقن ست نهادن دست راست ست
بر چپ و در زیر ناف یا بر سینه بخصوص ثابت نشده و یقین نه و چون چنین بود امام ابوحنیفه آنچه معهود و معتاد ست در
ستر را اختیار کرده و آن مختار ست — **فلما اراد ان یرکع** — پس هنگامیکه خواست که رکوع کند — **اخرج یدیه من الثوب** —
بیرون آورد هر دو دست را از جامه — **ثم رفعهما و کبر فرکع** — پس برداشت دستها را و تکبیر گفت و برکوع رفت

وازینجا معلوم میشود که بسته بود دستها را در وقت بر داشتن و تکبیر گفتن از جامه و آستین بیرون بیاورد - فلما قال - پس چون گفت
سمع الله لمن حمده رفع یدیه - بر داشت هر دو دست را - فلما سجد سجد بین کفیه - چون سجده کرد سجده کرد میان هر دو کف دست
یعنی سر را در وقت سجده میان دو دست نهاده داشت - رواه مسلم - **وعن سهل بن سعد** صحابی مشهور است آخر من مات
بالمدینة - قال کان الناس یؤمرون ان یضع الرجل الید الیمنی علی ذراعه الیسری فی الصلوة - بودند مردم که امر کرده میشدند به نهادن
مرد دست راست را بر ذراع چپ در نماز یعنی قریب بذراع یعنی دست راست را بر دست چپ باید بستن در نماز تا بر زیر ناف یا
بذراع واقع میشد که بر ذراع نهند چنانکه جهلا بر دست نهاده میشود و تقیید رجل اتفاقی ست و امراة را نیز همین حکم است - رواه
البخاری - **وعن ابی هریرة** قال کان رسول الله - گفت ابوهریره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - اذا قام الی الصلوة -
چون می ایستاد بنماز - یکبر حین یقوم - تکبیر میگفت در وقتی که می ایستاد و این تکبیر تحریمه است - ثم یکبر حین یرکع - بعد از آن تکبیر
می گفت در وقتیکه برکوع میرفت - ثم یقول - پس میگفت - سمع الله لمن حمده حین یرفع صلبه من الرکعة - در وقتیکه برمیداشت
استخوان پشت خود را از رکوع - ثم یقول وهو قائم - پس میگفت در حالیکه وی ایستاده است - ربنا لک الحمد ثم یکبر - پس تکبیر
میگفت - حین یهوی - در وقتیکه فرو میرفت یعنی برای سجده - ثم یکبر حین یرفع راسه - پس تکبیر میگفت در وقتیکه سر بر میداشت
یعنی از سجده - ثم یکبر حین یسجد - پس تکبیر میگفت در وقتیکه بسجده دوم میرفت - ثم یکبر حین یرفع راسه - پس تکبیر میگفت در وقتی
که سر بر میداشت از سجده دوم - ثم یفعل ذلک فی الصلوة کلها - پس میکرد آنچه مذکور شد در تمام نماز - حتی یقضیها - تا آنکه ادا
میکرد و تمام می کرد نماز را - ویکبر حین یقوم من الثنتین بعد الجلوس - و تکبیر میگفت در وقتیکه می ایستاد از دو رکعت از
قعده اوسط و درین حدیث ذکر تکبیرات است در تمام انتقالات و ذکر رفع یدین نیست - متفق علیه - **وعن جابر** رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم افضل الصلوة طول القنوت - بهترین نمازها نمازیست که در وی درازی قنوت است
و قنوت بمعنی قیام و طاعت و خشوع و نماز و دعا و سکوت آمده و مراد اینجا قیام است و گفته اند که معلوم شد که طول قیام نماز
افضل است زیرا که در وی مشقت و عبادت و طاعت بیشتر و ظاهر تر است و علما را اختلاف است که قیام در نماز افضل تر است
یا سجود و این حدیث متمسک طائفه ایست که میگویند قیام افضل است و نیز ذکریست که در قیام است قرآن است و قرآن افضل
از تسبیح و مذهب حنفیه نیز همین است و این مسئله در شرح سفر السعادة بتفصیل ذکر کرده شده است فلیطلب ثم - رواه مسلم

الفصل الثانی - عن ابی حمید الساعدی قال فی عشرة من اصحاب النبی - گفت ابوحمید در میان ده کس از اصحاب
پیغمبر صلی الله علیه وسلم انا اعلمکم بصلوة النبی - من داناترم در میان شما بکیفیت نمازیکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم گزارده و ازینجا
معلوم میشود که اگر یکی دعوی اعلمیت کند بحکم واقع برای مصلحت دینی نه بغرض نفسانی درست باشد - قالوا - گفتند آن جماعه
از صحابه که پیش ایشان این دعوی کرد - فاعرض - پس چون دعوی میکنی که تو داناتری عرض کن بر ما و ظاهر کن آنرا تا بدانیم
که صحیح است دعوی تو - قال کان رسول الله - گفت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة رفع یدیه حتی یحاذی بهما

منکبیہ - چون می ایستاد برای نماز برمی داشت هر دو دست را تا آنکه برابر گردانید آنها را برابر دو دوش خود - ثم یکبر - پس تکبیر میگفت
این حدیث صریح است در آنکه تکبیر تحریمه بعد از رفع یدین است چنانکه مذهب امام ابوحنیفه است - ثم یقرأ - پس قرأت میکرد - ثم یکبر ویرفع
یدیہ حتی یحاذی بہما منکبیہ - پس تکبیر میگفت و برمیداشت هر دو دست را تا برابر گردانید هر دو دست را برابر دو دوش خود - ثم
یرکع ویضع راحتیہ علی رکبتیہ - پس رکوع میکرد و مینهاد هر دو کف دست خود را بر هر دو زانوے خود - ثم یعتدل - پس
اعتدال میکرد در رکوع و در تفسیر اعتدال میگوید که - فلا یصب رأسہ ولا یقنع - یصب بضم یا و فتح صاد و کسر باے مشدد و لا
یقنع بضم یا و سکون قاف و کسر نون یعنی پایان نمیکرد سر را و نه برمیداشت بلکه برابر میداشت با پشت و سر را و او
آنست که اعتدال یعنی اطمینان دارد چنانکه در جلسه میان هر دو سجده و جلسه استراحت خواهد گفت - وفی النہایۃ لم یصب رأسہ ولا یقنع -
جدا داشته و این معنی در روایت ابن حبان و مسلم لا یصوب به لفظ اظهر است و در انجاء النهی تحقیقیست که در شرح ذکر کرده شده
ثم یرفع رأسہ فیقول - پس برمیداشت سر خود را پس میگفت - سمع اللہ لمن حمدہ - در این حدیث ذکر ربنا لک الحمد نیست - ثم یرفع
یدیہ حتی یحاذی بہما منکبیہ معتدلا - پس برمیداشت هر دو دست خود را برابر دوش خود با اعتدال تمام - ثم یقول - پس میگفت - اللہ اکبر ثم
یہوی الی الارض ساجدا - پس میرفت و می افتاد بجانب زمین برای سجده - فیجافی یدیہ عن جنبیہ - پس دور میداشت هر دو دست خود را از
هر دو پهلو - ویفتح اصابع رجلیہ - و دو تا میکرد انگشتان هر دو پاے خود چنانکه سرهاے انگشتان بجانب قبله بود - و فتح بجاے
سجده سست کردن انگشتان پاست وقت نشستن و اهل اللغۃ گفته الی الصلاح - ثم یرفع رأسہ - پس برمیداشت سر از سجده - ویثنی
رجلہ الیسری - و دو تا میکرد یعنی می گسترانید پاے چپ خود را - فیقعد علیہا - پس می نشست بر آن - ثم یعتدل حتی یرجع کل عظم فی
موضعہ - پس اعتدال و اطمینان میکرد در نشستن تا آنکه باز میگشت هر استخوان در جاے خود معتدلا - و در این است که تمام معتدل
است و این تاکید یعتدل میکند ثم یسجد - پس سجده میکرد یعنی سجده دیگر چنانکه از مشاهده نماز معلوم شد - ثم یقول - پس میگفت - اللہ اکبر ویرفع
و برمیداشت سر را - ویثنی رجلہ الیسری - و دو تا میکرد پاے چپ خود را - فیقعد علیہا - پس می نشست بر پاے چپ از براے جلسه
استراحت - ثم یعتدل - پس قرار میگرفت - حتی یرجع کل عظم الی موضعہ - تا آنکه باز میگشت هر استخوان بجاے خود - ثم
ینہض - پس برمیخاست - ثم یصنع فی الرکعۃ الثانیۃ مثل ذلک - پس میکرد در رکعت دوم مانند آنچه کرده در رکعت نخستین
الا آنکه ... آن سنت از جهت عدم استفتاح - ثم اذا قام من الرکعتین - پس چون می ایستاد بعد از دو رکعت بعد از قراءت تشهد و ذکر
آن درین روایت نیست چنانکه در روایت دیگر که راوی او ... کرده بیاید - کبر ورفع یدیہ حتی یحاذی بہما منکبیہ - تکبیر میگفت و برمیداشت
هر دو دست را تا مقابل دو دوش - کما کبر عند افتتاح الصلوٰۃ - چنانکه تکبیر گفته بود اول نماز در وقت شروع کردن در نماز - ثم یصنع
پس میکرد از آنچه مذکور شد - فی بقیۃ صلوتہ - در باقی نماز خود - حتی اذا کانت السجدۃ التی فیہا التسلیم - تا آنکه چون می بود
سجده از رکعتی که بعد از وے تشهد است و درود و سلام است - اخرج رجلہ الیسری - بیرون می آورد پاے چپ خود را - وقعد
متورکا علی شقہ الایسر - و می نشست بر سرین بر جانب چپ - ثم سلم - پس سلام میداد - قالوا - گفتند آن صحابه

که میان ایشان گفته بود که من دانا ترم بنماز آن حضرت - صدقت - راست گفتی - ہٰکذا کان یصلی - ہمچنین بود آن حضرت که نماز میگزارد و ظاہر این عبارت دلالت دارد برآنکه ایشان نیز عالم باین تفصیل مذکور بودند پس دعوی اعلمیت از ابی حمید رضی اللہ عنہ درست نباید پس حمل بران باید کرد که تصدیق ایشان مراو را بجہت وثوق بخبر اوست واللہ اعلم - رواہ ابو داؤد والدارمی وروی الترمذی وابن ماجہ معناہ - وقال الترمذی ہٰذا حدیث حسن صحیح - واین حدیث در سفر السعادۃ از صحیح ابن حبان ومسلم نیز روایت کرده است - وفی روایۃ لابی داؤد من حدیث ابی حمید - ودر روایتی مر ابی داؤد را از حدیث ابی حمید این چنین آمده که - ثم رکع فوضع یدیہ علی رکبتیہ - پس رکوع کرد پس نہاد ہر دو دست را بر ہر دو زانوے خود - کانہ قابض علیہما - گویا که وے چنگ زده است بر دو زانو - ووتر یدیہ - وزہ ساخت ہر دو دست را و تیر زده کردن کمان را یعنی زه گردانیده فنحّی یعنی دور کرد [illegible] را از پہلو ہا گویا که مرفقین مشابہ تیر گشتند و پہلو ہا مشابہ کمان که بران زه کنند چنانکه گفت - فنحاہما عن جنبیہ - پس دور داشت ہر دو دست را از ہر دو پہلوے خود - وقال - وگفت - ثم سجد - پس سجده کرد - فامکن انفہ وجبہتہ الارض - پس متمکن و ثابت گردانید بینی خود را و پیشانی خود را بر زمین از اینجا معلوم میشود که سجده بر بینی و پیشانی ہر دو باید کرد و آن حضرت نیز ہمچنین مواظبت می کرد و احادیث نیز متعاضد و متوافق اند بران و اگر بر یکی ازین اقتصار کند جائز است نزد امام ابو حنیفہ اما مکروه است و بروایتی بجبہہ تنہا مکروه نیست نزد صاحبین چنانکه بر بینی تنہا مکروه است و در حدیثی آمده است که سجده می کند بہفت عضو باید و بروایتی بر ہفت استخوان روے و دو دست و دو زانو و دو پاے - و در حدیثی بجاے روے پیشانی واقع شده و تحقیق آن در باب السجود بیاید - ونحی یدیہ عن جنبیہ - و یکسو داشت ہر دو دست خود را یعنی مرفقین را از ہر دو پہلوے خود - ووضع کفیہ حذو منکبیہ - ونہاد ہر دو کف دست برابر ہر دو دوش خود - وفرج بین فخذیہ - وکشاده کرد میان ہر دو ران خود - غیر حامل بطنہ علی شیء من فخذیہ - بازنہنده شکم خود را بر چیزے از دو ران خود - حتی فرغ - تا آنکه فارغ شد از ہر دو سجده - ثم جلس - پس نشست - فافترش رجلہ الیسریٰ - پس بگسترانید پاے چپ خود را - واقبل بصدر الیمنیٰ علی قبلتہ - و پیش داشت پشت پاے راست بر قبلہ خود و این مستلزم ایستاده داشتن اوست - ووضع کفہ الیمنیٰ علی رکبتہ الیمنیٰ - ونہاد کف دست راست را بر زانوے راست خود - وکفہ الیسریٰ علی رکبتہ الیسریٰ - و کف دست چپ را بر زانوے چپ خود - واشار باصبعہ یعنی السبابۃ - واشارت کرد در وقت اشہد ان لا الٰہ الا اللہ بانگشت خود که سبابہ است بجہت برداشتن آن در نفی و نہادن در اثبات و سبابہ انگشتی که متصل بانگشت نر است وا و را سبابہ ازان گویند که سب و لعنت یعنی دشنام میدہند عرب در وقت دشنام اشارت بدان کنند و این اسم جاہلیت است و در اسلام آن را مسبحہ و سباحہ گویند که در وقت تسبیح و توحید باللہ اشارت کنند و درین اشارت اینجا الٰہ اشارت است بتوحید باری تعالیٰ لا یستعفن [illegible] بسته شیطان نیز مستکذا قیل وفی اخریٰ - و در روایتی دیگر مر ابی داؤد را این چنین آمده که - واذا قعد فی الرکعتین - وچون می نشست بعد از دو رکعت برائے تشہد اولیٰ - قعد علی بطن قدمہ الیسریٰ - می نشست بر کف پاے چپ خود - ونصب الیمنیٰ - و ایستاده می کرد پاے

راست را۔ واذا کان فی الرابعۃ۔ وچون می بود در رکعت چہارم این در رباعی است وحکم رکعت سوم در ثلاثی نیز ہمین حکم است بود۔ افضی بورکہ الیسرے الی الارض۔ مساس میکرد وسیر سانید سرین چپ را بسوے زمین۔ واخرج قدمیہ من ناحیۃ واحدۃ۔ وبیرون می آورد ہر دو پاے خود را از یکجانب کہ جانب راست است وعن وائل بن حجر انہ ابصر النبی صلی اللہ علیہ وسلم حین قام الی الصلوٰۃ رفع یدیہ۔ روایت است از وائل ابن حجر بتقدیم حا بر جیم صحابی مشہور است از ابناے ملوک یمن بود وبشرف اسلام مشرف شد ونزد حضرت معزز ومکرم گشت کہ وے دید آن حضرت را ہنگامیکہ می ایستاد بنماز برسید برداشتہ ہر دو دست خود را۔ حتی کانتا بحیال منکبیہ۔ تا آنکہ می شدند در مقابلہ ہر دو دوش وے۔ وحاذی بابہامیہ اذنیہ۔ وبرابر میکرد ہر دو انگشت نر خود را ہر دو گوش خود را۔ ثم کبر۔ پس تکبیر می برآورد واین حدیث نیز موافق مذہب امام ابو حنیفہ است در تاخیر تکبیر از رفع۔ رواہ ابوداؤد وفی روایۃ لہ۔ ودر روایتے مر ابی داؤد را اجابے حاذی ابہامیہ اذنیہ این چنین آمدہ کہ یرفع ابہامیہ الی شحمۃ اذنیہ۔ بر میداشت ہر دو انگشت نر خود را بسوے نرمہ دو گوش خود وعن قبیصۃ بفتح قاف وکسر با بن ہلب بضم ہا وسکون لام وبعض گفتہ اند ہلب بفتح ہا وکسر لام تابعی ثقہ است وپدر او را صحبت است قدوم آورد پدر وے بر آن حضرت وکل بود پس آن حضرت دست مبارک خود را فرود آورد بر سرش پس روئید موے او وہلب بضم موے را گویند واہلب مویدار واین لقب او است ونام وے یزید بن عدی ست وبعض گفتہ اند سلام وصحیح قول اول ست۔ عن ابیہ۔ روایت میکند از پدر خود کہ ہلب است قال۔ گفت پدر وے۔ کان رسول اللہ۔ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یؤمنا۔ امامت می کرد ما را۔ فیاخذ شمالہ بیمینہ پس می گرفت دست چپ خود را بدست راست خود۔ رواہ الترمذی وابن ماجہ۔ وعن رفاعۃ بکسر را بن رافع صحابی انصاری خزرجی ست کنیت او ابو معاذ است بدری ست وپدر او از نقبا است ووے برادر مالک بن رافع وخلاد بن رافع ست ووے اول کسے ست کہ ایمان آورد از قبیلہ خزرج وحاضر شد عقبہ اولے را وبود با علی رضی اللہ عنہ در حرب جمل وصفین۔ قال۔ گفت۔ جاء رجل۔ آمد مردے۔ فصلی۔ پس نماز بگزارد۔ فی المسجد۔ در مسجد۔ ثم جاء فسلم علی النبی۔ پس آمد پس سلام داد بر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فقال النبی۔ پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اعد صلوتک فانک لم تصل۔ بازگردان نماز خود را زیراکہ بدرستی تو نماز نکردہ۔ فقال علمنی۔ پس گفت تعلیم کن مرا۔ یا رسول اللہ کیف اصلی۔ کہ چگونہ نماز بگزارم۔ قال اذا توجہت الی القبلۃ۔ فرمود آن حضرت چون روے آری بجانب قبلہ فکبر پس تکبیر بگو۔ ثم اقرأ بام القرآن۔ پس بخوان سورۂ فاتحہ را۔ وبما شاء اللہ ان تقرأ۔ وبخوان چیزے را یعنی سورتے دیگر را با فاتحہ کہ خواہد خداے تعالے کہ بخوانی یعنی چیزے را کہ بخواہی تو وچون خواست بندہ بخواست حق می باشد باین عبارت میگویند فاذا رکعت فاجعل راحتیک علی رکبتیک۔ پس چون رکوع کنی پس بگردان ہر دو کف دست خود را بر ہر دو زانوے خود وتمکن رکوعک۔ وتمکن کن وبقرار وآرام کن رکوع خود را۔ وامدد ظہرک۔ ودراز کن وبرابر دار پشت خود را۔ فاذا رفعت فاقم

ظهرك — پس چون بر داری سر را از رکوع پس راست گردان استخوان پشت خود را — وارفع رأسك — و بردار سر خود را
یعنی راست بایست — حتى ترجع العظام الى مفاصلها — تا آنکه باز گردند استخوانهای پشت بسوی بندهای خود
و جاهای خود — فاذا سجدت فمكن للسجود — پس چون سجده کنی پس قرار گیر و اطمینان کن برای سجود — فاذا رفعت فاجلس على
فخذك اليسرى — پس چون بر داری سر خود را پس بنشین بر ران خود یعنی قدم چپ خود احتمال دارد که این را بعد از هر دو
سجود بگوید پس مراد جلسه استراحت بود و احتمال دارد که مراد بر داشتن از سجده اولی باشد و بر هر تقدیر اختصار است و بنا
کلام کرده — ثم اصنع ذلك في كل ركعة وسجدة — پس بکن این مذکور را در هر رکوع و سجود — حتى تطمئن — تا آنکه قرار و آرام گیری و در رکوع
و قومه و سجده و جلسه — هذا لفظ المصابيح — این لفظ مصابیح است — ورواه ابوداود مع تغيير يسير — و روایت کرده آن را ابوداود با اندک تغییر
و روى الترمذي والنسائي معناه — و مضمون این حدیث مضمون همان حدیث ابی هریره است که در اول باب گذشت با اختلاف
که در بعض الفاظ واقع است و مباحث و تحقیقات همان است که مذکور شد — وفي رواية الترمذي — و در روایتی مر ترمذی را
این چنین آمده که — قال — گفت آن حضرت برای تعلیم آن مرد — اذا قمت الى الصلوة فتوضأ — چون خواهی که بایستی بسوی
نماز پس وضو کن — كما امرك الله — چنانکه امر کرده است ترا خدای تعالی بوضو — ثم تشهد — پس اذان گو — فاقم —
پس اقامت گو و بعضی از تشهد قرائت تشهد مراد داشته اند که خواندن آن بعد از وضو فضیلتی کثیر دارد و از اقامت بر پا داشتن
نماز و گزاردن آن — فان كان معك قرآن — پس اگر باشد با تو و در حفظ تو مقداری از قرآن — فاقرأ — پس بخوان — والا —
و اگر نباشد با تو قرآن و یاد نداری چیزی از آن — فاحمد الله — پس حمد بگو خدای تعالی را — وكبره — و تکبیر بگو و به بزرگی یاد کن
او را — وهلله — و تهلیل کن و توحید کن او را و از اینجا معلوم می شود که هر که قرآن یاد نداشته باشد سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
والله اکبر بجای قرآن بخواند چنانکه کسی ایمان آورد و تا در آمدن وقت نماز فرصت یاد گرفتن قرآن نشد ذکر و تسبیح و تهلیل کند
و نزد بعضی از شافعیه هفت ذکر یکی بعد و آیات فاتحة الکتاب که هفت اند و ظاهر آن مرد نیز نو مسلم بود و هنوز احکام و شرائع
به تمام نیاموخته بود و از اینجا بود تقصیر وی در اداء نماز کما ینبغی — ثم اركع — پس بعد برکوع رو — وعن الفضل بن عباس
اسن اولاد عباس است او را مناقب بسیار است کنیت او ابو محمد است و بعضی گفته اند ابو عبدالله وفات یافت در زمان امیر المؤمنین
عمر در طاعون عمواس سنة ثمان عشر و بعضی گفته اند کشته شده یوم الیرموک سنة خمس عشر والله اعلم — قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
الصلوة مثنى مثنى — یعنی نماز نفل افضل آن است که دو دو گزارند چه در روز و چه در شب و امام شافعی باین اخذ کرده است و نزد امام ابو حنیفه
چهار چهار رکعت افضل است در روز و در شب و بقول ابی یوسف و محمد در شب دو دو و در روز چهار چهار رکعت و دلیل امام شافعی
این حدیث است و دلیل صاحبین قیاس بر تراویح و امام ابو حنیفه میگوید بصحت رسیده است که آن حضرت بعد از عشا چهار رکعت می گزارد
و در صلوة ضحی نیز چهار رکعت آمده و نیز در چهار رکعت مشقت بیشتر است با داشت تحریمه و هر عبادت که در وی مشقت بیشتر
افضل تر و آنکه فرمود که نماز دوگان دوگان است محمول بر آنست که نماز نفل فرد نباید یعنی یک رکعت و سه رکعت نمی باید گزارد

از پیش و پس بطریق خرق عادت بود بوحی یا بالهام و گاه گاهست بود نه دائم و مؤید آن ست آنچه در خبر آمده است که چون ناقۂ آن حضرت گم شده بود و نیافتند که کجا رفت منافقان گفتند که محمد می گوید که خبر آسمان میدانم و نمیداند که ناقه او کجا است

پس فرمود آن حضرت والله من نمیدانم مگر آنچه پروردگار من مرا بداناند و اکنون خبر داد مرا پروردگار من که وی در فلان

جای چنین و چنان است و مهار وے در شاخ درخت بند شده است و نیز فرموده است که من بشرم نمیدانم که در پس این دیوار است یعنی بے دانانیدن حق سبحانه و لاجرم چون این افضل وارفع حالات آن حضرت بود صلی الله علیه وسلم

انکشاف حقائق اشیا و اعیان موجودات و اطلاع بر آن در بعضی حالات اکمل بوده باشد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم

مستغرق و غایب از کائنات بود چنانکه حال متمکنان کاملان باشد و بعضی مشائخ میگویند قدس الله اسرارهم که این حالت کشف و حضور است نه محل غیبت و استغراق و استهلاک و بعضی میگویند که بیان وقت آنحضرت صلی الله علیه وسلم

نیز مخلوق بود مانند سوراخ و این سخن نیز صحیح است و این حدیث صحیح ثابت شده والله اعلم

باب ما یقرأ بعد التکبیر

باب در بیان چیزے که خوانده شود در نماز بعد از تکبیر احرام بدانکه در احادیث صحیحه ادعیه و اذکار وارد است در افتتاح صلوٰۃ وارد شده چنانکه انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض و سبحانک اللهم و غیر آن

و آن مستحب است نزد شافعیه در فرائض و نوافل کلا و بعضا و نزد حنفیه نیز چنین در ظاهر مذهب با آنکه امام محمد مقتصر است بر سبحانک اللهم

وبحمدک الی آخره و هرچه غیر این مروی و منقول است محمول بر نماز تهجد یا مطلق نوافل است کذا فی الهدایه و نزد ابی یوسف

جمع است میان ثنا که مراد بوے سبحانک اللهم است و میان توجیه که وجهت وجهی است و مختار طحاوی همین است و مصلی مخیر است که توجیه

بعد از ثنا گوید یا قبل از وے و مشهور آنست که توجیه بعد از ثنا

الفصل الاول

عن ابی هریرة قال کان رسول الله گفت ابو هریره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه

وسلم یسکت بین التکبیر وبین القراءة اسکاتة خاموش می شد میان تکبیر و میان قرأت خاموش شدنی یسکت بفتح یا و ضم کاف

است چنانکه مشهور است و بضم یا و کسر کاف نیز روایت است بمعنی اول و اسکاتة بکسر همزه مصدر است بمعنی سکوت بر روایة

ثانی بر قیاس و بر اول بر خلاف قیاس و مراد بسکوت در اینجا ترک جهر است نه سکوت از ذکر فقلت بابی انت وامی ابوهریره میگوید پس

گفتم من با آن حضرت پدر و مادر من فدا باد ترا یا رسول الله اسکاتک بین التکبیر وبین القراءة ما تقول سکوت

ترا خاموش شدن ترا میان تکبیر و میان قرأت چیست که چه میگوئی در چه میخوانی در آن اسکاتک روایت مشهور بنصب است

و برفع نیز روایت است قال اقول گفت آن حضرت میگویم این کلمات را اللهم باعد بینی وبین خطایای بار خدایا

دوری کن میان من و میان گناهان من که کرده ام کما باعدت بین المشرق والمغرب چنانکه دوری کرده میان مشرق

و مغرب مبالغه میکند در محو گناهان گذشته را بتوبه و آمرزیدن بر وجه مبالغه و تاکید اللهم نقنی بار خدایا پاک گردان مرا و در دل نقی قلبی پاک گردان دل مرا

من الخطایا از گناهان کرده و ناکرده کما ینقی الثوب الابیض من الدنس چنانکه پاک گردانیده میشود جامه سفید از چرک

شدن طلب میکند محو آثار ذنوب گذشته و حفظ و عصمت از گناهان آینده و تخصیص بآب و برف بجهت مبالغه در تنقیه است که طهور دنس وی بیشتر است اگر چه قلیل باشد یا اشارت بمعنی فطرت که مولود است آدمی را در بدن ان - اللهم اغسل خطایای - خداوندا بشوی گناهان مرا که کرده ام - بالماء والثلج والبرد - بآب و برف و ژاله اشارت است بانواع مطهرات و اقسام مغفرت و مبالغه در غسل و تنقیه است و ثلج بسکون لام و برد بفتح را - متفق علیه - **وعن علی** رضی الله عنه - قال کان النبی - گفت امیر المؤمنین علی بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا قام الی الصلوة - چون می ایستاد بنماز - وفی روایة - و در روایتی بجای کان اذا قام الی الصلوة این عبارت آمده است که - کان اذا افتتح الصلوة - بود آنحضرت چون شروع می کرد در نماز - کبر ثم قال - تکبیر می گفت پس میگفت - وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض - روی آوردم بسوی کسیکه شگافته و از عدم بوجود آورده آسمانها و زمین را - حنیفا مسلما - در حالتیکه مسلمانان درست دین مائل از باطل بحق - وما انا من المشرکین - و نیستم از کافران انباز کننده جز حق را بحق در عبادت - ان صلوتی ونسکی - بدرستیکه نماز من و عبادت من - ومحیای ومماتی - و زندگی من و مردن من - لله رب العالمین - مر خدایرا ست که پروردگار جهانیان است - لا شریک له - نیست انباز او را در ربوبیت و استحقاق عبادت - وبذلک امرت - و بتوحید و اخلاص در وی آوردن بسوی حق امر کرده شده ام - وانا من المسلمین - و من از جمله اسلام آرندگان و امتثال و تسلیم نمایندگان و انقیاد و اطاعت کنندگان امر حق را چه امر تشریعی و چه امر ارادی و در روایتی چنانکه در فصل ثالث بیاید - وانا اول المسلمین - و من اول مسلمانانم و گفته اند که این مخصوص جناب نبوت مآب است صلی الله علیه وسلم که اول و سابق است در اسلام چه هر که غیر او ست هر پیغمبر سابق است در اسلام بر امت خود و در قرآن مجید بآن حضرت امر واقع شده که این چنین بگوید و از غیر حضرت وی این سخن درست نباید و دروغ بود پس بعض گفته اند که نماز وی فاسد گردد و صحیح آن است که اگر قصد تلاوت آیت قرآنی کند نه اخبار از حالت خود فاسد نگردد و گفت بنده ضعیف عفا الله عنه که اگر این بیچاره اخبار کند و مقصود انشاء تجدید ایمان و اسلام و اظهار انقیاد و تسلیم و اظهار رغبت باطاعت و انقیاد و ارادت وجهی دارد چنانکه خدام ملوک نزد ورود امر و حکم ایشان میگویند هر چه فرمان شود و نخست کسیکه امتثال امر نماید و گردن باطاعت و انقیاد نهد من باشم مقصود اظهار اشتیاق و رغبت و اطاعت است والله اعلم - اللهم انت الملک - خداوندا توئی پادشاه علی الاطلاق متصرف در ملک و ملکوت لا اله الا انت - نیست هیچ معبودی بحق مگر تو - انت ربی وانا عبدک - توئی پروردگار من و من بنده توام - ظلمت نفسی ستم کردم بر ذات خود و تقصیر در بندگی - واعترفت بذنبی - و اقرار کردم بگناهان خود و تو فرموده که هر بنده که بگناه خود معترف آید بدرگاه من آمرزم او را - فاغفرلی ذنوبی - پس بیامرز گناهان مرا - جمیعا - همه - انه لا یغفر الذنوب الا انت - زیرا که نمی آمرزد گناهان را هیچکس مگر تو - واهدنی لاحسن الاخلاق - و راه نما مرا به نیکوترین خوها و خصلتها - لا یهدی لاحسنها الا انت - راه نمی نماید به نیکوترین اخلاق هیچکس مگر تو - واصرف عنی سیئها لا یصرف عنی سیئها الا انت - و بگردان

از من خلقہاے بد را نمیگرداند از من خلقہاے بد را مگر تو - لبیک - ایستادگی دارم برائے خدمت تو و مقیم و دائم بر اطاعت تو

وسعدیک - یاری و نصرت میدہم دین ترا دائم - والخیر کلہ فی یدیک - و نیکی ہمہ در دو دست قدرت تست - والشر لیس الیک

و بدی نیست منسوب و مضاف بتو تادبا و تعظیما - اگرچہ ہمہ بآفرینش تست و بحقیقت در آفرینش شر نیست کہ چون بجا دارد

و پیدا کردن ہر چیز حکمتہا است شر اگر ہست در مخلوقات ست چنانکہ گفت من شر ما خلق و بعض گویند معنی الشر لیس الیک

آن است کہ شر نیست نزدیک گردانندہ بسوی تو کہ بدان بدرگاہ تو تقرب توان جست یا نیست شر صعود کنندہ بسوے تو

و رسندہ بدرگاہ قبول تو چنانکہ فرمود الیہ یصعد الکلم الطیب - انا بک والیک - من وثوق کنندہ و استواری کنندہ ام بتو

والتجا آرندہ ام بسوے تو یا بتو میزیم و می میرم بتو و بقدرت تو باز میگردم و بر میگردم بسوے تو یا من قائم بتو و رغبت

کنندہ ام بسوے تو - تبارکت وتعالیت - بزرگی و برتری و بلندی تو از رسیدن ادراک بکنہ ذات و صفات تو

استغفرک واتوب الیک - آمرزش میخواہم از تو و باز میگردم از گناہان بسوے تو - واذا رکع قال - و چون

رکوع میکرد میگفت - اللہم لک رکعت - خداوندا برائے تو و طاعت تو و رضاے تو رکوع کردم و رکوع در لغت

پشت خم دادن - وبک آمنت - و بتو ایمان آوردم بوجود تو و صفات کمال تو - ولک اسلمت - و مر ترا اسلام

آوردم و کار خود را بتو سپردم - خشع لک سمعی وبصری - فروتنی کرد مر ترا شنوائی من و بینائی من - ومخی وعظمی وعصبی -

و مغز استخوان من و استخوان من و پے من تقدیم مغز استخوان شاید کہ بجہت آن باشد کہ خشوع از باطن بظاہر می آید و ہمین نکتہ

تقدیم عظم بر عصب باستخوان بود - فاذا رفع راسہ قال - پس چون بر میداشت سر خود را میگفت - اللہم ربنا لک الحمد -

اے خداے پروردگار ما مر تراست ستودن - ملأ السموات والارض وما بینہما - پری آسمانہا و زمین و چیزیکہ میان آسمان و

زمین است - وملأ ما شئت من شیء بعد - و پری چیزیکہ خواہی بوجود آوردن پس از آسمانہا و زمین و چیزے کہ میان آسمان

و زمین ست از ممکنات بعد و مقصود چون کمال قدرت وے سبحانہ آسمان و زمین و میان آسمان و زمین تمامہ مقدورات و ممکنات را گرفتہ است

ہمہ لبریز ستایش و سپاس خواہد بود - واذا سجد قال - و چون سجدہ میکرد میگفت - اللہم لک سجدت وبک آمنت ولک

اسلمت - خداوندا ترا سجدہ کردم تقدیم ترا اشارت ست باخلاص عمل و بتو ایمان آوردم و مر ترا اسلام آوردم و سپردم بتو

کار خود را - سجد وجہی للذی خلقہ - سجدہ کرد روے من بآن ذاتیکہ من ہر کسے را کہ پیدا کرد او را - وصورہ - و ہر کسے را کہ صورت

داد او را یعنی وجہ را فی الدراج تصویر صورت کردن و آفریدن - وشق سمعہ وبصرہ - و شگافت شنوائی او را و بینائی او را

جہاد آلت شنوائی و بینائی ست کہ مراد پیدا کردن گوش و چشم ست و چون بصورت شگافتہ اند تعبیر بشق کرد - تبارک اللہ

احسن الخالقین - بزرگ ست خدا کہ نیکوترین پیدا کنندگان است و پیدا کنندہ او ست تنہا و غیرے پیدا کنندہ نیست خالقین

باعتبار ظاہر ست چنانکہ مصوران می سازند - ثم یکون من آخر ما یقول بین التشہد والتسلیم - پس میبود از آخر آنچہ می گفت آنحضرت

میان التحیات و سلام این دعا - اللہم اغفرلی ما قدمت وما اخرت - خداوندا بیامرز مرا گناہان کہ پیش کردہ ام و آنچہ پس کردہ ام

وما اسررت وما اعلنت - و گناهان که پنهان کرده ام و آنچه آشکارا کرده ام - وما اسرفت - و آنچه اسراف کرده ام و افزونی
کرده ام و از حد اعتدال در گذشته ام در اعمال و مال و جاه و امثال آن - وما انت اعلم به منی - و گناهان که تو داناتری بآن
از من - انت المقدم وانت المؤخر - توئی که پیش کننده هر کرا خواهی از بندگان خود در قدر و عزت در دنیا و آخرت و پس افگننده
هر کرا خواهی - لا اله الا انت - رواه مسلم - روایت کرد این حدیث را مسلم - وفی روایة للشافعی - و در روایتی که شافعی راست
این چنین آمده که بعد از قول وے - والشر لیس الیک - این کلمات گفته - والمهدی من هدیت - و هدایت کرده شده آنست
کسیست که تو هدایت کرده و بمقصد رسانیده او را - انا بک والیک - شرح این معلوم شد - لا منجا منک - نیست نجات
و رستگاری از عذاب و قهر تو - ولا ملجأ الا الیک - و نیست پناه و تکیه گاه مگر بسوے جناب رحمت تو منجا با الف است و بجای
همزه و گاهے این را نیز بالف خوانند بموافقت ملجا - تبارکت - بزرگی و عظمی تو - وعن انس ان رجلا جاء فدخل الصف -
روایت است از انس که مردے آمد پس در آمد در صف نماز - وقد حفزه النفس - و حال آنکه بتحقیق در تعب و شدت انداخته بود
مر او را هیبت سخت و دویدن وے برائے نماز و اصل حفز بمعنی دفع کردن و در شتاب آوردن برکسی
از جائے - فقال - پس گفت آن مرد - الله اکبر الحمد لله حمدا کثیرا طیبا - حمد مر خدای را حمدی بسیار پاک و پاکیزه
مبارکا فیه - برکت کرده شده در وے - فلما قضی رسول الله صلی الله علیه وسلم - هرگاه که گزارد و تمام کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
صلوٰته - نماز خود را - قال - گفت - ایکم المتکلم بالکلمات - کدام یکے از شما بود گوینده این سخنان را - فارم القوم - پس
خاموش ماندند این گروه که نماز می کردند و حاضر بودند از جهت آنکه شاید خواندن از ایشان بوجود آمده که موجب خطاب
و عتاب گردد ارم بفتح همزه و راء و تشدید میم بمعنی سکت و در بعضی روایات ازم بزاے و تخفیف میم نیز آمده و ازم بمعنی
امساک از کلام آید - فقال - پس باز فرمود آنحضرت - ایکم المتکلم بالکلمات فارم القوم - این بار نیز سکوت ورزیدند از بیم
عتاب - فقال ایکم المتکلم بها - باز فرمود که کدام یکے از شما متکلم بود باین کلمات این بار فرمود - فانه لم یقل باسا - چه سرے بود
و اندیشه نکنید زیرا که آن گوینده نگفته است سخنی را که موجب اثم و تبعه گردد - فقال رجل - پس گفت مردے - جئت وقد حفزنی
النفس - آمدم و بتحقیق تنگ گرفت مرا نفس - فقلتها - پس گفتم این کلمات را ذکر تنگی نفس بیان واقع است والا در گفتن این
کلمات و اعتذار از ان دخلے ندارد - فقال لقد رایت اثنی عشر ملکا یبتدرونها - گفت آنحضرت بتحقیق دیدم دوازده فرشته را
که سبقت میکردند و شتابی می نمودند این کلمات را - ایهم یرفعها - تا کدام یکے از ایشان بالا برد این کلمات را بمحل قبول در
جناب حضرت الهی عز اسمه تعیین عدد دوازده مفوض بعلم شارع است و بعضے از محققین گفته اند که هر یکے از جواهر و اعراض را
روح مجرد است که مقوم و بر پا دارنده اوست پس گویا ظاهر شد ارواح این حروف مذکوره که دوازده اند باسقاط تکرارات
و عدم اعتبار الف و همزه که اول صورت او در خط ظاهر است نه در لفظ و ثانی در لفظ نه در خط چنانکه بیان کرده شده است در
جائے خود و در حدیثے دیگر وارد شده که دیدم سی و چند فرشته را باعتبار تکرارات و الفاظ والله اعلم - رواه مسلم

الفصل الثانی عن عائشة رضی الله عنها قالت کان رسول الله - گفت عائشه بود پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم اذا افتتح الصلوة قال - چون آغاز میکرد نماز را میگفت - سبحانک اللهم - تنزیه میکنم ترا و پاکی یاد میکنم تنزیه کردنی لائق
بجناب قدس تو ای خدا - وبحمدک - و تسبیح میکنم ملتبس و مختلط بحمد تو و ستایش ذات پاک تو کسی این جمله در معنی سبحان الله والحمد لله
باشد - وتبارک اسمک - و بزرگ است نام تو - وتعالی جدک - و بلند است عظمت و سلطنت و غنای تو و جد بمعنی بخت
نیز گفته شده اند یعنی بخت مرد هم آمده - ولا اله غیرک - و نیست خدائی غیر تو - رواه الترمذی وابوداود - روایت کرد این حدیث را ترمذی
وابوداود از عائشه - ورواه ابن ماجة عن ابی سعید - و روایت کرد آنرا ابن ماجه از ابی سعید خدری - وقال الترمذی هذا حدیث
لا نعرفه الا من حارثة - و گفت ترمذی این حدیثیست که نمی شناسیم ما آنرا مگر از روایت حارثه - وقد تکلم فیه من قبل
حفظه - و بتحقیق سخن کرده شده و طعن کرده شده است در حارثه از جانب حفظ و ضبط وی یعنی حارثه مردیست که ضبط و حفظ
وی حدیث را قوی نیست بدانکه استفتاح بسبحانک اللهم ثابت است از آن حضرت صلی الله علیه وسلم از خلفاء راشدین و قائل اند
بدان اجلهٔ علماء حدیث مثل سفیان ثوری و احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه و روایت کرده اند آنرا علمای ائمه حدیث و گفته اند
بدان بسیاری از علماء تابعین و اختیار کرده آنرا امام اعظم ابوحنیفه و غیر وی از مجتهدین و ترمذی نیز در جامع خود گفته
که درین باب حدیث آمده از علی و عائشه و عبدالله بن مسعود و جابر و جبیر بن مطعم و ابن عمر و عمل برین است نزد اهل علم
از تابعین و غیر ایشان و نهایت آنکه ترمذی در حدیثیکه از ابی سعید آمده از طریق حارثه تکلم کرده و این ضرر ندارد در صحت حدیث
از طرق دیگر و تحقیق آنست که افتتاح بسبحانک اللهم صحیح و ثابت و مشهور است و با ادعیهٔ دیگر نیز یاد نیز آمده و کلام درین مقام
و در شرح زیاده برین واقع شده فلینظر ثمه - وعن جبیر بن مطعم انه رای رسول الله - روایت است از جبیر بن مطعم
که قرشی نوفلی است از اولاد عبد مناف و احوال وی در مواضع نوشته شده است که وی دید پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم
یصلی صلوة - میگزارد نمازی را نمیدانم از نمازهای فرض یا نفل - قال - گفت بعد از تکبیر احرام - الله اکبر کبیرا الله اکبر کبیرا الله اکبر کبیرا
سه بار - والحمد لله کثیرا والحمد لله کثیرا والحمد لله کثیرا - نیز سه بار - وسبحان الله بکرة واصیلا - و تنزیه میکنم خدا را بامداد
و بیگاه و شبانگاه و تخصیص این دو وقت بذکر جهت فضیلت اینها است که زمان اجتماع ملائکه لیل و نهار اند - ثلثا - قید
اخیر است یعنی این نیز سه بار است چنانکه آن دو که ذکر رفت گفته شد - اعوذ بالله من الشیطان - پناه میجویم بخدا از شیطان
من نفخه ونفثه وهمزه - از نفخ شیطان و نفث وی و همز وی - مراد از نفخ شیطان کبر و خود پسندی است که آدمی را در وی
می اندازد و این معنی را بر وسوسهٔ وی آرایید و او را در نظر وی بزرگ می در آرد گویا که در وی میدمد و بر باد میکند - و مراد از نفث
که بمعنی دم کردن است سحر گفته اند که شیطان آدمی را امر میکند یا باعث بر کردن آن می شود و این معنی مناسب تر است
بقول حق سبحانه ومن شر النفاثات فی العقد که مراد بآن زنان ساحره اند و بعضی گویند مراد بنفث شعر است که میدمد و می اندازد
در نفس آدمی و می برآرد از زبان وی مانند افسون و مراد شعر مذموم خواهد بود که متضمن معنی کفر و فسق و هجو مسلمانان است

وهمز او نفخ تخویف کردن و القا دادن در مهره هم بیت گوی یعنی و بعضی گفته اند که همز شیطان وسوسه او ست که در دلها
مردم می اندازد چنانکه در قول حق تعالی است اعوذ بک من همزات الشیاطین وساوس و خطرات مراد داشته اند – رواه ابوداود
وابن ماجه – الا انه لم یذکر والحمد لله کثیرا وذکر فی آخره من الشیطان الرجیم – روایت کرده اند این حدیث را ابوداود و ابن ماجه
ولیکن ابن ماجه ذکر نکرد لفظ الحمد لله کثیرا را وذکر کرد در آخر حدیث لفظ من الشیطان الرجیم را و راوی از عمر رضی الله عنه تفسیر
این سه چیز نقل میکنند و میگویند – قال عمر رضی الله عنه نفخه الکبر ونفثه الشعر وهمزه الموتة – نفخ شیطان کبر است ونفث وی شعر و همز
وی موته بضم میم و سکون واو وفتح تای فوقانیه نوعی از جنون است مثل صرع که عارض میشود آدمی را و می اندازد او را و نشنیده
است اگر روایت این تفسیر از عمر رضی الله عنه بصحت برسد متعین گردد که مراد همین است وعن سمرة بفتح سین و ضم میم بن جندب
بضم جیم و فتح دال و ضم آن صحابی مشهور است کثیر الحدیث در بصره بود و حسن بصری و غیر وی از وی شنیده و هو اصح [illegible]
احوال وی نوشته شده است – انه حفظ عن رسول الله – روایت است از سمره که وی یاد گرفت از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
سکتتین – دو سکته یعنی دو خاموشی که در نماز میکرد – سکتة اذا کبر – یک سکته چون تکبیر تحریمه برآورد که بود از وی دعای
استفتاح میخواند و سکته اینجا بمعنی عدم جهر است نه سکوت مطلق و در بعض روایات آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم
دعای استفتاح بجهر میخواند و گفته اند که آن از برای خاطر مقتدیان بود تا بدانند که میخواند و باید خواند – وسکتة اذا فرغ من
قراءة – وسکته دیگر چون فارغ میشد از خواندن – غیر المغضوب علیهم ولا الضالین – و چون انکار کردند سمره بن جندب را بابی بن کعب که او نیز از
صحابه است رسید – فصدقه – پس تصدیق کرد او را و قبول کرد ابی بن کعب – رواه ابوداود وروی الترمذی وابن ماجه
والدارمی نحوه – بدانکه سکته اول بعد از تکبیر متفق علیه است میان ائمه اربعه [illegible] برای خواندن دعای استفتاح و سکته
دوم سنت است نزد شافعی و از احمد نیز آمده چنانکه طیبی گفته تا مقتدیان قرأت فاتحه کنند و منازع امام در قرأت نشوند که نهی
واقع شده است از آن و سکته دیگر گفته اند میان ولا الضالین و آمین برای فرق تا توهم آنکه آمین از فاتحه است و جای هم
بعد از فراغ از سوره فصل میکرد میان قرأت و تکبیر رکوع و در مذهب حنفیه و مالکیه نیست مگر سکته استفتاح و آن در حقیقت
سکته نیست چنانکه گفته شد وعن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا نهض من الرکعة الثانیة – چون
برمیخاست از رکعت دوم – استفتح القراءة – آغاز میکرد قرأت را – بالحمد لله رب العالمین ولم یسکت – و سکوت نمیکرد برای
خواندن دعای استفتاح ظاهر لفظ حدیث در آن است که ابتدا بالحمد لله میکرد و شافعیه که قائل اند بجهر تسمیه جزء فاتحه تأویل
میکنند که مراد بالحمد لله تمام سوره است با بسمله چنانکه گذشت یا مراد آن است که جهر بسمله نمیکرد و حکم برخاستن از رکعت اول
نیز همین است ولیکن تخصیص بیان حکم برخاستن از رکعت ثانیه واقع شده است زیرا که در اینجا چون نصف از نماز تمام شد جای
توهم است که در اینجا نیز سکته برای خواندن دعای استفتاح باشد هکذا فی صحیح مسلم همچنین است حدیث در صحیح مسلم – وذکر الحمیدی
فی افراده – وذکر کرده است این حدیث را حمیدی که جمع بین الصحیحین کرده در افراد مسلم وکذا صاحب الجامع عن مسلم وحده

وہمچنین ذکر کردہ است صاحب جامع الاصول کہ جمع میان صحاح ستہ کردہ از مسلم تنہا این کلام اعتراض است بر صاحب مصابیح کہ این حدیث را در صحاح آوردہ نہ در حسان

الفصل الثالث — عن جابر قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا استفتح الصلوۃ کبر ثم قال ان صلوتی ونسکی ومحیای ومماتی للہ رب العالمین لا شریک لہ وبذلک امرت وانا اول المسلمین اللھم اھدنی لاحسن الاعمال واحسن الاخلاق لا یھدی لاحسنھا الا انت وقنی سیئ الاعمال وسیئ الاخلاق لا یقی سیئھا الا انت رواہ النسائی — شرح این حدیث در فصل اول معلوم شد ودر آنجا وانا من المسلمین بود وانجا انا اول المسلمین نکتہ در بعضی نسخ گذشت ودر اینجا الاعمال والاخلاق ہردو مذکور است ودر آنجا اخلاق تخصیص بذکر یافتہ ودر آنجا واصرف عنی وانجا وقنی والاقی است ومعنی ہردو عبارت یکی است وتفنن در عبارت است **وعن محمد بن مسلمۃ** بفتح میم ولام وسکون سین انصاری اشہلی حارثی حاضر شد تمام مشاہد را الا تبوک کہ آنحضرت اورا بمدینہ گذاشتہ رفتہ بود واز فضلائے صحابہ بود در اسلام آوردہ بود وحضرت در فتنہ گوشہ گرفت در ایام فتنہ بامر نبوی رضی اللہ عنہ تابعین بسیار روایت کردہ اند — قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا قام یصلی تطوعا قال — چون میگزارد آنحضرت نماز نفل را میگفت — اللہ اکبر وجہت وجہی للذی فطر السموات والارض حنیفا وما انا من المشرکین — شرح این گذشت — وذکر الحدیث مثل حدیث جابر — وذکر کرد حدیث را چنانکہ جابر ذکر کرد — الا انہ قال — مگر آن است کہ محمد بن مسلمہ گفت — وانا من المسلمین — وجابر وانا اول المسلمین گفت — ثم قال — پس میگفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم اللھم انت الملک لا الہ الا انت سبحانک وبحمدک — شرح این گذشتہ است — ثم یقرا — بعد از آن میخواند آنحضرت قرآن را ظاہر آنست کہ قرأۃ بعد از استعاذہ وبسملہ خواہد بود چنانکہ در احادیث دیگر آمدہ است ومقصود راوی اینجا بیان این است کہ پیش از قرأۃ دعائے استفتاح میخواند رواہ النسائی

باب القراۃ فی الصلوۃ

قرأت در نماز نزد جمہور ائمہ علما فرض است ونزد شافعی در تمام نماز ونزد مالک در سہ رکعت باعتبار اقامت اکثر مقام کل ونزد ما در دو رکعت ومذہب امام احمد در قول مشہور موافق مذہب شافعی است ودر روایتے موافق مذہب ما ونزد حسن بصری فرض در یک رکعت ودر روایتے از ابوبکر اصم وسفیان بن عیینہ قرأت سنت است وبنائے صلوۃ بر افعال است نہ اقوال ولہذا ساقط میگردد نماز بجہت عدم قدرت بر افعال با وجود قدرت بر اقوال نہ برعکس کذا فی شرح الہدایۃ

الفصل الاول — عن عبادۃ بضم عین وتخفیف موحدہ بن الصامت از نقبائے انصار وعظمائے صحابہ است در مواضع احوال وے نوشتہ شدہ است — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا صلوۃ لمن لم یقرا بفاتحۃ الکتاب — نیست نماز مر کسے را کہ نخواند فاتحۃ الکتاب را — متفق علیہ وفی روایۃ لمسلم — ودر روایتے مر مسلم را — لمن لم یقرا بام القرآن — نیست نماز مر کسے را کہ نخواند ام القرآن را این نیز نام سورہ فاتحہ است بجہت اشتمال وے بر مقاصد قرآن

کرد ثنا بر خدا و تمجید و تعظیم وی و بیان وعد و وعید او است یا چون مبدأ و مفتتح قرآن است گویا اصل و منشأ او است
و قضا عدا پس بخواند فوق فاتحه و زیاده بر آن یعنی فاتحه البته می باید خواند و مقتصر بر فاتحه هم نیست اگر چیزی زیاده کند
نیز درست است تمسک کرده بایں حدیث شافعی و احمد و در روایتی بر فرضیت قرأت فاتحه در نماز زیرا که نفی کرده نماز
از کسی که فاتحه نخواند و ظاهر این نفی کمال است بدلیل قول حق سبحانه فاقرءوا ما تیسر من القرآن و نیز فرموده آن حضرت با اعرابی
اقرأ ما تیسر معک من القرآن پس فرض که نماز بی وی روا نبود خواندن چیزی از قرآن باشد هر چه باشد از فاتحه یا غیر
آن و خواندن فاتحه واجب باشد که نماز بی وی ناقص بود و عن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من صلی صلوٰة لم یقرأ فیها بام القرآن فهی خداج کسی که بگزارد نمازی را که نخواند در وی فاتحه را پس
آن نماز ناقص است خداج بکسر خا انداختن ناقه بچه را پیش از مدت و معنی مثل او نقصان آمده ثلثا سه بار فرمود این کلمه را
و تاکید کرد آن را بقول خود غیر تمام و در بعض نسخ غیر تام فقیل لابی هریرة انا نکون وراء الامام پس گفته شد
ابی هریره را که ما می باشیم پس امام پس آیا ما هم بخوانیم قال گفت ابو هریره اقرأ بها فی نفسک بخوان فاتحه را پنهان و
آهسته چنانچه بشنوانی خود را فانی سمعت رسول الله زیرا که من شنیده ام پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول قال الله
تعالی می گفت که گفته است خدای تعالی قسمت الصلوٰة بینی و بین عبدی نصفین بخش کرده ام نماز را میان خود و
میان بنده خود دو نیم یعنی نیمی برای بنده و نیمی برای من حمد و ثنا برای من است و دعا و سوال برای بنده
و لعبدی ما سأل و مر بنده مراست چیزی که سوال کرده و درخواسته است از من مراد بصلوٰة درینجا فاتحه است و همین
وجه استدلال ابی هریره بایں حدیث بر فرضیت قرأت فاتحه بر مقتدی یعنی پس چون شان فاتحه این باشد لابد بود از قرأت
وی در نماز لزوماً و حتماً یا گوییم بلکه حدیث دلالت دارد که فاتحه عین نماز و کل او است مبالغه چنانچه در الحج عرفة پس
لا اقل جزو نماز و داخل در وی باشد نه خارج از حقیقت آن فلیفهم بعد از آن بیان کرد تنصیف فاتحه را میان خدا و بنده
بقول خود فاذا قال العبد پس چون میگوید بنده الحمد لله رب العالمین قال الله میگوید خدای تعالی حمدنی عبدی
ستود مرا بنده من و اذا قال و چون میگوید بنده الرحمن الرحیم قال میگوید الله تعالی اثنی علی عبدی ثنا گفت
بر من بنده من بصفات کمال و اذا قال و چون میگوید بنده مالک یوم الدین قال میگوید خدای تعالی مجدنی عبدی
بزرگ داشت و تعظیم کرد مرا بنده من و مجد شرف و کرم واسع و گفته اند مجید آن است که شرف ذات را با حسن افعال مقارن
گردانید این سه خالص مر خدا راست جل جلاله و اذا قال و چون میگوید بنده ایاک نعبد و ایاک نستعین ترا می پرستیم
و از تو یاری میجوییم در تمامه مهمات خصوصاً در پرستیدن قال میگوید خدای تعالی هذا بینی و بین عبدی این
مشترک است میان من و بنده من چه عبادت برای خدا و استعانت برای بنده و لعبدی ما سأل و مر بنده
مراست چیزی که سوال کرد و درخواست نمود آن را از استعانت و استمداد و اذا قال و چون میگوید بنده

اهدنا الصراط المستقیم - نمای ما را راه راست - صراط الذین انعمت علیهم - راه آن کسانی که نعمت داده بر ایشان -
غیر المغضوب علیهم ولا الضالین - نه آنانکه خشم گرفته شده است بر ایشان و نه گمراهان - قال میگوید خدای تعالی
هذا لعبدی - این سه چیز بنده مراست - و لعبدی ما سأل - و مر بنده مراست آنچه سوال کرد حاصل آنکه فاتحه هفت
آیت است خاص حق تعالی است او و سه مخصوص به بنده و سوال و دعای او و یکی مشترک پس دو قسمت شد میان خدا
و بنده و این حدیث دلالت میکند بر آنکه بسمله داخل فاتحه و جزو او نیست چنانکه مذهب ماست و یکی از هفت آیت صراط الذین
انعمت علیهم است - رواه مسلم - وعن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم وابا بکر وعمر کانوا یفتتحون الصلوٰة - روایت است
از انس که آن حضرت صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر رضی الله عنهما ابتدا میکردند نماز را - بالحمد لله رب العالمین - رواه مسلم
سابقاً معلوم شد که ظاهر حدیث آن است که بسم الله الرحمن الرحیم نخوانند ولیکن قرأت آن مجمع علیه است و هیچ یکی
را دران خلاف نیست و از فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم باحادیث دیگر نیز ثابت شده خواه بسمله را جزو فاتحه دانند
چنانکه شافعیه میگویند یا ندانند چنانکه مذهب حنفیه است ولیکن در اول صلوٰة فقط نزد امام ابوحنیفه که او را مفتاح الصلوٰة میدارد
مثل تعوذ و در روایتی از وی و مذهب صاحبین در اول هر رکعت زیرا که تسمیه مفتاح قرأت است و هر رکعت مستقل است
دران و از جهت احتیاط و اختلاف علما در جزئیت تسمیه مر فاتحه را در میان فاتحه و سورت مگر نزد امام محمد در صلوٰة سریه
پس شافعی تاویل میکند این حدیث که مراد بالحمد لله رب العالمین تمام سوره است چنانکه گذشت و ما میگوییم که مراد نفی جهر است
به بسمله نه نفی قرأت آن و تحقیق ثابت شده است از آن حضرت صلی الله علیه وسلم و از خلفای راشدین و صحابه دیگر رضوان الله
علیهم اجمعین که جهر نمیکردند بسمله را اگرچه نماز جهریه می بود و شیخ ابن الهمام از بعض حفاظ نقل کرده که هیچ حدیثی ثابت
نشده که صریح باشد در جهر بتسمیه مگر آنکه در اسناد وی سخن است و هیچ یکی از ارباب سنن را که مشهوره اند اخراج نکرده حدیث
دران باوجود آنکه کتب ایشان مشتمل است بر احادیث ضعیفه نیز و ضعیفین از صحابه و تابعین و تبع تابعین و غیرهم از ائمه
لا تعد و لا تحصی ذکر کرده اند که جهر نمیکردند و احیاناً اگر از بعض جهر روایت کرده اند برای تعلیم بود یا بجهت کمال
قرب بعضی از مقتدیان آن را شنیده و ترمذی دو باب عقد کرده یکی برای جهر بتسمیه و دیگری در ترک جهر
و تصحیح کرده احادیث ترک جهر را و گفته که درین جانب اند اکثر از اهل علم از اصحاب از ابی بکر و عمر و عثمان و علی و
غیرهم و تابعین و من بعدهم و کلام درین مقام در شرح زیاده بیان کرده شده است چنانکه ظاهر شد که مذهب امام
ابوحنیفه اصح و ارجح است وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا امن الامام فامنوا - چون
آمین گوید امام آمین بگویید شما ظاهر معنی حدیث آن است که امام بعد از قرأت فاتحه آمین میگوید چون وی آمین بگوید
شما نیز آمین بگویید و بعضی گفته اند معنی آن است که چون امام دعا میکند و اهدنا الصراط المستقیم تا آخر سوره میخواند و این محل
تامین الامام است شما نیز متوجه تامین باشید تا با وی آمین بگویید چنانکه میگویند چون پادشاه کوچ کند شما نیز کوچ کنید یعنی ساخته

آماده گوئی باشید تا چون وقت گوئی وے بسبب شما نیز با وے گوئی کنید و حاصل هر دو معنی یکی است غایت آنکه از ظاهر معنی اول تقدم امام در تامین مفهوم میگردد و اگر چنین هم باشد و نیست چنانکه در سائر افعال حال ماموماں با امام است مگر اینجا مبادرت بتامین و موافقت با امام مستحب باشد فافهم ابهداز ان تعلیل کرد تامین امام و ماموم را هر دو بقول خود ۔ فانه من وافق تامینه تامین الملائکة ۔ یعنی ملائکه نیز آمین میگویند پس شما نیز گوئید زیرا که هر که موافق افتد آمین گفتن وے با آمین گفتن فرشتگان ۔ غفر له ما تقدم من ذنبه ۔ آمرزیده می شود مر او را هر چه پیش رفته است از گناهان وے پوشیده نماند که ظاهر او چنان می نماید که فرماید هر که موافق آید تامین وے استجابت کرده میشود مر او را قبول کرده می شود دعائے وے مغفرت ذنوب از کجا آمد مگر آنکه گویند چون علما مغفرت ذنوب را خصائص این موافقت و لوازم وے گردانیده است با حصول اجابت نیز و شاید که ملائکه درین وقت استغفار نیز میکرده باشند مر آمین گویندگان را چنانکه نشسته در مسجد بانتظار نماز را دعا می کنند بحصول مغفرت و خود کار فرشتگان همیشه دعا و استغفار است مر مومنان را چنانکه در قرآن مجید فرموده است ۔ یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون لمن فی الارض ۔ خصوصا نزد نماز شریف امر خیر پس حاصل معنی آن باشد که هر که موافق افتد تامین او تامین ملائکه را مغفور است و هر که مغفور است مستجاب است دعا ۔ او فافهم ۔ متفق علیه ۔ و فی روایة قال اذا قال الامام ۔ و در روایتے گفت آن حضرت چون بگوید امام ۔ غیر المغضوب علیهم ولا الضالین ۔ که وقت تامین است ۔ فقولوا ۔ پس بگوئید آمین ۔ فانه من وافق قوله قول الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه هذا لفظ البخاری ۔ این لفظ بخاری است ۔ و لمسلم نحوه ۔ و مر مسلم را مانند این است یعنی در معنی موافق و در لفظ مخالف ۔ و فی اخری للبخاری ۔ و در روایت دیگر مر بخاری را این چنین آمده است ۔ قال اذا امن القاری ۔ چون آمین گوید قاری که عبارت از امام است یا مطلق قاری مراد باشد اگرچه در غیر نماز باشد ۔ فامنوا ۔ پس آمین بگوئید ۔ فان الملائکة تؤمن ۔ زیرا که ملائکه آمین میگویند ۔ فمن وافق تامینه تامین الملائکة غفر له ما تقدم من ذنبه ۔ و آمین بمعنی استجب است یعنی وے چنین باد و بعضی گفته اند اسم الٰہی است و مراد طلب اجابت است از وے تعالیٰ و بعضی گفته اند که جمیع النیست در بهشت که قائل آن مستحق آن درجه میگردد و مد الف و قصر وے با تخفیف میم هر دو آمده و اکثر روایت بمد الف است اما بمد و تشدید میم بعضی گفته اند خطا است و تحقیق آن است که آن نیز لغتے است در ان و لیکن قلیل است فتدبر ۔ وعن ابی موسی الاشعری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلیتم ۔ چون بگذارید نماز بجماعت و شاید که قید جماعت مستحب فهم آن از سیاق حدیث که فرمود ۔ فاقیموا صفوفکم ۔ پس راست گردانید صفهائے خود را و صفت در لغت راست داشتن و مراد باقامت صفوف تسویه آنها است و برابر و هموار ساختن چنانکه اعوجاج و فرجه در ان نباشد و اتمام صف را نیز داخل آن داشته اند ۔ ثم لیؤمکم احدکم ۔ پس باید که امامت کند شما را یکے از شما هر که کند جائز است و آنکه در حدیث دیگر آمده که اعلم و اقرأ و اکبر ۔ باید که وے بیان اولے و افضل است ۔ فاذا کبر فکبروا ۔ پس چون تکبیر برآرد امام پس تکبیر برآرید شما ۔ و اذا قال ۔ و چون بگوید ۔ غیر المغضوب علیهم ولا الضالین فقولوا ۔ پس بگوئید آمین ۔ یجبکم الله ۔ پاسخ دهد شما را خدائے تعالیٰ و قبول کند دعائے

شما را - فاذا کبر فکبروا واذا رکع فارکعوا - پس چون تکبیر گوید امام و در رکوع کند پس تکبیر گویید شما و در رکوع کنید و مدلول کلمهٔ فا
آن ست که مقتدیان تکبیر و رکوع و هر فعل که کنند عقب فعل امام و متصل وے کنند چنانکه مقرر باید - فان الامام یرکع قبلکم
ویرفع قبلکم - زیراکه امام رکوع میکند پیش از شما و بر میدارد سر پیش از شما چه شان امام تقدیم و سبقت است و چون باید که
مقدار زمان رکوع امام و ماموم برابر باشد - فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم - پس گفت آن حضرت - فتلک بتلک
یعنی آن لحظه که سبقت کرد شما را امام در تقدیم رکوع منجبر میگردد بآن لحظه که تاخیر کردید از وے در رکوع بعد از برداشتن
وے سر از رکوع پس قدر رکوع شما مثل قدر رکوع امام شد و برابر شد زمان هر دو - قال - گفت آن حضرت صلی الله
علیه وسلم - واذا قال - و چون بگوید امام - سمع الله لمن حمده - می شنود خداے تعالی کسے را که حمد میگوید او را و قبول
میکند سخن او را - فقولوا - پس بگویید - ربنا لک الحمد - پروردگارا مر تراست حمد - یسمع الله لکم - می شنود خداے تعالی
حمد شما را و ربنا لک الحمد بواو نیز آمده و بزیادت اللهم نیز روایت ست و در جمع میان اللهم و واو بعضے گفته اند
صحیح نیست روایت آن و سیوطی گفته که روایت آن از عبد الرزاق آمده است و در صحیح بخاری نیز روایتے شده
چیز آمده است انتهی و درین حدیث دلیل است مر امام ابو حنیفه را که می گوید که امام تسمیع کند و ماموم تحمید و مذهب امام مالک
و امام احمد نیز همین است و مذهب امام شافعی جمع است مر امام را میان هر دو و همچنین ماموم و منفرد و نزد ابو یوسف و محمد امام
جمع کند و مختار طحاوی نیز همین است و روایتے از ابی حنیفه نیز آمده و لیکن تحمید سرا در نفس خود گوید اما جمع منفرد را نزد
همه است و اکتفا بیکے نیز جائز است و ظاهر اکتفا بتحمید است و در صورت جمع میان هر دو تسمیع در حالت رفع
رفع است و تحمید در حالت قیام همچنین گفته است تمرتاشی از حنفیه و گفته اگر تسمیع در حالت رفع گفته در حالت استوا نگوید و بعضی
گفته اند هر دو گوید - رواه مسلم وفی روایة له عن ابی هریرة وقتادة - و در روایتے مر مسلم را از ابی هریره و قتاده و این
کلمه را زیاده کرده که - واذا قرأ فانصتوا - و چون بخواند امام خاموش باشید و گوش دارید این دلیل است مر ابو حنیفه را
در منع قرأت مقتدی را و عدم وجوب قرأت بر وے خواه نماز جهری باشد یا سری و در آخر فصل ثانی کلام در
مسئله بتفصیل بیاید - وعن ابی قتادة - الانصاری عقبی بدری است حاضر شده همه مشاهد را و از مشاهیر صحابه است احوال
وے در جاے دیگر نوشته شده است - قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الظهر فی الاولیین بام الکتاب وسورتین -
میخواند آن حضرت در نماز پیشین در دو رکعت نخستین فاتحه و دو سوره یعنی در هر رکعت فاتحه و یک سوره - وفی الرکعتین الاخریین
بام الکتاب - و میخواند در دو رکعت پسین فاتحه - ویسمعنا الآیة احیانا - و می شنوانید آن حضرت صلی الله علیه وسلم ما را آیتے
از آیات سوره که میخواند گاه گاه ظاهر آن ست که این شنوانیدن بقصد بود تا بدانند که بعد از فاتحه سوره میخواند یا فلان
سوره میخواند یا براے بیان جواز آنکه در صلوٰة سریه یکان آیتے جهر بخواند مفسد نیست و بعضے گویند که این محمول ست
بر غلبهٔ استغراق و تدبر که بے اختیار جهر حاصل می شد و ظاهر مفهوم اسماع در قصد و اختیار است و تخصیص نزد الظهر اتفاقی ست

ویطول فی الرکعۃ الاولیٰ ما لا یطیل فی الرکعۃ الثانیۃ - و درازی می کرد در قراءت رکعت نخستین آن قدر که درازی نمیکرد در رکعت
پسین وکذا فی العصر و همچنین در نماز دیگر - وکذا فی الصبح - و همچنین در نماز بامدادی درازی کرد در رکعت اولی از ثانیه
متفق علیه - بدانکه تطویل رکعت اولی مذهب ائمه ثلثه است در همه نمازها و مذهب امام محمد نیز همچنین است بنص در ظهر
و عصر و صبح و بقیاس مغرب و عشا بر آنها و عبدالرزاق از معمر در آخر این حدیث آورده که ما گمان میکردیم که مقصود آنحضرت
ازین تطویل آن بود که مردم رکعت اولی دریابند و ابوداؤد و ابن خزیمه همچنین روایت کرده اند کذا فی الشرح و نزد
امام ابوحنیفه و ابویوسف این مخصوص بنماز فجر است که وقت نوم و غفلت است و الا هر دو رکعت در استحقاق قراءت
برابر اند پس در مقدار نیز برابر باشند چنانکه در حدیث پایان آمده که فی کل رکعۃ قدر ثلثین و اجماعست و در حدیث تطویل است
بر دعای استفتاح و تعوذ و تسمیه و کمتر از سه آیت و در خلاصه گفته که قول محمد احب است کذا فی شرح ابن الهمام واللہ اعلم
وعن ابی سعید الخدری قال کنا نحزر قیام رسول اللہ - بودیم ما که اندازه می کردیم ایستادن پیغمبر خدا را - صلی اللہ
علیه وسلم فی الظهر والعصر - در نماز پیشین و نماز دیگر حزر بحای مهمله و زا است و را اندازه کردن کشت و میوه بر درخت
فحزرنا قیامہ فی الرکعتین الاولیین من الظهر قدر قراءۃ الم تنزیل السجدۃ - پس اندازه کردیم قیام آنحضرت را در دو رکعت اولیین از
نماز ظهر مقدار خواندن سورۂ الم تنزیل السجده مراد خواندن مقدار این سوره است در هر دو رکعت یا در هر رکعت و موافق این معنی
قول وی - وفی روایۃ فی کل رکعۃ قدر ثلثین آیۃ - و در روایتی همچنین آمده که میخواند در هر رکعت بمقدار سی آیت چه سوره
مذکوره بیست و نه آیت است و بر تقدیر معنی اول این روایت مخالف روایت اولی می شود - وحزرنا قیامہ فی الاخریین
قدر النصف من ذلک - و اندازه کردیم قیام آنحضرت را صلی اللہ علیه وسلم در دو رکعت پسین مقدار نیمه ازان ازینجا
معلوم می شود که در رکعتین آخرین ظهر نیز سوره میخواند مختصرتر ازانچه در اولیین میخواند - وحزرنا فی الرکعتین الاولیین من العصر
علی قدر قیامہ فی الاخریین من الظهر - و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت اولی از عصر بر قدر قیام او در دو رکعت آخری
از ظهر - وفی الاخریین من العصر علی النصف من ذلک - و اندازه کردیم قیام او را در دو رکعت آخری از عصر بر قدر نصف
ازان - رواه مسلم - بدانکه ائمه همه قائل اند که در دو رکعت اخیر اقتصار بر فاتحه جائز است و نزد ما اگر تسبیح گوید یا سکوت کند
نیز جائز است و قراءت افضل است و نخعی و ثوری و تمامه علمای کوفه برین اند و در محیط گفته است که اگر عمداً سکوت کند بد
کرده باشد از جهت مخالفت سنت و در روایت حسن بن زیاد از ابوحنیفه آمده که قراءت در اخریین واجب است و ابن
ابی شیبه از علی و ابن مسعود روایت آورده است که فرموده اند قراءت کن در اولیین و تسبیح گو در آخریین - کذا ذکره الشمنی -
و نیز گفته است که اگر در آخرین فاتحه و سوره خواند سجدۂ سهو واجب نگردد - و هو الاصح - زیرا که قراءت فاتحه تنها در اخرین
سنت است و ترک سوره واجب نیست و اصح نزد احمد آن است که قراءت سوره در اخرین مکروه نیست زیرا که تحقیق آمده
از حضرت صلی اللہ علیه وسلم که گاه گاهی زیاده کرده بر فاتحه در اخرین لیکن مستحب ترک سوره است - وعن جابر بن

سمرۃ بفتح سین و ضم میم وے و پدر وے صحابی اند خواهرزاده سعد بن ابی وقاص ست روایت دارد از ان حضرت و از عمر و علی رضی الله عنهما - قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الظهر باللیل اذا یغشی میخواند آن حضرت گاہے در نماز ظهر سوره واللیل اذا یغشی - وفی روایة بسبح اسم ربک الاعلی - و در روایتے آمده است که میخواند سبح اسم ربک الاعلی و در نمیتوان اشتباه این سوره ها را میخواند یا بقول آن حضرت باشد یا آنکه می شنوانید آیتے را احیانا چنانکه گذشت - وفی العصر نحو ذلک و میخواند در عصر مانند این سوره ها در قصر و طول - وفی الصبح اطول من ذلک - و میخواند در نماز بامداد دراز تر از ان - رواه مسلم - بدانکه در بعضی احادیث واقع شده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم میخواند در نماز فلانی سوره فلانی بے بیان آنکه در کدام رکعت میخواند یا در رکعت ثانیه یا در هر دو رکعت یا در یک رکعت لا علی التعیین او سے یا تا نیه عبارت هم این احتمالات را شامل است و احتمال بر هر دو رکعت مستلزم تکرار یا تبعیض سوره هاست و هر دو اینها اگرچه جائز ست اما وقوع آن از ان حضرت صلی الله علیه وسلم نادر است و فقها گفته اند که خواندن تمام سوره اگرچه قصیر بود افضل ست از خواندن بعض سوره اگرچه طویل باشد و محل بر قراءت در رکعتے خواه اولی یا اخرے ظاهر ترین احتمالات است بحسب عبارت و در جامع الاصول از حدیث نسائی آمده است از قطبه بن مالک که گفت گزاردیم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز صبح پس خواند در یکے از دو رکعت و سوره و النخل باسقات اگرچه در حدیث ترمذی فی الرکعة الاولی واقع شده است و احتمال دارد که مراد بیان رکعت او لے باشد زیراکه در اکثر احادیث بیان رکعت اولی واقع است و شنیده ام از بعضے از ثقات فقهاے مکه از ائمه حنفیه که آنچه فقها گفته اند از تعیین طوال مفصل و اوساط و قصار آن تعبیر در رکعت او لے است و این بیان و تفصیل که کرده شده از هیچ یکے از شراح و از فقها یاد ندارم و الله اعلم - وعن جبیر بن مطعم بضم میم و سکون طا و کسر عین صحابی قرشی است از اشراف قریش سید حلیم و قور - قال سمعت رسول الله - گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی المغرب بالطور میخواند در نماز مغرب سوره والطور را متفق علیه - وعن ام الفضل بنت الحارث قالت سمعت رسول الله - ام الفضل که زوجه عباس و مادر عبد الله بن عباس و فضل بن عباس است گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی المغرب بالمرسلات عرفا - که میخواند در مغرب سوره والمرسلات را متفق علیه - بدانکه این دو حدیث و حدیثے که واقع شده است که میخواند در نماز مغرب سوره اعراف و انفال و دخان را و همچنین احادیثے که در نمازهاے دیگر واقع شده اند دلالت دارند بر عدم تعیین قراءات چنانکه ائمه فقها رحمة الله علیهم قرار داده اند از طوال مفصل در فجر و ظهر و اوساط در عصر و عشا و قصار در مغرب و در آخر فصل ثالث از حدیث عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده بیاید که گفت هیچ سوره از مفصل نیست نه صغیر نه کبیر که نشنیده ام من از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که امامت می کرد مردمان را بدان در نماز فرض و اصل و دلیل تعیین فقها این سوره را کتاب امیر المومنین عمر است بجانب ابی موسی اشعری رضی الله عنهما که والی کوفه بود از جانب وے که نوشت این تفصیل را در ان کتاب و قرار یافت امر قراءت بدان و با جمله امر قراءت در زمان حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم در طول و قصر مختلف بود باختلاف احوال و اوقات و حکم

مصالح و تعلیم جواز و رخصت و بعد ازان مقرر شده امر کتاب بر اول را رضی الله عنه و لیلی و جماعتی از حضرت نبوت
صلی الله علیه وسلم درین باب خواهد بود و شاید که نقل احوال حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم بخشیدن و بر این نهج خواهد بود
و احیانا آنچه خلاف آن و بسیار شده از روی رخصت و دلیل قول عمر رضی الله عنه — وعن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی
مع النبی — روایت است از جابر که بود معاذ بن جبل که میگزارد نماز با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم یاتی قومه فیصلی بهم — پس می آمد امامت
میکرد قوم خود را — فصلی لیلة مع رسول الله صلی الله علیه وسلم العشاء — پس بگزارد شبی با آن حضرت نماز عشا را — ثم اتی قومه
فامهم — پس آمد قوم خود را پس امامت کرد ایشان را — فافتتح بسورة البقرة — پس شروع کرد بسورهٔ بقره — فانحرف رجل
فسلم — پس برگشت از نماز مردی پس سلام داد آن مرد یعنی قطع کرد نماز را و برآمد ازان و این خود بمحل سلام [illegible] آن را
نماز [illegible] و لیکن آن عرض است که بسلام [illegible] — ثم صلی وحده و انصرف — پس بگزارد آن مرد نماز
تنها و برگشت و برآمد از نماز — فقالوا له انافقت یا فلان — پس گفتند مردم آیا منافق شدی ای فلان که از جماعت برآمدی
و کسل کردی از نماز چنانکه در شأن منافقان آمده — واذا قاموا الی الصلوة قاموا کسالی — قال لا والله — گفت آن مرد نه والله
نشده ام منافق و از جهت کسل نه برآمده ام و لیکن از جهت عذری برآمدم [illegible]
ولآتین رسول الله — و هر آئینه بیایم البته پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فلاخبرنه — پس البته خبر کنم من آن حضرت را از آن
فعل معاذ — فاتی رسول الله — پس آمد آن مرد پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم فقال — پس گفت — یا رسول الله انا اصحاب نواضح
ما خداوندان شترانیم که آب میکشیم بآن نواضح جمع ناضحه بمعنی [illegible] و ناضح شتر آب کش — نعمل بالنهار — کار میکنیم
در روز یعنی در شب که وقت آن میکشیم — وان معاذا صلی معک العشاء ثم اتی قومه — و بدرستی که معاذ نماز گزارد با تو عشا را پس
آمد قوم خود را — فافتتح بسورة البقرة — پس افتتاح کرد بسوره بقره و خواندن گرفت آن را — فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم علی
معاذ فقال — پس روی آورد آن حضرت بر معاذ پس گفت — یا معاذ افتان انت — آیا در فتنه اندازنده مردم را
و گریزانندهٔ از ملازمت جماعت و افگننده در فساد با اختلاف و بازایستادن از دین — اقرأ — بخوان — والشمس وضحها
واللیل اذا یغشی و سبح اسم ربک الاعلی — و اذا السماء انفطرت و سورهٔ انشقاق و البروج والطارق نیز آمده — متفق علیه
بدانکه شافعیه باین حدیث استدلال کرده اند بر جواز اقتداء مفترض بمتنفل زیرا که معاذ چون یکبار همراه آن حضرت صلی الله
علیه وسلم نماز گزارد فرض از وی ساقط شد پس نمازیکه با قوم بگزارد نفل باشد و نماز قوم خود فرض بود و آنحضرت این معنی را
از معاذ تقریر فرموده مسلم داشت اعتراضیکه بر معاذ کرده همین بود که چرا قرأت دراز میخوانی و نفرموده که امامت تو این جماعه را
درست نیست زیرا که تو نفل میگزاری و ایشان فرض و جواب ازین استدلال آنست که این بر تقدیری تمام شود که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم دانسته باشد که معاذ با آن حضرت صلی الله علیه وسلم اقتدا میکند و فرض ادا میکند پس ازان میرود و قوم را
امامت میکند شاید که معلوم نشده باشد و الا البته منع میکند برین معنی حدیثیکه امام احمد روایت کرده که آن حضرت با معاذ گفت مباش

فتان یا معاذ بگزار نماز را بتخفیف کن بر قوم پیش حضرت شروع کرد و در احد الامرین و شروع گردانید هر او را یکی ازین دو چیز یا نماز
گزاردن همراه آن حضرت و گزاردن با قوم از جهت شان پس اقتدا مفترض بمتنفل یا گزاردن با قوم بتخفیف و چون همراه حضرت
گزارد منفرد شد و اقتدا مفترض بمفترض خواهد بود کذا ذکره الشیخ ابن الهمام و احتمام دارد که معاذ همراه آن حضرت نماز نفل میگزارد تا
از جهت ادراک فضیلت جماعت با وی و فرض را تاخیر میکرده باشد برای امامت بقوم خود **وعن البراء قال سمعت رسول الله**
گفت براء بن عازب که صحابی مشهور است و اول مشاهد وی خندق است و با امیر المؤمنین علی بود در حرب جمل و صفین و نهروان
و مات بالکوفة فی ایام مصعب بن الزبیر شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقرأ فی العشاء میخواند در نماز عشاء والتین والزیتون
وما سمعت احدا احسن صوتا منه و نشنیدم هیچ یکی را خوش آوازتر از آنحضرت - متفق علیه - و در حدیث بخاری از براء
بن عازب آمده که آن حضرت در سفر بود پس خواند در عشاء در یکی از دو رکعت والتین والزیتون و از اینجا معلوم می شود که مراد
قراءت در احدی الرکعتین است لا فی الثنتین چنانکه در حدیث جابر بن سمره گفتیم و آن را اظهر احتمالات داشتیم **وعن جابر**
بن سمرة قال کان النبی گفت جابر بن سمره بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم یقرأ فی الفجر بق والقرآن المجید و امثالها میخواند در نماز بامداد سوره ق
را و مانند سوره قاف - وکانت صلوته بعد تخفیفا - رواه مسلم - طیبی در شرح این کلام گفته که بود نماز آن حضرت بعد از نماز فجر
یعنی در باقی نمازهای چهارگانه سبک این معنی در حدیث دیگر نیز آمده است که در نماز بامداد قراءت طویل کردی و گفته اند که سبب
در تطویل قراءت صلوة فجر آن بود که نزول رحمت ربانی و ورود فیض رحمانی که در ثلث اخیر شب می باشد تا انقضای صلوة فجر
می پیوسته تا اطلاع فجر پس تطویل قراءت و ذکر و تسبیح در آن وقت اولی و افضل باشد یا سبب در تطویل صلوة صبح آن بوده
که وی از استراحت و خواب شب و اجتماع قوت و تصفیه حواس جمعیت و فراغ شده و کدورت و زنگ بر آئینه دل ننشسته پس تطویل
آن موجب تلافی و تدارک این تقصیر و ازاله این زنگ و کدورت بود و نیز از اشتغال با مور معاش و اسباب دنیوی نشده بود
و وقتی است که دل با زبان و گوش موافق و هم آهنگ بود و فهم و تدبر در قرآن عظیم آسان تر و روشن تر باشد و در سفر السعادة
و شرح وی نکته های زائد نیز برین گفته شده است و این مذکور نیز از آنجا است و شیخ مشایخ حدیث ما ابن حجر مکی در شرح
این عبارت گفته که احتمال دارد که مراد آن باشد که بود نماز آن حضرت بعد از آن زمان سبک یعنی در اول هجرت چون صحابه کم
بودند و منحصر بودند تطویل میکرد و چون بسیار شدند و در میان ایشان اهل اعمال بودند از تجارت و زراعت و ضعیف و بیمار تخفیف
نمود و ممکن است که گفته شود که معنی عبارت آن باشد که آن حضرت تطویل میکرد و بغور تمام کرده می شد نماز وی سبک یعنی
سبک می نمود نزد مقتدیان از جهت ذوق و لذتی و حضوری که دست میداد ایشان را از استماع قراءت وی صلی الله
علیه وسلم و از جهت حلاوتی که در قراءت آن حضرت نهاده بودند و باین معنی تصریح کرده اند در حدیث انس که گفت
کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اخف صلوة فی تمام صاحب سفر السعادة میگوید که ظاهر ازین حدیث آن است که تطویل
صلوة وی صلی الله علیه وسلم بنسبت با صلوة دیگران بغایت اندک بود بسببی که گفته شد و تخفیف امری نسبی است فافهم

در فاضل تر باشد والله اعلم وعن عبید الله بن ابی رافع - مدنی ست از مشاهیر تابعین شنید از امیر المؤمنین علی و بود کاتب وے رضی الله عنه و ابو رافع مولاے آن حضرت است رضی الله عنه - قال استخلف مروان ابا هریرة علی المدینة و خرج الی مکة - گفت خلیفه و جانشین خود گردانید مروان بن الحکم در وقت امارت خود ابوهریره را بر مدینه و بیرون آمد در وقت بمکه برائے حج و جز آن فصلی لنا ابو هریرة الجمعة - پس گزارد ابوهریره برائے ما یعنی امامت کرد نماز جمعه را - فقرأ سورة الجمعة فی السجدة الاولی وفی الآخرة اذا جاءک المنافقون - پس خواند ابوهریره در رکعت اولے سورهٔ جمعه را و خواند در رکعت دوم سورهٔ اذا جاءک المنافقون را - فقال سمعت رسول الله - پس گفت ابوهریره شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم که بخواند یقرأ بهما یوم الجمعة میخواند این دو سوره را در روز جمعه یعنی در نماز جمعه - رواه مسلم - وعن النعمان بن بشیر بفتح با و کسر شین صحابی ابن صحابی است اول مولود است که در انصار آمده بعد از هجرت و در زمان وفات آن حضرت هشت ساله بود و احوال او در جائے دیگر نوشته شده است - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یقرأ فی العیدین وفی الجمعة - میخواند آن حضرت در نماز عید فطر و اضحی و در نماز جمعه - سبح اسم ربک الاعلی وهل اتاک حدیث الغاشیة قال - گفت نعمان بن بشیر - واذا اجتمع العید والجمعة فی یوم واحد - و چون جمع میشد و اتفاق می افتاد عید و جمعه در یک روز - قرأ بهما فی الصلوتین - میخواند همین دو سوره را در نماز عید و نماز جمعه از ینجا معلوم شد که استحباب قراءت این دو سوره در نماز عید و جمعه معلوم می شود و از ینجا معلوم می شود که خواندن سورهٔ جمعه و منافقون در جمعه دائمی نبود - رواه مسلم - وعن عبید الله ان عمر بن الخطاب سأل ابا واقد اللیثی - عبید الله بن عتبة بن مسعود پسر برادر زادهٔ عبد الله بن مسعود که تابعی است و از اعاظم فقهاے سبعهٔ مدینه است روایت میکند که عمر بن الخطاب پرسید ابا واقد لیثی را که از صحابه است رضی - ما کان یقرأ به رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الاضحی والفطر - چه چیز بود یعنی کدام سوره بود که میخواند آن را آن حضرت در عید قربان و عید فطر - فقال کان یقرأ فیهما ق والقرآن المجید واقتربت الساعة - پس گفت ابو واقد میخواند در هر دو عید سورهٔ ق و سورهٔ اقتربت اگر گفته شود که عمر و امیر المؤمنین در پرسیدن ازین داد تقریر و تمکین در ذهن حاضران بود تا بدانند و الا عدم علم وے رضی الله عنه باوجود ملازمت و قرب که در آن حضرت داشت بادان بعید است والله اعلم - رواه مسلم - وعن ابی هریرة قال ان رسول الله - گفت ابوهریره که رسول خدا صلی الله علیه وسلم - قرأ فی رکعتی الفجر - خواند در رکعتین سنت نماز فجر - قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد - باید دانست که چون رکعتین فجر گویند یا رکعتین مغرب مراد سنت آنها است و فرض را صلوة فجر و صلوة مغرب میگویند - رواه مسلم - وعن ابن عباس قال کان رسول الله - گفت ابن عباس که بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یقرأ فی رکعتی الفجر میخواند در رکعتین فجر این دو آیت را یکے قولوا آمنا بالله وما انزل الینا الآیة که در سورهٔ بقره است در رکعت اولے - والتی فی آل عمران - دوم آیتے که در سورهٔ آل عمران است - قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا وبینکم الآیة - در رکعت دوم - رواه مسلم - خواندن این دو آیت ظاهراً احیاناً بود و غالب احوال خواندن قل یا ایها الکافرون وقل هو الله احد بود و از ینجا معلوم می شود که خواندن بعض سوره خصوصاً از اوساط سوره مکروه نیست و اگر باشد نزد مراد خلاف اولی خواهد بود و حق آن است که در آنچه ثابت شده

شد و در وابستن این قول بکراہت مجال ندارد و اگر سخن خواہد بود در ثبوت و صحت آن خواہد بود واللہ اعلم

الفصل الثانی — **عن ابن عباس قال کان رسول اللہ** — گفت ابن عباس بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
یفتتح صلوٰتہ — شروع میکرد نماز خود را یعنی قرأت را — **ببسم اللہ الرحمن الرحیم** — رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث لیس اسنادہ بذاک
روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی است که نیست اسناد آن بقوی ظاہر آن است کہ مراد جہر بتسمیہ خواہد بود
والا در افتتاح بتسمیہ اشکالی نیست و بعض روایات صحیح نیز آمدہ کہ کان یجہر ببسم اللہ الرحمن الرحیم و احادیث ترک جہر راجح
و ارجح است چنانکہ در فصل اول گذشت — **وعن وائل بن حجر** — بتقدیم حا بر جیم و کاف شبہہ نکرد و مقدم جیم بر حا شیخ ابن حجر
خود نقل میکرد کہ میگفت براے حفظ این لفظ در دل خود نگاہ میداریم کہ این را حجر می باید — **قال سمعت رسول اللہ** — گفت شنیدم
رسول خدا را صلی اللہ علیہ وسلم قرأ — خواند — **غیر المغضوب علیہم ولا الضالین فقال** — پس گفت — **آمین ومد بہا صوتہ** — دراز کرد بآمین
آواز را احتمال دارد کہ مراد جہر بدان باشد و احتمال دارد کہ مراد مد الف باشد کہ افصح است و ظاہر یعنی اول است بقرینہ روایات دیگر کہ در
بعض جا آمدہ — **یرفع بہا صوتہ** — برمیداشت بآمین آواز خود را و این صریح است در جہر و در بعض برمیداشت آواز تا آنکہ میشنید
صف اول را پس می لرزید بوے مسجد و در روایتے چنانکہ می شنید کسے کہ قریب می بود در صف اول و در بعض روایات خفض
صوت بآمین نیز آمدہ است و وجہ تطبیق میان این دو روایت بآن کردہ اند کہ مراد بخفض عدم قرع عنیف است یعنی عدم مبالغہ در جہر و
بجہر اسماع کسے کہ قریب می بود در صف اول چنانکہ در روایت آمدہ است — رواہ الترمذی وابوداود والدارمی وابن ماجہ — بدانکہ
آمین بعد از خواندن فاتحہ سنت است باتفاق خواہ منفرد باشد یا امام یا ماموم اگرچہ آمین نگوید امام وے و در آمین مقتدی در صلوٰۃ
سریہ بتقدیر سماع خلاف است نزد بعض بگوید از جہت ظاہر حدیث و نزد بعض نگوید از جہت عدم اعتبار این جہر و سماع کذا فی شرح الہدایۃ
لابن الہمام و وارد شدہ است در جہر بآمین احادیث و مذہب شافعی و احمد این است و در مذہب مالک خلاف است و در مذہب ابوحنیفہ
جہر نکنند مطلقا و احادیث در جانب جہر بیشتر و صحیح تر آمدہ و بعض علما در عدم جہر نیز تصحیح حدیث نمودہ اند و از عمر ابن الخطاب رضی اللہ عنہ
روایت کردہ اند کہ گفت چہار چیز است کہ امام در وے اخفا کند تعوذ و بسملہ و آمین و سبحانک اللہم و بحمدک و از ابن مسعود نیز مثل این آمدہ
و تواند کہ جہر و اخفا ہر دو بودہ باشد تارۃ فتارۃ واللہ اعلم — **وعن ابی زہیر** — بضم زاے و فتح ہا — **النمیری** — بضم نون و فتح میم
نام وے یحیی بن نفیر است بتقدیم نون و ست و در اہل شام حدیث او در آمین است ذکر کردہ است او را ابن عبد البر در
صحابہ و گفت کہ اسناد این حدیث قائم نیست واللہ اعلم — **قال خرجنا مع رسول اللہ** — گفت بیرون آمدیم با پیغمبر خدا صلی اللہ
علیہ وسلم — **ذات لیلۃ** — یک شبے — **فاتینا علی رجل قد الح فی المسألۃ** — پس آمدیم بر مردے کہ بتحقیق مستغرق بود و بر آمدہ در دعا
و سوال و طلبیدن مراد از جناب حق و مبالغہ کردہ است در آن — **فقال النبی صلی اللہ علیہ وسلم اوجب ان ختم** — پس گفت آنحضرت
واجب و لازم گردانید قبول و اجابت دعا و حصول مراد را اگر مہر کرد یا تمام و کمال کرد دعا را یعنی او را مناسب است بجہت
آمین خاتم رب العالمین یعنی آمین مہر پروردگار است تعالیٰ کہ آفات و بلایا دفع کردہ میشود بوے چنانچہ نامہ نگاہ داشتہ میشود بوے کتابت چہ مہر کردہ شدہ

بران از فساد و اظهار اسرار۔ فقال رجل من القوم بای شیٔ یختم۔ پس گفت مردے از قوم که حاضر بود بچه چیز ختم کند۔ فقال بآمین۔ پس گفت آن حضرت ختم کند بآمین که آمین مهر ست و تمام و کامل گردد دعا بوے۔ رواه ابوداود۔ وعن عائشة رضی الله عنها قالت ان رسول الله۔ گفت عائشه که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلی المغرب بسورة الاعراف۔ گزارد نماز مغرب را بسوره اعراف۔ فرقها فی الرکعتین۔ جدا جدا کرد این سوره را در دو رکعت یعنی پاره ازان در رکعت اولے خواند و پاره دیگر در رکعت دوم۔ رواه النسائی۔ و شک نیست که وقت مغرب گنجایش آن ندارد خصوصا اگر شفق نام بیاض باشد چنانچه بود در قرأت آنحضرت صلی الله علیه وسلم از سرعت و صلے و خرید شوق و بعضے از شافعیه گفته اند که اگر نیز وقت برآمده باشد باکے نیست و شروع در وقت بس ست در تحت نماز و بعضے از ایشان گفته اند که مراد بسوره بعض سوره است و در روایت بخاری و ابوداود و نسائی از زید بن ثابت قرأت بسوره اعراف آمده سبب ذکر تفریق و در روایتے قرأت سوره مائده و اعراف نیز آمده وعن عقبة بن عامر صحابی مشهور ست روایت کرده اند از وے بعض صحابه مثل جابر و ابن عباس و از تابعین خلق کثیر و بود والی مصر از جانب معاویه بعد از برادر وے عتبه بن ابی سفیان۔ قال کنت اقود لرسول الله صلی الله علیه وسلم ناقته فی السفر۔ گفت عقبه بن عامر بودم من که می کشیدم مر آن حضرت را ناقه او را در سفر۔ فقال لی۔ پس گفت آن حضرت مرا۔ یا عقبة الا اعلمک خیر سورتین قرئتا۔ آگاه باش که بیاموزم ترا بهترین دو سورتے که خوانده شوند۔ فعلمنی۔ پس وانمود مرا۔ قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس قال فلم یرنی سررت بهما جدا۔ پس ندید و نیافت آن حضرت مرا که خوشحال کرده شده باشم یعنی خوش شده باشم باین دو سوره در بودن آنها بهترین سوره خوش شدن بسیار یا اصلا از جهت عدم اشتمال این دو سوره بر الم قصه و تنزیه و صفات کمال مثل بعض سوره هاے دیگر یا در ورود فضیلت و عظمت بعض سور چنانچه فاتحه و سوره بقره مثلا۔ فلما نزل لصلوة الصبح صلی بهما صلوة الصبح للناس۔ پس هرگاه که فرود آمد آن حضرت برائے نماز صبح بگزارد باین دو سوره نماز صبح را برائے مردم۔ فلما فرغ التفت الی۔ پس چون فارغ شد از نماز باز گشته نگریست و دید بجانب من۔ فقال یا عقبة کیف رأیت۔ پس گفت اے عقبه چگونه دیدی یعنی دیدی و فهمیدی فضل این دو سوره که چه مقدار است چون آنحضرت در نفس عقبه استبعادے در خیریت این دو سوره دریافت خواند آنها را در نماز صبح که بوجوه فاضل ترین نمازها ست و مستحب است در وے تطویل قرأت تا بدانا ند خیریت آنها را و گفته اند که مراد خیریت و فضیلت آنها است در باب تعوذ نه مطلق و لهذا آنها را در نماز سفر خواند که محل و معرض آفات است و لفظ قرئتا اشارتے باین معنی دارد۔ رواه احمد و ابوداود و النسائی۔ وعن جابر بن سمرة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ فی صلوة المغرب لیلة الجمعة۔ میخواند آن حضرت صلی الله علیه وسلم در نماز مغرب شب جمعه قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد۔ رواه فی شرح السنة ورواه ابن ماجة عن ابن عمر الا انه لم یذکر لیلة الجمعة این حدیث را در شرح سنه از جابر بن سمره روایت کرده و ابن ماجه از ابن عمر کرده و لیکن ابن ماجه ذکر نکرده شب جمعه را و تقیید بدان نکرده و مطلق روایت کرده که میخواند در نماز مغرب این دو سوره را و حدیث بذکر لیلة الجمعه صحیح ست کذا فی شرح الشیخ۔ وعن عبد الله بن مسعود قال ما احصی ما سمعت

که موجب تشویش وقت و التفات خاطر شریف شده باشد والله اعلم ولیکن قول وے صلی الله علیه وسلم لعلکم تقرؤن منافی
این معنی است زیرا که این نزد جهر است تا آن متیقن ست پس لعلکم چرا فرماید و گفته اند که تواند که سبب ثقیل تا فرزان حضرت صلی الله
علیه وسلم باشد از نفسی که ناشی بود باشد از ایشان را از عدم انصات و استماع قراءت آن حضرت و کامل ناست تا شر شود
و نقص یا نقص چنانکه در کتاب الطهارة گذشت که روزے آن حضرت در نماز صبح اشتغال قراءت کرد و ملتبس شد و بیان کرد که
این ملتبس آن ست که قومے پس من نماز می گذارند که وضو را خوب نمی کنند و آداب نمی سازند چون آنحضرت فرمود شاید شما
میخوانید قالوا نعم گفتند آرے میخوانیم یا رسول الله قال لا تفعلوا گفت مکنید این کار و نخوانید خلف امام الا بفاتحة الکتاب
مگر فاتحة الکتاب را که آن را خوانده باشید فانه لا صلوة لمن لم یقرأ بها زیرا که نیست نماز کسے را که نخواند فاتحة الکتاب را و این
حدیث در فرضیت قراءت فاتحه است و جوابش سابقا معلوم شد رواه ابوداود والترمذی والنسائی معناه و در نسائی
معنی این حدیث است و در لفظ مخالف است وفی روایة لابی داود و در روایتے مر ابی داود را این عبارت نیز آمده است
که قال گفت آنحضرت وانا اقول و من میگویم در دل خود وقتے که ثقیل شد قراءت بر من مالی ینازعنی القرآن
چه شده مرا که نزاع و کشاکش میکنند مرا قرآن و ثقیل می آید و آسان میگردد بر من قراءت پس دانستم که سبب آن خواندن شماست
قرآن را پس من فلا تقرؤا بشیء من القرآن اذا جهرت الا بام القرآن پس نخوانید چیزے را از قرآن وقتے که جهر میکنم من به آن
مگر فاتحة الکتاب را و از قول وے صلی الله علیه وسلم اذا جهرت مفهوم میگردد که اگر در نماز سری بخوانند روا است و تفصیل این در حدیث
آینده بیاید وعن ابی هریرة ان رسول الله روایت ست از ابی هریره که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم انصرف
من صلوة جهر فیها بالقراءة برگشت از نمازے که جهر کرده بود در وے بقراءت فقال هل قرأ معی احد منکم آنفا پس پرسید آیا
خواند همراه من کسے از شما اکنون فقال رجل نعم پس گفت مردے آرے خواندم یا رسول الله قال انی اقول مالی انازع القرآن
فرمود من می گفتم در دل خود که چه شده است مرا که کشاکش کرده میشوم یا کشاکش میکنم قرآن را نازع بفتح زاء است و کسر آن نیز
روایت است و قول وے ینازعنی القرآن در حدیث سابق موید معنی اول است قال فانتهی الناس عن القراءة مع رسول الله
گفت ابوهریره پس باز آمدند مردم از خواندن قرآن با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فیما جهر فیه بالقراءة من الصلوات
در چیزے که جهر می کرد آن حضرت در آن از نمازها حین سمعوا ذلک من رسول الله صلی الله علیه وسلم هنگامے که شنیدند
آن سخن را از آن حضرت صلی الله علیه وسلم که دلالت بر نهی از خواندن ایشان می کرد رواه مالک واحمد وابوداود والترمذی
والنسائی و روایت ابن ماجة نحوه وعن ابن عمر البیاضی روایت ست از ابن عمر بیاضی بفتح موحده و تخفیف
تحتانیه و بضاد معجمه منسوب به بیاضة بن عامر بن زریق نام او عبدالله بن جابر الانصاری الخزرجی البیاضی مشهور گشته به بیاضی
و نیکو میکرد وے [illegible] نسبت [illegible] نام قالا قال رسول الله گفت ابن عمر و بیاضی گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان المصلی
یناجی ربه بدرستی که مصلی راز میگوید با پروردگار خود مناجات سخن پنهانی گفتن و کسی که دیگرے بر آن اطلاع نگردد فلینظر

بما یناجیه — پس باید که نظر کند و بیندیشد مصلی چیزی را که مناجات میکند به پروردگار خود بدان چیز از ذکر و قرآن پیش آرد
آن را و رعایت حضور قلب و تأمل و تدبر در آن و خضوع و خشوع — ولا یجهر بعضکم علی بعض بالقرآن — و آواز بلند نکند بعضی از شما
بر بعض بقرآن چه در نماز و چه در غیر آن از مصلی و نائم و قاری و ذاکر تا موجب ایذا و تشویش دیگری نگردد و اجماع است بر آنکه
مکروه است مأموم را جهر اگرچه قرأت امام را نمی شنود — رواه احمد. وعن ابی هریرة قال قال رسول الله — گفت
ابوهریره گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم انما جعل الامام لیؤتم به — گردانیده شده است امام مگر برای آنکه اقتدا
کرده شود وی — یعنی پیش رو کرده شود مر او را پس باید که موافقت کرده شود وی را و متابعت نموده شود مر او را — فاذا کبر
فکبروا واذا قرأ فانصتوا — پس چون تکبیر گوید امام تکبیر گویید شما و چون قرأت کند امام خاموش شوید شما و گوش نهید قرأت
او را که متابعت در قرأت این است و خواندن با وی مخالفت و نزاع کردن با وی و تشویش دادن است او را
رواه ابوداؤد والنسائی وابن ماجه — بدانکه مذهب شافعی وجوب قرأت فاتحه است بر مأموم در صلوة سریه و جهریه
و جائز است قرأت او در وقت [illegible] و مذهب امام مالک و احمد و شافعی در قول قدیم وجوب قرأت در سریه است فقط و در
جهریه استماع قرأت امام کافی است و نزد بعضی از اصحاب او بخوانند فاتحه را در سکتات امام و بیان سکتات در باب ما یقرأ بعد التکبیر
گذشته و نزد بعضی از اصحاب وی اگر نشنود بجهت کری یا دوری بخواند در جهریه و اگر نخواند هم تمام است نماز وی
زیراکه هر که را امام است قرأت امام قرأت اوست و واجب نیست بر وی قرأت و مشهور و معروف نزد این امام
اجل همین است و مذهب امام ابوحنیفه آن است که نخواند نه در جهریه و نه در سریه لیکن در روایتی از محمد استحباب قرأت است
و نزد شیخین مکروه است و شیخ ابن الهمام گفته که کراهت تحریمی است از جهت ورود وعید و حق آن است که قول محمد مثل قول
شیخین است و عبارات محمد در کتب او صریح است بدان و در آثار گفته است و بهما نأخذ و باین آمده است عامه آثار و اخبار
و گفته است که فاسد میگردد نماز در قول جمعی از صحابه و مخفی نماند که احتیاط در عمل کردن است باقوی الدلیلین انتهی و کلام امام
محمد در موطا [illegible] باخبار و آثار در این باب والله اعلم الحمیه گویند که قرأت رکن نماز است پس شریک باشند
امام و مأموم در آن با همدیگر [illegible] امام مالک و احمد در سریه و جهریه اعتبار کرده اند و ما را دلیل این حدیث است که
من کان له امام فقراءة الامام قراءة له — و این حدیث صحیح است بر شرط بخاری و مسلم همه او را روایت کرده اند و در هدایه گفته است
که علیه اجماع الصحابة و در شرح زیاده برین سخن کرده شده است فلینظر ثمه. وعن عبدالله بن ابی اوفی قال جاء رجل
الی النبی صلی الله علیه وسلم فقال انی لا استطیع ان آخذ من القرآن شیئا — آمد مردی بحضرت رسالت پس گفت من نمی توانم
که بگیرم از قرآن چیزی و یاد آرم آن را — فعلمنی ما یجزئنی — پس بیاموز مرا آن چیزی که کفایت کند مرا انتهی بجای قرآن
شنید — قال قل — گفت آن حضرت بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله —
شاید [illegible] این حدیث در باب قرأت در نماز آن [illegible] عدم [illegible] آن [illegible] است برای

اخذ چیزے از قرآن مقدار سے که صحیح گرداند بان نماز را و این بعید نیست چرا زیرا که مستبعد نیست که عاجز آید عربی متکلم
بمثل این کلام از تعلم مقدار آنچه صحیح باشد بان نماز اگرچه مقدار که از این کلمات است نه بیشتر یا زیاده بر آن از قرآن می‌آموخت که این است
بسیار دیگر گویند که این مرد است که همین ساعت اسلام آورده و وقت نماز در رسیده و گنجایش حفظ چیزے ندارد از
قرآن پس یاد نگرفت او را آن حضرت این کلمات را با آنچه که متضمن است او بجای قرائت تا بگوید و پس ظاهر آنست که مراد نه حفظ چیزے است
از قرآن است که آن را ورد خود سازد و بیان او در ذات خود را مصروف دارد و اما هرچیزے بسیار از قرآن باید که در خور آن بود
و بعضی و بیم هستند که حفظ آن مقدار بر ایشان آسان نمی‌گردد پس آموخت او را آن حضرت این کلمات را که هر که گنجایش ندارد
از گنجهائے الٰهی تا مداومت کند بر آن و ورد خود سازد آن را شب و روز کذا قالوا والله اعلم - قال - گفت آن مرد -
یا رسول الله هذا لله - مضمون این کلمات همه برائے خداست حمد و ثنا و تکبیر و تمجید اوست - فما ذا لی - پس چیست برائے
من یعنی دعائے و سوالے از حضرت حق که دعا و مراد من بر آید بدان - قال قل - گفت آن حضرت بگو این دعا را - اللهم
ارحمنی و عافنی و اهدنی وارزقنی - این سوال و جواب نیز مؤید القصه است بآنکه ظاهر همان است که آن مرد طلب ورد سے و دعائے
نموده نه طلب قرآن برائے صحت نماز و همچنین قول او - فقال - پس اشارت کرد آن مرد - هکذا بیدیه - همچنین بهر دو دست خود
و قبضهما - و بربست هر دو دست را یعنی اشارت کرد که یاد گرفتم و نگاه داشتم آنچه فرمودید چنانکه چیزے نفیس بدست افتد و آن را
نگاه دارد و باین وجه اشارت کند بهر دو دست و قبض کننده همان مرد باشد و ظاهر سیاق کلام بدین است و مؤید این است قول اوی که گفت
فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم اما هذا فقد ملأ یدیه من الخیر - اما این مرد پس بتحقیق پر کرد هر دو دست خود را
از نیکی و تواند که اشارت کننده آن حضرت باشد صلی الله علیه وسلم برائے تنبیه و ترغیب آن مرد بر حفظ آن و امتثال آنچه امر کرده شد
بدان و چون آنحضرت فهمیده و دانسته از آن مرد که حفظ کرد و امتثال می‌آرد فرمود - اما هذا فقد ملأ یدیه من الخیر - رواه ابوداؤد
روایت کرد این حدیث را تا آخر ابوداؤد - وانتهت روایة النسائی عند قوله الا بالله - و منتهی شده است روایت نسائی
نزد قول آنحضرت لا حول ولا قوة الا بالله و قال یا رسول الله الی آخره در روایت نسائی نیست - وعن ابن عباس
ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا قرأ - روایت است از ابن عباس که آنحضرت بود چون خواند این آیت را سبح اسم ربک
الاعلی قال - میگفت - سبحان ربی الاعلی - بقصد امتثال این امر که سبح است رواه احمد و ابوداؤد - وعن ابی هریرة رضی
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من قرأ منکم بالتین والزیتون - گفت ابوهریره گفت آن حضرت کسے که بخواند از شما سوره والتین
والزیتون را - فانتهی الی - پس منتهی گردد و برسد باین قول که - الیس الله باحکم الحاکمین - آیا نیست خدائے تعالیٰ حاکم ترین حاکمان
فلیقل - پس باید که بگوید - بلی - آرے هست خدائے تعالیٰ حاکم ترین حاکمان - وانا علی ذلک من الشاهدین - و من بر بودن او
احکم الحاکمین از گواهی دهندگان و ایمان آرندگان ام - و من قرأ - و کسے که بخواند سوره - لا اقسم بیوم القیمة فانتهی الی - پس
منتهی گردد باین آیه - الیس ذلک بقادر علی ان یحیی الموتی - آیا نیست آن خدائے که پیدا کرد از نطفه مرد و زن را توانا بر زنده گردانیدن

مردہ ہا۔ فلیقل بلی۔ پس باید کہ گوید آرے ہست قادر بر زندہ گردانیدن مردہ ہا۔ ومن قرء۔ وکسیکہ بخواند سورہ۔ والمرسلات عرفا فبلغ۔ پس رسد این آیت را۔ فبای حدیث بعدہ یؤمنون۔ پس بکدام سخن بعد از قرآن ایمان می آرند وی گروند بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ فلیقل۔ پس باید کہ بگوید۔ آمنا باللہ۔ ایمان آوردیم بخدا۔ رواہ ابو داؤد۔ روایت کرد این حدیث را تا اینجا ابو داؤد والترمذی الی قولہ۔ وروایت ست مر ترمذی را تا قول او۔ وانا علی ذلک من الشاہدین۔ کہ در جواب الیس اللہ باحکم الحاکمین ست در سورۂ والتین وذکر لا اقسم بیوم القیمۃ والمرسلات عرفا در روایت ترمذی نیست بدانکہ امثال این جوابہا نزد قرأت آیات قرآنی بسیار ست ونزد شافعیہ در نماز وغیر نماز برابر ست ودر نماز نیز جائز میدارند ولہذا در باب القراءۃ فی الصلوۃ آوردہ اند والا می بایست در باب تلاوت قرآن وآداب آن می آوردند ونزد ما ونزد مالکیہ محمول بر غیر حالت نماز ست تا توہم نشود کہ از قرآن ست تورپشتی میگوید اگر کسے گمان برد کہ در نماز بود نظر بظاہر اطلاق حدیث گوئیم کہ در نماز نفل خواہد بود نہ فرض چنانکہ در حدیث حذیفہ آمدہ ست کہ چون آن حضرت میگذارد نماز شب را نمیرسید بآیت رحمت مگر آنکہ می ایستاد وطلب رحمت میکرد ونمیرسید بآیت عذاب مگر آنکہ می ایستاد وپناہ از عذاب می جست وہیچ یکے مثل این در آنچہ جہر میکرد از نمازہاے فرائض روایت نکردہ انتہی وعن جابر قال خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی اصحابہ فقرء علیہم سورۃ الرحمن۔ گفت جابر بیرون آمد آنحضرت بر اصحاب خود پس خواند برایشان سورۃ الرحمن علم القرآن را۔ من اولہا الی آخرہا۔ از اول سورہ تا آخرش۔ فسکتوا۔ پس خاموش ماندند اصحاب۔ فقال لقد قرأتہا علی الجن لیلۃ الجن۔ پس گفت آن حضرت بتحقیق خواندم این سورہ را بر جنیان در شبے کہ آمدہ بودند وجمع شدہ بودند بمن برائے ایمان آوردن وقرآن شنیدن فکانوا احسن مردودا منکم۔ پس بودند جنیان نیکوترین در جواب باز دادن واجابت نمودن از شما ودر اینجا بآن معنی ست کہ جواب سلام را رد سلام میگویند ودر معنی باز گردانیدن ومردود مصدر بمعنی رد مثل آید چنانکہ رد در رد او مردود واقع از آن بیان کردہ شد وجنیان را گفتہ شد کلما اتیت علی قولہ۔ بودم من ہرگاہ کہ می آمدم بر قول وے تعالی کہ۔ فبای آلاء ربکما تکذبان۔ پس بکدام نعمت از نعمتہاے پروردگار خود تکذیب میکنید وانکار میکنید خطاب بجن وانس ست۔ قالوا۔ می گفتند جن در جواب این کلام۔ لا بشیء من نعمک ربنا نکذب۔ بہیچ چیزے از نعمتہاے تو اے پروردگار ما انکار نمیکنیم۔ فلک الحمد۔ پس مر ترا ست حمد۔ رواہ الترمذی و قال ہذا حدیث غریب

الفصل الثالث۔ عن معاذ بن عبد اللہ الجہنی بضم جیم وفتح ہا تابعی مدنی ثقہ است ذکر کردہ است اورا ابن سعد در طبقۂ ثالثہ از اہل مدینہ مات سنۃ ثمان عشر ومائۃ۔ قال ان رجلا من جہینۃ اخبرہ انہ سمع رسول اللہ۔ گفت بتحقیق مردے از قبیلۂ جہینہ خبر داد اورا کہ وے شنید پیغمبر خدا را۔ صلی اللہ علیہ وسلم قرأ فی الصبح۔ خواند در نماز صبح۔ اذا زلزلت الارض فی الرکعتین کلتیہما۔ در ہر دو رکعت۔ فلا ادری انسی ام قرأ ذلک عمدا۔ پس در نمی یابم من کہ آیا فراموش کردہ اعادہ نمود یا عمدا خواند آن را دیدہ ودانستہ شیخ ابن حجر در شرح خود گفتہ کہ ظاہر آن ست کہ عمدا خواندہ برائے بیان جواز وا قلا ہم آنکہ احتمال سہو است

تکریر سورهٔ واحده در هر دو رکعت حاصل نگردد انتهی و میتوان گفت که شاید مقام اقتضا کرد تکریر آن کرده باشد یا اعلام
قول حق سبحانه فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره در خاطر آنرا که جامع انواع وعد و وعید است در
غایت تاکید و ایجاز چنانکه در سوره آن حضرت صلی الله علیه وسلم در شان وی است که شنید آن را و گفت بس است مرا این دو کلمه
فقه الرجل - گویا تمام علم فقه در این دو کلمه مندرج است والله اعلم - رواه ابوداود وعن عروة مراد عروة بن الزبیر
بن العوام است [illegible] اسماء دختر ابی بکر رضی الله عنهم قرشی اسدی از کبار تابعین و ثقات ایشان و یکی از فقهای سبعه مدینه عالم کثیر الحدیث
ثبت فقیه مامون صائم الدهر ولد سنة ثلثین وعشرين ومات سنة اربع وتسعين - قال ان ابا بکر الصدیق رضی الله عنه
صلی الصبح فقرأ فيها بسورة البقرة في الركعتين كلتيهما - عروة بن الزبير گفت که ابابکر الصدیق رضی الله عنه گزارد نماز صبح پس خواند
در وی سورهٔ بقره را در هر دو رکعت ظاهر در اینجا این است که تفریق کرد سوره را یا در هر رکعت او بخواند و یا [illegible]
خبر آنکه آن حضرت صلی الله علیه وسلم سورهٔ اعراف خواند در نماز مغرب [illegible] - رواه مالک وعن الفرافصة بن عمیر
او [illegible] تابعی است [illegible] الحنفی [illegible] است از [illegible]
مشهور است - قال ما اخذت سورة یوسف الا من قراءة عثمان بن عفان ایاها فی الصبح - گفت فرافصه [illegible] سوره یوسف
مگر از خواندن عثمان رضی الله عنه آن سوره را در نماز صبح - من کثرة ما کان یرددها - از بسیاری تکرار کردن عثمان آن سوره را
از اینجا معلوم میشود که مواظبت بتکرار یک سوره باکی ندارد - رواه مالک وعن عامر بن ربیعة صحابی است حلیف آل
خطاب ایمان آورد پیش از عمر بن الخطاب [illegible] - قال صلینا
وراء عمر بن الخطاب رضی الله عنه الصبح - گفت عامر بن ربیعه گزاردیم ما پس عمر بن الخطاب نماز صبح را - فقرأ فیها - پس خواند در وی
[illegible] بسورة یوسف وسورة الحج - سورهٔ یوسف و سورهٔ حج را - قراءة بطیئة - قراءت آهسته [illegible]
قیل له اذن لقد کان یقوم حین یطلع الفجر - گفته شد عامر را آنگاه هر آینه بتحقیق بود عمر برمیخاست برای نماز فجر هنگام برآمدن فجر یعنی
صبح صادق یعنی [illegible] برمیخاست در اول وقت تا گنجایش این قراءت درازی بود - قال اجل - گفت عامر آری برمیخاست هنگامیکه
طلوع میکرد فجر اجل بفتح همزه و جیم حرف تصدیق است یعنی آری [illegible] - رواه مالک وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده
قال ما من المفصل سورة صغیرة ولا کبیرة الا قد سمعت رسول الله - گفت نیست از مفصل هیچ سورهٔ خرد و بزرگ مگر آنکه شنیده
بتحقیق پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یؤم بها الناس فی الصلوة المکتوبة - امامت میکرد بدان سوره مردم را در نماز فرض - رواه مالک
وعن عبد الله بن عتبة بن مسعود - برادرزادهٔ عبد الله بن مسعود است مدنی الاصل ساکن شد کوفه را دریافت زمان نبوت را
ذکر کرده عقیلی او را در صحابه و غلط کرده وی تابعی است از کبار تابعین - قال قرأ رسول الله صلی الله علیه وسلم فی صلوة المغرب
بحم الدخان - گفت خواند آن حضرت در نماز مغرب حم الدخان را - رواه النسائی مرسلا - روایت کرد این حدیث را النسائی
بطریق ارسال زیرا که عبد الله بن عتبه تابعی است

باب الرکوع

رکوع در لغت بمعنی پشت خم دادن رکع الشیخ پشت خم شد بسبب پیری و رکوع نماز هم ازینجاست در رکوع بمعنی صلوٰة نیز آمده رکع المصلی ای صلی

الفصل الاول — **عن انس** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقیموا الرکوع والسجود — برپا دارید و درست و برابر کنید رکوع را و سجود را چنانکه در سنت آمده است و در باب صفة الصلوٰة گذشت — فوالله انی لاراکم من بعدی — پس بخدا سوگند بدرستی که من هر آئینه می بینم شما را از پس خود یعنی پوشیده نیست بر من آنچه می کنید شما شرح این در آخر فصل ثالث از باب صفة الصلوٰة در حدیث ابی هریره گذشت — متفق علیه — **وعن البراء** قال کان رکوع النبی صلی الله علیه وسلم وسجوده وبین السجدتین واذا رفع من الرکوع ما خلا القیام والقعود قریبا من السواء — روایت است از براء بن عازب که صحابی است و احوال وی مکرر نوشته شده است بود رکوع آنحضرت و سجود وی و نشستن میان دو سجده و ایستادن و چون بر میداشت سر از رکوع غیر قیام که برای قرائت میکرد و غیر قعود که برای تشهد می نشست نزدیک برابر یعنی قیام که در وی قرائت میکرد و بیشک درازی بود و قعود که در وی التحیات میخواند نیز دراز می شد اما باقی ارکان از رکوع و قومه و سجود و جلسه همه برابر و نزدیک بیکدیگر در مقدار می بودند متفق علیه و از بعض احادیث مفهوم می گردد که قیام و قعود نیز با رکوع و سجود و قومه و جلسه برابری بود و تاویلش آن است که چون قیام دراز می کرد آن ارکان را نیز دراز میکرد از آنچه معهود است دران و لائق است بحال آن و چون در قیام تخفیف می نمود دران ارکان نیز تخفیف میکرد و تمامه ارکان نماز نیز متناسب متشابه واقع میشد نه آنکه رکوع و سجود با قیام و قعود برابر می بود نعم در نماز خسوف و کسوف واقع شده است که رکوع و سجود بمقدار قیام می بود و شارحان آن را نیز بهمین نوع تاویل کرده اند و تتمه این کلام در اول فصل ثالث در حدیث عوف بن مالک بیاید انشاء الله تعالی — **وعن انس** قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا قال — بود آنحضرت چون میگفت — سمع الله لمن حمده قام حتی نقول قد اوهم — بفتح همزه و ها و سکون واو یعنی می ایستاد و بسیار می ایستاد تا آنکه میگفتیم ما که بتحقیق ترک کرد آن رکعت را و قیام از سر گرفت و بعضی تفسیر نسیان نیز کرده اند و در وی احتیاط است ثم یسجد ویقعد بین السجدتین حتی نقول قد اوهم — پس سجده میکرد و می نشست میان دو سجده تا آنکه میگفتیم بتحقیق وهم کرد — رواه مسلم **وعن عائشة** رضی الله عنها — قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یکثر ان یقول فی رکوعه وسجوده — بود آن حضرت که بسیار میگفت در رکوع خود و سجود خود — سبحانک اللهم ربنا وبحمدک اللهم اغفرلی یتاول القرآن — یعنی میکرد آن حضرت باین تسبیح و استغفار بیان مراد قرآن که فرموده فسبح بحمد ربک واستغفره — امر کرده است که تسبیح گو بحمد پروردگار خود و آمرزش خواه از وی در رکوع و سجود میگفت زیرا که افضل احوال خضوع و خشوع اند و از احادیث دیگر معلوم می شود که در غیر رکوع و سجود نیز میگفت آورده اند که اغلب ذکر آن حضرت در آخر عمر بعد از نزول سوره اذا جاء نصر الله همین بود — متفق علیه — **وعنها** ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول فی رکوعه وسجوده — و هم از عائشه روایت است که بود آن حضرت می گفت در رکوع خود و سجود خود — سبوح قدوس رب الملائکة والروح — سبوح قدوس بضم هر دو و فتح مبالغه اند در تنزیه و طهارت بضم و فتح و ضم اکثر استعمال و مراد بروح جبرئیل

که او را روح الامین گویند و بعض گویند نام ملکی ست موکل ست بر ارواح یا مراد جنس ارواح انسانی ست و بعض گویند روح خلقی
دیگر ست غیر ملائکه و بیشتر عظیم تر از ملائکه۔ رواه مسلم۔ **وعن ابن عباس قال** قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا انی نهیت ان
اقرأ القرآن راکعا او ساجدا۔ گفت ابن عباس که گفت آنحضرت آگاه باشید بدرستی که من نهی کرده شده ام از خواندن قرآن در رکوع
و سجود یعنی حق عز اسمه تعیین کرده هر هیئتی از هیئات نماز را بنوعی از انواع ذکر مخصوص گردانید قیام را که اول هیئت و اعظم آن ست
و اول حال در خدمت بقرآن که اعلی و اقدم و اعظم و افضل اذکار ست و بعد از تعیین و تخصیص وی تعالی و تقدس گنجایش ندارد که خلاف
آن کنند و اگر بکنند حرام بود یا مکروه و این از قبیل امری ست که عقل را بدرک آن راه نیست یعنی از مر حکمتی و علتی در آن نظر
بر انگیزند و گویند که رکوع و سجود هیئت خضوع و تذلل و خواری ست پس نهی کرده که کتاب کریم که عالی و عظیم الشان ست در این هیئت
خوانده شود و طیبی از خطابی نقل کرده که گفت گویا مکروه داشته که جمع کرده شود میان کلام مخلوق و کلام خالق در یکجا و برابری افتد
میان هر دو و این هر دو نکته خالی از چیزی نیست حقیقت همان ست که بندگی در امتثال امر و اتباع بحکم شارع ست ۵ زبان
تازه کردن باقرار تو به نا گفتن علت از کار تو به هر چه ناید بکن آن بکن ۵ و آنچه بگوید که مگو آن مگو ۵ تا آنکه اگر قرآن در رکوع
و سجود خواند نماز فاسد گردد یا نه صحیح آن ست که نگردد و چون منع کرد از خواندن قرآن در رکوع و سجود تعیین فرمود آنچه طلب کرده است
در ان و فرمود۔ فاما الرکوع فعظموا فیه الرب۔ اما رکوع پس تعظیم کنید و بزرگی یاد کنید در وی پروردگار تعالی را و شایان کنید
عظمت حق را که مناسب حال قرب و تذلل ست و از ینجاست قول سبحان ربی العظیم۔ واما السجود فاجتهدوا فی الدعاء۔
و اما سجده پس کوشش کنید در دعا۔ فقمن ان یستجاب لکم۔ پس سزاوار است دعا در سجده که قبول کرده شود شمارا از جهت
حصول قرب به جهت قول وی سبحانه فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان۔ رواه مسلم۔ بدانکه دعا بر دو نوع است و دعا
ثنا و تمجید و تکبیر و تقدیس که بخواند بنده پروردگار تعالی را و تقدیس کند و ثنا و ستایش کند در گاه عزت و جلال او را و دعای طلب و
سوال که بخواند او را بطلب حوائج و مقاصد از درگاه رحمت و نوال و گفته اند که تسبیح و ثنا در حضرت کریم و هاب در حقیقت طلب
و سوال ست و دعا که امر فرموده تعلیم آن در سجود متناول هر دو نوع ست و از ینجا ظاهر شد که حنفیه که اقتصار بر ذکر کنند و از تصریح دعا
منع نمایند نیز از امتثال امر دعا فارغ نباشند لیکن گویند شاید که در حالت خلاص باشد در تعظیم و ذکر حق تا بحکم من شغله ذکری
عن مسئلتی اعطیته افضل ما اعطی السائلین۔ فرموده کسی که باز دارد او را ذکر من از درخواست نمودن از من میدهم او را زیاده تر
از آنچه میدهم سوال کنندگان را و با فضل و اعظم از آنچه خواهش کند فائز گردد و تحقیق در جمع و تطبیق آن ست که در نوافل
بتسبیح و دعا هر دو مشغول گردد و در فرائض اقتصار بر تسبیحات کند چنانکه بعضی از محققین حنفیه گفته اند۔ **وعن ابی هریرة قال** قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قال الامام۔ چون گوید امام۔ سمع الله لمن حمده۔ فقولوا۔ پس بگوئید شما۔ اللهم ربنا لك الحمد
فانه من وافق قوله قول الملائكة غفر له ما تقدم من ذنبه۔ زیرا که هر که موافق افتد قول او بقول ملائکه آمرزیده شود مر او را آنچه
پیش رفته است از گناهان وی و قبول کرده شود دعای او و در فصل اول از باب القراءة فی الصلوة کلام متعلق باین مقام

گذشته است. متفق علیه۔ وعن عبد اللہ بن ابی اوفیٰ۔ وے وپدر وے صحابی است حاضر شد حدیبیہ وخیبر را وبود
آخر من مات من الصحابہ بکوفہ سنہ است او سبع وثمانین۔ قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رفع ظہرہ من الرکوع قال
بود آن حضرت چون برمی داشت پشت خود را از رکوع میگفت۔ سمع اللہ لمن حمدہ اللّٰھم ربنا لک الحمد ملأ السموات وملأ الارض۔ پری آسمانہا
وپری زمین۔ وملأ ما شئت من شئ۔ بعد وپری آنچہ بخواہی از چیزے کہ بعد ازین از ممکنات معدوم۔ ومراین حدیث دلالت دارد بر
جمع امام میان تسمیع وتحمید چنانکہ مذہب شافعی ست وتقدم الکلام فیہ۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی سعید الخدری قال کان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اذا رفع راسہ من الرکوع قال۔ بود آنحضرت چون برمی داشت سر خود را از رکوع می گفت۔ اللّٰھم ربنا لک الحمد ملأ السموات
وملأ الارض وملأ ما شئت من شئ بعد اہل الثناء والمجد۔ ای سزاوار ستایش وبزرگی۔ احق ما قال العبد وکلنا لک عبد۔ سزاوار
ترین وراست ترین چیزے کہ گوید بندہ وحال آنکہ ہمہ ما مر ترا بندہ ایم این کلام است کہ اللّٰھم لا مانع لما اعطیت۔ خداوندا نیست
ہیچکس باز دارندہ چیزے را کہ تو دہی۔ ولا معطی لما منعت۔ ونیست ہیچکس دہندہ چیزے را کہ تو باز داری ودر بعض روایات
ولا راد لما قضیت نیز آمدہ ونیست باز دارندہ چیزے را کہ تو قضا کردہ۔ ولا ینفع ذا الجد منک الجد۔ وسود نمی کند
خداوند بخت ومال ودولت را از قہر وعذاب تو بخت وے یعنی نمی رہاند بہرہ وبخت وتوانگری وے ونیاز می کند بعضی جد بعنی پدر
پدر نیز آمدہ دار یعنی نسب فائدہ ندارد نزد تو عمل می باید وفضل تو ودر روایتے بکسر جیم نیز آمدہ یعنی کوشش وحرص
دنیا وجمع اموال یا در گریختن از عذاب تو۔ رواہ مسلم۔ وعن رفاعۃ بکسر را ابن رافع۔ قال گفت رفاعہ صحابی انصاری
است وپدر او از نقبای انصار است مات سنہ احدی واربعین۔ کنا نصلی وراء النبی۔ بودیم کہ نماز میگزاردیم پس پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم فلما رفع راسہ من الرکعۃ قال۔ پس ہرگاہ کہ برداشت آنحضرت سر خود را از رکوع گفت سمع اللہ لمن حمدہ فقال رجل وراءہ
پس گفت مردے کہ در پس آنحضرت بود۔ ربنا لک الحمد حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیہ۔ ای پروردگار ما ومر تراست حمد حمدے بسیار
پاک از شائبہ شرک وریا افزونی کردہ شدہ در آن حمد بکثرت اخلاص وحضور۔ فلما انصرف قال من المتکلم آنفا۔ پس ہرگاہ کہ
گشت آنحضرت از نماز وفارغ شد گفت کہ بود گویندہ این سخن اکنون۔ قال انا۔ گفت آن مرد من بودم گویندہ این سخن۔ قال رأیت
بضعۃ وثلثین ملکا۔ گفت آنحضرت دیدم سی وچند فرشتہ را۔ یبتدرونہا ایہم یکتبہا اول۔ میشتافتند بسوے این کلمہ وشتابی
میکردند کہ کدام یک نویسد نخست بجہت فضل وکرامت وقبول این سخن۔ رواہ البخاری

الفصل الثانی

عن ابی مسعود الانصاری نام او عقبہ بن عمرو بن ثعلبہ است حاضر شد عقبہ ثانیہ را و او را بدری
گفتہ اند وجمہور بر آنند کہ نسبت او بہ بدر بجہت سکونت اوست بہ بدر نہ بسبب حضور غزوۂ بدر را ساکن شد کوفہ را ووفات
یافتہ در خلافت علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہ وبعض گفتہ اند در سنہ احدے او اثنین واربعین۔ قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم لا تجزئ صلوٰۃ الرجل حتی یقیم ظہرہ فی الرکوع والسجود۔ کفایت نمی کند وقبول نمی افتد نماز مرد تا آنکہ راست
وبرابر گرداند پشت خود را در رکوع وسجود واین حکم محمول است بر ظاہر نزد شافعی کہ قومہ وجلسہ فرض است نزد وے

ونیز وابوحنیفه که نزد وے سنت اند محمول است بر تشدید و مبالغه - رواه ابوداود والترمذی والنسائی وابن ماجه والدارمی
وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح - وعن عقبة بن عامر قال لما نزلت - گفت عقبه هرگاه که فرود آمد این آیت فسبح باسم
ربک العظیم قال رسول الله - گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اجعلوها فی رکوعکم - بگردانید این کلمه یا این تسبیح را در رکوع "ان" فلما نزلت
پس هرگاه که فرود آمد - سبح اسم ربک الاعلی قال اجعلوها فی سجودکم - گفت بگردانید این را در سجود تان و مراد چیزی ست که لفظ وے سبب است
باین امر یعنی سبحان ربی العظیم و سبحان ربی الاعلی - رواه ابوداود وابن ماجه والدارمی وعن عون عون بن عبدالله
عن ابن مسعود عون بن عبدالله بن عتبة بن مسعود هذلی زاہد فقیه ثقه کوفی است برادر زاده عبدالله بن مسعود برادر عبیدالله بن عبدالله بن عتبه
تابعی ست شنید ابوهریره را وابوموسی را وشنید از وے مسعودی و مشعر و قتاده وابوحنیفه و گاہے اوراعون بن
عتبه نیز میگویند بنسبت بجد وغالب روایات وے از صحابه مرسل است و ترمذی گفته که روایت او از ابن مسعود وابن عباس مرسل است
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رکع احدکم فقال فی رکوعه - چون رکوع کند یکے از شما پس بگوید در رکوع خود سبحان ربی العظیم
ثلث مرات - سه بار - فقد تم رکوعه - پس بتحقیق تمام شد رکوع وے بر وجه سنت - وذلک ادناه - واین سه بار گفتن فرود
پایه تسبیح رکوع است و گفته اند مراد ادنا کمال است والا اصل تمام بیکبار گفتن است و سه بار گفتن و اجل کمال است و لیکن
ادنائے کمال و اعلی پنج بار یا هفت بار و غایت کمال را حد نیست بعض تا ده گفته اند و بعض تا آنکه برساند بسه و بعض
تا قریب مقدار قیام چنانکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در بعض احیان کرده و اما مر را رعایت حال مقتدیان لازم است
و چنین است کلام در سجود - واذا سجد فقال فی سجوده - و چون سجده کند یکے از ایشان پس بگوید در سجود خود - سبحان ربی الاعلی ثلث مرات
فقد تم سجوده وذلک ادناه - رواه الترمذی وابوداود وابن ماجه وقال الترمذی لیس اسناده بمتصل - و گفته است ترمذی اسناد
این حدیث متصل نیست - لان عونا لم یلق ابن مسعود - زیرا که عون ابن عبدالله ملاقات نکرده است ابن مسعود را پس البته راوی
میان ابن مسعود است که ذکر کرده نشده است پس این حدیث منقطع باشد یعنی حدیث منقطع و در مقدمه معلوم شد وعن حذیفة
از کبار صحابه است صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم و عنده علم المنافقین رض - انه صلی مع النبی - روایت است
از حذیفه که وے نماز گزارد با پیغمبر صلی الله علیه وسلم وکان یقول فی رکوعه - و بود آن حضرت می گفت در رکوع خود -
سبحان ربی العظیم وفی سجوده - و می گفت در سجود خود - سبحان ربی الاعلی وما اتی علی آیة رحمة الا وقف وسال - و نمی آمد آنحضرت بهیچ
آیت رحمت مگر آنکه می ایستاد و سوال میکرد و می طلبید رحمت را - وما اتی علی آیة عذاب الا وقف وتعوذ - و نمی رسید بهیچ آیت عذاب
مگر آنکه توقف میکرد و پناه می جست از عذاب - رواه الترمذی وابوداود والدارمی وروی النسائی وابن ماجه الی قوله الاعلی -
روایت کرد نسائی وابن ماجه تا قول وے سبحان ربی الاعلی وما اتی علی آیة رحمة تا آخر ذکر کرده - وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح
و در بعض روایات این حدیث در صلوة لیل آمده است کذا ذکره التوربشتی -

الفصل الثالث - عن عوف بن مالک صحابی اشجعی است منسوب باشجع نام مرد است اول مشاهد وے

خیبر است و بود با وے رایت شجیع روز فتح ساکن شد در شام را و مرد در وے سنه ثلاث و سبعین روایت کرد از آنحضرت و از
عبد الله بن سلام و روایت کرده اند از وے از جوابه جابر و ابوهریره و مقدام بن معدی کرب و بسیارے از تابعین - قال
قمت - گفت ایستادم و نماز شب کردم - مع رسول الله - با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - و بعض گفته اند مراد از قیام نمازیست
و آن در نماز کسوف بود - فلما رکع مکث قدر سورة البقرة - پس هرگاه که رکوع کرد آن حضرت درنگ کرد در رکوع مقدار
آنچه سورۀ بقره خوانده شود و ازین حدیث ظاهر می گردد که رکوع بمقدار قیام بود که در وے سورۀ بقره خوانده شود چنانکه در نماز
کسوف آمده است بر خلاف تاویلیکه کرده اند که رکوع را بقیام کنند چنانکه در فصل اول در حدیث براء گذشت -
ویقول فی رکوعه سبحان ذی الجبروت والملکوت والکبریاء والعظمة رواه النسائی - وعن ابن جبیر بضم جیم و فتح با
مراد سعید بن جبیر است که از تابعین است و احوال شریف وے در موضع دیگر نوشته شده است و قصهٔ او با حجاج ظالم مشهور است
قال سمعت انس بن مالک یقول - گفت شنیدم انس را که میگفت - ما صلیت وراء احد بعد رسول الله - نگزاردم نماز
پس هیچ یکے بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم اشبه صلوة برسول الله صلی الله علیه وسلم من هذا الفتی - که مشابه تر بود
نماز وے بنماز آن حضرت از این جوان - یعنی عمر بن عبد العزیز قال قال - گفت ابن جبیر گفت انس بن مالک - فحزرنا رکوعه
عشر تسبیحات وسجوده عشر تسبیحات - پس اندازه کردیم رکوع این جوان را ده تسبیح و سجود آن را ده تسبیح یعنی دران مقدار از زمان
که وے رکوع و سجود میکرد ده تسبیح میگفتیم وے هم ده تسبیح میگفته باشد یا کمتر یا زیاده و همچنین بود حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم
رواه ابو داود والنسائی - وعن شقیق قال ان حذیفة رأی رجلا لا یتم رکوعه ولا سجوده - روایت است از شقیق
بن سلمه که تابعی مشهور است گفت بدرستی که حذیفه از کبار صحابه است و او را صاحب سر رسول الله صلی الله علیه وسلم گویند
ویاهما فقال نزد وے بود دید مرد را که تمام نمی کرد رکوع خود را و نه سجود خود را ظاهر در ترک طمانینت است و اگر شامل
اعتدال دارند بهتر باشد - فلما قضى صلوته دعاه فقال له حذیفة ما صلیت - پس هرگاه که ادا کرد و فارغ شد آن مرد از نماز
خواند حذیفه آن مرد را نزد خود پس گفت مر او را حذیفه نماز نگزارده تو یعنی صحیح نیست این نماز که تو کرده - قال - گفت
شقیق - واحسبه قال - و گمان میبرم حذیفه را که بآن مرد این کلام نیز گفت که - ولو مت مت على غير الفطرة التي فطر الله محمدا
صلی الله علیه وسلم - و اگر می میری تو و حال آنکه بر این صفتی نماز می میری بر غیر دین اسلام که پیدا کرده است خدا تعالی
محمد را بران و این وعید کمال مبالغه و تشدید است بر ترک اتمام رکوع و سجود - رواه البخاری - وعن ابی قتادة
قال قال رسول الله - گفت ابی قتاده گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - اسوأ الناس سرقة الذی یسرق من صلوته - بدترین
مردم از روے دزدی کردن کسیست که می دزدد از نماز خود - قالوا - گفتند صحابه - یا رسول الله وکیف یسرق من صلوته -
و چگونه می دزدد از نماز خود و دزدیدن از نماز چه معنی دارد - قال لا یتم رکوعها ولا سجودها - گفت دزدیدن از نماز این معنی دارد
که تمام نکند رکوع نماز را و نه سجود نماز را چنانکه گوئی می دزدد مال کسے را - رواه احمد - وعن النعمان بن مرة بضم نون و سکون عین

بن مرة - بضم میم وتشدید راے مفتوحه تابعی ثقه انصاری است وبعضی او را در ذکر صحابه آورده اند وآن وهم است وحق
آن است که تابعی است وحدیث او مرسل است - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال ما ترون فی الشارب والزانی والسارق
گفت آن حضرت وپرسید از صحابه چه میگوئید وچه راے می‌زنید در شان خمر نوشنده وزنا کننده ودزدی کننده که عقوبت و سیاست
آن چه مقدار است ودر چه مرتبه است - وذلک قبل ان تنزل فیهم الحدود - وآن پرسیدن حضرت حال شارب وزانی وسارق را
پیش از آن بود که فرود آید درین کارها آیات حدود وظاهر فائده این قول راوی از بیان وجه سوال است بقولش ما ترون
با آنکه بعد از نزول حدود وشک نیست که اقبح واشنع ورسوا اند والله اعلم - قالوا گفتند صحابه - الله ورسوله اعلم - خدا ورسول او
داناتر اند بدان - قال گفت آن حضرت - هن فواحش - این گناهان کبائر اند فواحش از ذنوب آنچه سخت باشد قبح وے واز
حد گذرد بدی او - وفیهن عقوبة - ودرین گناهان گرفتنی سخت است - واسوأ السرقة الذی یسرق من صلوته - وبدترین
دزدی دزدی کسی است که می دزدد از نماز خود - قالوا وکیف یسرق من صلوته - گفتند چگونه می دزدد از نماز خود - یا
رسول الله قال لا یتم رکوعها ولا سجودها - فرمود آن حضرت تمام نمی کند رکوع آن را ونه سجود آن را - رواه مالک
ورواه الدارمی نحوه.

باب السجود وفضله

باب در بیان کیفیت سجده کردن وفضیلت آن وسجود در لغت سر بر زمین نهادن وفروتنی
کردن وسر فرود آوردن ودر شرع روے بر زمین نهادن بر وجه مخصوص

الفصل الاول

عن ابن عباس - رضی الله عنهما - قال قال رسول الله - روایت است از ابن عباس
که گفت گفت پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم امرت ان اسجد علی سبعة اعظم - امر کرده شده ام من که سجده کنم بر هفت استخوان -
علی الجبهة والیدین والرکبتین واطراف القدمین - بر پیشانی ودو دست ودو زانو وکرانهاے هر دو پاے که این همه را
در سجده بر زمین باید نهاد ودر روایتے بجاے جبهه وجه واقع شده ودر روایتے دیگر جبهه وانف آمده واز اینجا است که اکثر
ائمه بران رفته اند که بینی وپیشانی هر دو باید نهاد وبے آن سجده روا نباشد ودر مذهب حنفیه سجده بجبهه وانف هر دو
واگر بیکے ازین دو کنند کفایت است پس اگر بجبهه تنها کند نزد امام ابوحنیفه وصاحبین ودر روایتے بے کراهت واگر بانف
تنها کند نزد صاحبین جائز نیست ودر روایتے از امام نیز جائز نشود ودر روایتے دیگر جائز با کراهت واما نهادن دستها وزانوها سنت است
نزد حنیفه وشافعیه ابواللیث گوید اگر زانوها بر زمین ننهد جائز نشود کذا فی شرح ابن الهمام واما وضع قدمین اگر هر دو پاے بردارد نماز
فاسد است واگر یکپاے بردارد مکروه است - ولا نکفت الثیاب ولا الشعر - وامر کرده شده ایم که گرد نیاریم وفراهم نیاریم جامه‌ها را
وموے‌ها را در نماز اما گرد آوردن جامه‌ها که در هنگام سجود رفتن بالا میبرند تا گرد وخاک آلوده نشود وبے این غرض بالا برگرداند
یا دامن بر زنند وبعضی کمر بستن وعلی هذا در دستار خلانیدن داخل آن دارند وکمر بستن را در نماز بعضی مستحب اند وبعضی مکروه داشته اند
وموے جمع کردن آنها است در زیر دستار وبعضی گویند که مکروه آن است که با قدها بپیچد بر سر بندد وگره زنند اما اگر بے آن جمع باشد

همان ست که عرض کردم و دیگر نخواهم شد ۔ یعنی مطلوب من از تو همین مراد ست و گر نخواهم بجز همین یکی کر خود دم جدا نکنی ۔ قال فاعنّی
علی نفسک بکثرة السجود ۔ گفت آن حضرت پس مدد کن مرا بکثرت سجود در حصول این مطلب یاری ده مرا و مدد کن بنفس خود و حصول مطلب
خود را بسیار کردن سجده یعنی نماز گزاردن و دعا کردن در سجدات و قابل و مستعد این مرتبه شدن یعنی من خود سعی می کنم در حصول
مطلب تو اما تراهم باید که کوششی کنی و کاری کنی و از پا ننشینی چنانکه طبیب بیمار را گوید که من علاج میکنم و در حصول شفا سعی میکنم
لیکن باید که آنچه بفرمایم ترا بدان کار کنی و پرهیز کنی از چیزهای موذی و مضر که بطریق تحصیل شفا و تدبیر کار این ست ۔ فتح قفل ارجیه از
کلید ست ای عزیز ۔ و جنبش از دست تو نیز باید همراه وسیله ۔ و از فوائد این حدیث آن ست که خدمت بزرگان [illegible]
ایشان موجب سعادت و حصول مطلب ست و کرامت ست و چه بزرگی و کدام بزرگی که سید کائنات و اجود و اکرم اهل عالم و خدا داده
موجودات ست صلی الله علیه وسلم و از اطلاق سوال که فرمود سل بخواه و تخصیص نکرد بمطلوبی خاص معلوم می شود که کار همه بدست همت و کرامت
اوست صلی الله علیه وسلم هرچه خواهد هر کرا خواهد باذن پروردگار خود بدهد ۔ فان من جودک الدنیا وضرتها ۔ ومن علومک علم اللوح
والقلم ۔ اگر خیریت دنیا و عقبیٰ آرزو داری ۔ بدرگاهش بیا و هرچه میخواهی تمنا کن ۔ [illegible]
باید که مطلوب جز نعیم آخرت که باقی و دائم ست نخواهد و بحظوظ دنیویه فانیه التفات نکند ۔ [illegible]
و صحبت حضرت سید کائنات علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات ست ۔ ولیکن باید که در سلوک طریق تحصیل آن [illegible] از خود [illegible] راضی نباشد
و بجز هوس و آرزو و التفات [illegible] کار نشستن و آرزو [illegible] چه نیست کار کن کار بگذر از گفتار [illegible]
کار دارد [illegible] فردا آن گرفت جان برادر که کار کرد ۔ خصوصا نماز که بهترین کارها و جامع ترین و تمامترین عبادات است چنانکه
حقیقت جامعیت [illegible] ست و بالله التوفیق ۔ وعن معدان بفتح میم و سکون عین ۔ بن ابی طلحة ۔ تابعی ست ثقه [illegible]
[illegible] روایه و ثوبان را و بعضی ابن ابی طلحه گفته اند شامی ست رضی الله عنه ۔ قال لقیت ثوبان مولیٰ رسول الله ۔ گفت
معدان پیش آمدم ثوبان را که آزاد کرده پیغمبر خدا بود صلی الله علیه وسلم فقلت ۔ پس گفتم ثوبان را ۔ اخبرنی بعمل اعمله یدخلنی الله
الجنة ۔ خبر ده مرا بکاری که بکنم آن کار را تا در آرد مرا خدای تعالی بسبب آن کار بهشت را ۔ فسکت ۔ پس خاموش
ماند ثوبان و هیچ جواب نگفت ۔ ثم سألته فسکت ۔ باز پرسیدم باز خاموش ماند و جواب نگفت گویا که سکوت ثوبان بجهت
تفکر و تامل بود در آنکه چه گوید یا برای طلب مزید شوق و رغبت سائل تا قدر آن را بشناسد ۔ ثم سألته الثالثة ۔ پس پرسیدم
او را بار سوم ۔ فقال سألت عن ذلک رسول الله ۔ درین مرتبه جواب داد و گفت پرسیدم من از این عمل که تو می پرسی پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم فقال علیک بکثرة السجود لله ۔ پس گفت آنحضرت در جواب بر تو باد که سجده بسیار کنی یعنی نماز بسیار گزاری برای خدا
فانک لا تسجد لله سجدة الا رفعک الله بها درجة ۔ زیرا که بدرستی که تو نمی کنی مر خدا را سجده مگر آنکه بر میدارد و بلند میگرداند ترا الله
تعالی بسبب آن سجده درجه عظیم و پایه بزرگ در درگاه عزت و قرب ۔ وحط عنک بها خطیئة ۔ و فرو می آرد و کم میکند
حق تعالی از تو بآن سجده گناهی را یعنی سجده هم سبب کفارت سیآت میگردد و هم موجب رفع درجات و زیادت درجات

حسنات است و بهر دو طریق دفع ضرر و طلب نفع موجب نجاح و فلاح ست - قال معدان ثم لقیت ابا الدرداء فسألته فقال لی مثل ما قال لی
ثوبان - گفت معدان بعد از ان ملاقات کردم ابو الدرداء را که از کبار صحابه است پس پرسیدم او را نیز پس گفت ابو الدرداء مرا آنچه
گفته بود مرا ثوبان از سوال کردن از ان حضرت از عملے که کاملترست و در آوردن جواب دادن آن حضرت که آن عمل کثرت سجود است - رواه مسلم

الفصل الثانی عن وائل بن حجر - بضم حا و سکون جیم - قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سجد وضع رکبتیه
قبل یدیه - گفت وائل دیدم آن حضرت را که چون سجده میکرد می نهاد بر زمین هر دو زانوے خود را پیش از نهادن هر دو دست
خود - و اذا نهض رفع یدیه قبل رکبتیه - و چون برمیخاست از سجده بر میداشت هر دو دست خود را پیش از برداشتن هر دو زانو گفته اند
نهادن اعضاے سجده بر ترتیب قرب است بر زمین هر چه بزمین نزدیک تر نهادن او پیشتر و برداشتن بر عکس آن و در نهادن پیشانی
و بینی ترتیب نیست که هر دو در حکم یک عضو اند و نزد بعضی بینی را پیشتر نهد که نزدیک تر است بر زمین و دستی گفت اگر دشوار افتد نهادن
زانو پیش از دست با جهت عذرے مانند موزه و جز آن نهد دستها را پیشتر - رواه ابو داود والترمذی والنسائی و
ابن ماجه والدارمی **وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا سجد احدکم فلا یبرک کما یبرک البعیر - گفت ابوهریره
که گفت آنحضرت چون سجده رود یکے از شما پس باید که نه نشیند چنانکه می نشیند شتر در می نهد زانوها را پیشتر - ولیضع یدیه قبل
رکبتیه - و باید که نهد هر دو دست را پیشتر از دو زانوے خود - رواه ابو داود والنسائی والدارمی - این حدیث بظاهر مخالف
حدیث اول است که دلالت دارد بر نهادن دستها پیش از زانوها و حدیث اول دلالت دارد بر نهادن زانوها پیش از
دستها و در میان ائمه نیز اختلاف است جمهور ائمه و ابوحنیفه و شافعی و احمد بن حنبل در انچه مشهور است از مذهب وے
عمل بحدیث وائل بن حجر کرده اند و زانوها را پیش از دستها می نهند و مالک و اوزاعی و احمد در روایتے از وے و طائفه از ائمه
بحدیث عمل بحدیث ابی هریره میکنند و دستها را پیش از زانوها می نهند و گفته اند که حدیث وائل بن حجر اصح و اثبت است از حدیث
ابی هریره و جماعه از حفاظ آن را تصحیح نموده و ترجیح کرده اند و چون دو حدیث مختلف آمد سبیل آن است که عمل با قوی و اصح کنند
و بعض گفته اند که حدیث وائل بن حجر ناسخ حدیث ابی هریره است و در صحیح ابن خزیمه آمده است که چون آن حضرت سجده میکرد
ابتدا میکرد بزانوها و در حدیث سعد بن ابی وقاص و حدیث ابی سعید خدری آمده که ما می نهادیم دستها را پیش از زانوها پس
امر کرده شدیم بنهادن زانوها پیش از دستها و باین هر دو وجه اشارت کرد مؤلف بقول خود - وقال ابو سلیمان الخطابی حدیث وائل
بن حجر اثبت من هذا - گفت خطابی که از علمائے حدیث و شراح آن است که حدیث وائل بن حجر ثابت تر و قوی تر است ازین یعنی
از حدیث ابی هریره - وقیل هذا منسوخ - و بعض گفته اند که این یعنی حدیث ابی هریره منسوخ است بحدیث وائل بن حجر چنانکه بیان کردیم
و شیخ ابن حجر مکی از امام نووی نقل کرده که گفت ظاهر نشد مرا ترجیح یکے ازین دو مذهب بر دیگرے از وجه سنت والله اعلم

وعن ابن عباس رضی الله عنه قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یقول بین السجدتین - بود آنحضرت که می گفت در میان دو سجده
در وقتے که سر از سجده نخستین بر داشته می نشست این دعا را - اللهم اغفرلی وارحمنی واهدنی وعافنی وارزقنی رواه ابو داود والترمذی

وعن حذیفة ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یقول بین السجدتین - و روایت ست از حذیفه که آن حضرت میگفت میان دو سجده این کلمه را - رب اغفرلی رواه النسائی والدارمی - و درین حدیث زیاده برین کلمه نیامده است شاید که گاهی اقتصار می نمود بطلب مغفرت که اصل و عمده مطالب ست حذیفه همین را شنید و روایت کرد و در اوقات دیگر زیاده نیز برین می گفتند ابن عباس آن را روایت کرد

الفصل الثالث

عن عبد الرحمن بن شبل - بکسر شین معجمه و سکون باے موحده صحابی انصاری ست معدود در اهل مدینه نزول کرد حمص را مات فی امارة معویة بن ابی سفیان - قال نهی رسول الله - گفت نهی کرده ست پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن نقرة الغراب - از دانه چیدن زاغ کنایت ست از مبالغه کردن در تخفیف سجود و عدم رعایت تعدیل که در بعض احادیث نکر دیک واقع شده یعنی دانه چیدن خروس مبالغه درین بیشتر ست - وافتراش السبع - و نهی کرده از گستردن درنده مانند سگ و شیر وغیر آن دستها را چنانکه در فصل اول از حدیث انس گذشت و در بعض روایات اقتراش السبع بقاف آمده یعنی شکار کردن و دریدن و این افتراش بشین معجمه بمعنی افتراس بسین مهمله است که چون درنده خواهد که شکار کند دستها را گسترانده بدرد - وان یوطن الرجل المکان فی المسجد کما یوطن البعیر - و نهی کرد از وطن گرفتن مرد مکانی مخصوص را از مسجد و قرار گرفتن در آن و باز داشتن دیگران را از آن مکان چنانچه شتر را می باشد که جاے مخصوص برای خود می گیرد و جز در آنجا نمی نشیند و چون مسجد جاے عام ست و حق همه مسلمانان ست تخصیص مکان نمود و منع مردم از آن کرده مخصوص بهم باشد و اثر این نهی در مسجد شریف نبوی صلی الله علیه وسلم ظاهر میگردد که بعض مردم اکنون معدوده منبر را چنانچه قرب منبر شریف یعنی بعض اسطوانات منسوب بنفس خود مخصوص میگردانند و مردم را از آن نهی تحرم و هم بسیار رسند - رواه ابوداؤد والنسائی والدارمی -

وعن علی رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا علی انی احب لک ما احب لنفسی - ای علی من دوست میدارم مر ترا آنچه دوست میدارم ذات خود را - واکره لک ما اکره لنفسی - و ناپسند میدارم مر ترا آنچه ناپسند میدارم مر خود را - لا تقع بین السجدتین - اقعا مکن میان دو سجده و اقعا نهادن سرین ها بر زمین و ایستاده داشتن زانو ها این چنین تفسیر کرده در هدایه و گفته هو الاصح و در شرح ابن الهمام گفته که این احتراز ست از قول کرخی که گفت اقعا ایستاده داشتن پایها چنانکه در حالت سجده می باشد و نهادن سرین ها بر پاشنه ها و صحیح قول اول ست زیرا که اقعا را صفت کلب داشته اند و این مناسب معنی اول ست و ثانی نیز مکروه است ولیکن بمعنی اقعا نیست و بعض علما ذکر کرده است این معنی خلاف ست و از ابن عباس آمده است که گفت اقعا سنت پیغمبر ست صلی الله علیه وسلم و آنرا برین معنی آخیر حمل کرده اند کذا فی شرح ابن الهمام - رواه الترمذی -

وعن طلق بن علی الحنفی - منسوب ست به بنی حنیفه که قبیله ایست از یمامه صحابی ست والد قیس راوی حدیث عدم انتقاض وضو بمس ذکر چنانکه در کتاب الوضو گذشت قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا ینظر الله عز وجل الی صلوة عبد لا یقیم فیها صلبه بین خشوعها و سجودها - قبول نمیکند خدا

نماز بنده را که ایستاده نمیکند و راست نمیدارد استخوان پشت خود را در رکوع نماز و سجود آن - رواه احمد - وعن نافع ان
ابن عمر کان یقول - روایت ست از نافع که مولای ابن عمر ست که عبد الله بن عمر می گفت - من وضع جبهته بالارض
کسیکه بنهد پیشانی خود را بر زمین یعنی سجده کند - فلیضع کفیه علی الذی وضع علیه جبهته - پس باید که بنهد هر دو کف دست خود را
بران مکانی که نهاده است بران مکان پیشانی خود را یعنی باید که در سجده دستها نیز بر زمین نهد یا مراد آن ست که دستها قریب
بجای نهد که جبهه می نهد و دورتر و پیشتر و پستر نه نهد و گفته اند که اگر در جای بلند سجده میکند دستها نیز بران جا نهد و پایان تر
ازان ننهد یا معنی عبارت آن ست که دستها را نیز بروجهی بر زمین نهد که جبهه را نهاده است یعنی مستقبل قبله نهد - ثم اذا
رفع فلیرفعهما - پس چون بردارد وجه را باید که بردارد هر دو دست خود را - فان الیدین تسجدان کما یسجد الوجه - زیرا که بدرستی
هر دو دست سجده میکنند چنانکه سجده میکند روی پس باید که دستها را بر زمین نهاد و برداشت چنانکه روی را می نهد و برمیدارد و این قول
مرجح معنی اخیر ست که عبارت سابق را بران حمل کرده شد - رواه مالک

باب التشهد - شهادت خبر راست دادن که در وی دل با زبان یکی باشد و گواهی دادن و بمعنی
علم یقینی نیز آید و تشهد گواه گشتن و اظهار علمی که در دل ست و در شرع اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله
و ذکری که در قعده صلوٰة خوانند بجهت اشتمال و بر شهادتین

الفصل الاول - عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قعد فی التشهد - بود آن حضرت
که چون می نشست در تشهد اول یا ثانی - وضع یده الیسری علی رکبته الیسری - می نهاد دست چپ خود را بر زانوی چپ
و وضع یده الیمنی علی رکبته الیمنی - و می نهاد دست راست خود را بر زانوی راست خود - وعقد ثلثة وخمسین - وعقد می کرد
پنجاه و سه را - واشار بالسبابة - و اشارت می کرد آن حضرت بانگشت سبابه که نام انگشتی ست که همسایه انگشت نر ست
و سبابه از سب است بمعنی دشنام کردن و عادت عرب آنست که بآن در مقام دشنام اشارت کنند و در زبان شرع نام
مسبحه ست و انگشت شهادت نیز گویند پس آن حضرت اشارت می کرد باین انگشت بوحدانیت حق تعالی و صورت اشارت
آن ست که بردارد آن را نزد تلفظ بکلمه لا اله الا الله یا نزد تکلم بالله و مشهور آن ست که بردارد این انگشت را نزد نفی و بنهد
نزد اثبات و از بعض ائمه شافعیه منقول ست که برداشته دارد آن را تا آخر شهادت و باید که بجانب فوق اشارت کند
تا موهم جهت نگردد - وفی روایة - و در روایتی این چنین آمده است که - کان اذا جلس فی الصلوٰة وضع یدیه علی رکبتیه
بود آن حضرت که چون می نشست در نماز برای تشهد می نهاد هر دو دست خود را بر هر دو زانوی خود - ورفع اصبعه الیمنی
التی تلی الابهام یدعو بها - و بر میداشت انگشت دست خود را که نزدیک ست بانگشت نر در حالتیکه دعا می کرد بان انگشت
و مراد بدعا بهان اشارت ست بوحدانیت حق نزد تهلیل چنانکه مذکور شد و ذکر او دعا نیز گویند زیرا که مستجاب الانعام والکرم ست
ویده الیسری علی رکبته - و دست چپ آن حضرت بر زانوی وی بود - باسطها علیها - در حالتیکه گسترانند ه

آن بود بر زانوی چپ عقدے و اشارتے کہ میکرد بانگشت دست راست بود و دست چپ ہمچنان بر زانوے چپ بر حال خود
میداشت ۔ رواہ مسلم ۔ اگر گوئی کہ شرح حدیث کردی و مضمون آن معلوم گشت و لیکن معنی ثلٰثۃ و خمسین معلوم نشد
کہ چیست ۔ بدانکہ اہل حساب عقدہا دارند کہ در انگشتان می بندند و ہر یکے را از انہا برائے عددے معین وضع کردہ اند از
آحاد و عشرات و مأت و الوف چنانچہ ارقام ۔ مثلاً ہمین عقد پنجاہ و سہ کہ درین حدیث مذکور ست صورتش آن ست
کہ منقبض کند خنصر و بنصر و وسطیٰ را و بسط کند مسبحہ را کہ آن را سبابہ نیز می گویند و بنہد طرف انگشت نر را کہ ابہام خوانند
در بیخ مسبحہ و شافعی و احمد بروایتے باین اخذ کردہ اند عملاً بہذا الحدیث و دیگر عقد تسعین و صورت او آن ست کہ قبض
کند خنصر و بنصر را و بسط کند مسبحہ را و بنہد سر ابہام را بر سر وسطیٰ و حلقہ بندد و نزد حنفیہ مختار در مذہب احمد ہم این ست
و شافعی در قول قدیم نیز باین قائل ست و این در حدیث مسلم از عبد اللہ بن الزبیر در حدیث آیندہ بیاید و در حدیث
احمد و ابی داؤد از وائل بن حجر آمدہ ست و نزد مالک قبض کند ہمہ انگشتان دست راست را و بسط کند سبابہ را و شافعیہ را
در کیفیت این تحلیق وجہے دیگر نیز آمدہ ست و آن نہادن انگشت وسطیٰ ست میان دو عقدہ ابہام و روایت ثالث
آن ست کہ بسط کند ہمہ انگشتان را تا مستقبل قبلہ شوند چنانکہ در حالت سجود و در بعض احادیث اشارت بے عقد نیز
آمدہ و مختار بعض حنفیہ این ست غالباً عمل آنحضرت نیز مختلف بود گاہے چنین و گاہے چنان و وجہ تطبیق در اکثر
مواضع کہ روایات مختلف آمدہ ہمین ست مانند آنکہ از حنفیہ ما وراء النہر و ہندوستان این عمل عقد و اشارت ترک
یافتہ و مختار نزد متقدمین ہمین اول بود و در متاخرین ایشان خلافے ظاہر شدہ و مختار نزد علماے حرمین و غیر آن
از بلاد عرب عمل بآن ست و محقق حنفیہ شیخ ابن الہمام گفتہ کہ در اول تشہد تا شہادتین بسط کند و در وقت تہلیل عقد و اشارت
کند تا عمل بہر دو طریق جمع گردد و گفتہ است قول بنفی اشارت خلاف روایت و درایت ست و حضرت شیخ علی
متقی رحمہ اللہ رسالہ درین باب نوشتہ جانب عمل را راجح ساختہ اند و در شرح سفر السعادۃ از ان نقل کردہ ایم
و در محیط گفتہ است رفع سبابہ سنت نزد ابی حنیفہ و محمد از سنن ست و ہمچنین مروی ست از ابو یوسف و علامہ
نجم الدین زاہدی گفتہ کہ متفق اند روایات از اصحاب ما ہمہ در بودن وے سنت و ہمچنین مذہب ہمہ از محدثین و فقہا
و بسیارے از صحابہ و تابعین و علماے کوفہ و مدینہ برین است و بسیار است اخبار و آثار در ان عمل بآن اولیٰ
و ارجح باشد ۔ وعن عبد اللہ بن الزبیر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قعد یدعو یعنی بود آنحضرت
کہ چون می نشست در نماز کہ دعا کند و مراد بدعا تشہد ست ۔ وضع یدہ الیمنیٰ علی فخذہ الیمنیٰ و یدہ الیسریٰ علی فخذہ الیسریٰ
می نہاد دست راست خود را بر ران راست خود و دست چپ را بر ران چپ خود ۔ و اشار باصبعہ السبابۃ ۔ و اشارت
می کرد بانگشت سبابہ چنانکہ معلوم شد ۔ و وضع ابہامہ علی اصبعہ الوسطیٰ ۔ و می نہاد انگشت نر خود را بر سر انگشت
میانہ خود چنانکہ مذہب ما ست از عقد تسعین ۔ و یلقم کفہ الیسریٰ رکبتہ ۔ و می گردانید زانوے خود را در دست چپ

مانند لقمه در دهن - رواه مسلم - وعن عبد الله بن مسعود قال كنا اذا صلينا مع النبي - عبد الله بن مسعود گفت بودیم ما
چون نماز می کردیم با پیغمبر صلی الله علیه وسلم قلنا السلام على الله قبل عباده - گفتیم با لفظ السلام على الله را پیش از سلام فرستادن
بر بندگان وے سبحانه السلام على جبريل السلام على ميكائيل السلام على فلان - و نیز میگفتیم سلام بر جبرئیل سلام بر میکائیل سلام
بر فلان و مراد ایشان ملائکه دیگر باشند غیر جبرئیل و میکائیل که سلام بر ایشان میفرستادند و تواند که بعض انبیا و مرسلین را
ذکر میکرده باشند مثل آدم و ابراهیم و نوح و غیر ایشان علیهم السلام والله اعلم - فلما انصرف النبي صلى الله عليه وسلم اقبل علينا
بوجهه پس هرگاه که برگشت آنحضرت از نماز پیش آمد بر ما و روے آورد بما - قال لا تقولوا - گفت مگوئید - السلام على الله
فان الله هو السلام - زیرا که خدا تعالی خود سلام است یعنی سالم است از جمیع نقائص و آفات و سلامت بخش است
مر کرا خواهد از بندگان از آفات ظاهر و باطن پس سلامت او راست و از وست و دعا کردن بسلامت کسے را نشاید که او را
احتیاجے باشد و خوفے و سلام اسم باری تعالی است یعنی سالم یا مسلم - فاذا جلس احدكم في الصلوة فليقل - پس چون
بنشیند یکے از شما در نماز پس باید که بگوید - التحيات لله والصلوات والطيبات - مراد بتحیات عبادات قولیه است و بصلوات
عبادات بدنیه و بطیبات عبادات مالیه فا [illegible] است که چون کسے در حضرت ملوک درآید اول سلام فرستد و ثنا گوید پس
از ان خدمت کند و تذلل نماید بعد از ان تحفه لائق درگاه بگذراند تا لائق و مستحق لطف و عنایت ایشان گردد و شیخ محی الدین
نووی گفته تحیت یعنی سلام و ملک و بقا و عظمت و حیات آید و لفظ جمع آورد زیرا که هر ملوک را از عرب و عجم تحیات بود مخصوص
که تعظیم و تکریم می کردند ایشان را اصحاب ایشان بدان پس فرمود تحیات همه مر خدا را راست و بر دیگران عاریت است
بحقیقت خدا راست بزرگی و ملک بے انباز و دیگر هر که راست بعاریت داده اوست و نیز مراد بتحیات اقسام تعظیم دارند
و بصلوات نمازهای فرض و نفل و بطیبات کلمات طیبه و تمامه اعمال طیبه - السلام عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته
دعا بخیر و سلامت است بر تو ای پیغمبر و مهربانی خدا و افزونی های خیر و کرم وے - و وجه خطاب بآن حضرت جهت اقتفای
این کلام است بر آنچه در اصل بود که در شب معراج از جانب پروردگار تعالی و تقدس بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم خطاب
بسلام آمد پس آنحضرت در حین تعلیم است نیز همان لفظ اصل گذاشت تا ایشان را تذکر آن حال کرد و نیز آن حضرت نصب العین
مومنان و قرة العين عابدان است در جمیع احوال و اوقات خصوصا در حالت عبادت و آخر آن که وجود نورانیت و انکشافات
درین محل بیشتر و قوی تر است و بعضے از عرفا گفته اند که این خطاب بجهت سریان حقیقت محمدیه است در ذرائر موجودات و افراد
ممکنات پس آنحضرت در ذوات مصلیان موجود و حاضر است پس مصلی باید که ازین معنی آگاه باشد و ازین شهود غافل
نبود تا با نوار قرب و اسرار معرفت متنور و فائض گردد - السلام علينا - سلام برما که حاضر اند از گروه مصلی و هر که با وست
از ملائکه و مومنان انس و جن همه درین جا داخل اند - وعلى عباد الله الصالحين - و بر تمامه بندگان خدا که نیکوکار اند
حاضر و غائب و دور و نزدیک و بر زمین و در آسمان و صلاح ضد فساد است بنده صالح آن بود که ادا کند حق عبودیت

ہر وجہی کہ فرمودہ انچنانکہ باید بجای آرد و استقامت بران ورزد و ہیچ وجہ خللی و فسادی در کار نباشد حال ظاہر
و باطن وی راہ نیابد و صلاح اعلای مناصب از رفع مقامات است و لہذا وصف کردہ است بدان حق تعالی و رسلا
انبیا و رسل را و صواب آن است کہ صلاح را مراتب بسیار است بعضہا فوق بعض و ہر مرتبہ قدر صلاح نصیبہ از سلامت
حاصل است و لیکن درجات و اعلای مراتب صلاح آن است کہ شیخ ما و شیخ انس و جان غوث الثقلین محی الدین عبدالقادر جیلانی
قدس اللہ سرہ العزیز در کتاب خود کہ فتوح الغیب ذکر کردہ است کہ صلاح حالت زوال ارادت و فنای مطلق است
و بودن بندہ قائم بمراد حق و فعل او صلاح حقیقت کسی است کہ باین مقام رسیدہ باشد و [illegible] متولی امور وی شود
قولہ تعالی ان ولیی اللہ الذی نزل الکتاب وہو یتولی الصالحین و این بندہ ایست کہ دست تدبیر از جلب منافع و مصالح و دفع
مضار و مفاسد خود باز داشتہ و بتقدیر پیوستہ و گذاشتہ آنکہ او را اختیاری و تدبیری از نفس خود [illegible]
مثل طفل رضیع با دایہ و میت با غاسل و گوی پیش چوگان انتہی و چون بندہ باین حال رسید لاجرم از جمیع آفات [illegible]
و آفات و سلامت خواہد بود و چون خود را تسلیم کرد سلامت یافت یعنی اسلم تسلم این خواہد بود اللہم اجعلنا من الصالحین و چون آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم از ذکر بعض عباد و اشخاص ملک التقیین بر ذات کریم خود کہ شیخ ایشان [illegible] کائنات و خیرات است [illegible] کرد اشارت
کرد بوجہ آن و فرمود فانہ اذا قال ذلک اصاب کل عبد صالح فی السماء والارض پس بدرستی کہ وی چون گفت این دعا را [illegible]
عموم ہمہ ساکنان آن ہر بندہ صالح را کہ در زمین و آسمان است حاجت تخصیص نیست بعد از ان ثم [illegible]
کار و حصول تمامہ اعمال است و فرمود اشہد ان لا الہ الا اللہ و اشہد ان محمدا عبدہ و رسولہ و بعد از آن کہ [illegible] سلام
و در مقام قرب و قبول متمکن گشت اشارت کرد بدعا و سوال ہر چہ خواہد و فرمود ثم لیتخیر من الدعاء اعجبہ الیہ فیدعوہ
پس باید کہ اختیار کند و برگزیند از دعا ہر چہ خوش آید [illegible] بسوی وی پس دعا کند [illegible] متفق علیہ

وعن عبد اللہ بن عباس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یعلمنا التشہد کما یعلمنا السورۃ من القرآن [illegible]
ابن عباس بود آنحضرت می آموخت ما را التشہد را چنانکہ می آموخت ما را سورۃ از قرآن را بتاکید [illegible]
فکان یقول التحیات المبارکات الصلوات الطیبات للہ السلام علیک ایہا النبی ورحمۃ اللہ وبرکاتہ السلام علینا
وعلی عباد اللہ الصالحین اشہد ان لا الہ الا اللہ واشہد ان محمدا رسول اللہ رواہ مسلم این تشہد ابن عباس است [illegible]
شافعیہ باین است و مذہب ما بتشہد ابن مسعود است و آنچہ در حدیث سابق گذشت تشہد ابن مسعود بود و میان این
دو تشہد تفاوتی در لفظ و معنی موجود است و گفتہ اند کہ تشہد ابن مسعود اصح است و شیخ ابن حجر گفتہ است کہ صحیح ترین [illegible]
کہ روایت کردہ شدہ است در تشہد حدیث ابن مسعود است و مذہب امام احمد [illegible] و اکثر اہل علم از صحابہ و تابعین [illegible]
و تحقیق وارد شدہ است اہتمام در تعلیم آن و در مسند امام احمد گفتہ کہ امر کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ابن مسعود را [illegible]
آن را بمردم و در روایتی آمدہ کہ گفت ابن مسعود گرفت آنحضرت [illegible] دست مرا در دو دست خود و تعلیم کرد [illegible]

تعلیم میکرد مرا قرآن و حدیث ابن مسعود متفق علیہ است و حدیث ابن عباس کہ گفت از افراد مسلم در روایت کردہ است آن اصحاب کتب ستہ الا البخاری و تشہد امام مالک تشہد عمر است التحیات للہ الزاکیات للہ الطیبات للہ الصلوات للہ السلام علیک ایہا النبی الخ این چنین است در رسالہ ابن ابی زید کہ در مذہب مالک است و گفتہ اند کہ نماز جائز است بہر وجہ کہ خواند لیکن در او افضل است و بدان کہ در تشہد ابن عباس صاحب مصابیح سلام علیک و سلام علینا بے الف و لام ذکر کردہ است و مولف گفت و لم اجد فی الصحیحین ولا فی الجمع بین الصحیحین — و نیافتم من در متن صحیح بخاری و صحیح مسلم و نہ در جمع بین الصحیحین کہ کتاب حمیدی است سلام علیک و سلام علینا بغیر الف و لام ولکن رواہ صاحب الجامع عن الترمذی — ولیکن روایت کردہ است ان را صاحب جامع الاصول کہ کتب ستہ را جمع کردہ است از ترمذی پس آوردن صاحب مصابیح آن را در فصل اول درست نباشد واللہ اعلم بالصواب

الفصل الثانی

عن وائل بن حجر عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم — روایت است از وائل بن حجر از آنحضرت در کیفیت جلسہ تشہد قال — گفت — ثم جلس — پس نشست آنحضرت یعنی بعد از برداشتن سر از سجدہ دوم رکعت دوم نشست آن حضرت — فافترش رجلہ الیسرٰی — پس گسترانید پای چپ خود را — ووضع یدہ الیسرٰی علی فخذہ الیسرٰی — و نہاد دست چپ خود را بر ران چپ خود — و حد مرفقہ الیمنٰی علی فخذہ الیمنٰی — و گردانید طرف آرنج راست خود را بر ران راست خود و این موافق است بحدیثی کہ تصحیح کردہ است آن را بیہقی جعل مرفقہ الیمنٰی علی فخذہ الیمنٰی و این لفظ را بوجوہ دیگر نیز خواندہ اند در شرح آن را ذکر کردہ ایم — ثم قبض ثنتین — و قبض کرد دو انگشت را از انگشتان دست راست کہ خنصر و بنصر باشد — و حلق حلقۃ — و بست حلقہ یعنی از وسطی و ابہام چنانکہ عقد تسعین است و مذہب حنفی است و قول قدیم شافعی — ثم رفع اصبعہ — پس برداشت انگشت خود را یعنی سبابہ را — فرایتہ یحرکہا یدعو بہا — پس دیدم آن حضرت را صلی اللہ علیہ وسلم کہ میجنبانید آن انگشت را در حالتی کہ دعا میکند بوے و در او اشارت است بتوحید نزد تہلیل چنانکہ گذشت رواہ ابو داود والدارمی

وعن عبد اللہ بن الزبیر قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یشیر باصبعہ اذا دعا ولا یحرکہا — بود آن حضرت کہ اشارت میکرد بانگشت خود چون دعا میکرد و نمی جنبانید آن را در حدیث اول فرمود کہ می جنبانید انگشت را و درین حدیث میفرماید کہ نمی جنبانید آنجا کہ فرمود می جنبانید مراد برداشتن اوست برای اشارت کہ مستلزم جنبانیدن اوست از مکانش و آنجا کہ فرمود نمی جنبانید مراد نفی تکریر تحریک است و درین نفی مذہب امام مالک است کہ نزد ایشان این انگشت را متحرک میدارند تا آخر تشہد و میگویند کہ این انگشت اتصالی برگہای دل دارد و جنبانیدن وے سبب ایقاظ دل و حضور اوست واللہ اعلم — رواہ ابو داود والنسائی و زاد ابو داود — و زیادہ کردہ است ابو داود این لفظ را کہ — ولا یجاوز بصرہ اشارتہ — و در نمی گذشت بینائی او از اشارات وے یعنی از ان انگشت کہ بر میداشت و آن را اشارت می کرد بوے یعنی نظر در وقت برداشتن و اشارت کردن بر انگشت میداشت و بجانب دیگر نمیدید از جہت شہود معنی توحید کہ اشارت بآن کردہ — وعن ابی ہریرۃ قال ان رجلا کان یدعو باصبعیہ — گفت ابو ہریرہ بود مردے

که دعا می‌کرد به دو انگشت یعنی بسبابهٔ هر دو دست و گفته‌اند که آن مرد سعد بن ابی وقاص بود چنانکه ابوداود و نسائی روایت کرده‌اند - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم احد احد - توحید کن توحید کن یعنی اشارت کن بیک انگشت که خدا یکیست - رواه الترمذی والنسائی والبیهقی فی الدعوات الکبیر **وعن ابن عمر** رضی الله عنهما قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یجلس الرجل فی الصلوٰة وهو معتمد علی یده - گفت ابن عمر نهی کرد آن حضرت از نشستن مرد در نماز حالانکه وے تکیه کننده است بر دست خود یعنی بنهد هر دو دست خود را در تشهد بر زمین و تکیه کند بر آنها یا اعتماد کند بر دو دست خود وقت برخاستن - رواه احمد وابوداود - و معنی اخیر مناسب‌تر است بروایت دیگر که گفت - وفی روایة له - و در روایتی دیگر مر ابوداود را این چنین آمده است که - نهی ان یعتمد الرجل علی یدیه اذا نهض فی الصلوٰة - نهی کرد آن حضرت از اعتماد و تکیه کردن مرد بر دو دست وقتیکه برخیزد و این روایت موافق مذهب حنفیه است و منافات دارد بمذهب شافعیه که قائل اند بجلسهٔ استراحت که مستلزم اعتماد است بر دو دست وقت برخاستن و ایشان میگویند که این روایت ضعیف است والله اعلم **وعن عبد الله بن مسعود** قال کان النبی صلی الله علیه وسلم فی الرکعتین الاولیین کانه علی الرضف حتی یقوم - بود آن حضرت در دو رکعت اول یعنی در جلسهٔ اولی که برای تشهد می‌نشست خواه نماز ثلاثی باشد یا رباعی گویا که بر سنگ گرم کرده شده بآتش نشسته است تا آنکه برمیخاست یعنی اینجا کنایت است از زود برخاستن از قعدهٔ اولے و شتابی کردن در آن و رضف بفتح را و سکون ضاد معجمه و بفتح نیز آمده سنگ گرم کرده شده بآتش که در شیر می‌اندازند تا گرم گردد

رواه الترمذی وابوداود والنسائی

الفصل الثالث - **عن جابر** رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا التشهد کما یعلمنا السورة من القرآن - بود آن حضرت که تعلیم میکرد مارا تشهد را چنانکه تعلیم میکرد سوره از قرآن را باین طریق که بسم الله و بالله بنام خدا و بتوفیق و اعانت وے - التحیات لله والصلوات والطیبات السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله اسأل الله الجنة واعوذ بالله من النار - سوال میکنم خدا را بهشت و پناه میجویم بخدا از آتش دوزخ - رواه النسائی - این نیز وجهی است از وجوه تشهد گویا که ابتدا ببسم الله نیز داخل وجه تشبیه تعلیم اوست بتعلیم قرآن و نووی در اذکار خود گفته است که بخاری و نسائی گفته‌اند که زیادت تسمیه صحیح نیست از حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم **وعن نافع** قال کان عبد الله بن عمر اذا جلس فی الصلوٰة وضع یدیه علی رکبتیه واشار باصبعه واتبعها بصره - روایت است از نافع که گفت بود ابن عمر چون می‌نشست در نماز می‌نهاد هر دو دست خود را بر دو زانوی خود و اشارت می‌کرد بانگشت خود یعنی مسبحه و از پی آن انگشت را بچشم خود یعنی در وقت اشارت نظر بر انگشت مسبحه داشت چنانکه گذشت - ثم قال قال رسول الله - پس می‌گفت ابن عمر گفته است پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم لهی اشد علی الشیطان من الحدید - هر آئینه این اشارت بانگشت مسبحه سخت‌تر است

بر شیطان از آهن که بوے کشند مثل تیر و شمشیر - یعنی السبابة - میخواهد باین انگشت سبابه را بجهت اشارت کردن بوے بتوحید ثبات
بر ایمان و قطع طمع شیطان از وقوع مصلی در شرک و کفر - رواه احمد - **وعن ابن مسعود** قال من السنة اخفاء التشهد
روایت است از عبد الله بن مسعود که میگفت از سنت است پنهان و پست خواندن التحیات یعنی سنت آن است که التحیات را
بلند نخواند و جهر نکند - رواه ابو داود والترمذي وقال - و گفته است ترمذي - هذا حديث حسن غريب

باب الصلوة على النبي وفضلها

صلوة بمعنی دعا و رحمت و استغفار آید و در ورود بر رسول صلی الله علیه وسلم
وصلوة از بندگان طلب فایض کردن نعمت شامله خیر دنیا و آخرت است از جناب حق بر حبیب وے صلی الله علیه وسلم
و وے سبحانه امر کرده است مؤمنان را بفرستادن صلوة و سلام بر وے صلی الله علیه وسلم و اجماع کرده اند بر آنکه این امر
وجوب است پس بعض گفته اند واجب است هر بار که ذکر شریف وے کرده شود و بعض گویند که فرض است یکبار در عمر چنانکه شهادت
بنبوت وے صلی الله علیه وسلم و زیاده بران مستحب و مسنون و از اوکد سنن اسلام و شعار آن و قاضی ابوبکر گفت فرض گردانید حق
جل وعلا بر مؤمنان که صلوة و سلام فرستند بر پیغمبر وے و نگردانیده آن را وقتے معین پس واجب است که بسیار گویند
صلوة و غفلت نورزند در ان و بعضے از علما قول اول را صحیح داشته اند و شافعی فرض گردانیده آن را در تشهد
و گفته اند که این قول شافعی شاذ است موافقت نکرده است او را دران هیچکس از علما و نزد امام ابو حنیفه واجب است
صلوة فی الجملة و سنت است در تشهد و فضائل صلوة بر آن حضرت لا تعد و لا تحصی است و نبذه از ان در کتاب جذب القلوب
ذکر کرده ایم و در رساله جدا انتخاب بوده چیزے بسیار افزوده شده است و اختلاف کرده اند که آیا جائز است صلوة و
سلام بر غیر انبیا باستقلال یا نے و مختار نزد جمهور آنست که مخصوص است بانبیا و مشارکت نیست ایشان جز ایشان را دران
بلکه ذکر کرده شود بمغفرت و رحمت و رضوان و نقل کرده است طیبی که آن خلاف اولی است و بعض گفته اند حرام است یا مکروه
کراهت تحریمی یا تنزیهی و متعارف در میان محدثین تسلیم بود بر اهل بیت رسول از ذریت و ازواج مطهره و در کتب قدیمه از مشائخ
اهل سنت و جماعت کتابت آن یافته می شود و در متاخرین ترک آن متعارف شده است والله اعلم

الفصل الاول

عن عبد الرحمن بن ابي ليلى - بفتح اللامين - قال لقيني كعب بن عجرة - بضم عين و سکون
جیم و فتح را روایت است از عبد الرحمن بن ابی لیلی انصاری مدنی که از ثقات تابعین است و دریافت صد و بست صحابی را
که همه از انصار بودند عبد الله بن الحارث گفت گمان نمی برم که زنان مانند وے زائیده باشند ولادت یافت در شش سال
که باقی مانده بود از خلافت عمر و پدر او صحابی است از اهل غزوه احد گفت ملاقات کردم کعب بن عجره را که صحابی است از اصحاب
شجره - فقال - پس گفت کعب - الا اهدی لك هدية سمعتها من النبي - آیا ارمغان کنم برائے تو هدیه و کلامے که شنیده ام آن را
از پیغمبر - صلی الله علیه وسلم و هدیه بفتح ها و کسر دال و تشدید یا تحفه که بکسے فرستند بطریق احترام و اکرام و اتخاذ
وصلة بطریق ترحم و تلطف آن را صدقه نامند - فقلت - عبد الرحمن میگوید پس گفتم کعب بن عجره را - بلی - فرست

دیگر۔ تا ابد الآباد۔ پس چون هدیہ وبستہ داده است مرا بفرست آن هدیہ را بمن وآن تاکید است برچیزے کہ مفہوم شده است
از سابق۔ فقال۔ پس گفت کعب بن عجره۔ سألنا رسول اللہ۔ پرسیدیم ما پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فقلنا۔
پس گفتیم۔ یا رسول اللہ کیف الصلوۃ علیکم اہل البیت۔ چیست کیفیت درود فرستادن بر شما اے اہل بیت نبوت مقصود سوال
از کیفیت درود فرستادن بحضرت پیغمبر است صلی اللہ علیہ وسلم وذکر اہل بیت بجہت تبعیت وبقصد ادخال است گویند اہل بیت کنایت از ذات
شریف وے است واہل بمعنی آل است وآل فلان میگویند ومراد ذات فلان را میدارند چنانکہ در آل داود ونحو آن گفتہ اند آل
گفتن تکلف است القول حق تعالی رحمۃ اللہ وبرکاتہ علیکم اہل البیت وقرینہ بر اراده این معنی قول اوست کہ۔ فان اللہ قد علمنا کیف
نسلم علیک۔ زیراکہ خدا تعالی بتحقیق دانا گردانید مارا کیفیت سلام فرستادن بر تو کہ در التحیات تعلیم کردی وآن را تعلیم الہی
گفتند زیراکہ تعلیم آن حضرت تعلیم الہی است زیراکہ وے نطق نمیکند در احکام مگر بوحی۔ قال۔ گفت آن حضرت برائے
تعلیم کیفیت صلوۃ۔ قولوا۔ بگوئید۔ اللہم صل علی محمد وعلی آل محمد کما صلیت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم۔ خداوندا
درود بفرست بر محمد وبر آل محمد چنانکہ درود فرستاده بر ابراہیم وبر آل ابراہیم۔ انک حمید مجید۔ بدرستیکہ تو ستوده شده بہ
صفات کمال وبزرگی وگرامی پس صلوۃ بفرست بر اندازه کمال وبزرگی خود۔ اللہم بارک علی محمد وعلی آل محمد کما
بارکت علی ابراہیم وعلی آل ابراہیم انک حمید مجید۔ خداوندا برکت ده وافزون گردان خیر ونعمت خود را بر محمد وبر
آل محمد چنانکہ برکت داده بر ابراہیم وبر آل ابراہیم۔ متفق علیہ۔ این حدیث را بخاری ومسلم هر دو روایت کرده اند۔ الا
ان مسلما لم یذکر علی ابراہیم فی الموضعین۔ مگر آنست کہ مسلم ذکر نکرده است لفظ علی ابراہیم را در هر دو جا یعنی نہ در صلوۃ
ونہ در برکت ولفظ او اینست کما صلیت علی آل ابراہیم وکما بارکت علی آل ابراہیم چون آن حضرت از آل ابراہیم است
تشبیہ بہمان آل ابراہیم کرده وآل بمعنی اہل وعیال او را گویند وبمعنی اتباع نیز آمده وباین معنی واقع شده است کہ آل
کل مومن ودر روایتے کل مومن تقی وظاهر آنست کہ مراد در حدیث معنی اتباع باشد وبعض آل را تفسیر باہل بیت کنند
یعنی کسے کہ حرام است بر وے صدقہ ومراد بنو ہاشم اند وامام فخر رازی گفتہ کہ اولے آنست کہ گفتہ شود اہل بیت
ازواج واولاد آن حضرت اند وعلی نیز از ایشان است بجہت اختلاط ومعاشرت وے بفاطمہ رضی اللہ عنہا وگاہے
مخصوص بہ فاطمہ وعلی وحسن وحسین افتد چنانکہ قصہ مباہلہ وحدیث کساء دال است بران وخطاب انما یرید اللہ لیذہب
عنکم الرجس اہل البیت ویطہرکم را مخصوص بایشان میدارند وحق آنست کہ ازواج مطہرات نیز داخل این خطاب اند زیراکہ
سوق آیت قرآنی شاہد است بدخول ووجہ تطبیق درین قول آنست کہ بیت بیت نسب است چنانکہ اولاد جد وبیتا
بیت فلان گویند وباین معنی بنو ہاشم اہل بیت آن حضرت اند صلی اللہ علیہ وسلم وبیت بیت سکنی وباین معنی ازواج اہل
وبیت ولادت واولاد آن حضرت اہل بیت ولادت اند وکلام درین مقام در خاتمہ رسالہ کہ در ذکر مبشرین بجنت است
تحقیق الاشارۃ فی تعمیم البشارۃ تالیف یافتہ است مشبع تر کرده شده است مانند آنکہ درین حدیث اشکال کرده شده

کہ تقضیۂ تشبیہ لازم می‌آید کہ صلوٰۃ و برکت بر ابراہیم و آل ابراہیم کامل‌تر و قوی‌تر باشد و جواب داده شده است کہ شهرت و ظهور کافی ست
در تشبیہ پیشتر از کمال و قوت و جوابهاے دیگر داده اند کہ تا این معنی کہ گفتیم اعتبار نکنند تمام نمیگردد و تمامۂ اجوبه و ما فیها
در رسالہ جداگانہ نوشتہ ایم آنجا باید نگریست **وعن ابی حمید** بضم حا و فتح میم **الساعدی** بکسر عین **قال** گفت **قالوا**
گفتند صحابه یا رسول الله کیف نصلی علیک چگونہ درود فرستیم بر تو **فقال رسول الله** پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم **قولوا**
بگوئید اللهم صل علی محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم و در بعض نسخ علی آل ابراهیم و بارک علی محمد و ازواجه و ذریته
کما بارکت علی ابراهیم اینجا نیز در بعض نسخ علی آل ابراهیم است و گفته اند کہ در روایت حمید ذکر ابراهیم در صلوٰۃ و آل ابراهیم در برکت است
انک حمید مجید متفق علیه و شیخ ابن حجر گفته است کہ حق آن است کہ ذکر محمد و ابراهیم هر دو و همچنین ذکر آل محمد و آل ابراهیم در اصل حدیث
ثابت است و بعض رواة آن را حفظ کرده و بعض نکرده و بالجملہ این صیغۂ صلوٰۃ بالفاظ مختلفہ آمده است و تعداد آنچہ در حدیث
اول مذکور شد کافی ست کذا سمعنا من المشائخ و آنکہ در بعض روایات و ارحم محمدا کما رحمت و ترحمت واقع شده بعضے گفته اند
کذا قالوا **وعن ابی هریرة قال قال رسول الله** صلی الله علیه وسلم من صلی علی واحدة صلی الله علیه عشرا فرمود کہ هر کہ درود
فرستد بر من یکبار درود فرستد خداے تعالی بر وے ده بار رواه مسلم اینجا می‌پرسند کہ چگونہ روا باشد کہ بر آنحضرت
در روز یکبار بیحد و بیحصر صلی ده بار جواب آن است کہ یا جنس صلوٰۃ فعلی مضاعف است کہ مکلف من جاء بالحسنة فله عشر امثالها اعنی آن
ده درود از درگاه رحمت حق بر وے میرسد از اینجا لازم نمی‌آید کہ مر آنحضرت را از جناب حق یک درود رسد و اگر فرضا یکے هم باشد
شاید کہ آن یکے در شرف و نفاست برابر صد هزار درود باشد چنانکہ یک گوهر شب‌تاب برابر صد هزار فلس باشد

الفصل الثانی عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی صلوٰۃ واحدة صلی الله علیه عشر صلوات
وحطت عنه عشر خطیئات فرو دافگنده و کم کرده می‌شود از وے ده گناه ورفعت له عشر درجات و برداشته و بلند
کرده می‌شود مر او را ده پایہ در قرب حق رواه النسائی **وعن ابن مسعود قال قال رسول الله** صلی الله علیه وسلم
اولی الناس بی یوم القیامة اکثرهم علی صلوٰۃ نزدیک‌تر و پیوسته‌ترین مردم بمن روز قیامت بیشترین ایشان در درود
گوینده بر من و آنکہ در حدیث دیگر واقع شده است کہ کثرت درود موجب شفاعت آن حضرت صلی الله علیه وسلم میگردد پس
همین است کہ سبب حصول قرب با آن حضرت نور رحمت حق کہ فائض میگردد بر جوهر شریف وے بآنکس نیز میرسد
کہ حقیقت معنی شفاعت است رواه الترمذی **وعنه قال قال رسول الله** صلی الله علیه وسلم ان لله ملائکة سیاحین فی الارض
یبلغونی من امتی السلام بدرستی کہ مر خداے تعالی را فرشتگانند رونده در زمین کہ میرسانند مرا از امت من سلام
و صلوٰۃ کہ میگویند بر من رواه النسائی والدارمی و در خبر دیگر آمده است کہ می‌برند نام او را و نام پدر او را و میگویند
یا رسول الله فلان بن فلان چنانکہ میگوید بنده حقیر مسکین عبد الحق بن سیف الدین یقرئک السلام شعر لک البشارة
فاخلع ما علیک فقد ذکرت ثم علی ما فیک من عوج بسبحان میدهم و گر آرزوایم قاصدا آخر باز گو و در مجلس آن نازنین حرفی

که از ماسبق گذشت **وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من احد یسلم علی – نیست هیچ یکی که سلام فرستد بر من – الا رد الله علی روحی – مگر آنکه باز میگرداند خدای تعالی بمن روح مرا – یعنی ارواح علیه السلام – حتی ارد علیه السلام – تا آنکه رد کنم بر وی سلام را یعنی جواب سلام وی میگویم – رواه ابوداؤد والبیهقی فی الدعوات الکبیر – درینجا اشکال می آرند که مفهوم این حدیث مخالف حدیث حیات آن حضرت است صلی الله علیه وسلم در برزخ زیرا که رد روح بر آن حضرت در وقت سلام دلالت دارد بر مفارقت روح از بدن شریف وی در بعض اوقات وجواب میدهند که مراد بعود روح توجه او است ببدن بعد از مفارقت بلکه افاقت وتوجه اوست باین عالم وسماع صلوٰة وسلام هست وآن حضرت مشغول است در برزخ باحوال ملکوت ومستغرق است در مشاهده رب العزة چنانکه در دنیا در حالت وحی میبود ویا تعبیر کرده شد از افاقت وی از آن مشاهده واستغراق برد روح چنانکه در حدیث معراج واقع شده که فاستیقظت وانا بالمسجد الحرام یعنی بیدار شدم وحال آنکه من در مسجد حرام و معراج در خواب نبود و بیداری حق پس مراد افاقت وبرآمدن اوست از مشاهده آن عالم ونشیند حیات انبیاء صلوات الله وسلامه علیه وعلیهم ورود روح ببدن ایشان بعد از ذوق موت است یکبار بجریان سنت الٰهی وبعد از آن هیچ زمانے خالی نیست از صلوٰة وسلام است ومفارقت روح ورود و هر قسم بعد اخیر مکرر داخل تعذیب که واجب است نظر بساحت عزت وکرامت وی صلی الله علیه وسلم از آن پس باید که دائم در حیات باشد فافهم وبالله التوفیق سخن درین باید که این فضیلت رد سلام از آن حضرت مخصوص نزائران قبر شریف ویا وست مثل داخل در مجلس که سلام گوید یا عام است هر کسے را که سلام فرستد چنانکه در تشهد وغیر آن وظاهر عموم است الا آنکه سلام زائران نفس شریف بے واسطه سماع کند ورد سلام کند وبر دیگران بوساطت ملائکه رسانیده شود چنانکه از حدیث ابی هریره در فصل ثالث ظاهر میگردد **وعنه** قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول – ونیز روایت است از ابی هریره که گفت شنیدم آن حضرت را که میفرمود – لاتجعلوا بیوتکم قبورا – مگردانید خانه های خود را مانند قبر که مثل مرده ها در آنجا افتاده وخفته باشید وهیچ عبادت ونمازے در وے نمی کرده باشید وچنانکه در مساجد عبادت میکنید تا که انوار عبادت چیزے از آن در خانه ها نیز میگیرد تا باشید تا انوار وبرکات آن شامل خانه واهل خانه نیز شود ونوافل را در مسجد بگزارید ونوافل در خانه ها کنید وگذاردن نوافل در خانه ها افضل است از کردن آن در مسجد یا مراد آن است که مرده ها را دفن مکنید ودفن آن حضرت در خانه از خواص اوست صلی الله علیه وسلم – ولاتجعلوا قبری عیدا – ومگردانید قبر مرا عید یعنی جائے که اجتماع کنید بران بزینت وسرور ولهو ولعب که موجب غفلت ست چنانکه یهود ونصارے بر قبور انبیاء خود کنند وبعض گویند که مراد آن ست که زیارت مرا مثل عید نسازید که در سالے یکبار یا دو بار حاضر نیائید پس این ترغیب وتنبیه است بر کثرت زیارت وحاضر آمدن بآن درگاه عالم پناه رزقنا الله – وصلوا علی فان صلوتکم تبلغنی حیث کنتم – ودرود فرستید بر من واندیشه مکنید از بعد مسافت زیرا که درود شما میرسد مرا هر جا که باشید بیت در راه عشق مرحله قرب وبعد نیست

پس هرگاه نام او بشنود درود نفرستد بر من یعنی آن بخیل است که مال خود را بجهت میل طبیعت و حکم جبلت از خود جدا نتوان کرد بخیل از من درگذرد که کسل و غفلت یک کلمه بنام آن سرور نمی تواند از نفس خود بیرون آورد و ادای حق شکر نعمت گذارد و دوام محبت و ادب آن است که چون نام او بشنود دو کلمه چه جای یک کلمه که بنام وی بر زبان آرد شعر مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست رواه الترمذی ورواه احمد عن الحسین بن علی رضی الله عنهما وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح غریب معانی این الفاظ و توجیه اجتماع این صفات در حدیث واحد در مقدمه معلوم شد فتذکر

وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی علی عند قبری سمعته کسی که درود فرستد بر من نزد قبر من می شنوم من صلوٰة او را ومن صلی علی نائیا ابلغته وکسی که درود فرستد بر من از دور رسانیده شود صلوٰة او بمن اگر ملائکه سیاحین بمن رسانند و بر تقدیر دو سلام علیکم و جواب سلام و ضمیر گوید از اینجا میتوان دانست که سلام بر آن حضرت چه فضیلت دارد و سلام کننده بر آن حضرت را خصوصا بسیار گوینده را چه شرف است اگر سلام تمام عمر را یک جواب آید سعادت است چه جای آنکه هر سلام را جواب شنود بیت هر سلام کن رنجه در جواب آن لب را که صد سلام مرا بس یکی جواب از تو رواه البیهقی فی شعب الایمان وعن عبد الله بن عمرو قال من صلی علی النبی صلی الله علیه وسلم واحدة صلی الله علیه وملائکته سبعین صلوٰة عبد الله بن عمرو گفت کسی که درود فرستد بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم یک درود فرستد خدای تعالی بر وی و فرشتگان وی هفتاد درود این قول عبد الله بن عمرو است اما از حضرت شنیده گفته است چه ثواب اعمال وی و کیفیت و کمیت آن جز بشنیدن از حضرت نبوت نتوان گفت پس حدیث موقوف اینجا حکم مرفوع دارد چنانکه در مقدمه گذشت رواه احمد

وعن رویفع بضم را و فتح واو و سکون یا و کسر فا صحابی است بن ثابت الانصاری معدود است در مصریون امیر گردانید او را معویه بر طرابلس بسبب غزا کرد افریقیه را سنه ست و اربعین و مات ببرقة وقیل بالشام سنه ست و خمسین و هست از اهل مصر روایت میکنند ان رسول الله کہ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال گفت من صلی علی محمد کسی که درود فرستد بر محمد وقال وگوید اللهم انزله المقعد المقرب عندک یوم القیمة خدایا فرود آر محمد را در جای نشستن نزدیک گردانیده شده است نزد تو روز قیامت وجبت له شفاعتی واجب می گردد مر او را شفاعت من اگر تعلیقا آن حضرت ثابت است مر تمامه مسلمانان را اما گوینده این درود را این شفاعت واجب و متحتم است و شفاعت خاص در حق خصوص وی ثابت است در آن چنانکه در زائران قبر شریف وارد شده است رواه احمد وعن عبد الرحمن بن عوف قال خرج رسول الله بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تا داخل شد نخلی را تا آنکه در آمد در نخلستان خرما را فسجد پس سجده کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم فاطال السجود پس دراز کرد سجده را حتی خشیت ان یکون الله تعالی قد توفاه تا آنکه ترسیدم من که باشد خدای تعالی که بتحقیق میرانیده است آن حضرت را قال فجئت انظر

گفت عبدالرحمن بن عوف پس آمدم در حالتے کہ نگاہ میکنم۔ فرفع رأسہ۔ پس برداشت سر خود را۔ فقال۔ پس فرمود۔ مالک۔ چہ شدہ است ترا و چہ میباشی تو۔ فذکرت ذلک لہ۔ پس ذکر کردم من و گفتم حالت خشیت خود را کہ بسیار ترسیدہ است او را خدائے تعالیٰ۔ قال فقال ان جبرئیل علیہ السلام قال۔ پس گفت آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ جبرئیل گفت مرا۔ الا ابشرک ان اللہ عزوجل یقول لک۔ آیا بشارت ندہم ترا کہ تحقیق خدائے عزوجل میگوید ترا۔ من صلی علیک صلیت علیہ ہر کسے کہ درود فرستد بر تو صلوٰۃ فرستم بر وے۔ ومن سلم علیک سلمت علیہ۔ و کسے کہ سلام فرستد بر تو سلام فرستم بر وے۔ رواہ احمد۔ وعن عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ۔ قال۔ گفت عمر۔ ان الدعاء موقوف بین السماء والارض۔ بدرستی کہ دعا ایستادہ گردانیدہ میشود میان آسمان و زمین یعنی۔ لا یصعد منہ شئ۔ بالا نمیرود و یا بالا بردہ نمیشود از آن دعا چیزے۔ حتی تصلی علی نبیک۔ تا آنکہ درود میفرستی بر پیغمبر خود یعنی اجابت و قبول دعا موقوف بر درود فرستادن است و درود خود مستجاب و مقبول است و سبب قبول و اصل و موصول است بطفیل و توسل وے نیز دعا بمحل قبول میرسد شعر مور مسکین ہوسے داشت کہ در کعبہ رسد ٭ دست در پائے کبوتر زد و ناگاہ رسید ٭ رواہ الترمذی

باب الدعاء فی التشہد

در کتب فقہ مذکور است کہ بعد از خواندن التحیات و درود دعا کند بہر چہ خوش آید او را بعد از آنکہ مشابہ کلام ناس نباشد و سوال طلب آن از ایشان ممکن نبود و سابقا در باب التشہد از حدیث ابن مسعود گذشت کہ۔ ثم لیتخیر من الدعاء اعجبہ الیہ و ادعیہ مخصوص از آن حضرت نیز آمدہ تا آنکہ مراد اعجب ازین ادعیہ ماثورہ خواہد بود و بالجملہ توسل و تمسک بایں ادعیہ اولیٰ و افضل و اکمل است از جہت بودن آنہا تمام تر و جامع تر مر مقاصد دنیا و آخرت را و باللہ التوفیق

الفصل الاول

عن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یدعو فی الصلوٰۃ۔ بود آن حضرت کہ دعا می کرد در نماز یعنی بعد از تشہد۔ یقول۔ میگفت۔ اللہم انی اعوذ بک من عذاب القبر۔ خداوندا پناہ میجویم بتو از عذابے کہ در گور بود و بیان آن بتفصیل در اول کتاب در باب اثبات عذاب قبر گذشت۔ واعوذ بک من فتنۃ المسیح الدجال۔ و پناہ میجویم بتو از ابتلا و آزمائش مسیح دجال کہ در آخر زمان برآید و دعوی خدائی کند و باستدراج خوارق عادت بر دست وے ظاہر گردد و مردم را گمراہ گرداند و تفصیل این احوال در اواخر کتاب در باب علامات الساعۃ بیاید و مسیح اسم مشترک است اطلاق کردہ می شود بر دجال علیہ اللعنۃ و بر عیسیٰ علیہ السلام و لیکن چون مطلق واقع شود مراد عیسیٰ علیہ السلام افتد و نزد ارادہ آن ملعون مقید گردانند بدجال چنانکہ درین حدیث واقع شدہ است و وجہ تسمیہ وے و حضرت عیسیٰ علیہ السلام بایں نام و آنچہ متعلق است بدان در محلش بیاید انشاء اللہ تعالیٰ۔ واعوذ بک من فتنۃ المحیا والممات۔ و پناہ میجویم بتو از ابتلائے حالت زندگانی و مردن و مراد از فتنۂ محیا آنچہ موجب تزیغ و زلل و میل و انحراف

گردد از راہ راست و ثبات بر دین اسلام و تحصیل مرضیات حق از انواع بلا و محن و اسباب ضلالت و بطالت و فتنۂ
ممات وسوسۂ شیطان در حالت نزع و سوال منکر و نکیر و اگر وسوسۂ شیطان را داخل فتنۂ محیا دارند و فتنۂ ممات مخصوص
بفتنۂ قبر نیز وجہے وارد — اللہم انی اعوذ بک من المأثم — خداوندا من پناہ میجویم بتو از گناہ و از امرے کہ سبب وقوع
در اثم گردد — والمغرم — و از وام کہ بر گردن نشیند و ادائے آن دشوار افتد یا در معصیت کند یا اگر در طاعت و کار خیر
کند و از وفائے آن عاجز شود آن محل استعاذت نیست و با وجود آن امر دین بے صعوبتے نیست شاید کہ بمیرد
و ورثہ وفا بدان نکنند و گرفتار ماند و چون آن حضرت استعاذت می کرد از وام و در نظر ظاہر کار آن آسان می نماید
فقال لہ قائل — پس گفت مر آن حضرت را گویندہ از صحابہ — ما اکثر ما تستعیذ من المغرم — عجب بسیار است استعاذہ
تو از وام — فقال — پس بیان کرد آن حضرت قباحت وام و شناعت آن را و گفت — ان الرجل اذا غرم حدث —
بدرستی کہ مرد چون وامدار می شود سخن میکند با مردم از احوال و معاملات خود و اظہار فقر و فاقہ تا دین بر منہد یا در طلب عذر
خود و در تقصیر ادائے آن در ماضی — فکذب — پس دروغ میگوید و معنی اخیر مناسب تر است بقول وے — ووعد
فاخلف — و وعدہ میکند بوفائے آن در مستقبل پس خلاف وعدہ میکند۔ متفق علیہ — وعن ابی ہریرۃ قال
قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا فرغ احدکم من التشہد الآخر — گفت آن حضرت چون فارغ گردد یکے از شما از تشہد
پسین — فلیتعوذ باللہ من اربع — پس باید کہ پناہ جوید بخدا از چہار چیز — من عذاب جہنم ومن عذاب القبر ومن فتنۃ المحیا والممات
ومن شر المسیح الدجال — رواہ مسلم — وعن ابن عباس رضی ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یعلمہم ہذا الدعاء کما یعلمہم السورۃ
من القرآن — روایت است از ابن عباس کہ آن حضرت می آموزانید صحابہ را این دعا را چنانچہ می آموزانید سورہ از
قرآن را بتاکید و اہتمام و امر بخواندن و تعہد بحفظ آن — یقول قولوا — میگفت بگوئید — اللہم انی اعوذ بک من عذاب جہنم واعوذ
بک من عذاب القبر واعوذ بک من فتنۃ المسیح الدجال واعوذ بک من فتنۃ المحیا والممات — رواہ مسلم وعن ابی بکر الصدیق
رضی اللہ عنہ — قال قلت یا رسول اللہ علمنی دعاء ادعو بہ فی صلوتی — ابو بکر صدیق بآن حضرت عرض داشت کہ بیاموز آن
مرا تا بخوانم بدان دعا کہ دعا کنم بآن دعا در نماز خود یعنی بعد از تشہد اخیر و فہم این قید بجہت آنکہ دعائے کہ متعارف و مقرر
بود خواندن آن در نماز در ین محل بود — قال قل — گفت آن حضرت بصدیق بگو و بخوان این دعا را — اللہم انی ظلمت
نفسی ظلما کثیرا — خداوندا بتحقیق من ستم کردہ ام بر نفس خود ستم کردنی بسیار و در اکثر روایات کثیرا بثائے مثلثہ است و در بعض
روایات مسلم کبیرا بموحدہ آمدہ و امام نووی در اذکار گفتہ کہ اگر در خواندن ہر دو را جمع کند بہتر باشد — ولا یغفر الذنوب
الا انت — و نمی آمرزد ہمہ گناہان بندگان را ہیچ کس بگر تو — فاغفر لی مغفرۃ من عندک — پس بیامرز مرا آمرزیدنی خاص
از نزد تو — وارحمنی — و رحمت و مہربانی کن مرا — انک انت الغفور الرحیم — بدرستی کہ توئی آمرزندہ گناہان و مہربانی کنندہ
بر بندگان متفق علیہ — وعن عامر بن سعد عن ابیہ — روایت میکند عامر بن سعد بن ابی وقاص کہ تابعیے

ثقه است شنید پدر خود را و عثمان و عائشه را و شنید از وی زهری و غیر او روایت میکند از پدر خود. قال. گفت
سعد کنت اری رسول الله. بودم من که میدیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یسلم عن یمینه وعن یساره. سلام میداد
از جانب راست و از جانب چپ. حتی اری بیاض خده. تا آنکه میدیدم من سفیدی رخسار مبارک او را یعنی بمقدار
روی در سلام می گردانید که رخسار روشن او دیده می شد زهی سعادت کسیکه در پهلوی او می بود. بیت
کاشکی اندر نمازم جا شود پهلوی تو. تا بتقریب سلام افتد نظر بر روی تو. رواه مسلم. وعن سمرة
بفتح سین و ضم میم صحابی مشهور احوال او در مواضع دیگر نوشته شده. بن جندب بضم جیم و دال و فتح دال نیز آمده. قال
کان رسول الله. گفت سمره بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذا صلی صلوة. چون می گزارد نماز را اقبل علینا بوجهه. توجه
می کرد بر ما بروی مبارک خود یعنی در حال سلام دادن بیکی از دو جانب راست یا چپ و اقرب آن است که مراد بعد از
سلام باشد چه آن حضرت صلی الله علیه وسلم بعد از سلام و فراغ از نماز گاهی می گشت بجانب دست راست و گاهی
بدست چپ چنانکه در احادیث بیاید و گاهی روی بجانب قوم و پشت بسوی قبله نیز می نشست. رواه البخاری.
وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم ینصرف عن یمینه. بود آنحضرت که بر میگشت از نماز از جانب دست راست خود.
رواه مسلم. وعن عبد الله بن مسعود قال. گفت ابن مسعود. لا یجعل احدکم للشیطان شیئا من صلوته. باید که نگرداند
یکی از شما مر شیطان را نصیبی از نماز خود و بیان کرد آن را بقول خود. یری ان حقا علیه ان لا ینصرف الا عن یمینه.
بداند و اعتقاد کند یا گمان برد که حق است و لازم است بر وی که بر نگردد از نماز مگر از جانب دست راست خود. یری
بفتح یا و ضم آن هر دو روایت است بفتح بمعنی علم و بضم بمعنی ظن. لقد رایت رسول الله صلی الله علیه وسلم کثیرا ینصرف عن یساره.
هر آئینه بتحقیق دیدم من آن حضرت را بسیار که بر میگشت از جانب چپ خود. متفق علیه. حاصل مقام آنکه آن حضرت بعد از
سلام دادن گاهی بر می گشت از جانب یمین و می نشست بجانب یسار. و در بیشتر احوال چنین بود که سلام میداد
و دعا می خواند و بجانب حجره شریفه که در جانب یسار است میرفت و گاهی برعکس این می کرد از جانب یسار بر میگشت
و بجانب یمین می نشست و اول را بر عمومیت حمل کرده اند که در وی تیامن است و فعل آن حضرت در اکثر احوال چنین بود و لیکن
ابن مسعود رضی منکر بر کسانی است اگرچه خصوصیت آن است و کم بود اما درست اعتقاد وجوب نباید گرفت و از ترخیص شارع اعراض نباید نمود
که در حدیث آمده است که حق تعالی دوست میدارد که عمل کرده شود برخصتهای او چنانکه دوست میدارد که عمل کرده شود بعزیمتهای
او و شافعیه ازین دو حدیث اخذ کرده اند که مصلی را باید که برگردد بصوب حاجت خود اگر حاجت او بجانب یمین است چنانکه
منزل او در آن جانب است یا کاری دارد با آن جانب بجانب یمین برگردد و اگر بجانب چپ است بجانب چپ برگردد و از
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه نیز همچنین مروی است و باز گاهی آن حضرت صلی الله علیه وسلم مستقبل قوم نیز می نشست
و روی بجانب ایشان می کرد و پشت بسوی قبله اگر کاری میداشتند با ایشان خطاب میکرد و سخنی میگفت چنانکه

در حدیث سابق گذشت اذا صلی صلوة اقبل علینا بوجهه و در حدیث بخاری و مسلم آمده است که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
چون فارغ میشد از نماز بامداد اقبال می کرد بوجه شریف خود و اصحاب را می گفت آیا دیده است هیچ یکی از شما
خوابی و طلب می کرد خوابی را که در وی بشارت فتح مکه بود و غیر این احادیث دیگر نیز ظاهر در این معنی است
فتدبر. وعن البراء قال کنا اذا صلینا خلف رسول الله. گفت براء بن عازب رضی الله عنه بودیم ما چون نماز میکردیم
در پس پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم احببنا ان نکون عن یمینه. دوست میداشتیم که باشیم در جانب راست آنحضرت.
یقبل علینا بوجهه. که اقبال و توجه کرد برابر روی مبارک خود در وقت سلام دادن یعنی در سلام اول یعنی پیشتر از آن که
روی بجانب چپ کند نظر شریف بجانب ما افتد و اول بنیاد جمال وی مستسعد شویم و بجناب کریم وی
مشرف گردیم و اقتباس انوار و استمداد اسرار از وجهت شریف او نمائیم خصوصا در وقت رجوع وی از جناب
حق و انصراف از صلوة که قرة العین و محل نهایت شهود و وقت غایت قرب اوست صلی الله علیه وسلم و این یکی
از وجوه فضیلت ایستادن است در جانب یمین امام و مع آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر میکرد بزرگان صحابه را که
نزدیک بوی بایستند. قال فسمعته یقول. گفت براء بن عازب پس شنیدیم آن حضرت را. یقول. میگفت آنحضرت
بعد از سلام در دعائی که می کرد. رب قنی عذابک. خداوندا نگاه دار مرا از عذاب خود. یوم تبعث او تجمع عبادک
روز قیامت که برمی انگیزی یا جمع میکنی بندگان خود را او تجمع شک راوی است که تبعث گفته یا تجمع از اینجا معلوم میشود
که بندگان خاص و مقربان درگاه از عذاب وی می ترسند و رحمت وی نیاز میجویند. و این برای تعلیم امت است
که از ادب درگاه آگاه باشند. رواه مسلم. وعن ام سلمة قالت ان النساء فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم
کن اذا سلمن من المکتوبة قمن. گفت ام سلمه که زنان در زمان آنحضرت چون سلام میدادند از نماز فرض برمیخاستند
و مبادرت میکردند پیش از مردان. وثبت رسول الله صلی الله علیه وسلم ومن صلی من الرجال ما شاء الله. و بر جای خود
می بود آن حضرت و هر که نماز گذارده بود از مردان تا زمانی که خواسته بود خدا این گاهی همین قدر می نشست
که می گفت اللهم انت السلام ومنک السلام الی آخره و گاهی بقدر زمانی می نشست و دعا می کرد و قرآن میخواند و تبلیغ
احکام میکرد و گاهی می نشست در مصلای خود تا برآمدن آفتاب بنا بر اختلاف احوال و مقتضیات آن. فاذا
قام رسول الله. پس چون می ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال الرجال. می ایستادند مردان. رواه البخاری و سنذکر
حدیث جابر بن سمرة فی باب الضحک ان شاء الله تعالی. و سنذکر است که ذکر کنیم حدیث جابر بن سمره را که در وی
ذکر نشستن آن حضرت است بعد از نماز بامداد تا برآمدن آفتاب در باب ضحک که ذکر ضحک آنحضرت نیز در وی واقع است

و مولف ذکر آن حدیث را در آن باب فراموش کرده

الفصل الثانی عن معاذ بن جبل قال اخذ بیدی رسول الله. گفت معاذ بن جبل گرفت دست مرا

پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال انی لاحبک یا معاذ - پس گفت آن حضرت بدرستی کہ من ہر آئینہ دوست میدارم ترا ای معاذ
فقلت وانا احبک - پس گفتم و من دوست میدارم ترا - یا رسول اللہ قال فلا تدع ان تقول فی دبر کل صلوٰۃ - گفت آنحضرت
پس ترک مکن این را کہ گوئی در پس ہر نماز این دعا را اظہار ایراد این حدیث درباب الدعاء فی التشہد خواندن اوست بعد
از التحیات پیش از سلام و از کتاب سفر السعادۃ معلوم میشود کہ خواندن او بعد از فراغ از نماز بود - رب اعنی علی ذکرک
وشکرک وحسن عبادتک - ای پروردگار من یاری دہ مرا بر یاد کردن تو و سپاس و شکر تو و نیکو کردن عبادت تو و بجای
آوردن آن بصفت خشوع و حضور کہ الاحسان ان تعبد ربک کانک تراہ الحدیث - رواہ احمد و ابوداود والنسائی الا ان
اباداود لم یذکر - لیکن ابوداود ذکر کردہ است این کلمہ را کہ - قال معاذ وانا احبک - و این حدیث مسلسل است
باین قول انی احبک فقل - و یقول انا احبک و بکاتب حروف نیز از قبل بعضی از علماء بہمین رسیدہ است والحمد للہ علی ذلک -
وعن عبد اللہ بن مسعود ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کان یسلم عن یمینہ - بود آن حضرت کہ سلام میداد از راست
خود و میگفت - السلام علیکم ورحمۃ اللہ حتی یری بیاض خدہ الایمن - تا آنکہ دیدہ می شد سفیدی رخسار راست وے -
وعن یسارہ - و سلام میداد از چپ خود و میگفت السلام علیکم ورحمۃ اللہ حتی یری بیاض خدہ الایسر - تا آنکہ دیدہ
می شد سفیدی رخسار چپ وے - رواہ ابوداود والترمذی والنسائی ولم یذکر الترمذی - و ذکر نکردہ است
ترمذی این کلمہ را حتی یری بیاض خدہ - نہ در ایمن و نہ در ایسر - و ہمین قدر آوردہ کان یسلم عن یمینہ السلام علیکم ورحمۃ اللہ
و چنین در جانب دیگر و این ائمہ این حدیث را از عبد اللہ بن مسعود روایت کردہ اند - و رواہ ابن ماجہ عن عمار بن یاسر
و روایت کردہ است او را ابن ماجہ از عمار بن یاسر و معلوم نشد کہ این ماجہ موافق ابوداود والنسائی است در ذکر حتی
یری بیاض خدہ یا با ترمذی است در عدم ذکر آن - وعن عبد اللہ بن مسعود قال کان اکثر انصراف النبی
گفت ابن مسعود بود بیشتر گشتن پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم من صلوٰتہ - از نماز خود - الی شقہ الایسر الی حجرتہ - بسوی
پہلوی چپ خود بجانب حجرہ خود کہ بجانب ایسر مسجد بود - رواہ فی شرح السنۃ - وعن عطاء الخراسانی عن المغیرۃ
قال قال رسول اللہ - روایت است از عطاء خراسانی کہ از علماء مصر تابعین است و ثقہ است ولادت یافتہ در سنہ پنجاہ
و وفات یافتہ در سنہ خمس و ثلاثین و مایۃ ابو حاتم گفتہ ثقہ است و نسائی گفتہ لا باس بہ روایت کرد از وے مالک و
معمر از مغیرہ بن شعبہ گفت گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - لا یصلی الامام فی الموضع الذی صلی فیہ حتی یتحول - نگزارد
امام جائی کہ گزاردہ است در وے تا آنکہ برگردد و انتقال کند از جای خود بجای دیگر و گفتہ اند کہ این حکم مخصوص
بامام نیست بلکہ شامل است مقتدیان را نیز و وجہ تحول و را مام آن است کہ توہم نکند کسی کہ ہنوز در نماز فرض است و بعضی گویند
کہ وجہ تحول آن است کہ تا گواہی دہند ہر دو موضع بعبادت و بعضی گویند اظہار تکثیر عبادت و بعضی گویند تا خیر تمیز نفل از
فرض و این وجوہ شامل امام مقتدیان و تمامہ مصلیان است باید کہ نفل در جای فرض نگزارند - رواہ ابوداود وقال

وأحسن الهدي هدي محمد صلی الله علیه وسلم - بهترین کلامها کلام خداست و بهترین سیرتها سیرت محمد است صلعم و هدی بفتح
ها و سکون دال سیرت است یعنی این کلام از آن حضرت در خطبه ماثور است که بعد از حمد و ثنای حق این را می گفت و در تشهد نیز
آمده است و مضمون آن تاکید و تقریر شهادتین است - رواه النسائی **وعن عائشة** رضي الله عنها - قالت کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یسلم في الصلوة تسلیمة واحدة - گفت عائشه که بود آن حضرت که سلام میداد آن حضرت یک سلام بجانب روی
مبارک خود - تلقاء وجهه ثم یمیل إلی الشق الأیمن شیئا - پس میل میکرد و می گشت بسوی پهلوی راست اندکی یعنی ابتدای سلام
مستقبل قبله می کرد پس میل می گردانید در اثنای سلام و تمام میکرد سلام را چنانچه نموده میشد بیاض خدها چنانکه در روایات
سابقه گذشت و مذهب امام مالک یک سلام است ظاهر این حدیث و ائمه ثلثه و جز ایشان برآنند که دو سلام اند از جهت کثرت
احادیث وارده دران و تاویل حدیث عائشه آن است که جهر میکرد به یک سلام و سلام دیگر خفیه میگفت - رواه الترمذی -
وعن سمرة قال امرنا رسول الله - روایت است از سمرة بن جندب که گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
ان نرد علی الامام - که رد کنیم سلام را بر امام یعنی مقتدیان که سلام کو نیت جواب سلام امام کنند و از اینجا معلوم می شود
که امام نیت سلام بر مقتدیان میکند - و ان نتحاب وان یسلم بعضنا علی بعض - و امر کرد که یکدیگر را دوست گیریم و بسلام دادن
بعض ما بر بعض یعنی در سلام دادن در نماز نیت سلام بر یکدیگر کنیم که آن باعث محبت و مودت است و درست آنکه نماز نیت ملائکه و مقتدیان
نیز باید کرد چنانکه در احادیث آمده است و در فقه نیز مذکور است - رواه ابوداود

باب الذکر بعد الصلوة - بدانکه جهر بذکر مطلقا و بعد از نماز مشروع است وارد شده است در وی احادیث
چنانکه بیاید و اختلاف است در آنکه مصلی بعد از نماز که بعد از وی نماز سنت است بر خیزد یا نشسته باشد و بعد از برخاستن
در مکان فرض سنت بگزارد یا انتقال کند در مکان دیگر نزد اکثر مختار آن است که بایستد و در جای دیگر سنت گزارد و مستحب
که تقدم نقض کنند صفوف را و امام نیز پس و پیش رود تا مشتبه نگردد بر مردم که در آینده که هنوز در جماعت اند و ناگاه
یکی از آیندگان بنا بر این توهم اقتدا کند و فاسد گردد اقتدای او و بعض گویند اگر بعض ادعیه مختصر که بصحت رسیده است
خواندن آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم مثل اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام وآیة الکرسی اگر
بصحت رسیده است خواندن آن بعد از فرض چنانکه اکثر بر آنند نشسته بخواند درست است و نیز اختلاف است که افضل
انصراف و انتقال بجانب یمین است یا بجانب یسار و صحیح آن است که مخیر است بهر جانب که انتقال کند و اکثر بر آنند که بجانب
یسار انتقال کند تا یسار او یمین گردد و در مسجد شریف نبوی بجانب یسار که حجره شریفه در آنجانب است افضل است بالاتفاق
و از آنچه باید دانست آن است که تقدیم رواتب منافی نیست بعدیت را که در باب بعض ادعیه و اذکار در احادیث واقع شده است
صرح به الشیخ ابن الهمام و تعجیل قیام سنت مغرب منافی نیست مر خواندن آیة الکرسی و امثال آن را چنانکه در حدیث صحیح
وارد شده است که بخواند بعد از نماز فجر و مغرب ده بار لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر

و آنکہ بعض مردم تعجیل کنند چنانکہ آیۃ الکرسی در سنت مغرب بخوانند چیزے نیست و مخالف سنت است کہ در خواندن قل یا ایہا الکافرون
و قل ہو اللہ احد در سنت مغرب وارد شدہ است

الفصل الاول — **عن ابن عباس** قال کنت اعرف انقضاء صلوۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بالتکبیر
متفق علیہ — گفت ابن عباس کہ بودم من کہ می شناختم تمام شدن نماز آن حضرت را بتکبیر و اختلاف کردہ اند شراح در بیان
مراد تکبیر بعض گفتہ اند کہ مراد تکبیر اینجا ذکر است چنانکہ در صحیحین از ابن عباس آمدہ است کہ رفع صوت بذکر وقت انصراف مردم
از نماز فرض در زمان آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم معہود بود و گفت ابن عباس می شناختم من انقضاے صلوۃ را
بدان پیشتر آوردہ است بخاری این حدیث را پس مفہوم شد کہ مراد بتکبیر مطلق ذکر است و بعض گفتہ اند کہ مراد تکبیر است
کہ در تسبیح و تحمید و تکبیر کہ بعد از نماز دہ دہ بار یا سی و سہ بار میگویند واقع است و بعضی میگویند کہ در زمان آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم بعد از نماز تکبیر میگفتند یکبار یا سہ بار و بعض میگویند کہ این در ایام منا بود کہ تکبیرات تشریق میگفتند طیبی گفتہ است
کہ مراد بتکبیر اینست کہ در نماز نزد سر برآوردن و فرو بردن در رکوع و سجود میگویند و مراد آن است کہ من می شناختم
انقضاے ہر ہیئت را کہ انتقال میکرد از وے بدیگرے بتکبیر و این وجہ بعید است از عبارت و بر ہر تقدیر مشکل می شود
کہ این قول ابن عباس چہ معنی دارد مگر وے رضی اللہ عنہ حاضر نمی شد در نماز قاضی عیاض گفتہ است کہ وے صغیر بود
شاید کہ در حضور جماعت مواظبت نمی نمود و احتمال دارد کہ حاضر می شد و در آخر صفوف می ایستاد پس نمی شناخت
انقضاے نماز را بتسلیم واللہ اعلم — **وعن عائشۃ** رضی اللہ عنہا — قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اذا سلم لم یقعد الا مقدار ما یقول — گفت عائشہ بود آن حضرت کہ چون سلام میداد نمی نشست مگر مقدار آنچہ می گفت این
کلمات را — اللہم انت السلام ومنک السلام — خداوندا توئی سالم و منزہ از جمیع نقایص و متصف بتمامہ کمالات و از تست
سلامت بندگان از ہمہ آفات و مخافات — تبارکت یا ذا الجلال والاکرام — بزرگی تراست ای خداوند صفات سلبیہ و ثبوتیہ
رواہ مسلم — و این ذکر ہمین مقدار در احادیث واقع شدہ و بصحت رسیدہ است و بعض والیک یرجع السلام زیادہ کردہ اند
و گفتہ اند کہ آن در روایات نیامدہ و در اوراد بعض مشائخ زیادہ بر ین نیز می خوانند معلوم نمی شود کہ این زیادت از ایشان است
یا ولیتے ہم دارند واللہ اعلم — **وعن ثوبان** قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا انصرف من صلوتہ استغفر ثلثا —
گفت ثوبان کہ مولاے حضرت رسالت پناہ و حاضر گاہ و بیگاہ درگاہ بود چون برگشت آن حضرت از نماز خود یعنی تمام
می کرد و سلام میداد استغفار می کرد سہ بار و میگفت استغفر اللہ استغفر اللہ استغفر اللہ ہمچنین آمدہ است تفسیر آن از بعض سلف
و در بعض روایات آمدہ است کہ میگفت سہ بار استغفر اللہ الذی لا الہ الا ہو الحی القیوم و اتوب الیہ — و قال میگفت
نیز بعد از استغفار — اللہم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام — رواہ مسلم — **وعن المغیرۃ بن شعبۃ**
صحابی مشہور است احوال وے در موضعے نوشتہ شدہ است — ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول فی دبر کل صلوۃ مکتوبۃ

بود آن حضرت کہ می گفت در پس ہر نماز فرض — لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شیء قدیر اللّٰہم
لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد منک الجد — شرح این سابقاً در باب الرکوع گذشتہ است متفق علیہ
بدانکہ آنحضرت این کلمات و اذکار دیگر کہ در احادیث آمدہ است می گفت و گفتہ اند کہ در بعض احیان سلام میداد و برخاست
بے آنکہ ہیچ چیزے بگوید و خواندہ و در بعضے اوقات این اذکار کل یا بعضے از ان میخواند و بعض در ترتیب خواندن آن گفتہ اند
کہ اول استغفار بایدکرد و بعد از وے اللّٰہم انت السلام بعد ازان لا الٰہ الا اللہ وحدہ الخ و اذکار و دعوات دیگر بسیار است
کہ در کتب احادیث مذکوراند و در روایت آمدہ کہ آنہا را بعد از نماز میخواند و معنی بعدیت ہمان است کہ گفتہ شد ولازم نیست کہ بعد
از فرض متصل بخواند وعن عبد اللہ بن الزبیر قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا سلم من صلوٰتہ یقول بصوتہ
الاعلٰی — بود آن حضرت چون سلام میداد از نماز خود می گفت باواز بلند — لا الٰہ الا اللہ وحدہ لا شریک لہ لہ الملک ولہ الحمد
وہو علی کل شیء قدیر لا حول ولا قوۃ الا باللہ لا الٰہ الا اللہ ولا نعبد الا ایاہ لہ النعمۃ ولہ الفضل ولہ الثناء الحسن لا الٰہ الا اللہ مخلصین
لہ الدین ولو کرہ الکافرون رواہ مسلم — این حدیث صریح است در جہر کہ آن حضرت باواز بلند میخواند آنرا بعض علما گفتہ اند
کہ بلند خواندن آن حضرت برائے تعلیم اصحاب بود و نووی در تہذیب گفتہ کہ افضل اخفا است درین دعا و جز آن خواہ امام
بود یا منفرد مگر آنکہ حاجت بود بتعلیم آن و ہم برین حمل کردہ شدہ است جہر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم بآن و بعد ازانکہ تحفظ
گشت اخفا افضل است و حق آن است کہ اوقات مختلف است گاہے ذوق و حضور در اخفا است و بعد وگاہے در
جہر شوق دیگر می افزاید و جہر ذکر مشروع است بلاشبہ وعن سعد انہ کان یعلم بنیہ ہؤلاء الکلمات — روایت است
از سعد بن ابی وقاص کہ وے بود کہ می آموزانید پسران خود را این کلمات او یقول ان رسول اللہ — و می گفت کہ بدرستیکہ
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان یتعوذ بہن دبر الصلوٰۃ — بود کہ پناہ می جست بخدا بگفتن این کلمات در پس نماز و کلمات
این است — اللّٰہم انی اعوذ بک من الجبن — خداوندا پناہ میجویم بتو از بد دلی و ترسندگی بر جان — واعوذ بک من البخل — و پناہ
میجویم بتو از بخل — واعوذ بک من ارذل العمر — پناہ میجویم بتو از فرو بردن ناکس ترین عمر و آن آخر عمر است کہ بجد خرافت کشد و قوی سست
و بیکار گردد و از علم و معرفت و عبادت باز دارد — واعوذ بک من فتنۃ الدنیا و عذاب القبر — و پناہ میجویم بتو از ابتلا و آفات
دنیا و عذاب گور — رواہ البخاری — وعن ابی ہریرۃ قال ان فقراء المہاجرین اتوا رسول اللہ — روایت است
از ابی ہریرہ کہ فقرائے مہاجران آمدند پیغمبر خدا را — صلی اللہ علیہ وسلم فقالوا — پس گفتند — قد ذہب اہل الدثور بالدرجات العلی
والنعیم المقیم — بردند خداوندان اموال بسیار پایہ ہائے بلند را از اجر و ثواب و قرب و رضائے حق و نعمت پاینیدہ کہ نعمت بہشت است
فقال وما ذاک — پس گفت آنحضرت و چیست این سخن و چیست سبب بردن ایشان درجات اعلی و نعیم مقیم را —
قالوا — گفتند صحابہ سبب آن این است کہ — یصلون کما نصلی — نماز میگزارند ایشان چنانچہ نماز میگزاریم ما — ویصومون کما نصوم
و روزہ میدارند چنانچہ روزہ میداریم ما — ویتصدقون ولا نتصدق — و صدقہ میدہند ایشان و صدقہ نمیدہیم ما — ویعتقون ولا

فتحتی - و ببرده آزاد میکنند ایشان و آزاد کنیم ما یعنی ایشان در عبادت با ما شریک اند و بعبادات مالیه پیش تازند - فقال
رسول الله صلی الله علیه وسلم افلا اعلمکم شیئا تدرکون به من سبقکم آیا پس بیاموزانم شما را چیزی که دریابید بسبب آن عمل فضل کسانی را
که پیشی کرده اند شما را از متقدمین از امت یا از امم سابقه نیز - وتسبقون به من بعدکم - و پیشی کنید شما بسبب آن عمل کسانی را که بعد
از شما ایمان بیارند یا از شما پیدا شوند و درین بیان فضل عظیم است مر ایشان را در این چیز که حکایت کرده بودند از آن
از تحسر و رنجه ایشان از اغنیا و مقصود این جا چنین بود - ولا یکون احد افضل منکم - و نباشد هیچ یکی از اغنیا فاضل تر و زیاده در
اجر و ثواب از شما - الا من صنع مثل ما صنعتم - مگر کسی که بکند از ایشان مانند آن عملی که شما کنید - قالوا بلی - گفتند آری بیاموز ما را
یا رسول الله قال تسبحون وتکبرون وتحمدون دبر کل صلوة ثلثا وثلثین مرة - فرمود تسبیح کنید و تکبیر گوئید و حمد خدا گوئید پس هر نماز
سی و سه بار ظاهر عبارت و اکثر روایات دران است که هر کدام سی و سه بار باشد و در روایتی مجموع سی و سه بار که هر کدام
یازده بار نیز آمده است و در بعض تقدیم و تاخیر هم در ذکر تسبیح و تحمید و تکبیر واقع شده است و در حدیث دیگر تمام شدن صد
آمده است که بیان میکنند ترا ای برادر [illegible] - قال ابو صالح - گفت [illegible] و اقامت حدیث است از ابی هریره
تا اینجا است - فرجع فقراء المهاجرین الی رسول الله - پس باز گشتند آمدند فقرای مهاجران پیش پیغمبر صلی الله
علیه وسلم فقالوا - پس گفتند - سمع اخواننا اهل الاموال بما فعلنا ففعلوا مثله - شنیدند برادران ما که مالداران اند آنچه کردیم ما از تسبیح
و تحمید و تکبیر پس کردند مانند آن پس باز فضیلت ایشان از ما لازم آمد - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم
ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء - یعنی زیادتی اغنیا بر شما فضل خدا است که میدهد و حق تعالی فضل خود را بهر که میخواهد
چه توان کرد چه تدبیر کنید و بر قضای الهی و قسمت و حق تعالی راضی باشید که حق سبحانه فضل زیاده [illegible]
را بهیچ [illegible] - متفق علیه - این حدیث بخاری و مسلم است - ولیس قول ابی صالح الی آخره الا عند مسلم - و لیکن نیست قول
ابی صالح که گفت فرجع فقراء المهاجرین الی آخره مگر نزد مسلم و منفرد است بدان از بخاری و در بعض روایات آمده است
که فقرا در آیند بهشت را پیش از اغنیا بروزگار پانصد سال است یعنی اگر چه اغنیا را فضل بر فقرا ثابت شد و لیکن لطف حق تعالی
تلافی کرد آن را بسبب دخول فقرا بر اغنیا در بهشت و دیگر بدانکه حدیث مخصوص است بفقرای مهاجرین نه عام در جمیع فقرا
باید تا قیاس کنند حال سائر فقرا را بر حال فقرای مهاجرین والله اعلم - وفی روایة للبخاری - و در روایت
بخاری را این چنین آمده است که - تسبحون فی دبر کل صلوة عشرا وتحمدون عشرا وتکبرون عشرا بدل ثلثا وثلثین - پس هر یکی
ده بار بود و مجموع سی گردد و در روایتی هر یکی یازده بار نیز آمده است تا مجموع ثلثا وثلثین شود چنانکه گفتیم و درین حدیث
دلیل است بر فضل غنی بر فقیر وقتی که برابر باشند اعمال هر دو و در جانب فضل فقیر بر غنی نیز دلائل است و علما را اختلاف است
در آنکه غنی شاکر افضل است یا فقیر صابر و دلائل جانبین در محل خود مذکور است و سبقت دخول فقرا در بهشت از اغنیا منافی
فضل اغنیا و علو درجات ایشان نیست چه آن بجهت خفت اثقال و یسر حساب ایشان است والله اعلم - وعن کعب

بن عُجره بضم عین و سکون جیم و فتح را صحابی ست از اہل بیعت شجره قصه اسلام او در موقعے نوشته شده است - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم معقبات - بضم میم و فتح عین و کسر قاف مشدده و بای موحده یعنی بعضی عقب بعض آینده و لفظ صفت کلمات است
حیث آنکه در جستن ملائکه که برای محافظت آدمیان می آیند نیز در قرآن مجید واقع شده که له معقبات من بین یدیه ومن خلفه
یحفظونه [illegible] این کلمات این است - لایخیب قائلهن او فاعلهن - نومید گردانیده نمی شود از یافت مطلوب گوینده
آنها یا کننده آنها شک راوی ست - دبر کل صلوٰة مکتوبة - در پس هر نماز فرض - ثلث وثلثون تسبیحة - سی وسه بار
سبحان الله گفتن - وثلث وثلثون تحمیدة - وسی وسه بار الحمد لله گفتن - واربع وثلثون تکبیرة - وسی وچهار بار الله اکبر
گفتن تا مجموع صد بار گردد - رواه مسلم - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من سبح الله فی دبر کل
صلوٰة ثلثا وثلثین - کسے که تسبیح کند خدا را یعنی پاکی یاد کند او را پس هر نماز بگوید سبحان الله سی وسه بار - وحمد الله ثلثا وثلثین
یعنی ثنا گوید خدا را و بگوید الحمد لله سی وسه بار - وکبر الله ثلثا وثلثین - و بزرگی یاد کند خدا را و بگوید الله اکبر سی وسه بار فتلک
تسعة وتسعون - پس این مجموع نود و نه کرت می شود - وقال تمام المائة - و بگوید برای تمام کردن عدد صد این کلمه را -
لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر - و در بعضی روایات بعد از وله الحمد یحیی ویمیت
و در بعضی بعد ازان بیده الخیر آمده است - غفرت خطایاه - آمرزیده شود گناهان آنکس - وان کانت
مثل زبد البحر - و اگرچه باشد گناهان وی مانند کف دریا در کثرت - رواه مسلم - درین روایت تمامی صد باین کلمه
که مذکور شده و در حدیث سابق یعنی چهار بار گفتن تکبیر هر چه که خواند کفایت کند و فائده گیرد و مقصود و این ورد در وقت نوم نیز
آمده است و در آنجا نیز سی و چهار بار گفتن تکبیر است چنانکه در محل خود بیاید انشاء الله تعالی

الفصل الثانی عن ابی امامة قال قیل - روایت است از ابی امامه باهلی که صحابی مشهور است ساکن شد
مصر را پس انتقال کرد بحمص و وفات یافت در ان و از مکثرین است در روایت و اکثر حدیث وے نزد شامیین است و از
جماعت بسیارے صحابه روایت دارد و از حضرت رسول و از بسیارے از صحابه و در وقت وفات آن حضرت سی سه ساله
بود و بعضی گفته اند که سی ساله بود و مات سنه ست وثمانین وقیل احدے وثمانین وله احدے وتسعون سنة گفته شد
یا نبی حضرت یعنی پرسیده شد صحابه - یا رسول الله ای الدعاء اسمع - کدام دعا مسموع تر است یعنی قریب تر و زود تر است
اجابت و قبول او - قال جوف اللیل الآخر - فرمود دعاے درون شب یا معنی آن است که کدام وقت از اوقات دعا
مستجاب و مقبول است فرمود دعاے درون شب و قول وے الآخر صفت جوف است یعنی میان شب که در جانب آخر باشد که مراد
ازان وقت سحر است چنانکه تفصیل آن در باب قیام اللیل بیاید و لفظ جوف و الآخر به رفع و نصب هر دو روایت است و تقدیر
نیز جائز است [illegible] قول وے - ودبر الصلوات المکتوبات - وعقب نمازهاے فرض ظاهر عبادت متصل فرض است
و اگر بعد از رواتب باشد نیز امید است که همین حکم داشته باشد چنانچه سابقاً اشارتے بدان کرده شد - رواه الترمذی

گفت انس گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم۔ برائے تاکید ومبالغہ در زیادت اجر برین عمل۔ تامۃ تامۃ تامۃ۔ صفت
عمرہ است یا حج را هم واین اگرچہ حقیقت مثل آن نباشد زیرا کہ اجر بقدر تعب است ولیکن مشابہ باوست وچندان ثواب است
کہ گویا عین اوست واین از باب الحاق ناقص بکامل وارد۔ رواہ الترمذی۔

الفصل الثالث۔ عن الازرق۔ بتقدیم زائے معجمہ بر را در آخر قاف۔ بن قیس۔ از
تابعین است حارثی بصری معدود است از کوفیین ثقہ است مات سنة احدی وعشرین ومائة۔ قال۔ گفت
صلی بنا امام لنا یکنی ابا رمثة۔ گزارد نماز با جماعت امامے کہ مارا بود وکنیت کردہ می شود ابا رمثہ بکسر را وسکون میم
وثاء مثلثہ نام او [illegible]۔ قال۔ گفت ابو رمثہ۔ صلیت ہذہ الصلوۃ مع رسول اللہ۔ گزاردم این نماز را با پیغمبر خدا۔
صلی اللہ علیہ وسلم۔ واین نماز اشارت است بنمازے کہ گزاردہ چنانچہ ظہر یا عصر باشد مثلاً۔ او مثل ہذہ الصلوۃ۔
شک از راوی است۔ ومثل باین یا غلط گفت کہ این نمازے کہ بایشان گزاردہ است بعینہ وشخصہ آن نماز نیست کہ با آنحضرت
گزاردہ اگرچہ نوع یکے است واحتمال دارد کہ مثل باعتبار آن نیز باشد کہ این نماز کہ با ایشان گزاردہ غیر آن نمازے
باشد کہ با آن حضرت گزاردہ چنانکہ آن ظہر بودہ باشد واین عصر مثلاً فافہم۔ قال وکان ابو بکر وعمر یقومان فی الصف المقدم عن
یمینہ۔ گفت ابو رمثہ وبودند ابو بکر وعمر کہ می ایستادند در صف اول از جانب راست آنحضرت۔ وکان رجل قد شہد التکبیرۃ
الاولی من الصلوۃ۔ وبود مردے کہ حاضر شدہ بود ودریافتہ بود تکبیرۃ اولے را از نماز یعنی در رکعت اولے در آمدہ بود
مسبوق نبود۔ فصلی نبی اللہ۔ پس نماز بگزارد وتمام کرد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ثم سلم عن یمینہ وعن یسارہ۔ پس سلام داد
از جانب راست خود واز جانب چپ خود۔ حتی راینا بیاض خدیہ۔ تا آنکہ دیدیم ما سفیدی ہر دو رخسارہ آنحضرت را
آنکہ در جانب یمین بود رخسار ایمن دید وکسے کہ در جانب یسار بود ایسر دید۔ ثم انفتل کانفتال ابی رمثۃ۔ پس برگشت
آن حضرت بعد از سلام مانند برگشتن ابی رمثہ یعنی نفسہ۔ میخواہد ابو رمثہ نفس خود را یعنی برگشت آن حضرت ہمچو برگشتن من
خود را انفتال نمایب یاد کرد واین تفنن است در عبارت واین برگشتن او بجانب چپ خواہد بود یا بجانب راست چنانکہ از فعل
آن حضرت مروی است۔ فقام الرجل الذی ادرک معہ التکبیرۃ الاولی من الصلوۃ۔ پس برخاست آن مرد کہ دریافتہ بود
با آن حضرت تکبیرۃ اولے را از نماز وفائدہ این قید کہ دریافت تکبیرۃ اولے آن است کہ وے مسبوق نبود کہ برائے اتمام
برخاستہ باشد بلکہ برائے گزاردن سنت راتبہ برخاست چنانکہ از مورد [illegible] یشفع۔ برخاست کہ جفت سازد نماز را یعنی برخاست
تا راتبہ بگزارد۔ فوثب۔ پس جہید۔ عمر فاخذ بمنکبہ۔ پس گرفت عمر دوش آن مرد را ودر بعض نسخ بمنکبیہ یعنی ہر دو دوش اورا۔
فہزہ۔ پس جنبانید اورا۔ ثم قال اجلس۔ پس گفت عمر بنشین۔ فانہ لن یہلک اہل الکتاب الا انہ لم یکن بین صلوتہم فصل۔ پس
بدرستی کہ ہلاک نگردانیدہ است اہل کتاب را مگر ہمین کہ نبود درمیان نماز ایشان فصل مراد بفصل اینجا یا تحول است یعنی نقل از مکان
نماز بمکان دیگر چنانچہ در حدیث ابی ہریرہ آمدہ است کہ آیا عاجز می آید یکے از شما چون نماز بگزارد کہ پیش رود یا پس رود یا راست

یا چیزی یا برخیزیم و تکلم یا خروج ست چنانکه در روایت مسلم آمده است از سائب که گفت امر کرد ما را رسول خدا که وصل نکنیم نماز را تا آنکه سخن کنیم یا بیرون آئیم و آوردن این حدیث در باب الذکر بعد از صلوة دال برآن ست که مراد بعدم فصل ترک ذکر بعد از نماز باشد یعنی بعد از نماز فرض باید که ذکرے بکند از آنچه وارد شده است در احادیث بعد از ان برخیزد چنانکه مذہب بعض ست پس این حدیث دلالت کند بر عدم وصل تطوع بفریضه چنانکه مذہب بعض ست - کما مر واللہ اعلم - فرفع النبی - پس برداشت پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم بصره - چشم خود را - فقال - پس گفت - اصاب اللہ بک یا ابن الخطاب - برسانید ترا خداے تعالے ای پسر خطاب حق را یعنی باشید ترا براه صواب بود والهام صواب کند مقصود تصویب عمر ست رضی اللہ عنہ درین فصل - رواہ ابوداود - وعن زید بن ثابت - که صحابی مشہور ست کاتب وحی و یکے از فقہاے صحابہ و اجلہ ایشان قائم بفرائض در وقت ہجرت یازده ساله بود جامع قرآن در زمان ابوبکر و ناقل آن در مصحف در زمان عثمان رضی اللہ عنہم - قال امرنا ان نسبح فی دبر کل صلوة ثلثا وثلثین ونحمد ثلثا وثلثین ونکبر اربعا وثلثین - امر کرده شده ایم از حضرت رسول که تسبیح کنیم در پس ہر نماز سی و سه بار و تحمید گوئیم سی و سه بار و تکبیر برآریم سی و چہار بار - فاتی رجل فی المنام من الانصار - پس آمده شد مردے در خواب از قبیله انصار یعنی آمد آن مرد را فرشته در خواب و در حدیث آمده است که رویاے صالح از ملک الرؤیا ست که نماید بمرد را و رویاے غیر صالح از شیطان ست - فقیل - امرکم رسول اللہ - پس گفته شد مر آن انصاری را یعنی گفت او را آن فرشته در خواب آیا امر کرده ست شما را پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم ان تسبحوا فی دبر کل صلوة کذا وکذا - که تسبیح کنید در پس ہر نماز چندین و چندین بار الفاظ تسبیح کرد از جہت اختصار با ہمه را تسبیح نام کرد که مفید تنزیه و تقدیس الہی اند سبحانه وتعالی - قال الانصاری فی منامه نعم - گفت انصاری در خواب خود آری امر کرده ست - قال - گفت آن فرشته در خواب - فاجعلوها خمسا وعشرین خمسا وعشرین - پس گردانید آن کلمات را بیست و پنج بار بیست و پنج بار در ہر سه - واجعلوا فیها التهلیل - وبگردانید در آن کلمات لا اله الا الله را بیست و پنج بار تا عدد صد تمام شود - فلما اصبح غدا علی النبی - پس ہنگامیکه صبح کرد آن انصاری آمد وقت بامداد به پیغمبر - صلی اللہ علیہ وسلم فاخبره - پس خبر داد آن انصاری آن حضرت را - فقال رسول اللہ - پس گفت پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم فافعلوا - پس چون رویاے صالح ست بکنید چنانکه وے گفته است و این به تقریر آنحضرت یکے از وجوه این ذکر شد واگر آنحضرت تقریر نمی کرد حجت نمی شد فافهم - رواہ احمد والنسائی والدارمی - وعن علی رضی اللہ عنہ - قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول علی اعواد هذا المنبر - روایت از علی مرتضی گفت شنیدم آن حضرت را که میگفت بر چوبہاے این منبر - من قرأ آیة الکرسی فی دبر کل صلوة - کسے که بخواند آیة الکرسی را در پس ہر نماز - لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت - باز نمیدارد او را از در آمدن بہشت مگر موت این عبارت را مشکل میدارند زیرا که موت مانع از دخول جنت نیست بلکه موصل است بآن و ظاہر آن مینماید که گویند الا الحیوة چه حیات ست مانع دخول جنت ہستند که درین عالم باشد نیز آن ست و جواب بگویند که مانع از دخول جنت معجلا وجود موت ست و لبودن او

بشرط دخول جنت که موقوف است اگر وجود موت و شرطیت وے نمی بود بالفعل در بهشت می در آمد یا مراد آن است که اگر حجب
موت و لزوم ذوق او هر نفس را بحکم کل نفس ذائقة الموت نمی بود می در آمد در بهشت الآن بجا او لیکن برین تقدیر لازم می آید وجود دخول در
بهشت جائے موت نبود باین جهت در دخول جنت تا حلول اجل تاخیر راه یافت و طیبی گفته که موت حاجز است میان تالی آیة الکرسی و دخول
چون تحقق گردد و منقضی گردد حاصل گردد دخول جنت و بعض گویند مراد از موت بودن تبه است در قبر پیش از بعث چه روح بیشتر شود در آنجا
و بهشت بے توقف - ومن قرأها حين يأخذ مضجعه - و هر که بخواند آیة الکرسی را هنگامے که میگیرد خوابگاه خود را - آمنه الله على داره و
دار جاره واهل دويرات حوله - ایمن گرداند او را خدائے تعالے بر سرائے او و سرائے همسایه او و اهل خانه هائے که گرد او باشند - رواه البيهقي
في شعب الايمان وقال اسناده ضعيف - بدانکه صاحب سفر السعادة ذکر اول این حدیث را که من قرأ آیة الکرسی لم یمنعه من دخول الجنة الا الموت از نسائی روایت
و در روایتے قل هو الله احد را نیز بآن ضم کرده و گفته که این حدیث را جماعتے دیگر غیر نسائی نیز روایت کرده اند مثل طبرانی و رویانی و دارقطنی و ابن
حبان و غیر ایشان و بعضے از حفاظ می گویند صحیح است و ابن جوزی در موضوعات ذکر کرده و حفاظ بر ابن جوزی عیب
طعن کرده اند و عسقلانی را باین لفظ آورده من قرأ آیة الکرسی فی دبر الصلوة المکتوبة کان فی ذمة الله الی الصلوة الاخرى
و گفته این حدیث را جماعتے از صحابه روایت کرده اند از آنجمله امیر المومنین علی است و جابر بن عبد الله و عبد الله بن عمر و انس
ابن مالک و مغیرة بن شعبة و ابو امامة و اختلاف طرق و تعدد مخارج حدیث دال است بر آنکه این حدیث را اصلے قوی است
و موضوع نیست انتهى و فضیلت آیة الکرسی چه بعد از نماز خواندن و چه غیر آن بسیار است والله اعلم - وعن عبد الرحمن
بن غنم - بفتح معجمه و سکون نون آخرش میم شامی در یافت جاهلیت و اسلام آورد در زمان آن حضرت اما بلازمت شرف صحبت
وے سید الانام کرد صحبت معاذ بن جبل را در یمن تا وقت وفات معاذ و بخاری گفته که او را صحبت است و قول اول
صحیح تر است روایت میکند از اکثر اصحاب و بود افقه شام که تابعین بروے در شام تفقه کردند و بود او را جلالتے در خشیه
توفی سنة ثمان و سبعين - عن النبي - روایت میکند عبد الرحمن بن غنم از پیغمبر صلى الله عليه وسلم قال من قال قبل ان ينصرف ويثنى
رجليه - کسے که گوید پیش از آنکه بگردد از نماز و پیش از آنکه گرداند پاهاے خود را یعنی هم بدان وضعے باشد که در تشهد می نشیند
من صلوة المغرب والصبح - از نماز شام و بامداد - لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد بيده الخير يحيى ويميت
وهو على كل شيء قدير عشر مرات - و در بعض روایات بیده الخیر یحیی و یمیت نیست ده بار - کتب له بكل واحدة عشر حسنات -
نوشته می شود آنکس را بهر یکے از این کلمات ده نیکی - ومحيت عنه عشر سيئات - و محو کرده می شود از او ده بدی - ورفع
له عشر درجات - و بلند گردانیده می شود او را ده پایه - و کانت له حرزا من كل مكروه - و باشد هر یکے از این کلمات
مر او را امان و پناه از هر امر ناخوش - وحرزا من الشيطان الرجيم - و پناه از شیطان سنگسار کرده شده - ولم يحل للذنب
و در روایتے لم ینبغ - ان يدركه - و روا نیست و نمی رسد هیچ گناهے را که دریابد و احاطه کند او را و تاثیر کند در وے
یعنی بے توفیق توبه و استغفار با عفو و مغفرت کردگار - الا الشرک - مگر کفر که بجریان سنت الهی عفو و مغفرت بدان تعلق نگیرد

وکان من افضل الناس عملا — و باشد گوینده این کلمات از فاضل ترین و زیاده ترین مردم از روئے عمل — الا رجل تفضل علیہ
مگر مردے کہ زیادہ و غالب شود او را — یقول بافضل مما قال — بگوید فاضل تر و زیادہ تر از آنچہ گفتہ است آنکس — رواہ
احمد — روایت کرد این حدیث را احمد — و روی الترمذی نحوہ عن ابی ذر الی قولہ الا الشرک — و روایت کرد ترمذی
مانند این یعنی قریب بمعنی و در الفاظ مغایر تا قول وے الا الشرک — ولم یذکر صلوۃ المغرب ولا بیدہ الخیر — و ذکر نکرد ترمذی
نماز مغرب را و نہ بیدہ الخیر را — وقال — و گفت ترمذی — ہذا حدیث حسن صحیح غریب — وعن عمر بن الخطاب
رضی اللہ عنہ — عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہ بعث بعثا قبل نجد — آنحضرت فرستاد لشکرے را جانب نجد کہ بلاد مشہور است از
تہامہ و حجاز و نجد در اصل زمین بلند را گویند — فغنموا غنائم کثیرۃ — پس آوردند مالہائے بسیار را — واسرعوا الرجعۃ — و شتابی
کردند بازگشتن را از آن سبب — فقال رجل ممن لم یخرج — پس گفت مردے از آنکہ بیرون نیامدہ بود ہمراہ آن لشکر — ما راینا
بعثا اسرع رجعۃ ولا افضل غنیمۃ من ہذا البعث — ندیدیم لشکرے را کہ شتابان تر باشد در بازگشتن و نہ از جہت وے فاضل تر و
زیادہ تر غنیمت وے از این لشکر کہ زود برگشت و بسیار آورد غنیمت — فقال النبی — پس گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم الا ادلکم
علی قوم افضل غنیمۃ واسرع رجعۃ — آیا راہ نمایم شما را بر گروہے کہ افضل اند از روئے غنیمت و اسرع اند از روئے رجعت —
قوما شہدوا صلوۃ الصبح ثم جلسوا یذکرون اللہ حتی طلعت الشمس — ہمچو گروہے کہ حاضر شدند نماز بامداد را و بعد
نشستن در جائے کہ ذکر میکنند خدا را تا بر آمدن آفتاب — فاولئک اسرع رجعۃ وافضل غنیمۃ — این جماعہ اسرع اند از روئے
رجعت و افضل اند از روئے غنیمت کہ در یک ساعت چندان ثواب حاصل کردند کہ ایشان در چندین روز بیرون نیاوردند — رواہ الترمذی
وقال ہذا حدیث غریب وحماد بن ابی حمید الراوی ہو ضعیف فی الحدیث — گفت ترمذی کہ این حدیث غریب است و ابن حماد
گفتہ کہ ضعیف است در حدیث و ثابت نیست

باب ما لا یجوز من العمل فی الصلوٰۃ

— باب در ذکر آنچہ وارد شدہ است کہ جائز نیست
از عمل آن در نماز و در بعضی نسخ و ما یباح منہ زیادہ کردہ یعنی آنچہ مباح است کردن آن در نماز با آنکہ بعضی اعمال آن است
کہ فاسد میگرداند نماز را و بعضی مکروہ است و بعضی مباح و تفصیل آن مذکور است در کتب فقہ و عمل کثیر مفسد است باتفاق لیکن
اختلاف است در تفسیر عمل کثیر بعضی میگویند آنچہ بیک دست توان کرد قلیل است و آنچہ بدو دست احتیاج دارد کثیر است و اقرب
آن است کہ شان آن عمل و جریان عادت در آن استعمال دو دست است چنانکہ دستار بستن و پیراہن در پوشیدن و ازار
پوشیدن و تیر انداختن اگر این عمل را بیک دست ہم کند مفسد است و ہر چہ جریان عادت در آن بیک دست است
مثل ازار کشادن و کلاہ بر سر نہادن اگر بدو دست کند مفسد نباشد و اختیار جماعہ علما این است کہ اگر بحالے باشد کہ ہر کہ از
دور بیند یقین کند کہ وے در نماز نیست و اگر در شک افتد یا اشتباہ شود پس آن قلیل است و مختار نزد بعضی آن است کہ سہ فعل
متوالی کثیر است و ما دون وے قلیل کذا ذکرہ الشمنی و نیز نقل از خلاصہ کردہ است کہ اگر مردے امامت میکند یک کس را و در پیشانی

میان نماز آستانه در آمد واقف اگر دو پیشتر رفت اگر مقدار آنچه میان صف اول و امام میباشد رفت فاسد میگردد و نیز اگر در
نماز مشی کرد اگر بمقدار یک صف واحد رود فاسد نمیگردد و اگر بمقدار دو صف رود بدفعهٔ واحده فاسد میگردد و اگر مشی بمقدار
یک صف کرد و بایستاد و باز تا صف دیگر رفت باز بایستاد فاسد نمیشود و از فتاوی ظهیریه آورده است که مختار آنست
که اگر بسیار بگردد فاسد است و در حاشیه شیخی بعلامت ظهر نوشته است اگر در نماز آفتاب در آمد و گرمی آن ایذا میکند
اگر بجانب سایه رود بقدر دو گام فاسد نگردد

الفصل الاول

عن معاویة بن الحکم — بفتحتین صحابی سلمی است معدود در اهل حجاز ساکن مدینه در بنی سلیم
قال بینا انا اصلی مع رسول الله — گفت در اثنائیکه من نماز میگزاردم با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اذ عطس رجل من القوم —
ناگاه عطسه زد مردی از قوم — فقلت — پس گفتم من — یرحمک الله فرمانی القوم بابصارهم — پس نظر افگندند مرا قوم بنظرهای
خود یا دوختند نظرها که از رمی است بمعنی تیر انداختن اشارت است بشدت و حدت نظرهای ایشان یعنی تیز تیز نگاه کردند
بجانب من که در نماز وی جواب عاطس میدهی — فقلت واثکل امیاه — پس گفتم من وای بر مردن مادر من و ثکل بضم ثاء و
سکون کاف و بفتح آن بفتحتین نیز آمده مردن پسر یا دوست یا پسر باشد یا غیر وی و این لفظی ست که عرب در وقت تعجب
و استبعاد امری استعمال کنند و گفتم در دل خود — ما شانکم تنظرون الی — چه شده است شما را که این همه نگاه میکنید بسوی من —
فجعلوا یضربون بایدیهم علی افخاذهم — پس در ایستادند که می زدند دستهای خود را بر رانهای خود از جهت زیادت تعجب و انکار
و اظهار اعتراض بر من — فلما رایتهم یصمتوننی — پس هرگاه که دیدم من ایشان را که خاموش میگردانند مرا فهمیدم که اشارت
میکنند مرا بخاموشی و انکار میکنند بر من متغیر شدم و در خشم آمدم بجهت جهل من بقبح آنچه ارتکاب کردم و مبالغهٔ ایشان در انکار بر من
و خواستم که چیزی بگویم و انتقام کشم از ایشان — لکنی سکت — لیکن من سکوت کردم و عمل نکردم بمقتضای غضب — فلما صلی
رسول الله — پس هرگاه گزارد نماز و فارغ شد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فبابی هو وامی — پس پدر و مادر من فدای او باد
ما رایت معلما قبله ولا بعده احسن تعلیما منه — ندیدم و ندانستم هیچ تعلیم کننده را نه پیش از وی و نه بعد از وی نیکوتر از روی تعلیم
و مهربان تر از وی — فوالله ما کهرنی ولا ضربنی ولا شتمنی — پس بخدا سوگند قهر نکرد مرا و نزد مرا و دشنام نکرد مرا کهر بانگ بر زدن
و قهر کردن و ترش روئی پیش آمدن کسی را بجهت خوار داشتن وی و در قرآن در آیت واما الیتیم فلا تقهر فلا تکهر نیز قرات است
وقال — و فرمود — ان هذه الصلوة لا یصلح فیها شیء من کلام الناس — این نماز که ما امر کرده ایم بگزاردن آن نیکو نیست گزارده است
در وی چیزی از سخن مردم و مراد بسخن مردم سخنی ست که خطاب توان کرد ایشان را بآن و توان طلبید از ایشان و در مسائل
آورده اند اگر از یکی که در نماز است پرسند که از چه جنس است مال تو بگوید الخیل والبغال والحمیر که کلمات قرآنی ست یا شخصی ست
که پیش او کتابی نهاده اند و میرسد یحیی نام ایستاده پس بگوید یا یحیی خذ الکتاب اگر مراد او افادهٔ معنی ست فاسد میگردد نماز او
و اگر ارادهٔ قرائت کند فاسد نمیشود — انما هی التسبیح والتکبیر وقراءة القرآن — نیست نماز مگر تسبیح و تکبیر و خواندن قرآن که اینها از

تكلم كردن كه جواب سلام از آنجمله است ومباح بود در نماز منسوخ گشت متفق عليه — **وعن معيقيب** — بضم ميم وفتح
عين مهمله وسكون يا وكسر قاف وسكون يا ثانيه ودر آخرش موحده صحابی است اسلام آورد بمكه وهجرت كرد بحبشه واقامت
كرد در آن تا آنكه قدوم او درمدینه با آن حضرت باخيبر وخاتم آن حضرت حواله او بود واستعمال كردند او را ابوبكر وعمر بر بيت المال
ودر كاشف گفته كه او بدری است مبتلا شده بجذام ودر خدمت امیرالمؤمنین عثمان می بود وتا آنکه نیز در زمان وی بود
وبعض گفته اند در زمان امیرالمؤمنین علی بود ومعیقیب دیگر است تابعی ثقه روایت میکند از ابن عمر وروایت کرده است
از وی اعمش عن النبی صلی الله علیه وسلم فی الرجل یسوی التراب حیث یسجد — روایت میکند از آنحضرت در شان مرد که
برابر وهموار میکند خاک را جائیکه سجده میکند — قال — گفت آن حضرت — ان كنت فاعلا فواحدة یعنی مکن واگر میکنی
یکبار کن وزیاده بر آن نکن ظاهر نهی شود که منع از زیادت بر یکبار بجهت آن است که مفسد صلوة است یا مکروه است این نهی است
تنزیه وفعل کثیر که گذشت — متفق علیه — **وعن ابی هریرة** قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم عن الخصر فی الصلوة —
نهی کرد آن حضرت از خصر بفتح خای معجمه وسکون صاد مهمله در نماز — متفق علیه — ودر اکثر روایات نهی عن الاختصار ودر
روایتی نهی ان یصلی مختصرا ودر روایتی مختصرا خصر در لغت میان مردم خاصره تهیگاه تفسیر کرده اند خصر واختصار را بنهادن
دست ودر حدیث آمده است اختصار راحت اهل نار است واشکال میکنند که اهل نار را راحت نمی باشد وجواب میدهند
که مراد آن است که چون از طول قیام ودر وقف تعب کشند استراحت کنند باختصار وبعض گویند که این فعل یهود است ومرد
با اهل نار اشباه اند ودر روایت آمده است که ابلیس نهاده دست خود را بر خاصره در وقتی که افتاد بر زمین ورسید از آسمان
ومن وبعض تفسیر کرده اند اختصار را بگرفتن مخصره یعنی عصا در دست که در نماز بر آن تکیه کرده بایستند وبعضی گفته اند اختصار را
باختصار سوره که تمام نخوانند وآن مکروه است یا اختصار بر آیات سجده تا سجده کنند یا ترک آیت سجده که بآن قرائت سجده است
تا سجده نکنند یا اختصار نماز وکوتاهی قیام در رکوع وسجود واین معنی احتمالات لفظ است ودر روایتی که لفظ اختصار
واقع شده است تفسیر که مشهور است از صحابه وسلف همان اول است — **وعن عائشة** رضی الله عنها — قالت
سالت رسول الله — گفت عائشه پرسیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم عن الالتفات فی الصلوة — از نگریستن بجانب راست
در نماز — فقال — پس گفت آن حضرت — هو اختلاس یختلسه الشیطان من صلوة العبد — التفات ربودنی است که میرباید آن را
شیطان از نماز بنده یعنی میگیرد ومیرباید شیطان از نماز بنده کمال آن را — متفق علیه — بباید دانست التفات مکروه است آن است که بگرداند
گردن خود را تا بیرون آید از مواجهه قبله واگر سینه نیز بگرداند بتمام از مواجهه قبله برآید فاسد گردد نماز اما بگوشه چشم نگریستن
بی آنکه گردن را بگرداند گویند مفسد است ونه مکروه اما باید که آن را عادت نکنند وعادت نگرفتن آن حضرت صلی الله علیه وسلم حدیثی
روایت کرده اند که گاهی ملاحظه کرده بگوشه چشم باحوال اصحاب می نگریست ولیکن در صحت این حدیث سخن است
کسی از امام احمد پرسید گفت بعض از اهل حدیث روایت میکنند باسناد که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لاحظ والتفات

می کرد امام محمد وے انکار عظیم کرد و رنگ روے او متغیر شد و بدن او در ارتعاش و ارتعاد افتاد و گفت این حدیث را
اسناد صحیح نیست و عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لینتہین اقوام عن رفعہم ابصارہم عند الدعاء
فی الصلوۃ الی السماء ۔ البتہ باید کہ باز آیند گروہہا ے مردم از برداشتن ایشان نظرہاے خود را نزد دعا در نماز بسوے
آسمان ۔ او لتخطفن ابصارہم ۔ یا آنکہ ربودہ شود بینائی ہاے ایشان یعنی باید کہ باز آیند از برداشتن بصرہا و اگر باز نیایند ربودہ
می شود بصرہا و روایت کردہ شدہ است کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در ابتدا در نماز نظر خود را بسوے آسمان و چون
نازل شد قول حق سبحانہ الذین ہم فی صلاتہم خاشعون پست کرد چشم خود را ۔ رواہ مسلم ۔ و عن ابی قتادۃ قال
رایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یؤم الناس و امامۃ بنت ابی العاص علی عاتقہ ۔ گفت ابو قتادہ دیدم من آن حضرت را کہ امامت
میکرد مردم را و حال آنکہ امامہ دختر ابی العاص بر کتف آنحضرت می بود ابو العاص داماد آن حضرت بود زوج زینب کہ یکی از
بنات مطہرہ آن حضرت بود و این امامہ دختر زینب بود کہ در بعض اوقات نماز با آنحضرت آمدہ متعلق شدہ بود و آنحضرت او را
بر کتف خود نشاندہ نماز میکرد ۔ فاذا رکع وضعہا ۔ پس چون رکوع می کرد آن حضرت می نہاد او را بر زمین و تا رکوع کردن
و سجدہ کردن آن طفل بر زمین افتادہ می بود ۔ و اذا رفع من السجود اعادہا ۔ و چون بر میداشت سر را از سجود باز میداشت
بر کتف اینجا گمان کردہ می شود کہ این برداشتن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم امامہ را و نہادن بر زمین و باز برداشتن فعل
کثیر بود و اگر قلیل ہم باشد لابد مکروہ بود پس جواب میگوید کہ برداشتن امامہ بقصد و تعمد از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نبود بلکہ
وے بجہت غایت محبت و الفت کہ با آن حضرت داشت در غیر حالت نماز در نماز آمدہ بسینہ متعلق شد و در وقت رکوع
از کتف شریف بر زمین می افتاد و آنحضرت او را از خود دور نمی کرد پس این برداشتن و نہادن فعل آنحضرت نباشد و نسبت آنہا با آنحضرت و ضمیر دو فعل
بمجاز است پس حاجت نیست کہ گویند این فعل کثیر نبود و فعل کثیر آن است کہ متوالی باشد و این چنین نبود زیرا کہ طمانینت در ارکان
نماز از آن حضرت بسیار بود یا گویند کہ این حالت پیش از تحریم فعل کثیر بود و یا مخصوص بآنحضرت باشد و گفتہ اند کہ این از غایت خشوع
آن حضرت بود کہ اگر بر نمی داشت گریہ میکرد و موجب شغل سر می شد بیشتر از شغل برفع او اختلاف کردہ اند کہ این در نماز
فرض بود یا نفل و ظاہر از قول وے یؤم الناس آن است کہ در نماز فرض بود و تصریح در روایتے آمدہ است کہ در نماز ظہر یا عصر
بود و بعض گویند در نماز نفل بود و احیانا نماز نفل بجماعت نیز می گزاردند و الظاہر ہو الاول واللہ اعلم ۔ متفق علیہ ۔
و عن ابی سعید قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا تثاءب احدکم فی الصلوۃ فلیکظم ما استطاع ۔ تثاءب بہمزہ است
و تثاوب بواو خطا است و اسم از وے ثؤباء می آید بضم مثلثہ و فتح ہمزہ و مد بمعنی فازہ و آن فترتے است کہ مے گیرد انسان را از وے دہن
و سبب وے امتلاے معدہ و کدورت حواس و ثقل بدن و سستی او و میل بکسل و نوم است و لہذا نسبت کردہ اند آن را بشیطان
و فرمودہ التثاؤب من الشیطان مے فرماید چون فازہ کند یکے از شما در نماز باید کہ رد کند و باز دارد آن را تا آن کہ تواند و طریق
در بستن دہان آن است کہ فراہم آرد لبہا را و بگیرد لب زیرین خود را بدندان یا نہد پشت دست چپ بر دہان و در روایتے

فلیکظم فاه بزیادت لفظ فاه پس گو بند دهان خود را۔ فان الشیطان یدخل۔ زیرا که شیطان می درآید یعنی در دهن وے۔
رواه مسلم وفی روایة البخاری عن ابی هریرة قال اذا تثاءب احدکم فی الصلوٰة فلیکظم ما استطاع ولا یقل ها۔ و نگوید ها و این
لفظے ست که در وقت فاژه زدن و عدم ضبط حال از دهان بر می آید و بعض نسخ ها ها مکرر آمده پس نفرماید بگوید این لفظ را۔
فانما ذلکم من الشیطان یضحک منه۔ زیرا که نیست گفتن این لفظ مگر از شیطان میخندد شیطان از آن مراد بخندد شیطان رضا
و خوشحالی اوست ازین حالت از جهت بودن آن باعث بر کسل از عبادت و موجب تشویه و انتقاح شکل و صورت۔ وعن
ابی هریرة قال قال رسول الله۔ روایت است از ابی هریره که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان عفریتا
من الجن تفلت البارحة۔ بدرستی که خبیثے از جنیان یکبارگی آمد و بگریخت دوش یعنی از میان جنیان که بند کرده است
ایشان را سلیمان پیغمبر علیه السلام۔ لیقطع علی صلوتی۔ تا ببرد بر من نماز را و عفریت بکسر عین و سکون فا و تشدید را نیز آمده
شیطان قوی سرکش ظالم و عفاره خبیث و شیطنت و بعضے گویند که از عفر و تعفیر است یعنی غلطانیدن و غلطانیدن در تراب
خاک یعنی شیطان قوی که می غلطاند قرین خود را در خاک۔ فامکننی الله منه۔ پس قادر گردانید مرا خدا بر وے۔ فاخذته
پس گرفتم من او را۔ فاردت ان اربطه علی ساریة من سواری المسجد۔ پس خواستم که به بندم او را بر ستونے از ستونهائے مسجد۔
حتی تنظروا الیه کلکم۔ تا آنکه نگاه کنید بوے همه شما۔ فذکرت دعوة اخی سلیمان۔ پس یاد کردم من دعائے برادر خود را که سلیمان است علیه السلام
رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی۔ پروردگار ببخش مرا ملکے و سلطنتے که نشاید و نباید هیچ یکے را بعد از من مراد باین ملک تسخیر جن و شیاطین
و تصرف کردن در ایشان داشته اند و چون سلیمان علیه السلام این دعا کرد و این ملک مخصوص به وے شد خواست کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نخواست
که اظهار تصرف کند در وے و شرکتی در کارخانه ملک سلیمان افکند و الا بالقوة تصرف و قدرت و سلطنت وے صلی الله علیه وسلم زیاده
بران بود و ملک ملکوت جن و انس تمام بدان التقید پر تصرف الٰهی بخود علاوه حیطه قدرت و تصرف وے بود۔ فرددته خاسئا۔
برانده من او را خوار و رانده و ناپابنده مقصود خود را از من متفق علیه۔ وعن سهل بن سعد قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من نابه شیئ
فی الصلوٰة۔ کسے که نازل شود و حادث گردد او را چیزے در نماز وے چنانچه ندا اورا کسے یا اذن طلبد در در آمدن و میداند
آنکس که وے در نماز ست۔ فلیسبح۔ پس باید که تسبیح کند مصلی و گوید سبحان الله تا بداند آنکس که وے در نماز است
و دست بر هم نزند که آواز بر آید۔ فانما التصفیق للنساء۔ زیرا که دست بر هم زدن نیست مگر برائے زنان و لائق نیست
بوقار و گرانباری مردان۔ وفی روایة۔ و در روایتے چنین آمده است۔ قال۔ گفت۔ التسبیح للرجال والتصفیق للنساء
تسبیح برائے مردان و تصفیق برائے زنان است و طریق تصفیق آن است که بطن کف الیمنی را بر ظهر کف الیسری زند و لیکن کف بر بطن نزند
بطریق لعب و اگر زند نماز فاسد گردد کذا فی شرح مسلم۔ متفق علیه

الفصل الثانی

عن عبد الله بن مسعود رضی الله عنه۔ قال کنا نسلم علی النبی۔ گفت ابن مسعود بودیم ما که
سلام می گفتیم بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم و هو فی الصلوٰة۔ و حال آنکه آن حضرت در نماز می بود۔ قبل ان ناتی ارض الحبشة۔

پیش از آنکہ بیائیم ما زمین حبشہ را و ہجرت کنیم بسوے وے - فیرد علینا - پس رد میکرد آن حضرت بر ما سلام را و میگفت جواب
سلام ما را - فلما رجعنا من ارض الحبشة - پس ہرگاہ کہ بازگشتیم ما از زمین حبشہ - اتیتہ - آمدم من آن حضرت را - فوجدتہ
یصلی - پس یافتم من او را کہ نماز میگزارد - فسلمت علیہ - پس سلام گفتم بر وے - فلم یرد علی - پس رد نکرد بر من سلام را
و نگفت جواب سلام مرا - حتی اذا قضی صلوٰتہ قال - تا آنکہ تمام کرد نماز خود را گفت - ان اللہ یحدث من امرہ ما یشاء -
بدرستی کہ خداے تعالیٰ نو پیدا میکند از امر دین و حکم خود ہر چہ میخواہد - وان مما احدث ان لا تکلموا فی الصلوٰۃ - و بتحقیق
از جملہ آنچہ نو پیدا کردہ است از امر خود این است کہ سخن نکنید در نماز - فرد علی السلام - پس رد کرد بعد از این سخن بر من سلام را
وقال انما الصلوٰۃ لقراءۃ القرآن وذکر اللہ - و گفت نیست نماز مگر براے خواندن قرآن و ذکر خدا - فاذا کنت فیہا فلیکن
ذلک شانک - پس چون باشی تو در نماز پس می باید کہ باشد کار تو ہمین خواندن قرآن و ذکر خدا و بس - رواہ ابو داود
وعن ابن عمر قال قلت لبلال کیف کان النبی - روایت است از ابن عمر گفت گفتم مر بلال را چگونہ بود پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم یرد علیہم - رد میکرد بر ایشان سلام را حین کانوا یسلمون علیہ - ہنگامے کہ سلام میدادند ایشان بر وے
وہو یصلی - در حالیکہ وے نماز میگزارد - قال - گفت بلال - کان یشیر بیدہ - بود کہ آن حضرت اشارت میکرد
بدست خود باین طریق کہ بسط میکرد کف خود را پس میگردانید بطن کف را اسفل و ظہر او را فوق چنانکہ در حدیث ابی داود
و ترمذی و نسائی از ابن عمر آمدہ و گاہے بسندگی میکرد باشارہ انگشت چنانچہ ہمین سہ کس روایت کردہ اند از صہیب
و صاحب سفر السعادۃ گفتہ است کہ گاہے ایما میکرد بسر مبارک خود و باین راصریح در حدیث نیافتیم و بعض شراح
نوشتہ اند کہ جائز است رد سلام باشارت چشم و سر بے ذکر حدیث واللہ اعلم باینکہ رد سلام باین طریق پیش از نسخ بود یا بعد
از نسخ و آنچہ منسوخ شد رد سلام بکلام بود وہو الظاہر - رواہ الترمذی وفی روایۃ النسائی نحوہ وعوض بلال صہیب - و در
روایت نسائی بدل بلال صہیب واقع شدہ یعنی در روایت ترمذی چنین آمدہ کہ ابن عمر از بلال سوال کرد و در روایت نسائی
آمدہ کہ ابن عمر از صہیب پرسید پس احتمال دارد کہ از ہر دو پرسیدہ باشد کذا فی شرح الشیخ و آنچہ در روایت ترمذی و ابی داود
و نسائی ست انست کہ صہیب گفت گذشتم بر رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و حال آنکہ وے نماز میکرد پس سلام کردم بر وے
پس رد کرد سلام را باشارت اصبع و ذکر سوال ابن عمر را در حدیث بلال ذکر کردہ اند **وعن رفاعۃ** بکسر راء بن رافع
قال صلیت خلف رسول اللہ - گفت نماز گزاردم پس پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فعطست - پس عطسہ کردم -
فقلت الحمد للہ حمدا کثیرا طیبا مبارکا فیہ مبارکا علیہ - ثنا خداے را ثناے بسیار پاک برکت کردہ شدہ در ذات آن ثنا برکت
کردہ شدہ بر ثنا گوئندہ آن ثنا در جزاے آن - کما یحب ربنا ویرضی - چنانکہ دوست میدارد پروردگار ما حمد را
و خوشنود میشود از آن حمد و آنکہ گوئندہ آن است - فلما صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انصرف - پس ہرگاہ کہ نماز گزارد و بازگشت آن حضرت
پیشتر - فقال من المتکلم فی الصلوٰۃ - پس گفت و پرسید چہ کس بود سخن کنندہ در نماز - فلم یتکلم احد - پس سخن نکرد

وجواب نداد هیچ یکے از ترس آنکه موجب زجر و عتاب نگردد ثم قالها الثانیة پس گفت آن حضرت این کلمه را که چیست
بود سخن کننده در نماز دوم بار فلم یتکلم احد پس جواب نداد هیچ یکے ثم قالها الثالثة پس گفت آن حضرت این را سوم بار
فقال رفاعة پس چون ضرورت شد که جواب آن حضرت باید داد گفت رفاعه انا یا رسول الله من بودم متکلم یا رسول فقال رسول الله
پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والذی نفسی بیده سوگند بآن خدائے تعالی که نفس من در دست قدرت اوست
لقد ابتدرها بضعة وثلثون ملکا هر آئینه تحقیق شتابی کردند در پیش آمدن باین کلمات و بردا شتن آنها ایهم یصعد بها بقبول حق چند
فرشته ایهم یصعد بها کدام ازیشان یکے از آنها بر دارد آن کلمات را رواه الترمذی وابوداود والنسائی و این حدیث دلالت دارد
برآنکه عاطس در صلوٰة اگر حمد گوید اگرچه بلند گوید نماز فاسد نگردد و شیخ ابن الہمام گفته اگر در نفس خود گوید و لب بجنباند فاسد نگردد
و اگر بجنباند فاسد گردد انتهی مگر این حدیث در وقتے وارد شده باشد که مباح بود تکلم در صلوٰة والله اعلم وعن ابی هریرة قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم التثاؤب فی الصلوٰة من الشیطان فاذا تثاءب احدکم فلیکظم ما استطاع
... از شیطان است زیرا که آن مستجلب
کسل و نوم و ثقل بدن وسستی است و شیطان بدان راضی است و در حدیث آمده است که ان الله یحب العطاس
ویکره التثاؤب و محبت عطسه جهت آنکه وے علامت قوت دماغ و فرح و نشاط است برعکس تثاؤب و با وجود آن که اثر
کسل است بسته در از شیطان است چنانکه تثاؤب مفرط و آن حضرت سے کرد آواز را بعطسه و می بست دهان را بتثاؤب
چنانکه فی باب العطاس والتثاؤب فاذا تثاءب احدکم فلیکظم ما استطاع ترجمه این گذشت رواه الترمذی روایت
کرد این حدیث را ترمذی وفی اخری له ولابن ماجة و در روایت دیگر ترمذی را و در روایت ابن ماجه بجائے فلیکظم ما استطاع
فلیضع یده علی فیه پس باید که بنهد دست خود را بر دهن خود و کظم بها فراهم آوردن لب بدندان گرفتن نیز می شود چنانکه گذشت
ولیکن چون در حدیث نهادن دست بر دهان آمده باید که همین متعین باشد مگر آنکه در اخبار و آثار آن نیز آمده باشد وعن کعب
ابن عجرة بضم عین مهمله و سکون جیم صحابی است از اصحاب شجره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا توضأ احدکم فاحسن
وضوءه وقتیکه وضو کند یکے از شما پس نیک کند وضو را بشرائط و آداب و توجه و حضور و گفته اند هر مقدار توجه و حضور که او را
که در وضو دست دهد همان مقدار در نماز روے نماید ثم خرج عامدا الی المسجد پس بیرون آید بسوے مسجد قاصد و ناوی از قتال
امر عبادت و تقرب و مناجات فلا یشبکن بین اصابعه فانه فی الصلوٰة پس باید که تشبیک کند میان اصابع خود یعنی در آرد
انگشتان را یکے در دیگرے زیرا که چون به نیت نماز میرود گویا که در نماز است و تشبیک در نماز منهی عنه است از جهت منافات وے
بخشوع و خضوع و همچنین قیاس بر هرچه بآن صلوٰة منافات دارد و درین تنبیه است کننده را باید که در طریق صلوٰة حاضر و متخشع بود
و با ادب و وقار باشد رواه احمد والترمذی وابوداود والنسائی والدارمی بدانکه از تشبیک اصابع نهی واقع شده است
طیبی گفته شاید که نهی از جهت بودن اوست علامت خصومت و فتنه و در هم افتادن و در وقتیکه ذکر کرد آن حضرت فتنه را
تشبیک کرد میان اصابع و پوشیده نماند که تشبیک برائے اتفاق والتیام نیز ذکر کرده اند چنانکه در باب عطائے خمس ان الی ...

از براے اتفاق بنی هاشم و بنی المطلب ذکر کرده شده است و ظاهر آن است که سبب نهی عبث بودن او است بر خلاف حال خشوع
و خضوع و مانند آن و بعض کرده اند نهی را بحالت نماز یا قصد نماز و بخاری در صحیح خود از براے تشبیک الاصابع فی المسجد باب
عقد کرده و باز دو حدیث آورده که دلالت بر جواز آن دارند و گفته اند که نهی بر تقدیری است که بطریق عبث باشد و جواز
بطریق تمثیل و غرض افاده معنی چنانکه در ذکر فتن کرده اند - **وعن ابی ذر** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یزال الله
عز وجل مقبلا علی العبد وهو فی صلوته - همیشه است خداے تعالے اقبال آرنده و بنظر لطف و عنایت و رحمت نگرنده بر بنده
در حالے که بنده در نماز است - ما لم یلتفت - ما دام که چپ و راست ننگرد بنده - فاذا التفت انصرف عنه - پس چون
بچپ و راست بنگرد بنده بر بگردد خداے تعالے از اقبال و باز میگرداند نظر عنایت و لطف را از بنده فی الحال - رواه احمد
و ابو داود والنسائی والدارمی - و ترمذی از حدیث انس آورده و تصحیح نموده است که چون بایستد مرد در نماز اقبال کند بر وے
پروردگار تعالے بوجه کریم خود و چون التفات کند و بجانب غیر نگرد بنده گوید پروردگار تعالے یا ابن آدم بجانب که می نگری
بجانب کسے هست بهتر از من که بسوے او می نگری روے خود بجانب من آر چون بار دوم التفات کند باز حق جل وعلا
همچنین بگوید چون بار سوم نگرد بگرداند خداے تعالے وجه کریم خود را از وے و این معنی را شاعر در لباس مجاز نموده میگوید رباعی
آمد سحر آن دلبر خونین جگران ۰ گفت ای ز تو بر خاطر من بار گران ۰ شرمت بادا که من بسویت نگران ۰ باشم تو نهی چشم بسوے دگران
وعن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یا انس اجعل بصرک حیث تسجد - ای انس بگردان بینائی خود را آنجا که سجده میکنی ظاهر این
حدیث دلالت دارد به استحباب نظر بسوے موضع سجود در تمام نماز و همین است عمل شافعیه چنانکه کلام بیضاوی در تفسیر کریمه هم فی صلاتهم
خاشعون دال است بران ولیکن طیبی گفته که مستحب است که نظر کند در قیام بموضع سجود و در رکوع به پشت پا و در سجود به بینی و در تشهد بکنار دامن
موافق است با نچه علماے حنفیه گفته اند با زیادتی آنکه نظر کند نزد سلام بر دو شانهاے خود کذا فی النهایة شرح الهدایة و بعض علما
گفته اند که در حرم شریف نظر بکعبه وارد اینجا در ذکر راوی در اصل کتاب بیاض است و در حاشیه نوشته اند - رواه البیهقی فی سننه الکبیر
من طریق الحسن عن انس یرفعه **وعنه** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یا بنی - ای پسرک من تشریف کرد انس را بابن خطاب
بجهت صغر سن وے و صدق او در خدمت و محبت وے صلی الله علیه وسلم وے هشت ساله بود که آن حضرت هجرت آورده
و بخانه شریف ور آمد - ایاک والالتفات فی الصلوة - دور دار خود را از التفات کردن در نماز - فان الالتفات فی الصلوة هلکة -
زیرا که بدرستی التفات کردن در نماز سبب هلاک شدن است در آخرت از جهت بودن او طاعت شیطان و روے گردانیدن
از توجه بحضرت رحمن و هلکه بفتح ها و لام هلاک بمعنی نیست شدن - فان کان لا بد ففی التطوع لا فی الفریضة - پس اگر هست که چاره نیست
ترا از التفات کردن و راضی می شوی بنقصان نماز و فوت کمال پس بارے در نماز نفل کن که کار آن نسبت بفرض سهل است
نه در نماز فرض که اهتمام بکمال و تمام آن ضروری است و در حقیقت نقصان در نفل موجب تطرق نقصان است بفرض زیرا که نوافل
مکملات فرائض اند - رواه الترمذی - **وعن ابن عباس** قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یلحظ فی الصلوة یمینا

وشمالا۔ بود آنحضرت کہ بگوشہ چشم می نگریست در نماز بجہت تعلیم آنکہ آن مبطل نیست یا بجہت نگاہ باحوال بعض قوم یا بن
وطیبی گفتہ شاید کہ آن نیز در نماز نفل باشد بجہت حاجتے کہ گذشت وگفتہ اند کہ شارع اگر فعلی مکروہ کند بجہت تعلیم آن حرج از
مکروہ نباشد۔ ولا یلوی عنقہ خلف ظہرہ۔ و نمی پیچید و نمیگردانید گردن وسر خود را بجانب پس پشت و یمین و شمال ہم میلے
بآن طرف وارد فافہم پس معلوم شد کہ آنچہ مکروہ است باعنق ست نہ لحظ عین۔ رواہ الترمذی والنسائی۔ سابقا گذشت
کہ اسناد این حدیث صحیح نیست واللہ اعلم وعن عدی بن ثابت تابعی انصاری کوفی ست و ابن حبان او را
در ثقات ذکر کردہ و ابو حاتم گفتہ صدوق ست وگفتہ اند کہ شیعی مفرط است و بعض گفتہ اند رافضی غالی ست ولیکن گفتہ اند
و بود امام مسجد شیعہ و عالم و قاضی ایشان مات سنۃ ست عشر و مائۃ و نام جد او دینار است۔ عن ابیہ عن جدہ رفعہ۔ روایت است
از عدی بن ثابت از پدرش از جدش کہ رسانیدہ است جدش حدیث را بآنحضرت۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ العطاس۔ بضم عین
و تخفیف طا عطسہ زدن والنعاس بضم نون و تخفیف عین بخواب شدن یا ثقل خواب یا اول آن۔ والتثاوب۔ و فاژہ کردن۔
فی الصلوٰة۔ در نماز۔ والحیض۔ و حائض شدن۔ والقیء۔ و قے کردن۔ والرعاف من الشیطان۔ بضم الراء خون از بینی
رفتن این ہمہ چیزہا کہ در نماز واقع شوند از شیطان اند و بسبب رضا و خوشحالی او یند کہ سبب نقصان نماز و بطلان آن می شوند
و عطسہ اگرچہ محبوب الٰہی تعالے ست اما کثرت و شدت وے گاہے مانع قرأت و حضور در حضرت حق و استغراق در مناجات
او میگردد و نعاس و تثاوب خود ظاہر است و حیض و قے و رعاف نیز مقید اند بوجود آنہا در نماز ولیکن تخصیص ذکر فی الصلوٰة
در پہلوے سہ چیز اول بجہت آن کرد کہ آنہا جمع می شوند بنماز و مبطل آن نیستند بخلاف سہ چیز اخیر کہ مبطل صلوٰة اند و اگرچہ این
اشیا ہمہ امور طبیعیہ اند کہ وارد می شوند بر آدمی بے اختیار وے و قادر نیست بر دفع آن ولیکن موجب التفات و تحسان
شیطان می شوند بجہتے کہ ذکر کردہ شد۔ رواہ الترمذی۔ وعن مطرف۔ بضم میم و فتح طا و تشدید راے مکسورہ و
فا در آخر۔ بن عبد اللہ بن الشخیر۔ بکسر شین معجمہ و کسر خاے معجمہ مشددہ و سکون تحتانیہ و را در آخر۔ عن ابیہ۔ روایت است از مطرف
کہ از تابعین ست از پدر خود عبد اللہ بن الشخیر کہ از صحابہ است۔ قال اتیت النبی۔ گفت آمدم پیغمبر را۔ صلی اللہ علیہ وسلم و ہو یصلی ولجوفہ
ازیز کازیز المرجل۔ و حال آنکہ آن حضرت نماز میگزارد و مر درون آنحضرت را آواز جوش بود مانند جوش دیگ سنگین یا مسین ازیز بفتح
ہمزہ و کسر زاے اول و سکون تحتانیہ سخت جوشیدن دیگ یا آواز وے کہ می آید از آن و مرجل بکسر میم و سکون را و فتح
جیم دیگ از سنگ یا آہن و مس و مشار و گفتہ مرجل دیگ و بعض گویند از مس یعنی مخواہد راوی ازین عبارت اینکہ
میگریست آنحضرت با جوش درون۔ و فی روایۃ قال رایت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یصلی و فی صدرہ ازیز کازیز الرحی من البکاء۔
و در روایت دیگر این چنین آمدہ کہ گفت دیدم کہ نماز میگزارد آن حضرت و در سینہ مبارک وے آواز بود از گریہ مانند آواز
آسیا کہ میگردد۔ رواہ احمد۔ روایت کرد این حدیث را امام احمد ہر دو روایت۔ وروی النسائی الروایۃ الاولی وابوداود
الثانیۃ۔ و روایت کرد نسائی روایت نخستین را و روایت کرد ابوداود روایت دوم را و ازین حدیث معلوم شد کہ گریہ باطل نمیکند نماز را

و در ہدایہ گفتہ کہ اگر بنالد یا آہ کشد یا بگرید و آواز بلند گردد اگر از یاد کردن بہشت و دوزخ ست قطع نمیکند نماز را و اگر از وجع
یا مصیبت ست قطع میکند۔ وعن ابی ذر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام احدکم الی الصلوٰۃ فلا یمسح الحصی۔
چون بایستد یکے از شما بنماز پس باید کہ ہموار نکند زمین را از سنگ ریزہ و در روایتے فلا یسوی الحصے از تسویہ یعنی برابر
گردانیدن۔ فان الرحمۃ تواجہہ۔ زیرا کہ بدرستی رحمت مواجہت میکند مصلی را و اقبال میکند و نازل میگردد بروے پس
لائق نیست کہ درین مقام سوء ادب و لعب بجنبے کند تا از دریافت انوار فضل و رحمت محروم نگردد و بعض گویند مراد ازان رحمت
کہ رحمت نازل می شود و بر چیزے می افتد کہ مواجہ مصلی ست کہ زمین باشد یا حصے باشد پس باید کہ ہم بر حصے سجدہ کنند
و تغییر ندہد۔ رواہ احمد والترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجۃ۔ وعن ام سلمۃ قالت رأی النبی صلی اللہ علیہ وسلم
غلاما لنا یقال لہ افلح۔ گفت ام سلمہ دید آنحضرت غلامے را کہ ما را بود و گفتہ میشد او را افلح یعنی نام او افلح بود و در روایتے
رباح آمدہ۔ اذا سجد نفخ۔ چون سجدہ می کردی دمید یعنی زمین را تا گرد آلود نگردد روے وے۔ فقال۔ پس گفت
آنحضرت۔ یا افلح ترب وجہک۔ خاک آلودہ کن روے خود را و دم مکن کہ تذلل و تمسکن درین صورت بیشتر ست۔ رواہ
الترمذی۔ وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الاختصار فی الصلوٰۃ راحۃ اہل النار۔ نہادن دست
بر تہیگاہ در نماز آسائش اہل دوزخ ست و آسائش در دوزخ نمی باشد لیکن کافران بتوہم آنکہ شاید آسایشے یابند میکنند و کلام
درین حدیث در فصل اول در حدیث ابوہریرہ گذشت۔ رواہ فی شرح السنۃ۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اقتلوا الاسودین فی الصلوٰۃ الحیۃ والعقرب۔ بکشید دو سیاہ را در نماز کہ مار و کژدم ست و گفتہ اند کہ نیز باید یک زدن
یا دو زدن و اگر سہ بار زند ہم نماز فاسد گردد۔ رواہ احمد وابوداود والترمذی والنسائی معناہ۔ و در نسائی را معنی این حدیث آمدہ
یعنی این معنی را بلفظ دیگر روایت کردہ۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی
تطوعا والباب علیہ مغلق۔ گفت عائشہ بود آن حضرت کہ میگزارد نماز نفل را و حال آنکہ در بر آنحضرت بستہ بود یعنی در بستہ
نماز میگزارد۔ فجئت فاستفتحت۔ پس آمدم من پس طلب کردم کشادن در را فمشی ففتح لی۔ پس راہ رفت آن حضرت
پس بکشاد در را برائے من یعنی از انجا کہ برائے نماز ایستادہ بود قدمے چند رفت و بکشاد در را۔ ثم رجع الی مصلاہ۔ پس
باز گشت بجائے کہ نماز میگزارد۔ وذکرت ان الباب کان فی القبلۃ۔ و ذکر کرد عائشہ کہ در خانہ بود در جانب قبلہ
یعنی نزد آمدن آن حضرت بکشادن در تحول از قبلہ لازم نیاید و گشتن بمصلا بطریق باز پس رفتن بود پس در آمدن بر گشتن
استقبال قبلہ بحال خود بود و نیز گفتہ اند کہ خانہ تنگ بود و گنجایش زیادہ بر یک دو خطوہ نداشت۔ رواہ احمد وابوداود
والترمذی و روى النسائی نحوہ۔ وعن طلق بن علی رضی اللہ عنہ صحابی ست روایت میکند از وے پسر وے قیس
ابن طلق بن علی۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا فسا احدکم فی الصلوٰۃ۔ چون گند کند یکے از شما یعنی باد
برآید بے آواز در نماز۔ فلینصرف فلیتوضأ۔ پس باید کہ برگردد از نماز پس وضو کند و در روایتے ولیتوضأ آمدہ۔ و لیعد

الصلوٰۃ — و باید که باز گرداند نماز را و این بر وجه افضلیت و اولویت است و اگر باز نگرداند بسبب آنکه در رفتن تکلف است نیز
جائز است — رواه ابوداود و روی الترمذی مع زیادة و نقصان وعن عائشة رضی الله عنها انها قالت
قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا احدث احدکم فی صلاته — چون بشکند وضوء یکے از شما در نماز خود — فلیأخذ بانفه ثم لینصرف
پس باید که بگیرد بینی خود را پس برگردد از نماز تا در خیال مردم افتد که رعاف حادث شده و خون از بینی می‌رود و پرده حیا
از نقض وضوء در نماز نیفتد که در عادت آن را داخل نقص میدارند و در غلبه نیفتد و حیا و هم عیب کردن با مردم و ریختن آبروئی
در نماز کردن سبب حدث نیفگند و ازین جهت گفته اند هر که در نفس الامر محق بود و در ظاهر محل اعتراض باید که بر نفس خود ستر و کتمان کند
تا مردم آبروے وے نیفگنند و غیبت که نکنند و منسوب نگردانند این از باب کذب نیست بلکه از جمله معاریض و فعل است و از روائی
ریا نیز نیست بلکه از تجمل و تستر است و در وے رخصت است کذا قالوا — رواه ابوداود — حکایت آورده اند که
عهد امیر المؤمنین عمر در جماعه که در نماز ایستاده بودند از شخصے حدثے واقع شد و آن شخص بواسطه شرم بوضوء برآمد و هم یکے
خواست که نماز کند عمر رضی الله عنه فرمود بیایید تا همه وضوء کنیم که قصد وے بار دو وضوء به وضوء نور علی نور است تا آن شخص
موسوم بعیب نگردد و در ورطه بیوضوء نماز کردن نیفتد وعن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا احدث احدکم وقد جلس فی آخر صلاته — چون بشکند وضوء یکے از شما و حال آنکه بتحقیق نشسته است در آخر نماز خود یعنی مقدار
تشهد نشسته — قبل ان یسلم — پیش از آنکه سلام گوید — فقد جازت صلاته — پس بتحقیق روا شد و تمام گشت نماز وے و این
موافق مذهب امام ابی حنیفه است که سلام دادن نزد وے فرض نیست و نزد شافعی فرض است و لیکن خروج بفعل
نزد ابی حنیفه نیز فرض است پس حدیث را بر تعمد آن حمل کنند تا فعل حاصل شود پس تمام ازین حدیث مؤید مذهب ما این باشد
که خروج بفعل مصلی را بفرض نمیدارند — رواه الترمذی وقال هذا حدیث اسناده لیس بالقوی — روایت کرد این حدیث را
ترمذی و گفت این حدیثے است که اسناد وے نه قوی است — وقد اضطربوا فی اسناده — و بتحقیق اضطراب
کرده اند راویان در اسناد وے و در مقدمه معلوم شد که حدیث مضطرب آن است که روایت کرده شود بر وجوه مختلف و این
علامت ضعف است از جهت دلالت بر عدم ضبط راویان

الفصل الثالث

عن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم خرج الی الصلوٰۃ — روایت است
ابو هریره که آن حضرت بیرون آمد برائے نماز — فلما کبر انصرف — پس هرگاه که تکبیر بر آورد برگشت —
واومأ الیهم ان کما انتم — و اشاره کرد بسوئے صحابه که بحال خود باشید چنانکه هستید — ثم خرج — پس بیرون آمد
فاغتسل — پس غسل کرد — ثم جاء و رأسه یقطر — پس آمد آنحضرت و حال آنکه می چکید آب از سر وے — فصلی بهم
پس بگزارد نماز با صحابه — فلما صلی قال انی کنت جنبا — پس هرگاه که تمام کرد نماز گفت بدرستی که من بودم جنب — فنسیت
ان اغتسل — پس فراموش کردم که غسل کنم و بفراموشی در نماز در آمدم — رواه احمد وروی مالک عن عطاء بن یسار مرسلا

روایت کرد این حدیث را امام احمد از ابی ہریرہ و روایت کرد آن را امام مالک از عطاء بن یسار کہ از تابعین ست بطریق ارسال
و معنی ارسال در مقدمہ معلوم شدہ و استدلال کردہ اند شافعیہ باین حدیث بر آنکہ نماز مقتدیان باطل نمیشود بنا بر بطلان نماز امام
چہ آنحضرت بنماز در آمدہ و قوم نیز در نماز در آمدند بعد از آنکہ برگشت جنابت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و باطل شد نماز وے و مقتدیان ہم بر آن
تحریمہ باقی و مستمر ماندند و حکم ببطلان نماز ایشان نکرد و امر باعادت تکبیر احرام واقع نشد و مذہب حنفیہ آن ست کہ فساد نماز
امام متضمن فساد نماز قوم ست زیرا کہ امام ضامن نماز ماموم ست و در حدیث آمدہ است کہ الامام ضامن و جواب میگویند اصحاب ما
کہ ازین حدیث این معلوم نشد کہ قوم نیز تکبیر احرام بر آوردہ بودند و در نماز داخل شدہ شاید کہ استشعار آن حضرت بجنابت بعد
از تکبیر خود و پیش از تکبیر ایشان باشد و حال آنکہ در صحیح مسلم آمدہ است کہ ایستاد آن حضرت در مصلاے خود پیش از آنکہ تکبیر گوید
پس برگشت و غسل کرد و آمد پس اگر قضیہ حدیث کہ در صحیح مسلم یکے ست بر آن حمل باید کرد کہ خواست کہ تکبیر گوید و در نماز در آید
و اگر دو قضیہ است جواب ہمان ست کہ گفتہ شد کہ بر آمدن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پیش از تکبیر قوم بود و شیخ ابن الہمام از
امام محمد در کتاب الآثار می آرد کہ امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ گفتہ در باب مردے کہ امامت کرد قومے را جنب یا بے وضو
اعادت کند امام نماز را و اعادت کنند قوم نیز و نیز می آرد کہ یکبار امیر المومنین علی رض نیز امامت کرد قومے را جنب یا بے وضو پس
اعادہ کرد نماز را و امر کرد ایشان را کہ اعادہ کنند **وعن جابر** قال کنت اصلی الظہر مع رسول اللہ گفت جابر بودم من کہ میگزاردم
نماز پیشین را با آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم فاخذ قبضۃ من الحصی پس می گرفتم مشتے را از سنگریزہا لتبرد فی کفی تا سرد گردد در
کف دست من اضعہا لجبہتی اسجد علیہا من شدۃ الحر می نہادم آن را پیشانی خود در حالتے کہ سجدہ میکنم بران از شدت الحرمی کرد من این فعل را
از جہت گرمی گویا ازین جا معلوم میشود کہ این مقدار فعل عفو ست در نماز و کثیر ہم نیست زیرا کہ گرفتن آن را بیک دست گرفتن بایکبار است
رواہ ابوداود و روی النسائی نحوہ **وعن ابی الدرداء** قال قام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی گفت ابو درداء
ایستاد آن حضرت در حالتے کہ نماز میگزارد فسمعناہ یقول پس شنیدیم آن حضرت را کہ میگوید اعوذ باللہ منک پناہ میجویم
بخدا از تو ثم قال ألعنک بلعنۃ اللہ پس گفت آن حضرت لعنت میکنم ترا بلعنت خدا ثلثا سہ بار گفت این قول را و بسط یدہ کانہ
یتناول شیئا و فراخ کرد آن حضرت دست خود را گویا کہ میگیرد چیزے را فلما فرغ من الصلوۃ قلنا پس ہرگاہ کہ فارغ شد آن حضرت را
از نماز گفتیم ما یا رسول اللہ قد سمعناک تقول فی الصلوۃ شیئا لم نسمعک تقولہ قبل ذلک بتحقیق شنیدیم ترا کہ میگفتی در نماز چیزے را
کہ نشنیدیم ترا کہ میگفتی آن را پیش ازان و رأیناک بسطت یدک و دیدیم ترا کہ فراخ کردی دست خود را قال ان عدو اللہ
ابلیس جاء بشہاب من نار گفت آن حضرت کہ دشمن خدا کہ ابلیس ست آورد شعلہ را از آتش درخشان فی لیجعلہ فی وجہی شہاب جنس
آتش تا بگرداند آن را و نہد در روے من فقلت پس گفتم اعوذ باللہ منک ثلث مرات سہ بار
ثم قلت پس گفتم ألعنک بلعنۃ اللہ التامۃ لعنت میکنم ترا بلعنت خدا کہ تام و کامل است فلم یستأخر پس باز پس نرفت
و دور نشد ثلث مرات این کلمہ را ہم سہ بار گفتم و لعنت خدا کردم ثم اردت اخذہ پس خواستم کہ بگیرم او را و در بعض نسخ

و در شک تردد دارد که این است یا آن و گویند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگز در شک نیفتاده از جهت بودن آن از تلبیس شیطان
اما در سهو و نسیان افتاده بغایت استغراق و توجه بعالم دیگر و حکم شک نیز حکم سهو است در وجوب سجدتین و حکم وے بتفصیل در حدیث
آینده بیاید — عن عطاء بن یسار تابعی ثقه مشهور است و از کبار علماء و مولاے میمونه رض — عن ابی سعید
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شک احدکم فی صلوته — چون شک کند یکے از شما در نماز خود — فلم یدر کم صلی — پس نداند
که چند رکعت گزارده است — ثلثا او اربعا — سه یا چهار — فلیطرح الشک — پس باید که بیندازد شک را یعنی آن رکعت را که شک در وے است
ولیبن علی ما استیقن — و باید که بنا نهد بر چیزے که یقین دارد و متیقن است وجود وے یعنی اقل چنانکه در صورت شک سه یا چهار بر
سه بنا نهد و قرار دهد — ثم یسجد سجدتین — پس سجده کند دو سجده چنانکه سجده سهو می باشد — قبل ان یسلم — پیش از آنکه سلام دهد و در روایت
بخاری این قید نیست از اینجاست اختلاف ائمه در بودن سجده سهو پیش از سلام یا بعد از سلام چنانکه بتفصیل در شرح حدیث دیگر بیان کنیم و بعد از ان
فائده سجدتین بیان می فرماید بقول خود — فان کان صلی خمسا — پس اگر هست مصلی که گزارده است پنج رکعت را یعنی شک کرده در سه یا چهار و بنا نهاده بر سه
و در واقع چهار رکعت بود و چون یک رکعت دیگر گزارد پنج رکعت شد — شفعن له صلوته — شفع بسازند این پنج رکعت را سبب این دو سجده که در حکم یک رکعت اند
مر مصلی را نماز او را یعنی این پنج رکعت با این دو سجده سهو در حکم شش رکعت میشوند — وان کان صلی اتماما لاربع — و اگر گزارده است رکعت دیگر را بعد از بنا نهادن
بر سه از برائے تمام کردن مر چهار را چنانکه در واقع هم سه رکعت بود پس این رکعت چهار رکعت تمام شد — کانتا ترغیما للشیطان — می باشند
این دو سجده خوار گردانیدن و چسپانیدن بر خاک مالیدن شیطان را یعنی اگرچه برین تقدیر احتیاج بسجدتین نیست که شفع گردانند نماز
مصلی را چنانکه بر تقدیر اول بود ولیکن فائده سجدتین رغم شیطان است که وے خواسته است که در شک اندازد و از عبادت باز دارد مصلی
برغم او سجده کرد و در عبادت افزود — رواه مسلم — روایت کرد این حدیث را مسلم از عطاء ابن یسار از ابی سعید خدری — و رواه
مالک عن عطاء مرسلا — و روایت کرد آن را مالک از عطاء ابن یسار بطریق ارسال بے ذکر ابی سعید و معنی ارسال در مقدمه معلوم شد
وفی روایته شفعها بهاتین السجدتین — و در روایت مالک بجائے شفعن له صلوته که در روایت مسلم مذکور شد همچنین واقع شده
شفعها بهاتین السجدتین یعنی شفع میگرداند مصلی آن پنج رکعت را باین دو سجده چنانکه وجهش معلوم شد پوشیده نماند که ظاهر این حدیث
دران است که در صورت شک بنا بر اقل نهد که یقین است و عمل بتحری یعنی غالب ظن نکند و مذهب جمهور ائمه همین است و ترمذی
میگوید که نزد بعضے از اهل علم در صورت شک اعاده کند نماز را و امام ابوحنیفه گوید که اگر شک در اول بار بود یعنی شک کردن عادت
او نشده است تحری کند و بعد از تحری اگر غلبه ظن بر جانب واحد واقع شود بهمان عمل کند و اگر غلبه ظن حاصل نشود بنا بر اقل نهد
و سجده سهو کند زیرا که بنا نهادن بر ظن غالب اصلی مقرر است در شرع چنانکه در قبله و مانند آن و در صحیحین از ابن مسعود آمده که قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا شک احدکم فلیتحر الصواب فلیتم علیه آورده این حدیث را — انتهی در شرح نقایه و در شرح جامع الاصول از
حدیث نسائی نیز در تحری صواب آورده و امام محمد در موطاے خود گفته که آثار در باب تحری غالب ظن بسیار آمده و گفت که اگر
همچنین کرده نشود پس نجات از سهو و شک متعذر گردد و در اعاده در صورت کثرت شک و اعتبار حرج عظیم است انتهی

بنا بر تخمین نماند الله تعالی تا آنکه حاصل مقام این است که درین باب سه حدیث آمده اول اذا شک احدکم فلیستانف او
کما قال و دوم من شک فی صلوته فلیتحر الصواب سوم این حدیث که درین باب مذکور است که تا کمتر است بنا نهادن بر یقین پس
جمع کرده حنفیه میان این هر سه حدیث بحمل اول بر عروض شک در اول بار و ثانی بر صورت وقوع تحری بر یکی از جانبین و ثالث
بر عدم وقوع تحری و این کمال جامعیت و نهایت تحقیق است در مذهب امام اعظم اکرم رضی الله عنه والله اعلم **وعن**
عبد الله بن مسعود ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الظهر خمسا - روایت است از ابن مسعود که آنحضرت گزارد نماز ظهر
پنج رکعت فقیل له - پس گفته شد مر آن حضرت را - ازید فی الصلوة - آیا زیاده کرده شد در نماز که چهار رکعت بود و پنج رکعت شد
فقال وما ذاک - پس گفت چیست این پرسیدن شما و برای چه می پرسید مگر زیاده چهار رکعت گزارده ام - قالوا صلیت
خمسا - گفتند گزارده پنج رکعت - فسجد سجدتین بعد ما سلم - پس سجده کرد دو سجده بعد از سلام دادن - وفی روایة قال - و در
روایتی آمده است که فرمود - انما انا بشر مثلکم - نیستم من مگر آدمی مانند شما - انسی کما تنسون - فراموش میکنم چنانکه فراموش میکنید
شما - فاذا نسیت فذکرونی - پس چون فراموش کنم من یاد دهید مرا - واذا شک احدکم فی صلوته فلیتحر الصواب - پس چون شک
کند یکی از شما در نماز خود پس باید که تحری و طلب کند صواب را بغالب ظن - فلیتم علیه - پس باید که تمام کند بنا بر غالب ظن - ثم لیسلم
پس باید که سلام گوید - ثم یسجد سجدتین - پس باید که سجده کند دو سجده - متفق علیه - و درین حدیث ذکر بنا بر اقل نیست و مراد
از ان است یعنی اگر تحری فائده نکند بنا بر اقل نهد و تمام کند و شافعیه چون قائل نیستند بتحری مراد از تحری صواب اخذ باقل اند
و ترتیب بر ... گزارد و در فقه تفصیل است اگر سهو کرد از قعده اخیره و برخاست برای رکعت خامسه رجوع کند بقعده
ما دام که سجده نکرده است برای رکعت خامسه و اگر سجده کرد باطل گردد فرض او و نفل گردد نماز او و اگر کرده بود قعده اخیره
و برخاست پیش از سلام رجوع کند بقعده ما دام که سجده نکرده است برای خامسه و اگر سجده کرد تمام گشت فرض او ضم کند به
سادسه و مستحسن است که سجده کند برای سهو از سلام و ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم
ضم نکرد سادسه را و اکتفا کرد بسجده برای سهو چنانکه مذهب شافعی است و جواب ازین در شروح گفته شده است ...
وعن ابن سیرین عن ابی هریرة قال صلی بنا رسول الله - ابن سیرین که از مشاهیر تابعین است احوال وی در ... ذکر
کرده شده است روایت میکند از ابی هریره گفت که نماز گزارد با ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی امامت کرد - احدی صلوتی العشی -
یکی از دو نماز شبانگاه که نماز ظهر باشد یا عصر و عشی از زوال آفتاب تا غروب گویند - قال - گفت ابن سیرین
قد سماها ابو هریرة ولکن نسیت انا - بتحقیق نام برده بود آن نماز را تعیین ولیکن فراموش کردم من - قال فصلی بنا رکعتین -
پس گزارد آنحضرت با ما دو رکعت - ثم سلم - پس سلام داد یعنی سهو کرده بتخیل آنکه ... است برای رکعت سوم - فقام الی
خشبة معروضة فی المسجد - پس ایستاد آنحضرت بسوی چوبی که بعرض نهاده شده بود در مسجد و در بعضی از نسخ مشکوٰة
لفظ فی المسجد نیست ولیکن در بخاری هست - فاتکأ علیها - پس تکیه کرد بر آن چوب - کانه غضبان - با این صفت که گویا

آنحضرت خشمگین ست - ووضع یدہ الیمنی علی الیسریٰ - ونہاد دست راست خود را بر دست چپ خود - وشبک بین اصابعہ
و در یکدیگر در آورد انگشتان خود را - ووضع خدہ الایمن علی ظہر کفہ الیسریٰ - ونہاد رخسارۂ راست خود را بر پشت کف دست
چپ خود - وخرجت سرعان الناس من ابواب المسجد - وبیرون آمدند پیشتر و زودتر آیندگان مردمان از درہائے مسجد
وسرعان بفتح سین وراء اوائل ناس کہ شتابی کنند بر فتح و بسکون نیز ضبط کردہ اند ومراد گروہے اند کہ بعد از گزاردن نماز
بے ذکر و دعا توقف نکنند و شتاب از ہمہ پیشتر برآیند چنانچہ آنکہ از عراء جنگہا از ہمہ پیشتر برآیند و بے صبری نمایند
نیز میگویند - فقالوا - پس گفتند صحابہ بمشاہدۂ این حالت از آن حضرت کہ ہم بر دو رکعت سلام دادہ برآمد - قصرت الصلوۃ -
کوتاہ شد یا کوتاہ کردہ شد نماز و قصرت بفتح قاف وضم صاد و بعضے بضم قاف وکسر صاد و ہر دو روایت ست یعنی از چہار رکعت بدو رکعت
آمد - وفی القوم ابوبکر و عمر - و در میان صحابہ کہ حاضر بودند ابوبکر و عمر رضی اللہ تعالی عنہما نیز بودند - فہاباہ ان یکلماہ - پس
ترسیدند بزرگ داشتند ابوبکر و عمر آن حضرت را از آنکہ بپرسند او را از حقیقت حال و ہیبت ترس با بزرگی و داشتن چنانکہ از پادشاہ
ہیبت می باشد و از دزد خوف - وفی القوم رجل فی یدیہ طول - و در میان جماعہ مردے بود کہ در ہر دو دست وے درازی بود
و از این جہت - یقال - گفتہ میشد او را - ذوالیدین - خداوند دو دست و بعض گویند کہ از جہت ذوالیدین گفتند کہ ہر دو دست
کار می کرد و بعض گویند از آن جہت کہ دو دست میداشت و مضمون حدیث صریح ست کہ وجہ تسمیہ بدان درازبودن دستہا ست نام او
عمیر بن عبد عمرو و کنیت او ابو محمد و بعضے گویند نامش خرباق بود بکسر خاے معجمہ و بعض گویند کہ خرباق نام مردے دیگر است کہ او را
ذوالشمالین گویند و بعض گویند خرباق غیر ذوالیدین و ذوالشمالین ست وقیل غیر ذلک واللہ اعلم - قال - گفت این مرد کہ ذوالیدین
یا رسول اللہ انسیت - آیا فراموش کردی و سہو شد ترا - ام قصرت الصلوۃ - یا کوتاہ شد و یا کوتاہ کردہ شد نماز - فقال لم انس ولم تقصر
پس گفت آن حضرت نہ فراموش کردہ ام و نہ کوتاہ شد و نہ کوتاہ کردہ شد نماز - فقال اکما یقول ذوالیدین - پس گفت و پرسید
آن حضرت از صحابہ آیا واقع این چنین ست کہ میگوید ذوالیدین - فقالوا نعم - پس گفتند آرے ہمچنین ست کہ وے میگوید
فتقدم فصلی ما ترک - پس پیش رفت آن حضرت و بگزارد آن دو رکعت را کہ ماندہ بود و نگزاردہ - ثم سلم - پس سلام داد
ثم کبر - پس تکبیر آورد - وسجد مثل سجودہ او اطول - و سجدہ کرد مانند سجود خود کہ در نماز کردہ بود یا دراز تر از آن بجہت اعتبار
از وقوع تقصیر و مشاہدۂ عظمت حق و نفاذ حکم و تقدیر وے سبحانہ - ثم رفع راسہ وکبر - پس برداشت سر از سجدہ و تکبیر
گفت - ثم کبر وسجد مثل سجودہ او اطول - پس تکبیر گفت و سجدہ کرد مانند سجود معتاد یا دراز تر از آن - ثم رفع راسہ وکبر -
پس برداشت سر خود را و تکبیر گفت حاصل کہ دو سجدہ کرد چنانکہ در سجود سہو مشروع ست - فربما سألوہ - پس بعد از روایت کردن
ابن سیرین حدیث سجود سہو کہ مذکور شد بسا کہ پرسیدند ابن سیرین را بطریق استفہام و گفتند - ثم سلم - یعنی آیا گفت ابوہریرہ
ثم سلم یعنی سجدتین سہو بعد از سلام کرد یا پیش از سلام - فیقول - پس میگفت ابن سیرین در جواب سوال ایشان - نبئت ان
عمران بن حصین قال ثم سلم - آگاہانیدہ شدہ و خبر دادہ شدہ ام کہ عمران بن حصین در حدیث خود گفتہ است ثم سلم

يعني اين لفظ را از حديث ابو هريره محفوظ ندارم وليكن مرا خبر داده اند كه عمران بن حصين كه وے نيز روايت كرده است
در حديث شهود ثم سلم گفته است وآنكه من در حديث ابي هريره ثم سلم ذكر كرده ام از روايت عمران بن حصين ست كه درينجا
درآورده ام و در روايتے آمده است كه از ابن سيرين پرسيدند كه درسجدتين سهو تشهد هست پس گفت نيست تشهد در حديث
ابي هريره وليكن من دوست ميدارم كه خوانده شود تشهد و در فصل ثاني از حديث عمران بن حصين ذكر تشهد بيايد متفق عليه
ولفظه للبخاري وفي اخرى لهما ودر روايتے ديگر بخاري ومسلم را فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم بدل ـ بخاري لفظ
لم انس ولم تقصر ـ اين لفظ آمده است ـ كل ذلك لم يكن ـ هيچ چيز از نسيان وقصر نبود ودیگر اين عبارت آمده است كه فقال
پس گفت ذواليدين ـ قد كان بعض ذلك ـ تحقيق بوده است يكے ازين دو چيز يا نسيان يا قصر ـ يا رسول الله ـ بدانكه شراح حديث را
در بيان مقصود اين حديث كلام طويل است وشيخ در فتح الباري آن را استيفا كرده واگر تمامه آن را نقل كنيم كلام دراز گردد ليكن
درينجا يك كلام است كه بايد آورد اول در قول وے صلى الله عليه وسلم كل ذلك لم يكن يعني نه قصر بود ونه نسيان واين اخبار است
برخلاف واقع واجماع كرده اند بر عدم جواز سهو در اخبار وخلاف در افعال است وثاني در اتمام صلوة وعدم استيناف
آن با وجود وقوع تكلم وافعال ديگر از آنحضرت صلى الله عليه وسلم پس چنين گفته اند در جواب از اشكال اول كه عدم جواز نسيان در
اقوال واخبار است كه متعلق باشد بتبليغ شرائع واحكام ووحي نه در جميع اخبار واين جواب ضعيف است زيراكه اخبار برخلاف
واقع كذب ومنقصت است اگرچه نه عمداً بود وواجب است تنزيه ساحت عزت وكرامت آنحضرت صلى الله عليه وسلم ازان وجواب است
مذهب جمهور واليشان ميگويند كه مراد بقول وے اين بود كه نسيان ونه قصر آن است كه در اعتقاد من هست نه در نفس الامر واين خبر
صادق است بے شبهه يا اين قول كنايت است از عدم شعور گويا گفت من شعور بدان ندارم واين صادق است وجواب
از اشكال ثاني ميگويند كه تكلم وفعل كه مفسد نماز است بتقديرے است كه عمداً باشد نه بسهو ونسيان چنانكه مذهب شافعي است
واين جواب تام نيست در تكلم از ذواليدين وصحابه ديگر چه تكلم ايشان نه بسهو بود مگر آنكه گويند ايشان تابع رسول الله صلى الله
عليه وسلم بودند وايشان را حكمے مستقل نيست واين جواب خالي از تعسفے نيست وجواب مذكور جاري نيست بر مذهب حنفيه
چه نزد ايشان كلام عمداً وسهواً مطلقاً مفسد نماز است پس ايشان ميگويند كه وقوع اين قضيه پيش از نسخ جواز كلام وافعال است
در نماز ودرينجا كلام است مذكور در شرح ومذهب امام احمد حنبل آن است كه كلام در نماز عمداً وسهواً مفسد نماز نيست مگر آنكه
براے مصلحت نماز باشد از امام يا از ماموم چنانكه درين قضيه است ـ والله اعلم **وعن عبد الله بن بحينة** بضم موحده وفتح
مهمله وسكون تحتيه نام مادر عبد الله است چنانكه مشهور است ونام پدر او مالك است ودر بعض اسانيد عبد الله بن مالك
ابن بحينه است بتنوين مالك واثبات الف تا صفت مالك نگردد وصحابي است حليف بني المطلب بن عبد مناف از سابقين
است في الاره ساوته ـ ان النبي صلى الله عليه وسلم صلى بهم الظهر ـ روايت است كه آنحضرت گزارد باصحابه نماز پيشين را
فقام في الركعتين الاوليين لم يجلس ـ پس ايستاد آنحضرت در دو ركعت اول ونه نشست ونه كرد قعده او را ـ

فقام الناس معہ - پس ایستادند مردم با آنحضرت - حتی اذا قضی الصلوٰۃ وانتظر الناس تسلیمہ - تا آنکہ تمام کرد نماز را وچشم داشتند مردم کہ سلام گوید - کبر وہو جالس - تکبیر گفت وحال آنکہ وے نشستہ است - فسجد سجدتین قبل ان یسلم - پس سجدہ کرد دو سجدہ پیش از آنکہ سلام گوید - ثم سلم - پستر سلام داد و از نماز برآمد - متفق علیہ

الفصل الثانی - عن عمران بن حصین ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی بہم فسہا - روایت است از عمران بن حصین صحابی مشہور است واحوال وے در مواضع نوشتہ شدہ کہ آنحضرت نماز گزارد با صحابہ پس سہو کرد - فسجد سجدتین - پس سجدہ کرد دو سجدہ برائے سہو - ثم تشہد ثم سلم - پستر تشہد خواند پستر سلام داد و درین حدیث تصریح است بتشہد سہو نکردہ وذکر تشہد کردہ و در احادیث دیگر ذکر تشہد نیست و این حدیث موافق مذہب ماست و مذہب امام نخعی و بعض مالکیہ و شافعیہ نیز ہمین اند و اختلاف شدہ است کہ صلوٰۃ و دعا کہ در تشہد آمدہ است در تشہد کہ پیش از سجدہ است بخواند یا در آنکہ بعد از وے است اختیار کرخی کہ از حنفیہ است بر ثانی است و در ہدایہ گفتہ صحیح ہمین است و در بعضے از شروح ہدایہ گفتہ کہ صواب آن است کہ در اول بخواند و طحاوی گفتہ کہ در ہر دو بخواند و شیخ ابن الہمام گفتہ کہ قول طحاوی احوط است کذا فی فتاوے قاضی خان - رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن غریب - از جہت تفرد راوی وے بزیادت تشہد با مخالفت رواۃ دیگر با وجود کثرت ایشان و حفظ ایشان و حاکم گفتہ است کہ این حدیث صحیح است بر شرط شیخین و ابن عبد البر و غیر ایشان تضعیف کردہ اند آن را - وعن المغیرۃ بن شعبۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام الامام فی الرکعتین - چون برخاست امام در دو رکعت و قعدہ نکرد - فان ذکر قبل ان یستوی قائما فلیجلس - پس اگر یاد آورد کہ قعدہ کردہ است پیش از برابر شدن و تمام ایستادن پس باید کہ بنشیند و تشہد بخواند ظاہر حدیث آن است کہ سجدۂ سہو نکند و در ہدایہ گفتہ است کہ بعضے گفتہ اند کہ سجدہ کند از جہت تاخیر و اصح آن است کہ نکند - وان استوی قائما - و اگر تمام ایستاد - فلا یجلس ویسجد سجدتی السہو - پس باید کہ ننشیند و سجدہ کند دو سجدۂ سہو - رواہ ابو داود و ابن ماجہ - و این حدیث دلالت دارد کہ معتبر تمام قیام و عدم آنست و ظاہر مذہب ما آن است کہ اگر بقعود اقرب بود برگردد و بنشیند و تشہد بخواند و اگر بقیام اقرب باشد برنگردد و ننشیند و اختلاف کردہ اند در تفسیر اقرب بعض گفتہ اند کہ اگر نصف اسفل راست ایستادہ بقیام اقرب است و اگر نہ بقعود اقرب است و بعض گفتہ اند اگر سرین با و زانوہا برداشتہ بقیام اقرب است و اگر نہ بقعود و بعضے گفتہ اند معتبر برداشتن زانوہاست شیخ ابن الہمام گفت اعتبار اقربیت روایتے است از ابی یوسف کہ اختیار کردہ اند آن را مشائخ بخارا اما ظاہر مذہب نزد عدم استواے قیام عود است و ہو الاصح

الفصل الثالث - عن عمران بن حصین ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلی العصر وسلم فی ثلث رکعات - آنحضرت گزارد نماز دیگر را و سلام داد در سہ رکعت - ثم دخل منزلہ - پستر درآمد منزل خود را - فقام الیہ رجل یقال لہ الخرباق - پس ایستاد و رفت بسوے آنحضرت مردے کہ گفتہ می شود او را خرباق - وکان فی یدیہ طول -

ولیکن در ہر دو دست وے درازی تحقیق آن است کہ این مرد ہمان ذوالیدین است کہ سابقاً ذکر او رفت کذا فی
شرح الشیخ ۔ فقال ۔ پس گفت ۔ یا رسول اللہ فذکر لہ صنیعہ ۔ پس یاد داد آن مرد آن حضرت را کار آن حضرت را کہ کرده بود یعنی
سلام دادن در سہ رکعت ۔ فخرج غضبان یجر رداءہ ۔ پس بیرون آمد آن حضرت خشمگین در حالے کہ می کشید ردائے مبارک
خود را ہیچ معلوم نمی شود کہ سبب این خشم چہ بود و باعث این خشم و اضطراب چہ والله اعلم باسرارہ ۔ حتی انتہی الی الناس فقال ۔
تا آنکہ رسید آن حضرت بسوے مردم کہ حاضر بودند پس فرمود ۔ اصدق ہذا ۔ آیا راست میگوید این مرد ۔ قالوا نعم ۔
گفتند آرے راست میگوید ۔ فصلی رکعۃ ۔ پس بگزارد آن حضرت یک رکعت را کہ ماندہ بود از نماز و سہو کرده بود ۔ ثم سلم ۔
پس سلام داد ۔ ثم سجد سجدتین ۔ پس سجده کرد دو سجده برائے سہو ۔ ثم سلم ۔ پس سلام داد و از نماز برآمد ۔ رواہ مسلم ۔
پوشیده نماند کہ مخالفت میان این حدیث عمران بن حصین و حدیث ابی ہریرہ کہ گذشت از دو وجہ است یکے آنکہ آنجا
سلام بر دو رکعت بود و اینجا بر سہ و آنجا گفت اعتماد کرد بر چوبے کہ در مسجد بود و اینجا میگوید درآمد در منزل و وجہ ثانی
جمع ممکن است کہ ہر دو امر باشد ابو ہریرہ یکے را ذکر کرده و عمران بن حصین دیگرے اما مخالفت در وجہ اول صورت
اجتماع ندارد از این جہت حکم کرده اند کہ واقعہ متعدد است و در ہر دو واقعہ متکلم ذوالیدین باشد والله اعلم ۔ وعن عبدالرحمن
بن عوف قال سمعت رسول الله صلی الله علیہ وسلم یقول ۔ شنیدم آن حضرت را می گفت ۔ من صلی صلوٰۃ یشک فی النقصان ۔
کسے کہ بگزارد نمازے را کہ شک میکند در نقصان چنانکہ شک کرد در رباعی کہ سہ گزارده یا چہار ۔ فلیصل حتی یشک
فی الزیادۃ ۔ پس باید کہ بگزارد تا آنکہ شک کند در زیادت یعنی بنا کند بر اقل چنانکہ در صورت مذکور سہ رکعت قرار دہد پس
رکعت دیگر بگزارد تا شک افتد کہ چہار رکعت شد یا پنج باحتمال آنکہ شاید در نفس الامر چہار رکعت باشد و این رکعت پنجم باشد
این معنی وارد کہ پس بگزارد تا شک کند در زیادت ۔ رواہ احمد ۔ بدانکہ سہو از آنحضرت در چند موضع واقع شده اول در قعده
اولے چنانکہ در حدیث عبدالله بن بحینہ وارد شده دوم از دو رکعت اخیر چنانکہ در حدیث ذوالیدین واقع شده سوم از یک رکعت
اخیر چنانکہ در حدیث خرباق آمده چہارم در زیادت خامسہ چنانکہ در حدیث عبدالله بن مسعود پس مجتہدان بر آن قیاس کردند
و گفتند ہر کہ فراموش کند واجبی را از واجبات نماز سجده سہو بر وے واجب گردد و اصحاب ظواہر حکم بر این مواضع
کہ آن حضرت صلی الله علیہ وسلم سجده کرد اقتصار کنند و در غیر این مواضع سجده نکنند دیگر بدانکہ از احادیث کہ وارد شده اند
درین باب معلوم شد کہ آن حضرت در بعض مواضع سجده سہو پیش از سلام کرده و در بعض بعد از سلام و ظاہر آن است کہ فعل
آن حضرت گاہے چنان بود و گاہے چنین و ہر دو جائز باشد ولیکن مذہب ائمہ متفرق افتاد امام شافعی در ہمہ جا قبل السلام
گوید و احادیث را کہ وارد شده اند در وے ترجیح نماید بلکہ دعوی کند کہ احادیث وارده در سجده بعد از سلام منسوخ اند
و گوید آخر فعل آن حضرت صلی الله علیہ وسلم آن بود کہ قبل از سلام میکرد اما این دعوی ثابت نشده والله اعلم و امام اعظم
در ہمہ جا بعد از سلام کند از جہت کثرت احادیث وارده در وے و قوت آنہا و در کتب ستہ از عبدالله بن عمرو آمده است

که رسول خدا صلی الله علیه وسلم سجده کرد بعد از سلام اگرچه از عبد الله بن بحینه قبل از سلام نیز آمده کذا ذکره الشیخ ابن الهمام
و نیز ابو داود و ابن ماجه و احمد و عبد الرزاق از ثوبان آورده اند که رسول خدا صلی الله علیه وسلم گفت لکل سهو سجدتان
بعد ما یسلم و چون فعل و قول متعارض آمد تمسک بقول کردیم و قول اقوی ست از فعل نزد امام ابو حنیفه چنانکه در اصول
فقه ثابت شده و بعضی گفته که این قول جمعی از صحابه است که سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن مسعود و عمار بن یاسر
و ابن عباس و ابن الزبیر از ایشان اند رضی الله عنهم اجمعین و امام مالک گوید هر جا که سهو بنقصان است سجده قبل السلام کند
و هر جا که بزیادت است بعد از سلام و اگر جمع گردد هر دو سهو سجده کند هر دو را قبل از سلام و مزنی و ابو ثور از ائمه شافعیه
هم بدین قائل اند و ابن عبد البر گفته که قول مالک موافق نظر عقل است زیرا که در صورت نقص جبر نقصان است پس باید که
داخل اصل صلوة باشد و در زیادت ترغیم شیطان است و درین ضمن نظر است و مذهب امام احمد آن است که در هر موضع
که رسول خدا صلی الله علیه وسلم قبل السلام کرده قبل السلام باید کرد و در هر موضع که بعد از سلام کرده بعد از سلام باید کرد
و گفته اند که این قول اقوی و اقرب بصواب است و نقل کرده شده است از احمد که گفت اگر نمی بود درین باب خبری
مروی از رسول خدا صلی الله علیه وسلم حکم می کردیم که سجده قبل از سلام باید کرد و باید دانست که اختلاف مذکور در سجود که بعد
از سلام باید یا قبل سلام در فضیلت و اولویت است و در اصل جواز اختلاف نیست صرح به فی کتب الائمة الاربعة اما
بودن سلام یکی یا دو اول قول صحیح است و مختار فخر الاسلام و گفته است که مقابل روبروست و هو قول بجانبین لکن
و در هدایه گفته که اصح آن است که دو سلام و هو اختیار شمس الائمه این است بعد از ان اختلاف است در تشهد بعد
از سجود سهو و آن مذکور است در بعض احادیث و مذهب ما این است چنانکه گذشت

باب سجود القرآن اختلاف کرده اند در سجده تلاوت ائمه ما برآنند که واجب است و امام مالک و شافعی
و احمد برانند که سنت و فعل آن افضل از ترک است و در روایتی از امام احمد نیز واجب است اگر در نماز باشد
و حجت وجوب آیات و احادیث است که در ذم ترک آن واقع شده و تاکید و مبالغه که در اداء آن در وی یافته
و گویند که سجده جزو صلوة است که بجهت تخفیف و اقتصار بران کرده شده پس فرض باشد چنانکه قیام در نماز جنازه و لیکن
چون دلائل آن قطعی نبود بوجوب قائل شدیم نه فرضیت و تمسک ائمه دیگر بحدیث زید بن ثابت است که گفت خواندم
سوره والنجم را بر حضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم و سجده نکرد و جوابش آن است که وجوب سجده تلاوت
علی الفور نیست شاید که در وقت دیگر کرده باشد و نیز تواند که قرائت در وقت مکروه واقع شده باشد یا سجده نکردن بجهت
بیان جواز تاخیر یا مخصوص بسجده النجم باشد که در وی اختلاف است والله اعلم و طهارت شرط است در سجده
تلاوت و از هیچ کس خلاف در آن منقول نشده الا در روایتی از ابن عمر آمده که وی رضی الله عنه بی وضو نیز سجده میکرد
و هیچ یکی از علما درین حکم براه موافقت وی نرفته الا الشعبی و نیز میگویند که گاهی شعبی در راه بی وضو ...

بسجده دیگر و بغیر جهت قبله هم فرود میگذشت کذا قال الشیخ و بعضی از سلف بر این هم رفته اند که سجده تلاوت بر مستمع است
نه بر سامع اگر اتفاقا بی قصد آیت سجده بگوش رسید سجده بر وی واجب نگردد و بعضی گویند که اگر قاری سجده نکرد بر سامع
نیز واجب نگردد گویا قاری حکم امام دارد نسبت بسامع و این را از امام مالک نیز روایت کرده اند و بعضی گفته اند که وجوب
بتقدیریست که قاری قصد قرائت کند نه بقصد قصه و حکایت چنانکه قصه خوانان می خوانند و مذهب ما و جمهور ائمه بر آنست
که واجب است بر قاری و بر سامع مطلقا بشرط اهلیت او از صلوة و هو المختار

الفصل الاول — عن ابن عباس قال سجد النبی صلی الله علیه وسلم بالنجم — سجده کرد آنحضرت بسوره نجم

در آخر آیت سجده دارد — وسجد معه المسلمون والمشرکون — و سجده کردند همراه آنحضرت مسلمانان و کافران — والجن والانس
جنیان و آدمیان مراد بجن و انس که در آن مجلس حاضر بوده باشند بطریق تاکید بر تاکید یا هرکه بر روی زمین از آدمیان
و پریان بوده و علم آن از جانب رسول خدا ثابت شده باشد — رواه البخاری — و گفته اند سجده آنحضرت صلی الله علیه وسلم
بجهت امتثال امر الهی تعالی بود و بجهت شکرگزاری نعم عظیمه وی سبحانه که بعد آوردند در اول سوره و سجده مسلمانان
بجهت متابعت آنحضرت در امتثال امر و اتیان شکر و سجده مشرکان بجهت سماع اسمهای آلهه شان بود از لات
و عزی و منات یا از جهت ظهور سطوت و سلطان عزت و جبروت و سطوع انوار عظمت و کبریای توحید الهی عز و جل
چنانکه ایمان و طاقت اختیار باطل شد و اثر جحود و انکار و استکبار محو و مضمحل گشت مگر از آن کسی که اشقی و اطغی قوم بود
که کفی از خاک برگرفت و بر پیشانی خود زد و گفت این قدر بس است چنانکه در فصل ثالث بیاید و درین باب قصه است
از وضع زنادقه و مفتریات ایشان خذلهم الله که بعضی از ارباب سیر و تواریخ که مولع اند بغرائب و اعاجیب آورده اند
و علمای محدثین محققین تصحیح آن کرده و ابطال آن نموده اند و آن این است که آنحضرت در نماز ذکر اسمای لات و عزی و منات
مدح ایشان کرد و گفت شعر تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی و یا بسبب آنکه بر زبان آنحضرت صلی الله علیه وسلم رفت
یا شیطان بآواز بلند مشابه صوت شریف آن را از پیش خود خواند و مشرکان را شنوانید و سجده مشرکان ازین جهت بود که گفتند
اکنون محمد مدح آلهه ما کرد و ما را با وی نزاعی نماند ما میدانیم که خالق و محیی و ممیت و علیم و قدیر خداست اینها شفعاء
ما اند و محمد خود اثبات شفاعت برای ایشان کرد و این قصه عقلا و نقلا از وجوه باطل و مردود است و کلام در جرح این بسیار
پاره از آن در شرح بیان کرده ایم والله یقول الحق و هو یهدی السبیل — وعن ابی هریرة قال سجدنا مع النبی — گفت ابو هریره
سجده کردیم ما با پیغمبر صلی الله علیه وسلم فی اذا السماء انشقت و اقرأ باسم ربک — پس ثابت شد که درین دو سوره سجده است
و مردود گشت قول کسی که گفت در مفصل سجده نیست و آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از آمدن بمدینه در مفصل سجده نکرده
چنانکه در فصل ثانی در حدیث ابن عباس رضی الله عنهما بیاید — رواه مسلم — وعن ابن عمر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
پیغمبر صلی الله علیه وسلم [illegible]

سجده میکرد و آن حضرت و سجده میکردیم با او — فنزدحم — پس انبوهی میکردیم حتى ما يجد احدنا لجبهته موضعا يسجد عليه
تا آنکه نمی یافت یکی از ما پیشانی خود را جائیکه سجده کند بران — متفق علیه — پوشیده نماند که این همه مبالغه و تاکید اجتماع و ازدحام
بظاهر علامت وجوب سجده است واگر واجب نبودی این همه ازدحام برای سنیتی نکردندی والله اعلم. وعن زيد بن ثابت
قال قرأت على رسول الله صلى الله عليه وسلم والنجم فلم يسجد فيها. گفت زید بن ثابت خواندم من بر آن حضرت سورۂ والنجم را پس سجده
نکرد در وی و این بعد از تحول بمدینه بود و این همان حدیث است که قائلان بعدم وجوب سجدۂ تلاوت بدان تمسک کرده اند و جواب
آن معلوم شد و واجب باشد ادای آن — متفق علیه — وعن ابن عباس قال سجدة ص ليس من عزائم السجود — ابن عباس گفت
که سجدۂ سورۂ ص نیست از سجدهائی که امر کرده شده باشد بدان و عزیمت در اصل لغت قاموس میگوید فی الصراح عزم بالفتح والضم
وعزیمت آهنگ کردن و دل نهادن بر چیزی — پس از آن استعمال کرده شد در امر واجب محتم و در اصطلاح فقها حکم ثابت باصالت
وقد رأيت النبي صلى الله عليه وسلم يسجد فيها — وتحقیق دیدم آن حضرت را که سجده میکرد در آن گفته اند که سجده کردن آن حضرت در آن
بجهت موافقت داؤد علیه السلام و شکر قبول توبه وی بود و در حدیث نیز آمده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم
سجده کرد برادرم داؤد بجهت قبول توبه وی و ما نیز سجده میکنیم بشکرگزاری آن — وفي رواية قال مجاهد قلت لابن عباس
أسجد في ص — مجاهد که از تابعین است و از فقها است و قرأ او ست و از اعلام علما و مشاهیر ایشان است و وی بار قرآن
بر ابن عباس عرض کرده بود و بان سنت ارتج ... گفت گفتم من ابن عباس را آیا سجده کنم در سورۂ ص — فقرأ — پس خواند ابن عباس
این آیت را — ومن ذريته داود وسليمان حتى أتى — تا آنکه آمد و رسید بر آنجا که فرموده است حق تعالی و امر کرده است حبیب خود را
صلى الله عليه وسلم فبهداهم اقتده — پس بهدایت ایشان پیغمبران که مذکور شدند اقتدا کن و پیروی کن — فقال — پس گفت ابن عباس
نبيكم صلى الله عليه وسلم ممن أمر أن يقتدي بهم — پیغمبر شما صلی الله علیه وسلم از جمله آن کسانست که امر کرده شده اند که اقتدا کنند بایشان پس
سزاوار تر است که اقتدا کنی بایشان یعنی چون داؤد علیه السلام سجده کرد و آن حضرت بموافقت وی سجده کرد ما نیز باید کرد —
رواه البخاري — اگر گوئی نسبت اقتدا و تبعیت بآن حضرت صلی الله علیه وسلم چگونه باشد و حال آنکه وی مقتدی و متبوع
و افضل و اکمل از همه است گوئیم که آن باعتبار ظاهر و تاخر وجود عنصری اوست از انبیا علیهم السلام چنانکه او را تابع ملت ابراهیم
گفته اند بلکه همین را دلیل افضلیت و اکملیت وی صلی الله علیه وسلم ساخته اند که چون وی تابع و عامل بهدی همه آنها باشد
لاجرم جامع و شامل کمالات همه بود و افضل و اکمل از همه گردد. بیت: خوبی و ناز و کرشمه حرکات و سکنات ❊ هر آنچه خوبان همه دارند
تو تنها داری ❊ علیه افضل الصلوات والتسليمات واتمها واكملها — و این حدیث متمسک شافعی است در عدم وجوب سجدۂ ص
و آن نزد ما و نزد مالک و نزد احمد در روایتی واجب است چنانچه سائر سجدات قرآنی و این حدیث نیز دلالت ندارد بر
عدم وجوب غایت آنکه بیان کرد سبب سجده داؤد را که از جهت قبول توبه بود و سبب سجده خود را که از جهت شکر قبول
توبه داؤد و موافقت وی بود و سجدۂ ما متابعت آن حضرت و اقتدا بانبیا که مامور است آن حضرت صلی الله علیه وسلم بدان

علیہ وسلم سجد فی صلوٰۃ الظہر — سجدہ کرد در اثناء رکعت نماز پیشین سجدہ تلاوت — ثم قام فرکع — پس بایستاد از سجدہ
پس رکوع کرد — فرأوا انہ قرأ تنزیل السجدۃ — پس دیدند و دانستند و اعتقاد کردند صحابہ کہ آن حضرت خواند سورۂ الم تنزیل را کہ در وی
آیت سجدہ است و این اعتقاد از جہت سجدہ کردن و ایستادن و بر رکوع رفتن حاصل شد بلا آنکہ از سورہ شنیدند کہ بدان
دانستند کہ این سورہ خواندہ و آنحضرت گاہ گاہے آیتے از سورہ می شنوانید تا بدانند کہ فلان سورہ خواندہ یا بے اختیار از جہت
غایت شوق و حضور جہر ظاہر می شد چنانکہ در باب القراءت گذشت — رواہ ابو داود — و ظاہر این حدیث دلالت دارد
کہ بعد از سجدہ کردن و برخاستن باقی سورہ را نا خواندہ بہ رکوع رفت و این جائز است و نیز جائز است کہ باقی سورہ خواندہ بعد از ان رکوع کردہ
باشد غایت آنکہ بر تقدیر اول قراءت بعض سورہ لازم می آید و آن فی الجملہ جائز است و از ینجا لازم نمی آید کہ قیام رکوع مقام سجدہ قراءت
جائز نباشد چنانکہ مذہب امام ابو حنیفہ است زیرا کہ آن نیز درست و ضرور واجب نیست اگر کند روا است فافہم وعنہ اے ابن عمر قال
کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقرأ علینا القرآن گفت ابن عمر بود آن حضرت می خواند بر ما قرآن را — فاذا مر بالسجدۃ کبر و سجد
وسجدنا معہ — پس چون می گذشت بآیت سجدہ تکبیر می گفت و سجدہ می کرد و سجدہ میکردیم ما با وے — این دلالت می کند کہ سجدہ بر قاری و سامع
ہر دو می باشد — رواہ ابو داود — وعنہ انہ قال ان رسول اللہ — وہم از ابن عمر است کہ گفت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
قرأ عام الفتح سجدۃ — خواند در سال فتح آیت سجدہ را — فسجد الناس کلہم — پس سجدہ کردند ہمہ مردم — منہم الراکب والساجد علی الارض
بعضے از سجدہ کنندگان سوار بودند و بعضی سجدہ کنندگان بر زمین — حتی ان الراکب لیسجد علی یدہ — تا آنکہ سوار تحقیق سجدہ می کرد
بر دست خود و شاید کہ بعضے از سواران فرود آمدہ بر زمین نیز سجدہ کردہ باشند و لفظ حدیث نفی نیست در آنکہ سواران ہمہ
سوارہ بر دست سجدہ میکردند فافہم — رواہ ابو داود — و این واقعہ غیر آن واقعہ است کہ آن حضرت سورۂ والنجم خواند
و مسلمانان و کافران ہمہ با وے سجدہ کردند چنانکہ گذشت زیرا کہ آنجا در میان مشرکان یکے بود کہ کفے از خاک و سنگریزہ گرفتہ
در پیشانی خود زد و گفت بس است مرا این قدر و در عام فتح مشرکان موجود نبودند آن قصہ در مکہ است پیش از فتح [illegible]
وعن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لم یسجد فی شیء من المفصل منذ تحول الی المدینۃ — روایت است از ابن عباس
کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم سجدہ نکرد در چیزے از مفصل از ان باز کہ انتقال کردہ بمدینہ اگرچہ پیش از ان بمکہ سجدہ کردہ بود
و متابعت وے میان از مسلمانان و کافرین و جن و انس با وے سجدہ کردند — رواہ ابو داود — و این حدیث مخالف حدیث ابی ہریرہ است
کہ گفتہ سجدہ کردیم ما با پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در اذا السماء انشقت و اقرأ باسم ربک و اسلام ابی ہریرہ بعد از تحول بمدینہ است
در سال ہفتم از ہجرت و گفتہ اند کہ حدیث ابی ہریرہ اصح و ارجح است و بسیارے از صحابہ روایت کردہ اند سجدہ را در مفصل و مثبت
مقدم است بر نافی وعن عائشۃ رضی قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول فی سجود القرآن باللیل — گفت
عائشہ بود آن حضرت کہ میگفت و میخواند در سجدۂ تلاوت در شب این دعا — سجد وجہی للذی خلقہ وشق سمعہ وبصرہ — سجدہ کرد
روے من بذات من کسے را کہ پیدا کرد او را و شگافت شنوائی او را و بینائی او را یعنی گوش و چشم را کہ شگافتہا اند قوت سمع

ولبصره بحوله وقوته سجده کرد بقدرت وی تعالی وتوفیق او وتقیید بلیل اتفاقی ست که عائشه این دعا را
از آنحضرت در شب شنیده گفتن این قول از آن حضرت صلی الله علیه وسلم در مطلق سجدهٔ تلاوت بے تقیید بشب یا روز نیز
آمده وخواندن این دعا نیز مروی ست رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی خواندن این تسبیح نیز آمده است سبحان ربنا
ان کان وعد ربنا لمفعولا وظاهر مذهب شافعیان ست که تسبیح سجود در سجدهٔ صلوٰتیه کفایت میکند در سجدهٔ تلاوت
چنین مختار صاحب هدایه فضل است وچون درآنجا کفایت کند درین جا بالطریق اولی کند وبا وجود آن شک نیست که آنچه منقول شده
روایت آن از آنحضرت صلی الله علیه وسلم در سجدهٔ تلاوت خواندن آن در وے اولی وانسب خواهد بود - رواه ابوداود والترمذی
والنسائی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح **وعن ابن عباس** قال جاء رجل الی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال -
گفت ابن عباس آمد مردی بسوی حضرت رسالت پناه پس گفت - یارسول الله رأیتنی اللیلة وانا نائم کانی اصلی خلف شجرة - دیدم
من خود را امشب حالانکه من درخوابم گویا نماز میکنم در پس درخت - فسجدت - پس سجده کردم یعنی سجدهٔ تلاوت - فسجدت الشجرة
لسجودی - پس سجده کرد آن درخت وقت سجده کردن من یا بجهت سجده کردن من - فسمعتها تقول - پس شنیدم آن درخت را
که میخواند در سجده این دعا را - اللهم اکتب لی بها عندک اجرا - خداوندا بنویس برائے من باین سجده پاداش را - وضع عنی
بها وزرا - ودور کن از من بسبب آن گناه را - واجعلها لی عندک ذخرا - وگردان این سجده را برائے من نزد خود ذخیره -
وتقبلها منی کما تقبلتها من عبدک داود - وبپذیر آن را از من چنانکه پذیرفتهٔ سجده را از بندهٔ خود که داود است علیه السلام
قال ابن عباس فقرأ النبی صلی الله علیه وسلم سجدة - گفت ابن عباس خواند آن حضرت بعد از شنیدن خبر این خواب از آن مرد
آیت سجده را وبعض محققین گفته اند خواندن این دعا وقتی دیگر که خواندن آیت اتفاق افتاد - ثم سجد - پس سجده کرد - فسمعته
وهو یقول مثل ما اخبره الرجل عن قول الشجرة - پس شنیدم آن حضرت را وحال آنکه وے میگوید مانند آنچه خبر داده بود آن مرد از
گفتار درخت ودعاے او - رواه الترمذی وابن ماجة الا انه لم یذکر - روایت کرد این حدیث را ترمذی وابن ماجه مگر آنکه ابن ماجه
ذکر نکرد این لفظ را - وتقبلها منی کما تقبلت من عبدک داود - معلوم نمی شود که آن مرد سورهٔ ص خوانده یا سورهٔ دیگر وظاهر
از روایت ذکر این لفظ چنان در ذهن می افتد که سورهٔ ص خوانده باشد واز عدم ذکر آن اطلاق وناکه نبی رو اختیار این هر دو
احتمال است اما از قرأت آن حضرت که در روایت او مطلق آورده قرأت آیتے از آیات سجده است مطلقا والله اعلم - وقال الترمذی
هذا حدیث غریب - وترمذی گفته است که این حدیث بر حد روایت غریب است

الفصل الثالث

عن ابن مسعود ان النبی صلی الله علیه وسلم قرأ والنجم فسجد فیها وسجد من کان معه -
روایت است از عبدالله ابن مسعود که آن حضرت خواند سورهٔ والنجم را پس سجده کرد وسجده کردند کسے که بود با وے - غیر
ان شیخا من قریش اخذ کفا من حصی او تراب فرفعه الی جبهته وقال یکفینی هذا - جز آنکه پیر مردے از قریش گرفت کفے از سنگریزه
یا از خاک پس برداشت آن را بسوے پیشانی خود وگفت بس است مرا همین مقدار از سجده برگرد چه حد بر زمین نهادن سجده آنگه

همه مشرکان که با او بودند سجده کردند - قال عبد الله فلقد رأيته بعد قتل كافرا - گفت ابن مسعود پس بتحقیق دیدم آن پیر مرد را
بعد از این واقعه که کشته شد در حالت کفر گفته اند که آن مقتول امیة بن خلف بود در جنگ بدر کشته شد روز بدر و بعضی برادر
ابی بن خلف بود که کشت او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بدست شریف خود در روز احد و بعضی گفته اند که عتبة بن ربیعه بود
و بعضی گفته اند ولید بن مغیره و بعضی گفته سعید بن العاص و قول اول اصح است و ازین جا معلوم شد که این قضیه پیش از فتح
مکه است از جهت عدم وجود این کافر در هنگام فتح - متفق عليه وزاد البخاري في رواية وهو امية بن خلف - این حدیث
متفق علیه است و زیاده کرده است بخاری در روایتی که آن پیر که سجده نکرد و کفی از سنگ ریزه برداشت و به پیشانی خود زد
امیة بن خلف بود پس معلوم شد که معنی قول ما صحیح است چنانکه گفتیم **وعن ابن عباس** قال ان النبي صلى الله عليه وسلم
سجد في ص - و روایت است از ابن عباس که آن حضرت سجده کرد در سوره ص - وقال سجدها داود توبة - و گفت آن حضرت که کرد
سجده سوره ص را داود و بود برای توبه در قضیه که در سوره ص از روی مذکور است از امتحان پروردگار تعالی مر او را بجهت توبه و استغفار
از تقصیری که از وی واقع شده بود - ونسجدها شكرا - و میکنیم ما آن سجده را از جهت شکرگزاری قبول توبه داود زیرا که انبیا
صلوات الله وسلامه علیهم حکم شخص واحد دارند و افاضه نعمت از حق تعالی بر یکی از ایشان بر همه است و پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم حکم
پدر مشفق دارد نسبت با ایشان پس حاصل می گردد مر او را از شکر نعمت بر ایشان اجر فرح و تعظیم ایشان - رواه النسائي

باب اوقات النهی

باب در بیان اوقاتی که نهی کرده شده است از نماز گزاردن در آن و این
شامل است اوقات ثلثه را که حرام است نماز در آن که وقت طلوع و غروب و استوا است و دو وقت دیگر است که مکروه است
در آن که بعد فجر و عصر است و در مذهب ما نهی شامل فرض و نفل هر دو است پس در آن سه وقت جائز نیست نماز نه ادا
و نه قضا مگر عصر امروز و نه نماز جنازه و نه سجده تلاوت و در نماز جنازه وقتی که حاضر گردد در این اوقات و در سجده تلاوت
چون خوانده شود در این اوقات روایتی هست و جائز است در وقت دیگر و شروع در نفل جائز است ولیکن قطع کند و قضا کند
در وقت غیر مکروه و اگر تمام کند از عهده بر می آید و قطع افضل است کذا فی شرح ابن الهمام عن المبسوط و نزد شافعی
و احمد جائز است قضا از جهت قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم فليصلها اذا ذكرها و صلوة الجنازة چون حاضر گردد و تحیة المسجد
اگر اتفاق افتد دخول در مسجد و لیکن اگر قصد تحیت در این اوقات در آید یا تاخیر کند قضا را تا در این اوقات بگزارد جائز نبود زیرا که
این داخل تحری این اوقات است و این حکم در حدیث ممنوع است چنانکه بیاید و همچنین جائز است نزد وی نماز کسوف از جهت خوف
فوات و همچنین رکعتین بعد از وضو و رکعتین احرام و طواف و سجود تلاوت چون خوانده شود در این اوقات نیز کراهت نزد ما
شامل است نماز را از سنه و اکثر را نزد شافعی و هر که موافق اوست در روز جمعه وقت استوا جائز است و در مکه معظمه نیز
جائز است در همه اوقات و نزد امام احمد جائز است رکعتین طواف بعد از فجر و عصر و در وقت استوا و طلوع و غروب باز روی
در روایت است و امام مالک گفت ادرکنا من اهل الفضل را مگر آنکه اجتهاد و کوشش میکردند و میگزاردند نماز در نصف النهار

ونزد حنفیه احوط است زیرا که چون تنج و محرم جمع گردد ترجیح مر محرم راست والله اعلم

الفصل الاول — عن ابن عمر رضی الله عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا یتحری احدکم فیصلی عند طلوع الشمس ولا عند غروبها — باید که طلب نکند و قصد ننماید یکی از شما پس بگزارد نماز نزد بر آمدن آفتاب باید که بگزارد نماز نزد فرو نشستن آفتاب و تحری در اصل بمعنی طلب احری و احق است یعنی لائق تر و سزاوار تر بوده مراد اینجا مطلق بمعنی طلب و قصد است و معنی اصلی نیز معتبر و منظور است چه هر که قصد وقت میکند برای نماز آن را اشرف و انسب و اولی تر پنداشته میکند و ازینجا گفت امام شافعی که تحیة مسجد و قضای نماز بقصد درین اوقات جائز بود و اگر اتفاقاً بود جائز آید و ما میگوئیم که مقصود از حدیث نهی از صلوٰة است درین اوقات مطلقاً — وفی روایة قال — و در روایتی این چنین آمده و باین عبارت آمده است که گفت آنحضرت — اذا طلع حاجب الشمس — چون بر آید ابروی آفتاب مراد وقت طلوع است که چون گوشه از آفتاب میبر آید مشابه ابرو می باشد و در قاموس گفته که حاجب الشمس ناحیه از آن و در صراح گفته حاجب شمس کرانهای وی — فدعوا الصلوٰة — پس بگذارید نماز را و نگزارید آن را حتی تبرز — تا آنکه پیدا گردد و بیرون آید تمام قرص آفتاب و اگر تا بلند گشتن آفتاب مقدار یک نیزه صبر کنند بهتر باشد چنانکه در حدیث دیگر بیاید — واذا غاب حاجب الشمس — و چون فرو نشیند و ناپدید گردد کرانه آفتاب — فدعوا الصلوٰة حتی تغیب — پس بگذارید نماز را تا آنکه فرو نشیند تمام قرص وی — ولا تحینوا بصلوٰتکم طلوع الشمس ولا غروبها — و نگردانید نماز خود را وقت طلوع آفتاب و نه غروب او را یا قریب آن شوید یا منتظر نگردید بنماز خود طلوع و غروب را مقصود آن است که نگزارید نماز در وقت طلوع و غروب — فانها تطلع بین قرنی الشیطان — زیرا که آفتاب طلوع میکند میان دو قرن شیطان شرح این عبارت در باب مواقیت گذشت و ذکر غروب نکرد اکتفاء و اختصاراً متفق علیه — وعن عقبة بن عامر قال ثلث ساعات کان رسول الله صلی الله علیه وسلم ینهانا ان نصلی فیهن — سه ساعت و سه زمان بود که آنحضرت باز میداشت ما را که نماز کنیم در آن سه ساعت — او نقبر فیهن موتانا — یا دفن کنیم درین سه ساعت مرده های خود را مراد از قبر کردن نماز جنازه است و الا دفن کردن مرده ها را و نهادن ایشان را در قبر درین اوقات منهی عنه نیست باجماع کذا قالوا و آن سه ساعت کدام است — حین تطلع الشمس بازغة — یکی هنگام اول بر آمدن آفتاب بزوغ بمعنی تابش آفتاب و ابتدای بر آمدن وی آید — حتی ترتفع — تا آنکه بلند گردد و مقدار یک نیزه — وحین یقوم قائم الظهیرة — دوم هنگام ایستادن ایستاده شونده نیم روز که مراد بدان سایه است یا آفتاب — حتی تمیل الشمس — تا آنکه کج گردد و خم شود آفتاب یعنی وقت زوال — وحین تضیف الشمس للغروب حتی تغرب — سوم هنگام میل کردن آفتاب از برای غروب تا تمام غروب کند و فرو رود —
رواه مسلم — وعن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا صلوٰة بعد الصبح حتی ترتفع الشمس — نیست نماز بعد از نماز بامداد تا آنکه بلند شود آفتاب — ولا صلوٰة بعد العصر حتی تغیب الشمس — و نیست نماز بعد از نماز دیگر

تا آنکہ فرو رود آفتاب مراد نفی صلوٰۃ کامل خواہد بود زیراکہ نماز درین دو وقت مکروہ است نہ حرام۔ متفق علیہ

وعن عمرو بن عبسۃ بفتحات عین و سین مہملتین صحابی مشہور است احوال شریف وے وقصہ ابتداء اسلام وے
در موضع نوشتہ شدہ است۔ قال قدم النبی صلی اللہ علیہ وسلم المدینۃ۔ قدوم آورد آنحضرت مدینہ را۔ فقدمت المدینۃ فدخلت
علیہ فقلت اخبرنی عن الصلوٰۃ۔ پس قدوم آوردم من نیز پس درآمدم بر آن حضرت پس گفتم خبر دہ مرا از نماز یعنی از وقت آن
بدلیل جواب۔ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ صل صلوٰۃ الصبح۔ بگزار نماز بامداد را۔ ثم اقصر عن الصلوٰۃ حین تطلع الشمس
حتی ترتفع۔ پس باز ایست از نماز ہنگامی کہ طلوع کند آفتاب تا آنکہ بلند گردد و اقصر بفتح ہمزہ امر است از اقصار چون شخصی
باز آید از چیزی با وجود قدرت بر آن میگویند اقصرت بہمزہ و اگر عاجز است از آن میگویند قصرت بے ہمزہ این چنین است
استعمال عرب۔ فانہا تطلع حین تطلع بین قرنی الشیطان۔ زیراکہ آفتاب طلوع میکند در وقتی کہ طلوع میکند میان
دو قرن شیطان۔ وحینئذ یسجد لہا الکفار۔ و درین ہنگام سجدہ میکنند آفتاب را کافران۔ ثم صل۔ بعد ازان بگزار
نماز نفل ہرچہ خواہی۔ فان الصلوٰۃ مشہودۃ۔ زیراکہ نماز درین وقت یا مطلق حاضر میشوند او را ملائکہ یا گواہی میدہند
بدان برای مصلی و قول او محضورۃ۔ بضاد معجمہ بمعنی اول تاکید دیگر است و در روایتی مشہودۃ مکتوبۃ آمدہ
یعنی حاضر میشوند او را ملائکہ و می نویسند در نامۂ اعمال بندہ اجر وے و شہود ملائکہ ہم از بہر کتابت است۔ حتی یستقل الظل
بالرمح۔ تا آنکہ کم شود سایہ در نیزہ کہ خلانیدہ باشند در زمین و میرسد بنہایت قلت را چنانکہ در وقت استوا میباشد
و استقلال بمعنی ارتفاع نیز آمدہ یعنی بلندی شود سایہ بر رمح و بر زمین نمی افتاد و در بعض روایات حتی یستقل الرمح بالظل نیز آمدہ
و آن معنی ہر دو عبارت یک است یا محمول بر قلت است۔ ثم اقصر عن الصلوٰۃ۔ پس باز ایست از نماز۔ فان حینئذ تسجر جہنم
پس بدرستی کہ درین ہنگام یعنی وقت استوا افروختہ میشود و تافتہ میشود دوزخ و تسجر بتخفیف و تشدید ہر دو روایت است
فاذا اقبل الفیء فصل۔ پس چون پیش آید سایۂ زوال پس بگزار نماز ظہر و ہرچہ خواہی از نوافل۔ فان الصلوٰۃ مشہودۃ محضورۃ
حتی تصلی العصر۔ تا آنکہ بگزاری نماز دیگر را۔ ثم اقصر عن الصلوٰۃ حتی تغرب الشمس۔ پس باز ایست از نماز تا آنکہ فرو رود
آفتاب۔ فانہا تغرب بین قرنی الشیطان۔ زیراکہ بدرستی کہ آفتاب فرو میرود میان دو قرن شیطان۔ وحینئذ یسجد لہا
الکفار۔ و درین ہنگام سجدہ میکنند مر او را کافران۔ قال قلت۔ گفت عمرو بن عبسہ گفتم۔ یا نبی اللہ فالوضوء حدثنی عنہ۔
ای پیغمبر خدا پس بیان کن وضو را و خبر دہ مرا از فضیلت آن۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ ما منکم رجل یقرب وضوءہ۔ بفتح واو
نیست ہیچ مردی کہ نزدیک گرداند آب وضوی خود را اشارت است باہتمام او در امر طہارت تا بنفس خود متعہد احضار
و تہیۂ آن میگردد و مشقت میکشد و غیرے را در عبادت مولی شریک میگرداند۔ فیتمضمض و یستنشق۔ پس آب در دہن و بینی
میکند۔ فینتثر۔ تا شکلہ پس بیفشاند یعنی در استنشاق برای مبالغہ و تطہیر و تنظیف انف کہ محل بیتوتت شیطان است
چنانکہ در باب فضل وضو گذشت۔ الا خرت خطایا وجہہ وفیہ و خیاشیمہ۔ مگر آنکہ ساقط میگردد گناہان روی او

یعنی باطن روئے و دہان و بنہائے بینی او و خرت بجائے بجیم و تشدید را از خر و بمعنی افتادن از جانب بالا و بجیم و تخفیف را از جریان نیز روایت است - ثم اذا غسل وجہہ کما امرہ اللہ - پس چون بشست ظاہر روئے خود را چنان چہ امر کردہ است او را خداوند تعالے - الا خرت خطایا وجہہ من اطراف لحیتہ مع الماء - مگر آنکہ می افتد گناہان روئے وے از کرانہائے ریش وے ہمراہ آب - ثم یغسل یدیہ الی المرفقین - پس میشوید ہر دو دست خود تا ہر دو آرنج - الا خرت خطایا یدیہ من انا ملہ مع الماء - مگر آنکہ می افتد گناہان ہر دو دست وے از سر دست انگشتان وے ہمراہ آب - ثم یمسح راسہ - پس مسح میکند سر خود را - الا خرت خطایا راسہ من اطراف شعرہ مع الماء - مگر آنکہ می افتد گناہان سر وے از کرانہائے موئے ہمراہ آب - ثم یغسل قدمیہ الی الکعبین الا خرت خطایا رجلیہ من انا ملہ مع الماء - پس میشوید ہر دو پائے خود را تا ہر دو پاشنہ مگر آنکہ می افتد گناہان ہر دو پائے وے از سر انگشتان وے ہمراہ آب - فان ہو قام فصلی - پس اگر آن مرد ایستاد پس نماز گزارد - فحمد اللہ واثنی علیہ ومجدہ بالذی ہو لہ اہل - پس بستود خدا را و ستایش کرد بر وے و بہ بزرگی یاد کرد او را بصفاتے کہ وے تعالے سزاوار آن ست - و فرغ قلبہ للہ - و خالی گردانید دل خود را برائے یاد خدا گویا درین قول اشارت ست بتطہیر از ذنوب باطن چنانکہ در وضو طہارت از ذنوب جوارح ظاہر - الا انصرف من خطیئتہ کہیئتہ یوم ولدتہ امہ - مگر آنکہ باز میگردد از گناہان پاک پس درست آید بہ ہیئت کہیئتہ یوم ولدتہ امہ برابران - از گناہ خود مانند بیگروہا خود روز زائیدن مادر او او را - رواہ مسلم - وعن کریب بضم کاف و فتح را سان مولی عباس والمسور بکسر میم و سکون سین مہملہ - بن مخرمۃ بفتح و سکون خائے معجمہ و فتح را ابن اخت عبد الرحمن بن عوف صحابی صغیر ست و بود ولادت وے بعد از ہجرت بمکہ و قدوم آورد بمدینہ سنہ ثمان و وقت وفات آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم وے ہشت سالہ بود و شنید از آنحضرت و یاد داشت و تحدیث کرد بمکہ تا قتل عثمان پس انتقال کرد بمکہ و بود در ایام معاویہ و مکروہ داشت بیعت یزید را تا آنکہ فرستاد یزید لشکرے را بمکہ و محاصرہ کرد آن را پس رسید مسور را حجرے از احجار منجنیق و وے نماز می کرد پس کشتہ شد رضی اللہ عنہ - و عبد الرحمن بن الازہر بفتح ہمزہ و سکون زا نیز صحابی برادر زادہ عبد الرحمن بن عوف حاضر شد حنین را و بود از اقران ابن عباس روایت است از کریب کہ مولائے ابن عباس ست و ثقہ است کہ این سہ صحابہ - ارسلوہ الی عائشۃ - فرستادند او را بسوئے عائشہ رضی اللہ عنہا فقالوا - پس گفتند این سہ کس کریب - اقرء علیہا السلام - بخوان بر عائشہ سلام ما - وسلہا عن الرکعتین بعد العصر - و بپرس عائشہ را از حال دو رکعت بعد از نماز دیگر کہ جائز ست گزاردن آنہا یا نہ و آن حضرت گزاردہ است یا نہ گویا ایشان شنیدہ بودند گزاردن آن حضرت را این دو رکعت - قال - گفت کریب - فدخلت علی عائشۃ - پس در آمدم بر عائشہ رضی اللہ عنہا - فبلغتہا ما ارسلونی - پس رسانیدم عائشہ را پیامے کہ فرستادہ بودند ایشان مرا بآن پیش او کہ سوال از حکم رکعتین بعد العصر ست - فقالت سل ام سلمۃ - پس گفت عائشہ بپرس ام سلمہ را کہ او عالم ست بآن کریب میگوید - فخرجت الیہم

فردوني الى ام سلمة - پس بیرون آمدم از پیش عائشه ورفتم بسوی ابن عباس وغیره پس باز فرستادند مرا ایشان بسوی
ام سلمه تا از وی بپرسم واین غایت ادب وهوشیاری بود از کریب که خود از پیش عائشه نزد ام سلمه نرفت زیرا که ایشان
او را نزد عائشه فرستاده بودند نه نزد ام سلمه نخست پیش ایشان باز رفت باز چون نزد ام سلمه فرستادند نزد ام سلمه رفت -
فقالت - پس گفت ام سلمه سمعت النبي - شنیدم من پیغمبر را صلی الله علیه وسلم ینهی عنها - نهی می کرد از گزاردن دو رکعت
بلکه مطلق نماز بعد از نماز عصر - ثم رأيته يصليهما - پس دیدم آن حضرت را که میگزارد این دو رکعت را - ثم دخل - پس
در آن حضرت گویا گزاردن آن در مسجد بود پس اثنا آن در آمد در خانه یا وظیفه وار بود پس در آمد در درون خانه - فارسلت
اليه الجارية - پس فرستادم من بسوی آن حضرت داه را - فقلت قولي له - پس گفتم آن جاریه را بگو مر آن حضرت را تقول -
میگوید ام سلمه - یا رسول الله سمعتك تنهى عن هاتين - شنیدم ترا که نهی میکردی از گزاردن آن دو رکعت - واراك تصليهما -
والآن می بینم ترا که میگزاری آنها را - قال - گفت آن حضرت در جواب این سوال - یا ابنة ابي امية - ای دختر ابی امیه
پدر ام سلمه سهل بن مغیره مخزومی ست وکنیت او ابو امیه بود - سألت عن الركعتين بعد العصر - پرسیدی از گزاردن این
دو رکعت بعد از نماز عصر - وانه اتاني ناس من عبد القيس - سبب این ست که بدرستی که شان این ست که آمدند مرا مردم
از قبیله عبد القیس برای تعلم احکام دین - فشغلوني عن الركعتين اللتين بعد الظهر - پس باز داشتند مرا از گزاردن دو رکعت
که بعد از نماز پیشین است - فهما هاتان - پس این دو رکعت که گزاردم بعد از عصر آن دو رکعت است که نگزارده بودم بعد
از پیشین - متفق علیه - واین حدیث دلالت دارد بر آنکه تعلیم علم دین واحکام شریعت وهدایت خلق اهم واقدم است
بر گزاردن نماز نافله اگرچه سنن رواتب بود ونیز دلالت دارد بر آنکه نوافل مؤقته اگر فائت گردد در وقتش قضا کرده شود
بعد از وقت چنانکه شافعیه برانند ونزد حنفیه در وقت می توان گزارد نه در غیر وقت وشاید که آن حضرت صلی الله علیه وسلم
شروع کرده باشد در آن وبجهت ضرورت تعلیم وهدایت نقض کرده ازین جهت قضا کرد والله اعلم اگر گفته شود که این حدیث
دلالت ندارد مگر بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از عصر که گزارد بجهت شغل وفد عبد القیس بود از رکعتین بعد از ظهر اما با احادیث دیگر
که از عائشه در صحیح بخاری آمده است دلالت دارد بر مواظبت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر آن چه کار [illegible] چنانکه گفت وی رضی الله عنها
سوگند بآن خدایی که برد آنحضرت را از عالم ترک نکرد دو رکعت را بعد از عصر تا آنکه ملاقات کرد پروردگار خود را ودر روایتی گفت که ترک نمی کرد
این دو رکعت را آشکارا ونهان وگفت نیامد آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد من روزی بعد از عصر مگر آنکه گزارد دو رکعت را جواب آنکه بار احادیث صحیحه
ثابت شده است که نماز بعد از نماز صبح وعصر مکروه است وجمهور علماء نیز هم برین اند وعمر رضی الله عنه نهی میکرد از ان ومیزد بران لیکن گزاردن رکعتین بعد از عصر
از آنحضرت نیز ثابت شده وسخن درین باب بسیار است پاره از ان در شرح گفته شده است وجواب راست آنست که گزاردن رکعتین بعد العصر ومداومت
بران از خصائص آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم با وجود آنکه امت را نهی کرد از ان چنانکه خود صوم وصال میداشت ودیگران را نهی میکرد
از ان وبعض گویند که نهی از صلاة بعد العصر بجهت آن ست که مبادا واقع شود در وقت غروب وسبب آن مکروه نیست

نزد ان عمر رضی الله عنه مردم را بران هم ازین جهت بود و بعضی میگویند که مکروه نیست نماز بعد از صبح و بعد از عصر مگر
در حق کسے که قصد کند بنماز طلوع شمس و غروب آن را چنانکه در حدیث آمده است که لا تحروا بصلوتکم طلوع الشمس ولا غروبها
چنانکه در اول باب گذشت و جمهور بکراهت صلوٰة نافله بعد از هر دو وقت مطلقا قائل است که امام احمد را دیدند که در وقت جنازه
پنهان از مردم دو رکعت نماز میگزارد گفتند چرا در مردم نگزاردی فرمود ازین جهت که ظاهر انسان را با اهل خلاف مذهب در هم بوده
و چون جمهور ناس برین بودند نخواست مخالفت کرد والله اعلم

الفصل الثانی — عن محمد بن ابراهیم عن قیس بن عمرو — روایت است از محمد بن ابراهیم که از صغار تابعین است
از قیس بن عمرو که از صحابی انصاری است — قال رأى النبي صلى الله عليه وسلم رجلا يصلي بعد صلوة الصبح ركعتين — گفت دید آنحضرت
مردے را که میگزارد بعد از گزاردن نماز صبح دو رکعت — فقال رسول الله — پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم صلوة الصبح ركعتين ركعتين
آیا می گزاری نماز صبح را دو رکعت و دو رکعت باین طریق که میگزاری فرض را دو رکعت و میگزاری بعد از وے دو رکعت دیگر نفل
و حال آنکه میدانی که بعد از وے نماز نیست — فقال الرجل انی لم اکن صليت الركعتين اللتين قبلهما — پس گفت آن مرد بدرستیکه
من نگزارده بودم پیش از آن دو رکعت را که پیش از دو رکعت که فرض اند یعنی رکعتین سنت — فصليتهما الآن — پس گزاردم آن دو رکعت را
اکنون — فسكت رسول الله — پس خاموش ماند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و انکار نکرد و تقریر فرمود پس معلوم شد که اگر سنت فجر
پیش از فرض گزارده نشود بعد از وے باید قضا کرد و همین است مذهب شافعی و محمد و نزد ابی حنیفه و ابی یوسف
قضا نیست سنت فجر را نه پیش از طلوع شمس و نه بعد از آن مگر آنکه با فرض قضا شود چنانکه در لیلة التعریس کردند و امام
محمد گفته که دوست دارم که قضا کرده شود تا وقت زوال و شیخین گویند که اصل در سنن عدم قضاست و قضا مخصوص است
بواجب و حدیث وارد شده است که چون قضاے آن بتبعیت فرض پس باقی ماند ما ورای آن بر اصل که عدم قضاست و حدیث
[illegible] احتجاج بآن نتوان کرد تا اساس سازی قضا کرده شود بعد از وقت تنها و در قضا سنت تبعیت فرض
اعتبار است کذا فی الهدایه و ترمذی گفته که قومے از علماء که قائل شده اند بحدیث قیس و گفته اند که باکے نیست که گزارد
مرد دو رکعت بعد از مکتوبه پیش از طلوع آفتاب و حدیث دیگر نیز آورده اند از ابی هریره من لم یصل رکعتی الفجر فلیصلهما بعد ما تطلع الشمس
و این چنین رسیده است از علی بن عمرو و باین قائل اند سفیان ثوری و ابن المبارک و شافعی و احمد و اسحق انتهی — رواه ابوداود
وروى الترمذي نحوه وقال اسناد هذا الحديث ليس بمتصل — و گفته است ترمذی اسناد این حدیث متصل نیست — لان محمد
بن ابراهیم لم يسمع من قيس بن عمرو — زیرا که محمد بن ابراهیم روایت میکند این حدیث را از قیس بن عمرو و سماع ندارد از وے
وفي شرح السنة ونسخ المصابيح عن قيس بن قهد نحوه — و در شرح السنه و در نسخهاے مصابیح از محمد بن ابراهیم از قیس بن قهد بفتح قاف
و سکون ها مانند این حدیث روایت کرده شده و ترمذی روایت از قیس بن عمرو و قیس بن قهد هر دو آورده و گفته که صحیح نزد ما آنست
[illegible]

مذکور اند و گفته اند که هر دو از بنی نجار اند و گفته اند آنکه محمد بن ابراهیم التیمی حدیث رکعتی الفجر از وے روایت کرده قیس
ابن قهد است و بعض گفته اند قیس بن عمرو والله اعلم وعن جبیر بن مطعم ان النبی صلی الله علیه وسلم قال - روایت است
از جبیر بن مطعم بن عدی بن نوفل بن عبد مناف قرشی نوفلی و اسلام آورده پیش از فتح بعد از عام خیبر از اشراف قریش بود
که آنحضرت فرمود - یا بنی عبد مناف لا تمنعوا احدا طاف بهذا البیت - ای پسران عبد مناف و در روایتے یا بنی عبد المطلب
باز ندارید هیچ یکے را که طواف کند بایں خانه یعنی کعبه - وصلی ایة ساعة شاء من لیل ونهار - و نماز گزارد هر ساعتے که خواهد
از شب و روز - رواه الترمذی وابوداود والنسائی - در طواف کردن هر ساعت که خواهد خواه در وقت طلوع و غروب
و استوا و بعد از نماز فجر و نماز عصر و خواه غیر آن باشد خلافے نیست خلاف در نماز است نزد شافعی جائز است هر نماز که باشد
خواه رکعتین طواف یا غیر آن بظاهر این حدیث و نزد احمد جائز است رکعتین طواف خاصة بتبعیت طواف و نزد ما
جائز نیست هیچ نماز و حکم وی حکم سائر بلاد است در حرمت و کراهت از جهت عموم حدیث نهی و از جهت آنکه محرم راجح است
و بعض گویند حکم نهی ناسخ است والله اعلم وعن ابی هریرة ان النبی صلی الله علیه وسلم نهی عن الصلوة نصف النهار حتی
تزول الشمس الا یوم الجمعة - روایت است از ابی هریره که آنحضرت نهی کرد از نماز گزاردن نیم روز تا بر گردد آفتاب
مگر روز جمعه - رواه الشافعی - و این نیز مذهب شافعی ست چنانکه گذشت بایں حدیث و گفته اند که احادیث وارده
در اطلاق نهی مشاهیر اند و این حدیث ضعیف ست صلاحیت معارضه بآن احادیث ندارد یا آنکه محرم راجح ست بر مبیح
نزد تعارض وعن ابی الخلیل عن ابی قتادة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم کره الصلوة نصف النهار حتی
تزول الشمس - ابو الخلیل بخاے معجمه که از ثقات تابعین ست روایت میکند از ابی قتاده که از مشاهیر صحابه است
که گفت بود که آنحضرت که مکروه میداشت نماز را در نیم روز تا بر گردد آفتاب - الا یوم الجمعة - مگر در روز جمعه - وقال
ان جهنم تسجر الا یوم الجمعة - و گفت که دوزخ گرم کرده می شود و تافته می شود یعنی در نیم روز مگر در روز جمعه و تسجیر بتخفیف
و تشدید هر دو روایت ست - رواه ابوداود - قال ابو الخلیل لم یلق ابا قتادة - روایت کرد این حدیث را ابوداود و گفت

ابو الخلیل ملاقات نکرده است ابو قتاده را پس اسناد این حدیث متصل نباشد والله اعلم

الفصل الثالث

عن عبد الله الصنابحی بضم صاد مهمله و کسر باء موحده منسوب بصنابح
بطنی است از مراد صحابی ست و بعض ابو عبد الله صنابحی گفته و صواب آن ست که ابو عبد الله تابعی ست و ابو عبد الله
صنابحی صحابی ست - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الشمس تطلع ومعها قرن الشیطان - بدرستی که آفتاب طلوع میکند
و حال آنکه با وے قرن شیطان ست یعنی قرن شیطان گذشت - فاذا ارتفعت فارقها - پس چون بلند میگردد آفتاب
جدائی میکند شیطان آفتاب را - ثم اذا استوت قارنها - باز چون وقت استوا می شود نزدیک میگردد شیطان
آفتاب را - فاذا زالت فارقها - پس چون وقت زوال می شود جدا می گردد - فاذا دنت للغروب قارنها - پس چون

نزدیک بشود به غروب نزدیک بیگردد اورا - فاذا غربت فارقها - پس چون غروب میکند جدا میگردد - ونهی رسول الله -
ونهی کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم عن الصلوة فی تلک الساعات - از نماز گزاردن درین ساعتها - رواه مالک واحمد
والنسائی - روایت کرده است این حدیث را مالک واحمد ونسائی ومالک با وجود آنکه روایت کرده است این حدیث را قائل است
بجهت صلوة وقت استوا وگفته که دریافتیم ما اهل فضل را که کوشش می کردند ومیگزاردند نماز در ظهر روز - وعن ابی بصرة
بفتح موحده وسکون صاد مهمله - الغفاری - بکسر غین معجمه صحابی است نام وے حمیل بضم حاء مهمله وفتح میم وبعضی بفتح حا وکسر
میم گفته وبعضی بفتح جیم نیز گفته اند واین وهم است والله اعلم - قال صلی بنا رسول الله - گفت نماز گزارد با ما پیغمبر خدا - صلی الله
علیه وسلم العصر - بالمخمص - بضم میم وفتح خاء معجمه وفتح میم مفتوحه وآخرش صاد مهمله نام جاے ست - صلوة العصر - گزارد نماز
دیگر را - فقال ان هذه الصلوة عرضت علی من کان قبلکم - پس گفت که این نمازے ست که عرض کرده وظاهر کرده شده بر کسانیکه
پیش از شما بوده اند از امم سابقه - فضیعوها - پس ضائع کردند اورا وبجاے نیاوردند حق اورا ومواظبت نکردند بران - فمن
حافظ علیها کان له اجره مرتین - پس کسے که محافظت کند ومداومت نماید بران باشد اورا مزدوری دو بار ودو چند
یک جهت آنکه عملے ست وبر هر عمل اجرے ست ودیگر بجهت محافظت بران بخلاف پیشینیان - ولا صلوة بعدها
حتی یطلع الشاهد - ونیست نماز بعد از صلوة عصر تا آنکه طلوع کند شاهد - والشاهد النجم - وشاهد ستاره است از جهت
حضور او در شب یا گواهی دادن او بوجود شب مقصود غروب آفتاب است - رواه مسلم - وعن معاویة قال - روایت است
از معاویه بن ابی سفیان گفت - انکم لتصلون صلوة لقد صحبنا رسول الله - بدرستی که شما میگزارید دو رکعت نماز را که بتحقیق
صحبت داشتیم ما پیغمبر خدا را - صلی الله علیه وسلم فما رأیناه یصلیها - پس ندیدیم ما آن حضرت را که میگزارد آن را - ولقد
نهی عنهما - وهر آئینه بتحقیق نهی کرده است ازان یعنی الرکعتین بعد العصر - مراد معاویه بآن نماز دو رکعت بعد از عصر را
وگزاردن آن حضرت صلی الله علیه وسلم آن را در خانه بود وتاویل آن در حدیث کریب گذشت - رواه البخاری - وعن ابی ذر
قال وقد صعد علی درجة الکعبة - گفت ابوذر وحال آنکه بتحقیق بر آمده بود وے بر پاے زینه کعبه که بوے در کعبه بجهت
بلندی در می آمدند ووے الآن از چوب است بشکل منبر که زینه ها دارد ودر مقابل در کعبه نزدیک بزمزم نهاده اند
وهر دو طرف پایها مثل پایهاے عراده ساخته وچون خواهند که مردم را در کعبه در آرند او را کشیده متصل بباب سازند پس بر رو
بر آیند ودرون در آیند وچون فارغ شوند باز در جاے خودش کشیده بیارند واحتمال دارد که در آن زمان نیز این چنین بود یا طور دیگر
بود والله اعلم پس ابوذر رضی الله عنه برین درجه بر آمد وگفت - من عرفنی فقد عرفنی - کسے که شناسد مرا پس شناسد مرا
براستگوئی وصدق لهجه چنانکه در حدیث آمده است که سایه نکرد آسمان وبر نداشت زمین راستگوتر از ابوذر - ومن لم
یعرفنی فانا جندب - وکسے که نمی شناسد مرا پس باید که بداند که من جندب ام تا قرار گیرد واطمینان یابد دل وے
بصدق آنچه روایت می کنم از رسول خدا صلی الله علیه وسلم وجندب بضم جیم وسکون نون وضم دال وفتح آن نام ابوذر است

پس روایت کرد وے رضی الله عنه گفت — سمعت رسول الله — شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول — میگفت — لا صلوٰة بعد الصبح
حتی تطلع الشمس — نیست نماز بعد از نماز صبح تا برآمدن آفتاب — ولا بعد العصر حتی تغرب الشمس — ونیست نماز بعد از نماز عصر تا فرو شدن
آفتاب — الا بمکة الا بمکة — مگر بمکه سه بار مکرر فرموده ودر بعض نسخ دو بار نیست — رواه احمد ورزین —

باب الجماعة وفضلها

— اختلاف کرده اند که جماعت سنت ست یا واجب یا فرض عین یا فرض کفایه
بعض گفته اند که فرض عین ست لیکن شرط نیست واین قول امام احمد وداود وعطا وابی ثور ست ایشان میگویند که کسیکه بشنود بانگ نماز
وحاضر نیاید درست نیست نماز او وبعض گویند فرض کفایه است وطیبی گفته ظاهر نصوص شافعی دلالت دارد برآنکه جماعت
فرض کفایه است واکثر صحابه برانند ونزد بعض سنت مؤکده است در حکم واجب مذهب امام ابو حنیفه واصحاب او این ست
وشیخ ابن همام نقل کرده که اکثر مشایخ ما براین اند که جماعت واجب ست وتسمیه او بسنت بجهت آن ست که ثبوت وجوب آن
بسنت است ودر بدائع گفته که واجب ست بر هر عاقل وبالغ که معذور نیست حاضر شدن بمسجد برای جماعت واگر نیابد
جماعت واجب نیست گشتن در مسجدهای دیگر بالاتفاق واگر برود نیکوست واگر در مسجد حی تنها بگزارد هم نیکوست
وقدوری گفته که اهل وعیال خود را جمع کند ودر خانه بجماعت بگزارد ونیز اختلاف کرده اند که جماعت در مسجد حی افضل است
یا در مسجد جامع واگر دو مسجد جامع باشند اختیار کند اقدم را واگر هر دو برابر باشند اختیار کند اقرب را واگر در اقرب گزارده اند وی
مسجد الابعد را اگر در اقرب آمده است نرود واگر نه در آمده است برود واتفاق دارند که جماعت بعذر ساقط میگردد واز جمله
اعذار مرض ست وبریدگی دست وپا از دو جانب وفالج واختفا از سلطان وضعیفی که نتواند بدان راه رفت وکوری نزد
ابی حنیفه وبعض گفته اند بالاتفاق وباران وگل ولای وسختی سرما در قول صحیح ودر روایت ابی یوسف گفت پرسیدم
ابو حنیفه را از حضور جماعت در گل ولای فرمود دوست تر آن ست که ترک نکند وامام محمد حدیثی روایت کرده که اذا ابتلت
النعال فالصلوٰة فی الرحال

الفصل الاول

— عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوٰة الجماعة تفضل صلوٰة الفذ —
نمازے که بجماعت بگزارند زیادتی میکند در ثواب بر نمازے که تنها بگزارند — بسبع وعشرین درجة — به بیست وهفت پایه
وفذ بفتح فا وتشدید ذال معجمه یعنی فرد وتنها ودر روایتے بخمس وعشرین آمده یعنی به بیست وپنج وگفته اند که در اکثر
روایات بیست وپنج آمده است مگر در حدیث ابن عمر آمده که بیست وهفت است شاید که نخست بیست وپنج وحی شد
پس از آن زیاده کرده شد تفضلا وامتنانا ونیز احتمال است تفاوت حال صلوٰة ومصلی ست یا بیست وهفت در جهریه
وبیست وپنج در سریه وبعض گفته اند که در ذکر قلیل نفی کثیر نیست زیرا که قلیل در ضمن کثیر واختلاف است
در آنکه این فضیلت مخصوص بجماعت در مسجد ست یا عام بعض گفته اند که مخصوص بجماعت در مسجد ست
عدد مذکور بامر شارع است که حکمت او را تحقیق بران اطلاع نیست وبعض علما مناسبات در آن ذکر کرده اند والله اعلم

متفق علیه — وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم — روایت است از ابی هریره گفت گفت
آن حضرت — والذی نفسی بیده — سوگند بآن کسے کہ بقبضہ نفس من در دست قدرت اوست — لقد هممت ان آمر بحطب
فیحطب — تحقیق آہنگ کردم کہ امر کنم بجمع کردن ہیزم پس جمع کردہ شود ہیزم — ثم آمر بالصلوٰة فیؤذن لها — پس امر کنم
باذان گفتن برائے نماز پس اذان گفتہ شود مر اورا — ثم آمر رجلا فیؤم الناس — پس امر کنم مردے را بامامت کردن مردم را
پس امامت کند ایشان را — ثم اخالف الی رجال — پس بیایم بسوئے مردانے کہ حاضر نشدہ اند برائے نماز تا بگیرم ایشان را
ناگہان یا معنی این ست کہ مخالفت کنم چیزے را کہ ظاہر کردہ ام از اقامت صلوٰة با مصلیان یا تخلف کنم از نماز و رجوع کنم بسوئے
آن مردان برائے معاقبت و تعذیب ایشان — وفی روایة لا یشهدون الصلوٰة — و در روایتے این زیادت مذکور ست
کہ الی رجال لا یشهدون الصلوٰة مخالفت کنم بسوئے مردانے کہ حاضر نمی شوند نماز را و اگر مذکور نیست ہم مراد است چنانکہ در ترجمہ
ظاہر کردیم و در تعیین این نماز احادیث مختلف آمدہ کہ جمعہ است یا عشا یا فجر و ظاہر این حدیث عام ست — فاحرق علیهم
بیوتهم — پس بسوزم بر ایشان خانہ ہائے ایشان را تا سوختہ شوند ایشان در آن و در حدیث مبالغہ است در اهتمام
تعذیب جماعہ کہ حاضر نمی شوند بجماعت کہ آن حضرت بنفس شریف خود مقید بامامت نمی شود و دیگرے را خلیفہ میگیرد و خود
بتحریق آن جماعت مشغول می شود — والذی نفسی بیده لو یعلم احدهم انه یجد عرقا سمینا — و بخدا سوگند اگر بداند یکے از ایشان
کہ می یابد استخوان فربہ را و عرق بفتح عین و سکون را استخوانے کہ گرفتہ شدہ است از وے گوشت و بعض گفتہ اند کہ عرق استخوان
با گوشت و اگر گرفتہ شود از وے گوشت آن را عرق گویند بضم عین — او مرماتین — بکسر میم و فتح آن — حسنتین —
یا می یابد دو سم گاو یا گوسپند را انگوانه در نظر حرص و طمع و دنائت ہمت وے و بعض مرماتین را تفسیر بگوشت پارہ
کردہ اند — لشهد العشاء — ہر آئینہ حاضر میگردد نماز عشا را بیان دنائت ہمت وے میکند کہ برائے این چنین اشیاء حقیر و دنیاوی
حاضر می آید و برائے ثواب آخرت و حصول قرب درگاہ حق نمی آید از سبب بے تمیزی و بیخردی — رواه البخاری و لمسلم نحوه —

وعنه قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم رجل اعمی — و ہم از ابی ہریرہ روایت است کہ آمد آن حضرت را مردے نابینا
بعض گفتہ اند مراد ابن ام مکتوم است کہ از مشاہیر صحابہ است چنانکہ در بعض روایات تصریح بدان واقع شدہ و بعض گویند
غیر اوست — فقال — پس گفت آن مرد — یا رسول الله انه لیس لی قائد یقودنی الی المسجد — بدرستی کہ شان این است
کہ نیست مرا کشندہ یعنی شخصے کہ دست مرا بگیرد و بکشد بسوئے مسجد و قود کشیدن ستور و جز آن از پیش چنانکہ سوق راندن
از پس — فسال رسول الله — پس طلب کرد و خواست آن مرد از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان یرخص له — کہ رخصت دہد
اورا و تکلیف نکند حضور مسجد را — فیصلی فی بیته — پس بگزارد آن مرد نماز در خانہ خود و مسجد نیاید — فرخص له پس رخصت کرد
آن حضرت مر اورا — فلما ولی دعاه — پس ہرگاہ کہ پشت داد آن مرد خواند آن حضرت اورا — فقال هل تسمع النداء بالصلوٰة —
پس فرمود آیا میشنوی آواز دادن را برائے نماز یعنی میشنوی اذان را — قال نعم — گفت آرے می شنوم اذان را

قال فاجب - فرمود پس اجابت کن و بیا بمسجد بہر نوع کہ باشد و درین کمال مبالغہ است در حضور مسجد بشنیدن اذان
رواہ مسلم - وعن ابن عمر انہ اذن بالصلوٰۃ - بضم ہمزہ و کسر ذال مشددہ و بفتح ہمزہ و فتح ذال ہر دو روایت آمدہ بر
وجہ اول معنی آن شود کہ آمدہ است از ابن عمر کہ اذان گفتہ شد در سفرے کہ بود وے برائے نماز و بر وجہ ثانی اذان گفت
ابن عمر و ظاہر سیاق حدیث ہمین است و از عبارت بخاری ہمین معنی ظاہر می شود کہ ابن عمر خود اذان گفتہ باشد بہر تقدیر
اذانے واقع شد برائے نماز - فی لیلۃ ذات برد و ریح - در شبے کہ خداوند سرما و باد بود - ثم قال - پس گفت موذن
یا ابن عمر در اذان - الا صلوا فی الرحال - آگاہ باشید و بدانید بگزارید نماز در مکانہا و منزلہا و رحل مسکن مرد و آنچہ با او
از رخت و اثاث اطلاق کردہ میشود بر آنچہ با او ست در سفر و در نیست کہ وقوع این قضیہ در سفر باشد - ثم قال ان رسول اللہ
پس گفت ابن عمر کہ پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم کان یامر المؤذن اذا کانت لیلۃ ذات برد و مطر یقول - بود آن حضرت
کہ امر می کرد موذن را وقتے می بود شبے خداوند سرما و باران کہ بگوید - الا صلوا فی الرحال - ازینجا معلوم شد کہ باد
و باران و سرما از اعذار ترک حضور جماعت است و ظاہر آن است کہ امر صلوا فی الرحال برائے اباحت باشد کہ مفید رخصت است
و تواند کہ محمول بر ندب بود از جہت غایت شفقت و تیسیر بر امت - متفق علیہ - وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اذا وضع عشاء احدکم واقیمت الصلوٰۃ - چون نہادہ شد طعام یکے از شما و برپا کردہ شد نماز و تکبیر آوردہ شد -
فابدؤا بالعشاء - پس آغاز کنید بطعام - ولا یعجل - بفتح یا و سکون عین و فتح جیم یعنی شتابی نکند آنکس برائے نماز -
حتی یفرغ منہ - تا آنکہ فارغ گردد از طعام خوردن و عشا بفتح عین طعام شبانگاہی خوردن و تخصیص بدان جہت آن است
کہ نماز عرب در طعام تغدی و تعشی ست کہ در چاشتگاہ و شبانگاہ بخورند و وقت نماز بہر دو صورت در ہم بود ظاہر آنست
کہ ابتدا بطعام در صورت احتیاج و ضیاع طعام ست یا نہایۃ گرسنگی تا باعث بر شغل باطن نگردد - وکان ابن عمر
یوضع لہ الطعام وتقام الصلوٰۃ - و بود ابن عمر رضی اللہ عنہما کہ نہادہ می شد برائے وے طعام و تکبیر آوردہ می شد
برائے نماز - فلا یاتیہا حتی یفرغ منہ - پس نمی آمد ابن عمر نماز را تا آنکہ فارغ می شد از طعام - وانہ لیسمع قراءۃ الامام -
و بدرستی کہ ابن عمر ہر آئینہ می شنید قراءت امام را از جہت قرب منزل ایشان از مسجد شریف و ابن عمر موصوف است
بکمال سنت و اتباع و وجود این فعل از وے ناشی از کمال استقامت و تکمیل ست - متفق علیہ - وعن عائشۃ
رضی اللہ عنہا - انہا قالت سمعت رسول اللہ - روایت ست از عائشہ کہ وے گفت شنیدم پیغمبر خدا را - صلی اللہ
علیہ وسلم یقول - میگفت - لا صلوٰۃ بحضرۃ طعام - نیک نیست نماز در حضور طعام و در بعض نسخ الطعام - ولا ہو یدافعہ
الاخبثان - و نہ در حالے کہ وے یعنی مصلی مدافعت میکنند و دور می آرند او را بول و غائط کہ موجب نقصان و حضور
و شغل خاطر ست و اگر تنگ گردد وقت چنانکہ اگر مشغول گردد بدان وقت بیرون میرود بگزارد چنانکہ ہست و کرہ العلماء -
رواہ مسلم - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اقیمت الصلوٰۃ فلا صلوٰۃ الا المکتوبۃ - چون اقامت

نماز عشا ست وقید آخر دبرے آن ست کہ گاہے بر نماز مغرب نیز اطلاق عشا میکنند و تخصیص ذکر عشائے آخرہ جہت آن ست
کہ وقت تاریکی ست و توقع فتنہ در وے بیشتر و نزدیکتر ست نہ برائے تخصیص حکم و حصر آن در وے - رواہ مسلم -

الفصل الثانی - **عن ابن عمر** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تمنعوا نساءکم المساجد
وبیوتہن خیر لہن - منع مکنید زنان خود را مسجد ہا یعنی زنان اگر بمسجد بیایند منع مکنید ولیکن اگر در خانہ نماز کنند بہتر و خانہ ہائے ایشان
بہتر ست مر ایشان را - رواہ ابوداود - **وعن ابن مسعود** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوۃ المرأۃ
فی بیتہا افضل من صلوتہا فی حجرتہا - نماز زن در درون خانہ اش فاضل تر ست از نماز وے در حجرہ اش حجرہ در ساحۃ
یعنی ناحیہ و بعضی خانہ خرد آید و این را تفسیر کردہ اند بعضی بیت و از زین العرب منقول ست کہ مراد بحجرہ خیمہ است
کہ در ہائے خانہ باشد و اوست صحن و فی این معنی ہمان صحن خانہ است - وصلوتہا فی مخدعہا افضل من صلوتہا
فی بیتہا - و نماز زن در مخدعش افضل ست از نماز وے در خانہ اش و مخدع بکسر میم و فتح آن و گاہے ضم نیز دہند و فتح
دال خانہ درون خانہ کہ نہادہ می شود در وے متاع نفیس از خدع بمعنی اخفا یعنی زن ہر چند پنہان تر و درون تر نماز گزارد
بہتر و مناسب تر - رواہ ابوداود - **وعن ابی ہریرۃ** قال انی سمعت حبی ابا القاسم گفت ابوہریرہ کہ شنیدم
محبوب خود را کہ ابو القاسم ست و حب بکسر حا و تشدید با بمعنی محبوب - صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت - لا تقبل
صلوۃ امرأۃ تطیبت للمسجد - پذیرفتہ نمی شود نماز زنے کہ خوشبوے کردہ است برائے در آمدن بمسجد حتی تغتسل غسلہا
من الجنابۃ - تا آنکہ غسل کند ہمچو غسل او کہ برائے جنابت میکند بقصد و شستن بدن ست از طیب و تعبیر بغسل جنابت اشارت ست
بآنکہ طیب برائے در آمدن در مسجد ہرگاہ کہ مہیج و محرک شہوت است در حکم جماع ست ولہذا تفسیر کردہ آن را بزنا و لہی گفتہ
کہ این بر تقدیرے ست کہ طیب تمام بدن را رسیدہ اما اگر بعضے معین را رسیدہ ہمان موضع معین را شوید - رواہ ابوداود
وروی احمد والنسائی نحوہ - **وعن ابی موسی** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کل عین زانیۃ -
ہر چشم کہ نظر بنگرد و بشہوت در زن با مرد بیگانہ نگاہ کند زنا کنندہ است بزنائے چشم - وان المرأۃ اذا استعطرت فمرت
بالمجلس - و بدرستی کہ زن چون خوشبوئے مالد پس بگذرد بمجلسے کہ در وے مردان اند و خواہد کہ خود را با ایشان نماید بطلب شہوت
فہی کذا وکذا - پس آن زن چنین و چنین ست یعنی زانیہ - رواہ الترمذی ولابی داود والنسائی نحوہ - **وعن ابی بن کعب**
قال صلی بنا رسول اللہ - نماز گزارد با پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم یوما - روزے - الصبح - نماز بامداد را - فلما سلم
قال اشاہد فلان - پس ہرگاہ کہ سلام داد گفت آیا حاضر ست فلان کس نام شخصے را برد - قالوا لا - گفتند حاضر نیست
قال - باز گفت - اشاہد فلان - نام کسے دیگر را برد - قالوا لا - این بار نیز گفتند حاضر نیست - قال ان ہاتین الصلوتین
اثقل الصلوات علی المنافقین - فرمود این دو نماز یعنی صبح و عشا گران ترین نماز ہا ست بر منافقین و تہمت نفاق بحسب
القرینہ حال بود یا علم سابق بدان داشتند و از اینجا مفہوم می گردد کہ آن دو شخص کہ حاضر نشدند موسوم بودند بنفاق واللہ اعلم

ولو یعلمون ما فیهما لاتیتموهما ولو حبوا علی الرکب - واگر بدانید ثوابی که در گزاردن این دو نماز است هر آئینه بیائید
این دو نماز را بر زانوها رونده یعنی افتان و خیزان و حبو در اصل بر دستها و زانوها راه رفتن و بعضی گفته‌اند بر دستها
و شکم رفتن و فی الصراح حبو خزیدن کودک - وان الصف الاول علی مثل صف الملائکة - و بدرستی که صف اول از نماز نزد
صف فرشتگان ست در فضل و شرف که بدرگاه کبریای آلهی ایستاده می باشند - ولو علمتم ما فضیلته لابتدرتموه - و اگر بدانید
که چیست فضیلت صف اول هر آئینه شتابی میکردید و می شتافتید در یافتن آن را و رسیدن بدان - وان صلوة الرجل مع الرجل
ازکی من صلوته وحده - و بدرستی که نماز گزاردن مرد با یک مرد پاکیزه‌تر و گوارنده‌تر و فاضل تر ست از گزاردن وے تنها
وصلوته مع الرجلین ازکی من صلوته مع الرجل - و نماز وے با دو مرد فاضل تر ست از نماز وے با یک مرد - وما کثر فهو احب
الی الله تعالی - و هر چه بسیار ست از جماعت پس آن دوست و پسندیده‌تر ست بسوی خدا و بیشتر ست از روی
ثواب - رواه ابوداود والنسائی - وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ثلثة فی قریة
ولا بدو لا تقام فیهم الصلوة - نیست هیچ سه مرد در دیهی یا در بادیه که برپا کرده نمی شود در میان ایشان نماز یعنی بجماعت - الا قد استحوذ
علیهم الشیطان - مگر آنکه چیره می گردد و غالب می آید بر ایشان شیطان - فعلیک بالجماعة - پس بر تو باد که لازم گیری جماعت را
فانما یاکل الذئب القاصیة - زیرا که می خورد گرگ گوسفندی را که دور افتاده است از رمه و جدا گشته و بعضی گفته‌اند که این حدیث دلالت دارد
بر بودن جماعت فرض کفایه فافهم - رواه احمد و ابوداود والنسائی - وعن ابن عباس قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم من سمع المنادی فلم یمنعه من اتباعه عذر - کسی که بشنود بانگ نماز را یعنی اذان را و باز ندارد او را از پیروی کردن آن
و بمسجد حاضر آمدن هیچ عذری و بهانه - قالوا - گفتند و پرسیدند صحابه در میان کلام آن حضرت که - وما العذر - و چیست عذر
که بوجود آن کسی را در حاضر نیامدن معذور می توان داشت - قال خوف - فرمود ترس یا هلاک یا زیان از دشمن یا درنده و امثال
آن - او مرض - یا بیماری و ضعفی که بوجود آن نمی تواند آمد - لم تقبل منه الصلوة التی صلی - قبول کرده نمی شود از وے نمازی که
گزارده است بی جماعت اگرچه درست بود این حدیث بظاهر خود دلالت دارد بر فرضیت جماعت یا بر تاکید و مبالغه سخت
در اتمام بیان والله اعلم - رواه ابوداود والدارقطنی - وعن عبدالله بن ارقم صحابی ست اسلام آورد سال
فتح و کاتب وحی بود و کاتب ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بود و تولیت بیت المال می کرد برای عثمان پس استعفا نمود از آن -
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول - گفت شنیدم آن حضرت را که می گفت - اذا اقیمت الصلوة ووجد احدکم
الخلاء - وقتی که برپا کرده شود نماز و تکبیر آورده شود و بیابد یکی از شما حاجت رفتن در مستراح یعنی بول یا غائط
بطریق مدافعت - فلیبدا بالخلاء - پس باید که آغاز کند برفتن بسوی خلا یعنی اگرچه فوت گردد جماعت چه از طهارت
و تکمیل آن اهم و اقدم ست از جماعت - رواه الترمذی وروی مالک و ابوداود والنسائی نحوه - وعن ثوبان
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلث لا یحل لاحد ان یفعلهن - سه خصلت ست که حلال نیست هیچ کسی را که بکند آنها را

ونزد ائمہ دیگر اعادہ کنند الفجر ونزد امام احمد اگرچہ بجماعت گزاردہ باشد ونزد ما حدیث نہی مقدم وراجح است از جہت
زیادت قوت وصحت آن واز جہت آنکہ محرم مقدم است بر مبیح یا محمول است بر ما قبل النہی از جہت جمع بین الادلۃ ودر بعض
احادیث استثناء مغرب نیز وارد یافتہ است واللہ اعلم — وعن ابی الشعثاء — بفتح شین معجمہ وسکون عین مہملہ
وثاء مثلثہ ومد — قال خرج رجل من المسجد بعد ما اذن فیہ — ابو الشعثاء از ثقات تابعین است گفت بیرون آمد مردے از مسجد
بعد از آنکہ اذان گفتہ شد در مسجد — فقال — پس گفت — ابو ہریرۃ اما ہذا فقد عصی ابا القاسم — اما این مرد پس بتحقیق گناہ کرد ابو القاسم را
صلی اللہ علیہ وسلم رواہ مسلم — وعن عثمان ابن عفان رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ادرکہ
الاذان فی المسجد — کسے کہ دریابد اورا بانگ نماز در مسجد — ثم خرج لم یخرج لحاجۃ — پس بیرون آید در حالیکہ بیرون نیامدہ است
برائے کار وے ضروری — وہو لا یرید الرجعۃ — ووے نخواہد باز آمدن را در مسجد — فہو منافق — پس وے منافق است
در جہت نفع را کہ مسجد در روایت است — رواہ ابن ماجہ — وعن ابن عباس عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال من سمع
النداء فلم یجبہ فلا صلوۃ لہ — کسے کہ شنود اذان را پس اجابت نکند و در مسجد نیاید پس نیست نماز مر اورا — الا من عذر —
مگر از جہت عذرے از اعذار کہ سابقاً ذکر کردہ شد — رواہ الدارقطنی — وعن عبد اللہ ابن ام مکتوم — صحابی است مشہور
کہ اعمی بود — قال — گفت — یا رسول اللہ ان المدینۃ کثیرۃ الہوام والسباع — بدرستیکہ مدینہ بسیار است در وے گزندہا
و درندہا — وانا ضریر البصر — ومن نابینا ام — فہل تجد لی من رخصۃ — پس آیا می یابی برائے من رخصتے در ترک و آسانی
کہ روا داری برائے من ترک جماعت — قال ہل تسمع حی علی الصلوۃ حی علی الفلاح — فرمود آن حضرت آیا می شنوی
این کلمات را کہ در آنہا دعوت و بشارت است بسوے رستگاری و دریافت مقصود و غرض شنیدن اذان است و تخصیص این دو کلمہ از این
جہت است کہ آنہا دعوت است — قال نعم — گفت عبد اللہ آرے می شنوم — قال — گفت آنحضرت — فحی ہلا — پس اجابت کن و بیا
ولم یرخص — و رخصت نکرد — حی ہلا کلمہ ایست کہ در مقام حث و استعجال استعمال کنند ہا در وے بجائے الف است و اصل وے
از حی بمعنی ہلا شتاب و این لفظ مرکب است از حی وہلا و ہر دو کلمہ تعجیل اند و چون وقف کنی حی ہلا گوئی و روا بود
کہ در حال وصل تنوین در آری و گوئی حی ہلا و تحقیق این لفظ در باب اذان نیز گزشتہ — رواہ ابو داود والنسائی —
وعن ام الدرداء قالت — گفت ام درداء کہ زوجہ ابی الدرداء است — دخل علی — در آمد بر من — ابو الدرداء
وہو مغضب — و حال آنکہ وے در غضب در آوردہ شدہ است و خشمگین است — فقلت ما اغضبک — پس گفتم من چہ چیز
در غضب آوردہ است ترا و باعث خشم تو چیست — قال — گفت ابو الدرداء — واللہ ما اعرف من امر محمد شیئا
سوگند میخورم بخدا نمی شناسم از کارہائے محمد صلی اللہ علیہ وسلم شیئا — چیزے را — الا انہم یصلون جمیعا — مگر آنکہ ایشان
نماز میگزارند بجماعت یعنی و آن را نیز ترک میکنند — رواہ البخاری — وعن ابی بکر بن سلیمان بن ابی حثمۃ — بفتح حاء
مہملہ وسکون ثاء مثلثہ — قال ان عمر بن الخطاب رضی اللہ عنہ فقد سلیمان بن ابی حثمۃ فی صلوۃ الصبح — گفت کہ عمر

بالتوالمساجد — روایت میکند مجاهد که از علماے تابعین و قراے ایشان و اعلام دین ست از ابن عمر که آن حضرت گفت
باید که منع نکند هیچ مردے کسان خود را از زنان مثل زوجه و ام و اخت و غیر ایشان از آمدن ایشان به مسجدها
فقال ابن لعبد الله ابن عمر — پس گفت پسرے که مر عبد الله بن عمر راست که همان بلال باشد لیکن درین حدیث مبهم آورده
و تعیین اسم نکرده — فانا نمنعهن — پس ما البته منع میکنیم ما دیگر ایشان زنان را که مساجد روند — فقال عبد الله احدثک عن رسول الله —
حدیث میکنم من ترا از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و تقول هذا — و میگوئی تو این سخن — فما کلمه عبد الله حتی مات — پس کلام نکرد
آن پسر را عبد الله تا آنکه مرد عبد الله با آن پسر و درین حدیث هجران ولد است از جهت ترک سنت — رواه احمد —

باب تسویة الصف

مراد به تسویه صف آن ست که متصل بایستند و در میان فرجه نگذارند و پس
و پیش نایستند و هموار بایستند و اگر صفوف متعدد باشند پیوسته و اتمام نمایند و در رنگ خطوط متوازیه که در میان ایشان
برابر باشد و رعایت ترتیب نمایند و این از آداب ظاهر ست که ترک آن موجب اختلال احوال باطن ست کما قالوا
الظاهر عنوان الباطن چنانکه در حدیث آمده که برابر بایستید و اختلاف نکنید تا مختلف نگردد دلهاے شما چنانکه
شرح آن کرده شود

الفصل الاول

عن النعمان بضم نون — بن بشیر بفتح با و کسر شین از صغار صحابه است تولد او بر سر
چهارده ماه از هجرت ست و وے اول مولود ست در انصار بعد از هجرت چنانکه عبد الله بن زبیر اول مولود ست
از مهاجرین و در وفات آنحضرت هشت ساله و هفت ماهه بود اهل مدینه میگویند که او را از آنحضرت سماع نیست و اهل عراق
تصحیح میکنند سماع او را — قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یسوی صفوفنا — بود آن حضرت که برابر میکرد صفهاے
ما را یعنی در نماز — حتی کانما یسوی بها القداح — تا آنکه گویا برابر میکرد بآن صفوف قداح را قداح جمع قدح بکسر قاف چوب تیر
پیش از آنکه پر و پیکان نشانند و بعد از پر و پیکان نشاندن سهم خوانند و آن مثل ست در راستی و همواری که بوے تیرها را
راست و هموار گردانند. و درینجا مبالغه است که صف ها را مشابه راست و برابر میکرد که تیرها را بوے راست و هموار توان کرد
و بعض شارحان گویند اینجا عبارت مقلوب ست و معنی آن ست که گویا برابر میکند آنها را القداح — حتی رأی انا قد عقلنا
عنه — تا آنکه دید و دانست آن حضرت که ما بتحقیق فهمیدیم و آموختیم از قول و فعل وے این سنت و این ادب را
در نماز — ثم خرج یوما فقام — بعد ازان بیرون آمد آن حضرت روزے از خانه پس بایستاد حتی کاد ان یکبر — تا آنکه نزدیک
بود که تکبیر گوید براے احرام — فرأی رجلا بادیا صدره من الصف — پس دید مردے را که ظاهر و بیرون ست سینه
آن مرد از صف — فقال عباد الله لتسون صفوفکم — پس گفت اے بندگان خدا هر آئینه باید که برابر و هموار کنید شما صفهاے
خود را — او لیخالفن الله بین وجوهکم — یا آنکه بتحقیق مخالفت می اندازد خداے تعالے در میان ذاتهاے شما چنانکه
در حدیث ابی مسعود آمده که اختلاف نکنید که مختلف گردد دلهاے شما و آن بسبب این ست که در اختلاف و تقدم و تفوق

بعض ببعض تنافر قلوب وحدوث کینہ ووحشت واثارت عداوت ست وشاید کہ آن منجر گردد باختلاف کلمہ ودین
واختلال شوکت اسلام یا در ترک اطاعت وامتثال امر خدا ورسول او طریان ظلمت وکدورت ست بر قلوب کہ سرایت
میکند از ظواہر بواطن وجود آنکہ شاید روے سرے وخاصیتے باشد در حدوث اختلاف چنانکہ از سیاق احادیث
ظاہر می گردد وبعض گویند مراد بمخالفت وجوہ آن ست کہ بگرداند او را خداے تعالیٰ بجانب پشتہا یا مسخ کند بصورت
بعض حیوانات چنانکہ در مخالفت امام واقع شدہ است کہ نمی ترسد آنکہ بر میدارد سر پیش از امام کہ بگرداند سر او را مانند
سر حمار۔ رواہ مسلم۔ وعن انس قال اقیمت الصلوٰۃ فاقبل علینا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بوجہہ۔ تکبیر گفتہ شد
براے نماز پس روے آورد بما والتفات کرد بجانب ما بروے مبارک خود پیغمبر خدا۔ فقال۔ پس گفت۔ اقیموا
صفوفکم وتراصوا۔ راست گردانید صفہاے خود را ومتصل بایستید تا درمیان فرجہ نماند چنانکہ گویا خشتہاے
بنا بیکدیگر متصل می نشینند ودر تمام نماز ہم برین حال باشید وازان غافل نشوید۔ فانی اراکم من وراء ظہری۔ پس
بدرستی کہ من می بینم شمارا از پس پشت خود بدل یا بچشم بطریق اعجاز ودر نماز نورانیتے خاص حاصل می شد کہ بدان مینگریست
ومیگردید وتحقیق این معنی سابقاً گذشتہ است۔ رواہ البخاری۔ روایت کرد این را بخاری۔ وفی المتفق علیہ۔
ودر حدیثے متفق علیہ این چنین آمدہ است کہ۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ اتموا الصفوف۔ تمام کنید صفہا را۔ فانی
اراکم من وراء ظہری۔ واتمام صفوف یا بمعنی تسویہ آنہا ست یا بمعنی آنکہ تا صف اول تمام نشود صف دوم
نسازند وبہتر آن ست کہ شامل ہر دو معنی ارادہ نمایند وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سووا صفوفکم فان
تسویۃ الصفوف من اقامۃ الصلوٰۃ۔ برابر سازید صفہاے خود را زیرا کہ تسویہ صفوف از جملہ اقامت نماز ست
کہ امر کردہ شدہ ست بدان ومدح کردہ شدہ است در آیات کثیرہ مثل یقیمون الصلوٰۃ واقیموا الصلوٰۃ والمقیمین الصلوٰۃ
وغیر آن وگفتہ اند کہ در ہر موضع کہ مدح کردہ شدہ است صلوٰۃ وفاعل را بآن اقامت ست واما اہل صلوٰۃ کہ سہے ذم
بران نیز آمدہ مثل فویل للمصلین الذین ہم عن صلوتہم ساہون۔ متفق علیہ۔ این حدیث در بخاری ومسلم ہر دو ست۔
الا ان عند مسلم۔ مگر آن ست کہ نزد مسلم بجاے لفظ من اقامۃ الصلوٰۃ۔ من تمام الصلوٰۃ۔ واقع شدہ وحاصل معنی
ہر دو عبارت یکے ست۔ وعن ابی مسعود الانصاری قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یمسح مناکبنا
فی الصلوٰۃ۔ روایت ست از ابی مسعود انصاری کہ از مشاہیر صحابہ ست سواے ابن مسعود رضی اللہ عنہما گفت
بود آن حضرت کہ مسح میکرد کتفہاے ما را در نماز وبدست برابر وہموار می ساخت آنہا را وتسویہ میکرد صفہاے نماز را۔
ویقول استووا ولا تختلفوا فتختلف قلوبکم۔ برابر شوید وموافق باشید واختلاف مکنید پس مختلف گردد دلہاے
شما شرح این گذشت۔ یعنی بحذف یا وتخفیف نون ودر بعض نسخ لیلینی بثبوت یا ونون تاکید وبعض رواۃ بثبوت یا
وسکون وے نیز روایت کردہ اند وگفتہ اند کہ این غلط ست وصواب آن ست کہ صحیح ست ولیکن نادرست۔

منکم اولوا الاحلام والنهی - بیان ترتیب صفوف میکند و میفرماید که متصل شوند مرا و در صف اول بایستند خداوندان خرد و
عقل و احلام جمع حلم است بکسر حا بمعنی تثبت و وقار و حقیقت حلم ضبط نفس است نزد هیجان غضب و بعقل نیز تفسیر کرده اند
باعتبار آنکه مرد را حلیم گردانید - و نهی جمع نهیه بضم نون بمعنی عقل زیرا که وی ناهی است مرد را
از کار ناشایسته و بر معنی اول از قبیل تاکید و تفسیر بود و حکمت در ایستادن اهل عقل و فضل آن است که تا یاد گیرند کیفیت
صلوة و احکام آن را و برسانند بامت - ثم الذین یلونهم - پس آن کسانی که قریب اند بایشان در رتبه چنانکه صبیان
تا آنها که قریب ببلوغ اند که ایشان را مراهق خوانند - ثم الذین یلونهم - پس آن کسانی که نزدیک و متصل اند بایشان
چنانکه خناثی که علامت مردی و زنی هر دو دارند و مشتبه است که بعد از وی صف نسا خواهد بود - قال - گفت
ابن مسعود - فانتم الیوم اشد اختلافا - پس شما امروز سخت ترید از روی اختلاف در کلمه و وقوع فتن و از سبب ترک تسویه
صفوف و عدم امتثال امر شارع است - رواه مسلم - وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیلنی
منکم اولوا الاحلام والنهی ثم الذین یلونهم ثلثا - و درین حدیث ثم الذین یلونهم را سه بار ذکر کرده است پس مراتب صفوف چهار
خواهد بود و در حدیث سابق مرتبه نسا را ذکر نکرده از جهت تعیین آن و ذکر کرده است در هدایه که صف اول برای مردان
بعد از وی صبیان بعد از وی نسا و ذکر نکرده صاحب هدایه خناثی را و شیخ ابن الهمام گفته است که صف خناثی
میان صبیان و نسا است و همچنین است در وقایه و مذهب شافعیه نیز همین است چنانچه در شرح شیخ مذکور است -
وایاکم وهیشات الاسواق - و دور دارید خود را از بلند کردن آوازها در مساجد چنانکه در بازارها میکنند یا مراد
اختلاط با الحان یا صبیان مذکور باشد چنانچه گفته شد و در اسواق یا مراد آن است که دور باشید از بازارها
و اشتغال بکارهای آن تا مانع آید از سبقت کردن بجماعت و اتصال با من در صف اول و بعضی گفته اند معنی حدیث
آن است که حذر کنید از هنگامه کردن در بازارها و در مواضع که مانع آید از حضور قلب بکثرت اصوات کذا هیشات
جمع هیشه است و هو شنیدن فتنه و تهیج و اضطراب و بعضی بمعنی اختلاط نیز آمده - رواه مسلم - وعن ابی سعید الخدری
قال رأی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی اصحابه تأخرا - گفت دید آن حضرت در یاران خود پس ماندنی را یعنی در
صفوف صلوة یا در اخذ علم و طلب فرید و بر وجه اول مبنی قول وی - فقال لهم تقدموا - پس گفت مر ایشان را پیش آئید
و در صف سابق بایستید - وائتموا بی - و اقتدا کنید بمن یعنی بایستید پس من متصل تا افعال مرا دیده بکنید - ولیأتم
بکم من بعدکم - و باید که اقتدا کنند بشما آنانکه پس شما ایستاده است زیرا که صف پسین متابعت
پیشین میکند و افعال او را دیده میکنند و آنها که سابق اند اسبق اند در علم باحوال امام و حرکات و سکنات وی
و اسبق و اسرع اند در اتباع وی - ولا یزال قوم یتأخرون حتی یؤخرهم الله - همیشه اند قومی که پس مانند از صفوف
تا آنکه پس مانده افگند ایشان را خدا از عظیم ثواب و فضل رحمت خود و بر وجه ثانی پس ماندن در علم و بیان دریست

علم و معرفت و اکتساب فضائل و کمالات و اقتدا کنید درین باب بمن که با وجود مرتبهٔ رسالت و غفران ذنوب ما تقدم
و ما تأخر چگونه مبالغه میکنم در عمل و عبادت و طلب یا فضیلت و طلب یا این بیان تقدم و قرب و طلب ست یعنی تقدم نمائید در طلب بمن ست
که اتباع من کنید قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و چون شما کامل شوید در دین تکمیل دیگران میکنید و دیگران
که از شما بیایند متابعت شما کنند یا این امر به دیگران ست که ایشان نیز در طلب و تعطش متابعت شما کنند و هر که دور افتاد
از طلب و سستی کرد دوران دور افتاد از مرتبهٔ قرب و وصول شعر تو راه نرفته از آن معذوری * ورنه که زد این
در که بر تو نگشودند * هر قدر که توانید تقصیر مکنید سعیت اند برین ره دیگران چنان نکنی * دست و پاے بزن یا نکنی *
و ظاهر عبارت حدیث درین معنی ست ولیکن بعض محدثان آن را در باب تسویهٔ صفوف آورده اند و آن نیز فرد طلب
قرب و کمال ست ولیکن خصوصیت نسبت بآن والله اعلم - رواه مسلم - وعن جابر بن سمرة قال خرج علینا رسول الله
گفت جابر بن سمره که صحابی عامری و ابن اخت سعد بن ابی وقاص ست بیرون آمد بر ما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فرآنا حلقا - پس دید ما را حلقه حلقه نشسته هر چندی کس با یاران و مخصوصان خود نشسته و حلق بکسر حا جمع حلقه بفتح حا و سکون
لام مثل بدره و بدر و قصعه و قصع لغت مشهور این ست و بعض گفته اند بفتح حا ست مثل تمره و تمر و حلقه بفتح لام نیز آمده
و جمع وے حلق بفتحتین و بعضے از علماء لغت آن را انکار کرده اند - فقال ما لی اراکم عزین - چیست مرا که می بینم شما را حلقه حلقه نشسته
انکار ست بر ایشان در نشستن برین حالت که علامت تفرق قلوب و اختلاف و مباینت آنهاست و عزین جمع عزه
دران ست و عزین جمع عزه بکسر و تخفیف گروه جمع از مردم و در باب الجمعه بیاید که این تحلیق در روز جمعه بود در وقت خطبه
یا پیش از نماز - ثم خرج علینا - پس بیرون آمد آن حضرت بر ما بار دیگر - فقال الا تصفون کما تصف الملائکة عند ربها -
پس گفت آیا صف نمی بندید چنانکه صف می بندند فرشتگان نزد پروردگار خود در قیام برای طاعت و این
در نماز خواهد بود - فقلنا - پس گفتیم ما - یا رسول الله وکیف تصف الملائکة عند ربها - چگونه صف می بندند فرشتگان نزد
پروردگار خود - قال یتمون الصفوف الاولی ویتراصون فی الصف - گفت تمام میکنند صفهای نخستین را و پیوسته
بیکدیگر می ایستند در صف اگر گویی صف نخستین یکے خواهد بود جمع آوردن چه ملاحظه است جواب این آنکه ملائکه هر جا در
آسمان و در هر بقعه بر زمین صفها می بندند و در هر جا صف نخستین را تمام میکنند - رواه مسلم - وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم خیر صفوف الرجال اولها وشرها آخرها - بهترین صفهاے مردان نخستین آنهاست
و بدترین صفهاے مردان پسین آنهاست - وخیر صفوف النساء آخرها وشرها اولها - و بهترین صفهاے زنان پسین
آنهاست و بدترین صفهاے زنان پیشین آنهاست یعنی مردان باید که در پیش صف بایستند و مقدم باشند بر صف
زنان و زنان پس متأخر از مردان چنانکه در ترتیب صفوف گذشت - رواه مسلم

الفصل الثانی

عن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم رصوا صفوفکم وقاربوا بینها [illegible]

یقول عن یمینہ اعتدلوا سووا صفوفکم - بود آن حضرت میگفت از جانب دست راست خود راست باشید برابر
کنید صفہائے خود را - وعن یسارہ اعتدلوا سووا صفوفکم - واز جانب دست چپ نیز میگفت از جہت غایت
اہتمام واحتیاط دران - رواہ ابوداود - وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیارکم
الینکم مناکب فی الصلوٰۃ - بہترین شما کسانے اند کہ نرم تر است کتفہائے ایشان در نماز این را چند وجہی گفتہ اند
یکی آنکہ ایستادہ نشست و سکون کسے را اگر کتف او را کسے بیرون برآمدہ است از صف پیش و پس کشند تا برابر گردد و صف بعضی گفتہ اند
کہ اگر یکے خواہد کہ در صف در آید منع نکنند او را و کنار دہد کہ در آید خصوصا کہ برائے سد خلل صف و فرجہ آن در آید و گویند
کہ لین منکب کنایت از سکون و خشوع و سکینہ و وقار است - رواہ ابوداود

الفصل الثالث - عن انس قال کان النبی - بود پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یقول میگفت - استووا
استووا استووا - سہ بار کہ برابر گیرید راست و درست باستید در صف نماز - فوالذی نفسی بیدہ انی لاراکم من خلفی
کما اراکم من بین یدی - پس سوگند بخدائے کہ نفس من در دست قدرت اوست بدرستی کہ من می بینم شما را از پس خود
چنانکہ می بینم شما را از پیش خود - رواہ ابوداود - وعن ابی امامۃ بضم ہمزہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
ان اللہ وملائکتہ یصلون علی الصف الاول - بدرستی کہ خدا و فرشتگان وے درود می فرستند بر صف اول - قالوا گفتند
یارسول اللہ وعلی الثانی - و بر ثانی نیز یعنی ہم با صف اول و بر صف ثانی و این را عطف تلقینی میگویند یعنی بطریق تلقین
میگویند متکلم را کہ عطف کن و این را نیز ذکر کن - قال - گفت آن حضرت در جواب ایشان - ان اللہ وملائکتہ یصلون علی الصف
الاول - باز دعا برائے صف اول کرد و صف ثانی را ذکر نکرد - قالوا - باز گفتند صحابہ - یارسول اللہ وعلی الثانی
قال - باز گفت آن حضرت - ان اللہ وملائکتہ یصلون علی الصف الاول قالوا یارسول اللہ وعلی الثانی قال وعلی الثانی -
بار سوم گفت وعلی الثانی ما ناکہ بالتماس آن حضرت درین مرتبہ وحی شد با شمول صف ثانی بصف اول و دیر تر فضیلت
و معلوم گشت انحطاط او در درجہ از صف اول - وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت آنحضرت سووا صفوفکم
برابر سازید صفہائے خود را - وحاذوا بین مناکبکم - و راستی و برابری کنید میان شانہائے خود - ولینوا فی ایدی
اخوانکم - و نرمی کنید در پیش دستہائے برادران خود این عبارت یعنی اول کہ در حدیث ابن عباس گفتہ شد مناسب ست
ولینوا بتخفیف و تشدید ہر دو روایت کردہ اند و صواب تخفیف است - وسدوا الخلل - و بپوشید رخنہ ہائے صف را -
فان الشیطان یدخل فیما بینکم بمنزلۃ الحذف - زیرا کہ بدرستی کہ شیطان در می آید در میان شما در شکل حذف -
یعنی اولاد الضان الصغار - یعنی بچہ گوسفند سیاہ پیش را کہ خرد اند - رواہ احمد - وعن ابن عمر قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اقیموا الصفوف وحاذوا بین المناکب وسدوا الخلل ولینوا بایدی اخوانکم ولا تذروا فرجات للشیطان
پس نگذارید فرجہائے شیطان - ومن وصل صفا وصلہ اللہ - و کسے کہ بپیوند صف را و متصل دارد بپیوند دارد او را

خدا از فضل و رحمت خود۔ ومن قطعه قطعه الله۔ و کسے که ببرد و رخنه کند در آن ببرد او را خدا و دور اندازد او را از مقام قرب و رحمت و کرامت۔ رواه ابوداود۔ روایت کرد این حدیث را ابوداود۔ وروی النسائی منه قوله۔ و روایت کرده است نسائی ازین حدیث قول او را۔ ومن وصل صفا الی آخره۔ و اول حدیث را از اقیموا الصفوف تا این قول روایت نکرده۔ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم توسطوا الامام۔ بگردانید امام را میان خود چنانکه بایستید پس و دست راست او و چپ او۔ وسدوا الخلل۔ و به بندید فرجه را۔ رواه ابوداود۔ وعن عائشة قالت قال رسول الله۔ روایت است از عائشه رض که گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لایزال قوم یتاخرون عن الصف الاول۔ همیشه بوند گروهے که پس می افتادند از صف نخستین و طلب نیکوئی و بیشی را در مقام فضل و ثواب۔ حتی یؤخرهم الله فی النار۔ تا آنکه پس اندازد خدا ایشان را و متخلف گردانید مرتبه ایشان را و انداخت در آتش دوزخ۔ رواه ابوداود۔ وعن وابصة بکسر بائے موحده و بعد ازان صاد مهمله۔ بن معبد۔ بفتح میم و سکون عین و فتح با و او را صحبت ست قدوم آورد و در سنه تسع سال دیگر بازگشت بود نزول کرد کوفه را بعد ازان آمد بجزیره و مرد بجزیره و قبر او در انجاست۔ قال رای رسول الله صلی الله علیه وسلم رجلا یصلی خلف الصف وحده۔ و دید آن حضرت مردے را که میگزارد نماز پس صف نخستین تنها۔ فامره ان یعید الصلوة۔ پس امر فرمود او را که بازگزارد نماز را بجهت تغلیظ و تشدید بر تقصیر از تقدم نه از جهت بطلان و فساد نماز و نزد امام احمد و بعض ائمه دیگر باطل می گردد نماز تنها گزارنده پس صف با وجود امکان دخول در صف از جهت این حدیث و احادیث دیگر و بعضے از اهل مذهب ایشان استثنا کرده اند نماز جنازه را و گفته که هیچ کس باشند از برائے تحصیل سه صف که مستحب ست در آن و بخلاف زن که پس مردان بگزارد و نیز فساد صلوة نزد ایشان بر تقدیرے ست که تمام نماز خلف صف تنها بگزارد اما اگر احرام خلف صف بست و بعد ازان بصف در آید فاسد نگردد چنانکه در باب الموقف از حدیث ابی بکره معلوم گردد و هم در مذهب امام احمد حکم نماز گزار در پهلوے امام بر دست چپ همین ست۔ رواه احمد والترمذی وابوداود وقال الترمذی هذا حدیث حسن۔ و ابن حبان و حاکم آن را تصحیح نموده و حدیث دیگر صحیح روایت میکند لا صلوة للذی خلف الصف و نزد ائمه دیگر محمول بر نفی کمال ست

باب الموقف

باب در بیان جائے ایستادن امام و ماموم در نماز که پیش تر بایستد یا در پهلو یا جانب راست یا چپ

الفصل الاول

عن عبد الله بن عباس قال بت فی بیت خالتی میمونة۔ گفت ابن عباس شب گذرانیدم در خانه خاله خود میمونه که یکے از ازواج مطهره است۔ فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی۔ پس برخاست آن حضرت که نماز شب کند پس من نیز برخاستم و وضو کردم و آب وضوئے آن حضرت را مهیا ساختم پس آنحضرت وضو کرد و بنماز ایستاد من نیز ایستادم۔ فقمت عن یساره۔ پس ایستادم من از جانب دست چپ آنحضرت و حدیث اینجا مختصر ست و تمام آن در باب قیام اللیل بیاید ان شاء الله تعالیٰ۔ فاخذ بیدی من وراء ظهره۔ پس گرفت آنحضرت دست مرا از پس پشت

خود۔ فعل لی کذلک من وراء ظهره الی الشق الایمن۔ پس بگردانید مرا یعنی و دست من گرفته از پس پشت خود یعنی به
دست راست یا در وقت گفتن این لفظ تصویر کرده باشد و نموده باشد گردانیدن را و کذلک اشارت باین حالت ست چنانچه
عادت ست در امثال این حکایات خصوصا عرب را که لفظ با اشارت جمع کنند قاله ہم۔ متفق علیه۔ **وعن جابر**
قال قام رسول الله۔ روایت ست از جابر گفت ایستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لیصلی تا بگزارد نماز را ظاهر در نماز
شب است چنانکه در حدیث ابن عباس بود و احتمال نافله دیگر هم دارد که گاه گاهی بجماعت واقع می شد۔ فجئت حتی
قمت عن یساره۔ پس آمدم تا ایستادم از جانب چپ آن حضرت۔ فاخذ بیدی فادارنی حتی اقامنی عن یمینه۔ پس
گرفت آن حضرت دست مرا پس بگردانید مرا تا آنکه ایستاده کرد مرا از جانب راست خود۔ ثم جاء جبار بن صخر۔ پس آمد جبار
بن صخر که از انصار بود و از جمله هفتاد تن بود که در لیلة العقبه حاضر بودند۔ فقام عن یسار رسول الله۔ پس ایستاد
جانب چپ پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاخذ بیدینا جمیعا۔ پس گرفت آن حضرت دست هر دو ما را بهم۔ فدفعنا۔
پس دور کرد و براند هر دو ما را هم مرا از جانب راست و هم جبار را از جانب چپ۔ حتی اقامنا خلفه۔ تا آنکه ایستاده کرد
ما را پس خود از اینجا معلوم شد که مقتدی اگر یکی بود جانب راست امام بایستد و اگر زیاده اند خلف امام بایستند۔
رواه مسلم۔ **وعن انس** قال صلیت انا ویتیم فی بیتنا خلف النبی۔ گفت انس نماز گزاردم من و یتیمی که در خانه ما بود
پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم وام سلیم خلفنا۔ وام سلیم که نام مادر انس ست پس ما بود و ازین حدیث معلوم شد ایستادن
صبی با رجل در صف چه یتیم جز صبی را نگویند و بعض گفته اند که یتیم نام برادر انس ست که صبی نبود پس دلالت نیست
مر این حدیث را بر ایستادن صغیر با مرد و می توان گفت که چون نماز نفل بود مسامحه رفته باشد و آن احکام سابق در نماز
فرض ست والله اعلم۔ رواه مسلم۔ **وعنه** ان النبی۔ و هم از انس ست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم صلی به وبامه او خالته۔
نماز گزارد با وی و با مادر وی که ام سلیم ست یا خاله وی شک راوی ست۔ قال۔ گفت انس۔ فاقامنی عن یمینه واقام
المرأة خلفنا۔ پس ایستاده گردانید مرا بجانب راست خود و ایستاده گردانید زن را که مادر وی یا خاله باشد پس ما و درین حدیث
ذکر یتیم نیست۔ رواه مسلم۔ **وعن ابی بکرة** انه انتهی الی النبی۔ روایت ست از ابی بکره که صحابی مشهور ست که وی
رسید بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم وهو راکع۔ و حال آنکه آن حضرت در رکوع بود پس نیت کرد ابوبکره و تکبیر بست پیش از آنکه
بصف رسد تا آن حضرت را در رکوع بیابد و داخل رکعت گردد و فضل تکبیر اولی دریابد۔ فرکع قبل ان یصل الی الصف۔
پس رکوع کرد پیش از آنکه برسد بصف۔ ثم مشی الی الصف۔ پس برفت در حالت رکوع بسوی صف۔ فذکر ذلک للنبی۔ پس
ذکر کرده شد این فعل ابی بکره مر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال زادک الله حرصا۔ زیاده گرداناد ترا خدا [illegible] در
طلب خیر و وصول بمقام قرب۔ ولا تعد۔ و باز مگرد باین فعل که تنها استاده باشد خلف صف یا رکوع پیش از وصول
بصف یا مشی بسوی صف در نماز لیکن این امر ست با ایستادن [illegible] که احرام بسته لیکن این حدیث دلالت دارد۔

که انفراد خلف صف مبطل صلوة نیست زیرا که امر باعادهٔ صلوة نکرد و بعض رواة ولا تعد بسکون عین و ضم دال نیز
ضبط کرده اند از عود یعنی و دویدن یعنی چندان شتابی در مشی مکن که بحد دویدن برسد و اول صحیح تر است روایة و درایة

رواه البخاری

الفصل الثانی — عن سمرة بن جندب قال امرنا رسول الله گفت امر کرد ما را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
اذا کنا ثلثة ان یتقدمنا احدنا — وقتی که باشیم ما سه کس در نماز که پیش شود ما را یعنی امام شود یکی از ما و اقتدا کنند
بوی دو کس — رواه الترمذی — وعن عمار انه ام الناس بالمدائن — روایت است از عمار بن یاسر رضی الله عنه
که وی صحابی مشهور است و در صحبت امیر المؤمنین علی بود و در صفین کشته شد و آنحضرت او را فرموده بود تقتلک الفئة
الباغیة که وی امامت کرد مردم را بمدائن که نام شهری است — وقام علی دکان یصلی والناس اسفل منه — و بایستاد
عمار بن یاسر بر دکانی و بایستادند مردم که اقتدا کرده بودند بوی پایان تر از آن — فتقدم حذیفة فاخذ علی یدیه — پس
پیش رفت حذیفه پس گرفت هر دو دست عمار را و کشید او را از پس پشت وی و نهاد دست خود را بر وی — فاتبعه عمار — پس
متابعت کرد و انقیاد نمود عمار حذیفه را — حتی انزله حذیفة — تا آنکه فرود آورد عمار را حذیفه از دکان — فلما فرغ عمار من صلوته —
پس هرگاه که بپرداخت عمار از نماز خود — قال له حذیفة گفت مر او را حذیفه — الم تسمع رسول الله — آیا نشنیده تو پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم یقول — که می گفت — اذا ام الرجل القوم فلا یقم فی مقام ارفع من مقامهم — چون امامت کند مردی
قومی را پس باید که بایستد آن مرد در جای بلندتر از جای ایستادن این قوم — او نحو ذلک — یا مانند این گفت
آنحضرت لفظ آنحضرت شخص معلوم حذیفه بود ازین جهت این شک کرد که این لفظ گفت یا مانند این گفت — فقال عمار
لذلک اتبعتک حین اخذت علی یدی — پس گفت عمار ازان جهت متابعت کردم من ترا هنگامی که گرفتی تو هر دو دست مرا
و فرود آوردی — رواه ابوداود — ازینجا ظاهر می شود که عمار رسیده است این مسئله را و شنیده از آنحضرت صلی الله علیه وسلم
اگر گفته شود که چون رسیده است چرا که از اول ارتکاب این فعل کرد جواب آنکه شاید فراموش کرده بود و چون تعرض کرد او را حذیفه
یاد آمد یا فعل عمار خلاف اولی بود و اصل جواز داشت لیکن آن چه حذیفه اختیار کرد اولی و افضل را بود آنکه مذهب ما
آن است که مکروه است که امام تنها بر دکان باشد زیرا که درین تشبه است باهل کتاب که ایشان مخصوص میگردانند امام خود را
بمکان مرتفع اما اگر بعضی از قوم نیز با امام باشند مکروه نباشد همچنین اگر قوم بر دکانی باشند و امام تنها پایان مکروه نبود در ظاهر
روایة از جهت عدم تشبه و بعضی گویند مکروه است بجهت آنکه در وی خوار داشتن امام است و تقصیر کردن در حق وی
و اختلاف است در مقدار دکان و ارتفاع وی که متعلق است بوی کراهت بعضی گفته اند که مقدار قامت است
و بعضی گفته اند مقدار آنچه واقع گردد بوی امتیاز و گفته اند مثل ذراع چنانچه در ستره و این قول مختار است و شیخ ابن الهمام گفته
که وجه ثانی اوجه است زیرا که موجب کراهت شبهه خوار داشتن امام است و متحقق می گردد بوی و مقتصر نیست بر قدر ذراع و معلوم

نشده است مقدار دکان که عمار ابن یاسر رضی الله عنه بر وے نماز می کرد و اگر مقدار آن معلوم بودے تحت می شد با آنکه مخالف اوست و به تحقیق معلوم شده است ارتفاع آن حضرت صلی الله علیه وسلم بر منبر پس باید تخصیص کرد که ارتفاع مکروه زیاده بران ست یا گفته شود که کراهت بتقدیرے ست که برائے غرض صحیح نباشد یا آن را از خصائص آنحضرت داشته والله اعلم انتهى - **وعن سهل ابن سعد الساعدي انه سئل من اي شيء المنبر** سهل بن سعد ساعدی که از انصار و آخر کسے ست که وفات یافته از صحابه در مدینه پرسیده شده که از چه چیز بود منبر آن حضرت صلی الله علیه وسلم یعنی از کدام قسم چوب بود و اگر از چوب بود دانستن او مسائل را بیشتر ازین معلوم نبوده والا نتوانند که مراد آن باشد که از چه چیز بود از سنگ بود یا از چوب و ظاهر از عبارت جواب گفت - **فقال هو من اثل الغابة** پس گفت سهل آن یعنی منبر از اثل غابه بود اول ست و اثل بفتح همزه و سکون مثلثه طرفا بسکون راء و مد که آن را درخت گز گویند و بعض گفته اند که اثل درخت ست مشابه بطرفا عظیم تر از وے و غابه بتخفیف بالمعنی بیشه ست و غالب آمده بر موضعے بحجاز که درختان بسیار دارد و در شرح شیخ گفته که بر مسافت نه میل ست از مدینه - **عمله فلان مولى فلانة لرسول الله صلى الله عليه وسلم** - ساخت آن منبر را فلان که غلام فلان زن بود برائے آن حضرت و نام آن غلام باقوم رومی بود و بعض گفته اند میمون و قول اول مشهور ست و در نام وے اقوال دیگر نیز هست که اعتبار ندارد و اما نام زن معلوم نشده و بعض گفته اند عائشه بعین و دال مهملتین و مثلثه و بعض گفته اند عائشه و از انصاریه بود و بعض گفته از مهاجرات و این غلام نجار بود و آن حضرت صلی الله علیه وسلم بآن زن فرمود که اگر غلام نجار تو برائے ما منبرے سازد پس ساخته شد سه پایه ارتفاع هر پایه یک شبرے و درازی فراع پس نهاده شد در مسجد - **وقام عليه رسول الله** - و ایستاد بر وے پیغمبر خدا **صلى الله عليه وسلم حين عمل ووضع** - در هنگامے که ساخته شد و نهاده شد - **فاستقبل القبلة** - پس روے کرد آن حضرت بقبله - **وكبر** و تکبیر گفت برائے احرام - **وقام الناس خلفه** - و ایستادند مردم پس آن حضرت - **فقرأ وركع وركع الناس خلفه** - پس قراءت کرد آن حضرت و رکوع کرد و رکوع کردند مردم که پس وے بودند - **ثم رفع راسه** - پس برداشت سر مبارک خود را از رکوع - **ثم رجع القهقرى** - پس باز گشت بجانب پس - **فسجد على الارض** - پس سجده کرد بر زمین نه بر منبر - **ثم عاد الى المنبر** - پس بعد از سجده باز بر منبر رفت و ایستاد - **ثم قرأ ثم ركع** - پس قراءت کرد پس رکوع کرد و در بعض نسخ و رکع بواو - **ثم رفع راسه** - پس برداشت سر خود را از رکوع - **ثم رجع القهقرى** - پس برگشت بجانب پس - **حتى سجد على الارض** - تا آنکه سجده کرد بر زمین - **هذا لفظ البخاري** - آنچه مذکور شد لفظ بخاری ست - **وفي المتفق عليه نحوه** - و در حدیث متفق علیه که بخاری و مسلم هر دو روایت کرده اند مانند این لفظ ست - **وقال في آخره** و گفته است بخاری در آخر حدیث - **فلما فرغ اقبل على الناس** - پس هرگاه که فارغ شد آن حضرت از نماز روے آورد بمردم - **فقال** - پس گفت - **ايها الناس** - آگاه باشید اے مردمان - **انما صنعت هذا لتأتموا بي** - کردم من این را که بر منبر برآمدم و بلند تر که نماز گزاردم مگر برائے آنکه

اقتدا کنید بمن و متابعت کنید مرا - ولتعلموا صلاتی - و تا بدانید نماز مرا و در بعض لتعلموا بتشدید لام آمده یعنی تا بیاموزید نماز مرا
که چه صفت و چه کیفیت میکنم و این از مواضعی ست که از حدیث کراهت ارتفاع امام بر ماموم مستثنی ست چنانچه
در حدیث سابق اشارتی بآن کرده شده و ائمه شافعیه گفته اند که محل کراهت ارتفاع امام وقتی ست که برای
غرضی و حاجتی نبود و غرض آن حضرت تبلیغ و تعلیم قوم بود کیفیت نماز را مانند آنکه توهم نکنید که این فعل کثیر بود که مفسد صلوة است
زیرا که منبر سه پایه داشت متقارب که نزول و عروج بیک خطوه یا دو خطوه میسر بود خصوصاً اگر ایستادن آن حضرت صلی الله علیه وسلم
بر پایه پایان بود والله اعلم - **وعن عائشة** قالت صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حجرته والناس یأتمون به من
وراء الحجرة - گفت عائشه رض نماز گزارد آن حضرت در حجره خود و مردم اقتدا می کردند بوی از پس حجره - رواه ابوداود
گفته اند که مراد بحجره این جا محلی ست که گرفته بود آن حضرت در مسجد از حصیر وقتی که اراده اعتکاف کرده بود و مراد بصلوة
وی نمازی ست که چند شب از رمضان گزارد و مردم بوی اقتدا کردند و چون بسیار بهجوم آوردند ترک کرد تا مبادا
فرض گردد و حمل کردن این حدیث در محل خود بیاید و مراد بحجره عائشه یا حجره بعض دیگر از امهات المؤمنین ست که در آنجا گزارده و مردم
در مسجد اقتدا کرده باشند زیرا که معقول نمی افتد در مثل این صورت رؤیت ماموین امام را چنانچه نزد بعض علما است یا
اطلاع بر اقوال وی که نزد بعض دیگر شرط است و این مفقود است بظاهر و صحیح رؤیت اگر این را می کرد در مرض موت می کرد
که معذور بود کذا قالوا والله اعلم

الفصل الثالث

عن ابی مالک الاشعری قال الا احدثکم بصلوة رسول الله - گفت ابو مالک اشعری
که از مشاهیر صحابه است او را ابو مالک اشجعی نیز گویند و در اسم او اختلاف است آیا خبر دهم شما را بنماز پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم - و موقف او در نماز و ترتیب صفوف و کیفیت صلوة - قال - گفت ابو مالک در بیان آن - اقام الصلوة -
بر پا کرد آن حضرت نماز را - وصف الرجال خلفه - و صف بست آن حضرت مردان را یعنی ایستاده گردانید ایشان را
پس خود - وصف خلفهم الغلمان - و ایستاده کرد پس مردان خردان را و ذکر نساء نکرد و شاید که در این جا حاضر نبودند - ثم صلی
بهم - پس بگزارد نماز با ایشان - فذکر صلوته - پس ذکر کرد ابو مالک کیفیت نماز آن حضرت را - ثم قال - پس گفت
آن حضرت یا گفت ابو مالک از جانب آنحضرت - هکذا صلوة - همچنین است نماز - قال - گفت - عبد الاعلی که راوی
حدیث ست از ابی مالک - لا احسبه الا قال - گمان نمی برم ابو مالک را مگر آنکه گفت - امتی - یعنی روایت کرد از آنحضرت
که گفت هکذا صلوة امتی - رواه ابوداود - **وعن قیس** بن عباد بضم عین و تخفیف موحده از طبقه اولی از تابعین
بصره ثقه است قلیل الحدیث از خیار صالحین تقی بود متاله و متعبد روایت میکند از علی و عمار و ابی بن کعب و عبد الله بن سلام
و روایت کرده است از وی حسن بصری قتله الحجاج - قال بینا انا فی المسجد فی الصف المقدم - گفت در اثنای آنکه
من در مسجد بودم ایستاده در صف اول - فجبذنی رجل من خلفی جبذة - پس کشید مرا مردی از پس کشیدنی سخت -

فتعالی وقام مقامی - پس بیسو کرد مرا و ایستاد بجای ایستادن من - فو الله ما عقلت صلوتی - پس بخدا سوگند در نیافتم من نماز
خود را و فراموش کردم که چگونه میگزارم که چند رکعت گزارده ام بسبب آنکه حاصل شد مرا از غضب بسبب کشیدن و تاخیر کردن مرا
از مکان فاضل با وجود سبقت من بوی - فلما انصرف اذا هو ابی بن کعب - پس هرگاه که برگشت آن مرد از نماز و تمام کرد ناگاه
آن مرد ابی بن کعب ست که از عظماء صحابه بود - فقال یا فتی لا یسوؤک الله - پس گفت ای جوان اندوهناک نگرداند ترا خدای تعالی
بسبب آنچه کردم من بتو - ان هذا عهد من النبی - بدرستی که این عهدیست از پیغمبر صلی الله علیه وسلم الینا - بسوی ما که خداوندان
اسلام و نهی و اهل فضل و علم ایم - ان نلیه - که پیوسته باشیم با وی در صف اول پس نزدیکان بعد از وی صلی الله علیه وسلم که قایم
بحکم وی تعالی باشیم - ثم استقبل القبلة - پس پیش روی آورد ابی بن کعب قبله را - فقال - پس گفت - هلک اهل العقد و رب
الکعبة - هلاک شدند اهل عقد یعنی اولی که رعایت امور مردم و اهتمام همه احکام دنیا و دین حتی رعایت صفوف در نماز
و ایستادن در آن بدست ایشان ست - ثلثا - سه بار گفت ابی این عبارت را که - ثم قال والله ما علیهم آسی - پس گفت
بخدا سوگند نه بر ایشان اندوه و حسرت میخورم - ولکن آسی علی من اضلوا - ولیکن اندوه میخورم بر کسانیکه گمراه میکنند امرا
ایشان را که رعایا باشند که متابعت میکنند امرا را و میتوان گفت که معنی عبارت این ست که اندوه میخورم بر کسانیکه گمراه کردند
امرا را که آنها علما اند که مداهنت کنند در امور شریعت و بسبب آن گمراه میشوند امرا چنانکه گفته اند فساد رعیت بفساد ملوکست
و فساد ملوک بفساد علما و ظاهر آن ست که غرض ابی کسانی باشند که می آیند بعد از زمان او از امرای بنی امیه و غیرهم و طیبی
گفته شاید که ابی بن کعب تعریض کرده باشد بامرای عهد خود انتهی و مخفی نماند که موت ابی بن کعب در خلافت عثمان ست و بعض گفته اند
در خلافت عمر رضی الله تعالی عنهما و قول اول صحیح تر ست و ما نا که شکایت از بعض امرا و احکام ایشان باشد خصوصاً اولی
امیر المؤمنین عثمان رض والله اعلم - قلت قیس بن عباد میگوید گفتم من به ابی ابن کعب - یا ابا یعقوب - کنیت ابی بن کعب ست
ما تعنی باهل العقد - وچه میخواهی تو باهل عقد و کرا میخواهی - قال الامراء رواه النسائی

باب الامامة

امامة پیشوا شدن و امام پیشوا و مراد درین جا پیشوائی در نماز ست که آن را امامت صغری خوانند
و امامت کبری پیشوائی در کار و بار عالم و تصرف در امور اهل عالم ست و درین باب بیان میکند که مستحق امامت
اولی و احری بآن کیست

الفصل الاول

عن ابی مسعود - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت ست از
ابی مسعود انصاری گفت آن حضرت - یؤم القوم اقرأهم لکتاب الله - امامت میکند قوم را خوانا ترین ایشان مر کتاب خدا را
یعنی بهتر و نیکوتر تجوید کننده قرآن را و رعایت کننده مخارج حروف و صفات و قواعد و قوانین آن را بعد از آن که عالم باشد
باحکام و ارکان نماز اگرچه عالم نباشد بتفاصیل مسائل و احکام حوادث و نوائب که حادث گردد در نماز - فان کانوا فی القراءة
سواء فاعلمهم بالسنة - پس اگر باشند قوم همه برابر در قرأت پس امامت کند داناترین قوم بسنت یعنی باحکام نماز و مسائل

وخواندنش بعد از آنکه خوب میتواند از قراءت مسنونه را و این مذهب امام احمد است نزد اکثر اصحاب وی و امام ابو یوسف
نیز بهمین جانب رفته است از جهت این حدیث و حدیث ابی سعید و ابن عباس که بیاید و مذهب امام ابو حنیفه و محمد و مالک
و شافعی و احمد در روایتی آن ست که اعلم و افقه مقدم ست بر اقرأ زیرا که احتیاج بقراءت در یک رکن ست و بعلم
در تمامه ارکان و گفته اند احادیث که دلالت کنند بر تقدیم اقرأ از جهت آن ست که اقرأ در آن زمان اعلم بوده اند زیرا که
ایشان تلقی میکردند قرآن را با احکام آن از این جهت تقدیم کرده شد بر اقرأ در حدیث و در زمان ما این چنین نیست پس با
تقدیم کرده شد اعلم را کذا فی الهدایة اگر گفته شود پس چیست معنی قول آن حضرت صلی الله علیه وسلم فان کانوا فی القراءة سواء
فاعلمهم بالسنة و بیان ما دل که شما گفتید مساوات در قراءت مستلزم مساوات در علم ست جوابش آنکه این قول بحسب ظاهر
و غالب امر ست نه قطعی و کلی زیرا که مقرر ست که ابی بن کعب اقرأ بود و ابن مسعود اعلم پس مشعور ست مساوات در قراءت
با تفاوت در علم پس شارع بیان کرد حکم این مشعور ممکن را بر تقدیر اتفاق وقوع آن یا گوییم که این را بحسب زمان ما فرمود کذا فی
بعض شروح الهدایة و شیخ ابن الهمام گفته که اقرأ اعلم بکتاب بود چنانکه دعوی کرده اند و آنچه در حدیث ست دلالت دارد بر آن
آن ست که اگر در قراءت و علم باحکام کتاب برابر بود پس امامت کند اعلم بسنت و نیز گفته اند که بهترین آنچه استدلال
کرده شود بدان بر تقدیم اعلم بر اقرأ حدیث تقدیم ابی بکر ست در امامت با وجود آنکه در جماعت اقرأ از وی بود و ابو بکر اعلم دلیل اول قول
آنحضرت صلی الله علیه وسلم اقرأکم ابی و دلیل ثانی قول ابی سعید کان ابو بکر اعلمنا و این در آخر امر بود از آن حضرت کذا قال الشیخ -
فان کانوا فی السنة سواء فاقدمهم هجرة - پس اگر باشند در علم سنت و در قراءت برابر پس امامت کند کسی که در هجرت پیشتر بود یعنی هر که هجرت بمدینه
پیشتر آورده و درین فضیلت سابق و متقدم شده وی پس با امامت و تقدم در نماز او سزاوار تر باشد و در فقه بعد از مساوات در علم
و قراءت اورع و اتقی را مقدم داشته اند زیرا که چون وجوب هجرت از دار الحرب منسوخ گشت هجرت باطنه که هجرت از ذنوب و خطایا
که هوای طبیعت ست اعتبار کردند و در حدیث آمده است المهاجر من هجر الخطایا والذنوب - فان کانوا فی الهجرة سواء فاقدمهم
سنا - پس اگر باشند در علم و قراءت و هجرت که بمعنی ورع ست برابر پس امامت کند کلان تر ایشان در سن و سال و درین حدیث همین
مقدار از مراتب مذکور شده و گفته اند که اگر در سن هم برابر باشند هر که خوش روی تر و جمیل و اشکل تر بود امامت کند و اگر در صورت
و شکل نیز برابر باشند هر که شریف النسب تر بود مقدم بود و اگر در تمامه این امور برابر باشند قرعه بیندازند یا اختیار بدست
قوم ست کذا ذکر الشیخ ابن الهمام و گفته که نزد بعض مسافر و مقیم برابرند و نزد بعض مقیم اولی ست یعنی بر مسافر و مقیم اولی و جامع
که در مذهب امام شافعی ست بعد از سن نسب را تقدیم کرده و بعد از وی نظافت الثوب و بعد از وی حسن الصوت و بعد
از وی حسن الصورة - ولا یؤمن - بفتح تحتیه و ضم همزه و فتح میم و تشدید نون - الرجل الرجل فی سلطانه - و باید که امامت کند
مرد مرد را در محل ولایت و مقام حکم و سلطنت وی و در جای که مالک ست چنانکه در روایت دیگر آمده است فی اهله پس
تقدم نکند بر والی تا حدی که در ولاة است مثل امام اعظم و خلفا و حکام و مخصوصاً در اعیاد و جمعات و نه بر امام حی

و صاحب خانہ مگر باذن ایشان زیرا کہ این مقتضی میگردد بہ پست گردانیدن او سلطنت و عزت و ذو رے سی شود
بہ تباغض و تقاطع و ظہور خلافت کہ شرعیت جماعت برائے رفع و دفع آن ست مروی ست کہ ابن عمر باتفاق فضول
کہ وے ست و تشہ است و زپس حجاج نماز میگزارد کہ بغایت شقی ظالم و فاسق بود — ولا یقعد — و نشیند مرد و رفع آن — فی بیتہ علی تکرمتہ
و نشیند مرد در خانہ مرد دیگر بر تکرمہ وے کہ مراد بدان فراشے و سجادہ و وسادہ است کہ برائے خود انداختہ و نہادہ و آنچہ
از تکریم و اکرام است و بعضے اذکر مائدہ مراد داشتہ اند و اول جواب تر ست — الا باذنہ — مگر باذن وے متعلق ہر دو
حکم ست کہ لا یومن و لا یقعد است — رواہ مسلم و فی روایۃ لہ ولا یومن الرجل الرجل فی اہلہ — و امامت نکند مرد مرد را در اہل
وے و درین روایت بجاے فی سلطانہ فی اہلہ آمدہ و بایں جہت تفسیر کردہ اند سلطان را بانچہ در ملک وے و حکم او ست چنانکہ
گفتہ شد — وعن ابی سعید قال قال رسول اللہ — گفت ابی سعید خدری گفت پیغمبر خدا — صلی اللہ علیہ و سلم
اذا کانوا ثلثۃ فلیؤمہم احدہم — وقتیکہ باشند قوم سہ کس پس باید کہ امامت کند ایشان را یکے از ایشان و بایں لفظ اتفاقی ست
اگر بیشتر باشند ہمیں حکم است — واحقہم بالامامۃ اقرأہم — و سزاوار ترین ایشان بامامت خوانندہ ترین ایشان ست
رواہ مسلم و ذکر حدیث مالک بن الحویرث — بضم حاء مہملہ و فتح واو و کسر را — فی باب بعد باب فضل الاذان — و در وے
امر ست کہ اگر دو کس باشند یکے اذان گوید و دیگرے امامت کند پس مؤلف ذکر این حدیث را درینجا اسقاط نمود
و در مصابیح این جا ذکر کردہ است

الفصل الثانی — عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم لیؤذن لکم خیارکم — باید کہ اذان
گویند برائے شما نیکان و دیانت داران شما کہ حفظ اوقات برائے نماز و روزہ بدست ایشان ست پس باید کہ امین
و متدین باشند و نیز ازان بر جاہاے بلند میگویند و بر درون خانہ ہاے مردم مطلع میشوند پس باید کہ از نظر بمحارم
ایشان پرہیز کنند — ولیؤمکم قراؤکم — و باید کہ امامت کنند شما را قاریان شما کہ قرآن را خوب میخوانند و رعایت تجوید میکنند
رواہ ابو داود — وعن ابی عطیۃ العقیلی قال — ابو عطیہ عقیلی بضم عین و فتح قاف کہ از طبقہ ثالثہ تابعین ست
گفت — کان — بود — مالک ابن الحویرث — کہ از صحابہ است و در ملازمت آن حضرت آمدہ و بیست روز در خدمت و صحبت
گذرانیدہ — یأتینا الی مصلانا — می آمد مارا مالک بن الحویرث بجاے نماز گزاردن ما کہ مسجد بود یا جاے دیگر کہ متعین ساختہ بودیم
برائے نماز — یتحدث — در حالتیکہ سخن می کرد مالک با یاران و صحبت میداشت — فحضرت الصلوۃ یوما — پس حاضر شد
وقت نماز روزے — قال ابو عطیۃ فقلنا لہ تقدم فصلہ — پس گفتیم ما مالک را پیش او امام شو پس بگزار نماز — قال لنا
قدموا رجلا منکم یصلی بکم — گفت مالک بن الحویرث مارا پیش کنید و امام سازید مردے را از میان خود کہ بگزارد نماز با شما
و امامت کند — و ساحدثکم لم لا اصلی بکم — و زود باشد کہ حدیث کنم شما را و خبر دہم کہ چرا نماز نمیگزارم با شما و امامت
نمیکنم شما را — سمعت رسول اللہ — شنیدہ ام پیغمبر خدا را — صلی اللہ علیہ و سلم یقول — می گفت — من زار قوما فلا یؤمہم —

حضرت مالک شد - رواہ ابوداود وابن ماجہ - وعن سلامة - بفتح سین وتخفیف لام - بنت الحر بضم حاء
مہملہ ازدیہ وبعض گفتہ اسدیہ صحابیہ است حدیث او نزد اہل کوفہ است - قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - روایت
[illegible] گفت گفت آن حضرت - ان من اشراط الساعة ان یتدافع اہل المسجد - بدرستی کہ از علامتہای قیامت است
[illegible] امامت را از نفس خود اہل مسجد وبنیدازند بر دیگرے - لا یجدون اماما یصلی بہم - نیابند امامے را کہ بگزارد
نماز با ایشان [illegible] جہل ونا اہلیت ایشان امامت را کنایت است از شیوع جہل وفسق در آخر زمان - رواہ احمد
وابوداود وابن ماجہ - وعن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الجہاد واجب علیکم مع کل امیر
برا کان او فاجرا - کارزار کردن با کافران فرض است بر شما ہمراہ ہر امیرے کہ باشد نیکوکار باشد یا بدکار - وان عمل الکبائر
واگرچہ بکند گناہان کبیرہ را - والصلوة واجبة علیکم خلف کل مسلم برا کان او فاجرا - ونماز واجب است بر شما با جماعت
پس ہر مسلمانے برا یا فاجر - وان عمل الکبائر یعنی جائز است کہ پس وے اقتدا کنند اگرچہ مکروہ است یا واجب است اعتقاد
جواز آن وبعض استدلال کردہ اند این بوجوب جماعت واین بتقدیر است کہ فسق وے بحد کفر نرسد [illegible]
صلاح [illegible] باشد - والصلوة واجبة علی کل مسلم - ونماز جنازہ واجب است بر ہر مسلمان - برا کان او فاجرا وان عمل الکبائر
[illegible] آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نماز نکرد بر مدیون کہ چیزے نگذاشت کہ بدان دین او ادا کردہ شود مقصود زجر وتشدید [illegible]
[illegible] وآن اتفاق است علماء بر وجوب آن وامام احمد گوید خلیفہ نگزارد ودیگران
بگزارند - رواہ ابوداود

الفصل الثالث - عن عمرو بن سلمة بکسر لام صحابی است کہ اختلاف است در صحبت آن
وسلمہ [illegible] بفتح لام است اگر عمرو بن سلمہ وبنو سلمہ کہ نام قبیلہ از انصار است - قال کنا بماء ممر الناس گفت بودیم ما
ساکن بر آبے کہ گذرگاہ مردم بود - وکان یمر بنا الرکبان - ومی گذشتند بما سواران وپیادہ [illegible] باشند لیکن
[illegible] - نسالہم ما للناس ما للناس - می پرسیدیم سواران را چہ چیز پیدا شدہ است مردم را وچہ کار [illegible]
از ظہور دین اسلام وتکرار از غایت تعجب است - ما ہذا الرجل - چیست صفت وشان این مرد کنایت است از
حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم - فیقولون - پس میگفتند مردم - یزعم - گمان می برد ومیگوید این مرد - ان اللہ ارسلہ
کہ خدا فرستادہ است او را - اوحی الیہ اوحی الیہ کذا وکذا - فرستادہ است خدا بسوے وے وحی کردہ [illegible]
چنین کنایت از قرآن عظیم است کہ میخواندند سواران [illegible] اشارت وپیغام چیزے در اول آمدن - فکنت
احفظ ذلک الکلام - پس بودم من کہ یاد میگرفتم آن کلام را یعنی از قرآن آنچہ میخواندند وآنچہ میگفتند از احوال [illegible]
آنحضرت - فکانما یغری فی صدری - پس گویا [illegible] میچسپید آن کلام در سینہ من [illegible] بفتح [illegible] وکسر [illegible]
[illegible] - وکانت العرب تلوم باسلامہم الفتح - ومیبودند قبایل عرب کہ توقف میکردند وانتظار می بردند در اسلام [illegible]

مکہ را یعنی میگفتند اگر مکہ فتح شد ہم ما درآییم در اسلام - فیقولون اترکوہ وقومہ - پس میگفتند عرب بگذارید این مرد را
با قوم خود کہ قریش اند و بزرگ ترین و رئیس ترین عرب اند و ساکن مکہ اند کہ عظیم ترین جاہاے عرب بلکہ عالم ست -
فانہ ان ظہر علیہم فہو نبی صادق - پس بدرستی کہ وے اگر غالب آید بر قوم خود و فتح کند مکہ را پس وے پیغمبر راست گوست -
فلما کانت وقعة الفتح - پس ہرگاہ کہ شد واقعہ فتح مکہ در سال ہشتم از ہجرت - بادر کل قوم باسلامہم - شتابی کردند ہر قومے
باسلام خود چنانکہ مضمون سورہ - اذا جاء نصر اللہ والفتح - مخبر ست بدان - و بادر ابی قومی باسلامہم - و شتابی کرد پدر
من قوم مرا و سبقت کرد ایشان را باسلام ایشان و اختلاف کردہ اند کہ ابن عمرو بن سلمہ ہم ہمراہ پدر آمد یا نہ و ہم ازینجا
اختلاف ست در صحبت وے کہ صحابی ست یا نہ و ظاہر سیاق حدیث در قول اول ست واللہ اعلم - فلما قدم -
پس ہرگاہ کہ باز آمد از سفر پدر من نزد قوم خود - قال قد جئتکم واللہ من عند النبی حقا - گفت بتحقیق آمدم شما را بخدا سوگند
از نزد پیغمبر برحق - فقال - پس گفت پیغمبر - صلوا صلوٰة کذا فی حین کذا وصلوٰة کذا فی حین کذا - بگزارید نماز چنین
در وقت چنین و نماز چنین در وقت چنین یعنی کیفیت نمازہا و تعیین اوقات آن ہمہ بیان نمود - فاذا حضرت الصلوٰة
فلیؤذن احدکم ولیؤمکم اکثرکم قرآنا - پس چون ظاہر شود و در آید وقت نماز پس باید کہ اذان گوید یکے از شما پس
امامت کند شما را کسے کہ بیشتر یاد دارد از شما قرآن را - فنظروا فلم یکن احد اکثر قرآنا منی - پس نگاہ کردند پس نبود
ہیچ یکے کہ بیشتر باشد قرآن او از من و من بیشتر از ہمہ یاد داشتم - لما کنت اتلقی من الرکبان - از جہت آنکہ بودم
من کہ پیش می آمدم قرآن را و یاد میگرفتم آن را از سواران - فقدمونی بین ایدیہم - پس پیش کردند و امام ساختند مرا پیش ایشان
خود - وانا ابن ست او سبع سنین - و حال آنکہ من شش سالہ بودم یا ہفت سالہ - وکانت علی بردة کنت اذا سجدت
تقلصت عنی - و بود بر بدن من چادرے کہ چون سجدہ میکردم گرد می آمد و بالا میرفت از بدن من تا آنکہ کشف می شد
عورت از من - فقالت امرأة من الحی - پس گفت زنے از قبیلہ - الا تغطون عنا است قارئکم - آیا نمی پوشید از ما
دبر قرآن خوانندہ و امام خود را - فاشتروا فقطعوا لی قمیصا - پس خریدند جامہ پس بریدند برائے من پیراہنے را - فما فرحت
بشئی فرحی بذلک القمیص - پس شادمان نشدم من بچیزے چون شادمانی شدن من بآن پیراہن عجیب و غریب کہ ہرگز پوشیدہ نبودم از
خردی یا از اقتضاے طبیعت و از جہت حصول فضل و کرامت الہی کہ باین مرتبہ رسانید - رواہ البخاری - و باین حدیث استدلال
کردہ اند شافعیہ بصحت امامت صبی ولیکن بالغ اولے ست اگرچہ صبی مخصوص بان شد بفقہ و قراءت از جہت اختلاف علما در و
و این خلاف راجع می گردد بخلاف در اقتداے مفترض بمتنفل و در بالا در باب القراءة کلام در ان گذشت و در باب
من صلی مرتین نیز بیاید ان شاء اللہ تعالیٰ - وعن ابن عمر قال لما قدم المہاجرون الاولون المدینة - گفت ابن عمر
رضی اللہ عنہ ہنگامے کہ قدوم آوردند مہاجران کہ پیش از مقدم آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ہجرت کردند بمدینہ از اکابر آنحضرت
و امیر المومنین عمر از ایشان بود - کان یؤمہم - بود کہ امامت می کرد ایشان را - سالم مولیٰ ابی حذیفة - کہ فارسی بود از فضلاء

موالی و خیار صحابہ و بعد و بود از قراء و آن حضرت امر فرمود کہ بگیرید قرآن را از چہار کس و یکے ازین چہار کس سالم را شمردہ۔ و فیہم عمر و ابو سلمۃ بن عبد الاسد۔ و حال آنکہ بود درمیان ایشان عمر بن الخطاب و ابو سلمہ کہ از کبار صحابہ اند و امامت کردن وے یا از جہت آن بود کہ اقرأ بود یا برائے مصلحتے دیگر واللہ اعلم۔ رواہ البخاری۔ وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثلثۃ لا ترفع لہم صلوتہم فوق رؤسہم شبرا۔ سہ کس اند کہ بر داشتہ نمی شود مر ایشان را نماز ایشان بالائے سرہائے ایشان یک بدست۔ رجل ام قوما وہم لہ کارہون۔ مردے کہ امامت میکند قومے را و حال آنکہ ایشان ناخوش دارندا و را۔ وامرأۃ باتت وزوجہا علیہا ساخط۔ و زنے کہ شب کند و شوہر وے از وے ناراضی باشد۔ واخوان متصارمان۔ و دو مسلمان کہ قطع کردہ باشند حقوق اسلام را از سلام و کلام و جز آن یعنی زیادہ بر سہ روز و این مسئلہ را تفصیلے ست مذکور در موضع خود۔ رواہ ابن ماجہ۔

باب ما علی الامام

باب در بیان حقوقے کہ بر امام ست مر مقتدیان را و اہم آنچہ بر امام ست تخفیف ست در نماز بجہت رعایت حال مقتدیان از مریض و کبیر و حاجتمند و عدم تطویل چنانکہ مردم بگریزند از حضور جماعت و باید دانست کہ مراد بتخفیف و ترک تطویل آن نیست کہ ترک کند سنت قرأت و تسبیحات را و تہاون کند در رعایت سنن و آداب چہ جائے واجبات بلکہ مراد آن ست کہ اقتصار کند بر قدر کفایت چنانکہ بخواند بمفصل باقسامے کہ مبین ست در فقہ و اکتفا کند بسہ بار گفتن تسبیح بادا و رعایت قومہ و جلسہ و اکثر آنچہ مراد می افتد تخفیف در نماز کہ وارد ست در احادیث تخفیف قرأت ست

الفصل الاول

عن انس قال ما صلیت وراء امام قط اخف صلوۃ ولا اتم صلوۃ من النبی۔ روایت ست از انس کہ گفت نگزاردم نماز پس ہیچ امامے ہرگز سبک تر بود نماز وے و تمام تر بود از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم یعنی نماز آن حضرت سبک می بود و با وجود آن تمام و کامل می بود چنانکہ در حدیث دیگر آمدہ است کان رسول اللہ صلعم اخف الناس صلوۃ فی تمام بعض گفتہ اند کہ معنیش این ست کہ تخفیف میکرد در قرأت و تمام می کرد رکوع و سجود و تعدیل را و بعض گویند مراد آن ست کہ تطویل آن حضرت در نماز نسبت بنماز دیگران در غایت قلت و خفت می نمود یعنی اگر دیگرے این چنین قرأت طویل میخواند گران می نمود و ملالت می آورد بخلاف آن حضرت وے صلی اللہ علیہ وسلم کہ استماع آن مورث ذوق و نشاط و لذت و حضور میگشت بجہت حسن صوت و جودت ادا و بروز انوار و ظہور اسرار و نیز در قرأت آن حضرت سرعتے و طے لسانی بود کہ در زمان لطیف کثیرے از قرأت را اتمام می کرد و لہذا در نماز مغرب سورۃ اعراف خواندن روایتے زیادہ بران خواندہ و بعض گویند تخفیف امر نسبی ست بسا طویل کہ قصیر باشد بنسبت باطول از خود و قصیر طویل بود نسبت باقصر پس جمع میکرد تخفیف و تطویل باہم گفت بندہ حقیر کاتب این سطور عبد الحق بن سیف الدین عفی عنہما کہ تواند کہ این مراد باشد کہ گاہے تطویل می نمودند در احساس شوق و ایثار تطویل از صحابہ و زمانے تخفیف می کردند نیز در وجود عذرے و باعثے بران و این معنی انسب ست بسیاق حدیث کہ در بیان تخفیف میگوید۔ وان کان لیسمع بکاء الصبی فیخفف مخافۃ

ان یفتن امه ـ بتحقیق بود آنحضرت که می شنید گریه کودکے را پس سبک میگردانید نماز را از جهت ترس آنکه در فتنه افگنده شود مادر او
بقطع صلوة یا زوال خشوع و شغل خاطر ـ متفق علیه ـ **وعن ابی قتادة** ـ صحابی مشهور است و از فضلاے صحابه است
عقبی و بدری ست حاضر شده تمامه مشاهد را و در غزوه احد یا بدر چشم وے از خانه خود بیرون شده بود است او افتاده و آنحضرت
آن را باز بجاے وے نشاند و بهتر از چشم دیگر شد ـ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم انی لادخل فی الصلوة وانا ارید
اطالتها ـ گفت ابو قتاده گفت آنحضرت بدرستی که من می درآیم در نماز و حال آنکه من میخواهم دراز کردن نماز را ـ فاسمع
بکاء الصبی ـ پس می شنوم گریه صبی را ـ فاتجوز فی صلاتی ـ پس آسانی و مساهلت و تخفیف میکنم در نماز بترک تطویل در قراءت
و اذکار و اسراع دران ـ مما اعلم من شدة وجد امه من بکائه ـ از جهت آنچه میدانم و می دریابم از سختی حزن و تاثر مادر
از گریه وے واین از غایت رحم و شفقت اوست بر امت و ضعفا که در جهان عنایتهائی او میکند و رعایت می نماید صلی
الله علیه وسلم وجزاه عنا خیر الجزاء شعر خواجه این که در شب می رازهه شیره را او میکند بهانه ره قاصد او ریرآید از چرخ بلند تا شکسته
پایگان برو سے شند ـ رواه البخاری ـ **وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا صلی احدکم
للناس ـ چون نماز بگزارد یکے از شما براے مردم یعنی امامت کند ایشان را ـ فلیخفف ـ پس باید که تخفیف کند
در رعایت جانب ایشان نماید ـ فان فیهم السقیم والضعیف والکبیر ـ زیرا که در میان ایشان بیمار است و ناتوان ست بسبب خلقت
و پیر ست ـ واذا صلی احدکم لنفسه فلیطول ما شاء ـ و چون نماز بگزارد یکے از شما براے خود یعنی تنها پس باید که تطویل کند
هر قدر که خواهد ـ متفق علیه ـ **وعن قیس بن ابی حازم** ـ بجاے مهمله و زاے از کبار تابعین ست که جاهلیت و اسلام
هر دو را دریافته ـ قال اخبرنی ابو مسعود ان رجلا قال ـ گفت خبر داد مرا ابو مسعود انصاری که مردے گفت ـ والله
یا رسول الله انی لاتاخر عن صلوة الغداة من اجل فلان ـ بدرستی که هر آئینه من پس می مانم از نماز بامداد و جماعت
نمی آیم از جهت فلان نام شخصے را برد و گفته اند او ابی بن کعب است و بعضی گفته اند که معاذ بن جبل و قول اول صحیح تر است
مما یطیل بنا ـ از جهت دراز کردن وے قراءت را با ما ـ فما رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم فی موعظة اشد غضبا منه یومئذ ـ
پس ندیدم من آن حضرت را در هیچ پند دادنی سخت تر از وے غضب از خود که دران روز بود ـ ثم قال ان منکم منفرین ـ پس
گفت آن حضرت بدرستی که بعضے از شما گریزاننده اند مردم را از جماعت نماز و حضور در امور خیرات ـ فایکم ما صلی بالناس فلیتجوز ـ
پس هر کدام از شما که نماز بگزارد بمردم پس باید که تخفیف کند و آن چنان تطویل نکند که ملالت آرد و از حضور جماعت باز دارد ـ
فان فیهم الضعیف والکبیر وذا الحاجة ـ پس بدرستی که میان ایشان ناتوان ست و پیر ست که بسبب ضعف و پیری کاهل شود و نیز
خداوند حاجت ست که کارے ضروری دارد ـ متفق علیه ـ **وعن ابی هریرة** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
یصلون لکم فان اصابوا فلکم ـ نماز میکنند امامان براے شما پس اگر درست و درست میگزارند براے فائده شماست
و فائده ایشان هم هست و لیکن ذکرش نکرد بجهت فهم آن بقرینه مقام و در بعضی نسخ مصابیح ولهم موجود است ـ وان

اخطأوا فلکم - و اگر خطا است و نادرست میگذارند پس مر شما راست اجر کردار راست و درست گزاردن و بدنیت و تعمد
جماعت کردید. وعلیهم - و بر ایشان است وبال جهت نقص و تقصیری که نمودند و این وصیت ست از آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که در وقت استیلا و طغیان ملوک و امرا که بعد ازین پیدا شوند و امامت نماز کنند و در ادای آن و رعایت
احکام و آداب آن نقص و تقصیر نمایند فرمود که شما نماز خود را درست و درست گزارید اگر ایشان نیز بر منهج صواب روند
بهتر و الا شما را از آن ضرری نیست و شافعیه باین حدیث تمسک می نمایند که فساد نماز امام مستلزم فساد نماز مقتدیان
نیست و ظاهر این جا سخن در ترک سنن و آداب است نه فوت شرائط و ارکان والله اعلم - رواه البخاری وهذا الباب
خال عن الفصل الثانی - و این باب خالی ست از فصل ثانی که در وی صاحب مصابیح حدیث حسان نیاورده مؤلف
فصل ثالث آورده و گفت

الفصل الثالث - عن عثمان بن ابی العاص - ثقفی صحابی ست و عامل طائف بود در زمان آنحضرت
و ابوبکر و دو سال از خلافت عمر و چون آنحضرت وفات یافت خواستند ثقیف که مرتد شوند وی گفت ای
گروه ثقیف شما پسترین مردم اید در اسلام پس پیشترین مردم نباشید در ارتداد و وی خردترین قوم خود بود. قال
آخر ما عهد الی رسول الله - گفت عثمان آخر آنچه عهد کرد بمن پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم این بود که - اذا اممت قوما فاخف
بهم الصلوٰة - چون امامت کنی گروهی را پس سبک بگزار با ایشان نماز را - رواه مسلم و فی روایة له ان رسول الله - و در
روایتی مر مسلم را این چنین آمده است که پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم قال له - گفت عثمان بن ابی العاص را - ام قومک
امامت کن قوم خود را - قال قلت - گفت عثمان گفتم - یا رسول الله انی اجد فی نفسی شیئا - بدرستی که من می یابم در
نفس خود چیزی را از عجب و کبر و امام شدن یا عجز از ادای حقوق امامت و شرائط آن یا وسوسه - قال ادنه - گفت
آنحضرت نزدیک بیا - فاجلسنی بین یدیه - پس نزدیک آمدم پس نشاند مرا پیش خود - ثم وضع کفه فی صدری بین ثدیی
پس نهاد کف دست خود را در میان سینه من میان دو پستان من - ثم قال تحول فوضعها فی ظهری بین کتفی - پس گفت
بگردان پشت بجانب من کن پس نهاد کف دست خود را در میان پشت من میان دو شانه من یعنی برطرف شد آن علت که مانع
بود از قبول امامت ببرکت دست مبارک آنحضرت و تصرف وی صلی الله علیه وسلم - ثم قال ام قومک - پس گفت
امامت کن قوم خود را - فمن ام قوما فلیخفف - پس کسی که امامت کند قومی را پس باید که تخفیف کند - فان فیهم الکبیر و ان فیهم
المریض و ان فیهم الضعیف و ان فیهم ذا الحاجة فاذا صلی احدکم وحده فلیصل کیف شاء - ترجمه این الفاظ از شرح احادیث سابق معلوم شد.

وعن ابن عمر قال کان رسول الله - بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یامرنا بالتخفیف - امر می کرد ما را به سبک
گزاردن نماز و تخفیف قرأت - و یؤمنا بالصافات - و امامت می کرد ما را بسوره و الصافات و مانند آن یعنی تطویل میکند
و تطویل آنحضرت حکم تخفیف داشت بوجهی که گفته شد - رواه النسائی

باب ما علی الماموم من المتابعة وحکم المسبوق - باب در بیان چیزے کہ بر مقتدی ست از متابعت امام در رفع وخفض وبیان حکم مسبوق کہ اول نماز را با امام در نیافتہ

الفصل الاول - عن البراء بن عازب - بفتح عین مہملہ و زاء، اسم صحابی مشہور ست اول مشاہد وے
خندق ست و پیش از وے او را صغیر داشتند و حاضر نشد و حاضر شد با امیر المومنین علی در جمل وصفین ونہروان - قال
کنا نصلی خلف النبی - گفت بودیم ما کہ نماز میکردیم پس پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فاذا قال - پس چون میگفت آن حضرت -
سمع اللہ لمن حمدہ لم یحن احد منا ظہرہ - خم نمی کرد ہیچ یکے از ما پشت خود را وبسجدہ نمی افتاد - ولم یحن - بفتح یاء وسکون حاء وضم نون
وکسر آن از نصر ینصر وضرب یضرب - حتی یضع النبی - تا آنکہ می نہاد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم جبہتہ علی الارض - پیشانی خود را
بر زمین نہ کہ ہمراہ آنحضرت بسجدہ می افتادیم بلکہ بعد از سر برداشتن از رکوع ایستادہ می ماندیم وچون آن حضرت پیشانی شریف
بر زمین می نہاد آنگاہ می افتادیم - متفق علیہ - وعن انس قال صلی بنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذات یوم - نماز
گزارد با ما آنحضرت روزے - فلما قضی الصلوۃ اقبل علینا بوجہہ - پس ہرگاہ کہ تمام کرد آنحضرت نماز خود را پیش آمد بر ما
بروے مبارک خود یعنی روئے بجانب ما کرد و نشست - فقال ایہا الناس انی امامکم - پس گفت آگاہ باشید اے مردم کہ من امام
و پیشوائے شما ام - فلا تسبقونی بالرکوع ولا بالسجود ولا بالقیام ولا بالانصراف - پس پیشی مکنید مرا برکوع ونہ بسجود ونہ با ایستادن
از رکوع ونہ با برگشتن از نماز یعنی پیش از من برکوع وسجود نروید وسر از رکوع برمدارید واز سجود برمخیزید ومراد بانصراف یا سلام ست
یا برخاستن از مکان نماز وبرآمدن از مسجد واول ظاہر ست ونیز شاید کہ من خبردار ہستم از احوال شما - فانی اراکم امامی ومن خلفی -
پس بدرستی کہ من می بینم شما را از پیش خود و پس خود - رواہ مسلم - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
لا تبادروا الامام - پیشی مکنید امام را وشتابی مکنید - اذا کبر فکبروا - وقتے کہ تکبیر گوید امام پس وے متصل تکبیر گوئید
واذا قال ولا الضالین فقولوا آمین - وچون گوید امام ولا الضالین متصل او گوئید آمین - واذا رکع فارکعوا - وچون رکوع
کند از پس وے متصل برکوع بروید - واذا قال - وچون بگوید امام سمع اللہ لمن حمدہ فقولوا - پس بگوئید شما - اللہم ربنا لک الحمد -
ازینجا معلوم شد کہ منصب امام تسمیع ست ومنصب ماموم تحمید وہر دو مقسوم ست میان ایشان وتحقیق این کلام سابقا گذشت
متفق علیہ الا ان البخاری لم یذکر واذا قال ولا الضالین - این حدیث را بخاری ومسلم ہر دو روایت کردہ اند مگر آن ست کہ بخاری
ذکر نکرد این کلام را کہ - اذا قال ولا الضالین فقولوا آمین - وعن انس ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رکب فرسا فصرع عنہ -
روایت است از انس کہ آن حضرت سوار شد اسپے را پس افگندہ شد از پشت اسپ بر زمین وافعال طبیعی بحکم بشریت از آنحضرت
واقع میشد بطریق اعجاز - فجحش شقہ الایمن - پس خراشیدہ شد جانب راست وے چنانکہ قوت قیام در نماز نماند وجحش بتقدیم
جیم ست بر حاء - فصلی صلوۃ من الصلوات وہو قاعد - پس گزارد آن حضرت نمازے را از نمازہا در حالیکہ وے نشستہ است -
فصلینا وراءہ قعودا - پس بگزاردیم ما نیز پس آن حضرت نشستہ - فلما انصرف قال - پس ہرگاہ کہ برگشت آنحضرت از نماز گفت -

انما جعل الامام لیؤتم بہ - گردانیدہ شدہ است امام مگر برائے آنکہ اقتدا او اتباع کردہ شود بوے - فاذا صلی قائما فصلوا
قیاما - پس چون بگزارد امام ایستادہ بگزارید شما نیز ایستادہ - واذا رکع فارکعوا - وچون برکوع رود امام پس برکوع
روید - واذا رفع فارفعوا - وچون سر بردارد وے پس سر بردارید شما - واذا قال - وچون بگوید امام سمع اللہ
لمن حمدہ فقولوا - پس بگوئید شما - ربنا لک الحمد - و در بعض نسخہ ہائے مشکوٰۃ این ہم است - واذا سجد فاسجدوا - وچون
بسجدہ در رود پس سجدہ روید شما و نوشتہ اند کہ در لفظ بخاری نیست - واذا صلی جالسا - وچون نماز بگزارد امام نشستہ -
فصلوا جلوسا اجمعون - پس بگزارید شما نیز نشستہ ہمہ - قال الحمیدی - گفتہ است حمیدی کہ از شیوخ بخاری است استاد بخاری
صاحب الجمع بین الصحیحین و این نیز عبارت بخاری است کہ نقل از حمیدی میکند گفت - قولہ - قول آن حضرت کہ فرمود -
اذا صلی جالسا فصلوا جلوسا ہو فی مرضہ القدیم - این قول در بیماری قدیم آن حضرت بود کہ عارض شدہ بود بجہت سقوط
از اسپ و جراحت یافتن - ثم صلی بعد ذلک النبی - پس گزارد بعد از ان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم جالسا - نشستہ - والناس
خلفہ قیام - و مردم در پس وے ایستادہ بودند - لم یامرہم بالقعود - امر نکرد ایشان را بہ نشستن - وانما یوخذ بالآخر فالآخر من
فعل النبی - و گرفتہ میشود و عمل کردہ می شود مگر بآخر پس آخر از فعل پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم - کہ ناسخ فعل اول است - ہذا
لفظ البخاری - این لفظ بخاری است - واتفق مسلم الی اجمعون - واتفاق کردہ است مسلم بوے در روایت تا قول او
اجمعون و قال الحمیدی الی آخرہ روایت نکردہ - و زاد فی روایۃ - و زیادہ کردہ است مسلم در روایتی این عبارت را کہ - فلا
تختلفوا علیہ - پس اختلاف مکنید بر امام - واذا سجد فاسجدوا - وچون سجدہ کند پس سجدہ کنید و از این عبارت معلوم میشود
کہ این در لفظ بخاری نیست چنانچہ گفتیم فتدبر - وعن عائشۃ قالت لما ثقل رسول اللہ - روایت است از عائشہ
کہ گفت ہنگامے کہ گران شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی سخت شد بیماری و بنہایت رسید ضعف وے - جاء بلال
یؤذنہ بالصلوٰۃ - آمد بلال در حالیکہ می آگاہانید آنحضرت را بنماز و خبر میداد کہ وقت نماز شد و مردم ہمہ در مسجد گرد آمدہ اند
عادت بود کہ بلال بعد از اذان چون در بر آمدن آنحضرت تاخیرے رو می یافت بلال بیدار آمدہ خبر میکرد و درین حالت نیز آمدہ کہ خبر
کند و استشفاعت نماید کہ شود بوجہ و شریف مسجد را منور سگرداند و امامت کند یا کسے را از اصحاب امر فرماید کہ امامت کند -
فقال مروا ابا بکر ان یصلی بالناس - پس گفت آن حضرت امر کنید از جانب من ابوبکر را بگوئید کہ نماز کند بمردم و امامت کند
ایشان را - فصلی ابوبکر تلک الایام - پس نماز گزارد ابوبکر رضی اللہ عنہ با مردم درآن روزہا - ثم ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
وجد فی نفسہ خفۃ - پس آن حضرت یافت در ذات شریف خود فی الجملہ سبکی و تندرستی - فقام یہادی بین رجلین - پس برخاست
آنحضرت در حالیکہ میبرد و تکیہ کردہ میان دو مرد و دستہا بر دوش این دو مرد نہادہ آہستہ و مائل - ورجلاہ تخطان فی الارض
و ہر دو پاے مبارکہ وے خط می کشیدند در زمین بجہت بیقوتی بپاے بر داشتن تمام - و ما نقل اشارت کردہ شد کہ انبیا را
صلوات اللہ وسلامہ علیہم در عوارض بدنی و صفات جسمانی واقف بر حال بشریت گذاشتہ اند تا مشاہدہ صفات جلالی نمودہ

حق بندگی بجا آرند یا دیگر در وقت اعجاز که قدرت الهی ظهور نمود و خرق عادات می نماید و فی الجمله کمال ملکی در استکمال
بشری است که متضمن جامع ناسوت و ملکوت و کمال جسمانی و روحانی است مصرع یار ما این دارد و آن نیز هم
یا سبب دیگر در وقت اظهار معجزه قدرت کامله ظهور نمود و خرق عادات می نماید آن دیگر است حتی وصل الی الصف یعنی تا آنکه
در آمد آنحضرت باین روش تا صف را. قوله فتاخر ابوبکر حسنه و سبب تاخر پس هرگاه که شنید ابوبکر آواز در آمدن آنحضرت را
باین جانب رفت و خواست که پس رود تا آنحضرت پیش آید و امامت کند فی الصراح حس آواز نرم. فاومأ الیه
رسول الله پس اشارت کرد بسوی ابی بکر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم. و ایما اشارت با عضا مثل سر و دست
و چشم و ابرو. ان لا یتاخر که پس نرود و بجای خود ایستاده باشد. فجاء پس آمد آنحضرت حتی جلس عن یسار
ابی بکر یعنی تا آنکه نشست بجانب دست چپ ابی بکر. فکان ابوبکر یصلی قائما. و بود ابوبکر که میگزارد نماز ایستاده.
وکان رسول الله و بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یصلی قاعدا میگزارد نشسته یقتدی ابوبکر بصلوة رسول الله
اقتدا میکرد ابوبکر بنماز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والناس یقتدون بصلوة ابی بکر. و مردمان اقتدا میکردند بنماز ابی بکر یعنی
افعال ابی بکر را دیده نماز میکردند و الا امام در این نماز آنحضرت بود و همه اقتدا با آنحضرت صلی الله علیه وسلم داشتند چون
مردم که دور بودند افعال آنحضرت را نمی دیدند و تکبیرات نمی شنیدند و افعال ابوبکر و تکبیر او را دیده و شنیده نماز میکردند گویا
با ابوبکر میکردند. متفق علیه. و فی روایة لهما و در روایت بخاری و مسلم را آمده یسمع ابوبکر الناس التکبیر یعنی میشنوانید
ابوبکر مردم را تکبیر. اگر گویند که چون ابوبکر امام نبود اهل سنت و جماعت این حدیث را دلیل بر خلافت ابوبکر با آنچه [illegible] آنکه ... عمل
امر کردن آنحضرت است ابوبکر را بامامت و چندین ایام گذشت که ابوبکر امامت میکرد و همه مردم اقتدا میکردند باو و در
آخر آنحضرت بنفس شریف خود حاضر شد و امامت کرد و اگر این ناسخ حکم سابق بود چنانکه شیعه توهم میکنند تعویل [illegible] میکرد
و کسی دیگر را منتظر بود و امامت ابوبکر نیز در عهد آنحضرت صلی الله علیه وسلم متعین بود یکبار است چیزی دیگر از آن حضرت صحابه
میان نبی و عمر و بن عوف که ساکنان قبا بودند رفته بود چون وقت تاخیر رسید ابوبکر گرفت بلال اذان گفت و صحابه
ابوبکر را امام ساختند و درین میان آنحضرت رسید ابوبکر خواست که از نماز برگردد تا آنحضرت امامت کند لیکن آنحضرت اشارت کرد
که بجای خود باشد و امام باشد پس اقتدا کرد در پس ابوبکر و نماز گزارد کذا فی صحیح البخاری وعن ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اما یخشی الذی یرفع راسه قبل الامام ان یحول الله راسه راس حمار. آیا نمی ترسد آن کسیکه برمیدارد سر خود را پیش
از امام از اینکه بگرداند سر او را چون سر خر و در روایتی آمده است که بگرداند صورت او را مانند صورت خر امام غزالی گفته که این کنایت است
از بلاهت و بیفهمی آنکس که نفهمید یعنی امامت را که اتمام و اتباع و اتفاق است یعنی از خری است که امام سازند و اتباع نکنند و گفته
که متعین است این تاویل والا معنی بهیچ عنوان ممکن نگشته است روی و سر و صورت و سر روی حمار و صورت حمار
و پوشیده نماند که ثابت شده است تحویل است نه وقوع آن چنانچه گفته است که از لوازم این است بر صفت حمار و بلادت

والا نسخ غیر جائز ست درین باب و ممکن است کہ گفتہ شود مراد تحویل اوست در آخرت نہ در دنیا یا آنکہ اختلاف فہم ست در عدم وقوع مسخ درین امت واللہ اعلم۔ متفق علیہ۔

الفصل الثانی عن علی و معاذ بن جبل رضی اللہ عنہما قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتی احدکم الصلوٰة والامام علی حال — وقتیکہ بیاید یکے از شما نماز را و امام بر حالے ست از احوال چنانچہ قیام و رکوع و سجود و غیر آن۔ فلیصنع کما یصنع الامام — پس باید کہ بکند چنانچہ میکند امام پس تکبیر تحریمہ بہ بندد و در آید در ہمان فعل ولیکن رکعت حساب کردہ نشود بدخول در رکوع و ما بعد ازان۔ رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث غریب۔ وعن ابی ہریرة رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا جئتم الی الصلوٰة ونحن سجود فاسجدوا — چون بیائید شما بسوے نماز و حال آنکہ ما سجدہ کنندہ ایم پس سجدہ کنید ولا تعدوہ شیئا — و شمار مکنید آن را چیزے از نماز و رکعتے ازان چنانکہ بدر آمدن در رکوع میکنید۔ ومن ادرک رکعة فقد ادرک الصلوٰة — و کسیکہ دریابد رکعت را پس بتحقیق دریافت نماز را این را دو معنی گفتہ اند یکے آنکہ مراد برکعت رکوع ست و بصلوٰة رکعت یعنی کسیکہ امام را در رکوع دریافت آن رکعت را دریافت و رکعت — و سبب شد چنانکہ گفتیم دوم آنکہ مراد آن ست کسیکہ دریافت رکعتے را پس بتحقیق دریافت نماز را با امام و حاصل شد او را ثواب نماز بجماعت و فضیلت آن دریافتہ گفتہ است کسیکہ دریافت از ظہر رکعتے را و دریافت سہ رکعت را نگزارد و ظہر را بجماعت یعنی نمی توان اطلاق کرد کہ وے ظہر بجماعت گزاردہ و لہٰذا حانث میگردد در یمین خود کہ لا اصلی الظہر بجماعة بلکہ بدریافت ثواب جماعت را و این در غیر جمعہ است و اما در جمعہ مذہب ما آن ست کہ ہر کہ امام را دریافت در نماز جمعہ دریافت جمعہ را و بنا کند بروے جمعہ را پس نزد امام محمد اگر دریابد اکثر رکعت ثانیہ چنانکہ دریابد در رکوع و اگر دریابد اقل آن را بنا کند بروے ظہر و نزد شیخین بنا کند بروے جمعہ را و اگر چہ در تشہد و سجود سہو دریافت — رواہ ابو داود۔ وعن انس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی للہ اربعین یوما فی جماعة یدرک التکبیرة الاولیٰ — کسیکہ نماز بگزارد و نماز خالص لوجہ اللہ بے شائبہ غرض چہل روز در جماعت در حالیکہ دریابد تکبیرہ اولے را ظاہرش در آن ست کہ در حین تحریمہ حاضر باشد و گفتہ اند کہ ادراک در دعاے استفتاح نیز در حکم آن ست و نزد بعض ادراک در رکعت اولے کافی ست — کتب لہ براءتان براءة من النار وبراءة من النفاق — نوشتہ میشود براے او دو خط بیزاری یکے خط بیزاری از آتش دوزخ دوم از نفاق و ظاہر آن ست کہ مراد بہ براءت از نفاق در دنیا باشد عصمت از ریا و کسل در نماز کہ در قرآن مجید بیان آن منافقان کردہ اند و سائر صفات نفاق از دروغ گفتن و خلف در وعدہ کردن کہ در احادیث از علامات نفاق داشتہ اند و محتمل کہ در آخرت بود و خلاصی از عذاب مخصوص منافقان رواہ الترمذی — روایت کرد این حدیث را ترمذی ولیکن سخن کردہ است در ان۔ وعن ابی ہریرة قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من توضأ فاحسن وضوءہ — کسیکہ وضو کند پس نیک کند وضوے خود را یعنی تمام و تازہ و بسیار بار عایت سنن و آداب و حضور دل — ثم راح فوجد الناس قد صلوا — پس برفت بمسجد پس یافت مردم را کہ بتحقیق

نماز گزاردہ اند ونیافتہ جماعت را۔ اعطاہ اللہ مثل اجر من صلاہا وحضرہا۔ بدہد او را خدای تعالی مانند
اجر کسے کہ گزاردہ است نماز را وحاضر شدہ است آن را واین بتقدیر یست کہ تاخیر بتقصیر وے نبود پس بحکم
صدق نیت خود اجر آن بیابد۔ لا ینقص ذلک من اجورہم شیئا۔ کم نمیکند آن عطاء اجر او را از اجرہائے
این کسانیکہ گزاردہ اند وحاضر شدہ اند چیزے را زیرا کہ آنہا اجر فعل خود یافتہ اند و وے اجر نیت خود۔ رواہ ابوداود
والنسائی۔ وعن ابی سعید الخدری قال جاء رجل وقد صلی رسول اللہ۔ آمد مردے وحال آنکہ گزاردہ بود پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم فقال الا رجل یتصدق علی ہذا۔ پس گفت آن حضرت آیا نیست مردے کہ تصدق کند واحسان نماید
بدین مرد کہ میخواہد تنہا بگزارد نماز را۔ فیصلی معہ۔ پس بگزارد نماز با وے تا وے ثواب جماعت ودرجات آن یابد
این احسان است کہ این مرد با وے میکند۔ فقام رجل فصلی معہ۔ پس برخاست مردے پس بگزارد نماز با وے
وگویند کہ در بعض طرق آمدہ کہ آن مرد ابوبکر صدیق بود رضی اللہ عنہ۔ رواہ الترمذی وابوداود۔

الفصل الثالث۔ عن عبید اللہ بن عبد اللہ۔ عبید اللہ بن عبد اللہ بن عتبہ بن مسعود الہذلی
پسر برادر زادہ عبد اللہ بن مسعود فقیہ اعمی یکے از اعلام تابعین وفقہاء سبعہ مدینہ است ملاقات کرد کثیر از صحابہ را
دریافتہ ثقہ امام مامون بود وے معلم عمر بن عبد العزیز بود او را اشعار جید است مات سنۃ ثمان وتسعین وقیل سنہ
ثمان وتسعین وعبد اللہ بن عتبہ نیز از کبار تابعین است و او را صحابی ذکر کردہ اند زیرا کہ روایت نمودہ اند وتحقیق آنست
کہ تابعی ست وابن سعد گفت کہ تابعی ثقہ کثیر الفقہ والحدیث است مات سنۃ اربع وسبعین۔ قال دخلت
علی عائشۃ فقلت۔ گفت عبید اللہ در آمدم بر عائشہ پس گفتم۔ الا تحدثینی عن مرض رسول اللہ۔ آیا حدیث نمیکنی مرا
از حال بیماری پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ چہ از وے آمد وچگونہ برآمد۔ قالت بلی۔ گفت عائشہ آرے حدیث میکنم ترا
از بیماری آنحضرت پس شروع کرد در تحدیث بقول خود۔ ثقل النبی۔ گران شد بیماری آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
فقال۔ پس گفت۔ اصلی الناس۔ آیا گزاردہ اند مردم۔ فقلنا لا ہم ینتظرونک۔ گفتیم نگزاردہ اند۔ یا رسول اللہ وہم
ینتظرونک۔ وایشان چشم دارند آمدن ترا۔ قال ضعوا لی ماء فی المخضب۔ گفت آن حضرت بنہید برائے من
آب در مخضب بکسر میم وسکون خاء وفتح ضاد وتخفیف نام ظرفے از ظروف است۔ قالت۔ گفت عائشہ۔
ففعلنا۔ پس کردیم آنچہ فرمود آن حضرت ونہادیم برائے او آب در مخضب۔ فاغتسل۔ پس غسل کرد۔ فذہب
لینوء۔ پس رفت وخواست کہ برخیزد۔ فاغمی علیہ۔ پس بیہوش شد وبرگاشتہ شد بیہوشی بر وے واغماء چون
از غلبہ مرض است جائز است طریان آن بر انبیاء علیہم السلام بخلاف جنون کہ وے نقص است ومنزہ ساختہ اند آن را
حق تعالی از شان انبیاء۔ ثم افاق۔ پس بہوش باز آمد۔ فقال اصلی الناس۔ پس گفت آیا نماز گزاردہ اند
مردم۔ قلنا لا ہم ینتظرونک۔ گفتیم نگزاردہ اند وایشان انتظار می برند ترا۔ یا رسول اللہ قال ضعوا لی ماء فی المخضب

ضعیف است زیرا کہ عائشہ بتحقیق نام بردہ است علی را در مواضع کثیرہ و صحیح کردہ اورا بعد ازین قضیہ حاشا کہ سبب آن باشد
وزنگ شکایتے رسد کہ نام بردن بر زبان گران آید بلکہ بعض گفتہ اند کہ در روایتے درین حدیث نیز نام بردہ است پس
صواب آن است کہ بعض گفتہ اند کہ سبب نام نبردن بجہت آن است کہ در جانب دیگر وے متعین نبود چنانکہ عباس و جانب
دیگر بلکہ نوبت بنوبت بودند گاہے علی بود و گاہے اسامہ یا فضل بن عباس و لہذا در روایت دیگر آمدہ است کہ گفت عائشہ
در جانب دیگر وے بود از اہل بیت وے تا شامل باشد ہمہ را بطریق اجمال واللہ اعلم متفق علیہ۔ وعن ابی ہریرۃ
یعنی انہ کان یقول من ادرک الرکعۃ فقد ادرک السجدۃ کسے کہ دریافت رکعت را یعنی رکوع را پس بتحقیق دریافت سجدہ را
یعنی رکعت را تعبیر کرد از رکعت بسجدہ از جہت تمامی رکعت بوے۔ ومن فاتتہ قراۃ ام القرآن۔ وکسیکہ فوت شد او را فاتحۃ الکتاب
یعنی خواندن او۔ فقد فاتہ خیر کثیر۔ پس بتحقیق فوت شد او را نیکی بسیار ظاہر این حدیث بعدم فرضیت قراۃ فاتحہ است و شیخ
در شرح خود میگوید کہ مراد آن است کسے را کہ فوت شود فاتحہ خلف امام از جہت مسبوقیت وے و این حدیث در باب
مسبوق است کہ خلف نبودہ و فاتحہ نخواندہ مقصود ترغیب تاکید است بادراک جماعت از اول تا این خیر کثیر فوت نکرد یعنی اگرچہ
یافت رکوع رکعت و دریافت لیکن فوت شد از وے ثواب کثیر بفوت قرأت ام القرآن۔ رواہ مالک۔ وعنہ انہ
قال الذی یرفع راسہ ویخفضہ قبل الامام فانما ناصیتہ بید الشیطان۔ کسیکہ بردارد سر خود را و پست کند سر خود را پیش از امام پس نیست
موئے پیشانی او مگر بدست شیطان کہ میگرداند او را بخلاف شریعت و سنت۔ رواہ مالک۔

باب من صلی صلوۃ مرتین

باب در بیان حال کسیکہ نماز گزاردہ و بار دو این شامل صور تہاے
مختلف است و مقصود از ان اینجا آنچہ در احادیث ذکر کردہ آن است کہ چون گزارد فرض یکبار پس از ان آمد مسجد جماعت را
گزارد بجماعت بہ تفصیلے کہ مذکور شد در فقہ و اختلافے کہ واقع است میان ائمہ چنانچہ پارۂ از ان در باب اوقات منہی عنہا گذشت
و اگر گزاردہ با امام یکبار بعد از ان امامت کند مر قوم را چنانکہ در حدیث معاذ بیاید و این موسوم است نزد شافعیہ بتکرار فرض و در حقیقت
تکرار فرض نیست بلکہ دوم نفل است غایت آنکہ نیت کند فرض را بر قول مشہور نزد ایشان و لازم می آید بر ایشان اقتداے
مفترض بمتنفل و این جائز است نزد ایشان

الفصل الاول

عن جابر قال کان معاذ بن جبل یصلی مع النبی۔ گفت جابر بود معاذ بن جبل کہ نماز میکرد
با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ثم یاتی قومہ فیصلی بہم۔ پس میآمد قوم خود را پس میگزارد نماز با ایشان و در لفظ مسلم تلک الصلوۃ یعنی
میگزارد ہمان نماز را کہ ہمراہ آن گزاردہ بود و لفظ بخاری الصلوۃ المکتوبۃ یعنی میگزارد نماز فرض را کہ گزاردہ بود۔ متفق علیہ۔
وعنہ قال کان معاذ یصلی مع النبی۔ و ہم از جابر است گفت بود معاذ کہ میگزارد با پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم العشاء۔
نماز عشا را۔ ثم یرجع الی قومہ فیصلی بہم العشاء۔ پس باز میگشت معاذ بسوے قوم خود پس میگزارد با ایشان عشا را۔
وہی لہ نافلۃ۔ و آن نماز کہ معاذ با قوم میگزارد مر او را نفل بود و ایشان فرض میگزاردند پس اقتداے مفترض

سبب نفل درست باشد۔ رواه البیهقی والدارقطنی۔ و گفته اند که وهی نافلة صحیح نیست و در شرح شیخ گفته که عبدالرزاق
و شافعی و طحاوی آن را روایت کرده اند و بعضی گفته اند این زیادت از کلام شافعی است بنا بر اجتهاد وی و لهذا از جهت
شافعی این زیادت یافته نشده و در کتاب مشکوة اینجا بیاض است پس مؤلف نیافته در طریقی از سنن و توربشتی گفته
که علمای حدیث گفته اند که قول وهی لهم نافلة صحیح‌تر است در حدیث جابر و در حدیث امام احمد آمده که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم معاذ را گفت ای معاذ یا با ما نماز بگزار یا تخفیف کن بر قوم خود و از اینجا معلوم می شود که اگر با آنحضرت بگزارد با قوم خود
امامت نکند زیرا که بر این تقدیر نماز وی نافله خواهد بود و امامت مفترض خلف متنفل جائز نیست و این حدیث منافی این زیادت است
و قصه نماز معاذ در باب قراءت به تفصیل گذشته است فلینظر ثم۔

الفصل الثانی۔ عن یزید بن الاسود۔ مراد را صحبت است و پدر او و او از اهل طائف است و حدیث او
در کوفیین است و بعض یزید بن ابی الاسود گفته اند۔ قال شهدت مع النبی صلی الله علیه وسلم حجته۔ گفت حاضر شدم با آنحضرت
حج آنحضرت را که آن را حجة الوداع گویند و گزاردم با وی حج۔ فصلیت معه صلوة الصبح فی مسجد الخیف۔ پس گزاردم با آنحضرت
نماز صبح را در مسجد خیف که در مناست و خیف بلندی که در پیچ کوه باشد و این مسجد در آنجا است۔ فلما قضی صلوته و انحرف۔ پس
هنگامی که تمام کرد آنحضرت نماز خود را و برگشت۔ فاذا هو برجلین فی آخر القوم۔ پس ناگاه آنحضرت بالیقین مقارن شد
با دو مرد که نشسته بودند در پایان قوم۔ لم یصلیا معه۔ نگزاردند نماز با آنحضرت آن دو مرد۔ قال علی بهما۔ گفت آنحضرت
بیرون بیارید این دو کس را پیش من۔ فجیئ بهما ترعد فرائصهما۔ پس آورده شد پیش آنحضرت آن دو کس را در حالیکه میلرزید گوشتهای
شانهٔ ایشان از خوف و هیبت رسول خدا از غضب و جلال وی که دیده بودند ایشان و فرائص جمع فریصه بفتح
فا و صاد مهمله گوشت پاره ایست میان پهلو و شانه که میلرزد نزد خوف و گاهی شانه هم می افتد این حال [illegible]
فقال ما منعکما ان تصلیا معنا۔ پس گفت آنحضرت چه باز داشت شما را از نماز گزاردن با ما۔ فقالا۔ پس گفتند آن دو مرد
یا رسول الله انا کنا قد صلینا فی رحالنا۔ بدرستی که ما بودیم که گزارده ایم در منزلها و جای رخت خود ها۔ قال فلا تفعلا۔
گفت آنحضرت پس مکنید این چنین یعنی که در وقت حضور جماعت در آن داخل نگردید۔ اذا صلیتما فی رحالکما۔ چون بگزارید
شما در منزلهای خود۔ ثم اتیتما مسجد جماعة۔ پس بیائید مسجدی را که در وی جماعت میکنند۔ فصلیا
معهم۔ پس بگزارید با ایشان که جماعت میکنند۔ فانها لکما نافلة۔ پس بدرستیکه این نماز که با جماعت میگزارید شما را نماز
نفل است خواه سابقا نماز با جماعت گزارده شد یا بی جماعت۔ رواه الترمذی و ابوداود و النسائی

الفصل الثالث۔ عن بسر۔ بضم موحده و سکون مهمله۔ بن محجن۔ بکسر میم و سکون حاء مهمله
و فتح جیم تابعی است بر قول اصح و پدر او محجن صحابی است۔ عن ابیه۔ روایت میکند از پدر خود۔ انه کان فی مجلس
مع رسول الله۔ که پدر او بود در مجلس با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاذن بالصلوة۔ پس اذان گفته شد برای نماز۔

فقام رسول اللہ - پس بایستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فصلی و رجع - پس نماز گزارد و برگشت - و محجن فی مجلسہ - و حال آنکہ
محجن در جاے نشست خود ثابت ماند و نگزارد نماز با آن حضرت تعبیر کرد از خود بلفظ غائب و نگفت من نشستہ ماندم در جاے خود
از جہت تحاشی نسبت این منقصت بخود و نسبت بجا و دور انداختن نفس خود را از مقام حضور - فقال لہ رسول اللہ - پس گفت محجن را
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ما منعک ان تصلی مع الناس - چہ باز داشت ترا از نماز گزاردن با مردم - الست برجل مسلم - آیا نیستی تو
مرد مسلمان - فقال بلی - پس گفت محجن آرے مسلمانم - یا رسول اللہ ولکنی کنت قد صلیت فی اہلی - ولیکن بودم من کہ بتحقیق
گزاردہ ام نماز در اہل خانہ خود - فقال لہ رسول اللہ - پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا جئت المسجد وکنت قد
صلیت فاقیمت الصلوۃ - چون بیائی تو مسجد را و باشی تو کہ گزاردہ نماز یعنی در خانہ خود پس برپا کردہ شود و تکبیر گفتہ شود
برائے وے - فصل مع الناس - پس گزار نماز با مردم - وان کنت قد صلیت - واگر چہ ہستی تو کہ بتحقیق گزاردہ نماز را -
رواہ مالک والنسائی - وعن رجل من اسد بن خزیمۃ - روایت است از مردے از قبیلہ اسد بلفظ حیوان مشہور
واسد نام پدر قبیلہ ایست از مضر و وے اسد بن خزیمہ بن مدرکہ بن الیاس بن مضر - انہ سأل ابا ایوب الانصاری -
کہ آن مرد سوال کرد ابو ایوب انصاری را کہ از مشاہیر صحابہ است و آن حضرت در ابتداے ہجرت خانہ او را بقدوم
مسرت لزوم مشرف ساختہ و نزول فرمودہ - قال - گفت آن مرد سائل یصلی احدنا فی منزلہ الصلوۃ ثم یاتی المسجد -
نماز میگزارد یکے از ما در منزل خود بعد ازان می آید در مسجد کنایت از نفس خود میکند یعنی من میگزارم و می آیم - وتقام الصلوۃ -
و برپا کردہ میشود در مسجد نماز - فاصلی معہم - پس میگزارم نماز با ایشان - فاجد فی نفسی شیئا - پس می یابم در نفس خود چیزے
از خدشہ و کراہت - من ذلک - از جہت مکرر گزاردن من نماز را و از جہت مخالفت با امام در صفت نفل و فرض و نقصے
ازانچہ گفتہ اند کہ ہر چیزے از روح و راحت و انس و حضور است - فقال - پس گفت ابو ایوب - سألنا عن ذلک النبی -
پرسیدہ ایم ما ازین حال کہ تو می یابی پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم کہ این چیست و از کجاست - فقال - پس گفت آنحضرت
در جواب سوال ما - فذلک لہ سہم جمع - پس آن مر او را نصیب جماعت است و ثواب آن پس باید کہ ہیچ خدشہ و کراہت
نیابد یا حصول فضل جماعت و ثواب آن و معنی عبارت بر تقدیر ثانی ظاہر است یعنی آنچہ تو می یابی از روح و حضور از اثر جماعت
و اینست - رواہ مالک و ابو داود - وعن یزید بن عامر قال جئت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
وہو فی الصلوۃ - روایت است از یزید بن عامر کہ صحابی است حاضر شد حنین را با مشرکان بعد ازان اسلام آورد گفت
آمدم آن حضرت را و حال آنکہ وے در نماز بود با مردم - فجلست ولم ادخل معہم فی الصلوۃ - پس نشستم من و در نیامدم با
ایشان در نماز - فلما انصرف رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رأی جالسا - پس ہرگاہ کہ برگشت آن حضرت از نماز دید مرا نشستہ
فقال الم تسلم - پس گفت آیا اسلام نیاوردہ و مسلمان نیستی - یا نیستی کہ نماز نمیکنی - قلت بلی - گفتم بلے - یا رسول اللہ قد اسلمت
بتحقیق اسلام آوردہ ام - قال فما منعک ان تدخل مع الناس فی صلاتہم - گفت آنحضرت پس چہ باز داشت ترا از در آمدن تو با مردم

مر احادیث سابقه را و آنچه گذشت از اثر ابن عمر و تطبیق میان احادیث آن است که این حدیث در باب کسی است که گزارده است
نماز را بجماعت و احادیث دیگر در حق آنکه تنها گزارده چنانکه مذهب حنفیه است یا محمول است بر کسی که بخواهد تنها کند فرضیت
آن است که نماز وی تنها منعقد گردد و صحیح نمی افتد چنانکه در شرح شیخ مذکور است زیرا که اصل عدم اعاده است مگر در آنچه وارد
شده است اعاده که او بجماعت باشد پس اقتصار کرده شود بر آن کذا قال الشیخ و این تأویل منافی است بقول قوم الافضل منهم
زیرا که وی ظاهر است در جماعت و گفته اند که عن در صحت این حدیث و حسن اوست و احادیث واله بر خلاف آن صحیح اند یا معنا
از آن ولی تنهی گفته که حمل کرده می شود حدیث ابن عمر بر اقامت صلوٰة در مسجد و بار ایشان را و اعتبار را یا بر اعادهٔ صلوٰة بعد از آنکه
گزارده شده است بجماعت و تحقیق حکم کرده اند بعضی از اهل حدیث که حدیث یزید بن الاسود ناسخ است حدیث ابن عمر را
زیرا که وی شنیده است در حجة الوداع و آن آخر ایام رسول الله صلی الله علیه وسلم بود و گفته که این قول غیر شدید است
زیرا که ابن عمر صحبت داشته است بحضرت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از حجة الوداع تا وقت وفات آن حضرت این شاید
که شنیده باشد بعد از یزید بن الاسود پس جزم بنسخ نتوان کرد والله اعلم و شیخ ابن الحجر احادیث عام اند در همه نماز و لیکن
مجتهدان نظر بر احادیث دیگر که در کراهت نماز در بعضی از اوقات واقع شده آنها را تخصیص نموده اند چنانکه این حدیث آینده
تخصیص کرده — وعن نافع قال ان عبد الله بن عمر کان یقول — روایت است از نافع مولای ابن عمر که فقیه بود
از کبار تابعین گفت که ابن عمر میگفت — من صلی المغرب او الصبح ثم ادرکهما مع الامام فلا یعد لهما — کسی که گزارد نماز مغرب را
یا نماز صبح را پس دریافت آنها را با امام پس باید که باز نگزارد مر آنها را و نگزارد با امام و وجه نفع [illegible] و این مشهد
ظاهر موقوف است بر ابن عمر و اگر مراد آن است که میگفت بطریق روایت مرفوع می شود و این موید مذهب مالک است
که گوید درین دو نماز اعاده نیست و نزد ما عصر نیز همین حکم دارد و نزد شافعی جائز است مطلقا و نیز درین حدیث ایماست
با آنکه سابقا بجماعت گزارده است — رواه مالک

باب السنن وفضائلها

— مراد بنماز هائی که ادا کرده می شوند با فرائض در روز و شب آنحضرت
بیان نموده است [illegible] چنانکه سنت عصر و قسم اول را از [illegible] خواندند با خوف از ترک [illegible] دوام و ثبوت ترتیب [illegible]
ازان است و حکمی است که [illegible] از [illegible] باشد والله اعلم

الفصل الاول

— عن ام حبیبة رض قالت قال رسول الله — روایت است از ام حبیبه که از
امهات المؤمنین است و خواهر معاویه بن ابی سفیان رضی است گفت گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم من صلی فی یوم
ولیلة ثنتی عشرة رکعة بنی له بیت فی الجنة — کسی که گزارد در روز و شب دوازده رکعت بنا کرده شود برای وی خانه
در بهشت — اربعا قبل الظهر — چهار رکعت پیش از نماز پیشین — ورکعتین بعدها — و دو رکعت پس از وی — ورکعتین
بعد المغرب — و دو رکعت بعد از نماز شام — ورکعتین بعد العشاء — و دو رکعت پس از نماز خفتن — ورکعتین قبل صلوٰة الفجر

و دو رکعت پیش از نماز بامداد ذکر صلوٰۃ ظہر را مقدم آورد بجہت آنکہ وے اول نمازیست کہ جبرئیل برائے تعلیم اوقات
صلوٰۃ آمدہ با آن حضرت گزارد لہٰذا او را صلوٰۃ الاولیٰ نام کنند و صبح وے بعبارت نماز پیشین ست۔ رواہ الترمذی
روایت کرد این حدیث را ترمذی و در مصابیح این را در فصل اول آوردہ کہ موضع وے پس است احادیث صحیحین۔
وفی روایۃ لمسلم۔ و در روایتے مسلم را این چنین آمدہ کہ۔ انہا قالت سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ ام حبیبہ گفت شنیدم
آن حضرت را کہ میفرمود یقول۔ ما من عبد مسلم یصلی للہ کل یوم ثنتی عشرۃ رکعۃ تطوعا غیر فریضۃ۔ نیست ہیچ بندہ مسلمان کہ گزارد
برائے خدا ہر روز دوازدہ رکعت نفل غیر فرض و او … ست و غیر فریضۃ تاکید تطوع است۔ الا بنی اللہ لہ بیتا
فی الجنۃ۔ مگر آنکہ بنا کند خدائے تعالیٰ برائے آن بندہ خانۂ در بہشت۔ او بنی لہ بیت فی الجنۃ۔ یا این است کہ گفت الا بنی لہ بیت فی الجنۃ بنا کردہ شود
برائے او خانۂ در بہشت۔ وعن ابن عمر قال صلیت مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رکعتین قبل الظہر ورکعتین بعدہا۔
گفت ابن عمر گزاردم با آن حضرت دو رکعت پیش از ظہر و دو رکعت بعد از ظہر و این حدیث متمسک شافعی است کہ سنت نزد ایشان
یعنی از پیشین دو رکعت است و این حدیث ابن عمر در کتب آمدہ با اختلاف الفاظ و نزد ما چہار رکعت است و در وے نیز
احادیث آمدہ از علی و عائشہ و ام حبیبہ و ترمذی گفتہ کہ برین است عمل نزد اکثر اہل علم از اصحاب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ومن بعدہم
و ہمین است قول سفیان و ابن المبارک و اسحٰق و از شافعی و احمد نیز چہار رکعت آمدہ ولیکن بدو سلام و بنا کہ آنحضرت صلی اللہ
علیہ وسلم گاہے چہار میگزارد و گاہے دو و ہر کسے آنچہ دید روایت کرد و نیز شاید کہ در خانہ چہار رکعت میگزارد و ازواج
مطہرات آن را روایت کردند و چون در مسجد می آمد دو رکعت تحیۃ المسجد میگزارد و ابن عمر آن را سنت ظہر گمان برد یا اعتقاد
ابن عمر آن بود کہ سنت ظہر نیست دو رکعت بود و چہار کہ میگزارد صلوٰۃ فی الزوال بود چنانکہ بیاید۔ ورکعتین بعد المغرب فی بیتہ
و میگوید ابن عمر گزاردم با آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دو رکعت بعد از مغرب در خانۂ آن حضرت مراد حجرۂ حفصہ است
کہ خواہر ابن عمر است۔ ورکعتین بعد العشاء فی بیتہ۔ و گزاردم دو رکعت بعد از عشا در خانۂ وے۔ قال وحدثتنی حفصۃ ان
رسول اللہ۔ و خبر داد مرا حفصہ کہ بتحقیق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کان یصلی رکعتین خفیفتین حین یطلع الفجر۔ بود کہ میگزارد
دو رکعت سبک را ہنگامے کہ می برآمد صبح صادق و چون ابن عمر درین ہنگام در خانۂ حضرت حاضر نمی بود از حفصہ شنیدہ
روایت کرد و در صحیح بخاری آمدہ است کہ گفت ابن عمر بود این ساعت کہ در نمی آمدم بر آن حضرت و از ینجا معلوم می شود
کہ این دو رکعت نیز در خانہ می بود و صحیح نیز در احادیث آمدہ چنانکہ در باب صلوٰۃ اللیل بیاید۔ متفق علیہ۔ وعنہ قال
کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم لا یصلی بعد الجمعۃ حتی ینصرف۔ بود آن حضرت کہ نمی گزارد بعد از فرض نماز جمعہ تا آنکہ برگشت
از نماز و می در آمد در خانہ۔ فیصلی رکعتین فی بیتہ۔ پس میگزارد دو رکعت در خانۂ خود۔ متفق علیہ۔ وعن عبد اللہ
بن شقیق۔ روایت است از عبد اللہ بن شقیق کہ از مشاہیر تابعین و ثقات ایشان است و شنیدہ از عمر و عثمان و علی و عائشہ
وابی ذر و دیگر صحابہ کبار مات سنۃ ثمان ومائۃ۔ قال سألت عائشۃ عن صلوٰۃ رسول اللہ۔ گفت پرسیدم عائشہ را

از نماز آن حضرت صلی الله علیه وسلم عن تطوعه — از نماز نفل آنحضرت — فقالت کان یصلی فی بیتی قبل الظهر اربعا —
پس گفت عائشه بود آن حضرت که میگزارد در خانه من پیش از ظهر چهار رکعت — ثم یخرج فیصلی بالناس — پس بیرون
می آمد پس میگزارد با مردم یعنی فرض ظهر را — ثم یدخل فیصلی رکعتین — پس در می آمد یعنی در خانه پس میگزارد دو رکعت را —
وکان یصلی بالناس المغرب — و بود که میگزارد با مردم مغرب را — ثم یدخل فیصلی رکعتین — پس در می آمد پس میگزارد دو رکعت —
ثم یصلی بالناس العشاء ویدخل فی بیتی فیصلی رکعتین — پس میگزارد با مردم نماز عشا را و در می آمد خانه مرا پس میگزارد دو رکعت —
وکان یصلی من اللیل تسع رکعات فیهن الوتر — و بود که میگزارد از شب نه رکعت که در آنها وتر داخل بود یک رکعت یا سه رکعت
و در نماز شب از آنحضرت روایات مختلف آمده است از شش و هشت و ده و دوازده و سیزده که در اوقات مختلفه بهر کدام
عمل می نمود و تحقیق آن در باب خود بیاید — وکان یصلی لیلا طویلا قائما ولیلا طویلا قاعدا — و بود که میگزارد آن حضرت زمانے
دراز از شب ایستاده و زمانے دراز از شب نشسته — وکان اذا قرأ وهو قائم رکع وسجد وهو قائم — و بود چون قرأت می کرد
ایستاده رکوع و سجود هم میکرد ایستاده یعنی انتقال میکرد بآنها از قیام نه که می نشست و برکوع و سجود میرفت — وکان اذا قرأ قاعدا
رکع وسجد وهو قاعد — و بود چون میخواند نشسته می کرد رکوع و سجود هم نشسته و درین صورت رکوع و سجود ایستاده نیز آمده است
چنانکه قرأت میکرد نشسته پس برمی ایستاد و برکوع و سجود میرفت بعد از خواندن پارهٔ از قرأت ایستاده یا سے آن اما وجه
اولے همی بود که بنشیند و برکوع و سجود برود و پس بود نماز آن حضرت بر سه وجه یا ایستاده تمام یا نشسته تمام یا قرأت میکرد
نشسته پس از آن می ایستاد و رکوع و سجود میکرد و آن چنان نبود که قرأت ایستاده کند پس از آن بنشیند و برکوع و سجود رود —
وکان اذا طلع الفجر صلی رکعتین — و بود آن حضرت چون طلوع می کرد صبح صادق می گزارد دو رکعت که سنت فجر باشد —
رواه مسلم وزاد ابو داود — و زیاده کرده است ابو داود درین عبارت را که — ثم یخرج فیصلی بالناس صلوٰة الفجر — پس بیرون می آمد
پس میگزارد به مردم نماز فجر را — وعن عائشة رضی الله عنها — قالت لم یکن النبی صلی الله علیه وسلم علی شئ من النوافل
اشد تعاهدا منه علی رکعتی الفجر — گفت عائشه نبود آنحضرت بر چیزے از نوافل سخت تر از روئے محافظت و مداومت چنانکه محافظت
و مداومت می نمود بر دو رکعت فجر که مراد بدان سنت فجر است یعنی سنت فجر از همه سنتها موکد تر بود چنانکه در سفر و حضر آن را ترک نکرد
و در کتب فقه مذکور است که درست نیست گزاردن آن نشسته بے عذر — متفق علیه — وعنها قالت قال رسول الله
وهم از عائشه روایت است که گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رکعتا الفجر خیر من الدنیا وما فیها — دو رکعت سنت
فجر بهتر است ازین عالم سفلی و هرچه در وے است از متاع آن اگرچه آن را در راه خدا صرف کنند چنانکه در فضیلت آن آمده
که بهتر است شما را از انفاق ذهب و فضه و برین وجه معنی بهتری است و درست می آید که انفاق در راه خدا بهتر است ولیکن
سنت فجر بهتر از آن است و اما متاع دنیا که بدان تجمل کنند و در راه دین صرف نمایند اصلا بهی ندارد و تا این را بهست
از آن گویند و توجیه آن میکنند که این بزعم و اعتقاد اهل دنیاست که متاع دنیا را بهی دانند پس فرمود بر تقدیر که آن

نباشد چنانکه بعضی گمان می برند این عبارت بهتر از آن است فافهم — رواه مسلم — وگفته اند کہ اقوی واوکد سنن سنت فجر است پس ازان سنت مغرب وبعد از وے سنت بعد از ظهر وبعد ازان سنت عشا وبعد از همه سنت پیش از ظهر وبعض گفته اند که سنت پیش از ظهر وبعد از ظهر هر دو برابر اند در رتبه کذا ذکره الشمنی — وعن عبد الله بن مغفل بضم میم وفتح فاے مشدده بعد از عین مهمله صحابی ست از اصحاب شجره سکونت کرد در مدینه پس ازان بصره وحسن بصری وغیره شنیده اند از وے حدیث — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم صلوا قبل صلوٰة المغرب — نماز گزارید پیش از نماز مغرب یعنی دو رکعت این را سه بار تکرار فرمود — قال فی الثالثة — گفت در بار سوم — لمن شاء — یعنی امر کردم وگفتم امر براے کسے که خواهد — کراهیة ان یتخذها الناس سنة — یعنی بسبب ناخوش داشتن این را از جهت مکروه پنداشتن آنکه گیرند این نماز را مردم سنت مؤکده ونفی سنیت لازم نیست بلکه ثابت است آنکه مستحب گردانیده امر آن را تا هر که خواهد که ثواب آن دریابد بگزارد وکلام سلف وخلف از صحابه وتابعین درین اند واکثر فقها بر خلاف این اند وکلام درین در باب فضل اذان گذشت در شرح حدیث بین کل اذانین صلوٰة ودر فصل ثالث خواهد آمد احادیث بیاید — متفق علیه — وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان منکم مصلیا بعد الجمعة فلیصل اربعا — کسے که هست از شما نماز گزارنده بعد از جمعه پس باید که بگزارد چهار رکعت — رواه مسلم وفی اخری له — ودر روایتی دیگر مسلم را این چنین آمده — قال اذا صلی احدکم الجمعة فلیصل بعدها اربعا — گفت چون بگزارد یکے از شما جمعه را پس باید که بگزارد بعد از وے چهار رکعت را ودر حدیث ابن عمر گذشت که میگزارد آن حضرت بعد از جمعه دو رکعت ودر فصل ثالث بیاید از عطا از ابن عمر که شش رکعت می گزارد وتحقیق این مقام در باب الجمعه بیاید ان شاء الله تعالیٰ

الفصل الثانی — عن ام حبیبة قالت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من حافظ علی اربع رکعات قبل الظهر واربع بعدها — میگفت کسے که محافظت کند ودوام نماید بر چهار رکعت پیش از ظهر وچهار بعد از وے — حرمه الله علی النار — حرام گرداند او را خداے تعالیٰ بر آتش دوزخ — رواه احمد والترمذی وابو داود والنسائی وابن ماجة — ودر بعض روایات آمده که بگزارد آن را بدو سلام وسخن درآن ست که اینها یا رکعتین سنت اند یا وراے آن والظاهر الثانی —

وعن ابی ایوب الانصاری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع قبل الظهر لیس فیهن تسلیم تفتح لهن ابواب السماء — فرمود چهار رکعت است پیش از نماز پیشین که نیست در اینها سلام دادن کشاده میشود براے آنها درهاے آسمان ومی رسند بمحل قبول ونازل میگردد از آسمان بسبب آنها انوار رحمت ووصول — رواه ابو داود وابن ماجة — ودرین جا نیز اختلاف است که مراد باین چهار رکعت راتبه ظهر است یا این نماز دیگر است مستقل که گزارده می شود درین وقت ونامیده می شود آن را صلوٰة فی الزوال پس آنها که قائل اند بآن که راتبه قبل ظهر دو رکعت است جزم دارند باین وآنها که قائل اند باربع متردد اند دران وثبوت این فضیلت منافات ندارد بودن از رواتب ومختار آن است که غیر رواتب اند وعن عبد الله

بن السائب صحابی است خواند قرآن را بر ابی بن کعب و گرفت قرآن از وی مجاهد و اهل مکه و عبد الله بن السائب تابعی هم هست
وظاهر آن است که مراد اینجا صحابی است — قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی اربعا بعد ان تزول الشمس قبل الظهر
بود آن حضرت که میگزارد چهار رکعت بعد از گشتن آفتاب پیش از ظهر — وقال انها ساعة تفتح فیها ابواب السماء فاحب ان
یصعد لی فیها عمل صالح — و گفت آن حضرت این ساعتی است که کشاده میشود درها در های آسمان پس دوست میدارم
که بالا رود برای من درین ساعت کار نیک — رواه الترمذی — از این حدیث معلوم می شود که این ساعت اجابت
و قبول است عمل نیک که درین وقت بکنند مقبول است و چون وقت نماز که افضل اعمال است نماز گذاردن ازان
و افضل باشد و حدیث اول که فرمود کشاده میشود برای این رکعات بابهای آسمان نیز محمول برین معنی است —
وعن ابن عمر قال قال رسول الله — گفت ابن عمر گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رحم الله امرأ صلی قبل العصر اربعا —
رحمت کناد خدای تعالی مردی را که بگزارد پیش از نماز دیگر چهار رکعت و در عبارت رحم الله اشارتست باستحباب
آن — رواه احمد والترمذی وابوداود — و گفته است ترمذی هذا حدیث حسن غریب وابن خزیمة وابن حبان در صحیحین
خود آن را روایت کرده و ابن حبان تصحیح نموده است — وعن علی رضی الله عنه — قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یصلی قبل العصر اربع رکعات — روایت است از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت بود آن حضرت میگزارد پیش از نماز
عصر چهار رکعت — یفصل بینهن بالتسلیم علی الملائکة المقربین ومن تبعهم من المسلمین والمؤمنین — جدائی میکرد میان این چهار رکعت
بسلام دادن بر فرشتگان نزدیک و آنها که تابع ایشانند و پیروی دیگران مسلمانان و مومنان یعنی سلام کردن نماز
می و منویست فرشتگان و حاضران جماعت میکند — رواه الترمذی — و ازینجا معلوم می شود که تسلیم در چهار رکعت
که پیش از عصر میگزارد انسب است و همچنان اربع قبل الظهر ازین جا قیاس کنند و بعضی گفته که مراد به تسلیم اینجا تشهد است
تا مسمی کرد آن را تسلیم به جهت اشتمال وی بر آن — وعنه — قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی قبل العصر رکعتین
و هم از علی رضی الله عنه روایت است که آن حضرت میگزارد پیش از عصر دو رکعت در سنت عصر هر دو روایت آمده است
چهار رکعت و دو رکعت مخیر است در آن چهار افضل است — رواه ابوداود — وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم من صلی بعد المغرب ست رکعات لم یتکلم فیما بینهن بسوء — کسی که بگزارد بعد مغرب شش رکعت که سخن نکند در میان آنها
بسوء یعنی سخن بد که در آن اثم باشد و بعضی گفته که بذکر و تسبیح مشغول باشد — عدلن له بعبادة ثنتی عشرة سنة — برابر کرده میشوند
این شش رکعت برای مصلی بعبادت دوازده سال هر رکعت را ثواب دو سال — رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب
لا نعرفه الا من حدیث عمر بن ابی خثعم — و گفته است ترمذی این حدیث غریب است نمی شناسیم آن را مگر از حدیث عمر بن
خثعم بفتح خای معجمه و سکون ثاء مثلثه — و سمعت محمد بن اسماعیل یقول هو منکر الحدیث — و گفت ترمذی شنیدم بخاری را که میگفت
عمر بن ابی خثعم منکر الحدیث است یعنی حدیث منکر روایت میکند معلوم شد — وضعفه جدا — و ضعیف گردانید بخاری او را

التنبیه در میزان الاعتدال گفته است که عمر بن عبد الله بن ابی خثعم روایت میکند موضوعات را از ثقات ذکر وی کرد بخاری
قدح و انکار روایت کرده است و نسائی او را تضعیف [illegible] از ابی سلمه از ابی هریره من صلی بعد المغرب الحدیث و هم او شش رکعت را
صلاة الاوابین گویند و در حدیث این نام یافته نشده است و اگر یافته شده است در باب صلاة الضحی است چنانکه در کتاب
شمائل آمده — وعن عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی بعد المغرب عشرین رکعة بنی الله له
بیتا فی الجنة — کسی که گزارد بعد مغرب بیست رکعت بنا کند خدای تعالی برای او خانه در بهشت — رواه الترمذی و روایت
کرده است این حدیث را ترمذی علی الطریق التعلیق کرده و در بعض شروح گفته اند روایت کرده است او را ابن ماجه مسندا و
محققان این را تضعیف کرده اند و گفته اند که در سند او یعقوب بن الولید است و وی کذاب و وضاع است چنانکه
امام احمد و غیر ایشان گفته اند والله اعلم — وعنها قالت ما صلی رسول الله — و نماز نخوانده است گفت عائشه هرگز پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم العشاء قط — نماز عشا را هرگز — فدخل علی — پس درآمد بر من — الا صلی اربع رکعات او ست رکعات — مگر آنکه
گزارد چهار رکعت یا شش رکعت آنچه مشهور است از روایات بعد از عشا دو رکعت آمده و در بعض روایات چهار نیز آمده
اما شش رکعت جز درین حدیث نیامده والله اعلم و در بعض حواشی نوشته که از اینجا معلوم است که گویا [illegible]
حدیث ترمذی است که در باب شش رکعت بعد مغرب آمده باشد و این که [illegible] آن فافهم اما
در استحباب چهار رکعت پیش از عشا چنانکه در کتب فقه مذکور است حدیثی بنظر در نیامده و اهل دین [illegible] نمی شناسند
کذا فی سفر السعادة — رواه ابو داود — وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ادبار النجوم
الرکعتان قبل الفجر و ادبار السجود الرکعتان بعد المغرب — گفت ابن عباس مراد [illegible] ادبار النجوم که مذکور است در قرآن مجید
که در آخر سورة طور واقع شده است دو رکعت سنت فجر است که در وقت [illegible] و تسبیح ادبار السجود
[illegible] که در سوره ق آمده است سنت مغرب [illegible] — رواه الترمذی [illegible]
[illegible] ادبار السجود نوافل است که بعد از مکتوبات گزارده میشود و بعض گفته اند [illegible] گفته اند که ادبار در سوره ق
[illegible] خوانده اند و [illegible] در آخر سوره طور [illegible]
الفصل الثالث — عن عمر رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول اربع قبل الظهر
بعد الزوال — روایت است از امیر المؤمنین عمر گفت شنیدم آن حضرت را که گفت چهار رکعت پیش از نماز ظهر بعد زوال
احتمال دارد [illegible] ظهر را [illegible] زوال را — تحسب بمثلهن فی صلاة السحر — حساب کرده میشود و برابر داشته می شوند
در فضل و ثواب چهار رکعت که در صلاة سحر گزارده شوند که وقت [illegible] است یعنی نماز گزاردن درین وقت
مثل نماز گزاردن در وقت سحر است ولیکن صلاة سحر را سنت فجر حمل کرده [illegible] نیست که حمل بر نماز تهجد اظهر
و انسب است بلفظ سحر و تا آنکه باعث بر حمل نماز فجر اربع رکعت است و صلاة تهجد بیشتر از آن است و در سفر السعادة

آورده که عبد الله بن مسعود گفت چهار رکعت بعد از زوال میگفت که این رکعات برابر میکنند با مثل خود از قیام لیل و این در حکم
مرفوع است چه مقدار رکعات و ثواب چیزیست که از شارع شنوان دانست کما تقرر فی موضعه و باین حدیث ابن مسعود محمل صلوة سحر
بر قیام لیل استقباسے بعیدی یافت و ظاهر آن ست که مراد باین چهار رکعت همین سنت فی الزوال و سنت ظهر باشد و بعض مشائخ
گفته اند که شاید سر درین آن باشد که این هر دو وقت زمان نزول رحمت و حصول قربت اند زیراکه گشاده می شوند ابواب
آسمان و قبول بعد از استقامت نماز و نشر میگردد رحمت الهی و نصف اخیر شب چنانکه در احادیث آمده است و چون این هر دو وقت
مناسب بود نماز درین ها نیز متعادل و متوازی باشند و چون نزول رحمت در آخر شب ظاهر و اشهر بود نماز وقت زوال را
بدان تشبیه داده ساخت و از آن اشارت نمود و فضیلت وقت زوال بقول خود — وما من شیئ الا یسبح الله تلک الساعة —
و نیست هیچ چیزی مگر آنکه تسبیح میگوید خدا را در آن ساعت — ثم قرأ — پس خواند آن حضرت برائے ترغیب نماز در آن
وقت این آیت را که یتفیؤ ظلاله عن الیمین والشمائل — میل میکنند و میگردد سایه ها از جانب راست و چپ — سجدا لله وهم
داخرون — در حالیکه سجده کنندگان اند مر خدا را در حالیکه ایشان خرد و خوار اند و اول آیت این ست که — اولم یروا الی ما خلق
الله من شیئ — آیا نمی بینند و نظر نمیکنند آدمیان که تسلیم و انقیاد می نمایند مر پروردگار را و عبادت میکنند مراد از آن
مخلوقات که هر آن را سایه ها است میل کننده و برگردنده از ایمان و شمائل ایشان سجده کننده و خرد و خوار شونده و مراد بسجده
انقیاد و استسلام است خواه بالطبع بود یا باختیار و همه منقاد مرادی او شده و در آنچه خلق کرده و تدبیر نموده است تعالی شانه —
رواه الترمذی والبیهقی فی شعب الایمان — وعن عائشة — رضی الله عنها — قالت ما ترک رسول الله صلی الله علیه وسلم
رکعتین بعد العصر عندی قط — گفت عائشه ترک نکرد آن حضرت دو رکعت بعد از نماز عصر نزد من یعنی در خانه من هرگز — متفق علیه
وفی روایة للبخاری قالت والذی ذهب به ما ترکهما حتی لقی الله — و در روایتے مر بخاری را این چنین آمده که گفت عائشه
سوگند بآن خدا که برد آن حضرت را ازین عالم ترک نکرد این دو رکعت را تا آنکه ملاقات کرد خدا را و رفت بآن عالم در باب
اوقات منهی سخن درین گذشته است محمل آنکه بعض گویند که این دو رکعت سنت ظهر است که بجهت اشتغال و افدان فوت شده
که الآن قضا کرد و عادت شریف چنان بود که چون عمل کردے بران مداومت نمودے و این سخن خالی از بعدے نیست
و بعضی میگویند که این دو رکعت پیش از نماز مغرب بود بعد از اذان و این نیز بعید است زیراکه ظاهر حدیث آن ست
که گذاردن آنها بعد از عصر است پیش از مغرب و نیز گذاردن دو رکعت بعد از مغرب از فعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم
مروی نیست و بعضے از اصحاب میگذاردند و پس ندا کرد ایشان را بدان و نهی کرد از آن چنانچه در احادیث آمده و بیاید
و گفته اند که در احادیث بطرق متعدده آمده که این دو رکعت راتبه عصر بود و بسببے عارض نبود و بالجمله اخبار و آثار در نهی از
صلوة بعد از عصر بسیار است و جمهور هم برآنند پس احسن آن ست که گفته شود که گذاردن دو رکعت بعد از عصر از خصائص آنحضرت
بود صلی الله علیه وسلم کذا ذکره بعض المتاخرین والله اعلم — وعن المختار بن فلفل بضم فائین و سکون لام اول مخزومی

کوفی تابعی ثقہ است شنید از انس و روایت کرد از وے ثوری وغیر وے - قال سألت انس بن مالک عن التطوع
بعد العصر - گفت مختار پرسیدم انس را از نفل گزاردن بعد عصر - فقال کان عمر یضرب الایدی علی صلوٰۃ بعد العصر - پس گفت
انس بود عمر میزد دستہا کسے را کہ نماز می بست این نماز را و میزد پشت و دستہا را بجہت تادیب یعنی منع می کرد از ان -
وکنا نصلی علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رکعتین بعد غروب الشمس قبل صلوٰۃ المغرب - و بودیم ما کہ میگزاردیم در زمان آنحضرت
دو رکعت بعد از فرو نشستن آفتاب پیش از گزاردن نماز مغرب - فقلت لہ اکان رسول اللہ - مختار میگوید پس گفتم مر انس را
آیا بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یصلیہما - کہ میگزارد این دو رکعت را بعد از غروب آفتاب پیش از نماز مغرب - قال کان
یرانا نصلیہما فلم یامرنا ولم ینہنا گفت انس بود آنحضرت کہ میدید ما را کہ میگزاردیم این دو رکعت را پس نہ امر میکرد ما را بآن
و نہ نہی میکرد ما را از ان پس تقریر آنحضرت مشروعیت نماز بعد از عصر ثابت شد - رواہ مسلم - اجیب گفتہ اند کہ اگر
عمر رضی اللہ عنہ از قول عائشہ کہ گفت ما ترک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم واقف بودہ از قول انس کنا نصلی علی عہد رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم وبعضی گفتہ اند کہ سبب ضرب عمر مردم را از صلوٰۃ بعد عصر خوف وقوع نماز است وقت غروب و بے
آن مکروہ نیست و این مذہب عمر است و مذہب غیر وے کراہت است مطلقاً و بالجملہ مسئلہ کراہت نماز بعد از عصر
و حدیث آن خالی از اختلاف و اضطراب نیست واللہ اعلم - وعن انس قال کنا بالمدینۃ - گفت انس
بودیم بمدینہ - فاذا اذن المؤذن لصلوٰۃ المغرب - پس چون اذان میداد مؤذن مر نماز مغرب را - ابتدروا السواری
می شتافتند و میرفتند صحابہ بسوے ستونہاے مسجد و می ایستادند پس ستونہا - فرکعوا رکعتین - پس میگزاردند دو رکعت را
حتی ان الرجل الغریب لیدخل المسجد - تا آنکہ مردے غریب مسافر ہر آئینہ می درآمد مسجد را فیحسب ان الصلوٰۃ قد صلیت -
پس گمان می برد آن مرد غریب کہ نماز فرض بتحقیق گزاردہ شدہ است و این دو رکعت نماز سنت بعد از مغرب میگزارند - من کثرۃ
من یصلیہما - از بسیاری کسانیکہ میگزاردند این نماز را گویا ایشان نہی از صلوٰۃ قبل الغروب فہمیدند نہ بعد آن -
رواہ مسلم - وعن مرثد بفتح میم و سکون را و فتح مثلثہ - بن عبد اللہ - تابعی است مفتی اہل مصر بود و عبد العزیز
بن مروان برادر عبد الملک بن مروان او را حاضر میکرد و برائے فتوے پیش خود می نشاند ابن حبان او را در ثقات
ذکر کردہ است - قال اتیت عقبۃ الجہنی - گفت آمدم عقبہ بضم عین و سکون قاف ابن عامر جہنی را بضم جیم و فتح ہا کہ از
صحابہ است - فقلت الا اعجبک من ابی تمیم - پس گفتم آیا تعجب نکنم و در عجب نیندازم ترا از ابی تمیم کہ تابعی کبیر بود و در زمان
آنحضرت اسلام آوردہ - یرکع رکعتین قبل صلوٰۃ المغرب - میگزارد دو رکعت را پیش از نماز مغرب - فقال عقبۃ
انا کنا نفعلہ علی عہد رسول اللہ - گفت عقبہ بدرستی کہ بودیم ما کہ میکردیم این فعل را در زمان پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
قلت فما یمنعک الآن - گفتم پس چہ باز میدارد ترا اکنون و چرا نمیکنی - فقال الشغل - بضم شین گفت باز میدارد کارہا
دیگر و نیز سنت مؤکدہ نیست و نووی گفتہ است کہ مختار استحباب آنہا است از جہت احادیث صحیحہ صریحہ دران - رواہ البخاری

وعن کعب بن عجرة بضم عین و فتح جیم صحابی است از اصحاب شجره و احوال وے در مواضع دیگر ذکر کرده شده -
قال ان النبی صلی الله علیه وسلم اتی مسجد بنی عبد الاشهل فصلی فیه المغرب گفت آمد آنحضرت مسجد بنی عبد الاشهل که نام قبیله ایست
پس بگزارد در وے نماز مغرب را - فلما قضوا صلوتهم رآهم یسبحون بعدها - پس هرگاه که تمام کردند مردم نماز فرض را دید آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ایشان را که نماز نفل میگزارند که مراد ازان سنت مغرب است بعد از فرض یعنی در مسجد - فقال هذه
صلوة البیوت - پس گفت آنحضرت این یعنی سنت مغرب یا مطلق نماز نفل نماز خانه ها است که در خانه ها باید گزارد نه در مسجد -
رواه ابو داود وفی روایة الترمذی والنسائی قام ناس یتنفلون فقال النبی - ایستادند مردم در حالیکه نفل می گزاردند
پس گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم علیکم بهذه الصلوة فی البیوت - لازم گیرید بر خود گزاردن نماز را در خانه ها زیرا که افضل این است
که نماز نفل غیر فرض در خانه بگزارند و همچنین بود عمل آن حضرت صلی الله علیه وسلم مگر بسببے یا عذرے خصوصا سنت مغرب
که هرگز در مسجد نگزارده و بعضے از علما گفته اند که اگر سنت مغرب را در مسجد بگزارد سنت واقع نمی شود و بعض گفته اند که عاصی
میگردد از جهت مخالفت امر که ظاهرش در وجوب است و جمهور برآنند که امر برای استحباب است و اوسط آن است که جائز باشد
و در حاشیه هدایه از جامع صغیر نوشته که اگر نماز مغرب در مسجد گزارد و اگر ترسد که بعد از رجوع بخانه مشغول بچیزے خواهد آمد که مانع
خواهد شد از سنت گزاردن پس در مسجد بگزارد و اگر این ترس نیست افضل آن است که در خانه برود و بگزارد و اگر در خانه
نیست باید برود در مسجد بیرونی بگزارد و اگر امام در داخل گزارده است و اگر امام در مسجد خارجی گزارده است در داخلی گزارد
و اگر مسجد یکے است که داخل و خارج ندارد در پهلوے ستونے یا در گوشه بگزارد - وعن ابن عباس قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم یطیل القراءة فی الرکعتین بعد المغرب - گفت ابن عباس بود آن حضرت که دراز می کرد قرائت را در سنت مغرب
حتی یتفرق اهل المسجد - تا آنکه جدا می شدند مردم که در مسجد بودند از یکدیگر یعنی بیرون می رفتند - رواه ابو داود - این حدیث نوع
اشعارے دارد که آن را در مسجد میگزارد پس محمول بر عذرے و سببے خواهد بود که واقع آمده باشد از حصول بیان جواز احتمال دارد
که در خانه گزارده باشد و ابن عباس آن را در یافته باشد زیرا که خانه آن حضرت صلی الله علیه وسلم متصل مسجد بود و در میان حجره و دیوار
نبود و در دیوار در وے بود بجانب مسجد کذا قالوا و نیز ظاهر آن است که این تطویل قرائت در سنت مغرب در بعض احیان
بوده باشد زیرا که ثابت شده است که آن حضرت در این دو رکعت قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد خوانده - وعن
مکحول یبلغ به ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال من صلی بعد المغرب قبل ان یتکلم رکعتین - روایت است از مکحول
شامی که از مشاهیر تابعین و کبار ثقات ایشان است میرساند حدیث را بآنحضرت و رفع میکند آن را که آن حضرت گفت
کسے که بگزارد بعد از نماز مغرب پیش از آنکه تکلم کند دو رکعت - وفی روایة اربع رکعات - و در روایتے آمده که بگزارد
چهار رکعت - رفعت صلوته فی علیین - برداشته میشود نماز او در علیین که مقامے است بالاے هفتم آسمان و بعض
گویند نام آسمان هفتم است و گفته اند نام دیوان ملائکه است که برداشته میشوند در آن اعمال صالحان و بعض گویند

مراد بآن آنکہ اشرف و اقرب مراتب ست بجناب عزت حق جل وعلا۔ مرسلا۔ روایت کردہ است مکحول بطریق ارسال بود
وے رضی اللہ عنہ کثیر الارسال۔ وعن حذیفۃ نحوہ۔ و روایت کردہ شدہ است از حذیفہ کہ از صحابہ است مانند
این حدیث۔ وزاد۔ و زیادت کردہ است حذیفہ این عبارت را کہ۔ فکان یقول عجلوا الرکعتین بعد المغرب۔ پس بود
کہ میگفت آن حضرت شتابی کنید این دو رکعت را کہ بعد از مغرب است تا متصل بفرض بگزارید۔ فانہما ترفعان مع المکتوبۃ۔
زیرا کہ این دو رکعت بردہ شدہ میشوند بعلیین با فرض پس زود بگزارید تا با آنہا کہ بردارندہ اعمال اند منتظر
نباشند و ظاہر آن است کہ قراءت دعائی یا ذکری کہ بعد سلام است و دران بعد از فرض منافی تعجیل نباشد یا گویند
کہ خواندن آن بعد از رکعتین منافی بعدیت کہ اینجا مراد است نیست و ما اقاویل کہ بعد از صلوٰۃ منقول است گذشتہ است
ولیکن در دل خیال کہ افضلیت اول است این دو رکعت و جا نداشت شدہ است پس اگر بخانہ دور باشد تعجیل باستعجال چہ کار کند
و اینجا دو وجہ است و ظاہر آن است کہ طبیعت اختیار کنند کہ تا کند در وجہ بسیار است واللہ اعلم۔ رواہما رزین۔ روایت کرد
این ہر دو حدیث را رزین۔ و روی البیہقی الزیادۃ عنہ نحوہا۔ و روایت کردہ بیہقی این زیادت را از حذیفہ مانند آن در
شعب الایمان۔ وعن عمرو بن عطاء قال ان نافع بن جبیر ارسلہ الی السائب۔ روایت است از عمرو بن
عطا کہ از تابعین است گفت کہ نافع بن جبیر بن مطعم کہ وے نیز از تابعین است فرستاد او را بسوے سائب کہ صحابی است۔
یسالہ عن شیء رآہ منہ معاویۃ فی الصلوٰۃ۔ در حالے کہ سوال میکند عمرو یا نافع سائب را از چیزے کہ دیدہ بود آن را از سائب معاویہ
و نہی کرد او را ازان در نماز۔ فقال نعم۔ پس گفت سائب آرے۔ صلیت معہ الجمعۃ فی المقصورۃ۔ گزاردم با معاویہ جمعہ را
در مقصورہ جامع مکانے کہ بنا کردہ میشود و تکبیر گویندگان را و امرا را از قصر یعنی کوشک۔ فلما سلم الامام قمت فی مقامی۔
پس ہر گاہ کہ سلام داد امام ایستادم من در جائے کہ ایستادہ بودم بر نماز فصلیت۔ پس نماز گزاردم۔ فلما دخل
ارسل الی۔ پس ہر گاہ کہ در آمد معاویہ بخانہ خود را کس فرستاد بسوے من۔ فقال لاتعد لما فعلت۔ پس گفت باز مگرد مر
این فعلے را کہ کردی تو یعنی نماز نفل کردن در جاے فرض۔ اذا صلیت الجمعۃ فلا تصلہا بصلوٰۃ۔ چون بگزاری تو نماز جمعہ را
پس وصل مکن آن را بنماز۔ حتی تکلم او تخرج۔ تا آنکہ سخن کنی یا بیرون آئی۔ فان رسول اللہ۔ زیرا کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
امرنا بذلک امر کردہ است ما را بآن۔ ان لا توصل صلوٰۃ بصلوٰۃ حتی نتکلم او نخرج۔ آن چیز این است کہ وصل نکنیم نماز را بنماز
تا آنکہ سخن کنیم یا بیرون آئیم و در بعضی نسخ صلوٰۃ نیست و ظاہر عبارت این باشد کہ وصل نکنیم جمعہ را بہ نماز تا آنکہ سخن کنیم
یا بیرون آئیم۔ رواہ مسلم۔ وعن عطاء نام شخصے است از تابعین۔ قال کان ابن عمر اذا صلی الجمعۃ بمکۃ تقدم۔ بود ابن عمر
چون می گزارد نماز جمعہ را بمکہ پیش میرفت از جاے کہ میگزارد در وے جمعہ یعنی از مکانے کہ در وے جمعہ گزاردہ بود
تا سخن کند یا خروج مذکور در قول معاویہ۔ فصلی رکعتین۔ پس میگزارد ابن عمر پیش رفتہ دو رکعت۔ ثم تقدم۔ پس پیش
میرفت از ان مکان نیز۔ فصلی اربعا۔ پس میگزارد چہار رکعت دیگر پس مجموع شش رکعت می شد کہ بعد از جمعہ میگزارد

ودر مکه این چنین نمیکرد - واذا کان بالمدینة صلی الجمعة ثم رجع الی بیته - وچون می بود بمدینه میگزارد جمعه را پس برمیگشت بسوی
خانهٔ خود - فصلی رکعتین - پس میگزارد دو رکعت - ولم یصل فی المسجد - ونمی گزارد در مسجد - فقیل له - پس گفته شد ابن عمر را
که چرا در خانه گزاری نه در مسجد - فقال کان رسول الله - پس گفت ابن عمر بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یفعله - میگزارد آن را
رواه ابوداود - وگفته اند شاید که فرق میان مکه و مدینه آن باشد که خانهٔ ابن عمر رضی الله عنهما در مدینه نزدیک مسجد بود
ومتصل بود بدان ودر مکه مسافر بود ومنزل از حرم دور بود پس تقدیم را قائم مقام رجوع به بیت ساخت واما زیادت
صلوة در مکه تا شش رکعت از جهت مضاعفت ثواب ورست وترمذی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه آورده است که وی
امر میکرد بدو رکعت بعد از جمعه وپس از وی بچهار ومؤلف نیز از روایت ترمذی حدیث عطا آورده وگفته - وفی روایة الترمذی
قال رایت ابن عمر صلی بعد الجمعة رکعتین ثم صلی بعد ذلک اربعا - گفت عطا دیدم ابن عمر را که گزارد بعد از جمعه دو رکعت پس گزارد
بعد از وی چهار رکعت چنانکه از امیر المؤمنین علی آورده وسنت نزد ابی حنیفه بعد از جمعه چهار است وفرمود اما علی شش
سنت چهار بعد از وی ودو این حکم نماز بعد از جمعه است اما سنت قبل الجمعة نیز ثابت است وبعضی از محدثین آن را انکار
کرده ومبالغه نموده اند وبعضی گفته اند که هرکه اثبات سنت پیش از جمعه نموده است بقیاس بر ظهر نموده واثبات سنت بقیاس
جائز نباشد کذا قیل وحق آن است که سنت قبل الجمعة ثابت است وکلام درین طول است ودر شرح سفر السعادة آنرا ذکر کرده ایم فالله اعلم

باب صلوة اللیل

بدانکه در نماز شب از آنحضرت صلی الله علیه وسلم روایات مختلفه آمده ودر هر وقتی نوعی
گزارده وتعبد بجمیع است درین باب هر نوعی که تمسک کند شرف اتباع دریابد واگر در اوقات متعدده هر نوعی از آن بسنت
وفق وانسب باشد سیزده ویازده ونه وهفت آمده وبعضی علما پنج نیز گفته اند وا سیزده اکثر بود وپس بعضی با سنت فجر
گفته وبعضی بی آن واین اصح واصوب است وگاهی وتر یک رکعت کرده وگاهی به سه رکعت ودر بعضی روایات عدد تهجد
داخل آن شمرده ودر بعضی خارج ودر بعضی اطلاق کرده وتر را بر یک رکعت ودر بعضی بر سه تا پنج وهفت ودر بعضی روایات تمام
نماز شب را وتر گفته چنانکه در روایت ام سلمه آمده که بود آنحضرت که ایتار میکرد بسیزده رکعت وچون ضعف پیری شد ایتار میکرد
بهفت ودر حدیث آمده است وتر کنید ای اهل قرآن ومراد بدان نماز شب داشته ووجهش آن است که نماز شب بهم وتر
بدان وتر میگردد چنانکه نماز روز بختم نماز مغرب وتر میگردد ودو وارد شده است که نماز مغرب وتر روز است وکلام در آنکه نماز تهجد
بر آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرض بود یا نه بسیار است بعد از آن منسوخ شد مشهور است ومختار آن است که از امت منسوخ شده وبر آنحضرت
باقی ماند تا آخر عمر وقد حقق ذلک فی موضعه

الفصل الاول

عن عائشة قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی فیما بین ان یفرغ من صلوة العشاء
الی صلوة الفجر احدی عشرة رکعة - روایت است از عائشه گفت بود آنحضرت که میگزارد درمیان فارغ شدن آنحضرت از نماز
عشا تا نماز فجر یازده رکعت را - یسلم من کل رکعتین - سلام میداد بعد از هر دو رکعت - ویوتر بواحدة - ووتر میکرد بیک رکعت -

فیسجد السجدة من ذلک قدر ما یقرأ احدکم خمسین آیة - پس سجده میکرد از آن و تر بمقدار آنچه بخواند یکے از شما پنجاه آیت - قبل ان یرفع
راسه - پیش از آنکه بردارد آنحضرت سر خود را و در شرح این عبارت توجیهات کرده اند ظاهر آن است که مراد آن است که سجده میکرد
سجده از سجدات وتر را با همه سجده ها است او را طول آنقدر که کسے پنجاه آیت تواند خواند و بعضے از شافعیه بران حمل کرده اند
که مراد سجده شکر است که میکرد پیشکر اتمام و تعمیم این عمل از وے و توفیق حمد و عبادت و مرجواز سجده منفرده خارج از صلوة
خلاف است چنانکه در باب سجود الشکر بیاید اما آنچه واقع شده است عمل بران و در بعض بلاد که بعد از وتر دو سجده میکنند بکیفیت
معروفه و واقع شده است فضل آن در بعض روایات فقهیه هر چه تمام است بر آن و از اخبار و آثار وارد نشده است
بآن روایت فقهیه مختار و عمل نیست بران در حرمین شریفین بلکه در سایر دیار عرب و صاحب ترغیب در این باب روایت کرده اند است
که حکم کرده اند بران بوضع و آثار وضع بران لائح است و نرفته است هیچ یکے از ائمه مذاهب اربعه بسنیت و نه باستحباب آن
و اکثر حنفیه در دیار عرب آن را نمی شناسند و بعض نقل میکنند که سبب آن را کند اما قالوا - فاذا سکت المؤذن من صلوة الفجر -
و در اکثر روایات سکت بتاء فوقانیه است از سکوت یعنی چون خاموش می شد مؤذن از نماز فجر و بعض سکب بباے موحده
نیز روایت کرده اند از سکب بمعنی ریختن و این نیز راجع بمعنی سکوت است یعنی چون میریخت مؤذن اذان را در گوشها - وتبین له الفجر -
و ظاهر می شد مر آن حضرت را طلوع فجر اشارت است با آنکه آن حضرت اکتفا نمی کرد در اداے سنت فجر باذان مؤذن شاید
که خطا کرده باشد و در شب گفته باشد بلکه تحقیق می کرد وقت را - قام - می ایستاد آنحضرت - فرکع رکعتین خفیفتین - پس
میگزارد دو رکعت سبک را چنانکه در سنت آمده است که قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد دران میخواند - ثم اضطجع علی
شقه الایمن - پس پهلو می نهاد بر پهلوے راست شرح این حدیث ثالث گذشت - حتی یاتیه المؤذن للاقامة - تا آنکه می آمد او را مؤذن
بجهت اقامت نماز و اعلام می نمود بحضور جماعت - فیخرج - پس بیرون می آمد آنحضرت - متفق علیه - وعنها قالت کان النبی
صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر - گفت عائشه بود آنحضرت چون میگزارد سنت فجر را - فان کنت مستیقظة حدثنی -
پس اگر می بودم من بیدار سخن میکرد با من - والا اضطجع - وگرنه می خفت - رواه مسلم - بخاری نیز در باب الحدیث بعد
رکعتی الفجر و در باب من تحدث بعد الرکعتین ولم یضطجع روایت کرده و ازین حدیث جواز تکلم بعد از سنت فجر معلوم شده و ترمذی
براے تکلم بعد از سنت فجر بابے عقد کرده و حدیثے از عائشه درین باب آورده بلفظ اذا صلی رکعتی الفجر فان کانت له
الی حاجة کلمنی والا خرج الی الصلوة و گفته این حدیث حسن صحیح و گفته مکروه داشته اند بعضے از علما از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و غیرهم کلام بعد طلوع فجر تا گزاردن نماز فجر را الا آنچه باشد از ذکر خدا سبحانه یا سخنے که چاره نیست ازان و همین است قول احمد
و اسحق انتهی و تکلم آن حضرت صلی الله علیه وسلم ازین قبیل بود چنانکه قول عائشه فان کانت له الی حاجة کلمنی مشعر است بران و فرضا
اگر نه ازین قبیل باشد هم بعد سنت و موجب عادت نیست پارسے گو جهت شدت کراهت تکلم درین وقت احتیاطا و تکمیلا -
وعنها قالت کان النبی - بود پیغمبر صلی الله علیه وسلم اذا صلی رکعتی الفجر - چون میگزارد دو رکعت سنت فجر را - اضطجع علی

شقه الایمن۔ خواب میکرد بر پہلوے راست خود۔ متفق علیه بدانکه کلام درین حدیث از دو وجه است یکے اضطجاع بعد
سنت فجر دوم اضطجاع بر شق ایمن اما اول بعضے از ظاهریه بوجوب اضطجاع رفته اند عجب تر آنکه بعض شرط صحت فرض
داشته اند که اگر نکند باطل گردد فرض و بعضے جماعه بکراهت آن رفته اند و آن را بدعت شمرده پوشیده نماند که قول به بودن او
بدعت ابعد است از جهت ورود احادیث صحیحه دران پس یا گویند بود و بعد ازان منسوخ گشت یا از خصائص آن حضرت
صلی الله علیه وسلم وا زند یا حمل کنند بر بودن آن بقصد استراحت نه بر وجه تعبد و همچنین قول بوجوب نیز بعید است از جهت
اختلاف روایات در وے و در بعض روایات ذکر اضطجاع نیامده و همین قدر آمده که گزارد و بر آمد پس قول مختار آن باشد
که مستحب است نه مکروه و نه واجب و اما ابو حنیفه گفته که اگر برائے استراحت باشد و دفع ثقل و تعب که حاصل شده است از نماز
شب نیکو است و فعل آن حضرت صلی الله علیه وسلم نیز از این قبیل بوده است و امام مالک هم بر این است و اما ثانی عادت کریمه
اضطجاع بر شق ایمن بود در جمیع احوال و گفته اند که حکمت دران آن است که تا استغراق در نوم حاصل نگردد زیرا که قلب
که مضغه صنوبری است در جانب یسار است و اگر بر شق ایسر خسپد قرار میگیرد قلب و غالب می آید استراحت و مستغرق
میگردد بنوم و بتقدیر اضطجاع بر شق ایمن قلب معلق می ماند پس غالب نمی شود استراحت و مستغرق نمیگردد نوم و سهل
میگردد انتباه و استیقاظ و بعد از اطبا نوم بر شق ایسر قرار داده اند از برائے طلب راحت قلب و هضم طعام از جهت توجه
حرارت غریزیه بداخل بدن در حالت نوم و هر چند نوم غالب تر و غرق تر راحت بیشتر و هضم طعام وافر تر و صاحب شرع
اختیار کرد نوم بر شق ایمن از برائے طلب خفت نوم و تیسیر قیام لیل و لازم است این را تقلیل طعام بعد ازان بدانکه در احادیث
صحیحه آمده است که آن حضرت صلی الله علیه وسلم نوم میکرد درین اضطجاع که بعد از رکعتین فجر می کرد تا شنیده می شد آواز خواب
بعد ازان بر میخاست و نماز میگذارد بے آنکه وضوئے تازه کند و عدم نقض وضو بنوم از خصائص آن حضرت است
بحکم تنام عینای ولا ینام قلبی بعض گویند از خصائص انبیا صلوات الله علیهم اجمعین و در باب اذان در قصه لیلة التعریس
کلامے باین مقام گذشت فتذکر۔ وعنها قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرة رکعة۔ گفت عائشه
بود آن حضرت میگزارد از شب سیزده رکعت۔ منها الوتر۔ از جمله آن سیزده رکعت وتر بود یک رکعت یا سه رکعت۔ و رکعتا الفجر
و از جمله دو رکعت سنت فجر بود یعنی سیزده رکعت که در نماز شب گفته اند دو رکعت فجر دران شمرده اند از جهت قرب و اتصال
و انضمام آن بدان و اصل نماز شب آن حضرت یازده بود چنانکه در روایات دیگر آمده است و صاحب سفر السعادت
گفته است که صواب آن است که سیزده رکعت بود و لیکن رکعتین فجر بود و او تر داخل است دران۔ رواه مسلم۔

وعن مسروق قال سألت عائشة عن صلوٰة رسول الله صلی الله علیه وسلم باللیل۔ روایت است از مسروق
که از مشاهیر تابعین است او را در خردی دزدیده بودند از آنجهت مسروق نام او شد گفت پرسیدم عائشه را از نماز آن حضرت
در شب۔ فقالت۔ پس گفت عائشه۔ سبع وتسع واحدی عشرة رکعة۔ بود نماز آن حضرت در شب گاہے هفت

وگاہے نہ وگاہے یازدہ۔ سوی رکعتی الفجر۔ ورای دو رکعت سنت فجر ظاہر این ست کہ این متعلق بعشرہ است ودر وے
اشارت است بآنکہ روایت سیزدہ رکعت بارکعتین فجر است۔ رواہ البخاری۔ وعن عائشۃ قالت کان النبی
صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام من اللیل لیصلی۔ بود آنحضرت چون برمیخاست از شب برای آنکہ نماز کند۔ افتتح صلوتہ برکعتین
خفیفتین۔ آغاز می کرد نماز خود را بدو رکعت سبک کہ مراد بدان دو رکعت است کہ بعد از وضو میگزارد وتخفیف در وے مستحب
ودر روایات تخفیف آن وارد شدہ قولا وفعلا۔ رواہ مسلم۔ وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اذا قام احدکم من اللیل فلیفتتح الصلوۃ برکعتین خفیفتین۔ گفت آن حضرت چون برخیزد یکی از شما از شب پس باید کہ شروع کند
بدو رکعت سبک۔ رواہ مسلم۔ وعن ابن عباس قال بت عند خالتی میمونۃ لیلۃ۔ گفت ابن عباس شب کردم نزد خالہ خود کہ ام المؤمنین میمونہ است
شبی وبود وے رضی اللہ عنہ دران زمان خرد۔ والنبی صلی اللہ علیہ وسلم عندہا۔ وبود آنحضرت نزد میمونہ در نوبت او۔ فتحدث
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مع اہلہ ساعۃ۔ پس سخن کرد آن حضرت با اہل خود کہ میمونہ است ساعتی ودرینجا دلیل است بر اباحت کلام بعد
از عشا اگر مصلحتی باشد دران چنانکہ در باب اوقات الصلوۃ نیز گذشت۔ ثم رقد۔ پس خواب کرد آنحضرت۔ فلما کان ثلث اللیل الآخر
پس ہنگامیکہ باقی ماند ثلث اخیر از شب۔ او بعضہ۔ یا باقی ماند بعضی از ثلث اخیر کہ سدس اخیر باشد۔ قعد۔ بیدار شد
ونشست۔ فنظر الی السماء فقرأ۔ پس نگاہ کرد بسوی آسمان پس خواند این آیت را۔ ان فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل
والنہار لآیات لاولی الالباب حتی ختم السورۃ۔ تا آنکہ ختم کرد سورہ را یعنی تا آخر سورہ خواند ودر بعض روایات پنج آیت تا انک
لا تخلف المیعاد نیز آمدہ ونیز خواندن این آیت بعد از ایستادن ونظر کردن بآسمان ودر بعض روایات نیز مسواک کردن
آمدہ است۔ ثم قام الی القربۃ۔ پس ایستاد آن حضرت ورفت بسوی مشک آبی کہ درانجا بود وقربہ بکسر قاف وسکون
را مشک۔ فاطلق شناقہا۔ پس بکشاد بند مشک را وشناق بکسر شین وتخفیف نون وقاف در آخر رشتہ یا دوالی
کہ بدان دہن مشک را بندند۔ ثم صب فی الجفنۃ۔ پس ریخت آب از مشک در کاسہ وجفنہ بفتح جیم وسکون فا ونون کاسہ
بزرگ۔ ثم توضأ وضوءا حسنا بین الوضوئین۔ پس وضو کرد آن حضرت وضوی نیک میان دو وضو یعنی متوسط میان
اسراف وتقتیر نہ بسیار آب ریخت کہ بسر حد اسراف کشد ونہ چندان کم کہ اعضا تر وتازہ وسیراب نگردد چنانکہ گفت۔
لم یکثر وقد ابلغ۔ بسیار نکرد در ریختن آب ولیکن تحقیق رسانید آب را بہر جا کہ باید رسانید ونیکو رسانید۔ فقام فصلی۔ پس شروع
کرد در نماز وایستاد بنماز۔ فقمت فتوضأت فقمت عن یسارہ۔ پس برخاستم من نیز از خواب ووضو کردم پس ایستادم
در نماز جانب دست چپ آن حضرت۔ فاخذ باذنی فادارنی عن یمینہ۔ پس گرفت گوش مرا پس بگردانید مرا وایستادہ کرد
بجانب راست خود۔ فتتامت صلوتہ ثلث عشرۃ رکعۃ۔ پس تمام شد وکامل شد نماز آن حضرت سیزدہ رکعت واین سیزدہ
با وتر خواہد بود ولیکن دو رکعت سنت فجر خارج ازان ست پس این مخالف است بحدیث عائشہ کہ گفت رکعتان فجر داخل آن
سیزدہ بود وچون مقرر شدہ است کہ نماز آن حضرت در شب مختلف بود گاہے چنان خواہد بود وگاہے چنین ودار وقلب

احادیث نماز شب حدیث عائشه و ابن عباس ست — ثم اضطجع — و بعد از گزاردن سیزده رکعت نماز شب خفت بر پهلو
فنام — پس خواب کرد — حتی نفخ — تا آنکه دم کرد چنانکه در خواب می باشد — وکان اذا نام نفخ — و بود آن حضرت
چون بخواب میرفت دم می کرد و آوازے هم می کرد چنانکه آن آواز شنیده می شد و این علامت کشادی مجراے
نفس و سلامت وے از سده و صفائی قواے جسمانی ست — فآذنه بلال بالصلوة — پس اعلام کرد او را بلال
بنماز و رسیدن وقت معتاد و حضور مردم و جمع شدن ایشان در مسجد و این اعلام دیگر بود از بلال وراے
اذان در وقتے که تاخیر راه مییافت و امتداد وے می شد در خواب — فصلی — پس برخاست آن حضرت از خواب
و گزارد نماز سنت را — ولم یتوضأ — و وضوے دیگر نکرد بجهت خواب از جهت عدم نقض نوم وضوے آن حضرت را
چنانکه معلوم شد — وکان فی دعائه — و بود در دعاے آنحضرت که میان سنت فجر و فرض وے میخواند و عمل اکثر
مشائخ برین ست و خواندن این دعا بعد از تهجد نیز آمده است و درین حدیث نیز ممکن است حمل بر آن و آن دعاے
طویل میگوید شیخ امام شهاب الدین سهروردی در عوارف گفته است که ندیدیم احدے را که مواظبت نموده باشد برین دعا
مگر آنکه نزد وے برکتے و نورانیتے هست و این دعا دراز است و در آخر وے این کلمات است که — اللهم اجعل
فی قلبی نورا — خداوندا بگردان و پیدا کن در دل من نور — وفی بصری نورا — و بگردان در بینائی من نور — وفی سمعی نورا — و بگردان
در شنوائی من نور — وعن یمینی نورا — و بگردان در جانب راست من نور — وعن یساری نورا — و بگردان در جانب چپ من
نور — وفوقی نورا — و بگردان بر زبر من نور — وتحتی نورا — و بگردان زیر من نور — وامامی نورا — و پیش من نور — وخلفی نورا — و پس من
نور تا از شش جهت نور ایمان و یقین و شهود در گیرد و تمامه وجود مرا نورانی بلکه فانی گرداند — واجعل لی نورا — و بگردان
و پیدا کن براے من نور بیرون از دائره حواس و جهات — وزاد بعضهم وفی لسانی نورا — و زیاده کرده اند بعضے
از راویان این را که وفی لسانی نورا و پیدا کن در زبان من نور تا بر دیگران که اراده اقتباس انوار شهود و استفاضه
اسرار وجود نمایند بیان نورانی سالم از اختلاط ظلمت ابهام و ایهام تعبیر نمایم و بتائید نور وحی و الهام بے شوب
شبهه اکاذیب و وهم بیان سازم — وذکر — و ذکر کرده است آن بعض — وعصبی ولحمی ودمی وشعری وبشری —
و پے و گوشت و خون و موے در وے و پوست را بعض گفته واجعل فی عصبی نورا ولحمی نورا ودمی نورا وشعری
نورا وبشری نورا — متفق علیه وفی روایة لهما — و در روایتے مر بخاری و مسلم را این نیز زیاده آمده — واجعل
فی نفسی نورا — و بگردان در نفس من که عبارت از روح حیوانی و برزخ است میان روح و جسم و متوسط در نور و لطافت و ظلمت
و کثافت تا نور احکام روحانیت متصف گردد و جهت نورانیت غالب آید و همه خیر و طاعت زاید چنانکه گفت — واعظم لی
نورا — و عظیم و بزرگ گردان براے من نور را — وفی اخرى لمسلم — و در روایتے مر مسلم را این نیز آمده که — اللهم اعطنی نورا —
خداوندا بده مرا نور و این مجمل تمامه تفصیلات مذکوره ست یعنی از نورانیت خود آنچنان نصیب من کن که ظاهر و باطن هم

و روح و زینت و بهر حالیکه پیش و پس چپ و راست همراه و پیرو تا نمایان شوم که گفته است شیطان از و روشنی روی بیرون شد
در گذشتی درون و بیرون را چه خوب این نور است هم خاص الهی و ... ذات محمد است و در بعضی ... ماحصل این دعا را
این صحیح خوانده است که ع ستاره هم فلک ست ... — وعنه انه رقد عند رسول الله صلی الله
علیه وسلم — و هم از ابن عباس است و ظاهر آن است که این هم در خانه میمونه است که وی خواب کرد نزد آنحضرت و آنحضرت
نیز خواب کرد — فاستیقظ — پس بیدار شد آنحضرت — فتسوک و توضأ — پس مسواک کرد و وضو ساخت — و هو یقول
و حال آنکه وی میگوید و میخواند این آیه را — ان فی خلق السموات والارض حتی ختم السورة — تا آنکه ختم کرد سوره را —
ثم قام — پس برخاست و برپا ایستاد — فصلی رکعتین — پس گزارد دو رکعت — اطال فیهما القیام والرکوع والسجود — دراز
کرد در این دو رکعت قیام را و رکوع را و سجود را — ثم انصرف فنام حتی نفخ — پس برگشت از نماز پس خواب کرد تا آنکه دم کرد —
ثم فعل ذلک ثلث مرات — پس کرد مجموع آن را سه بار — ست رکعات — تا مجموع آن شش رکعت شد — کل ذلک
یستاک و یتوضأ و یقرأ هؤلاء الآیات — در هر بار از آن مسواک میکرد و وضو میساخت و میخواند این آیت ها را —
ثم اوتر بثلث — بعد از آن وتر کرد بسه رکعت — رواه مسلم — این حدیث دلیل است بر شرعیت وتر بسه رکعت و در
بسیاری از روایات وتر بیک رکعت آمده و شافعیه مبالغه کرده اند در ترجیح قول ثلث و حال آنکه احادیث و آثار
صحیحه در آن آمده و حق آن است که ایتار بسه رکعت و رکعت واحد مختلف فیه است میان علما از صحابه و من بعدهم
و هر دو مشروع است چنانکه در باب وتر بیاید و این اختلاف در اولی و افضل است و الا خلاف نیست هیچ کس را
در ایتار بثلث — وعن زید بن خالد الجهنی — بضم جیم و فتح ها — انه قال لارمقن صلوة رسول الله صلی الله علیه وسلم
اللیلة — روایت است از زید بن خالد که از مشاهیر صحابه است و روایت کرد از آنحضرت و از عایشه و ابی طلحه
و روایت کرد از وی ابو سلمه و عطاء بن یسار و غیر ایشان مات بالکوفة سنة ثمان و سبعین که وی با خود گفت
هر آئینه نگاه کنم بتامل و نگرم نماز آنحضرت را امشب که چگونه میگزارد — فصلی رکعتین خفیفتین — پس نشست با این قصد
پس دید که گزارد آنحضرت دو رکعت سبک را — ثم صلی رکعتین طویلتین طویلتین طویلتین — بعد از آن بگزارد دو رکعت
دراز دراز دراز یعنی در غایت درازی — ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما — پس گزارد دو رکعت و حال آنکه این دو رکعت
فرود این دو رکعت بودند که پیش گزارد — ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما — پس گزارد دو رکعت و آن دو رکعت
فرود آن دو رکعت بودند که پیش گزارد — ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما — پس گزارد دو رکعت همین صفت که فرود آن
دو رکعت پیش بودند — ثم صلی رکعتین وهما دون اللتین قبلهما — این پنج دوگانه شد باین ترتیب که هر دوگانه متاخر کوتاه تر
از دوگانه متقدم بود — ثم اوتر — پس وتر خواند — فذلک ثلث عشرة رکعة — پس آن سیزده رکعت است اگر دو رکعت خفیفه را
داخل این نماز ندارند پس این نیز است بر ایتار بسه رکعت و اگر داخل دارند ایتار بیک رکعت باشد و اول اظهر است زیرا که

آن برائے وضو است نہ نماز شب — رواہ مسلم — وگفت مولف کہ قولہ ثم صلی رکعتین وہما دون اللتین قبلہما اربع
مرات یعنی این قول چہار بار است تا مجموع آن ہشت رکعت باشد و با آن دو رکعت خفیفتین کہ در غایت طول
گذاردہ دہ رکعت گردد — کذا فی صحیح مسلم — وہمچنین است در صحیح مسلم — وافرادہ من کتاب الحمیدی — ودر افراد مسلم
از کتاب حمیدی کہ جمع بین الصحیحین کردہ ودر وے سہ قسم احادیث است یکے متفق علیہ کہ بخاری ومسلم ہر دو روا
کردہ اند دوم افراد بخاری کہ مخصوص است بہ بخاری ومتفرد است وے بروایت آن سوم افراد مسلم کہ متفرد است مسلم بروایت آن
وبخاری آن را روایت نکردہ وبیان این عبارت در متن صحیح مسلم چہار بار واقع شدہ است ودر کتاب حمیدی نیز ہمچنین است
وموطا مالک وسنن ابی داود وجامع الاصول ہمچنین است در موطا کہ کتاب امام مالک است ودر سنن ابی داود ود
ودر جامع الاصول کہ جمع میان صحاح ستہ کردہ است واین کلام باین مبالغہ رد است از مولف بر صاحب مصابیح
کہ این قول را سہ بار ذکر کردہ است تا مجموع یازدہ رکعت گردد وبعض شراح توجیہ کردہ اند کہ طویلتین طویلتین طویلتین
سہ بار محمول است بر شش رکعت بحذف حرف عطف ورکعتین خفیفتین خارج اند ووتر یک رکعت پس مجموع با این توجیہ
سیزدہ رکعت باشد واین توجیہ تکلف است وظاہر آن است کہ تکریر طویلتین برائے تاکید ومبالغہ وتطویل است چنانکہ
گفتیم — وعن عائشۃ رض قالت لما بدن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وثقل — ہرگاہ کہ مسن وفربہ شد
آن حضرت وگران شد بدن مبارک بجہت ضعف پیری — کان اکثر صلوٰتہ جالسا — بود بیشتر نماز شب وے یا
مطلق نوافل نشستہ — متفق علیہ — بدانکہ بدن در حدیث بتخفیف دال وضم آن روایت کردہ اند از بدانت بمعنی فربہی
وتن واری وبفتح دال وتشدید آن نیز روایت است از تبدین بمعنی کبر سن وبعض علما این روایت را مرجح تر داشتہ اند
زیرا کہ در حلیہ شریف آنحضرت معتدل الخلق متماسک البدن نوشتہ اند وسمن وفربہی منافی آن است وبعض ترجیح روایت
اول نمودہ اند بحدیث عائشہ کہ در روایت دیگر آمدہ است فلما اسن واخذہ اللحم واخذہ اللحم بوجہ اعتدال منافی اعتدال خلق وتماسک
بدن نیست واللہ اعلم — وعن عبد اللہ بن مسعود قال لقد عرفت النظائر التی کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقرن بینہن —
گفت ابن مسعود بتحقیق شناختہ ام من سورتہا را کہ نظیر ومثل یکدیگر اند در قدر ومنزلت وطول وقصر کہ نزدیک میکرد آن حضرت میان
آن سور — فذکر عشرین سورۃ من اول المفصل علی تالیف ابن مسعود — پس ذکر کرد ابن مسعود بیست سورہ را از اول مفصل
ومعنی مفصل در باب القراءۃ معلوم شد کہ بر قول مشہور ابتدائے آن از سورہ حجرات است تا آخر اما این سورہ کہ نظائر
یکدیگر اند علی تالیف ابن مسعود اند کہ مصحف را جمع کردہ بود وبعض صحابہ قرآن را موافق اجتہاد مصالح ترتیب دادہ بودند
چنانکہ ابی بن کعب وعبد اللہ بن مسعود ومیگویند کہ امیر المومنین علی رض نیز ترتیب دادہ بود بر وفق نزول کہ ناسخ
ومنسوخ از آن معلوم می شد اما بعد از آن کہ ثابت شدہ است کہ ترتیب قرآن بوحی است آن نیز منزل است وجبرئیل وقت
انزال میگفت کہ این سورہ را بعد از فلان سورہ باید نہاد واین آیت را در فلان موضع باید نہاد واجماع نیز بران

انتقاد پذیرفت و مصاحف عثمانی باتفاق صحابہ نوشتہ شد و دیگر محل خلاف و جاے اشتباہ نماند و اقران کہ آنحضرت میان
نظائر میکرد و این چنین میکرد کہ قرأت میکرد — عشرین سورة فی رکعة — دو دو سورہ را در یک رکعت — آخرهن الحوامیم بیست سورہ و این جمع
بود — حم الدخان وعم یتساءلون — وطیبی آن بیست سورہ را ذکر کردہ بترتیبے مخالف آنچہ سیوطی در اتقان ذکر کردہ است
واللہ اعلم — متفق علیہ۔

الفصل الثانی — عن حذیفة انه رأى النبی صلی اللہ علیہ وسلم یصلی من اللیل — روایت است از حذیفہ
کہ وے دید آن حضرت را کہ نماز میگزارد در زمانے از شب — فکان یقول — پس بود آنحضرت کہ میگفت — اللہ اکبر
ثلثا — سہ بار میگفت — ذو الملکوت والجبروت والکبریاء والعظمة — ملکوت مبالغہ ملک است وجبروت مبالغہ جبر
بمعنی قہر و غلبہ و این صیغہ بمعنی مبالغہ بسیار می آید مثل رهبوت و رغبوت وکبریا و عظمت بمعنی نزدیک ہم اند و گویند کبریا
راست عائد کنند و دیگر را بصفات وے دارند — ثم استفتح — پس شروع خواند دعاے استفتاح را و ادعیہ استفتاح سابقا
در باب ما یقرأ بعد التکبیر گذشتہ است — فقرأ البقرة — پس خواند سورہ بقرہ یعنی بعد از فاتحہ — ثم رکع — پس رکوع کرد
فکان رکوعه نحوا من قیامه — پس بود رکوع وے مانند قیام وے در تطویل یعنی چنانکہ قیام را از قرأت او
دراز کرد و تطویل قرأت رکوع را نیز بمقدار سجود و تطویل داد بتکبیر و تسبیح نہ آنکہ حقیقة مقدار قیام و رکوع برابر بود
و نزدیک بیکدیگر بودند کہ اقوال و گاہے ہر دو برابر نیز می بودند چنانکہ نسائی از حدیث عوف بن مالک روایت
کردہ و آن را در شرح ذکر کردہ ایم واللہ اعلم — وکان یقول فی رکوعه — و بود آن حضرت کہ می گفت در رکوع خود — سبحان
ربی العظیم — و در روایات اذکار و ادعیہ دیگر نیز آمدہ — ثم رفع رأسه من الرکوع — پس بر داشت سر خود را از رکوع —
فکان قیامه نحوا من رکوعه — پس بود قیام وے بعد از رکوع مانند رکوع وے در تطویل بر وجہی کہ معلوم شد
یقول — می گفت در قومہ — لربی الحمد — مر پروردگار مرا است سپاس و ستایش و این را مکرر میگفت و اذکار دیگر نیز وارد شدہ است —
ثم سجد فکان سجوده نحوا من قیامه — پس سجدہ کرد پس بود سجدہ وے مانند قومہ او — فکان یقول فی سجوده — پس میگفت
در سجدہ خود — سبحان ربی الاعلی — و اذکار و ادعیہ نیز آمدہ — ثم رفع رأسه من السجود وکان یقعد فیما بین السجدتین نحوا من سجوده —
و بود کہ می نشست در میان دو سجدہ مانند سجدہ خود — وکان یقول رب اغفر لی رب اغفر لی — و در بعض روایات زیادہ
بر این کلمات دیگر نیز میگفت چنانکہ در باب سجود گذشت — فصلی اربع رکعات — پس بگزارد چہار رکعت — قرأ فیهن — خواند
درین چہار رکعت این چہار سورہ را — البقرة وآل عمران والنساء والمائدة او الانعام — شک کردہ است — شعبة —
کہ راوی حدیث است کہ در رکعت چہارم سورہ مائدہ خواند یا سورہ انعام — رواہ ابو داود — وعن عبد اللہ
بن عمرو بن العاص قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قام بعشر آیات لم یکتب من الغافلین — کسیکہ قیام
کند یعنی نماز شب بگزارد بدہ آیت کہ بخواند آن را در دو رکعت یا زیادہ و ظاہر آنست کہ مراد غیر فاتحہ است نوشتہ نشود

آن کس از جملۂ غافلان یعنی بہمین مقدار شب برخاستن و قرآن خواندن این فائده کند که بار ی نام غفلت از قائل آن
بر دارند و او را بغفلت موسوم ندارند و از ضیق غفلت بر آرند و این ادنی درجات ست - ومن قام بمائة اٰية كتب
من القانتين - و کسی که قیام نماید بصد آیت نوشته می شود از جملۂ قانتان و مطیعان و با دو آنی قیام کنندگان و نماز
درازگزارندگان و این اوسط مراتب ست و قنوت بمعنی طاعت و طول قیام و خشوع و خضوع آید - ومن قام بالف آية
كتب من المقنطرين - و کسی که قیام کند بهزار آیت نوشته می شود از بسیار گردکنندگان ثواب یا مانند آنها کسی که
اموال کثیر گرد آرند و قنطار مال کثیر را گویند و گویند که اقل آن قنطار هزار دینار است و این اعلی مقامات ست و فوق
آن مراتب مقامات بسیار است رزقنا الله - رواه ابو داود - وعن ابی هريرة قال كانت قراءة النبی
صلى الله عليه وسلم بالليل - گفت ابوهریره بود قرائت آن حضرت در نماز شب با انواع مختلف - يرفع طورا - بلند میخواند
گاهی - ويخفض طورا - و پست میخواند گاهی بطور که وقت اقتضا می کرد و گفته اند که اگر تنها می بود بلند میخواند
و اگر در آنجا خواب کننده بود پست میخواند - رواه ابو داود - وعن ابن عباس قال كانت قراءة النبی صلى الله
عليه وسلم على قدر ما يسمعه من في الحجرة وهو في البيت - گفت ابن عباس بود قرائت آن حضرت باندازه آنکه می شنید
آن را کسی که در صحن خانه می بود و حال آنکه آن حضرت در درون خانه می بود و حجره را تفسیر بصحن خانه و ایوان خانه کرده اند
و بعضی از شارحان گفته اند که مراد به بیت و حجره یکی ست یعنی چون در خانه میخواند آنکه در خانه می بود می شنید و در بیرون وا
آمده است که چون آن حضرت در نماز بمسجد میخواند می شنید آنکه بیرون مسجد می بود - رواه ابو داود - وعن ابی قتادة
قال ان رسول الله - روایت ست از ابی قتاده گفت بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خرج ليلة فاذا هو بابی بكر
يصلی - بیرون می آمد شبی پس ناگاه که وی ملابس و ملاقی ست با بوبکر که نماز میگزارد - يخفض من صوته - و حال آنکه
ابوبکر پست می کرد چیزی از آواز خود را - ومر بعمر وهو يصلی رافعا صوته - و گذشت آن حضرت بعمر و عمر نماز می گزارد
بلند کننده آواز خود را - قال - گفت ابو قتاده - فلما اجتمعا عند النبی - پس هنگامی که جمع شدند ابوبکر و عمر نزد پیغمبر
صلی الله علیه وسلم قال - گفت آن حضرت - يا ابا بكر مررت بك وانت تصلی تخفض صوتك - ای ابوبکر گذشتم بتو و تو نماز می کردی
در حالی که پست می کردی آواز خود را سبب پست کردن آواز چیست - قال - گفت ابوبکر - قد اسمعت من ناجيت -
بتحقیق می شنوانیدم کسی را که مناجات می کردم او را و از وی گفتم باو - يا رسول الله یعنی باری تبارک و تعالی -
وقال لعمر مررت بك وانت تصلی رافعا صوتك - و گفت آن حضرت عمر را گذشتم بتو و تو نماز می کردی بلند کننده آواز خود را
سبب بلند کردن آواز چه بود - فقال - پس گفت عمر - يا رسول الله اوقظ الوسنان - بیدار میکنم خواب کنندگان را
و غافلان را که در وقت عبادت بیدار نمی شوند میخواهم که بیدار باشند و لیکن گرانی خواب و تلبیس شیطان نمی گذارد
که بیدار شوند - واطرد الشيطان - و می رانم شیطان را تا شنیدن قرآن که بزود گرد آرد و وسواس نکرد و خود شیطان

این نیکو باختلاف عادت ور بالاو باشد ودر بالا و بانا السب قیام او وسے ورثلث اخیر بلکہ سدس اخیری باشد ۔ متفق علیہ
وعن انس قال ما کنا نشاء ان نری رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی اللیل مصلیا الا رأیناہ ۔ گفت انس نبودیم ما کہ
میخواستیم کہ ببینیم آن حضرت را در شب نماز گزارندہ مگر آنکہ می دیدیم او را نماز گزارندہ ۔ ولا نشاء ان نراہ نائما الا رأیناہ ۔ ونبودیم
کہ می خواستیم کہ ببینیم آن حضرت را خواب کنندہ مگر آنکہ می دیدیم او را خواب کنندہ یعنی در شب منام هم میکرد وقیام هم می نمود تمام شب
بیدار نمی بود ونہ تمام شب خواب می کرد پس هم در خواب می دیدیم او را وهم بیدار می دیدیم ۔ رواہ النسائی ۔ وعن حمید
بضم حا ۔ بن عبد الرحمن بن عوف ۔ از کبار تابعین است ۔ قال ۔ گفت ۔ ان رجلا من اصحاب النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال قلت
وانا فی السفر مع رسول اللہ ۔ بدرستیکہ مردے از اصحاب آن حضرت گفت کہ گفتم بخود وقرار دادم وحال آنکہ بودم من در سفر
با پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم واللہ لارقبن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم للصلوٰۃ ۔ بخدا سوگند هر آئینہ نظر کنم وتامل نمایم ونگاہ
دارم آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم برائے نماز یعنی میخواہم کہ نماز آنحضرت را ببینم وتامل نمایم وتحفظ دارم ۔ حتی اری فعلہ ۔
تا ببینم فعل او را کہ چہ طور می کند ۔ فلما صلی صلوٰۃ العشاء ۔ پس هر گاہ کہ گزارد آن حضرت نماز عشا را ۔ وهی العتمۃ ۔ وآن نماز
عشا کہ او را عتمہ میخوانند اختراز است از نماز شام کہ او را هم عشا میگویند ودر اوائل عرب نماز شب را عشا میگفتند وعشا را
عتمہ یعنی تاریکی بعد از آن نہی از آن واقع شد وتحقیق این معنی سابقا در باب اوقات صلوٰۃ گذشتہ است ۔ اضطجع هویا من اللیل ۔
پہلو نہاد وخفت آن حضرت زمان دراز از شب وهوی بفتح ها وکسر واو وتشدید یا زمان طویل ۔ بعضی گفتہ اند کہ مخصوص است بشب ۔
ثم استیقظ ۔ پس بیدار شد ۔ فنظر فی الافق ۔ پس نگاہ کرد در کنارہ آسمان یعنی در آسمان ودر اکثر روایات فی السماء واقع شدہ
گویا ذکر افق درین روایت بجہت آن است کہ ستارہا در افق وقت طلوع شدن ظاهر می باشند ۔ فقال ۔ پس گفت ۔ ربنا ما
خلقت هذا باطلا حتی بلغ الی انک لا تخلف المیعاد ۔ تا این آیت ودر روایات دیگر ابتدا از ان فی خلق السموات والارض تا آخر
سورہ یا تا انک لا تخلف المیعاد است ۔ ثم اهوی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی فراشہ فاستل منہ سواکا ۔ پس میل کرد آنحضرت
بسوئے جامہ خواب خود پس بکشید از جامہ خواب مسواک را وکشیدن چیزی بنرمی چنانکہ شمشیر از نیام ۔ ثم افرغ فی قدح من
اداوۃ عندہ ماء ۔ پس ریخت در قدح از ابریق کہ نزد وے بود آب را ۔ فاستن ۔ پس مسواک کرد ۔ ثم قام فصلی ۔ پس ایستاد
پس نماز گزارد ۔ حتی قلت قد صلی قدر ما نام ۔ تا آنکہ گفتم من تحقیق نماز گزارد بقدر آنچہ خواب کرد ۔ ثم اضطجع ۔ باز پہلو نہاد ۔ حتی
قلت قد نام قدر ما صلی ۔ تا آنکہ گفتم تحقیق خواب کرد بقدر آنچہ نماز گزارد ۔ ثم استیقظ ففعل کما فعل اول مرۃ ۔ پس بیدار شد
پس کرد چنانکہ کرد اول بار ۔ وقال مثل ما قال ۔ وگفت مانند آنچہ گفتہ بود اول بار از دعا ۔ ففعل رسول اللہ ۔ پس کرد
پیغمبر خدا ۔ صلی اللہ علیہ وسلم ثلاث مرات قبل الفجر ۔ سہ بار پیش از فجر ۔ رواہ النسائی ۔ وعن یعلی بفتح تحتانیہ وسکون
عین وفتح لام ۔ بن مملک ۔ بفتح میم اول وسکون ثانیہ وفتح لام اخیر تابعی است از تابعین روایت میکند ۔ انہ سأل ام سلمۃ
زوج النبی ۔ کہ وے پرسید ام سلمہ را کہ جفت پیغمبر است ۔ صلی اللہ علیہ وسلم عن قراءۃ النبی ۔ از قراءت پیغمبر ۔ صلی اللہ

علیہ وسلم وصلوتہ - وازنماز وے کہ چہ کیفیت میخواند قرآن را وچہ طریق می گزارد نماز را - فقالت - پس گفت ام سلمہ - ومالکم وصلوتہ - چہ کار ست شما را با نماز او وچہ می پرسید از ان وکجامی توانید کرد مانند آن وبعض شارحان گفتہ اند کہ مراد ام سلمہ تحسر وتلہف است از تذکر احوال آن حضرت بجریان ذکر وے صلی اللہ علیہ وسلم نخست ذکر صلوۃ کرد وبیان آن نمود کہ ہم فی فصل است پس گفت - کان یصلی ثم ینام قدر ما صلی - بود آنحضرت کہ بر میخاست ونماز می کرد پستر خواب می کرد اندازہ آنچہ نماز می کرد - ثم یصلی قدر ما نام - پستر بر میخاست ونماز می کرد اندازہ آنچہ خواب کرد - ثم ینام قدر ما صلی - پستر خواب میکرد اندازہ آنچہ نماز گزارد - حتی یصبح - تا آنکہ صبح میکرد - ثم نعتت قرأتہ - پستر وصف کرد ام سلمہ قرأت آنحضرت را وبیان نمود کیفیت آن را - فاذا ہی تنعت قرأۃ مفسرۃ حرفا حرفا - پس ناگاہ ام سلمہ نعت میکند قرأتی را کہ مفسر است یعنی بیان کردہ شدہ حرفا بعد حرف جدا جدا - رواہ ابوداود والترمذی والنسائی -

باب ما یقول اذا قام من اللیل

ذکر دعا از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دائم ومستمر بود در جمیع اوقات واحوال خصوصا در قیام اللیل کہ افضل اوقات واحوال ومحل نزول رحمت ربانی ومطلع انوار رحمانی وظہور آثار قربت واجابت ودیدن نور وحضور ست

الفصل الاول

عن ابن عباس قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا قام من اللیل یتہجد - گفت ابن عباس بود آن حضرت چون بر میخاست بعضے از شب کہ نماز تہجد کند وتہجد در لغت بمعنی نوم واستیقاظ ہر دو آمدہ بعد از ان غالب شد بر نماز بعد نوم وبعض گویند تہجد بمعنی ترک ہجود ست چنانکہ تاثم بمعنی ترک اثم میگوید کہ چون آن حضرت برائے نماز تہجد بر میخاست میخواند این دعا را - اللہم لک الحمد انت قیم السموات والارض - خداوندا تراست حمد توئی برپا دارندۂ آسمانہا وزمین - ومن فیہن - وبرپا دارندۂ کسانی کہ در آسمان وزمین اند از ملائکہ وجن وانس یعنی توئی قائم بحفظ خلق ومدبر امور ایشان وبرپا دارندۂ ایشان علی الدوام کہ اگر یک دم حصول این فیض انقطاع پذیرد ہمہ عالم از پا در افتد بیت گر نیسد تا فلہ بر قافلہ فیض تو برہم زند این سلسلہ وتخصیص قیومیت بعقلا کہ کلمہ من مفید آن ست بجہت شرف واہتمام بذکر قیومیت ست مر ایشان را چہ وجود عقل وہم قیام بنفس خود استبداد وتدبیر امور ست وقیم وقیوم وقیام ہمہ صیغہ مبالغہ اند در روایت بہر سہ لفظ آمدہ ومناسب ست ذکر آن در مقام قیام لیل بازینہار ما بہ - ولک الحمد انت نور السموات والارض ومن فیہن - ومر تراست حمد توئی روشن کنندہ وموجود گردانندۂ آسمان وزمین وہر کسے کہ در آسمان وزمین ست کنایت ست از تمامہ خلق ونور در اصطلاح قوم ظاہر بذات خود وظاہر گردانندۂ غیر خود باشد وتحقیق این معنی از تفسیر کریمہ اللہ نور السموات والارض باید جست وکاتب حروف نیز ذکر آن در رسالۂ مفردہ توفیق یافتہ است ووجہ ذکر نور درین مقام روشن ست - ولک الحمد انت ملک السموات والارض ومن فیہن - وتوئی پادشاہ آسمان وزمین وہر کہ در آسمان وزمین ست وذکر ملک نیز درینجا مناسب ست کہ یاد از ملک حکیم شب می وہد کہ پادشاہ بادشاہان حکم تؤتی الملک من تشاء بگدایان کوے خود عطا می نماید چنانکہ یکے از اعاظم اولیا گفتہ است بیت زانگہ کہ یافتم خبر

از ملک نیم شب ... ملک نیم روز ... خرم ... ولک الحمد انت الحق — و مر تراست ستایش بجمیع کمالات و نعوت
وجود ثابت و محقق ... عدم و بطلان و هر چه غیر تست در ذات باطل و معدوم است و حلیهٔ ثبوت و وجود عاریتی
بروست — ووعدک الحق — و وعدهٔ تو که بندگان خاص منصور بودن در دنیا و اجر و ثواب در آخرت خصوصا وعدهٔ دیدار
کرده حق است و با وعدهٔ ... دل بدان بسته شاد مانند و اگر به محنت اغیار ... این وارچه جفا که بر جان این مسکینان میکنند
... امید وصال تو ... بسیار ... ولقاؤک حق — و برگشتن بدار آخرت
و پیش آمدن بدرگاه عزت ... تو و دیدار تو حق است — وقولک حق — وکلام تو صادق و هر چه بدان خبر داده حق است
این مجمل است و تفصیلش آن است که فرمود — والجنة حق والنار حق والنبیون حق ومحمد حق والساعة حق اللهم لک اسلمت — خداوندا
مر ترا انقیاد می نمایم و فروتنی میکنم و احکام ترا ... وبک آمنت — و بتو ایمان می آرم — وعلیک
توکلت — و بر تو بهمه کارها ... — والیک انبت — و بسوی تو در ظاهر و باطن بازگشت میکنم و توبه و انابت هر دو معنی
رجوع اند و مقام انابت ... — وبک خاصمت — و بمعونت و نصرت تو پیکار میکنم با اعدای دین —
والیک حاکمت — و بسوی تو ... مر تراست حکم نه غیر ترا و ... تو حکم میان خود و میان کسی
که مخالفت ... — فاغفرلی ما قدمت وما اخرت — پس بیامرز مرا آنچه پیش
فرستاده ام و پس خواهم کرد — وما اسررت وما اعلنت — و چیزی که پنهان کرده ام و چیزی که آشکار کرده ام از گناهان
وما انت اعلم به منی — و گناهان که تو داناتری بدان از من — انت المقدم وانت المؤخر — تویی پیش کننده و پس افگننده هر کرا خواهی
لا اله الا انت — نیست ... — ولا اله غیرک — و نیست آله غیر تو این تاکید و تصریح است بنفی الوهیت غیر
... — متفق علیه — وعن عائشة — رضی الله عنها — قالت کان النبی
صلی الله علیه وسلم اذا قام من اللیل افتتح صلوته فقال — گفت عائشه بود آن حضرت چون برخاستی بشب شروع میکرد
نماز پس میگفت — اللهم رب ... — ای خدای پروردگار — جبرئیل ومیکائیل واسرافیل فاطر السموات والارض —
ای پیدا کننده ... آسمانها و زمین — عالم الغیب والشهادة — ای دانای آنچه ناپیداست بر خلق و آنچه
پیداست بر ایشان — انت تحکم بین عبادک فیما کانوا فیه یختلفون — تو حکم میکنی میان بندگان خود در چیزی که هستند
ایشان که اختلاف میکنند در آن — اهدنی لما اختلف فیه من الحق — راه نما مرا بچیزی که اختلاف کرده شده است در وی
از حق و ثابت دار بر آن و زیاده کن در آن به مقامات قرب و انوار تجلی بیحد و بی نهایت است و لهذا امر کرده شد
آن حضرت صلی الله علیه وسلم بقول رب زدنی علما — باذنک — بدستوری تو و تیسیر و توفیق تو — انک تهدی من تشاء الی
صراط مستقیم — بدرستی که تو راه می نمایی هر کرا میخواهی بسوی راه راست — رواه مسلم — وعن عبادة بن ...
... عبادة بن الصامت صحابی مشهور است از نقبای انصار حاضر شد عقبهٔ اولی و ثانیه را و حاضر شد بدر را و همه مشاهد او

رجل طویل جسیم جمیل — قال — گفت — قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من تعار من اللیل — کسے کہ بیدار شود و از پہلو بپہلو
گردد و غالب ورا انتباہے استعمال می یابد کہ با وے آوازے ست چنانچہ عادت ست در وقت بیدار شدن
مشتق ست از عرار کہ نام آواز شتر مرغ ست — فقال — پس بگوید در وقت بیدار شدن — لا الہ الا اللہ وحدہ لا شریک
لہ لہ الملک ولہ الحمد وہو علی کل شیء قدیر وسبحان اللہ والحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر ولا حول ولا قوۃ الا باللہ ثم قال — پس
بگوید — رب اغفر لی او قال — یا گفت — ثم دعا — شک راوی ست کہ آن حضرت خصوص این دعا کہ اللہم اغفر لی ست
فرمودہ یا مطلق دعا فرمود ہر کسے کہ ہر چہ خواہد — استجیب لہ — قبول کردہ می شود از ان کس این دعا و بعضے از علما گفتہ اند
کہ این دعا را کہ درین وقت بکند درہم آکیس نام ست چنانچہ کسے در کیسہ خود درہم دارد ہر وقت کہ بخواہد
طلبیدہ ست ہمچنین این دعا اجابت وے مہیا و قریب ست — فان توضأ وصلی قبلت صلوٰتہ — این دعا خود بالفعل باستجابت
رسیدہ پس از ان اگر وضو سازد و نماز کند قبول کردہ می شود نماز وے — رواہ البخاری —

الفصل الثانی

عن عائشۃ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا استیقظ من اللیل قال — گفت
عائشہ بود آن حضرت چون بیدار می شد از شب می گفت — لا الہ الا انت سبحانک اللہم وبحمدک — پاکی یاد میکنم ترا و تنزیہ میکنم ترا از انچہ
که لائق است بجناب قدس تو ای خدا و ستودہ میکنم ترا بالبسن ستایش و ثنائے تو — استغفرک لذنبی — طلب آمرزش میکنم از گناہان
خود را — واسالک رحمتک — و سوال میکنم ترا رحمت خاص ترا — اللہم زدنی علما — خداوندا زیادہ کن مرا علم را کہ مراتب آن را نہایت
نیست و خود چون صفات و افعال الہی را نہایتے نیست و تجلیات وے تعالیٰ غیر متناہی علم بندہ کہ دائم در ترقیات ست ہمیشہ
در زیادتی خواہد بود — ولا تزغ قلبی بعد اذ ہدیتنی — و مائل مگردان دل مرا از راہ مستقیم بکفر و از اطاعت بمعصیت و از حق بباطل
پس از انکہ راہ نمودی مرا بدان — وہب لی من لدنک رحمۃ — و ببخش مرا از نزد خود و مقام قرب خاص خود رحمتے عظیم — انک
انت الوہاب — بدرستی کہ تو بخشندہ کاملی کہ وہب ترا پایان نیست و از حد و عد بیرون ست — رواہ ابوداود — وعن معاذ
بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من مسلم یبیت علی ذکر — نیست ہیچ مسلمانے کہ شب گزارد یعنی خواب کند بر ذکرے
از اذکار — طاہرا — در حالتے کہ پاک ست یعنی با وضو ست کذا قالوا — فیتعار من اللیل — پس بیدار گردد و بجنبد از شب — فیسال
خیرا — پس سوال کند خدا را نیکی را — الا اعطاہ اللہ ایاہ — مگر آنکہ بدہد او را خداے تعالیٰ آن نیکی را — رواہ احمد وابوداود —
وعن شریق بفتح شین معجمہ و کسر را و بقاف — الہوزنی — بفتح ہا و سکون واو و فتح زاے از تابعین ست روایت میکند
از عائشہ — قال دخلت علی عائشۃ — گفت در آمدم بر عائشہ — فسالتہا بم کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یفتتح اذا ہب من اللیل
پس پرسیدم او را بچہ چیز بود آن حضرت کہ آغاز می کرد وقتے کہ بیدار می شد از شب — فقالت سالتنی عن شیء ما سالنی عنہ احد
قبلک — پس گفت عائشہ پرسیدی تو مرا از چیزے کہ نپرسیدہ مرا از ان ہیچ کس پیش از تو — کان اذا ہب من اللیل
کبر عشرا — بود آن حضرت چون بیدار می شد از شب اللہ اکبر میگفت دہ بار — وحمد اللہ عشرا — و الحمد للہ میگفت دہ بار —

وقال - میگفت - سبحان اللّٰہ وبحمدہ عشرا وقال سبحان الملک القدوس عشرا واستغفر عشرا - ومیگفت استغفر اللّٰہ دہ بار - وہلل اللّٰہ عشرا - ومیگفت لا الہ الا اللّٰہ دہ بار - ثم قال - پس میگفت - اللّٰہم انی اعوذ بک من ضیق الدنیا وضیق یوم القیٰمۃ - خداوندا من پناہ میجویم بتو از تنگی دنیا و از تنگی روز قیامت عشرا - دہ بار - ثم یفتتح الصلوٰۃ - پس آغاز می کرد نماز را وایں ورد را بعضی مشائخ سی گویند بر طبق سبعات عشر کہ نام وردیست مشہور است آنجا ہفت چیز ست کہ ہر یک را ہفت بار بخوانند و ایں جا ہفت چیز ست کہ ہر یک را دہ بار می گویند - رواہ ابو داؤد -

الفصل الثالث - عن ابی سعید قال کان رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم اذا قام من اللیل کبر ثم یقول - بود آن حضرت وقتیکہ بر میخاست از شب تکبیر میگفت پس میگفت سبحانک اللّٰہم وبحمدک وتبارک اسمک - وبزرگ ست نام تو وتعالٰی جدک - وبلند ست بخت و غنا و عظمت و بزرگی تو - ولا الٰہ غیرک - ونیست خدائے بجز تو - ثم یقول اللّٰہ اکبر کبیرا ثم یقول اعوذ باللّٰہ السمیع العلیم من الشیطان الرجیم من ہمزہ - از وسوسہ وے - ونفخہ - وکبر وے کہ می اندازد آدمی را در ان و برباد می سازد - ونفثہ - ودمیدن وے مراد بدان شعر مذموم ست یا سحر - رواہ الترمذی وابو داؤد والنسائی وزاد ابو داؤد بعد قولہ غیرک - وزیادہ کردہ است ابو داؤد بعد از قول وے لا الٰہ غیرک این را کہ - ثم یقول - پس میگفت - لا الٰہ الا اللّٰہ ثلٰثا - سہ بار - وفی آخر الحدیث - وزیادہ کردہ است در آخر حدیث این کلمہ را - ثم یقرأ - پس میخواند یعنی فاتحۃ الکتاب را و شروع می کرد در قرأت - وعن ربیعۃ بن کعب الاسلمی - روایت است از ربیعہ اسلمی کہ از اصحاب صفہ بود و از رفقائے صحابہ بود و ملازم آن حضرت بود در سفر و حضر - قال کنت ابیت عند حجرۃ النبی - گفت بیتوتت می کردم من نزد حجرہ پیغمبر صلی اللّٰہ علیہ وسلم فکنت اسمعہ اذا قام من اللیل - پس بودم من کہ می شنیدم آن حضرت را چون قیام لیل می کرد - یقول - میگفت - سبحان رب العالمین - پاکی پروردگار جہانیان - الہوی - میگفت این کلمہ را زمان طویل بفتح ہاء و کسر واو و تشدید یا - ثم یقول - پس میگفت سبحان اللّٰہ وبحمدہ الہوی - زمان طویل - رواہ النسائی وللترمذی نحوہ وقال ہذا حدیث حسن صحیح

باب التحریض علی قیام اللیل - تحریض در لغت در غلانیدن و گرم کردن کسے را بچیزے ومعنی تحریض بر قیام اللیل ترغیب و ترہیب کردن و بیان کردن فضائل عمل بدان و نقائص ترک آن ست و فضائل قیام لیل بسیار ست و ہمہ آن نزول رحمت حق بر عباد و تقریب ایشان بفضل و کرم و اجابت دعا و عطائے مسئول و مغفرت ذنوب و تحقیق وعدہ کردہ است وے تعالٰی حبیب خود را بر تہجد براۓ تحقیق وے صلی اللّٰہ علیہ وسلم در مقام محمود ولا بد تابعان او را نیز بہرہ ای ازان مقام و نور اتباع نصیب باشد مشائخ گفتہ اند کہ درین دنیا کہ نمونہ لذات بہشت و نسبتے وا آن ست کہ در وقت سحر صحبت حق در مناجات حاصل می گردد

شعر رو بر در دل نشین کان دلبر گاہ بہ وقت سحری آید یا نیم شبی باشد

الفصل الاول - عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللّٰہ صلی اللّٰہ علیہ وسلم یعقد الشیطان علی قافیۃ رأس احدکم اذا ہو نام ثلٰث عقد - می بندد شیطان بر قفائے سر یکے از شما وقتیکہ خواب میکند سہ گرہ چنانکہ ساحران می بندند کسے را

که سحر میکنند و گفته اند که این محمول بر حقیقت ست یا مجاز ست و تصویر و تمثیل ست زیرا که هر که میخواهد که کسے را محکم بندد
سه بند می بندد تا نه جنبد و نگریزد و مگر بعد از گشادن آن بندها مقصود و دست گردانیدن شیطان ست خواب را نزد
نائم و آراستن وے آرام و راحت را بر وے و تنگ گردانیدن مجال حرکت بر وے - یضرب علی کل عقدة - میزند
بر هر گره یعنی می اندازد در دل نائم - علیک لیل طویل - بر تو شب دراز ست - فارقد - پس خواب کن - فان استیقظ
فذکر الله انحلت عقدة - پس اگر بیدار شود و پس ذکر گوید خدا را میگشاید یک گره - فان توضأ انحلت عقدة - پس اگر وضو کند
میگشاید گره دیگر - فان صلی انحلت عقدة - پس اگر نماز بگزارد میگشاید گره دیگر و در بعض روایات عقده در ینجا بلفظ جمع است
یعنی میگشاید همه گره های وے - فاصبح نشیطا طیب النفس - پس صبح میکند شادمان پاک نفس - والا اصبح خبیث النفس
کسلان - و اگر نه بیدار شود و ذکر نکند و وضو و نماز نکند صبح میکند پلید نفس کاهل - متفق علیه - وعن المغیرة قال قام النبی
صلی الله علیه وسلم حتی تورمت قدماه - روایت میکند مغیره بن شعبه که صحابی مشهور ست گفت ایستاد آن حضرت در نماز شب
تا آنکه آماسید هر دو قدم مبارک وے - فقیل له لم تصنع هذا وقد غفر لک ما تقدم من ذنبک وما تأخر - پس گفته شد مر آنحضرت را
برائے چه میکنی این همه ریاضت و میکشی این همه تعب و عنا و حال آنکه آمرزیده شده است برائے تو همه گناهان تو آنچه پیش رفته
و آنچه پس آمده - قال افلا اکون عبدا شکورا - گفت اگر گناهان همه بخشیده باشد آیا پس نباشم من بنده شکر گوینده بر نعمتهائے
حق خصوصا این نعمت عظیم که مغفرت ذنوب ست و تحقیق این معنی در موضع دیگر کرده شده است - متفق علیه - وعن
ابن مسعود قال ذکر عند النبی صلی الله علیه وسلم رجل - گفت ابن مسعود که ذکر کرده شد نزد آن حضرت مردے - فقیل
ما زال نائما حتی اصبح - پس گفته شد همیشه ماند آن مرد خواب کننده تا آنکه صبح کرد - ما قام الی الصلوة - نه ایستاد برائے نماز
شب - قال ذلک رجل بال الشیطان فی اذنه - گفت آن حضرت آن مردے ست که بول کرده شیطان در گوش او - او قال
فی اذنیه - شک راوی ست که فی اذنه گفت یا فی اذنیه یعنی در هر دو گوش وے یا در یک گوش - متفق علیه - بدانکه علم حقیقت آن موکول ست
بعلم شارع و ممکن ست حمل آن بر ظاهر زیرا که نسبت کرده شده است اکل و شرب و قی و ضراط با شیطان پس ممتنع نباشد
نسبت بول نیز و گاهے تاویل میکنند بتاویلات مناسب پس بعض میگویند که این تمثیل ست که زده است آن حضرت صلی الله
علیه وسلم برائے غفلت آن مرد از نماز و ناشنیدن وے آواز موذن را تشبیه داده بحال کسیکه بول افتاده است بول
در گوش او پس گران شده بسبب آن شنوائی او و تباه گشته حس او و بعض گفته اند که مراد آن ست که پر کرده است شیطان
گوش او را بکلام باطل و با حادیث لغو و حادث شده بسبب آن گرانی در سمع وے از استماع دعوت حق و این دو وجه
ناظر در آن ست که برائے نماز صبح نیز برنخاسته و اذان آن نشنیده و ظاهر آن ست که مراد نماز شب باشد والله اعلم بسر این
کنایت ست از استخفاف و اهانت زیرا که عادت ست که هر که استخفاف کند چیزے را بول کند بر وے و بعضے گفته اند
که کنایت ست از ضرب نوم در وجود وے و تخصیص اذن بجهت بودن وے ست جای انتباه والله اعلم

قالت استیقظ رسول اللہ - گفت ام سلمہ بیدار شد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لیلۃ فزعا - یکشب ترسان - یقول - در حالتیکہ میگوید پیغامبر تعجب از عظمت قدرت حق و کبریائی او - سبحان اللہ ماذا انزل اللیلۃ من الخزائن - پاکی خدا را چہ چیزہا فرستادہ شدہ امشب از خزائن رحمت - وماذا انزل من الفتن - و چہ چیزہا فرو فرستادہ شدہ امشب از فتنہا و عذابہا - من یوقظ صواحب الحجرات - کیست کہ بیدار کند زنان را کہ صاحب حجرہا اند - بیدار کند ایشان را - مراد بیدار کردن آن حضرت است صواحب حجرات ازواج مطہرہ خود را - لکی یصلین - تا نماز بگزارند - رب کاسیۃ فی الدنیا عاریۃ فی الآخرۃ - بسا زن یا نفس صاحب کسوت پوشیدہ یا پوشانیدہ انواع حلی و حلل را برہنہ در آخرت کسوت پوشانیدن کسی را جامہ پس کاسیۃ اینجا بمعنی لابسۃ باشد بصیغہ نسبت بقرینہ عاریۃ یا محمول بر [illegible] یعنی در دنیا دیگران را می پوشانید و در آخرت خود برہنہ است -

رواہ البخاری - وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ینزل ربنا تبارک وتعالی کل لیلۃ الی السماء الدنیا - فرود می آید پروردگار ما [illegible] ہر شب بآسمانی کہ فروتر و پایان ترست از آسمانہا و نزول [illegible] از صفات الٰہی مثل [illegible] از متشابہات کہ ایمان بدان باید آورد و از کیفیت آن [illegible] حین یبقی ثلث اللیل الآخر - ہنگامی کہ باقی میماند سوم حصہ شب کہ آخرست [illegible] یقول - میگوید وی سبحانہ - من یدعونی فاستجیب لہ - کیست کہ دعا کند مرا تا قبول کنم دعای او را - من یسئلنی فاعطیہ - کیست کہ درخواست کند [illegible] تا بدہم آنچہ میخواہد [illegible] دعا خواندن ست چنانچہ گوید یا رب [illegible] اجابت و قبول ست چنانکہ گوید پروردگار تعالی لبیک عبدی و سوال طلبیدن ست [illegible] اعطای مطلوب ست چنانچہ در صفت اسم اعظم واقع شدہ است کہ چون دعا کردہ شود بوی اجابت کردہ می شود و چون سوال کردہ شود دادہ می شود و گاہی دعا و سوال بجای یکدیگر نیز واقع می شوند -

من یستغفرنی فاغفر لہ - کیست کہ آمرزش خواہد از من پس بیامرزم او را - متفق علیہ وفی روایۃ لمسلم - و در روایتی مسلم را این زیادت آمدہ است - ثم یبسط یدیہ - پس فراخ میکند پروردگار تعالی ہر دو دست خود را - ویقول من یقرض غیر عدوم ولا ظلوم - و میگوید وی تعالی کیست کہ قرض دہد کسی را کہ نہ فقیر است کہ مال ندارد تا از ادای قرض وا کند و نہ ظالم کنندہ کہ با وجود غنا و مال ظلم کند حق کسی نہد مانعی از ادای قرض [illegible] دو چیز است یا فقر یا ظلم و وی تعالی از ہر دو منزہ است - حتی ینفجر الفجر - حق تعالی اینہا را بزبان لطف و کرم میگوید تا میشگافد فجر و بر آید وقت صبح -

وعن جابر قال سمعت النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان فی اللیل لساعۃ لا یوافقہا رجل مسلم یسأل اللہ خیرا من امر الدنیا والآخرۃ الا اعطاہ ایاہ - گفت جابر بن عبد اللہ شنیدم آن حضرت را کہ میگفت بدرستیکہ در شب ساعتی و زمانی لطیف است کہ موافق نشود و در نیابد آن را مرد مسلمان در حالی کہ سوال میکند خدا را نیکی از کار دنیا و آخرت مگر آنکہ میدہد وی تعالی [illegible] - وذلک کل لیلۃ - و این ساعت و زمان در ہر شب است نہ شب مخصوص مثل شب جمعہ

دمانند آن ما اند آنکہ آن ساعت متعین ہست یا مبہم بعض میگویند کہ مبہم ہست مثل شب قدر و ساعت جمعہ و در بعض روایات آمدہ است
کہ آن ساعت مبہمہ در ہر شب ہست ۔ رواہ مسلم ۔ وعن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم احب الصلوٰۃ
الی اللہ تعالیٰ صلوٰۃ داؤد ۔ دوست داشتہ شدہ ترین نماز ہا بسوے خدا تعالیٰ نماز داؤد پیغمبر ہست علیہ السلام ۔ واحب الصیام
الی اللہ تعالیٰ صیام داؤد ۔ و دوست داشتہ شدہ ترین روزہ ہا بسوے خدا روزہ داؤد پیغمبر ہست ۔ کان ینام نصف اللیل
بود داؤد کہ خواب میکرد نیمہ شب ۔ ویقوم ثلثہ ۔ و برمیخاست و نماز میکرد دو دانگ شب ۔ وینام سدسہ ۔ و باز
خواب می کرد یک دانگ تمام شب و وے علیہ السلام مقسوم بود باین قسمت کہ اول شب تا نیم شب خواب می کرد و دو ثلث
شب نماز می کرد و سدس اخیر باز خواب می کرد پس در ششم شب خواب می کرد و یک حصہ نماز ۔ ویصوم یوما ۔ و روزہ میداشت
داؤد یک روز ۔ ویفطر یوما ۔ و روزہ میکشاد روز دیگر ۔ متفق علیہ ۔ مشکل در اینجا آن ست کہ عمل سید انبیا صلی اللہ علیہ وسلم
دائم بہترین وجہ بود و پس احب الی اللہ چون باشد و آن حضرت ترک احب چون کند جوابش آنکہ احبیت فعل مذکور از جہت بعض
[illegible] وجوہ از جہت بودن او اقرب باعتدال و حفظ صحت مزاج و صحبت آنچہ در نوم سدس اخیر شب از دفع کلفت و ملال
و عدم ظہور اثر عبادت از صفرت لون و شکستگی آن و این در نماز ست و وجہ احبیت صوم داؤد در باب صیام بیاید
ان شاء اللہ تعالیٰ و فعل سید انبیا علیہ من الصلوٰۃ افضلہا و اکملہا بمقتضیات اوقات و احوال بر اطوار مختلفہ بود و متضمن
حکم و مصالح لا یعد و لا یحصی کہ راجع بنفس کریم وے و امت مرحومہ وے بود از اقوی و اضعف فافہم و باللہ التوفیق ۔ وعن عائشۃ
رضی اللہ عنہا ۔ قالت کان ۔ گفت عائشہ بود ۔ یعنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ینام اول اللیل ویحیی آخرہ ۔ خواب میکرد
آن حضرت اول شب و زندہ میداشت آخر شب را یعنی بیداری بود در وے و از بیداری تعبیر بزندگانی شب میکنند زیراکہ
حیات زمان در عبادت کردن ست در وے و زمانے کہ در وے عبادت واقع نشود گویا مردہ است یا مراد زندہ
گردانیدن نفس ست در شب بہ بیداری و عبادت چہ خواب در حکم مرگ ہست چنانکہ گفتہ اند النوم اخ الموت و ہر دو [illegible]
در لفظ احیاء اللیل گفتہ آید و معنی اول ظاہر تر ست و لفظ حدیث نیز ظاہر در آنست فافہم ۔ تا آنکہ بیان نکرد کہ چہ مقدار او اول شب
خواب می کرد و از آخر شب بیداری بود و ظاہر و مناسب ہست و گفتہ اند کہ نیم شب آن حضرت بخواب میگذشت و نیم بار اگرچہ خواب
و بیداری تارہ فتارہ می بود واللہ اعلم ۔ ثم ان کانت لہ حاجۃ الی اہلہ قضی حاجتہ ۔ پس اگر می بود مر آن حضرت را حاجتے
بسوے زنان خود می پرداخت حاجت خود را ۔ ثم ینام ۔ پس خواب میکرد و پیش آنکہ غسل کند لیکن وضو میکرد کہ آن [illegible]
نوم ست ۔ فان کان عند النداء الاول جنبا ۔ پس اگر می بود نزدیک بانگ نخستین جنب بتقدیر اشتغال بقضاے حاجت
شب فاض علیہ الماء ۔ ریخت بر بدن مبارک خود آب و مراد بہ ندائے اول اذان ست و اینست یا
اقامت ست یا بہ نسبت اذان و اعلام کہ موذن بر در آن حضرت آمدہ ہم میکرد ۔ وان لم یکن جنبا توضأ للصلوٰۃ ثم صلی
رکعتین ۔ و اگر نمی بود جنب وضو میکرد برائے نماز پیشتر گزارد دو رکعت سنت فجر ۔ متفق علیہ

الفصل الثانی عن ابی امامة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم علیکم بقیام اللیل - برشما باد برخاستن شب برائے نماز - فانه داب الصالحین قبلکم - پس بدرستی که قیام لیل عادت وکار نیکوکاران ست که پیش از شما بوده اند - وهو قربة لکم الی ربکم - وقیام لیل سبب نزدیکی ست مرشمارا بسوئے پروردگار شما - ومکفرة للسیئات - وسبب پوشیدن ست مربدیهارا مکفرة بفتح میم وسکون کاف وفتح فا بمعنی سترکفارت گناهان که میگوئیم هم باین معنی ست - ومنهاة - بفتح میم وسکون نون عن الاثم وبازدارنده ست ازگناهان وحسنات همه کفارت سیئات اند وصلوٰة مطلق ناهی ست ازفحشا ومنکر وصلوٰة لیل بجهت زیادت فضلے که دارد اتم واکمل ست دران - رواه الترمذی - **وعن ابی سعید الخدری** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ثلثة یضحک الله الیهم - سه کس اند که میخندد خدائے تعالےٰ برائے ایشان کنایت ست از رضا ولطف واقبال بروح ورحمت واطلاق ضحک واسناد آن بحضرت رب العزت وراحادیث آمده است وازجمله متشابهات ست - الرجل اذا قام باللیل یصلی - یکے ازان سه کس مردی چون برخیزد برائے نماز شب - والقوم اذا صفوا فی الصلوٰة - ودوم قوم چون صف ببندند درنماز ومتوجه شوند وروئے آرند بجناب قرب وے تعالےٰ - والقوم اذا صفوا فی قتال العدو - وسوم قوم چون صف ببندند درکشتن دشمنان دین وهمت ببندند برنثار کردن روح بمحبت مولےٰ تعالےٰ واعلائے دین وے - رواه فی شرح السنة - **وعن عمرو بن عبسة** بفتحات - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرب مایکون الرب من العبد فی جوف اللیل الآخر - نزدیکتر بودن پروردگار تعالےٰ ازبنده درمیان شب ست درجانب آخر که بعد ازنیم شب ست واین قرب اتم واکمل ست ازقربے که اشارت ست بسوئے قول وے صلی الله علیه وسلم اقرب مایکون العبد من ربه وهو ساجد نزدیکتر بودن بنده ازپروردگار وقتیست که بنده ساجدست آنجا بنده تقرب میجوید بسوئے وے واینجا پروردگار تعالےٰ وتقدس نزول میکند برحمت وقرب بسوئے بنده وصلوٰة لیل جامع قربین ست - فان استطعت ان تکون ممن یذکر الله فی تلک الساعة فکن - فرمود آن حضرت پس اگر میتوانی که باشی توای عمرو بن عبسة ازان کسانیکه یاد می کنند خدایرا دران ساعت وشامل اند حضور مولےٰ ونزول قرب اورا پس باش توازان کسان وعمرو بن عبسه ازمقربان حضرت ومحبوبان درگاه است ودر سبابا ظهور نورنبوت که آن حضرت درمکه بود ووے در وطن خود بود ودردل وے یکبارگی نور توحید وکراهیت بت پرستی وشرک انداختند این شنید که درمکه مردے پیدا شده است که مردم را بتوحید میخواند وازعبادت اصنام منع میکند بمکه آمد وخدمت آن حضرت پرسید آن حضرت دران وقت بحکم الٰهی تعالےٰ ازنظر ہائے اعدائے دین مختفی بود پرسید که درمیان شما کسے پیدا شده است که ازراه وروش شما برآمده بدین دیگر میخواند گفتند بلے دیوانه ایست که طریقه آبا واجداد گذاشته رسمے نو درمیان آورده است **شعر** دیوانه کنی هردو جهانش بخشی ٭ دیوانه تو هردو جهان راچه کند ٭ گفت اوراکجا توان یافت گفتند نیم شبے باشد که بیاید وگرد این خانه بگردد وعمرو بن عبسه نیم شبے برآمد ودرپس استار کعبه پنهان شد ناگاه مردے را دید که پیدا شد مردے وچه مردے که همه مردان خاک آستان اوبند که لا اله الا الله لا اله الا الله میگوید وگرد خانه میگردد

عمرو بن عبسہ برآمد و سلام کرد و پرسید کہ چہ کسی تو و دین تو چیست آن حضرت گفت کہ من رسول خدا ام و دین من لا الہ الا اللہ ست
عمرو بن عبسہ گفت من نیز این دین را دوست میدارم پس یاران او دو دوست سوم یا چہارم ست در دین پس آنحضرت او را وداع
کرد و گفت کہ پروردگار من با من وعدہ کردہ است چون آن وعدہ را ببینی نزد ما بیا پس عمرو بن عبسہ بمدینہ
آمد و صحبت داشت و بکمال رسید و درود و این حدیث درین وقت ست - رواہ الترمذی وقال ہذا حدیث حسن صحیح غریب
اسنادا - **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم رحم اللہ رجلا قام من اللیل فصلی وایقظ امرأتہ -
رحمت کند خدائے تعالےٰ بندہ را کہ برخاست بنماز شب پس گزارد نماز را و بیدار کرد زن خود را فصلت - پس نماز بگزارد آن زن
فان ابت نضح فی وجہہا الماء - پس اگر کاہلی کند و سر باز زند زن از برخاستن پاشید در روے وے آب - رحم اللہ امرأۃ
قامت من اللیل فصلت وایقظت زوجہا فصلی فان ابی نضحت فی وجہہ الماء - رحمت کند خدائے تعالےٰ زنے را کہ برخاست
بنماز شب پس گزارد نماز و بیدار کرد مرد خود را پس گزارد آن مرد نماز پس اگر ابا آورد مرد بپاشید آن زن در روے وے آب
یعنی مرد و زن باید کہ مدد و معاون یکدیگر باشند بطاعت و عبادت ہمچنین ہر جا کہ یاران و رفیقان اند - رواہ ابوداؤد والنسائی -
وعن ابی امامۃ قال قیل - گفتہ گفتہ شد - یا رسول اللہ ای الدعاء اسمع - کدام دعا مسموع تر ست یعنی اجابت
و قبول - قال جوف اللیل الاخر - فرمود آن حضرت دعائے کہ در درون شب کنند جانب آخر یا تقدیر کلام آن ست کہ پرسیدہ شد
کدام وقت مستجاب ست دعا در وے گفت وقت در درون شب - ودبر الصلوٰۃ المکتوبات - و پس نمازہائے فرض
شامل ست دعا را در آخر تشہد و آخر نماز متصل یا بعد از ذکر دعائے کہ ماثور ست و این حدیث در باب الذکر بعد الصلوٰۃ
گذشتہ است - رواہ الترمذی - **وعن ابی مالک** الاشعری قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان فی الجنۃ غرفا
یرے ظاہرہا من باطنہا وباطنہا من ظاہرہا - بدرستی کہ در بہشت غرفہ ہاست کہ دیدہ می شود آنچہ بیرون آنہاست از درون
آنہا و دیدہ می شود آنچہ درون آنہاست از بیرون آنہا از غایت صفا و لطافت و غرف بضم غین معجمہ و فتح یا جمع غرفہ بضم
غین و سکون را منزل رفیع و خانہ بالائے خانہ - اعدہا اللہ لمن لان الکلام - مہیا و آمادہ و ساختہ ست آنہا را خدائے تعالےٰ
برائے کسے کہ نرم گوید سخن را و درشتی نکند و با مردم بخوئے نیک زندگانی کند - واطعم الطعام - و بخوراند طعام را و غم خواری کند
گرسنگان و صالحان را - وتابع الصیام - و پیاپے دارد روزہ ہا را و کثرت صیام ست نہ دوام آن - وصلی باللیل
والناس نیام - و نماز بگزارد بشب و حال آنکہ مردم در خواب باشند کہ این وقت اقرب ست بصدق عبودیت و اخلاص عمل
و اشارت ست باستجماع صفت تواضع وجود و عبادت بلیت شرف مرد بجود ست و کرامت بسجود ہر کہ این ہر دو ندارد
عدمش بہ ز وجود - رزقنا اللہ تعالےٰ - رواہ البیہقی فی شعب الایمان وروی الترمذی عن علی رضی اللہ عنہ نحوہ وفی روایتہ -

و در روایت ترمذی بجائے لمن لان الکلام لمن اطاب الکلام آمدہ و مراد از طیب کلام و لین کلام یکے ست

الفصل الثالث - **عن عبد اللہ** بن عمرو بن العاص قال قال لی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - روایت ست

از عبد الله بن عمرو گفت گفت مرا آنحضرت - یا عبد الله لا تکن مثل فلان - مباش مانند فلان نام شخصے را برده باشد و شیخ
در مقدمه فتح الباری میگوید که واقف نشده‌ایم بر نام آن فلان شخص در هیچ یکی از طرق این حدیث - کان یقوم من اللیل فترک
قیام اللیل - بود که برمیخاست آن فلان بنماز شب پس بگذاشت برخاستن شب را مقصود تنبیه عبد الله بن عمرو است بر منع
وے از کثرت قیام لیل و افراط در آنکه مورث ملالت و سآمت گشته منجر بترک آن گردد چنانچه از قصه وے رضی الله عنه
معلوم شده است که تمام شب قیام نمود و قطعاً خواب نمیکرد و پدرش از ان منع میکرد و پس پیش آن حضرت صلی الله علیه وسلم آورد
پس حضرت او را منع کرد چنانکه در احادیث آمده است فافهم - متفق علیه - وعن عثمان بن ابی العاص قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول کان لداود علیه السلام من اللیل ساعة یوقظ فیها اهله - گفت شنیدم آنحضرت را که می گفت بود مر داود پیغمبر را
از شب ساعتے که بیدار میکرد در ان ساعت اهل و عیال خود را - یقول میگفت داود علیه السلام - یا آل داود قوموا فصلوا -
برخیزید پس نماز کنید - فان هذه ساعة یستجیب الله عز وجل فیها الدعاء - زیرا که بدرستی که این ساعتے است که قبول میکند خدا تعالی
در وے دعا را - الا لساحر او عشار - مگر مر ساحر را و عشار ماننده را آنرا اموال ناس و این عشاران عوانی می باشند و بناحق
اموال و اشیاء مردم را میربایند و در حدیث شب نیمه شعبان نیز واقع شده است که همه را درین شب می آمرزند الا عشار و در حق
و عاق والدین و مسبل ازار را - رواه احمد - وعن ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول - گفت
ابو هریره شنیدم آنحضرت را که می گفت - افضل الصلوة بعد المفروضة صلوة فی جوف اللیل - افزون ترین نماز در ثواب نماز است
در درون شب این باعتبار زمان است و نماز در خانه افضل است باعتبار مکان - سید الطائفه جنید بغدادی رضی الله عنه را بعد از
رحلت وے از دار فنا در خواب دیدند پرسیدند که چه پیش آمد در کار تو با حق تعالی گفت تاهت العبارات وفنیت الاشارات وما نفعنا
الا رکعات صلیناها فی جوف اللیل - سرگردان شد و رفت آن همه عبارتها و سخنها که در حقائق و معارف میگفتیم و فانی شد آن
اشارتها که میکردیم و سود نکرد ما را مگر آن رکعتی چند که میان شب می کردیم - ترغیب کرد مر طالبان را باهتمام و جد بعبادت
و ریاضت و منع کرد ایشان را از اغترار و اعتبار بر طامات و ترهات صوفیه - بیت - کار کن کار بگذر از گفتار - کاندرین راه کار دارد کار
رواه احمد - وعنه قال جاء رجل الی النبی - وهم از ابی هریره است که گفت آمد مردے نزد پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال
ان فلانا یصلی باللیل فاذا اصبح سرق - پس گفت آن مرد که فلان شخص نماز میکند بشب و چون صبح میکند دزدی میکند - فقال انه
سینهاه ما تقول - پس گفت آنحضرت بدرستی که زود باشد که باز دارد او را از دزدی آنچه میگوئی تو از نماز کردن وے در شب
بجهت خاصیه و سرایت نورانیت و برکت نماز در وے چنانچه در قرآن مجید میفرماید ان الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر - رواه
احمد والبیهقی فی شعب الایمان - وعن ابی هریرة وابی سعید قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا ایقظ الرجل
اهله من اللیل فصلیا او صلی رکعتین جمیعا - ابو هریره و ابو سعید هر دو روایت میکنند که گفت آن حضرت چون بیدار گرداند
مرد زن خود را پاره از شب پس بگزارند دو رکعت هر دو او صلی شک راوی است که فصلیا گفت بلفظ تثنیه یا فصلی گفت

بضم یاء وتشدید دال ـ احد الا غلبہ ـ وسخت نگیرد دین را ہیچ یکے و قصد غلبہ نکند بر وے مگر آنکہ چیرہ گردد دین بر وے
و عاجز آید وے از عمل بدان و ایفاے حق آن چنانکہ در حق راہبان فرمود فما رعوہا حق رعایتہا فسددوا ـ پس چون
دانستید کہ با دین مغالبت نمی توانید کرد و تمام حق آن نمی توانید بجاے آورد و آن موجب فترت عمل است لازم گیرید طریقہ
مستقیمہ را و اقتصاد در عمل و اعتدال را بے افراط و تفریط ـ وقاربوا ـ تاکید سددوا است و مقاربت بمعنی سداد و اقتصاد
آمدہ فی الصراح سداد بالفتح درستی و راستی کردار و گفتار و بہ تشدید توفیق سداد یافتن و بعضی گویند معنی آن است کہ اگر سداد
نتوانید کرد و قریب بسداد کنید و گویند قاربوا یعنی طلب کنید قربت خدا را و قربوا بتشدید نیز روایت است یعنی نزدیک
گردانید دیگران را بدرگاہ حق ـ وابشروا ـ و شاد شوید و فرو گذاری و ہمہ نفسہا ے خود را بخیر و خوبی ـ واستعینوا بالغدوۃ
والروحۃ ـ و یاری جوئید در سیر و سلوک طریق حق بسیر در اول روز و در آخر روز ـ وشیء من الدلجۃ ـ و سیر در پارۂ از
تاریکی آنکہ باشد و عمدہ روایت کردہ شدہ است بضم و بفتح و بضم بمعنی بامداد یا میان نماز بامداد تا بر آمدن آفتاب
و روایت نیز کردہ اند بفتح و بمعنی سیر در اول نہار و این روایت اظہر است و بعضی در وجہ بفتح سیر بعد از زوال و وجہ بضم دال
و ہم آن اسم است یا از ادلاج بتشدید دال بمعنی سیر در آخر شب یا از ادلاج بسکون دال بمعنی سیر در اول شب و قبل بمعنی اول
است تا اشارت بقیام لیل و نماز تہجد گردد و این سہ وقت خوشترین اوقات مسافر است و مراد آنست کہ بسیار در پا نشوید
و افراط نکنید در عمل چنانچہ جمیع اوقات را مستوعب نمائید بلکہ غنیمت شمارید اوقات نشاط و خوشی را کہ اول روز و آخر روز است
و بعضے از شب و در میان اینہا رفق و نرمی کنید بنفس تا منقطع نگردد و سیر و ماندہ نشوید و براحت و خوشی بمقصد رسید و مسافر
چون شب و روز متصل راہ رود ماندہ شود و از وصول بمقصد عاجز آید و منقطع گردد و عنایتے دیگر از حکیم مطلق بنگر کہ عبادات
و طاعات را تنوع ساخت تا موجب ملال نگردد و ہر ساعت بندہ بخود را بنگہ کارے فرماید و در ہر عملے نورے خاص و ذوقی
مخصوص کند کہ غذاے روح سالک گردد تعالے شانہ و عمت نعمتہ ـ رواہ البخاری ـ وعن عمر ـ رضی اللہ عنہ ـ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من نام عن حزبہ او عن شیء منہ ـ کسے کہ خواب کند و غافل گردد از ورد شب خود و حزب بکسر حا
و سکون زاے در اصل نوبت و رود آب چنانکہ در قاموس بمعنی آید نامیدہ شد بآن آنچہ بر نفس خود گرفتہ است بندہ از نماز
یا قراءۃ یا ذکر کہ ہر وقت بران می آید چنانچہ براے خوردن آب بر چشمہ یا نہرے میرسد و حزب بمعنی طائفہ جماعۃ از آیات
نیز آید و مناسبت این معنی نیز ظاہر است غرض کہ شخصے مثلا ورد وے و شبت کہ شب بجاے می آورد و فوت شد ـ فقراہ فیما بین
صلوٰۃ الفجر وصلوٰۃ الظہر ـ پس بخواند آن ورد را یعنی بجا آورد در وقتے کہ میان نماز بامداد و نماز پیشین است یعنی پیش از زوال
و تخصیص القراءۃ بجہت آن است کہ ورد اکثر از قبیل قرءت است از قرآن یا دعا یا ذکر ـ کتب لہ کانما قرأہ من اللیل ـ نوشتہ شود
براے وے آن حزب شب کہ در روز خواندہ گویا کہ خواندہ است آن را در شب و حکم ورد روز کہ فوت شود در شب خواندہ
ہمین است در روز و شب نامیدہ یکدیگر اند و تخصیص حزب شب بذکر بحکم غالب است و اشارت است بقیام لیل و نماز شب

که بجهت این حدیث را در باب آورده - رواه مسلم - وعن عمران بن حصین قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
صل قائما بگزار نماز ایستاده - فان لم تستطع فقاعدا - پس اگر نمی توانی گزارد ایستاده بگزار نشسته - فان لم تستطع فعلی
جنب - پس اگر نمی توانی گزارد نشسته پس بگزار بر پهلو این را اگر بر نماز فرض حمل کنند ظاهر است و اگر مراد نماز نافله دارند
بیان افضل و اکمل است چنانکه در حدیث آینده بیاید و قول او علی جنب دلالت دارد بر قول مختار از فقها و قول دیگر
استلقا است متوجه قبله - رواه البخاری - وعنه انه سأل النبی صلی الله علیه وسلم عن صلوٰة الرجل قاعدا - و هم از عمران بن حصین روایت
است که وی پرسید آن حضرت را از نماز گزاردن مرد نشسته - قال ان صلی قائما فهو افضل - گفت اگر بگزارد ایستاده پس
آن افزون تر است از روی ثواب - ومن صلی قاعدا فله نصف اجر القائم - و کسیکه بگزارد نماز نشسته پس مر او راست
نصف اجر ایستاده نماز گزارنده - ومن صلی نائما فله نصف اجر القاعد - و کسیکه بگذارد نماز بر پهلو افتاده پس مر او راست
نصف اجر قاعد این حدیث محمول بر نماز نفل است زیرا که صلوٰة فرض نشسته اگر بی عذر باشد درست نیست پس
حکم کرده نشود برای او بسعادت ایستاده که آن افضل است و اگر بعذر باشد قیام ساقط است پس افضل از قعود نبود و قاعد را
نصف اجر قائم نباشد و این حدیث دلالت دارد بر جواز صلوٰة نفل نائما با قدرت بر قیام یا قعود و قومی از علما بآن رفته اند
و امام حسن بصری رحمة الله علیهم با ایشان است کذا نقل الطیبی - رواه البخاری -

الفصل الثانی - عن ابی امامة قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقول من اوی الی فراشه طاهرا - کسیکه
پناه آورد و شب باش کند بسوی جامه خواب خود در حالتیکه پاک است و با وضو است و آوی بمد و بی مد هر دو
آمده است و بی مد اشهر است و فراش بالکسر فرش بساط افگنده - وذکر الله - و یاد کند خدا را - حتی یدرکه النعاس -
تا آنکه دریابد او را خواب - لم ینقلب ساعة من اللیل - بنگردد از پهلو به پهلو در هیچ ساعتی از شب - یسأل الله فیها شیئا
من خیر الدنیا والآخرة - در حالتیکه بخواهد از خدا در آن ساعت چیزی از نیکی دنیا و آخرت - الا اعطاه ایاه - مگر آنکه بدهد خدا تعالی
آنکس را آن چیز - ذکره النووی فی کتاب الاذکار بروایة ابن السنی - وعن عبد الله ابن مسعود قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم عجب ربنا من رجلین - تعجب میکند پروردگار ما از دو مرد یعنی عظیم و کبیر اند آن دو مرد نزد وی و بعض گفته اند
مرضی و پسندیده اند - رجل ثار عن وطائه ولحافه - یکی از آن دو مرد مردیست که برخاست و شتاب برخاست از فراش نرم خود
که بر وی خفته است و از لحاف خود که خود را بدان پوشیده است و وطا بکسر واو و فتح آن و لحاف بکسر لام است - من بین حبه
واهله - بجهت از میان حبیب خود و اهل خود - الی صلوٰته - بسوی نماز خود حب بکسر حا یعنی محبوب - فیقول الله لملائکته -
پس میگوید خدای تعالی مر فرشتگان خود را - انظروا الی عبدی ثار عن فراشه ووطائه من بین حبه واهله الی صلوٰته - نگاه کنید
بسوی بنده من که چگونه برخاست از فراش خود و وطای خود از میان محبوب خود و اهل خود بسوی نماز خود - رغبة فیما
عندی وشفقا مما عندی - از جهت میل و خواهش نمودن در چیزی که نزد من است از ثواب و از جهت خوف و هراس

از چیزیکہ نزد من است از عقاب و شفقت بیش از خوف - و رجل غزا فی سبیل اللہ - دوم از ان دو مرد مردیست کہ جنگ
کرد با کافران در راہ خدا - فانھزم مع اصحابہ - پس شکست خورد با یاران خود کہ در جنگ با وے بودند - فعلم ما علیہ فی الانھزام
وما لہ فی الرجوع - پس دانست آن مرد آنچہ و ضررے کہ بر وے است در شکست خوردن و گریختن و فضیلے و نفعے کہ مر او راست
در بازگشتن بجنگ - فرجع حتی اھریق دمہ - پس برگشت و جنگ کرد تا آنکہ ریختہ شد خون وے - فیقول اللہ لملٰئکتہ انظروا الی عبدی
رجع رغبۃ فیما عندی وشفقا مما عندی حتی اھریق دمہ - پس میگوید خدا مر فرشتگان خود را نظر کنید بسوے بندۂ من کہ برگشت بجہت رغبت
در ثوابے کہ نزد من است و از جہت ترسیدن از عقابے کہ نزد من است تا آنکہ ریختہ شود خون وے - رواہ فی شرح السنۃ

الفصل الثالث - عن عبد اللہ بن عمرو قال حدثت ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال - روایت است
از عبد اللہ بن عمرو بن العاص گفت حدیث کردہ شدم من کہ آن حضرت گفت - صلوٰۃ الرجل قاعدا نصف الصلوٰۃ - نماز مرد نشستہ
برابر نصف ثواب صلوٰۃ است یعنی کہ ایستادہ گزارد - قال فاتیتہ فوجدتہ یصلی جالسا - پس آمدم آنحضرت را پس یافتم
او را کہ نماز میگزارد نشستہ - فوضعت یدی علی راسہ - پس نہادم دست خود را بر سر مبارک آنحضرت گفتہ اند کہ این بر عادت عرب است
در جایے کہ اعتماد دارند یا استغراب و تعجب نمایند و ظاہر آن است کہ بجہت طلب التفات بود تا او را ... شیخ در شرح خود میگوید
و با وجود آن خلاف ادب و تجاسر است و بعض گفتہ اند شاید کہ این فعل از عبد اللہ بن عمرو بیکایک بے قصد واقع شد از جہت تعجب
و استغراب و گفتہ کہ ظاہر آن است کہ این را بعد از فراغ آنحضرت از نماز کردہ باشد و یقین نماز و اللہ اعلم - فقال - پس گفت
آن حضرت - مالک - چہ شد دست ترا و چیست ترا - یا عبد اللہ بن عمرو - وگویا آن حضرت را از غیب نمود این فعل و تعجب کرد -
قال حدثت - گفتم حدیث دادہ شدم من - یا رسول اللہ انک قلت صلوٰۃ الرجل قاعدا علی نصف الصلوٰۃ - کہ تو گفتہ
نماز مرد نشستہ واقع است بر نصف نماز مرد - وانت تصلی قاعدا - و حال آنکہ تو میگزاری نشستہ ترک افضل و اکمل از تو
کہ افضل و اکمل فاضلان و کاملانی چون واقع شود محل تعجب است - قال - گفت آن حضرت - اجل - آرے ہمچنین است نماز
قاعد نصف نماز قائم است - ولکنی لست کاحد منکم - ولیکن من نیستم مانند یکے از شما یعنی اینکہ گفتم حکم غیر من است از امت
و من خارج ام از این حکم قبول میکند پروردگار من نماز مرا نشستہ مثل نماز من ایستادہ از جہت فضل و لطف و کرم کہ بمن دارد
با این ہم من است از جہت غایت توجہ و حضور مرتبہ و قرب کہ من دارم مر او را بر دیگران قیاس نکنید. و دیگران را بر من -
رواہ مسلم - وعن سالم بن ابی الجعد - بفتح جیم و سکون عین مہملہ از مشاہیر تابعین و ثقات ایشان است در عہد عمر
بن عبد العزیز وفات یافت - قال قال رجل من خزاعۃ لیتنی صلیت فاسترحت - گفت سالم کہ مردے از اصحاب از قبیلہ
خزاعہ بود گفت کاشکے نماز میکردم پس راحت می یافتم - فکانھم عابوا ذلک علیہ - پس گویا کہ مردم دیگر از صحابہ و غیر ایشان
کہ حاضر بودند عیب کردند این سخن را بر آن مرد کہ گران آمد بر فہم ایشان - فقال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول -
پس گفت آن مرد چرا عیب میگیرید بر من باین سخن زیرا کہ من شنیدہ ام آنحضرت کہ میگفت - اقم الصلوٰۃ یا بلال ارحنا بھا -

ای بلال راحت دہ ما را بنماز و تکبیر بگو تا نماز بگزاریم و راحت یابیم - رواہ ابوداؤد - بدانکہ در معنی قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
ارحنا یا بلال دو وجہ ذکر کردہ اند یکے آنکہ اذان بگو ای بلال تا نماز کنیم و با دائے آن از شغل قلب بدان استراحت یابیم دوم
آنکہ اشتغال آنحضرت بنماز موجب راحت بود و بادائے آن و مناجات حق از تعب اعمال دیگر و مباشرت خلق خلاصی یابد
ولہذا فرمود جعلت قرۃ عینی فی الصلوۃ و میان این دو معنی فرق ست یا آنکہ راحت در اول بادائے ذمہ و وجود طاعت
و امتثال امر و خلاص از تعب شغل و تعلق قلب بادست و در ثانی بوجود صلوۃ و ذوق مناجات و شہود وے کہ حاصل شد
دران و شک نیست کہ حمل بر معنی ثانی انسب و الیق است بمقام آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و قول رجل خزاعی ناظر در معنی
اول ست ولہذا عیب گرفتند بر وے و ممکن است کہ مراد وے ہمان معنی ثانی باشد یعنی کہ نماز گذاریم و استراحت یابیم بوے
از اشتغال بما سوے اللہ فافہم و باللہ التوفیق-

باب الوتر- اختلاف در وتر میان علما از دو وجہ است اول آنکہ سنت ست یا واجب اکثر ائمہ و ابو یوسف
و محمد از اصحاب ما برانند کہ سنت ست و نزد امام ابو حنیفہ رح واجب ست بمعنی فرض و بروایتے از وے فرض و بروایتے
سنت نیز آمدہ و صحیح قول اول است و گفتہ اند کہ با وجود سنیت وے قضا واجب ست و اختلاف ثانی آنکہ وتر یک
رکعت ست یا سہ رکعت و پنج و ہفت رکعت نیز آمدہ است نزد اکثر ائمہ یک رکعت ست و نزد ما سہ رکعت و احادیث
در ہر دو جانب وارد و آنہا کہ یک رکعت گویند دو رکعت پیش از وے بگزارند و سلام دہند و اگر نگزارند مکروہ است
از امام احمد پرسیدند کہ در وتر چہ گوئی گفت اکثر احادیث در یک رکعت است و من ہم باین جانب ام و در وقت دیگر
پرسیدند گفت سلام دہد در دو رکعت و اگر ندہد زیان ندارد و بعضے از شافعیہ مبالغہ کردہ اند در تفضیل یک رکعت
و حق آن ست کہ احادیث کثیرہ و آثار صحیحہ در وے آمدہ است و کلام در باب وتر بسیار است و دلائل وجوب آن
و بودن او سہ رکعت یا یک رکعت در شرح کتاب و شرح سفر السعادۃ بتفصیل مذکور است

الفصل الاول- عن ابن عمر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم صلوۃ اللیل مثنی مثنی - نماز شب دوگانہ
دوگانہ است - فاذا خشی احدکم الصبح - پس چون بترسد یکے از شما طلوع صبح را صلی رکعۃ واحدۃ توتر لہ ما قد صلی -
بگزارد یک رکعت را کہ وتر گرداند این یک رکعت برائے وے چیزے را کہ تحقیق گزاردہ است از نماز شب و این معنی
ظاہر ست مقابل جفت اند و چون دو دو گزاردہ است ہمہ جفت واقع می شود یک رکعت کہ با وے ضم کند وتر میگرداند و در
حدیث آمدہ است کہ ان اللہ وتر یحب الوتر پس مشروعیت وتر این ست و گاہے تمام نماز شب را نیز وتر میگویند و ظاہر
مفہوم این حدیث ہمین ست و قول او فاذا خشی احدکم الصبح گویا اشارت است بتطویل نماز شب تا نزدیک وقت صبح
و الا ادائے وتر و فوت بخوف طلوع صبح نیست فافہم - متفق علیہ - وعنہ - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
الوتر رکعۃ من آخر اللیل - وتر یک رکعت است از آخر شب بہمان طریق کہ دو رکعت پیش از وے بگزارد و سلام دہد

وبعد از وے یک رکعت بگزارد واین حدیث دلیل بودن وتر ست یک رکعت واحادیث دیگر که دلالت بر سه رکعت دارد
نیز بیاید وقول وے من آخر اللیل اشارت ست بآن که وتر باید که آخر نماز شب باشد وکلام درین نیز بیاید۔ رواہ مسلم۔
وعن عائشۃ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی من اللیل ثلث عشرۃ رکعۃ۔ بود آن حضرت که میگزارد
از شب سیزده رکعت۔ یوتر من ذلک بخمس وتر میکرد از میان سیزده رکعت به پنج رکعت متصل۔ لا یجلس فی شیء الا فی آخرها۔
نمی نشست در پنج رکعت برائے تشهد از ان پنج رکعت مگر در آخر آن بتحقیق معلوم شده است که نماز آنحضرت در شب بر وجوه
متعدده بوده است یکے از ان وجوه این ست که هشت رکعت میگزارد دوگان دوگان بچهار سلام و پنج رکعت میگزارد
متصل به پنج وتر بیک تشهد وبیک سلام واین حدیث صحیح صریح ست در وصل پنج رکعت بیک جلوس واین مخالف مذہب
بیان فقها وآنها که قائل نیستند بدان تاویل عدم جلوس بعدم سلام میکنند ومیگویند مراد بجلوس اینجا سلام ست یعنی سلام
نمی داد مگر در آخر ودر بعض روایات آمده است لم یسلم الا فی آخرهن ووصل اکثر از چهار رکعت بیک سلام جائز ست
باتفاق و نزد بابر ست تا هشت رکعت متفق علیه۔ وعن سعد بن هشام۔ انصاری ست تابعی جلیل القدر
حسن بصری از وے روایت دارد حدیث وے نزد اهل بصره است وبود مشهور میان ایشان بیرون آمده بود
و غزا کرد و شهید شد بمکران و وے ابن عم انس بن مالک ست۔ قال انطلقت الی عائشۃ فقلت۔ گفت رفتم بسوے
عائشه پس گفتم۔ یا ام المؤمنین انبئینی عن خلق رسول اللہ۔ ای مادر مومنان بیاگاهان مرا از خوے و سیرت پیغمبر خدا۔
صلی اللہ علیہ وسلم قالت الست تقرا القرآن۔ گفت عائشه آیا نیستی تو که میخوانی قرآن را۔ قال بلے۔ گفت آرے میخوانم
قرآن را۔ قالت فان خلق نبی اللہ۔ گفت عائشه پس بدرستی که خلق پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم کان القرآن۔ بود
قرآن یعنی آنچه در قرآن از اخلاق عظیمه وصفات حمیده مبین ومذکور ست آن حضرت بدان متخلق ومتصف بود وبعض
گویند مراد آن ست که خلق او مذکور ست در قرآن در قول وے سبحانه وانک لعلی خلق عظیم۔ قالت۔ گفتم یا ام المؤمنین
انبئینی عن وتر رسول اللہ۔ بیاگاهان مرا از وتر یعنی نماز شب پیغمبر خدا۔ صلی اللہ علیہ وسلم۔ وکیفیت آن وعدد آن۔
فقالت۔ پس گفت عائشه۔ کنا نعد له سواکه وطهوره۔ بودیم ما که اهل خانه آنحضرت ایم مهیا وطیار میداشتیم برائے
وے مسواک او را وآب وضوے او را وطهور بفتح طا آب است۔ فیبعثه اللہ ما شاء ان یبعثه من اللیل۔ پس می بر انگیخت
و بیدار میکرد او را وآن حضرت را خداے تعالیٰ آنقدر که میخواست که بیدار کند او را از شب۔ فیتسوک ویتوضا ویصلی
تسع رکعات۔ پس مسواک میکرد و وضو میساخت و میگزارد نه رکعت را۔ لا یجلس فیها الا فی الثامنة۔ نمی نشست درین
نه رکعت مگر در رکعت هشتم۔ فیذکر اللہ ویحمده ویدعوه۔ پس ذکر میکرد خدا را وحمد میگفت او را ودعا میکرد و در این تشهد میخواند
و در تشهد ذکر وحمد ودعا است۔ ثم ینهض ولا یسلم۔ پس برمیخاست وسلام نمیداد۔ فیصلی التاسعة۔ پس میگزارد رکعت نهم را۔
ثم یقعد۔ پس می نشست برائے تشهد۔ فیذکر اللہ ویحمده ویدعوه۔ این طریق دیگر ست از طریق تهجد آن حضرت ودرین

طریق تشبیب است که لا یخلیس مسح ولی ظاہر ست و از جانبین سلام مراد نیست و الا یسمعنا لازم آید که در شان ایشان سلام
می داد و تحقیق تصریح کرده که در وے می نشست و سلام نمیداد ـ ثم یسلم تسلیما یسمعنا ـ پس سلام میداد و سلام را می
که بشنوانید مارا ـ ثم یصلی رکعتین بعد ما یسلم وهو قاعد ـ پس میگزارد دو رکعت بعد از سلام دادن و حال آنکه وے نشسته است
فتلک احدی عشرة رکعة یا بنی ـ پس آن یازده رکعت ست ای پسرک من ـ فلما اسن ـ پس هرگاه که بزرگ سال شد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم واخذه اللحم ـ و گرفت گوشت را یعنی وارثه و ضعیف شد در آخر عمر و شیخ ابن حجر گفته که پیش از رحلت بیک سال ـ
اوتر بسبع ـ وتر کرد بهفت رکعت ـ وصنع فی الرکعتین مثل صنیعه فی الاولی ـ و کرد در دو رکعت مانند فعل او در صورت نخستین ـ
فتلک تسع یا بنی ـ پس آن مجموع نه رکعت بود ای پسرک من چنانکه در صورت اولی یازده بود ـ وکان نبی الله صلی الله علیه وسلم اذا
صلی صلوة احب ان یداوم علیها ـ و بود آن حضرت چون میگزارد نمازے را دوست میداشت که همیشگی کند بران و اکثر
میگزارد و آن را ازجهت محبتے که بفعل صلوة داشت و این منافات ندارد با آنکه گفته اند که فعل نوافل از آن حضرت
تا زده فقاره بود و لازم نمیگرفت تا بر امت واجب نگردد ـ وکان اذا غلبه نوم او وجع عن قیام اللیل صلی من النهار
ثنتی عشرة رکعة ـ و بود آن حضرت چون غلبه میکرد او را خواب یا درد وے و بیماری و مانع می آمد از بجا آوردن نماز شب
میگزارد در پاره از روز دوازده رکعت و در روایت آن تفصیل نبود که گاہے سیزده میگزارد و گاہے یازده یا نه یا هفت ـ
ولا اعلم نبی الله صلی الله علیه وسلم قرأ القرآن کله فی لیلة ـ و نمی دانم پیغمبر خدا را که خوانده باشد قرآن را تمام در یک شب ـ
ولا صلی لیلة الی الصبح ـ و نمیدانم که نماز گزارده باشد شب تمام تا وقت صبح ـ ولا صام شهرا کاملا غیر رمضان ـ و نمیدانم
که روزه داشته باشد ماه تمام غیر رمضان عائشه صدیقه اسناد بعلم خود کرده احتیاطا گفت نمیدانم و شاید که در غیر نوبت او
یا در بعض احیان مانند سفر و غیره میکرده باشد والله اعلم ـ رواه مسلم ـ تنبیه بدانکه گزاردن دو رکعت بعد از وتر در احادیث
بسیار آمده است ولیکن این با حدیث اجعلوا آخر صلوتکم باللیل وترا ظاهرا معارض می افتد و تحقیق مشکل شده است این
بر بسیاری از علما چون امام مالک منکر شده حدیث رکعتین بعد الوتر را و گفته صحیح نشده است این حدیث و امام احمد گفته من
نمی گزارم این دو رکعت را و منع نیز نمی کنم کسے را از آن و جماهیر علما قائل اند بدان از جهت ورود آن در احادیث صحیحه
و میگویند که آن حضرت همین جهت گزارد تا بدانند که تنفل بعد از وتر جائز است پس حدیث اجعلوا آخر صلوتکم وترا محمول بر
استحباب بود نه بر وجوب باز اختلاف است که آیا گزاردن دو رکعت بعد از وتر اول لیل بود یا آخر لیل حدیث ابو امامه مطلق
واقع شده و همین مقدار گفته که آن حضرت صلی الله علیه وسلم دو رکعت بعد از وتر میگزارد و نگفته که اول شب یا آخر شب و حدیث
ثوبان دلالت میکند که آن بتقدیر گزاردن وتر است در اول لیل و این هر دو حدیث در آخر باب میاید و حدیث بخاری
و مسلم و موطا دلالت دارند که بتقدیر قیام لیل بود و هو الصحیح و بعض علما گفته اند که این دو رکعت ملحق بوتر اند و جاری مجرای
سنت راتبه وتر اند خصوصا بر قول کسے که قائل است بوجوب آن و چنانکه وتر نهار که نماز مغرب است مشفوع است

بدو رکعت وتر شب نیز بدان مشفوع شد بعد از ان باز گذشت تشفع وتر بر تقدیر ایتار اول اللیل جز آنکه بعض مردم نیکو شمرند
بگذارانیدن دو رکعت نشسته در حکم یک رکعت چیزی نیست و ناقض و مبطل وتر نیست بی ضرورت با وجود ثبوت جواز
صلوٰة بعد الوتر و برین تقدیر اگر وتر اول شب بگزارد بعد ازان بقیام لیل توفیق یابد و نماز تهجد بگزارد حاجت باعادت
وتر نبود و قول مختار همین ست صحح به الشیخ ابن الهمام تحقیق وارد شده است لا وتران فی لیلة واحدة فتدبر ۔ **وعن ابن عمر**
عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال اجعلوا اخر صلوتکم باللیل وترا ۔ بگردانید آخر نماز خود را بشب وتر شرح این در ضمن بیان
حدیث سابق حاصل شد ۔ رواہ مسلم ۔ و گفته اند که بخاری نیز در باب وتر این روایت کرده است ۔ **وعنه** ان النبی صلی اللہ
علیہ وسلم قال بادروا الصبح بالوتر ۔ شتابی کنید و در یابید صبح را مسبوق و پیشی بگزارید وتر را پیش از طلوع صبح و در حدیث
ترمذی آمده است وتر کنید پیش از آنکه صبح کنید و در حدیث دیگر آمده است که چون طلوع کرد فجر رفت نماز شب پس بگزارید
وتر پیش از فجر و در روایتی آمده است که نیست وتر بعد صلوٰة صبح و مراد از آن ادا خواهد بود والا قضا جائز ست در وقت
صبح چنانکه در فصل ثانی از حدیث زید بن اسلم بیاید و خود قضا جائز ست در هر وقت که باشد با رعایت ترتیب ۔ رواہ مسلم ۔
وعن جابر قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من خاف ان لا یقوم من آخر اللیل فلیوتر اوله ۔ کسی که می ترسد که نمی
تواند برخاست از آخر شب پس باید که بگزارد وتر اول شب و بخسپد ۔ ومن طمع ان یقوم آخره فلیوتر آخر اللیل ۔ و کسیکه امید دارد که می تواند برخاست
آخر شب واعتماد دارد به بیدار شدن پس باید که وتر کند آخر شب ۔ فان صلوٰة آخر اللیل مشهودة ۔ زیرا که نماز آخر شب گواهی داده شده است
بفضل و کرامت وی و حاضر می شوند در وی ملائکه رحمت و در روایتی مشهودة محضورة ۔ وذلک افضل ۔ و وتر در آخر شب فاضل ترست
از وتر اول شب ازین حیثیت که مذکور شد که مشهود است و تواند که چیزی عارض گردد که در حق خصوص شخصی وتر اول شب اعنی احوط و اولی
بحال باشد و در حدیث ابی داود از ابی قتاده آمده است که رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم گفت مر ابوبکر صدیق را تو چه وقت وتر میکنی
گفت اول شب و گفت مر عمر را تو کی میکنی گفت آخر شب پس گفت مر ابوبکر را اخذ کرد این بحزم و گفت مر عمر را گرفت این
بقوت و پیغمبر و آنحضرت مر ابوهریره را که وتر اول شب بگزار و بخسپد زیرا که اول شب بیدار می بود و احادیث که از حضرت
می شنید یاد میگرفت ۔ رواہ مسلم ۔ **وعن عائشة** رض قالت من کل اللیل اوتر رسول اللہ ۔ گفت عائشه از همه شب
وتر کرده است پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم من اوله واوسطه وآخره ۔ اول شب و میانه شب و آخر شب ۔ وانتهی وتره الی
السحر ۔ و منتهی گشت و ثابت و مقرر شد وتر وی در آخر عمر تا وقت سحر و آخر شب ۔ متفق علیه ۔ **وعن ابی هریرة**
قال اوصانی خلیلی ۔ گفت ابوهریره اندرز کرد مرا دوست جانی من که محبت وی در درون دل من جای گرفته است ۔
صلی اللہ علیہ وسلم بثلث ۔ بسه خصلت ۔ صیام ثلثة ایام من کل شهر ۔ یکی روزه داشتن سه روز از هر ماه هر سه روز که باشد
و در اکثر روایات از میانه شهر واقع شده که آن را ایام بیض خوانند چنانکه در کتاب الصوم بیاید ۔ و رکعتی الضحی ۔ دوم دو رکعت
بعد از بر آمدن آفتاب و بلند شدن وی و در باب صلوٰة الضحی بیاید که این اقل صلوٰة الضحی است و اکثر وی تا دوازده است

گویا که این مخصوص بابی هریره بود - وان اوتر قبل ان انام - سوم آنکه بگزارم وتر پیش از آنکه خواب کنم وگفته اند که سبب تشریع آن
که وے رضی الله عنه مشغول می بود اول شب بحفظ احادیث رسول الله صلی الله علیه وسلم واستحضار محفوظات خود که بیشتر
از صحابه دیگر داشت وخیر وکثیر تر شب بر وے میگذشت که قیام آخر شب بآن متعسر بود وهمین است سبب در اقتصار بر دو رکعت
ضحی نه زیاده وازینجا معلوم می شود که اشتغال بعلم دینی افضل است از عبادت حکایت یاد دارم از بعض اساتذه
خود که میفرمود در بعضے از روایات فقهیه آمده است که مستحب است مر طالب علم را دو رکعت بعد از وتر که میگزارد اول شب
وظاهر نشد دران وقت وجه تخصیص این حکم بطالب علم واکنون که بدین حدیث اطلاع افتاد ظاهر شد وجه آن زیرا که طالب علم
در اول شب مشغول است بتکرار علم وحفظ آن چنانچه حال ابوهریره بود واین دو رکعت قایم مقام نماز شب می گردد
چنانچه در آخر فصل ثالث بیاید - متفق علیه -

الفصل الثانی

عن غضیف - بضم غین وفتح ضاد معجمتین وفا - بن الحارث - زمان آنحضرت را صلی الله
علیه وسلم دریافته ودر صحبت وے اختلاف است ووے گفته که بودم در عهد آن حضرت وبیعت کردم با وے ومصافحه کرد
آن حضرت مرا روایت کرد از عروابی در عائشه - قال قلت لعائشة ارأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یغتسل
من الجنابة فی اول اللیل ام فی آخره - آیا دیدی تو آنحضرت را بوده که غسل میکرد از جنابت در اول شب یعنی بعد از جماع یغتسل یا
در آخر شب که جماع میکرد وتخصیص وجوب برائے نماز تهجد بنیاست غسل میکرد - قالت - گفت عائشه - ربما اغتسل فی اول
اللیل وربما اغتسل فی آخره - گفت عائشه بسا بود وے که غسل می کرد آنحضرت در اول شب وبسا که غسل میکرد در آخر شب -
قلت - غضیف میگوید گفتم من - الله اکبر - خدا بزرگ است از آنکه گران سازد بار بندگی را بر بندگان خود - الحمد لله الذی جعل
فی الامر سعة - سپاس وستایش مر خدائے را که گردانید در کار دین کشاد وفراخی را - قلت کان یوتر اول اللیل ام فی آخره -
گفتم وتر میکرد آن حضرت اول شب یا آخر آن - قالت ربما اوتر فی اول اللیل وربما اوتر فی آخره - گفت عائشه بسا بود که وتر
می کرد در اول شب وبسا که وتر می کرد در آخر شب - قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة قلت کان یجهر بالقراءة ام یخفت بها
گفتم بود آن حضرت که بلند میخواند یا پست میخواند قرآن را در نماز شب یا مطلق - قالت ربما جهر به وربما خفت - گفت عائشه بسا که بلند
میخواند وبسا که پست میخواند وخفت آن را میان آواز ونهان گفتن را - قلت الله اکبر الحمد لله الذی جعل فی الامر سعة - تنبیه کرد
بران که سعت امر در تکالیف نعمتے عظیم ورحمتے واسع است که واجب است بر بندگان شکر آن گفتن وچنانکه فرمود اختلاف امتی
رحمة واختلاف اکثر از تعدد وتنوع افعال پیغمبر آمده است صلی الله علیه وسلم وتضمن وے شفقت بر امت وتوسیع امر ایشان چه از
اختلاف مجتهدین در استنباط احکام وهم خیر محض وموجب زیادت وکمال در دین وسبب مزید انوار وتخفیف احمال واصبار است
رواه ابوداود وروی ابن ماجة الفصل الاخیر - روایت کرد تمام این حدیث را ابوداود وروایت کرد ابن ماجه فصل اخیر را یعنی آنچه
متعلق است بقراءت - وعن عبد الله بن ابی قیس - نام ابو موسے اشعری است غالب آمده بر وے کنیت - قال

سألت عائشة بكم كان رسول الله - گفت پرسیدم عائشه را بچند رکعت بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یوتر - وتر میکرد -
قالت - گفت عائشه - کان یوتر باربع وثلث - بود آن حضرت وتر میکرد بچهار وسه رکعت یعنی چهار رکعت میگزارد
بعد از وی سه رکعت وتر پس مجموع وی هفت رکعت باشد - وست وثلث - و وتر بشش وسه که مجموع وی
نه باشد - وثمان وثلث - و بهشت وسه که یازده باشد - وعشر وثلث - و بده وسه که سیزده - ولم یکن یوتر بانقص
من سبع - ونبود که وتر کند کمتر از هفت که چهار وسه است - ولا باکثر من ثلث عشرة - ونمیگزارد بیشتر از سیزده که ده وسه است
واین حدیث ظاهر وصریح است در وتر بسه رکعت واحادیث دیگر نیز درین باب آمده است که در شرح مذکور است -
رواه ابوداود - **وعن ابی ایوب** قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الوتر حق علی کل مسلم - وتر ثابت
ولازم است بر هر مسلمان - فمن احب ان یوتر بخمس فلیفعل - پس کسیکه دوست دارد که وتر کند به پنج رکعت پس باید که کند
وباین رفته است سفیان ثوری وبعضی از ائمه دیگر - ومن احب ان یوتر بثلث فلیفعل - وکسیکه دوست دارد که وتر کند
بسه پس باید که بکند واین مذهب امام ابوحنیفه واصحاب اوست - ومن احب ان یوتر بواحدة فلیفعل - وکسیکه دوست
دارد که وتر کند بیک رکعت پس باید که بکند. واین مذهب شافعی ودیگر ائمه است - رواه ابوداود والنسائی وابن ماجه -
وعن علی - رضی الله عنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله وتر یحب الوتر - خدا وتر است ودوست میدارد
وتر را - فاوتروا یا اهل القرآن - پس وتر کنید یعنی بگردانید نماز خود را در شب وتر یعنی بیک رکعت یا سه رکعت یا ان ای
اهل قرآن یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید بقرآن وتصدیق کرده اید بدان ومتولی حفظ وتلاوت او شده اید پس
بر شما لازم است قیام لیل وتلاوت قرآن دران چنانکه امر فرمود حق سبحانه وتعالی حبیب خود را بقول خود ورتل القرآن
ترتیلا بدانکه وتر بکسر واو وفتح آن عدد فرد را گویند واطلاق کرده میشود بر حق سبحانه بمعنی فرد در ذات خود که قبول نمیکند
آن انقسام را ودر صفات یعنی بی مثل ومانند ودر افعال یعنی آنکه شریک ومعین ندارد پس در وی سبحانه بمعنی وتر است
بمعنی فردانیت واین مناسبت ودوست میدارد وتر را وثواب میدهد بران اگر از قبیل افعال باشد وآن حضرت تعالی
میکرد آن را واین را امثله بسیار است در شرح کما لا یخفی علی المتتبع - رواه الترمذی وابوداود والنسائی - **وعن خارجة**
بخاء معجمه وجیم - بن حذافة - صحابی قرشی عدوی است معدود است در فرسان قریش واو را بهزار سوار برابر مینهادند
یکباری عمرو بن عاص از امیر المؤمنین عمر سه هزار سوار کمک طلبید پس عمر سه کس را فرستاد خارجة بن حذافه وزبیر بن عوام
ومقداد بن اسود را - قال خرج علینا رسول الله - گفت بیرون آمد برما پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فقال - گفت - ان الله
امدکم بصلوٰة - بدرستی که خدای تعالی مدد کرده است شما را بنمازی یعنی زیاده کرده است بر نماز پنج گانه نماز دیگر را
وامداد بمعنی فرستادن یکی را بر دیگری برای تقویت وتاکید ودر روایتی زادکم آمده ودر بعض الفاظ هی خیر لکم
من حمر النعم - این چنین نمازی که بهتر است شما را از چهارپایان سرخ مراد شتران سرخ است که اشرف نفایس اموال است

فأتى ابن عباس - پس آمد آن مولا ابن عباس نزد ابن عباس - فأخبره - پس خبر داد او ابن عباس را بآنچه دیده بود از معاویه
از گزاردن وے وتر بیک رکعت - فقال دعه فانه قد صحب النبي - پس گفت ابن عباس بگذار معاویه را و تخلیه و اعتراض
مکن او را زیرا که وے صحبت داشته است با پیغمبر صلی الله علیه وسلم رواه البخاری - بدانکه این یک رکعت واحده یا مستقل بود
یا مسبوق بشفع بر وے پس بیشک محل انکار است و آن را تعبیر میکویند که منهی عنه است باتفاق یا با تقدیم شفع ست چنانچه علماء
ائمه بدان قائل اند و ظاهر احتمال ثانی ست چنانکه از تصویب ابن عباس معاویه را بجهت صحبت وے مر حضرت را
صلی الله علیه وسلم ظاهر میگردد زیرا که آنچه موافق سنت ست همین ست و احتمال دارد که اول باشد چنانکه تصویب بجهت
فقاهت ماخذ در ان ست یعنی ممکن ست که رای او بآن رفته باشد و از موارد سنت آن را استنباط کرده باشد و ابن عباس
تلمیذ امیر المؤمنین علی است و اخذ علم از وے کرده با وجود آن مراعات جانب معاویه می نمود و مدارات میکرد بارها با وے
در وقت نزاع وے با علی گفتے که شتابی مکن اگر از ان حضرت صلی الله علیه وسلم وعده و اشارتے داری صبر
کن و منتظر باش و اگر نه نزاع و خلافت چه لائق ست چنانچه بشارت داده اند بانجلالت در اعقاب او و منتظر وعده
نشسته ایم تا وقت در رسد والله اعلم و از این حدیث مفهوم می شود که متعارف در ان زمان در هر دو وتر سه رکعت
بود - وعن بريدة قال سمعت رسول الله - گفت بریده اسلمی شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم يقول میگفت
الوتر حق فمن لم يوتر فليس منا - وتر حق ست و ثابت پس کسیکه وتر نکند پس نیست آن کس از تابعان ما و بر طریقه ما - الوتر
حق فمن لم يوتر فليس منا الوتر حق فمن لم يوتر فليس منا - سه بار مکرر فرمود با این وعید و این دلیل است بر وجوب وے -
رواه ابو داود - وعن ابی سعيد قال قال رسول الله - گفت ابو سعید خدری گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم
من نام عن الوتر او نسيه - کسیکه خواب کرد از وتر یا فراموش کرد آن را فليصل اذا ذكر و اذا استيقظ - پس باید که بگزارد وقتیکه یاد کند
آن را و وقتیکه یاد آرد آن را یا بیدار گردد - رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجه - این حدیث نیز بحسب ظاهر دلالت بر وجوب
دارد اگرچه احتمال عدم وجوب نیز داشته باشد و این قدر کافی ست در ثبوت وجوب بمعنی مقابل فرض - وعن مالک
بلغه ان رجلا سأل ابن عمر عن الوتر اواجب هو - روایت ست از امام مالک که رسیده است او را که مردے سوال
کرد ابن عمر را از وتر آیا واجب است آن - فقال عبد الله قد اوتر رسول الله - پس گفت عبد الله بن عمر فی التحقیق وتر کرده است
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم واوتر المسلمون - و وتر کرده اند مسلمانان یعنی اصحاب پیغمبر فجعل الرجل يردد عليه - پس
در ایستاد آن مرد که تکرار میکرد این سوال را بر ابن عمر - وعبد الله يقول - و در ایستاد عبد الله که میگوید همین سخن را که - اوتر
رسول الله صلی الله علیه وسلم واوتر المسلمون رواه فی الموطا - روایت کرده است مالک این حدیث را در موطا و ظاهر این حدیث
تردد است میان وجوب و عدم وجوب یعنی آنچه ثابت شده است فعل آن ست و آن احتمال وجوب و سنیت هر دو دارد
و احتمال دارد که اشارت باشد به بودن او فرض عملی که دلیل او قطعی نیست و معنی وجوب در اینجا همین است والله اعلم

وعن علی رضی الله عنه قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوتر بثلاث ـ گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بود آنحضرت
که وتر میکرد بسه رکعت ـ یقرأ فیهن بتسع سور من المفصل ـ میخواند دران سه رکعت نه سوره از مفصل ـ یقرأ فی کل رکعة بثلاث
سور آخرهن قل هو الله احد ـ میخواند در هر رکعت سه سوره آخر این همه سورتها قل هو الله احد بود و در بعض روایات تفسیر این مجمل
باین طریق آمده که میخواند در رکعت اولی القدر و الهٰکم و زلزلت و در ثانیه والعصر و النصر و الکوثر و در ثالثه الکافرون
و تبت و اخلاص ـ رواه الترمذی ـ وعن نافع قال کنت مع ابن عمر بمکة والسماء مغیمة ـ گفت نافع بودم من با ابن عمر
بمکه و حال آنکه در آسمان ابر بود و این لفظ را بوجوه متعدده روایت کرده اند مغیمة بضم میم و سکون غین و تخفیف یا و مغیمه بضم میم
و فتح غین و تشدید یا و مغیمه بضم میم و فتح غین و تشدید یا و مغیمه بضم میم و کسر غین و سکون یا ـ فخشی الصبح ـ پس ترسید ابن عمر صبح را
بجهت اشتباه ـ فاوتر بواحدة ـ پس وتر کرد ابن عمر بسبب ترس صبح بیک رکعت ـ ثم انکشف فرأی ان علیه لیلا ـ پس
کشاده ابر پس دید ابن عمر که باقیست بروی شب ـ فشفع بواحدة ـ پس جفت ساخت آن یک رکعت را بیک رکعت
دیگر و از وتر بیرون آورد ـ ثم صلی رکعتین رکعتین ـ پس گزارد دو رکعت دو رکعت ـ فلما خشی الصبح اوتر بواحدة ـ پس چون
ترسید صبح را وتر کرد بیک رکعت ـ رواه مالک ـ وعن عائشة رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان
یصلی جالسا فیقرأ و هو جالس ـ روایت است از عائشه که آنحضرت بود که نماز میگزارد نشسته پس قراءت میکرد و حال آنکه وی
نشسته است ـ فاذا بقی من قراءته قدر ما یکون ثلثین او اربعین آیة ـ پس چون باقی می ماند از قراءت او از آن مقدار که می بود مقدار سی یا چهل آیه ـ قام فقرأ
و هو قائم ـ می ایستاد آن حضرت و میخواند و حال آنکه وی ایستاده است ـ ثم رکع ثم سجد ـ پس رکوع میکرد و سجده
می کرد ـ ثم یفعل فی الرکعة الثانیة مثل ذلک ـ پس میکرد در رکعت دوم مانند آن و عکس این حال مروی نیست که ایستاده
نماز میکرده باشد بعد از آن نشسته باشد و قراءت کند پس نشسته رکوع رود و نشستن در حال جواز آن اگرچه خالی از کراهتی نبود اگر بی عذر
کند و ذکر این سابقا در باب السنن از حدیث عبد الله بن شقیق گذشته است ـ رواه مسلم ـ وعن ام سلمة رضی الله عنها ـ
ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی بعد الوتر رکعتین ـ روایت است از ام سلمه که آن حضرت میگزارد بعد از وتر دو رکعت ـ
رواه الترمذی ـ روایت کرده است این حدیث را ترمذی ـ وزاد ابن ماجة ـ و زیاده کرده است ابن ماجه این لفظ را که ـ
خفیفتین و هو جالس ـ یعنی می گزارد دو رکعت سبک و حال آنکه وی نشسته است و شرح این در اول باب در حدیث
سعد بن هشام گذشت ـ وعن عائشة قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یوتر بواحدة ثم یرکع
رکعتین یقرأ فیهما و هو جالس ـ گفت عائشه بود آن حضرت وتر میکرد بیک رکعت پس میگزارد دو رکعت میخواند در آنها و
حال آنکه وی نشسته است ـ فاذا اراد ان یرکع قام فرکع ـ پس چون میخواست که رکوع کند می ایستاد پس رکوع میکرد و شرح
این نیز گذشت ـ رواه ابن ماجه ـ وعن ثوبان عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ان هذا السهر جهد و ثقل ـ بدرستی که
این بیخوابی مشقت است و گرانی است ـ سهر بفتحتین بیداری و بیخوابی و جهد بفتح جیم و سکون ها مشقت و بضم جیم نیز آمده است ـ

فاذا اوتر احدکم فلیرکع رکعتین - پس چون وتر کند یکے از شما پس باید که بگزارد دو رکعت - فان قام من اللیل والا کانتا له - پس اگر برخاست یکے از شما بنماز شب پس آن افضل واکمل است واگر برنخاست می باشند این دو رکعت مر او را بنده از نماز شب وحصول اصل ثواب آن - رواه الدارمی - **وعن ابی امامة** - ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلیهما بعد الوتر وهو جالس - روایت است از ابی امامه که آنحضرت میگزارد این دو رکعت را بعد از وتر وحال آنکه نشسته بود یقرأ فیهما - میخواند درین دو رکعت - اذا زلزلت وقل یا ایها الکافرون رواه احمد -

باب القنوت

قنوت بمعنی طاعت وسکوت ودعا وقیام در نماز آمده ومراد اینجا دعاست مشهور است واز بعض مشائخ واز امام محمد نیز روایت کرده اند که دعائے در قنوت وتر وغیر آن معین نیست وگویند که تعیین دعا زائل رقت قلب وحضور سامع است واکثر بر توقیت وتعیین اند سیما او بر زبان چیزے رود که مشابه کلام ناس جوید نماز را فاسد گرداند واین عمار در دعائے منقول است که تعیین وتوقیت در شرع وارد نشده است مشروع دعائے که وارد شده خواه بطریق وجوب یا استحباب ودر نهایه وغیره از ان الامام انا نستعینک اللهم اهدنا را اختیار کرده است ودر مذهب حنفیه موقت در قنوت اللهم انا نستعینک است وگویند که صحابه اتفاق واختیار دارند وبعد آن همین است که اللهم اهدنا فیمن هدیت نیز را وے میخوانند یعنی از ابی الملیث اللهم اغفر لی سه بار نیز آورده وبعض گفته ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا عذاب النار نیز خوانند وگفته اند هر که دعائے قنوت نداند اللهم اغفر لی وربنا آتنا بخواند کذا فی شرح ابن الهمام ونزد شافعی اکتفا کنند با اللهم اهدنا والهم انا نستعینک را از قنوت نشمارند وگویند که روایت آن در صحیحین وسنن معروف نیست ولیکن علمائے اثبات کرده اند آن را بطرق صحیحه از طبرانی وغیره وشیخ ابن الهمام از ابی داود وآورده که در اثنائے آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم دعائے کرد بر مضر آمد ورا جبرئیل واشارت بسکوت کرد وگفت یا محمد خدائے تعالیٰ ترا سباب ولعان نیافریده ترا رحمة للعالمین فرستاده ونیست ترا از کار چیزے هرگز او سے تعالیٰ لعنت کرده وارا ده اوهلاک وے رفتن خواهد کرد وبعد از ان تعلیم کرد جبرئیل آنحضرت را اللهم انا نستعینک الخ وشیخ جلال الدین سیوطی از شافعیه در عمل الیوم واللیلة این را آورده با اختلاف الفاظ فی الجمله که در روایات آمده است واختلاف است که محل ادا در قنوت است که خواندن آن پیش از رکوع است یا بعد از رکوع وخواندن قنوت مخصوص است بنماز وتر یا در نماز فجر وجز آن نیز آمده وخواندن قنوت در وتر دائم است یا مخصوص است بنصف آخر رمضان بادلائل آن در شرح کتاب شرح سفر السعادة مذکور است ومذهب شافعی اول از تردیدات است فتدبر -

الفصل الاول - عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا اراد ان یدعو علی احد او یدعو لاحد - بود پیغمبر خدا که چون میخواست دعا کند بر کسے یعنی لعنا کند بر ضرر کسے یا دعا کند برائے کسے یعنی دعا کند برائے نفع کسے - قنت بعد الرکوع - دعا میکرد بعد از رکوع - فربما قال اذا قال - پس بسا بود که میگفت ودعا میکرد چون می گفت - سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد - بر آنجا بعضی اصحاب خود که گرفتار بند عذاب ونکال کفار بودند دعا میکرد وبرائے هلاک ایشان

خود اگر مسلمان شوند یا عذاب کند ایشان را اگرچه بر کفر و ظلم خود باشند نیستی تو مگر بنده مامور بار تداد و جهاد و تراآنچه فرموده ایم
و حکم کرده ایم بکن باقی هرچه با دانیم بکنیم و در روایت آمده است که چون آن حضرت صلی الله علیه وسلم این دعا را میخواند و لعنت
می کرد جبریل آمد و اشارت بسکوت کرد و گفت یا محمد ما ترا سباب و لعان نفرستاده ایم ترا رحمة للعالمین فرستاده ایم
چنانکه در شرح ترجمه گذشت و اکثر برآنند که نزول این آیت در احد بود در زمانے که سر مبارک آن حضرت مجروح شده
و بیخ مغفر در رخساره شریف فرو رفت و گوشه از دندان شریف بشکست و آن حضرت خون از روے مبارک پاک میکرد
و میگفت کیف یفلح قوم خضبوا وجه نبیهم چگونه رستگاری یابند گروهے که رنگ کردند روے مبارک پیغمبر خود را بخون
و گویند بحکم حصه از بشریت و طبیعت که برائے حکم و مصالح دین و دنیا در جوهر شریف وے ابداع نموده بودند عنفے
از وے ظاهر شد پس نازل شد این آیت و این در حقیقت تادیب و تهذیب خلق شریف وے بود که پروردگار تعالی
او را بوے نگذاشت و در جمیع اوقات مربی احوال و مهذب اخلاق او بود صلی الله علیه وسلم و قول عائشه را که فرمود
کان خلقه القرآن باین معنی آورده اند یعنی قرآن مهذب اخلاق او بود و این معنی را در شرح فتوح الغیب بهتر ازین شرح
کرده شده است والله اعلم. متفق علیه — وعن عاصم الاحول قال سألت انس بن مالك عن القنوت في الصلوة —
روایت است از عاصم احول که از ثقات تابعین است گفت پرسیدم انس را رضی الله عنه از خواندن قنوت در نماز —
كان قبل الركوع او بعده — بود پیش از رکوع یا بعد از رکوع و سر برداشتن از آن — قال گفت انس — قبله — قنوت پیش از
رکوع بود — انما قنت رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد الركوع شهرا — قنوت نخواند آنحضرت بعد از رکوع مگر یک ماه — انه كان
بعث اناسا يقال لهم القراء — بدرستی که شان این است که فرستاده بود آنحضرت مردمان را که خوانده میشدند و نام کرده شده
ایشان را قرا یعنی خوانندگان قرآن که تلاوت قرآن بسیار میکردند و بعبادت حق تعالی مشغول می بودند فرستاده در
روایت خود آورده که روز هیزم کشی میکردند و شب نماز میگزاردند و قرآن میخواندند و در روایت ثابت بنانی آمده است که هیزم
می کشیدند و طعامے برائے اهل خانه خود می خریدند و در شب مدارست قرآن می کردند رضی الله عنهم — سبعون رجلا —
هفتاد تن بودند این قراء و بر روایتے چهل تن و بر روایتے سی — فاصیبوا — پس رسیده شدند ببلا و کشته شدند و قصه کشته شدن
ایشان از غرائب واقعات و اعاجیب قصص است و در شرح مذکور است و در شان ایشان نازل است و لا تحسبن الذین
قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون فرحين الآية — فقنت رسول الله — پس قنوت خواند پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بعد الرکوع شهرا — بعد از سر برداشتن از رکوع یکماه — یدعو علیهم — در حالتیکه دعا می کرد بر کشندگان قراء و در روا
یتے حین صباحا یا الیهم صباحا آخرها معلوم شد که خواندن این قنوت در نماز صبح بود و در نماز صبح که قنوت خوانده اند در حین قضیه بود
فقط نه که دائمی بود چنانکه شافعیه میگویند — متفق علیه

الفصل الثانی — عن ابن عباس قال قنت رسول الله — گفت قنوت خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم

پس ہر گاہ کہ شد وہ شب اخیر یعنی عشرہ اخیر تخلف فتخلف ای بتیہ تخلف نمود ابی از آمدن بمسجد و نماز گزاردن با مردم و گزارد
در خانۂ خود و تخلف پس آمدن از کسے - فکانوا یقولون ابق ابی - پس بودند مردم میگفتند بطریق تعجب و تشکی گریخت ابی - رواہ
ابوداؤد - وعن انس بن مالک عن القنوت - و پرسیدہ شد انس رضی اللہ عنہ از خواندن قنوت کہ بعد از رکوع بود یا پیش از رکوع
فقال قنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعد الرکوع - پس گفت انس قنوت خواندہ است آنحضرت بعد از رکوع - وفی روایۃ
قبل الرکوع وبعدہ - و در روایتے گفت خواندہ است پیش از رکوع و بعد از رکوع - رواہ ابن ماجہ - این ہر دو حدیث اخیر یعنی
دلیل است مر شافعیہ را اما اول بر تخصیص نصف اخیر از رمضان و مشائخ ما میگویند کہ احادیث در قنوت وتر مطلق آمدہ و تخصیص
برمضان بسیار آمدہ و در خود دائمی است مخصوص برمضان نیست پس قنوت نیز دائم باشد و چون احادیث بسیار است عمل بدان اولے
و ارجح باشد و اما ثانی پس بودن وتر بعد از رکوع پس ما نیز ہم میگوئیم کہ احادیث در قنوت قبل الرکوع بسیار است و عمل صحابہ ہم موافق آن
نقل کردہ اند و آنچہ بعد از رکوع واقع شدہ است مخصوص بیک شہر است و اکثر واللہ اعلم

باب قیام شہر رمضان

مراد بدان تراویح است و سبب تسمیہ آن بتراویح آن است کہ مردم کہ در اول
باجتماع میگزاردند می نشستند بعد از ہر دو سلام برائے استراحت میگرفتند ازین جہت تراویح نام آن افتاد و کلام در تراویح بسیار است
و جملۂ ازان در رسالۂ کہ مسمی بما ثبت من السنۃ فی ایام السنۃ ذکر کردہ ایم و اخ تثبیت آن است کہ آن حضرت مواظبت نکردہ بران بلکہ
چند شب گزارد و چون مردم بسیار اجتماع و ازدحام نمودند ترک کرد و از جہت شفقت بر است کہ مبادا فرض گردد و صحیح آن است کہ آنچہ آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم گزاردہ بدان نماز تہجد وے بود کہ یازدہ رکعت باشد و ابن ابی شیبہ از ابن عباس روایت آوردہ کہ آنچہ آنحضرت
گزاردہ بیست رکعت بود و وتر بعد ازان حضرت تا خلافت عمر رضی اللہ عنہ حال ہم بدان نہج بود کہ ہر کسے برائے خود در خانہ یا مسجد
میگزارد و چون صدرے از خلافت عمر گذشت مردم را جمع کرد چنانکہ در احادیث بیاید و اہل مدینہ مطہرہ بیست رکعت شانزدہ
دیگر میگزاردند و سبب آن بود کہ اہل مکہ میان ہر دو ترویحہ طوافے میکردند و دو رکعت طواف میگزاردند اہل مدینہ چون ازین
عاجز ماندند و در افتادند در بدل آن چہار رکعت افزودند و الآن نیز درین مقام شہر متعارف است و آن را ست شش میگویند و در
آخر شب بعد از گزاردن تراویح کہ در اول شب می گزارند از خانہا می آیند و می گزارند۔

الفصل الاول

عن زید بن ثابت ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اتخذ حجرۃ فی المسجد من حصیر - روایت است از
زید بن ثابت کہ از فقہائے صحابہ است و قائم بود بفرائض و کاتب وحی بود کہ آن حضرت ساخت حجرہ را در مسجد از شاخ خرما چنانکہ
عادت شہر بود برائے اعتکاف و حجرہ یعنی منع است و آن منع میکند و باز میدارد مردم را از درآمدن و در روایتے حجرہ نیز
آمدہ و بدین معنی بازداشتن است - فصلی فیہا لیالی - پس نماز گزارد آن حضرت دران حجرہ چند شب - حتی اجتمع علیہ ناس
تا آنکہ گرد آمدند بسبب آن حضرت مردم بسیار - ثم فقدوا صوتہ لیلۃ - پس گم کردند مردم یعنی نہ شنیدند آواز آنحضرت را شبے - وظنوا
انہ قد نام - و گمان بردند کہ آن حضرت تحقیق خواب کرد - فجعل بعضہم یتنحنح لیخرج الیہم - پس گرفتند بعضی کہ بگلو آواز کردند تا بیرون آید

بسوی ایشان - فقال ما زال بکم الذی رأیت من صنیعکم - پس گفت آن حضرت علیه السلام بود با شما آنچه دیدم از کار شما
کشش و حرص شما است برای اقامت نماز شب با جماعت - حتی خشیت ان یکتب علیکم - تا آنکه ترسیدم که نوشته شود و فرض کرده شود
بر شما گویا حق عز و جل وحی فرستاده بود بسوی آنحضرت که اگر تو مواظبت کنی بر این نماز فرض می گردانم آن را بر ایشان
یا افتاد در دل آن حضرت اتفاقاً چنانکه در بعض عبادتها چنین که مداومت کرد آن حضرت صلی الله علیه وسلم پس با فرض کرده شد
و بعض گویند که عادت الله جاری بود بر آن که هرچه آنحضرت بر آن مداومت نماید فرض گردد و این مشکل می شود که بسیاری
از سنن رواتب بود که آنحضرت بر آن مواظبت می نمود و فرض نشد - ولو کتب علیکم ما قمتم به - و اگر نوشته می شد بر شما بجا نمی آوردید
آن را - فصلوا ایها الناس فی بیوتکم - پس بگزارید ای مردمان در خانه های خود - فان افضل صلوة المرء فی بیته الا الصلوة
المکتوبة - زیرا که فاضل ترین نماز مرد نماز اوست در خانه اش - متفق علیه - وعن ابی هریرة قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یرغب فی قیام رمضان - بود آنحضرت که ترغیب می فرمود صحابه را در گزاردن نماز شب در رمضان - من غیر ان یأمرهم فیه
بعزیمة - بی آنکه امر کند ایشان را در قیام رمضان بجد و تاکید و ایجاب - فیقول من قام رمضان ایمانا واحتسابا - پس
می گفت کسی که قیام کند رمضان را از جهت ایمان و تصدیق بصواب و طلب اجر آخرت بهر پاداش - غفر له ما تقدم من
ذنبه - آمرزیده شود مر او را آنچه پیش رفته است از گناهان صغیره وی - فتوفی رسول الله - پس قبض کرده شد
روح پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم والامر علی ذلک - و حال آنکه شأن و کار قیام رمضان همین بود که هر کسی
بطلب اجر و ثواب آن را بطور خود می گزارد و جماعت در وی معهود و مقرر نبود - ثم کان الامر علی ذلک فی خلافة ابی بکر
پیشتر بود امر بر همین روش در زمان خلافت ابوبکر - وصدرا من خلافة عمر علی ذلک - و بود امر در زمان اول از خلافت
عمر نیز بر آن بعد از آن اهتمام کرد عمر رضی الله عنه بشأن آن و امر کرد مردم را باجتماع و گزاردن آن بجماعت چنانکه در حدیث
بیاید - رواه مسلم - وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا قضی احدکم الصلوة فی مسجده - چون بگزارد یکی
از شما نماز را در مسجد خود - فلیجعل لبیته نصیبا من صلوته - پس باید که بگرداند مر خانه خود را بهره از نماز خود و بگزارد نماز نفل را
فان الله جاعل فی بیته من صلوته خیرا - بدرستی که خدای تعالی گرداننده است در خانه وی از نماز وی نیکی آوردن
این حدیث درین باب گویا اشارت است بآنکه در رمضان نیز چیزی از نماز در خانه باید گزارد - رواه مسلم -

الفصل الثانی

عن ابی ذر قال صمنا مع رسول الله - گفت ابوذر روزه داشتیم با پیغمبر خدا - صلی الله
علیه وسلم فلم یقم بنا شیئا من الشهر - پس قیام نمود با ما چیزی از ماه رمضان یعنی نگزارد بجماعت از نماز نفل چیزی جز نماز فرض -
حتی بقی سبع - تا آنکه باقی ماند هفت شب - فقام بنا - پس قیام نمود با ما - حتی ذهب ثلث اللیل - تا آنکه رفت ثلث شب -
فلما کانت السادسة - پس هرگاه که شد شب ششم یعنی باقی ماند شش شب - لم یقم بنا - قیام ننمود با ما - فلما کانت الخامسة -
پس هرگاه که شد شب پنجم یعنی باقی ماند پنج شب - قام بنا - قیام نمود با ما - حتی ذهب شطر اللیل - تا آنکه رفت نصف شب فقلت -

مگر نماز فرض که وے در مسجد افضل است این را در اینجا فرمود که قائم اللیل باهر وی چند شب در مسجد کرد بعد از آن ترک کرد
و اعتماد بر جمهور فرمود که هر وے در خانه اے خود مشغول باشید و نماز گذارید و تمسک کرده اند مالک و ابو یوسف و بعض شافعیه
و غیر ایشان بآنکه افضل در صلوة تراویح آن است که در خانه باید گذارد تنها و آن حضرت اگر چه در مسجد گزارد بیان جواز بود
و از جهت آنکه معتکف بود و ابو حنیفه و شافعی و جمهور اصحاب وے و بعض مالکیه و غیر ایشان برانند که افضل صلوة آن است
بجماعت در مسجد چنانکه عمر بن الخطاب و صحابه بعد از وے کردند و مستمر است بران عمل مسلمانان زیرا که وے شعار دین است
و مشابه نماز عید است و باین مناسبت ظاهر شد مناسبت ذکر این حدیث درین باب اشارت بجواز تراویح است در بیت
و غرض آن است که اگر وے [illegible] باشد بقدر آنکه جبر و وے [illegible] تنها گزارد یا بکند در مسجد گزارد و اگر این چنین نیست روا است که در خانه
بگزارد کذا ذکره فی کتاب الفقه - رواه ابو داود و الترمذی -

الفصل الثالث

عن عبد الرحمن بن عبد القاری نسبت بقاره است که نام قبیله است و این
بیا مشدده است و قاری بمعنی قرآن خوان بهمزه است و ولادت وے در زمان رسالت پناه است و لیکن اورا
سماعے و روایتے نیست و واقدی او را در صحابه ذکر کرده و مشهور آن است که وے تابعی است عامل عمر بن الخطاب بود
بر بیت المال - قال خرجت مع عمر بن الخطاب لیلة الی المسجد گفت بیرون آمدم با عمر رضی الله عنه یک شبی یعنی از رمضان
بسوے مسجد - فاذا الناس اوزاع متفرقون - پس ناگاه مردم پراگنده بودند جدا جدا گشته اند - یصلی الرجل لنفسه - نماز میگزارد
مردے برائے نفس خود یعنی تنها - ویصلی الرجل فیصلی بصلاته الرهط - و نماز میگزارد مردے و میگزارند با نماز وے قومے
یعنی بجماعت و رهط نام جماعت کم از ده - فقال عمر انی لو جمعت هؤلاء علی قاری واحد لکان امثل - پس چون دید
عمر این تفرق گفت بدرستی که من اگر جمع کنم این مردم را بر یک امام هر آئینه باشد افضل قاری اینجا بمعنی امام است - ثم عزم - پس چون
عمر این راے و این نیت درست داد و قصد بجد کرد - فجمعهم علی ابی بن کعب - پس جمع کرد مردم را بر ابی ابن کعب و او را
امام قوم ساخت - قال - گفت عبد الرحمن بن عبد القاری - ثم خرجت معه لیلة اخری - پس بیرون آمدم با عمر در مسجد شب دیگر
والناس یصلون بصلوة قارئهم - در حالی که مردم نماز میگزارند با نماز امام خود که ابی بن کعب است - قال عمر نعمت البدعة
هذه - گفت عمر نیکو بدعتی است این بدعت گفتن آن را باعتبار صورت این هیئت و اجتماع است و اما اصل
جماعت در زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم بود و آن حضرت چند شب بجماعت گزارده چنانکه گذشت و حق آن است که آنچه
خلفاے راشدین کنند سنت است و داخل است در عموم من سن سنة حسنة الحدیث - والتی تنامون عنها افضل من التی
تقومون یرید آخر اللیل - و آن صلوتے که خواب میکنید و غفلت می ورزید شما از آن فاضل تر است از آنچه قیام میکنید
میخواهد عمر رض آخر شب را یعنی گزاردن آن آخر شب فاضل تر است از آن نماز که قیام میکنید در اول اللیل اشارت است
بافضلیت قیام تراویح در آخر شب از جهت فضل وقت و زیادت شفقت کذا قال الطیبی و این معنی اظهر و اوفق است

یقول وے که مراد آخر اللیل و اما قول طیبی که تحقیق اختیار کرده اند بدان اهل مکه زیرا که ایشان میگزارند تراویح را بعد از نوم
این مگر عادت ایشان باشد در زمان قدیم اما الآن خود در اول شب میگزارند و تمام شب نیز بیدار اند و در آخر شب
برای سحر بخانه میروند و بعض گفته اند که معنی این عبارت این است که آن نماز که فارغ میشوید از آن و خواب
میکنید بعد از آن بهتر است از آنچه بر میخیزید برای آن بعد از خواب یعنی گزاردن در اول شب افضل است و آن باعتبار
احتیاط تا فوت نگردد و برین معنی آخر اللیل متعلق به تقومون خواهد بود و بعض فرق کرده اند میان کسی که وثوق دارد بانتباه
و استیقاظ و کسی که ندارد چنانکه در فضیلت ایتار اول لیل یا آخر آن گفته اند کذا قال الکرمانی - وکان الناس یقومون اوله
و بودند مردم که قیام می کردند در اول شب - رواه البخاری - وعن السائب بن یزید قال امر عمر ابی بن کعب
و تمیما الداری ان یقوما للناس فی رمضان باحدی عشرة رکعة - امر کرد عمر ابی بن کعب و تمیم داری را که وے نیز از مشاهیر
صحابه است و اول نصرانی بود و مسلمان شد که قیام نمایند این هر دو صحابی برای مردم در رمضان بیازده رکعت چنانکه
آن حضرت نیز بیازده رکعت که عادت وے در تهجد بود قیام نمود و گفته اند که این روایت وهم است زیرا که صحیح است
که قیام میکردند در عهد عمر به بیست رکعت و جواب داده اند که سند این حدیث صحیح است و تواند که در بعض اوقات گاهی
بیست میکرده باشند و گاهی یازده و بعض گفته اند که تواند که در بعض لیالی قصد تشبه بآنحضرت صلعم میکرده باشند
و بعد از آن قرار بر عشرین یافته باشد چنانکه از آن حضرت هم روایت بیست و روایت بیست و سه که آمده است
باعتبار سه رکعت وتر است - وکان القاری یقرأ بالمئین - جمع مائة و بود امام میخواند سورتها را که هر یکی از آنها زیاده بر صد
آیت است - حتی کنا نعتمد علی العصا من طول القیام - تا آنکه بودیم ما که تکیه میکردیم بر عصا از جهت درازی ایستادن
و اتکا در نماز نفل درست است خصوصا از ضعف و عدم طاقت - فما کنا ننصرف الا فی فروع الفجر - پس نبودیم ما که
برگشتیم از نماز مگر در اوائل فجر و اعالی آن فرع هر چیز اعلای آن چیز را گویند چنانچه فرع شجر و در حدیث آمده است
که آن حضرت بر سر پشت دستها را تا فروع اذنین یعنی اعلای گوشها - رواه مالک - وعن الاعرج قال ما ادرکنا
الناس الا وهم یلعنون الکفرة فی رمضان - روایت است از عبد الرحمن اعرج که از مشاهیر تابعین و ثقات ایشان است
که گفت در نیافتیم ما مردم را مگر آنکه ایشان لعنت میکردند کافران را در رمضان یعنی در قنوت وتر و سے از جهت تعظیم کردن ایشان
چیزی را که تعظیم کرده است آن را حق سبحانه و تعالی و مراد ازینجاست که فرستاده است در وے از قرآن - وکان القاری یقرأ
سورة البقرة فی ثمان رکعات - و بود قاری که امام بود میخواند سوره بقره را در هشت رکعت - فاذا قام بها فی ثنتی عشرة رکعة
پس چون قیام می کرد بآن و میخواند آن را در دوازده رکعت - رای الناس انه قد خفف - اعتقاد میکردند مردم که وے تخفیف نمود
کرده در قراءت - رواه مالک - وعن عبد الله ابن ابی بکر - از اکابر اولاد صدیق است و قدیم الاسلام است - قال سمعت
ابی یقول کنا ننصرف فی رمضان من القیام - گفت شنیدم ابی بن کعب را می گفت بودیم ما که برمیگشتیم در رمضان از قیام شب

صلی اللہ علیہ وسلم قال ان اللہ لیطلع فی لیلۃ النصف من شعبان ۔ فرمود بدرستی کہ خداے تعالیٰ ہر آئینہ مطلع و واقف می شود یعنی بر احوال بندگان بصفت فضل و رحمت و برین معنی یطلع بتشدید طا و کسر لام ست و یطلع بسکون طا و فتح لام نیز روایت ست از طلوع و مراد بدان نزول است کہ در حدیث دیگر واقع شدہ کہ ینزل ربنا و درین حدیث نیز در روایتے بلفظ ینزل واقع شدہ کہ در حدیث دیگر ست باز یادت آنکہ نزول درین شب از وقت غروب ست چنانکہ در حدیث آیندہ بیاید و حاصل آنکہ تجلی بصفت رحمت و مغفرت است ۔ فیغفر لجمیع خلقہ ۔ پس می آمرزد مر تمامہ خلق خود را ۔ الا لمشرک او مشاحن ۔ مگر مر کافر را و دشمن دارندہ را و کینہ ورزندہ مسلمان را بے جہت شرعی بہر لے خدا ۔ رواہ ابن ماجہ ورواہ احمد عن عبد اللہ بن عمرو بن العاص وفی روایتہ ۔ و در روایت احمد این چنین واقع شدہ ۔ الا اثنین مشاحن وقاتل نفس ۔ می بخشد ہمہ را مگر دو کس را مشاحن را کہ گذشتہ و نفس را و خون ریزندہ ناحق و در بعض احادیث زیادہ کردہ قاطع رحم را و در بعضے مسبل ازار را و عاق و مدمن خمر نیز زیادہ کردہ و در بعضی عشار و ساحر و کاہن و عریف و جابی و صاحب کوبہ یا طبلہ نیز آمدہ و کوبہ و طبلہ بمعنی طنبور است ۔ وعن علی رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کانت لیلۃ النصف من شعبان فقوموا لیلہا وصوموا یومہا ۔ چون باشد شب نصف از شعبان پس قیام کنید و بیدار باشید شب آن را و روزہ دارید روز آن را ۔ فان اللہ ینزل فیہا لغروب الشمس الی السماء الدنیا ۔ زیرا کہ خداے تعالیٰ نزول میکند برحمت درین شب از وقت غروب آفتاب بسوے آسمان پایان ۔ فیقول الا من مستغفر فاغفر لہ ۔ پس میگوید آیا نیست ہیچ طلب آمرزش کنندہ پس بیامرزم اورا ۔ الا مسترزق فارزقہ ۔ آیا نیست طالب روزی کہ بدہم روزی وہم اورا ۔ الا مبتلی فاعافیہ ۔ آیا نیست مبتلا بہ مصیبت پس ابرا کنم اورا از بلا ۔ الا کذا الا کذا ۔ کنایت ست از انواع ارباب حاجات و مطالب چنانچہ آیا نیست گناہگار پس بیامرزم اورا آیا نیست متحیر کہ کشادہ کنم اورا آیا نیست کذا و کذا ۔ حتی یطلع الفجر ۔ میگوید حق تعالیٰ اینہارا تا طلوع میکند فجر ۔ رواہ ابن ماجہ ۔

باب صلوٰۃ الضحیٰ

ضحو و ضحوۃ بلند شدن روز و ضحی بضم و قصر فوق آن یعنی چاشت و بمعنی شعاع آفتاب نیز آید چنانکہ قول وے سبحانہ والشمس وضحہا و متعارف میان مردم در اول روز دو نماز ست یکے پس از بر آمدن آفتاب بیک دو نیزہ و آن را نماز اشراق خوانند و دوم ہنگام بر آمدن آفتاب تا ربع آسمان تا نزدیک نیم روز و آن را صلوٰۃ ضحیٰ گویند و در بسیارے از احادیث اسم صلوٰۃ ضحیٰ شامل نماز ہر دو وقت آمدہ و در بعض اطلاق صلوٰۃ اشراق نیز آمدہ چنانچہ سیوطی از حدیث طبرانی آوردہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم گفت یا ام ہانی ہذہ صلوٰۃ الاشراق و حال آنکہ نمازیکہ در خانہ ام ہانی گزارد وقت چاشت بود و ہمچنین نووی در تفسیر قول حق سبحانہ بالعشی والاشراق گفتہ کہ وقت اشراق وقتے کہ روشن گردد آفتاب و صاف گردد شعاع وے و آن وقت ضحیٰ است و بالجملہ بر نماز اول روز اطلاق صلوٰۃ ضحیٰ آمدہ و بر نماز در وقت ربع نہار اطلاق اشراق آمدہ پس ہر دو را ہم نماز ضحیٰ میتوان گفت و ہم نماز

اشراق و متعارف آن است که گفته شد و بحقیقت یک وقت است و یک نماز، اول وقت آن برآمدن آفتاب است
و آخر وے تا نزدیک نیم روز و چون در بعض احیان در هر دو وقت گزارده شد گمان برده شد که اینجا دو وقت است
و دو نماز، و بعض صلوٰة صغراے و صلوٰة کبراے نیز میگویند، و احادیث و آثار در نماز چاشت بسیار آمده و اکثر علما بر استحباب وی اند
و مختار نیز همین قول است، و در مواهب لدنیه میگوید که شیخ ولی الدین بن العراقی گفته که احادیث صحیحه مشهوره در باب صلوٰة ضحی بسیار آمده
تا آنکه گفته است محمد بن جریر الطبری که اخبار درین باب واصل بدرجه تواتر معنوی است و رسیده است بحد یقین و قاضی ابو بکر
بن العربی مالکی گفته است که این صلوٰة سابقین است از انبیا و مرسلین، و سیوطی از دیلمی از حدیث ابی هریره آورده که صلوٰة ضحی
اکثر صلوٰة داود علیه السلام است و از ابن النجار از حدیث ثوبان آورده که صلوٰة ضحی صلوٰتی است که محافظت میکرد بر آن
آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی صلوات الله علیهم اجمعین، و در بعض احادیث نفی آن نیز آمده و بعض صحابه بر آن اطلاق بدعت
کرده و جمعی از علما بانکار آن رفته و گفته که آن بدعتی است که بعد از زمان آن حضرت و زمان خلفاے راشدین پیدا شده
جواب این است که اطلاق بدعت و کراهت بجهت مواظبت بران در مساجد است و آن حضرت آن را گاه گاه گزارده
و در خانه گزارده و سلف را نیز همین عمل بود و این اختلاف در نمازے است که بعد از ربع نهار بگزارند اما آنکه بعد از نماز فجر مستقبل
قبله نشینند و بعد از بلند شدن آفتاب بگزارند آن را بعضے از مؤکدات گفته اند والله اعلم، و در روایات در عدد رکعات صلوٰة ضحی
از دو تا دوازده آمده و مختار نزد اکثر علما چهار است زیرا که احادیث آن اصح و اخبار و آثار دران اکثر است

الفصل الاول

عن ام هانئ قالت ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل بیتها یوم فتح مکة - روایت است
از ام هانی بنت ابی طالب همشیره امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و نام او فاخته بود و بعض گویند عاتکه گفت که آن حضرت در آمد
در خانه او در روز فتح مکه - فاغتسل وصلی ثمانی رکعات - پس غسل کرد آن حضرت و بگزارد هشت رکعت - فلم ار صلوٰة قط اخف
منها غیر انه یتم الرکوع والسجود - پس ندیدم من هیچ نمازے را هرگز سبکتر ازان و هیچ یکے از ارکان آن را بر وفق معهود و معتاد
نکرد جز آنکه وے تمام میکرد رکوع و سجود را - وقالت فی روایة اخرى - و گفت ام هانی در روایت دیگر این لفظ را که -
وذلک ضحی - و آن نماز در وقت چاشت بود متفق علیه - بدانکه اصح و مشهور در باب صلوٰة ضحی حدیث ام هانی است
امام احمد گفته که صحیح ترین حدیثے که در صلوٰة ضحی آمده حدیث ام هانی است بعض گفته اند که این نماز از آن حضرت در خانه وے
بجهت شکرانه فتح بود و امرا بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن را نماز فتح میخواندند و بعد از فتوح میگزاردند و بعض گویند که آن قضاے
شبی بود که از آن حضرت دران شب بجهت اهتمام بمهمات فتح فوت شده بود و تحقیق آن است که بجهت وقت ضحی بود زیرا که
ابوداود و مسلم آن را بلفظ سبحة الضحی روایت کرده اند و اضافت بوقت دلالت بر سببیت آن دارد چنانکه صلوٰة الظهر
و صلوٰة العصر، و در مواهب لدنیه از ابن عبد البر آورده که ام هانی گفت پرسیدم از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم که این چه نماز بود
فرمود که این نماز ضحی بود - وعن معاذة بضم میم عدویه بصریه تابعیه است و ثقه از طبقه ثالثه - قالت سألت عائشة

کم کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی صلوة الضحی - گفت پرسیدم عائشه را که چند رکعت میگزارد آنحضرت نماز چاشت را
قالت اربع رکعات ویزید ما شاء الله - گفت عائشه میگزارد چهار رکعت را و زیاده میکرد چیزی که خواسته بود خدا و در روایتی
زیاده بر دوازده نیامده - رواه مسلم - وعن ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یصبح علی کل سلامی من احدکم
صدقة - ثابت میگردد بر هر بند و استخوان اندام یکی از شما صدقه و سلامی بضم سین و تخفیف لام و فتح میم عضو بعضی گفته
هر استخوان که بند دارد و هر استخوان که ... میان آدمی از حرکت و نخاع آن ست که سلامی نام
بند هر استخوان ست چنانکه در حدیث بریده آمده است که لازم ست بر آدمی که تصدق کند بهر مفصل از وی صدقه
هر عضو و هر استخوان و بند استخوان و صحت و سلامت آن در آدمی نعمتی ست که شکر آن بر وی لازم ست و چون وجوب شکر
که حقیقت آن صرف عبد ست هر چیزی را که داده شده است بوی بسوی چیزی که پیدا کرده شده است برای
او دشوار ست گردانید وی سبحانه تعالی آنچه صادر می شود از تسبیح و ذکر خدا و ثنای وی و غیر آن از خیرات
وامر معروف و نهی منکر از جمله صدقات که واجب ست بر وی در مقابله هر سلامی و فرمود - فکل تسبیحة صدقة وکل
تحمیدة صدقة وکل تهلیلة صدقة وکل تکبیرة صدقة یعنی یکبار سبحان الله گفتن و الحمد لله گفتن و لا اله الا الله گفتن و الله اکبر
گفتن هر کدام صدقه ایست که شکرانه آن نعمت میکند وی - وامر بالمعروف صدقة - وامر کردن کسی را بکار مشروع
صدقه است - ونهی عن المنکر صدقة - و باز داشتن کسی را از نامشروع صدقه است - ویجزی من ذلک رکعتان یرکعهما من الضحی
و بسنده میکند یا جزا میدهد از شکرانه تمام سلامی و صدقه بر آن دو رکعت که بگزارد آن دو رکعت را از ضحی و فی الحقیقت نماز
شکرانه تمام نعمتهای ظاهر و باطن ست زیرا که هر عضو و هر جزو از آدمی و دل وی در آن مشغول بذکر و خدمت وی تعالی
و مخصوص گردانیده شد باین فضیلت صلوة ضحی از جهت وقوع آن در اول نهار که سبب ... نعم ست و یجزی بضم یا و بهمزه
و بفتح آن بی همزه هر دو روایت است اول از اجزا است بکسر همزه بمعنی کفایت و ثانی از جزا بمعنی پاداش - رواه مسلم -
وعن زید بن ارقم انه رای قوما یصلون من الضحی - روایت است از زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه است و هفده غزوه
با آنحضرت حاضر شد و از خواص علی مرتضی بود رضی الله عنه که وی دید گروهی را که میگزارند نماز ضحی - فقال -
پس گفت - لقد علموا ان الصلوة فی غیر هذه الساعة افضل - هر آئینه بتحقیق دانسته اند ایشان باخبار و احادیث که نماز در غیر این
ساعت زیاده تر ست از وی ثواب - ان رسول الله - بدرستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال - گفته است - صلوة الاوابین
حین ترمض الفصال - نماز آن جماعه که رجوع کنندگانند بتوبه و توجه بدرگاه حق سبحانه در هنگامی ست که گرم می شوند و میسوزند
بچه های گاو و شتر بگرمی آفتاب و رمض بحرکت سخت افتادن آفتاب بر ریگ و مانند آن و سخت گرم شدن روز و سوختن پای
از زمین گرم و فضیلت نماز درین وقت بجهت آن ست که این وقت میل کردن نفوس ست بفراغ و استراحت پس
نماز نمیکند در وی مگر کسی که رجوع دارد بدرگاه حق سبحانه و انس میگیرد بذکر وی جل و علا چنانکه در میانه شبها - رواه مسلم

الفصل الثانی - عن ابی الدرداء وابی ذر قالا قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عن اللہ تبارک
وتعالیٰ انہ قال - ابو الدرداء وابوذر رضی اللہ عنہما کہ از عظماء صحابہ اند گفتند آن حضرت روایت کند وے از حضرت
حق سبحانہ کہ وے تعالیٰ گفت - یا ابن آدم ارکع لی اربع رکعات من اول النہار اکفک آخرہ - ای آدمی بگزار برائے
من بطلب رضائے من باخلاص چہار رکعت در اول روز بسندہ باشم ترا وکار گزاری کنم ترا در آخر روز از قضائے
حوائج تو ودفع مکروہات از تو یعنی دل خود را فارغ دار بعبادت من فارغ سازم من دل ترا از حوادث تو چنانکہ وعدہ کردہ و
بتنقیبات ومشکلات - رواہ الترمذی - روایت کردہ است این حدیث را ترمذی از ابو الدرداء و ابی ذر - ورواہ ابو داود
والدارمی عن نعیم - وروایت کردہ اند آن را ابو داود ودارمی از نعیم بن ہمار بفتح ہا وتشدید میم وبرا ودر اکثر
نسخ مشکوٰۃ ہزا ست صحابی شامی است ودرین اسم اختلافات بسیار است ودر شرح ذکر کردہ ایم - الغطفانی -
بفتح غین وفتح طاء حطی وفا نسبت است بغطفان نام پدر قبیلہ - واحمد عنہم - وروایت کردہ است امام احمد
از ہمہ - وعن بریدۃ بضم با وفتح را صحابی است اسلام آوردہ در وقتے کہ آن حضرت بہجرت مدینہ میرفت در راہ بیرون
مشہور واو را مساعی جمیلہ است در حضرت نبی صلی اللہ علیہ وسلم وخلفاے راشدین وقبر او در مرو است کہ بغزا
آنجا آمدہ بود - بریدہ وبتشدید - قال سمعت رسول اللہ - گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم یقول - میگفت -
فی الانسان ثلثمائۃ وستون مفصلا - در آدمی سہ صد وشصت بند است - فعلیہ ان یتصدق عن کل مفصل منہ بصدقۃ -
پس بر آدمی باد کہ تصدق کند از ہر بندے از خود بصدقہ - قالوا ومن یطیق ذالک - گفتند صحابہ رضی اللہ عنہم اجمعین کہ
طاقت دارد آن را کہ از ہر بند صدقہ دہد وخیر کند - یا نبی اللہ قال النخاعۃ فی المسجد تدفنہا - گفت آن حضرت
آب دہن وحلق وبینی کہ در مسجد افتادہ است گور کنی آن را - والشیء تنحیہ عن الطریق - وچیزے از جنس موذیات مانند
نجاست وسنگ وخار کہ یکسو کنی ودور کنی آن را از راہ مردم تنحیہ یکسو کردن چیزے است - فان لم تجد فرکعتا
الضحیٰ تجزئک - پس اگر نیابی ونکنی آن را پس دو رکعت ضحیٰ بسندہ کند ترا از صدقہ وتشکر آن صد
وشصت بند کہ کار میفرمائی آنہا را در چیزے کہ در وے تعظیم شعائر اسلام ودفع ایذاء انام است اگرچہ اوے
چیز باشد ودر حدیث دلالت است کہ دفن وتنحیہ مذکور درین باب افضل از رکعتین است کہ متضمن تعظیم مسجد ودفع اذیٰ از
خلق خدا است زیرا کہ نماز گزاردن بر نفس آسان است ازین کار ہا چنانکہ تجربہ بدان شاہد است - رواہ ابو داود - وعن انس
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من صلی الضحیٰ ثنتی عشرۃ رکعۃ بنی اللہ لہ قصرا من ذہب فی الجنۃ - کسے کہ بگزارد نماز
ضحیٰ را دوازدہ رکعت برآرد خداے تعالیٰ برائے وے کوشکے از طلا در بہشت واین اکثر عدد وے است کہ در صلوٰۃ
ضحیٰ آمدہ - رواہ الترمذی وابن ماجہ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب لا نعرفہ الا من ہذا الوجہ - وگفت ترمذی این
حدیث غریب است نمی شناسیم ما او را مگر ازین وجہ یعنی اسنادے کہ ذکر کردہ است آن را ترمذی در کتاب خود -

وبا انس الجہنی بضم جیم وفتح ہا نسبت بجہینہ کہ نام قبیلہ ایست صحابی انصاری معدود ست در اہل مصر وحدیث
نزد ایشان ست — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من قعد فی مصلاہ حین ینصرف من صلوٰۃ الصبح — کسے کہ بنشیند
یعنی تا بر آمدن آفتاب و بلند شدن وے در جائے کہ نماز کردہ است چون بگردد و فارغ شود از نماز بامداد — حتی یسبح رکعتی
الضحیٰ — تا آنکہ بگزارد دو رکعت ضحی را — لا یقول الا خیرا — نگوید مگر سخن نیک را وچیزے کہ در ان ثواب آخرت ست از ذکر
وتلاوت ومانند آن واگر سخنے گوید کہ در ان نفع مسلمانی ست نیز حکم آن دارد — غفر لہ خطایاہ — آمرزیدہ شود مر او را گناہان او
وان کانت اکثر من زبد البحر — واگرچہ باشد گناہان او مانند کف دریا در بسیاری — رواہ ابو داؤد — اینجا مراد بصلوٰۃ ضحیٰ
نماز اشراق ست ودر احادیث دیگر احتمال اشراق وچاشت ہر دو دارد و تا آنکہ ظاہر حدیث در ان ست کہ این ثواب
مترتب بر نشستن در جائے نماز ست واگر برخیزد ودر خلوت رود ومشغول گردد این ثواب بر ان مترتب نگردد ودر حدیث
دیگر نیز آمدہ است کہ ہر کہ بعد از نماز در جائے خود نشستہ باشد وذکر کند ودعا می کند او را فرشتگان رحمت ومغفرت ودر بعضے
مشائخ مذکور ست کہ اگر ترس تفرقہ وپریشانی باشد بار بارہ باید در خلوت خود برود ومشغول گردد وبعضے میگویند کہ ثواب ذکر
ومشغولی بحال خود است ہر جا کہ بنشیند اما جزائے صبر وتحمل نفس بران دیگر ست وگفتہ اند کہ استقبال قبلہ دریں وقت از دست
ندہد واگر خواب آید ہم پس باید دو دفع کند شیخ الاسلام شہاب الدین سہروردی گفتہ کہ عملے کہ جزائے ہم آن در دنیا
فی الحال بفقد در نورانیت باطن می شود این عمل ست کاتب حروف گوید عفا اللہ عنہ کہ ہمچنانکہ آفتاب آفاق اول
صبح طلوع کردہ می آید وسیمائے زمین را روشن میگرداند ہمچنین آفتاب ذکر وحضور در النفس بلند شدہ سینہ وساحت سینہ را
روشن میگرداند واین معنی نزد دریافت محسوس ومشہود ست

الفصل الثالث — عن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من حافظ علی شفعۃ الضحیٰ —
کسے کہ محافظت کند بر دو رکعت ضحی — غفرت لہ ذنوبہ وان کانت مثل زبد البحر — آمرزیدہ می شود مر او را گناہان او
واگرچہ باشد مثل کف دریا شفعۃ بضم شین وفتح نیز آمدہ وہر دو روایت ست از شفع یعنی زوج مقابل وتر — رواہ احمد والترمذی
وابن ماجہ — وعن عائشۃ انہا کانت تصلی الضحیٰ ثمانی رکعات — روایت ست از عائشہ کہ وے میگزارد نماز
ضحی را ہشت رکعت — ثم تقول — پس میگفت — لو نشر لی ابوای ما ترکتہا — اگر زندہ گردانیدہ شوند برائے من پدر ومادر
من ترک نمیکنم من آن را این تعلیق بمحال عادی ست بقصد مبالغہ یعنی این لذات را بآن لذت از دست نمی دہم — رواہ مالک
وعن ابی سعید قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی الضحیٰ حتی نقول لا یدعہا ویدعہا حتی نقول لا یصلیہا — بود
آن حضرت میگزارد چندگاہ نماز ضحی را تا آنکہ می گفتیم ما کہ ہرگز ترک نخواہد کرد آن را وترک می کرد گاہے تا آنکہ میگفتیم ما کہ ہرگز
نخواہد گزارد چنانکہ آن را عادت شریف در نوافل بود کہ ہمیشہ نکرد از جہت شفقت امت تا بر ایشان لازم نگردد ودر مشقت
نیفتد وحکم فرضیت آن نازل نگردد واین حکم فعل آنحضرت ست واگر است الآن الزام نماید مستحب ست وبعض علما میگویند

که هنوز سنت در نماز چاشت گاه گاه گزاردن است - رواه الترمذی - وعن مورق بضم میم وفتح واو وکسر راء مشدده
در آخر قاف - العجلی - بکسر عین وسکون جیم منسوب بعجل بن اللجیم تابعی بصری ثقه عابد است - قال قلت لابن عمر تصلی الضحیٰ
گفت گفتم مر ابن عمر را که تو میگزاری نماز چاشت را - قال لا - گفت ابن عمر میگزارم من - قلت فعمر - گفتم پس پدر بزرگوار تو
عمر بن الخطاب میگزارد - قال لا - گفت ابن عمر نمیگزارد عمر - قلت فابوبکر قال لا - گفتم پس ابوبکر میگزارد گفت نمیگزارد - قلت فالنبی -
گفتم پس میگزارد پیغمبر صلی الله علیه وسلم قال لا اخاله - گفت گمان نمی برم که میگزارد آن حضرت را اینجا بطریق ظن نفی کرد باحتمال
آنکه میگزارده باشد او را ابوبکر و عمر جزم کرد تا و چون نفی معلوم شد که دوام و مواظبت نمیکرد گزاردن است والا اصل گزاردن صحیح و ثابت است
- برشد - الا اخاله بکسر همزه و فتح آن هر دو صحیح است - رواه البخاری -

باب التطوع

باب التطوع - از طوع و طاعت است یعنی انقیاد و فرمان برداری کردن و عبادت نافله را تطوع گویند و هر متنفل بخیر را
متطوع خوانند و اکثر اطلاق او بر غیر واجب آمده و صیغه تفعل بابی است تکلف است یا باب است مبالغه که بنده بتکلف شارع آن را بجای
می آرد و مبالغه در طاعت و فرمان برداری می نماید

الفصل الاول

الفصل الاول - عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لبلال عند صلوٰۃ الفجر - روایت است
از ابی هریره گفت گفت آن حضرت مر بلال را نزد نماز بامداد - یا بلال حدثنی بارجی عمل عملته فی الاسلام - ای بلال خبر ده بعملی که امید
داشته شده ترست ثواب او و قبول او برگاه حق که کرده تو آن عمل را در دین مسلمانی یعنی بگو بمن که کدام عمل است نزد تو که امیدوار
بیشتر داری - فانی سمعت دف نعلیک بین یدی فی الجنة - زیرا که من شنیدم آواز جنبیدن نعلین ترا بر زمین پیش خود در بهشت و دف
بدال مهمله و فاء مشدده در اصل رفتار نرم شتر و راه رفتن و سبک رفتن پرنده بالای زمین و جنبانیدن بازوها در حالی
که پایهای او بر زمین باشد و یدی بتشدید یا بلفظ تثنیه و این امری است که کشف شده بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم در خواب یا
در بیداری و احتمال دارد که در شب معراج دیده باشد یا در بعض معاریج دیگر که مر آن حضرت را بوده و الله اعلم - قال ما عملت
عملا ارجی عندی انی لم اتطهر طهورا فی ساعة من لیل ولا نهار - گفت بلال رضی الله عنه عمل نکرده ام من هیچ عملی را که امید داشته شده
تر است نزد من از این عمل که من طهارت نکرده ام هیچ طهارتی از غسل و وضو و تیمم در هیچ ساعتی از شب یا روز - الا صلیت
بذلک الطهور ما کتب لی ان اصلی - مگر آنکه نماز گزاردم بآن طهارت چیزی که نوشته شده و تقدیر کرده شده و واجب گردانیده شده
بر من یا واجب گردانیده ام من آن را بر نفس خود بمواظبت و التزام بر خود که بگزارم آن را و درین حدیث فضیلت نماز بعد از وضو
که میگویند آن را تحیة الوضوء و شکر وضو گویند و تحقیق آن است که در حدیث مطلق نفل کند و تحیة الوضوء و شکر الوضوء گفتن چیزی نیست
- متفق علیه - وعن جابر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یعلمنا الاستخارة فی الامور کما یعلمنا السورة من القرآن
گفت جابر بود آن حضرت که تعلیم میکرد ما را دعای استخاره را و نماز آن را چنانکه تعلیم میکرد ما را سوره از قرآن را یقول اذا هم
احدکم بالامر - میگفت آن حضرت چون قصد کند یکی از شما کاری یعنی کاری که نادر باشد و چون آن و اهتمامی باشد

بحصول آن مثل سفر و عمارت و تجارت و مانند آن نه مانند اکل و شرب معتاد و بعد از آنکه از قبیل مباح باشند و تردد ے
باشد در خیریت آن و اگر خیر محض باشد استخاره در وے باعتبار تعیین وقت خاص یا جائے مخصوص خواهد بود فلیرکع
رکعتین من غیر الفریضة - پس باید که بگزارد دو رکعت از غیر فریضه یعنی دو رکعت نماز فرض چنانکه نماز بامداد و یا جز آن در غیر کفایت
نمیکند و اگر سنت راتبه باشد کفایت ست و اگر دو رکعت علیحده بنیت استخاره بگزارد بهتر و در حدیث دیگر آمده
که بخواند از قرآن آنچه میسر شود و در بعض روایات تخصیص قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد نیز آمده و ماثور از سلف
نیز همین ست - ثم لیقل - پس باید که بخواند این دعا را - اللهم انی استخیرک بعلمک - خداوندا من طلب خیر میکنم از تو باستعانت
علم تو - و استقدرک بقدرتک - و طلب قدرت میکنم بر دریافت خیر و تحصیل آن بوسیله قدرت تو - واسألک من
فضلک العظیم - و سوال میکنم از تو چیزے از فضل تو که بزرگ ست و بیحد و نهایت آن نتوان رسید - فانک تقدر ولا اقدر - پس
بدرستی که تو قادری و من قدرت ندارم - و تعلم ولا اعلم - و تو میدانی و من نمیدانم - وانت علام الغیوب - و تو دانندهٔ
غیبهائی - اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر - خداوندا اگر هستی تو که میدانی که این کار من قصد آن دارم - خیر لی فی دینی و معاشی
و عاقبة امری - بهتر ست مرا در دین و ایمان من و در زندگانی و زیست من و در پایان کار من - او قال - شک راوی ست
یعنی یا گفت آنحضرت بجائے تمامه این الفاظ یا بجائے فی معاشی و عاقبة امری فی عاجل امری و آجله در این جهان و در آن
جهان - فاقدره لی و یسره لی - پس تقدیر کن آن را برائے من و آسان گردان آن را برائے من و توفیق ده مرا بدان
کار - فاقدره بضم دال و کسر آن هر دو روایت ست مشتق از قدر - ثم بارک لی فیه - پس برکت ده و افزونی ده مرا در آن
کار - وان کنت - و در بعض نسخ - اللهم ان کنت تعلم ان هذا الامر شر لی - و اگر میدانی تو که این کار بد ست مرا - فی دینی و معاشی
و عاقبة امری او قال فی عاجل امری و آجله فاصرفه عنی واصرفنی عنه - پس بگردان آن را از من و برگردان مرا از وے - واقدر
لی الخیر حیث کان - و تقدیر کن برائے من نیکی را هر جا که باشد - ثم ارضنی به - پس راضی گردان مرا بهر چه واقع شود و ارضنی
بفتح همزه و سکون را از ارضاء و بفتح را و تشدید ضاد و بسیم همزه نیز روایت ست - قال و یسمی حاجته - گفت آنحضرت
یاد کند و نام برد حاجت خود را از قول وے هذا الامر و ظاهر آن ست ان هذا الامر در حدیث واقع شده است
بعنوان حاجت ست بطریق عموم و در عبادت تخصیص خصوص همان امر خاص خواهد بود مثل هذا السفر او هذه الاقامة و نحوه و ذکر سید داست
که از هذا الامر گوید و بیان کند آن را بذکر حاجت خود والله اعلم - رواه البخاری -

الفصل الثانی - عن علی رضی الله عنه - قال حدثنی ابو بکر رضی الله عنه و صدق ابو بکر - روایت ست از علی که
گفت حدیث کرد مرا ابو بکر و راست گفت ابو بکر - قال سمعت رسول الله - گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول
ما من رجل یذنب ذنبا - گفت نیست هیچ مردے که بکند گناهے را - ثم یقوم فیتطهر ثم یصلی ثم یستغفر الله - پس برخیزد پس
طهارت کند پس نماز بگزارد پس آمرزش خواهد از خدا آن گناه را - الا غفر الله له - مگر آنکه بیامرزد خدائے تعالی مر او را

واین را صلوٰۃ الاستغفار گویند۔ ثم قرأ۔ پس بخواند آن حضرت این آیت را۔ والذین اذا فعلوا فاحشۃ او ظلموا انفسهم ذکروا
الله فاستغفروا لذنوبهم رواه الترمذی وابن ماجه الا ان ابن ماجه لم یذکر الآیة۔ ترمذی وابن ماجه هر دو روایت کرده اند این
حدیث را ولیکن ابن ماجه ذکر نکرده خواندن آن حضرت این آیت را۔ وعن حذیفة قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
اذا حزبه امر صلی۔ گفت حذیفه بود آنحضرت چون میرسید اورا مصیبتی و سخت می شد و تنگ می گشت بروی کاری
نماز می کرد و استعانت می جست بدان در کشادگی کار و خلاصی از غم و هم از جهت امتثال امر وی سبحانه واستعینوا بالصبر
والصلوٰۃ۔ رواه ابوداود۔ و گفته اند که چون مشغول شود آدمی بعبادت منکشف می گردد بروی عالم ربوبیت
و چون منکشف شد عالم ربوبیت دنیا بکلیت خوار و حقیر نمود پس آسان گشت بر دل فقدان آن و وجدان آن پس
نه تشویش انگیزد دنیا یافت آن و شادی شود بیافت آن چنانکه گفته اند اگر هست غم نیست و اگر نیست غم نیست و نیز گفته اند
که چون فرود آید بر بنده مصیبتی و مکروهی بگریزد بسوی طاعت گویا میگوید پروردگار تعالی محبوب گردان بر من یاد خود
خود را و دور دار اندوه یاد و شادی وار یاد محنت انداز و میتوان گفت نور طاعت و مناجات و حضور و شهود و وصول الی تعالی
نوری در باطن پیدا میکند که ظلمت غم و هم را می زداید و تنگی را از سینه و سینه را میگشاید چنانکه آمده است که اذا دخل
النور انفسح القلب۔ وعن بریدة قال اصبح رسول الله۔ صبح کرد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فدعا بلالا۔ پس خواند
بلال را۔ فقال بما سبقتنی الی الجنة۔ پس گفت بلال را بچه چیز و کدام عمل پیشی کردی تو مرا بسوی بهشت
از من پیشی در آن موطن۔ ما دخلت الجنة قط الا سمعت خشخشتک امامی۔ نه در آمدم من بهشت را مگر آنکه شنیدم آواز
ترا پیش آواز نعلین ترا در پیش حدیث سابق و خشخشة آواز سلاح و مانند آن۔ قال گفت بلال۔ یا رسول الله ما اذنت
قط الا صلیت رکعتین۔ اذان نگفتم من هرگز مگر آنکه گزاردم دو رکعت بعد از اذان۔ وما اصابنی حدث قط الا توضأت
عنده۔ و نه رسید مرا بی وضوئی هرگز مگر آنکه وضو ساختم نزد آن۔ و در روایتی ان لله علی رکعتین۔ و دانستم
واعتقاد کردم که مر خدا راست بر من دو رکعت کنایت ست از التزام و دوام و مواظبت وی بران۔ فقال رسول الله
صلی الله علیه وسلم بهما۔ پس گفت آن حضرت لازم گیر این دو رکعت یا باین دو رکعت سبقت کردی تو و یافتی تو این جاه
رواه الترمذی۔ وعن عبدالله ابن ابی اوفی صحابی ست او را و پدر او را صحبت است حاضر شد حدیبیه را و خیبر را
و مابعد آن را از مشاهد بعد از آن بکوفه آمد و همانجا رفت از عالم و وی آخر کسی ست که مرد بکوفه از صحابه۔
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کانت له حاجة الی الله او الی احد من بنی آدم۔ کسی که باشد مر او را
حاجتی بسوی خدا یا بسوی یکی از آدمیان۔ فلیتوضأ۔ پس باید که وضو کند۔ فلیحسن الوضوء۔ پس باید
که نیک کند وضو را و خوب سازد آن را۔ ثم لیصل رکعتین۔ پس تر باید که بگزارد دو رکعت را۔ ثم لیثن علی الله۔ پس باید
که ثنا گوید بر خدای تعالی۔ ولیصل علی النبی۔ و باید که درود فرستد بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم ثم لیقل۔ پس باید

بگوید - لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم والحمد لله رب العالمین اسألک موجبات رحمتک - سوال
میکنم ترا اعملها را که موجب رحمت وسبب نزول آن شوند - وعزائم مغفرتک - وسوال میکنم ترا خصلتها را که بها حاصل گردد
ومتاکد شود بآن آمرزش تو وعزم قصد بر فعل وعقد قلب بر آن - والغنیمة من کل بر - وسوال میکنم ترا حاصل از هر نیکی
وغنیمت در اصل مال که از حرب کفار حاصل شود - والسلامة من کل اثم - وسوال میکنم سلامتی از هر بزه -
لا تدع لی ذنبا الا غفرته - مگذار برای من هیچ گناهی را مگر آنکه بیامرزی آن را - ولا هما الا فرجته - ومگذار هیچ
اندوهی را مگر آنکه بگشائی وبرداری آن را - ولا حاجة هی لک رضی الا قضیتها - ومگذار هیچ حاجتی را که آن حاجت
ترا مرضی است مگر آنکه بپردازی آن حاجت را وبدهی آن را - یا ارحم الراحمین - ای مهربانترین از مهربانان - این
نماز را صلوٰۃ الحاجة خوانند - رواه الترمذی وابن ماجه وقال الترمذی هذا حدیث غریب - وگفته اند که در اسناد او
وی سخن است والله اعلم

صلوٰۃ التسبیح - عن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال للعباس بن عبد المطلب - روایت است
از ابن عباس که آنحضرت گفت مر عباس را - یا عباس یا عماه الا اعطیک الا امنحک الا اخبرک - ای عباس ای عم من
آیا ندهم ترا آیا عطا نکنم ترا آیا خبر ندهم ترا - الا افعل بک عشر خصال - آیا نکنم بتو ده خصلت یعنی چیزی که مکفر ده خصلت است
یعنی بیاموزم ترا چیزی که کفارت ده نوع از ذنوب گردد که اوله وآخره الی آخره بیان آن میکند پس مراد بعشر خصال
همین وجه انواع ذنوب باشد که معدود اند وبعضی گفته اند که مراد بعشر خصال تسبیحات است که آن در غیر قیام ده ده بار
اذا انت فعلت ذلک غفر الله لک ذنبک - وقتی که بکنی آن را بیامرزد خدا تعالیٰ گناهان ترا - اوله وآخره - گناهان را
که پیش از این کرده وگناهان که پس از این خواهی کرد یا همه گناهان که پیش وپس یکدیگر کرده - قدیمه وحدیثه - گناهان کهنه ونو
خطاه وعمده - وگناهان که بی قصد واقع شده ونادانسته کرده وگناهان که بقصد کرده - صغیره وکبیره - گناهان خرد وکلان
سره وعلانیته - گناهان پوشیده وآشکارا - ان تصلی اربع رکعات - وآن این است که بگذاری چهار رکعت را - تقرأ
فی کل رکعة فاتحة الکتاب وسورة - میخوانی در هر رکعت فاتحه وسوره از قرآن را هر سوره که باشد وشیخ جلال الدین سیوطی
در عمل الیوم واللیلة گفته که بخواند در وی الهٰکم التکاثر والعصر والکافرون والاخلاص - فاذا فرغت من القراءة
فی اول رکعة وانت قائم قلت - پس چون فارغ شوی از قراءت در رکعت اول وحال آنکه تو ایستاده میگوئی
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر خمس عشرة مرة - پانزده بار ودر روایتی لا حول ولا قوة الا بالله زیاده
آمده - ثم ترکع - پس رکوع میکنی - فتقولها وانت راکع عشرا - پس میگوئی این کلمات مذکوره را وحال آنکه تو رکوع
کننده ده بار بعد از تسبیح رکوع - ثم ترفع راسک من الرکوع فتقولها عشرا - پس بر میداری سر خود را از رکوع پس
میگوئی این کلمات را ده بار بعد از سمع الله لمن حمده ربنا لک الحمد - ثم تهوی ساجدا - پس فرود آئی حالانکه بسجده -

فتقولها وانت ساجد عشرا - پس میگوئی این کلمات را در سجده ده بار بعد از تسبیح سجود - ثم ترفع راسک من السجود فتقولها
عشرا - پس بر میداری سر خود را از سجده پس میگوئی آن را ده بار - ثم تسجد فتقولها عشرا - پس سجده میکنی پس میگوئی آن را ده بار
ثم ترفع راسک فتقولها عشرا - پس بر میداری سر خود را پس میگوئی آن را ده بار بعد از هر دو سجده - فذلک خمس وسبعون فی کل
رکعة - پس این مجموع آن هفتاد و پنج بار میشود در هر رکعت - تفعل ذلک فی اربع رکعات - میکنی آن را در چهار رکعت و در تشهد
این نماز بعد التحیات پیش از سلام این دعا آمده است - اللهم انی اسألک توفیق اهل الهدی واعمال اهل الیقین ومناصحة
اهل التوبة وعزم اهل الصبر وجد اهل الخشیة وطلب اهل الرغبة وتعبد اهل الورع وعرفان اهل العلم حتی اخافک اللهم انی اسألک مخافة
تحجزنی عن معاصیک حتی اعمل بطاعتک عملا استحق به رضاک وحتی اناصحک بالتوبة خوفا منک وحتی اخلص لک النصیحة حیاء منک
وحتی اتوکل علیک فی الامور کلها وحسن ظن بک سبحان خالق النور - ان استطعت ان تصلیها فی کل یوم مرة فافعل - اگر میتوانی که بگزاری
این نماز را در هر روز یکبار پس بکن آن را - فان لم تفعل ففی کل جمعة مرة - پس اگر نکنی تو هر روز پس بکن در هر هفته یکبار -
فان لم تفعل ففی کل شهر مرة - پس اگر نکنی تو در هر جمعه پس بکن در هر ماه یکبار - فان لم تفعل ففی کل سنة مرة - پس اگر نکنی تو
در هر ماه یکبار پس بکن در هر سال یکبار - فان لم تفعل ففی عمرک مرة - پس اگر نکنی تو در هر سال پس بکن در عمر خود یکبار - رواه
ابوداود وابن ماجه والبیهقی فی الدعوات الکبیر وروی الترمذی عن ابی رافع نحوه - بدانکه مشهور و معمول در صلوٰة تسبیح همین
طریق است که مذکور شد و در روایتی دیگر از عبد الله بن المبارک پانزده بار بعد از ثنا پیش از تعوذ و تسمیه و ده بار بعد از قرأت
تا آخر ارکان و بعد از سجده ثانیه تسبیح نیست و تشهد است که با سلام گزارده باشد بعد سلام و موافق مذهب امام اعظم بر کیفیت سلام است
بدانکه حدیث صلوٰة تسبیح را در جامع الاصول از حدیث ابی داود و ترمذی آورده و در روایتی نهایت در هر سال
داشته و در تمام عمر یکبار ذکر کرده و مؤلف از حدیث ابن ماجه و بیهقی نیز آورده و در حصن حصین برمز ابی داود و ابن ماجه
و مستدرک حاکم و صحیح ابن حبان ذکر کرده و بعض محدثان را درین حدیث سخن است و ابن جوزی که در نسبت وضع از مستعجلان است
آن را در موضوعات آورده و نزد اهل تحقیق سخن ابن جوزی مردود است و بسیاری از علمای محدثین آن را تصحیح نموده اند
و از زمان صحابه و تابعین و من بعدهم الی یومنا هذا معمول و مشهور شده و مشایخ طریقت بدان وصیت کرده اند و شیخ ابن حجر
در تقویت و اثبات آن مبالغه نموده و جمله از آن در شرح مذکور است اینجا این مقدار کافی است والله الموفق - وعن ابی هریرة
قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان اول ما یحاسب به العبد یوم القیمة من عمله صلوته - فرمود تحقیق نخستین چیزی
که حساب کرده میشود بدان بنده روز قیامت از اعمال وی نماز اوست - فان صلحت فقد افلح وانجح - پس اگر نیکو باشد
نماز وی پس تحقیق رستگار و پیروز شد بنده و بر آمد حاجت وی - وان فسدت فقد خاب وخسر - و اگر تباه باشد نماز
وی پس تحقیق نا امید و زیان زده شد آن بنده - فان انتقص من فریضته شیئ - پس اگر کمی یافت از نماز فرض او چیزی از ارکان
و آداب - قال الرب تبارک وتعالی انظروا هل لعبدی من تطوع - میگوید پروردگار تعالی نظر کنید آیا هست مر بنده مرا

از نماز نفل - فیکمل بها ما انتقص من الفریضة - پس تکمیل و تتمیم کرده می شود بآن چیزے که کم شده است از فرض - ثم تکون
سائر عمله کذلک - پس همچنین باشد باقی عملها ے آن مثل از زکوة و صیام و جزآن برین وجه که اگر چیزے از مکملات فرض نقص
کم شده تمام کرده می شود بنوافل - وفی روایة - و در روایتے چنین آمده که - ثم الزکوة مثل ذلک - پس زکوة مانند نماز است
در تکمیل بنوافل - ثم تؤخذ الاعمال علی حسب ذلک - پس گرفته می شوند تمامه عملها باندازه آن و درین روایت ذکر زکوة بعد صلوة
صریح آمده بعد از وے ذکر باقی اعمال علی العموم کرده - رواه ابوداؤد - روایت کرد این حدیث را ابوهریره ابوداؤد -
و رواه احمد عن رجل - و روایت کرد آن را امام احمد از مردے غیر معین از اصحاب و خصوص از ابی هریره نکرده - وعن ابی امامة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما اذن الله لعبد فی شیء افضل من رکعتین یصلیهما - گوش نمی نهد خدائے تعالی و اقبال نمیکند
برحمت و رافت مر بنده را در عمل فاضل تر از دو رکعت که میگزارد آنها را یعنی نماز فاضل تر از همه عملها ست و لطف و عنایت و رحمت
وے تعالی بر بنده در وے بیشتر از عملها ے دیگر است و ذکر استماع و گوش نهادن درینجا بجهت آن است که عمده و رکن نماز
و فاضل ترین ارکان و اذکار وے قرآن است اگرچه افعال و اذکار دیگر هم دارد - وان البر لیذر علی راس العبد ما دام فی صلوته - و بدرستیکه
نیکی و رحمت نثار کرده می شود بر سر بنده مادامیکه بنده در نماز خود است - و بعض روایت لیدر بدال مهمله خوانده اند از در بمعنی ریختن
آب و شیر و مانند آن اگرچه معنی دارد اما چون مخصوص بمایعات است یعنی چیزها ے که سیلان میکنند مثل اشیاء ے مذکوره از مناسبت
مقام دور است و گفته اند که آن تصحیف است و صحیح بذال معجمه است - وما تقرب العبد الی الله بمثل ما خرج منه یعنی القرآن - و نزدیکی
نجسته بندے بسوے خدا بمانند چیزے که بیرون آمده از وے یعنی که قرآن است و بیرون آمدن قرآن از حق باعتبار علم است یا از
لوح محفوظ و گفته اند که مراد به بیرون آمدن از بنده باشد که بر زبان وے میرود بقراءت و بر دست وے نوشته می شود در مصاحف اشارت است
بوجه فضیلت نماز از اعمال دیگر - رواه احمد والترمذی -

باب صلوة السفر

باب صلوة السفر - بدانکه خلاف نیست در هیچ یکے از ائمه و علماء ے امت در جواز قصر مسافر را ولیکن نزد ما قصر
واجب است و فرض وقت بر مسافر دو رکعت است و قصر عزیمت است اگرچه اطلاق رخصت بران نیز میکنند مجازا و اگر مسافر
چهار رکعت بگزارد درست نیست مگر آنکه در قعدهٔ اولے بنشیند زیرا که آن در حقیقت قعدهٔ اخیره است اگرچه اثم گردد بترک سلام و مذهب
مالک چنانکه مفهوم می گردد از رساله ابن ابی زید که در مذهب ایشان است موافق مذهب ما است و از بعض شروح مفهوم می شود که مذهب وی
موافق مذهب شافعی و احمد است که قصر رخصت است و مصلی مخیر است میان قصر و اتمام و اصل فرض اربع است و هرگز مروی نشده که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در سفر چهار رکعت گزارده باشد و نه خلفاے اربعه الا عثمان رضی الله عنه که بعد از گذشتن چند سال از دور خلافت
وے در منا چهار رکعت گزارد و آن را تاویلات و محامل است و تحقیق درین باب و دلائل هر فریق طویل است و در شرح آن را ذکر کرده ایم

الفصل الاول

الفصل الاول - عن انس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی الظهر بالمدینة اربعا - روایت است از انس
که آنحضرت گزارد نماز ظهر در مدینه چهار رکعت - وصلی العصر بذی الحلیفة رکعتین - و گزارد نماز عصر در ذی الحلیفه دو رکعت

ذو الحلیفہ بضم حاء مہملہ و فتح لام و سکون تحتانیہ و فاء موضعی ست میان شش میل از مدینه و این در وقت قصد حضرت
صلی الله علیه وسلم حج بود نماز ظهر در مدینه گزارد و برآمد و چون درین موضع رسید که میقات اهل مدینه است مسافر شد
و نماز عصر دو رکعت گزارد و احرام بست و لبیک گفت - متفق علیه - وعن حارثة بحاء مهمله و راء و ثاء مثلثه
بن وهب بفتح واو و سکون ها الخزاعی بضم خاء معجمه و زاء برادر عبید الله بن عمر از جهت مادر او را صحبت است روایت
میکند از آنحضرت از جمله المومنین - قال صلی بنا رسول الله صلی الله علیه وسلم ونحن اکثر ما کنا قط و آمنه بمنی رکعتین - گفت
گزارد با ما آنحضرت و حال آنکه ما بیشتر بودیم از روی عدد و هرگز با این جمعیت نبودیم و ایمن تر بودیم از فتنه و فساد که قرار بودیم
دو رکعت و اسم تفضیل جمع امن بر وزن طلبه جمع طالب نیز روایت است و این در حجة الوداع بود و جمعیت صحابه دران از حد
حصر و احصا خارج بود و این را برای این گفت که شرعیت قصر مخصوص بر خوف از فتنه کفار چنانکه از ظاهر قرآن دلالت وارد
بیان نیست چنانکه در حدیث آینده بصریح واقع شده است - متفق علیه - وعن یعلی - بفتح تحتانیه و سکون عین بن امیه بضم همزه
و فتح میم و تشدید تحتانیه صحابی ست اسلام آورد روز فتح و حاضر شد حنین را و طائف و تبوک را و حاکم عمر بن الخطاب بود
بر نجران کشته شد بصفین همراه امیر المومنین علی رض - قال قلت لعمر بن الخطاب انما قال الله تعالی لیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوٰة
روایت است از یعلی بن امیه گفت گفتم مر عمر بن خطاب را که الله تعالی گفته است نیست بر شما گناهی
در قصر کردن شما نماز را - ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا - قصر کنید اگر ترسید شما که در فتنه و بلا اندازند شما را آنانکه
کافر اند - فقد امن الناس - پس بتحقیق ایمن اند مردم درین سفر که ما هستیم پس چگونه قصر کنیم - قال عمر رضی الله عنه عجبت مما عجبت
منه - گفت عمر عجب کردم من نیز در زمان آن حضرت از آنچه عجب کردی تو - فسالت رسول الله - پس پرسیدم پیغمبر خدا را
صلی الله علیه وسلم که با وجود عدم خوف قصر چون کنیم - فقال صدقة تصدق الله بها علیکم - این قصر کردن صدقه و احسانی است
که تصدق کرده است خدای تعالی بآن بر شما - فاقبلوا صدقته - پس بپذیرید بر شما صدقه و احسان خدا را و چون پروردگار
تعالی تخفیف و آسانی کرد بر شما سخت گرفتن شما کار را بر خود موجب جرأت و گستاخی ست که مناسب بندگی نیست
و این حدیث دلیل حنفیه است بر وجوب قصر اگر گفته شود که وی سبحانه و تعالی روزه را در سفر اسقاط نموده و افطار
تخفیف فرموده است آنجا چرا صوم را جائز می دارید و عزیمت می شمارید و افطار را محض رخصت می انگارید و چنانکه اینجا
چهار رکعت گزاردن جرأت و سخت گرفتن ست بر خود آنجا نیز روزه داشتن همین حال دارد پس فرق است میان نماز مسافر
و روزه وی جوابش آنکه چنانکه در افطار آسانی هست در روزه داشتن در رمضان همه وقت با مسلمانان نیز آسانی ست و در
وقت دیگر بیرون رمضان تنها روزه داشتن سخت و دشوار می افتد و اما در نماز آسانی در جانب قصر متعین است و اما
تقیید در آیت بقول وی سبحانه ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا باعتبار عادت و اغلب است که بر غالب احوال مسافران خوف
خصوصا در آن زمان که کافران در صدد ایذا و اهلاک مسلمانان بوده اند - رواه مسلم - وعن انس قال خرجنا

خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم من المدینة الی مکة — گفت انس بیرون آمدیم ما با آنحضرت از مدینه بمکه واین در حجة الوداع بود
فکان یصلی رکعتین رکعتین — پس بود آن حضرت که میگزارد دو رکعت دو رکعت بسبب مسافرت — حتی رجعنا الی المدینة — تا آنکه
باز گشتیم بمدینه — قیل له اقمتم بمکة شیئا — گفته شد مر انس را آیا اقامت کردید شما بمکه چیزی یعنی مدتی — قال اقمنا بها عشرا
گفت انس اقامت کردیم بمکه ده روز زیرا که رسیدن بمکه در صبح چهارم ذی الحجه بود و برگشتن بمدینه در صبح چهاردهم پس معلوم شد
که باقامت ده روز مقیم نمی شوند و نماز چهارگانی نمیگزارند — متفق علیه — وعن ابن عباس قال سافر النبی صلی الله
علیه وسلم سفرا فاقام تسعة عشر یوما یصلی رکعتین رکعتین — گفت ابن عباس سفر کرد آن حضرت سفری پس اقامت کرد نوزده روز
میگزارد نماز دو رکعت دو رکعت — قال ابن عباس فنحن نصلی فیما بیننا وبین تسعة عشر رکعتین رکعتین — گفت ابن عباس پس
ما میگزاریم در مانند منزلی که میان ما و میان آن است نوزده روز دو رکعت دو رکعت یعنی چون اقامت می کردیم در منزلی
که میان مکه و مدینه نوزده روز میگزاردیم دو رکعت و این در سفر فتح بود و مراد آن است که چون سفری میکردیم و از جهت آنکه
میان ما و مکه است و مراد وقوع سفر در مکه و مدینه است — فاذا اقمنا اکثر من ذلک صلینا اربعا — پس چون اقامت میکردیم
بیشتر از آن میگزاردیم چهار رکعت — رواه البخاری — مذهب نزد ما آن است که اگر نیت اقامت کند پانزده روز یا بیشتر
تمام کند نماز را و اگر کمتر از پانزده روز کند قصر کند و اگر بی نیت ماه و سال باشد قصر کند و این تقدیر مروی ست از ابن عباس
و ابن عمر و طحاوی آن را روایت کرده و امام محمد در کتاب الآثار آورده و از ابن عمر آمده است که وی در آذربایجان شش ماه
ایستاد و که امروز و فردا بر آید مسافرانه میگزارد و جماعه دیگر نیز با وی بودند و انس نیز با عبدالملک بن مروان در شام
دو ماه ایستاد و دو رکعت میگزارد و مذهب شافعی آن است که اگر نیت اقامت چهار روز یا بیشتر کند مقیم میگردد و چهار رکعت
میگزارد و اگر بی نیت بقصد بر آمدن امروز فردا زیاده از هژده روز باشد تمام میکند نماز را و ایشان تقدیر باربعه را از عثمان
رضی الله عنه روایت میکنند و ما ترجیح کردیم قول خود را بقیاس بر مدت طهر که پانزده است و نیز اقامت آن حضرت
در مکه ده روز با وجود قصر مستلزم نفی این تقدیر میکند ظاهر آن است که این اقامت بنیت بود زیرا که ایشان برای حج آمده بودند
و آن تاریخ معین و معلوم میکنند و اعتبار نوزده روز منافی است با آنچه از ابن عمر و انس نقل کرده شد و حدیث ابن عباس که در کتاب
مذکور است نیز منافی تقدیر هژده روز است و گفته اند شاید که روز نزول و رحیل را داخل داشته تسعة عشر گفته باشد و این
بعید است والله اعلم و در بعض روایات ثمانیة عشر نیز آمده است و در روایتی سبعة عشر و خمسة عشر نیز آمده است و وجه تطبیق
در شرح مذکور است والله اعلم — وعن حفص بن عاصم بن عمر بن الخطاب قرشی عدوی از اجله تابعین ثقه و مجمع علیه
و کثیر الحدیث است — قال صحبت ابن عمر فی طریق مکة فصلی لنا الظهر رکعتین — گفت صحبت داشتم ابن عمر را در راه مکه
پس گزارد برای ما ابن عمر نماز ظهر را دو رکعت — ثم جاء رحله وجلس — پس آمد ابن عمر رخت و جای باش خود را — فرای
ناسا قیاما — پس دید مردم را ایستاده — فقال ما یصنع هؤلاء — پس گفت ابن عمر چه میکنند ایشان — قلت یسبحون — گفتم

نمازہائے نفل میگزارند واین احتمال سخن راویست وجز آن بہر دو وارد۔ قال لوکنت مسبحا۔ گفت ابن عمر اگر می بودم من کہ نماز نفل
میگزاردم۔ اتممت صلوتی۔ تمام میگزاردم نماز فرض را یعنی اگر محل گزاردن نوافل می بود اتمام فرض را ہم اولے می بود پس چون
کہ فرائض قصر کردہ شد ترک نوافل اولی باشد زیرا کہ تکمیل فرض اولیٰ است از نفل۔ صحبت رسول اللہ۔ صحبت داشتم
پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم فکان لایزید فی السفر علی رکعتین۔ پس بود آنحضرت کہ زیادت نمیکرد در سفر بر دو رکعت یعنی نمی گزارد
نوافل را۔ وابابکر وعمر وعثمان کذالک۔ وصحبت کردم ابابکر وعمر وعثمان را چنین بودند زیادہ نمیکردند در سفر بر دو رکعت۔ متفق علیہ۔ بدانکہ
این حدیث دلالت دارد بر انکار و منع ابن عمر نوافل را در سفر و عدم منع و انکار نیز از وے منقول است چنانچہ در آخر فصل ثالث
بیاید کہ وے رضی اللہ عنہ پسر خود را می دید کہ نفل میگزارد و انکار نمیکرد و جمہور صحابہ و من بعدہم رضی اللہ عنہم جائز داشتہ اند و بعض
گفتہ اند کہ باتفاق است بر استحباب نوافل مطلقہ و اختلاف در رواتب است و آنانکہ تجویز کردہ اند قیاس کردہ اند استحباب رواتب را بر نوافل
مطلقہ و بعض فرق کردہ اند در حالت سیر و نزول و بعض فرق کردہ اند در نوافل پیش از نماز و بعد از نماز با آنکہ آنچہ پیش از نماز است
منفصل است از وے پس گمان بردہ نمی شود کہ آن از فرائض است پس گویا کہ خارج است از حکم رواتب بخلاف آنچہ بعد از
نماز است متصل است بوے صورۃ و معنی و تحقیق ثابت شدہ است کہ آنحضرت سنت فجر را میگزارد و نماز چاشت را روز
فتح مکہ گزاردہ و طیبی گفتہ کہ شاید کہ آنحضرت میگزارد رواتب را در جائے رحل و جائے باش خود و ابن عمر آن را نمی دید و شاید
کہ در بعض احیان ترک ہم میکرد از برائے تعلیم جواز واللہ اعلم پس گویا قول ابن عمر لا یسبح فی السفر بعد مبنی بر اوست در غالب
احوال است و مروی از حنفیہ درین سہ قول است اتمام و قصر و ترک و مختار قول اول است۔ وعن ابن عباس قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یجمع بین صلوۃ الظہر والعصر اذا کان علی ظہر سیر و یجمع بین المغرب والعشاء۔ گفت ابن عباس بود آنحضرت کہ جمع می کرد میان نماز پیشین و دیگر وقتے کہ می بود
بر پشت سیر یعنی در سفر یا در حالت سیر است نہ حالت نزول و جمع میکرد میان نماز مغرب و عشا و این شامل جمع تقدیم و تاخیر
ہر دو است جمع تقدیم آنکہ نماز عصر را در وقت نماز ظہر بگزارد و عشا را در وقت مغرب و جمع تاخیر آنکہ نماز ظہر را در وقت عصر
و نماز مغرب را در وقت عشا بگزارد چنانکہ در احادیث آیندہ بیاید۔ رواہ البخاری۔ وعن ابن عمر قال کان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یصلی فی السفر علی راحلتہ حیث توجہت بہ۔ بود آنحضرت کہ میگزارد در سفر بر شتر خود بہر سو کہ روے می آورد
شتر ولیکن روے می آورد بہ قبلہ وقت تحریمہ چنانکہ در حدیث انس آمدہ۔ یومی ایماء۔ اشارت می کرد آن حضرت اشارت کردنی
برائے رکوع و سجود و اشارت سجود پست تر از رکوع می کرد۔ صلوۃ اللیل۔ میگزارد نماز شب را۔ الا الفرائض۔ میگزارد
ہمہ نمازہا را مگر نمازہائے فرض را۔ ویوتر علی راحلتہ۔ و میگزارد وتر را بر راحلہ خود۔ متفق علیہ۔ و درین حدیث دو حکم مذکور شدہ
یکے آنکہ جواز صلوۃ بر راحلہ مخصوص بہ نوافل است و در اطلاق آن شامل رواتب و تہجد است و درین حدیث تخصیص بذکر صلوۃ
لیل واقع شدہ و در احادیث دیگر عام آمدہ و در تہجد اشارت بتعمیم کردہ شدہ و مروی از امام ابو حنیفہ آن است کہ سنتہا
نزول برائے سنت فجر و در روایتے واجب و لہذا جائز نیست گزاردن آن بر پشت بے عذر تا گزاردن فرائض بر راحلہ

بیان عصر حضر نکرد اکتفا - والمغرب فی الحضر والسفر ثلث رکعات - و گزارده نماز مغرب را در حضر و سفر برابر سه رکعت -
ولا تقصر فی الحضر ولا السفر - و کم نمی شود نماز مغرب نه در حضر و نه در سفر ولا تقصر نفی مستانفه و هم قاف تصحیح کرده اند …
… که تخصیص رباعی است - وهی وتر النهار - و نماز مغرب وتر روز است چنانکه نماز وتر وتر شب است پس …
… است در شب و روز … ان الله وتر یحب الوتر - وبعدها رکعتین - و گزارد بعد مغرب دو رکعت و ذکر نماز عشا نیز نکرد
… رواه الترمذی - و از این حدیث معلوم می شود که گزاردن سنن رواتب در سفر آمده است و از …
… گذشت خلاف … ظاهر اغلب احوال آن بود که نمی گزارد و گاه می گزارد و این …
… گزاردن … انکار کرده و در شرح سفر السعادة … از وی واقع شده است والله اعلم -

وعن معاذ بن جبل قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم فی غزوة تبوک اذا زاغت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین الظهر والعصر - بود
آن حضرت در غزوه تبوک که آخرین غزوات آن حضرت است چون میل می کرد آفتاب و می گشت پیش از کوچ کردن جمع می کرد ظهر و عصر را
در وقت ظهر می گزارد و این جمع تقدیم است - وان ارتحل قبل ان تزیغ الشمس - و اگر کوچ می کرد پیش از میل کردن آفتاب و برگشتن وی
اخر الظهر حتی ینزل للعصر - تاخیر می کرد ظهر را تا آنکه فرود می آمد برای عصر و هر دو را در وقت عصر می گزارد و این جمع تاخیر است -
وفی المغرب مثل ذلک - و می کرد در مغرب مانند آن یعنی - اذا غابت الشمس قبل ان یرتحل جمع بین المغرب والعشاء - چون ناپدید
می شد و غروب می کرد آفتاب پیش از آنکه کوچ کند جمع می کرد میان مغرب و عشا و عشا را با مغرب می گزارد - وان یرتحل قبل ان تغیب الشمس
اخر المغرب حتی ینزل للعشاء ثم جمع بینهما - و اگر کوچ می کرد پیش از غائب شدن آفتاب تاخیر می کرد مغرب را تا آنکه فرود می آمد برای
عشا پس جمع می کرد میان مغرب و عشا بدانکه وارد شده است احادیث صحیحه در جمع بین الصلوتین در سفر و بعضی احادیث مطلق و بعضی
مقید بحالت سیر و بعضی بحالت … سیر و بعضی بتعجیل سیر و از اینجا اختلاف کرده اند علما پس بعضی قائل شده اند بجواز جمع علی الاطلاق
و امام شافعی از ایشان است و بعضی تخصیص کرده اند بحالت سیر نه نزول و بعضی مخصوص گردانیده اند بوقتی که جد در سیر و تعجیل
… و در فتح الباری گفته که مشهور از مذهب مالک این است و صاحب سفر السعادة گفته که جمع در سفر عادت و اکثر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم نبود بلکه چون تعجیل می کرد در سیر جمع می کرد اما جمع در حالت نزول و قرار اصلا مروی نیست و تخصیص کرده اند
بعضی بحالت عذر را که بسفر و غیره و بعضی جائز است جمع تاخیر نه تقدیم و این مروی است از امام احمد و نیز نزد وی مقید است
بحالت سیر و مشهور از مذهب وی جواز است مطلقا و نزد امام ابی حنیفه جائز نیست مطلقا و می گوییم ما در اثبات مذهب وی
رضی الله عنه و تحقیق آنکه تعیین اوقات صلوة قطعی است و ثابت است بتواتر که شک و شبهه را بدان راه نیست تا تاخیر کرده اند
تاخیر صلوة را از وقت آن جایز … و امام محمد در موطا … خود گفته است که تحقیق رسیده است بما که عمر بن الخطاب بجانب حکام خود
در آفاق نوشت و نهی می کرد ایشان را از جمع بین الصلوتین در وقت واحد و خبر کرد ایشان را که جمع بین الصلوتین در وقت
واحد کبیره است از کبائر و چون تعیین اوقات صلوات قطعی و متواتر باشد معارض نکرد و بالخبر آحاد بخلاف افطار و قصر در سفر

که هر دو ثابت اند بنص قرآن و روایت کرد بخاری و مسلم از عبد الله بن مسعود رضی الله عنه گفت ندیدم پیغمبر را صلی الله علیه وسلم
که گزارده باشد نمازی را در غیر وقت خود مگر مغرب و عشا را که جمع کرد بمزدلفه و بتحقیق آمده است جمع میان ظهر و عصر در عرفات
و آن از جهت مناسک حج بود نه بسبب سفر و جمع آنحضرت صلی الله علیه وسلم دائمی نبود بلکه آنچه روایت کرده اند از ان دو واقع شده
تصریح بیان در احادیث نیست مگر در غزوه تبوک و ثابت نشده در آن غزوه نیز دوام و تحقیق آن است که کلمه کان بر دوام و استمرار
دلالت ندارد چنانکه پوشیده نیست بر متدبر و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از ابن عمر رضی الله عنه آورده که گفت جمع نکرد رسول خدا
صلی الله علیه وسلم هرگز میان مغرب و عشا در هیچ سفری مگر یکبار و نیز از ابن عمر آورده که وی رضی الله عنه جمع نکرد مگر یک شب
هنگامیکه شنید خبر فوت زوجه خود صفیه بنت ابی عبید را پس بیرون آمد بسوی وی و جمع کرد و در روایتی جمع نکرد مگر یکبار یا دو بار
و از حدیث ترمذی آورده که پرسیده شد سالم بن عبد الله بن عمر آیا جمع میکرد عبد الله در یک شب دو نماز را در سفر گفت نی مگر بمزدلفه
و احادیث در جمع تقدیم اقل قلیل است و در صحاح مختلف آمده روایات بخاری در آن و لهذا رفته اند بسیاری از ائمه بعدم جواز
جمع تقدیم و قائل نشده اند مگر جمع تاخیر و بعضی علما قائل آن نیز نشده اند و مراد از جمع تاخیر در صلوتین آن است که تاخیر کرده شود
صلوة اولی و ادا کرده شود در آخر وقتش و تعجیل کرده شود صلوة ثانی و ادا کرده شود در اول وقت و تسمیه کرده اند بعضی این را جمع
صوری و این جمع در صورت است و ظاهر است نه در معنی و حقیقت تا اطلاق جمع بر مثل این صورت که عمل کرده اند بان حنفیه جمع را
و رسم آمده است و روایات [illegible] در حدیث [illegible] چنانکه گذشت و [illegible] اگرچه در بعض روایات این چنین آمده که جمع
کرده و گزارد ظهر و عصر را در وقت عصر [illegible] این روایت محمول است [illegible] از جهت دلائلی که ذکر کرده شده و در جامع الاصول
از حدیث ابی داود از علی رضی الله عنه آورده که چون سفر میکرد [illegible] بعد از غروب شمس تا قریب [illegible]
شفق پس فرود می آمد و میگزارد مغرب را بعد از آن طعام می طلبید [illegible] عشا را و کوچ میکرد و میگفت همچنین میکرد
رسول خدا صلی الله علیه وسلم [illegible] ابن عمر که وی میگزارد مغرب را در آخر وقتش
تا قبیل غروب شفق بر خلاف روایت مالک که گفته است حتی غاب الشفق و در جامع الاصول از حدیث ابی داود از نافع
و عبد الله بن واقد آورده که گفت موذن ابن عمر الصلوة پس گفت ابن عمر سیر کن [illegible] تا نزدیک شد غروب شفق پس فرود آمد
و گزارد مغرب را پس منتظر نشست تا غائب شد شفق پس گزارد عشا را و گفت این چنین می کرد رسول خدا صلی الله علیه وسلم هنگامیکه
در شتاب می آورد وی را کاری چنانچه من کردم و در روایت نسائی آمده که چون آخر شد شفق این روایات است که تا ظاهر است
بسوی جمع بر طریقیکه امام ابو حنیفه اعتبار کرده و ظاهر آن است که روایات در عدم جمع در وقت واحد و جمع بمعنی تاخیر تا آخر وقت
بعد وارد شده و اختیار کرده امام عدم جمع را یا جمع بمعنی اخیر را احتیاطا بجهت محافظت بر وقت نه بجهت رد و انکار روایات احاد
و شیخ ابن حجر و شیخ [illegible] البخاری گفته که [illegible] شافعیه [illegible] جمع افضل است و در روایتی از مالک آمده جمع مکروه است و فعل آنحضرت
صلی الله علیه وسلم برای بیان جواز بود و نیست که بیشتر باز از کلام درین مقام بتوفیق ملک علام و نیافتیم هیچ یکی از شارحین را

که تکلم کرده باشد این قدر حتی شیخ ابن الهمام والله اعلم این کلام و جمع بین الصلوتین بود مر مسافر را اما جمع مقیم را پس ترمذی گفته که جمعی از
تابعین تجویز جمع بین الصلوتین مر مقیم را رفته اند و احمد و اسحاق بدان قائل شده و بعضی تجویز آن بجهت مطر نیز رفته و باین قائل شده و شافعی هم
و اسحاق قائل نشده شافعی بجمع بجهت مرض و ابن عباس گفت که جمع کند بین الصلوتین بی عذر پس بتحقیق در آمد بابی از ابواب
کبائر و نقل پیدا شد و اهل علم که جمع کرده نشود میان دو نماز مگر بعذر یا بمرض این عبارت ترمذی ست و نزد ما بغیر نیست جمع
صحیح وجه اگر چیزی ازان ثابت و صحیح شود تاویلش همان ست که گفته شد والله اعلم **وعن انس** قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم اذا سافر واراد ان یتطوع - بود آن حضرت چون مسافر میبود و میخواست که نماز نفل گزارد - استقبل القبلة بناقته فکبر ثم
می آورد قبله را بشتر ناقه خود پس تکبیر میگفت - ثم صلی حیث وجهه رکابه - پس نماز میگزارد بهر سو که متوجه میگردانید او را مرکب وی
ورکاب یک سر را نیز - رواه ابوداود - **وعن جابر** قال بعثنی رسول الله صلی الله علیه وسلم فی حاجة - گفت جابر فرستاد
مرا آن حضرت در کاری - فجئت وهو یصلی علی راحلته نحو المشرق - پس آمدم و حال آنکه آنحضرت میگزارد نماز بجانب مشرق -
ویجعل السجود اخفض من الرکوع - و میگردانید سجده را پست تر از رکوع - رواه ابوداود -

الفصل الثالث - **عن ابن عمر** قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم بمنی رکعتین - گفت ابن عمر
گزارد آن حضرت بمنی دو رکعت را - وابوبکر بعده وعمر بعد ابی بکر - و گزارد ابوبکر بعد از آنحضرت و گزارد عمر بعد از ابی بکر دو رکعت
یعنی در وقتیکه آنحضرت و ابوبکر و عمر بحج آمدند و بمنا رسیدند چون مسافر بودند نماز مسافرانه گزاردند - وعثمان صدرا من خلافته
و بگزارد عثمان نیز در اوائل خلافت خود تا شش یا هشت سال بمنا دو رکعت - ثم ان عثمان صلی بعد اربعا - پس تحقیق عثمان بگزارد
بعد ازان بمنا چهار رکعت - فکان ابن عمر اذا صلی مع الامام صلی اربعا - پس بود ابن عمر چون میگزارد با امام یعنی با عثمان رضی الله عنه
میگزارد چهار رکعت - واذا صلی وحده صلی رکعتین - و چون میگزارد تنها یعنی نه همراه عثمان رض میگزارد دو رکعت - متفق علیه
و وجه سبب گزاردن عثمان رضی الله عنه چهار رکعت وجوه بسیار گفته اند و شرح آن را ذکر کرده ایم و اقرب وجوه آن ست که در
آن سال جمع مردم بسیار از اعراب اهل بدو و غیر ایشان که عالم بتفاصیل احکام نبودند جمع شده بودند پس باینها می نمود که فرض صلوة چهار است
اگر دو میگزارد شاید که ایشان دو رکعت شرعیت خیال می کردند و نمی دانستند که آن بسبب سفر است و بعضی گفته اند که [illegible]
عثمان آن بود که اگر مسافر در مقام امن باشد قصر نکند و قصر مقید بحال خوف است چنانکه ظاهر قرآن ست یا آنکه عثمان آخذ بود [illegible]
عائشه شد که قصر و اتمام هر دو جائز است و قصر رخصت ست و آنحضرت اختیار رخصت میکرد برای تیسیر امت - **وعن عائشة**
رضی الله عنها قالت فرضت الصلوة رکعتین - گفت عائشه فرض کرده شد نماز در اول زمان نبوت دو رکعت -
ثم هاجر رسول الله صلی الله علیه وسلم ففرضت اربعا - پستر هجرت کرد آنحضرت پس فرض کرده شد چهار رکعت - وترکت صلوة السفر علی
الفریضة الاولی - و گذاشته شد نماز سفر بر فریضه اولی که دو رکعت است و زیادت کرده شد در حضر و در روایتی آمده که زیدت
فی الحضر و زیادت کرده شد دو رکعت دیگر در نماز حضر و ازین حدیث معلوم میگردد که دو رکعت در سفر رخصت نیست بعد از شریعت

چهار رکعت بلکه اصل مشروع دو رکعت ست پس عزیمت باشد نه رخصت و این مؤید مذهب حنفی ست — قال الزهري قلت لعروة
گفت زهری گفتم مر عروه را — ما بال عائشة تتم — چیست حال عائشه که تمام میگزارد چهار رکعت میگزارد در سفر — قال تاولت كما تاول
عثمان — گفت تاویل کرد عائشه چنانکه تاویل کرد عثمان در گزاردن چهار رکعت و در تاویل عثمان وجوه متعدده است صحیح در تاویل
عائشه و عثمان آن ست که ایشان قصر را و اتمام را هر دو جائز داشتند چنانکه گذشته شد — متفق علیه — وعن ابن عباس قال فرض الله
الصلوة على لسان نبيكم صلى الله عليه وسلم في الحضر اربعا — گفت ابن عباس فرض کرد خدای تعالی نماز را بر زبان پیغمبر شما در حضر چهار رکعت
وفي السفر ركعتين — و فرض گردانید در سفر دو رکعت — وفي الخوف ركعة — و در حالت خوف یک رکعت اخذ کرده اند بظاهر این طائفه
از سلف و حمل کرده اند آن را جمهور بر آنکه چون با امام یک رکعت گزارده می شود و جهان را اعتبار کرده و فرمود فرض در وے یک رکعت است
و ثمره خلاف هنوز و اینجا ظاهر خواهد شد که اگر از یکے صلوة خوف فوت شد یک رکعت قضا کنند یا دو و ظاهر قول جمهور ست یعنی اگر فرض یک رکعت ست
چرا رکعت دیگر بگزارند و تفصیل این در باب صلوة خوف بیاید — رواه مسلم وعنه وعن ابن عمر — روایت ست از ابن عباس
و از ابن عمر — قالا — گفتند — سن رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوة السفر ركعتين — سنت کرد و شریعت نهاد آن حضرت نماز سفر را
دو رکعت — وهما تمام غير قصر — و آن دو رکعت تمام ست بے قصر یعنی در ثواب یا او آن ست که مشروع در سفر این دو رکعت است نه آنکه
چهار بود دو رکعت کوتاه ساختند چنانکه حدیث عائشه ناطق ست بدان اگرچه در قرآن لفظ قصر بظاهر بران اطلاق یافته — والوتر في السفر
سنة — و وتر در سفر سنت ست یعنی طریقه مسلوکه در دین ست ترک کرده نشود در سفر چنانکه ترک کرده میشود نوافل والا وتر اگر واجب یا
سنت ثابت ست و اگر سنت ست در سفر و حضر سنت ست تخصیص بسفر چیست — رواه ابن ماجه — وعن مالك بلغه ان ابن عباس
كان يقصر الصلوة في مثل ما يكون بين مكة والطائف — روایت کرد مالک که رسیده است او را که بود ابن عباس که قصر میکرد نماز را در مانند
مسافتے که میان مکه و طائف است مراد طریق قرن ست که میقات اهل نجد ... اما طریق وادی نعمان که راه کوه است قریب تر است
وفي مثل ما بين مكة وعسفان — و قصر میکرد در مانند مسافتے که میان مکه و عسفان است و عسفان بضم عین و سکون سین موضعے است
در راه مکه و مدینه قریب مکه — وفي مثل ما بين مكة وجدة — بضم جیم و تشدید دال و میان عوام بکسر جیم مشهور شده است — قال مالك وذلك اربعة برد — تعیین
گفته است مالک و آن مسافت چهار برید است که شانزده فرسخ باشند و فرسخ سه میل و میل تا آنجا که نظر کار کند و بعض گفته اند تا آنجا که در زمین
هموار شخصے افکند و در نیابد که مرد است یا زن و سپید است یا سیاه آید و بعض شش هزار ذراع گفته و بعض چهار هزار ذراع یا سه هزار ذراع و ذراع
بیست و چهار انگشت بر هم و بعض گفته اند دوازده هزار قدم آدمی كذا في فتح الباري و ظاهر این حدیث دران ست که این مسافت
که در حدیث مذکور شده برابر باشند اما واقع آن ست که مسافت میان مکه و طائف درازتر ست از همه و کرا آنکه انکار ست با خبر یا شش
که مسافت میان مکه و جده است — رواه في الموطا — بعد از ان بدانکه بعضے از علما گفته اند که ثابت نشده در کتاب و نه
در سنت مسافت و حد سفر بلکه آنچه ثابت شده است اطلاق سفر ست و مسافرت ست و سفرها که واقع شده است در
قصر متفاوت ست بعض قریب و بعض بعید چنانچه ظاهر می شود از احادیث وارده در باب و صحابه و تابعین و من بعدهم در تعیین

آن اجتهاد نموده و استنباطها کرده مختلف شده اند اما شافعی تعیین بیک روز و دو روز روایتی بود و نزد وی چنانکه در بدایه
گفته است و در حاوی که در مذهب ایشان است تعیین بشانزده فرسخ کرده و مذهب امام مالک و امام احمد این است
زیرا که در احادیث اربع برد واقع شده و آن شانزده فرسخ است ولیکن در صحت این احادیث سخن است و امام ابوحنیفه
بمسافت سه شب و روز بسیر ابل و مشی اقدام تعیین نموده و امام ابویوسف دو روز و اکثر روز سوم اعتبار کرده
زیرا که اکثر حکم کل دارد و مذهب ایشان احوط است و اصحاب ظواهر مطلق سفر معتبر داشته دراز باشد یا کوتاه و در
شرح تحقیق آن کرده شد والله اعلم — وعن البراء قال صحبت رسول الله صلی الله علیه وسلم ثمانیة عشر سفرا — براء بن
عازب گفت صحبت داشتم با آن حضرت در هژده سفر فما رأیته ترک رکعتین اذا زاغت الشمس قبل الظهر پس ندیدم من
آن حضرت را که ترک کرده باشد دو رکعت را وقتی که بگشته آفتاب پیش از ظهر و ظاهر آن است که این دو رکعت سنت
پیش از ظهر باشد و انکار ابن عمر گزاردن رواتب را مخفی نیست از جهت اختلاف روایات و اضطراب آن از وی
و تواند که آن حضرت گاهی میگزارده و گاهی نه پس از براء بن عازب دیدن گزاردن اتفاق افتاده و از ابن عمر
ناگزاردن و بعضی فرق کرده اند در قبلیت و بعدیت چنانکه گذشت و بعضی گفته اند که این دو رکعت از مطلق نوافل بوده روا
و این قول بعید است و بالجمله روایات در گزاردن غیر فرض در سفر مختلف آمده والله اعلم — رواه ابوداود والترمذی وقال
هذا حدیث غریب — وعن نافع قال ان عبدالله بن عمر کان یری ابنه عبیدالله یتنفل فی السفر فلا ینکر علیه گفت نافع
که ابن عمر میدید پسر خود را که عبیدالله نام داشت که نماز نفل میکرد در سفر و انکار نمیکرد بر وی سابقا گذشت که ابن عمر
گروهی را دید که نفل میگزاردند در سفر پس انکار کرد بر ایشان ظاهر آنکه نزد وی رضی الله عنه هر دو جائز بود در مقامی انکار
مصلحت دید و در مقامی تسلیم یا فرق میکرد در رواتب و نوافل والله اعلم — رواه مالک —

باب الجمعة

مشهور در جمعه بجیم ضم میم است و بسکون میم نیز آمده و آن قرائت اعمش است و از فراء فتح میم
و از زجاج کسر آن نیز آمده و این روز را در زبان قدیم عروبه میخواندند بفتح عین و تسمیه بجمعه گفته اند بجهت آن است که اجتماع آفرینش
عالم و تمامی او درین روز بود و ابتدای آن روز یکشنبه بود و این وجه دلالت دارد بر تعیین ایام و اسمای آن پیش از
پیدا کردن آسمانها و تعقل این خالی از اشکال نیست فافهم و بعضی گفته اند بجهت اجتماع خلق آدم و تمامی وی درین روز
یا بجهت اجتماع امور عظام در وی از پیدا شدن آدم و افتادن او بزمین و قیام قیامت چنانکه از احادیث معلوم خواهد شد
و بعضی گفته اند که کعب بن لوی جمع میکرد درین روز مردم را و تذکیر میکرد ایشان را و امر میکرد بتعظیم حرم خدا و خبر میداد به برآمدن
نبی آخر الزمان از حرم و بعضی گفته اند که قصی جمع میکرد و بعضی گفته اند تسمیه بجمعه از جهت اجتماع ناس است در وی برای
نماز و این اسم اسلامی است و نام او در جاهلیت عروبه بود و تحقیق آنست که عروبه اسم قدیمی جاهلی است و جمعه بعد جاهلیت
تغییر داده و جمعه نام نهاده چنانکه باقی نامهای هفته را و نام ایام هفته در جاهلیت اول اهون جبار دبار مونس عروبه

بشمار و این روز را در جاهلیت نیز شرفی و امتیازی و اعتباری بود و در دور اسلام زیادت شرف و فضائل بهم رسانید مخصوص

الفصل الاول — عن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن الآخرون — ما پسینیانیم در دنیا باعتبار
زمان و خلقت — السابقون یوم القیامة — پیشینیانیم در آخرت در شرف و منزلت پیشیم در حشر و نشر و حساب و حکم
و در آمدن بهشت یا در احراز فضیلت روز جمعه — بید انهم اوتوا الکتاب من قبلنا — جز آنکه ایشان یعنی اهل کتاب داده شده اند
یهود و نصاری ایشان را کتاب پیش از ما — واوتیناه من بعدهم — و داده شده است ما را کتاب پس از ایشان یعنی این تقدیم
موجب تفضیل ماست چه کتاب متأخر ناسخ متقدم است و باین ظاهر شد که قول او نحن الآخرون نیز برای بیان فضل است
نه مجرد توطئه و ذکر قرینه است و بید بفتح با و سکون یا بمعنی غیر و سوی و بمعنی لیت نیز لغتیست درو — ثم هذا یومهم الذی فرض علیهم — یعنی
این روز یهود و نصاری است که فرض کرده شده بر ایشان یعنی یوم الجمعه — مراد باین روز روز جمعه است — فاختلفوا فیه — پس
اختلاف کردند ایشان در وی بآنکه شراح اختلاف کردند در بیان مراد بفرض گردانیدن پروردگار تعالی روز جمعه را
بر یهود و نصاری و اختلاف کردن ایشان در آن بعض گفته اند که وی تعالی فرض گردانید بر ایشان عبادت را
در روز جمعه معینه و امر کرد ایشان را باجتماع در وی برای عبادت چنانکه ظاهر لفظ حدیث است پس مخالفت کردند
ایشان امر الهی را و تمرد ورزیدند در آن چنانکه عادت ایشان بود در تمرد و عصیان و اختیار کردند یهود یوم السبت را و تعلل کردند
بآنکه این روز انتهای آفرینش عالم است و نصاری یوم الاحد را که روز ابتدای آفرینش است و اکثر برآنند که مراد بفرض
گردانیدن امر کردن ایشان است بتعظیم آن روز بی آنکه معین گردانیده شود و تعیین و دریافت آن برای اجتهاد و گفته شده
ایشان را که حق تعالی فرض گردانیده است بر شما روزی از هفت روز را تا فارغ شوید در وی برای ذکر و فکر و عبادت
و دریابید آن را باجتهاد خود و این ابتلای است از حق سبحانه مر ایشان را که حق را در می یابند یا نه پس تعیین نمودند یهود یوم السبت
گفتند که این روزیست که پروردگار تعالی فارغ شد از خلق و تعطیل کرد پس ما را نیز باید که فارغ شویم برای عبادت
از شغل و صنائع و ترک کنیم اعمال دنیا را و مشغول شویم بعبادت پروردگار تعالی و تعیین کردند نصاری یوم الاحد را زیرا که
پروردگار تعالی ابتدا کرد در وی آفرینش را پس این روز مبدأ کمالات و نعمت است و روزیست که وی سبحانه و تعالی
اقبال کرد بر خلق با فاضه و انعام پس وی احق است بتعظیم و عبادت و شکرگزاری نعمت و هر دو طائفه خطا کردند و نیافتند
آنچه در علم الهی بود و آن روز جمعه است و گمراه شدند در طریق اصابت — فهدانا الله له — پس راه نمود ما را الله تعالی
مر آن روز را و بیان نیز هر دو وجه بیان کرده اند و اول ظاهر تر است که حق سبحانه و تعالی امر کرد این امت را بعبادت در روز
جمعه بقول خود یا ایها الذین آمنوا اذا نودی للصلوٰة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر الله و هدایت کرد ایشان را بامتثال و گمراه
گردانید یا بالهام و قتال چنانکه عادت این خیر الامم است و بعض گفته اند که جمع کردند اهل مدینه پیش از شرف اسلام مشرف شده بودند پیش
از قدوم شریف حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم و پیش از نزول آیت جمعه مردم را و گفتند که چون یهود را روزیست که جمع می شوند

وگویند بار اکہ از شمار یعبیرون ست و چنین بوده ست آدم و ذریت او جمعہ کہ سبب وصول بجوار رب العالمین ست و انداابراہیم خلیل علیہ السلام

و مقام امتنان از خدا تعالیٰ بجانب و تعالیٰ فرمود والذی بعثنی محمد ہمچنین وہمچنین قیام ساعت سبب دخول جنت و ظہور وعد و عید

حق ست فرمقبلان را امتنعم و بیان امور عظام ست کہ واقع می شوند درین روز و درین حدیث دلیل ست بر فضیلت جمعہ از روز

عرفہ و بعضی گویند عرفہ افضل ست و در فصل ثانی از حدیث اوس بن اوس بیاید کہ جمعہ از جملہ افضل ایام ست و برین تقدیر احتمال دارد کہ روز عرفہ افضل باشد

از جمعہ یا مساوی یا او سنہ واللہ اعلم **وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان فی الجمعۃ لساعۃ لا یوافقہا عبد مسلم**

یسال اللہ فیہا خیرا ـ بدرستی کہ در روز جمعہ ساعتی ست کہ موافق نیفتد او را یعنی در نیابد او را بندۂ مسلمان در حالتیکہ سوال میکند

خدا را در آن ساعت نیکی را و چیزی را کہ حرام و نامرضی نباشد **الا اعطاہ ایاہ** ـ مگر آنکہ میدہد خدا تعالیٰ آن بندہ را آن نیکی را

یعنی دعا در آن ساعت البتہ مستجاب ست **متفق علیہ** وزاد مسلم ـ و زیادہ کردہ است مسلم این عبارت را کہ **قال** ـ گفت

آن حضرت ـ **وہی ساعۃ خفیفۃ** ـ و آن ساعت ساعتی سبک ست یعنی کوتاہ است و دراز نیست ـ **وفی روایۃ لہما** ـ و در

روایتی مر بخاری و مسلم را آمدہ است ـ **قال** ـ گفت ـ **ان فی الجمعۃ لساعۃ لا یوافقہا مسلم قائم یصلی** ـ و در جمعہ ساعتی ست کہ

در نیابد او را مسلمانی کہ ایستادہ است مگذارد نماز یا دعا میکند و متوجہ است و ملازمت مینماید پس مراد بصلوٰۃ نماز نیست

یا دعا **یسال اللہ خیرا** ـ سوال میکند خدا از نیکی را ـ **الا اعطاہ ایاہ** ـ مگر آنکہ میدہد خدا او را آن خیر را **وعن ابی بردۃ بن ابی**

موسیٰ ـ و ابو بردہ پسر ابی موسیٰ ـ **قال سمعت ابی یقول** ـ گفت ابو بردہ شنیدم پدر خود را ـ **سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم**

یقول فی شان ساعۃ الجمعۃ ہی ما بین ان یجلس الامام الی ان تقضی الصلوٰۃ ـ میگفت آنحضرت در شان ساعت جمعہ کہ آن ساعت

میان نشستن امام است بر منبر تا گزاردن نماز یعنی از جلوس منبر تا سلام ـ میان دو خطبہ مراد داشتند و احتمال دارد کہ نشستن بعد از

برآمدن بر منبر مراد باشد **رواہ مسلم** ـ روایت کرد این را مسلم ـ و اقوال در تعیین این ساعت بسیار ست تا قریب بچہل میرسد و در شرح

سفر السعادت آن را نقل کردہ ایم و راجح ترین دو قول ازین اقوال دو قول ست یکی میان نشستن خطیب تا گزاردن نماز و دوم

آخر ساعت از روز و در فتح الباری گفتہ کہ ہر قولی کہ جز این دو قول ست یا راجح بیکی ازین دو یا ضعیف الاسناد است

یا مستند با عتبار قائلش ست بی سماع و توفیق و اکثر علما بر ترجیح قول اخیر اند امام احمد گفتہ اکثر احادیث برین جانب اند

ابن عبد البر گفتہ ثابت ترین احادیث درین باب حدیث عبد اللہ بن سلام است و ترجیح کردہ اند او را اکثر ائمہ و نص کردہ شدہ

بران و حدیث ابی موسیٰ اگرچہ در صحیح مسلم مذکور ست و لیکن در اسناد وی سخن ہست و این از جملہ آن ساعتی ست کہ در بعض

احادیث مسلم واقع شدہ است گفتہ شدہ رضی اللہ عنہ بتحقیق نقل است سیدہ است از حضرت فاطمہ زہرا سلام اللہ علیہا

وعلی سائر اہل بیت النبوۃ کہ وی می گماشت خادمہ خود را تا انتظار کند و نگاہبانی نماید آخر ساعت را از روز جمعہ و خبر کند

تا ذکر و دعا کند در وی واللہ اعلم و بعضی گفتہ اند کہ این ساعت در زمان حضرت نبوی صلی اللہ علیہ وسلم بود پس از آن برداشتہ شد

یعنی برطرف کردہ شد و ناپدید ست وی نقل کردہ است ابن عبد البر این قول را از قومی و تضعیف کردہ و صحیح آن ست کہ باقی ست

روز بست صعقہ و صعقہ یعنی ہلاک شدن و اشارت است بقول وی سبحانہ - و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات ومن
فی الارض - پس مراد نفخہ کہ بمقابلہ این مذکور است نفخۂ ثانیہ باشد کہ برای احیا و بیرون آمدن مردہ ہاست از قبور چنانکہ فرمودہ
و نفخ فی الصور فاذا ہم قیام ینظرون - و نفخہ دیگر است کہ سبب فزع و اہوال قیامت است چنانکہ فرمود - و یوم ینفخ فی الصور ففزع
من فی السموات ومن فی الارض - و این مقدم بر نفخۂ صعق است پس سہ نفخہ باشد - و بعضی قائل بہ دو نفخہ شدہ اند لیکن مشہور
سہ نفخہ است یکی برای فزع و یکی برای ہلاک و دیگری برای احیا - فاکثروا علی من الصلوۃ فیہ - و چون روز جمعہ روزی است فاضل
و عظیم الشان ست بسیار بگوئید بر من درود درین روز - فان صلوتکم معروضۃ علی - زیرا کہ درود شما عرض کردہ می شود
بر من بواسطۂ ملائکہ یا بی واسطہ چنانکہ در حدیث آمدہ است - قالوا گفتند صحابہ - یا رسول اللہ وکیف تعرض صلوتنا علیک
وقد ارمت - و چگونہ عرض کردہ شود درود ما بر تو حال آنکہ تحقیق پوسیدہ باشی یعنی استخوان تو پوسیدہ شدہ باشد کنایت است از موت و زوال
ادراک - قال یقولون بلیت - این قول راوی است یعنی میگوید صحابہ میگفتند بقول خود ارمت یعنی بلیت بفتح با و کسر لام و فتح
تا یعنی کہنہ شدی و پوسیدہ شدی و تحقیق لفظ ارمت و ضبط آن اختلاف بسیار است و آنچہ در اکثر نسخ مصحح مشکوٰۃ ضبط
کردہ اند دو وجہ است یکی ارمت بفتح ہمزہ و کسر را و اسکان میم و فتح تا مخففہ بر وزن علمت و دیگر ارمت بفتح ہمزہ و کسر را
و فتح تا [illegible] بلفظ مجہول یعنی پوسیدہ گردانیدہ شدی و تفسیر بلیت موافق وجہ اول است مگر آنکہ بلیت بلفظ مجہول با سکون تا
خوانند - قال ان اللہ حرم علی الارض اجساد الانبیاء - گفت آن حضرت بدرستی کہ خدای تعالیٰ حرام گردانیدہ است بر زمین تناول اجساد
پیغمبران را کنایت است از حیات چنانکہ تصریح در فصل ثالث از حدیث ابی الدرداء [illegible] و حیات انبیاء متفق علیہ است
ہیچکس را در وی خلافی نیست حیات جسمانی دنیاوی حقیقی نہ حیات معنوی روحانی چنانکہ شہدا راست و درین حدیث
کہ فرمود ان اللہ حرم علی الارض اجساد الانبیاء اشارت است بدان اگرچہ در بعض [illegible] کہ در عرض صلوٰۃ و حصول علم و ادراک
حیات روحانی نیز کافی است ولیکن مذہب ہمان است کہ گفتہ شد و تحقیق این مسئلہ در تاریخ مدینہ کہ مسمی است بجذب القلوب
الی دیار المحبوب ذکر کردہ شدہ است از آنجا باید جست - رواہ ابو داود والنسائی وابن ماجہ والدارمی والبیہقی فی الدعوات الکبیر

وعن ابی ہریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الیوم الموعود یوم القیامۃ والیوم المشہود یوم عرفۃ والشاہد یوم الجمعۃ
در قرآن مجید آمدہ والیوم الموعود و شاہد و مشہود تفسیر فرمود آنحضرت بآنکہ مراد بیوم موعود روز قیامت است کہ حق سبحانہ تعالیٰ
خبر دادہ است بآمدن وی و وعدہ کردہ است مومنان را بجزا از آمدن وی و ہنگام بہشت و مراد بیوم مشہود روز عرفہ است
زیرا کہ مومنان حاضر می شوند او را از آفاق و حاضر می شوند ملائکہ و مشہود یعنی محضور است و مراد بشاہد روز جمعہ است کہ حاضر می شود
بر خلق و می آید و گویا کہ تسمیہ روز عرفہ بمشہود و تسمیہ روز جمعہ بشاہد بجہت آن است کہ مردم در روز عرفہ بسوی عرفہ حاضر می شوند
مکانی کہ نسبت بآن روز دارد پس وی مشہود باشد و در روز جمعہ ایشان بر جای خود اند و یوم حاضر می آید بایشان
پس وی شاہد باشد و مفسران شاہد را بخلق نیز تفسیر میکنند کہ حاضر می آید روز قیامت و مشہود را بحضرت کہ مشاہدہ کردہ می شود

در وے از عجائب امور یا مراد بشاهد پیغمبر است و بمشهود امت خود و صاحب آن و یا مراد بشاهد این امت و بمشهود امم دیگر
یا خالق و خلق یا عکس زیراکه خالق مطلع است بر احوال مخلوقات و مخلوقات شاهد اند بر وجود وے و صفات وے یا
یوم عرفه و حجاج یا روز جمعه و اهل آن یا هر یوم و اهل وے و کذا فی تفسیر البیضاوی و ظاهر آن است که این تاویلات از محتملات
لفظ اند که ممکن است حمل آن بران و تفسیر همان است که مسند است بآن حضرت صلی الله علیه وسلم اگر صحیح باشد اسناد آن
والله اعلم - وما طلعت الشمس ولا غربت علی یوم افضل منه - و طلوع نکرد آفتاب و نه غروب کرد بر روزے که فاضل تر
از روز جمعه باشد - فیه ساعة لا یوافقها عبد مؤمن یدعو الله بخیر الا استجاب الله له - و درین روز ساعتے است که موافق
نیفتد و در نیابد آن ساعت را بنده که دعا کند بامر خیر مگر آنکه قبول کند خداے تعالی دعاے او را - ولا یستعیذ من شیء
الا اعاذه منه - و پناه نجوید از چیزے از شر مگر آنکه پناه دهد خداے تعالی و نگاه دارد او را از ان شر - رواه احمد والترمذی و
قال - و گفت ترمذی - هذا حدیث غریب - لا یعرف الا من حدیث موسی بن عبیدة و شناخته نمی شود این حدیث مگر از
حدیث موسی بن عبیده بضم عین و فتح با - و هو یضعف - و این موسی بن عبیده ضعیف گردانیده می شود و نسبت بضعف
کرده می شود در روایت حدیث او را و اما تحقیق آن است که در وے اختلاف است نسائی و غیره او گفته اند که وے ضعیف است
و احمد گفته است که وے ثقه است اما حدیث او صحیح نیست بجهت بعضے از رواة وے و حدیث او را ترمذی
و ابن ماجه روایت کرده اند و وفات وے سنه اثنین و خمسین و مائة و گفته اند که از قبر وے بوے مشک و عنبر
فائح بود و در بند [illegible] وے بود و دران وقت جماعة مشتاقه عنبر بود

الفصل الثالث - عن ابی لبابة بضم لام و تخفیف باے موحده و وسطے نام او رفاعه بکسر را - بن عبد المنذر
صحابی مشهور است احوال وے در تائب شدن او [illegible] در پاره ذکر کنیم انشاء الله تعالی - قال قال النبی صلی الله علیه وسلم ان یوم الجمعة
سید الایام و اعظمها عند الله - سید کنی روزها ست روز جمعه و بهتر روزها و بزرگ تر آنهاست نزد خدا - و هو اعظم عند الله من یوم الاضحی
و یوم الفطر - و روز جمعه بزرگ تر است نزد خدا از روز عید قربان و عید رمضان این حدیث صریح است در فضیلت یوم الجمعة بر سائر
ایام و [illegible] یوم عرفه مگر گویا ذکر یوم اضحی متضمن ذکر او است یا یوم اضحی را افضل از عرفه داریم والله اعلم فیها خمس خلال -
و در روز جمعه پنج خصلت است - خلق الله فیه آدم و اهبط الله فیه آدم الی الارض و فیه توفی الله آدم - و در روز جمعه پیدا کرد خدا
آدم را و فرود آورد در وے آدم را و در وے میرانید خدا آدم را - و فیه ساعة لا یسأل العبد فیها شیئا الا اعطاه - و در روز جمعه
ساعتے است که نطلبد بنده دران ساعت چیزے را مگر آنکه بدهد او را - ما لم یسأل حراما - مادام که نطلبد چیزے را که حرام است
و نا مشروع است - و فیه تقوم الساعة - و در روز جمعه برپا می شود قیامت - ما من ملک مقرب - نیست هیچ فرشته نزدیک
گردانیده شده بجناب حق - ولا سماء ولا ارض - و نیست هیچ آسمانے و نه هیچ زمینے - ولا ریاح ولا جبال ولا بحر - و نه بادها و نه
کوهها و نه دریا - الا هو مشفق من یوم الجمعة - مگر آنکه او ترسنده است از روز جمعه یعنی از ناگهان برپا شدن قیامت درین روز

از اینجا معلوم می شود که باد و دریا و کوه و زمین و آسمان همه را علم بر جمعه و قیامت و آمدن وی است و در روز جمعه ترسیده اند و همه علم و ادراک دارند
چه بهشت خاک و آب و باد و آتش نیز داده اند به پامن وقومرده باحق زنده اند. رواه ابن ماجه وروی احمد عن سعد بن معاذ. روایت کرد
این حدیث را ابو لبابه ابن ماجه و روایت کرده است احمد از سعد بن معاذ این حدیث را که ان رجلا من الانصار اتی النبی - که مردی
از انصار آمد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فقال اخبرنا عن یوم الجمعة ماذا فیه من الخیر - پس گفت آن مرد خبر بده ما را از روز جمعه که چه چیز است
در وی از خیر و خوبی - قال فیه خمس خلال وساق الی آخر الحدیث - گفت آن حضرت در وی پنج خصلت است و راند کلام را تا آخر
حدیث که مذکور شد - وعن ابی هریرة قال قیل للنبی صلی الله علیه وسلم لای شیء سمی یوم الجمعة - گفت ابو هریره گفته شد
مر آن حضرت را که از چه چیز و به چه جهت نامیده شد روز جمعه - قال لان فیها طبعت طینة ابیک آدم - گفت آن حضرت از جهت اینکه
نامیده شد جمعه که در وی ساخته شد گل پدر تو که آدم است و سرشته شد و جمع کرده شد خلقت وی - و گفته اند که مراد از طبع طینت آدم
گردانیدن وی است را بگردانیدن وی به صورت مخصوصه به وی - وفیها الصعقة والبعثة - و در وی جمعه هلاک شدن و مردن خلق را
و برانگیختن ایشان بعد از مردن از اینجا معلوم می شود که مراد از نفخه که در حدیث اول با صعقه مذکور شد بعث و احیاست - وفیها البطشة
و در روز جمعه است بطشه گفته اند که مراد آن روز قیامت است چنانکه فرمود - یوم نبطش البطشة الکبری - و ذکر این بعد از
صعقه و بعثه برای تاکید است و بطش بمعنی اخذ قوی شدید - واگر مراد بان اخذ و بطش الهی تعالی مر بندگان را بعد از بعث و حشر
مراد دارند درست باشد - و بعضی گفته اند که مراد از بطشه بطش مشرکان است روز بدر که آن نیز در روز جمعه بود - وفی آخر ثلث ساعات
منها ساعة - و در آخر سه ساعت از ساعات جمعه ساعتی است که من دعا الله فیها استجیب له - کسی که دعا کند خدای تعالی را
در آن ساعت قبول کرده می شود دعا برای او پس چون این امور عظام در این روز جمع شده آن را جمعه خوانده اند - رواه احمد
وعن ابی الدرداء قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اکثروا الصلوة علی یوم الجمعة - بسیار گوئید درود بر من در روز
جمعه - فانه مشهود تشهده الملائکة - زیرا که به درستی که روز جمعه حاضر کرده شده است حاضر می شوند او را فرشتگان جهت برکت
وان احدا لم یصل علی الا عرضت علی صلوته - و به درستی که هیچ یکی درود نمی فرستد بر من مگر آنکه عرض کرده می شود و ظاهر گردانیده
می شود بر من درود آنکس همیشه پس در این روز جمعه که افضل واشرف ایام است بطریق اولی و احتمال دارد که در روز جمعه عرض
واجب ولازم باشد و بر وجه کمال بود و این مخصوص بهمین روز باشد والله اعلم - حتی یفرغ منها - تا آنکه فارغ شود از صلوة یعنی
تا آن زمان که در دنیا ست و چندانکه میسر است عرض می کنند تا خود از آن فارغ شود و ترک کند - قال - گفت ابو الدرداء قلت
وبعد الموت - گفتم بطریق استفهام و استبعاد و پس از موت عرض میکنند - قال - گفت آنحضرت - ان الله تعالی حرم علی الارض
ان تاکل اجساد الانبیاء - به درستی که خدای تعالی حرام گردانیده است بر زمین خوردن تنهای پیغمبران را - فنبی الله
حی یرزق - پس پیغمبر خدا زنده است بحقیقت حیات دنیاوی تا آنکه روزی داده می شود روزی حسی این تتمه کلام آنحضرت یا قول
ابی الدرداء است بعد از روایت حدیث برای تاکید اثبات حقیقت حیات و برای ترغیب صلوة بر آن حضرت

در وقت سماع ندا و اختلاف کرده‌اند که مراد بندا اذان اول ست یا اذان خطبه مختار اول ست و بعض گویند ثانی زیرا که در زمان
آن حضرت صلی الله علیه وسلم همین یک اذان بود و تفصیل این کلام در باب خطبه و صلوة بیاید. رواه ابو داود. وعن ابی هریرة
عن النبی صلی الله علیه وسلم قال الجمعة علی من آواه اللیل الی اهله. جمعه فرض ست بر کسی که جای دهد و در آرد و باز گرداند او را شب بسوی
اهل خانه وی یعنی جمعه واجب ست بر کسی که باشد میان وطن او و میان جایی که گزارده می‌شود جمعه این قدر مسافت که بعد از ادای
جمعه بوطن خود پیش از شب رجوع تواند کرد و می‌تواند باز آمد و شب در خانه خود کرد و این را مسافت. و این حکم نیز بخلاف
مسافت قصر که بر وی مسافر می‌گردد و بعضی گفته‌اند که باین قائل ست امام ابوحنیفه و اصحاب وی بشرط آنکه وطن وی
داخل دیوان مصری باشد که گزارده می‌شود در وی جمعه و اگر وطن او در دیوان دیگر باشد غیر دیوان این مصر واجب نگردد آمدن.
رواه الترمذی وقال هذا حدیث اسناده ضعیف. و گفته است ترمذی که این حدیثی ست که اسناد وی ضعیف است
وعن طارق بن شهاب. اشجعی کوفی ست و یافت جاهلیت و دید آنحضرت را و نشنید از وی صلی الله
علیه وسلم گویا در غزا کرد در خلافت ابی بکر و عمر رضی الله عنهما سی و سه یا سی و چهار غزوه و سریه روایت دارد از حضرت ابی بکر و عمر
رضی الله عنهما مات سنة اثنین وثمانین وقیل ثلث وثمانین. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجمعة حق واجب علی کل مسلم فی جماعة.
جمعه حق واجب ست بر هر مسلمان در جماعت یعنی جماعت در جمعه فرض ست و جمعه بی جماعت درست نیست. الا علی اربعة. مگر
بر چهار کس که واجب نیست. عبد مملوک. بنده که در ملک کسی ست و در تصرف دیگری باین علت فرض نیست جمعه را از وی
باز گرداند. او امرأة. دوم زن بجهت حق زوج و وجوب ناموس اگرچه زنان در زمان آن حضرت برای نماز جماعت می‌آمدند
ولیکن فرضیت جمعه از ایشان ساقط کردند از جهت کثرت ازدحام مردم. او صبی. سوم کودک نابالغ از جهت عدم تکلیف بر وی
او مریض. چهارم بیمار از جهت ضعف و ناتوانی و دفع ضرر و بعضا فروانی و اعذار دیگر جمعه فرض نیست چنانکه در احادیث دیگر
واقع شده است ظاهرا سقوط فرضیت از ایشان بتدریج و ترتیب واقع شد. رواه ابو داود وفی شرح السنة بلفظ المصابیح
عن رجل من بنی وائل. روایت کرد این حدیث را بلفظ مذکور ابو داود و در شرح السنة بلفظی دیگر که در مصابیح با آن لفظ مذکور
از وی از بنی وائل که خصوص نام او را ذکر کرده

الفصل الثالث

عن ابن مسعود. ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لقوم یتخلفون عن الجمعة. روایت ست
از عبدالله بن مسعود که آن حضرت گفت مر گروهی را که پس می‌مانند از نماز جمعه و حاضر نمی‌شوند آن را. لقد هممت ان آمر رجلا یصلی
بالناس. هر آینه بتحقیق قصد کردم من که بفرمایم مردی را که بگزارد نماز جمعه را بمردم و امامت کند ایشان را. ثم احرق علی رجال
یتخلفون عن الجمعة بیوتهم. پس من باین کار مشغول شوم که بسوزانم بر مردانی که حاضر نمی‌شوند جمعه را خانه‌های ایشان را. مثل
این حدیث و شان تخلف از نماز عشا و فجر یا بیش گذشت و احرق بتشدید و تخفیف از تحریق و احراق هر دو روایت است.
رواه مسلم. و درین حدیث دلیل است بر آنکه امام را می‌رسد که اگر مهم ضروری باشد یکی را خلیفه سازد و خود بآن مهم مشغول گردد چنانچه

در حکم لغو داشتہ است بجہت شاغل شدن آن از استماع خطبہ چنانکہ کلام شاغل است ازان و مراد بمس حصی بازی کردن ست بدان بجہت بازی یا ہموار کردن آنہاست بر زمین سبب ضرورتی تا سجدہ کند بران و بعض گفتہ اند مراد گردانیدن سنگریزہ ہا و شمار کردن تسبیح ست بدان و این نیز سبب نہی از کلام نزد خطبہ ۔ رواہ مسلم ۔

وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا کان یوم الجمعۃ وقفت الملائکۃ علی باب المسجد یکتبون الاول فالاول ۔ چون می باشد روز جمعہ می ایستند فرشتگان بر در مسجد جمعہ می نویسند نام ہر کہ پیشتر می آید بترتیب ۔ ومثل المہجر کمثل الذی یہدی بدنۃ ۔ و قصہ و حال بہجر چون حال کسیست کہ میفرستد شتری را بمکہ برای قربانی کہ از ہمہ فاضل تر است والتہجیر بفتح ہا و کسر جیم مشددہ آنکہ بہجر در گرمای سخت یعنی در اول وقت و سے کہ برآیندہ است و بدین تفاوت نام اینجا میفرستند بمکہ و جمع وے بدنات بضمتین ۔ ثم کالذی یہدی بقرۃ ۔ پستر حال آنکس کہ از پس وے می آید چو حال کسیست کہ میفرستد گاوے را و بدنہ نزد جماعۃ از علما و شافعی از ایشان ست نام شتر ست و این حدیث دلیل آن ست کہ بقرہ مقابل بدنہ ذکر کردہ و نزد جمہور اہل لغت و بعضی از فقہا و ابو حنیفہ از ایشان ست شامل ست شتر را و گاو را و جوہری گفتہ کہ بدنہ نام ناقہ یا بقرہ است کہ قربان کردہ می شود بمکہ بدنہ بجہت آن می گویند کہ فربہ می سازند وی را و سمین دارد می شود و در حدیث مذکور ست البدنۃ مقابلہ بالبقرۃ ۔ ثم کبشا ۔ بعد ازان ہر کہ پستر ازان می آید حال او چو حال کسیست کہ میفرستد قچقار را یعنی مشاۃ را و ذکر کبش بجہت آن باشد کہ وے افضل است از اقسام شاۃ ۔ ثم دجاجۃ ۔ پستر آنکہ تصدق میکند ماکیان را و دجاجہ بفتح دال و کسر آن و بضم نیز گویند و فتح افصح است ۔ ثم بیضۃ ۔ پستر آنکہ تصدق میکند بیضہ را ۔ فاذا خرج الامام ۔ پس چون بیرون می آید امام برای خطبہ ۔ طووا صحفہم ویستمعون الذکر ۔ می پیچند فرشتگان نامہ خود را کہ مردم را نام نویسی کردہ اند و استماع میکنند ذکر یعنی خطبہ را و در روایتی مسلم را فاذا جلس الامام ۔ چون می نشیند امام بر منبر تا کہ ابتدای خطبہ نزد خروج ست و انتہای او نزد جلوس و درین اختلاف از روی سوال و جواب بسیار است در شرح ذکر کردہ شدہ ۔ متفق علیہ ۔

وعنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا قلت لصاحبک یوم الجمعۃ انصت والامام یخطب فقد لغوت ۔ وقتی کہ گوئی تو مر یار خود را کہ با تو نشستہ است روز جمعہ خاموش باش و سخن مکن و حال آنکہ امام خطبہ میخواند پس بتحقیق لغو کردی تو زیرا کہ سخن کردی نزد خطبہ و این نہی کہ بدیگرے امر کنند و خود نکنند شناعتی دارد کہ اشارت بلم تقولون ما لا تفعلون است و ازینجا معلوم می شود کہ تکلم ممنوع است اگرچہ بطریق امر معروف و نہی منکر باشد زیرا کہ اشارت در مقصود کافی ست و تکلم عبث ست ۔ متفق علیہ ۔ و ازینجا معلوم می شود کہ انصات واجب ست و تفصیل کلام درین مقام آن ست کہ انصات واجب ست نزد اکثر علما و امام ابو حنیفہ از ایشان ست و نزد بعض مستحب ست و امام شافعی از ایشان ست و در مذہب لذا گفتہ اند کہ شافعی را درین مسئلہ دو قول ست و ہمچنین از امام احمد دو قول آمدہ و ابن عبد البر نقل کردہ اجماع بر وجوب انصات مگر از قلیلی از تابعین و این قول غریب ست انتہی و ترمذی گفتہ مکروہ داشتہ اند اہل علم تکلم در وقت خطبہ و اختلاف کردہ اند در رد سلام و تشمیت عاطس بعضی رخصت دادہ اند و بعضی مکروہ داشتہ اند انتہی و مذہب ما آن ست کہ از وقت خروج امام برای خطبہ تا شروع در نماز صلوٰۃ و کلام ہر دو حرام ست و اگر کسی در نماز باشد و امام شروع کند در خطبہ قطع کند نماز را بر سر دو رکعت و نزد صاحبین باک نیست بکلام بعد از خروج امام پیش از شروع در خطبہ و بعد از نزول او از منبر

پیش از آنکه تکبیر احرام بیارد زیرا که کراهت از جهت منع استماع بوده و نیست محل حرمت استماع در این دو وقت و ترمذی حدیثی آورده در تکلم بعد از نزول امام بخلاف صلوة که او را امتداد هست و شاید که میسر نگردد قطع وی تا وقت شروع در خطبه و امام ابوحنیفه را دلیل حرمت هر دو حدیثی ست که وارد شده است و شان هر دو و کلام نیز گاهی میسر نمی گردد قطع وی بتکلم لذت و امام مالک در موطا روایت کرده است اذا خرج الامام فلا صلوة ولا کلام و اقوال صحابه نیز برین ست و قول صحابی حجت است نزد ما و واجب است تقلید آن و گفته اند که مراد نماز نفل ست و قضای فائته مکروه نیست و اختلاف کرده اند در کسی که دور نشسته است چنانکه خطبه نمی شنود و مختار و جوب سکوت است و بعض گفته اند احسن آن ست که مشغول گردد بذکر و تسبیح و تهلیل و حرام ست اکل و شرب و کتابت و مکروه است تشمیت عاطس و رد سلام و در رد است ازابی یوسف مکروه نبود زیرا که اینها فرض اند جواب میگویند که اینها فرض اند در هر وقت مگر نزد سماع خطبه از جهت عدم اذان در اینجا و در ورود در نفس خود نظر شد تا اشتغال از سماع خطبه نگردد و هو الصواب و همچنین حکم نزد رسیده و در منکر با شارت چشم و دست مکروه و هو الصحیح و در نظر بکتابت و اصلاح آن بقلم روایتی آمده است ازابی یوسف کذا قال الشیخ ابن الهمام و کلام و تتمه این در آخر باب خطبه بیاید انشاء الله تعالی **وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم** لا یقیمن احدکم اخاه یوم الجمعة ثم یخالف الی مقعده فیقعد فیه — باید که برنمی خیزاند یکی از شما برادر خود را روز جمعه پس قصد کند و بیاید بجای نشستنگاه وی پس بنشیند در وی — ولکن یقول افسحوا — ولیکن بگوید بگشاده کنید جای را فراخ سازید در آن مجلس تا بنشیند — رواه مسلم

الفصل الثانی — عن ابی سعید وابی هریرة قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اغتسل یوم الجمعة

کسی که غسل کند روز جمعه و در بعض طرق آمده غسل الجنابة و مراد آن نزد اکثر آن ست که غسل کند مثل غسل جنابت از روی استیعاب و سنن و آداب چنانکه برای جنابت غسل میکند و بعضی گفته اند که این اشارت ست بمستحب جماع در این روز از برای تسکین نفس از خواطر رسیده و سد باب نظر حرام و موید این ست روایت غسل بتشدید در حدیث آینده — ولبس من احسن ثیابه — و پوشید از نیکوترین جامه های خود و ظاهر آن ست که مراد نفیس تر و آراسته تر و دوست تر نزد وی بود از آنکه نامشروع نباشد و بعض گویند مراد جامه سفید ست که محبوب ترین جامه ها بود نزد رسول خدا صلی الله علیه وسلم — ومس من طیب ان کان عنده — و مساس کند از بوی خوش اگر باشد نزد وی — ثم اتی الجمعة فلم یتخط اعناق الناس پس بیاید بجمعه پس نگذرد گردنهای مردم را و پامال نکند آن را — ثم صلی ما کتب الله له — پس نماز گزارد آنچه نوشته و تقدیر کرده است خدای تعالی برای وی از نماز نفل و سنت — ثم انصت اذا خرج امامه حتی یفرغ من صلوته — پس خاموش شود و گوش دارد وقتی که بیرون آید امام وی برای خطبه تا آنکه فارغ شود از نماز خود — کانت کفارة لما بینها وبین الجمعة التی قبلها — باشد این اعمال پوشنده گناهان را که میان این جمعه اند و میان جمعه که پیش از این جمعه بود — رواه ابوداود — **وعن اوس بن اوس** صحابی ثقفی است نزول کرده شام را و مرد دو وی روایت کرده از آن حضرت در فضل جمعه و اغتسال آن حدیثی — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم

غسل یوم الجمعة تشدید و تخفیف هر دو روایت است و تشدید احتمال دارد مبالغه را و احتمال دارد حمل و بعث مرأة را به غسل
بجماع و تخفیف با وجه قول او — واغتسل یا برای تاکید است یا مراد به غسل شستن سر است بخطمی و جز آن زیرا که عرب را موی سر
بسیار است که در شستن آن کلفت است و باغتسال شستن تمام بدن — وبکر وابتکر — و بیاید نماز را در اول وقت و ادراک کند اول خطبه را
باکر است برای تاکید و بعضی گفته اند بکر یعنی تصدق کند پیش از برآمدن بجمعه و گفته اند بکر یعنی رفت در ساعت اول و ابتکر
یعنی کرد فعل مبکران را از اشتغال بصلوة و ذکر و بعضی گفته اند بکر یعنی دیگر است را حاصل و باعث شد به بامداد به سبب رفتن آن را
ومشی ولم یرکب — و پیاده رفت و سوار نشد — ودنا من الامام — و نزدیک شد از امام بجهت تخطی رقاب — فاستمع — پس شنید
خطبه را — ولم یلغ — و لغو نکرد و سخن لایعنی نگفت یعنی انصات کرد — کان له بکل خطوة عمل سنة — باشد او را بهر گام ثواب عبادت
یکسال اجر صیامها وقیامها — پاداش روزه یکسال و نماز شب یکسال یعنی این چنین عمل که صیام دهر و قیام لیل است و این تحقیق
مخصوص نماز جمعه است با این شرایط که مذکور شد و در رفتن به مسجد برای نماز پنجگانه نیز در هر گام رفع درجه و کتابت حسنه و محو سیئة
آمده و جمعه در هر گام اجر ثواب یکسال قیام لیل و صیام نهار است و در کتاب سفر السعادت خاصیتهای روز جمعه جمع کرده آنرا
با زیادتی های دیگر که در شرح ذکر یافته آنجا باید دید — رواه الترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجه — وعن عبدالله
بن سلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما علی احدکم ان وجد ان یتخذ ثوبین لیوم الجمعة — چیست بر یکی از شما اگر وسعت یابد
اگر بیابد وسعت گرد و بگیرد و بسازد دو جامه برای روز جمعه — سوی ثوبی مهنته — جز دو جامه خدمت خود
و کسر آن و سکون ها بمعنی خدمت و ابتذال مراد جامه هاست که می پوشد وے همیشه در خانه که بآن خدمت خانه و کار و بار آن
میکنند و درین دلیل است بر آنکه اگر کسی چیزی زائد بر حاجت گیرد برای غرضی که راجح بکمال دینی گردد منافی قول نبوده
نیز دو جامه بود که مخصوص برای جامه پوشیده — رواه ابوداود وابن ماجه ورواه مالک عن یحیی بن سعید روایت کرده
این حدیث را امام مالک از یحیی بن سعید انصاری تابعی — وعن سمرة بن جندب — بفتح سین و ضم میم و جندب بضم جیم و سکون
نون و ضم دال و فتح آن صحابی مشهور است و کثیر الحدیث است روایت میکنند از وے حسن و ابن سیرین مات بالبصرة سنة
تسع وخمسین وقیل سنة ستین و والی بود بصره از جانب معاویه — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم احضروا الذکر — حاضر شوید
ذکر یعنی خطبه را — وادنوا من الامام — و نزدیک شوید از امام باستماع در صف اول و نزدیک آن — فان الرجل لا یزال یتباعد
حتی یؤخر فی الجنة وان دخلها — زیرا که مرد همیشه دور میشود از مواضع فضائل و مواقع خیرات تا آنکه پس افگنده میشود
در بهشت از اعالی درجات اگرچه درآید بهشت را — رواه ابوداود — و درین ترغیب است بر طلب اعالی امور و زجر است
از سکون و آرام بادنی آن ابیات همت بلند دار که نزد خدا و خلق باشد بقدر همت تو اعتبار تو ترا ز کنگره عرش میزنند صفیر
ندانمت که درین دامگه چه افتاده است — وعن معاذ بن انس الجهنی عن ابیه این چنین واقع شده است در نسخ مشکوة و صواب آن
آنست که گوید عن سهل بن معاذ بن انس الجهنی زیرا که معاذ صحابی است و پدر وے صحابی نیست پس معاذ عن ابیه درست نباشد

واجب باشد یا سنت نه شرط که چیزی که کفایت نکند وصاحبین میگویند که لابد است از ذکر طویل که آن را خطبه میگویند در عرف
تسبیح و تحمید و را خطبه نمیگویند و شافعی گفته که جائز نیست تا نخوانند دو خطبه و از امیرالمؤمنین عثمان رض آورده اند که چون بخطبه ایستاد
گفت الحمد لله و بگریست شد پس فرود آمد و نماز بگزارد و هیچکس بر وی انکار نکرد پس اجماع شد بر جواز آن و قصه وی رضی الله
عنه آن ست که چون بار اول خطبه بعد از خلافت خود برخاست و بمنبر برآمد گفت الحمد لله و بسته شد و گفت ابوبکر و عمر رض این مقام را
مقالی مهیا می ساختند و شما با امام فعال محتاج ترید از امام قوال و نزدیک است که بیاید شما را خطبه ها بعد ازین بسیار و خواهد
خدای تعالی مر او شما را و شیخ ابن الهمام گفته که قصه عثمان شناخته نشده است در کتب حدیث و نه در کتب فقه والله اعلم

الفصل الاول عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یصلی الجمعة حین تمیل الشمس - بود آنحضرت که می گزارد نماز
جمعه را هنگام میل کردن آفتاب بجانب مغرب یعنی وقت زوال و این بر تقدیر عدم اشتداد حر بود و بر تقدیر اشتداد حر تبرید
میکرد چنانکه در حدیث دیگر از انس بیاید و مقصود آن ست که پیش از زوال نمیگزارد و در روایتی از امام احمد آمده که وی
تجویز کرده است نماز جمعه را پیش از زوال چنانکه نماز عید و هیچ کسی از علما موافقت نکرده است او را درین قول - رواه
البخاری - وعن سهل بن سعد قال ما کنا نقیل ولا نتغدی الا بعد الجمعة - روایت است از سهل بن سعد ساعدی انصاری
که از مشاهیر صحابه و آخر کسی که وفات یافته است از صحابه بر قول مشهور در مدینه او ست سنه احدی و تسعین و در وقت رحلت
آنحضرت پانزده ساله بوده گفت نبودیم ما که قیلوله میکردیم و نه طعام چاشت میخوردیم مگر بعد از نماز جمعه قائله نصف نهار را گویند
و قیلوله خواب نصف نهار را گویند کذا فی القاموس و ازهری گفته که قیلوله و مقیل استراحت در نصف نهار خواب باشد یا نه و تغدیه
در اواقامت سنت نیز همین ست و این حدیث فی الجمله تائید مذهب امام احمد میکند و لیکن مقصود بیان اهتمام ایشان جمعه و تبکیر بدان
تا اول وقت بدان میرسند متفق علیه - وعن انس قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اشتد البرد بکر بالصلوة واذا اشتد الحر
ابرد بالصلوة - بود آنحضرت چون سخت می شد سردی یعنی چون سخت می بود گرمی شتابی میکرد برای نماز و در اول وقت
میگزارد و چون سخت می شد گرمی سردی میکرد و نماز و پس از اول وقت می کرد یعنی الجمعة میخواهد بنماز جمعه را گویا این حدیث
در نماز جمعه وارد شده است والاحکم ظهر نیز همین ست چنانکه در باب اوقات الصلوة گذشت - رواه البخاری - وعن السائب
بن یزید صحابی صغیر ست حلیف بنی امیه یا بنی عبد شمس حاضر شد حجة الوداع را همراه پدرش و وی هفت ساله بود و روایت
میکند از پدرش قلیل الحدیث ست گردانیده او را عمر رضی الله عنه عامل بر سوق مدینه مات سنة ثمانین وقیل ست و ثمانین
وهو آخر من مات من الصحابة بالمدینة علی قول - قال کان النداء یوم الجمعة اوله اذا جلس الامام علی المنبر علی عهد رسول الله
گفت بود اذان روز جمعه اول وی وقتی که می نشست امام بر منبر در زمان پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم
وابی بکر وعمر فلما کان عثمان وکثر الناس - پس هرگاه که موجود شد زمان خلافت عثمان و بسیار شدند مردم - زاد النداء
الثالث علی الزوراء - زیاده کرد اذان سوم را بر زوراء که نام جائی بلند ست در بازار مدینه نزدیک بمسجد شریف

رواه البخاری — بدانکه در زمان شریف نبوت سنت آن بود که وقتی که آنحضرت صلی الله علیه وسلم مے آمد و بر منبر
می نشست اذان می گفتند و پیش از وے در اول درآمدن وقت اذانے نبود و همچنین بود در زمان شیخین ابی بکر و عمر رضی الله
عنهما چون امیر المؤمنین عثمان کثرت مردم مشاهده کرد و تباعد و تفرق و اشتغال ایشان بکارها ملاحظه نمود در زمان آنحضرت
همه در مسجد و در ملازمت شریف حاضر مے بودند استحسان نمود که پیش از وقت خطبه نیز اذانے گفته شود تا مردم از دور
بشنوند و در وقت خطبه حاضر آیند و اختلاف است فقهاء را که معتبر در وجوب سعی و حرمت بیع اذان وقت خطبه است
زیرا که او است اصل در تشریع یا این اذان اول محدث اگرچه در وقتش گفته باشند اصح آن است که همین معتبر است زیرا که مقصود
که اعلام است بوے حاصل شده کذا فی الهدایة بدانکه ندای اول عثمانی را در بعض احادیث ثانی گفته اند باعتبار حدوث اگرچه اول است
باعتبار فعل و بعضی از فضلا استغراب در عبارت نموده گفته اند که اول ثانی است و ثانی اول و در بعض احادیث ثالث نیز گفته
چنانکه درین حدیث کتاب و آن باعتبار تسمیه اقامت است باذان باعتبار اعلام که معنی لغوی اذان است و باین اعتبار
واقع شده است که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم دو اذان بود و در بعض روایات آمده است که اذان اول در زمان
امیر المؤمنین عمر حادث شده و تا زمان امیر المؤمنین عثمان استمرار یافته لیکن در زمان عمر مجرد اعلام بود و عثمان امر کرد که بلفظ
اذان گویند و بر هر تقدیر آنچه خلفاے راشدین کرده باشند آنرا بدعت نباید گفت و اطلاق سنت بران آمده است چنانکه سنت
ابی بکر و عمر و سنة الشیخین واقع شده است و در کلام بعض اطلاق بدعت بران واقع شده باعتبار آنکه امرے محدث است
که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و مقصود تقبیح و تذمیم آن فعل نیست و اگر بدعت گویند بدعت حسنه خواهد بود کما
قالوا آنچه بعد ازان بدانکه حادث در زمان عثمان رضی الله عنه همان اذانی است که ذکر کرده شد اما اذان دیگر بعد از وے که در وقت
سنت میگویند نه در زمان نبوت بود و نه در زمن صحابه و نه بعد از ایشان هیچ اصل نیست بران و در اکثر دیار اسلام معلوم نیست
که از کسے باز حادث شده و که کرد پس بهتر آن است که سنت هم باذان اولی اکتفا کنند و اگر بقصد اعلام الصلوٰة الصلوٰة سنة رسول الله
صلی الله علیه وسلم گویند کافی است — وعن جابر بن سمرة قال کانت للنبی صلی الله علیه وسلم خطبتان یجلس بینهما بود مر آنحضرت را
دو خطبه که می نشست میان هر دو خطبه آن بمقدارے که قرار می یافت هر عضو بجاے خود و بمقدار سه آیه نرسیده است و روی و ما
از آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این جلسه سنت است نه واجب و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت آمده که خطبه خواند
و نمی نشست یقرأ القرآن ویذکر الناس میخواند قرآن را در خطبه و پند میداد مردم را و یاد میداد آخرت را و احوال آن جهان
را از ثواب و عقاب — وکانت صلوته قصدا وخطبته قصدا پس بود نماز آنحضرت میانه و بود خطبه او میانه یعنی نه بسی دراز و نه کوتاه
و این منافات ندارد با کوتاهی خطبه بنسبت نماز چنانکه در حدیث آینده بیاید — رواه مسلم — وعن عمار روایت است از عمار
بن یاسر که از کبار صحابه است و احوال او در آخر کتاب در باب جامع المناقب بیاید — قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ان طول صلوة
الرجل وقصر خطبته مئنة من فقهه میگفت آنحضرت که درازی نماز مرد و کوتاهی خطبه وی علامت و دلیل فقه و فهم او است و ناشی است از آن

نیز میگویند بضم میم و سکون نون و فتح تحتانیه مخفف حلیف قریش صحابی ست اسلام آورده روز فتح و حاضر شد حنین و طائف
و تبوک را و بود وے رضی الله عنه عامل عمر بر نجران بعد و وفات در اول حجاز - قال سمعت النبی صلی الله علیه وسلم یقرأ علی المنبر -
میخواند آن حضرت بر منبر این آیت را - ونادوا یا مالک لیقض علینا ربک - و فریاد میکنند و بانگ میزنند دوزخیان ای
مالک که نام خازن دوزخ ست گو حکم کند بر ما پروردگار تو بمیرانند یعنی درخواه از پروردگار خود که بمیراند ما را تا از عذاب
خلاص شویم و در قرآن میگوید که جواب میدهد مالک انکم ماکثون این آرزوے شما باطل ست شما درنگ کنندگانید
در آتش و همیشه خواهید بود در وے پس آنحضرت صلی الله علیه وسلم این آیت را میخواند از براے انذار - متفق علیه -
وعن ام هشام بنت حارثة بن النعمان قالت ما اخذت ق والقرآن المجید الا عن لسان رسول الله - روایت است
از ام هشام که صحابیه انصاریه است گفت یاد نگرفتم من سوره ق را مگر از زبان مبارک پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم یقرأها کل جمعة علی
المنبر اذا خطب الناس - میخواند آن حضرت این سوره را هر جمعه بر منبر چون خطبه میخواند براے مردم ظاهر آن ست که مراد از خواندن
در هر جمعه چند گاه خواهد بود که این امراة حاضر شده و شنیده نه آنکه همیشه در مدت عمر در خطبه میخواند و گفته اند که مراد اول این سوره است
زیرا که تمام سوره را در خطبه نخوانده است پس برین تقدیر یاد گرفتن ام هشام را نیز اول سوره خواهد بود والله اعلم - رواه مسلم -
وعن عمرو بن حریث بضم حاء مهمله و فتح را - ان النبی صلی الله علیه وسلم خطب وعلیه عمامة سوداء - روایت است
از عمرو بن حریث که صحابی قرشی ست که آن حضرت را بخردی دیده و از وے حدیث شنیده و آنحضرت دست مبارک
خود را بر سر وے مالیده و دعاء برکت کرده و در وقت وفات آن حضرت دوازده ساله بود که آنحضرت خطبه خواند
و بر سر وے دستار سیاه بود - قد ارخی طرفیها بین کتفیه - در حالیکه تحقیق فروهشته بود هر دو طرف عمامه را میان
دو شانه خود و تحقیق این مسئله در باب اللباس بیاید انشاء الله تعالی و کتفیه بلفظ تثنیه است در جمیع نسخ مسلم و همچنین
در جمع بین الصحیحین حمیدی و کتفه بلفظ افراد نیز آمده است و اول اظهر ست روایة و درایة - یوم الجمعة - این حال در روز
جمعه بود - رواه مسلم - وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو یخطب - گفت جابر گفت آن حضرت
و حال آنکه وے خطبه میخواند - اذا جاء احدکم یوم الجمعة والامام یخطب - چون بیاید یکے از شما یعنی در مسجد روز جمعه و
حال آنکه امام خطبه میخواند - فلیرکع رکعتین - پس باید که بگزارد دو رکعت - ولیتجوز فیهما - و باید که تخفیف کند درین دو
رکعت شافعیه این را حمل کرده اند بر تحیة المسجد که نزد ایشان واجب ست اگرچه نزد خطبه باشد و همچنین نزد امام احمد
و باین حدیث استدلال میکنند بر آنکه و جواب آن که در وقت خطبه نیز آن امر فرموده و نزد حنفیه هرگاه که تحیة المسجد در غیر
وقت خطبه واجب نیست در وقت خطبه بطریق اولی واجب نخواهد بود و همین ست مذهب مالک و سفیان ثوری
و بعضی از جمهور صحابه و تابعین کذا قال النووی و تاویل این حدیث نزد ایشان آن ست که مراد از یخطب اراده خطبه ست
یعنی میخواهد امام که خطبه بخواند نه آنکه بالفعل میخواند بقرینه احادیث صحیحه که دال اند بر حرمت صلوة در وقت خطبه

از حدیث جابر بظهور پیوسته آمده که مردی بمسجد درآمد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند پس گفت آنحضرت آیا نماز کردهٔ یا فلان گفت نکرده ام فرمود بگزار دو رکعت تخفیف کن در آنها و تاویل کرده اند این را که ورود این واقعه پیش از منع صلوة در وقت خطبه بود و یا این مخصوص بآن مرد واقع بود و بعض گویند این قضیه پیش از آن بود که آنحضرت شروع در خطبه کند و گفته اند که این نه در خطبهٔ جمعه بود والله اعلم و شیخ ابن الهمام گفته معارضه این حدیث احادیث دیگر را لازم نمی آید شاید که آن حضرت تعلل کرده باشد خطبه را تا آنکه فارغ شده آن مرد از نماز و واقع همچنین است چنانکه دارقطنی در سنن خود روایت کرده که گفت مرا و را پیغمبر صلی الله علیه وسلم بگزار دو رکعت پس آن حضرت امساک کرد از خطبه تا فارغ گشت آن مرد از نماز و سخن در این باب بسیار است چنانکه از آن در شرح ذکر کرده ایم و استیفای آن در فتح الباری است فلینظر ثمه رواه مسلم وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من ادرک رکعة من الصلوة مع الامام فقد ادرک الصلوة — کسی که دریافت یک رکعت را از نماز با امام پس بتحقیق دریافت نماز را این حکم عام است شامل جمیع صلوة تخصیص بجمعه ندارد و لیکن ایشان تقیید کرده اند آن را بجمعه بقرینه حدیثی که آمده در آخر باب متفق علیه — و در اینجا گفته است کسی که دریافت امام را در جمعه بگزارد با وی آنچه دریافته است و بنا کند بروی جمعه را بدلیل قول وی صلی الله علیه وسلم ما ادرکتم فصلوا و ما فاتکم فاقضوا — مرجع در این باب یعنی با امام بگزارید و آنچه فوت شد قضا کنید آن را و اگر دریافت امام را در تشهد یا در سجود سهو بنا کند بروی جمعه را نزد ابی حنیفه و ابی یوسف و امام محمد گفت اگر دریافت با امام اکثر از رکعت ثانیه را بنا کند بروی جمعه را و اگر دریافت اقل آن را بنا کند بروی ظهر را انتهی و مراد با دراک اکثر رکعت ثانیه ادراک اوست در رکوع نه بعد از بر داشتن سر از آن و شیخ ابن الهمام گفته که دلیل مرشیخین را اطلاق حدیث مذکور است و آنچه روایت کرده شده است که کسی که دریافت رکعتی از جمعه را اضافه کند رکعت را و الا بگزارد چهار رکعت را ثابت نشده

الفصل الثانی

عن ابن عمر قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یخطب خطبتین کان یجلس اذا صعد المنبر حتی یفرغ — بود آن حضرت خطبه میخواند دو خطبه و بود که می نشست چون بر می آمد منبر را تا آنکه فارغ می شد اراه المؤذن این قول راوی ابن عمر است گفت گمان میبرم که گفت ابن عمر حتی یفرغ المؤذن و چون این لفظ یاد ندارد گفت اراه بضم همزه بمعنی اظن — ثم یقوم پس بر می خاست فیخطب پس خطبه میخواند — ثم یجلس پس می نشست — ولا یتکلم — و تکلم نمیکرد و نه دعا نه بقرآن — ثم یقوم پس بر می ایستاد فیخطب پس خطبه میخواند خطبهٔ دوم را — رواه ابو داود — وعن عبد الله بن مسعود قال کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا استوی علی المنبر استقبلناه بوجوهنا — بود آن حضرت که چون می نشست بر منبر پیش می آمدیم با دادرا روی های خود پس سنت آن است که مردم متوجه باشند امام را و خطبه را استماع نمایند و از اینجا این خبر لازم می آید که خطیب مستقبل خواند و اگر مقصود بیان این معنی دارند نیز درست است و لیکن آنچه ذکر کردیم نیز مطابق صحیح است — رواه الترمذی قال هذا حدیث لا نعرفه الا من حدیث محمد بن الفضل — روایت کرد این حدیث را ترمذی و گفت این حدیثی ست

که نمی شناسیم آن را مگر از حدیث محمد بن فضل۔ و هو ضعیف ذاهب الحدیث۔ و وے ضعیف ست و نمی دانست حدیث وے
کنایت ست از سوء حفظ وے

الفصل الثالث۔ عن جابر بن سمرة۔ وے و پدر وے هر دو صحابی اند و وے خواهر زاده سعد بن ابی وقاص ست و مادر وے خالده بنت ابی وقاص روایت میکند از آنحضرت و از پدر خود و از عمر و علی رضی الله عنهم۔ قال کان النبی صلی الله علیه وسلم یخطب قائما ثم یجلس ثم یقوم فیخطب قائما۔ بود آن حضرت که خطبه میخواند ایستاده و می نشست پس می ایستاد پس خطبه میخواند ایستاده۔ فمن نبأك انه كان يخطب جالسا فقد كذب۔ پس کسے که خبر دهد ترا که وے خطبه میخواند نشسته پس بتحقیق دروغ میگوید۔ فقد والله صليت معه اكثر من الفي صلاة۔ پس بتحقیق بخدا سوگند گزارده ام با آن حضرت بیشتر از دو هزار نماز آنچه زود فهم می آید آن ست که مراد نماز جمعه باشد و این درست نیست زیرا که آن حضرت نگزارده مگر نزدیک به پانصد جمعه چه اول جمعه که گزارده بعد از قدوم مدینه بود و مدت اقامت بمدینه ده سال ست پس مراد نمازهای پنجگانه است و مقصود جابر بیان کثرت صحبت ست با آن حضرت۔ رواه مسلم۔ وعن کعب بن عجرة۔ بضم عین و سکون جیم از مشاهیر صحابه حلیف انصار ست و از اصحاب شجره است آورده اند که او را بتے بود که در خانه نگاه میداشت و می پرستید عباده بن الصامت یار او بود روزے درون خانه او درآمد و بت او را بشکست و وے غائب و درآمد نزدیک بود که دشنام کند عباده را پس بفکر در رفت و با خود گفت که اگر این بت فائده و قدرت داشتے از پیش خود را از شکستن باز داشتے پس بیزار از بت پرستیدن و مسلمان شد رضی الله عنه۔ انه دخل المسجد۔ روایت میکند کعب که وے درآمد مسجد را۔ وعبد الرحمن بن ام الحکم۔ که از بنی امیه و اتباع ایشان ست یخطب قاعدا۔ خطبه میخواند نشسته۔ فقال انظروا الی هذا الخبيث۔ پس گفت کعب ابن عجره نگاه کنید بسوے این پلید یخطب قاعدا۔ خطبه میخواند نشسته۔ وقد قال الله تعالی۔ و حال آنکه بتحقیق گفته است خداے تعالی۔ واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا اليها وتركوك قائما۔ چون می بینند ایشان بازرگانی را یا بازی را میروند و پراگنده میشوند بسوے آن و میگذارند ترا ایستاده و قصه آن ست که آن حضرت صلی الله علیه وسلم خطبه میخواند ناگاه قافله از شام آمد و ایام قحط بود پس صحابه بی طاقت شدند و براے دیدن قافله بدر رفتند مگر دوازده کس پس این آیت نازل شد پس ازینجا معلوم می شود که آن حضرت ایستاده خطبه میخواند و قیام در خطبه نزد ابی حنیفه و مالک و احمد سنت است و نزد شافعی و در روایتے از مالک واجب و نزد باقی ائمه قیام در خطبه شرط است مگر کسے را که قدرت ندارد چنانکه نماز را و شیخ ابن حجر در فتح الباری گفته اول کسے که نشسته خطبه خواند معاویه بود در هنگامے که بسیار شد پیه شکم وے و آنحضرت صلی الله علیه وسلم و ابوبکر و عمر و عثمان همه ایستاده خطبه میخواندند و عثمان چون شاق شد بر وے ایستاده میخواند و چون مانده می نشست و خاموش میبود و باز برمیخاست و میخواند و معاویه خطبه اول نشسته میخواند و خطبه دوم ایستاده و آن بحکم ضرورت بود پس حجت نباشد مر کسے را که تجویز میکند نشسته خطبه خواندن اذا کان لعذر۔ رواه مسلم۔ و درین حدیث دلیل ست بر جواز

تغلیظ و تشدید بر کسے کہ ارتکاب میکند حرام را یا مکروہ را زیرا کہ ارتکاب خلاف چیزے کہ مداومت کردہ بران پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بے ضرورت مبنی از خبث باطن ست۔ **وعن عمارۃ** بضم عین و تخفیف میم۔ **بن رویبۃ** بضم راء و فتح واو و سکون یا۔ انہ رای بشر بن مروان علی المنبر رافعا یدیہ۔ روایت ست از عمارہ کہ از صحابہ ست کہ وے دید بشر بن مروان را بر منبر بر دارندہ ہر دو دست را نزد خطبہ خواندن چنانکہ عادت بعض جہلہ و عاظ و خطبا ست۔ فقال پس گفت عمارہ۔ قبح اللہ ہاتین الیدین۔ زشت گرداند خدای تعالے این دو دست را۔ لقد رایت رسول اللہ۔ ہر آئینہ دیدم پیغمبر خدا را صلی اللہ علیہ وسلم ما یزید علی ان یقول بیدہ ہکذا۔ زیادہ نمیکرد آن حضرت بر اینکہ اشارت میکرد بدست خود ہمچنین۔ واشار باصبعہ المسبحۃ۔ و اشارت کرد عمارہ بانگشت خود کہ مسبحہ ست برای نمودن صورت اشارت کردن آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم یعنی آن حضرت یک اشارتے بانگشت شہادت خود می کرد گویا کہ خطاب میکرد بمردم و تنبیہ می کرد ایشان را بر استماع و تامل در آنچہ ذکر میکرد۔ رواہ مسلم۔ **وعن جابر** قال لما استوی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم الجمعۃ علی المنبر قال اجلسوا۔ روایت ست از جابر گفت ہنگامے کہ نشست آن حضرت روز جمعہ بر منبر گفت یعنی مردم را بنشینید گویا کہ مردم بر پا ایستادہ بودند فاقعد آن حضرت پایستادند فاقعم۔ فسمع ذلک ابن مسعود فجلس علی باب المسجد۔ پس شنید این امر حضرت را ابن مسعود کہ بر در مسجد ایستادہ بود ہمانجا نشست از جہت تبادر و مسارعت بامتثال امر شارع۔ فراٰہ رسول اللہ۔ پس دید او را پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم فقال تعال۔ پس گفت آن حضرت پیش آے۔ یا عبد اللہ بن مسعود۔ از غایت شفقت و رحمت بجہت مبادرت او بامتثال و بحقیقت ہر کہ امتثال امر کند محل کرم و عنایت گردد و محبوب محبوب و مطلوب مطلوب گردد و بعینہ ہر کرا در عشق صادق آمدہ است بر سر خویش معشوق عاشق آمدہ است۔ رواہ ابو داؤد۔ و درین حدیث دلیل ست بر جواز تکلم بر منبر با این قبل از شروع در خطبہ بود یا آن حضرت اشارت کرد و راوی ازان تعبیر کرد بقول و در شرح ابن الہمام گفتہ کہ مکروہ ست خطیب را کہ تکلم کند در حال خطبہ مگر آنکہ امر بمعروف باشد چنانکہ قصہ عمر با عثمان رضی اللہ عنہما در وضو آمدہ است و آن مشہور ست و در باب الغسل مذکور شدہ است و در سفر السعادۃ گفتہ است کہ چون آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم در مسجد می در آمد سلام میداد بر قوم باز چون بر منبر می نشست بار دیگر سلام میداد۔ **وعن ابی ہریرۃ** قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من ادرک من الجمعۃ رکعۃ فلیصل الیہا اخرے۔ کسے کہ دریافت با امام از جمعہ یک رکعت را پس باید کہ ضم کند باوے رکعت دیگر را و جمعہ را تمام کند۔ ومن فاتتہ الرکعتان فلیصل اربعا۔ و کسے کہ فوت گردد او را دو رکعت پس باید کہ بگزارد چہار رکعت۔ او قال الظہر یا گفت بجاے اربعا۔ فلیصل الظہر۔ یعنی چون جمعہ نیافت نماز ظہر بگزارد چہار رکعت و در فصل اول ہم در حدیث ابی ہریرہ کلام درین معنی گذشت۔ رواہ الدارقطنی۔

باب صلوٰۃ الخوف

صلوٰۃ خوف ثابت ست بکتاب و سنت و بروایتے از ابو یوسف و حسن بن زیاد از حنفیہ فرقی از شافعیہ و بعضے برانند کہ زمان نبوت از جہت قصد احراز فضیلت صلوٰۃ با رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بعد از وے مشروع نیست و ظاہر

مفهوم آیهٔ کریمه فاذا کنت فیهم نیز همین ست و مختار نزد جمهور جواز او ست بعد از زمان نبوت نیز و گزاردن بعضی از صحابه مثل علی مرتضی و ابوموسی اشعری و حذیفه بن الیمان رضوان الله علیهم اجمعین بعد از زمان آن حضرت صلی الله علیه وسلم حجت ایشان ست و بعض گفته اند که صلوة خوف وقتی جایز بود که نزاع کنند قوم در گزاردن خلف امام و اگر نزاع نکنند گزارد امام بیک طائفه تمام نماز را و گزارد بطائفه دیگر امام دیگر و نزد بعض ائمه مثل امام مالک مخصوص ست بحالت سفر و نزد ما جائز ست در سفر و حضر و صلوة خوف را روایت کرده شده است بر وجوه متعدد و بحسب اختلاف زمان و مکان و بآنچه مصلحت دید امام در حالت و هر یک از ائمه وجهی را اختیار کرده و امام ابوحنیفه روایت ابن عمر را گرفته که ثابت ست و گفته اند که صلوة خوف [illegible] در چهار موضع بوده [illegible] ظاهر می شود که در سفر بوده است پس تجویز فرمایند آنرا در حضر بقیاس بوده باشد والله اعلم

الفصل الاول — عن سالم بن عبد الله بن عمر عن ابیه — سالم بن عبد الله بن عمر از فقهاء سبعه مدینه است از سادات تابعین و از ثقات ایشان امام مالک گفته نبود در زمان سالم هیچ کس شبیه تر بگذشتگان در زهد و فضل و زندگانی در عیش سلیمان بن عبد الملک داخل شد در کعبه دید سالم را گفت ای سالم بخواه از من هر چه خواهی گفت شرم دارم از خدا که بخواهم غیر او را در خانهٔ او و سالم بن عبد الله بر حج [illegible] گفته و مردم [illegible] بر او نماز گزاردند — قال ابن عمر غزوت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل نجد — گفت ابن عمر غزا کردم من با آن حضرت بجانب نجد بفتح نون و سکون جیم نام شهرها است اعلاء آن تهامه و یمن و اسفل آن عراق و شام و نجد در اصل بمعنی زمین بلند ست و در وقتی باید و این بلاد مرتفع اند و در اینجا غزوهٔ ذات الرقاع مراد ست — فوازینا العدو — پس مقابل و مواجه شدیم ما دشمنان را — فصاففنا لهم — پس صف زدیم برای جنگ دشمنان — فقام رسول الله صلی الله علیه وسلم یصلی لنا — پس ایستاد آن حضرت در حالتی که نماز گزارد برای ما یعنی امامت کند ما را — فقامت طائفة معه — و اقبلت طائفة علی العدو — پس ایستاد گروهی با آن حضرت و اقتدا کرد او را و روی آورد گروهی دیگر بر دشمنان و ایستاد در مقابل ایشان — و رکع رسول الله — و گزارد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بمن معه — با کسی که با وی بود — و سجد سجدتین — و سجده کرد آن حضرت دو سجده یعنی گزارد یک رکعت — ثم انصرفوا مکان الطائفة التی لم تصل — پس گشتند و رفتند آن گروه که یک رکعت با آن حضرت گزارده بجای آن گروه که نگزارده اند نماز و ایستاده بودند مقابل عدو — فجاؤوا — پس آمدند آن گروه — فرکع رسول الله صلی الله علیه وسلم بهم رکعة — پس رکوع کرد آن حضرت با ایشان یک رکوع — و سجد سجدتین — و سجده کرد دو سجده — ثم سلم — پس سلام داد آن حضرت — فقام کل واحد منهم — پس ایستاد هر یکی از قوم — فرکع لنفسه رکعة و سجد سجدتین — پس رکوع کرد برای خود یک رکوع و سجده کرد دو سجده پس دلالت کرد حدیث بر آنکه هر طائفه اقتدا کردند برسول خدا صلی الله علیه وسلم در یک رکعت و گزاردند برای خود رکعت دیگر تنها و این مذهب ابی حنیفه است و گفته اند که این طریق اوفق ست بنص قرآن مجید پوشیده نماند که سبیل نیست با آنکه هر دو طائفه یکبارگی بگزارند رکعت باقیه را چه فرو رفتن [illegible]

و تفویض بمصلحت اوست و از حدیث معلوم نشد که کدام یکے پیشتر بگزارد پس گفت اشہب که صاحب مالک ست طائفۂ دوم
پیشتر بگزارد که اسلم ست از کثرت مخالفت و حدیث آینده بدان دلالت دارد و امام ابوحنیفه گفت طائفۂ اولے
پیشتر گزارد کذا فی بعض الشروح این روایت سالم ست از ابن عمر - و روی نافع نحوه - و روایت کرد نافع از
ابن عمر مانند آن - وزاد - و زیاده کرده است نافع این را که - فان کان خوف هو اشد من ذلک - پس اگر یافته شود
ترس از دشمنان که آن سخت تر ست از آن خوف که با وے نماز بجماعت توان کرد بر وجه مذکور - صلوا رجالا قیاما علی اقدامهم
بگزارید پیاده ایستاده بر پایہا خود اگر توانید پیاده ایستاد - او رکبانا - یا بگزارید سواره اگر نتوانید پیاده شد
مستقبلی القبلة - روے آرنده بجانب قبله اگر ممکن باشد استقبال - او غیر مستقبلیها - یا بگزارید نه استقبال کنند قبله را اگر
ممکن نباشد استقبال بهر تقدیر تا ممکن ست نماز از دست ندهید بیرون وقتش از خود به پراکندگی بهند اشتم بیرون با نواز
بندگی بهانگی و لوک و خفیه شکل و سجاد سب بو سے ادنی خیز و ایمای ... - قال نافع لا اری ابن عمر ذکر ذلک
الا عن رسول الله - گفت نافع گمان ندارم ابن عمر را که ذکر کرده باشد این شقوق و این تفصیل را مگر از پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم - رواه البخاری - و عن یزید بن رومان - بضم را و سکون واو که تابعی ست و ثقه کثیر الحدیث - عن صالح
ابن خوات - بفتح خاے معجمه و تشدید واو و تاے فوقانیه نیز تابعی ست ثقه است کثیر الحدیث و خوات صحابی ست جلیل
اول مشاهد او احد ست - عمن صلی مع رسول الله صلی الله علیه وسلم یوم ذات الرقاع صلوة الخوف - صالح روایت
میکند از کسے که نماز گزارده است با آنحضرت در روز ذات الرقاع نماز خوف را و ذات الرقاع بکسر را نام غزوه ایست
که در سنه خامسه از هجرت بود که ملاقی شد آنحضرت کفار را و گزارد این نماز را و بے آنکه جنگے واقع شود برگشتند و ذات الرقاع
از جهت آن گویند که مسلمانان پا برہنه بوده و پایها سوده شده و ناخنان پا افتاده پس جامه پاره ها بر پایها پیچیده
بودند مشهور این وجه است و بعض گویند که در انجا کوہے بود که پاره او سرخ بود و پاره او سفید و پاره او سیاه و پاره او زرد
بود رنگ برنگ گو یا رقعه هاست پیهم دوخته بدان بیان صلوة آنحضرت که در روز ذات رقاع کرده میکند بقول خود - ان طائفة
صفت معه و طائفة وجاه العدو - گروہے صف بستند با آن حضرت و گروہے صف بستند و ایستاده شدند در مقابله دشمنان
وجاه بضم واو و کسر آن و در روایتے تجاه العدو دیدنا - فصلی بالتی معه رکعة - پس گزارد آنحضرت با آن طائفه که با او بودند
یک رکعت - ثم ثبت قائما - پس برپاے خود ماند آنحضرت ایستاده - و اتموا لانفسهم - و تمام کردند ایشان نماز را براے
خود - ثم انصرفوا - پس نماز کرده برگشتند و برفتند - فصفوا وجاه العدو - پس صف بستند در مقابله دشمنان - و جاءت
الطائفة الاخری - و آمد طائفه دیگر که نخست در مقابله دشمنان صف بسته ایستاده بودند - فصلی بهم الرکعة التی بقیت
من صلوته - پس گزارد آن حضرت با ایشان رکعتے را که باقی مانده از نماز وے - ثم ثبت جالسا - پس برپاے خود ماند آنحضرت
نشسته - و اتموا لانفسهم - و تمام کردند این طائفه نماز براے خود - ثم سلم بهم - پس سلام داد آن حضرت با ایشان - متفق علیه

واخرج البخاری بطریق آخر عن القاسم - و بیرون آورده و روایت کرده است بخاری باسناد دیگر از قاسم بن محمد بن ابی بکر رضی الله
عن صالح بن خوات عن سهل - بفتح سین و سکون ها - بن ابی حثمة - بفتح حاے مهمله و سکون ثاء مثلثه صحابی صغیر ست و سال بود هم
از هجرت ولادت یافته و او مراد است در روایت یزید بن رومان که گفته عمن صلی مع رسول الله صلی الله علیه وسلم و بعض
گفته اند اینجا پدر او مراد داشته که خوات ست و وے صحابی ست - عن النبی صلی الله علیه وسلم - این وجه دیگر ست از وجوه
صلوة الخوف و درین وجه نیز هر یک طائفه یک رکعت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم گزارند و رکعتے دیگر تنها و لیکن در وقت
صلوة آنحضرت نه قضاے آن بعد اتمام صلوة وے صلی الله علیه وسلم و باین اخذ کرده اند مالک و شافعی - **وعن جابر**
قال اقبلنا مع رسول الله - پیش آمدیم ما با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حتی اذا کنا بذات الرقاع - تا آنکه بودیم ما بذات
رقاع - قال کنا اذا اتینا علی شجرة ظلیلة - گفت جابر بودیم ما چون می آمدیم بر درخت سایه دار که خوب بود سایه او -
ترکناها لرسول الله - میگذاشتیم ما آن درخت سایه دار را برائے پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تا استراحت کند و آفتاب
نخورد - فجاء رجل من المشرکین وسیف رسول الله - پس آمد مردے از مشرکان و حال آنکه شمشیر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
معلق بشجرة - آویزان بود بدرختے - فاخذ سیف النبی - پس گرفت آن مرد شمشیر پیغمبر را صلی الله علیه وسلم فاخترطه - پس
برکشید آن مرد شمشیر را از نیام - فقال لرسول الله - پس گفت مر پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم اتخافنی - آیا میترسی از من -
قال لا - گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم نمیترسم - قال فمن یمنعک منی - گفت آن مرد پس کیست که باز میدارد ترا از من - قال الله
یمنعنی منک - گفت آن حضرت خدا باز میدارد مرا از تو - قال - گفت جابر - فتهدده اصحاب رسول الله - پس ترسانیدند
آن مرد را یاران پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فغمد السیف و علقه - پس گردانید شمشیر را در نیام و آویخت او را بران درخت چنانچه
بود - قال فنودی بالصلوة - گفت جابر پس آواز داده شد و اذان گفته شد برائے نماز - فصلی بطائفة رکعتین - پس گزارد
بیک طائفه دو رکعت - ثم تاخروا - پس پس رفتند این طائفه - وصلی بالطائفة الاخرى رکعتین - و گزارد آن حضرت
بطائفه دیگر دو رکعت - قال فکانت لرسول الله صلی الله علیه وسلم اربع رکعات - گفت جابر پس بود مر آن حضرت را چهار رکعت
وللقوم رکعتان - و مر قوم هر کدام را دو رکعت - متفق علیه - و اختلاف کرده اند در توجیه گزاردن آن حضرت چهار رکعت را
پس بعض گفته اند که حضر بوده است چنانکه مذهب بعض ائمه است و در حضر چهار رکعت گزارد و لیکن این مخالف ست با آنچه
ذکر کرده اند بعض محققین که آنحضرت صلی الله علیه وسلم هرگز در سفر چهار رکعت نگزارده والله اعلم و بعض گفته اند که این از
خصائص صلوة الخوف ست که هر طائفه پس آنحضرت تمام نماز بگزارند و شاید که نسخ واقع شده باشد درین و قصه در
اوقات متعدد بوده و بعض گفته اند این از جهت تکرار صلوة است چنانکه شافعیه بدان قائل اند و صحیح ست اقتداء مفترض
بمتنفل نزد ایشان و بعض گفته اند که این صلوة در حالت حضر بوده و آنحضرت مقیم بود و رکعتین از خصائص ضرورت خوف
بوده و در روایتے مر ابی داود و نسائی را آمده است که آن حضرت در بعض احیان با هر طائفه یک رکعت می گزارد

و قوم اکتفا بر یک رکعت میکردند و قضا نمیکردند رکعت دیگر را پس معلوم شد که حالت خوف خواص دارد که در غیر آن نیست
واللہ اعلم۔ وعنه قال صلی بنا رسول اللہ صلی اللہ علیه وسلم صلوٰۃ الخوف فصففنا خلفه صفین۔ دوم از جابر روایت است
گفت گزاردیم با آنحضرت نماز خوف را پس صف بستیم پس وے دو صف پس پیش۔ والعدو بیننا وبین القبلة۔ و دشمنان
میان ما و میان قبله بودند فائده این قید معلوم خواهد شد۔ فکبر النبی۔ پس تکبیر برآورد پیغمبر صلی اللہ علیه وسلم وکبرنا۔ و تکبیر
برآوردیم ما نیز جمیعا۔ همه یعنی هر دو صف۔ ثم رکع ورکعنا جمیعا۔ پس رکوع کرد آنحضرت و رکوع کردیم ما همه۔ ثم رفع راسه
من الرکوع ورفعنا جمیعا۔ پس برداشت آنحضرت سر خود را و برداشتیم ما نیز همه تا اینجا آنحضرت و ما همه موافق بودیم۔ ثم انحدر
بالسجود والصف الذی یلیه۔ پس فرو رفت به نشیب آنحضرت برای سجده و صفے پیشین که متصل بود او را۔ وقام الصف المؤخر
فی نحر العدو۔ و ایستاده ماند صف پسین در مقابله دشمنان و در برابر ایشان۔ فلما قضی النبی صلی اللہ علیه وسلم السجود وقام
الذی یلیه۔ پس هرگاه که تمام کرد آنحضرت سجده را و بایستاد صفے که متصل بود با آنحضرت یعنی سر برداشتند از سجده۔ انحدر
الصف المؤخر بالسجود۔ پایین آمدند صف پسین برای سجده۔ ثم قاموا۔ پس برخاستند از سجده۔ ثم تقدم الصف المؤخر
وتاخر المقدم۔ پس پیش رفت صف پسین و پس رفت صف پیشین۔ ثم رکع النبی صلی اللہ علیه وسلم ورکعنا جمیعا۔ پس رکوع
کرد آنحضرت برای رکعت دوم و رکوع کردیم ما همه۔ ثم رفع راسه من الرکوع ورفعنا جمیعا۔ پس برداشت آنحضرت
سر خود را از رکوع رکعت دوم و سر برداشتیم ما نیز همه۔ ثم انحدر بالسجود والصف الذی یلیه الذی کان مؤخرا فی الرکعة الاولی
پس انحدار کرد آنحضرت برای سجود و صفے که متصل بود آن حضرت را آن صفے که مؤخر بود در رکعت اولی۔ وقام الصف
المؤخر فی نحر العدو۔ و ایستاده ماند صف پسین در مقابله دشمنان۔ فلما قضی النبی صلی اللہ علیه وسلم السجود والصف الذی
یلیه انحدر الصف المؤخر بالسجود فسجدوا ثم سلم النبی صلی اللہ علیه وسلم وسلمنا جمیعا۔ پس سلام داد آنحضرت و سلام دادیم ما همه
رواه مسلم۔ این طریق دیگر است مبنی بر اختلاف زمان و مصلحت دیده برای است و نگاه داشتن از عدو و چون عدو اینجا در مقابل
بود بجانب قبله همه یکجا در مقابل ایستادند و تا رکوع همه اتفاق نمودند و در وقت سجده یک طائفه ایستاده ماندند دیگرے
بسجده رفت چنانچه تقریر یافت و چون اعدا بجانب دیگر غیر قبله بود احتیاج به ایستادن جماعه بآن طرف نشد

الفصل الثانی۔ عن جابر ان النبی صلی اللہ علیه وسلم کان یصلی بالناس صلوٰۃ الظهر فی الخوف ببطن نخل فصلی
بطائفة رکعتین ثم سلم۔ گفت جابر بود آنحضرت که میگزارد نماز ظهر در حالت خوف ببطن نخل که نام موضعے است میان مکه
وطائف پس بگزارد بطائفه دو رکعت پس سلام بداد۔ ثم جاء طائفة اخری فصلی بهم رکعتین ثم سلم۔ پس آمد طائفه دیگر پس
گزارد با ایشان دو رکعت پس سلام داد۔ رواه فی شرح السنة۔ در صورت سلام با هر دو طائفه جدا جدا داد و درینجا
نیز آنحضرت را صلی اللہ علیه وسلم چهار رکعت بود و قوم را دو رکعت چنانکه در حدیث سابق از جابر گذشت لیکن آنجا
ساکت بود از ذکر تکرار سلام از آن حضرت چنانکه مؤلف آورده و در سفر السعادت میگوید که آنحضرت توقف کرد و تشهد

تا آنکه گزارد طائفه دوم پس سلام داد آنحضرت وقوم باتفاق

الفصل الثالث - عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم نزل بین ضجنان - بفتح ضاد معجمه وسکون جیم ونون نام موضعی یا کوهیست قریب مکه - وعسفان - بضم عین مهمله وسکون سین نام جاییست مشهور میان دو مرحله از مکه شریفه - فقال المشرکون لهؤلاء صلوة هی احب الیهم من آبائهم وابنائهم - پس گفتند مشرکان مر ایشان را یعنی آن حضرت وصحابه او را نمازیست که وی محبوب تر است بسوی ایشان از پدران ایشان وپسران ایشان ودر روایتی من ابنائهم واموالهم - وهی العصر - وآن نماز که محبوب تر است نزد ایشان نماز عصر است - فاجمعوا - بفتح همزه وسکون جیم وکسر میم - امرکم - پس اجماع کنید رای خود را واتفاق کنید وعزم جزم کنید - فتمیلوا علیهم میلة واحدة - پس حمله کنید بر ایشان یک حمله کردن ویکبارگی بر ایشان بریزید وهلاک کنید مشرکان با خود این قرار دادند - وان جبرئیل اتی النبی صلی الله علیه وسلم فامره ان یقسم اصحابه شطرین - وبدرستیکه جبرئیل آمد نزد آنحضرت پس بیاموخت تدبیر دفع شر مشرکان امر کرد آنحضرت را که قسمت کند یاران خود را دو طائفه - فیصلی بهم - پس نماز گزارد به یک طائفه - وتقوم طائفة اخری وراءهم - وبایستد طائفه دیگر پس ایشان یا پیش ایشان بهر دو معنی در مکانی مقابل دشمن ووراء بمعنی پس وپیش هر دو آید - ولیأخذوا حذرهم واسلحتهم - وباید که بگیرند پرهیز خود را یعنی چیزی که بدان پرهیز واحتراز کنند وسلاحهای خود را حذر بکسر حاء مهمله وسکون ذال پرهیز کردن وسلاح بکسر سین سازِ حرب - فتکون لهم رکعة - پس باشد مر قوم را یک رکعت - ولرسول الله صلی الله علیه وسلم رکعتان - ومر آنحضرت را دو رکعت ومراد بودن یک رکعت قوم را بودن آن با امام ورکعت دیگر را تنها خواندند وبعضی بر ظاهر حمل کنند وآن را از خصائص صلوٰة خوف دارند چنانکه گذشت والله اعلم - رواه الترمذی والنسائی -

باب صلوٰة العیدین - گفته اند عید را جهت آن عید خوانند که عود میکند هر سال ومکرر می آید در اوقات خود ولیکن معنی ها وقت ست بهمه مواسم که عود میکنند ومکرر میشوند پس زیاده کردند بعضی قید دیگر را وگفتند عود میکند بفرح وسرور وباعث فرح وسرور در عید فطر شکر نعمت تمامی صیام ست ودر اضحی تمامی نعمت حج بوقوف عرفات که عمده ارکان حج ست چنانکه وارد شده است الحج عرفة وجهه عید بر نعمة وشکر نعمت صلوٰة نهفته است پس وضع کرده شکر نعمت از طاعت را عیدی از جنس وی تا سبب فزونی آن گردد بحکم لئن شکرتم لازیدنکم واز نکوة هرگاه که ادای آن را وقتی معین نبود واجب باشد برای آن اتفاق نیفتاد واقع نشد شکر تمام آن را عیدی مناسب آن کذا قالوا وبعضی گفته اند که از جهت آن عید گفتند که تفاول شود برای عود او چنانکه قافله را در ابتدای خروج آن قافله گفتند که از قفول بمعنی رجوع ست یعنی باز گردد وبیاید وصلوٰة عیدین فرض ست بر قول امام ابوحنیفه مثل جمعه ودر روایتی واجب ست وتسمیه او سنت از جهت ثبوت اوست بسنت نه کتاب ونزد صاحبین سنت ست ونزد شافعی نفل ست وگردانیده اند او را افضل نوافل ودر قولی سنت موکده است ومالک گفته است که سنت واجبه است وشاید که وجوب بمعنی تاکید ست واحتمال دارد که مراد چیزی باشد که در مذهب ابوحنیفه گفته شد

ومشهور نزد امام احمد فرض عین ست چنانکه مذهب ابوحنیفه است وصحیح نزد وے فرض کفایت است مثل صلوة جنازه وجهاد و در
روایتے از ابوحنیفه نیز چنین آمده واللّٰه اعلم

الفصل الاول عن ابی سعید الخدری قال کان النبی صلی اللّٰه علیه وسلم یخرج یوم الفطر والاضحی الی المصلی - بود آنحضرت که
بیرون می آمد در روز عید فطر و روز عید قربان بسوے مصلی که جاے مشهور ست در مدینه بیرون شهر که آنجا نماز عید میگزارند والآن چهار دیواری گرد
آن کشیده اند ومیگویند مسافت از حجره شریف تا آنجا هزار قدم ست ونماز عید در مسجد شریف نمیگزارند - فاول شیء یبدأ به الصلوة پس نخست
چیزے که ابتدا میکرد آنحضرت بعد از رسیدن بآنجا نماز بود یعنی نماز را بر خطبه تقدیم میکرد - ثم ینصرف فیقوم مقابل الناس - پس بر میگشت از نماز پس
می ایستاد در برابر مردم بے آنکه منبر باشد و در زمان شریف منبر در مصلی نبود - والناس جلوس علی صفوفهم - وحال آنکه مردم نشسته بودند
در صفهاے خود - فیعظهم ویوصیهم ویأمرهم - پس پند میکرد مردم را و اندرز میکرد ایشان را بخیر وامر میکرد ایشان را این سه معانی نزدیک هم اند
بعضے تاکید بعضے ذکر کرده شد طیبی گفته است یعظهم یعنی اندرز میکرد وتخویف مینمود ویوصیهم یعنی در حق غیر تا با صلاح وخیر خواه مردم باشند ویأمرهم یعنی امر
میکرد ایشان را بحلال ونهی میکرد از حرام - وان کان یرید ان یقطع بعثا قطعه - واگر میخواست که جدا کند لشکرے را جدا میکرد و میفرستاد
آن را - اویأمر بشیء امر به - یا اگر میخواست که امر کند بکارے امر میفرمود آن را این تعمیم بعد تخصیص ست شامل قطع بعث و
غیر آن - ثم ینصرف - پس بر میگشت از وعظ و توصیت و امر آن بسوے خانه - متفق علیه - وعن جابر بن سمرة -
قال صلیت مع رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم العیدین غیر مرة ولا مرتین بغیر اذان ولا اقامة گفت جابر گزاردم با آنحضرت
هر دو عید را نه یکبار و نه دو بار بلکه بار ها بسیار بے اذان و بے اقامت یعنی براے نماز عید اذان و اقامت نبودی چنانکه براے
نماز هاے پنجگانه میباشد - رواه مسلم - وزیاده کرده است در روایتے ولا الصلوة جامعة یعنی واین هم نبود که گویند
الصلوة جامعة - وعن ابن عمر قال کان رسول اللّٰه - بود پیغمبر خدا - صلی اللّٰه علیه وسلم وابوبکر وعمر رضی اللّٰه عنهما یصلون
العیدین قبل الخطبة میگزاردند نماز هر دو عید پیش از خطبه و تخصیص ابوبکر و عمر از براے تاکید سنت ست زیرا که آنحضرت
فرموده است اقتدوا باللذین من بعدی ابی بکر وعمر اقتدا و اتباع کنید بآن دو کس که بعد از من باشند که ابوبکر و عمر ست رضی اللّٰه عنهما
و میگویند که عثمان رضی اللّٰه عنه آن را تغییر داد و خطبه پیش از نماز خواند بجهت وجود کثرت مردم تا دریابند نماز را و برسند بآن تمام
کلام درین باب - متفق علیه - وسئل ابن عباس اشهدت مع رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وسلم العید - و پرسیده شد
ابن عباس را آیا حاضر شده تو با آنحضرت نماز عید را - قال نعم - گفت ابن عباس آرے حاضر شده ام - خرج رسول اللّٰه بیرون
آمد پیغمبر خدا صلی اللّٰه علیه وسلم فصلی ثم خطب - پس بگزارد نماز عید را پس خطبه خواند - ولم یذکر اذانا ولا اقامة - وذکر نکرد
ابن عباس اذان را ونه اقامت را - ثم اتی النساء فوعظهن وذکرهن - بعد از ان آمد آنحضرت زنان را که بحکم آنحضرت نماز
عید را حاضر شده بودند پس پند کرد ایشان را و یاد داد ایشان را احکام دین و احوال آخرت از ثواب و عقاب - وامرهن
بالصدقة - وامر کرد زنان را بتصدیق کردن - فرأیتهن یهوین الی آذانهن وحلوقهن - پس دیدم زنان را که دراز میکردند

دستہاے خود را بسوے گوشہاے خود و گلوہاے خود تا آنچہ در گوش و گلو بود از زیور - یدفعن الی بلال - می انداختند
بسوے بلال وی میپرونید بوے - یہوین بضم یا و فتح آن ہر دو روایت ست - ثم ارتفع ہو و بلال الی بیتہ - پس برفت
و شتابی کرد آنحضرت و بلال بسوے خانہ آنحضرت - فی الصراح رفع شتابی و مبالغہ کردن ستور در رفتن - متفق علیہ -
وعن ابن عباس ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلی یوم الفطر رکعتین - روایت میکند ابن عباس کہ آنحضرت گزارد در روز عید فطر
دو رکعت - لم یصل قبلہا ولا بعدہا - نگزارد آنحضرت پیش از آن دو رکعت و نہ بعد از آن - متفق علیہ - این حدیث دلالت دارد
کہ پیش از نماز عید و بعد از وے نماز نیست ترمذی گفتہ است کہ درینباب حدیث آمدہ از عبد اللہ بن عمر و عبد اللہ بن عمرو
و ابی سعید نیز آمدہ است و حدیث ابن عباس حدیث حسن صحیح ست و عمل برین ست نزد بعضے از اہل علم از اصحاب پیغمبر صلی اللہ
علیہ وسلم و غیرہم تحقیق گفتہ اند بعضے از اہل علم نماز بعد از نماز عیدین و پیش از آن و قول اول اصح ست و زہری گفتہ است
کہ نشنیدم ہیچ یکے را از علماے کہ ذکر کردہ باشند از سلف ما این است کہ گزاردہ باشد پیش از نماز عید و نہ بعد از وے و در ہدایہ
گفتہ است کہ تنفل نکند در مصلی پیش از صلوٰۃ عید زیرا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نگزاردہ با کمال حرص وے بر نماز
پس بعضے گفتہ اند کہ کراہت در مصلی ست خاصۃ و بعضے گفتہ اند در مصلی و در غیر مصلی زیرا کہ آنحضرت نگزاردہ انتہی و در بعضے شروح
ہدایہ گفتہ کہ اگر بگزارد اشراق و ضحی پیش از خروج بمصلی مکروہ نیست و در فتح الباری گفتہ کہ کوفیان میگویند کہ بگزارد بعد از آن
و نہ پیش از آن و بصریان میگویند بگزارد پیش از آن نہ بعد از آن و مدنیان میگویند نہ پیش و نہ پس و باول قائل ست
اوزاعی و ثوری و حنفیہ و بثانی قائل ست حسن بصری و جماعت و بثالث زہری و ابن جریج و احمد - شافعی و جماعہ
از سلف گفتہ اند کراہت ثابت ست در نماز نہ قبل و نہ بعد بعد از آن اختلاف کردہ اند کہ چون فوت شود نماز عید قضا کردہ شود
یا نہ و ظاہر مذہب آن ست کہ چون فوت گردد با امام قضا نکند زیرا کہ نماز با این صفت ساختہ نشدہ است بودن او عبادت
مگر بشرائط مخصوصہ کہ تمام نمی شود آن بشرائط منفرد کذا فی الہدایہ و در بعضی شروح مذکور ست کہ اگر خواہد دو رکعت بگزارد
یا چہار مثل صلوٰۃ ضحی کہ در سائر ایام گزاردہ میشود و نقل کردہ از محیط و قاضی خان کہ ہر کہ بمصلی بیاید و نماز با امام در نیابد وے
مخیرست اگر خواہد باز گردد بخانہ بے آنکہ بگزارد نماز را و اگر خواہد بگزارد و برگردد و افضل آن ست کہ چہار رکعت بگزارد تا حاصل گردد
او را نماز ضحی و ہمچنین ست مذہب احمد - وعن ام عطیۃ قالت امرنا ان نخرج الحیض یوم العیدین - ام عطیہ کہ از کبار صحابیات
و عاقلات نساست و ہمراہ آنحضرت غزاہا کردہ و بیماران را بیمارداری میکرد و مجروحان را مداوی میکرد گفت امر کردہ شدیم
بانکہ زنان کہ بیرون آریم زنان حائض را روز ہر دو عید - و ذوات الخدور - و بیرون آریم زنان پردہ نشین را حیض بضم حا
و فتح یاے مشدد جمع حائض و خدور جمع خدر بکسر خاے معجمہ پردہ کہ کشیدہ میشود در زن بکر را در گوشہ خانہ کہ می نشیند
در وے مقصود آنکہ امر کرد آنحضرت کہ زنان ہمہ در روز عید بیایند - فلیشہدن جماعۃ المسلمین ودعوتہم - پس حاضر شوند جماعت
مسلمانان را و دعاے ایشان را - و تعتزل الحیض عن مصلاہن - و گوشہ گیرند و یکسو نشینند زنان حائض از جاے نماز خود

قالت امرأة گفت زنے یا رسول اللہ احدٰنا لیس لہا جلباب بکسر جیم یکے از ما نیست مر او را چادر کہ بپوشد و برآید قال
لتلبسہا صاحبتہا من جلبابہا گفت باید کہ بپوشاند آن زن را کہ چادر ندارد رفیقہ یار و مصاحب او پارۂ از چادر خود یعنی بقدریکہ
قدرت دارد و چادرہائے متعدد دارد چادرے برائے رفیقہ کہ حاجت است بعاریت دہد یا مراد آنست کہ گوشۂ از چادر خود
بپوشاند و دو زن در یک چادر نشینند و اگر عاجزہ از قادرہ استعارت نماید و سوال کند نیز جائز است کہ وسیلۂ امر خیر است۔
متفق علیہ۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت ان ابا بکر دخل علیہا وعندہا جاریتان فی ایام منٰی گفت عائشہ کہ ابوبکر
درآمد بروے و نزد وے دو دختر کہ بودند از دختر کان انصار در روزہائے منا کہ روز عید اضحی و ایام تشریق اند۔ تدففان
وتضربان یعنی سرود میکردند و دف میزدند وتضربان گویا تاکید تدففان است و بعض گفتہ اند کہ تضربان بمعنی ترقصان است یعنی
رقص میکردند از ضرب ارض یعنی پے سپر کردن آن و دف بضم دال و فتح نیز آمدہ و در زدن وے سہ قول ست بعض مباح
دارند مطلقاً و بعض حرام علی الاطلاق و صحیح آن ست کہ در عرس و ولائم و آنچہ در حکم آن ست مباح ست و بعض فرق کردہ اند
در آنکہ جلاجل دارد و آنکہ ندارد و درین نیز خلاف ست۔ وفی روایۃ تغنیان بما تقاولت الانصار یوم بعاث۔ و در روایتے
آمدہ است کہ سرود میکردند آن دو جاریہ باشعاریکہ گفتہ و گو کردہ بودند میان یکدیگر و تفاخر میکردند بدان از اشعار حرب
وشجاعت انصار چنانکہ عادت شجاعان ست۔ و روز بعاث بضم موحدہ و عین مہملہ مخففہ کہ نام موضعے ست قریب بمدینہ بر مسافت
دو شب یا نام قلعہ ایست کہ میان اوس و خزرج کہ نام دو قبیلہ انصار ست در انجا جنگ بود تا صد و بست سال میان یکدیگر
معادات و محاربت میکردند بود در اسلام آن جنگ و دشمنی برطرف شد و بدوستی مبدل گشت و آیہ کریمہ یا ایہا الذین امنوا
اذکروا نعمۃ اللہ علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم الایۃ اشارت بآن میکند پس این زنان آن اشعار میخواندند و آن ہمہ در
وصف حرب و شجاعت بود و ذکر آن معونت ست در امر دین و تحریض ست مومنان را بر جہاد و قتال کفار نہ ذکر فواحش
و منکرات کہ حرام ست ذکر آنہا و حاشا کہ در حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ذکر آن رود و در روایتے از صحیح بخاری بعد
از تغنیان گفتہ اند ولیستا بمغنیتین یعنی غنا میکردند و ذات آنہا مغنی نبود کہ غنا حرفت آنہا باشد و غنا را خوب توانند گفت و
مشہور و معروف بدان باشند و تشویق بفاحشہ و تحریض بہوا کنند کہ داعی فتنہ و فساد بود بلکہ دختر کان بودند از اہل
خانہ چنانکہ در خانہا چیزے میگویند۔ والنبی صلی اللہ علیہ وسلم متغش بثوبہ۔ و آن حضرت پوشیدہ و پیچیدہ بود خود را
بجامہ خود و در روایتے از صحیح بخاری آمدہ کہ پہلو زد آنحضرت و بگردانید روے خود را۔ فانتہرہما ابوبکر پس منع کرد
و زجر نمود آن دو جاریہ را ابوبکر رضی اللہ عنہ از غنا کردن و دف زدن در حضرت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم و در صحیح بخاری آمدہ گفت ابوبکر آیا مزمار شیطان میشنوید پیش پیغمبر و مزمار آلتیکہ میزنند آن را اہل
غنا مثل نے و رباب و دف و مانند آن و اضافت بشیطان بجہت آن کرد کہ دلے مشغول میگرداند و لہا را
بلہو و لعب و باز میدارد از یاد خدا۔ فکشف النبی صلی اللہ علیہ وسلم عن وجہہ پس بکشاد آنحضرت پردہ از روے مبارک خود

فقال دعهما یا ابا بکر - پس گفت بگذار ایشان را اے ابوبکر - فانها ایام عید - زیرا که این روزها روزهائے مناسب است
ایام عید و اکل و شرب و ایام ضیافت الله است و فرح و سرور دران اگرچه بدف و تغنی باشد مباح است - و فی
روایة - و در روایتے این چنین از مسلم آمده است که گفت آن حضرت صلی الله علیه وسلم - یا ابا بکر ان لکل قوم عیدا - ای
ابابکر هر قومے را عیدیست - و هذا عیدنا - و این روز عید ماست و در روایتے از مسلم آمده است که چون غافل شد آنحضرت اشارت
کرد عائشه آن دختر کان را و بدر رفتند - متفق علیه - بدانکه این حدیثیست که تمسک میکنند بدان اهل سماع در اباحت غنا
و شنیدن آن با له و آنچه ازین حدیث بنظر انصاف بے شوب تعصب و اعتساف ظاهر میگردد آن است که ابوبکر صدیق انکار
کرد تغنی و دف را و منع و زجر کرد از ان جهت آنچه مقرر بود نزد وے از حرمت و کراهت آن و گمان برد که منع ناکردن
آنحضرت صلی الله علیه وسلم از ان از جهت عدم علم بود یا از جهت نوم یا غفلت یا میخواست که منع کند و فرصت آن نشد
و ندانست که آنحضرت آن را تقریر نموده و روا داشته است درین روز چیزے از ان را و لهذا فرمود فانها ایام عید
و ابوبکر را باین فرق و تفصیل علم بود پس دلالت کرد حدیث بر اباحت مقدارے از ان در روز عید و غیر آن از
مواضع که مباح است در وے فرح و سرور و شک نیست که این در ماده مخصوص بوجه مخصوص است و ازینجا
اباحت علی الاطلاق لازم نیاید مگر بقیاس بر آن و آن جائز است مگر به تقدیر عدم نص در فرع و آن محل نزاع است و انما
آن است که نص قطعی بر حرمت آن علی الاطلاق چنانچه بر حرمت زنا و شرب خمر آمده ثابت نشده است و تحقیق و تصریح
کرده اند بعض از متاخرین محدثین که حدیثے در حرمت غنا صحیح نشده است و بعضے علما گفته اند که یافته نشده است دلیل
قطعی بر حرمت آن و نه بر اباحت آن و اصل در اشیا اباحت است و با وجود آن شک نیست که دوام اعتیاد بدان
و مداومت آن بخلاف طریقه اتباع سنت و فقها را درین باب تشدید و تعصب بسیار است مگر مقصود ایشان حسم ماده
و سد ذرائع است و صحیح آن است که قول امام اعظم کراهت آن است والله اعلم - و عن انس قال کان رسول الله
صلی الله علیه وسلم لا یغدو یوم الفطر حتی یاکل تمرات - بود آنحضرت که بیرون نمی شد بمصلی روز عید فطر تا آنکه بخورد چند خرما - و یاکلهن وترا -
و میخورد تمرات را طاق - رواه البخاری - و در روایت حاکم از عقبه بن حمید آمده که میخورد سه یا پنج یا هفت یا کمتر از ان یا
زیاده بران و رعایت وتر نموده است در همه امور ان الله وتر یحب الوتر و اختیار اکل تمرات از جهت آن بود که در وقت
حاضر بوده و بعض گفته اند که حکمت در استحباب اکل تمرات حلاوت آن بود و حلاوت نافع است و تقویت بصر کند و ضعف
آن است و حلاوت موافق مزاج ایمان است و گفته اند که هر که در خواب بیند که چیزے شیرین میخورد تاویلش آن است که حلاوت
ایمان نصیبش شود و حلاوت پیدا میگرداند دل را و لهذا افطار به شیرینی افضل است - و عن جابر قال کان النبی صلی الله علیه وسلم
اذا کان یوم عید خالف الطریق - بود آنحضرت که چون میبود روز عید مخالفت میکرد در راه یعنی بیرون می آمد از راهے
و برمیگشت از راه دیگر - رواه البخاری - بدانکه اقوال در بیان حکمت و مصلحت این فعل از آنحضرت بسیار است بعض گفته اند

که حکمت درین آن بود که تا گواهی دهند مر او را بقاع و مواضع متکثره مختلفه از هر دو راه بسبب کثرت آن از جن و انس و بعض
گفته اند حکمت اظهار شعائر اسلام بود در هر دو طریق یا اظهار ذکر خدا و اشاعت آن در هر دو یا در غصه و غم انداختن و تهییب
کافران یا اظهار شوکت اسلام و نعمت اعلام دین و عزت و کثرت اهل آن یا شامل گردانیدن مسلمانان هر دو راه را و تعمیم
ایشان به برکت و دیدار جمال شریف وی صلی الله علیه و سلم و قضاء حوائج ایشان و استفتاء و تعلم و استرشاد
و صدقه و سلام بر ایشان و بعضی گفته اند مکر و این را از برای تخفیف هجوم و ازدحام خلق و بعضی گفته اند که در وقت رفتن راه
دور را اختیار می کرد و در برگشتن راه نزدیک را لقصد تکثیر اجر بتکثیر خطوات در ذهاب و درین سخن نظر است زیرا که اجر خطوات
نوشته میشود در رجوع نیز چنانکه در حج که تا رسیدن بخانه اجر ثابت است و تصریح کرده اند بعض علما بعدم اختصاص آن
بحج و مشهور در هر دو آن است که آن از جهت حذر از کید اعداء دین بود تا کمین نباشند و پوشیده نماند که اگر قصد این بود
مکرر میکرد آن را زیرا که بدین تقدیر همه صحابه نیز شریک شدند در طریق رجوع بتقدیر علم بعادت شریف و اختلاف طریق خروج و عود
و حق آن است که این همه احتمالات است که هر کس بفهم خود استنباط نموده و سبحانه و اناه است باسرار و مصالح افعال
رسول خود و عقول خلق قاصر است از ادراک آن و احاطه بدان - وعن البراء قال خطبنا النبی صلی الله علیه و سلم یوم النحر
فقال ان اول ما نبدأ به فی یومنا هذا ان نصلی ثم نرجع فننحر - روایت است از براء بن عازب که از مشاهیر صحابه است
گفت خطبه خواند مارا آنحضرت در روز نحر پس گفت بدرستیکه اول چیزیکه آغاز کنیم بوی در روز ما که این روز است آنکه نماز
کنیم پس باز گردیم پس نحر کنیم - فمن فعل ذلک فقد اصاب سنتنا - پس کسی که کرد آن را پس بتحقیق دریافت سنت
ما را - ومن ذبح قبل ان نصلی فانما هو شاة لحم عجله لاهله - و کسیکه ذبح کرد پیش از آنکه نماز بگزاریم ما پس نیست این مگر
گوسپند گوشت که شتاب کرده است از برای اهل خانه خود - لیس من النسک فی شیء - نیست از عبادت در هیچ
چیز نسک بضم نون و سکون سین عبادت کردن ناسک عابد و گاهی قربانی نسک بضمتین جمع نسک بفتح سین و کسر آن جای
قربان - متفق علیه - وعن جندب بن عبد الله البجلی - بفتح باء موحده و جیم صحابی است و او را جندب بن
سفیان نیز میگویند نسبت بجد، روایت کرده اند از وی حسن بصری و ابن سیرین - قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
من ذبح قبل الصلوة فلیذبح مکانها اخری - کسیکه ذبح کند پیش از نماز پس باید که ذبح کند بجای وی شاة دیگر را
ومن لم یذبح حتی صلینا فلیذبح علی اسم الله - و کسیکه ذبح نکند تا آنکه نماز بگزاریم ما پس گو که ذبح کند بنام خدا
یعنی درست است ذبح وی و واقع شده از عبادت - متفق علیه - وعن البراء قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
من ذبح قبل الصلوة فانما یذبح لنفسه - کسیکه ذبح میکند پیش از نماز پس ذبح نمیکند مگر برای نفس خود یعنی گوشتی است
که برای خود حاصل کرده و برای خدا نیست و داخل عبادت نه - ومن ذبح بعد الصلوة - و کسیکه ذبح کرد بعد از نماز
فقد تم نسکه و اصاب سنة المسلمین - پس بتحقیق تمام شد عبادت وی و دریافت سنت و طریق مسلمانان - متفق علیه

وعن ابن عمر قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يذبح وينحر بالمصلى - بود آن حضرت كه ذبح ميكرد ونحر ميكرد در مصلى -
ذبح در گاو و گوسپند است وصورت آن معلوم است ونحر مخصوص بشتر است وصورت وے آن ست كه شتر را ايستاده سكينه
ونيزه ميان هر دو پاے پيش او ميزنند تا خون از وے برود و بر زمين مى افتد وذبح در شتر نيز جائز است اما نحر افضل است
در شتر واطلاق ذبح بر نحر نيز آمده است چنانكه در احاديث واقع شده است - رواه البخارى -

الفصل الثانى - عن انس قال قدم النبى صلى الله عليه وسلم المدينة ولهم يومان يلعبون فيهما - قدوم آورد
آن حضرت مدينه را هجرت كرد بسوے وے وحال آنكه مر اهل مدينه را دو روز بود كه بازى ميكردند دران دو روز معلوم نشد
كه آن كدام دو روز بود وبعض گفته اند كه اين دو روز نيروز ومهرجان بود واستبعاد كرده شده است اين قول بآنكه نيروز
ومهرجان از عادات فرس وخصائص ايشان ست والله اعلم - فقال - پس گفت آنحضرت صلعم - ما هذان اليومان -
چه چيز ست اين دو روز كه شما منسوب ميكنيد بانها وبازى ميكنيد دران - قالوا كنا نلعب فيهما فى الجاهلية - گفتند چيزے نيست كه ما را
بحقيقت آن علم باشد وبدانيم كه از كجا ست وكه ساخته اين مقدار ميدانيم كه ما و پدران ما بازى ميكرديم درين دو روز در
زمان پيش كه زمان جاهليت ست ودرين عبارت هم بيان عذر خود ميكنند وهم اشارت مينمايند كه از امور جاهليت
محل تعبد وجد نيست اگر پيغمبر خدا فرمايد ترك ميكنيم چنانكه ديگر امور جاهليت را ترك كرديم - فقال رسول الله - پس گفت پيغمبر خدا
صلى الله عليه وسلم قد ابدلكم الله بهما خيرا منهما يوم الاضحى ويوم الفطر - تحقيق بدل گردانيده است شما را خداے تعالى
بآن دو روز كه شما داشتيد در جاهليت دو روز ديگر بهتر ازان دو روز وآن دو روز كه بدل گردانيده كدام ست روز عيد قربان
وروز عيد فطر مى فرمايد كه عيد حقيقى وتسبيح وسرور مومن را بايد كه در عبادت باشد پس در حديث نهى ست از لهو ولعب باشارت
خفى وهمچو چيزے ازان در روز عيدين از آنچه در وے فاحشه وخروج از طريقه وشعار دين نباشد ونهى ست از تعظيم اعياد مشركين
ومواسم ايشان وسرور بدان وحضور دران تا آنكه بعضے از علما براه مبالغه رفته حكم بكفر كرده اند بقصد زجر وتشديد وسد ذرائع
واتقا از ظان كفر كذا فى فتح البارى فافهم - رواه ابو داود - وعن بريدة قال كان النبى صلى الله عليه وسلم لا يخرج
يوم الفطر حتى يطعم - روايت ست از بريده اسلمى كه صحابى مشهور ست واحوال او در مواضع متعدده ذكر كرده شده است
گفت بود آنحضرت كه بيرون نمى آمد روز عيد فطر يعنى براے نماز تا آنكه ميخورد چيزے - ولا يطعم يوم الاضحى حتى يصلى - ونميخورد
روز عيد اضحى تا نماز ميگزارد وگفته اند كه حكمت در اكل پيش از نماز عيد فطر آن ست كه چون فطر بعد از وجوب صوم است دوست داشت
آنحضرت تعجيل فطر را بقصد مبادرت بامتثال امر پروردگار در هرچه فرمايد وحكم كند واگر نه قصد تكبر وامتثال امر بودے نمى خورد
وحال آنكه اكتفا بهيچ چيز ميكرد وبعضى گفته اند كه اكل آنحضرت صلى الله عليه وسلم در هر دو عيد بعد از اخراج صدقه بود كه مخصوص ست
بهر يكے چون اخراج صدقه فطر پيش از برآمدن بنماز بود خورده برآمد واخراج صدقه اضحى بعد از نماز بود كه ذبح سنت نماز
گزارده وذبح كرده وتصدق نموده ميخورد - رواه الترمذى وابن ماجة والدارمى - وعن كثير بن عبد الله عن ابيه عن جده -

روایت است از کثیر بن عبد اللہ از پدرش از جدش که عمرو بن عوف مزنی باشد که صحابی است و کثیر ضعیف الحدیث است و بعضی
ائمه او را منسوب بکذب حدیث و اکثر ائمه طعن کرده اند۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کبر فی العیدین فی الاولی سبعا قبل القراءة
وفی الآخرة خمسا قبل القراءة۔ که آنحضرت تکبیر گفت در نماز عیدین در رکعت نخستین هفت تکبیر پیش از قراءت و در رکعت دوم
پنج تکبیر پیش از قراءت۔ رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی۔ وعن جعفر بن محمد مرسلا۔ روایت است از امام جعفر صادق
بن امام محمد باقر رضی اللہ عنهما بطریق ارسال۔ ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم وابابکر وعمر کبروا فی العیدین والاستسقاء سبعا وخمسا۔
که آنحضرت وابوبکر وعمر تکبیر گفتند در نماز عید و عید و در نماز استسقا هفت تکبیر در رکعت اولی و پنج تکبیر در رکعت ثانیه۔ وصلوا
قبل الخطبة۔ ونماز گزاردند پیش از خطبه۔ وجهروا بالقراءة۔ وبلند خواندند قراءت را۔ رواه الشافعی۔ وعن سعید بن العاص۔
روایت است از سعید بن العاص اموی که یکی از اشراف قریش بود جامع میان سخاوت و فصاحت و یکی از آنها که نوشتند مصحف را
برای عثمان و گفته اند که اشبه الناس بود در لهجه به پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و عاص اصل لقب است ولادت او در سال هجرت
بود گفت که پرسیدم ابوموسی و حذیفه را۔ قال سألت اباموسی وحذیفة کیف کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یکبر فی الاضحی
والفطر۔ گفت سعید پرسیدم ابوموسی اشعری و حذیفه بن الیمان را که چگونه بود آنحضرت که تکبیر میگفت در نماز عید اضحی و فطر۔ فقال ابوموسی
پس گفت ابوموسی۔ کان یکبر اربعا۔ بود آنحضرت که میگفت چهار تکبیر۔ تکبیره علی الجنائز۔ مانند تکبیر گفتن او بر جنازه ها۔ فقال حذیفة
صدق۔ پس گفت حذیفه راست گفت ابوموسی۔ رواه ابوداود۔ بدانکه احادیث در تکبیرات عیدین مختلف آمده و از آنجهت
مختلف آمده اقوال ائمه مذاهب چنانچه نزد ائمه ثلاثه هفت تکبیر است در رکعت اولی و پنج است در رکعت ثانیه و لیکن نزد مالک و احمد
شمار کرده میشود با هفت تکبیره احرام و شمار کرده نمیشود با پنج تکبیره قیام و نزد شافعی شمار کرده نمیشود با پنج چیزی است از آن تکبیره
احرام و نه تکبیره قیام و نزد امام ابوحنیفه سه در اولی و سه در ثانیه زائد بر تکبیره افتتاح و قیام این مذهب ابن مسعود است و آنچه ذهب است
بآن شافعی مذهب ابن عباس است کلام در اسانید این احادیث و تصحیح و تحسین و تقویت و تضعیف آنها بسیار است جمله از آن در شرح
مذکور است و مشایخ ما میگویند که چون احادیث مختلف آمده ما اخذ باقل کردیم زیرا که تکبیر و رفع ایدی خلاف معهود است پس اخذ
باقل اولی باشد کذا فی الهدایه بعد از آن بدانکه متعارف در بلاد اسلام از عمل عامه مذهب ابن عباس است بجهت آنکه چون منتقل شد
دولت به بنی عباس نوشتند بحکام و ولاة روی زمین که عمل کنید بمذهب جد ایشان که ابن عباس است و شهرها کردند بحکم
ایشان و عمل کنند بعد از آن مستمر و مستقر شد عمل بدان در سائر بلاد و همچنین در بلده ما حضرت دهلی عمرها اللہ و عصمها واهلها
عن الآفات بمذهب ابن مسعود است و در نواحی آن و سائر بلاد باقی مانده است عمل بقول ابن عباس واللہ اعلم۔ وعن البراء
ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم نوّل یوم العید قوسا فخطب علیه۔ روایت است از براء بن عازب که آنحضرت داده شد بدست او کمانی
در روز عید کمانی پس خطبه خواند تکیه زده بر کمان۔ رواه ابوداود۔ و در بعض کتب فقه مذکور است که اتکا بر قوس و عصا
مکروه است و صحیح آنست که مکروه نیست از جهت ورود سنت بدان و از روضة العلما نقل کرده اند که هر بلده که فتح کرده شد بقهر و غلبه

و مجازا بہ تکیہ کردہ شود وران بلدہ بسلاح و آنکہ فتح کردہ شد بی آن تکیہ کردہ شود وران بعصا و لہذا آنکہ میگویند شافعیہ تکیہ بہ شمشیر
زیرا کہ فتح مکہ نزد ایشان بجبر است و نزد حنفیہ بصلح زیرا کہ فتح آن نزد ایشان بصلح است و اما در مدینہ منورہ اعتماد بسلاح
بالاتفاق زیرا کہ فتح وے بجبر نیست ۔ وعن عطاء مرسلا ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم کان اذا خطب یعتمد علی عنزتہ اعتمادا ۔ روایت
از عطا کہ از کبار تابعین است بطریق ارسال کہ آنحضرت بود کہ چون خطبہ میخواند تکیہ میکرد بر عنزہ خود تکیہ کردنی ۔ و عنزہ بفتح عین و
نون و زاے نیزہ خرد کہ مر آنحضرت را بود کہ خادمان می بردند و بدان سترہ میکرد چنانکہ در احادیث آمدہ است ۔

رواہ الشافعی ۔ وعن جابر قال شهدت الصلوة مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی یوم عید فبدأ بالصلوة قبل الخطبة بغیر
اذان و لا اقامة ۔ گفت جابر حاضر شدم با آنحضرت در روز عید پس آغاز کرد بنماز پیش از خطبہ بی اذان و اقامت ۔ فلما
قضی الصلوة قام متکئا علی بلال ۔ پس ہرگاہ کہ تمام کرد نماز را ایستاد آن حضرت یعنی برای خطبہ تکیہ زدہ بر بلال ۔
فحمد اللہ واثنی علیہ ۔ پس ستایش گفت خدا را و ستایش کرد بروے تعالے و تقدس ۔ و وعظ الناس ۔ و پند کرد مردم را وعظ
منع و زجر و تخویف ۔ وذکرہم ۔ و تذکیر کرد ایشان را و یاد دانید ثواب و عقاب آخرت را ۔ وحثہم علی طاعتہ ۔ و برانگیخت ایشان را
بفرمانبرداری وے سبحانہ ۔ ومضی الی النساء ومعہ بلال ۔ و گذشت و رفت بجانب زنان کہ در یک گوشہ نشستہ بودند
و حال آنکہ بود باوے بلال ۔ فامرہن بتقوی اللہ ووعظہن وذکرہن ۔ پس امر کرد زنان را بخیرات و پند گفت و تذکیر کرد ۔

رواہ النسائی ۔ وعن ابی ہریرۃ قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم اذا خرج یوم العید فی طریق رجع فی غیرہ ۔
بود آن حضرت کہ چون بیرون می آمد روز عید در یک راہ باز میگشت در راہ دیگر چنانکہ گذشت بیان اسرار و حکم وران
در فصل اول ۔ رواہ الترمذی والدارمی ۔ وعنہ انہ اصابہم مطر فی یوم عید فصلی بہم النبی صلی اللہ علیہ وسلم صلوة العید
فی المسجد ۔ وہم از ابی ہریرہ روایت است کہ شان این است کہ رسید مردم را باران در روز عید پس بگزارد آنحضرت نماز
عید را در مسجد ظاہر این عبارت آن است کہ نماز اعیاد در صحرا افضل است از نماز در مسجد اگر عذر نیست و الآن جاری شدہ است
عادت اہل مدینہ طیبہ ہمچنین بگزاردن نماز در مسجد شریف و حرم شریف ۔ رواہ ابو داود وابن ماجہ ۔ وعن ابی الحویرث
بضم حاء و فتح واو و سکون تحتانیہ و کسر راء و آخر ثاء مثلثہ ۔ ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کتب الی عمرو بن حزم وہو بنجران
ابو الحویرث کہ از تابعین است روایت کردہ است کہ آنحضرت نوشت بجانب عمرو بن حزم بفتح حاء مہملہ و سکون زاء است
کہ صحابی انصاری است اول مشاہد وے خندق است و وے دران زمان پانزدہ سالہ بود و عامل گردانیدہ بود او را آنحضرت
و نجران بفتح نون و سکون جیم نام شہری است بیمن و بود وے دران زمان ہفدہ سالہ و کتابے نوشتہ بود کہ در وے
فرائض و سنن و دیات بود و نوشت ۔ عجل الاضحی ۔ شتابی کن نماز عید اضحی را ۔ واخر الفطر ۔ و دیر کن نماز عید فطر را ۔ وذکر الناس
و تذکیر کن مردم را و گفتہ اند شاید کہ حکمت در تعجیل اضحی و تاخیر فطر آنست کہ ہرگاہ کہ ادا کردہ شود صدقہ فطر خوردہ شود
طعامے و باقی نماند ہیچ حاجتے تاخیر موجب کثرت جماعت خواہد شد یا آنکہ حنفیہ و شوافعے بعموم رائے یا فقہ است

که مانع نشود از اسراع به استعجال بخلاف اضحی که بعد از صلوة تصدق قربانی است واسع گاهست پس استعجال مناسب آن باشد -
رواه الشافعی - **وعن ابی عمیر** بضم عین - ابن انس عن عمومة له من اصحاب النبی - روایت است از ابی عمیر
بن انس از اعمام که عم او را اند از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ان رکبا جاؤا الی النبی صلی الله علیه وسلم یشهدون انهم راوا
الهلال بالامس - بدرستیکه سوارے چند آمدند نزد آن حضرت و ادا کردند گواهی میدهند آن سواران که ایشان دیده اند
هلال عید را دیروز - فامرهم ان یفطروا - پس امر کرد آن حضرت اصحاب را که افطار کنند - واذا اصبحوا ان یغدوا الی مصلاهم
وامر کرد که چون صبح کنند بروند بسوے مصلا زیرا که آمدن این سواران بعد از زوال بود که وقت نماز گذشته بود و در
روایت ابن ماجه و دارقطنی صریح آمده است که قدوم آوردند سواران آخر روز و لفظ حدیث دارقطنی اینچنین آمده است که صحابه
گفتند که پوشیده شد برما هلال شوال پس صبح کردیم روزه دار پس آمدند سواران در آخر نهار پس گواهی دادند نزد آنحضرت صلی الله
علیه وسلم که او دیده اند هلال را دیشب و در روایتے بعد از زوال آفتاب و مذهب ما همین است چنانچه در هدایه گفته است -

رواه ابوداود والنسائی

الفصل الثالث - عن ابن جریج - بضم جیم اولی و فتح را و سکون تحتانیه و در روایت جریج بجیم و حاے مهمله
بفتح جیم و نه بضم آن اصلا نیست و ابن جریج نام او عبدالملک بن عبدالعزیز بن جریج فقیه مکی قرشی مولاے قریش و در اصل
رومی است یکے از اعلام ائمه مشهور محدود و وی اول کسے است که تصنیف کرد در اسلام در قولے و گفته اند که وے ثابت تر
وقوی تر است از امام مالک روایت کردند از وے ثوری و جز وی و گویند که متعه را مباح میداشت و میکرد آن را توفی بمکة
سنة خمسین ومائة و پدرش عبدالعزیز تابعی مشهور است اما وے افقه و اوثق از پدر است - قال اخبرنی عطاء عن ابن عباس
وجابر بن عبدالله قالا لم یکن یؤذن یوم الفطر ولا یوم الاضحی - گفت ابن جریج خبر داد مرا عطا از ابن عباس و از جابر گفتند این هر دو
صحابی نبود که اذان گفته شود در روز عید فطر و نه روز عید اضحی - ثم سألته یعنی عطاء بعد حین عن ذلک - ابن جریج میگوید که بعد از ان سوال
کردم او را یعنی عطا را بعد از زمانے از ان مسئله مذکوره - فاخبرنی - پس خبر داد مرا عطا - قال - گفت عطا - اخبرنے
جابر بن عبدالله ان لا اذان للصلوة یوم الفطر - خبر داد مرا جابر که نیست اذان مر نماز را روز عید فطر درین بار عطا تخصیص
کرد روایت از جابر بن عبدالله و همین نماز عید فطر را بیان کرد و چیزها سے دیگر را نیز ذکر کرد و گفت - حین یخرج الامام ولا بعد
ما یخرج - هنگامیکه بیرون آید امام برائے نماز و نه بعد از بیرون آمدن برائے خطبه - ولا اقامة ولا نداء ولا شیء - و نه بود اقامت
و نه آواز دادن چنانکه گویند الصلوة الصلوة و مانند آن و نه بود چیزے تاکید است برائے نفی مطلق باز تاکید کرده میگوید -
لا نداء یومئذ ولا اقامة - نبود آواز در ان روز و نه اقامت - رواه مسلم - **وعن ابی سعید الخدری** ان رسول الله
صلی الله علیه وسلم کان یخرج یوم الاضحی و یوم الفطر - بود آنحضرت که بیرون می آمد روز عید اضحی و روز عید فطر - فیبدأ بالصلوة
پس آغاز میکرد بنماز - فاذا صلی صلوته - پس چون میگزارد آنحضرت نماز خود را و فارغ میشد از ان - قام فاقبل علی الناس وهم

جلوس فی مصلاہم - می ایستاد پس روی می آورد بمردم و حال آنکہ مردم نشستہ بودند در جاہای نماز خود - فان کان لہ حاجۃ ببعث
ذکرہ للناس - پس اگر بودی مر آنحضرت را حاجتی بفرستادن لشکری بجائی ذکر میکرد آن را برای مردم بدان و می فرستاد - او کانت
لہ حاجۃ بغیر ذلک امرہم بہا - یا بودی مر آنحضرت را حاجتی بکاری دیگر غیر فرستادن لشکر بجائی امر میکرد مردم را بآن کار - وکان یقول
و بود آنحضرت کہ میگفت - تصدقوا تصدقوا تصدقوا - صدقہ کنید صدقہ کنید صدقہ کنید یعنی سہ بار - وکان اکثر من یتصدق النساء - و بودند
بیشتر کسی کہ تصدق میکرد در آن روز بامر آنحضرت و تاکید وے صلی اللہ علیہ وسلم زنان - ثم ینصرف - پس باز میگشت آنحضرت
بمنزل خود - فلم یزل کذلک - پس ہمیشہ بود تقدیم صلوٰۃ بر خطبہ در زمان خلفای اربعہ و بعد از ایشان - حتی کان مروان بن الحکم
تا آنکہ شد امارت مروان بن الحکم بر مدینہ از جانب معاویہ بن ابی سفیان - فخرجت مخاصراً مروان - میگوید ابوسعید خدری پس بیرون
آمدم من دست در دست گرفتہ مروان را و مخاصرت بجای جمعیۃ دستہای یکدیگر گرفتن از خاصرہ یعنی تہیگاہ زیرا کہ در این حالت
دست یکی بر خاصرہ دیگری میباشد - حتی اتینا المصلی - تا آنکہ آمدیم من و مروان ہر دو مصلی را - فاذا کثیر بن الصلت قد بنی علیہ
من طین و لبن - پس ناگاہ کثیر بن الصلت کندی منبرے در مصلی بنا کردہ از گل و خشت خام و خانہ او ہم در آنجا بود و لبن بفتح
لام و کسر با بروزن کتف و لبن بروزن ابل نیز آمدہ و این کثیر بن الصلت در زمان آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم متولد شدہ و آنحضرت
او را کثیر نام کردہ و بود نام او قلیل و صاحب جامع الاصول او را در صحابہ باین بیان ذکر کردہ و ذہبی در کاشف گفتہ کہ قیل لہ
صحبۃ و بعض گفتہ اند وے تابعی ست و کثیر نام وے عمر بن الخطاب نہادہ و ظاہر این حدیث آن ست کہ اول کسی کہ منبر در
مصلی ساختہ مروان بود و از مدونۃ مالک نقل کردہ اند کہ اول کسیکہ در مصلی خطبہ بر منبر خواند عثمان بن عفان بود رضی اللہ عنہ
ابوسعید خدری میگوید - فاذا مروان ینازعنی یدہ - پس ناگاہ مروان کشاکش میکند مرا دست خود و میکشید مرا بدست خود -
کانہ یجرنی نحو المنبر و انا اجرہ نحو الصلوٰۃ - گویا کہ وے میکشید مرا بجانب منبر تا خطبہ پیش از نماز بخواند و من میکشیدم او را بجانب نماز تا نماز
پیش از خطبہ گزارد چنانکہ سنت ست - فلما رأیت ذلک منہ قلت این الابتداء بالصلوٰۃ - پس ہرگاہ کہ دیدم من آن قصد
وارادہ را از وے گفتم کجا شد ابتدا کردن بنماز و گزاردن آن پیش از خطبہ کہ فعل پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و خلفای او بود -
فقال لا یا ابا سعید - پس گفت مروان نزاع مکن در این باب ای ابوسعید - قد ترک ما تعلم - تحقیق ماندہ شد و گذاشتہ شد چیزے کہ
تو میدانی از ابتدا بخطبہ یعنی ترک کردم من آن را از جہت مصلحتی کہ دیدم و آن این ست کہ اگر تقدیم صلوٰۃ میکردیم مردم برای استماع
خطبہ انتظار نمیبردند - قلت کلا والذی نفسی بیدہ لا تأتون بخیر مما اعلم - ابوسعید میگوید گفتم من نہ چنین ست سوگند بخدای کہ نفس
ذات من در دست قدرت اوست نمی آرید شما بہتر از آنچہ میدانم من - ثلث مرار - گفتم این کلمہ را سہ بار - ثم انصرف - پس برگشت
ابوسعید و حاضر نشد جماعت را کذا قال الطیبی و محتمل کہ معنی این باشد کہ برگشت از جانب منبر بجانب نماز و نیز احتمال دارد کہ معنی
این باشد کہ برگشت مروان بجانب منبر تا خطبہ بخواند و نشنید سخن ابی سعید را کہ نماز پیشتر از خطبہ باید گزارد و این معنی از روے
عبارت ظاہر ترست واللہ اعلم - رواہ مسلم - بدانکہ سنت در عیدین گزاردن نماز ست پیش از خواندن خطبہ و اتفاق کردہ اند

اصحاب گشت منبر به روایت آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم گزارد نماز پیش از خطبه وعمل کرد ابوبکر وعمر بعد از وے همچنین وترمذی گفته
که بریں است عمل نزد اهل علم از صحابه وغیرهم وگفته اند که اول کسے که خطبه پیش از نماز خواند مروان بن الحکم بود در وقتیکه امیر مدینه بود
از قبل معاویه ودر فتح الباری میگوید که بعض گفته اند که اول کسے که خطبه پیش از نماز خواند عثمان بن عفان بود بعد از دہ سال از
خلافت خود چون دید جماعت از مردم که نماز نرسیدند چنانکه ابن المنذر باسناد صحیح تا حسن بصری روایت کرده است
واین علت غیر علتیست که مروان قصد کرده چه علت عثمان رضی الله عنه رسیدن مردم بود بجماعت وقصد مروان استماع خطبه بود
ومردم ترک داده بودند ودر زمن مروان سماع خطبه از جهت سب وشتم وے کسانے را که مستحق نبودند آن را وافراط در مدح
بعض مردم واحتمال دارد که عثمان رضی الله عنه احیانا آن را بجهت مصلحت صحیح که دیده کرده باشد که مروان بجهت غرض فاسد
خود بران مواظبت نموده وبعض گفته اند که اول کسے که تغیر داد معاویه بود ومروان در مدینه وزیاد به بصره که عمال او بودند
متابعت ومطاوعت وے کردند والله اعلم انتهی کلام الشیخ وبر تقدیر ثبوت این روایت قول مروان که قد ترک نماز گشت
محمول بر ظاهر نخواهد بود فافهم

باب الاضحیة - اضحیه بضم همزه وکسر آن وتشدید یا وتخفیف آن وجمع وے اضاحی بتشدید یا وتخفیف آن نام
چیزیست که ذبح کرده میشود به وجه تقرب از شتر وگاو وگوسفند در وقت مخصوص که آن را قربانی گویند وتضحیه بمعنی ذبح کردن
وقربانی کردن ویوم نحر را یوم الاضحی از نیجا نام شده یا از ضحوه است بمعنی ارتفاع نهار بالا اصل همین است واضحیه هم از وے است
که اول وقت تضحیه است وبدانکه تضحیه واجب است در مذهب امام ابوحنیفه واصحاب وے بجز حسن [illegible] شافعی
ودر روایتے از ابی یوسف سنت موکده است ومشهور ومختار در مذهب امام احمد نیز همین است ودر روایتے از وے واجب است
بر غنی وسنت است بر فقیر ودر رساله ابن ابی زید که در مذهب مالک است گفته که وے سنت واجب است بر کسے که استطاعت
دارد آن را یا مراد سنت علی قصد مساوی که در دین ستایا مراد بوجوب تاکید است ومعنی اول مذهب سنت ودلیل وجوب نیست
که روایت کرده است آن را ترمذی وابوداؤد ونسائی که روایت کرده اند از مخنف بن سلیم بکسر میم وفتح حا [illegible] ونون مشدد یا
وجیم وقاف در آخر بن سلیم گفت بودیم با رسول خدا صلی الله علیه وسلم بعرفات پس شنیدیم که می گفت بر اهل بیت در هر سال
اضحیه است واین صیغه وجوب است وفرموده آن حضرت صلی الله علیه وسلم کسے که یابد وسعت وتضحیه نکند باید که قریب نگردد مصلای ما را
مثل این وعید لاحق نمیگردد مگر بترک واجب کذا فی الهدایه

الفصل الاول - عن انس قال ضحی رسول الله - روایت است از انس که گفت قربانی کرد پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم بکبشین - بدو کبش بفتح کاف وسکون با گوسفند نر که سرون نیز نهند بفارسی قچقار - املحین - املح آنکه سیاهی وے آمیخته
به سپیدی باشد وبعض گفته اند که بیاض او بیشتر از سواد او باشد وملحه بضم میم وسکون لام از الوان بیاض مخلوط بسواد - اقرنین
شاخدار یعنی دراز شاخ والاکبش شاخدار است یا مراد سالم القرنین است - ذبحهما بیده - ذبح کرد آنحضرت آن دو کبش را

بدست مبارک خود - وسمّی وکبّر - ونام خدا برد وتکبیر گفت در وقت ذبح کردن چنانکه شرط ذبح ست - قال رأیته واضعا قدمه علی
صفاحهما - گفت انس دیدم آنحضرت را نهنده پای مبارک خود را بر پهلوی وی یا بر روی وی - وصفاح بکسر جمع صفح
بفتح وسکون یعنی پهلو وجانب وروی وپهنای روی - ویقول - ومیگفت - بسم الله والله اکبر متفق علیه - وعن عائشة
رضی الله عنها ان رسول الله صلی الله علیه وسلم امر بکبش اقرن - روایت است از عائشه که آنحضرت فرمود باوردن قوچ
شاخدار - یطأ فی سواد - که پی سپر میکند زمین را در سیاهی یعنی پایهای او سیاه باشد - ویبرک فی سواد - ومیخسپد
در سیاهی - یعنی سینه وشکم وی سیاه باشد وبروک خسپیدن وسینه بر زمین نهادن واصل وی در شتر است
وینظر فی سواد - ونگاه میکند در سیاهی یعنی چشم سیاه باشد کذا قال الطیبی وبعض گفته اند که حوالی چشم او سیاه بود - فاتی به لیضحی به
پس آورده شد این چنین کبش را تا ذبح کند وقربانی کند بدان - قال یا عائشة هلمی المدیة - گفت آنحضرت ای عائشه بیار
ده کارد را - المدیة بضم میم ست - ثم قال اشحذیها بحجر - پس گفت ای عائشه تیز کن کارد را بسنگ شحذ بشین وحای مهمله
وذال معجمه تیز کردن کارد وماننده آن الشحذ سان - ففعلت - عائشه گوید پس تیز کردم - ثم اخذها - پس گرفت آنحضرت کارد را -
واخذ الکبش فاضجعه ثم ذبحه - وگرفت آنحضرت کبش را وبر پهلو خوابانید آن را پس ذبح کرد آن را یعنی خواست که ذبح کند - ثم قال -
پس گفت - بسم الله اللهم تقبل من محمد وآل محمد - خداوندا بپذیر از محمد واز آل محمد - ومن امة محمد - واز سائر امت محمد - ازین جا بعضی
استدلال کرده اند که قربانی یکی بقصد اشتراک همه باشد چه آنحضرت از جانب تمام امت قربانی کرد فقرا واغنیا واین سخن ضعیف ست زیراکه
مراد اشتراک در ثواب است واین تفضل وکرم آنحضرت است باامت که شریک میگرداند ایشان را در ثواب عبادت خود جزاه الله عنا
افضل ما جزی نبیا عن امته - ثم ضحی به - پس طعام چاشت خورانید مردم را تضحیه چنانکه بمعنی ذبح کردن ست بمعنی
خورانیدن طعام در وقت ضحی نیز آمده این جا بمعنی اول ست - رواه مسلم - وعن جابر قال قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لا تذبحوا الا مسنة - بضم میم وکسر سین وتشدید نون مشدده فرمود ذبح مکنید مگر مسنه را - الا ان یعسر علیکم فتذبحوا جذعة من
الضأن - مگر آنکه دشوار شود بهم رسانیدن مسنه بشما پس ذبح کنید جذعه را از میش بفتح جیم وذال - رواه مسلم - شرح این حدیث
تفصیلی دارد آن را موافق مذهب حنفی بیان کنیم ودر شرح موافق مذاهب اربعه کرده شده است بدانکه تضحیه جائز نیست مگر از
ابل وبقر وغنم وروایت کرده نشده است از آنحضرت صلی الله علیه وسلم ونه از اصحاب وی رضی الله عنهم جز اصناف ثلثه از ذبائح
وغنم دو صنف است معز که آن را بز گویند وضأن که آن را میش خوانند وجاموس یعنی بهینس چنانکه معرب گاومیش ست نوعی از بقر است
وجائز است از جمیع این اقسام ثنی شاب - مثلثه وتحتیه مراد است بمسنه که درین حدیث مذکور ست وآن از ابل آنچه تمام کرده
پنجسال کامل را وپا نهاده در ششم ودر خلاصه گفته آنچه تمام شده بر وی چهار سال واز بقر آنچه استکمال کرده دو سال واز
غنم خواه ضأن باشد یا معز یکساله کذا فی الهدایة ومذهب امام احمد نیز موافق مذهب ماست ووجه تسمیه بمسنه آنست که وی
می اندازد دو دندان پیش را که آن را ثنایا گویند ودرین عمر وسنه از سن ست بمعنی دندان یا بمعنی سال است وجذع [illegible]

اقسام ثنی شرط است مگر از ضأن که جذعه هم درست ست و در هدایه گفته است که جذع از ضأن در مذهب فقها آنچه تمام شده باشد
بروے شش ماه و زعفرانی گفته هفت ماه و این بر تقدیرے ست که عظیم الجسم باشد چنانکه اگر خلط شود با ثنی شبه گردد بر نظر از دور و اگر
صغیر و حقیر باشد جائز نیست مگر آنکه تمام شده سنه و درست نیست جذعه از معز۔ وعن عقبة بن عامر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم
اعطاه غنما یقسمها علی صحابته ضحایا۔ روایت است از عقبه بن عامر که از مشاهیر صحابه است که آنحضرت داد او را گوسپندان
که قسمت کند آنها را بر صحابه آنحضرت بطریق قربانی پس قسمت کرد۔ فبقی عتود۔ پس باقی ماند بعد از قسمت عتود بفتح عین بعد
از وے تاے مثناة یکساله از اولاد معز و بعض گفته اند آنچه گذشته بروے اکثر حول در خلاصه گفته عتود از معز مثل
جذع از ضأن آنچه گذشته بروے اکثر سال۔ فذکره لرسول اللہ۔ پس ذکر کرد عقبه آن عتود را که باقی مانده بود پیغمبر خدا
صلی اللہ علیہ وسلم را و گفت غنم همه قسمت یافت عتودے باقی مانده است چه حکم میشود۔ فقال۔ پس گفت آنحضرت
ضح انت۔ تضحیه کن بدان عتود تو۔ وفی روایة۔ و در روایتے این چنین آمده است که قلت۔ گفتم۔ یا رسول اللہ اصابنی
جذع۔ رسید مرا جذعی یعنی بسهم۔ قال ضح به۔ گفت آنحضرت تضحیه کن تو بدان اگر عتود نام بز یکساله است خود درست ست نزد ما مطلق و اگر
کمتر ازان ست میگویند که کفایت آن مخصوص بعقبه بن عامر ست چنانکه در حدیث ابی برده در جذع معز آمده است که ذبح کن
تو آن را و کفایت نمیکند از هیچ یکے مگر از تو و آنحضرت را میرسد که تخصیص کند بعض احکام را ببعض و احکام مفوض بود بوی
بقول صحیح۔ متفق علیه۔ وعن ابن عمر قال کان النبی صلی اللہ علیہ وسلم یذبح وینحر بالمصلی۔ بود آنحضرت که
ذبح میکرد و نحر میکرد در مصلی از جهت اول وقت و سابقا معلوم شد که نحر مخصوص است بابل و ذبح عام و نحر ابل
افضل است از ذبح وے۔ رواه البخاری۔ و این حدیث در باب صلوٰة العیدین در آخر فصل اول گذشت از
ابن عمر بروایت بخاری و ظاهر این ست که همین جا ذکر میکرد نه آنجا۔ وعن جابر ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال البقرة عن
سبعة۔ گاو واقع میشود در قربانی از هفت کس که شریک شوند در ان۔ والجزور عن سبعة۔ و شتر نیز واقع میشود از هفت
کس۔ رواه مسلم و ابوداود واللفظ له۔ و این لفظ حدیث مر ابی داود راست این اعتراض ست بر صاحب مصابیح
که چون لفظ حدیث مر ابی داود راست میبایست که آن را در فصل ثانی ذکر میکرد۔ وعن ام سلمة قالت قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا دخل العشر واراد بعضکم ان یضحی۔ چون در آید دهه ماه ذی الحجه و خواهد بعضے از شما که
قربانی کند۔ فلا یمس من شعره وبشره شیئا۔ پس باید که [illegible] نگیرد آن کس از موے خود و از پوست خود
چیزے را۔ وفی روایة فلا یاخذن شعرا ولا یقلمن ظفرا۔ پس باید که نگیرد موے را و نچیند ناخن را و تقلیم بتشدید و تخفیف
هر دو روایت ست از تقلیم و قلم هر دو بیک معنی ست۔ وفی روایة من رای هلال ذی الحجة واراد ان یضحی فلا یاخذن من
شعره ولا من اظفاره۔ [illegible] هلال ذی الحجه را و خواهد که تضحیه کند پس باید که نگیرد از موے خود و نه از ناخنان خود۔
رواه مسلم۔ اگر گوئی که گرفتن مو و ناخنان معقول و متصور ست لیکن گرفتن از بشره که بمعنی پوست ست که زیر موے باشد

چہ معنی دارد جوابش آنکہ متصور ست کہ کسے قطع جلد خود بسببے از اسباب یا بغیر آن کند پس نہی میکند کہ نباید کرد شیخ در شرح
سفر السعادۃ میگوید کہ تصریح کردہ اند ائمہ بہمین معنی و میگوید کہ شارح مطلع نگشت برین معنی پس گفت کہ مراد ببشرہ اینجا ظاہرست تقریر بعدہ و اینست دیگر
و گفتہ اند کہ حکمت در نہی از گرفتن موئے و ناخن یا تشبہ است بحجاج بیت اللہ کہ محرم اند در رنگ تعریف کہ نزد بعض مستحب
یا بجہت آنکہ تا تعمیہ از ہر جزوے حتی موئے و ناخن واقع شود و لہذا ذبح قبل حلق ست در روز نحر مبادا و مؤید این معنی ست
کہ اگر مقصود تشبہ بحجاج بودے شامل و عام بودے تمامہ محظورات احرام را مثل لبس مخیط و مس طیب و غیر آن
و این نہی برائے تحریم ست نزد قومے و برائے تنزیہ ست نزد جماعۃ و در جامع الاصول از حدیث مسلم از عمرو بن مسلم بن عمار اللیثی آورد
کہ گفت بودیم ما در حمام نزدیک بیوم اضحی پس نورہ کردند جمعے از اہل حمام و بعض گفتند کہ منع میکنند علما ازین یا چون ملاقات
کردم سعید بن المسیب را ذکر کردم این را نزد وے گفت یا ابن اخی این حدیثیست کہ فراموش کردہ اند و ترک کردہ اند
آن را حدیث کردہ است ام سلمہ زوجۂ نبی۔ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا رأیتم ہلال
ذی الحجۃ الحدیث۔ وعن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما من ایام العمل الصالح فیہن احب الی اللہ
تعالی من ہذہ الایام العشر۔ نیست ہیچ روزہا کہ کار نیک در وے دوست داشتہ تر باشد نزد خدا ازین دہ روز کہ
دہہ ذی الحجہ است۔ قالوا۔ گفتند صحابہ۔ یا رسول اللہ و لا الجہاد فی سبیل اللہ۔ و نہ کارزار کردن در راہ خدا با کافران
کہ در غیر این ایام واقع شود۔ قال۔ گفت آنحضرت۔ ولا الجہاد فی سبیل اللہ۔ و نہ کارزار کردن در راہ خدا آن نیز برابر
عملہائے دیگر نیست کہ درین روزہا کنند اگرچہ عملہائے قلیل و آسان باشند۔ الا رجل خرج بنفسہ و مالہ فلم یرجع
من ذلک بشیء۔ مگر جہاد از مردے کہ بیرون آید بنفس خود و پس باز نگشت از نفس و نہ از مال خود چیزے اگر باین حد
کہ رسد آن چیزے دیگرست و این فضل شہادت ست۔ رواہ البخاری

الفصل الثانی

عن جابر قال ذبح النبی صلی اللہ علیہ وسلم یوم الذبح کبشین املحین اقرنین۔ ذبح کرد
آنحضرت روز ذبح یعنی روز نحر دو کبش املح اقرن معنی این دو لفظ معلوم شد۔ موجوئین۔ کوفتہ شدہ رگہائے خصیتین آنہا
یعنی خصی اگرچہ خصا در لغت بیرون کشیدن خصیتین ست اما مراد اینجا یکیست اگر گفتہ شود کہ خصا نقصان ست بلکہ بعض
اجزا و ہرگاہ گوش و شاخ شکستہ درست نباشد بجہت نقصان خصی چون درست باشد جوابش آنکہ خصا در حیوان
نقصان ست در صورت لیکن کمال است در معنی کہ لحم خصی اطیب و الذ ست و قیمت وے اعلی و اغلی ست۔ فلما
وجہہما قال۔ پس ہرگاہ کہ روے بقبلہ گردانید آن دو کبش را برائے ذبح گفت۔ انی وجہت وجہی للذی فطر السموات
والارض علی ملۃ ابراہیم حنیفا۔ بدرستیکہ من متوجہ گردانیدم روے خود را بسوے آن کسے کہ شگافتہ و از عدم بوجود آورد
آسمانہا و زمین را و در حالتیکہ بر کیش ابراہیم مائل از باطل بحق و قربانی کردن نیز سنت ابراہیم و کیش اوست۔ وما انا
من المشرکین۔ و نیستم من از مشرکان کہ در عبادت و در ذبح کردن غیر خدا را شریک گردانند و بنام بتان ذبح کنند۔

دراز۔ ولا خرقاء۔ وآنکہ شگاف دارد گوش وے گرد۔ رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی والدارمی وابن ماجۃ وانتہت روایتہ
ومنتہی شدہ است روایت ابن ماجہ۔ الی قولہ والاذن۔ تا قول وے والاذن۔ وان لا تضحی۔ تا آخر در حدیث ونہی ست

وعنہ قال۔ وہم از علی ست رضی اللہ عنہ گفت۔ نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان نضحی باعضب القرن والاذن۔
نہی کرد آنحضرت کہ تضحیہ کنیم بشکستہ شدہ شاخ وشکستہ شدہ گوش وعضب بعین مہملہ وضاد معجمہ مفتوحہ شکستہ شدن شاخ
وعضبا بریدہ گوش یا شاخ شکستہ واکثر استعمال عضب در شاخ ست وگاہے در گوش نیز استعمال یابد چنانکہ درین حدیث
آمدہ است ومراد بآن قطع اذن ست۔ رواہ ابن ماجۃ۔ وعن البراء بن عازب ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
سئل ماذا یتقی من الضحایا۔ پرسیدہ شد آنحضرت کہ چہ چیز است کہ پرہیز کردہ شود از ضحایا یعنی کدام ست کہ بآن تضحیہ نتوان کرد
فاشار بیدہ فقال اربعا۔ پس اشارت کرد بانگشتان دست پس گفت پرہیز کنید چہار را۔ العرجاء البین ظلعہا۔ لنگ کہ پیدا ست لنگی او
والعوراء البین عورہا۔ ویک چشم کور کہ پیدا ست کوری او کل یا اکثر۔ والمریضۃ البین مرضہا۔ وبیمار کہ پیدا است بیماری او چنانکہ
امید صحت او نماند۔ والعجفاء التی لا تنقی۔ ولاغر کہ مغز در استخوان ندارد تنقی بضم تا وسکون نون وکسر قاف۔ رواہ مالک واحمد
والترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجۃ والدارمی۔ وعن ابی سعید قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یضحی
بکبش اقرن فحیل۔ گفت ابو سعید خدری بود آنحضرت کہ قربانی میکرد بقچقار شاخدار قوی ہیکل گوشت ناک فحیل بر وزن کریم این جا
باین معنی ست واصل معنی وے نر است قوی بر جہند بر مادہ وگفتہ اند کہ اولی آنکہ نر است کہ بسیار می جہد بر مادہ ومراد این جا
قوی وبزرگ ہست۔ ینظر فی سواد۔ سیاہ چشم۔ ویاکل فی سواد۔ سیاہ دہان۔ ویمشی فی سواد۔ سیاہ پاے۔ رواہ الترمذی
وابوداؤد والنسائی وابن ماجۃ۔ وعن مجاشع بضم میم وجیم وشین معجمہ مکسورہ۔ من بنی سلیم۔ بضم سین وفتح لام۔ ان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم کان یقول ان الجذع یوفی مما یوفی منہ الثنی۔ روایت ست از مجاشع کہ صحابی ست واز قبیلہ بنی سلیم است واز
مہاجرین است کہ بود آنحضرت میگفت کہ جذع بفتح جیم وذال تمام میکند حق را از چیزے کہ تمام میکند از ان ثنی ومراد از جذع ضان [illegible]
چنانکہ در اول باب گذشت واگر جذع را تفسیر کنند بانچہ تمام شدہ مراو را یک سال جذع از معز نیز درست باشد چہ ثنی از [illegible]
یکسالہ را گویند ویوفی بتشدید است از توفیہ۔ رواہ ابوداؤد والنسائی وابن ماجۃ وعن ابی ہریرۃ قال سمعت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم یقول نعمت الاضحیۃ الجذع من الضان۔ میگفت آنحضرت نیکو اضحیہ است جذع از ضان یعنی جائز ست بخلاف
جذع از معز۔ رواہ الترمذی۔ وعن ابن عباس قال کنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی سفر فحضر الاضحی گفت ابن عباس
بودیم با آنحضرت در سفرے پس حاضر شد روز عید اضحی۔ فاشترکنا فی البقرۃ سبعۃ وفی البعیر عشرۃ۔ پس شریک شدیم [illegible]
کس ودر شتر دہ کس اشتراک دہ کس در شتر عمل بعضے از علماست وجمہور برانند کہ این منسوخ ست وگاو وشتر [illegible]
والنسائی وابن ماجۃ وقال الترمذی ہذا حدیث حسن غریب۔ ودر کفایت یک شاۃ از اہل بیت نیز ترمذی حدیثے روایت کردہ است
وحکم او نزد جمہور نیز ہمین ست کہ گفتہ شد۔ وعن عائشۃ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ما عمل ابن آدم من عمل یوم النحر احب

الی اللہ من اهراق الدم - نکرد آدمی هیچ کارے روز نحر دوست داشته شده تر از ریختن خون یعنی تضحیه و اگر چه ثمن اضحیه را تصدق کند
ثواب وے باضحیه نرسد تا درین روز تضحیه افضل از تصدق است هر چند گوشت آن را تصدق نکند اگر چه تصدق بثلث مستحب است و این
همچنان که آفاقی را در مکه طواف افضل است از نماز - وانه لیأتی یوم القیامة بقرونها واشعارها واظلافها - و بدرستیکه آن جانور خون
ریخته شده می آید با شاخهاے شان و موهاے شان و سمهاے شان و ظلف سم شگافته را گویند چون سم گاو و گوسپند و امثال آن یعنی
می آید در میزان اعمال و گران میگرداند میزان را - وان الدم لیقع من الله تعالی بمکان قبل ان یقع بالارض - و بدرستیکه خون هر آئینه می افتد
نزد خدا در مرتبه قبول پیش از آنکه افتد بر زمین - فطیبوا بها انفسا پس خوشحال گردانید بدان نفس را یا خوش شوید بدان از روے نفس و طیبوا
بتشدید یا بتخفیف از تطییب و طیب هر دو روایت است معنی اول بر وجه اول و ثانی بر ثانی - رواه الترمذی وابن ماجه وعن ابی هریرة
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من ایام احب الی الله ان یتعبد له فیها من عشر ذی الحجة - نیست هیچ روزها که دوست داشته تر باشد
نزد خدا عبادت کردن مر خدا را در آن از روزها از دهه ذی الحجه یعنی عبادت کردن درین ده روز محبوب تر است از عبادت در روزهاے
دیگر هر عمل که باشد خصوصاً تضحیه که افضل تر و محبوب تر از عملهاے دیگر است - یعدل صیام کل یوم منها بصیام سنة - برابر است
روزه هر روز در آن روزها بروزه یکسال - وقیام کل لیلة منها بقیام لیلة القدر - و برابر است برخاستن و گزاردن نماز هر شب از شبهاے
آن روزها بنماز شب قدر - و علما را اختلاف است در افضلیت عشر ذی الحجه و عشر رمضان مختار آن است که روزهاے عشر ذی الحجه
افضل است از جهت وجود روز عرفه در وے و شبهاے عشر رمضان افضل است بسبب وجود شب قدر در آن عشر - رواه الترمذی
وابن ماجه وقال الترمذی اسناده ضعیف - و گفته است ترمذی اسناد این حدیث ضعیف است

الفصل الثالث - عن جندب بن عبد الله صحابی بجلی است کنیت وے ابوعبد الله و گاهے جندب بن سفیان
نیز گویند نسبت بجد داده و بجلی و علقمی و اسلمی گویند نشست در کوفه و بصره رفت و از آنجا نیز آمد و در فتنه ابن الزبیر بعد از چهار سال
از آن از عالم رفت روایت میکنند از وے حسن بصری و محمد بن سیرین و غیرهما - قال شهدت الاضحی یوم النحر مع رسول الله صلی الله
علیه وسلم - گفت جندب بن عبد الله حاضر شدم روز اضحی که روز نحر است با آنحضرت - فلم یعد ان صلی وفرغ من صلوته وسلم پس تجاوز
نکرد یا بازگشت آنحضرت از نماز گزاردن و فارغ شدن از آن و سلام دادن - فاذا هو یری لحم اضاحی قد ذبحت قبل ان یفرغ من
صلوته - پس ناگاه آنحضرت می بیند گوشت قربانیها را که بتحقیق ذبح کرده شده اند پیش از آنکه فارغ گردد از نماز خود - فقال من کان
ذبح قبل ان یصلی او نصلی - پس گفت آنحضرت کسے که ذبح کرده است پیش از آنکه نماز گزارد خود یا پیش از آنکه نماز بگزارد آنحضرت
یا پیش از آنکه ما نماز بگزاریم شک راوی است که یصلی بیاء است مجهولا او معلوما یا نصلی بنون - فلیذبح مکانها اخری - پس باید که ذبح
کند بجاے وے اضحیه دیگر را - وفی روایة - و در روایتے ازین جندب آمده است - قال صلی النبی صلی الله علیه وسلم یوم النحر
ثم خطب ثم ذبح - نماز گزارد آنحضرت روز نحر پس خطبه خواند پس ذبح کرد - وقال - و گفت - من کان ذبح قبل ان یصلی
فلیذبح مکانها اخری ومن لم یذبح فلیذبح باسم الله - و کسے که ذبح نکرده است پیش از نماز پس باید که ذبح کند بنام خدا یعنی درست

ذبح وے کہ بکند۔ متفق علیہ۔ وعن نافع ان ابن عمر قال الاضحی یومان بعد یوم الاضحی۔ گفت ابن عمر اضحی دو روز است بعد از روز
عید اضحی جمع اضحاة است کہ لغت است در اضحیہ پس تضحیہ جائز است در سہ روز روز عید و دو روز دیگر بعد از وے یازدہ
و دوازدہ و این مذہب ما است و مذہب مالک و احمد و نزد شافعی سہ روز است بعد از روز عید و در ہدایہ گفتہ است کہ دلیل
ما آنچہ روایت کردہ شدہ است از عمر و علی و ابن عباس رضی اللہ عنہم کہ ایشان گفتہ اند ایام نحر سہ است افضل آن روز
نخستین است و بتحقیق آن را از حضرت شنیدہ گفتہ اند زیرا کہ رائے و اجتہاد را در مقادیر دخلے نیست و اگر در اخبار تعارضے
و تخالفے باشد ما اختیار اقل کردیم از جہت احتیاط۔ رواہ مالک و قال بلغنی عن علی ابن ابی طالب رضی اللہ عنہ مثلہ۔

وعن ابن عمر قال اقام رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بالمدینة عشر سنین یضحی۔ اقامت کرد آن حضرت بمدینہ
دہ سال تضحیہ میکرد و ظاہر از این عبارت آن است کہ تضحیہ در مدت دہ سال بود اما ارباب سیر ذکر کردہ اند کہ شرعیت اضحی
در سنہ ثانیہ است فتدبر۔ رواہ الترمذی۔ وعن زید بن ارقم قال قال اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم۔ گفت
زید بن ارقم کہ از مشاہیر صحابہ است گفتند اصحاب آنحضرت۔ یا رسول اللہ ما ہذہ الاضاحی۔ چیست این قربانیہا۔ و چیست
اصل آن۔ قال۔ گفت آن حضرت۔ سنة ابیکم ابراہیم۔ این اضاحی سنت پدر شما است کہ ابراہیم است علیہ السلام۔ قالوا
فما لنا فیہا۔ گفتند صحابہ پس چیست ما را در آن از اجر و ثواب۔ یا رسول اللہ قال بکل شعرة حسنة۔ گفت در مقابل ہر موئے نیکی است
و این در معز و بقر است کہ موئے دارند۔ قالوا فالصوف۔ گفتند پس ثواب در پشم و آنچہ پشم دارد چنانکہ گوسفند و امثال آن چیست۔ یا رسول اللہ قال
بکل شعرة من الصوف حسنة۔ گفت در مقابل ہر موئے از پشم حسنہ است از اینجا معلوم می شود کہ شعر در صوف نیز استعمال
می کنند۔ رواہ احمد و ابن ماجہ۔

باب العتیرة

بفتح عین و کسر تاء بر وزن ذبیحہ گوسپند قربانی جاہلیت است کہ در ماہ رجب برائے بتان ذبح کردندے
و در ابتدائے اسلام نیز میکردند بعد از آن منسوخ شد و توربشتی گفتہ کہ بسیارے از علما عتیرہ را مکروہ ندیدہ اند و نفی مشروعیت
آن می کنند از جہت حدیث ابی ہریرہ کہ بیاید و بعضے مباح میدارند و بود ابن سیرین کہ ذبح میکرد عتیرہ در ماہ رجب و آنہا کہ تجویز میکنند
میگویند کہ نہی مخصوص است بذبح جاہلیت کہ برائے بتان می کردند اما مسلمان کہ برائے خدا ذبح کنند شک نیست کار بر وے
و دلالت میکند برین حدیث نبیشہ کہ روایت کردہ است آن را ابو داود و گفت مردے یا رسول اللہ ما عتیرہ میکردیم در جاہلیت
در ماہ رجب اکنون چہ میفرمائی ما را فرمود ذبح کنید برائے خدا در ہر ماہ کہ باشد انتہی

الفصل الاول

عن ابی ہریرة رضی اللہ عنہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال لا فرع۔ نیست فرع بفتح فا
و را۔ ولا عتیرة۔ و نیست عتیرہ۔ قال۔ گفت راوی۔ والفرع اول نتاج کان ینتج لہم۔ فرع اول ولدے کہ زائیدہ شود
از ناقہ یا غنم برائے ایشان۔ کانوا یذبحونہ لطواغیتہم۔ بودند ایشان کہ ذبح میکردند ایشان آن را برائے بتان خود۔ والعتیرة فی
رجب۔ و عتیرہ آنچہ ذبح میکنند در رجب۔ متفق علیہ۔ این حدیث دلیل نفی و حرمت عتیرہ است

الفصل الثانی — عن مخنف بکسر میم و سکون خاء معجمہ و فتح نون و فا بن سلیم بضم سین و فتح لام صحابی ست والی گردانیدہ بود او را امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ بر اصفہان، روایت کردہ است از آن حضرت حدیث و الضحیہ و عتیرہ — قال کنا وقوفا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بعرفۃ فسمعتہ یقول — گفت بودیم ما وقوف کنندہ با آن حضرت در روز عرفہ پس شنیدم من آنحضرت را کہ میگوید — یا ایہا الناس ان علی کل اہل بیت فی کل عام اضحیۃ و عتیرۃ — ای مردمان بدرستیکہ بر اہل خانہ در ہر سال اضحیہ و عتیرہ است — ہل تدرون ما العتیرۃ — آیا می دریابید کہ چیست عتیرہ — ہی التی تسمونہا الرجبیۃ — عتیرہ آن ست کہ می نامید شما آن را رجبیہ بجہت ذبح او در ماہ رجب — رواہ الترمذی وابوداود والنسائی وابن ماجہ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب ضعیف الاسناد وقال ابوداود والعتیرۃ منسوخۃ — و گفتہ است ابوداود کہ عتیرہ منسوخ ست و توربشتی در نسخ وے سخن کردہ است کہ خطبہ آن حضرت بعرفہ در حجۃ الوداع بود و آن پیش از فوت آنحضرت بدو سہ ماہ بود کہ ثابت کرد نہی بعد از آن واللہ اعلم

الفصل الثالث — عن عبد اللہ بن عمرو قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امرت بیوم الاضحی عیدا جعلہ اللہ لہذہ الامۃ — گفت آنحضرت امر کردہ شدہ ام بروز اضحی در حالیکہ آن عیدی ست کہ گردانیدہ است آن را خدای تعالی برای این امت — قال لہ رجل — گفت مر آنحضرت را مردے — یا رسول اللہ ارأیت ان لم اجد الا منیحۃ انثی — خبر دہ مرا اگر نیابم من مگر منیحہ کہ انثی ست — افاضحی بہا — آیا پس قربانی کنم بوے و منیحہ بجائے مہملہ بر وزن کریمہ از منح است بمعنی عطا و عرب را عادت بود کہ ناقہ شیردار یا غنم شیردار را بمحتاجان میداد تا از شیر وے بلکہ پشم وے و ولد وے تا وقتے کہ احتیاج باشد منتفع شوند و بعد از قضائے حاجت باز گردانیدہ دہند و از تقیید بانثی معلوم میشود کہ ذکر را نیز منیحہ میگویند و برائے او مثل تا سے حمامہ خواہد بود کہ بر نر نیز اطلاق میکنند یا این تقیید اتفاقی ست برائے تاکید آوردہ یعنی کہ انتفاع در وے بشیر ست پس گفت اگر چیز منیحہ نداشتہ باشم آیا او را اضحیہ کنم — قال لا — فرمود آن حضرت مکن — ولکن تاخذ من شعرک واظفارک — ولیکن بگیر از موئے خود و ناخنان خود — وتقص شاربک — و می بری و کوتاہ میکنی بروت خود را — وتحلق عانتک — و می تراشی موئے زہار خود را — فذلک تمام اضحیتک عند اللہ تعالی — پس آن تمام افعال قربانی تست و در حکم قربانی ست در اجر و ثواب نزدیک خدائے تعالی — رواہ ابوداود والنسائی

باب صلوٰۃ الخسوف — مشہور در لغت استعمال خسوف در قمر و کسوف در شمس ست و در احادیث بعضی بجائے دیگر روایت کردہ اند در ہر دو و بعضی بجا در ہر دو بجائے بجا در قمر و بکار در شمس، و احادیث کہ مذکور ست در باب مخبر ست از فعل آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد در کسوف شمس ست مگر حدیث ثانی کہ محتمل ست و شیخ در شرح خود آن را بر خسوف قمر حمل کردہ و جز آن سے کہ در حدیث ابن عباس واقع شدہ کہ ان الشمس والقمر آیتان من آیات اللہ فاذا رأیتم ذلک فاذکروا اللہ و در حدیث عائشہ فادعوا اللہ وکبروا وصلوا وتصدقوا اما فعل آنحضرت در وے در حدیث معلوم نشدہ و شیخ ابن الہمام ترد دارقطنی از حدیث ابن عباس آوردہ کہ آن حضرت در کسوف شمس و قمر میگزارد ہشت رکعات در چہار سجدات و از حدیث عائشہ نیز آوردہ کہ آنحضرت میگزارد در کسوف شمس و قمر چہار رکعات چہار سجدات ولیکن در اسناد این ہر دو حدیث مقال ست واللہ اعلم و بدانکہ نزد ما صلوٰۃ کسوف شمس دو رکعت است بجماعت در صورت نفل در ہر رکعت یک بار رکوع چنانکہ معتاد ست و در نماز — فی خطبہ

و در خسوف قمر جماعت نیست بلکہ ہر یکے بنفس خود تنہا میگزارد و نزد شافعی برائے ہر دو جماعت و خطبہ دو رکوع در ہر رکعت بر وجہ مذکور
در حدیث ابن عباس و ہمچنین نزد امام احمد در مشہور از مذہب وے و جائز ست نزد اکثر اصحاب وے تنہا نیز ہر رکوع واحد و بے خطبہ
و دلیل برائے ما حدیث ابن عمر ست کہ ناطق ست بآنچہ مذہب ما ست و حال کشف ست مر رجال را کہ درحضور پیش ایستادہ اند از
نشا و صبیان کہ موقف ایشان عقب ایشان ست پس روایۃ ایشان راجح تر باشد کذا فی الہدایہ و شیخ ابن الہمام احادیث آورده بروایات
صحیحہ و حسنہ کہ مثبت مذہب حنفیہ اند و تکلم کرده اند بر احادیث تعدد رکوع کہ در اینہا اضطراب کرده اند رواۃ آں بعض دو رکوع روایت
کرده اند و بعض سہ و بعض چہار و بعض پنج پس واجب شد گزارده شود بر وجہے کہ معہود است و موافق ست مر روایات اطلاق را
مثل قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم فاذا کان ذلک فصلوا کاحدث صلوٰۃ بسبب این اضطراب گفتہ اند بعضے از مشائخ ما کہ سبب آں اشتباہ
کہ بجہت کثرت ازدحام اہل صفوف پسین را افتاده و ظاہر آن ست کہ کسوف در زمان آنحضرت جز یکبار واقع نشده
و بعضے تعدد وقوع آں را روایت نکرده و وقوع آں متعدد در مدت دہ سال بعید و خلاف عادت ست و لیکن قول صاحب
ہدایہ کہ حال کشف ست مر رجال را بر تقدیرے تمام ست کہ غیر عائشہ از رجال کسے موافق وے روایت
کرده باشد واللہ اعلم بحقیقۃ الحال

الفصل الاول عن عائشۃ رضی اللہ عنہا قالت ان الشمس خسفت علی عہد رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم گفت عائشہ کہ آفتاب بگرفت در زمان آنحضرت یعنی بعد از ہجرت در مدینہ فبعث منادیا پس برانگیخت
ندا کنندہ و آواز دہندہ را کہ فریاد کرد الصلوٰۃ جامعۃ پس جمع شدند مردم فتقدم پس پیش رفت آنحضرت
برائے امامت فصلی اربع رکعات فی رکعتین پس گزارد آنحضرت چہار رکوع در دو رکعت در ہر رکعت دو رکوع چنانکہ
صورت آں بیاید بخلاف معہود کہ در ہر رکعت یک رکوع می باشد و اربع سجدات چنانکہ معہود ست قالت
عائشۃ ما رکعت رکوعا قط ولا سجدت سجودا قط کان اطول منہ گفت عائشہ رکوع نکرده ام من ہیچ رکوعے را ہرگز
و سجده نکرده ام ہیچ سجده را ہرگز کہ دراز تر باشد ازیں رکوع و سجود کہ در نماز خسوف کرده ام کہ ایں از ہمہ دراز تر بود
متفق علیہ وعنہا قالت جہر النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی صلوٰۃ الخسوف بقراءتہ گفت عائشہ بلند خواند آنحضرت
در نماز خسوف قراءت خود را یعنی خسوف قمر کذا قال الشیخ فی شرحہ و گویا کہ ثابت شده است روایت آں الا استعمال
خسوف در شمس نیز آمده است چنانکہ معلوم شد واللہ اعلم متفق علیہ وعن عبد اللہ بن عباس قال انخسفت الشمس
علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فصلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم والناس معہ گفت ابن عباس گرفت آفتاب
در زمان آں حضرت ہمچنین ست در روایت بخاری و در روایت مسلم انکسفت و در شرح السنۃ خسفت پس نماز گزارد
آں حضرت و نماز گزاردند مردم با وے یعنی آنحضرت امامت کرد و ایشان اقتدا کردند با وے فقام قیاما طویلا نحوا
من قراءۃ سورۃ البقرۃ پس قیام کرد آں حضرت قیام دراز نزدیک از قراءۃ سورۃ بقرہ یعنی آں مقدار از زمان کہ در و سورۃ بقرہ

نخواندند و ازینجا بیقین معلوم نمیشود که سورهٔ بقره خوانده باشد والله اعلم. ثم رکع رکوعا طویلا. پس رکوع کرد رکوعی دراز و در بعض روایات آمده که
مانند از قیام. ثم رفع. پس برداشت سر از رکوع. فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول. پس ایستاد ایستادنی دراز و این
ایستادن فروتر از قیام اول بود و دون بمعنی قریب نیز می آید ازین حدیث معلوم نشد که در قیام دوم قرائت کرد یا تسبیح خواند ظاهر ثانی است
والله اعلم. ثم رکع رکوعا طویلا. بعد از ان باز رکوع کرد بار دوم رکوعی دراز. وهو دون الرکوع الاول. و این رکوع دوم فروتر
یا قریب برکوع نخستین بود. ثم رفع راسه. پس برداشت سر از رکوع دوم. ثم سجد. پس سجده کرد یعنی دو سجده چنانکه معهود است و سجده
و جلسه اینجا بیان تطویل نکرد. ثم قام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول. پس قیام کرد قیامی طویل برای رکعت دوم و این قیام
فروتر یا قریب با قیام اول بود که در رکعت اولی کرده بود. ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الرکوع الاول. پس رکوع کرد در رکعت
دوم رکوعی دراز و این رکوع دون رکوع اول بود که در رکعت اولی کرده بود. ثم رفع فقام قیاما طویلا وهو دون القیام الاول. پس
ایستاد ایستادنی دراز و این ایستادن دون ایستادنی بود که درین رکعت ثانیه کرده بود. ثم رکع رکوعا طویلا وهو دون الرکوع الاول.
پس رکوع کرد رکوعی طویل و این دون رکوع اول بود که درین رکعت کرده بود. ثم رفع ثم سجد. پس برداشت سر پس دو سجده
کرد. ثم انصرف. پس برگشت از نماز یعنی بعد از تشهد و تسلیم و ذکر نکرد این را از جهت ظهور. وقد تجلت الشمس. و
حال آنکه بتحقیق آشکارا و روشن شده آفتاب. فقال ان الشمس والقمر آیتان من آیات الله. پس گفت آنحضرت که آفتاب
و ماه دو نشان اند از نشانها که دلالت میکنند بوجود خود و خسوف و کسوف خود بر کمال قدرت و سلطنت باری تعالی
و موجب عبرت اند مر اهل دانش را که در یک ساعت بآن نورانیت و ابهت منطمس و مکسوف شدند همچنین قادر است وی تعالی
والعیاذ بالله که نور علم و ایمان از آدمیان کسف کند و تاریک گرداند. لا یخسفان لموت احد ولا لحیوته. نمیگیرند از جهت حیات
کسی و نه از جهت ممات کسی این دفع ست مر اعتقاد اهل جاهلیت را که خسوف و کسوف بسبب حادثهٔ عظیم مانند
موت شخصی بزرگ و ضرر عام می باشد و دران روز موت ابراهیم بن رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز اتفاق افتاده و گفتند
مردم که مگر بجهت آن باشد و ازینجا معلوم شد که اعتقاد اهل جاهلیت در حوادث عظیم و ضرر عام بود پس ذکر حیات با وی بجهت
استتباع و تکمیل از موت باشد والله اعلم. فاذا رایتم ذلک فاذکروا الله. پس چون ببینید شما خسوف را پس ذکر کنید خدا را
قالوا. گفتند صحابه. یا رسول الله رایناک تناولت شیئا فی مقامک هذا. دیدیم ترا که گرفتی تو چیزی را یا قصد گرفتن آن کردی
در جای ایستادن تو که این ست یعنی درینجا که نماز میگزاردی یا درینجا که بعد از نماز خطبه میکردی ما را زیرا که آن حضرت بعد از نماز خطبه
نیز خوانده چنانکه در احادیث آمده است. ثم رایناک تکعکعت. پس دیدیم که باز ایستادی و پس آمدی. فقال انی رایت الجنة فتناولت منها
عنقودا. پس گفت آنحضرت بدرستیکه دیدم بهشت را پس گرفتم از بهشت خوشه را در صراح گفته عنقود خوشهٔ انگور و ظاهر اوآن ست که
قصد گرفتن آن کردم بقرینهٔ قول وی صلی الله علیه وسلم. ولو اخذته لاکلتم منه ما بقیت الدنیا. و اگر میگرفتم آن را هر آئینه میخوردید شما از وی
تا مدت بقای دنیا یا مراد آن ست که گرفتم برای خود و اگر میگرفتم برای شما و میدادم شما را میخوردید شما از ان همیشه باین طور که هر دانه که از ان

میخوردید و اللہ دیگر بجاے آن پیدا میشد چنانکہ خاصیت میوہاے بہشت ست و مانند زیادت طعام و ثمر و روغن و معجزہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - ورأیت النار
فلم ار کالیوم منظرا قط افظع - و دیدم آتش را پس ندیدم ہیچ منظر را مثل منظرے کہ امروز دیدم ہرگز شنیع تر و ہولناک تر - ورأیت اکثر اہلہا النساء - و
دیدم بیشترین اہل آتش زنان را - فقالوا بم یا رسول اللہ - پس گفتند صحابہ بسبب چیز زنان بیشترین اہل آتش اند یا رسول اللہ - قال بکفرہن - گفت آنحضرت بسبب کفر
ایشان - قیل یکفرن باللہ - گفتہ شد آیا بسبب آنکہ کفر می ورزند بخدا - قال - گفت - یکفرن العشیر - کفران نعمت میکنند زوج را - ویکفرن الاحسان -
و کفران میکنند نیکی را از ہر کہ باشد - لو احسنت الی احدٰہن الدہر - اگر نیکی کنی تو بسوے یکے از زنان تمام روزگار - ثم رأت منک شیئا - پس بیند
یکے از ایشان از تو اندک چیزے را از بدی - قالت ما رأیت منک خیرا قط - میگوید ندیدم از تو ہیچ نیکی ہرگز - متفق علیہ - وعن عائشۃ
نحو حدیث ابن عباس - روایت ست از عائشہ مانند ہمین حدیث ابن عباس - وقالت - و گفتہ است عائشہ - ثم سجد - پس سجدہ
سجدہ کرد آنحضرت و زیادت کردہ است عائشہ بران این عبارت را کہ - فاطال السجود - پس دراز کرد سجود را و نیز زیادت کردہ است
خطبہ و دعا و تکبیر و صلوٰۃ و تصدق و زیادت دیگر را کہ بیاید - ثم انصرف وقد انجلت الشمس - پس برگشت آنحضرت از نماز
و حال آنکہ تحقیق آشکارا شدہ آفتاب - فخطب الناس - پس خطبہ کرد آنحضرت مردم را - فحمد اللہ واثنی علیہ - پس ستایش گفت
خدا را و ستایش کرد وے - ثم قال - پس گفت - ان الشمس والقمر آیتان من آیات اللہ لا یخسفان لموت احد ولا لحیوتہ واذا
رأیتم ذلک فادعوا اللہ وکبروا - پس چون بہ بینید آن را پس دعا کنید خدا را و بہ بزرگی یاد کنید - وصلوا وتصدقوا - و نماز
بگذارید و تصدق کنید - ثم قال - پس گفت - یا امۃ محمد واللہ ما من احد اغیر من اللہ ان یزنی عبدہ او تزنی امتہ - ای امت محمد بخدا
سوگند نیست ہیچ یکے غیرتناک تر از خدا درین کہ زنا کند غلام وے یا زنا کند داہ وے - معنی غیرت کراہت شخص است
انتشار کہ غیر وے را در چیزے کہ حق اوست و مراد بغیرت خدا کراہت مخالفت امر و نہی وے و غیرت وے تعالیٰ در ہمہ معاصی ست
و ذکر زنا بطریق تمثیل ست و تخصیص ذکر وے بجہت زیادت غیرت ست در وے - یا امۃ محمد واللہ لو تعلمون ما اعلم لضحکتم قلیلا
ولبکیتم کثیرا - ای امت محمد بخدا سوگند اگر بدانید شما آنچہ میدانم از احوال آخرت و اہوال قیامت و صفات جلالیہ حق و
احکام قہریۂ وے تعالیٰ و تقدس ہر آئینہ کم بخندید و بسیار بگریستید - متفق علیہ - **وعن ابی موسیٰ** - قال خسفت الشمس
فقام النبی صلی اللہ علیہ وسلم فزعا - گفت ابو موسیٰ اشعری گرفت آفتاب پس برخاست آنحضرت ترسان - یخشی ان تکون الساعۃ -
درحالیکہ میترسید از پیدا شدن قیامت یعنی چنان ترسید کہ گویا کہ قیامت برپا خواہد شد و این از تخیل راوی ست و تمثیل ست والا آنحضرت
عالم است بآنکہ تا وے درمیان مردم ست قیامت قائم شدنی نیست و ہنوز آن مواعید کہ حق سبحانہ با وے کردہ تمام کردہ نشدہ -
فاتی المسجد - پس آمد آنحضرت در مسجد - فصلی باطول قیام ورکوع وسجود ما رأیتہ قط یفعلہ - پس نماز گزارد بدراز ترین قیام و رکوع و سجود
کہ ندیدم من آن حضرت را ہرگز کہ میکرد آن را - قال ہذہ الآیات التی یرسل اللہ لا تکون لموت احد ولا لحیوتہ ولکن یخوف اللہ بہا
عبادہ - و گفت این نشانہا کہ می فرستد اللہ تعالیٰ نمی باشد از جہت موت ہیچ یکے و نہ از جہت حیات وے ولیکن می ترساند
اللہ تعالیٰ بدان بندگان خود را بقدرت بتغییر حالت و سلب نعمت و حلول نقمت و نزول بلیت اعاذنا اللہ چنانچہ سابقا

تقصیر کردیم - فاذا رأیتم شیئا من ذلک فافزعوا الی ذکره ودعائه واستغفاره - پس چون بہ بینید شما چیزے را ازان پس پناہ بجوئید از خدا
و پناہ جوئید بسوے ذکر وے و دعا و استغفار وے - و فی المصابیح فزعوا بالتحریک یعنی و پناہ جوئید - متفق علیه - وعن جابر
قال انکسفت الشمس فی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یوم مات ابراہیم بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم - گفت جابر
گرفت آفتاب در زمان آنحضرت در روز موت ابراہیم پسر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم که از ماریہ قبطیہ بود در مدینہ سنہ ثمان متولد شده بود
و در سنہ عشر در مدت رضاع از عالم رفت و مردم میگفتند که گرفتن آفتاب بسبب موت اوست - فصلی بالناس ست رکعات -
پس گزارد بمردم شش رکوع یعنی در ہر رکعت سہ رکوع - باربع سجدات - بچہار سجدہ در ہر رکعت دو سجدہ چنانکہ معہود است -
رواہ مسلم - و در روایات آمده است که موت ابراہیم روز عاشورا یا دہم ربیع الاول بوده و درین رد است قول منجمین را که میگویند
گرفتن آفتاب نمی باشد مگر در سه روز آخر ماه قمری و عادت چنین است و این بر خلاف عادت بوده و اگر گویند در غیر این سه روز محال است
این سخن باطل است ان اللہ علی کل شیء قدیر - وعن ابن عباس - قال صلی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم حین کسفت الشمس
ثمان رکعات - گزارد آنحضرت ہنگام گرفتن آفتاب ہشت رکوع یعنی در ہر رکعت چہار رکوع - فی اربع سجدات - در چہار سجدہ -
وعن علی مثل ذلک - و از امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ نیز مانند این مرویست یعنی ایشان نیز روایت کرده اند که آنحضرت
این چنین گزارد یا از ایشان نیز آمده است که ہمچنین گزاردند - رواہ مسلم - وعن عبد الرحمن بن سمرة - از اولاد عبد شمس
بن عبد مناف است و کنیت وے ابو سعید یعنی گویند نسبت بعبد شمس و نام جاہلی وے عبد الکعبہ بود آنحضرت عبد الرحمن نام کرد
اسلام آورد روز فتح و بود از طلقاء و فتح کرد سجستان و کابل را در ایام عثمان رضی اللہ عنہ - قال کنت ارتمی باسہم لی بالمدینة
فی حیوة رسول اللہ - گفت بودم من که تیر اندازی میکردم به تیرہائے که بود مرا به مدینه در حیات پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا
کسفت الشمس - ناگاه گرفت آفتاب - فنبذتها - پس انداختم تیرہا را از دست - فقلت والله لانظرن الی ما حدث لرسول اللہ
پس گفتم بخدا سوگند ہر آئینه نظر کنم و بہ بینم حالے که نو پیدا شده پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم فی کسوف الشمس - در گرفتن آفتاب
یعنی به بینم که آن حضرت چه حال دارد و چگونه است درین وقت - قال - گفت عبد الرحمن بن سمرة - فاتیته وهو قائم فی الصلوة -
پس آمدم آنحضرت را در حال آنکه وے ایستاده است در نماز - رافع یدیه - بر دارنده است ہر دو دست خود را - فجعل یسبح
ویہلل ویکبر ویحمد ویدعو - پس شروع کرد در تسبیح و تہلیل و تکبیر و تحمید و دعا - حتی حسر عنها - تا آنکه دور کرده شد و برداشته شد
از آفتاب کسوف - فلما حسر عنها - پس ہنگامے دور کرده شد از آفتاب کسوف - قرأ سورتین - خواند آن حضرت دو سوره را
وصلی رکعتین - و گزارد دو رکعت و تمام کرد نماز را صورت تفتیش چنانکه طیبی ذکر کرده آن است که در آمد آن حضرت در صلوة و ایستاد
در قیام اول و تطویل کرد در تسبیح و تہلیل و تکبیر و تحمید و دعا تا آنکه رفع کسوف شد بعد از ان خواند قرآن و رکوع و سجود کرد پس
ایستاد در رکعت ثانیه و خواند در وے قرآن و رکوع و سجود کرد و تشہد خواند و سلام داد فافہم - رواہ مسلم فی صحیحه عن عبد الرحمن بن
سمرة وکذا فی شرح السنة عنه و فی نسخ المصابیح عن جابر بن سمرة - اگرچه صاحب مصابیح ذکر صحابی عادت ندارد اما اینجا ذکر جابر

سمرہ کردہ است و مولف از عبد الرحمن بن سمرہ آوردہ تا تنبیہ کند کہ آن را بہ روایت مسلم و شرح السنۃ کہ آن نیز از صاحب مصابیح است
وہم از جہت تاکید و تائید خود در رواہ مسلم فی صحیحہ گفت و اگر نہ ذکر فی صحیحہ حاجت نیست کما لا یخفی۔ وعن اسماء بنت ابی بکر رضی اللہ عنہما
قالت لقد امر النبی صلی اللہ علیہ وسلم بالعتاقۃ فی کسوف الشمس۔ بتحقیق امر کرد آنحضرت بآزاد کردن بندہ در گرفتن آفتاب عتاقت
بفتح عین بمعنی عتاق است۔ رواہ البخاری۔

الفصل الثانی

عن سمرۃ بن جندب۔ قال صلی بنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فی کسوف لا نسمع لہ صوتا۔
گفت سمرہ بن جندب نماز گزارد با ما آنحضرت در گرفتن آفتاب در حالے کہ نمی شنویم ما مر آنحضرت را آواز یعنی قرات ایشان خوانا
شیخ در شرح خود گفتہ کہ مذہب شافعیہ اخفائے قرات است در صلوٰۃ کسوف الشمس از جہت بودن وے نہاریہ انتہی ازین
جہت حمل کردہ شیخ در حدیث عائشہ کہ حدیث دوم باب است خسوف را بہ گرفتن قمر کہ گفتہ جہر کرد پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در
صلوٰۃ خسوف قرات را و ہمین است قول ابی حنیفہ و نزد صاحبیہ جہر است و بہ روایتے قول محمد مثل قول ابی حنیفہ است زیرا کہ آنرا
بہ ہیئت نوافل گزارند چنانکہ گذشت — رواہ الترمذی وابوداؤد والنسائی وابن ماجۃ۔ وعن عکرمۃ۔ قال قیل
لابن عباس ماتت فلانۃ بعض ازواج النبی صلی اللہ علیہ وسلم۔ عکرمہ کہ مولائے ابن عباس است ویکے از فقہائے کہ روایت ... و
شعبی گفتہ نیست یکے ندیدہ ام کہ اعلم بود بکتاب اللہ از عکرمہ اصل او بربر است گفت کہ گفتہ شد مر ابن عباس را کہ مرد فلان زن کہ بعضے
از ازواج مطہرہ آن حضرت است و مراد باین فلانہ صفیہ است رضی اللہ عنہا۔ فخر ساجدا۔ پس بر روئے افتاد ابن عباس سجدہ
کنان۔ فقیل لہ اتسجد فی ہذہ الساعۃ۔ پس گفتہ شد مر ابن عباس را آیا سجدہ میکنی درین ساعت یعنی بے وجود موجب سجدہ و سجدہ
بے موجب ممنوع است کذا فی شرح الشیخ و تواند کہ وقت نماز باشد و قیاس کردہ باشد سجدہ را بر نماز و تواند کہ مراد سجدہ نماز
باشد چنانکہ بعض علما در سجدہ شکر بدان تاویل کردہ اند فافہم۔ فقال۔ پس گفت ابن عباس۔ قال رسول اللہ۔ گفتہ است
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا رایتم آیۃ فاسجدوا۔ وقتیکہ ببینید شما نشانے از نشانہائے نزول بلایا و محن کہ می ترساند
خدائے تعالے بندگان را بآن پس سجدہ کنید از برائے تضرع واستغفار واستظہار۔ وای آیۃ اعظم من ذہاب ازواج النبی صلی اللہ علیہ و
کدام آیت است بزرگ تر و شدید تر رسانندہ تر از رفتن ازواج پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم۔ از عالم زیرا کہ ایشان را فضل
صحبت ستودہ با فضل خاص زوجیت و اختلاط و ارتباط ... پس از صحابہ را آن نیست پس در رفتن ایشان ذہاب برکت و خیر
کثیر باشد یا آنکہ بہ رفتن ایشان رفتن علمے است کہ منفرد بودند ایشان بدان از علم باحوال درون خانہ آن حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم۔ رواہ ابوداؤد والترمذی۔

الفصل الثالث

عن ابی بن کعب۔ قال انکسفت الشمس علی عہد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فصلی بہم
فقرا بسورۃ من الطول۔ گرفت آفتاب در زمان آنحضرت پس خواند سورۃ را از سورہ ہائے دراز طول بضم طا و فتح واو
مخفف جمع طولے بروزن کبرے مونث اطول کذا فی القاموس و در بعضے نسخ بکسر طا نوشتہ و وجہ آن ظاہر نیست۔

در هیچ یک پنج رکعات — چه رکوع کرد پنج رکوع در یک رکعت — وسجد سجدتین — و سجده کرد دو سجده چنانکه معهود است — ثم قام
الی الثانیة — پس برخاست بسوی رکعت ثانیه — فقرأ — پس خواند — سورة من الطول ثم رکع خمس رکعات — پس رکوع کرد پنج رکوع
در یک رکعت نیز — وسجد سجدتین — و سجده کرد دو سجده — ثم جلس کما هو مستقبل القبلة — پس نشست چنانکه بود مستقبل قبله
در حالیکه دعا میکرد — حتی تجلی کسوفها — تا آنکه آشکارا شد و روشن شد و زائل گشت گرفتن آفتاب — رواه ابوداود
وعن النعمان بن بشیر قال کسفت الشمس علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فجعل یصلی رکعتین رکعتین — پس شروع کرد
در گزاردن نماز دو دو رکعت احتمال دارد که دو رکعت گزارد و چون منجلی نشد آفتاب دو رکعت دیگر گزارد — ویسأل عنها —
و سوال میکرد از آفتاب کسوف و حجه از قوم یا و او سوال میکرد از پروردگار تعالی — حتی انجلت الشمس — تا آنکه روشن شد
آفتاب — رواه ابوداود وفی روایة النسائی ان النبی صلی الله علیه وسلم صلی حین انکسفت الشمس مثل صلوتنا یرکع و یسجد —
آن حضرت گزارد وقتیکه گرفته شد آفتاب مانند نماز ما رکوع میکند و سجود میکند یعنی بی تکرار رکوع و این حدیث دلیل
حنفیه است و امثال این حدیث بسیار است که شیخ ابن الهمام ذکر کرده است — وله فی اخری ان النبی صلی الله علیه وسلم
خرج یوما مستعجلا الی المسجد وقد انکسفت الشمس — و مر نسائی راست در روایت دیگر آنکه آنحضرت بیرون آمد یعنی از خانه شتابان
بسوی مسجد و حال آنکه بتحقیق گرفته بود آفتاب — فصلی حتی انجلت — پس نماز گزارد تا آنکه گشاده و روشن شد آفتاب و درین
حدیث تطویل صلوٰة تا رفع شدن کسوف صریح است و تکرار و طول کرد و تکرار آن — ثم قال ان اهل الجاهلیة کانوا یقولون ان الشمس
والقمر لا ینخسفان الا لموت عظیم من عظماء اهل الارض — پس گفت آنحضرت بودند اهل جاهلیت که میگفتند که آفتاب و ماه منکسف نمیگردند
الا بسبب مردن بزرگی از بزرگان اهل زمین — وان الشمس والقمر لا ینخسفان لموت احد ولا لحیوته — و این چنین نیست
که اهل جاهلیت میگویند — ولکنهما خلیقتان من خلقه — بلکه آفتاب و ماه دو مخلوق اند از مخلوقات حق تعالی — یحدث الله فی
خلقه ما شاء — نو پیدا می آرد خدای تعالی در مخلوقات خود هرچه میخواهد — فایهما انخسف فصلوا — پس هر کدام که از آفتاب
و ماه که بگیرد پس نماز بگزارید — حتی ینجلی او یحدث الله امرا — تا آنکه روشن گردد هر کدام یا نو پیدا آرد خدای تعالی

امری یعنی [illegible] یا قیامت را

باب فی سجود الشکر

وهذا الباب خال عن الفصل الاول والثالث — اختلاف کرده اند علما در سجده
تنها بیرون نماز که آیا جائز و مسنون و مستحب است یا مکروه و بدعت است یعنی گفته اند که آن بدعت است و حرام و در شرع
آن را اصلی نیست و برین بنا میکند و روایت صحیحین ابی یوسف را و نزد بعض جائز و مشروع با کراهت و تفصیل کلام آن است
که سجده های صلوٰة چند قسم است یکی سجده سهو و آن در حکم سجده صلوٰة است دوم سجده تلاوت و درینجا اختلاف نیست
سوم سجده مناجات بعد از نماز و ظاهر کلام اکثر علما آن است که مکروه است چهارم سجده شکر بر حصول نعمت و دفع بلیه
و درین جا اختلاف است نزد امام شافعی و امام احمد سنت است و قول محمد نیز همین است و وارد شده احادیث و آثار درو که

ظاهر اصحاب پرسیده باشند که این چه بود یا پیش از پرسیدن ایشان - قال انی سألت ربی وشفعت لامتی - گفت بدرستیکه من سوال کردم پروردگار خود را و درخواست کردم آمرزیدن امت خود را - فاعطانی ثلث امتی - پس داد مرا سه یک امت مرا و بخشید مر ایشان را بمن - فخررت ساجدا لربی شکرا - پس بر روی افتادم سجده کنان مر پروردگار خود را بجهت شکرگزاری این نعمت ثم رفعت رأسی فسألت ربی لامتی فاعطانی ثلث امتی - پس برداشتم سر خود را پس سوال کردم پروردگار خود را از برای آمرزیدن امت من پس داد مرا سه یک دیگر از امت من - فخررت ساجدا لربی شکرا ثم رفعت رأسی فسألت ربی لامتی فاعطانی الثلث الآخر - پس داد مرا سه یک دیگر را یا ثلث اخیر را الآخر بفتح خا و کسر آن هر دو خوانده اند - فخررت ساجدا لربی شکرا - این بود سه بار دست بدعا برداشتن و سجده رفتن شکر چه تمام بوده است را که باشد چون تو شفیعان امت را الا [illegible] نجران را که باشد [illegible] ایشان [illegible] که چندین آیات و احادیث در وعید بر اهل [illegible] که [illegible] خواهد بود و بوقوع خواهد آمد جواب میگویند که مراد باین دعا شفاعت و اعطاء این امت از خسف و مسخ و مانند آن است از عذابهای دنیا که بر امتان دیگر واقع شد و نه عذاب آخرت و بعضی گویند که مراد این امت از اهل و عذاب [illegible] رسول اثر شفاعت آنحضرت بایشان و صحیح از آن - رواه احمد و ابوداود -

باب الاستسقاء

استسقاء در لغت آب خواستن و در شرع نماز یا دعا و سوال باران از خدا تعالی با کیفیت مخصوصه و نزد اکثر ائمه صلوة در استسقا سنت است و امام ابوحنیفه استسقا دعا و استغفار و سوال و تضرع از جناب کریم رزاق و هاب و استغفار بحکم نص قرآن سبب ادرار امطار است و ایشان میگویند که آنچه واقع شده است از وجوه استسقا در اکثر احادیث صلوة در آن مذکور نیست مگر در وجه واحد و آن نیز بجمیع خصوصیات بصحت نرسیده است و آنچه مذکور نیست همین دعا است و تحقیق بصحت رسیده که امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه استسقا کرد و اقتصار نمود بر دعا و استغفار و نگزارد نماز و اگر نماز مسنون بودی ترک نکردی و عدم علم عمر بآن با عموم بلوی و قرب عهد بزمان نبوت بعید است و اگر ترک وی با وجود علم بدان ابعد است با وجود آنکه این در حضور صحابه بود و تنبیه ناکردن ایشان بران گنجایش ندارد و گفته اند که مراد بقول امام ابوحنیفه لا صلوة فی الاستسقاء آن است که جماعت و خطبه و خصوصیات دیگر در وی سنت نیست و در [illegible] و اگر کسی نماز نفل کند و دعا و تضرع و سوال نماید و استغفار کند بهتر باشد و احادیث مرویه در باب استسقا خالی از [illegible] بسیار است از طرق که خصوصیات و کیفیات در آن مذکور است خالی از ضعف نیست و لهذا امام ابوحنیفه خلاف [illegible] آن کرده و اخذ بالمتیقن و ابویوسف و محمد نیز موافق ائمه دیگر اند درین باب و بعض گویند که محمد با ابی حنیفه است و فتوی الآن [illegible] بر مذهب صاحبین است ثبوت آن بفعل آنحضرت صلی الله علیه وسلم و عدم دلیل بر اختصاص آن بآنحضرت والله اعلم

الفصل الاول

عن عبد الله بن زید قال خرج رسول الله صلی الله علیه وسلم بالناس الی المصلی یستسقی - روایت است از عبد الله بن زید انصاری که یکی از مشاهیر صحابه است و وی و مادر و پدر و برادر

صحابی است که گفت بیرون آمد آنحضرت با مردم بسوی مصلی در حالیکه قصد استسقا دارد - فصلی بهم رکعتین جهر فیهما بالقراءة
پس بگزارد با ایشان دو رکعت جهر کرد در آن دو رکعت بقراءت - واستقبل القبلة یدعو - و روی آورد بقبله در حالیکه
دعا میکند - ورفع یدیه - و برداشت هر دو دست خود را مبالغة چنانکه در حدیث آینده می‌آید - وحوّل رداءه حین استقبل
القبلة - و گردانید ردای خود را که پوشیده بود هنگام استقبال قبله تا آنکه بگرداند طرف راست او بر جانب چپ و طرف چپ
بر جانب راست و بگرداند ظاهر او را باطن و باطن را ظاهر و کیفیت آن نیست که بگیرد بدست راست خود گوشه پایان رداء را از جانب
چپ و بدست چپ گوشه پایان را از جانب راست و بگرداند هر دو دست خود را پس پشت خود تا آنکه باشد طرفی
که گرفته شده است بدست راست بر کتف اعلا از جانب یمین و باشد طرفی که گرفته شده است بدست چپ بر کتف اعلا از جانب
یسار و گفته‌اند که این تحویل رداء از برای تفاؤل و تبدل حال امساک با مطار و تنگی بفراخی است و بعضی گفته‌اند که این امتثال امر
پروردگار است که امر کرد آنحضرت را که بکند تا مبدل گردد حال یا آنحضرت باجتهاد خود بقصد تبدل حال نه مجرد تفاؤل زیرا که تفاؤل
بقصد و اختیار نمی‌باشد بلکه چیزی دیده شود و در خارج نه باین قصد پس تفاؤل گرفته شود بدان و ظاهر آن است که مراد قائل
تفاؤل اینجا این معنی است که آنحضرت این فعل کرد تا دلالت کند نظاهر بتغیر حال و علامت باشد بر آن یا آنکه بود آن تفاؤل البته
بی جهت یا بغیر مسلم است والله اعلم - متفق علیه - وعن انس رضی - قال کان النبی صلی الله علیه وسلم لا یرفع یدیه فی شیء من دعائه الا فی
الاستسقاء - گفت انس رضی بود آنحضرت که بر نمیداشت هر دو دست خود را در هیچ چیزی از دعای خود مگر در استسقا یعنی برداشتن
بلیغ بالاتر از مقابل سینه و روی - فانه یرفع حتی یری بیاض ابطیه - پس بدرستیکه بر میداشت یعنی در استسقا تا آنکه دیده شود
سپیدی هر دو بغل آنحضرت یا بجهت آنکه درین حال جامه در بدن شریف نمی‌بود یا رداء کی می‌بود غیر سابغ آن موضع یا از رو
موضع بیاض الطیبة است اگر پیراهنی بر بدن شریف می‌بود و ابط بکسر همزه و سکون با و کسر آن زیر بازو باطن دوشها و گفته‌اند که واقع هر جهت
صحب نمو و مطالعه تر بود اشتن دستها بلند تر و بالاتر - متفق علیه - وعنه ان النبی صلی الله علیه وسلم استسقی فاشار بظهر
کفیه الی السماء - و هم از انس است که آنحضرت استسقا کرد پس اشارت کرد به پشت هر دو کف دست خود بسوی آسمان عکس آنچه
متعارف است در دعا که بطن کف دستها بسوی آسمان کنند و گفته‌اند که چون دعا برای طلب و سوال چیزی از حق است تنها
بود تحصیل است گردانیده شود بطن کفها بجانب آسمان و هرگاه که برای دفع و منع فتنه و بلا باشد پشتهای دست بجانب
آسمان کنند از برای اطفای نائره فتنه و بلا و پست کردن قوت حادثه و غلبه آن و طیبی گفته این نیز برای تفاؤل است بقلب
و تبدل حال مثل صنع وی در تحویل رداء و اشارت است بمطلوب که بطون سحاب بجانب زمین گردد و بریزد آنچه در وی است
از امطار والله اعلم - رواه مسلم - وعن عائشة رضی الله عنها - قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان اذا
رأی المطر قال - گفت عائشه بود آنحضرت چون می‌دید باران را یعنی بعد از استسقا میگفت - اللهم صیبا نافعا - خداوندا بفرست
باران ریزان بسیار سودمند و صیب بفتح صاد و تشدید یای تحتانیه و بعض صبا بموحده مشدده روایت کرده‌اند یعنی بخشش

رواہ البخاری۔ وعن انس قال اصابنا ونحن مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مطر گفت انس رسید ما را و حال آنکہ ما با آنحضرت
بودیم باران۔ قال گفت انس فحسر رسول اللہ پس بکشاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ثوبہ جامہ خود را از بدن مبارک
حسر بفتح و سکون بمعنی کشادن و دور کردن و برداشتن جامہ از بعض بدن۔ حتی اصابہ من المطر تا آنکہ رسید او را چیزے از باران۔
فقلنا پس گفتیم ما۔ یا رسول اللہ لم صنعت ہذا برائے چہ کردی این را کہ در برداشتن جامہ و رسانیدن باران بہ بدن خاص
قال لانہ حدیث عہد بربہ۔ زیرا کہ باران نو رسیدہ است از نزد پروردگار خود و آمدہ است از عالم قدس و طہارت
و آلودہ نشدہ است با خبرہائے این عالم کثیف۔ بیت: ای نفس خرم باد صبا ۔ از بر یار آمدہ مرحبا۔ و حکمت در دوست داشتن آنحضرت
و خوش کردن تو باوہ با تبرک این بود کہ قریب العہد است از درگاہ عزت جل جلالہ۔ رواہ مسلم۔

الفصل الثانی

عن عبد اللہ بن زید قال خرج رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی المصلی فاستسقی۔ بیرون آمد
آنحضرت بسوئے مصلی پس استسقا کرد۔ وحول رداءہ حین استقبل القبلۃ۔ و گردانید ردائے خود را ہنگام استقبال
قبلہ۔ فجعل عطافہ الایمن علی عاتقہ الایسر۔ پس راست گردانید جانب راست ردائے خود را بر دوش چپ خود۔ وجعل
عطافہ الایسر علی عاتقہ الایمن۔ و گردانید جانب چپ ردائے خود را بر کتف راست خود و عطاف بکسر عین بمعنی رداست
و اینجا جانب رداء او است۔ ثم دعا اللہ۔ بعد از آن دعا کرد خدائے تعالی را۔ رواہ ابوداود۔ وعنہ قال استسقی
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وعلیہ خمیصۃ لہ سوداء۔ استسقا کرد آنحضرت و بر وے خمیصہ بود مر او را سیاہ خمیصہ بفتح خا
معجمہ و کسر میم کسائے مربع از صوف یا غیر آن کہ مر او را دو علم است از دو طرف و بعض گفتہ اند جامہ از خز یا صوف۔ فاراد ان
یاخذ باسفلہا فیجعلہ اعلاہا۔ پس خواست آنحضرت کہ بگیرد پایان او را پس بگرداند آن را بالائے آن چنانکہ معہود بود در
تحویل رداء۔ فلما ثقلت قلبہا علی عاتقیہ۔ پس ہرگاہ کہ گران شد خمیصہ یعنی دشوار شد گردانیدن اسفل آن اعلائے آن بگردانید
آن را بر دوشہائے خود۔ و قلبہا بتشدید لام و تخفیف آن ہر دو روایت است۔ رواہ احمد و ابوداود۔ وعن عمیر
مولی آبی اللحم۔ آبی اللحم صحابی است از قدمائے صحابہ کہ حاضر شد بدر را و شہید شد در حنین و از خوردن گوشت ابا کردی
بآبی اللحم گشت و بعضی گفتہ اند کہ در جاہلیت از خوردن لحم آنچہ ذبح میکردند بر اصنام ابا کردی و عمیر بضم عین و فتح میم مولائے وے
بود و صحابی است و در جنگ خیبر حاضر بود پس ابن عمیر مولائے آبی اللحم روایت میکند۔ انہ رای النبی صلی اللہ
علیہ وسلم یستسقی عند احجار الزیت۔ کہ دید وے آنحضرت را کہ استسقا میکرد نزد موضعے کہ نام او احجار الزیت است آن موضع را
باحجار الزیت آن نام کردند کہ در آنجا سنگہا ست سیاہ گویا آنہا کہ روغن زیتون است طلا کردہ اند۔ قریبا من الزوراء
نزدیک از زوراء بفتح زا است و سکون واو کہ آن نیز نام موضعے است در میان بازار مدینہ و ذکر آن بیاید در اذان جمعہ گذشت
قائما یدعو یستسقی۔ ایستادہ دعا میکرد و درخواست کہ استسقا می نمود۔ رافعا یدیہ قبل وجہہ۔ برداشتہ ہر دو دست خود را
مقابل روئے خود۔ لا یجاوز بہما راسہ۔ درنمی گذرانید دستہا را از سر مبارک خود چنانکہ متعارف است در دعا و گاہے

دربر داشتن و تنها مبالغه میکرد و از بالای سر میگذرانید چنانکه گذشت و اگر مراد آن باشد که تجاوز میشد بالا از سر نداشتن هنوز
متضمن نوعی از مبالغه باشد چه بغایت در دعا برداشتن وی تا سینه و دوش — رواه ابو داود و روی الترمذی والنسائی
نحوه — وعن ابن عباس قال خرج رسول الله — بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم یعنی فی الاستسقاء — چون خروج
در حدیث مطلق بود تفسیر کرد راوی که مراد خروج از برای استسقاست — متبذلا — ترک کننده زینت را در جامه و ثیاب بذله
بکسر با و سکون ذال آن جامه ها را که ساتر اند در خدمت خانه پوشند نه بسبب زینت و در کار کنند و آن را نیز مهنه بفتح میم و کسر
آن نیز میگویند چنانکه در باب جمعه گذشت و این تبذل بقصد تواضع و اظهار عجز بیت و مسکنت بود چنانکه گفت — متواضعا — فروتنی
و نرمی کردن کننده — متخشعا — فروتنی کننده چشم فرو خوابانند و تواضع و تخشع قریب اند در معنی اول را بر ظاهر حمل باید کرد و ثانی را
بر باطن — متضرعا — زاری کننده — رواه ابو داود والنسائی و ابن ماجه — وعن عمرو بن شعیب عن ابیه عن جده قال
کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا استسقی قال — بود آن حضرت وقتی که استسقا میکرد میگفت — اللهم اسق عبادک — خداوندا
آب ده بندگان خود را — وبهیمتک — چهارپایان خود را — وانشر رحمتک — و پراگنده کن رحمت خود را بسبب تازه ساختن
نباتات و رویانیدن کشت زار و پیدا کردن رزق جانوران — واحی بلدک المیت — و زنده گردان زمین مرده خود را البلد
یعنی شهر و زمین آمده — رواه مالک و ابو داود — وعن جابر قال رأیت رسول الله صلی الله علیه وسلم یواکی — بجز وی
بر پیدا شدن دستها را و دراز میکرد خود دست از تو کا بر عصا — فقال اللهم اسقنا غیثا مغیثا — پس گفت خدایا آب ده ما را
و بپوشان ما را باران سیر گرداننده و دررساننده و رهاننده از شدت قحط و تنگی باری بهاست و باران آمد آن
— مریئا — بفتح میم و کسر رای ممدود گوارا یعنی زیان نکننده — مریعا — نیز بفتح میم حاصل زمین را پیدا کننده و در آخر اول نیز
نافعا غیر ضار — سودمند زیان نکننده — عاجلا غیر آجل — زود آینده دیر نکننده — قال — گفت راوی — فاطبقت علیهم —
پس عام شد و در گرفت ایشان را باران و طبق تجبر یک باران عام را گویند و مراد سحاب است و اطبقت بلفظ
مجهول — رواه ابو داود —

الفصل الثالث

عن عائشة رضی الله عنها — قالت شکا الناس الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
قحوط المطر — گفت عائشه گله کردند مردم بسوی آنحضرت باز ایستادن باران را — فامر بمنبر فوضع له فی المصلی — پس امر کرد آنحضرت
بنهادن منبر پس نهاده شد منبر برای وی در مصلی که بیرون مدینه است — ووعد الناس یوما یخرجون فیه — و نوید داد مردم را روزی
که بیرون آیند در آن روز — قالت عائشة فخرج رسول الله — گفت عائشه پس بیرون آمد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم حین بدا حاجب
الشمس — وقتی که ظاهر شد یا آغاز کرد پیدا آمدن را کرانه آفتاب و بالالف و بهمزه هر دو روایت است و اول ظاهر است — فقعد
علی المنبر — پس نشست آن حضرت بر منبر — فکبر و حمد الله — پس تکبیر برآورد و ستایش کرد خدا را — ثم قال — پس گفت — انکم
شکوتم جدب دیارکم — بدرستی که شما گله کردید قحط شهر و دیار خود را و دیار جمع دار است بمعنی سرای — واستئخار المطر عن ابان زمانه عنکم

وگلہ کردید بی باران ماندن باران از وقت معین و معهود که برای اوست از شما وابان بکسر همزه و تشدید موحده یعنی وقت معین و معهود هر
چیزے را — وقد امرکم الله ان تدعوه — و بتحقیق فرموده است خدای تعالی شما را که بخوانید او را و درخواهید از وے — و وعدکم ان یستجیب
لکم — و نوید داده است شما را که قبول کند دعا و سوال برای شما — ثم قال — پس گفت آنحضرت — الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم
مالک یوم الدین — جمیع سپاس و ستایش ثابت است مر خدای را که پروردگار جهانیان است مهربان است در دنیا و آخرت مالک همه چیز
در روز جزا — لا اله الا الله یفعل ما یرید — نیست معبود بحق مگر خدا که میکند آنچه میخواهد — اللهم انت الله لا اله الا انت — خداوندا توئی
معبود بحق نیست الٰہ بحق مگر تو — انت الغنی — توئی بے نیاز و نحن الفقراء — و ما نیازمندانیم و محتاجیم — انزل علینا الغیث — فرود فرست بر ما
باران را — واجعل ما انزلت لنا قوة وبلاغا الی حین — و بگردان چیزے را که فرو فرستادہ برائے ما از باران سبب توانائی و
رسیدن تا زمان طویل یعنی برسیم بسبب آن بمطالب خود و بکمال و تمام شود انتفاع ما بوے — و بلاغ بفتح یا چیزے که بوسیلہ آن بمطلوب برسند
ثم رفع یدیه — پس برداشت آنحضرت هر دو دست خود را — فلم یترک الرفع حتی بدا بیاض ابطیه — پس نماند و نگذاشت برداشتن را
و بلند کردن هر دو دست را تا آنکه ظاهر شد سپیدی هر دو بغل آنحضرت — ثم حول الی الناس ظهره — پس بگردانید بجانب
مردم پشت خود را — وقلب او حول رداءه — و گردانید ردای خود را و قول او حول شک راوی است در لفظ که قلب گفت
یا حول یعنی هر دو یکیست — و هو رافع یدیه — در حالیکه آنحضرت بردارنده بود هر دو دست خود را — ثم اقبل علی الناس و نزل
پس متوجه شد بر مردم و فرود آمد از منبر — فصلی رکعتین — پس بگزارد دو رکعت — فانشأ الله سحابة — پس پیدا کرد خداوند تعالی یک
ابرے را — فرعدت — پس بغرید آن ابر — و برقت — و درخشید برق او فتح را و کسر آن هر دو هست — ثم امطرت باذن الله — پس ببارید
آن ابر بدستوری خدا و امر وے — فلم یأت مسجده حتی سالت السیول — پس نیامد آنحضرت از مصلی بمسجد خود تا آنکه روان شد
سیلها و سیل رفتن آب و خون و جز آن — فلما رأی سرعتهم الی الکن — پس هرگاه که دید آنحضرت شتافتن مردم را بسوے
خانه ها و بناها — ضحک حتی بدت نواجذه — خندید آنحضرت تا آنکه نمایان شد دندانهاے درون دهن و کن بکسر کاف و تشدید
نون پوشش و نیز جامه و آنچه دفع کند گرمی و سردی را از ابنیه و مساکن و نواجذ جمع ناجذه دندانهاے پسین و آن نام
چهار دندان است که منتهای دندانهاست که آن را اضراس العقل و اضراس الحلم گویند که در زمان بلوغ و کمال عقل بر رویند و ظهور
این دندانها در خنده نهایت بعید است و لهذا این را بر مبالغه حمل کرده اند و بعضی حمل بر مطلق اسنان کرده اند و گویند که نواجذ
بر انیاب نیز اطلاق میکنند والله اعلم — فقال — پس گفت آنحضرت چون مشاهده ظهور اثر این دعا کرد دلیل معجزه — اشهد ان الله
علی کل شی قدیر وانی عبد الله ورسوله — گواهی میدهم که خدا بر همه چیز قادر است و گواهی میدهم که من بنده خدا و فرستاده او یم —
رواه ابو داود — وعن انس — ان عمر بن الخطاب — رضی الله عنه — کان اذا قحطوا استسقی بالعباس بن عبد المطلب
بود عمر بن الخطاب چون قحط کرده میشدند مردم و امساک باران میشد استسقا می کرد بوسیله عباس عم رسول الله صلی الله علیه وسلم
فقال — پس میگفت عمر — اللهم انا کنا نتوسل الیک بنبینا فتسقینا — خداوندا ما بودیم که وسیله میکردیم بسوے تو به پیغمبر ما پس آب

میداوی تو مارا و تسقینا بضم تا و فتح آن هر دو روایت ست و معنی یکے ست و سقی را سقٰی هر دو لغت ست۔ و انا نتوسل
الیک بعم نبینا فاسقنا۔ و بدرستیکہ اکنون وسیلہ می جوئیم بعم پیغمبر ما صلی اللہ علیہ وسلم پس آب دہ مارا۔ قال۔ گفت انس
فیسقون۔ پس آب دادہ میشدند مردم و آوردہ اند کہ چون عمر رضی اللہ عنہ و صحابہ کہ با وے بودند دست تمسک و توسل
بعباس زدند عباس بگفت خداوندا این قوم بنسبت پیغمبر تو صلی اللہ علیہ وسلم بمن توسل کردہ اند خداوندا درین پیروی مرا رسوا
مساز و مرا از روے ایشان شرمندہ مکن پس باران می آمد۔ رواہ البخاری۔ وعن ابی ہریرۃ۔ قال سمعت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول۔ گفت ابو ہریرہ شنیدم آنحضرت را کہ میگفت۔ خرج نبی من الانبیاء بالناس یستسقی۔
بیرون آمد پیغمبرے از پیغمبران با مردم بقصد آنکہ استسقا کند و گفتہ اند کہ مراد سلیمان پیغمبر ست علیہ السلام۔ فاذا ہو بنملۃ رافعۃ
بعض قوائمہا الی السماء۔ پس ناگاہ آن پیغمبر گذشت بمورچہ کہ برداشتہ است پایہاے خود را بسوے آسمان ظاہر امراد
ببعض قوائم قوائم پیش باشد کہ بمنزلہ دستہاست۔ فقال۔ ارجعوا فقد استجیب لکم۔ پس گفت آن پیغمبر مردم باز گردید پس
بتحقیق قبول کردہ شد دعا براے شما من اجل ہذہ النملۃ۔ از بہر این مورچہ۔ رواہ الدارقطنی۔

باب۔ این چنین واقع شدہ است در بعض نسخ مطلق بے تقیید بترجمہ بر عادت مؤلف کہ عقب میکند باب را بلواحق و متعلقات
باب سابق و در بعضے باب بیچ ہست باب در بیان باد و سے کہ بوزد و در بعض باب فی الریاح باب در بیان بادہا و ... و ابرہا

الفصل الاول۔ عن ابن عباس۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نصرت بالصبا۔ یاری دادہ شدم
من بباد صبا۔ واہلکت عاد بالدبور۔ اہلاک کردہ شدند عاد کہ نام قوم ہود ست بدبور بفتح دال بادیست کہ بیاید از جانب
پشت توچون روے آری بقبلہ و دبور مقابل آن و بعبارت دیگر چون شخص روے بمطلع آفتاب بایستد باد دیگر از مقابل
روے آید صبا ست و انچہ از پس پشت آید دبور ست و انچہ از جانب دست راست آید جنوب و انچہ از جانب دست چپ آید شمال
مشہور این ست و در قاموس گفتہ است کہ صبا ریحے کہ مہب وے مطلع ثریا تا بنات النعش است و دبور مقابل صبا ست
و فرق ست میان ہر دو تفسیر زیرا کہ تفسیر اول شامل مشرق و مغرب ست تمام و ثانی نزدیک جنوبی ست از وے و نصرت آنحضرت
بصبا در روز خندق بود کہ آن را غزوہ احزاب گویند چنانکہ در کتب سیر مذکور ست و در قرآن مجید بیان ناطق ست و قصہ ہلاک
عاد بریح صرصر مشہور ست و معلوم و بالجملہ تفضیل صبا ست بر دبور یا بیان آنکہ ریح مامور امر الٰہی ست گاہے براے نصرت
قومی ست و گاہے براے ہلاک گروہے۔ متفق علیہ۔ وعن عائشۃ رضی اللہ عنہا۔ قالت ما رایت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ضاحکا حتی اری منہ لہواتہ۔ گفت عائشہ ندیدم من آنحضرت را خندان تا آنکہ ببینم من لہوات او را
بفتح لام و ہا جمع لہاۃ نام گوشت زائد کہ در سقف نہایت فم ست و بعضے گفتہ اند کہ انچہ ما بین آخر بیخ زبان تا آخر حلق از
اعلاے فم و بعضے گفتہ اند قعر دہان و در صراح گفتہ لہاۃ کام۔ انما کان یتبسم۔ نبود آنحضرت مگر آنکہ تبسم می کرد در قاموس
گفتہ کہ تبسم اقل ضحک و مشہور آن ست کہ تبسم دندان سفید کردن و در صراح گفتہ دندان شیرین کردن۔ وکان اذا رای

غیما او ریحا عرف ذلک فی وجہہ - پس بود چون میدید آنحضرت ابر یا باد را اندوہگین میشد و شناختہ میشد اثر آن در روے مبارک
وے بجہت خوف آنکہ مبادا از ان بلاے و زیانے بمردم برسد مقصود آن ست کہ آنحضرت در شہود جلال حق دائم خائف اندوہگین
بود و ہرگز بے غم و فارغ نبود و چون باد و باران میدید اندوہگین تر و غمگین تر میشد - متفق علیہ - وعنہا - قالت کان رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم اذا عصفت الریح قال - بود آنحضرت چون سخت و تندی وزید باد میگفت - اللہم انی اسالک خیرہا
وخیر ما فیہا - خداوندا من سوال میکنم ترا نیکی این باد کہ در ذات اوست و نیکی آنچہ در وے ست از آثار و منافع - وخیر ما ارسلت بہ -
و نیکی چیزے کہ فرستادہ شدہ است این باد براے آن چیز - اعوذ بک من شرہا وشر ما فیہا وشر ما ارسلت بہ - و پناہ میجویم ترا از بدی این باد
و چیزے کہ در وے ست و بدی چیزے کہ فرستادہ شدہ ست این باد براے آن چیز و ارسلت بصیغہ مجہول غائب ست بلفظ معلوم مخاطب نیز
روایت ست - واذا تخیلت السماء تغیر لونہ - و چون ظاہر میشد در آسمان ابر و آمادہ میشد براے باران متغیر میشد رنگ آنحضرت و تخیلہ ابر باران
دار را گویند یعنی ابر کہ محل تخیل و مظنہ ست - وخرج ودخل واقبل وادبر - و بیرون می آمد آنحضرت و درون میرفت و پیش می آمد و پس میرفت - فاذا مطرت
سری عنہ - پس چون می بارید تحیر گذشت کشادہ کردہ میشد از وے حزن و بردہ میشد از وے خوف و سری بلفظ مجہول تخفیف و تشدید ہر دو
روایت ست و تشدید براے مبالغہ ست - فعرفت ذلک عائشۃ - پس شناخت آنحالت را عائشہ و دانست کہ بدیدن ابر و باران تغیرے
در ان حضرت پیدا می آید و چون تحیر میگذرد خوشحال میگردد - فسالتہ - پس پرسید عائشہ آنحضرت را از علت آن - فقال لعلہ یا عائشۃ کما قال قوم
عاد - پس گفت آنحضرت شاید کہ این ابر و باد اے عائشہ مثل آن باشد کہ گفتہ ست جماعہ عاد و در آنچہ حکایت کردہ است پروردگار
تعالے از حال ایشان - فلما راوہ عارضا مستقبل اودیتہم قالوا ہذا عارض ممطرنا - پس ہرگاہ کہ دیدند ایشان یعنی قوم ہود کہ
عاد نام ایشان ست ابرے را کہ ظاہر شد در کنارہ آسمان گفتند کہ این ابرے ست کہ باران آرندہ ست بر ما - و آخر آیت
این ست کہ بل ہو ما استعجلتم بہ ریح فیہا عذاب الیم این ابر بارندہ نیست بلکہ این عذابے ست کہ شتابی میکردید شما و طلب آن
بادے ست کہ در وے عذابے دردناک ست - وفی روایۃ - و در روایتے بجاے فاذا مطرت سری عنہ این چنین
آمدہ ست کہ - ویقول اذا رای المطر رحمۃ - و عادت شریف آن بود کہ میگفت آنحضرت وقتے کہ میدید باران خداوندا
بگردان این ابر را رحمت، و بدین وجہ رحمت منصوب ست یا معنی آن ست کہ چون ابر میدید متغیر میشد و چون بعد از وے باران
می آمد میگفت این رحمت ست از خداے تعالے و بدین وجہ رحمت مرفوع ست - متفق علیہ - وعن ابن عمر -
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مفاتح الغیب خمس - خزائن غیب پنج علم ست کہ نمیداند آن را جز خدا و گفتہ اند کہ مفاتح
جمع مفتح ست بفتح میم بمعنی مخزن و مفاتیح نیز روایت ست جمع مفتاح بمعنی کلید یعنی [illegible] رسیدہ میشود بآن بسوے
غیبہا و طیبی گفتہ کہ مفاتح و مفاتیح ہر دو جمع مفتح و مفتاح می آید - ثم قرء - پس خواند آنحضرت براے بیان آن پنج علم
این آیت را - ان اللہ عندہ علم الساعۃ وینزل الغیث الآیہ - رواہ البخاری - وعن ابی ہریرۃ - قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم لیست السنۃ بان لا تمطروا - نیست قحط باین کہ باران دادہ نشوید شما - ولکن السنۃ ان تمطروا وتمطروا

الارض شيئا - ولكن قحط این ست که باران داده نشوید یعنی بسیار ببارد و نروید از زمین چیزی را یعنی گمان نبرید که رزق و برست
و رویدن از باران ست بلکه از جناب حق ست و بقدرت اوست تعالی و تواند که باران ببارد و چیزی نروید و قحط
پدید آید پس قحط نبارد و بود تا نگوئی بسیار بهر زمین نا و رو تا نگوئی بسیار به و سنه بمعنی سال ست غالب آمده و قحط سال
و مراد در حدیث این معنی ست - رواه مسلم -

الفصل الثاني - عن ابي هريرة - قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الريح من روح الله -
گفت آنحضرت باد از رحمت الهی ست یعنی غالب آن ست که رحمت ست و عذاب کافر نیز رحمت ست بر مومنان یا
مراد آن ست که رحمت ست بنسبت بیک قومی و عذاب ست بنسبت قوم دیگر و در کلام حذف اختصار ست ای من روح الله
و من عذابه چنانکه گفت - تاتي بالرحمة وبالعذاب - می آرد گاهی رحمت را و گاهی عذاب را و چون آمدن باد بتقدیر
و ارادت اوست - فلا تسبوها - پس دشنام مکنید آن را - وسلوا الله من خيرها وعوذوا به من شرها - و سوال کنید خدا را
از نیکی باد و پناه جوئید بخدا از بدی وی یعنی بنده باید که راضی باشد بقضا و قدر الهی اگر بنسبت بوی بد باشد و لیکن
از خدا نیکی خواهد باقی از حاکم ست هر چه میخواهد میکند و میدهد - رواه الشافعي وابو داود وابن ماجه والبيهقي في الدعوات الكبير
وعن ابن عباس - ان رجلا لعن الريح عند النبي صلى الله عليه وسلم - مردی لعنت و نفرین کرد و بد گفت و دشنام داد
باد را و اظهار کراهت کرد از وی - فقال لا تلعنوا الريح - پس گفت آنحضرت لعنت مکنید باد را - فانها مامورة - زیرا که بدرستیکه
باد امر کرده شده است و مستحق لعن نیست - وانه من لعن شيئا ليس له باهل رجعت اللعنة عليه - و بدرستی که لعنت کند چیزی را که
نیست آن چیز لعنت را سزاوار بازمیگردد لعنت بران کس - رواه الترمذي وقال هذا حديث غريب - وعن ابي بن كعب
قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تسبوا الريح - دشنام مکنید باد را - فاذا رأيتم ما تكرهون فقولوا - پس چون ببینید بادی را
که ناخوش میدارید شما پس بگوئید - اللهم انا نسئلك من خير هذه الريح - خداوندا ما سوال میکنیم ترا از نیکی این باد - وخير ما فيها
و نیکی چیزی که در وست - وخير ما امرت به - و نیکی چیزی که امر کرده شده است این باد بدان چیز - ونعوذ بك من شر هذه الريح
وشر ما فيها وشر ما امرت به - رواه الترمذي - وعن ابن عباس - قال ما هبت ريح قط الا جثا النبي صلى الله عليه وسلم على
ركبتيه - گفت ابن عباس نوزید بادی هرگز مگر آنکه نشست آنحضرت بر دو زانوی خود - وقال - و گفت - اللهم اجعلها
رحمة ولا تجعلها عذابا - خداوندا بگردان این باد را موجب رحمت و مگردان او را ماده عذاب - اللهم اجعلها رياحا ولا تجعلها ريحا -
خداوندا بگردان او را ریاح و مگردان او را ریح - قال ابن عباس في كتاب الله تعالى - گفت ابن عباس که در کتاب خدا واقع
شده است - انا ارسلنا عليهم ريحا صرصرا - بدرستیکه ما فرستادیم بر عاد ریح صرصر یعنی باد سخت - وارسلنا عليهم الريح العقيم - و فرستادیم
بر ایشان باد نازاینده که بارور نمیگرداند درختان را - وارسلنا الرياح لواقح - و فرستادیم بادها را آبستن کننده درختان را که بسبب
بارور می شوند - وان يرسل الرياح مبشرات - و از آیات الهی ست که میفرستد بادها را بشارت دهنده بباران - رواه الشافعي

والبیهقی فی الدعوات الکبیر۔ بدانکه مشهور آن ست که ریح بلفظ مفرد در عذاب استعمال می یابد چنانکه در دو آیت محسنین و ریاح بلفظ جمع در رحمت و دعای مذکور که در روایت ابن عباس آمده مبنی بران ست و قول ابن عباس را که مذکور شد نیز موید آن ساخته اند و خطابی توجیه آن کرده که ریاح چون متکثر گردد سحابها را پیدا آرد و مطار بسیار آید و زروع و ثمار پیدا گردد و چون یک باد می وزد عقیم می باشد این چنین ست اعتقاد عرب و بعضی طحاوی این را منکر شده و استشهاد آورده بقول حق سبحانه و جرین بهم بریح طیبة و با نچه در بعض احادیث آمده از استعمال مفرد در خیر و شر چنانکه در احادیث ابی هریره گذشت الریح من روح الله تاتی بالرحمة والعذاب و قول آنحضرت انا نسألک من خیر هذه الریح و خیر ما فیها و حدیث عائشه که مذکور شد و گفته اند که این حدیث که از ابن عباس مذکور شد ضعیف ست مقاومت بآن احادیث صحاح نتواند کرد و طیبی گفته غالباً ریح و ریاح چون مطلق واقع شود این حکم دارد بخلاف آنکه مقید بصفت گردد و درین جا سخن بسیار ست در شرح مذکور شده است۔ **وعن عائشة** قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا ابصرنا ناشئا من السماء۔ بود آنحضرت چون میدید ابری را که پیدا میشد از آسمان یعنی السحاب ناشیا از نشاء ابر ناشی از ان گویند که پیدا میگردد از میان زمین و آسمان و در صراح گفته ناشی نخست آنچه پیدا میشود از ابر۔ ترک العمل۔ میگذاشت آنحضرت کاری را که میکرد بجهت عروض خوف و خشیت۔ واستقبله۔ و رو می آورد بآن ابر۔ وقال۔ و میگفت۔ اللهم انی اعوذ بک من شر ما فیه۔ خداوندا من پناه میجویم بتو از شر چیزی که درین ابر است فان کشفه الله۔ پس اگر گشاد خدای تعالی آن ابر را حمد میگفت خدا را۔ وان مطرت۔ و اگر می بارید۔ قال اللهم سقیا نافعا۔ میگفت خداوندا بده آب سود دهنده را سقیا بفتح سین و سکون قاف تنوین بمعنی آب نوشانیدن و بضم سین تنوین نیز روایت آمده است بمعنی آب نوشیدنی۔ رواه ابوداود والنسائی وابن ماجة والشافعی واللفظ له۔ **وعن ابن عمر** ان النبی صلی الله علیه وسلم کان اذا سمع صوت الرعد والصواعق قال۔ بود آنحضرت چون می شنید آواز رعد یعنی برق و آواز آتش که از آسمان بارد می گفت۔ اللهم لا تقتلنا بغضبک ولا تهلکنا بعذابک وعافنا قبل ذلک۔ خداوندا مکش ما را بخشم خود و هلاک مکن ما را بعذاب خود و عافیت بخش ما را پیش ازان۔ رواه احمد والترمذی وقال هذا حدیث غریب

الفصل الثالث

عن عبد الله ابن الزبیر انه کان اذا سمع الرعد ترک الحدیث۔ از عبد الله بن الزبیر آمده است که بود وی چون می شنید رعد را ترک سخن او خاموش میشد از جهت ترس و هیبت۔ وقال۔ و میگفت۔ سبحان الذی یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته۔ پاکی آن خدایی را که بپاکی یاد میکند رعد ثنای وی و فرشتگان از ترس وی و رعد اگر بمعنی آواز ست اسناد تسبیح بوی مجاز ست زیرا که چون سبب وی تسبیح کرده میشود گویا وی تسبیح میکند و اگر نام فرشته ست حقیقت است

والله اعلم۔ رواه مالک۔

کتاب الجنائز

جمع جنازه بفتح و کسر گفته اند که مرده را بر وی بردارند و آنچه مرده بر وی نباشد آن را نعش و سریر خوانند کذا فی الصراح و در نهایه گفته جنازه بکسر و فتح میت بر سریر بعضی گویند بکسر سریر و بفتح میت و قیل بالعکس مشتق ست از جنز بمعنی ستر

باب عیادة المریض وثواب المرض

- عیادت وعیاد بکسر عین بیمار پرسی کردن وعواده بضم نیز آمده مشتق از عود ست بمعنی رجوع چه بیمار پرس رجوع میکند بسوی بیمار گاه گاه وعود نیز بمعنی عیادت آمده ست

الفصل الاول

- عن ابی موسی - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اطعموا الجائع - طعام دهید گرسنه را وطعام دادن گرسنه را سنت ست اگر بحد اضطرار نرسیده ست وفرض ست اگر باضطرار کشیده وفرض کفایه اگر متعین نگردد کسی وفرض عین اگر متعین گردد - وعودوا المریض - وعیادت کنید بیمار را این نیز سنت ست اگر کسی باشد که متعهد بیمار گردد وواجب ست اگر متعهد نبود وعود بضم عین وسکون واو - وفکوا العانی - وخلاص کنید اسیر را اگر بناحق حبس کرده باشند یا حکم کرده باشد امیر بفدا یعنی بعوض مالی بهای او وفکوا بضم فا وتشدید کاف مشتق از فک بمعنی جدا کردن دو چیز با هم درشته از یکدیگر - رواه البخاری - وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم علی المسلم خمس - حق مسلمان بر مسلمان پنج ست - رد السلام - جواب سلام دادن وسلام دادن نیز از حقوق اسلام ست چنانکه در احادیث آمده وتخصیص رد بذکر بجهت اهتمام ست که فرض ست بروجه کفایت - وعیادة المریض - وبیمار پرسی کردن از اینجا معلوم میشود که عیادت حق اسلام ست نه حق صحبت واز بعض کتب مفهوم میگردد که حق صحبت ست ولهذا در جامع الاصول باب العیادة در حقوق صحبت آورده وامام حجة الاسلام آن را در حقوق اسلام یاد کرده واول مسامحه ست بگردانیدن اسلام در حکم صحبت زیرا که مسلمانان همه وجه بجهت اصحاب یکدیگر بوند - واتباع الجنائز - وپس روی کردن جنازه ها ودنبال جنازه رفتن ونماز جنازه کردن نیز داخل این ست وفرض کفایت ست وذکر اتباع بجهت اهتمام ست واشارت بآنکه می باید که توقف کند بعد از نماز وپس روی کند بهر قدری که تواند وتوقف تا دفن افضل ست - واجابة الدعوة - وقبول کردن خواندن بطعام اگر بیرون از ملاهی ومناهی در آن جا نباشد وامام غزالی گفته علما که بجهت مفاخرت ومباهات بپزند وبرای نام وآوازه بسازند نیز مانع از اجابت دعوت ست وسلف مکروه می داشتند آن را - وتشمیت العاطس - پنجم از حق مسلم بر مسلم دعا کردن عطسه زننده را بیرحمک الله بشرط آنکه بگوید وی الحمد لله وتشمیت بشین معجمه ومهمله اول فصیح تر ومشتق ست از شوامت بمعنی قوائم دابه وگویا دعا ست مر عاطس را بثبات قدم بر حسن حیات یا از شماتت بمعنی شاد شدن ببلای دشمن گویا دعا ست بازالت شماتت اعدا از عاطس وثانی از سمت بمعنی هدی وسیرت نیکو وتشمیت سنت عین ست بر واحد وسنت کفایت ست بر جمع وکلام بر وی در باب عطاس وتثاوب از کتاب الآداب بیاید انشاء الله - متفق علیه - وعنه - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حق المسلم علی المسلم ست - حق مسلمان بر مسلمان شش ست - قیل ما هن - گفته شد چه چیز ست وکدام ست آن شش - یا رسول الله قال اذا لقیته فسلم علیه - گفت چون پیش آیی مسلمان را پس سلام کن بر وی ورد سلام لازم آن ست ودر حدیث اول رد سلام گفت واکتفا کرد وی از ذکر سلام - واذا دعاک فاجبه - وچون بخواند ترا بطعام اجابت کن او را - واذا استنصحک فانصح له - وچون طلب نصیحت کند از تو نصیحت کن مر او را ونصیحت در لغت خالص ست کسل ناصح یعنی خالص از غش ومراد اینجا خیر خواهی وحق گذاری مسلمانان ست واین سنت ست

نوبت بہ تقبضاح وحبیب - واذا عطس فحمد اللہ فشمتہ - وچون عطسہ زند مسلمان پس حمد گوید خدا را پس تشمیت کن مر او را یعنی یرحمک اللہ
بگو - واذا مرض فعدہ - وچون بیمار شود پس عیادت کن او را - واذا مات فاتبعہ - وچون بمیرد پس پیروی کن جنازہ او را بعد از
نماز گزاردن بر وے - نصیحت درین حدیث زیادہ کردہ ومراد حصر نیست چہ حقوق مسلمانی بسیار است ودر ہر مقام چیزے ازان
بیان کردہ توانند کہ نزول وحی بران بتدریج باشد - رواہ مسلم - وعن البراء بن عازب - قال امرنا النبی صلی اللہ علیہ وسلم
بسبع ونهانا عن سبع - امر کرد ما را آنحضرت بہفت چیز ونہی کرد ما را از ہفت چیز - امرنا بعیادۃ المریض واتباع الجنائز وتشمیت
العاطس ورد السلام واجابۃ الداعی - معانی این پنج لفظ معلوم شد - وابرار المقسم - وامر کرد ما را براست گردانیدن سوگند
خورندہ را - والمقسم بضم میم وسکون قاف وکسر سین مخففہ - وابرار القسم بفتح قاف وسین بمعنی سوگند نیز واقع است یعنی شخصے سوگند
خورد بفعل تو کہ این کار را البتہ خواہی کرد پس باید کہ بکنی تو آن را تا سوگند وے راست گردد وحانث نشود یا سوگند خورد بر
فعل خود کہ البتہ این کار کنم پس باید کہ سعی کنی در تیسیر وتحصیل این کار وہم رسانیدن اسباب آن وبعض گفتہ اند کہ
معنی آن است کہ اگر یکے دیگرے را سوگند دہد وگوید بخدا سوگند بر تو کہ این کار بکن مستحب است بر وے کہ بکند بجہت تعظیم اسم
پروردگار تعالیٰ اگرچہ لازم نیست وورود صورت سابق بجہت برآوردن مسلمان است از معصیت کہ حنث است -
ونصر المظلوم - وامر کرد ما را آنحضرت بیاری دادن کسے کہ بر وے ستمے رفتہ است مسلمان باشد یا کافر ذمی ومستامن -
ونهانا عن خاتم الذہب - ونہی کرد ما را از انگشتری طلا - وعن الحریر - واز پوشیدن جامہ ابریشمی - والاستبرق والدیباج
بکسر دال واز پوشیدن استبرق ودیباج ودر صراح گفتہ استبرق دیباے ستبر ودیباج فارسی معرب دیبا واین ہمہ
اقسام حریر است - والمیثرۃ الحمراء - ونہی کرد ما را از میثرہ سرخ ومیثرہ بکسر میم وسکون یا وفتح ثاء مثلثہ فراش صغیر پر کردہ شدہ
پنبہ کہ بر زین نہند وبر وے نشینند وآن را نمد زین گویند واین از عادات عجم است کہ بہ تکبر ورعونت از حریر ودیبا چرآن
بسازند وقید بحمرا ناظر دران است کہ اگر سرخ نباشد حرام نیست واگر بقصد رعونت بجہت خشونت وآسودگی بود نیز
حرام نیست - والقسی - ونہی کرد از قسی بفتح قاف وتشدید سین مہملہ نام جامہ منسوب بقس کہ قریہ است از مصر از کتان
مخلوط بحریر وبعض گفتہ اند قسی یعنی قزی نیز آمدہ منسوب بقز بمعنی ابریشم وزا را سین بدل میکنند وذکر این ثیاب واحکام
آن در کتاب اللباس تفصیل بیاید - وآنیۃ الفضۃ - ونہی کرد از آوندہاے نقرہ - وفی روایۃ عن الشرب فی الفضۃ - ودر
روایتے آمدہ کہ نہی کرد از نوشیدن در آوند نقرہ وخوردن نیز ہمین حکم دارد - فانہ من شرب فیہا فی الدنیا لم یشرب فیہا
فی الآخرۃ - پس بدرستی کہ شان این است کہ کسے کہ بنوشد در آوند فضہ در دنیا نخواہد نوشید دران در آخرت واین محروم گردانیدہ شود
ازان ہمیشہ یا مدتے طویل بجہت معاقبت بدین خطیہ وآنیہ ذہب نیز ہمین حکم دارد وتخصیص فضہ بجہت جریان عادت است
بشرب دران یا این چنین ادنی است حرمت ذہب بطریق اولے خواہد بود واین منہیات مذکورہ مخصوص بمردان است
الا آنیہ فضہ کہ حرام است بر مردان وبر زنان - متفق علیہ - وعن ثوبان - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

ان المسلم اذا عاد اخاه المسلم لم یزل فی خرفة الجنة حتی یرجع - بدرستی که مسلمان چون عیادت میکند برادر مسلمان خود را همیشه می باشد در چیدن میوه بهشت تا آن وقت که باز میگردد از عیادت و خرفه بضم خاء و سکون را آنچه چیده شود از میوه و مخرف و مخرفه بفتح میم و کسر را و فتح آن بستان و گاهی از خرفه نیز بستان اراده نمایند و گاهی بمعنی کوچه پایان دو رسته نخیل آمده و طیبی گفته که مناسب اینجا حمل برین معنی ست بدلیل روایتی دیگر که گفته من مخارف الجنة یعنی در بستان بهشت ست و طریق که موصل ست بدان فافهم - رواه مسلم وعن ابی هریرة رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان الله تعالی یقول یوم القیمة یا ابن آدم مرضت فلم تعدنی - بدرستیکه پروردگار تعالی میگوید در روز قیامت ای آدمی بیمار شدم من پس نپرسیدی و عیادت نکردی مرا - قال یا رب کیف اعودک وانت رب العالمین گوید آدمی ای پروردگار من چگونه عیادت کنم ترا و تو پروردگار جهانیانی و منزهی از بیماری - قال اما علمت ان عبدی فلانا مرض فلم تعده - گوید پروردگار تعالی آیا ندانستی تو ای آدمی که بنده خاص من فلانی بیمار شد پس نپرسیدی او را - اما علمت انک لو عدته لوجدتنی عنده - آیا ندانستی تو که اگر تو عیادت میکردی آن بنده را هر آینه می یافتی مرا نزد وی یعنی رحمت و رضای مرا نزد وی - یا ابن آدم استطعمتک فلم تطعمنی میگوید پروردگار روز قیامت ای پسر آدم طلب طعام کردم از تو پس طعام ندادی مرا - قال یا رب کیف اطعمک وانت رب العالمین - گوید آدمی ای پروردگار من چگونه طعام دهم ترا و تو پروردگار عالمیانی و پاک و منزهی از گرسنگی و از خوردن قال اما علمت انه استطعمک عبدی فلان فلم تطعمه - گوید پروردگار تعالی آیا ندانستی تو که طعام طلبید از تو بنده من فلان پس طعام ندادی تو او را - اما علمت انک لو اطعمته لوجدت ذلک عندی - آیا ندانستی تو که اگر طعام میدادی تو آن بنده را می یافتی تو ثواب و جزای آن طعام را نزد من - قال یا ابن آدم استسقیتک فلم تسقنی - میگوید پروردگار تعالی روز قیامت ای ابن آدم آب طلبیدم از تو پس آب ندادی تو مرا - قال یا رب کیف اسقیک وانت رب العالمین - گوید آدمی چگونه آب دهم ترا و تو رب عالمیانی و منزهی و مبرائی از تشنگی و احتیاج بآب - قال استسقاک عبدی فلان فلم تسقه - گوید وی تعالی آب طلبید از تو بنده من فلان پس آب ندادی تو او را - اما علمت انک لو سقیته وجدت ذلک عندی - آیا ندانستی اگر آب میدادی تو او را می یافتی جزای آن را نزد من و در بعض نسخ اما علمت انک چنانکه در قرائن دیگر ست و بر تقدیر عدم علمت اما حرف تنبیه ست پوشیده نماند که در عیادت مریض گفت اگر عیادت میکردی می یافتی مرا نزد وی و در طعام و شراب گفت می یافتی جزای آن را نزد من و در لفظ این عبارت مبالغه است در فضیلت عیادت از طعام و سقی کما لا یخفی و این خبر را عارف رومی نظم کرده گفته ا

مثنوی آمد از حق سوی موسی این عتیب * کای طلوع نور تو کرده ز جیب * مشرقت کردم بنور ایزدی * من حقم رنجور گشتم نامدی
گفت سبحانا که پاکی از زیان * این چه رمز ست این بکن یا رب عیان * باز فرمودش که من رنجور گشتم * چون نپرسیدی تو از روی کرم
گفت یا رب نیست نقصانی ترا * عقل گم شد این گره را بر گشا * گفت آری بنده خاص گزین * گشت رنجور او منم نیکو ببین * هست رنجوریش رنجوری من * هست معذوریش معذوری من * هر که خواهد همنشینی با خدا * گو نشیند در حضور اولیا *

رواه مسلم وعن ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم دخل علی اعرابی یعوده - روایت است از ابن عباس که آنحضرت درآمد بر اعرابی در حالیکه عیادت میکند

اورا۔ وکان اذا دخل علی مریض یعودہ۔ وبود عادت شریف آنحضرت کہ چون می درآمد بر مریض کہ عیادت میکرد اورا۔ فقال لہ۔
میگفت آنحضرت مر آن مریض را۔ لا باس طہور ان شاء اللہ۔ نیست باکی یعنی غم مخور و اندیشہ مباش بانچہ می یابی از درد وسختی
بیماری زیرا کہ این پاک کنندہ است گناہان را و دور کنندہ است آنہا را الکثیر۔ و صلاح کنندہ است مر بدن را نیز از اخلاط ردیہ
واجزاے کثیفہ۔ فقال لہ لا باس طہور ان شاء اللہ۔ پس باز گفت آنحضرت مر آن اعرابی را ہمین کلمہ۔ قال۔ گفت اعرابی
کلا۔ نہ این چنین است۔ بل ہی حمی تفور۔ بلکہ تپے است کہ میجوشد چنانکہ دیگ میجوشد و فوران جوشیدن دیگ۔ علی شیخ کبیر۔ بر پیر
بزرگ سال۔ تزیرہ القبور۔ زیارت میکناند این تپ آن پیر را گورہا را۔ فقال النبی۔ پس گفت نبی۔ صلی اللہ علیہ وسلم فنعم
اذن۔ پس آری ہمچنین باشد اکنون کہ تو ہمچو میگوئی بغضب کہ آن حضرت برد و سے کہ با وجود ارشاد بر طریق صبر و شکر از قبول آن
ابا آورد و سلوک نکرد طریق ادب را و بیرون رفت از حد اعتدال و براہ کفران نعمت رفت و احتمال دارد کہ آن بیمار کافر بود اما
گفتہ اند کہ ظاہر آن است کہ از جفاۃ اعراب و اجلاف ایشان بود کہ از شدت وجع آن بیطاقتی کرد و بی تابی نمود و با وجود آن
مخالفت کرد و رسید کہ نہ مقام آن بود و در غضب آمد آنحضرت و الزام کرد او را بفال بد و شوم کہ بنفس خود کرد۔ رواہ البخاری۔

وعن عائشۃ۔ رضی اللہ عنہا۔ قالت کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا اشتکی منا انسان مسحہ بیمینہ۔ بود آنحضرت
کہ چون بیمار میشد از ما آدمی مسح میکرد آنحضرت آن آدمی را بدست راست خود و میسود او را بدست مبارک خود و شکایت بمعنی
مرض و درد می آید و شاکی و مشتکی میگویند دردناک را کہ درد وی بسیار شدہ باشد و اصل معنی راجع بشکایت است یعنی گلہ کردن۔ ثم قال
پس میگفت آنحضرت و می خواند این دعا را۔ اذہب الباس رب الناس۔ ببر این درد را ای پروردگار آدمیان و باس در اصل
بمعنی عذاب و سختی و حرب سخت شدن آمدہ۔ واشف انت الشافی۔ و شفا دہ تندرستی دہ توئی و تندرستی دہندہ۔ لا شفاء الا شفاؤک۔
نیست شفا مگر شفای تو۔ شفاء لا یغادر سقما۔ شفائیکہ نمیگذارد ہیچ بیماری را و سقم بفتحتین و بضم و سکون ہر دو لغت است مثل حزن
و حزن و در روایت اکثر بفتحتین است۔ متفق علیہ۔ وعنہا۔ قالت کان اذا اشتکی الانسان الشیٔ منہ۔ بود وقتیکہ شکایت
میکرد آدمی چیزی را یا عضو و جزوی را از خود۔ او کانت بہ قرحۃ او جرح۔ یا می بود بآدمی ریشی یا خستگی کذا فی الصراح و
گفتہ اند کہ مراد بقرح بفتح قاف و سکون را چیزیست کہ بیرون می آید از اعضا ہمچو دمل و مانند آن و بجرح آنچہ میرسد از زخم شمشیر و مانند آن
و قرح بضم قاف و فتح ہر دو آمدہ۔ قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم باصبعہ۔ میگذشت آنحضرت و رحالے کہ میگذرانید انگشت را بجانب
و در دگفتہ است نووی کہ میگرفت آن حضرت آب دہن مبارک خود را بر انگشت خود و می نہاد آنرا بر خاک پس از آن می نہاد انگشت
خاک آلودہ را بر جاے درد و مسح میکرد آن را بدان و میگفت۔ بسم اللہ۔ بنام خدا۔ تربۃ ارضنا بریقۃ بعضنا۔ خاک زمین ما آمیختہ
بآب دہن بعضے از ما۔ لیشفی سقیمنا۔ کردیم با این فعل را تا تندرستی دادہ شود بیمار ما باذن ربنا۔ بدستوری پروردگار ما و امر وے
و این سریست از اسرار و علاج قروح و جروح آنچہ میرسد در نمی یابد آن را عقول و افہام و در رقیہ ہا و افسون ہا آثار عجیبہ است کہ ظاہر
نمی گردد اسرار آن و مر افعال آنحضرت را اسرار غامضہ ہست کہ موکول بعلم اوست و افہام و عقول قاصرہ ما را ادراک آن راہ نیست و گرفتاران

شکلها ے طبیعت وفلسفت خواهند که طلب حقائق آن کنند ودست و پا زنند وبدان راه نیابند واز آنچه در بیانش گفته اند یکی آن ست که
قاضی بیضاوی که یکی از کبار این بیست گفته که تحقیق گواهی داده است سیاحت طبیه که آب وزمین را تاثیرے ست در تغییر و تبدیل
مزاج و تراب وطن را نیز تاثیرے ست در حفظ مزاج اصلی حتی که گفته اند مسافر را باید که خاک از جاے وطن خود با خود بردارد و پاره ازان در
ظرف آب بیندازد و ازان آب بخورد تا ایمن شود از تغییر مزاج و تورپشتی گفته که آنچه سبقت یافته بفهم در تاویل این حدیث آن ست
که تربت ارض اشارت است بفطرت آدم وریقه بعضنا نطفه که پیدا میکرد وبوے آدمی پس گویا تضرع وزاری میکند بزبان حال قال که
پروردگارا تو کی که ابداع کردی اصل اول را از خاک و بعد ازان پیدا کردی اولاد او را از آب حقیر خود آسان ست بر تو شفا دادن کسیکه
شان وے این ست انتهی و بعضے از شارحان گفته اند که مراد بارض ارض مدینه است که ثابت شده است مرآن را خاصیت در شفاے بعض
وهم او بعض ذات کرم اوست سلم واین وجه اخیر توجیه دارد ونزدیک ست و حقیقت حال همان ست که گفته شد والله اعلم - متفق علیه -
وعنها - قالت کان النبی صلی الله علیه وسلم اذا اشتکی نفث علی نفسه بالمعوذات ومسح عنه بیده - عائشه گفت بود آنحضرت
وقتے که بیمار می شد میدمید بر بدن مبارک خود معوذات و بکسر واو مشدده که مراد بدان معوذتین ست و دو سوره آخر قرآن یا با سوره قل هو الله
احد و قل یا ایها الکافرون یا آیات قرآنی است که متضمن معنی تعوذ وپناه اند ودور میکرد از بدن علت را بدست خود یعنی دست را بر اندام
بدن تا آنجا که میرسید میگذرانید و میسود - فلما اشتکی وجعه الذی توفی فیه - پس هرگاه که بیمار شد آنحضرت بآن درد ے که وفات یافت
دران - کنت انفث علیه بالمعوذات التی کان ینفث - بودم من که میدمیدم بر وے معوذات که میدمید بر خود - وامسح بید النبی -
و مسح میکردم و میمالیدم بدست پیغمبر - صلی الله علیه وسلم - باین طور که میخواندم و دستهاے آنحضرت را میگرفتم و بر وے میمالیدم
پیغمبر و دست وے بدلالت مسح میکردم - متفق علیه - و فی روایة لمسلم قالت کان اذا مرض احد من اهل بیته نفث علیه بالمعوذات -
گفت عائشه بود آنحضرت چون بیمار شد یکے از مردمان خانه وے میدمید بر وے معوذات را - وعن عثمان بن ابی العاص
صحابی ست عامل گردانید او را آن حضرت بر طائف روایت کرده از وے حسن بصری و ابن المسیب و غیر ایشان - انه
شکی الی رسول الله صلی الله علیه وسلم وجعا یجده فی جسده - روایت ست از عثمان که شکایت کرد نزد آنحضرت درد ے را
که می یافت آن را در تن خود - فقال له رسول الله - پس گفت مر او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ضع یدک علی الذی
یألم من جسدک - بنه دست خود را بر آنجاے که درد میکند از تن تو - وقل - و بگو - بسم الله ثلثا - سه بار - وقل
سبع مرات - و بگو هفت بار - اعوذ بعزة الله وقدرته من شر ما اجد و احاذر - پناه میجویم بغلبه و بزرگی خداے تعالے
و توانائی وے از بدی چیزے که می یابم از درد در حال و می ترسم از زیادت و سرایت آن در مآل - قال - گفت عثمان - ففعلت
فاذهب الله ما کان بی - پس کردم آنچه فرموده بود آنحضرت پس ببرد خداے تعالے آنچه بود مرا از درد - رواه مسلم - وعن ابی سعید الخدری
ان جبرئیل اتی النبی صلی الله علیه وسلم فقال یا محمد اشتکیت - روایت است از ابی سعید خدری که جبرئیل آمد آنحضرت را پس گفت بطریق
پرسش یا محمد بیمار شدی - فقال - پس گفت آنحضرت - نعم - آرے بیمار شدم - قال - گفت جبرئیل و خواند این دعا را

علاج آنحضرت - بسم الله ارقیک - بنام خدا افسون میکنم ترا - من کل شیء یؤذیک - از هر چیزے که رنج دهد و آزار کند ترا - من شر کل نفس
از بدی هر ذات - او عین حاسد - و از شر هر چشم حاسد و کلمه او بمعنی واو ست و احتمال دارد که برای شک راوی باشد - الله یشفیک
خدا شفا دهد ترا - بسم الله ارقیک - بنام خدا افسون میکنم ترا - رواه مسلم - **وعن ابن عباس** - قال کان رسول الله صلی الله
علیه وسلم یعوذ الحسن والحسین - بود آنحضرت که در پناه خدا میکرد حسن و حسین را رضی الله عنهما بعضی جاهای اهل بیت النبوة بایں عالم
اعیذکما بکلمات الله التامة - در پناه میکنم شما را بکلمات خدا که تام اند و نقصان را بدیل عز وجل آنها را نسبت و مراد بکلمات
یا معلومات الهی ست تعالی یا اسمای و صفات او یا کتب منزله - من کل شیطان - از هر شیطان و شیطان نام هر متمرد
و هر سرکش که از حد گذرنده است از جن و انس و دواب - وهامة - و از هر جانور زهر دار و بصیغه جمع هر جانور زهردار کشنده چنانچه مار و آنچه
نکشد آن را سامه گویند بمانند کژدم و زنبور و گاہے دواب را که بجنبند بر زمین و حشرات آن و میان کنند
مثل حشرات نیز هوام گویند - ومن کل عین لامة - و از هر چشم ضرر رساننده که فرود آید بر آدمی و برسد او را
مثل دیوانگی و فساد قوی و اعضا و سحر و حسد و جز آن یعنی هر چشم بد که زیان رساند - ویقول ان اباکما
کان یعوذ بهما اسمعیل واسحق - و میگفت آن حضرت خطاب با این دو کرده که پدر شما که عبارت از ابراهیم خلیل است
تعویذ می کرد باین کلمات اسمعیل و اسحق را - رواه البخاری - و در روایتے کان یعوذ بها ست بضمیر مفرد
و فی اکثر نسخ المصابیح بهما علی لفظ التثنیة - و در اکثر نسخ مصابیح یعوذ بهما ست بضمیر تثنیه راجع بدو
که مذکور شد اند یا بدو جمله مستعاذ و مستعاذ منه و این تکلف ست و لهذا گفته اند که ظاهر آن ست که این سهو قلم ست والله اعلم
وعن ابی هریرة رضی - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یرد الله به خیرا یصب منه - کسی که خواهد خدای تعالی
بآن کس نیکی را گردانیده شود یا میگیرد حق تعالی از وے یعنی از نفس و مال و اولاد وے تا موجب اجر و ثواب و کفارت
ذنوب و رفع درجات گردد یعنی مصیبت میرسد از قهر نیست گاہے متضمن لطف نیز می باشد اگر صبر ورزد و راضی
گردد و آن عین لطف است و اگر جزع و فزع و سخط کند علامت قهر است و مصیبت امر مکروه و ناخوش طبیعت آدمی که برسد
وے را و یصب بضم یا و فتح صاد و کسر آن بصیغه مجهول و معلوم هر دو روایت است چنانچه در ترجمه اشارت بهر دو کرده شد
رواه البخاری - **وعن ابی سعید** عن النبی صلی الله علیه وسلم قال ما یصیب المسلم من نصب - نمی رسد مسلمان را از رنج
و تعب و مشقت و درماندگی - ولا وصب - و نه بیماری و درد و بعضی گویند درد و بیماری دائم - ولا هم - و نه اندوه که لاحق
میشود آن را - ولا حزن - و نه غم و اندوه که لاحق شده است - ولا اذی - و نه آزار و رنجش - ولا غم - و نه اندوه دل
... و اشعار این معنی نزدیک بیکدیگر اند تا آنکه ... می گردد و فرق میان هم و غم آن است که هم در مستقبل
می باشد چنانکه گذشت و ... و غم در ماضی بوده و مکروهی و ناخوشی بر دل رسیده است
... آن نیز گی و ... بر دل گذشته است که ... دل را و بالجمله هر چه رسد مسلمان را از غم و گذشته و آزار ...

حتی الشوکۃ یشاکہا - تا آنکہ خارے کہ خلانیدہ میشود آدمی آن را - الا کفر اللہ بہا من خطایاہ - مگر آنکہ محو میکند
خدای تعالے باین مذکورات از مصائب چیزے از گناہان مسلمانان کہ صغائر باشند کذا قالوا - متفق علیہ -
وعن عبد اللہ بن مسعود - قال دخلت علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم وہو یوعک - گفت ابن مسعود در آمدم بر آنحضرت و حال آنکہ
وے تپ زدہ شدہ بود و وعک حرارت تپ و تنیدن تپ می نامند - پس سودم آنحضرت را بدست خود - فقلت یعنی پس گفتم
یا رسول اللہ انک لتوعک وعکا شدیدا - بدرستیکہ تو ہر آئینہ تپ زدہ میشوی تپ زدہ شدن سخت - فقال النبی - پس گفت پیغمبر
صلی اللہ علیہ وسلم اجل انی اوعک کما یوعک رجلان منکم - آرے من تپ زدہ میشوم چنانکہ تپ زدہ میشوند دو مرد از شما - قال
فقلت ذلک لان لک اجرین - ابن مسعود میگوید پس گفتم من آن یعنی تپ زدہ شدن تو مثل تپ زدہ شدن دو مرد بسبب آنست
کہ مر ترا دو اجر است بر ہر عمل و مضاعف ست اجر و ثواب تو - فقال اجل - پس گفت آنحضرت آرے بسبب این ست -
ثم قال ما من مسلم یصیبہ اذی من مرض فما سواہ - پس گفت آنحضرت نیست ہیچ مسلمان کہ برسد او را آزارے از بیماری یا چیزے کہ
جز بیماری ست - الا حط اللہ بہ سیئاتہ کما تحط الشجرۃ ورقہا - مگر آنکہ فرو مے افگند خدائے تعالے بدیہائے او را چنانکہ فرو می افگند
درخت برگہائے خود را - متفق علیہ - وعن عائشۃ - رضی اللہ عنہا - قالت ما رأیت احدا الوجع علیہ اشد من رسول اللہ
ندیدم من ہیچ یکے را کہ درد بر وے سخت تر بود از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم - از جہت صفائی جوہر و قوت حواس حس
و دریں رفع درجات و مضاعفت اجر و حکمتہائے دیگر ست کہ جز علام الغیوب آن را نداند - متفق علیہ - وعنہا - قالت
مات النبی صلی اللہ علیہ وسلم بین حاقنتی و ذاقنتی - گفت عائشہ رحلت کرد آنحضرت بر سینہ من و حاقنہ مغاک درمیان
چنبر گردن و کتف و ذاقنہ طرف حلقوم کہ زیر ذقن ست یعنی تکیہ کردہ بود بر من و مطلع بودم بر شدت موت وے را - فلا اکرہ
شدۃ الموت لاحد ابدا بعد النبی - پس مکروہ نمیدانم سختی مرگ را برائے ہیچ یکے ہرگز بعد از پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم - پوشیدہ نماند
کہ شدت موت کہ نسبت بآن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بود مناسب مقام اوست و متبادر در اذہان چنان می نماید
کہ آنحضرت را اصلا کلفتے در موت نبود و غایت شدت آن بود کہ حرارتے بود و آب بر روے مبارک می پاشید
و میفرمود ان للموت سکرات چنانکہ در فصل ثانی بیاید - رواہ البخاری - وعن کعب - بن مالک قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم مثل المومن کمثل الخامۃ من الزرع تفیئہا الریاح - قصہ و حال مسلمان ہمچو قصہ و حال شاخ تر و نرم از کشت
کہ مائل و راجع میگردانند آن را بادہا و خامہ بخائے معجمہ و تخفیف میم گیاہ تازہ و تر و نرم یفیئہا بضم یا و فتح فا و کسر یائے مشددہ و ہمزہ
تصرعہا مرۃ و تعدلہا مرۃ اخرے - می افگنند و می اندازند بادہا آن را یکبارے و راست و برابر میگردانند بار دیگر ہمچنین مسلمان
گاہے می اندازند او را حوادث ضعف و بیماری و گاہے راست و درست میگردانند صحت و تندرستی - حتی یاتیہ اجلہ - تا آنکہ بیاید
او را وقت موت و تمام میگردد مدت حیات او - ومثل المنافق کمثل الارزۃ المجذیۃ - و حال منافق ہمچو حال درخت صنوبر ست کہ محکم و
ثابت و برپا ست - التی لا یصیبہا شیئ - آن درختے کہ نمیرسد آن را چیزے از بادہا و آفتہا آرزہ بفتح ہمزہ و سکون را و بزا این چنین

روایت واپو علیہ ۔ گفتہ کہ وے آرزو است ہمدہ وکسر را و فتح آن نیز آمدہ بمعنی درخت ثابت بیخ ونیزے درزمین و مجذیہ بفتح میم
و سکون جیم و کسر ذال معجمہ و جذیہ بکسر و نیز درخت را گویند یعنی یکون انجعافہا مرۃ واحدۃ ۔ تا آنکہ می باشد افتادن آن از ریشہ
بزمین بیکبارگی و منافق ہمیشہ توانا و تندرست است بے رنجہا و بیماری ناگاہ بیکبارگی می افتد و می میرد ۔ متفق علیہ ۔ وعن ابی ہریرۃ
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مثل المؤمن کمثل الزرع لاتزال الریح تمیلہ ۔ حال مومن ہمچو حال کشت است کہ ہمیشہ
باد مائل میگرداند و می جنباند آن را ۔ ولا یزال المؤمن یصیبہ البلاء ۔ و ہمیشہ است مومن کہ میرسد ورا بلا ۔ ومثل المنافق
کمثل شجرۃ الارزۃ لا تھتز حتی تستحصد ۔ وحال منافق ہمچو حال درخت صنوبر است کہ نمی جنبد تا آنکہ درودہ نشود
و بریدہ نگردد ۔ متفق علیہ ۔ وعن جابر ۔ قال دخل رسول اللہ ۔ گفت جابر درآمد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم
علی ام السائب ۔ بر ام سائب کہ صحابیہ است و آنحضرت بدیدن وے می آمد و در خانہ او می درآمد ۔ فقال مالک
تزفزفین ۔ پس گفت آنحضرت با ام السائب کہ ترا لرزہ و شست چہ شدہ است ترا کہ می لرزی تزفزفین ماخوذ است از زفیف
الطائر وقتے کہ فراخ میکند ہر دو بازوئے خود را و بجنباند برائے ورا ہر دو آمدہ است ۔ قالت الحمی لا بارک اللہ فیہا ۔
گفت ام السائب سبب لرزیدن من تب است برکت نکند خدائے در وے و مقصود ہم جا و تشدید میم حرارت عارضہ در بدن ۔
فقال ۔ پس گفت آنحضرت ۔ لا تسبی الحمی فانہا تذہب خطایا بنی آدم ۔ دشنام مکن تب لرزہ را کہ بدرستیکہ تب می برد گناہان
فرزندان آدم را ۔ کما یذہب الکیر خبث الحدید ۔ چنانکہ می برد دمہ آہنگر چرک و پلیدی آہن را ۔ رواہ مسلم ۔ وعن ابی موسی
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا مرض العبد او سافر کتب لہ بمثل ما کان یعمل مقیما صحیحا ۔ وقتے کہ بیمار میشود بندہ یا سفر میکند
وچیزے از عبادات و اوراد کہ در حالت صحت و اقامت داشت فوت میگردد نوشتہ میشود برائے آن بندہ آنچہ بود کہ عمل میکرد
در حالیکہ مقیم و تندرست بود ۔ رواہ البخاری ۔ وعن انس ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الطاعون شہادۃ
لکل مسلم ۔ طاعون سبب شہادت ہر مسلمان است یعنی ہر کہ در طاعون صبر کند و نگریزد و بمیرد شہید مردہ باشد در حق اجر و ثواب
متفق علیہ ۔ خلیل گفتہ است کہ طاعون وبا است و ابن اثیر گفتہ طاعون مرض عام و وبا کہ فاسد میگرداند ہوا را پس فاسد میگرداند بوی مزاجہا و بدنہا
و قاضی ابوبکر بن العربی گفتہ کہ طاعون وجع غالب کہ اطفائے روح میکند تشبیہ کردند بطاعون از جہت سرعت قتل وے
و در قاموس طاعون و وبا را یکی تفسیر کردہ و اطبا تفسیر کردہ اند طاعون را بورم مؤلم سیاہ سوزندہ زہردار و بانچہ می آید در
بعض اعضائے بدن کہ نرم اند چنانکہ زیر بغل یا پس گوش یا ران و سیاہ میگرداند گرد خود را و گاہے سبز و سرخ می باشد
و فاسد میگرداند عضو را اما آنچہ در احادیث مذکور شدہ ہر گریختن از آن و بیرون رفتن از شہرے کہ واقع شدہ باشد در آن
نہی کردہ و طاعون شدہ و تشبیہ فرار از وے دادہ و بصابران شہادت حکم کردہ مراد وبا و موت عام و مرض عام است
مخصوص بآنچہ اطبا تعیین نمودہ اند نیست و لہذا در احادیث بلفظ وبا و موت عام مذکور شدہ و اگرچہ بلفظ طاعون نیز واقع
شدہ تا مراد بمعنی وبا ست و غلط کردہ ہر کہ طاعون را بمصطلح اطبا حمل کردہ و در غیر آن فرار مباح داشتہ و اگر فرضا بآن معنی

محمول باشند فرمودے از وبا خواہد بود مخصوص چون این و این قائل آن اما و بیشه را که در وے نظر و بادویت عام واقع شده
چنانچه گفت نسأل الله العافیة — وعن ابی هریرة — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهداء خمسة شهیدان
پنج قسم اند — المطعون — یکے آنکه بعلت طاعون مرده و به صبر آن جان سپرده — والمبطون — دوم آنکه بعلت اسهال یا استسقا
وانتفاخ بطن جان داده و بعضی مطلق علت بطن را از ورد و حمله و غیر آن مراد داشته و بعضی گفته اند که مراد به مبطون کسی ست
که نگاه داشته بطن را از اکل حرام و شبهه و در تقوی و ورع هلاک شده و احتمال دارد که مراد بوے گرسنه باشد که از علت گرسنگی
و تنگی فقر و مجاهده جان داده و الله اعلم — والغریق — سوم آنکه در آب غرق شده اند مثل کشتی و جز آن بشرطی که بعمد و جهل القای
نفس در تهلکه نکرده — وصاحب الهدم — چهارم آنکه در زیر دیوار و بناے که افتاده و مرده باشد و مدفون شده باشد کسی که دل را پلید
کرده و انداختن بنا و فتح دال بناے افتاده و بهدم بکسر دال بیت بهدم — والشهید فی سبیل الله — پنجم کشته شده در راه خدا
در جنگ با اهل دین و آنکه ازو ظلما کشته شده بے جنگ داخل وست و شهید حقیقی کامل همین ست و اقسام دیگر در حکم او شهید
و شریک اند در اجر و ثواب لهذا اطلاق اسم شهید بر وے کرد و گفت الشهید فی سبیل الله به تقابل و مانند آن یعنی دیگران قسم که مشهوره
متعارف ست باسم شهید فافهم — متفق علیه — وعن عائشة رضی الله عنها — قالت سألت رسول الله صلی الله علیه وسلم
عن الطاعون — گفت عائشه پرسیدم من از آن حضرت از حقیقت طاعون و حکم آن — فاخبرنی انه عذاب یبعثه الله علی من یشاء —
پس خبر داد آنحضرت مرا که طاعون عذابیست که میفرستد آن را پروردگار تعالی بر هر که میخواهد از امم سابقه ولاحقه
فان الله جعله رحمة للمؤمنین — و خبر داد که خداے تعالی گردانیده است طاعون را مهربانی مر مسلمانان را که صبر کنند
و شکر کنند و جان بحق تسلیم نمایند چنانکه فرمود — ولیس من احد یقع الطاعون فیمکث فی بلده صابرا محتسبا — نیست هیچ کس
که واقع شود طاعون پس درنگ کند در شهر خود و نه برآید در حالے که صبر کننده و چشم دارنده است مر اجر و ثواب — یعلم انه لا یصیبه
الا ما کتب الله له — در حالے که میداند و یقین میدارد که نمیرسد او را از مصیبت مگر آنچه نوشته و تقدیر کرده است خداے تعالی
براے او — الا کان له مثل اجر شهید — مگر آنکه باشد مر او را مانند پاداش شهید — رواه البخاری — وعن اسامة بن زید
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الطاعون رجز ارسل علی طائفة من بنی اسرائیل — طاعون عذابیست که فرستاده
شده است بر گروهے از بنی اسرائیل رجز بکسر را و سکون جیم در آخر زاے عذاب و گاهے رابسین بدل کنند —
او علی من کان قبلکم — یا بر کسانے که بودند پیش از شما شک راویست علی طائفة من بنی اسرائیل فرمود یا علی من کان قبلکم —
فاذا سمعتم بارض فلا تقدموا علیه — پس چون بشنوید شما خبر طاعون را در زمینے و شهرے خبر شهرے که شما در آنجا اید پس قدوم
نیارید و در آن زمین در نروید و در آن ولا تقدموا بفتح تا و سکون قاف و فتح دال از قدم و در بعضی روایات فلا تقدموا بضم تا
و کسر دال بمعنی اقدام نیارید و پیش نیائید آن زمین را تا القاے نفس در تهلکه لازم نیاید — واذا وقع بارض وانتم بها
فلا تخرجوا فرارا منه — و چون بیفتد و فرود آید طاعون بزمینے و حال آنکه شما در آن زمین باشید پس بیرون نیائید بجهت گریختن

کند برادر مسلمان را بقصد ثواب و آنکه اشتیاق است ـ بوعده مشی چهل سال... در بهشت خریف ـ و در گردانیده شود از دوزخ مقدار
رفتن شصت سال خریف سال را گویند و از آن تفسیر پائیز به سال در نفس حدیث آمده است که پرسیده شده یا ابا حمزه خریف
کدام است گفت سال و وجه آن است که عرب اعتبار است تاریخ سال از خریف اعتبار کنند که اول بریدن خرما و انگور و رسیدن
غلات است ایشان در خریف است ـ رواه ابوداؤد ـ **وعن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم**
ما من مسلم یعود مسلما فیقول سبع مرات ـ نیست هیچ مسلمانی که عیادت کند مسلمانی را پس بگوید هفت کرت اگر
عدد بکار برده شد تا اسم است و در بعض احادیث نیز آمده است و نوابد که تخصیص این عدد در این مقام از برای دفع بلا
سبع اعضا باشد والله اعلم ـ اسأل الله العظیم رب العرش العظیم ان یشفیک ـ سوال میکنم خدای بزرگ را که پروردگار
عرش بزرگ است که شفا دهد ترا ـ الا شفی ـ مگر آنکه شفا داده شود آن مسلمان ـ الا ان یکون قد حضر اجله ـ مگر آنکه
باشد که حاضر شده وقت موت و تمام شده مدت حیات وی که آن را علاجی نیست ـ رواه ابوداؤد والترمذی ـ
وعنه ـ ان النبی صلی الله علیه وسلم کان یعلمهم من الحمی ومن الاوجاع کلها ان یقولوا ـ و هم از ابن عباس است که آن حضرت بود
که تعلیم میکرد صحابه را از جهت تپ بلکه از جهت همه دردها اینکه بگویند ـ بسم الله الکبیر ـ بنام خدای بزرگ ـ اعوذ بالله
العظیم ـ پناه میجویم بخدای بزرگ ـ من شر کل عرق نعار ومن شر حر النار ـ از بدی هر رگی که پر شود از خون یا بریده شود خون از بدی
گرمی آتش ـ رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب لا یعرف الا من حدیث ابراهیم بن اسمٰعیل وهو یضعف فی الحدیث ـ روایت کرد
این حدیث را ترمذی و گفت این حدیث غریب است شناخته نمیشود مگر از حدیث ابراهیم بن اسمٰعیل و وی ضعیف داشته کرده میشود در حدیث
وعن ابی الدرداء ـ قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من اشتکی منکم شیئا او اشتکاه اخ له ـ هرکه شکایت کند از شما
چیزی را از درد و بیماری ـ او اشتکاه اخ له ـ یا شکایت کند آن را برادری مسلمانی ـ فلیقل ـ پس باید که بگوید
بخواند این دعا را برای خود یا برادر خود ـ ربنا الله الذی فی السماء ـ پروردگار ما خدای است که در آسمان است مقصود
خبری است از خدا این زمین که بتان اند و لهذا تکلم کرد آنحضرت با آن زن که پرسید ازو که خدا کجا است گفت
در آسمان و تاویل این چنان است که در تاویل قول حق سبحانه هو الله فی السموات وفی الارض وقول او وهو الذی
فی السماء اله وفی الارض اله گفته اند ـ تقدس اسمک ـ پاک است نام تو از نسبت پروردگار از تهمت نقصان و عدم تاثیر ـ
امرک فی السماء والارض ـ امر تو در آسمان و زمین است که تدبیر کار کائنات آسمانی و زمینی بدان میکنی چنانکه فرموده و اوحی
فی کل سماء امرها و قوله یدبر الامر من السماء الی الارض ـ کما رحمتک فی السماء ـ چنانکه رحمت تو در آسمان است و عام و شامل است اهل
آن را که همه محل رحمت اند بخلاف زمین و اهل وی که رحمت خاص مخصوص است ببعض دون بعض که مومنان اند نه کافران
اگرچه رحمت عام که افاضه وجود و لوازم آن است شامل است همه را بقوله تعالی ورحمتی وسعت کل شیء ـ فاجعل رحمتک
فی الارض ـ پس بگردان رحمت خاص خود را نیز در زمین ـ اغفر لنا حوبنا ـ بیامرز برای ما گناه ما را حوب بضم حا و فتح آن یعنی

شرح السنة - وعن جابر بن عتیک - بروزن کریم انصاری معاوی ست منسوب بمعاویه که یکی از اجداد اوبود
حاضر شده بدر را و مشاهد دیگر را بعد از وی ست و در تقریب گفته صحابی جلیل ست وخلاف کرده شده در شهود وی
بدر را - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الشهادة سبع سوی القتل فی سبیل الله - شهادت هفت قسم ست
بجز کشته شدن در راه خدا که فرد کامل متعارف ست ازان - المطعون شهید - آنکه مرد بطاعون شهید ست - والغریق
شهید وصاحب ذات الجنب شهید - و خداوند ذات الجنب که بیماری مشهور ست و آن قسمی ورم ست که حادث
میگردد در اعضای باطنه [illegible] دل و سینه و نشان آن تنگی نفس و تپ ست و او را اقسام و احکام و اسباب و علامات ست که در کتب
طب مذکور ست و در شرح سفر السعادة مجملی ازان ذکر کرده شده است - والمبطون شهید - یعنی مبطون معلوم شده - وصاحب
الحریق شهید - و خداوند آتش که ناگهان در آتش افتد و بمیرد - والذی یموت تحت الهدم شهید - و آنکه بمیرد زیر بنا
افتاده که بیفتد بر وی و سابقا فرق میان هدم بسکون دال و فتح آن معلوم شده و اینجا بفتح مناسب تر ست - والمرأة
تموت بجمع شهید - و زنی که بمیرد بجمع بضم جیم و بعضی بکسر جیم گفته اند و بسکون میم یعنی مجموع یعنی آنکه بمیرد و ولادت
بیرون نیامده ولد وی و آنکه بغیر ولادت بمیرد نیز همین حکم دارد و بعضی تفسیر کرده اند بدیگر یعنی آنکه بکارت مجموع ست
در وی مثل ولد و در حدیث دیگر آمده است و نیز آنکه بجمع مرده [illegible] در آید [illegible] - رواه مالک
وابوداود والنسائی - وعن سعد - قال سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم - روایت ست از سعد بن ابی وقاص رضی
که پرسیده شد آنحضرت - ای الناس اشد بلاء - کدام از آدمیان سخت تر ست از روی بلا و آزمایش - قال الانبیاء ثم
الامثل فالامثل - گفت سخت ترین آدمیان در بلا پیغمبران اند پس هر که فاضل تر هر تبه بر تبه چنانکه اولیا و علما و صلحا بر تفاوت
مراتب و درجات - یبتلی الرجل علی حسب دینه - مبتلا گردانیده میشود مرد بر اندازهٔ دین وی - فان کان فی دینه صلبا -
پس اگر باشد مرد در دین خود سخت و درشت - اشتد بلاؤه - سخت میشود بلای وی زیرا که وی صاحب یقین ست
پس صبر میکند بران و میداند که مبتلی حق ست و در اینجا الطاف خفیه است پس کامل میگردد ایمان وی و قوی میگردد محبت وی
و کفر میگردد سیئات وی و بلند میگردد درجات وی - وان کان فی دینه رقة - و اگر باشد در دین وی نرمی و تنگی -
هون علیه - آسان و سبک کرده میشود بر وی تا بی صبری نکند و بیرون نیاید از دین از جهت عدم قوت ایمان
یقین پس تالیف قلب میکند نعمت و قبول وی - فما زال کذلک - پس همیشه است مرد مؤمن بهمین حال حتی
یمشی علی الارض ما له ذنب - تا آنکه میرود بر زمین و حال آنکه نیست مر او را گناهی بیان حال مردیست که صلب ست
در دین - رواه الترمذی وابن ماجه والدارمی وقال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح - وعن عائشة قالت ما اغبط احدا بهون موت - بعد الذی رأیت
من شدة موت رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت عائشه رشک نمیبرم هیچ یکی را بآسانی و سبکی مردن بعد از آنچه دیدم از
سختی مردن آنحضرت یعنی پیش ازین [illegible] هر که بآسانی می مرد بعد ازانکه دیدم از سختی موت پیغمبر خدا صلی الله

علیه وسلم - و دیگر رشک برکسے که باسانی موت بمیرد و اعتقاد کرده که خیریت در سختی موت ست نه آسانی - رواه الترمذی
والنسائی و بیان سختی در حدیث آینده بیاید - وعنها - قالت رایت النبی صلی الله علیه وسلم وهو بالموت وعنده
قدح فیه ماء - گفت عائشه دیدم آنحضرت را و حال آنکه آنحضرت در حالت موت بود و نزد وے قدحے بود که در وے
آب ست - وهو یدخل یده فی القدح - و آنحضرت می آورد دست خود را در قدح - ثم یمسح وجهه - باز مسح میکرد روے
مبارک خود را از قدح می برآورد تا تسکین دهد حرارت را بر روے از جهت حرارتے که می یافت - ثم یقول - باز میگفت - اللهم اعنی علی منکرات
الموت - خداوندا یاری ده مرا بر حالتهاے سخت مرگ - او علی سکرات الموت - یا گفت یاری ده بر سکرات موت شک راوی
و سکرات جمع سکرة بسکون کاف است بمعنی سختی و شدت و بے هوشی ست و شکیه بمعنی خفه کردن آید - رواه الترمذی و
ابن ماجه - و شیخ اجل اکرم ابو محمد البکری المصری رحمة الله علیه در سبب سکرات موت مر آنحضرت را صلی الله علیه وسلم
وجوه متعدده ابراز نموده یکے آنکه مزاج شریف نبوی اعدل امزجه بود پس احساس تالم اکمل شده و دریافت اثر آن اکمل بود
چنانکه فرموده انی لاوعک کما یوعک رجلان منکم چنانکه گذشت دیگر آنکه تعلق روح بجسب لطافت وے و تعشق وے بوے اقوی
و اوفی بود پس تالم وے بمفارقت وے بیشتر و قوی تر باشد دیگر آنکه در اینجا تسلیه است که چون ببینند که نقل روح پاک
وے باین صورت است آسان گردد بر هر یکے حال نفس وے دیگر آنکه حقیقت شریعت وے جامع جمیع اکوان بود پس
فراق روح وے از جسد شریف گویا فراق تمامه ارواح ست از تمامه اشباح دیگر آنکه آنحضرت متولی امور ملکات آورده شده
در درگاه عزت بود که تمامه امور و احکام کون و مکان بوے مفوض بود و کدام دائره مملکت وسیع تر از مملکت سلطنت وے
بود و عادت مستمره گماشتگان ست که چون رجوع بدرگاه سلطان نمایند بجهت استعداد سوال و حساب هیبت و هراسے بحال شان
راه یابد که چه طور بیاید و شیخ ما شیخ عبد الوهاب متقی از شیخ خود شیخ علی متقی رحمة الله علیهما نقل میکردند که در وقت وفات میفرمود
اگر شدت سکرات از ما مشاهده کنید اندوهگین نشوید که آن لازم مقام و منصب قطبیت ست دیگر آنکه نازل گردانیده شده بود
در آن وقت از تنزلات احدیت و تجلیات صمدیت اسرار انوار عزت ربوبیت که در زمان وحی نازل میشد و این آخر آن وقتها
بود اتم و اکمل آن حالات بود و این سکرات مشابهت و افاضات بود که سبب ضیق نطاق جسمانیت از تحمل آن در صورت
سکرات و مجاهدات می نمود و این وجه اوجه وجوه است و اوفق بمقام و حال شریف اوست والله اعلم دیگر آنکه ادراک
و احساس بلقاے خاص مناسب آنچه نزد وے بود از خوف و خشیت و هیبت و اجلال و معرفت جناب حق و مرتبه کاملت
عبودیت و حضرات قرب چنانچه فرموده انا اعلمکم بالله و اخوفکم منه هر که عارف تر ترسان تر ازین جهت ظاهر شده بود آنچه ظاهر شد
دیگر استطارت شوق بان لقاے روحی طبیعت حاصل بود بر اسراع و اضطراب گویا منجذب است روح شریف وے که زود
برآید و بمرد و اسبق است و غیبت آن قرب خاص میسر گردد و بدان ناشی میشد بقهر عالم طبیعت و ضغط حضیض مزاج بشریت حالانکه
قوی میشد بوے اتصال و ظاهر میشد بوے سلطانات آن حال دیگر تعارف از الهام این عالم بذات شریف وے صلی الله علیه وسلم

که بنده در مرض قریب ست از درگاه حق و صبر است از احکام شریعت از اکل و شرب و حصول صفا و طهارت باطن
به یافتن نفس و توجه بعالم غیب والله اعلم۔ رواه ابن ماجه۔ وعن ابن عباس۔ قال من السنة تخفيف الجلوس
وقلة الصخب في العيادة عند المريض۔ گفت ابن عباس از سنت است سبکی کردن در نشستن و کم کردن بانگ و فریاد در
عیادت نزد بیمار۔ صخب بصاد مهمله و خاء معجمه مفتوحتین سختی آواز و در نسخ صحیح بسکون ضبط کرده اند و سختین بیاد
هر دو لغت است یعنی فریاد کردن و اضطراب اصوات۔ قال گفت ابن عباس در استدلال بر قلت صخب۔ وقال
رسول الله۔ و گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم لما كثر لغطهم واختلافهم۔ هرگاه که بسیار شد آواز صحابه و اختلاف
ایشان۔ قوموا عني۔ برخیزید و دور شوید از پیش من ... که آواز و فریاد نزد بیمار کرده است لغط بفتح لام و غین
معجمه و طاء مهمله صوت با اصوات مبهمه که فهم نگردد و معنی آن و تحقیق این حدیث در باب وفات النبي صلی الله علیه وسلم
بیاید ان شاء الله تعالی۔ رواه رزين۔ وعن انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم العيادة فواق ناقة۔ بیمار
پرسی بمقدار زمانه است که میان دو دوشیدن شتر باده است و مراد بدو دوشیدن آن است که چون یکبار دوشیده باشند
بعد ازان ... ناقه را اساس میکنند و بچه را نزدیک او میگذارند تا شیر فرود آید۔ فواق بضم فاء و فتح نیز روا
وفي رواية سعيد بن المسيب مرسلا۔ و در روایت سعید بن المسیب که از کبار تابعین است بطریق ارسال آمده است۔ افضل
العيادة سرعة القيام۔ فاضل ترین بیمار پرسی شتاب برخاستن است ... در وقت ملال و کوفت بیمار است
و اگر بیمار دوست ... اوست و او را خوش می آید نشستن و حکایت کردن آن دیگر ست این داخل عیادت نیست صحبتی است
لیکن ... عیادت على العموم ... فافهم۔ رواه البيهقي في شعب الايمان۔ وعن ابن عباس
ان النبي صلی الله علیه وسلم عاد رجلا فقال له ما تشتهي۔ روایت است از ابن عباس که آنحضرت عیادت کرد مردی را پس گفت
آنحضرت صلی الله علیه وسلم چه میل داری و چه میخواهد دل تو از خالص طعام۔ قال اشتهي خبز بر۔ گفت میخواهم نان گندم را
قال النبي۔ گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم من كان عنده خبز بر فليبعث الى اخيه۔ کسی که باشد نزد وی نان گندم پس
باید که بفرستد بسوی برادر خود۔ ثم قال النبي صلی الله علیه وسلم اذا اشتهى مريض احدكم شيئا فليطعمه۔ وقتی که بخواهد و میل
کند بیمار یکی از شما چیزی را پس باید که بخوراند او را ... صادق است و آن نشان صحت است و نیز گاهی
باشد که ... بعض بیماران را خوردن از آنچه میل دارد اگر اندک باشد تقویت میکند طبیعت را و صحت می آرد و لیکن چیزی
که ضرر او غالب نباشد و بالجمله این حکم که فرمود کلی نیست بلکه جزئی است و طیبی گفته که این مبنی است بر توکل یا نومیدی
از حیات و در حدیث آمده است که مکره نکنید بیماران خود را بطعام و شراب زیرا که خدای تعالی میخوراند و می نوشاند
ایشان را۔ رواه ابن ماجه۔ وعن عبد الله بن عمرو قال توفي رجل بالمدينة ممن ولد بها۔ گفت مرد مردی
مدینه از آن کسانی که زائیده شده بود در مدینه یعنی در مدینه زائیده هم و در مدینه مرد فصلى عليه النبي۔ پس نماز گزارد

بر وی پیغمبر صلی الله علیه وسلم فقال پس گفت آنحضرت - یا لیته مات بغیر مولده - ای کاش می مرد این مرد و در غیر
جای که زائیده شد یعنی در غربت می مرد - قالوا و لم ذلک گفتند صحابه و چرا ست این حکم و این آرزو - یا رسول الله قال -
گفت - ان الرجل اذا مات بغیر مولده قیس له من مولده الی منقطع اثره - بدرستیکه مرد چون که بمیرد در غیر مولد خود اندازه
گرفته میشود مر او را از مولد وی تا به پیدا شدن نشان پای وی یعنی تا آنجا که منتهی شده سفر وی و مراد [illegible]
طیبی گفته که مراد باثر مدت حیات است یعنی تا موضع قطع اجل وی و معنی اول که ما گفتیم ظاهر است و مآل هر دو معنی
یکی است - فی الجنة - اندازه کرده میشود این مسافت در بهشت ظاهر مفهوم این حدیث آنست که بقدر این مسافت او را در بهشت
جای میدهند اما این مراد نخواهد بود چه این مقدار از مکان در جنب وسعت بهشت اعتبار ندارد اگرچه در حدیث آمده است که
جای یک تازیانه در بهشت بهتر از دنیا است اما مراد اینجا مبالغه در ثواب است مگر آنکه گفته شود مراد ثواب عظیم است که [illegible]
در مقدار این مسافت و مخصوص نیست بجائی که در مولد کرده و طیبی گفته که مراد آنست که گشاده شود در قبر او بمقدار مابین قبر وی
و مولد وی و گشاده میشود در وی سوی بهشت فافهم - رواه النسائی و ابن ماجه - وعن ابن عباس - قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موت غربة شهادة - مردن در غربت حکم شهادت دارد و فی الصراح غربت دوری از
جای خود و اهل تحقیق گفته اند که غربت دو قسم است غربت جسم و غربت دل که مشار الیه است بقول وی صلی الله علیه وسلم
در حدیث دیگر کن فی الدنیا کانک غریب او عابر سبیل و عد نفسک من اصحاب القبور و این حاصل میگردد بتحصیل موت
ارادی و ترک تعلق بما سوی الله و تفصیل وی چنانکه در رساله حضرت شیخ عبد الوهاب متقی که در فصل غربت و غربا نوشته
اند گویند - رواه ابن ماجه - وعن ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من مات مریضا مات شهیدا
این چنین در اکثر نسخ واقع شده و در بعض نسخ تغییر داده اند آن را بعض من مات مرابطا و بعض گفته اند که لفظ اصل مرابطا و نوشته اند که در سنن
ابن ماجه این حدیث در باب ما جاء فیمن مات مرابطا آورده و مرابطا آنکه در سرحد اسلام نگهبان است از کافران نشسته و اصل
آن از رباط الخیل است یعنی اسپان بستن و مستعد جنگ با کافران نشستن - و وقی فتنة القبر - و نگاه داشته می شود از فتنه
قبر و عذاب وی و در بعض نسخ او وقی بکلمه او یعنی یا و سیاق الفاظ شک یا تنویع است - و غدی و ریح علیه برزقه
من الجنة - و داده شود بر وی بامداد و شبانگاه یعنی شب و روز رزق وی از بهشت و مراد دوام است یا کنایه از نعم است
چنانکه در قرآن مجید در باب بهشتیان فرموده است و لهم رزقهم فیها بکرة و عشیا - رواه ابن ماجه و البیهقی فی شعب الایمان
وعن العرباض - بکسر عین و سکون راء مهمله و ضاد معجمه - بن ساریة - بسین مهمله و راء و یاء تحتانیه از اصحاب صفه است
از آن کسانیکه نازل شده است در شان ایشان ولا علی الذین اذا ما اتوک لتحملهم الایة - ان رسول الله - روایت میکند
که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قال - گفته است - یختصم الشهداء والمتوفون علی فرشهم - پیکار میکنند شهیدان و آنها
که بمرگ طبیعی مرده اند بر فرشها و بساطهای خود یعنی آنها که در خانه خود مرده اند و شهید نشده - الی ربنا - خصومت میکنند

ان یاتیہ۔ آرزو نکند یکی از شما موت را و دعا نکند بموت پیش از آنکہ بیاید موت او را۔ انہ اذا مات انقطع املہ۔ بدرستی کہ وے
وقتیکہ می میرد بریدہ میشود امید وطمع وے از ثواب ودر بعض روایات عملہ واین ظاہر تر ست ومآل ہر دو یکے ست زیراکہ
مراد بامل اینجا طمع ثواب عمل ست واہل فہم ہمین از آن ست کہ باعث شود بر بقیہ عمر در عمل صالح کردن۔ وانہ لا یزید المومن عمرہ
الا خیرا۔ وبدرستی کہ شان این ست کہ زیادت نمیکند مسلمان را عمر وے مگر نیکی را۔ رواہ مسلم۔ وعن انس قال قال رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم لا یتمنین احدکم الموت من ضر اصابہ۔ باید کہ آرزو نکند یکی از شما مرگ را از گزندی در دنیا کہ برسید او را۔ فان
کان لا بد فاعلا فلیقل۔ پس اگر ہست البتہ آرزو کنندہ موت را پس باید کہ بگوید۔ اللہم احینی ما کانت الحیوۃ خیرا لی۔ خداوندا
زندہ دار مرا مادامیکہ باشد زندگی بہتر مرا۔ وتوفنی اذا کانت الوفاۃ خیرا لی۔ و بمیران مرا وقتیکہ باشد مردن بہتر مرا۔
متفق علیہ۔ وعن عبادۃ بن الصامت بضم عین وفتح میم صحابی مشہور ست از انصار واحوال او بکرات نوشتہ
شدہ است۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من احب لقاء اللہ احب اللہ لقاءہ۔ کسیکہ دوست دارد لقاء
خدا را دوست دارد خدا لقاء او را۔ ومن کرہ لقاء اللہ کرہ اللہ لقاءہ۔ وکسیکہ ناخوش دارد لقاء خدای تعالی
را ناخوش دارد خدای تعالی لقاء او را۔ مشہور آن ست کہ مراد بلقاء خدا موت ست وتحقیق آن ست کہ مراد بلقاء
خدا بازگشتن بدار آخرت وطلب آنچہ نزد وے ست تعالی وعدم رکون بدنیا ورضا بحیات دنیا وطمانیت بان ہر چند اگرچہ قول
عائشہ رضی اللہ عنہا وانا لنکرہ الموت مؤید ہمان ست پس محبت لقاء خدای تعالی مستلزم محبت موت باشد کہ وسیلہ او ست
فقالت عائشۃ پس گفت عائشہ۔ او بعض ازواجہ۔ یا گفت بعض از ازواج مطہرات آنحضرت شک راوی ست۔ انا لنکرہ الموت
بدرستیکہ ما ہر آئینہ مکروہ وناخوش میداریم موت را کہ آن طبیعت ست۔ قال لیس ذلک گفت آنحضرت نیست مراد آنچہ تو فہمیدی
کہ مراد بلقاء اللہ موت ست وحکم او بمحبت محبوبہ باشد بالفعل ازین وے باید کرد بلکہ مراد طلب رضای حق و اشتیاق
لقای او ست تعالی شانہ ومحبت موت بطریق کمال حاصل نیست مگر بواسطہ محبت او را دی آنست باری باران دارد و اگر آن در
آخر وقت بحکم طبیعت نیز پیدا نگردد چنانکہ فرمود۔ ولکن المومن اذا حضرہ الموت بشر برضوان اللہ وکرامتہ۔ ولیکن مسلمان
وقتیکہ نزدیک شود او را موت بشارت دادہ شود او را براضی بودن خدا از وے وگرامی داشتن وے تعالی او را
چنانکہ گفتہ ان الذین قالوا ربنا اللہ ثم استقاموا تتنزل علیہم الملائکۃ الآیۃ ناظر در آن ست۔ فلیس شیء احب الیہ مما امامہ۔ پس
نیست ہیچ چیز محبوب تر بسوے وے از چیزیکہ پیش او ست یعنی موت ورفتن بآن عالم۔ فاحب لقاء اللہ واحب اللہ
لقاءہ۔ پس دوست میدارد لقای خدا را ودوست میدارد خدای تعالی لقای او را وپس محبوب تر میشود بوے اختیار حتی
از عالم میرود۔ وان الکافر اذا حضر۔ بلفظ مجہول وبدرستی کہ کافر وقتیکہ حاضر کردہ شود یعنی حاضر شود او را موت بشر بعذاب اللہ
وعقوبتہ۔ خبر دادہ شود بعذاب خدا وعقوبت او۔ فلیس شیء اکرہ الیہ مما امامہ۔ پس نیست ہیچ
چیز مکروہ تر بسوے وے از چیزیکہ پیش او ست۔ فکرہ لقاء اللہ وکرہ اللہ لقاءہ۔ پس ناخوش میدارد لقای خدا را

خدائے تعالےٰ را و ناخوش بیدار و خدائے تعالےٰ لقائے او را بس مکروہ و ممقوت و مغضوب و مبغوض باشد بآن بہمان عمرو
متفق علیہ و فی روایۃ عائشۃ رضی اللہ عنہا - والموت قبل لقاء اللہ - و موت پیش از لقائے خداست و وسیلہ
و مقدمہ او ست و ازین کلام معلوم میشود کہ موت غیر لقاء اللہ است چنانکہ گفتیم - وعن ابی قتادۃ بن ربعی الانصاری
از فضلائے صحابہ و از اہل بدر است آوردہ اند کہ چشم او روز بدر یا احد از رخسارہ جدا شد و در دست او افتاد پس آنحضرت
باز بجایش نشاند و بہتر از ان شد کہ بود - انہ کان یحدث ان رسول اللہ - روایت است از ابی قتادہ کہ وے حدیث
میکرد کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مر علیہ بجنازۃ - گذرانیدہ شد بر وے جنازہ مرد مسلم - فقال مستریح او مستراح منہ
پس گفت آنحضرت این میت یا راحت یابندہ است یا راحت یافتہ شدہ است از وے - فقالوا - پس گفتند صحابہ -
یا رسول اللہ ما المستریح والمستراح منہ چیست معنی مستریح و مستراح منہ و کدام اند اینہا - فقال - پس گفت آنحضرت -
العبد المومن یستریح من نصب الدنیا واذاہا الی رحمۃ اللہ - بندۂ مومن صالح راحت می یابد بمرگ از تعب و رنج دنیا
و آزار دنیا و اہل آن و میرود بسوئے رحمت خدا - والعبد الفاجر یستریح منہ العباد والبلاد والشجر والدواب
و بندۂ فاسق راحت می یابند از وے بندگان و شہرہا و درختان و بر زمین جنبندگان و خلاص میشوند از شر او
شر راحت عباد خود ظاہر است کہ با ایشان از وے آزار میرسید و اما استراحت بلاد و اشجار و دواب پس باعتبار آنست
کہ بوجود فجور و ظلم حاصل میگردد فساد در عالم و اختلال در ارکان اجزائے آن و فاجر مبغوض بیدار و اللہ تعالیٰ او را بگیرد
ابدا میکشد بوجود وے زمین و ہرکہ و ہرچہ بر زمین است نیز بار داشتہ میشود و میشود بگناہان وے باران را و چون می
میبارد و روئیدن میگیرد در زمین و ہرکہ و ہرچہ در زمین ست - متفق علیہ - وعن عبد اللہ بن عمر قال اخذ رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم بمنکبی - گفت ابن عمر گرفت آنحضرت دوش مرا و در بعض نسخ بمنکبی بتشدید یا بلفظ تثنیہ یعنی گرفت ہر دو دوش
مرا - فقال - پس گفت - کن فی الدنیا کانک غریب - باش در دنیا گویا کہ تو غریبی و از جائے خود دور افتادہ - او عابر
سبیل - بلکہ راہ گذری و مبالغہ درین بیشتر است زیرا کہ غریب گاہے ساکن میشود در بلاد غربت و مقیم میگردد در آن
وکان ابن عمر یقول - و بود ابن عمر میگفت - اذا امسیت فلا تنتظر الصباح - چون شام کنی پس انتظار مبر صباح را کہ
تا وقت صباح زندہ خواہم بود - واذا اصبحت فلا تنتظر المساء - و چون صبح کنی پس منتظر مباش شام را کہ تا وقت
شام زندہ خواہم ماند - بیت - غنیمت شمر ای شمع وصل پروانہ - کہ این معاملہ تا صبحدم نخواہد ماند - وخذ من صحتک
لمرضک - و بگیر از تندرستی توشہ برائے وقت بیماری یعنی غنیمت دان ایام تندرستی را و عمل کردن در آن -
بیت - غنیمت دان جوانا وصل حسن و جوانی را چہ پنداری کہ ایام جوانی جاودان باشد - ومن حیاتک لموتک - و بگیر
از زندگانی خود توشہ برائے مرگ خود - رواہ البخاری - وعن جابر - قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قبل موتہ
بثلاثۃ ایام یقول - گفت جابر شنیدم آنحضرت را پیش از موت وے بسہ روز میگفت - لا یموتن احدکم الا وہو یحسن الظن باللہ - می باید

نمیرد یکے از شما مگر آنکہ نیک دارد گمان خود را بخدا و امید دارد کرم و مغفرت او را و اعتماد کند بر عفو کرم وی — رواه مسلم
گفته اند کہ نشان سعادت آن ست کہ در مدت حیات خوف غالب بود و چون مرگ در رسد نشان امید پیدا آید۔ و گفته اند کہ مراد
بہ نیک داشتن گمان نیک کردن اعمال ست یعنی نیک کنید اعمال خود را در حیات تا نیک گردد گمان شما بخدا نزد موت چہ کسیکہ
بد باشد عمل وی پیش از موت بد گردد گمان او نزد موت۔ و گفته اند کہ حقیقت رجا آن ست کہ عمل کند و امید دارد و نه ست
معنی آنکہ نظر بر عفو او دارد و امید در هیچ کار ندارد و صاحبش را از عمل و باعث گردد بر گناهان آن نیست بلکہ
آن غرور و حمق ست و حسن بصری گفته میگوید بعضے از شما نیکی امید داریم بگمان خود به پروردگار خود و دروغ میگوید اگر نیک امید میداشت
گمان خود را به پروردگار نیک میکرد عمل را و عجز می منصور بہ تحقیق از پدران خود نوشته کہ تو راز دار نیکی عمل خود را بدار نیکی خود

وآرزو داری [illegible] ہشیار باش

الفصل الثانی — عن معاذ بن جبل قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان شئتم انبأتکم ما اول ما یقول اللہ
للمؤمنین یوم القیامۃ — اگر بخواہید خبر دہم شما را کہ چیست نخستین چیزیکہ میگوید خدائے تعالی مر مومنان را روز قیامت
و ما اول ما یقولون له — و چیست نخستین چیزیکہ میگویند مومنان مر خدائے تعالی را۔ قلنا نعم — گفتیم آری خبر کن ما را
خبر دہ ما را یا رسول اللہ قال گفت آنحضرت — ان اللہ یقول للمؤمنین — بدرستی کہ خدائے تعالی میگوید مر مومنان را
ہل احببتم لقائی — آیا دوست میداشتید شما لقائے مرا و پیش آمدن شما مرا — فیقولون نعم یا ربنا — پس میگویند مومنان آرے
دوست میداریم لقائے ترا اے پروردگار ما — فیقول لم — پس میگوید پروردگار تعالی برائے چہ چیز دوست میداشتید لقائے
مرا و در بعض نسخ مصابیح الم بثم یعنی میگوید پروردگار تعالی چون دوست داشتید لقائے مرا پس چہ کردید — فیقولون
رجونا عفوک و مغفرتک — پس میگویند مومنان امید داشتیم درگذشتن ترا از گناهان ما و پوشیدن آن بر ما — فیقول قد
وجبت لکم مغفرتی — پس میگوید پروردگار تعالی بتحقیق ثابت و لازم شد برائے شما عفو و مغفرت من چون قائل معنی
عفو و مغفرت یکے بود آنرا تنها ذکر کرد فافهم — رواه فی شرح السنۃ و ابو نعیم فی الحلیۃ — وعن ابی ہریرۃ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اکثروا ذکر ہادم اللذات الموت — بسیار یاد کنید ویران کنندہ و قطع کنندہ لذتہا را کہ موت ست
مفهوم از کلام طیبی آن ست کہ ہادم بدال مہملہ ست یعنی ویران کردن مانند ہدم و شکستن بنائے خانہ چنانکہ
مشہور ست بر زبان مردم و لیکن سیوطی در حاشیۃ گفتہ کہ ہاذم بذال معجمہ ست یعنی قاطع چنانکہ جوہری گفتہ و تحقیق تصریح
کردہ ست سہیلی کہ روایت بذال معجمہ ست و زعفرانی گفتہ کہ بنا بر ہست بدال مہملہ کذا فی حاشیۃ الکتاب — رواہ الترمذی
والنسائی وابن ماجہ — وعن ابن مسعود ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال ذات یوم لاصحابہ — روایت ست از ابن مسعود
کہ آنحضرت گفت روزے بیاران خود — استحیوا من اللہ حق الحیاء — شرم دارید از خدا چنانکہ واجب و سزاوار ست کہ شرم
داشته شود — قالوا انا نستحیی من اللہ — گفتند صحابہ بدرستی کہ ما شرم میداریم از خدا — یا نبی اللہ یعنی کہ بجا می آریم اوامر و نواہی او را

فی الجملہ — والحمد للہ — سپاس وستایش سزد خدای را بر توفیق دادن وے ما را بدان چہ حیا ست حق استحیا کہ طلب
میکنی از ما و امر میکنی ما را بدان — قال لیس ذلک گفت آنحضرت نیست حق استحیا این کہ شما گمان می برید و میکنید بلکہ فوق آن
اعلی وارفع ست و آن این ست کہ تمامہ اعضا و حواس ظاہر و باطن را از نا فرمودہ نگاہدارید و بیان کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم
این را بکلام مختصر جامع و فرمود — ولکن من استحیی من اللہ حق الحیاء فلیحفظ الرأس وما وعی — ولیکن کسیکہ شرم دارد از خدا حق شرم
داشتن پس باید کہ نگاہدارد سر را از خضوع و تواضع کردن مر غیر حق را و تکبر و سرکشی کردن بر وے و بر خلق وے تعالی و نگاہدارد
چیزے را کہ حفظ کردہ و جمع کردہ است سر آن را از حواس و آلات مانند سمع و بصر و لسان و اندیشہ و فکر و غیر آن
ولیحفظ البطن وما حوی — و باید کہ نگاہدارد شکم را از اکل حرام و شبہہ و نگاہدارد چیزے را کہ گرد آوردہ و جمع کردہ است شکم آن را
کہ دل ست نگاہ پشتہ وے از جہل بدانچہ گنجایش ندارد جہل بدان از معرفت حق و احکام دین و از دیگر فنون ماسوا
حق و بعض گفتہ اند آنچہ جمع کردہ است البطن و متصل ست بدان فرج ست و دست و پا ہمہ را از نا فرمودہ نگاہدارد — ولیذکر الموت
و باید کہ یاد آرد مرگ را — والبلی — و یاد دارد پوسیدہ شدن استخوان و خاک شدن آن را و بلی بکسر کہنہ شدن و ہر کہ بداند
کہ دنیا فانیست زہد کند در وے و ترک دہد لذات و شہوات آن را چنانکہ فرمود — ومن اراد الاخرۃ ترک زینۃ الدنیا
و کسیکہ خواہد ثواب آخرت و نعیم آن را ترک دہد آرایش دنیا را — فمن فعل ذلک فقد استحیی من اللہ حق الحیاء — پس کسیکہ
بکند این مذکور را بتحقیق شرم داشتہ از حق شرم داشتن و حاصل وے مضمون قول حق سبحانہ است اتقوا اللہ حق
تقاتہ — رواہ احمد والترمذی وقال ہذا حدیث غریب — شیخ امام عالم ربانی علی المتقی رحمۃ اللہ علیہ در رسالہ تبیین الطرق
میفرماید کہ قرب سالک بحق تعالی بعد وے ست از غیر وے سبحانہ و وصل وے قطع وے از غیر حق سبحانہ و غیر منحصر ست
در محظور و مباح و مراد بمحظور اینجا جمیع اقسام منہیات ست از حرام و مکروہ و شبہہ و مراد بمباح اشتغال بمخلوقات از آسمان
و زمین و کوہ و درخت و اسباب معیشت و جز آن پس بعد سالک از محظورات بے ذہول از مباحات قرب ناقص ست
و با ذہول از مباحات قرب تام و ہر مقدار کہ بعید ست سالک از غیر قریب ست بخدا و ہر مقدار کہ منقطع ست از غیر واصل
بوے فافہم و باللہ التوفیق — وعن عبد اللہ بن عمرو رض قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تحفۃ المؤمن الموت
تحفہ مسلمان موت ست در صراح گفتہ تحفہ ہدیہ و در قاموس گفتہ تحفہ بسکون حا و فتح آن بر و لطف و طرفہ و ہم در قاموس
گفتہ طرفہ نفیس مال نو و غریب از ثمر و غیرہ و در صراح گفتہ طرفہ شگفت و مراد آن ست کہ موت لطفی ست از خدا بمومن و نیکی
نیست نو شگفت و گوارا ست از وے تعالی بوے کہ موصل بجنت و قرب اوست و رہانندہ ست او را از مشقت دنیا
و شدت و محنت آن — رواہ البیہقی فی شعب الایمان — وعن بریدۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم المؤمن
یموت بعرق الجبین — مسلمان می میرد بخوے پیشانی بعض گفتہ اند کہ این کنایت ست از شدت سکرات موت کہ موجب
تکفیر و تمحیص ذنوب و رفع درجات ست و بعض میگویند کنایت از کد و مشقت اوست در طلب حلال و ریاضت و عبادت

تا وقت موت و بعض گفته اند که عرق جبین علامتے ست که ظاهر میشود از مومن نزد موت نقل کرده اند این را از محمد بن سیرین و بعض
گفته اند که مراد آن ست که مشقتے و شدتے نیست بر مومن از موت مگر عرق جبین والله اعلم - رواه الترمذی والنسائی وابن ماجة

وعن عبید الله بن خالد - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم موت الفجاءة اخذة الاسف - مرگ
ناگهانی گرفتن خشم ست فجاءة بضم فا و مد و قصر و بفتح فا و قصر بمعنی بغتة یعنی ناگهان واخذة بفتح همزه و سکون خا
بمعنی یکبار گرفتن و اسف بفتح همزه و سین مهمله بمعنی غضب و بکسر سین بمعنی غضبان و مراد آن ست که مرگ ناگهانی از آثار
غضب الهی ست تعالے شانه بر بنده زیرا که نگذاشت او را تا استعداد آخرت کند بتوبه و عمل صالح و گفته اند که این
مر کافر راست و کسے را که بر طریقه محموده و سیرت صالح نیست چنانکه در روایت دیگر آمده و گفته اند که یکبار مردن نیکان را
نیک ست و بدان را بد - رواه ابوداود و زاد البیهقی فی شعب الایمان ورزین فی کتابه - روایت ابی داود همین قدر ست
که مذکور شده زیاده کرده است بیهقی در شعب الایمان و رزین در کتاب خود این را که - اخذة الاسف للکافر ورحمة للمومن
گرفتن غضب ست مر کافر را و مهربانی حق تعالے مر مومن را و ذکر فاسق نکرده ظاهر قول او در مومن ست اما دلیلی که گفته اند
ناظر بجانب خلاف آن ست والله اعلم بالصواب - وعن انس - قال دخل النبی صلی الله علیه وسلم علی شاب وهو
فی الموت - در آمد آنحضرت بر جوانی و حال آنکه آن جوان در حال مردن بود - فقال - پس گفت آن حضرت بآن جوان
کیف تجدک - چگونه می یابی و میدانی خود را - فقال ارجو الله - پس گفت آن جوان امید میدارم خدا را - یا رسول الله انی اخاف
ذنوبی - و بدرستی که من می ترسم گناهان خود را - فقال رسول الله - پس گفت آنحضرت صلی الله علیه وسلم لایجتمعان فی قلب
عبد فی مثل هذا الموطن - جمع نشوند خوف و رجا در دل هیچ بنده در مانند اینجا - الا اعطاه الله ما یرجو وامنه مما یخاف - مگر
آنکه بدهد آن بنده را خدا تعالے چیزی را که امید دارد و که فضل و کرم او ست و ایمن گرداند از آنچه می ترسد از مواخذه
و عقاب بر گناهان وے خصوصا که تعلیق رجا بخدا و تعلیق خوف بذنوب علیه و قوت رجا مفهوم میشود یا آنکه آن را از جهت تادب
ادب کرد فافهم - رواه الترمذی وابن ماجة وقال الترمذی هذا حدیث غریب

الفصل الثالث - عن جابر - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لاتمنوا الموت فان هول
المطلع شدید - آرزو مکنید مرگ را زیرا که بدرستی که ترس مطلع سخت ست و مطلع بضم میم و تشدید طا و فتح لام جاے
اطلاع از مکان عالی و مطلع جبل میگویند موضعے را که از آنجا جبل برآیند و مراد اینجا چیزے ست که مطلع خواهد شد بعد
از احوال آخرت و در موقف قیامت یا امورے که مطلع گردد میران از احوال برزخ یعنی فائده در آرزوے موت نیست
مگر آرزوے شتابیدن و الم و ازشان عاقل آن ست که تمنی نکند چیزے را که واقع شود بسبب آن در شدت و بلا که البته
واقع شدنی ست و طیبی گفته که مراد بهول مطلع چیزے ست که مشرف میگردد بنده بران از سکرات موت یعنی تمنی موت
که میکند بنده از آن ست از قلت صبر و اندوه و دل تنگی میکند و چون تمنا کرد وے واقع شود اندوه و دل تنگی بیشتر خواهد شد

وبتحقیق دیدم و دانستم من خود را با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما املک درهما - که مالک نبودم یک درهم را - وان فی جانب بیتی الآن لاربعین الف درهم - و بدرستیکه در گوشه خانه من اکنون چهل هزار درهم ست - قال - گفت عاذنه که راوی این حدیث ست - ثم اتی بکفنه - بعد از ان آورده شد نزد وی حباب کفن او در آنکه قماش نفیس بود - فلما راه بکی وقال - پس هرگاه که دید کفن را بگریست و گفت اگرچه جائز ست در شرع - لکن حمزة لم یوجد له کفن - لیکن حمزه بن عبد المطلب که سید الشهدا و عم رسول خدا بود صلی الله علیه وسلم ورضی الله عنه یافته نشد برای او کفن - الا بردة ملحاء - مگر چادر زبون که در وی خطهای سیاه و سپید بود وان هم کفن تمام و درست نبود بلکه - اذا جعلت علی راسه قلصت عن قدمیه و اذا جعلت علی قدمیه قلصت عن راسه - چون گردانیده میشد آن برده بر سر او کفن حمزه پیدا شد بر سر وی کوتاهی آمد از پاهای وی و چون گردانیده می شد بر پاهای او کوتاهی آمد از سر وی - حتی مدت علی راسه وجعل علی قدمیه الاذخر - تا آنکه کشیده شد آن برده بر سر حمزه و گردانیده شد بر پای او اذخر بکسر همزه و سکون ذال معجمه و کسر خای معجمه گیاهی مشهور ست که بوی خوش دارد میسازند و در قبر بکار برند - رواه احمد والترمذی الا انه لم یذکر ثم اتی بکفنه - روایت کرده این حدیث را احمد و ترمذی لیکن ترمذی ذکر نکرد این قول را که ثم اتی بکفنه تا آخر حدیث - والبیهقی فی شعب الایمان -

باب ما یقال عند من حضره الموت

باب در بیان چیزی که گفته میشود نزد کسی که حاضر شده او را موت و نزدیک رسیده و چنانکه بحکم عادت یقین کرده که می میرد و گفته اند علامات احتضار آن ست که سست شدن پاهای ست که آنکه ایستاده نتواند یا بیمار را نایستد و کج گشتن بینی و فرو رفتن صدغهای یعنی میان دو چشم و گوش و دراز گشتن پوست خصیتین بسبب منقبض شدن خصیتین و مراد بما یقال عام ست از تلقین لا اله الا الله واسترجاع بانا لله وانا الیه راجعون و دعا کردن بخیر و خواندن یسین و آنچه میگویند ملائکه برای مومن و کافر در وقت انزهاق روح و مثال آن چنانکه در احادیث بیاید

الفصل الاول - عن ابی سعید وابی هریرة - قالا قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتاکم لا اله الا الله - تلقین کنید مردهای خود را یعنی آنها که نزدیک بمردن رسیده اند کلمه طیبه را و تلقین مشتق ست از لقن بمعنی سرعت فهم و تلقین فهمانیدن و مراد بتلقین اینجا ذکر این کلمه است در حضور کسی که حاضر شده است او را موت بی آنکه تکلیف کنند او را بخواندن آن - رواه مسلم - وعن ام سلمة - رض - قالت قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا حضرتم المریض - وقتیکه حاضر شوید شما بیمار را - او المیت - یا میت را یعنی آنکه نزدیک بموت رسیده و کلمه او برای شک راوی ست اگر مراد از مریض محتضر دارند و اگر مطلق مراد دارند برای تنویع بود - فقولوا خیرا - پس گویید خیر را یعنی دعا کنید بخیر برای خود و برای مریض بشفا و مغفرت فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون - زیرا که فرشتگان آمین میگویند بر آنچه میگویید شما و دعا میکنید - رواه مسلم - وعنها - قالت قال رسول الله - وهم از ام سلمه است گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ما من مسلم تصیبه مصیبة - نیست هیچ مسلمانی که برسد

اورا اینچنین مصیبت سختی وانده رسیده بکسے بقول ما امره الله پس بگوید چیزے را که امر کرده است خداے تعالیٰ بگفتن
آن نزد رسیدن مصیبت وبیان فضیلت آن کرده وآن کلام است - انا لله وانا الیه راجعون - بدرستی که وجود ما واموال ما واولاد
وتمامه احوال ما ازوے تعالیٰ ست وبازگشت ما بسوے خدا وسوال وحساب وثواب وعقاب وے باز گردندگانیم - اللهم اجرنی
این کلمه را دو نوع روایت کرده اند بسکون همزه وضم جیم وبفتح همزه بمد وکسر جیم ومعنی هر دو یکیست یعنی اجر ده مرا
فی مصیبتی - در مصیبت من - واخلف لی خیرا منها - وخلیفه وبدل گردان برائے من بهتر ازین مصیبت یعنی از آنچه رفته از من درین
مصیبت واخلف بقطع همزه وسکون خا وکسر لام از اخلاف یعنی گردانیدن بهتر بجائے چیزے که رفته وفوت شده ومراد از اخلاف
یا بدل آنچه از وے فوت شده چنانکه ظاهر سیاق حدیث است میفرماید که نگوید این را هیچ مسلمانے در مصیبت - الا اخلف الله له خیرا
منها - مگر آنکه خلیفه وبدل میگرداند خداے تعالیٰ برائے وے بهتر از آنچه فوت شده - فلما مات ابو سلمة قلت ای المسلمین خیر من
ابی سلمة - ام سلمه میگوید که من این حدیث از آنحضرت شنیده بودم وچون ابو سلمه که زوج من بود پیش از حضرت مرد وبقصد امتثال امر واحراز
این فضیلت خواستم که بگویم باز در دل خود اندیشیدم که کدام کس از مسلمانان بهتر است از ابو سلمه که خداے تعالیٰ بدل وے بمن
خواهد رسانید بعد ازان در فضیلت ابی سلمه میگوید - اول بیت هاجر الی رسول الله - اول صاحب خانه واول کسیکه هجرت کرده بود
بسوے پیغمبر خدا - صلی الله علیه وسلم - وگفته اند که مراد هجرت اوست از حبشه بمدینه زیرا که وے رضی الله عنه هجرت کرد
از مدینه بحبشه پیشتر ازان از حبشه بمدینه وام سلمه با وے بود درین هر دو هجرت وابو سلمه پسر عمه آنحضرت بود وبره بنت
عبد المطلب وبرادر رضاعی آنحضرت بود - ثم انی قلتها - پس بدرستی که من با وجود این استبعاد واین خلجان گفتم این کلمه را اللهم
اجرنی الی آخره - فاخلف الله لی رسول الله - پس خلیفه وبدل گردانید خداے تعالیٰ برائے من از ابو سلمه پیغمبر خدا را - صلی الله
علیه وسلم - که در نکاح وے در آمدم ودر خیل ازواج مطهره وے گشتم - رواه مسلم - وعنها - قالت دخل رسول الله
صلی الله علیه وسلم علی ابی سلمة وقد شق بصره - در آمد پیغمبر صلی الله علیه وسلم بر ابو سلمه وحال آنکه تحقیق باز مانده بود چشم
ابو سلمه که بهم نمی پیچید چنانکه در حالت نزع میباشد وشق بفتح شین ورفع بصر وبضم شین غیر مختار است - فاغمضه - پس فراهم آورد
آنحضرت بصر ورا - ثم قال ان الروح اذا قبض تبعه البصر - پس گفت آنحضرت که جان چون قبض کرده میشود پس وے میبیند او را وبصر
ونگاه میکند بجانب وے وباین جهت باز میماند وچون این سخن از حضرت شنیدند فهمیدند که وے فوت کرد - فضج ناس من اهله -
پس بانگ وفریاد کردند مردمان از اهل خانه ابی سلمه - فقال - پس گفت آنحضرت - لا تدعوا علی انفسکم الا بخیر - دعا نکنید بر ذاتهای
خود مگر به نیکی ونگوئید واویلا ومانند آن - فان الملائکة یؤمنون علی ما تقولون - زیرا که فرشتگان آمین میگویند بر چیزے که میگوئید شما
ودعا میکنید - ثم قال - پس گفت آنحضرت - اللهم اغفر لابی سلمة - خداوندا بیامرز ابی سلمه را - وارفع درجته فی المهدیین - وبلند
گردان پایه او را در ان کسانے که راه راست نموده شده اند - واخلفه فی عقبه فی الغابرین - وخلیفه شو وے را در رعایت امور وحفظ مصالح
در باقی ماندگان از اولاد وے واولاد اولاد وے وبرین تقدیر فی الغابرین بیان فی عقبه است یا در باقی ماندگان از مردم

یعنی اولاد او که کائن و باقی اند در عروه باقی مانده و برین معنی فی الغابرین صفت عقبه است و اخلفه بوصل همزه و ضم لام و عقبه بکسر
قاف مفرد صحاح گفته عقب بسکون قاف بکسر ولد و ولد ولد — واغفر لنا وله یا رب العالمین — و بیامرز ما را و مر او را ای پروردگار جهانیان
وافسح له فی قبره — و فراخی کن مر او را در قبر او — و نور له فیه — و روشن گردان مر او را در قبرش — رواه مسلم — **وعن عائشة**
رضی الله عنها — قالت ان رسول الله صلی الله علیه وسلم حین توفی سجی ببرد حبرة — گفت عائشه که آنحضرت وقتیکه وفات یافت
پوشیده شد بجامهٔ حبره بکسر حا و فتح موحده و بردیمانی مخطط — متفق علیه

الفصل الثانی — عن معاذ بن جبل — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان آخر کلامه —
کسی که باشد آخر سخن وی — لا اله الا الله دخل الجنة — در آید به بهشت و درین حدیث رفیق است به تلقین میت و تحریص است که آخر
آن این ست فافهم — رواه ابوداود — **وعن معقل** بفتح میم و سکون عین و کسر قاف — بن یسار بتحتانیه و سین
مهمله صحابی است از اهل بیعة الشجرة سکونت کرد بصره را و نهر معقل که در بصره است منسوب باوست روایت میکنند از وی
حسن بصری و غیر وی باقی ماند تا آخر دولت معاویه — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اقرؤا سورة یٰس علی
موتاکم — بخوانید سوره یٰس را بر مردهای خود و ظاهر آن است که مراد محتضر باشد و عمل نیز هم برین است و احتمال دارد که
مراد بعد از موت در خانه یا بر سر قبر و سر در تخصیص این سوره مو کول بعلم نبوت است و اشتمال بر احوال بعث و قیامت گفته اند
مشتمل است بر بیان وی و سوره دیگر ظاهر آن است والله اعلم که آن سر آنست که وی قلب قرآن است و در فاتحه این سوره است که متضمن تصدیق رسالت
یا و کرده و خاتمه وی که مشتمل است بر رجوع به درگاه صمدیت حق که مناسب این وقت و حال است که فرمود فسبحان الذی بیده
ملکوت کل شیء والیه ترجعون ابن عباس گفت رضی الله عنه که من نمی دانستم که اینهمه فضل این سوره که وارد شده چیست تا آنکه دیدم
در او این آیت است — رواه احمد و ابوداود و ابن ماجة — **وعن عائشة** رضی الله عنها — قالت ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قبل عثمان بن مظعون و هو میت — گفت عائشه که رسول خدا بوسه داد عثمان بن مظعون را بعد از مرگ وی و حال آنکه وی
مرده بود و هو یبکی — و آنحضرت گریه میکرد — حتی سال دموع النبی — تا آنکه روان شد اشکهای پیغمبر صلی الله علیه وسلم علی وجه عثمان
بر روی عثمان و عثمان بن مظعون رضی اول کسی است که از مهاجران بمدینه فوت کرده و اول کسی که در بقیع دفن کرده شد و بقیع بعد
از وی مقبره شد و آن حضرت صلی الله علیه وسلم سنگی بنفس شریف خود برداشته بر قبر وی نهاد تا علامت باشد بر آن آورده اند
که مروان در زمان حکومت خود آن سنگ را برداشته بر قبر عثمان بن عفان نهاد و درین حدیث دلیل است بر طهارت میت خلافا
للشافعیه و بعضی این را از خصائص میدانند و کلام درین در غسل میت بیاید — رواه الترمذی و ابوداود و ابن ماجة — **وعنها**
قالت ان ابابکر قبل النبی — و هم از عائشه است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه بوسه داد پیغمبر را صلی الله علیه وسلم و هو میت — و حال آنکه
آنحضرت رحلت کرده بود — رواه الترمذی و ابن ماجة — **وعن حصین** بضم حا و فتح صاد مهملتین — بن وحوح بفتح واوین و بعض بضم
اول گفته و این اشهر و اصوب است و سکون حای مهمله اول صحابی انصاری است معدود در اهل مدینه او را همین یک حدیث است

یعنی میگویند دربانان آسمان کیست این — فیقولون — پس میگویند فرشتگان که برده اند او را — فلان ابن فلان — یعنی نام میکنند
نام و نشان او چنانکه می شناسند او را — فیقال مرحبا بالنفس الطیبة کانت فی الجسد الطیب — فراخی جای بجان پاک که بود در تن پاک ادخلی حمیدة
وابشری بروح وریحان ورب غیر غضبان — درآی ستوده و خوش باش براحت و رزق و پروردگار خشم نکننده — فلا یزال
یقال لها ذلک — پس همیشه گفته میشود آن نفس را — و مراد آن کلام و برده میشود از آسمانی بآسمان دیگر — حتی ینتهی الی السماء
التی فیها الله — تا آنکه میرسد بآسمانیکه در وی خداست یعنی قدرت و رحمت خاص وی — فاذا کان الرجل السوء — پس
چون میباشد مرد بد — قال — میگوید یکی از فرشتگان حاضر — اخرجی ایتها النفس الخبیثة کانت فی الجسد الخبیث — بیرون آی
ای جان پلید که بود در تن پلید — اخرجی ذمیمة — بیرون آی نکوهیده — وابشری بحمیم وغساق — و خوش شو بآب گرم و زرد آب
گندیده از تن دوزخیان [illegible] غساق [illegible] گفته غساق آبیست سرد و گنده — و آخر
من شکله ازواج — و بعذاب دیگر [illegible] چند جنس [illegible] — فما یزال
یقال لها ذلک حتی تخرج ثم یعرج بها الی السماء فیستفتح لها فیقال من هذا فیقال فلان فیقال لا مرحبا بالنفس الخبیثة کانت فی الجسد الخبیث
[illegible] ذمیمة [illegible] — فانها لا تفتح لک ابواب السماء — زیرا که گشاده نمیشود برای تو درهای آسمان — فیرسل من السماء
پس فرستاده میشود و انداخته میشود از آسمان [illegible] — ثم تصیر الی القبر — پس [illegible] قبر — رواه ابن ماجه — وعنه
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اذا خرجت روح المؤمن تلقاها ملکان یصعدانها — چون بیرون می آید جان مسلمان پیش می آیند
او را دو فرشته که بالا می برند آن را — قال — گفت حماد — که راوی حدیث است از ابی هریره — فذکر من طیب ریحها و
ذکر المسک — پس ذکر کرد ابوهریره یا آنحضرت از خوشبوی آن روح و ذکر کرد مشک را یعنی گفت که می آید از وی بوی
مشک [illegible] — قال — گفت ابوهریره یا آنحضرت —
ویقول اهل السماء — و میگویند اهل آسمان — روح طیبة — جانیست پاک — جاءت من قبل الارض — که آمده است از جانب
زمین [illegible] — صلی الله علیک وعلی جسد کنت تعمرینه — [illegible] خدای تعالی بر تو و بر
[illegible] — پس برده میشود او بسوی پروردگار وی — ثم یقول
انطلقوا به الی آخر الاجل — پس میگوید ببرید او را بسوی آخر میعاد که مراد [illegible] قیامت است یعنی مدتی که روز قیامت برای
[illegible] شده است و مراد [illegible] برزخ است یعنی ببرید او را بمکانیکه آماده کرده شده است برای او تا روز حشر و از اینجا
معلوم میشود که هرکس را دو اجل است اول و آخر اول اجل موت و آخر اجل قیامت [illegible] ثم قضی اجلا واجل مسمی [illegible] محتمل
هر دو است — قال — گفت آنحضرت — وان الکافر اذا خرجت روحه — و کافر چون بیرون می آید روح او — قال
حماد وذکر من نتنها — وذکر کرد ابوهریره یا آنحضرت از بوی ناخوش آن روح — وذکر لعنا — و ذکر کرد لعنت را — ویقول اهل السماء
روح خبیثة جاءت من قبل الارض فیقال انطلقوا به الی آخر الاجل قال ابوهریرة فرد رسول الله — گفت ابوهریره پس باز گردانید

ونهاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ریطه کانت علیه علی الفه ـ چادرے راکه بود برو دست بر بینی خود فی الصرح ریطه فسخ
چادر یک لخت که زنان بر سر افگنند ـ یعنی این بشارت است که آنچه بریده کرده چادر خود بر بینی نهاد برائے نمودن
صورت نهادن آنحضرت ریطه را بر الفت ـ رواه مسلم ـ و عنه ـ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا حضر المؤمن ـ
وقتیکه حاضر کرده میشود مؤمن یعنی حاضر میشود او را موت ـ اتت ملائکة الرحمة بحریرة بیضاء ـ می آیند فرشتگان رحمت
با فرشتم پارچه سپید ـ فیقولون اخرجی راضیة مرضیا عنک الی روح الله ـ پس میگویند فرشتگان بروح میت بیرون آ
خوشنود از خدا خوشنودی کرده شده از تو بسوئے راحت که از جانب خداست ـ وریحان ـ و بسوئے رزق روحانی
از رحمت و عنایت و نواله که خبر از عاقبت کار باشد که نعمتهائے بهشت است ـ ورب غیر غضبان ـ و پروردگار خشم نکننده
فتخرج کاطیب ریح المسک ـ پس بیرون می آید روح میت چون خوشترین بوئے مشک یعنی می برآید روح با این بوئے خوش
حتی انه لیناوله بعضهم بعضا ـ تا آنکه بر آئینه میدهند آن روح را بعضے از فرشتگان بعضی را یعنی دست بدست می برند
حتی یاتوا به ابواب السماء ـ تا آنکه می آرند او را نزد درهائے آسمان ـ فیقولون ـ پس میگویند فرشتگان ـ ما اطیب هذه الریح
التی جاءتکم من الارض ـ چه عجب خوش است این بوئے که آمده است شما را از زمین ـ فیأتون به ارواح المؤمنین ـ پس
می آرند او را نزد ارواح مؤمنان ـ فلهم اشد فرحا به ـ پس هر آئینه ارواح مؤمنان سخت تر اند از روئے شادمانی و خوشحالی
باوردن این روح ـ من احدکم بغائبه یقدم علیه ـ از یکے از شما که خوشحال میشود بغائب خود که باز می آید از سفر بر وے ـ
فیسألونه ماذا فعل فلان ماذا فعل فلان ـ پس می پرسند او را چه کرد فلان چه کرد فلان یعنی چه حال دارد و چگونه است فلان
و فلان نامهائے آشنایان که در دنیا گذاشته رفته اند از شما را نام می برند و احوال ایشان می پرسند ـ فیقولون دعوه فانه
کان فی غم الدنیا ـ پس میگویند بگذارید او را و مپرسید و قصه دراز مکنید بگذارید او را زیرا که وے بود در غم دنیا و از آنجا غمزده می آید تا
رحمت یابد بر حال خود بیاید آنگاه وے پرسید ـ فیقول قد مات اما اتاکم ـ پس میگوید بپرسید از آنکه بحال خود شوید تا تحقیق مرده است فلان
کشما از احوال وے می پرسید آیا نیامده است پیش شما ـ فیقولون ـ پس میگویند خبر بسید که مرده است و در میان ما نیامده است او را
نمی بینیم میگویند ارواح مؤمنان بیکدیگر ـ قد ذهب به الی امه الهاویة ـ تحقیق برده شد او را بسوئے مادر وے که آتش
دوزخ است فآتش دوزخ را در قرآن امه گفته بمعنی امهات است که مرجع و مأوا است و یا بنا بر اعادۂ احتمال قریبا لعهدہ ـ
وان الکافر اذا احتضر ـ و بدرستی که کافر وقتیکه احتضار کرده شود یعنی حاضر میشود او را موت ـ اتته ملائکة العذاب بمسح ـ
می آیند او را فرشتگان عذاب پلاس درشت چنانکه پلاس مویی می پوشند مسح بکسر میم و سکون سین پلاس ـ
فیقولون اخرجی ساخطة مسخوطا علیک الی عذاب الله ـ پس میگویند فرشتگان بروح کافر بیرون آے ناخشنود و ناخشنودی
کرده شده بر تو بسوئے عذاب خدا ـ فتخرج کانتن ریح جیفة ـ پس بیرون می آید روح بوئے ناخوش گندیده
ترین بوئے مردار بوئے گرفته ـ حتی یأتون به باب الارض ـ تا آنکه می آرند او را نزدیک در زمین یعنی در آسمان دنیا

چنانکه دلالت کرد بران حدیث سابق و احتمال دارد که از آسمان بزمین یا بسفل سافلین می آورده باشند کذا قال الطیبی - فیقولون
ما هذه الروح - پس میگویند چه خبیث کنده است این بو - حتی یأتون بها ارواح الکفار - تا آنکه می آرند او را نزد ارواح
کافران - رواه احمد والنسائی - **وعن البراء بن عازب** - قال خرجنا مع النبی صلی الله علیه وسلم فی جنازة رجل
من الانصار - گفت بیرون آمدیم با آن حضرت در جنازهٔ مردے از انصار - فانتهینا الی القبر ولما یلحد - پس آخر رسیدیم تا قبر
و هنوز درست کرده نشده بود یعنی دفن کرده نشده - فجلس رسول الله - پس نشست پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم وجلسنا حوله - و نشستیم
ما گرد آن حضرت - کان علی رؤسنا الطیر - [illegible] و ساکن گویا که بر سرهاے ما پرنده نشسته اند
که اگر بجنبانیم بپرد و راست [illegible] آن پرنده [illegible] حضرت رسول صلعم [illegible]
بسیار آمده [illegible] - وفی یده عود ینکت به فی الارض - و در دست آن حضرت چوبے بود که [illegible]
بآن چوب در زمین چنانکه عادت متفکر غمگین میباشد - فرفع رأسه - پس برداشت سر مبارک خود را - فقال استعیذوا
بالله من عذاب القبر - پس گفت آنحضرت پناه جوئید بخدا از عذاب قبر - مرتین - دو بار گفت این سخن را - او ثلثا - یا سه بار -
ثم قال - پس گفت آنحضرت صلعم - ان العبد المؤمن اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الآخرة - بدرستیکه بندهٔ مسلمان
وقتے که میباشد در بریدگی از دنیا و پیوسته شدن و در آمدن بآخرت - نزل الیه ملائکة من السماء بیض الوجوه - فرود می آیند
بسوے وے فرشتگان از آسمان که روے ایشان سپید است - کان وجوههم الشمس - گویا که رویهاے ایشان
آفتاب است - معهم کفن من اکفان الجنة - با ایشان کفنے است از کفنهاے بهشت - وحنوط من حنوط الجنة - و حنوط است از حنوط
بهشت و حنوط [illegible] است که کفن و تن میت را بآن آلایش کنند - حتی یجلسوا منه مد البصر - تا آنکه می نشینند این فرشتگان از میت
دور تا مد البصر - ثم یجیء ملک الموت علیه السلام - پس می آید فرشته [illegible] که عزرائیل است بر آن میت - حتی یجلس عند رأسه -
تا آنکه می نشیند نزد سر میت - فیقول ایتها النفس الطیبة اخرجی الی مغفرة من الله ورضوان - پس میگوید ملک الموت ای جان پاک
بیرون آ بسوے آمرزش از خدا و رضاے عظیم از وے - قال - گفت آنحضرت - فتخرج تسیل کما تسیل القطرة من فی السقاء
پس بیرون می آید روح و روان میشود چنانکه روان میگردد آب از دهانهٔ مشک سقا یعنی مشک - فیأخذها - پس میگیرد
ملک الموت آن را - فاذا اخذها لم یدعوها فی یده طرفة عین - پس چون بگیرد ملک الموت آن را نمیگذارند آن فرشتگان آن روح را
در دست ملک الموت یک پلک زدن یعنی چون ملک الموت روح بنده را قبض کند با عوان خود که در دست ایشان کفن بود بسپارد
حتی یأخذوها فیجعلوها فی ذلک الکفن وفی ذلک الحنوط - پس میگیرند فرشتگان آن روح را در آن کفن و در آن حنوط - ویخرج منها
کاطیب نفحة مسک وجدت علی وجه الارض - بیرون می آید از آن روح بوے خوشبوترین دمیدن بوے مشک که
یافته شده است بر روے زمین - قال - گفت آن حضرت - فیصعدون بها - پس بالا می برند فرشتگان آن را - فلا یمرون
یعنی بها علی ملأ من الملائکة - پس نمیگذرند فرشتگان یعنی با آن روح بر هیچ جماعتے از فرشتگان - الا قالوا ما هذا الروح

الطیب — گویند که چیست این روح پاک که [illegible] — فیقولون فلان بن فلان — پس گویند فلان بن فلان است
باحسن اسمائه التی کانوا یسمونه بها فی الدنیا — به نیکوترین نامهای وی که میخواندند او را بدان نامها در دنیا چنانکه
لقبها که دلالت بر مدح دارد — حتی ینتهوا بها الی السماء الدنیا — تا آنکه میرسند با وی تا آسمان که فرودترین آسمانها است
فیستفتحون له — طلب در گشادن میکنند فرشتگان برای وی — فیفتح لهم — پس گشاده میشود در برای ایشان فیشیعه
من کل سماء مقربوها — پس مشایعت میکنند او را و در پی او میروند مقربان درگاه حق که در آن آسمان اند الی السماء
التی تلیها — تا آسمانی که متصل است آن آسمان را — حتی ینتهی به الی السماء السابعة — تا آنکه بآخر رسیده میشود بآن روح
تا آسمان هفتم — فیقول الله — پس میگوید خدای عز وجل اکتبوا کتاب عبدی فی علیین — نویسید نامه بنده مرا در علیین که
نام موضعی است در آسمان هفتم — واعیدوه الی الارض — و باز گردانید او را بسوی زمین یعنی بسوی بدن وی که
مدفون است در زمین — فانی منها خلقتهم — زیرا که من از زمین پیدا کرده ام آدمیان را — وفیها اعیدهم — و در زمین باز میگردانم
ایشان را — ومنها اخرجهم تارة اخری — و از زمین بیرون می آرم ایشان را بار دیگر چنانکه [illegible] بار اول [illegible] ازان —
قال — گفت آن حضرت — فتعاد روحه فی جسده — پس باز گردانیده می شود روح وی در تن وی
فیاتیه ملکان — پس می آیند پیش او دو فرشته — فیجلسانه فیقولان له — پس می نشانند او را پس میگویند او را
من ربک — کیست پروردگار تو — فیقول ربی الله — پس میگوید پروردگار من خدا است — فیقولان
له ما دینک — پس میگویند مر او را چیست دین تو — فیقول دینی الاسلام — پس میگوید دین من اسلام است — فیقولان
له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم — پس میگویند چیست حال این مرد که برانگیخته شده است در شما و فرستاده شده است
بسوی شما کنایت از ذات شریف آن حضرت است صلی الله علیه وسلم — فیقول هو رسول الله — پس میگوید
وی وی پیغمبر خدا است فرستاده او است بحق — فیقولان له وما یدریک — پس میگویند [illegible]
مر او را چیست دلیل و نشان تو بر رسالت وی و از کجا دانستی [illegible] — فیقول قرأت [illegible] — پس میگوید [illegible]
کتاب خدا را که قرآن است و معجزه است — فآمنت به وصدقت — پس ایمان آوردم بوی [illegible]
که اثبات نبوت بمعجزه و اثبات قرآن بقول وی صلی الله علیه وسلم دیگر اثبات قرآن باعجاز و اثبات نبوت بقرآن
و تقریر حدیث ناظر بوجه ثانی است — فینادی مناد من السماء — پس ندا میکند ندا کننده از آسمان — ان صدق عبدی —
که راست گفت بنده من — فافرشوه من الجنة — پس فرش گردانید برای او [illegible] بهشت و افرشوا
[illegible] — والبسوه من الجنة — [illegible]
وافتحوا له بابا الی الجنة — و بگشائید برای وی دری بسوی بهشت — قال — گفت آن حضرت — فیاتیه من روحها [illegible]
آید او را از راحت بهشت و خوشبوی وی — ویفسح له فی قبره مد بصره — [illegible]

تا دور از بینائی و دیدہ ہیں تا آنجا کہ نظر کار میکند - قال - گفت آنحضرت - ویاتیہ رجل حسن الوجہ - و می آید او را مردے نیکو روے
حسن الثیاب - نیکو جامہا - طیب الریح - خوشبوے - فیقول ابشر بالذی یسرک - پس میگوید آن مرد شاد باش بآنچہ شاد میکند
گرداند ترا و البشارۃ بمعنی مژدہ دادن و بمعنی شاد شدن نیز آمدہ - ھذا یومک الذی کنت توعد - این روز تست کہ وعدہ کردہ
می شدی تو - فیقول لہ - پس میگوید مر او را - من انت - کیستی تو - فوجھک الوجہ - پس روے تو روے کامل در حسن
وجمال و کمال است یعنی یجیء بالخیر - می آرد روے تو نیکی را و بشارت میدہد بدان و می سزد این چنین روے را کہ
بیارد نیکی را و بشارت دہد بدان - فیقول - پس میگوید آن مرد - انا عملک الصالح - من عمل نیک توام کہ متمثل کردہ ام بدین
صورت - فیقول رب اقم الساعۃ رب اقم الساعۃ - پس میگوید اے پروردگار من بپا کن قیامت را - حتی ارجع الی اھلی ومالی -
تا آنکہ باز گردم بسوے اہل خود و بسوے مال خود یعنی زندہ گردان مرا تا باز گردم بسوے دنیا و زیادہ کنم عمل صالح را
تا زیادہ کند ثواب و درجہ را و نیکی چون دید آن است کہ احیا از موت نیست مگر بعد روز قیامت طلب کرد قیام ساعت را
کنایت از احیا کرد فافہم و احتمال دارد کہ قول او حتی ارجع الی اھلی ومالی از فرط سرور و غایت خوشحالی باشد و آرزوے
وصول بسوے ایشان باشد و [illegible] چنانکہ گویند مسافری کہ حاصل شدہ است او را نعم در بلاد غربت فافہم
قال - گفت آنحضرت - وان العبد الکافر اذا کان فی انقطاع من الدنیا واقبال من الآخرۃ - و بدرستی کہ بندہ کافر وقتیکہ
می باشد در بریدگی از دنیا و در روے آوردن بآخرت - نزل الیہ من السماء ملائکۃ سود الوجوہ - فرود می آیند بسوے وے
فرشتگان سیاہ رویان - معھم المسوح - با ایشان پلاسہا است - فیجلسون منہ مد البصر - پس می نشینند از وے تا آنجا کہ
نظر کار میکند - ثم یجیء ملک الموت حتی یجلس عند راسہ - فیقول - پس می آید فرشتہ مرگ تا آنکہ می نشیند نزد سر وے
پس میگوید - ایتھا النفس الخبیثۃ اخرجی الی سخط من اللہ وغضب - اے جان پلید بیرون آ بسوے خشم و ناخوشنودی از خدا
قال - گفت آنحضرت - فتفرق فی جسدہ - پس پریشان میشود روح در تن وے تا فرو نیاید و پراگندہ میگردد در رگ و پے و در اعماق آن [illegible]
بسیار دوستی بدن [illegible] بعید از نور بخلاف روح مومن کہ بیرون آید زود بسبب شادمانی و سرور و خوشی
مشاہدہ انوار و آثار لطف و کرم - فینتزعھا - پس بیرون میکشد ملک الموت آن روح را - کما ینتزع السفود من الصوف المبلول - چنانکہ
کشیدہ می شود سیخ گرم از پشم تر [illegible] روح کافر چون کشیدہ میشود از اقصاے
عروق [illegible] از ان عروق چنانکہ در روایتے آمدہ [illegible] باید و درین غایت
ایلام [illegible] کباب کردہ میشود [illegible] گوشت و باقی می ماند باو
چیزے از گوشت [illegible] - فیاخذھا - پس میگیرد ملک الموت روح کافر را
فاذا اخذھا لم یدعوھا فی یدہ طرفۃ عین حتی یجعلوھا فی تلک المسوح ویخرج منھا کانتن ریح جیفۃ وجدت علی وجہ الارض فیصعدون بھا
فلا یمرون بھا علی ملاء من الملائکۃ الا قالوا ما ھذا الروح الخبیث فیقولون فلان بن فلان باقبح اسمائہ التی کان یسمی بھا فی الدنیا حتی ینتہی

به الی السماء الدنیا فیستفتح له فلا یفتح له۔ ترجمہ این عبارت از آنچه گذشت ظاهر شده است مجملاً آنکه حال کافر برعکس حال
مومن است مگر آنجا جعلوها فی ذلک الکفن بود و اینجا حتی یجعلوها فی تلک المسوح یعنی میگردانند آن را در آن پلاسها آنجا کاطیب نفحة مسک
بود و اینجا کانتن ریح جیفة آنجا ما هذا الروح الطیب بود و اینجا ما هذا الروح الخبیث آنجا باحسن اسمائه بود و اینجا باقبح اسمائه۔ ثم قرء رسول الله
پس خواند پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم۔ این آیت را۔ لا تفتح لهم ابواب السماء ولا یدخلون الجنة کشاده نمیشود مر کافران را درهای
آسمان و در نمی آیند بهشت را حتی یلج الجمل فی سم الخیاط تا آنکه در آید شتر بار در سوراخ سوزن یا رشتهٔ کشتی فیقول الله
پس میگوید خدای عز وجل اکتبوا کتابه فی سجین فی الارض السفلی بنویسید نامهٔ او را در سجین که نام جایی است و تحت زمین هفتم
که پایان ترین زمین هاست مقابل علیین که برتر آسمانهاست۔ فتطرح روحه طرحا پس انداخته میشود روح وی انداختنی سخت
ثم قرء پس خواند آن حضرت این آیت را۔ و من یشرک بالله و کسیکه شرک آرد بخدای فکانما خر من السماء پس گویا
بر روی افتاد از آسمان یعنی از جای بلند بغایت بلندی که اوج ایمان و توحید است بحضیض کفر و شرک افتاد فتخطفه الطیر
پس میربایند او را پرندگان هلاک میگردانند تمثیل است احوال هرکه پریشان میگرداند افکار او را و هلاک میگرداند و او تهوی به الریح
او تهوی به الریح یا می اندازد او را باد فی مکان سحیق در جای دور اشارت است بانکه شیطان او را در ضلالت
دور افکند از مقام قرب و وصول و تمثیل دل است فنا و هلاک است و در ثانی بعد و حرمان و مر زبان نیز و قسم اول اطفه
که اصلا خلاص و نجات و حق ایشان متوقع نیست چنانچه دیگران باشند که ممکن است خلاص ایشان بتوبه و تدارک چنین است کذا قال
البیضاوی فیعاد روحه فی جسده ویأتیه ملکان فیجلسانه فیقولان له من ربک فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له ما دینک
فیقول هاه هاه لا ادری فیقولان له ما هذا الرجل الذی بعث فیکم فیقول هاه هاه لا ادری فینادی مناد من السماء ان کذب
فافرشوه من النار وافتحوا له بابا الی النار فیأتیه من حرها وسمومها ویضیق علیه قبره حتی تختلف فیه اضلاعه ویأتیه رجل قبیح الوجه
قبیح الثیاب منتن الریح فیقول ابشر بالذی یسوءک هذا یومک الذی کنت توعد فیقول من انت فوجهک الوجه یجیء بالشر فیقول انا
عملک الخبیث فیقول رب لا تقم الساعة۔ ترجمه این عبارت بر وجهی که باید از عبارت سابقه که در بیان حال مومن مذکور شد
ظاهر میگردد هاه هاه کلمهٔ تحسر و تحیر است و در حال مومن ان صدق عبدی بود و اینجا ان کذب پی ذکر عبدی و آنجا من روحها و طیبها
بود و اینجا من حرها وسمومها و سموم بفتح سین باد گرم و حتی تختلف فیه اضلاعه پهلو تنگ گردانیده میشود بر کافر گور وی تا که
در شکند ضلاع او را و تو عد اینجا از وعید باشد چنانکه آنجا از وعد بود و تواند که اینجا نیز از وعد باشد بر سبیل استهزاء و تهکم
چنانکه فبشرهم بعذاب الیم۔ وفی روایة نحوه۔ و در روایتی دیگر مانند آنچه مذکور شده چنانکه معنی یکیست و لفظ دیگر۔ و زاد فیه
و زیاده کرده است در وی و حدیث این را که۔ اذا خرج روحه صلی علیه کل ملک بین السماء والارض و کل ملک فی السماء
چون بیرون می آید روح مومن درود می فرستد بر وی هر فرشته که میان آسمان و زمین است و هر فرشته که در آسمان است
و فتحت ابواب السماء۔ و کشاده میشود و در بعض نسخ لهٔ یعنی کشاده میشود برای وی درهای آسمان۔ لیس من اهل باب

عبارت درین ست که قمیص وعمامه در کفن آنحضرت نبود وبعض تاویل میکنند باآنکه مراد آن ست که قمیص عمامه دران سه جامه نبود بلکه
خارج ازان سه جامه بود پس مجموع اکفان آنحضرت پنج باشد واول اصح ست زیراکه بتحقیق ثابت شده ست که نبود کفن آنحضرت مگر سه جامه
وباین اخذ کرده شافعی ونزد ما نیز سنت کفن سه جامه است لیکن ذکر کرده است ازان ورها قمیص نه عمامه واستحسان کرده اند آن را
بعض متاخرین برای اشراف وگفته اند که دهم عمامه بجانب راست او از رو نده بهیئت حیا که در حالت حیات وهر اولیه لفافه است
وهمچنین ست نزد امام احمد. وتحقیق آن در کتب فقه ست. متفق علیه. وعن جابر. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
اذا کفن احدکم اخاه فلیحسن کفنه. چون تکفین کند یکی از شما برادر خود را پس باید که نیک کند کفن او را ومراد بتحسین کفن آن ست
که تمام باشد ونظیف وسفید وبے اسراف وتبذیر ولو شسته دران برابر ست اما آنچه مسرفان کنند بر باد کبر حرام ومکروه ست
اشد حرمت وکراهت. رواه مسلم. وعن عبد الله بن عباس. قال ان رجلا کان مع النبی. گفت ابن عباس
که مردے بود با پیغمبر. صلی الله علیه وسلم فوقصته ناقته وهو محرم. پس انداخت او را ناقه وشکست گردن او را وحال آنکه وے
محرم بود. فمات. پس مرد آن مرد. فقال رسول الله. پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اغسلوه بماء وسدر. بشوئید او را بآب
وبرگ کنار. وکفنوه فی ثوبیه. وکفن کنید او را در دو جامه او که در احرام پوشیده بود. ولا تمسوه بطیب. ونسائید او را
ببوے خوش. ولا تخمروا راسه. ونپوشید سر او را چنانکه حکم محرم ست. فانه یبعث یوم القیمة ملبیا. پس بدرستیکه
وے برانگیخته می شود از قبر لبیک گویان. متفق علیه. واز این حدیث معلوم می شود که محرم را هم بحال احرام تکفین کنند
وامام احمد وشافعی همین اند. ونزد امام ابوحنیفه ومالک حکم محرم مثل حکم سائر موتی ست وآن حضرت صلی الله علیه وسلم
که آن محرم را در دو جامه تکفین کرد بجهت ضرورت بود که جز آن جامه نداشت واما عدم مس طیب وتخمیر راس مخصوص وے
بود وآن را امر کلی بطریق تشریع نکرد والله اعلم. وسنذکر حدیث خباب. وباشد که ذکر کنیم حدیث خباب را که صحابی
وقصه شهید شده که دران حدیث این ست که. قتل مصعب بن عمیر فی باب جامع المناقب. که در آخر کتاب
در مناقب جامع مذکور ست ان شاء الله تعالی

الفصل الثانی

عن ابن عباس. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم البسوا من ثیابکم البیاض
بپوشید از جامهای خود سفید را. فانها من خیر ثیابکم. زیراکه جامهای سفید از جمله بهترین جامهای شما اند. وکفنوا
فیها موتاکم. وتکفین کنید دران مردهای خود را. ومن خیر اکحالکم الاثمد. واز بهترین سرمهای شما اثمد ست که سنگ
سیاه وسیم سنگ سرمه. فانه ینبت الشعر. زیراکه وے میرویاند موی مژگان را. ویجلو البصر. وروشن میکند
بینائی را. رواه ابوداود والترمذی وروی ابن ماجه الی موتاکم. روایت کرده است ابن ماجه بالفظ موتاکم وذکر کحل اثمد
نکرده ست. وعن علی رضی الله عنه. قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تغالوا. لا تغالوا فی الکفن
گران بها مکنید در کفن. فانه یسلب سلبا سریعا. پس بدرستیکه کفن ربوده میشود یعنی کهنه میگردد در گور زود فی ...

روایت است از سعد بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف که عبدالرحمن بن عوف آورده شد نزد وی طعامی
و بود وی روزه دار۔ فقال پس گفت عبدالرحمن۔ قتل مصعب ابن عمیر و هو خیر منی۔ کشته شد مصعب بن عمیر در غزوهٔ احد
و حال آنکه وی بهتر بود از من۔ کفن فی بردة۔ تکفین کرده شد در یک چادر وی که کوتاه بود که۔ ان غطی راسه بدت رجلاه
اگر پوشیده می شد سر وی پیدا می شد هر دو پای وی۔ وان غطی رجلاه بدا راسه۔ و اگر پوشیده می شد هر دو پای
وی پیدا می شد سر وی۔ واراه قال۔ و گمان می برم ابراهیم یعنی عبدالرحمن بن عوف را که گفت این را نیز۔ وقتل
حمزة و هو خیر منی۔ و کشته شد حمزه بن عبدالمطلب و حال آنکه وی بهتر بود از من و کفن وی نیز باین حالت بود تا آنکه
بسته شد بر پای وی اذخر و پوشیده شد چنانکه در فصل ثالث از باب تمنی الموت از حدیث حارثه بن مضرب
گذشت۔ ثم بسط لنا من الدنیا ما بسط۔ پس فراخ کرده شد برای ما از دنیا آن قدر که فراخ کرده شد چنانکه از حال عبدالرحمن
بن عوف مشهور است۔ او قال اعطینا من الدنیا ما اعطینا۔ یا گفت داده شد ما را از دنیا آنچه داده شد شک راوی است
در عبارت۔ ولقد خشینا ان تکون حسناتنا عجلت لنا۔ و بتحقیق ترسیدیم که باشد ثواب نیکیهای ما که شتاب داده شده ما را
درین جهان و در آن جهان ما را چیزی نباشد۔ ثم جعل یبکی۔ پس در ایستاد عبدالرحمن بن عوف که میگریست۔ حتی ترک الطعام
تا آنکه طعام را بگذاشت و نخورد تا آنکه [illegible]۔ رواه البخاری۔ و درین حدیث دلیل است بر آنکه نزد ضرورت هر چه یافت
کفن بدان کرده شود [illegible] مصعب بن عمیر [illegible] از اجلهٔ صحابه و فضلای ایشان بود و از اهل بدر بود و از
شهدای احد [illegible] در طعام و لباس و چون اسلام آورد [illegible] زهد و فقر
اختیار کرد روایت است که [illegible] آنحضرت صلی الله علیه وسلم [illegible] پوست [illegible] پس گفت آنحضرت
صلی الله علیه وسلم [illegible] بنگرید باین مرد که روشن کرده است خدای تعالی دل او را بایمان دیدم او را در مکه [illegible]
و پدر و مادر وی [illegible] طعام [illegible] دوستی خدا و رسول خدا او را
باین حال گردانید۔ و حمزه بن عبدالمطلب عم رسول الله صلی الله علیه وسلم رضی الله عنه کنیت او ابو عماره سید الشهدا است [illegible]
اهل بدر و شهدای احد است رضی الله عنه۔ پس عبدالرحمن بن عوف هر دو را بهتر از خود خواند و گفت که آنها باین حال از دنیا
رفتند و ما این چنین متنعم شدیم این یا ترحم است بر حال ایشان یا حسرت است بر حال خود فافهم و درینجا اشکالیست که
عبدالرحمن بن عوف از عشرهٔ مبشره است که افضل صحابه اند پس چون مصعب بن عمیر را بهتر از خود خواند جوابش گویند
که این از تواضع است از عبدالرحمن بن عوف نسبت بایشان یا خیریت عام از فضیلت است چنانکه بعضی گفته اند و شیخ
ابن حجر در شرح خود گفته که احتمال دارد که این قرار داد که عشرهٔ مبشره افضل اند نسبت بکسی باشد که شهید نشده در زمان آنحضرت
صلی الله علیه وسلم والله اعلم۔ **وعن جابر** قال اتی رسول الله صلی الله علیه وسلم عبدالله بن ابی بعد ما ادخل حفرته۔
روایت است از جابر گفت آمد آنحضرت عبدالله ابن ابی را که ظاهر النفاق و رئیس منافقین بود بعد از آنکه در آورده شد

این منافق در گوشت کہ براے وے کندہ بودند عبارت از قبر ست و قبگفت از براے اہانت وے - فامر بہ - پس امر کرد آن حضرت بہ برآوردن او از حفرہ - فاخرج - پس بیرون آوردہ شد - فوضعہ علی رکبتیہ - پس نہاد آنحضرت او را بر دو زانوے خود - فنفث فیہ من ریقہ - پس دمید آن حضرت درکفن وے و انداخت در وے از آب دہن خود - والبسہ قمیصہ - و پوشانید او را پیراہن خود - قال وکان کسا عباسا قمیصا - و بود کہ عبد اللہ بن ابی پوشانیدہ بود عباس را کہ عم رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود پیراہنے از خود در وقتے کہ عباس را روز بدر اسیر کردہ آوردند برہنہ بود و پیراہن ہیچ کس بر قد وے راست نمی آمد بجہت طول قامتی کہ داشت و عبد اللہ بن ابی نیز طویل القامت بود پس عباس را پیراہن خود داد و پوشانید پس آنحضرت پیراہن خود را بوے پوشانید از براے مکافات تا منافق را نزد وے منتے نماند مکافات نا کردہ - متفق علیہ -

و درین حدیث نیز اشکال می آرند کہ چون آنحضرت بر سر گور آن منافق آمد و دمید در کفن او و حال آنکہ قرآن مجید فرماید ولا تصل علی احد منہم مات ابدا ولا تقم علی قبرہ و نماز مکن بر ہیچ یکے از ایشان کہ مردہ است و مایست بر قبر وے جواب میگویند کہ شاید این واقعہ پیش از نزول این آیت بودہ و بعضی میگویند کہ پیش از اعلام حق تعالے بود بکفر وے و نفاق وے و بعضی گفتہ اند کہ این را از براے تالیف قلب پسر وے و اکرام وے کرد کہ از مومنان مخلص بود پس گویا کہ آنحضرت فرمود کہ ما کردیم آنچہ در وسع ما بود و لیکن حکم خدا نافذ و ماضی ست و بعضی گفتہ اند کہ پسر وے التماس کرد از آن حضرت پس حضرت بالتماس وے بر سر قبر پدر وے آمد پس عمر رضی اللہ عنہ دست آن حضرت را کشید و گفت آیا خدا نہی نکردہ است ترا از آن پس آن حضرت گفت مرا مخیر ساختہ اند در آن کہ استغفر لہم او لا تستغفر لہم پس نازل شد قول حق تعالے ولا تصل علی احد منہم مات ابدا الآیة و گویا کہ او فہمیدہ بود نہی از جاے دیگر کذا فی بعض الشروح و در کتب سیر آمدہ ست کہ چون آن حضرت این کرد ایمان آوردند از قوم ابی ہزار کس واللہ اعلم

باب المشی بالجنازة والصلوة علیہا

بدانکہ پیادہ رفتن و سوارہ رفتن ہمراہ جنازہ ہر دو جائز است و پیادہ رفتن افضل است و سوارہ را باید کہ در پس جنازہ رود و پیادہ را پیش و پس رفتن ہر دو روا ست اوپس رفتن افضل است و نماز جنازہ فرض کفایت ست زیرا کہ غرض از نماز گزاردن حق میت ست حاصل میگردد بفعل بعض و شرط صحت نماز اسلام میت و طہارت اوست و نہادن جنازہ پیش مصلی پس باین قید جائز نیست بر غائب و نہ بر حاضر محمول بر دابہ و مانند آن و نہ بر جنازہ پس مصلی و چون دفن کردہ شد بے غسل و تکفین نیست بیرون آوردن وے بعد قبر کندن ساقط میگردد شرط طہارت و نماز گزاردہ شود بر قبر بے غسل و اگر پیش از دفن بے آن ممکن است برآرند و غسل دہند و نماز کنند و اگر یاد آمد بے غسل نماز کردند و بعد قبر کندن برآوردہ غسل دادند اعادہ کنند نماز را و نماز بر غائب جائز ست نزد شافعی و کلام در آن باید در نماز گزاردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بر نجاشی

الفصل الاول

عن ابی ہریرة - قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اسرعوا بالجنازة - شتابی کنید

بجنازه یعنی به برداشتن او بسوے قبر واین مستلزم پوییدن رفتن نیست و بعضے گفته اند مراد شتابی تجهیز و تکفین ست و سیاق
حدیث ناظر بر اول ست چنانکه فرموده — فان تک صالحة فخیر تقدمونها الیه — پس اگر باشد جنازه یعنی میت نیکوکار پس شتابی کردن
وزود بخیر رسانیدن آن را نیکی ست که پیش میفرستید جنازه را بسوے آن نیکی — وان تک سوی ذلک فشر تضعونه عن
رقابکم — واگر هست جنازه غیر صالح پس زود بردن سبب دفع شر ست که می نهید آن را از گردن خود — متفق علیه
وعن ابی سعید قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا وضعت الجنازة فاحتملها الرجال علی اعناقهم — وقتیکه
نهاده میشود جنازه یعنی میت بر نعش پس بر میدارند او را مردان بر گردنهاے خود — فان کانت صالحة قالت قدمونی
پس اگر باشد میت نیکوکار میگوید پیش فرستید مرا بثواب عمل صالح که من کرده ام و اسناد قول بجنازه که جثه میت ست مجاز
و قائل روح ست و تواند که روح در آن حال بجثه میفرستاده باشد والله اعلم — وان کانت غیر صالحة قالت لاهلها
یا ویلها این تذهبون بها — واگر باشد بدکار میگوید جنازه مرکسان خود را یعنی آنها که بر میدارند او را ای واے کجا می برید او را
ظاهر آن بود که گوید یا ویلی کجا می برید مرا ولیکن چون نفس خود را صالح ندید خود را از خود جدا کشید گویا که غیر اوست و تواند که
این از تصرف راوی باشد بجهت کراهت نسبت ویل بخود و ویل یعنی واے وتحتی نام وادی ست در جهنم — یسمع صوتها
کل شیء الا الانسان — میشنود آواز او را هر چیز از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز مگر آدمی که مقتضی حکمت تکلیف ستر و کتمان آن
از وے مطلوب ست تا ایمان بغیب باشد و نیز مفسد باید که — ولو سمع الانسان لصعق — اگر بشنید آدمی هر آئینه هلاک باشد بجهت
فضاعت و دهشت — رواه البخاری — وعنه — قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اذا رأیتم الجنازة — چون ببینید
جنازه را که بیرون می آرند از درون واحتمال دارد که مراد دیدن جنازه باشد در وقتیکه نشسته باشید و جنازه
در نظر افتد و ظاهر سیاق این حدیث در اول ست فافهم — فقوموا — پس بایستید از براے تعظیم و تکریم میت و تعظیماً
ایمانی ہے یا بجهت هول و دهشت شان وے چنانکه در حدیث آینده مفهوم میگردد — فمن تبعها فلا یقعد حتی توضع —
پس کسیکه پیروی میکند جنازه را و همراه وے میرود پس باید که ننشیند تا آنکه نهاده شود جنازه یعنی بر زمین یا در لحد و اول اصح
و اوفق ست باحادیث — متفق علیه — وعن جابر — قال مرت جنازة فقام لها رسول الله صلی الله علیه وسلم وقمنا معه —
گفت جابر بن عبدالله گذشت جنازه پس ایستاد براے او آنحضرت وایستادیم ما نیز یاران حضرت — فقلنا — پس گفتیم ما —
یا رسول الله انها یهودیة — یا رسول که این جنازه زن یهودیه است نه مسلمان که براے تکریم و تعظیم ایمان وے بایستیم — فقال
ان الموت فزع — بفتح زا — پس گفت آن حضرت که مرگ جاے ترس و دهشت ست — فاذا رأیتم الجنازة فقوموا — پس
چون ببینید شما جنازه را پس بایستید اگرچه جنازه کافر باشد — متفق علیه — وعن علی رضی الله عنه — قال رأینا
رسول الله صلی الله علیه وسلم قام فقمنا وقعد فقعدنا یعنی فی الجنازة — گفت امیر المؤمنین علی رضی الله عنه دیدیم آنحضرت را
که ایستاد یعنی در جنازه پس ایستادیم ما نیز بمتابعت وے و دیدیم وے را که نشست پس نشستیم ما این را دو معنی ست

یعنی آنکه ایستاد آنحضرت برای جنازه پس ایستادیم و چون گذشت و دور رفت از نظر نشست ما نیز نشستیم و وهم آنکه
آن حضرت چندگاه بایستاد و بعد از آن نشست و نهی ایستادن کرد پس ایستادن اگر سنت و واجب بود یا وجوب بود معلوم
شده است که منسوخ گشت بفعل آخیر - رواه مسلم و فی روایة مالک وابی داود قام فی الجنازة ثم قعد بعد - ایستاد
آنحضرت برای جنازه بعد از آن نشست این روایت نیز محتمل هر دو معنی است و ظاهر ثانی است - وعن
ابی هریرة - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من اتبع - کسیکه در پی رود - جنازة مسلم ایمانا واحتسابا -
کسیکه از پس رود جنازه مسلمانی را بجهت ایمان آوردن بفرموده شارع و طلب کردن ثواب - وکان معه حتی یصلی
علیها - و باشد با وی تا آنکه بگزارد نماز بر وی - و بفتح لام نیز روایت است یعنی تا آنکه گزارده شود نماز بر وی
واول اقوی و اظهر است - ویفرغ من دفنها - و تا آنکه فارغ گردد یا فارغ کرده شود از دفن وی - فانه یرجع من الاجر بقیراطین
پس بدرستی که وی باز میگردد بدو قیراط از اجر یعنی اجر او مضاعف است و قیراط نیم دانق است و هم حصه از دینار یا ربع سدس
دانق باشد که نیم ششم حصه از دینار است و بعضی بیست و چهارم حصه از دینار گفته اند پس ربع دانق باشد - کل قیراط مثل احد -
هر قیراطی از آن چنان است که کوه احد است این تصویر و تمثیل است برای عظمت فضل و ثواب آن - ومن صلی علیها ثم رجع
قبل ان تدفن فانه یرجع بقیراط - و کسیکه نماز گزارد بر وی پس برگردد پیش از آنکه دفن کرده شود پس بدرستی که وی باز میگردد
بیک قیراط از اجر یعنی اجر وی نصف اجر اول است - متفق علیه - وعنه - ان النبی صلی الله علیه وسلم نعی للناس النجاشی
الیوم الذی مات فیه - و هم از ابی هریره است که آن حضرت خبر داد مردم را بمرگ نجاشی که پادشاه حبشه بود و بر دین نصاری بود
پس ایمان آورده بحضرت و هجرت کردند صحابه بنزد وی و خدمتها کرد ایشان را و نجاشی لقب پادشاه حبشه است و نام وی
اصحمه بود و مشهور در نجاشی فتح نون و تخفیف جیم و تخفیف یا است پس چون وی شد هر دو آنحضرت بمردم خبر داد آن روز و
همان روز که مرد نجاشی در آن روز - وخرج بهم الی المصلی - و بیرون آمد آن حضرت با مردم بسوی مصلی عید
فصف بهم - پس صف بست بایشان - وکبر اربع تکبیرات - و تکبیر آورد چهار تکبیر - متفق علیه - و این حدیث متمسک شافعی است
در جواز صلوة جنازه بر غائب و ما میگوئیم که نجاشی نسبت با آنحضرت صلی الله علیه وسلم غائب نبود و جنازه وی حاضر شده بود پیش وی
و آورده شده بود نزد آنحضرت یا کشف کرده شده و برداشته شده پرده از وی و دید امام که فیست و آنحضرت و نجاشی
مثل حاضر بود که در مدینه مرد و آن حضرت بر وی نماز کرد و زید بن حارثه و جعفر ابن ابی طالب که در غزوه موته شهید شده اند نیز نماز
غائبانه روایت کرده اند و در صحت آن احادیث سخن است و بر تقدیر صحت آن مخصوص بحضرت رسالت است صلی الله علیه وسلم
و الآن در حرمین شریفین زادهما الله تشریفا و تعظیما متعارف است و بعضی حنفیه نیز میکنند - وعن عبد الرحمن
ابن ابی لیلی - از کبار تابعین است صد و بیست از صحابه را دریافته روایت میکند از علی ابن ابی طالب و عثمان بن عفان
و غیر ایشان و وی از تابعین کوفه است و بتقدیر وقت بود - قال - گفت - کان زید بن ارقم یکبر علی جنائزنا اربعا -

بود زید بن ارقم که از مشاهیر صحابه است تکبیر میگفت بر جنازهاے ما چهار تکبیر — وانه کبر علی جنازة خمسا — و بدرستیکه وے تکبیر گفت
بر یک جنازه پنج تکبیر — فسألناه — پس پرسیدیم اورا که تو همیشه چهار تکبیر میگفتی امروز چرا پنج تکبیر گفتی — فقال کان رسول الله
یکبرها — گفت زید بن ارقم پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم تکبیرها میگفت پنج تکبیر یعنی احیانا پنج هم گفته است وائمه اربعه اتفاق دارند
بر چهار تکبیر و از حضرت رسول الله صلعم و اصحاب وے زیاده از آن مروی و ماثور است گفته اند که آنچه ثابت شده است
از آنحضرت آخر الامر چهار است و همین سنت قرار گرفت و زیاده ازین کار امر مکروه شده است رواه مسلم — وعن طلحة
ابن عبدالله بن عوف قال صلیت خلف ابن عباس علی جنازة فقرأ بفاتحة الکتاب — روایت است از طلحه بن عبدالله
بن عوف که از مشاهیر تابعین است و برادرزاده عبدالرحمن بن عوف است گفت نماز گزاردم پس ابن عباس بر جنازه پس
خواند ابن عباس فاتحة الکتاب را — فقال — پس گفت ابن عباس — لتعلموا انها سنة — یعنی خواندم فاتحه را در نماز جنازه
تا بدانید که آن سنت است — رواه البخاری — بدانکه علماے شافعیه رحمهم الله گفته اند که در صلوة جنازه قرأت فاتحه
رکن است نه بنیت ثنا و دعا خوانده میگویند که ثابت نشده است از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خواندن آن واین مذهب
ابی حنیفه و مالک و ثوری است و عمل صحابه بر آن نیست و ثابت آمده گفته اند شاید که خواندن بعض صحابه فاتحه را در صلوة جنازه
بطریق ثنا و دعا بوده نه بوجه قرأت و نزد شافعی بخواند فاتحه را و از کلام فتح الباری ظاهر میشود که مراد وے باین شرعیت
قرأت است نه وجوب آن و کرمانی گفته است که واجب است و مراد بسنت در کلام ابن عباس طریقه مسلوکه در دین است
وطیبی نیز همچنین گفته والله اعلم — وعن عوف بن مالک قال صلی رسول الله صلی الله علیه وسلم علی جنازة — گفت
عوف بن مالک اشجعی که صحابی است و اول مشاهد وے خیبر است نماز گزارد آنحضرت بر جنازه — فحفظت من دعائه — پس
یاد گرفتم من چیزے از دعاے آنحضرت — وهو یقول — و آنحضرت میگفت و میخواند این دعا را — اللهم اغفرله وارحمه — خداوندا بیامرز
اورا و رحمت کن اورا — وعافه واعف عنه — و عافیت ده و سلامت بخش اورا و درگذر ازوے — واکرم نزله — و گرامی دار مهمانی
اورا نزل بضم نون و سکون زاے پیشکش آنچه پیش مهمان فرود آرند و بنهند از طعام — ووسع مدخله — و فراخ
گردان جاے در آمدن اورا که قبر اوست — واغسله بالماء والثلج والبرد — و بشوے اورا بآب و برف و ژاله یعنی بانواع
مطهرات کنایت است از کمال مغفرت و تمام آن — ونقه من الخطایا کما نقیت الثوب الابیض من الدنس — و پاکیزه گردان
اورا از گناهان چنانکه پاکیزه گردانیده جامه سپید را از چرک و ریمناکی — وابدله دارا خیرا من داره — و بدل کن اورا سرائے
در آن عالم بهتر از سراے او درین جهان — واهلا خیرا من اهله — و اهل خانه بهتر از اهل خانه وے فی الصراح اهل کسان
و کسان مرد است و جاے — وزوجا خیرا من زوجه — و جفت بهتر از جفت وے زوج بر مرد و زن هردو اطلاق کنند
وادخله الجنة واعذه من عذاب القبر — و در آر اورا در بهشت و پناه ده اورا از عذاب قبر — او من عذاب النار — او براے شک است
یا بمعنی واو — وفی روایة وقه فتنة القبر وعذاب النار — و بپرهیزان اورا از فتنه و ابتلاے قبر و از عذاب آتش این روایت

دلالت دارد بران که کلمهٔ او در روایت سابق بمعنی واو ست - قال حتی تمنیت ان اکون انا ذلک المیت - راوی حدیث که عوف
بن مالک است میگوید که چون این دعا از حضرت در حق آن میت شنیدم رشک بردم بر وی تا آنکه آرزو کردم که کاشکی من می بودم
آن میت که آن حضرت این دعا در حق من میکرد - رواه مسلم - وعن ابی سلمة بن عبد الرحمن ان عائشة رضی الله عنها لما
توفی سعد بن ابی وقاص قالت ادخلوا به المسجد حتی اصلی علیه - روایت است از ابی سلمه بن عبد الرحمن بن عوف که هرگاه که مرد سعد
ابن ابی وقاص فرمود عائشه رضی الله عنها برای نماز آوردند گفت عائشه در آرید او را در مسجد تا آنکه نماز گزارم من بر وی و چون
مسجد نبردند و حجرهٔ وی رضی الله عنها بود گفت عائشه در مسجد در آرید تا من نیز بر وی نماز گزارم - فانکر ذلک علیها - پس انکار
کرده شد این سخن بر عائشه که گذشت نماز جنازه در مسجد میگزاریم - فقالت - پس گفت عائشه در رد انکار ایشان - والله لقد صلی
رسول الله صلی الله علیه وسلم علی ابنی بیضاء فی المسجد - سوگند بخدا بتحقیق گزارد آن حضرت بر دو پسر بیضا که نامش
بیضا است در مسجد - سهیل واخیه - آن دو پسر که نام ایشان سهیل و برادر وی است که اسمش سهل است هر دو صحابی اند منسوب به
مادر شده اند و نام پدر ایشان وهب بن ربیعه است و در روایتی آمده است که گفت عائشه عجب است از زود فراموشی مردم مسایل
آن حضرت را صلعم - رواه مسلم - بدانکه علما را اختلاف است در گزاردن صلوة جنازه در مسجد پس نزد مالک مکروه است خواه میت
و قوم در مسجد باشند یا میت خارج مسجد باشد و قوم در مسجد یا امام با بعضی از قوم خارج مسجد باشند و میت و باقی قوم در مسجد
یا میت در مسجد و امام و قوم خارج مسجد و این اطلاق در کراهت بنابر آن است که مسجد مبنی برای نماز فرض و توابع اوست
از نوافل و ذکر و تدریس علم و بعضی گفته اند مکروه نیست وقتیکه میت خارج مسجد باشد و این بنابر آن است که کراهت از جهت
خوف تلویث مسجد است و اول موافق است اطلاق حدیث را باز اختلاف کرده اند که کراهت تنزیهی است یا تحریمی و اول
ظاهر است و نزد شافعی جایز است بی کراهت و مذهب مالک موافق ماست و از امام احمد نیز دو روایت است و ظاهر آن است
که با شافعی است و دلیل شافعی حدیث مذکور در کتاب است و تمسک ابی حنیفه و مالک بحدیث ابی هریره است که هرکه نماز بگزارد
بر میت در مسجد اجر نیست مر او را و احادیث عائشه روایت واقعه مخصوص است نه عام و آنچه ثابت باشد همین قدر است که آنحضرت
این را یکباری کرده و تواند که از جهت عذری و ضرورتی باشد که باعث بر آن شده باشد و در روایتی آمده است که آن حضرت صلی الله
علیه وسلم معتکف بود از جهت آن در مسجد گزارد و نیز در روایتی آمده است که جنازه خارج مسجد بود و درین صورت اختلاف است بعضی
حنفیه نیز گفته اند که متصل است بمسجد مکانی که متصل مسجد بود پس احتمال دارد که روایت صلوة در مسجد باعتبار قرب وی از مسجد
بود و آنچه در روایت مسلم آمده است که نهاده شد جنازهٔ سعد بن ابی وقاص نزد حجره های ازواج مطهرات ایضا مبنی بر آن است
و ظاهر حدیث دلالت این است بنا بر آنچه روایت کرده شده است از ابی یوسف که اگر مسجدی باشد معد برای آن جایز است
در وی بی کراهت و نیز انکار صحابه و تابعین با کثرت ایشان دلیل است بر آن که متقرر یافته بود بعد از آن ترک وی و نسخ و از اینجا
معلوم شد که نسبت عائشه مردم را بنسیان محل سخن است بلکه وی رضی الله عنها فراموش کرد نسخ فعل سابق را کذا قیل والله اعلم

ودر شرح دراینجا سخن بسیار ست فلینظر ثمه - وعن سمرة بن جندب - قال صلیت وراء رسول الله صلی الله
علیه وسلم علی امرأة ماتت فی نفاسها - گفت سمره بن جندب نماز گزاردم پس آنحضرت بر جنازه زنیکه مرده در حالت زچگی -
فقام وسطها - پس ایستاد آنحضرت در وسط آن روایت مشهور بفتح سین ست و بسکون نیز روایت ست و وسط
بتحریک بمعنی میانه و بسکون میان چنانکه بعضی گفته اند که بتحریک اسم ست و بسکون یعنی ظرف ست که بمعنی جنب و ازینجا
بجائے فی نیز مده و ساکن متحرک ست که بمعنی جنب و موافق مشهور ست و این مذهب شافعی ست که میگوید که مستحب ست وقوف
امام نزد عجیزه امرأة و مذهب ما آن ست که بایستد مقابل سینه خواه مرد باشد یا زن و شیخ ابن الهمام گفته که این حدیث
منافی صدر نیست زیراکه صدر وسط ست باعتبار توسط اعضا زیراکه فوق آن دست و سر ست و تحت وی بدن و رانها
ومحتمل که آن حضرت صلی الله علیه وسلم محاذی صدر ایستاده باشد مائل بعجیزه و راوی گمان برد که مقابل عجیزه ایستاده
از جهت تقارب هر دو محل و وی گفته که روایت ست از ابی حنیفه و ابی یوسف که بایستد امام از زن مقابل عجیزه چنانکه مذهب
جماعت ست - متفق علیه - وعن ابن عباس ان رسول الله صلی الله علیه وسلم مر بقبر دفن لیلا - روایت ست از
ابن عباس که آن حضرت گذشت بقبرے که دفن کرده شده بود مرده در وے در شب - فقال متی دفن هذا - پس پرسید
و گفت آن حضرت که کے دفن کرده شد این مرده - قالوا البارحة - گفتند دفن کرده شد دی شب - قال افلا آذنتمونی -
گفت آن حضرت آیا پس چرا اعلام نکردید مرا بمردن وے تا نماز میکردیم بر جنازه وے - قالوا دفناه فی ظلمة اللیل -
گفتند دفن کردیم اورا در تاریکی شب - فکرهنا ان نوقظک - پس ناخوش داشتیم که بیدار کنیم ترا - فقام پس ایستاد
آن حضرت - فصففنا خلفه - پس صف بستیم ما پس آن حضرت - فصلی علیه - پس نماز گزارد در قبر بعد از آن که مردم بر جنازه
او گزارده بودند - متفق علیه - وعن ابی هریرة - ان امرأة سوداء کانت تقم المسجد - روایت ست از ابی هریره که زنی
سیاه بود که جاروب میکرد مسجد را یعنی مسجد شریف آن حضرت را - تقم بفتح تا و ضم قاف و تشدید میم و مقمه بکسر میم
مکنسه یعنی جاروب و قمامه کناسه یعنی خاک روبه - او شاب - شک راوی ست که زنے بود یا جوانے بود که جاروب میکرد - ففقدها
و در بعض نسخ او فقده رسول الله - پس گم کرد آن زن را یا آن جوان را پیغمبر خدا یعنی حاضر ندید در خدمت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
فسأل عنها او عنه - پس پرسید آنحضرت مردم را از حال آن زن یا آن جوان که چه شد و کجا رفت - فقالوا مات پس گفتند مرد وے
قال افلا کنتم آذنتمونی - گفت آیا پس چرا خبر نکردید مرا - قال فکانهم صغروا امرها او امره - این قول راوی از ابی هریره ست یعنی
گفت ابوهریره گویا که صحابه خورد پنداشتند شان آن زن را یا شان آن جوان را و حقیر پنداشتند او را و خیال کردند که لائق نیست که
تکلیف کنیم بسبب وے آنحضرت صلی الله علیه وسلم را و در حقیقت ملحوظ منظور ایشان تعظیم شان آنحضرت بود صلی الله علیه وسلم -
فقال دلونی علی قبره - پس گفت آنحضرت راه نمائید مرا و ببرید بر قبر آن میت یا آن شخص - فدلوه - پس راه نمودند آن حضرت را بر قبر وے
فصلی علیها - پس نماز گزارد در قبر وے - ثم قال ان هذه القبور مملوءة ظلمة علی اهلها - پس گفت آن حضرت که این قبرها پر کرده شده اند

در وی و وا زجهت فضل و کرامت حق بر بندگان خود — کلهم یشفعون له — همه ایشان شفاعت کنند و دعا کنند مراو را بالمغفرة
الا شفعوا فیه — مگر آنکه مقبول الشفاعة گردانیده شوند در حق وی — رواه مسلم — وعن انس — قال مروا بجنازة
فاثنوا علیها خیرا — گفت انس گذشتند جماعه از مردم بجنازه پس ثنا کردند بر وی بنیکی را — فقال النبی — پس گفت پیغمبر
صلی الله علیه وسلم وجبت — واجب شد — ثم مروا باخری فاثنوا علیها شرا — پس گذشتند بجنازه دیگر پس ذکر کردند بر وی
بدی را — فقال وجبت — پس گفت آنحضرت واجب شد — فقال عمر — پس گفت عمر رض — ما وجبت — چه چیز
واجب شد — فقال هذا اثنیتم علیه خیرا فوجبت له الجنة — پس گفت آنحضرت این میت که یاد کردید او را به نیکی پس واجب شد
برای وی بهشت — وهذا اثنیتم علیه شرا — واین میت دیگر که یاد کردید او را به بدی — فوجبت له النار — پس
واجب شد مر او را آتش — انتم شهداء الله فی الارض — شما گواهان خدائید در زمین برای هر که گواهی دهید
به بهشت بهشتی ست و برای هر که گواهی دهید بدوزخ دوزخی ست — متفق علیه — وفی روایة المؤمنون شهداء الله
فی الارض — مسلمانان گواه خدا اند در زمین و باید دانست که مراد ثنا کنندگان اهل خیر و صلاح و صدق و تقوی
بی مداهنت و غرض نفسانی ست که آن علامت بودن مرده ست از اهل جنت والا اگر بعضی از فساق و فجار بغرضی
از اغراض یکی از اهل فسق را ستایند یا یکی صالحی را نکوهش کنند قطع بدان نتوان کرد و آن حضرت صلی الله
علیه وسلم که حکم بوجوب جنت و نار کرد بسبب اطلاع بر حقیقت حال باشد والله اعلم — وعن عمر — رضی الله عنه
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ایما مسلم شهد له اربعة بخیر ادخله الله الجنة — هر مسلمانی که گواهی دهند
مر او را چهار مرد به نیکی و مسلمانی می در آرد او را خدای تعالی به بهشت را — قلنا وثلثة — گفتیم ما و اگر سه کس هم
گواهی دهند — قال وثلثة — گفت آن حضرت و اگر سه کس هم گواهی دهند بخیر می در آرد او را خدای تعالی
در بهشت — قلنا واثنان — گفتیم ما و اگر دو کس هم گواهی دهند — قال واثنان — فرمود و اگر دو کس هم
گواهی دهند — ثم لم نسأله عن الواحد — پس نپرسیدیم ما آن حضرت را از یک کس و شاید که اگر از یک کس هم
می پرسیدند میفرمود و اگر یک کس هم گواهی دهد و این خبر و بشارت ست از آن حضرت بکمال سعت رحمت
حق و رجاء فضل و کرامت وی تعالی بر بندگان و توقع بندگان از درگاه رحمت وی و ما که در وقتی که
ایشان التماس سه و دو کردند آن حضرت توجه و التماس بجناب حق کرد و وحی آمد که چنین باشد که تو میگوئی اجیبت
و آن حضرت صلی الله علیه وسلم راضی و مرضی جناب عزت و محب و محبوب آن درگاه است و کریمه ولسوف یعطیک
ربک فترضی طغرای این نشان ست — رواه البخاری — وعن عائشة — رضی الله عنها — قالت قال
رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تسبوا الاموات — دشنام مکنید و بد مگوئید مردهارا — فانهم قد افضوا الی ما قدموا —
زیرا که ایشان بتحقیق رسیدند بسوی چیزی که پیش فرستاده بودند یعنی با جزای عملی که کردند اگر خیر ست یا بدی پس گفتن

نشاید و اگر شر ست شما باید که بخشند و اگر نه بخشند و گردن شما آن را وضع در بالا یعنی ست - رواه البخاری - وعن جابر
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان یجمع بین الرجلین من قتلی احد فی ثوب واحد - روایت ست از جابر رضی الله عنه
که آن حضرت بود که جمع میکرد میان دو مرد از کشتگان غزوۂ احد در یک جامه و بعض گفته اند که مراد بثوب واحد قبر
واحد ست زیرا که جائز نیست برهنه کردن آنها چنانکه ملاقی گردد بشره هر دو و خطابی گفته جائز ست بحکم ضرورت جمع کردن
در یک جامه چنانکه در یک قبر - ثم یقول - بعد ازان میگفت و می پرسید آن حضرت - ایهما اکثر اخذا للقرآن - کدام یک
ازین دو بیشتر ست از روے گرفتن مر قرآن را و یاد داشتن قرآن را - فاذا اشیر له الی احدهما قدمه فی اللحد - پس چون
اشارت کرده میشود مر آن حضرت را بسوی یکے ازان دو که بیشتر ست اخذ وے مر قرآن را پیش میکرد او را در لحد یعنی
در جانب قبله گویا وے امام ست از جهت بودن او اقرا - وقال انا شهید علی هؤلاء یوم القیمة - و فرمود من گواهم
برینها و رقیبم که در راه خدا کشته شده اند - وامر بدفنهم بدمائهم - و امر کرد آن حضرت بدفن کردن ایشان با خونهای
ایشان - ولم یصل علیهم - و نماز نگزارد بر ایشان - ولم یغسلوا - و غسل داده نشدند - رواه البخاری - وازین
حدیث معلوم میشود که شهید را غسل نیست و بر وے نماز نیست اما عدم غسل پس متفق علیه است و در ترک صلوة اختلاف
ونزد ما بر شهید نماز میگزارند و نزد امام مالک و شافعی نماز بر شهید نیست و از امام احمد دو قول ست و مشهور و مختار
در مذهب وے عدم صلوة ست و بعضے تخییر ست در گزاردن و ناگزاردن از جهت تعارض ادله و در مواهب لدنیه
میگوید که اختلاف ست میان شافعیه که منع صلوة بر شهید نزد شافعی بمعنی حرمت ست یا بمعنی عدم وجوب
و از کلام امام احمد ظاهر می شود که مستحب ست نه واجب و تمسک آن ائمه درین باب باین حدیث ست که در کتاب مذکور ست
و دلیل امام ابوحنیفه احادیث کثیره است که در باب صلوة بر شهید آمده است خصوصا در قصه احد و میگویند که آن احادیث
مثبت ست و حدیث جابر نافی و مثبت مقدم ست بر نافی و گویند که جابر دران روز مشغول بود بآنکه پدر و خال وے
کشته شده بودند و بمدینه آمده بود تا تدبیر کند و ایشان را بمدینه برده شد آورد و آنها که در حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم بودند قول آن حضرت را مشاهده کرده اند اثبات آورده اند و قسطلانی گوید که حاکم از جابر آورده و حکم بصحت کرده که
چون آن حضرت بسر حمزه آمد و حال او را آنچه اعداے دین بوے کرده بودند دید فریاد زد و گریست و مردے
از انصار که حاضر بود جامه خود را بر وے انداخت و نماز گزارد و شیخ ابن الهمام زیاده کرده که پس نماز گزارد بر شهدا و نهاده
ایشان در جانب حمزه و نماز گزارده میشد بر ایشان پس بر داشته میشدند و بجاے خود گذاشته میشد حمزه تا گزارد نماز بر همه
شهیدان و گفت که حاکم روایت کرد این حدیث را از جابر و وے صحیح الاسناد ست و بالجمله روایات در جانب
صلوة بر شهید راجح تر و غالب تر ست والله اعلم - وعن جابر بن سمرة - قال اتی النبی صلی الله علیه وسلم بفرس عرٍ
گفت جابر بن سمرة که از مشاهیر صحابه است که آورده شد نزد آن حضرت اسپ بے زین - فرکبه حین انصرف من جنازة

ابن الدحداح - پس سوار شد آن حضرت آن اسپ را ہنگام برگشتن از جنازہ ثابت بن الدحداح کہ از صحابہ است و با وے در رفتن ہمراہ جنازہ سوار نشد و فرمود کہ ملائکہ پیادہ میروند سوار شدن مناسب نیست و جابر بن سمرہ روایت میکند کہ وقت برگشتن سوار شد - ونحن نمشی حولہ - وحال آنکہ ما پیادہ میرفتیم گرد آنحضرت - رواہ مسلم

الفصل الثانی

عن المغیرۃ بن شعبۃ - ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال الراکب یسیر خلف الجنازۃ والماشی یمشی خلفہا وامامہا وعن یمینہا وعن یسارہا قریبا منہا - کسے کہ سوار است میرود پس جنازہ و آنکہ پیادہ است میرود پس جنازہ و پیش جنازہ و میرود جانب راست وے و جانب چپ وے نزدیک از وے - والسقط یصلی علیہ - و بچہ ناتمام کہ از شکم افتادہ باشد نماز گزاردہ میشود بر وے سقوط افتادن وافتادن بچہ ناتمام از شکم و سقط بکسر سین و بضم و فتح نیز آمدہ - ویدعی لوالدیہ بالمغفرۃ والرحمۃ - و دعا کردہ میشود در نماز برائے مادر و پدر وے بآمرزش و رحمت و نماز بر سقط نزد ما و نزد شافعی بر تقدیر یست کہ آواز کند و ظاہر گردد از وے چیزے کہ دلالت کند بر حیات مانند جنبش یا آواز چنانچہ در آخر باب از حدیث جابر بیاید و نزد امام احمد بے استہلال و ظہور علامت حیات نیز گزاردہ شود از جہت این حدیث کہ مطلق ست از قید حیات و از جہت حدیث ابن عمر کہ درین معنی آمدہ است و گفتہ است کہ چون چہار ماہ بگذرد در شکم اگرچہ در وقت خروج زندہ برنیاید نماز کردہ شود بر وے زیرا کہ درین مدت روح در وے دمیدہ میشود و غایت آنکہ وے مردہ برآمد و نماز جنازہ بر مردہ می باشد نہ بر زندہ و دیگر میگویند کہ در عرف مردہ آن را میگویند کہ زندہ از شکم برآید بعد از ان بمیرد - رواہ ابو داود وفی روایۃ احمد والترمذی والنسائی وابن ماجۃ - لفظ حدیث این چنین واقع شدہ - قال الراکب خلف الجنازۃ والماشی حیث شاء منہا والطفل یصلی علیہ - سوار میرود پس جنازہ و پیادہ ہر سو کہ خواہد پس یا پیش چپ یا راست و طفل نماز گزاردہ شود بر وے و درین روایت بجائے سقط طفل واقع شدہ و ظاہر مراد ہمان سقط ست والا در نماز گزاردن بر طفل چہ سخن ست و تواند کہ طفل محمول بر حقیقت باشد و ذکر او برائے آن باشد کہ کسے توہم نکند کہ چون وے مرحوم و مغفور ست نماز گزاردن بر وی حاجت نباشد واللہ اعلم - وفی المصابیح عن المغیرۃ بن زیاد - و در مصابیح روایت کردہ این حدیث را از مغیرہ بن زیاد و گفتہ اند کہ این تحریف ست و دریافتہ نمی شود کہ از کجا واقع شدہ زیرا کہ شناختہ نمی شود مغیرہ بن زیاد اصلا نہ در صحابہ و نہ در تابعین و این حدیث مروی ست از مغیرہ بن شعبہ و در سنن ابی داود و از زیاد بن جبیر عن ابیہ عن المغیرۃ ابن شعبۃ واقع شدہ و گویا بعض نساخ دران خبط کردہ و بعد از ان اقتدا کردہ بوی کسی کہ اعتنا نیست مر او را بعلم حدیث کذا قال التوربشتی واللہ اعلم - وعن الزہری عن سالم عن ابیہ قال رایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وابابکر وعمر یمشون امام الجنازۃ - روایت ست از زہری از سالم از پدرش کہ ابن عمر ست گفت دیدم آنحضرت را و ابوبکر و عمر را کہ پیادہ میرفتند پیش جنازہ - رواہ احمد وابو داود والترمذی والنسائی وابن ماجۃ

قال الترمذی واهل الحدیث کانهم یرونه مرسلا۔ گفت ترمذی و محدثان گویا که میدانند این حدیث را مرسل که راوی آن زهری ست یا سالم که از تابعین اند اما در واقع این حدیث مرفوع ست که از ابن عمر ست که صحابی ست۔ وعن عبد الله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الجنازة متبوعة۔ جنازه پس روے کرده شده است که مردم در پس وے روند ولا تتبع۔ و جنازه پس روے نکند این تاکید ست در رفتن پس جنازه یا تاکید دیگر میکند و میفرماید۔ لیس معها من تقدمها۔ نیست همراه جنازه و نمی یابد ثواب همراهی آن کسے که پیش رود جنازه را۔ رواه الترمذی و ابو داود و ابن ماجة قال الترمذی وابو ماجد الراوی رجل مجهول۔ ترمذی این حدیث را تضعیف کرده و گفته که ابو ماجد که راوے او ست مردے مجهول ست که کسے او را نمی شناسد و مجهول دو قسم ست مجهول العین و مجهول الحال و در مقدمه معنی آن معلوم شده است و نسائی گفته است که وے منکر الحدیث ست و بخاری گفته که وے ضعیف است و حدیث وے در مشی خلف الجنازه است با آنکه علما اختلاف کرده اند در مشی مع الجنازه و امام ابو حنیفه و اوزاعی بر آنند که مشی پس جنازه مستحب ست و ثوری و طائفه دیگر میگویند که پس و پیش هر دو برابر ست و مالک و شافعی و احمد بن حنبل رحمهم الله میگویند که پیش رفتن افضل ست کذا قال الشمنی و دلیل پس رفتن احادیث ست که در این باب متعدد وارد شده و نیز پس رفتن اظهر و افضل ست در اعتبار و اتعاظ و تفکر و اقرب ست بعاونت نزد احتیاج بدان و مختار کرده است ابن ابی شیبه از عبد الرحمن بن ابزی گفت بودم در جنازه و ابو بکر و عمر رضی الله عنهما پیش جنازه میرفتند و علی رضی پس جنازه میرفت پس گفتم من به علی تو پس جنازه میروی و این دو مرد پیش میروند گفت ایشان میدانند که فضل مشی خلف جنازه بر مشی امام و پیش همچو فضل صلوة جماعت ست بر صلوة منفرد و لیکن ایشان دوست داشتند که آسان کنند کار بر مردم و تنگ نکنند راه بر مردم انتهی و دلیل ایشان حدیث زهری از سالم است که مذکور شده و نیز میگویند که قوم شفعا اند و شفیع در عرف و عادت پیش میرود و مشفوع را پس خود انداخته میرود و آنها که پس و پیش هر دو برابر میدارند می گویند که دلائل متعارض اند پس هر دو جائز باشد و حدیث مغیرة بن شعبه نیز حکم به تسویه می کند در حق ماشی و مروی از قول انس رضی الله عنه نیز همین ست و در کتب فقه از ابی حنیفه رضی الله عنه مذکور ست که گفت باکے نیست پیش رفتن پیش از جنازه و چپ و راست وے۔ وعن ابی هریرة قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من تبع جنازة وحملها ثلث مرار۔ کسے که پس روی کند جنازه را و بردارد او را سه بار۔ فقد قضی ما علیه من حقها۔ پس بتحقیق بجا آورد چیزے را که بر او ست از حق جنازه۔ رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب و قد روی فی شرح السنة ان النبی۔ و بتحقیق روایت کرده شده است در شرح السنة که پیغمبر صلی الله علیه وسلم حمل جنازة سعد بن معاذ بین العمودین۔ برداشت جنازه سعد بن معاذ را در میان دو عمود که عبارت است از دو چوب پیش و سنت در حمل جنازه نزد شافعی این ست که بردارد این دو چوب پیش را بر دو دوش خود دو چوب که عریض ست بر گردن بر دارند مؤخر نعش را دو کس یکے از جانب راست و دیگرے از جانب چپ و درمیان آن دو چوب پیش ایستادن ممکن نیست که موضع قدمین مرفق میگردد و نظر را ه نمی دهند پس سه کس حامل جنازه میشوند و گفته اند که اگر مستقل نباشد بحمل دو کس دیگر اعانت کنند او را

پس جنازه محمول بر پنج کس میگردد و همچنین گفته است در حاوی و شرح وے که در مذهب شافعی است و در هدایه گفته است
که قول شافعی آنست که بر می دارند جنازه را دو کس می نهد آن را سابق بر اصل عنق خود و ثانی بر اعلاے سینه
زیرا که جنازه سعد بن معاذ همچنین برداشته شد این دیگر قول دیگر است از شافعی و در بعض شروح هدایه گفته است که
این نزد برداشتن جنازه است از زمین بعد از آن باکے نیست اگر معاونت کنند هر که خواهد و سنت نزد ما آنست که بردارند
آن را چهار کس زیرا که روایت کرده شده است از ابن مسعود که گفت از سنت است حمل جنازه از چهار جانب روایت کرده آن را
ابن ماجه و در آثار از ابی حنیفه بسند وے تا ابن مسعود همچنین روایت کرده است ابوداؤد و طیالسی و ابن ابی شیبه
و عبد الرزاق از شعبه از منصور و ذکر کرده است شیخ ابن الهمام در حمل بین العمودین آثار از صحابه و حدیثے مرفوع که تضعیف کرده
آن را و در حمل بجوانب اربع آثار و احادیث مرفوعه صحیحه و گفته که آن آثار وقائع احوال مخصوصه است احتمال دارد که آن وقت
سنت باشد و احتمال دارد که از جهت عارضے باشد که تقاضا کرده در خصوص آن اوقات مثل ضیق مکان یا قلت حاملین
واللہ اعلم۔ **وعن ثوبان**۔ قال خرجنا مع النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی جنازة۔ روایت است از ثوبان
که مولاے آن حضرت بود و در سفر و حضر در خدمت می بود گفت بیرون آمدیم با آن حضرت بجهت مشایعت جنازه
فرای ناسا رکبانا۔ پس دید آن حضرت بعض مردم را سوار۔ فقال الا تستحیون ان ملائکة اللہ علی اقدامهم۔ پس گفت
آن حضرت آیا شرم ندارید که فرشتگان خدا بپایهاے خود میروند۔ وانتم علی ظهور الدواب۔ و شما بپشتهاے ستوران
میروید و در حواشی نوشته که سواران را نزدیک بجنازه و پیش آن رفتن مکروه است اگر سواران دور تر از جنازه روند باکے نیست و در روایات فقهیه
نوشته اند که اگر ضرورت باشد سواره رفتن جائز است بے کراهت۔ رواه الترمذی وابن ماجه و روے ابوداؤد نحوه
قال الترمذی وقد روی عن ثوبان موقوفا۔ گفته است ترمذی و تحقیق روایت کرده شده است این حدیث از ثوبان موقوف
یعنی این قول ثوبان است و بحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مرفوع نشده و لیکن در معنی مرفوع است چه ظاهر آنکه
ثوبان این را نا شنیده از حضرت نبوت خبر نتوان داد۔ **وعن ابن عباس**۔ ان النبی۔ روایت است از ابن عباس
که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم قرأ علی الجنازة بفاتحة الکتاب۔ ظاهر آن است که مراد قرائت فاتحه در نماز جنازه باشد
چنانکه از حدیث ابن عباس در فصل اول گذشت و احتمال دارد که بر جنازه بعد از نماز یا پیش از آن بقصد تبرک
خوانده باشد چنانکه الآن متعارف است واللہ اعلم۔ رواه الترمذی وابوداؤد وابن ماجه۔ و ترمذی گفته است
که اسناد این حدیث قوی نیست و ابراهیم بن عثمان که راوی این حدیث است منکر الحدیث است و آنچه ثابت شده است
قول ابن عباس است که قرائت فاتحه سنت است و گفته اند که این قول صریح نیست در رفع و در فصل اول گذشت۔ **وعن ابی هریرة**
قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلیتم علی المیت فاخلصوا له الدعاء۔ چون نماز گذارید بر میت پس خالص کنید برائے وے
دعا را و اخلاص ... خالص کردن و بے ریا و سمعه آوردن طاعت خدا را۔ رواه ابوداؤد وابن ماجه۔ وعنه

قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اذا صلی علی الجنازة قال — وہم از ابی ہریرہ است گفت بود آں حضرت چون میگزارد
نماز بر جنازہ میگفت — اللهم اغفر لحینا ومیتنا وشاهدنا وغائبنا وصغیرنا وکبیرنا وذکرنا وانثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی
الاسلام ومن توفیته منا فتوفه علی الایمان — خداوندا کسے کہ زندہ داری او را از ما پس زندہ دار او را بر اسلام وکسے کہ
بمیرانی او را از ما پس بمیران او را بر ایمان در حیات اسلام ذکر کرد ودر ممات ایمان زیرا کہ اسلام نام اعمال ظاہرہ است
وآن در حالت حیات است ودر حالت موت جز تصدیق قلبی ہمراہ نیست — اللهم لا تحرمنا اجره — خداوندا محروم مگردان ما را
اجر او یعنی اجر کسے کہ بمصیبت وے بما رسیدہ وتحرمنا بفتح تا وضم آن ہر دو روایت است حرم واحرام نومید کردن از چیزے
ولا تفتنا بعده — ودر فتنہ میندازما را پس از وے — رواہ احمد وابوداود والترمذی وابن ماجہ ورواہ النسائی عن ابی ابراہیم
الاشہلی عن ابیہ — ابو ابراہیم الاشہلی انصاری را مسلم در کتاب کنی ذکر کردہ وترمذی گفتہ پرسیدم بخاری را از پدر ابو ابراہیم
پس نشناخت او را وابوحاتم گفتہ او ونیز پدر وے ہر دو مجہول اند — وانتہت روایتہ عند قولہ — وتمام شدہ است روایت نسائی
نزد قول او — وانثانا واللهم من احییته منا الی آخرہ — در روایت وے نیست — وفی روایة ابی داود فاحیه علی الایمان و
توفه علی الاسلام — یعنی در حیات ایمان ذکر کردہ ودر ممات اسلام یعنی برعکس آنچہ در روایت اولے ذکر کردہ ووجہ مناسبت
در اینجا معلوم نشد وچون اسلام وایمان در حقیقت ومآل یکے است ہر دو درست است — وفی آخرہ — ودر آخر حدیث
ابی داود — ولا تضلنا بعده — وگمراہ مگردان ما را بعد وے — وعن واثلة — بکسر مثلثہ — بن الاسقع — بفتح ہمزہ
وسکون سین مہملہ وفتح قاف — قال صلی بنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی رجل من المسلمین — گفت نماز گزارد با ما آنحضرت
بر مردے از مسلمانان — فسمعته یقول — پس شنیدم من آنحضرت را کہ می گفت — اللهم ان فلان بن فلان — خداوندا
فلان بن فلان نام او ونام پدر او را گرفت — فی ذمتک — در عہد وامان وزینہار تست — وحبل جوارک — ودر عہد
ہمسائگی تست حبل در اصل معنی رسن ودر اینجا عہد وپیوند است — فقه من فتنة القبر — پس نگاہدار او را از ابتلائے
گور — وعذاب النار — واز عذاب آتش دوزخ — وانت اهل الوفاء والحق — وتو خداوند وفائی کہ ہر عہد ووعدہ کہ بندگان
خود کردہ وفا میکنی بآن ووفا سزاوار بیرون ودرستی وعہد وسخن وتو خداوند حقی کہ ہر چہ میگوئی ومیکنی حق است — اللهم اغفر له
وارحمه — خداوندا بیامرز او را ومہربانی کن او را وبخشائے بر وے — انک انت الغفور الرحیم — بدرستی کہ تو بسیار آمرزندہ
وبسیار مہربانی — رواہ ابوداود وابن ماجہ — وعن ابن عمر — قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
اذکروا محاسن موتاکم — یاد کنید وگوئید نیکیہائے مردہ ہائے خود را — وکفوا عن مساویهم — وباز ایستید از ذکر کردن بدیہای
ایشان واین مخصوص مسلمانان وصالحان وآنکہ آشکارا فسق نکنند وظلم نکنند — رواہ ابوداود والترمذی — وعن نافع ابی غالب
در روایت است از نافع کہ او را ابو غالب گویند واز تابعین است نہ نافع کہ مولائے ابن عمر است — قال صلیت مع انس بن مالک
علی جنازة رجل فقام حیال راسه — گفت نافع نماز گزاردم با انس بن مالک بر جنازہ مردے پس ایستاد انس

مقابل سر آن مرد - ثم جاؤا بجنازۃ امرأۃ من قریش - پس آوردند جنازۂ زنے را از قریش - فقالوا - پس گفتند - یا ابا حمزۃ -
کنیت انس ست - صل علیہا - نماز گزار بر جنازۂ این زن - فقام حیال وسط السریر - پس بایستاد انس مقابل
میانۂ سریر - فقال لہ العلاء بن زیاد - پس گفت مر انس را علاء بن زیاد کہ از تابعین ست - ہکذا رأیت رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم قام علی الجنازۃ - آیا ہمچنین دیدی تو آن حضرت را کہ ایستاد بر جنازہ - مقامک منہا - در جائے
ایستادن تو ازین زن - ومن الرجل مقامک منہ - و ایستاد از مرد جائے ایستادن تو از مرد یعنی پیغمبر خدا را صلی اللہ
علیہ وسلم دیدی کہ بایستاد بر جنازہ مقابل سر مرد و مقابل وسط بر زنان - قال نعم - گفت انس آرے ہمچنین ایستاد
آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم - رواہ الترمذی وابن ماجۃ وفی روایۃ ابی داؤد نحوہ مع زیادۃ - و در روایت ابی داؤد مانند
این ست با زیادت دیگر - و در حدیث ابی داؤد زیادت کردہ شد در حدیث بعد از قول وے فقام حیال وسط السریر
این قول او - فقام عند عجیزۃ المرأۃ - پس بایستاد انس نزد سرین زن و عجیزہ مخصوص بزن ست و عجز بفتح عین و ضم
جیم اعم ازین ست - و سخن درین در فصل اول در حدیث سمرۃ بن جندب گذشت

الفصل الثالث

عن عبد الرحمن بن ابی لیلی - از کبار تابعین ست و از طبقۂ اولے
از تابعین کوفہ است و مقطع و مجمل ست نزد ایشان روایت میکند از پدر خود و از علی و عثمان و ابو ایوب انصاری
پیغمبر ایشان گفتہ ... و جمعیت از صحابہ دیگر کہ ہمہ از انصار بودند و عبد اللہ بن حارث گفت گمان ندارم کہ زنان
مثل وے زائیدہ باشند و ولادت وے در زمان عمر ست کہ شش سال از خلافت او باقی بود و در سماع او از عمر
خلاف ست و صحیح عدم سماع ست - قال کان سہل بن حنیف بضم حاء مہملہ - وقیس بن سعد قاعدین بالقادسیۃ -
بودند این دو صحابی نشستہ بقادسیہ بقاف و تشدید یا کہ نام موضعی ست بر پانزدہ میل از کوفہ - فمر علیہما بجنازۃ - پس
گذشتہ شد بر ایشان بجنازہ - فقاما - پس بایستادند برای جنازہ - فقیل لہما انہا من اہل الارض - پس گفتہ شد
مر ایشان را کہ این جنازہ از شہریان ست - ای من اہل الذمۃ - یعنی مراد از اہل ارض اہل ذمہ اند ایشان را اہل ارض
بجہت سفالت و رذالت ایشان گفتند کہ مائل و راغب بزمین گشتند یا از جہت آنکہ مسلمانان مقرر داشتند ایشان را
بر زمین و خراج - فقالا ان رسول اللہ - پس گفتند آن دو صحابی کہ پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم مرت بہ جنازۃ فقام
گذشت بوے جنازہ پس بایستاد - فقیل لہ انہا جنازۃ یہودی - پس گفتہ شد مر آن حضرت را کہ این جنازہ یہودی ست
فقال - پس گفت آنحضرت - الیست نفسا - آیا نیست جاندار کہ موت وے حیوان ترسیدہ و عبرت گرفتنی -
متفق علیہ - وعن عبادۃ بن الصامت - قال کان رسول اللہ - بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم اذا اتبع جنازۃ
لم یقعد حتی توضع فی اللحد - کہ چون میرفت در پے جنازہ نمی نشست تا آنکہ نہادہ شد در لحد - فعرض لہ حبر من الیہود -
پس پیش آمد مر آنحضرت را دانشمندے از یہود - فقال لہ - پس گفت آن حبر مر آن حضرت را - انا ہکذا نصنع - بدرستی کہ

تا چنین می کنیم یا محمد یعنی ایستادہ می باشیم و نمی نشینیم تا نہادن میت در لحد — قال گفت راوی — فجلس رسول اللہ — پس نشست
پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم یعنی بعد ازین در ایستادن تا لحد کردن — وقال خالفوہم — وگفت مخالفت کنید یہود را ظاہراً وحی آمد
کہ نشینید والا آن حضرت دوست میداشت موافقت اہل کتاب را در آنچہ وحی کردہ نشدہ است بسوے وے فافہم
پس این ناسخ گشت حکم سابق را — رواہ الترمذی وابوداؤد وابن ماجہ وقال الترمذی ہذا حدیث غریب وبشر
بکسر با — بن رافع الراوی لیس بالقوی وگفت ترمذی این حدیث غریب است وبشر بن رافع کہ راوی این حدیث
نیست قوی — **وعن علی** رضی اللہ عنہ — قال کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم امرنا بالقیام فی الجنازۃ — بود آنحضرت
کہ امر می کرد ما را بایستادن در وقت دیدن جنازہ — ثم جلس بعد ذلک وامرنا بالجلوس — پس نشست بعد ازان امر
کرد ما را بنشستن — رواہ احمد — **وعن محمد** بن سیرین — قال ان جنازۃ مرت بالحسن بن علی وابن عباس —
روایت است از محمد بن سیرین کہ از مشاہیر تابعین است گفت جنازہ گذشت با امام حسن بن علی وابن عباس رضی اللہ عنہم
فقام الحسن ولم یقم ابن عباس — پس ایستاد امام حسن ونہ ایستاد ابن عباس — فقال الحسن الیس قد قام رسول اللہ — پس گفت
حسن بطریق اعتراض بر ابن عباس آیا نیست کہ بتحقیق ایستاد پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم لجنازۃ یہودی — مر جنازہ را با وجود
آنکہ جنازہ یہودی بود — قال نعم ثم جلس — گفت ابن عباس آرے می ایستاد پیغمبر لیکن نشست یعنی نخست آنچنان بود کہ
آن حضرت بدیدن جنازہ برمیخاست بعد ازان نشستہ می ماند وبرنمی خاست پس حکم سابق منسوخ شد واین نسخ در جنازہ
یہود باشد یا مطلق واللہ اعلم وظاہر ثانی است — رواہ النسائی — **وعن جعفر** بن محمد عن ابیہ — روایت است از
امام جعفر صادق از پدرش امام محمد باقر — ان الحسن بن علی کان جالسا فمر علیہ بجنازۃ — کہ امام حسن بن علی بود نشستہ
پس گذشتہ شد بروے جنازہ — فقام الناس حتی جاوزت الجنازۃ — پس ایستادند مردم تا درگذشت جنازہ از پیش ایشان
فقال الحسن انما مر بجنازۃ یہودی — پس گفت امام حسن گذشتہ نشدہ مگر بجنازہ یہودی یعنی این برخاستن چیست — وکان رسول اللہ
وبود پیغمبر خدا — صلی اللہ علیہ وسلم علی طریقہا جالسا — براہ جنازہ نشستہ — وکرہ ان تعلو رأسہ جنازۃ یہودی فقام — وناخوش
داشت کہ بلند شود سر مبارک آن حضرت را جنازہ یہودی پس بایستاد آن حضرت یعنی آنحضرت کہ بپاے جنازہ یہودی بایستاد
بجہت آن بود کہ نخواست کہ سر شریف او را جنازہ یہودی بلند گردد واین بعد از علم امام حسن بود بعدم قیام بر جنازہ و
علم نسخ قیام با ذکر توجیہ براے قیام کہ از آنحضرت صادر شد واین حدیث منقطع است زیرا کہ امام محمد در نیافتہ است امام حسن را
رضی اللہ عنہم اجمعین — رواہ النسائی — **وعن ابی موسی** — ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اذا مرت بک جنازۃ
یہودی او نصرانی او مسلم — گفت آنحضرت چون بگذرد بتو جنازہ ہر کہ باشد یہودی یا نصرانی یا مسلمان ودر بعض مرت بکم بلفظ
جمع آمدہ وشاید این انسب است بقول وے — فقوموا لہا — پس بایستید براے آن جنازہ — فلستم لہا تقومون — نیستید
شما کہ می ایستید بحقیقت براے جنازہ — انما تقومون لمن معہا من الملائکۃ — نمی ایستید شما مگر براے کسانے کہ ہمراہ جنازہ اند از

فرشتگان یا فرشتگان رحمت اگر جنازه مسلمان ست یا فرشتگان عذاب اگر جنازه کافرست پس اسباب قیام مختلف آمد گاهی
بجهت فزع و عبرت بجنازه و یا نجاست و گاهی بجهت کرامت ملائکه که با وی اند و گاهی بسبب کراهت ارتفاع جنازه بر سر
مبارک وی صلی الله علیه وسلم و گاهی بجهت اعتبار نکردن هیچ یکی را بجهت اختلاف مقامات و حالات و اگر ثابت گردد که آخر
امر بعدم قیام بود هر چه سابق بود منسوخ باشد والله اعلم۔ رواه احمد۔ وعن مالک بن هبیرة بضم ها
و فتح با و سکون یا صحابی ست و امیر معاویه بود بر لشکرهای وی و در زمان مروان از عالم رفت۔ قال سمعت رسول الله
گفت شنیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه وسلم یقول می گفت۔ ما من مسلم یموت فیصلی علیه ثلاثة صفوف من المسلمین نیست
هیچ مسلمانی که بمیرد پس نماز بگزارد بر وی سه صف از مسلمانان۔ الا اوجب۔ مگر آنکه واجب گرداند یعنی خدای تعالی
باین فعل بر وی بهشت و مغفرت را۔ فکان مالک اذا استقل اهل الجنازة پس بود مالک بن هبیره وقتی که
کم می دید اهل جنازه را یعنی مردم را که حاضر آمده بودند۔ جزأهم ثلاثة صفوف۔ بخش می کرد و قسمت میکرد ایشان را
و میساخت سه صف۔ لهذا الحدیث۔ از برای عمل کردن باین حدیث۔ رواه ابوداود وفی روایة الترمذی قال۔
گفت راوی۔ کان مالک ابن هبیرة اذا صلی علی جنازة فتقال الناس علیها۔ بود مالک ابن هبیره چون بگزارد نماز
بر جنازه پس کم می دید شمار مردم را بر جنازه۔ جزأهم ثلاثة اجزاء۔ میساخت مردم را سه پاره یعنی سه صف۔ ثم قال
پس می گفت۔ قال رسول الله گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم من صلی علیه ثلاثة صفوف اوجب۔ کسیکه نماز گزارد
بر وی سه صف واجب گرداند بهشت را۔ وروی ابن ماجه نحوه۔ وعن ابی هریرة عن النبی صلی الله
علیه وسلم فی الصلوٰة علی الجنازة۔ روایت میکند ابوهریره از آنحضرت در گزاردن نماز آنحضرت بر جنازه که میخواند
این دعا را۔ اللهم انت ربها۔ خداوندا توئی پروردگار او۔ وانت خلقتها۔ و تو پیدا کردی او را۔ وانت هدیتها
الی الاسلام۔ و تو راه نمودی او را بدین اسلام۔ وانت قبضت روحها۔ و تو قبض کردی روح او را و قبض در اصل گرفتن
چیزی۔ وانت اعلم بسرها وعلانیتها۔ و تو داناتری به نهان وی و آشکار وی۔ جئنا شفعاء فاغفر له۔ آمدیم
با خواهش کردن برای آمرزیدن گناه وی پس بیامرز مر او را۔ رواه ابوداود۔ وعن سعید بن المسیب
قال صلیت وراء ابی هریرة علی صبی لم یعمل خطیئة قط۔ گفت نماز گزاردم در پس ابی هریره بر کودکی که نکرده بود گناه
هرگز چون صبی بود غیر مکلف۔ فسمعته یقول۔ پس شنیدم ابوهریره را که میگفت در دعا۔ اللهم اعذه من عذاب القبر
خداوندا پناه ده مر او را از عذاب گور۔ از ظاهر این حدیث معلوم می گردد که کودکان را در گور سوالیست و عذابی
و علما را اختلاف ست در سوال ایشان اما عذاب غیر مکلف مخالف قاعده شرع ست و توجیهات این در باب الایمان
بالقدر گذشت متذکر۔ رواه مالک۔ وعن البخاری تعلیقا۔ و روایت ست از بخاری بطریق تعلیق که در ترجمه بابی
گفته است۔ قال یقرأ الحسن علی الطفل فاتحة الکتاب۔ میخواند حسن بصری بر طفل در نماز جنازه سورة فاتحه را۔ ویقول۔

وشفیعاً - اللهم اجعله لنا - خدایا بگردان او را برای ما سلفاً و فرطاً و ذخراً و اجراً - سلفاً بمعنی آنکه پیش گذشته
در حدیث و فرطاً نیز بمعنی آنکه پیش رود تا اسپان را آب خورد و دلو و رسن را پاک کردن چاه و حوض آن راست کند
و ذخراً بضم ذال و سکون خاء معجمه بمعنی چیزے که ذخیره کنند و نگاه دارند تا وقت حاجت بکار آید و اجراً مزد - وعن جابر
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال الطفل لا یصلی علیه - طفل یعنی سقط نماز جنازه گزارده نشود بر وے - ولا یرث
و وارث نشود از غیر - ولا یورث - و وارث گردانیده نشود دیگرے از وے - حتی یستهل تا آنکه آواز کند وقت
ولادت یعنی تا ظاهر نشود از وے نشان زندگی چنانکه گذشت - رواه الترمذی و ابن ماجه الا انه لم یذکر ولا یورث
لیکن ترمذی ذکر نکرده است لفظ ولا یورث را - وعن ابی مسعود الانصاری - صحابی مشهور است
بعض او را از اهل بدر شمرده اند و تحقیق آن است که نسبت او به بدر به جهت سکونت اوست در آنجا نه جهت حضور غزوه
آن والله اعلم - قال نهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ان یقوم الامام فوق شیء والناس خلفه یعنی - منع کرد
آن حضرت از آنکه بایستد امام یعنی تنها بالای چیزے و بایستند مردم پس وی یعنی پایان تر از وے - این حکم در همه نمازها است
خصوصیت بنماز جنازه ندارد و لفظ حدیث نیز مخصوص نیست اما محل ... کرده در این باب آورده اند شاید
در ورود حدیث در وے بود شاید که مردم را عادت بر آن بود که در نماز جنازه این چنین میکردند پس نهی کرده شدند از آن
والله اعلم - رواه الدارقطنی فی المجتبی فی کتاب الجنائز

باب دفن المیت

دفن بمعنی ستر است غالب آمده در ستر میت در زمین و قبر بمعنی دفن
غالب آمده در موضع دفن و قبر مخصوص بدفن انسان است و مقبره موضع قبور بفتح المیم و مثلثة الباء و کسر میم
با فتح با نیز آمده و نخست کسے که دفن کرده شد در زمین هابیل است از جهت بودن وے اول کسے که مرد و قبر دو نوع است لحد
و شق هر دو مشروع است لیکن لحد افضل است و اوفق بسنت چنانکه بیان آن در شرح احادیث بیاید

الفصل الاول

عن عامر بن سعد بن ابی وقاص ان سعد بن ابی وقاص قال فی مرضه الذی هلک فیه
روایت است از عامر بن سعد بن ابی وقاص که از مشاهیر تابعین است که پدر وے سعد بن ابی وقاص گفت
در بیماری که مرد در آن بیماری - الحدوا لی لحداً - بسازید برائے من لحدے - الحدوا بفتح لام و ضم نیز داده
و سکون حاء در لغت بمعنی میل است و در شرع شکافے که کرده میشود در قبر در جانب قبله و آن بالکسر همزه و فتح حاء و فتح همزه
و کسر حاء هر دو روایت است - وانصبوا علی اللبن نصباً - و ایستاده کنید بر من خشتها ایستاده کردنی
کما صنع برسول الله - چنانچه ساخته شد و کرده شد به پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم - و لبن بفتح لام و کسر با بر وزن کتف
و واحد وے لبنه بر وزن کلمه و لبن بکسر لام و سکون با نیز آمده - رواه مسلم - وعن ابن عباس - قال جعل فی قبر
رسول الله - گردانیده شد و نهاده شد در قبر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم قطیفه حمراء - قطیفه سرخ و قطیفه کساے که او را

پیشینہ ویژه باشند و آن را قسیلہ نیز گویند و محتمل ہم باین معنی ست و سبب انداختن آن در قبر شریف آن میگویند کہ شقران بضم شین و سکون قاف کہ مولاے آن حضرت بود و یہ از صحابہ و رضاے ایشان آن را انداخت تا کسے بعد از آن حضرت پوشیدہ و علما جماعہ در تسویہ صرد و انداختن را مکروہ میدارند زیرا کہ تضییع مال ست و بعضی میگویند کہ آن از خواص نبوت ست زیرا کہ وے صلی اللہ علیہ وسلم زندہ است در قبر واللہ اعلم۔ **وعن سفیان التمار** ۔ بفتح فوقانیہ و تشدید میم از کبار علما است در زمان صحابہ او دریافتہ اما روایت از ایشان ندارد۔ انہ رأی قبر النبی ۔ روایت میکند کہ وے دید قبر پیغمبر را صلی اللہ علیہ وسلم مسنما ۔ مسنم یعنی بشکل کوہان شتر ۔ رواہ البخاری ۔ و در مصنف ابن ابی شیبہ آوردہ کہ گفت سفیان کہ در آمدیم در خانہ کہ در وے قبر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و قبر ابوبکر و عمر بود رضی اللہ عنہما و دیدیم قبور ایشان را مسنم و سنت در قبر تسنیم ست و اخبار و آثار صحیحہ در وے آمدہ و فضل آن ست کہ بلندی قبر مقدار شبر بود و گفتہ اند کہ بلندی قبر ہیچ حد نیز ہمین مقدار ست و در تعیین تقدیر کہ از زمین پیدا بود کافی ست و درین و بار اگرچہ ترجیح میکنند اما بالاے آن مسنم و سنم بسیار نمیدارند و مقدار عایت ملاحظہ و نزد شافعی مسطح ساختہ بشود قبر و در حاوی کہ در مذہب ایشان ست گفتہ کہ تسطیح اولی از تسنیم و در شرح وجیز گفتہ زیرا کہ آن حضرت مسطح گردانید قبر پسر خود ابراہیم را و از قاسم بن محمد آوردہ کہ وے آن قبور را مسطح دید و شیخ ابن الہمام از جماعہ از تابعین و صحابہ آوردہ کہ مسنم بود و ہو الاصح واللہ اعلم۔ **وعن ابی الہیاج** ۔ بفتح ہا و تشدید تحتانیہ و در آخر جیم ۔ الاسدی ۔ از قبیلہ بنی اسد تابعی بزرگ صحیح الحدیث ست ۔ قال قال لی علی ۔ گفت گفت مرا امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ ۔ الا ابعثک علی ما بعثنی علیہ رسول اللہ ۔ آیا برانگیزم و نفرستم ترا برکارے کہ برانگیخت و فرستاد مرا بر وے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ان لا تدع تمثالا الا طمستہ ۔ و آن کار این ست کہ نگذاری ہیچ صورتے را مگر آنکہ محو و ناپدید کنی آن را در ہمراہ گفتہ تمثال بکسر تا ۔ ولا قبرا مشرفا الا سویتہ ۔ و نگذاری گور بلند را مگر آنکہ برابر سازی زمین برابر ہموار کنی یعنی پست کنی چنانکہ نزدیک بزمین باشند آن قدر کہ پیدا و نمایان بود مقدار یک شبر چنانکہ سنت ست رواہ مسلم ۔ **وعن جابر** ۔ قال نہی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان یجصص القبر ۔ نہی کرد آن حضرت از گچ کردن گور و گفتہ اند کہ اگر گل کنند تا ویران نشود درست ست ۔ وان یقعد علیہ ۔ و نہی کرد از آنکہ بنا کردہ شود بر گور بعض گفتہ اند کہ مراد بنا کردن ست بسنگ و مانند آن و بعضی گفتہ کہ مراد بنا خیمہ زدن و مانند آن ست کہ آن نیز مکروہ و منہی عنہ ست ۔ وان یقعد علیہ ۔ و نہی کرد از آنکہ نشستہ شود بر قبر کہ آن منافی عبرت و اکرام مومن ست و بعض گفتہ اند کہ مراد نشستن برای قضاے حاجت ست و از بعض سلف خواب کردن بر قبر منقول ست واللہ اعلم ۔ رواہ مسلم ۔ **وعن ابی مرثد** ۔ بفتح میم و سکون را و فتح تاے مثلثہ ۔ الغنوی ۔ بفتح غین معجمہ و نون از کبار صحابہ ست ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا تجلسوا علی القبور ۔ منشینید بر گورہا ۔ ولا تصلوا الیہا ۔ و نماز مگزارید بجانب آن کلام درین تفصیل در باب المساجد و مواضع الصلوٰۃ گذشتہ است ۔ رواہ مسلم ۔ **وعن ابی ہریرۃ** ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

لان یجلس احدکم علی جمرة ـ هر آئینه اینکه بنشیند یکے از شما بر اخگر سوزان ـ فتحرق ثیابه ـ پس بسوزاند جمره جامهائے اورا ـ
فتخلص الی جلده ـ پس برسد آن جمره و اثر سوختن وے تا پوست وے و خلوص بوے سوختن چیزے و تجاوز بقعم لاحم ست ـ
خیر له من ان یجلس علی قبر ـ بهتر ست مر اورا از نشستن وے بر قبر ـ رواه مسلم

الفصل الثانی ـ عن عروة بن الزبیر قال کان بالمدینة رجلان احدهما یلحد ـ بودند در مدینه دو مرد
که حفر قبر می کردند یکے ازان دو مرد لحد میکرد در قبر و آن ابو طلحه انصاری بود ـ والآخر لا یلحد ـ و دیگرے لحد نمیکرد
بلکه شق میکرد در میانه قبر و آن ابو عبیده بن الجراح بود و هر دو صحابی مشهور اند و این دلالت میکند بر مشروعیت شق و اگر
نا مشروع میبود ابو عبیده بن الجراح چون میکرد ـ فقالوا ـ پس گفتند صحابه بعد از آنکه اختلاف کردند که آنحضرت را لحد باید کرد یا شق
ایهما جاء اول عمل عمله ـ هر کدام از ین دو کس که پیشتر بیاید کار کند کار خود را ـ فجاء الذی یلحد ـ پس آمد آن کسے که لحد میکرد ـ فلحد لرسول الله ـ پس لحد کرد برائے
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم رواه فی شرح السنة ـ وعن ابن عباس ـ قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اللحد لنا والشق لغیرنا
لحد مسنون حالے ماست و شق نفیع شنین برائے غیر ماست و اگر مراد بلنا مسلمانان اند و بغیرنا یهود و نصاری پس شک نیست که این
دلالت دارد بر فضیلت لحد از شق بلکه بر کراهیت شق و اگر مراد بغیرنا امم سابقه دارند نیز در وے اشعارے بافضلیت هست و
بحد تقدیر لحد واجب نیست و شق منهی عنه نے و اگر منهی عنه بودے ابو عبیده آن را نکردے و ظاهر آن ست که آن بامر آنحضرت
یا بتقریر وے صلی الله علیه وسلم بود و ایضاً اتفاق دارند بر آنکه هر که اول بیاید عمل خود کند دلالت بر جواز هر دو عمل
دارد و پس آنچه فرمود اللحد لنا از جمله اختیارات ست نه سنت یعنی ما لحد را اختیار کردیم و دیگران شق کنند و قال بعض
گفته اند که مراد بغیرنا غیر اهل مدینه اند زیرا که زمین مدینه سخت و محکم است و قابل لحد ست بخلاف بلاد دیگر و طیبی گفته
که این حدیث اخبار از کائن و واقع ست که همچنین خواهد شد پس از معجزات ست ـ رواه الترمذی وابو داود والنسائی

وابن ماجه ورواه احمد عن جریر بن عبد الله ـ وعن هشام بن عامر ـ ان النبی صلی الله علیه وسلم قال یوم احد ـ
روایت ست از هشام بن عامر که مر او را و پدر او را صحبت ست و حدیث او در بصریین ست روایت میکند از وے
حسن بصری و غیر وے که آنحضرت گفت روز غزوه احد که جماعه از صحابه شهید شدند ـ احفروا واوسعوا ـ بکنید قبرها را
و فراخ کنید ـ واعمقوا ـ و مغاک کنید و از ینجا معلوم میشود که اعماق در قبر سنت ست زیرا که در وے صیانت میت ست
از ضیاع و هجوم سباع و از امام محمد آن ست که مقدار اعماق تا سینه مرد میانه بالا ست و هر چند زیاده بران کنند افضل ست
و اگر بمقدار قامت آدمی کنند احسن ست کذا فی مطالب المومنین نقلاً عن المحیط ـ واحسنوا ـ و نیک کنید عمل در هموار
کردن قبر و تنقیه از خاک و خس و خاشاک و مانند آن و بعض گفته اند که احسان کنید بسوئے میت بمبالغه در رفق در
شستن و شوئے وے و تجهیز و تکفین و برداشتن و فرود آوردن در قبر کذا فی شرح الشیخ ـ وادفنوا الاثنین
والثلاثة فی قبر واحد ـ و دفن کنید دو کس و سه کس را در یک قبر و این در حالت ضرورت و تنگی وقت ست

وقدموا اکثرهم قرآنا۔ و تقدیم کنید در قبر بجانب قبله کسے را که بیشتر است قرآن وے۔ رواه احمد والترمذی وابوداود
والنسائی وروی ابن ماجه الی قوله۔ و روایت کرد ابن ماجه تا قول وے۔ واحسنوا۔ وعن جابر قال لما کان
یوم احد جاءت عمتی بابی لتدفنه فی مقابرنا۔ گفت جابر هرگاه که بود روز جنگ احد و کشته شدند بعض مسلمانان
و پدر من هم در میان کشتگان بود آورد عمه من مرده پدر مرا تا گور کند در گورستان ما که در بقیع بود۔ فنادی منادی
رسول الله۔ پس آواز داد آواز دهنده پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ردوا القتلی الی مضاجعهم۔ باز گردانید
کشتگان را بجایگاه ایشان یعنی بجایے که در آنجا کشته شده اند و در آنجا دفن کنید۔ رواه احمد والترمذی وابوداود
والنسائی والدارمی ولفظه للترمذی۔ و درین حدیث دلیل است بر آنکه مرده را از آنجا که مرده است بجاے دیگر نقل نکنند
و از خصوص قصه جابر و پدرش معلوم میشود که اگر نقل کرده باشند باید بهمان موضع برگردانند مگر آنکه مراد بآوردن عمه جابر
پدرش را اراده آوردن باشد۔ و لیکن بصحت رسیده که جابر بعد از شش ماه ازین واقعه پدر خود را به بقیع آورده دفن کرد و طیبی
گفته ظاهر آن است که اگر عذرے باشد جائز است و بے ضرورت روا نبود و در کتب فقه نقل کرده است هر آن را و شیخ
ابن الهمام گفته که اگر اراده کنند نقل او را پیش از دفن و تسویه لبن باکے نیست تا یک دو میل زیرا که مسافت
و مقابر باین مقدار میرسد و مستحب آن است که دفن کرده شود در مقبره اهل بلدے که مرده است در وے و عائشه رضی الله عنها
در وقتے که زیارت کرد برادرش را عبدالرحمن بن ابی بکر رضی الله عنه و مرده بود وے در یک مرحله از مکه پس نقل کرده شد
بمکه گفت اگر می بودم من حاضر در وقت موت تو نقل نمیکردم ترا و دفن میکردم در همانجا که مرده بودی و بعد از دفن تو نبش
خاک و مستثنی است نبش در مدت قصیره و طویله مگر بعذر و عذر آن است که ظاهر شود که زمین مغصوب بود یا بگیرد او را شفیع
و چندین از صحابه در زمین حرب دفن کرده شدند و از آنجا نقل نکردند و اگر مالک زمین خواهد که زمین را هموار کند و زرع کند
میرسد او را زیرا که حق مرده در باطن است نه در ظاهر و از جمله اعذار است که در لحد مال کسے یا جامه کسے افتاده باشد
گفت شیخ ابن الهمام که متفق است کلمه مشائخ در زنے که دفن کرده شد پسر وے در غیر بلد خود و وے غائب بود و نمی
صبر می کند و میخواهد که نقل کند گنجایش ندارد که نقل کند پس تجویز بعض متاخرین آن را اعتبار ندارد۔ و اگر بے غسل
دفن کرده شد یا بے نماز بر آورده نشود باتفاق و دفن کرده نشود در خانه که میبود در آن زیرا که آن خاصه انبیا است
صلوات الله وسلامه علیهم اجمعین بلکه نقل کرده شود بمقابر مسلمین و دفن کرده نشوند دو کس در یک قبر مگر بضرورت انتهی
وعن ابن عباس۔ قال سل رسول الله صلی الله علیه وسلم من قبل رأسه کشیده شد آن حضرت یعنی در وقت نهادن در
قبر از جانب سر و سل در لغت کشیدن چیزے و بیرون آوردن آن بنرمی چنانچه کشیدن شمشیر و کارد و جز آن از نیام و کشیدن
از جانب سر جنازه بدو که نهاده شود جنازه در پایان قبر پس بیرون آورده شود از جانب سر و در آورده شود در قبر و معنا
معنی این است و علت نزد ما آن است که نهاده شود جنازه بجانب قبله از قبر چنانکه باشد پایان جنازه بجانب پایان قبر

ونیز مستحب است کہ دفن شود میت پایان پا در آورند کما فی شرعۃ الاسلام — رواہ الترمذی — وعنہ قال رش قبر النبی صلی اللہ
علیہ وسلم — و پاشیدہ شد از جانب سر گفت آب پاشیدہ شد قبر آن حضرت — وکان الذی رش الماء علی قبرہ بلال بن رباح
و بود آنکس کہ پاشید آب بر قبر آن حضرت بلال ابن رباح بفتح را — بقربۃ — پاشید آب با مشک — بدأ من قبل رأسہ حتی انتہی الی رجلیہ
شروع کرد از جانب سر آنحضرت تا آنکہ رسید بسوئے ہر دو پائے او — رواہ البیہقی فی دلائل النبوۃ — وعن
المطلب بن ابی وداعۃ — بفتح واو صحابی است اسلام آوردہ در روز فتح مکہ و این حدیث را از صحابی
دیگر روایت میکند از جہت عدم حضور او دران وقت — قال لما مات عثمان بن مظعون اخرج بجنازتہ فدفن — ہرگاہ
کہ مرد عثمان بن مظعون و او رضاعی آنحضرت و وے اول کسے است کہ مرد از مہاجرین بمدینہ و بیرون آوردہ شد جنازۂ او پس دفن کردہ شد
امر النبی صلی اللہ علیہ وسلم رجلا ان یاتیہ بحجر — امر کرد آن حضرت مردے را کہ بیارد او را سنگے را — فلم یستطع حملھا — پس نتوانست
آن مرد برداشتن آن حجارہ را — فقام الیہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم — پس برخاست آن حضرت و رفت بجانب آن سنگ
وحسر عن ذراعیہ — و برداشت آستینہائے خود را از ہر دو ذراع خود و بیرون آورد دستہا را از آستین حسر بحاء و سین
مہملتین بمعنی کشف کردن — قال المطلب — گفت راوی حدیث مطلب بن ابی وداعہ کہ — قال الذی یخبرنی عن رسول اللہ
گفت آن کسے کہ خبر میداد مرا از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم کانی انظر الی بیاض ذراعی رسول اللہ — گویا کہ من الآن
نگاہ میکنم بسوئے سفیدی ہر دو ذراع پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم حین حسر عنہما — ہنگامے کہ کشاد دستہا را از آستین
ثم حملہا فوضعہا عند راسہ — پس برداشت آن حجارہ را پس نہاد آن را نزد سر عثمان ابن مظعون — وقال اعلم بہا قبر اخی
گفت آنحضرت علامت میکنم و نشان میکنم باین سنگ قبر برادر خود را یعنی عثمان بن مظعون و گویند کہ بعد ازان حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم مروان بن الحکم آن سنگ را از قبر عثمان بن مظعون برداشت و بر قبر عثمان بن عفان نہاد — وادفن الیہ من
مات من اہلی — و دفن میکنم بجانب وے کسے را کہ بمیرد از اہل و عیال من و بعد از وے اول کسے کہ دفن کردہ شد ابراہیم
بن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بود و چون زینب بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فوت کرد آن حضرت فرمود الحقی بسلفنا
الصالح عثمان بن مظعون — رواہ ابو داود — وعن القاسم بن محمد قال دخلت علی عائشۃ رضی اللہ عنہا —
فقلت یا اماہ اکشفی لی عن قبر رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وصاحبیہ — روایت است از قاسم بن محمد بن ابی بکر صدیق
کہ از اکابر تابعین و افاضل علماء از فقہاء سبعہ مدینہ است گفت در آمدم بر عائشہ پس گفتم اے مادر من دور
بکشا پردہ را بہ برائے من از قبر آن حضرت و ہر دو یار وے کہ ابو بکر و عمر است رضی اللہ عنہما این قبور در حجرہ
عائشہ بود و تا آن وقت بدان را دیوار و پردہ بر در فرو ہشتہ بود و چون میخواستند کہ بزیارت مشرف شوند پردہ برداشتہ
در می آمدند — فکشفت لی عن ثلثۃ قبور لا مشرفۃ ولا لاطئۃ — پس پردہ برداشت عائشہ برائے من از سہ قبر
نہ بلند بسیار و نہ متصل بزمین و گفتہ اند کہ بلندی آنہا یک شبر بود — مبطوحۃ ببطحاء العرصۃ الحمراء — سنگ ریزہ چیدہ شدہ بود

بسنگ ریزه ہاے سرخ عرصه را بطحا ر و فراخ که درو ے سنگ ریزه ہاے خرد بود و مراد اینجا نفس سنگ ریزه ہاست و عرصه
دراصل صحن سراے و اطلاق کرده میشود بر ہر موضع فراخ بعدازان غالب آمده برجاے مخصوص که در حوالی مدینه مطهره است
رواه ابوداود - وعن البراء بن عازب - قال خرجنا مع رسول الله صلی الله علیه وسلم فی جنازة رجل من الانصار گفت
براء بن عازب که بیرون آمدیم ما با آن حضرت در جنازه مردے از انصار - فانتهینا الی القبر - پس رسیدیم ما تا قبر - ولما یلحد
لحد - و هنوز لحد کرده نشده بود آن مرده را و در لحد نهاده نشده - فجلس النبی - پس نشست پیغمبر - صلی الله علیه وسلم مستقبل
القبلة وجلسنا معه - و نشستیم ما با وے - رواه ابوداود والنسائی وابن ماجه وزاد فی آخره - و زیاده کرده است
ابن ماجه در آخر این حدیث این لفظ را - کان علی رؤسنا الطیر - گویا که بر سر ہاے ما پرندگانند از غایت خضوع و سکون
و این حدیث در فصل ثالث در باب ما یقال عند من حضره الموت هم از براء بن عازب گذشته است با زیادتیها
دیگر که در انجا مذکور است و ازین حدیث معلوم میشود که متابعت جنازه تا قبر و انتظار جلوس تا دفن سنت است - وعن عائشة
رضی الله عنها - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال کسر عظم المیت ککسره حیا - شکستن استخوان مرده ہمچو شکستن استخوان اوست
در حالت حیات ابن عبدالبر گفته است که ازینجا استفاده میگردد که میت متالم میگردد بجمیع آنچه متالم میگردد بدان حی لازم آید
که متلذذ گردد بتمام آنچه متلذذ میشود بدان زنده انتهی - رواه مالک وابوداود وابن ماجه -

الفصل الثالث

عن انس - قال شهدنا بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم تدفن و رسول الله
صلی الله علیه وسلم جالس علی القبر - گفت انس حاضر شدیم ما دختر آن حضرت را در حالیکه دفن کرده میشود و آن ام کلثوم
بود که زوجه عثمان بود و حال آنکه آن حضرت نشسته بود نزد قبر - فرایت عینیه تدمعان - پس دیدم من ہر دو چشم
آن حضرت را که اشک میریختند - فقال - پس گفت آنحضرت - هل فیکم من احد لم یقارف اللیلة - آیا ہست در میان
شما ہیچ یکے که گناہے نکرده است یا جماع نکرده است با زن امشب اقتراف و مقارفت بتقدیم قاف بر فا ہر دو بمعنی
آمده است و بر ہر دو معنی حمل کرده اند و گفته اند که اولے و ارجح معنی ثانی ست و گفته اند که عثمان درین شب یکے از
کنیزکان خود را پیش خود طلبیده بود و جماع کرده پس آن حضرت تعریض بوے کرد در منع کردن وے از نزول قبر ناخوش
داشتن آن فعل را از عثمان و گفته اند که عذر عثمان دران فعل آن بود که بیماری ام کلثوم دراز کشیده بود و گمان نداشت
عثمان که امشب فوت خواهد کرد به مفارقت شده کرد و چون آن حضرت این سخن گفت - فقال ابوطلحة انا - پس گفت
ابوطلحه انصاری که زوج مادر انس بود من جماع نکرده ام امشب - قال - گفت آنحضرت - فانزل فی قبرها - پس فرود آے تو
در قبر وے - فنزل فی قبرها - پس فرود آمد ابوطلحه در قبر ام کلثوم و شیخ در شرح خود گفته که مشکل نشود این حدیث بانچه
گفته اند که زوج و محارم اولے اند از صالحان بیگانه از جهت احتمال آنکه آن حضرت را و عثمان را عذرے بود در فرود
آمدن در قبر همچنین گفته است نووی گفته که ازین حدیث این ماخوذ میشود که اگر یکے بعید العهد از جماع بود وے اولے است

فلیفهم - رواه البخاری - وعن عمرو بن العاص قال لابنه وهو فی سیاق الموت - روایت است
از عمرو بن العاص که صحابی مشهور است گفت مر پسر خود را و حال آنکه عمرو در شروع موت و نزع روح بود...
اذا انا مت فلا تصحبنی نائحة ولا نار - وقتی که من بمیرم پس باید که همراه نشود مرا زنی نوحه گر و نه آتش عادت
اهل جاهلیت بود که آتش همراه میت میفرستادند تا برای بخور و جز آن کار آید - فاذا دفنتمونی فشنوا علی التراب شنا
پس چون دفن کنید مرا پس بریزید بر من خاک را یعنی اندک اندک اندازید و این اشارت است
بآنکه میت احساس میکند و دردناک میشود بانچه دردناک میشود بآن زنده وشنوا بضم شین و تشدید نون و شین
بشین معجمه و تشدید نون در اصل پاشیدن آب و مانند آن و کردن را تنها در ترابست استعمال کرده - ثم اقیموا حول
قبری قدر ما ینحر جزور - پس بایستید گرد گور من اندازه آنچه ذبح کرده شود شتر جزور بفتح جیم شتر کشتنی - ویقسم
لحمها - و بخش کرده شود گوشت آن - حتی استانس بکم - تا آنکه آرام گیرم بشما فی الصراح انس بسی یکتائی و آرام
یافتن - واعلم ماذا اراجع به رسل ربی - و بدانم که چه چیز باز میگردانم و جواب میگویم فرستاده های پروردگار خود را
یعنی فرشتهای که در گور می آیند و می پرسند - رواه مسلم - وعن عبد الله بن عمر - قال سمعت رسول الله
صلی الله علیه وسلم یقول اذا مات احدکم فلا تحبسوه - میگفت آن حضرت چون بمیرد یکی از شما پس در شمار نگاه ندارید
و نگاه ندارید او را در خانه - واسرعوا به الی قبره - و شتاب بسیار کنید او را بسوی قبر وی - ولیقرأ عند رأسه فاتحة البقرة
و باید که خوانده شود نزد سر وی یعنی بعد از دفن اول سورۂ بقره که از الم تا هم المفلحون است - وعند رجلیه بخاتمة البقرة
و نزد پایهای وی خاتمۂ بقره که از آمن الرسول تا آخر سوره است و در آثار قرائت فاتحة الکتاب و معوذتین و
قل هو الله احد و گردانیدن ثواب برای اهل مقابر آمده است و اختلاف کرده اند در گردانیدن ثواب قرآن
برای میت و وصول ثواب آن بوی و صحیح وصول است شیخ عبد الله یافعی در روض الریاحین آورده که شیخ
عز الدین عبد السلام را در خواب دیدند که گفت که ما در دنیا حکم کرده بودیم که ثواب قرآن بمیت نمیرسد درینجا بخلاف
آن ظاهر شد و دریافتم که میرسد و مکروه نیست قرائت قرآن بر قبر وهو الصحیح ذکره الشیخ ابن الهمام - رواه البیهقی فی
شعب الایمان - روایت کرد این حدیث را بیهقی بطریق رفع در شعب الایمان - وقال والصحیح انه موقوف علیه...
و صحیح آن است که موقوف است بر عبد الله بن عمر و قول اوست - وعن ابن ابی ملیکة بضم میم و فتح لام و سکون
تحتانیه از مشاهیر تابعین است و قاضی مکه بود در عهد عبد الله بن الزبیر - قال - گفت - لما توفی عبد الرحمن بن ابی بکر
بالحبشی وهو موضع - هرگاه که وفات یافت عبد الرحمن بن ابی بکر صدیق که از صحابه است در حبشی بضم حا و سکون موحده
و شین معجمه و یای مشدده موضعی است در اسفل مکه قریب بوی و بعض گفته اند بریک برید - فحمل الی مکة - پس برداشته
و آورده شد بسوی مکه فدفن بها پس دفن کرده شد بمکه در معلا - فلما قدمت عائشة اتت قبر عبد الرحمن ابن ابی بکر پس

هرگاه که قدوم آورد عائشه یکه برای حج آمد قبر عبد الرحمن بن ابی بکر را و وی برادر عائشه بود مادر ایشان ام رومان بود
فقالت - پس گفت عائشه و خواند این دو بیت را که متمم بن نویره راست در مرثیه برادر خود مالک بن نویره در وقتی که کشته
او را خالد بن ولید در خلافت ابی بکر صدیق بجهت قول او عن النبی صاحبکم شعر وکنا کندمانی جذیمة حقبة من الدهر جذیمة
بجیم مفتوحه و کسر ذال معجمه چنانکه در نسخ مقرو تصحیح کرده اند و بضم جیم و فتح ذال چنانکه در صحاح گفته نام پادشاهی که
عراق داشتند و جزیره عرب را نیز با آن ضم کرده بود و این پادشاه دو ندیم داشت مالک و عقیل که تا مدت چهل سال ندیم و جلیس
وی بودند و ایشان را الفرقدان گفتندی و در قتل ایشان قصه عجیبه طویله است که در شرح مقامات حریری مذکور است
و حقبه بکسر حا و سکون قاف مدتی از زمان و بضم هشتاد سال یا بیشتر و دهر و در صراح گفته حقبه بکسر سالها و حقب
بضم و بضمتین هشتاد سال یا بیشتر چنانچه در قول سبحانه او امضی حقبا و قوله تعالی لابثین فیها احقابا گویند بوده ایم مانند
دو ندیم جذیمه که جدا نبودند از یکدیگر مدتها از روزگار - حتی قیل لن یتصدعا - تا آنکه گفته شد هرگز متفرق نخواهند شد
فلما تفرقنا کانی ومالکا - پس هرگاه جدا افتادیم گویا که من و مالک - لطول اجتماع لم نبت لیلة معا - بعد از درازی اجتماع
و اتصال شب نکرده بودیم با یکدیگر و لام بمعنی بعد یا مع است این دو بیت را عائشه خواند - ثم قالت -
پس گفت - والله لو حضرتک ما دفنت الا حیث مت - بخدا سوگند اگر حاضر می بودم من دفن کرده نمی شدی تو مگر آنجا
که مرده بودی زیرا که عدم نقل از مکان موت سنت و افضل است - ولو شهدتک ما زرتک - و اگر حاضر
می شدم من ترا در وقت فوت تو زیارت نمی کردم ترا زیرا که زیارت امری واجب نیست با آنکه امهات المؤمنین
حکم معتکفات دارند که باید ملازم مساکن و بیوت خود باشند و جز در مهم ضروری و حاجت مانند حج و غیره
نبرآیند با وجود آنکه ظاهر حدیث نهی نساست از زیارت اگرچه اول منسوخ بسیار نزد و نقل تو از مکان موت
نیز نزد من مکروه است و لیکن چون لقای تو نزد موت تو شد زیارت قبر تو کردم تا قائم مقام لقا
باشد و الا اولی ترک زیارت بود مرا - رواه الترمذی - وعن ابی رافع - قال سل رسول الله
صلی الله علیه وسلم سعدا - کشید آن حضرت سعد بن معاذ را یعنی از جنازه او در آورد و در قبر - ورش علی قبره
ماء - و پاشید بر قبر وی آب را و فرمودند بجهت تکریم وی و اظهار شتابی بحال وی - رواه ابن ماجه -
وعن ابی هریرة - ان رسول الله صلی الله علیه وسلم صلی علی جنازة ثم اتی القبر فحثی علیه من قبل
راسه ثلثا - روایت است از ابی هریره که آن حضرت نماز گزارد بر جنازه پس آمد قبر را پس انداخت بر وی خاک
بهر دو دست از جانب سر وی سه بار - رواه ابن ماجه - وعن عمرو بن حزم - بفتح حای مهمله و سکون
زا صحابی است و پانزده ساله بود که ایمان آورد در عام خندق و هفده ساله بود که آن حضرت او را عامل یمن بر نجران
فرستاد - وقال راٰنی النبی صلی الله علیه وسلم متکئا علی قبر گفت دید مرا آن حضرت تکیه زننده بر قبری - فقال -

پس گفت آن حضرت لا تؤذ صاحب ہذا القبر۔ آزار مکن صاحب این قبر را۔ او لا تؤذہ شک راوی ست کہ لا تؤذ
صاحب ہذا القبر گفت یا لا تؤذہ گفت وبجاے صاحب ہذا القبر ضمیر آورد وشاید کہ مراد آن ست کہ روح وے ناخوش میدارد
ورا خوش نمی آید تکیہ کردن بر قبر وے از جہت تضمن وے اہانت واستخفاف را بوے واللہ اعلم۔ رواہ احمد

باب البکاء علی المیت

گریستن بر مردہ بے نوحہ وبلند کردن آواز لا باس بہ است ومکروہ است
نوحہ وجزع وستایش کردن میت را بافراط بشبیہ محال چنانکہ عادت جاہلیت است اما اصل ثنا وذکر محاسن نہ بر وجہ نوحہ
مکروہ نیست ومکروہ است تجدید مصائب زیادہ بر سہ روز و بر سر مقابر ومستحب است تعزیت بیش از دفن وبعد
از وے تا سہ روز ومعنی تعزیت صبر فرمودن مصیبت زدہ را وعزا یعنی صبر است ومکروہ است نشستن بر در
خانہ وبعض مشایخ مکروہ نیست نشستن براے ماتم سہ روز است وزیادہ بر آن مکروہ است وبعض تا ہفت روز
گفتہ اند واز عطاے خراسانی کہ از تابعین ست منقول ست کہ گفت چون آدم علیہ السلام مرد تمامہ خلایق تا ہفت روز بر وے
گریستند وبسیارے از متاخرین گفتہ اند کہ مکروہ ست اجتماع صاحب میت ومکروہ است کہ نشینند بر در خانہ خود ومردم جمع شوند
وتعزیت نمایند بلکہ ہر گاہ از دفن فارغ شوند بدیگر متفرق شوند وصاحب میت باید کہ بکار خود مشغول گردد ومردم نیز بکار
خود مشغول شوند وتعزیت زیادہ بر یکبار نباید کرد وبعض مشایخ تجار گفتہ اند تعزیت حاضر سہ روز ست وتعزیت غائب یکبار
وبعض گفتہ اند کہ باک نیست نشستن تا سہ روز در خانہ یا در مسجد کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بعد از شنیدن خبر قتل جعفر
بن ابی طالب وزید بن حارثہ وعبد اللہ بن رواحہ در مسجد نشست ومردم می آمدند وانچہ مردم درین زمان اختلاف کنند ہمہ بدعت
وشنیع وناشروع ست واگر مرثیہ گوید بزرگی مصیبت یا صفت مصیبت ترا رسید بعض گفتہ اند کہ کفر است وبعض گویند
کہ کفر نیست ولیکن خطاے عظیم است وبعض نوحہ سخن ازان دادہ اند واگر گوید یا ہیچ جان از جان او بکاست ورجان تو زیادہ
باد ہم کفر ست واگر گوید عمر تو زیادہ باد این نیز خطا وجہل ست ذکرہ ہکذا فی مطالب المؤمنین

الفصل الاول — عن انس۔ قال دخلنا مع رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی ابی سیف القین
گفت انس در آمدیم ما ہمراہ آن حضرت بر ابی سیف آہنگر۔ وکان ظئرا لابراہیم۔ وبود وے دایہ یعنی شوہر دایہ
ابراہیم بن رسول اللہ ومرضعہ وے ونام وے براء بن اوس بود ونام زوجہ او خولہ بنت المنذر ومعنی ظئر لغۃ
مہربانی کنندہ بر فرزند دیگرے۔ فاخذ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابراہیم فقبلہ وشمہ۔ پس گرفت آنحضرت ابراہیم را
پس بوسہ داد او را وبوے کرد او را۔ ثم دخلنا علیہ بعد ذلک۔ پس در آمدیم ما بر وے بعد ازان یعنی ہمراہ آنحضرت۔ و
ابراہیم یجود بنفسہ۔ وحال آنکہ ابراہیم جود وعطا میکرد جان خود یعنی نزدیک بود کہ جان دہد ابراہیم رضی اللہ عنہ ودو سالہ
وبعض گفتہ اند شانزدہ ماہہ وہشت روزہ ودر روایتے یکسالہ ودہ ماہہ وشش روزہ بود وبالجملہ در مدت رضاع بود
کہ از عالم رحلت کرد۔ فجعلت عینا رسول اللہ۔ پس شد ہر دو چشم پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم تذرفان۔ کہ روان اشک

اشکہا از ان۔ ذرفت بذال معجمہ و راء و فا رفتن اشک از چشم۔ فقال لہ۔ پس گفت مر آن حضرت را عبد الرحمن بن عوف۔ وانت
و تو گریہ میکنی و اشک میریزی با این معرفت و جلالت شان۔ یا رسول اللہ فقال۔ پس گفت آن حضرت۔ یا ابن عوف
انہا رحمۃ۔ ای پسر عوف این اشکہا اثر رحمت و رقت ست بر مقبوض بمشاہدۂ حال وے کہ مبتلا است بشدت باآنکہ
ضعف بنیت نہ از جہت جزع و بے صبری و ناشکیبائی ست چنانچہ تو خیال کردہ۔ ثم اتبعہا باخری۔ پس در پے
در گردانید آن اشکہا را باشکہاے دیگر یا این کلمہ را بکلمہ دیگر فقال۔ پس گفت۔ ان العین تدمع والقلب یحزن۔
بدرستیکہ چشم اشک میریزد و دل اندوہگین میگردد۔ ولا نقول الا ما یرضی ربنا۔ و نمیگوئیم مگر آنچہ خوشنود سازد پروردگار ما
وانا بفراقک یا ابراہیم لمحزونون۔ و بدرستیکہ ما بجدائی تو ای ابراہیم ہر آئینہ اندوہگین ایم۔ متفق علیہ۔ تحقیق درین مقام
آن است کہ کمال آن حضرت کمال بشری ست علی الاطلاق کہ شامل تمامہ لطائف و قواے ظاہرہ و باطنہ است چنانچہ
لائق بحال بشر است کہ جامع صفات روح و نفس و طبیعت است بخلاف حال ملائکہ و بود آن حضرت کہ می داد
ہر چیز را حق وے و ظاہر میشد از وے آثار تمامہ حواس و قوی پس آنچہ مقدور بود صادر میشد بقدرت و اختیار و آنچہ
مقدور نبود صادر میشد بحکم طبیعت و اضطرار و اگر این چنین نباشد نقصان لازم آید و نیز موافق حق و حکمت ست و این
دلیل سلامت حواس و قوی ست پس مر آن حضرت را در ہر مرتبہ تمام و کمال ست و این یکی از وجوہ وجود سکرات موت
در حق وے صلی اللہ علیہ وسلم۔ محققین صوفیہ گفتہ اند کہ تمامہ لطائف از طبیعت و نفس و قلب و روح و سر در
ارباب تمکین جدا جدا بے مزج و خلط میان این لطائف در عمل و کار خود اند و آثار و نتائج ہر یکے بران مترتب و صادر
سر بذات حق تعالی و تقدس متصل و روح در محبت وے تعالی مستغرق و قلب بذکر وے مشغول و نفس بخدمت وے
مائل و طبیعت بحظوظ کہ سبب قوام بدن است اخذ و ہمہ مطیع و منقاد حق اند در آنچہ پیدا شدہ اند براے آن۔ واللہ اعلم
وعن اسامۃ بن زید۔ قال ارسلت ابنۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم الیہ۔ گفت اسامہ بن زید کہ فرستاد دختر آنحضرت
کہ زینب زوجہ ابی العاص بن الربیع بود کسے را بسوے آن حضرت۔ ان ابنا لی قبض۔ کہ پسرے ست مرا کہ در حالت
نزع است و نزدیک ست کہ قبض روح وے کردہ شود۔ فائتنا۔ پس بیا مارا و پرسش حال ما کن و بفریاد ما رس ببین
کہ چہ حال داریم۔ فارسل یقرئ السلام ویقول۔ پس فرستاد آن حضرت کسے را بسوے وے در حالتیکہ میخوانانید
سلام را و میگوید آن حضرت۔ ان للہ ما اخذ ولہ ما اعطی۔ بدرستیکہ مر خدا راست چیزے کہ گرفت و مر او راست چیزے
کہ داد۔ وکل عندہ باجل مسمی۔ و ہمہ نزد او بمدت معین ست و حیات آن پسر تا این مدت مقدر بود۔ فلتصبر ولتحتسب
پس باید کہ صبر کند و طالب ثواب وے گردد۔ فارسلت الیہ تقسم علیہ لیاتینہا۔ پس باز فرستاد زینب کسے را بسوے
آنحضرت در حالتیکہ سوگند میخورد بروے کہ البتہ بیاید آن حضرت او را۔ فقام ومعہ۔ پس برخاست آنحضرت و حال آنکہ
با وے بود سعد بن عبادۃ ومعاذ بن جبل وابی بن کعب وزید بن ثابت ورجال۔ و مردان دیگر از صحابہ۔ فرفع الی رسول اللہ

پس برداشته آورده شد بسوی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم الصبی - آن کودک که جان میداد - ونفسه تتقعقع - وجان آنکه جان وی حرکت میکرد و وی لرزید و قعقعه حکایت آواز سلاح و آواز دندان از جهت سختی واقع شدن و رکس و جنبانیدن چیزی خشک باواز چنانکه فی القاموس و در صراح گفته آواز سلاح و قرطاس و رزین - ففاضت عیناه - پس اشک بسیار ریخته هر دو چشم آن حضرت - فقال سعد - پس گفت سعد بن ابی وقاص - یا رسول الله ماهذا چیست این گریستن از تو واشک ریختن که تو بان قرینت وبکمال حال میگریی - فقال - پس گفت آن حضرت - هذه رحمة جعلها الله فی قلوب عباده این اثر مهربانی و رحمت ست که گردانیده و نهاده است آن را خدای تعالی در دلهای بندگان خود - فانما یرحم الله من عباده الرحماء - پس رحمت و مهربانی میکند الله تعالی از بندگان خود بر رحمت کنندگان و مهربانان را متفق علیه - وعن عبدالله بن عمر رضی الله عنهما - قال اشتکی سعد بن عبادة شکوی له - گفت ابن عمر بیمار شد سعد بن عباده بیماری که مر او را بود و تشخص نسبت کرد وی که چه بیماری بود - فاتاه النبی - پس آمد او را پیغمبر صلی الله علیه وسلم یعوده - در حالیکه عیادت میکند آنحضرت او را - مع عبدالرحمن بن عوف وسعد ابن ابی وقاص وعبدالله بن مسعود فلما دخل علیه پس هرگاه که در آمد آن حضرت بر سعد بن عباده - وجده فی غاشیته - یافت او را در حادثه که پوشیده واحاطه کرده بود او را کنایت از شدت مرض واندوه و درد ست و غاشیه کار سخت و دشوار که احاطه کند و در گیرد مرد را از مرض و غیره و از این جهت قیامت را غاشیه گفته اند و در صراح گفته غاشیه قیامت و درد و بیماری شکم و بعض گفته اند که او لیغا شیه در حدیث جماعه اهل بیت که احاطه کرده بودند او را وگرد وی نشسته - فقال - پس گفت آنحضرت بمشاهده سختی حال وی بطریق استفهام - قد قضی - بتحقیق بسر رسیده شد و پرداخته شد کار حیات وی و بلفظ معلوم نیز روایت کرده شده است چنانکه در کریمه وقضی نحبه است یعنی تمام کرد مدت حیات خود را - قالوا - گفتند - لا - نمرده است - یا رسول الله - وموت سعد بن عباده بعد از آن حضرت ست و در خلافت عمر یا در خلافت ابی بکر رضی الله عنهما - فبکی النبی - پس بگریست پیغمبر - صلی الله علیه وسلم فلما رای القوم بکاء النبی - پس هرگاه که دیدند آن گروه گریه پیغمبر را صلی الله علیه وسلم بکوا - بگریستند ایشان نیز - فقال - پس گفت آنحضرت - الا تسمعون ان الله لا یعذب بدمع العین - آیا نمی شنوید یعنی بشنوید از احکام شرعی که خدای تعالی عذاب نمیکند باشک چشم - ولا بحزن القلب - ونه باندوه دل - ولکن یعذب بهذا - ولیکن عذاب میکند بفعل این - واشار الی لسانه - واشارت کرد بلفظ هذا بسوی زبان خود - او یرحم - یا رحم میکند باین یعنی عذاب الهی و رحمت وی هم مترتب بر فعل زبان میگردد و اگر نوحه کرد و درین باب سخنی ناشایسته گفت مستحق عذاب گردد و اگر حمد خدا گفت و ترجیع کرد مستوجب رحمت و ثواب شود وان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه - و بدرستی که مرده عذاب کرده میشود بگریستن کسان وی بر وی تحقیق این در شرح حدیث عائشه بیاید - متفق علیه - وعن عبدالله بن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لیس منا من ضرب الخدود وشق الجیوب ودعی بدعوی الجاهلیة - نیست از اهل طریقه ما کسی که بزند رخساره ها را [illegible]

گریبانها و بخوانند بخواندن جاهلیت چنانکه نوحه و دعا بویل و ثبور. متفق علیه — وعن ابی بردة بضم با و سکون را پسر
ابوموسی اشعری ست از تابعین — قال اغمی علی ابی موسی — گفت بیهوش شد ابوموسی که پدر او ست و غمی بفتح و قصر
بیهوشی و اغما بیهوش گردانیدن و غشی و علیه بمعنی بیهوشی استعمال کرده میشود بلفظ مجهول — فاقبلت امرأته ام عبد الله تصیح برنة
پس پیش آمد زن وی که کنیت او ام عبد الله بود در حالتی که آواز میکند بکا و برنة بفتح را و تشدید نون آواز
بگریه که در وی ترجیع است یعنی گردانیدن آواز در حلق — ثم افاق — پس بهوش آمد — فقال الم تعلمی — پس گفت ابوموسی
مرزن را آیا نمیدانی تو — وکان یحدثها ان رسول الله — و بود ابوموسی که حدیث میکرد و خبر میداد آن زن را که پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم قال — گفته است — انا بری ممن حلق وصلق وخرق — من بیزارم از کسیکه بتراشد موی سر را
یعنی در مصیبت و بلند کند آواز خود را بگریه و پاره کند گریبان را. متفق علیه ولفظه لمسلم — وعن ابی مالک الاشعری
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم اربع فی امتی من امر الجاهلیة لا یترکونهن — چهار خصلت اند در امت من از کار جاهلیت
که نمیگذارند آنها را — الفخر فی الاحساب — یکی نازیدن و مدح کردن نفس در حسبها و حسب آنچه بشمار در آید از [illegible]
خصال و شرف و مجد که در وی و پدران او ست — والطعن فی الانساب — دوم طعن کردن و عیب کردن در نسبهای
مردم چنانچه فخر و تمدح بنسب خود میکنند و حاصل این هر دو خصلت تعظیم نفس و تحقیر مردم است و هر دو منهی اند هم است
گر باسلام و کفر — والاستسقاء بالنجوم — و طلب آب باران کردن بستاره ها یعنی توقع امطار نزد وقوع نجوم
در منازل خود چنانکه گویند وقتیکه کوکب در فلان منزل بیاید باران شود چنانکه در حدیث دیگر آمده است مطرنا بنوء کذا
و این منع و زجر ست از تمسک بقواعد نجوم و اعتقاد و احکام آن — والنیاحة — چهارم نوحه کردن بر مرده — وقال — گفت
آن حضرت — النائحة اذا لم تتب قبل موتها تقام یوم القیمة — زن نوحه کننده چون توبه نکند پیش از مرگ خود یعنی از عالم [illegible]
ایستاده کرده میشود روز قیامت یعنی در موقف یا بر انگیخته میشود — وعلیها سربال من قطران — و حال آنکه بر آن زن پیراهنی باشد
از قطران. قطران بفتح قاف و کسر طا و سکون نیز آبه روغنی ست که [illegible] میشود از درختی که معروف است [illegible]
پخته میشود و سوخته میشود و چیزی طلا کرده میشود بدان شتران گرگین [illegible] سریع در اشتعال نار و احتراق — ودرع من جرب
و پیراهنی است پیراهن از جرب و جرب بفتح جیم و را که نام [illegible] مشهور که آن را گر گویند و درع پیراهن زن و مثل پیراهن
خواه از زن یا مرد یعنی مسلط گردانیده میشود بر تن وی که خارش [illegible] طلا میکنند بقطران تا زیادتی گرمی والم
و سوزش و بعض در بیان مناسبت عمل نیاحت و جزای آن جرب گفته اند که چون نایحه خراش میکرد روی را و
پاره میکرد جامه را ابتلا کرده شد بچیزیکه صبر نمیتوان کرد بر آن بخراشیدن و پاره کردن و نیز خراش میکرد پستان
فتنه انگیز خود بود [illegible] مصیبت زدگان را و جراحت میکرد در دلهای ایشان را پس عقاب کرده شود بانچه مناسب
آن باشد والله اعلم. رواه مسلم — وعن انس — قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بامرأة تبکی عند قبر — روایت

از انس گفت گذشت آن حضرت بزنے کہ گریہ میکرد نزد گورے ۔ فقال ۔ پس گفت آنحضرت بآن زن ۔ اتقی اللہ واصبری
پرہیز کن اے زن از ناخوشنودی خدا و شکیبائی کن ۔ قالت ۔ گفت آن زن بآنحضرت ۔ الیک عنی فانک لم تصب
بمصیبتی ۔ یکسو شو از من چرا کہ تو مصیبت زدہ نشدہ بمصیبت من ۔ ولم تعرفہ ۔ ونشناخت آن زن آنحضرت را
فقیل لہا انہ النبی ۔ پس گفتہ شد مر آن زن را کہ این کہ سخن گفت پیغمبر بود ۔ صلی اللہ علیہ وسلم فاتت باب النبی ۔ پس
آمد آن زن بدر پیغمبر ۔ صلی اللہ علیہ وسلم فلم تجد عندہ بوابین ۔ پس نیافت آن زن نزد آن حضرت دربانان را
چنانکہ بر در ملوک و امرا می باشند و مانع میشوند از در آمدن گویا در نفس خود خوفے و ہیبتے یافتہ بود و گمان بردہ
کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم مثل ملوک و سلاطین خواہد بود و در اجلال در آمدن بروے نخواہد شد تا در آید و عذر
خواہد ۔ فقالت لم اعرفک ۔ پس گفت آن زن و عذرخواہی نمود کہ من نشناختم ترا کہ تو پیغمبر خدائی تا امتثال امر تو میکردم
و صبر اختیار می نمودم ۔ فقال ۔ پس گفت آن حضرت ۔ انما الصبر عند الصدمۃ الاولی ۔ معتبر و محمود نیست صبر مگر
نزدیک کوفتن نخستین کہ اول زمان مصیبت رسیدن و کوفتن اوست و بعد از گذشتن آن وقت خود بخود
صبر پیدا شود و صدم چیزے سخت را بچیزے سخت زدن چنانکہ زدن مصیبت کہ زدن سخت است بر دل کہ وے نیز
سخت است و در تحمل شدائد و بلایا یعنی صبر نیز وے ہمی شکند آن را و صدمہ بمعنی رسیدن او ہے نیز آید چنانکہ
رسیدن بلا و این معنی اظہر است ولیکن معنی اول ابلغ است ۔ متفق علیہ ۔ وعن ابی ہریرۃ ۔ قال قال
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا یموت لمسلم ثلثۃ من الولد فیلج النار ۔ نمی میرد مر مسلمانے را سہ کس از فرزندان پس در آید آتش
دوزخ را ۔ الا تحلۃ القسم ۔ مگر برائے حلال گردانیدن و کشادن سوگند کہ حق سبحانہ تعالے در قرآن مجید در وارد شدن
بندگان آتش را یاد کردہ و فرمودہ کہ ۔ وان منکم الا واردہا ۔ و ہیچ یکے از شما نیست مگر آنکہ در آید دوزخ را اگرچہ
در آن باشد مثل برق جہندہ و باد پرندہ و عرب میگوید کہ کردم این کار بمثابت تحلۃ القسم یعنی ہمان قدر کردم کہ بدو
از عہدہ سوگند بر آیم و در وے او ست فضل کہ یکبار در آن لحظہ کند کفایت دارد پس ہر کہ سہ فرزند از وے مرد
در دوزخ نمی در آید مگر ہمان قدر کہ سوگند راست گردد ۔ متفق علیہ ۔ وعنہ ۔ قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم لنسوۃ من الانصار ۔ و ہم از ابی ہریرہ است گفت گفت آن حضرت مر جماعت زنان را از قبیلہ انصار
لا یموت لاحداکن ثلثۃ من الولد فتحتسبہ ۔ نمی میرد مر یکے از شما را سہ کس از اولاد پس صبر کند و طلب ثواب دارد ۔
الا دخلت الجنۃ ۔ مگر آنکہ در آید بہشت را ۔ فقالت امرأۃ منہن او اثنان ۔ پس گفت زنے از میان این زنان یا دو
کس را بمیرد ۔ یا رسول اللہ ۔ یعنی بفرما کہ سہ کس بمیرد یا دو کس مخصوص بسہ کس مدار ۔ قال ۔ گفت آنحضرت ۔
او اثنان یا دو کس بمیرد و این احتمال دارد کہ این ساعت وحی فرود آمدہ باشد بتوجہ آن حضرت بدرگاہ حق تعالی
حق یا آن حضرت وا کردہ باشد و بموقف اجابت رسیدہ ۔ رواہ مسلم و فی روایۃ لہما ۔ و در روایتے مر بخاری

که فرود می آید از آن در رزق هر روز وے و میرسد بمستقر ارزاق از زمین - فاذا مات بکیا علیه - پس چون می میرد
مرد مسلمان می گریند آن هر دو در بر وے بحقیقت یا مراد گریه اهل آنهاست از ملائکه وظاهر آیت وحدیث ومعنی حقیقت
والله اعلم اما بکاے باب صعود از جهت آنکه منشرف میشد بدان وگریه در رزق بسبب آنکه رزق عون بود بر عمل صالح
پس هر دو میگریند بجهت حرمان ازین سعادت وفقدان این نعمت - فذلک قوله تعالیٰ پس این گریه در صعود و رزق
بر مومن مراد است بقول حق تعالیٰ که از کافران نفی کرده است و فرموده فما بکت علیهم السماء والارض پس نه گریست
بر ایشان آسمان وزمین این در شان کافران است و در مقابل آن برجهت بکا ے آسمان وزمین بر مسلمانان مفهوم میگردد واگر
گفته شود که در صعود ودر رزق هر دو در آسمان اند پس گریه زمین از چیست وازکجاست جوابش آنکه رزق از آسمان بر
زمین میرسد پس آن مقام که محل وصول ارزاق ست می گرید چنانکه در ترجمه اشارت بدان کردیم - رواه الترمذی -

وعن ابن عباس - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من کان له فرطان من امتی ادخله الله بهما
الجنة - کسے که باشد او را دو فرط از امت من می درآرد او را خدا ے تعالیٰ بسبب آن دو فرط درجه ے بهشت
ولیشفعا نخست ایشان در بهشت فرط بفتحتین پیش رونده باشد خبر از برا ے اصلاح حوض ودلو با چیزی رونده از
قافله تا تیار سازد آب را ومنزل را وانچه محتاج اند بدان در منزل ومراد اینجا فرزند کسے که بمیرد وگویا پیشتر میرود وکار
او را دران جهان در بهشت اماده میگرداند - فقالت - پس گفت عائشه رضی الله عنها - فمن کان له فرط من امتک -
پس کسے که باشد مر او را یک فرط از امت تو یعنی یک فرزند از عالم رفته باشد پس او را چه حال است وشما این بشارت را
بر دو فرط داده اید - قال ومن کان له فرط - گفت آن حضرت پس کسے که باشد او را یک فرط نیز می درآرد او را در بهشت
ما و گفتیم زیرا که اول حکم همچنین بود باز درخواست کردیم رحمت واسع شد پیدا نیز حکم شد یا وقت ادای توفیق داده شده
بخیرات وحرص بتعلیم شرائع واحکام وسوال از آن نه دست بعائشه وتشریف است مر او را باین لقب جامع فضائل وکمالات
وعائشه را در حضرت وے صلی الله علیه وسلم راه سوال وعلم ومنشرائع بود که هیچ یکے از ازواج مطهره را نبود وچون آنحضرت
او را بدین صفت بوصف کرد و بدین فعل ترغیب نمود زیاده کرد در سوال باظهار تحسر تاسف بر فوت این نعمت که وجود فرط است
از وے رضی الله عنها - فقالت - پس گفت عائشه - فمن لم یکن له فرط من امتک - پس کسے که نباشد برا ے او فرطے
از امت تو چه کار کند - قال - گفت آنحضرت - فانا فرط امتی - پس من فرط امت خودم که پیشتر میروم وکارسازی ایشان
در آنجهان میکنم واین جزاء وثواب ایشان را که بمرون فرزند است بجهت درد ومصیبت است که بایشان میرسد - لن یصابوا
بمثلی - هرگز مصیبت زده نمیشوند ایشان بمانند مصیبت موت من زیرا که من محبوب ترم نزد ایشان از پدران وپسران واز
هر چه تعلق دارند بدان - رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب - وعن ابی موسیٰ الاشعری - قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم اذا مات ولد العبد قال الله تعالیٰ لملائکته - چون می میرد فرزند بنده میگوید خدا ے تعالیٰ مر فرشتگان خود را

دل پسران ایشان. قبضتم ولد عبدی - قبض کردید شما روح فرزند بنده مرا. قبضتم ثمرة فؤاده - قبض کردید میوه دل او را پس می‌گوید فرشتگان آرے
قبض کردیم پس مهربانی میکند و سے تعالے بنده خود. فیقولون نعم - پس میگوید پروردگار. فیقول قبضتم ثمرة فؤاده - قبض
کردید میوه دل او را و حاصل عمر و زندگانی او را. فیقولون نعم - پس میگویند آرے کردیم. فیقول - پس میگوید الله
تعالے ماذا قال عبدی - چه چیز گفت بنده من در وقت قبض روح فرزند وے. فیقولون - پس میگویند فرشتگان
حمدک واسترجع - حمد گفت و استرجاع کرد یعنی گفت انا لله وانا الیه راجعون. فیقول الله - پس میگوید الله تعالے
ابنوا لعبدی بیتا فی الجنة - بنا کنید برائے بنده من خانه در بهشت که چون در این جهان پسر وے [illegible] گم
شده است در آن جهان بعوض وے در بهشت خانه [illegible] آن شاد گردد و چون بهر ولد فرزند خانه بهشت و بصبر و حمد
شده است خانه به نام او در بهشت بنا کنید بنام حمد که صفت جلال و جمال او است. الله تعالی و تقدس [illegible]
و پاکی تنزیه بیت الحمد که خانه ستایش [illegible] است که این نامیدن به آن اضافت [illegible]
عظیم بود و بنام آن شیخ [illegible] قرآن و حدیث اکثر [illegible] دانش ملائکه و بهشت
آن خانه بیت الحمد نامیده به اضافت آن خانه [illegible] روایت کرده. رواه احمد
والترمذی - وعن عبد الله بن مسعود - قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من عزی مصابا فله مثل اجره -
کسیکه تعزیت کند و تسلی دهد مصیبت زده را پس مر او راست مثل ثواب مصیبت زده و صبر آن. رواه الترمذی
وابن ماجه. وقال الترمذی هذا حدیث غریب لا نعرفه مرفوعا الا من حدیث علی بن عاصم الراوی - و گفت ترمذی این حدیث
غریب است نمی‌شناسیم آن را مرفوع مگر از حدیث علی بن عاصم که راوی این حدیث است و دیگران نسبت کرده اند او را
و بعضی روایت کرده اند. قال ورواه بعضهم عن محمد بن سوقة بهذا الاسناد موقوفا - گفت ترمذی و روایت کرده اند
آن را بعضی محدثین از محمد ابن سوقه بفتح سین و سکون واو و بقاف بهمین اسناد موقوف بر عبد الله بن مسعود
گفته اند که این حدیث موقوف است و مرفوع نیست - وعن ابی برزة روایت است از ابی برزه بفتح موحده و سکون راء و زا
اسلمی که از صحابه است [illegible] همراه آن حضرت در غزوه بود - قال قال رسول الله - گفت گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
من عزی ثکلی کسی بردا فی الجنة - کسیکه تعزیت کند زنی را که فرزندش مرده باشد پوشانیده شود مر او را چادرے در بهشت و ثکلی بفتح ثاء مثلثه
و سکون کاف زنی است که فرزندش مرده و ثاکل مرد و زنی گفته اند که ثکل بضم ثاء مرگ فرزند است یا والد و مرد را ثاکل و ثکلان
گویند و زن را ثکلی و ثاکله و ثکلانه قلیل است و برد بضم نوع جامه مخطط و آن معروف است - رواه الترمذی وقال هذا حدیث
غریب - وعن عبد الله بن جعفر - قال لما جاء نعی جعفر - روایت است از عبد الله بن جعفر بن ابی طالب گفت
هرگاه که آمد خبر مرگ جعفر که در غزوه موته شهید شده و نعی بفتح نون و سکون عین خبر مرگ و نعی بفتح نون و کسر عین و تشدید یا
نیز روایت شده بمعنی خبر مرگ رساننده و اول ظاهر تر است - قال النبی - گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم اصنعوا لآل جعفر طعاما

بسازید برائے اہل جعفر طعامے را فقد اتاہم ما یشغلہم - پس تحقیق آمده است ایشان را چیزے کہ باز میدارد ایشان را
از طعام ساختن کہ خبر موت او باشد - رواه الترمذی و ابوداؤد و ابن ماجہ - و درین حدیث دلیل است برانکہ مستحب است
خویشان و ہمسایگان و دوستان را تہیہ طعام مر اہل میت را و بعضی گفتہ اند کہ فرستادن طعام برائے اہل میت روز اول
غیر مکروه است از جہت شغل تجہیز میت و در روز دوم مکروه است اگر زنان نوحہ گر جمع شوند زیراکہ این اعانت ست بر اثم
و عدوان و استحسان کرده اند در اکل غیر اہل میت آن طعام را و ابوالقاسم گفتہ کہ باک نیست مر کسے را کہ مشغول
بجنازه است کذا فی مطالب المؤمنین

الفصل الثالث

عن المغیرة ابن شعبة - قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یقول من نیح علیہ فانہ یعذب بما نیح علیہ یوم القیمة - گفت مغیره شنیدم آن حضرت را کہ میگفت کسے کہ نوحہ کرده شود برو
پس بدرستیکہ آن کس عذاب کرده میشود بچیزے کہ نوحہ کرده میشود برو روز قیامت و وارد چیزے کہ نوحہ کرده میشود
بروے آن سخنے است کہ میگویند آن را ناحیہ برائے میت و گفتہ میشود بروے بطریق استہزاء و تحقیر چنانکہ در حدیث
نعمان بن بشیر بیاید کہ با او وے را میگفتند مگر نفس خود را متصف بآن صفات و راضی بود بآن پس حال از جرح و توبیخ باشد
متفق علیہ - وعن عمرة بفتح عین مہملہ و سکون میم بنت عبد الرحمن - انہا قالت سمعت عائشة
رضی اللہ عنہا - روایت است از عمره بنت عبد الرحمن بن سعد بن زرارة کہ صحابیہ است و در کنار عائشہ ام المؤمنین
پرورده شده و روایت میکند احادیث عائشہ را بسیار کہ وے گفت شنیدم عائشہ را - وذکر لہا ان عبد اللہ بن عمر
یقول ان المیت لیعذب ببکاء الحی علیہ - و حال آنکہ ذکر کرده شد مر عائشہ کہ عبد اللہ بن عمر میگوید کہ میت عذاب کرده میشود
بگریستن زنده بروے - تقول - میگفت عائشہ - یغفر اللہ لابی عبد الرحمن - بیامرزد خدائے تعالے مر ابی عبد الرحمن را
کنیت ابن عمر است و این کلمہ ایست کہ میگویند کسے سخنے گفتہ و خطا کرده میگویند کہ خدا او را رحمت کند و بیامرزد یا
میگوید - اما انہ لم یکذب - آگاه باشید بدرستیکہ وے یعنی ابن عمر دروغ نگفتہ است و چون گوید ایشان وے
اعلی و ارفع است ازان - ولکنہ نسی - ولیکن وے فراموش کرده است آنچہ از حضرت شنیده - او اخطأ - یا خطا کرده
در شنیدن و فہمیدن بعد ازان بیان خطائے ابن عمر میکند بقول خود - انما مر رسول اللہ - اینست و جز این نیست کہ گذشت
پیغمبر خدا - صلی اللہ علیہ وسلم علی یہودیة یبکی علیہا - بر زن یہودیہ کہ مرده بود و گریستہ میشد بروے - فقال انہم لیبکون علیہا
پس گفت آن حضرت بدرستیکہ ایشان میگریند بروے - وانہا لتعذب فی قبرہا - و حال آنکہ بتحقیق وے عذاب کرده میشود
در قبر خود پس آن حضرت بخصوص یہودیہ این را گفت و کفار دیگر در حکم وے خواہند بود بخصوص وے ہم گفتہ اند کہ وے بسبب
بکائے ایشان عذاب کرده نمی شود بلکہ وے در عذاب است چنانکہ شان کافران است و ایشان میگریند و او را عذاب میرسد ازینہ
و مرحوم میدانند و ... این حدیث ابن عمر فہمید کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق کلیہ فرموده کہ میت بسبب

گریه زندگان بروے در قبر معذب میگردد و شرح این کلام تمام در حدیث آینده بیاید. متفق علیه. وعن عبد الله
بن ابی ملیکة ... قال گفت توفیت بنت لعثمان بن عفان رضی الله عنه
بمکة. مرد دختری مر عثمان بن عفان را بمکه. فجئنا لنشهدها. پس آمدیم ما تا حاضر شویم جنازهٔ او را وحضرها و حاضر شد
او را ابن عمر وابن عباس فانی لجالس بینهما. پس بدرستی که من هر آئینه نشسته‌ام میان ابن عمر وابن عباس و در بعض نسخ وانی بواو
... فقال عبد الله بن عمر لعمرو بن عثمان وهو مواجهه. پس گفت ابن عمر
پسر عثمان را که نام او عمرو است وحال آنکه وے روبروے وے بود. الا تنهی عن البکاء. آیا باز نمی داری یعنی زنان را
از گریستن. فان رسول الله. زیرا که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم. قال گفته است. ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه.
بدرستیکه مرده هر آئینه عذاب کرده میشود بگریستن کسان وے بر وے. فقال ابن عباس قد کان عمر یقول بعض ذلک.
پس گفت ابن عباس بتحقیق بود عمر رضی الله عنه میگفت بعض این سخن را که ابن عمر میگوید یعنی بجهت آن گفت که شاید در
عبارت کم و بیش واقع شده باشد یا عمر این چنین میگفت که ببعض بکاء اهله چنانکه ابن عباس خواهد گفت. ثم حدث. پس
حدیث کرد ابن عباس. فقال صدرت مع عمر من مکة. بازگشته بودم با عمر در زمان خلافت وے از مکه بسوے
مدینه و این در آن سال است که عمر رضی الله عنه در مدینه کشته خواهد شد. حتی اذا کنا بالبیداء. تا آنکه بودیم ما به بیدا
و آن صحرا ... موضعی است میان مکه و مدینه. فاذا هو برکب تحت ظل سمرة. پس ناگاه
عمر ملاقی است بسواران در زیر سایهٔ درختی که نام وے سمره است نوعی ... فقال اذهب فانظر
من هؤلاء الرکب. پس گفت عمر یعنی ابن عباس را برو پس ببین که کیستند این سواران. فنظرت فاذا هو صهیب. پس
نگاه کردم من پس ناگاه آن صهیب رومی رضی الله عنه است و سواران دیگر نیز همراه وے‌اند. قال فاخبرته. گفت ابن عباس پس
خبر کردم عمر را که صهیب است. فقال ادعه. پس گفت عمر بخوان او را. فرجعت الی صهیب. پس باز آمدم بسوے
صهیب. فقلت ارتحل فالحق امیر المؤمنین. پس گفتم کوچ کن از اینجا پس برس و دریاب امیر المؤمنین را یعنی عمر را
رضی الله عنه. فلما ان اصیب عمر دخل صهیب یبکی. پس هرگاه که زخم رسیده شد و رسید عمر را مصیبت قتل در آمد صهیب
در حالے که میگریست. یقول وا اخاه وا صاحباه. واے برادر واے یار. فقال عمر یا صهیب أتبکی علی.
پس منع کرد عمر او را از گریستن و گفت اے صهیب آیا گریه میکنی بر من. وقد قال رسول الله. و حال آنکه بتحقیق گفته است
پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم. ان المیت لیعذب ببعض بکاء اهله علیه. ذکر بعض بکا برای آن خواهد بود که ممنوع گریه است
که با ندبه و نوحه و جزع بود و مراد آن است که بکا مظنهٔ تعذیب است اگر خواهد خداے تعالی عذاب میکند مردگان را
فقال ابن عباس فلما مات عمر ذکرت ذلک لعائشة. پس گفت ابن عباس هرگاه که مرد عمر ذکر کردم آن را یعنی گفتهٔ عمر و گفتهٔ
صهیب را و قول عمر را که ان المیت لیعذب الی آخره مر عائشه را. فقالت یرحم الله عمر. پس گفت عائشه رحمت کند

دور و زبیر و بی رفتن از دنیا و تواند که خبر متعلق بقال باشد - وکففت عن البکاء فلم ابک - ام سلمه میگوید چون گفت
آن حضرت این کلمه فرمود باز ایستادم از گریه پس نگریستم ازان - رواه مسلم - وعن النعمان بن بشیر
صحابی است که در وقت رحلت آن حضرت هشت ساله بود - قال اغمی علی عبد الله بن رواحة - گفت نعمان
بیهوشی انداخته شد بر عبد الله بن رواحه در وقتیکه بیمار بود و نزدیک بمردن رسیده بود و گریه ...
و بیماری نمرده است بلکه بیهوش شده و نعره زده - فجعلت اخته عمرة تبکی - پس در ایستاد خواهر او که عمره نام داشت
که بگریست و می گفت - واجبلاه - ای کوه - واکذا واکذا - ای چنین ای چنین - تعدد علیه - در حالیکه می شمارد
بر وی اوصاف وی و می ستاید چنانکه می ستایند زنان مرده را در نوحه و تفجع - فقال - پس گفت عبد الله بن رواحه
حین افاق - هنگامیکه بهوش آمد - ما قلت شیئا الا قیل لی آانت کذلک - نگفتی تو هیچ چیزی ازان اوصاف
مگر آنکه گفته شد مرا بطریق تعریض آیا تو چنانی که گفتی - زاد فی روایة - زیاده کرده است در روایتی این عبارت که
فلما مات لم تبک علیه - پس چون مرد ابن رواحه نگریست عمره بر وی و نوحه نکرد و این یک توجیه است مر قول
ابن عمر را که در حدیث - ان المیت لیعذب ببکاء اهله علیه - گفته اند - رواه البخاری - وعن ابی موسی قال سمعت
رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما من میت یموت - گفت ابو موسی شنیدم از آن حضرت که میگفت نیست
هیچ مرده که می میرد - فیقوم باکیهم - پس می ایستد گریه کننده ایشان - فیقول - پس میگوید آن گریه کننده - واجبلاه
واسیداه او نحو ذلک - یا مانند آن الفاظ دیگر که در ندبه و تفجع میگویند - الا وکل الله به ملکین - مگر آنکه موکل میگرداند
خدای تعالی بر وی دو فرشته را و می سپارد کار او را با ایشان - یلهزانه - که می جنبانند و میزنند آن میت را
آن دو فرشته بسینه زدن از باب فتح - ویقولان - و میگویند بطریق انکار - اهکذا کنت - آیا چنین بودی تو ...
اعتاب است - رواه الترمذی وقال هذا حدیث غریب حسن - وعن ابی هریرة قال مات میت من
آل رسول الله - مرد مرده از اهل بیت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فاجتمع النساء یبکین علیه - پس جمع شدند زنان
در حالتیکه گریه میکنند بر آن میت - فقام عمر - پس ایستاد عمر رضی الله عنه ینهاهن ویطردهن - در حالیکه باز میداشت
این زنان را و می راند ایشان را - فقال رسول الله - پس گفت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم دعهن - بگذار ایشان را
یا عمر - فان العین دامعة - زیرا که چشم اشک ریزنده است - والقلب مصاب - و دل مصیبت زده
و اندوهگین است - والعهد قریب - و زمان مصیبت نزدیک و تازه است و ناگزیر که آن زنان بی نوحه و بی
تفجع بوده است چنانکه سیاق حدیث دلالت دارد بران و عمر رضی الله عنه گریه را مطلقا مکروه می پنداشت و این زنان
بزور و غلبه گریه میکردند - رواه احمد والنسائی - وعن ابن عباس - قال ماتت زینب بنت رسول الله
مرد زینب دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که زوجه ابی العاص بن ربیع اموی بود - فبکت النساء - پس گریستند

قبرها را - فانها تذکر الموت - زیرا که قبرها یاد دهنده موت را - رواه مسلم - بدانکه آنچه ذکر کرده شد درین حدیث
وامثال وے طریقه متقدمین است و بعضے از ایشان میگویند که درین باب نازل شده است قول وے سبحانه
تعالے ما کان للنبی والذین آمنوا ان یستغفروا للمشرکین ولو کانوا اولی قربی و قول وے سبحانه تعالے ولا
تسئل عن اصحاب الجحیم بر قراءت معلوم و اما متاخرین پس تحقیق اثبات کرده اند اسلام والدین بلکه تمامه آبا و امهات
آن حضرت را صلی الله علیه وسلم تا آدم علیهم السلام و اثبات آن سه طریقه است یا ایشان بر دین ابراهیم بوده اند
یا آنکه ایشان را دعوت نرسیده و مرده که در زمان فترت بوده و مرده اند پیش از زمان نبوت یا آنکه زنده گردانید
خداے تعالے ایشان را بر دست آن حضرت و بدعاے وے پس ایمان آوردند و حدیث احیاے والدین
اگرچه در حد ذات خود ضعیف است لیکن تصحیح و تحسین کرده اند آن را بتعدد طرق و این علم گویا مستور بود از متقدمین
پس کشف کرد آن را حق تعالے بر متاخرین والله یختص برحمته من یشاء [illegible] من فضله و شیخ جلال الدین سیوطی رحمة الله
علیه رسائل تصنیف کرده اند و آن را بدلائل اثبات نموده و از شبه مخالفان جواب داده و اگر آن را نقل کنیم
سخن دراز گردد و جمیع را در انجا باید نگریست والله اعلم - **وعن بریدة** - قال کان رسول الله صلی الله علیه وسلم
یعلمهم اذا خرجوا الی المقابر - بود آن حضرت که تعلیم میکرد صحابه را چون بیرون می آمدند بسوے مقبره ها این کلمات -
السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین والمسلمین - سلام بر شما ای اهل سراها از مومنین و مسلمین و گفته اند که السلام اینجا
بمعنی استسلام یعنی تسلیم و رضا و دیار جمع دار است و دار نامیده اند آن را برحسبه فضاے باشد و استعمال دور و دار در
احیا آید و در اموات نیز اطلاق کردند - وانا ان شاء الله بکم للاحقون - و ما اگر خواسته است خدا بشما در رسندگان
و پیوسته گانیم و استعمال ان شاء الله یا بجهت تبرک و رغبت است چنانکه بیمار را گویند ان شاء الله صحت خواهی یافت
یا بجهت شک است یا در وفات بر ایمان یا باعتبار قرب وقت یعنی اگر نه قضا بود که باهم رویم پس میرسد آن وقت که باهم رویم
نسأل الله لنا ولکم العافیة - می طلبیم از خدا براے خود و براے شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت - رواه مسلم

الفصل الثانی - عن ابن عباس - قال مر النبی صلی الله علیه وسلم بقبور بالمدینة - گذشت آنحضرت
بقبرها که در مدینه بود - فاقبل علیهم بوجهه - پس مقابل شد آنحضرت بر ایشان بروے مبارک خود - فقال - پس گفت - السلام علیکم
یا اهل القبور یغفر الله لنا ولکم - بیامرزد خداے تعالے ما را و شما را - انتم سلفنا ونحن بالاثر - شما پیش گذشتگان اید و ما
در پے شما میرسیم - رواه الترمذی وقال هذا حدیث حسن غریب

الفصل الثالث - عن عائشة رضی الله عنها - قالت کان رسول الله صلی الله علیه وسلم کلما کان
لیلتها من رسول الله صلی الله علیه وسلم - گفت عائشه بود آنحضرت هرگاه که می بود شب نوبت [illegible] آنحضرت یخرج من آخر اللیل
الی البقیع - بیرون می آمد آنحضرت در پایان شب بسوے بقیع [illegible] مقبره مدینه است - فیقول - پس میگفت

تمام کلامه - تمام شد کلام ترمذی و تا اینجا بهم کلام او بود - وعن عائشة رضی الله عنها - قالت کنت ادخل بیتی الذی فیه رسول الله - گفت عائشه بودم من که می درآمدم در خانه خود را که در وی مدفون بود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم و ابوبکر مدفون شده بود در وی - وانی واضع ثوبی - وحال آنکه من نهاده و افگنده بودم جامه خود را یعنی ردا را از بدن - واقول انما هو زوجی وابی - و میگفتم بدل خود یا اگر می پرسیدند از آن کسی نیست مدفون مگر شوهر من که آنحضرت صلی الله علیه وسلم است و پدر من که ابوبکر است رضی الله عنه - فلما دفن عمر - پس چون دفن کرده شد عمر رضی الله عنه - فوالله ما دخلته الا وانا مشدودة علی ثیابی - پس بخدا سوگند نه درآمدم آن خانه را مگر آنکه بسته شده بست بر من جامه است من - حیاء من عمر - از جهت شرم داشتن از عمر که بیگانه بود - رواه احمد - و درین حدیث دلیل واضح است بر حیات میت و علم وی و آنکه واجب است احترام میت نزد زیارت وی خصوصاً صالحان و مراعات ادب بر قدر مراتب ایشان چنانچه در حالت حیات ایشان بود زیرا که صالحان را مدد و فیض است مر زیارت کنندگان خود را به اندازه مراد ایشان کذا فی شرح الشیخ